UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228333
UNIVERSAL
LIBRARY

هو الله المستعان

از تاریخ حبیب السیر تألیف روضة الصفا از تألیف محمد خاوند شاه

ذکر احوال امیر تیمور کورکان و اولاد امجاد او

در بند ممیّزی حاضر کردند

ما یصفون علی

جلد سیم از روضة الصفا

بسم الله الرحمن الرحیم

جو هر حمد و سپاس و لالی شکر و جپاسین ثنا بارگاه پادشاهی که سراپرده عظمت او بر تارکان و مکان است و شاه در وان عزت او خارج از حد بیان و آسمان شعر گاه باریقی البته بوهم من بطال و رفیعة و ثنا قالذی ابدع البرایا علی منه سبحان مبدع الاشیا یمانی قوی حمد و شکر خدای درون سراپرده غیب جای پرده مالک الملکی که اساطین سلاطین تا سر رفعت و علو دیت در حضرت دو الجلالیش پر زمین مسکنت نهند و منشور دولت و اقتدار سلطنت عنوان آنی آنیکم به لباطین بنین موشح گردد و اسالیب الوهیتی که قواعین حشمت آئین تا پیشانی خضوع و خشوع بر بساحت عزت الایزالیش مالند در زمره مشکمنان مکان و لقد کمنا کم فی الارض متظم شنوند پادشاهی که پادشاهان را پادشاهی فیض نعمت اوست سروران و تاجداران را گردن جان طوق خدمت اوست و صلوات و سلام بر سید انام و ماحی ظلام دین اسلام که لواء دولت ابد بر طراز قامت آدم من دونه تخت لوای مظر ذاست و رایت حضرت آیت فتح مسرت معلوم الا منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین تمکن سند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین بعض نوشش جهد فرض و لکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش طراز آئینه و مدار سلسلة ملک الاحمد للعالمین و ماحی مجلس احترام آفتاب سپهر استشام پیشوای زمره انبیا مقتدای فرقه اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ای صدر نشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم ای کعبت و نام تو وید بوالقاسم و احمد محمود و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل و اصهار و اعمام و اصحاب اخیار او تا دامنه دار و تا دوام دولت و اقبال و بر سپاهیان دین و لشکریان عزت و شهریاران ملت حصن حصین بوند اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوند کاری مملکت پناهی مظهر لطف الهی صاحب نفس قدسیه مالک از عمه رایت انسیه مشید قواعد رافت و احسان مؤکد مبانی رحمت و امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عنف او بیزار انسان هر بد و نیک نظام الشریعت و الدوله و الدین امیر علیشیر نبکت الله تعالی علو مناصبه و تموا مناقبه مقتضی آن شد که بنده کمترین بی تشبیب شایبه تکلفات مخالفت شوه مهر سلطان بملاحظه سعادت و بخت ساعت و زمان جمعه ابتدا بانجام و فرخ فاخر و بحریر مجلس بساط سادس که مشتمل بر قضایای ایام دولت حضرت صاحب قرانی و اکثر اولاد نامدارش انار الله برانهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته و در ان امر جلیل الشان خوض کرده بخست علی سبیل الاستجمال میان بر کوارش بطریق اجمال بتبال نماید

گفتار در نسب همایون حضرت صاحبقران گیتی ستان

افاض الله علیه شآبیب الغفران هرچند صاحبقران کامکار که قدوهٔ سلاطین گردون اقتدار بود بنابر کوه بیض و طینت پاک علو حسب و سمو نسب و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از انیشان بر سپهر رفعت و کام کاری مدار تابان و بر آسمان حشمت و بخت یاری خورشید درخشان بودند استغنای دارد بنابر آنکه بتاب چه حاجت شب جملی را امان چون عادت اشراف و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود محفوظ داشته فرزندان را از زمان اکاه سازند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع باشند مشیان بلاغت شعار در بطون صحایف و متون دفاتر

سلسلهٔ نسبت حضرت صاحب قرانی را بدین نهج ثبت نموده اند سلطان کامیاب و کامران قطب الدین امیر تیمور گورکان بن امیر ترا غای بن
ابن امیر ایلنگیر نویان بن امیر ایکل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغان جبین بن امیر قاجولی نویان بن تومنای خان بن بالنقر خان بن قیدو
خان بن بوذنجر خان بن الانقو العصی از حالات الانقو اودر دفتر خاص گذشت و شعبه حضرت صاحب قران کامکار از اجداد چنگیز خان
خان بن بالنقر خان بعد ازو دوازده پسر از جمله او لاد ش قبل خان چهارم پدر چنگیز خان و قاجولی نویان برادر دیگر ش ششم پدر حضرت صاحب قران بود و امیر قاجولی اصل
قبیلهٔ برلاس است و دران زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را بپسر خود جغتای خان ارزانی داشت طایفه از امرای معتبر را علاوه
امیر الامرائی جغتای خان را امیر قراچار معین و مقرر داشت و قراچار نویان پدر چهارم حضرت صاحبقران است و خدمتش مدار الی مملکت و استیلا
پروری نوعی قیام نمود که خاص و عام زبان باستحسان او گشاده ندو در قواعد جهان گیری و لوازم کشور گشائی مربیی قیام و اقدام فرمود که مزیدی بران متصور نبود
آثار جرات و جلادت و انوار شهامت و عاطفت قراچار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات جغتای خان امیر قراچار همچنان
جنت مکان بود و در ایام قراچار نویان بجوانی روح سپرد اخت و چون قراچار نویان رخت منزل بگر گشید روز گار اعداء
مقتضای طبیعتش بود بظهور رسانید و حوادث ایام و لیالی ر خلوه جغتای خان منزوی و متواری گشت و در دیار ماوراء النهر و ترکستان
جمعیتها جمع بود و الهابر اسان شده و میان او لاد جغتای مثابه مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بوا
فرزندان قراچار نویان بجوانی و فیته الخضر ارکش که آن اشهر سیزده نیز کوسند آمده رحل اقامت انداختند و او لاد احفاد امیر قراچار
بعد بطن مقتضای امر محکومت آن دیار میشدند و بهر پادشاهی که در ماوراء النهر رایت سلوکت و حشمت برمی افراشت حکومت
آئین مسلوم معتبر می داشت

ذکر ولادت باسعادت حضرت صاحب قران بتوران در سالی که دولت سر

در شهور سنه ۷۳۳ سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب شنبه بیست و چهارم شعبان سال مذکور میان

در سالهای معدوده طلوع کرد تا بید حق بزرج جلال بر آسمان همت اختری مبارک فال یعنی پادشاه تاج بخش گردون جشن
افسر و تخته قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه در ظاهر قریهٔ الخضر از دلکش کش بطالعی که مشتری استقاده سعادت ازان
گردی بران ساز و مهابزا نجو خصوصیتی مزین و منور گردانید از ساعت اصبه بموش علامات جهان گیری ظاهر بود از جبهه همایونش امارات
وعده که اقبال بمی داد خاسته و آن کام که ایام می خواست برآمد چون دولت در روضه مملکت باین نهال بهمال و غنچه طلعتش
ریاض آمال این راهبری پدید آمد و چون اعوان و اضلاع گذرانیده دل شرف او بیدار می رشد و تیز سید خاطر خطیرش بدان بود
رسوم رزم و پیکار مایل گشت و از ر کتاب لهو و لعب اجتناب واجب و لازم شمرده و از بدایت ده سالگی بصید و طر
اشتغال مینمود تا آن زمانکه بر اکثر معمور ربع مسکون مالک شد چنانچه کیفیت آن جمی سبیل التفصیل در بن اوراق مرقوم رقم بیان خواهد گشت انشاء الله
تعالی و چون سخن و نظم کتاب اقتضای آن میکرد که بعضی از قضایای ماوراء النهر که پیش از ولادت آنحضرت باندک زمانی و بعد از ان
جهانبانی تمکن یافته در میان آید لاجرم عنان کیفیت خوشخرام قلم بایراد حالات قزان سلطان و امیر قزغن منعطف گشت

سلطان خان بن میسورا غلان و مخالفت امیر قزغن با او و آنچه در میان ایشان واقع شد

در الوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و جمیع بلاد ماوراء النهر از تخت تصرف او در آورده بمنازعت و معارضی
پادشاهی بود نهایت منکبر متجبر و سفاک و بیباک بر استیصال خاندانهای قدیم و اسهلاک امرا و اجب التعظیم شره تمام داشت
فرمودی و رد و حشم گرفته دیر بر سر رضا آمدی از کمال سیاست و فرط جهانبانی تکلیس را پیش او مجال حرف نبود بهر دو نفر که در پای تخت
که یکی را کردن زدی و گاهی هر دو را سر و ریش تیغ قهر کردانیدی از امرا دالوس هر کسی را که بقرینهای طلبیدی در خانه رسم وصیت بجا
شدی و از انطبقه ب یاران نقد که یکی تا پس نیاندیشه ارکان دولت زوال آفتاب سلطنت و ابد عای شب و نهار
مملکت مینمودند چون نوبت سیاست بامیر قزغن کبود عزل کیاست و کمال جلادت و شجاعت امثال اقران مثابه از داشت رسید و از بخت طلا
ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سران سپاه گردانید که اگر با پیش دستی هم تمکا هم را زیای بر آورده مکلن از ماندن دو اگر
یا خود متفق ساخته در سر لشکری سپاهی بنگاز آراسته گردانید و دانشمند اعلا از نسل دکنای قان بجای برداشته تومنیت مجاریه تصمیم او دو غ
و مشکوک اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمد و از مهلکه گذشته بدشت قرمدره نزدیک در شهور سنه ۷۳۴ بهر دو فریق با یکدیگر ملاقات
قضا ال از اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن رسید و از قوت بینش نبود آفرینش عاطل ماند عنان برتافت و عزاغ سلطان خان بطرف

از فرط سرما اکثر چارپایان در عرصهٔ تلف آمد و امیر قزغن ضعف دشمن آگاه شده بار دیگر با مبلغ فسیح و ظفر سپاهی قیامت انبوه آورده رایات نصرت آیات برافراخته روی همت بدفع اعدا نهاد و خان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش جانبین پادشاه دریافت که کشتهٔ شدن امیر قزغن صورت نمود که چون غزان از میان برخواست لشکریان از عقب گریختگان بر نوده و نیز دست از غارت و تاراج کوتاه نکنند و متعلقان غزان سلطان را اسیر کرده علیلا و اراکه ترمیش خاتون نیز همقدم در حبالهٔ نکاح آورد و بعضی از نوکران غزان کفته اند که بعد از قتل امیر قزغن دانشمند افغان را بر سریر خانی نشانده و علی التقدیر چون دو سال از حیات دانشمند بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانیده بیان علی این سوخدین دوارا از احفاد چغتای خان را اسم پادشاهی داد

ذکر نهضت امیر قزغن و نهایت کار و انجام روزگار او

چون زمام اختیار ماوراء النهر و ترکستان بدست اقتدار امیر قزغن آمد مجموع آن بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست و با حسان پیکران مطایای آمال صغیر و کبیر و غنی و فقیر را کرا نبار کرد اینده و در تعظیم سادات عظام و مشایخ انام از ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی مبالغه تمام فرمود و در زمان دولت او خربا و در خانها بازگردی و در ایام حکومت او پریشانی جزو زمان نیامد و در اکثر اوقات مجلس مذیدی و مواعظ حامع مشغول عاطفت و احسان او گشتند احرار و عبید بندهٔ لطف و اقتان او شدند از معظم وقایع او یکی آنکه هدهش بدفع ملک مظفر الدین برکت شکر کشید و مدت چهل روز در حوالی سمرقند اقامت نمود و آخر میان ایشان مصالحه واقع شده امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت نمود چنانچه بتفصیل این حکایت در مجلد رابع ذکر یافت دیگر آنکه امیر قزغن لشکر بجانب خوارزم برده آن ولایت را در حوزهٔ تصرف آورده و امیر قزغن نشان در سالی سپاهی بسر بردی و در بهار مرغزار قراجوز را خوش نیب و زینت دادی و تابستان و فصل بهار در شهر نوتک توطن نمودی و اکثر اوقات بشکار جانوز پرداختی و در اثنای این حالات قتلق تیمور با می که خواهر خاتون امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر قزغن سوء ادب سرزد و امیر قزغن جهة ملاحظهٔ صحتی این صورت را موقوف ساخته آن ناپاک را بعد از چند گاه بقتل رسانید و قتلق تیمور را نکاح خاتون مقتضی آن نبود و در روز یکه امیر قزغن با معدودی چند از سالی سپری سوار شده و از حیحون گذشته آهنگ جانوز نمود ناخن کرد اکبر امراء بدا صل باطا یفه خود بسر آن امیر عادل رانده سپری وجود او را از کرد خدای روح پیراخت خواص و مقربان امیر قزغن قتلق تیمور را تکا میشی کرده در قفدر باو رسیده اعضای او را شیع نمودند و بعد از چند گاه امیر قزغن و اولاد امیر زاده عبد الله از سمرقند آمده بجای پدر بنشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت او آورده بر مسند حکومت متمکن گشت و چون امیر زاده عبد الله بسمرقند فرود سی نانده خود خواست که با نظرف رود و بیانقلی را بدستور معهود که او را خان بگاه پشته بود با خود همراه دارد امرا و ارکان دولت او را بخواهی معروض کردانیدند که مقام اصلی گذاشتن از عزم و تیقظ دور مینماید امیر زاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در اندک زمان بسیار طمعی که بحرص و بیانقلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور خان از علان سپهر میکو تیمور خان را بخانی برگرفت و بعش بیان قلی را بیخارا برده در حوالی مزار فائض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا این قضیه را موهم شده آغاز مخالفت با امیر زاده عبد الله کردند

ذکر محاربهٔ امرا با امیر زاده عبد الله و مغلوب شدن او و مرج و مرج مملکت و آمدن تولغتمور خان بولایت ماوراء النهر

بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از ملازمت و متابعت امیر زاده عبد الله منصرف شده دل بر مخالفت قرار داده و لشکری جمع آورده متوجه او شد و چون بنواحی کش سید امیر حاجی برلاس بن بولغی بن تولمه بن سوکا منکا بن قراچار نویان با الوس خود باو ملحق شده و باتفاق روی با میر زاده عبد الله نهاده و بعد از قتال و جدال شکست با میر زاده عبد الله افتاده بر وادی حدتش در امد که تقبل آمد و خوالی انکه وی کریخته و اجیحون گذشته باندراب رفت و در انجا بسر میبرد تا فوت شد و علی ای التقدیر امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادر و متعلقان امیر زاده عبد الله از میان برداشته و هر که از متابعان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر بیان بر زر دیا ماوراء النهر استیلا یافته مقصدی از مخیر حکومت گشت و با وجود انکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و هیبت و سیاستی نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست سرو قدان گل اندام مشغول میبود و مانند کس و لا له صبوح و پیاله روز بشب و شب بروز نمیرسانید و از ریاستی ملک غافل و از اهل مانده نوا فرستاده و شوب در مملکت تورا ن دمشتان و اند خود و شیرغان اشتغال یافت از امرا و نوئینان هر که در هر مقامی بایت استبداد و استقلال برافراشته بخامه پندار بر لوح ضمیر رقم سروری و سرداری برنگاشت و امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق بر تو التفات بر خلط تومانات دیار کس نداخته و امیر بایزید جلایر و خجند نیز علم انا و لاغیری برافراخت و امیر حسین بن امیر سلدوز بن امیر قزغن بر بعضی از ولایات استیلا یافته طلاش مضعف جد خویش را وجهه همت ساخت و ابو الغازی بن بوقا سلدوز در قبیلهٔ الاسلام بلخ بهوس سروری در دماغ خود جای داده و محمد خواجه ایدی شیرغان و کهمرد و الجایتو را ممالک و خلان این طریق مساوک داشته هیچ کسی را در دایره متابعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر میمونی نیز در طرفی مجموع میمونیان را جمع آورده غیر از نظر می آورد و شایان بدخشان هم در خلال این احوال که بخدمت هیچ کس نمی نشستند و بسان منافقت و مخاصمت خاطر یکدیگر می خستند و این صورت موجب آن شده که [illegible] بآیت مقاتله و مقابله روی نمود [illegible] عایا که در ایام حضرت خالق البریه ایا ندایال سلدوز حوادث نفدان گشته و چون

وچون توغلق تیمور خان از نژاد جغتای خان که بحسب سلطنت ماوراء النهر با او میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود را جمع آورده و با سپاه فراوان در شهور سنه احدی وستین وسبعمایه بجانب ماوراء النهر نهضت فرموده و بواسطه بی اتفاقی امرا پادشاه جته بی تحاشی میراند تا خان بالغ که قریب آب خجند است در هیچ مکان توقف ننموده و در آنجا خان با خواص از مقربان مشورت کرد مقرر چنان شد که الغ توقتمور از قوم کرایت و حاجی بیک ارکنوتی و بیکجک برسم منقلای عنان عزیمت حرکت دهند و امرا ثلاث برحسب فرمان روانشده و چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس متحیر و فریشی ولشکر فراهم آورده بعزم مقاتله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شد و چون سپاه وهم و هراس بر شهرستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران با رای پیر و بخت جوان همراه امیر حاجی برلاس تا کنار آب آمده در آنجا با وی گفت که چون شما عازم خراسان شده‌اید اگر رخصت فرمایند من مراجعت نموده با امرا جته ملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم اگر تدبیر موافق تقدیر افتد آفتی بخاندان قدیم نرسد و ایل و الوس از این بلای عظیم رهایی یابند چون این کلمات الهامات جاودانی بود در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیر آمده آنحضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده بخزار رسید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر جته را برداشته بتعجیل میآید تا آتش نهب و تاراج در مملکت زند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمایید که من با امرا ملاقات نمایم و بصوابدید ایشان آنچه مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان قضای مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امرا تافته با جماعت ملاقات فرمود و ایشان آثار تایید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و بیمن رای عقده گشای امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایات آن مؤید کامیاب سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقرانی با امیر خضر یسوری پیوست و در این اثنا مخالفی میان امرا جته پدید آمده به اردوی پادشاه بازگشتند و در آن اوان توغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود

گفتار در بیان وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراء النهر و توابع آن دست داد

در آن اثنا که توغلق تیمور خان بولایت خود بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله را از خصم بکشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نموده بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین را مبذول داشته و امیر بایزید باردوی توغلق تیمور خان رود تا امرا جته را مجال مددکاری نماند امیر بایزید بامضای این عزم روان شده چون بخجند رسید شنید که توغلق تیمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب چوباره با غروق خود ملحق گشته است و از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلعه که به دربند آهنین اشتهار دارد گذشته باو پیوستند و باتفاق روی توجه بامیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده رایت الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب وا نشستند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال دوردست تحصن نموده امیر حسین بر آن ولایت استیلا یافت بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بایالت رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت انصراف داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار امیر صاحبقران بود و طبیعت کرم سلطنت پناهی قضای آن کرد که ترتیب طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان بشبرغان امیر خضر را نهضت فرموده پانزده روزه راه را بچهار شب و روز قطع کرده بکش رسید و اسباب جشن و سور را مرتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال بود تقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مقر عز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه بگسترد در خلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و سپری از رمی در روی کشید امیر حسین معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه را در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود بر فور بجمع لشکر فرمان داد و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین آورد و در موضع قلعه امیر خضر یسوری با حشم و خدم خویش بآن پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمدند و بتعجیل رانده در حصار امیر حسین را ملاقات نمودند و خدمتش از وصول ایشان مسرور و شادمان گشته شرایط تفقد و دلجویی بجای آورد و دشمن بمجرد آوازه گردان صف شکن گریخته در ورطه هلاکت ادبار بر سر او ریخته و امیر حسین بعد از طوی و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان را بمستقر شرف و دولت خویش روانه ساخت و امیر صاحبقران چون از دربند آهنین بگذشت بمسامع علیه رسید که امیر حاجی برلاس که هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده متوجه خراسان شده بود باز آمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار داده اند که بعد از جمع لشکر با امیر خضر یسوری روند و اکنون امیر حاجی در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران چون بر حقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان گذشته با امیر خضر پیوسته و باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارآزمای که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند عنان سبک کرده و رکاب گران ساخته باستقبال ایشان مبادرت نموده هر دو سپاه کینه خواه در موضع اقباد بهم پیوستند و صفوف آراسته جنگی واقع شد که در هیچ زمانی مثل آن نشان نمیدادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم و از بسیاری خون افکندگان بسیط عرض تا مرکز نم گرفت و متعلقان اردوان بخشی کشته و آخر الامر نسیم ظفر دمیدن گرفت

پرچم رایت خسرو جمال دیده و امیر حاجی کرنچیه بسمرقند رفت و پناه با امیر یزید برده و حضرت صاحبقران و امیر خضر بهیات اجتماعی روی توجه بانحطه فردوس مانند نهاده و در اثنا راه طرف لشکرگش که داغ طلعت حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی بمطاوعت بحضرت گردانیدند و ذکر زلی بنکام منوده با امیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده و غبار کدورت بر حاشیه ضمیرش نشست چنانچه از فحاوی کلماتش بظهور پیوست و امیر با همت صافی ضمیر این همت بغایت آزرده خواطر شد و طرق ثواب مخصوص دان دید که راه عقیدت پیش گرفته با امیر یزید و امیر حاجی بر لباس ملحق شود و با مضمون این غزیمت با امیر حاکوس مبارکشاه بن طوغان بن غازان بن شرعه بن قراچار نویان که از اعیان امراء و غراء پیش شهر یاکسی بسان کس نمانده بود و رانشده و چون پیش امیر یزید رسید خدمتش از وصول بحضرت اظهار ابتهاج و مسرت منوده از وظایف تعظیم و تبجیل و مایحتمل بذل القبل دقیقه فرو نگذاشت و رایت اعتقاد و استظهار بعقیده جوانبرافراشت و در استقبال امیر یزید و امیر حاجی استبشار جبلت امیر خضر دانسته و چون حضرت صاحبقران بانیان پیوست بمعنی تصاعف بذیرفت و با تفاق سپاه بسکینی مراجعت داشتند و با امیر صاحبقران بهمور کورکان برسم مقدمه روانشدند و در موضع سرخس گردان هردو لشکر و مبارزان هردو کشور بهم رسیده آتش حرب و پیکار افروخته و دید با هم بسوزن پیکان و سنان یکدیگر دوخته گشت جاقت هر خضر انهزام یافته امیر یزید بهمین معنی امیر صاحبقران بنظر عنایت مخصوص و بهمعنان آمد و امیر حاجی کامران و کامیاب بر تواتر فتحات بر ضبط ایل و الوس خود افزود و درین اثنا امیر یزید خواست که بسنت بحضرت صاحبقران عذر می اندیشد انحضرت بنور فراست و رای روشن سترهای ظلمت درون و اطلاع یافت و بهانه عاف دست پیش گرفته از مجلس سرون آمد و فی الحال سوار شد و ترکش بر میان بسته و دل بعون و عنایت ملک منان نهاده روی بسیاه بان نهاد و در دو چون امیر حاجی بر لباس این قضیه کاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور فرستاد که باید از آب بگذرد که عبدالله مانجوی لشکری فراهم آورده اند شبه مخالفت دارد و ظیفه آنکه سیاه جوال جمع کند که من چوغان بر لباس با طایفه انبر دلان بمدد او خواهم فرستاد تا بتبع مدار غبار انقشع گردد تا بالاگرفته فرو نشاند امیر صاحبقران چون از مکاهی حالات کاهی غافل نبود که چوغان بن ایلادای بن اوجار بن لالای بن قراچار نویان بمدد ملحق شود با سیاه جوال روانشده و وضع آنها نداشته او جهت ساخت درین اثنا امیر یزید از طلکای کش کناب جنبش ثبات و چون امیر صاحبقران بخوانی تر سید شیخ علی جرمی بفرزم راه با سیاه پیش آمد و بیک حمله سیاه ظفر پناه مانند دشته رشته بادروی بگریز نهادند و حضرت صاحبقرانی چون از امر محاربه برگشت مرکدشته را مجتمع فعال ساخت

ذکر توجه تو غلقمور خان بکناب ماوراء النهر بنوبت ثانی در سنه ثلاث وستین بازروی جهان گیری چون بار دیگر خیال حکومت ماوراء النهر در دماغ تو غلقمور خان بستیلا یافت سپاه بقیاس جمع آورده متوجه نصوب گشت و بخجند رسیده و امیر یزید کرانقیا دربیان بست و امیر بیان سلدوز نیز در دایره متابعت قدم نهاده بر سم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی بر لباس این سیاست بادشاه کردون اساس کرنچیه متوجه ولایت کش شده با بعضی از ایل و الوس جوداراب جیحون عبور منوده خان شکشمیر یا علیه نام تکابینی امیر حاجی فرستاده باورسیدند و محاربه روی منوده چون عام بر لباس در آن معرکه کشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان بموضعی که قریه بیست از ولایت جوین رسید اشتر از بنجیر او را بدرجه شهادت رسانیدند رحمة الله علیه و فصلی که خراسان مسخر حضرت صاحبقران گشت جای آن را قلمان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شاشه ط نولایت برسم سیورغال بر دوشه او قرار گرفت بالجمله در خلال این احوال امیر صاحبقران بارشاد ملهم توفیق عزیمت اردوی خان منود و سمع امیر حسین که بفرط عقل و کیاست متفرد بود و پیش پادشاه بمقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات شده و ولایت کشمیر بدستور سابق بر انحضرت مقرر شد و با دشاه در قلعت ستان بفش خویش اردوی توجه با میر حسین نهاد و چنانچه در ظفر نامه و کتب دیگر مذکور است لشکری بحرب و فرسنا دو علی الغفله برین چون هردو لشکر در کنار آب وخش بیکدیگر رسیدند و صفها بیاراستند کخیره و خللی از امیر حسین بدید نکرده اشنه و صف او پران ساخته مخالفان بهزیمت افتادند و امیر حسین بضرورت هزیمت را غنیمت دانسته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان نواحی قندز و بقلان را با عقیبه کش غارت کردند و بعد ازین فتح امیر یازا مقتضی فرمان یاسا رسانیدند کشار و در مراجعت تو غلقمور خان بجکاه خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بطلب امیر حسین چون تابستان بپایان رسید و فصل پاییز در آمده تو غلقمور خان را هوس مراجعت بصوب اصلی دامن گیر شده جمعی را که تمیز یافته و فساد میدانست زمستان بر دشت اوزبک که محل وثوق و اعتماد بود بذویش و حافظ خصاصی داده بسمرخود الیاس خواجه بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده غلبه تمام از امراء و سپاه جبه پیش گذاشت و بجکت مقدم او گردانیده و در بار صاحبقران صنوف تربیت و نوازش را فی فرمود که از روی الیاس خواجه تخلف جایز ندانسته و چون از نخوای کفشار گردیاد دنیا کالا مکار یعنی امیر تیمور کورکان آثار رشد و اقبال علامت ترفع و اجلال مشاهده فرمود بر ذوق و شوق مهام مملکت برای زین و فکر و رین و مفوض گردانیده خود در عین عظمت و حشمت بمقتضی سر سیاست مرجعیت منود بعد از فتح جان امیر یکجت دست طلم و سپید داشته و همرمنافق دیگر امراء را فروسته رستقام لجاج و عناد ایشان و چون امیر صاحبقران ملاحظه کرد که معاش یکجت بخلاف رضای خالست مفارقت او را عین مصلحت دیده و مجاورت او را محض نوشت دانسته در هقام وصحاری روی با میر حسین نهاد و در بیابان جیحون بر سر چاه یاسایج با و رسید و بعد از تقدیم مشورت امیر حسین بکل عالم جیحون رفتند و بعد از چند جا شبه دراندیشه نشد که ایشان را بکلی دامراز کرده و کاهی یافته با شصت سوار عنان عزیمت بجانب یاسا منعطف گردانیده ندکل نامرد مسلح و عجف ایشان رو بگشت و در حین طلوع خورشید جهانگیران شصت مرد بسیار و اول با بداد جوانان جانبین و مهاوران طرفین جنبک در پیوستند و آتش فتنه زبانه کشیده و طوفان بلا بالا گرفت و کوشش بکای رسید که از هزار کس کل جان بجا بغرار شصت نفر امرا و هفت نفر بای ماندند و دیگران کشته گشتند و برخی مجروح شده که بعضی گویند که در آن معرکه از امراء صاحبقران مهر سم طغا بهو فاربه لاس و امیر سیف الدین با اسباب از حرکت باز مانده بودو ایشان همچنان پیاده با رکان بجنبک مشغول بوده بسب طلبی بها در ماندند سطیح بحالیتا دو

داو بیاده پایه وکلان آن هنگ جنگ دشمنان کرد وحضرت صاحبقران زه کمان او پاره ساخت تا دست از محاربه باز داشته تا شته حیات ا بمقراض قصد دشمنان گسیخته گرد و بالجمله
حسین ما هفت کس کی باقی مانده بود ند بر کل تاخته وتیغ جلادت آخته در قلب کل زده بتم کرد دل زم جویان پراکنده کرد و مردم کل متفرق مونده با جمع شدند و قصد امیر حسین
کردند وحضرت صاحبقران بر جم تیغ آتش فشان آن خاکساران را پراکنده ساخت وامیر حسین را ازان معرکه بیرون برد وبا تفاق روانشده محالفان را بعقب ندند بادیگر
امیران محاربه مشتعل ما قبله است امیر حسین از یاد افتاد وخاطرش از شنا آغاز کرد چون از بدو داد حضرت صاحبقران از اعدا ا بتوفیق یکان یکان بر طرف شده بود از نخا
روان گشته نا یان در آمدند وازان هفت کس جهار نفر کرا ز ما وراء النهر بودند ظلمت اللیل اسبان ایشان را گرفته کر مخیمه و امیر صاحبقران توکل بعنایت بروذان مونده با حرم محترم خود بجا
ترکمان آغاکه خواهر امیر حسین بود از بابان بیرون آمد و ترکمان سراپرده صاحبقران حرم محترم را در جائی نهان ساخت وتیغ جلادت ا بنام بر کشیده عازم جنگ گردید درین اثنا حاجی
محمد نامی در میان ظبقه که دوست تیغ امیر تیمور بود از حضرت رشاخته تا لمه را از جنگ تا بع آمد و اسب کشیده امیر را سوار کرد و حضرت صاحبقران ا بضرورت از میان در گهه
بسر برده چون حسب طبیعت ودناءت همت ایشان را معلوم داشت و زد یکر د ومعاد یکقطعه لعل ا بایشان بخشید و حاجی محمد ته سراسیمه ا بحتاج مرتب داشته عجرچی که نامش قلا بخی
بود ملازم کرد تا امیر حسین برساند و آنحضرت امیر حسین را سوار کرده با تفاق متوجه محمودی شدند و با مونع رسیده چاپی کنان رو د و از ده روز توقف کرد ند درین اثنا
علی بیک جوانی قربانی ازخال خود ار گشته نوشته با و نیران ارسال داشت که شصت نفر از دلیران سپاه را با د نجانب فرستاده امیر حسین و صاحبقران را گرفته بایخان برند و در مونع
موحش و مقامی با خوش بازد استند و محمد بیک با د در زرک علی بیک ا بجرات و جسارت و آگاه شده از صد و طوس جمه امیر حسین و امیر تیمور بیلاکات و تحف فرستاد و زبان آ
توبیخ و سرزنش برا د ان کشاد و بپغام دا د که بزود ی تدارک مافات قیام مونده مراسم عذر خواهی ا بتقدیم رساند علی بیک از فرط شقاوت و کمال نامت هدایا و بیلاکات محمد بیک
را خود تصرف مونده مراسم عذر خواهی ا بتقدیم رسانید و ابسی پر لاغر که کویا د شان و لقمه اند مینج د شان سام بر د شش و نیغ بهرام کور بر زانش و شتر د یکر مثل آن که مصد و قه حالش
شب مولود او ان دعوت نوح روز پیری زمان طوفانش ما نیان دا د و بکذشت و پا د اش تحرکت نا پسند ید عشر یه شیا مل و زکار آ نعذا را آ مد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد یا
اشم و دوست قدیم صاحبقران مجموع بسبا زا بخیکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکو بندکی مبارکشاه ترمان سلطنت صاحبقران را بر تبه علیه و نشا صاحب جمجمه رسید

گفتار
در بیان بعضی حالات که بعد از رهائی ارسبس علی بیک دست داد

چون بد یار خود زوال مونود ملک معز الدین حسین کرت کرای خواجه اضاجی یا لطلب و فرستا د و کرای خواجه ایمان مغلطه زبان آ ورد که از جانب ملک مری که موجب بلال خوا طر شریف
با شد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران بران سخن اعتماد نمود ه عازم هرات شد و در زمانیکه ملک متوجه نیشا بور کشته بور رسیده ملک د اعاز و اکرام آنحضرت غایت مبالغه بجا
آ ورد و اسب خاصه خود پیش می کشید ه مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار ده بار مشرخ حواله داشت خود و صاحبقران مقتضی الزام بازکشت و چون امیر حسین شنید که امیر تیمور
با ملک معز الدین حسین ملاقات فرمود ه بجانب ولایت خود مراجعت نمود ه است و از نیز ا غایله حرکات ملک پیدا شده روی با بکلک نهاد و زوری چند در هرات محل اقامت ا ذهخت
تو غلقمور خان یکی از امرا خود را بر سالت پیش ملک فرستاد و مضمون سفارش اکیدا تماع افتا د که امیر حسین ملک پوسته با ید که او را کر قه پیش ما فرستد ملک با ضرور ه امیر ا د قلعه کرد
تا حد قش د ا بخا طو عا و کر با د ر زا د یه ناکامی منشت و یکی از نوکران خود را که سر با شا ا موسوم بود با تنوقات با د شا با نه مصحوب مو کا کرد انید ه با ر د و می تو غلقمور خان فرستاد
و بار با شا ه بمقصد رسید ه بوسیله مراغ ساط بوس د ریافت و بعرض او رسانید که ملک معز الدین امیر حسین را کر قه بقلعه کرتو فرستاد ه است و او د ر انقلعه و فات کرد ه ملک کفت
که مهمان بسمع ما رسانید ه اند که او د ر قید حیات نمونا نتظام دارد پا د شاه ر وی با بکلک کرد ه فرمود که چون بر ا د ر ما معز الدین او ا مرد ه کفته است مناسب چنان مینماید که ما نیز مرد ه
تا نیم و اکر قرا جو ر نا کاه د ولتی ر وی نماید پا یدار نماند و عاقبت ار مملکت او ا ره کرد د د ر غربت بهمان تمنا میرد و از ستین و مردن و وجود و عدم او چو د و زیان و ما خواطر د و
غر یز مثل ملک ا خود ر نجانیم بواسطه او بعد از ند رو تو غلقمور خان ا ایلچی ملک معز الدین ا بخلعت و تشریف سرافراز کرد انید ه اجازت مراجعت ارزانی د اشت تا آ امیر حسین اکر
چه د ر قلعه محبوس بود اما قیدی د ر پای ند اشت د ر ین اثنا شخصی از ملازمان خود ر ا بیرون فرستاد و بنوکران خود که انتظار مقدم او میکشید ند پغام د اد که اسلحه و جیه و اسب او د ر فلان موضع تعین
حاضر سازند و چون امیر حسین ر ا خاطر از ان معنی جمعیت د ظلمت اللیل از قلعه فرود آ مد و بر اسبان نو د سوار شده با معد و دی چند عازم قند ا بار کشت

ذکر قضایای حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بعد از مراجعت از خراسان و پیوستن او با امیر حسین و از و یا د محبت جانبین و بیان بعضی از وقایع

چون ملک معز الدین حسین حضرت صاحبقران ا ز ا رخصت مراجعت ارزانی د اشت و آنحضرت بصوب و یار کش رو انشاه فرمود و تا آ اب عبور نمود ند و چون بسنجار رسیدند کر ا ز ان کر ا د قضای
بسنجار است رسید مهد علیا او لجای ترکان آغا بسنجار کذاشته بطریق اختفا بسیان ایل و اولوس در آ مد و تو کو چین با یازده کس بسعادت پا بوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آن معد و د
مردم متوجه جزار شد و از آ نموضع کذشته بآ بخو ان کذشت و بجول یکستان در آ مد و بشدت حرارت هوا در کنار آب و سایه چنکل مدت یکماه با لجای ترکان آغا نشسته بر
و د ر آ نجا ن ا عنوان شاه و الیغی با یازده کس دیکر د ر زمره ملازمان انخراط یافت و چون نکاه از توقف نشان کذشت ناکاه از د و رسپاهی د ید ند بنا بر جزم اسبان د ر آب
رانده خود ر ا بساحل نجات رسانید ند و او لجای ترکان آغا موقف مونده بسلامت بکذشت و نکاه د یکر د سلاق کنار آب سپر د ه بعد ازان متوجه سمرقند شد و چون حضرت

صاحبقران و سایر ملازمان سمرقند را وداع نموده بجانب کش درآمدند و مدت چهل و هشت روز در قریه خشی از قرای شهر سبز متوقف گشته و بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه منصور با طایفه وفاداران شب در میان یکباغ آب آمویه آمدند و در آنجا بخواجه اغلان و مهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان گشتند و باتفاق از آن موضع سوار شده روی بتقفید بار نهادند و تقدیر موافق تقدیر آمده در سیر من پیش تومن نکوداری که وعده گاه تلاقی امیر حسین و صاحبقران بود پیوستند و از آنجا به نیت اجتماعی روی بسیستان نهادند و در آن وقت والی سیستان را دشمنی پدید آمده بود که طاقت مقاومت او در خیر مکنت خویش نمی دید و چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران را مشاهده نموده توسل جسته گفت اگر بیمن مساعدت شما شر این دشمن زبردست از من مندفع شود چندین نقد و جنس تسلیم نمایم و انواع خدمات پسندیده بتقدیم رسانم و جواهر آبدار و کرایم اموال ایثار کنم و ایشان رعایت و بردمت خود واجب دانسته معاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر دشمنان تاخته و بزخم شمشیر آبدار مخالفان او را بر خاک بوار انداختند و والی سیستان بوعده خود وفا کرده امرا از آن موضع پر وحشت بیرون آمدند جمعی کثیر از آن سگ طبیعتان سر راه بر ایشان گرفته قتال فاحش دست داد و امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد با قبضه بود بهر تیری سگی دیگر را بر خاک هلاک میخوابانید و لشکر سیستان را بازپس نشانده و امیر حسین و صاحبقران بگرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران کامکار جهت معالجه جراحات پیش تومن توقف نمود و امیر حسین با دوکس بجانب تغلان شتافت و چون با تخدود رسید ایلجکت با سپاه سرراه بر ایشان گرفته بحرب مشغول شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشتند و خدمتش با دوازده کس شش سوار و چهار پیاده جان از معرکه بیرون برده بموضع شیرتو رفت و چون جراحات امیر صاحبقران راحت و سقم او بصحت تبدیل یافت با مور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب صفت منعطف گردانید و بکهمرد نزول فرموده کیفیت ضیاع امیر حسین مسموع آنحضرت گشت و سونج نام نوکری را برسانیدن مژده سلامت نفس نفیس و ذات همایون پیش او فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات اصفست در اثنای این اوقات صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دستبوس حاصل نموده حضرت صاحبقران و او نیز بخدمت امیر حسین سوار گرد که میباید بتعجیل آمده و خود متعاقب او در سرعت سیر مسارعت نموده ناگاه از طرف صف سیاهی سوار نمودار گشت حضرت صاحبقران پیاده جهت تعیین کرد تا پیش رفته احوال باز دانند و چون خبر گیر شناخت که قراچی بسر حسن است که آوازه توجه امیر حسین بجانب تغلان شنیده با صد سوار برسم استقبال میآید بنا بر اشارت حضرت صاحبقران که اگر موافق باشد حرج ندارد بالای پشته رفته اعمل بجای آورد و از طرفین بتعجیل رانده بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده بارصف رسیدند و نزول فرمودند و امیر تیمور گورکان جمعی القرالعین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سیاهی سواران از دور مینماید صاحبقران کامکار سوار شده از عقب ایشان گذشت و از طرف راست درآمده پرسید که شما چه کسانید گفتند طایفه نوکران امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران بشیر را نده معلوم کرد که تغلقچه برلاس و امیر سیف الدین اند و تکت و جمعی دیگر از مطیعانند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می آیند و چون امیر صاحبقران با ملازمان بمنزل همایون نزول سعادت فرمودند روز دیگر شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در مخیم اقبال تومن مانده پشیمان شده بخدمت پیوست و ازین معنی مزید قوت و شوکت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت و حرکت امیر صاحبقران با امیر حسین رسانیدند غنچه آمالش شکفته بدو رسول شد و با صد و سی سوار و پنجاه پیاده روی بارصف نهاد و در آن موضع بحضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط الفت و استیناس گسترده از آینده و گذشته سخنان درمیان آوردند در مملکت داری مشورت نموده آنچه گفتنی بود گفتند و روزی چند از رنج راه و محنت ایام برآسوده در مقامی قرار گرفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و صاحبقران رسانیدند که منکلی بوقا سلدوز در قلعه لاجور در دروازه موافقت بسته و راه مخالفت گشوده و سر گردن کشی و عناد دارد امرا بقصد قلع و قمع صاحب قلعه خواستند که در حرکت آیند شیر بهرام بنا بر صداقتی که با او داشت تقبل نموده که بقلعه رفته منکلی بوقا را بخدمت رساند و منکلی بر کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات سیصد کس از قوم دلاوران جادون از هزاره خلج که از زمان قدیم در سلک ملازمان امیر صاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیدند و مواد اعتضاد سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفته متوجه دره موصوف گردیدند و در آن محل امیر سیر تومن که با دویست سوار شتافته بود از احوال امرا خبر یافته و با ایشان پیوست حضرت صاحبقران تموکه را با سه کس بجانب قلعه فرستاد تا خبر تحقیق کرده مراجعت نماید و تموکه از گذر ترمذ گذشته چون بقلعه رسید دید که سپاه جته بغارت ولایت مشغولند و بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار شد بعد از تقدیم مراسم پرسش با او گفتند که اهل و عیال تو در این نزدیکی منزل اختیار کرده اند اگر لحظه بدیدن ایشان بروی میباید از صادق صافی نیت جواب داد که چون مخدوم و ولی نعمت من از ایشان جدا و دورست خدمتکار را چه حد آن باشد که بخانه خود درآید و هرچند در آن باب مبالغه کردند مفید نیفتاد و امیر حسین و صاحبقران از دره صفوف کوچ کرده بدر گز در میدان الجای بوقا درآمدند و در آن موضع بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر صاحبقران دست در کشیده بهار ده عنان عزیمت بجانب قلم که از توابع بلخشت تافته اند و در آن موضع ایل بوالدار را جمع آورده نیت تسخیر بدخشان دارند و در آن تومان جاده جته قریب صد هزار کس که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند باو دیدار وانشدند و چون بطالقان رسیده قریب باب سور نزول نمودند و در آن موضع بحرب بالی و شیر بهرام سخنی منو سلطان میان امرا و شاهان بدخشان صلح شد و امرا از آنجا آهنگ رهسکت کرده در آن مکان از ممر آب سالبیری رفتند و از آنجا متوجه ختلان گشته از خول گذشتند و موضع دشت کولک را معسکر ساختند و در این اثنا شبی صاحبقران نموده از پا کنده پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از نزد امیر حسین آمده گفت قدم رنجه باید فرمود که میرزا آمدن شما احتیاج است آنحضرت روانه گشته چون بمجلس امیر حسین رسیده بولاد بوقا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت در وقتی چنین که مخالفان نزدیک رسیده ایم خدمتش طریق بیوفائی مسلوک داشته از ما جدائی میجوید و سپاهی مروت و مصادقت و موافقت نمی پوید و چهره مرافقت بناخن مخالفت میخراشد و خاک بی آزرمی در دیده مردمی میپاشد امیر صاحبقران چند نوبت زبان بسرزنش و نصیحت شیر بهرام بگشاد و او هر نوبت از سخن آنحضرت اعراض نموده پنبه غفلات در گوش مینهاد و اگرچه ساعت مساعت

بساعت از لجاج وعناد شیر بهرام آتش خشم وغضب امیر حسین افروخته تر میگشت اما چون وقت مقتضی باجواب نبود صبر وتحمل را شعار خود ساخت وعاقبت شیر بهرام را امیر حسین مخلص نموده بجانب بلخان روانش ودران اوان نزد امرا محقق شده بود که تو غلی سلدوز وکیخیه وسیاه جته را جمع کرده مایوصی امرا پای حسابرت در پیش نهاده اند وجمعی از سرداران ومتعلقان جته بایشان پیوسته اند مرواز سر جالا با پل سنگین نشسته جدال وقتال گرفته از حضرت صاحبقرانی اعتماد برعون وعنایت یزدانی کرده لشکرکش کرد لشکرگاه ظفرپناه بود دو هزار کس اختیار فرموده واز کثرت دشمن نیندیشیده درحرکت آمد ودر پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراشته واز جانبین کار بجدال وقتال انجامید ودلاوران جانبین بعد از جهد واجتهاد در مراسم رزم وپیکار بمرتبت خونریزی رسیدند که چون کشتگان بسیار در میان نهادند وچون صد دشمن دران معرکه بمرتبه بود که صد تن از لشکریان عاجز میآمد صاحبقران مؤید بآیات ربانی مدینه بردفع وحل واقعه کماشته ودر آئینه ضمیر منیر پادشاه بانکه بطرح واشعه انوار الهی بود بصورت مقدمه ای که موافق تصدیر دولت نموده ویایان این سخن نیست که بسر موفق هوش رای صحیح حضرت صاحبقران کیستی کشای امیر موسی وامیر یادگار لات واوج قرا هادر یاها بصد مرد که دران هنگام از لشکر جدا شده بودند بمدد لشکر ظفر پیکر رسیدند واسقند یار بهم اشیان کبک آسا زنان بودند در پل سنگین در مقابل مخالفان باز داشت وخود بعضی همایون بیاز دریا بصدقه که شیر مرغزار آسمانی از نهیب محمدان در خطر بود در جانب بالای آب جته نموده وحوض پل مجموع اتحیل شبلا آب گذشته بطلال جبال بالا رفتند ودیگر قرا دلان مخالفان پای ثبات نیافته بدان سپاه جته رانین معنی وعده غدر نموده استیلا یافت چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمانداد تا در کوههای بلندش بسیار فروختند امرا جته استماع خبر روز مشاهده آتش شب مجتمع ومضطرب شده پای ثبات و وقارشان متزلزل شده مانند حروف تهجی بهم فرو ریخته وروی او بادبار بصوب فرار نهاده بلکه بحقیقت مخالفان مؤید کیستی سنان لشکر ظفر قرین نصرت نشان را فرا رجال سیل را سخارا آمدند وتا میدان کجرانی تکاپوئی مخالفان کرده زخم پیکان وضرب سنان وطلا رنهاد بدانسان بر آورد ند ودر نصرت حضرت صاحبقران بافواج مسرت وشادمانی نزول فرموده بهر حسین نیز با بصد سوار رسید واز سیم ان فتح مبین بحرکه اقبال ثمره اقبال بار دوگشت ومنهالان آرزو وامنیت برجویبار فرصت بالا کشید چون قدم امیر صاحبقران در ازل الکفا وافران مقرر شده بود باز بحضرت باد وهزار کس که هریک از نشان بابزار بسیار نامدار بر ابری میکرد از پیش در انگرده ودر دربند بین نزول فرمود واز بالای کش فوج فوج روی توجه باستان فرخنده نشان آورده ودر سلک سایر ملازمان منتظم گشته وامیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس بر گزیده ودیگر از بتوقف در کنار امرفرمود وی بگلبرا وادی ودر اثنای طریق فرمانداد که برلاس امیر موسی وامیر جاکو وامیر جلال الدین برلاس وامیر سید وکه برلاس با طایفه دیگر از متعلقان که درمیان سپاه جته بودند جدا جدا امرا شیده با لشکر جته مخالفت کردند ومفارقت اختیار اختیار کرده بمرتبه کهنه رسیده اند امرا توران بوقار انامزد فرمودند که از چگونگی حال اعلام کنند واز حسین وامیر موسی بعد از فرستادن توران بوقار از منزل کوچ کرده بجائی که هیچ درانمانده ظفر نامه گفته بعد از نکه امرا بجائی بلیغ در آمدند امیر موسی بسر انجا بعود مشکلی بوقار سیده وذکر غلبه لاجور وذکر بخیه بودند وپیش نهاد که دانا او بود رقعه وحید انامزد خود ی بسر سه باشش هزار مرد شکل مکر عداوت بسته ودست جلادت گشاده وشجاعی معسکر ظفر پناه رسیده ودر لب آب سیاه که درمیان فاصل وجزیره شان و جوشان فرود آمده اند واز طرفین گذار آب گرفته کمین نموده اند وصاحبقران بتقریب جشن ختنه سوزن پسر جلال الحرب خدمه بدین مبارک رفته به کوه سنجان همایون نزول فرمود که از حکایات فرخنده باب لشکریان را دولت وحدت نشان رنجت وهزار عیه کاروان بصاحب تاید بنکام صدوث وقایع بحسن مدیره والطف تقریر تعدا مصالح دولت را رعایت کند که از دست قدرت هزار شیرین تر بر کذار نیاید وعاقل کامل سخن کار بداست نماید که صد لشکر جرار بسیر نشود وسیاه را ظرف آب در کار است نه سر قدت ولشکر بصرف شعاکار بکنار جوی میرانند واز جانبین عمل کذار میجنبند وجدال جنبکت را مترصد میبوند تا بر بلیغ رسید ختام شد سخن مولف ظفر نامه روح الله روحه در تعقیب مقام وکلام حافظ ابرو تقریر نموده اما جمال الدین عبد الرزاق جمهم الله در اینجا بیان بانچه در ظفر نامه بحر یا به هوا قف دارد ورقم حروف بر گشاده این شیوه نرفته کوا راعتراض نمی نموده میدانند که دران مخطی است یا مصیب آن نیست که ما بوجود اعتراف لشکریان مخالفان چون توان کفتن که از جانبین طلب محل عبور نموده تهر فرصت میبوند وعاقبت حرب عظیم نموده اند وبا جمله چون سپاه کینه خواه در بر ابر بلیغ رسید عبد الله دار در میان کرفته بر بلغار وجوانغار وقول لشکر را سته صفها راست کردند وامارات قتال امیر حسین وصاحبقران بجمال آنکه در زور امیر سلیمان برلاس وسایر امرا که در برابر بودند شرف قدوم ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند ومؤکد نیز رسیده بخت معلوم او شد بود از قضا یای یار ما وار الهم بعد از زوال وقت رزوان قتال ان بوالیت غربی بانجه قتال جدال النهاب داشت ومبارزان طرفین دست تیر وکمان کشاده رایا نفس سپاه بی از جرم پیکان همان دستان بشکست ودر آن سیدان تنی مجروح نکشت چون سه روز روزش در امد بخواب دلاوران هر دو سپاه دست از جنبک باز داشته وپای از میدان کین بیرون نهاده در منازل خود قرار کرفتند وروز دیگر که خسرو خاور رخت آفتاب بسر بری مواکب کیوان اکلیل جوانان

هرد و لشکر دست بالات حرب ضرب زده جمجم قتال از سر کرفتند وحضرت صاحبقران کامکار حمله آورده از پل بکذشت وتیغ قهر وکین دران لشکر علامت مقاتله بر افراخت ومخالفان هر جنبد در صدد بسیار وجمله تیر انداز بودند چاره کار خود جز فرار ندیدند واز حضرت صاحبقران کردون شکوه جلالتی انبوه بسته ماندند ورومی دیا بمجاز وهقا رنهاده واز امرا بعد ازین فتح مبین بر تواقعات بر عرض لشکر ظفر قرین انداخته ده هزار سوار جرار در شمار آمدند وحضرت صاحبقران با طایفه لشکریان بشیراز دیگران روانه کشته بکنار جیحون آمده ودر کشتی نشسته از معبر آمد عبور نمود وقراولان بطرف قلعه فرستاد تا حقیقت احوال معلوم کرده بسماع علیه رسانند وبعیش خویش ودر کنار آب لشکر قامت انداخت از یه عجب چه رو نماید وقراولان سپاه منصور بجواب فتنه از شرایط احتیاط غافل وناهل نماندند ومقدمه لشکر آهنی زاد بر کوچک ایلکچک اوزبکان کذشته بحیر کنار آب عسکر همایون رسیدند وچون تعمل یاسایه شی لشکر وی مدافعه خصم نبود بالضرور مستجنه خود را بکشتیها انداخته عزم عبور کردند وحضرت صاحبقران دریا نوال افواج از ابطال رجال جزیره پای ثبات ووقار چنان بفشرد

مقام ممانعت نقد ربا بسیار و کجموع سپاه از آب گذشته آنگاه حضرت صاحبقران عبور نموده به دولشکر و طرفین آب بدة بکاچمیه اقامت زده مقابل یکدیگر گشتند و چون این مدت منقضی گشت صاحبقران مقرر فرمود که امیر برلاس و امیر سلیمان برلاس و امیر جاکوی برلاس و امیر سیف الدین با دویست نفر از ایشان بطرف کش ایلغار توجه فرمایند و چهار فرسخ شونه و هر کس از لشکریان که مصحوب باشد باید که دو سه شاخ بسیار بزرگ از دو جانب مرکب خویش در اویزد تا از کثرت گرد و غبار دور و غلغله کش شهر را گذاشته بگریزد و امرا و لشکریان برحسب فرموده علیمنوده متوجه شهر کشند و دار و گیر و غارت مضمون این بیت را بر خواطر گذرانند خاکساران جهان را بحقارت منگرید توجه دانی که دین کرد سواری باشد و کلمه انفرادی و قلعه قطعه بر جا نماند و هر کی بگریزد نهاد و نهی صاحب اقتداری که گاهی بشعله ناری شرر شرر مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاهی بجرد و غباری جرس جمعیت عالمی را زیاد نماید و بعد از ایلغار مراد سبز نزول کردند و آنروز در آن حوالی بصحرای خواجه خان موضع ماش ارلیغی که در چهار فرسنگی کش واقعست لشکر گاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکری بایان و حد نهایت و مجتمع گشته و امرا نامدار و نوینان رفیع مقدار هر یک بسیاهی نشان پرتوالفات نداخته و مرتب بان اوقات و از منه تو غلقمور خان در تخنگاه خویش وفات یافته الغ تومیز و امیر حسین آمده بود ند که الیاس خواجه خان را ببرند تا بصبط الوس و مملکت پدر قیام نماید در این اثنا حضرت صاحبقران کامکار با صد سوار لشکر کرده بجانب آمده و خلق را از مقدم سعادت آثار و خبر رافیه در حراز سعادت پا بوس سرافراز گشته و بعد از جمعیت لشکران نواحی معاودت نموده بجلیل الملک رفت و در اینجا شیخ محمد پسران سلدوز با هفت هزار قوشون و سوار با حضرت پیوست و امیر حسین با بقیه لشکر حضرت مال که در اطراف بودند رسید ند و شهریار م که در دشت تولک تا امیر حسین جدا شده مایل رفته بعد از چهل و هفت روز از غنیمت با لشکر خلان بموکب همایون ملحق گشت و تهنیات اجتماعی متوجه جانب حرا گشته و در اینجا زیارت مزار فایض الانوار خواجه شمس فاریومدی را دریافته مقدس ان زیر کوار استوار و بمحبت نموده و میاسی عهد و پیمان با یمان مؤکد گردانیدند کفار در مسامات آن ملاذ انام و محمار به حضرت ما الیاس خواجه و غالب شدن سپاه نصرت پناه نزدیک باب تحقیق این قضیه متیقن و مبرهن است که مزاج سعادت مندی که با عتدال حقیقی از روی معنی بهره افاض نزدیکتر است چون حواس او را شوا عل خارجی فرو نگرفت یا بفرض نفس وی بعالم بالا پیوندد و اتصال و حالی آنچه از نفوس جزئیه فلکت و از حوادث ایام مرتسم شده باشد بقدر مناسبت تمام بنفس وی بر تواند افتاد و بنفس ناطقه جوهری باشد و قوت متخیله ضعیف فرا گرفته نفس متخیلی بر تصرف بقوت حافظه سپارد و بعد از یقظه و تنبه آنصوره بدون تغییری بشباهت روی نماید چنانچه آنچه معنی در جمله مانی مقرب بیمت گذارش یافت و مؤیدات بمقال جواب حضرت صاحبقران بسعت چیدران و ان که امری خطیر و شغلی عظیم پیش آمده بود که بدستیاری سپاه اندک با لشکر بسیار در میدان مقاتله میدان روی نهاد و روزی در پیرون شدن این مهم تاملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربود و بیان صریح و زبان فصیح او زنی شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عزوجل شمار انصرت و فیروزی ارزانی داشت چون بیدار شد اخضار پرسید که بگوش در اینجا حدیثی بر زبان او رد و گفتند تا این سخن انحضرت بیقین معلوم شد که آن ندا از عالم غیب مسموع انحضرت شده بود بیقین نفس با نبوده و این استبشار موا د اعتضاد و شادو سپاه مستعد و متضاعف شد و در ظفر نامه در این مقام مذکورست که امیر حسین و مهر صاحبقران بعد از اقامت طایف شکر و سپاس پادشاه یگانه عزوجل سعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم منوذند امیر حسین دست راست را آراسته بسر ق ظفر شکر را فراخت و حضرت صاحبقران کنبکاهم سر و همه دل بود جانب چپ لشکر گزایت نصرت شعار خویش ساخت و با ئین صفهار است کرده و دانستند لشکر دشمن که در تماش ارلیغ بود بهمین منوال در قول تعیین فرموده میسره را فراتر الیاس خواجه و امیر حسین نزدیک یافت و میمنه با لشکوه امیر تومیز و امیر ایکجک آئین بست راقم حروف گوید که در حین عبور در این بحر و عذر عذر پیدا شده و آن اینست که میمنه و میسره که ترکان و بارلاس و جوکوند و قتی مرتب شود که قلب معین باشد و سپاه منقسم بر قسم گردد و امیر حسین و امیر تیمور بلکه الیاس خواجه جوان نیز هر کدام لشکر خود را دو بخش کرده بودند طلای دست راست و دست چپ این دو کرده چندان مناسب نمایند بالجمله بعد از تسویه صفوف در موضع تجاتین افواج قشن مستلاحم شدند از غریو کوره کوس نعره دلیران کوش کر دون کر کشت و صهیل اسبان صدا در کنبد نیلگون افکند قراولان سپاه جنبه بخار پنداری که در دماغ داشتند بخت بصحرای حضرت صاحبقران رو آور دند و بحضرت پای ثبات و وقار در موضع خویش فشرده و بهادران سپاه نصرت آئین دست بتیغ و کمان برده از جمع بکان جلستان رخنه و در حصار حیات بسیاری افتاد و از معارف لشکر و نفر کشته شد و از افاضل کان حوق و قتمور خان بهادر و نیکی بها در ایکجک و غیرهم که هر یک از ایشان شیر عرین و در دریای کارزار نهنگ مردم خوار بودند و کردار ان هر دو لشکر و سپاه ان زبان هر دو کشور بر سر یکدیگر تا خفته و این معاینه و مقابله و جوح را بر افزود و حقیقت احوال امر و لایت سپاه نصرت شعار دمار از نهاد روزگار اعدا بر آورد ند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر ایکجک و امیر جمه و امیر یوسف خواجه در یخ تقدیر اسیر و شکسته شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان را گرفته بودند چون اعتقادی که از اراک بدو و مان خیکه خان دار ندیش از انکه سر داران سپاه جنبانیده را با امیر ایکجک سوار ساخته را گریزان دادند و دیگر اسیران پیش امیر حسین آورد ند و در همان شب حضرت صاحبقران شکسته کرده از عقب گریختگان شتافت و تا کنار آب یام رانده سراپرده سلطنت گرفت و جمعی کثیر از آنسپاه خاکجود جمعی از ان طایفه خاکسار بسیاری افتاد و امیر جاکوی و امیر سیف الدین با لشکری بسیار متوجه قرشی نامدار و در شهور سنه خمس و تسعین و سبعمائة لقاق قشلاق و امیر صاحبقران بمسرت امیر حسین با عقب گریختگان رانده و شهریار م مصحوب خویش گردانیده و آب خجند گذشته تا سکنت حضرت جنابم اقبال ساخت و امیر حسین صاحبقران هر یک را در موضعی که بودند عاطفه بر مزاج طاری شده بخجند و روز شنبا یا فتند و بعد از صحبت امیر تیمور کورکان بغرم معاودت از آب خجند عبور فرموده بعقبه گاه رحل گذاشت و امیر حسین در دوز همین ماه متوجه ایلغار شده از هر دو جانب سپاه و لشکریان در حرکت آمدند و در موضع اقاد جرکما بهم رسید قاعده شنای کردند و اجتماع بهم رسانیده چنان حرمت و احسان بسر ایلغای آمدند بسط ساخته و چون سنت عرض سپاه جزء مملکت ماوراء النهر و کسان که از امیر حسین حضرت صاحبقران فریضتان کرده مراتوینان جمع گشته بنا بر مصلحت کالبد شاه اعلان از که از نسل چغتای خان بود بپادشاهی بر داشتند و مراد

مراسم جشن و سور و لهو و سرور بتقدیم رسانیدند و امیر حیدر را ندخودی را که در مقید و زندهٔ چشم سپرده و او در شب هدهش امعروض تیغ باسا گردانیده و حضرت صاحبقران جلوی شاهانه ترتیب داده متوقعات خسروانه بنظر امیر حسین کشیده و دران طوی شوبت امیر لجاتو پردی در استخلاص امیر حمید که میان پدر و پدر حضرت صاحبقران میانی مودت سالها مستحکم بود سخن گفت و همچنین در باب استخلاص اسکندر اغلان تبع شد بهر چند آنچه موافق مزاج امیر حسین بود اما بنا بر رعایت خاطر صاحبقران از سر خون ایشان در گذشت و حضرت فرمود که اندوخون کرفته را بکشند بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یعنی مفید نیامد و چون امیر حسین عنان عزیمت بجانب بسا السیری که بورت قدیم او بود منعطف گردانید آن خطوه نظر عنایت ملک و دود امیر سیف الدین و امیر داود را در روا نکرد تا امیر حمید و اسکندر اغلان را مطلق العنان گردانیده حاضر اردوی عالم سپارند چون آن دو امیرزاده را دیدند تصور کردند که بکشتن آنها امیر و ندیش وسنی کرده و یکی از آن دو امیرزاده شهید شدند و چون امیر حسین را ذهن عنه آگاه شد گفت کار از تهمتر بهتر و به فور سرعی فرستاد و امیر حمید و اسکندر اغلان را طلبداشته بیاسا رسانید و دران میان امیر حسین و رسالیسه ای و حضرت صاحبقران در شهر لکش کیش بفراغت و کامرانی و عشرت و شادمانی بگذرانیدند کشتار زدن جنگ لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان پرخاشجوی و رزم آزما

چون فصل شتا بآخر رسید و خسرو انجم سپاه و فریدون از خانه حوت کوچ کرده چهره بر مرغزار حمل و نمسهیان بعرض صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جنه مغول حانب ماوراء النهر بهزیمت خضرت یلچی فرستاده امیر حسین را از وقوع ایخاوتهٔ اکاهی داد و امیر حسین فرمود تا امیر بولاد بوغاوز ندهم و پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با مبارزان آتش آهنگ روانه شده بسرعت تمام با میر تیمور کوکان ملحق شدند و او از آنجا کوچ کرده و منازل و مراحل قطع کرده و آب جغندک شتافتند و چون قراول و شمن نزدیک بود امیر حضاحبقران و میان جناش و تاشکنت کنار آب را معسکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فزون از حد چون دریا دیده از آب سیحون عبور نموده طلایع چشم مویل جوز نزول نمودند و از اطراف سپاه جنه بر سیدند و در لب آب خیام اقامت نصب کردند امیر حسین و امیر تیمور کوکان بطل الرجیل فرزو کوه قشه از منزل خویش سوار شده بپیشرفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه اینمعنی را در کشته بعقیبه لشکر و اسویه صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر و دیگر سران ایل اکلن لشکر شکن در قول قرار کرفتند و خویش با طایفه که عنان معرکه را توتیای دیده ارزو میدانستند بر دست راست بالیغا و قشلق و ملاحی ارلات بود و در جانب اول و الجا تو پردی و نولاد بوغاز و دیگر دلاوران و شیر بیشه بیجا حضرت صاحبقران کامکار در جوانغار کردانید و چون دست چپ کوینده رایت جلادت بر اوج چهره ماه برافراشت و در قبل او امیر سارو بوغا با قوم قپچاق معین شده در برابر او سمور خواجه اغلان مقرر کشت و چون هر دو لشکر مانند دو کوه پولاد در برابر هم صف کشیدند و میان دو دریای دمان از باد صرصر در موج آمدند زره و بیه تنک اندام سپاه یکی از یکدیگر بر آمد سپاه که بادان بود دشمنش و تیر جانشکد مکرد در دریای قیر رنکیان پولاد بر عقاب سیه کشت رخشان رخ آفتاب قضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش آهنین و هوای معرکه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین شد و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران ابعد از مخالفان افزون بودند خوف و رعب بضمایر ایشان مستولی یافته بنیاد کار بر حیله نهاده بسنک بدّه که خاصیت آن از بدایع و صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و با الکه خورشید در برج جوزا بوطن داشت ماکاه بری سیاه عام در عرصه هوا ظاهر کشت و آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطه غبرا صیحه روز محشر شاهده نمودند و چندان باران بارید که سحاب روان کشت که ارقایل ساء و هی الی جبلک لا یعصمنی من الماء یعنی سپهر نوح دران ایام بودی الجا بحر عنایت فیاض علی الاطلاق مکردی تیر از کثرت نم خم کرفت و کمان پی سست کرده علت استر خا پذیرفت پای لشکریان در هوه بسان پای بط در بحر محیط شناور شد بلوسات بقطرات امطار چنان کران کشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود اینحال سپاه از جانب پای جلادت از فرط حمیت بخصیت مشقت بسیار بر کرفته پیشتر میرانند و دشمنان نهاد با در سر کشیده بقدر میسور در محافظت جامه و سلاح خویش میکوشیدند چون مردم از طرف بالیغان میرسیدند ناچار انداخته باستظهار تمام حرب مینمودند تا انکه طوفان و باران بدین مثابه روی نموده بود چنان قحط خنجر جهان بر فروخت که پرچ خ از کاو ماهی بسوخت در این اثنا حضرت صاحبقران دل عون و عنایت یزدان نهاده دست راست مخالفان را بسر پنجه قدرت در هم شکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال روی بفرار نهاد و امیمنه لشکر جشم بر میسره امیر حسین غلبه کرده پشت اول و حاجی که در قبل بودند بتلاجی و زند چشم را نده و امیر حسین رسانیدند و سپاه از جانب پراکنده و متفرق کردیدند و شیرهرام و لوغاوبوقا ایستاده کوشهای مردانه نمودند و از جانب مخالفان و امیر سیف الدین در مقام اتمام آمده آثار شجاعت و مردانکی بکمال بظهور رسانیدند و از تهور دشمنان آتش حمیت حضرت صاحبقران زبانه زده با هفده قمون بر مخالفان حمله آوردند و امیر سیف الدین تاب مقاومت لشکر سعادت آئین نه حیر قدرت و مکنت خویش ندیده از معرکه عنان برتافت و امیر حسین بظفر و نصرت مستولی کشته و دل قوی کردانیده چشم بر اکنده خود را جمع کرده بر جانیکه معین شده بود با بیاسا امیر صاحبقران نوکر خویش تابان نهاد رانده و فرستاد که مصلحت و دولت کار امیر ما بی تعلق در پیش ندانسته با تفاق بر سر دشمنان رفته الیاسا را چنان بهمود و مستاصل سازیم که دیکر بر بخیله شجاعت خیال مقاتلت و مقاومت را نیابد و چون دران اوان سپر درجه بهر حسین بلند و بخوش سیده کوکب چرخ سپهر بهوط نزول نموده بود کریم اخلاق و بردبار صفات مبدل کشته افعال ناشایسته و اقوال نابایسته از و بظهور رسید و طبیعت و تغییر یافته ابتدا بصواب بخلاف نمود و چون تابان بهادر پیش او رسید بپیغام صاحبقران نکذرد در بان بشفاعت و هدایان بکشادند بدین اکتفا نکرده تابان بهادر را در اینجان نکذاشته بنیاد پای دراز شاه و حضرت صاحبقران بارد مهدی ملکت نزدا و فرستاد که البته در حرکت بتعجیل بیاید کرد که فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن بشنید زبان بشتم ایشان بکشاد و آغاز لاف و کزاف کرده کفت مکر من کر خفته ام که مرا بدین آسانی توانند کرفت یا غافل بیخبر بداند که بر مغلوب کردن تیغ سیاست من سالم نخواهد ماند نزکت و مهدی متفق و ارزده خاطر با شکسته و مخذوله حضرت صاحبقران سعادتمند بدست دشمنان همانا فوش نموده

نمودند که هم جنگ در توقف دارد و بهای طریق آمرحله را نه پیما یا حضرت صاحبقران بخشان و لختی از ایشان بسیم رنها اصفهانی موده و قسم تخفیف بر صفحه روزگار محاربه کشیده بود گروه بعد از سته و کوشش فرو آمدند و در اثنای چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از بخشان در شت امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و التماس او را مبذول نفرمود و در دیگر این ترک نامور از فوق عاد بر آمد و بهر دو فریق صعبها راست کرده میمنه و میسره و قلب بیاراستند و شیوع اتفاق از نیام بیرون آورده بر سر یکدیگر تخلید سپاه جنبه پشت داده روی بگریز آوردند و لشکر اینجانب لجام ریز و عنف گریختگان را دانستند و در این اثنا طوق امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود با فوجی از لشکر ان لشکر و معرکه پدید آمد و بهزیمان عطف عنان کرده پیش انطوق مجتمع گشتند و بهیات اجتماعی متوجه مردم هنظرف گردیدند و از رصدمات حمله رزم آزمایان و ولوله در زمین و زمان افتاد انقضای چرخ بوقلمون که بهیچ کاری فراغی و آسمانی ندارد و در ملکوطه غالب مغلوب شیوه قوام باد پایان دراب و گل فرو فته قریب به هزار کس در معرض تلف آمدند و ذلت من تقدیر العزیز العلیم مرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را از آن بحر خونخوار بساحل نجات رسانیدند و بهر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از جیحون بگذراند و بهر چیز حضرت صاحبقران را برگذرانیدن اتباع ترغیب و تحریص نمود حضرت در جواب فرمود که ایشان خود بایان عزیمت رفته اند ما من نیچه ایم که ولایت را بالکل با عمال احداث و نواب کرده دداعیه نست که یکبار دیگر لشکر را جمع آورده در برابر خصم رویم و اگر دشمن را خبری واقع شود یقین ست که معاف و معذور خواهیم بود و امیر حسین متوجه سالیسری شده ایل و الوس خود را از جیحون گذرانیده بورموضع مشورت حل حالت انداخت و جاسوسان فرستاد که بهر کاه خبر توجه سپاه جنبه او رسانند متوجه دیار ایشان شده بودند و امیر صاحبقران همگی همت بر جمع لشکر مصروف داشته سبعی سیار و دوازده فتون مرتب گردانید و قشون تیمور خواجه خان و جاوجی و عباس سیار و با هفت فتون فرمود تا بر سم منقلای عزیمت جانب سمرقند شتافته و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و چاوجی دران یورش بشرب خمر شغول شده و در غلیان باده و خواجه و بند و شاکفت که غفریب امیر تیمور شما را گرفته پیش امیر حسین خواهد فرستاد و در سیدن شما بانجا همانست و فرصت بعقبا همان تنجین را است نداشته بهم و بهر لنجو داده بگریخت و حقوق پیش را فراموش کرده بدشمن پیوستند و از لشکر جنبه کبک تیمور پسر ارغو تیمور و شیروان و لکو جان پسر اجاجی بیک با بر سم منقلای پیش آمده بودند عجز جی شده پسر تیمور خواجه و بابران او رند و ایشان مهزم شده بسلسله آن جمعیت گسیخته گشت و حضرت صاحبقران چون بران حقیقه اطلاع یافت دانست که آن نیز از مارت نکبت امیر حسین ست و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده مذارد لاجرم از آب موبه گذشته در بلخ نزول اتفاق افتاد و ایل و الوس خود را جمع کرد و بعضی لوقات دیگر فراهم آورده و طایفه را بضبط کنار آب مقرر فرموده تا مراهم نقطه و ابتدا مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تومر خواجه اغلان را بواسطه تعصیری کرازوی صدور یافته بسایسا رسانیدند و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال بیود

ذکر محاصره و سیاه جنبه سمرقند و اتفاق نمودن مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری بر کوچه سرمایار

چون امیر حسین و حضرت صاحبقران از آب موبه یکدیگر نشتند لشکر جنبه متوجه سمرقند شدند در نوقت بلده مذکوره خندق و شهر بندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این بلیه تحیر گشته مولانا زاده سمرقندی که بحرارت و جلادت زبانی روزگار امتیاز داشت و مولانا خردک بخاری که مردی شیر انداز دلیر بود از بزرگان اوکلوی مذاف که با وصاحب بدایتی تصاف داشت مردم شهر را بر صیانت مال و محافظت شهر و ایل و عیال و ضبط سرحدی که چه ترغیب بحریص نمودند و باب سمرقند متابعت ایشان نموده و بنظام ممانعت آمدند و طریق آمد و شد مسدود گردانیدند و اسباب مقابله و مقاتله ساز داده سپاه جنبه مدتها بر کرد سمرقند خیمه اقامت مطنب گردانیده و تسخیر اسم جدید و استمام بجای آوردند و چون ایام محاصره ممتد و یافت و نزدیک بانست که شهر مسخر گردد و مولانا و دیگر مسلمانان در معرض تلف آیند ایشان تقلعه فرستاده و احوال آنها را بحضرتی که مسطور گشت معروض داشت و امیر صاحبقران چون بر کیفیت حالات ایشان اطلاع یافت مرعی همچنان صلاح نشمرد و از جهت خوف عاقبت بر خمار مخالفان مبتلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند و بعد از تعدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که رجوع و مصالحی این عزیمت اگر بجماعت تر کشتار بیشتر بشیوه و مستبدل روی بدیار خود نهادند و چون علیای سمرقند کاری چنان عظیم از پیش نبردند و با لشکر مخالف چنان مقاومت کرده بنهایتی همت خود رسیدند طایفه از ایشان که بقوت و مکنت ممتاز بودند و بقلت نکبتی و شدت مصعف پای عبارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی بر آورده و در آن حین که ضعف و فتور بحال جنبه راه یافته بود و عزم مراجعت نمودند و سر صاحبقران عیاس سپاه را از جنبه سنگستاف و ضاع ایشان تقلعه فرستاده و احوال آنها را بحضرتی که مسطور گشت معروض داشت و امیر صاحبقران چون بر کیفیت حالات ایشان اطلاع یافت مرعی همچنان صلاح بشتر تو فرستاد پیش امیر حسین که از آن نهضت عزیمت مرتب او را کاهی داده بکلوی تمام متوجه باید شد تا در نظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید و چون فرستاده انجنر را بامیر حسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت فریدکار بجای آورده کوچ کرده متوجه سالیسری و حضرت صاحبقرانی ایل و الوس خود را جمع آورده فرمود تا از جیحون گذشته بورت قدیم منزل صلی روند و خود بالنفس بساط استقبال امیر حسین برداشته در بلخان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدن یکدیگر مسرور و خوشدل شدند و در تنظیم امور مملکت و سلطنت بخان گفتند و از مقر سرمایاران سمرقند حکایات در میان آورده بنا بر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت نامها جنبه ایشان ارسال نمودند بعد از ان امیر حسین و امیر تیمور کورکان یکدیگر را طوعی مقرر چنان شد که امیر صاحبقران زمستان آذرکش و نخشب قشلاق فرماید و امیر حسین در سالیسری بسر برده در فصل بهار با تفاق روی توجه بلده سمرقند نهند و بهم را وداع فرموده امیر حسین به سالیسری رفت و امیر تیمور عزم نخشب فرمود و دران زمستان حضرت صاحبقران پرتو التفات بر عمارت قرشی افکنده با تمام رسانید و چون ایلچی امیر حسین با تحف و هدایا بحضرت رسید مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و سایر سرداران اظهار خرمی و دستبشاری نموده و در رسم مقبول انوفرده ایلچیان را با بهر کات پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند و بسبب شتابی که نخشب بقرشی است که کبک خان در دو فرسنگی آنموضع قصری بنا نهاده و مغولان القصر را قرشی خوانند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تمکن بر حرکات ناپسند

چون فرش ربیع حیام زمرد فام سلطان گل در باغ بوستان بصبب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران

نصب فرمود امیرحسین و حضرت صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند برافراشتند و بخطه فردوس مانند رسیده مشرف و مکمن ساختند و در نهضت از سربداران انواع حرکات شنیع صادر شده وقتح و استیصال ایشان را از جمله واجبات شمرده بنا بر آنکه امیرحسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بود که تا رایات عالم بناه کان کل رسد شما استقبال نمایند باجتماع و فنون امعزه رسیده در موضع بایسنقر کات و منوقات رسیدند و امیرحسین بقتل مجموع الطغا امر فرمود و عرق شقت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده بسمرقند را از ان مملکه خلاصی داده باقی سربداران را تتبع قهر و سیاست گشتند و چون امیرحسین بر تخت حکومت مکن یافت حرص جمیع اهل طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس خاز نهاد و هم بر تبه رسید که مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر حاکو و امیر سیف الدین و اتق بوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده محصلان بر گماشت تا وجیکه بنام هر یک رقمزده بود کرقشه بیاورند و چون در ایوان چنگی و قعشنده بود اموال امرا و لشکریان در عرصه تلف آمده بود ایشان را دای ان حاجر آمدند و حضرت صاحبقران در ایوان در مقام مساعدت خواص و علوم خود آمده بهم و زر و علی فراوان بایشان داد از جمله پاره کوشواره حرم خاص خویش الجای برکان اکاه کرد و امیرحسین بود مسامحت نمود و چون امیرحسین بچه بخواهر تعلق میداشت بدیهه را بشناخت تا بواسطه شره و حشتی که در جبلت و مستولی شده بود از سران در نتوانست گذشت و باین همه مبلغ سته هزار دینار مبلغ وجه باقی مانده بود و باکمال اشفاق حضرت صاحبقران و عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیرحسین فرستاد و خدمتش چون بر حقیقت حال اطلاع یافته سبازا قبول نکرد و باحضرت گفت که من بسالیسری میروم داعیه است که مبلغی سنگین بجهة خواستکاری دختر حسین صوفی پیش او فرستم اگر بر سم مساعدت مبلغ مذکور را عقب من رسال نمائی دور نباشد و چون امیرحسین بسالیسری رفت حضرت صاحبقران در کش که متقرر شرف دبو و اقامت کرد و ان مبلغ را تعذر کرده و ان عقب او فرستاد و انه لوم دناءت امیرحسین خاطر بازاروی متنفر شد چه جناست و بخل و طمع از همه کس مذموم است حضوصا از پادشاهان

ذکر مخالفت و نزاع میان امیرحسین و حضرت صاحبقران کردون توان بسپهر ارتفاع

چون امیرحسین بسالیسری رفت حضرت صاحبقران ابزده خواطر اروی در کش نماند جهة تشکن خاطر مشار الیه مثل فرموده بلغه تمام سوار شد و در ین اثنا جمعیکه از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیرحسین متنفر و آزرده خاطر بودند و میدانستند که تا میان امیرحسین و حضرت صاحبقران طریق صادقت و موافقت مسلوک باشد بهیچکس نتواند که مساحت و مخالفت او را بقدوم جرات و جلادت پیاید مکر و حیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یکانگی بتبدیل مبدل یافت بیان این سخن آنست که امیرموسی و علی دروبش پسر امیریادگار پیشورت اراده خاتون مکتوبی سر بمهر بر کذب و بهتان بامیرحسین فرستادند مضمون انکه امیرموسی بنسبت بخاتون و بتوکه امیرحسینی اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول انکه در اینجا تهیه اسباب محاربه مشغول است و با خواص و مقربان خود بیهوده اظهار بخشش از تو مینماید امیرحسین چون بر مضمون مکتوب که بنظیران محض مثوبه و تزویر بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را بعرض خاتون رسانید و ایلچی فرستاد که امیرموسی با جمعیکه این سخن گفته اند باید که در سمرقند بدر کاه اردوی خاتون حاضر شوند تا او مراسم استکشاف بجای آورد و حقیقت حال باز نماید و چون ایلچی حضرت صاحبقران مانند آسمان از حسن و خاشاک پاک بود و بسان باد بجانب سمرقند روانه شد تا پیش اردوی خاتون برادر نمود نمودند غماز ان اجمل و شرشار سازاو و این اردوی خاتون از معلفات ترشیرین خاتون بود و دو خترش در سلک خواتین امیرحسین انتظام داشت و چون اهل غدر و سعایت دانستند که پرسش غیر از نکال و فضیحت امری مترتب نخواهد شد روی از معرکه بر تافته بطرف خجند رفتند و آن قضیه بازپرسیده بماند و در اثنا این احوال بر خواطر امیرصاحب تدبیر گذشت که تکلم کلمه من بسمع بخلل از استماع انخبر هر آینه عبارتخیری بر حاشیه ضمیر امیرحسین نشسته باشد و در اساس مجلسی که با او داشتند فتور پذیرفته اندیشه تدبیر این قضیه کماینبغی صورة حال با شیرمهرام و بهرام جلایر که از باس و سطوت امیرحسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان جواب دادند مدتیست میدانیم که دل امیر با ما بیک جهت نیست اما از خوف انکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد بگفتو انمیتوانستیم کرد این راز بر زبان اریم اکنون چاره چران چنیست که بر خلاف او اتفاق نائیم و لشکر را جمع آورده روی بهمت بر دفع او نهیم و درین باب مبالغه نموده و دو غدغنه بر خاطر همایون حضرت صاحبقران بسمت تضاعف پذیرفت و با ایشان در مخالفت امیرحسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیرمهرام موی قدیم خود که خلان بود بر رقه لشکر جمع نماید و امیرموسی نیز در ولایت خویش تر تیب سپاه و قیام نماید و شیرمهرام در حین توجه بخلان نوکر حضرت صاحبقران عادل ام را مصحوب خود کرد اینده نوکر خود تا خواجه را در خدمت حضرت گذاشت مشروط انکه بهر کاه عادل بیاید تا خواجه برود و مردم جانبین بر حال یکدیگر اطلاع یابند و شیرمهرام بخلان رقه لشکر فراهم آورده در موضع حسین بحصین جست و باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده رایت خلاف امیرحسین برافراشت و خدمتش رسل و سایل را در او موا تر داشته و ام فریب در راه نهاد شیرمهرام بکلمات نافرجام امیرحسین فریفته شده رام کشت و ازان بالا بزیر آمده بار دیکرا طاعت و انقیاد او امیرموسی کوکان چون دانست که شیرمهرام با امیرحسین پیوست مکتوب باو فرستاد مضمون انکه نشان خلاف و نزاع تو شدی و اکنون با امیرحسین ملحق گشته دعوی یکدلی مینمائی رود باشد که همراه و جزای تو در کنار تو نهند و عاقبت بچه بزبان حجته بیان حضرت صاحبقران عاری کشت باو پیوست بعد ازان امیرموسی کوکان چون دانست که شیرمهرام و امیرحاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند فرستاده تا ایل جلایر را ضبط نموده امیرموسی و علی دروبش که خمیر مایه فتنه و فساد بودند بگیرند و امیرموسی و علی دروبش از توجه امرا اکاه شده بگریختند و بهرام لشکر جلایر را جمع کرده اندیشه عدم مقاومت امیرحسین در دل ایشان راه داشت که بمشورت حضرت صاحبقران باشفقان خویش طبل کوچ فرو کوفته ایل علی دروبش را غارتیده بجانب جته روانه شدو الحضرت بسمرقند روانه شد تا لشکر آمده یار را جمع کنند و در اثنای این وقات امیرسلیمان و چاوچی که طریق مخالفت

امیر حسین می‌پیوندد از آنحضرت روی گردان شده با او پیوستند اما امیر علی برادر امیر خضر سیوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام سیوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت قرا کسبند و که بر الاس را به محافظت سمرقند نصب فرموده معاودت فرمود و بعد از وقایع جوقای دریده مردمی پاشیده و کریخته پیش امیر حسین رفت و قرا کسبند چون از عهده ضبط آندیار بیقضی تمیتوانست نمود و سر بدیوانگی بر آورد و در خلال این احوال بواسطه وفات الجایتو کان خاتون جواهر امیر حسین و حرم محترم امیر صاحبقران بود عباد ملال بر صفحات روزگار امیر حسین نشسته و علاقه خویشی که میانه ایشان بود مرتفع گشت و در پانزدهم سبع وستین وسبعمائه صاحبقران سعادتمند با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر سیف الدین را با گروه ابوه در مقدمه روانه ساخت و در اینولا امیر حسین بعضور آنکه حضرت صاحبقران سعادت قرین العنوه و فریب مانند شیر بهرام در دام توانداز آورد و ملک بهادر و عبد الله پسران را با عهد نامه که چون اساس دولت خویش است پیش آنحضرت فرستاد و پیغام داد که تو در این مدت بر سبیل اتفاق بر تمشیت امور ملک و ملت قیام نمود و ما هم و پچکان قدمت کوی دولت از میدان اتفاق و افتراق بر بوده سزاوار آنکه بعد از ایخال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهد نامه کرده بیدغدغه با یجانب قیام نماید و چون سپاه بحضرت صاحبقران ملحقه گذشته در اسیون نزول فرمودند ملک و عبد الله بشرف دستبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آورد و حضرت صاحبقران کامکار که آئینه ضمیرش مصقل توفیق و تائید ایخدا یافته بود میدانست که آن یخان متمثل بر مکر و فریب است لاجرم بان عهد نامه التفات نفرموده و آن کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا نمود اما میوریان باندیشه آنکه شاید که مهم مصالحه تمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بصورت خویش پیوندند مقارن ایخال امیر جاکو و عباس بها در که برافقت بهرام حلابر پیچیده رشته بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آندیدند که رو بسوی میوریان آرند از انکه اندیشه خلاف و ضمیر داشتند بگریختند حضرت صاحبقران دانشور که رای انورش همیشه مقتضی انتظام و انتظام احوال بلاد و عباد بود بدان رضا نداده بر زبان فصاحت بیان گذرانیدند که اگر ما در فاتحه دولت خویش اقدام بر چنین امور نمائیم دیگران ایجادین آستانه نکنند و اعتماد بر ما ننمایند و اگر مقرر دولت متوسس بر لطف و احسان باشد شر فات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر حذر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک یکسان شود و مولانا کمال الدین عبد الرزاق درین مقام تتبع حافظ برو کرده میگوید که مرا خواستند که ملک بهادر و عبد الله پسر او را گردنه مقید سازند اما حضرت صاحبقران بان راضی نشده با مثال این یخان بند کان دولت را از شنا دمنو در اقم حروف گوید که اقوال صحیح است چه تعرض الیجیان که جهة جهم مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید نمایند با جمله حضرت صاحبقران کامکار قوم میور را نوازش فرموده و از انجا معاودت نموده عرصه قرشی را بفر قدوم خود تزیین داد و امیر حسین و سپه بهرام با سپاهی افزون از احصا بقصد او بام متوجه ایجانب شدند و امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که باو سوگند خورده بود نزد امیر تیمور فرستاد که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و بعین پیوست که بهمت ایجناب مقصود بر پرفیه حال عباد و تنظیم بلاد و اعصار است اکنون بصلاح آن نزدیکتر است که لشکر اینطرف در خفا ناتوقف نماینده و سپاه ایجانب در حزار و هر یک از ما با پانصد سوار در حرکت آمده پیشانیه باتفاق چنانکه موکد و مشید کردانیم که بعد از این معندان و غماز ان را میان ما مجال نمیمه و افساد نماند تا یکدیگر را بتمهید ملک و ولایت امین و فقها ساکن و خواطر ما مطمئن بخوابد شد و بهر چند ضمیر آفتاب اشراق خسروانی باتفاق همیمنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و مبهود بود که قوا عدعهد و میثاق امیر حسین از هون من البیت العنکبوت است لیکن چون از مکر و غدر او ضد داشتند که صلاح در صلحست حضرت سپهر یار عالیمقدار بر مقتضی رای مرار نامه بمصالحه راضی شده چهور لشکر را در حزار گذاشته با سعید سوار حزار روانشد بهیئت انکه دو میت سوار بنا بر حزم و احتیاط در دیده نوتوقف نماینده با صد کس بجانب تنگ چکچک که دعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید مقارن ایخال امیر حسین شیر بهرام را در توتک بورطه هلاکت افکنده و فین خاک کردانیده و فرامرز و تاشه بهزار سوار بجانب صاحبقران متوجه گردیده و یکی از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود در کریخته بتعجیل تمام رانده در زمانیکه آنحضرت بده نوفرود آمده بود دشمنکام رسید و بهرام زمانیکه از نوکران ناصحه آنحضرت بود بر در قوق همایون حاضر بود او را از آنجا نه گاهی داد و بهرام بنا بر عدم تعقل و قلت تجربه ان سخن را محمل انگاشت و چنان پنداشت که چون مرا سعی در اصلاح مینمایند افشار بیخبر موجب تفرق جمعیت میگردم فساد نکشته او را با فساد منسوب خواهند داشت و مخبر راست کو پیرا زدرگاه رانده لب از هم نگشاد و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون ملامی ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه انکه آن امیر سعادتمند که مؤید بود و بتائیدات ربانی دل مخالفان در ضمان عون و عنایت یزدانی سوار شده بود و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت در سپر سارعت فرموده به تنگ چرم رسید و طلایان خود را از آن تنگنای گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفته خبگ در پیوست و بیاز وی اقتدار ان سپاه جوشن در نیزه گذاران را باز داشت و از انموضع حضرت صاحبقران عنان مراجعت معطوف گردانیده و دشمنان نیز روان شدند و بهر دو فریق خبگ کنان میرفتند تا بقامش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از انجا قدم پیشتر نهند لاجرم جانب خاسه رود بخاتوقف نمودند و چون خبر انسوانعه بحزار رسید لشکریانی که حضرت صاحبقران در انجا باز داشته بود برا کنده گشتند و انحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب بجای مانده بود نداز راه حزار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایهابران قرار گرفت که کوچیانه خان نقل کرده و جوانجر مان که از دیر باز حقوق دولتخواهی بر ذمت همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی چند بسر برند انگاه باخاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهت ساز ندو بامضای این عزیمت هر کسی خرسات خود را سر انجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ماخان پیش گرفت روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر روشناه برقی

برتق وفتق آید یا بشتغال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بجایی رسید چندان توقف فرمود که فراوغه مردم چشم باز پوشیدند آنگاه با تفاق عزیمت معهود تصمیم داد آنجا آب موجود یافته شتران بزانو درآمده سر جا بشتران منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی با لجایان پیش ملک معز الدین حسین و محمد بیک جوانی فرستاد تا استخراج نمایند که نشان سلامت بانحضرت در چه مقام است و در مقام خلافند یا وفاق زمان غیبت سولان دو ماه و نیم امتداد یافته هر کاروانیکه از خراسان متوجه ماوراء النهر شده بسرخاب و نور سیده بسرحد بهار کامیاب ایشان از آمدن موضع بازیست او چون لجایان معاودت نمود و بقبل بساط بوس حاصل کردند میر صاحبقران کاروان را رخصت رفتن داده آوازه در انداخت که ملک بهزاد عاجز و ناکرده و منهوکار و ایشان از مقام خود روان نشده بودند که بحضرت باملازمان متعلقان سوار شده روی توجه بهزاد نهادند بازگشتن چون بصوب قشی سیدند امرا و وجوه سپاه میرحسین خبر صاحبقران و ملازمان او پرسیدند بجا گفتند که جماعت که شما از احوال ایشان استفسار مینمائید بجانب ما در آنهر و ند بعضی همایون بسمت هرات در حرکت آمده و بعد از چند منزل بارکنده در منزل مبارک نزول کرده موازی مدتی که قافله بقرشی تواند رفت درنجا حل اقامت انداخت بعد ازان حکم بهمت بر دفع دشمنان مقصور گردانیده بنوعی دران شروع فرمود که عقل حیران ده دان انگشت بعجب بدندان گرفت و دران اوان زیاده از دویست و چهل سه کس از ملازمان بحضرت نبود ند از جمله اعیان و دلیران و خواص صاحبقران حضرت عثمان غلان و حضرت صاحبقران و امیرزاده و امیر سیاوخ بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر با قبیله قچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخارائی با عدی جلیل عزیمت صوب قشی تصمیم داد با نکه در انجا ملازمیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آئین کمر کین بسته و رکین رزم و پیکار بسته بودند ز ما ر با ب بصیرت پوشیده نماند که ارکاب امثال این امور از خیر نکنت افراد بشری بیرون است بلکه بسر حد ممتنعات معرون با نجمله حضرت صاحبقران روش ضمیر در شاهی شب روانشده بکنار آب آمویه رسیده در همانشب با چهل و سه کس دراب راند مجموع ایشان اثنا عبور نموده و قریب چنار را احاطه نموده بعلاحظه انکه کسی خبر بجائی نرساند و کشتیها را کرفته بکنار آب فرستادند تا بقایای سپاه از آب بگذشتند و شب دیگر در سور مالیغ فرود آمده لجایان میر موسی را کرفته بر انجا دایره آسا محیط شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی توجه براه نهادند و شب هنگام در فرود کفت نزول نموده هر کاه آمد که آب برگیرد حضرت مراجعت بنافت و بعد از غروب آفتاب بسر کفت رفتند و در محل امیر جاکو معروض شدند که اعما و با بدبر ملک چون کرده بر سر امیر موسی شتخون برهم کرد و در دست و پای مراد بر سر کردون نهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص بتائیدات ربانی بود فرمود که سپاه ما اندک اندک از عیاذا بالله چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع شود و بطلیعه انکه شما در همین مکان توقف نمائید ما من بقرشی بروم و چون خبر و بارد محل حوال و نظر ارم و بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن کفت و عبید الله بن را ملازم خویش ساخته بر خاج استعجال راند شد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود اسبان را بمسیره سپرده از محمد ترنا و کنی کذشته خندق نداخته بودند و آب انجا بحضار میرفت بذات همایون تا برانو در آمد و پای مبارک بیرون نهاده بخاک زیر پا داد و عبید الله در عقب بحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که بجانب حرار است رسیدند حضرت صاحبقران دست بر در نهاده و دانست که از انجا بخاک انباشته اند از انجا بازگشت و نظر احتیاط بر باره انداخته جانیکه دیوارش پست بود فرمود که محل نردبان نهادن و در آمدن قطلیغ است و ازان ممر که بر خاک سر بالا رفته بود معاودت فرمود تعجیل تمام ملازمان پیوست و بار دیگر با ایشان متوجه قشی شده چهل و سه کس را پیش سپان باز داشته و صد کس را نزد با نها که از بور دالیغ آورده بود بخاک ریز فرستاد و از دیواری که بعبید الله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد کس دیگر بدروازه با بیانا ده و لاوران سپاه مضرت آنها چون پای بحصار نهاده ند دست بقوائم شمشیر برده از سنا م استقام بیرون کشیدند و روی بدروازه نهاده چون بانجا رسیدند محافظان مست و لایعقل یافتند و تیغ بسیار بر ما زور کار ایشان آورده بلکه تیز قفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران با آن صد کس در آمد از آواز غلغله دلیران قلعه کشای زلزله و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر برآورده افشان و حیران بهر طرف روانشدند و با هم میکفتند که مکر صور قیامت است که میدمند لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان میر موسی را بدست آوردند و محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود بغرموده حضرت صاحبقران راه کریز باز دادند بتصور انکه مخالفان از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همانشب محمد بیک بسید بیوست و صورت واقعه باز نموده حقیقت حال از جای برخاسته پای ثبات و قرار استوار داشته کس پیش ملک بهزاد فرستاده او را از واقعه اعلام داده طلبید اشت روز دیگر از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمدند و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو کرفتند حضرت صاحبقران دو سه الاقه از بعض همایون بمقصدی ضبط یکدروازه کشت و امیر سیف الدین را بحفظ دروازه دیکر نصب فرمود و سیوغتمش اغلان و امیر عباس اقبوقا را فرمانداد تا بر روج عروج نموده بر جم پکان جان ستان نکذارند که دشمنان خاکسار سر بیرون فضیل و خاک ریز کرده و از روز امیر مؤید ارلات باسی کس بیرون آمده حوزه آبان سیاه کمینه جا زده و استان رسم و اسفند یار را منوع ساخت و شصت سراسب از محالفان کرفته بقلعه در آمد و درین اثنا که بهادر چون دولت از اعد امفارقت جسته در سلک ملازمان حضرت منتظم شد حضرت صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول و رستخیز ظاهر کرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم حظی

داشت بعرض رسانیدند که مژده توقف ولی است و فرد اعتراض است و این سخن معقول افتاد و آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند آنشب از جانب مخالفان میر یکجی بهادر با
بادویست کس که هر یک بادرع و سپر بودند نزدیک دروازه آمده بسیر بر آمدند و روز دیگر که خورشید عالم گیر دوبرابر افراخت بلچی بوقا و قتمور بهادر خود را
در پل دروازه انداخته با پنجاه مرد از قلعه سرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علیشاه و درویشک باقوجی برحسب فرمان واجب الاذعان برسم مدد با حبیب کس عرقب
آن بهادر شتافتند و از صف اعدا طغا تیمور بهادر با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا گشت و یک ضرب تیغ افگن تیمور بهادر مجال نیافت و اجل سیاه امیر موسی او را یکی
بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از جمله کران سنگش عشر ثقل بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آتش آهنگش که در چنگ داشت اجزای جبل
البرز برباد رفتی غزو بهادری در سر و دماغ قدم در میدان نهاد و غران بوقا بسیاری سپاه از پیش رفته سپر و دست و چنان بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای گیرد
و تا یکی سیده مهم او با تمام رسانید امیر سار بوقا و بلچی بهادر از بالای بارو تیر باران آغاز نهادند و طایفه از مخالفان که در باو تور بابا سپاهی جلقه آورده بودند همه را انداخته
و کینکماد سر کشیده بگریختند و بجندقی که هر روز کارنامه می کنند بودند پناه بردند سپاه نصرت شعار ایشان را رانده از خیمها شان گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل
باصد مرد حمله آورده و بیاد کان دشمن نیز دست به تیر باران کشاده بلشکر ظفر مآل معاودت قرین را برگردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از حصار رایت
جلادت برافراخته بیرون تاخت از فرود ولت قاهره لشکر یازا قوتی و شوکتی تازه و لی اندازه حاصل شد بلچی بوغا و بهرام بوغا و بهرام توکل وی بگرز زوره و دین شاه از بهادران
لشکر نصرت شعار جوانی ناداشته تیغی بر بهرام فرود آورد و روز دیگر حیات آن نامور بپایان رسید لامر و القضا که آیه ولا معقب لحکمه عاقبت میر موسی با هفت
هزار سوار که بیران محاربه برافراخته بود رایت مقاتله برافراشته خاک بنیاد موسی و اولاد بر فرق خود بخت و آبروی شجاعت و مردانگی ریخت و در مقابله ندرت نصرتی مقرون نخواهد
بسیار یکریخت و مردم او صحرا و بیابان متفرق و پراکنده گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قراولان که بعدد پنج هزار بودند بطرف دروازه حرا نهنوز پای ثبات و وقار بر جای
خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملک چون دید که از نفس خویش متوجه جانب دست و در حوصله
خویش تاب مقاومت ندید و در حیلت خود فوت صناعت نیافت لاجرم پای ثبات فصبارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز و انکسار بایل کشته قدم فرار در راه اوبا نهاد
و عنان مراجعت بقبول خود منعطف گردانیده بجانب کنبد تولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و ننگ دست و پنجه بشیر و کام نهنگ
نهادی مانند بود عنان عقب ایشان و انشد مخالفان سپاهی سلطفر پناه دیده در اینجا نیز توقف نتوانستند نمود از بارقه شمشیر صاعقه گردار پادشاه دولت یار آتش در
خرمن ننگ و وقار دشمنان فتاده یکباره پشت داده شکست و تفرق بحال ایشان راه یافت حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد که امیر سیف الدین و امیر جاکو تا ننگ چلیک
در عقب گریختگان رفته بعد از امور غارت و اسر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و اهمال در نزیدند و الحضرت مضمون بحدیث که
چون شیر بجوید و پیلنگ باش علم نموده در رکاب اقدام فرمود عنان را بسمک کردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمدند و امیر داود و ایت جلیه
برافراخته مقتضی فرمان در معقد میمنه روان شد و از محالفان صد سوار نامور که بر سیاه لشکر بودند از وصول ایشان گاه گاه کشته منهزم بدفتون شدند فی الجمله فوجی رمی تیر و ضربت
تیغ و تیر بلچی بوغا را بازگردانیدند و فوجی دیگر بحضرت صاحبقران حمله آور و نزدیک بود که بحضرت و سریچه عدت ایشان را چنان بر تافت که از بسطوت و صولت او و جمعی
که بلچی بوغا را مانده بود و عنود رهای خود را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و آن روز ملک آغاد حر میر یازید جلایر و خانون میر موسی در مرافقت ملک بهادر گریخته میر فتند و
صاحبقران کردون اوا از پی ایشان روانشد و با و از بلند بملک بهادر خطاب کرد که از سر خون تو اگرچه ریختنی است در گذشتم مشروط باینکه دست از این مشت عور بر داشته
فرصت غنای ملک بجان منت دار شده کلمه السلامة فی الوحدة بر زبان راند و از عورات جدا گشته سر خویش گرفت و ایشان همچنان حیا خفته و حضرت صاحبقرانی نهانا از پی
ایشان میشافت و با عورات نوکری بود عاشق یار نام تیر و کمان در دست داشت اگرچه در رمی سهام دستی نداشت هر گاه که آنحضرت نزدیک میرسید عاشق یار تیری در
کمان نهاده میکشید و نمی انداخت و حضرت صاحبقران بگمان آنکه در این کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر سهمی رسد بدف تیر ملامت کنندگان نکرد و نگویند که جهة
طمع در مال عیال مردم رحمی خود را در این اثنا بار گیرش را که با باد صبا همعنانی میکرد و حرکتش از حرکت باز نماند و دولت شاه رسیده با بی عورات در تاختن آمد و عاشق یار بضرورت
تیری بجانب او انداخت و عیش او ران فرس ظاهر بساخت و گمان را نیز بشکستند و با عورات راه تک و تاز پیش گرفت و دولت شاه بهر چند جهد کرد و بهر زیرکی و حیله و اتفاق
از زیرکی فرطلاق مراجعت نمود و می بقرشی بهادر و ایوان امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امثال فرمان شاهان و نزدیکان دشمنان مرتبه بلند بودند بجانب ملک تا ننگ چلیک
تاختند و اهل طایر و طایفه دیگر که ریخته میر فتند کرمله بپایه سریر اعلا آوردند و حضرت صاحبقران کیهی ستان از نمسان را در قرشی پرتو القات انداخت و تفصیل جمیع احوال عاجز و اخته
ایشان را بعبارت و زراعت مرقوم و مجموع داشته را بنجاه ست بخار انعیین نموده و بنکی شاه که در خراسان بود و بهر روز بمنزلی و بهر شب بجائی بسر میبرد طلبیده شته تا بتا توابع که بشیراز
متعلق بخویش بود باو از زانی داشت و علی بسوری که با قوش او را طراف سرکردان میگشت در بخارا محمود شاه که داماد او بود و بوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را
طلبیده بلحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانیدند **ذکر توجه میر حسین بجانب حضرت صاحبقران و رفتن امرا و بخبک آن** چون امیر موسی از صولت سپاه
امیر صاحبقران کریخته با میر حسین پیوست و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده و شنیده بود با زنمود امیر حسین از استماع این واقعه مضطرب و متحیر گشته با حضار لشکریان

رسید ان منتقای امیرحسین که با تفاق سیرسوی و امیرالجیتو پردی بود بنجاره متواتر حضرت صاحبقران شجاعت و نامرسعادت و اثار رعلی میورزی مهر و شاه کامه تقاضی
آنست که باسپاه از شهر بیرون بتعذر صبت بشیخون نگاه دارم چون این سخن بسمع اصغای ایشان رسید بعضد داشتند که اسباب آسوده و اشته در این مقام توقف کنیم اگر دشمنان واقف گشته جوب
والا قصد ما کرده جواب ایشان گوئیم حضرت صاحبقران که مکارآنا بر ضعف و انکسار بر ضعفیات و ذکار علی مجره و شاه مشاهده فرموده از انجا بیرون آمده عازم خراسان شد و بلب آب
رسیده و کشتی اکرا بالای می آمد گرفت و از آب گذشته بجوالی آمده بر سر منوده و در خان آغوق ها یون پیوست امیرحسین بعد از رفتن امیرتیمور بر خاطر انور گران گذشت و
باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده و سپر مدافعت در روی کشیده لشکریان امیرحسین روی همت بتسخیر بخارا آورده و شبگیر در پیوستند و بخاریان پای جلادت پیش نهاده تا نزدیک
الاوا شیخ عالم سیف الدین باخرزی خان باز نگشتند مردم بخارا بتصور انکه ترکان چنان مهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نیست از قلعه بیرون شتافته و چون بیان مردم بخارا
داد و دیوار بست مسافت بود از تراک مراجعت کرده و تیغ در تاجیکان نهاده و جمعی کثیر از طبقه سفله رسانیده و بقیه السیف بزشت ترین صورتی بشهر باز گشتند و در گاه را نهاده و دم در
کشیدند و دیگر گرد فضولی نگردیدند و علی میورزی و محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا بار دیگر بر بروج عروج نموده بجانب قضیت شهر قیام نمایند فایده نیافتند و هیچکس از کنج محنت خانه
خویش قدم بیرون ننهاد و ایشان بالضروره دل از حکومت برگرفته شب هنگام عازم خراسان شدند و بلوک حجسته پیوسته در سلک ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند بحکایات
وندامت سرو پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استعفا گشادند لطف عمیم صاحبقرانی شامل حال علی میورزی و محمود شاه شده بجانب کرمانیه رهسپار گشتند
و روز بروز عنایات پادشاهانه درباره ایشان بمرتبه تضاعف می پذیرفت تا بکلی آهن خاطر گشتند و حضرت صاحبقران را نشانه فرموده چون از ان کار راست روی نموده با گشت
فرمان اورا تمکین نهاده و اقتدار بر تاسیر نهاده و اسباب بدان قسم بر سانیدند که نیکی شاه بهمین دولت صاحبقران از گربت غربت خلاص شده و بمسند
حکومت و ریاست مکین یافته سر از گریبان عصیان بر آورده هر گز امید ندگه ملازمت آنحضرت میکند گر فقه محبوس میکرده نمیگذارند که بموکب همایون ملحق شود و بایزید خضت صاحبقران
بیمار از استماع این سخن شاد گشته بمقصد مراوا بطال جان بشکر گرد و الیغار نموده از راه مرتبت کول آبویه رسیده از پایان پورد الیغ محل گذاشته بر نوده امرا را چهار دکسم
بجانب نشیب آب فرستاده خود با دویست سوار چاشتگاه در آب راند تا هنگام نماز پیشین بسلامت بگذشتند و از کنار آب بازشکیر گرده بحرکاه منزل نیکی شاه را در میان گرفتند و
او پهلوانی بود گه در روز معرکه از شیر و پیل روی نگردانیدی و تیراندازی بود بغایت سخت کمان گه پیکان او در وقت رمی سهم و صحن بهم آسمان جای گرفتی در این صبح چون حصار صول لشکر
گرد دست تیر کمان بر دو اول تیری گه بیرون اخت زه کمان گسسته شد و دیگر دشمنای را دشکیر کرده بحسب فرمان کشتیها بآنطرف اب بردند امرا گه بهمراه صد نفر
باشارت حضرت صاحبقران به انجناب رفته بودند عبور نموده در خلال این احوال بمسامع علیه حضرت صاحبقران در یا نوال رسید گه سپاه بخارا و جوانان قرا نامس ملتمایخالی از هم
بهراس نشسته اند همت بادشاهانه اقتضای آن کرد گه بعطف عنان و تحریک سنان تفرقه در میان ایشان اندازد و باصفای اربع نیت در جوف لیل سوار شاه بر سر گیل رفته و در موضع مبت
بآن قوم رسیده امیر خلیل را گه رأس و رئیس ایشان بود دیگر پراکنده و از انجا منظفر و منصور معاودت فرموده از آب گذشته بگاه و شتت بگاه سرفها فرود آمد و بتوجه امصرف دنیا م اقبال ساخت
انگاه متوجه باغان گشته باغوق ها یون پیوست و امیر جاگولا را رسالت پیش ملک حسین گرت فرستاد ملک شرایط تعظیم بجای آورده بنصیحت حضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرد
و در باب مظاهرت و معاونت مبالغه نموده گفت اگر امیر تیمور گورکان از آنطرف قدم تجاوز بما پیش محبت و مودت آنچنان ما پایدار و ارکان او بعهد و پیمان تاکید و تشدید پذیرد
و امیر جاگو بمقتضی حب الوطن مراجعت نموده انکلمات را بعرض داراى هفت کشور رسانید و در اینولا انچه از سلوک غوریت با امیر نوروز و دشمنی ها بردر امیر چوپان در نوشته بودند سابق
صدور یافته بود در نظر ضمیر امیر تیمور گورکان پرتو انکند چنانچه شمه از این حکایت در مجلد خامس سمت گذارش یافت و بدیده امعان در احوال خود نگریسته بر خاطر خطیرش خطور نموده
گه انطبقه مجبول بر بیوفائیست بنابراین میلی گه بلاقات ملک داشت فتور پذیرفت و نیز منجم است گه بنای مصادقتی گه تجدید توپد یافت بواسطه دیرش و اری سعدهم نهدم گردد بعد از
تقدیم شورت فرزندسعادتمند خود را گه شکوفه باغ سلطنت و ثمره شجره خلافت بود پیش ملک فرستاد و بسارگشاد سنجر ابا نامگی او موسوم گردانیده ملک پیغام داد گه چون حسن عقاد
و پاکی سریرت و نیکوکاری انجناب دلوثوق تمام حاصل است قرة العین خود را پیش او فرستادم و در خاطر جانست گه آغوق و متعلقان خود را در این دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و
بیورت قدیم منعطف گرد و توقع از ملکات ملکانه انگه بلطف و تفقد درباره ایشان مبذول افتد چه بزرگان بزرگان را همی قدیم و عادتی مسهود است

ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراالنهر و منهزم شدن لشکر امیرحسین

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک همرات همت عالی منزلت امیر صاحبقران مقتضی آن شد گه لشکر بجانب
ماوراالنهر کشد و سپاه امیرحسین را گه در انجا بفراغ بال نشسته اند گوشمالی دهد لاجرم با سیصد گس گه در انوقت ملازم رکاب فلک فرسای بودند روی توجه و توکل براه آورده و انجیحین عبور
نمودند و لشکر گرد چون روز شد رحیل را باغی آمده رسم و گوشیدند و از لقب را بر آسوده از انجا روان شدند و از آنطرف جرازه و قرشی از دیبان گه فتنه طایفه ایلغار نوگران امیر موسی گه در نکاوند و اشیر و گوه
شده و جمعی از ردسا مخالفان با اتباع خود بگرگیند و در گه شیخ علی بها ردوجی از انها را غی پنداشته با اینان بجنگ کردند و چندین گس از آن جماعت پیش صاحبقران الاگر آوردند و
انحضرت فرمان داد تا گس را بی تصرف بصاحبش تسلیم دند و بهیچگونه دست خیانتی آن نرسیده و در انولا یکی از قرقل آس در موضع قرری میدان خیمه اقامت زده بود و نهر سیلان
شاه میوری و برادر انخواجه دهند و شاه با اتباع خویش با پیوسته و الماسک دکوه نیز در همین توجه حضرت صاحبقران از قرشی بگریخته و آن جماعت ملحق گشت و در انجا جمعیت عظیم پیوسته اورا
بود و انحضرت از انجماعت آگاهی نداشت تا گاه قریب بوقت غروب آفتاب قرشی سوار شاه نیم شب پوقت رسیده در آنموضع خبر کثرت مخالفان مسموع اوگشت در رعایت جزم احتیاط نموده

بیرون آمدند و بعزم رزم و نیت مصاف با حضرت صاحبقران روان شدند و ایشان از سر قبه کشته و کنار آب میلنور فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بها در پاسبانی هر کس بر موضع و ترک و سر پاهای راه محافظت نماید و این سه فوج لشکر بموجب نسخه مرقوم مذکور شدند و امیر صاحبقران چون شیری که از کثرت اهویه بید غده و کاشی باد و هزار سوار آگاه کنجور و تعیین نموده بود بهمت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و بنفس همایون با قصد سوار بر سایر سپاه پیشی گرفت و از آب مجند گذشت لشکر کرده خود را بر سپاه جهانشاه زده آنها را منهزم گردانید و چون سومی بر لشکر زنگ غالب شد بجانب ورزنه رفت و بر سر غرس تاخت و نگذاشت که از مزارها و درگذشت و از امیر سر بر کرد و چون خبر آمدن و کوفته رو سی بهزیمت نهاد و الحضرت صاحبقران در ورزنه توقف فرمود تا ایسان برآسودند و صید کس را با غنایم بسیار نگذاشته و دویست مرد را ملازم رکاب گردانیده بدفع ملک بهاء رایت علادت برافراخت و سی سر دنامدار در مقدمه روان کرده و دو گس را بطرف دست راست و دو مرد دیگر بطرف دست چپ بقراولی فرستاده خود با صد شصت کس در عقب اوشتافت و مخالفان را دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول از پی است هم بر همین نهج راه داده روی بگریز نهادند و لشکر نصرت قرین تتبع انتقام از پی ایشان کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فسر و آوردند و گریختگان چون بامرا رسیدند با آنکه بیست هزار مرد مسلح و دشمن از نهایت حضرت صاحبقران که مکرات در ضمایر ایشان جای گیر شده بود هم در آن شب طویل اشغال گوفته رو سی گریز بمعسکر امیر حسین آوردند مقارن این احوال قاصدی از تزد امیر حسین آمد و خبر رسانید که آن سید کس که شما ایشان را در موضع ورزنه گذاشتید مستأمنانه غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشته و چشم انتظار در راه شما دوین باب فکری بصواب نموده آید استماع این خبر کرد و ملال بر حاشیه ضمایر او و صاحبقران سیمال نشسته باگشت بامیر گیخیره و پیوست و در باب استخلاص اسیران اهل اسلام تأمل فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه جثه سپاه خود را از انجانب کوه بلشکرجثه نماید که انجاعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند و بر این موافق تقدیر آمد و چون انجاعت بر حسب فرموده سپاهی خود را زده و بلشکرجثه نموده و خوف و رعب بر ضمایر ایشان مستولی یافت اسیران مسلمان و انچه از دیار اسلام گرفتار شده گذاشتند و بهزیمت راغلیت و انهضت و سپاه فیروزشان از گشته مسلمان از زال اسکار فران بدین بیرشانیه خلاص یافتند و چون ازان عذغه فراغت حاصل شد صاحبقران کامکار انجیون عبور نموده در سوضع خمرک نزدل نموده کفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحه امیر حسین با حضرت صاحبقران

چون امرا و لشکریان امیر حسین پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل گردید و انشانرا سرزنشها کرده و ملامتها نموده و توبیخ بتقصیر موسوم گردانیده گناه کار ساخت و نفس خویش با لشکر گران درحرکت آمده بآن کوه مل رسید و از تمامت سپاه دو هزار سپاه گزیده خواه برگزیده فرمانداد تا از آب مجند گذشته چون بآتش پیکار را فروزند ایشان بر حسب فرمان روان شدند و چون پرتو این خبر بر سپهر ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت باتفاق امیر خضر و یاقصد مردانگی کرده روی بملاوت بدشمنان نهادند و نیم شب بکدار پارسین رسیدند حکم شد تا بر غوکنیه مخالفان که هر یک خیال آن داشتند که با ستم و اضطراب ریخته و پنجه از سر بیجوری آن آب از کنار آب همان لحظه پا بگشتند و با نجاح و شتر شدند که مردن جثه از ان گذشتند با امیر حسین پیوستند و مقارن این احوال بهرام جلایر بمیثورت امیر تیمور و امیر گیخیره و با لشکر جثه از راه مغولستان پیش گرفت و بسیرام رسید و در انجا توقف نموده و بپیشرفت چون آغوزت حضرت صاحبقران و امیر گیخیره و دران نواحی بود انشان هم متوجه انصوب شده در حدود سیرام با غوزدی خود رسیدند و از انجا امیر تیمور کوکان سار بوغا و اقبوقا و بهادر را بطلب لشکر پیش ایشرس الدین و حاجی بیک از امرا صاحبقران جثه با جثه بودند فرستاده و باتفاق امیر گیخیره و قمر قلاق بر از آگشیده متوجه آنصوب شد و الحضرت با شصت کس مانده عرض کرد که لازم چوهر باشد تا لازم رکاب همایون بوده در راحت نموده و در تاشکنت حل اقامت انداخت و تمام زمستان در انجا بخرمی بشادکامی شب بروز و روز بشب رسانیده چون زمستان تمام شد و فصل بهار روحی نمود سپاه را بقوقا و اقبوقا و بهادر که با شارت امیر تیمور کوکان جثه آوردن لشکر بجانب جثه رفته بودند مدید ند آوازه لشکر مغول شایع شد امیر حسین و سپاه او از استماع این خبر اندیشناک شده با خود گفت که اگر از جانب لشکری با میر تیمور پیوندد و زمام حکومت مملکت بیکبار از قبضه اقتدار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض تلف باشد اکنون چل چشم جمله جهان بر هم زد چون سپاه جثه آروکه تواند دم زد لاجرم همت خود را مصروف تسکین این آشوب کرد و اینه بطلبد ا و مشایخ نخجوان تاشکنت توسل جسته ازایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده و خشم او را مبدل بخشنود و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه و ارباب عمایم مقتضی گردیده و ان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما امیر حسین را ملتمس قبول شده ایشان را سرو فور رغبت قدم در عرصه مصالحه نهادند و با تفاق مجلس جنت آئین حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و ظایف ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی را کمال انصاف و عدالت و دین پروری و مرحمت گستری معلوم و محقق است کلمه چند که متضمن صلاح حال عباد و بلاد است بسمع همایون میرسانیم اگر مضمون کلمات و ویشان اعتماد نموده نتایج آن در عاجل و آجل شامل حال امیر نکو اعتقاد عادل گردد و حال انکه منازعت و مخالفت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است اگر لشکر یکایه را یا بنده خونهای بناحق ریخته شود و اموال مسلمانان در عرصه تلف آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان مستولی باشند و اوضاع شریعت عرضه اختلال پذیرد و مبانی ملت بیضا انهدام گیرد و عاقبت نیز با شما بیوفائی نکنند و از ایمان بشیمانی سود ندارد و اگر بقول کلمة الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق مستحسن پسندیده باشد که آشتی در همه حال بهتر از جنگ است و چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت جوابی گرفتند از این حضرت صاحبقران دیده بود و بیاد آمد زنگ وحشت از آئینه ضمیر زدوده با شناس الفت رضا داد و کیفیت این واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک از اشتغال بمحسوسات باز مانده صفحه ضمیر منیرش از هر عالم غیب چنان نقش پذیرفت که آب چند سیل سیاه منهدم گشته خود را بر سر چوب پاره نشسته مشاهده و را فتاده و از فریاد رسی عاجز او در میان گاه از این ورطه خلاص و نجات مسلت نموده و الحال حسرت و ندامت که از خویشتن غایب شده بود خود را در کنار آب یافتی و از جانب سر قند در عقب نظر افکندی دریای مخمد چنان خروشان بخشم همایون او در آمدی

وچون بعد از این مشاهده حضرت صاحبقران از فال تیقظ اثر ... در پیش سیل ابر لشکر تعبیر کرده الا اینکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دیدی بخواطرش رسید که سر مطلوب که دیر باز دست بهم نداده بود باصواب بحصول موصول خواهد شد لاجرم تشنه امیدی که بسیاه چه دشت معراض همت منقطع ساخته در آنوقت که عیان و اشراف التماس صلح نمودند عن صمیم القلب فرموده و چون ضمیر آفتاب تاثیرش مصالحه قرار یافت اندیشید که اگر مسلمان در میان تردد نموده آغاز قیل و قال کنند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که بوسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد مشافهه بگویم و بدین عزم جازم شده چشنبه نام نوکر خود را با علام عزیمتی که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و از عقب او دست در عروة الوثقی توکل زده بی اندیشه چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون و عنایت ربانی نهاده و با دو صد سپاه همعنانی کرده از آب جیحون گذشته روی بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر در آید خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسید که میر حسین خود بشهرستان عدم رحلت نموده و امیر صاحب تایید بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان معطوف گردانید و چون بحوالی شادمان رسید طایفه از سپاه امیر حسین دو چار شد لشکریان مخالف که چند قشون بودند در مقام محاربه آمدند حضرت صاحبقران همه را بیک حمله متفرق گردانید و چون از آب بوم گذشته بموضع عبادی رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه بگرفت و بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران او را از نیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خار و خاشاک کدورت پاک سازد و امیر موسی بکثرت سپاه خود مغرور شده آن سخن را مسموع نداشت با آنکه بارها خود را آزمایش و امتحان نموده بود صف جنگ بیاراست و از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل ماند و حضرت صاحبقرانی که در میدان جنگ از شیر و پلنگ ... دانند فرمان دادند تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان در آمده حملهای مردانه کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ از نیام بر کشیده پیشتر رفت و سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز آوردند و لشکر جلادت شعار بسیاری از ایشان را گرفتند و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسب فرود آمده بجان امان طلبیدند و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که ... امیر حسین نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی با همان هشتصد نفر بجانب پشته بر آمده بایستاد و در همان لحظه شش قشون لشکر قراولان میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها راست کردند و حضرت صاحبقران بر فراز همان پشته دو روز توقف فرمود تا غرض بهادران از قدم رنجه نمودن معلوم گرداند هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را همانجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب در قمیا ... رسیده فرود آمدند و در آن موضع بانتظار چشنبه که پیش از این نزد امیر حسین فرستاده بود متوقف گشته چون چشنبه خبر توجه امیر تیمور بسمع امیر حسین رسانید اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان گذرانید که بعد از این شرایط موافقت بجای آورده پیرامون مخالفت نگردد و تورانشاه را در مرافقت چشنبه بفرستاد تا از جانبین قواعد پیمان بایمان مؤکد یافت و حضرت صاحبقران عیسی بهادر را با چشنبه پیش امیر حسین فرستاد تا مبانی میثاق را مشید گردانید و امیر حسین با عیسی بهادر عهد تازه کرده در مقام الفت و استیناس آمده امیر موسی و امیر الجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشیده سعی نمایید که میان ما ملاقات واقع شود امیران امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در بیابان سمرقند در قریه ... کند فرود آمدند و حضرت صاحبقرانی در ... آباد سعد نزول فرموده و امیر موسی و الجایتو بالتماس امرا و مصالحه کسی نزد صاحبقران عالیشان فرستادند و بشرف دستبوس فایز گشته التماس امرا معروض داشتند و قرار آن شد که حضرت صاحبقران با صد کس و امیر موسی و الجایتو با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه با تمام رسانند و چون این مجموع امرا گشته بر فور باهم سوار روان شدند و امیر تیمور گورکان با دویست مرد در حرکت آمده چون بهم رسیدند مقربان حضرت صاحبقران باهم گفتند که امرای امیر حسین اینانند که بپای خویش بدام آمده اند اگر با آنها دست برد نموده بر گرفتن این جماعت اقدام نمائیم دیگر مجال این نماند که با ما مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت شمارند و اهل تجربه گفته اند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون با دو دولت دشمن در آن مینسند در مقام تواضع آید و چون رایت بخت او بکسو رایند فرصت از دست ندهد هیچ خیر نباشد در آن دولتی که دو چیز در آن مجتمع نمود نخست در استیفای لذات جسمانی مبالغه نمود دوم فرصت از دست دادن و سخنان اهل دانش مزبور است که بزرگی پادشاهان بر غیر ایشان بفضیلت گوهر بلند ایشانست و او را پنج چیز توان دانست اول رحمت بر حال رعیت دوم عدل سیوم هیبتی که جور ظالم از مظلوم باز دارد چهارم دانشی که بدان واسطه بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند ممکن وقت ضایع بافسوس و حیف که فرصت عزیز است الوقت سیف بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار بر قصد امرا اطلاع یافت انکار بلیغ فرموده فرمود که وفای عهد و میثاق رکنی از ارکان دین است هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید دستور ارکان مضطرب باشد و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشید ملکش معمور گردد و خزانه او آبادان شود با دل خصمان قوی گیر قرار عهد و پیمان که باشد استوار القصه چون امرای امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدند زبان باعتذار او گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت مستعهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولت یار بوثاق امیر موسی نزول فرموده بقرار سابق دستور معهود ... امرا بعد از آن لشکرها را رخصت داده خود نیز بمنازل خود رفتند و حضرت صاحبقران همان لحظه بکش ... آمد با احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون در آن زمان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغیگری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شده و شاهان سپاه ولایت خود جمع آورده باستقبال روان شدند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر بایستادند و چون ملک معزالدین کرت والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از سرداران غور و غیرهم را جهت غارت اخشام و الوس بلخ و توابع آن بدانجانب فرستاده و حضرت صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاده با لشکر کش و غیرهم بدفع فتنه آن جماعت روانشد غوریان بنابر توجه حضرت صاحبقران شبرغان بلخ را غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند و حضرت صاحبقران از گذار ترمذ گذشته از غوریان نشان نیافت عزم دیدن نشان کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبردار شده با شاهان بدخشان در مقام صلح آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق

اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده و در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفته اظهار شیفتگی نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بطریق اختصار تمام داده از گذشته و آینده سخنان گفتند و در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی نماند چند نوبت بکدیگر را طوعی دادند بعیش و عشرت بسر بردند و خلعتی فاخر از برای امام جوانی داده وقات رنده کانی بردند و از آنجا در حرکت آمده بعد از بیلاق اشکش فرخنده و از انموضع حضرت صاحبقران قاصدی بخان فرستاده امیرزاده جهانگیر را آغوش و چون بکنار آب قبه الخضرای کش توجه نمایند و چون امرا نولا و بوغاداقوقا رسیدند سجحانت کابل کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی با لشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشتند و چون بانخبه هند و کش رسیدند بنواحی کابل رسیده پولاد و بوغاداقوقا را بسیاب مرتب داشته بقلعه حصین جسته و سپاه ظفر نشان حصار را محکم و اردو میان کوهی فرخنده بجنگ مشغول گردیدند و حضرت صاحبقران در باب محاصره آثار رجحان جهتها و بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشته و دلاوران لشکر نصرت تماشا چون خطای بها در و پنجه علی بها در و غیرهما خیم و شمشیر خوب باز کشیده بند و آنحضرت بنفس همایون متصدی کار زار شده ملازمان رکاب فلک فرسایش قمر آفر افلعه را مسخر ساخته و پولاد و اقوقا را دستگیر خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامران بازگشته و در خلال این احوال امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که داعیه آنست که خط بلغ را دار الملک سازم و قلعه هندوان که در وقت هجوم لشکر منقول گشته بسجاد تعمار آرم تو را هرچه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران که مؤید من عند الله بود بحکم قضیه السنها مرتوم امیر حسین را از عمارت انموضع منع فرموده و گفت عم شما امیرزاده عبد الله که بعد از واقعه پدر امیر قزغن مقصدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه بهمور داشتن از طریق حزم بعید مبادا امیرزاده عبد الله سخن دلخواهان نیک اندیش نشنیده و بجانب سمرقند قدم راحت نوطن برافراشت و عاقبت رسید بانچه رسید و پشیمانی سودی ندانست اکنون من همان میگویم که مشفقان و نیک خواهان با امیرزاده عبد الله گفتند امیر حسین جواب داد که چند سال که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان مییابد اما این معنی چنان در باطن رسوخ یافته که از سمرقند کشتن اجله محالات دیگر است بعد از ان سر بسجاد تعمار خویش نهاده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بجانب بلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور کورکان را رخصت فرماید که مستقر عرویش روی تخت و عمل نمود و انحضرت را همراه خویش ببلخ برده و چون بمقصد رسید عمارت قلعه هندوان از آغاز نهاده و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاده و شهر بارو و خراب مانده تغییر قلعه هندوان بوضع مبارک بنیاد چنانچه عنقریب ذکر آن بموضع خود گفته آید انشاء الله تعالی و مقارن این حال خبر رسید که لشکر جته متوجه ماوراء النهر شده امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که همت عالی بر دفع آن اعادی گماشته خان جلادت بآنصوب تحریک دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گردانید و چون خبر توجه هجوم سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقرانی امیر موسی غریب ماوراء النهر کردند و از حیحون عبور نمودند و سپاه جته تا شکنت رسیده بواسطه هجوم لشکر رستمان هما نجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از عقب لشکر در حرکت آمده جلگای کش لشکر ساختند و درین اثنا میان امرا جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و میان این دست که قمر الدین و کپک تیمور و شیراول با طائفه از لشکریان بقصد حاجی بیک که از امرا جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک قصد ایشان را آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تاخت و آن جماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند و هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیده از نیک و بد خود و در میان حکایات گفتند و بی استعمال سیف و سنان و اعمال تیر و کمان باز گشتند و قمر الدین و کپک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک شیراول را گرفته بقتل رسانیدند و باین سبب پراکنده گی بحال مخالفان راه یافته و ماوراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند بعد از ان حضرت صاحبقران امیر موسی را صحبت فرستاده و خدمت طلبیدند که در عقب لشکر جته بشتابند و چون در آنزمستان شاهان بدخشان بنقض عهد و پیمان اقدام نموده و با قدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند و امیر حسین دفع دشمنان خانگیر را اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد که چه داریم و بلک خود دشمنان توجه بجای دیگر چنانچه مذکور توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان و وقایع آن و چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران کردون توان تجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون انجیحون گذشته و منازل پیموده بموضع کشم رسیدند از طلیعه بدخشان بحضرت خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین صاحبقران کردون غلام پسر خود جهان ملک را پیشتر روان نموده و خویشتن با خوبان درکشم توقف فرمود و منتظر آوازه فتح بدخشان میبود و از انجانب بدخشانیان بر سر عقبه کرکس فرود آمده سر راه بر کاروان لشکر نصرت بصر بستند و چون سپاه نصرت پناه از اندرود دیدند پای ثبات و قرار شان متزلزل شده روی بگریز آوردند و بجرد روئیت رایت ظفر پیکر و هم بر آشیانها بافته پشت دادند و از آب عبور کرده پل ها بریدند و گذرها آب را گرفته بقدم ممانعت ایستادند و حضرت صاحبقران چاره دیگر ندیده ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین را بپوشیده و پنهان از ان معبر گذرانیده و شاهان چون از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب ولای بدخشان روان شدند و در دره ایچ که محل نهایت تنگ است دو آب بارزک از انجا بهم متصل میشود جسرها و تورها بهم پیوسته مجتمع و ایستاده و لشکر فیروز اثر بار دیگر روی بایشان آورده بگرفتند و متوجه طرف کنعر الک شدند و از سراب جیحون با دلی پرخون گذشته و گذرها و آبراها محافظت کرده و پای ثبات فشرده و دست استقلال بسپاه و نصرت شعار بایشان رسیده آن سرکشان را کره بعد اخوی دیگر و سپاه بهزار آورده و لشکر منصور رشاد شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده و کوسفند بسیار گرفتند و درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان که بحیله و در محیط شده اند لاجرم حضرت جهان ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه انجانب بیدخشانیان سیه دست غارت تاراج برآورده و تا دره چین مراجعت در تنگنای سراه بر ترکان گرفتند و چون تنور حرب گرم گشت جهان ملک بر تکیت دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند گرفته و شصد و سی سوار را فرود آورده سبب جبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی از اکابر ایشان بقتل آوردند و چون خبر جوشش جمع صاحبقران بسمع اشرف خشم جا شور صاحبقرانی استشعار یافته بتوقف در

بالای کوه برآمده از نشیب آنجا بجهت صعوبت مسلک اکثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت بر سر راهی تنگ با سیزده کس که مرد دشمنان بود با آهنگ جنگ بایستاد و جنگ تیر و کمان نمود حربی آغاز نهاد که بهرام خون آشام بر طارم پنجم از این معنی بتنگ آمده بعد از سعی و کوشش بسیار لشکر یانرا از آسیب مشعلان خلاصی داد و از زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقران منقولست که فرمودند مدت العمر بصعوبت آن جنگی ندیدم و معرکه بهیبت تر از آن مشاهده ننمودم و از آنجانب پانزده مرد سپاهی در سر کشیده بنزدیک صاحبقران رسیدند و جنگ آغاز کردند و [illegible] مرد دیگر از عقب ایشان پدید آمدند و از جمله عنایات ربانی که شامل حال روزگار صاحبقرانی آمد یکی آنست که در آن موقف هولناک ایلچی بوغا بمقدار قوت و توان خود دید که بیدغدغه و تحاشی در میان مخالفان دویده چند تازیانه بسیلی زده بتقریر خوش و کلمات دلکش اشارت بحضرت صاحبقران کرده با ایشان گفت که آن شخص که می بینید امیر تیمور گورکان است اسیران شما را خلاص کرده شما امیدها این جنگ بیهوده چرا میکنید بیادکان که نام شهسوار مردانگی را شنیدند دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و از همانجا که ایستاده بودند سر گشت مزد آوردند و دو کس از آن جماعت بپای استکانت پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید [illegible] و اصبح پیاده و بسیار بیتاما اسیران شمارا تسلیم نمائیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و بازگشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان این جانب گرفته بودند جمع گردانیدند و تحف و هدایا از اسبهای اسب و قطارهای شتر بآن منضم گردانیده [illegible] دیگر مجموع نهاده رابنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقرانی رسانیدند و مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و بعد از آن منصور و مظفر در حفظ ملک دادگر مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان نزول کرد در مقام تنبیه بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند آمدند امرا التماس نموده عرضه داشتی کردند که اگر باز خواست ایشان بعد از مراجعت بظهور آید شاید غیرت پادشاهانه تجویز این معنی نکرد و باحضار آن جماعت فرمان داده در موقف یرغو باز داشت و بعد از ثبوت گناه مجموع را بچوب یاسا بنواخت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان و مخالفت ان حضرت با میر حسین نوبت ثانی

۷ در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده ببدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین آنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد بیان سلدوز خلافی اتباع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد بر افراشته اند امید آنکه جناب امارت مآب بزودی متوجه گردد تا بتیغ آبدار آتش این فتنه فرو نشانند صاحبقران کامکار را سحاب الحکمه بر سمند باد رفتار بعزم مراجعت سوار شده در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستادند و التماس امداد و معاونت نمودند و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و امیر تیمور از این قضیه واقف شده و چون صاحبقران بارهنگ رسیده با میر حسین ملاقات نمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورده و از دقایق تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل نکته فرو نگذاشت و در خاطر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و موالات تأکید و تشیید یافته باید که امیر حسین آن مکتوب را بنماید و آن راز سر بسته بگشاید و امیر حسین اصلاً حکایتی بر زبان نیاورد و طریق بیگانگی مسلوک داشت و از جاده دوستی که مبنی بر افشای اسرار است با یکدیگر انحراف جست و از این صورت اندک غبار ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران دا کشتر نشست و چون باز گشته در وثاق خجسته قرار گرفت شخص بخدمت مبادرت نموده معروض داشته که امیر حسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هر چند از این خبر موحش موجب زیادتی دلماندگی شد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و بآن سخن اعتبار ننمود متعاقب این خبر دیگری آمد که مکتوب خان بآن حضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با میر موسی گفت که امشب فرصت نموده تو را بگیرد و بعضی از مورخان گفته اند که حضرت صاحبقرانی چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق خود تشریف آورد صورت قصد امیر حسین را نسبت بآن حضرت باز نمودند و از عقب آن کس شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیر حسین از زبان خان با میر موسی نوشته بود مشتمل بر آنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بدست او دهد نمود و بر هر تقدیر حضرت صاحبقرانی از قوت نفس بحکایت ثانی نیز اعتبار ننمود و با خود گفت که این سخن غالبا آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست که در مجلس نخست بظهور رساند و امیر موسی را کجا یارای آن باشد که این امور نسبت بمن در ضمیر گذراند بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران دولت یار بنفس همایون بر سمند گردون خرام سوار شد تا با میر حسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و حجاب کتمان از میان بر داشته آید غدغه از خاطر مرتفع گرداند چون بکنار آب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید پیش از آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی بتعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با میر حسین گفت که یاغی رسید لشکر مرتب باید داشت و امیر حسین دفع دشمنان را در التفات و التماس حضرت صاحبقران کردن غلام دانسته در بحضرت صاحبقران آورده گفت که باید که تا خبر از آب بگذری و بگرز گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را ذره وار پراکنده گردانی که زنده چشم و بعضی از دلاوران که از پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نمیتوانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از جیحون عبور نموده بزنده چشم و سایر سرداران که در بنقلان بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند فرار اختیار نمودند و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند رفت و حضرت صاحبقران در عقب او شتافت و خدمتش از جیحون گذشته تا انزار در محلی قرار نگرفت و آنحضرت مظفر و منصور باز گشته در خطه کش نزول فرمود و امیر حسین بیمن مساعدت و اهتمام آن برگزیده رحیم و رحمن از نکایت دشمنان فی امان بلیغه از ارهنگ بجانب بلخ توجه نمود و در قلعه هندوان رایت تمکن و استقرار بر افراخته بعرق فرقدان رسانید و چون استادان ازل در کارخانه قسمت الهی موزون تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر بیعدیل و نظیر تیمور بن جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شائبه وجود طالبان ملک از میان برخیزد لاجرم در این ایام چند صفات نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی شد که امرا و اعیان ولایت مردی از موالات و مصافات او گردانیدند از آن جمله حرص مال و امساک بکمال بر مزاج او استیلا یافته با آنکه حضرت صاحبقران بیک عهد پاک اعتقاد و از لوازم وداد و وظایف اتحاد نکته نامرعی نگذاشت امیر حسین بر امین مکر و غدر میگشت و با قبائل خویش پولاد بوغا و امیر خلیل سرچشمه محبت و وداد را

وده او را استخار و خاشاک بیوفائی و بدعهدی تیره و کدر گردانیدند تا صفحهٔ عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکرر حیله آغاز کرده دو اچیان فرستاده که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقرانی هر کرا اسیری در بند داشته باشند مجموع را بر جلالی وطن تکلیف نموده از خط کش بلیغ آورند و بدین تدبیر یک آغاز کرخدا بر حضرت صاحبقرانی بسبب شورش امیر موسی بدخا و چی را سر خاور او را در سر شراب کشته و گریخته بود و هم بلیغ آورند و امیر موسی را که در اظرف آب مصاحب ان حضرت بود با کوچ طلب داشت و این حرکات نالایق مؤکد امارات دعلامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی از ایشان دیده بود و از این قبل ملتفت بیان نشده و در این دلاله بدیده و در بین در صفحات حالات امیر حسین از روی امعان نکویست دانست که خدشش را عهد و میثاق یکسو نهاده متر صد آنست که دست دستبردی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع اخاذ ریشه کاشته مقتضی دشاور هم نمی الاعمل نموده فیروز با امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آمده از نگرد عدد امیر حسین سخنان در میان آورده و امرا متفق الکلمه گفتند که مطلقا جز عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست نکیر بر عهد تو با دشمنان کرد و همین بنکوتا با ما معلوم شده که دی و اعده عهد و کرد و خاطر دارد اگر بزودی در این باب فکری کرده نشود شاید که امری زودی نماید که دست اقتدار از دامن آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل و یکجهته شده لشکر جمع آورده همگی همت بر دفع او مقصور کرد انیم و اگر در این باب اهمال و در نیم عرض وبال امکان در معرض تلف آید و از ان ندامت سودی ندارد و حضرت صاحبقران گیتی ستان این سخنان را بسمع رضا اصغا نموده و در مخالفت امیر حسین با ایشان همدستان شده و در اثنای مشورت علی برادر خضر میوری بر خصت دران خلوت در آمد و امرا را از تغافل امیر حسین تحذیر نموده و از دوخامت عاقبت ان بترسانید و امرا از کلمات او مستأثر و متغیر گشته از خلاف وی اندیشه مند گردیده و از روی اتفاق آن خون کرفته را که عقل معاش نداشت بیاسا رسانیدند و بتهیه اسباب محاربه اشتغال نمودند کفتار در نهضت صاحبقران بجانب بلخ با دلیران صف شکن و اقتراض دولت امیر حسین بن صلای بن امیر قرغن ۷ چون امراء و نویان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته از اساس سلطنت او هراسان شدند و امیر صاحبقران نیز کرد و خدا و از حد کمال امر تبه رسید امیر آمر با سور در مخالفت او همدست شده با کمر عهد و پیمان بستند و چون جبلت حضرت صاحبقران عهد و بند قطعه کشا بود نفاق دفریب سرا و مراو و آوازهٔ خلاف امیر حسین شایع کردانیده ما حضار لشکر را فرمان داد در بندند و قرقره را مطلب شیخ محمد سلدوز کرد از مهابت امیر حسین کریخته با نزدیک رفته بود فرستاده و چون سپاه بحضرت آمدند کامیاب بدرکاه جسته و کامیاب روی آورده مجتمع کشته بر انکار و جوانکار و قول و تغافل را تر تیب داده بطالع سعد بخت فرخنده از خط کش بیرون آمده و بایمایش قول امیر موسی که خود ما طایفهٔ ارشیران هیشه مجاهدتهای دریای دغا در مقدمه روان شدیم و چون طی مسافت نموده بکجاز سید امیر موسی بکجه عادت قدیم او بود بکجکیت و حضرت صاحبقران اقتدار اصلا ملتفت بکجکیتی و فرار امیر موسی نشده و سیورغتمش اغلان را با آمیر موسی و حسین برلاس و جمعی دیکر از اعیان سپاه و ملازمان درکاه برسم مقلای از پیش روان ساخت و قول را بقرطلعت خوش نسیب و زینت داده و لشکر بر افراخت و افواج لشکر چون امواج بحر حضر در حرکت آمدند و چون سیورغتمش اغلان با بهادران ظفر نشان هر دو کهه رسیدند شاه و خلیل که از مقلای لشکر امیر حسین بودند قدم جسارت پیش نهاده بجزد یدن سپاهی پشت داده و زرد روی و خشک لب از آب آمویه کذشته بلخ رفته دست از نام و ناموس شسته و در اولا طایفهٔ اجانب سیادت مآب نقابت قباب نبوت انتساب مستجمع الکمالات والمحامد افتخار آل عبا و تاج سیان میر سید برکه که از عظمای سادات مکه بود و بحسن خلق و صفای سیرت و طهارت ذیل صدق کفتار تمسک داشته از مدتها جهت اوقاف حرمین الشریفین پیش امیر حسین آمده و امیر حسین با انکه از محصولات و تحف چیزی با نجناب نداد و تعظیمی لایق هم تقدیم نرسانید رو نکار با ما هزار زبان با نجناب سکرد تو اکیرم که نا کیدی میست زبان مردمیتی هم نداری و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر بدیده ظاهر از بلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاده و در موضع بیاکه سه فرسخی مرو است بحضرت صاحبقرانی پیوسته طبل و علم و لشکر کرده بر زبان فصاحت بیان کذرانید که تو چه جیحون بشت فانک منصور حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود از وصول جناب سیادت پناهی دران نهضت بغایت منتبح و شادمان کشت و تمامی اوقاف حرمین را با نجناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام و دقیقه مهمل نکذاشت و میان ایشان الفت و آشنائی از حد تخمین و قیاس بیرون شد القصه حضرت صاحبقرانی با ملی شیخ و بیت در ستار زیاد حرکت آمده بجاغانرول فرموده و امیر جاکو را بجوان اطراف نامزد فرموده و بموجب فرمان عمل نموده رایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده با مردی همایون فرستاده و خود بجانب خلخال شتافت با لشکر آخر ضع رآیر سنگ بلاز مان کردون اساس تظلم کرده اند و بر لب آب بموضع اوباج شیخ محمدیان سلدوز با هند و قرقره که بطلب او رفته بود بموکب همایون پیوستند و چون موضع محکم و منزه بود حکم شاه شیخ محمد و اوزبکان و امیر الجایتو که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکر با بارد و سیه با نواع نوازش سر افراز کردیده و بجنین امیر کبیر و کار دست و حکومت و لایت خلخال باز کذاشته از بیم امیر حسین روی ببالا نهاده بود و بعز بساط بوسی فایز کشت و امیر جاکو نیز با سپاه خلخال بر سیده و تمام امراء و اعیان و الوس جغتای که از کردار نا صواب و تند خوئی امیر حسین متنفر و کوفته خاطر شده بودند روی بدرکاه فلک اشتباه حضرت صاحبقران نهاده کمر خدمت بر میان بستند و از حضرت شیخ علی بهادر با طایفهٔ لهنها دران در مقدمه روان کردانید و امیر حسین نیز جهادران با دیش فرستاده بین الفریقین جنکی صعب دست داد و سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساخته و شیخ علی بهادر جویان سر بدار را دستکیر نموده و کشان کشان بدرکاه فرخنده آورده و حضرت صاحبقران در حق ایشان عنایتها نموده کمر خدمت بر میان بستند و چند روز بعیش و شادمانی بسر برده و بعد ازان مرخص داشته رایت استعلا بر افراشت و متوجه بلخ شدند و مخالفان اینحالی امیر تند و خشم با سپاه بشیرخان با مردی اعلی طی کشت و با تفاق قلعه بندان از مرکز وار در میان کرفتند و کوکه زده سوزان انداختند و از حصار سر اردیاده بسیار

فرزند ارجمند شاهزاده جهانگیر عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان که در سن شانزده سالگی بود بقدم جرأت پیش آمده و با مردی و مردانگی داد و از شصت قضا بتیری کشا یافته بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بدر کرده و هر تیر را چان داغ کرده و مر تیر را چان داغ کرده که سنج از زیر قدم او بیرون آمد و تا هزار باد جود و خورد و سالگی دست و دل من مبرد تحمل نموده هیچگونه اضطرار نکرده و روز دیگر که خسرو ثابت و سیارغرم تسخیر این قلعه فیروزه فام برق ظفر کار برافراخت جوانان جانبین بر روی میدان نهاده و دست تیر و تیغ کشادند و بعد از ستیز آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آورده و بقلعه و حصار پناه بردند و چنین قوی امیر حسین از غایت بخل و سماک که بر طبیعت غالب بوده قوت آن نداشت که نهصد سیم و قایه جان شیرین سازند و بر پیش کم بذل اموال نمایند چه و داری نشمرد زن ز رد ریغ و ریغ آیدش دست بردن بتیغ امیر حسین از نکال خود در هراس در دروازه بست حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش او فرستاد که اگر جان خود را می خواهی از قلعه بیرون آی و بقدم متابعت جاده سپاس امیر حسین چون پر اخلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید و راه پیش سیلاب بلا و عنا هم بسوی دست و دامن تضرع و ابتهال دو پسر بزرگ خود را با جوانی اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقران روان ساخته گفت در مقام انقیاد و انقیاد هستم بمتابعت و مطاوعت چاره نمیدانم منتاب دیگری از فرستاده و پیغام داد که آفتاب دولت من بحد اقبال رسیده و کوکب اقبال من از غایت بلند پایگی بحد هبوط و زوال انتقال کرده و درخواست از تو که سعادت قدمبوسی را همان داری همین است که بر جان من بخشائی و را و بر من بگشائی تا از این تنگنای محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای آورده از جوار حرم اثام زبان باعتذار و استغفار گشایم حضرت صاحبقران ملتمس او مبذول داشته از موقف عنایت و مرحمت فرمان نفاذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض او نگردد تا بیرون آمده هر جا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور عهد و پیمان بر میان آورده که قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید که تعرض بمن نماید و حضرت صاحبقرانی که در عهد و پیمان و صدق و صفا بلکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خوانین دوران بود بر ایمان جمله بیان بست و قرار بر آن یافت که روز دیگر بسلامت بیرون آمده هر جا که خواهد برود و فتوحی این کلمه کوتاه بعهده مراجع خواننده پندارد امیر حسین بر سبیل خفا و تمرد و چون زنانه لباس سوگواری در بر کنده امیر حسین با دو نوکر بیرون آمده و دست تحیر بر دندان گزیده ما اتفق قدم بر طرف نهاده و با شهر گهنه افتاد و قریب بصبح شده بود که نوکران را از خود بیهانه در ساخته خائف و لرزان بر بالای مناره مسجد جمعه شهر ویران که از آسیب لشکر تعرض تا آنرا نیز در وقت کنده بودند بسلامت مانده بود و دست حوادث ایام مفول بگریبان آن نرسیده رفت مدتها که از ترک حذر کردن دور و زر نیست روزی که قضا باشد ورود زنی که قضاست و انجا بحالات خراب افتاد که شخصی بس کم کرده بود و هر چند که بیست مبالغه نمود که نابنا بر بالا رود و نظرها طراف و جوانب دشت و صحرا انداز شاید که سیاهی کم شده بچشمش در آید میسر نشد بکوشش رسد و خداوند اسب مفقود چون بر مناره برآمد امیر حسین را دید بشناخت و فی الحال در ایام رفاهیت با آنکه یک کف گندم بریان هیچ مبارز پهلوان نمیداد باستقبال امیر حسین جان شتافت و او را بدلطان بدان شخص دادود کنان سر جویش مبالغها فرمود و بهر جا که خوب اسپ دار کرد انیده آمد و امیر حسین را بسوگند عظیم امیدوار و مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت تقصیر را معروض نمود و شاه و سپاه و گدا را بر احوال اطلاع یافت پیاده و سواره بجانب مناره مشاهده امیر حسین چون بدیدگرد انبوه با شتابان و بازار بیش نتوانند راند بالا بر آمده و سر و رخ و بر و بازوان بسجد و رخ بید و چون دست جهل گریبان عاجزش گرفته بود بمقدار ساعتی از دامان عاجزش دریدند و مردم بالای مناره رفته قدش را بنا فته و از انجا مراجعت کرده پی بشکاف بردند و از شکافش خواجه دار بیرون کشیده و دست و گردن بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند کیفیکه کردن او را مرت کشید که کردن بآستان تواند کشاند کشان آورد حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی ضمیر نخواست که از مقتضی عهد نجاوز نموده هیچگونه تعرضی بدو رساند و روی بدو را آورده گفت که من از دیگران خون او در گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او از مجلس بیرون آورند امیر خضیده و خلال مضطراب آغاز نهاده بمعروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند که امیر حسین برادرم کیقباد را کشته است او را بین باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف او را بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو راستکین داد و فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که حاجت خواهی خون حق بر دوکار او خواهد رسید و در اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران ظفر قرین یاد ایام گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیده و بی اختیاری دنیا بدیده تامل نگریست و از تلخی زهر فراق الجگاهی آخا و اخوان امیر حسین که محرم محترم حضرت صاحبقران بود خون دلم بر خنجر پیش آمد بلا یافته امیر الجایتو که از نیک و بد ایام واقف بود و بسود و زیان مشهور و عوام عارف چون رقت آنحضرت و خلاصی امارت پناهی مشاهده کرده دانست که چون امیر حسین با پای از زان عزاب بساحل نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه چشم اشارت با میر مؤید امیر کبخیر و کردان ایشان این معنی دریافته بر حضرت از عقب امیر حسین شتافته کار او را با تمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانی که بر گزیده او بود از میان بر داشتند و دو پسر دیگر پیش گرفته بطرف دیار هند رفتند و در غربت بپدر و برادران پیوستند و لشکر بر قلعه هندوان متوالی شده مجمع خواتین و فرزندان امیر حسین را با خواتین و متعلقان منتسبان او پیش حضرت صاحبقران جهان ستان آوردند و آنحضرت سران ملک خانم و دختران سلطان و الوس آقا دختر تژشین خان که بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت بسهم جلایر داد و دیگر خواتین و زنان و دختران را بامراء و سرهنگان و سایر لشکریان نامزد فرمود و دنیا عروسی است که بر روز دست در کردن شوهری کند و هر کیفی است که هر شب دل بهر دیگری نهد کوس سعادت بر دوام در مقامی نشاند و خطبه سلطنت بهر جمعه بنامی خواند و ذلک الایام نداولها بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احد و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و بعضا قبل از امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم اقلعه هندوان بشهر فیروزند و در موضع آغاز عمارات کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساخته غنایم و اموال لشکریان افتاد که فقیر محتاج در میان ایشان ناپدید گشت

ذکر سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان و بیعت نمودن امراء با آن حضرت

چون بمقتضای کلمه کریمه و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و باسط الملک و عزت و سلطنت امیر حسین در نوشت نشان دیوان مالک ممالک ایجاد و انشاء ما تقدم

باقتضای والله یوتی ملکه من یشآء و منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام همچنه فرجام حضرت صاحبقران کشورستان قطب الحق والدنیا والدین
امیر تیمور کورکان نوشتند بیان این سخن آنست که امیرحسین که دم از استبداد و استقلال میزد و بر زبان او بغیر از لفظ انا و لاغیری جاری نمیگشت متنبع قهر ملازمان بارگاه گردون
اشتباه که موافق حکم شریعت عزاد ولت بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان اقبال درآمد و آوازه این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر شیوع
یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهت تاکید قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امراء و نوئینان و وجوه و اعیان الوس جقتای و غیرهم که در ولایت
ملیخ متوطن بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر ایجایتو و امیر کیخسرو و خلانی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر سارو بوغای جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر زنده خشم
و شاه شیخ محمد خشانی و دیگر سرداران باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی برشان ایشان نازل شده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی در شان آنطبقه عالیه کیان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی باب استحقار اعاظم السادات صاحب الکرامات والمقامات سید برکه و خان آوکان زید
خان زاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت آنحضرت را تازه کردند و سرداران قبایل
مغول شیفته و حاوت خویش را بسجایای آورده نوزده درهم و دینار نثار کردند و اشاره صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان سنه احد و سبعین و سبعمائه
اتفاق افتاد صاحب جوش و خروش گردید نرجقصد فزون بود دهتا دیک قضا کفت شه راکه الملک لک جهان راکه میداشت پستی خراب برآمد مشرق بلند آفتاب
منور آمدش نام یعنی جدید و من شانه فیما یاتی شدید تمور طغانجی شه شیر مرد خدیو جهانگیر کیتی نورد و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر جهانبانی و سلطنت تمکن یافت و خزائن
و دفاین امیرحسین سالهای دراز بدست حرص و آز جمع آورده بکشتا مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و افراد خدم را بمواهب بیکران عطایای بی پایان خشنود و بهره مند
گردانید و چون از ضبط و باستانیشی ولایت بلخ پرداخت مرادخان پسر چوغام برلاس را بالحکومت انجا نصب فرمود و بعزیمت دیار ماوراء النهر رایات نصرت شعار بر فراخت و در
جیحون پل بسته از آب در ضمان ملک و آب بگذشت و امراء و سرداران را که مراسم جان سپاری و خدمتکاری تقدیم رسانیده مناصب داد و بعد از چند روز که در حکام رفته انتظار کش
توقف نمود و از ترتیب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین بشمول عنایت و مرحمت حضرت صاحبقران اظهر قرین گشتند و
آنحضرت همت بآبادی شهر و عمارت قلعه حصار و ابنیه رفیع مقدار و سراهای نزهتگاه گماشت و آن بلده جنت مثال را مرکز دولت و اقبال گردانیده پایه تخت ساخت و بر نوائب القفات بر
مدارک خلایق بیکسان بقا بآنولایت راه یافته بود انداخت و امیر موسی که بهنگام توجه حضرت صاحبقرانی از موکب اعلی تخلف نموده بود و چون چرکشته شدن امیرحسین و فتح قلعه بلخ شنید به
ترکستان گریخت و آنحضرت چنگی تومین باباطایفه ارلهای دران بطلب او فرستاد و چنگی با میر موسی رسیده میان ایشان جنگ واقع شد و امیر موسی منهزم گشته چنگی تومین آخر دو از گردنه
بیابان سر بر اعلی نهاد و امیر موسی بطرف تنگی رفته در کوه صعب امکنت تا بارد کرد امیرحسین چون خبر فرار او را بدو فرستاد و مردم کار آزموده متوجه او شدند و چون امیر موسی از قضیه مطلع گشت
با وجود انکه اکثر امرای حکام ترکستان مضبوط ساخته بودند باندک توده از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شد و بر بندگان حشم پیوسته باغوا و اضلال اشقیا مشغول بود تا آنکه صاحب امیر موسی به
رسد آنچه رسید سخت موعظه پیرانش این حرف است کز مصاحبت جنس احتراز کنید و در تیره و مال مذکور صاحبقران چنانکه سابق طرح فرمانی انداخته بطلب عالم
و اشراف دالوس جقتای ایلچیان فرستاده مجموع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند مکرر بندگان حشم پسر محمد خواجه ایردی که بعضو امیر موسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران
قران کامکار ایلچی فرستاده از دو خامت مخالفت او را تحذیر نموده و بر توجه قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال تحریض مودند حشم شرایط انواز و احترام بجای آورده فرستاده را اکسل گردوعده داد
که در عقب توباشم و کفن هر دو بیاورم اما بسخن خویش وفا ننمود و در سیورغال شخصی که بر قول او دو تومن اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که بندگان حشم شبهه یاغی شدگی خواهد پیوش این
پیرانشاه را لات پسرش نیلاچی با امیرحسین بمقام باغی کری آمده بودند و چون خبر او را بواقعه صاحبقران کامکار رسانیدند از جانب خراسان رعایت جهت و شادمانی در سیدکا حضرت
صاحبقرانی آورد و بندگان حشم چون از توجه ایشان آگاهی یافتند با اسباب معاشرت از نقل شراب و آنچه از این باب تواند بود بسر راه ایشان آمده در موضع دلیه یلاق میاط نشاط گسترده ایشان را
طوی داده و چون از نجا خرم و ماعا کرم گشت پیرانشاه را با پسرش کرفته بندرباری برد و نهاده و برادر خود و پسر محمد پسر ده و مجلس خاص ما او کفت که این دو شخص را امیر تیمور کورکان برسان و
در خفیه با میر محمد تکلف که مهم ایشان را در اثنای راه بقطع رسان و پسر محمد را لتبا نزد فرستکی چند برده و در شب پیرانشاه و پسر شرا بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی بر این قضیه تهانی مطلع شده و با
امیر ایجایتو تکلف که تو را بشبرغان باید رفت تا قرابت خود را اطاعت و نصیحت کرده بقوم بلتا جای حاضر کردانی ایجایتو کفت میترسم که نصیحت من سود نبخشد و در ایشان تحکم نرود و ترسم سازشی
حضرت صاحبقرانی عذر امیر ایجایتو را مسموع داشته هم باستصواب او پسرش خواجه یوسف قتابان بهادر و ایلچیان فرستاده و مازنده خشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان خاص منتظم گردانند
و خواجه یوسف قتابان بهادر چون بشبرغان رسیدند با اولاقات کرده آنچه از ایشان اراکن تمکن مقید ساخت و ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و اختصاص
یافتن زنده خشم بعواطف خسروانه چون خبر جلوس قدسی اساس خواجه یوسف قتابان بهادر بگوش شهریاران سید آتش خشم و دود التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه صوب شبرغان
شد و از آب جیحون عبور نموده چون بقصد رسیده زنده خشم در قلعه آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سوران اقبال اندهتند از خروش خروشی که ولوله در خروش خروشان مدار آن
صاحب ناموس و ولوله در بیدل آبنوس افتاد زنده خشم نمی مرده و نی زنده میردن شده و در مهم خویش حیران و مدهوش مانده و عاقبت عنان اختیار از کف بداده و دست و دامان بتسلیم
فرو داده نزد امیر ایجایتو آمده و ایجایتو زنده خشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران خطا بخش پوزش پذیر خاطر جمع نموده بحضرت صاحبقرانی عرض کرد که لشکر بدان حدود

بازندارند مهیب و خشناک و کم نگردد و آنگاه ما بآستیر و کرباس بر دیبا کار کردن و اساس حاضر نشود و ملتمس ایرا کما بینبغی بشرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سخن نرمه چشم درگذشت بلکه بموجب اینکه و عاطفت خسروانه او را امید و ملتجا ساخته و بعد از ان نرمه چشم امیر موسی را با خود بیرون آورده عنان عزیمت بمستقر عرش معطوف گردانید چون بشهر سبزوار رسید چون ایل امیر موسی از برشمار سحاب جهان و اهتمان خویش تازه و رتبان ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نموده و طوعی و شایسته رتبه گشته فاشتق الجلبتهای کران تا کران بیارامید و حکومت ایل و الوس او را بوی ارزانی داشت و زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت که ازمن گنه آید و من انیم وازتو کرم آید تو آنی چون فلک قضا منشور او با ورنده چشم را بتوقیع خسروانه و نیاکوئی مشرح گردانید بهم خلاف او با ربا دیگر از گریبان عصیان برآورده پای جسارت در میدان طغیان نهاد و بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی قدس سره صور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان نزدیک است این حدیث شایع کردانید که من حضرت رسالت پناهی صلوات امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را بخواب دیدم که مرا بتقویت این سخن و شرع متین مامور گردانیدند و در این باب ساعی جمیله مبذول خواهم داشت و بدین فسانه و افسون خاص و عام را فریفته و رنده چشم ساده لوح را نیز از راه برده خاطر بمخالفت حضرت صاحقران کامگار قرار داده و بسید ابو المعالی پیوست و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلنج برآورده و چون خبر این امر بمسامع اشرف شهریار کامگار رسانیدند خطای بهادر و ارغونشاه بور و الیغی با سپاهی بی درنگ بسرعت تمام چکیه برسم الغار فرستاد و تا شرشتی که مشتمل گردیده بضرب تیغ آبدار مستطیر گردانند و چون سپاه نصرت انتما بترمذ رسیدند رنده چشم که سپاهی ایشانرا دیده بکجنبت و شبانه از آب گذشته پل را خراب کرده لشکر شیرغان که بناخت رفته بودند روز دیگر باز گشتند و از ضدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده سر اسیمه و از یکدیگر بیخبر پل را مانند حال خویش خراب یافته بهادران سپاه از عقب رسیده دست بتیغ بیدریغ بکار زدند و چشم بیکان جان ستان بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را در آب انداخته غریق بحر فنا گشتند و الذکی از انجماعت بمشقت بسیار رخت بساحل کشیدند رنده چشم گریزان افغان خیزان خود را بقلعه شیرغان انداخت و اسباب حصارداری مرتب ساخته پنداشت که با درفش طپانچه میتوان زد حضرت صاحقران کامگار چون از الست که رنده چشم ثبات استظهار بحصار بازداده فرمانداد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شیرغان شود و او بموجب امر نموده از آب گذشته بمحصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و رنده چشم با دلی پژمرده و خاطری افسرده و آن نشان در شکنای محاصره بسر برده و چون لشکر سبزه و دریا چین بر اطراف باغ و بوستان محیط و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت رنده چشم دست فراعت در دامن امیر جاکو زده زبان اعتذار و استغفار برکشاد و امیر جاکو را بعاطفت حضرت صاحقران صحت شعار امید وار گردانید رنده چشم از حصار بیرون آمده در مقام خجالت و شرمساری افتاده با بستاد امیر جاکو اورا صحبت خویش ساخته پا بسر پیشگاه سلطنت مصیر نهاد و امرا و اتفاق زانو زده مکافات ماکان خسروانه را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلی و ذات حمیده صفات حضرت صاحقرانی عصیان رنده چشم و طغیان او را بلطف و احسان مقابله نموده بر ضعف و شیخوخیت او بخشود و حکم کرد تا هر چه لشکریان از ولایت او گرفته بودند باز دهند و اکثر آنها هم و اجمال و خیول و دواب او را فرمود تا بر او حساب زده چشم داد و بزبان عفو و اغماض او را مخاطب فرمود که مالی را که ناروا گرفته بودند از انجمله بدیم که از خود تمنای چنین حالی نمیکردیم و بیقین دان که دولت سلطنت عنقریب آن کس را بهر شایسته فرود آید ملکت عروسی که هر کس چه پنداشت غایت آن شامل حال او گردد و بخشش ایزدی نامحدود بروزگار کدام دولتمند کرده و الله یختص برحمته من یشاء و با این همه الطاف پادشاهانه و عطاف خسروانه بخبث طبیعت و حسن جبلت رنده چشم او را بر مکروه خبث و کفران نعمت باعث و محرض آمد و چون تدبیرات بد خواه بد اندیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود و از ان همه سعی و کوشش جز حرمان خسران چیزی روی ننمود و جسارت وی بر وجب خسارت دنیا و آخرت انجامید

چنانچه عقب از بیان کلام بوضوح خواهد پیوست ذکر توجه حضرت صاحقرانی بجانب مغولستان و معاودت نمودن از عین کلوائی و رفتن ان حضرت بار دیگر بدیار صوب ۷ چون سپاه بجهة چندنوبت بدیار او راه النهر آمده بود و بدرایت سهیلا و استطلاع بر فحوا و احوال حضرت صاحقران انحضرت قرین حیرت گشته ایشانرا گوشمالی که بعد از این خیال محال در دماغ خود راه ندهند پای جرات و جسارت از حد خویش فرا ننهند لاجرم بسیج سپاه فرمانداده در شهور سنه ثمان و سبعین سبعمایه متدارج بحرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام انجا کره و اوذکمتو کرخدمتکاری و میان بسته و راغ ایل و بندگی بر جبین نهاده و خاطر خطیر حضرت صاحقران جهانگیر از ان مرفه الحال یافت و بضبط ایل و الوس کوشیده و بحرکت تصرف و تجهیز لشکر بارگاه فلک تبار آمده بود که کپک تیمور را نصب فرموده و ضمان نابد و کلک و اجلال بمقتضای اقبال خود معاودت نموده و مقارن وصول آنحضرت بکرکوله خبر رسید که کپک تیمور حقوق نعمت فراموش کرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده و بست و کرایام بهرام جلایر که حضرت صاحقرانی در تاشکند بواسطه فلت اهتمام او نسبت باحوال ملازمان حاصله غضب فرموده و سنرشتا کرده باوی گفته بود که زود او شده که تو را بر دوخانهٔ خویش محتاج نبینم در سلک بندگان سده سنیه انتظام یافته حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر عباس و خطای بهادر و شیخ علی بهادر و سایر جلادت بدفع کپک تیمور آورند و ایشان برحسب فرموده روان شده و مفاوز و مسالک طی نموده چون بر او رباغی رسیدند ایل بهرام بتحریک امیر صده و خود مرگی که با حضرت عداوت قدیم داشتند خود استند که او را بگیرند بهرام از عدم رفیقان آگاهی یافته صورت حادثه را با امراء دیوان آورد و منبا بر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته و منعطف از آن حالت داده غافل ساخت دهره و سپاه بر کنار آب عاقبه خوانون که میان آنها حایل بود صف زده و با بستاد و مقارن ایجال خطای بهادر و با بای خیرجنگ و رعایت حزم سخنی گفت شیخ بهادر رقم قبول بران نگاشته و خطای بهادر از جهل بر جبین مدل نگاشته از آب نهنگ گذشته خود را بسپاه و شیخان زده چنانکس ایشانرا گذرگاه نگذاشته بگریزاده و آمدند شیخ علی بهادر بکمک خطای بهادر از عقب روان شده از آب عبور نموده حمله کردند و او را از میان بیرون آورده و انهزمت طوعا و رای الطواشیخ اجاعت و جلادت آنحوالا مرا مرا و بنا بر مقتضای وقت همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازگشتن جمعی از کسنت بهرام جلایر غدر اندیشیده بودند با سپاه رسانیده و چون بموکب همایون پیوسته حضرت صاحقران کردون قران از مضامره حال ایشان مکشوف گشته و ایشانرا بتوبیخ و سرزنش گرفته و باحضار عساکر گردون مآثر فرمانداده چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت چون از سپاه رام دیگی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آن حضرت قرار بر فرار

فرار برقرار ترجیح کردند و در صحاری و فضا متفرق پراکنده شدند حضرت صاحبقران سپاه را قدری دلیران تیزخیز نامزد کرد تا موضع سنگر فلاخ کرده تجاوز نکنند و سپاه منصور غنایم را محصور گرفته رایات عالیات را آنجا بزم مراجعت برافراشتند و در اثنای طریق مستشفق بوسیدگی ارمغربان بارگاه معروض رای شهریار کیتی پناه گردانید که امیر موسی زنده است و پسر امیر خضر حسوری با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند که چون موضع قراجای رسند در بارهٔ شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند و خانزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابوالليث سمرقندی با خانیان قرین باب اتفاق نموده اند و من مجلسها دیده ام که اگر پرسش واقع شود نهم در بین مجلس اول گناه بر ایشان ثابت سازم حضرت صاحبقران سعادتمند فرمانداد تا صحیح ایشان را در موقف عرض باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش اهل خیانت بگناه خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی خال مهد علیا سراپرده خانم بود آنحضرت از سر جریده او در گذشت و اصحاب خانزاده ابوالمعالی سنجاقیان بموت باعث نجات او شدند آنحکم قضا جریان نفاذ یافت که از ممالک محروسه بیرون رود و با دو هزار پسر خضر حسوری بواسطه انکه خواهرش در سلک نکاح امیر سیف الدین بوزنجاق انسلاک یافت حضرت حال استفسار فرمود که چون موضع قراجای رسیدند در بارهٔ شیخ ابوالليث سمرقندی فرمود که چون هوای اکرم است ایشان بکمال برودت واقع شده اند باید که بسیج روند تا اعتدال روی نماید و زنده چشم بار بریخ واجب الاذعان و محبس ندانشت باز دشتند **کفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی علقمهٔ تواچی و مولانا جلال الدین کشی را متعاقب هم سنجاز رزم و بیرون رفتن ان حضرت از عقب ایشان بعزم رزم** چون امیر صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت علقمهٔ تواچی را بر سم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کلات و چوق متعلق بالوس جغتای دارد و تو چند سال است که از ان ولایت مال گرفته و آنقدر صدمت بخلق نصرف در آورده و ظنیفه انکه اکنون دست تطاول ایشان مملکت کوتاه کنی تا کشکان ما ضبط نمایند بدانسان نجمت بموده تا مهمات ارماند علقمهٔ تواچی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و خدمتش چون بنوعی دال و کثرت مثال وسیاه و سپاه معروض رود در جواب گفت که من ایشولایت را فقط شمشیر ستانده ام و بزور شمشیر توان گرفت علقمهٔ تواچی باز گشته این سخن خشونت آمیز و خشت انگیز را بسامع علیه سپانیده و باطن صافی حضرت صاحبقرانی ازین جواب تغیر و انزجار گرفته غواست که بالشکر ی فیایت اثر متوجه ان کشور گردد و مولانا جلال الدین کشی که بحلیهٔ علم و زیور عمل آراسته بود و نظر بر حال او عجاز انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر رنصایح بیاراید نفس مولانا سبب ذلت او شد و بدانجانب توجه نمود و چون بمقصد رسید و تحایف پسندیده بحضرت چنانچه شیوهٔ علمای دین دار بود تقدیم بسانید و در اطفاء نایرهٔ شر سعی بسالغه نمود نامخون و مال مسلمانان مرعی و صانف نیاید و خرمن مملکت اهل توحید ناپایدار جوادث و نوائب دور دوحسین صوفی از کمال اعجاب بحسن انتخاب التفات ننمود و باین معنی اکتفا نکرد و فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس گردانیدند و چون این خبر بحضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانیده در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه لشکر را جمع آورده و اسباب یورش ایشان مرتب ساخته و در موضع بکین نزول اجلال فرموده و حاجی سیفرا بر فرستاده ملک غیاث الدین پسر ملک معزالدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع ان کشور بود با پیشکشهای عظیم القدر بدربار روی همایون پیوست و اخلاص و یک جهتی ملک بعرض رسانیده مانعات و قشریفات خصاصیات و آنحضرت بیلاکات کرانمایه مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر حاکور الحکومت قندز و بغلان فی مشاورة و امیر سیف الدین را در سمرقند دلدرعه کرده گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده و از انجا گذشته چون بکنار آب جیحون رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی از قراول و شمن دیده بید غه پیش فتند و جمله منوده لکر اشیانرا دستخوش یغما ساخته پایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتحنامه که در مدت توجه روی نمود از سیاهن دولت روز افزون حضرت صاحبقران انتشار و چون ظاهر خوق مضرب خیام سپاه را مهام گشت بهرام بسالول و شیخ حوتیه بگاشکان جغتای چوقی باتفاق قاضی انجا دروازه بالسه را مغاد و لجاج گشاد نهاده منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار بر افروختند سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست توانائی از آستین قلعه گیری و حصار ستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا خندق را بهیزم و خاشاک پیاشته سپس بیرون بگذارند آمده اشارت کرد تا کوچه لک بتفصیل الاروداوا استیلای هر دم نتوانسته بگاک بیرون آمده بر حصار استعلا نماید بخاری سپاه و آبان امرا مامور شدند تقلل تو قف از خندق کمشته رویی بتفصیل آورده و مشرفا خواجه بیزد قدم برقدم او نهاده و لشکریان چون صورت حال بدین منوال مشاهده کردند اشیان اتفاق نموده بگذشت شیخ علی بهادر بالای فصیل آمده و مشرف دست بریای وی زده و هم بر آویخته بر زمین افتادند بار دیگر شیخ علی بهادر بالای فصیل بر آمد و از انجانب شخصی نیزه حواله کرده بسر پنجه قدرت بر جگاه هم شکست و تیغ بر سر وی رانده و سپاه قیامت نمیب از اطراف و جوانب قلعه در پخته دست بغارت و سر بر آورده و زدند و زدند و بیکدیگر مزاحم خسروانه اطلاق اسیران فرمانداده از انجانب متوجه خوارزم گشتند و اتوقف جلال فرمان تضا مثال نفاذ یافت که چوقیلکر اجهة تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوبها بسازد و بر دوش نهاده بسمرقند رسانیدند و غیاث الدین کرا از نزاقتلق و چیکیر او از رخان کرده بود چنانچه در محل خامس کذشت خواجه یوسف دلدار اجتاز نموده پردهٔ بارگاه جلالی بر سر ایشان شکافته و برلب آب کرالای بغلان که برسم منقلای قدم جسارت پیش نهاده بودند رسیده و از ظرفین آتش پیکار افروخته کشت و شکلی خواجه و کلک خواجه که رئیس و رئیس سپاه دشمن بود و بدست حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آورده و لشکر نصرت اثر تا آنجا عنان انصراف بسیاری از ایشانرا بر روی خاک بورطه هلاک انداخته حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمانداد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته شعلهٔ قهر افروخته آتش نهب در ولایت زدند و چون حسین صوفی سپاهان لشکر نصرت اثر تماشا به کرده دیده و یقین دیده که روبا مانوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد و بقلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح در آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسروانی کوشیده کلات و چوق متعلق بالوس جغتای را بتصرف کارکنان دیوان اعلی باز گذارد و بامضای این عزیمت بلیغ چوب بنان بلاکات لایق و متوقفات مناسب بدارگاه فلک اشتباه فرستاد و مقارن این حال امیر خضر و خلانی که معتمد چهد طازان حضرت صاحبقرانی بود در باطن پنهان بیدشت بحسین صوفی پیغام داد که چون سپاه امیر تیمور کورکان اعتماد و مناهی و در مصلح و آشتی کشائی و متجاسری از شهر بیرون آمی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت اطراف جوانب رفته اند و قلی الواقع چنان بود و صد هزار کس

در روز مصاف سن با قوان خود با لشکر خوارزم پیوسته و حسین صوفی بمحاصدت کبخسرو و خللی مستظهر شده پیاده و سوار از شهر بیرون آمده بر لب آب فارون که در دو فرسنگی شهر واقع است رایت جدال برافراختند و کورکه و نقاره کوفته سوران مذکور حضرت صاحبقران گردون توان را آماج لشکریان کرده وارد وی همایون ماندند و سواران شده بمیمنه و میسره آمده بر خود نگیرنده و در حرکت آمدند و کنار آب فارون کسیان پر دود کرد و جایلن فاصل بود سید صوف نوه با بسیاری از سکس از بند کان خاص بخت سیاه در آب رانده مکدشتند و لشکر باغی بر هم آورده جنگ آغاز شده و بعد از ان شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر او بود متوجه گشته و از گریز انبه هیچین بر نمودند و فتنه و بهادر و قتالی بهادر از آب عبور نمودند و در حین گذشتن الچی بهادر فرو رفته چند نیزه آب از سر او بگذشت چون بگذشت آب از سر حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست که بهسب در آب راندن شیخ محمد سیان مانع شده خود با زبانه بر مرکب زد از آب بشتاب گذشت و دران مصاف کار زاری شگرد که بر دشمنان کار زار کرد و از زد سمند چاشت تا قرب نماز دیگر آسیای حرب بخون عزیزان عصر دان بود و سرهای پر دلان در میان میدان چون کوی سر کردان آخر الامر غریو فتح و ظفر پناه برخوار زمیان غالب آمده کرده انبوه را بخاک هلاک انداخته و جمعیت الاسیر و دستگیر نمودند و حسین صوفی با مغلوکی چند کریخته بحصار رود آمدند و از انجا بهست و لشکر نیرو زاثر پیرامن شهر فرود کرفتند و جمعی که بساخت رفته بودند مقتضی الوطر باز گشته بموکب همایون پیوستند حسین صوفی قرین با خون اسف کردیده از غصه بیمار شده و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او نشست و چون از اسیر یوسف غایت جریده صاف نشده بود و سبایل انچنانچه دست تضرع در دامن متابعت آویخته از صمیم دل فرمود و برادرده یوسف صوفی را که از شیرین بیک و خسرو خان او زبک بود جنبه نیز اده جهانگیر مظهر کرده و یوسف صوفی بجان و دل قبول نموده که بعد از تهیه اسباب لایق آن پرده نشین عصمت را هر کاه که حکم شود بدیار کاه کیوان اشتباه روان کرداند و لجاج و عناد بمحبت و وداد و بدل بانیه شهریار کشور ستان عنان عزیمت بسنور شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از احوال مقصد عذر و جنایت کنجسرو خللی ظاهر شده بر لبیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کنجسرو را حاضر آورده در موقف پرسش بازداشتند و بعد از تفتیش و تفحیص امراء و نوئیان با یک بین الچی خرسان و اویغور حسین صوفی کنجسرو بن خدمتش را بر مخالفت و محاربت حضرت صاحبقران مثبوت پیوست و چند کناه دیکر بآن منضم شد لاجرم بفرمان واجب الاذعان سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستادتا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف والی حیاتش الشهرستان بدن کوتاه ساختند دیدیم چند بار دنیا مهمی نکو فرجام انکه قصد بد بمن خاندان کند ذکر

توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی بعد از کرفتن کنجسرو خللی پسر او سلطان محمود و ابو سعید پسر خضر میورسی و محمود شاه بخاری از کیب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش از متابعت و مصافوت حضرت صاحبقران با انواع کلمات فریبنده بکرو انیدند و او بر نقض عهد و پیمان که در مذهب مروت و مردی ممنوعست اقدام نمود و لشکری فرستاد و نا کاهان را غارت کردند و چون پرتو این خبر بر رخسار منیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائه با حضار عساکر کردون مآثر فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی جرار بر درکاه عالمیان مجتمع کشتند و با کروهی انبوه روی همت با انتقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات کاهی یافته از کرده خود پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار کشاده طایفه از اکابر و اعیان را با تحف و تحایف لایق بدرکاه کیتی پناه فرستاد و تقبل نمود که عهد علیا را بر حسب وعده که کرده بود وفا سازد و حضرت صاحبقران سنوده حصال بر قبول پوزش یوسف صوفی اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریده او کشیده از انجا کوچ فرمود و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمائه کوکبه عنفوان شباب از برج برداشت و بلبل نغمه سرائی جلوه کری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر یادکار و امیر داود جهة آوردن مهد علیا بکجارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه بتحف عالی تهنیه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند با امیر یوسف ملاقات کرده تبرکات بکذرانیدند و خدمتش مقدم امرا را مراسم اعزاز و احترام تلقی نموده و از وظایف تعظیم و احترام کمتر فروکذاشت و خدمعلی خان زاده را با انچی که در توقوت خیله بشر تکنجه بعد از انکه امرا طوعی و اوباشان پیرو شرط مطاوعت بجای آورده روانه سمرقند کردانیدند فرستادکان خاصه بر اسبیل تعجیل بایصال اینخبر بپایه سریر اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد و فرمود تا فرنغا خاتون کورکان و عروس سپهر قدیمه خان بود با سایر حرمات این دار کان دولت و اعیان مملکت و امراء عالی تبار و نوئیان رفیع مقدار راه استقبال پیش کرفته و سادات قضاة و علماء فضلا را با باب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کلات برحسب فرمان شافتند و داخل السلطنه سمرقند را با انواع تکلفات و تجملات بدیع بوجب حکم آئین بستند و نماز اده انجشتی دو عنق که از بدو ایجاد عالم تا انتیاب به عروس دنیا قریب آن ندیده بود بسمرقند آوردند و مجلس خاص تا آئین شرع مطهر و سایغ که سعادت دنیا و پادشاهزاده عالمیان مد نظر ایشان بود بر سریر زاده جهانگیر و سلک ازواج کشیدند و چندان جواهر لآلی و درهم و دینار غیر منهر و مشک اذفر نثار کردند که تعداد آن از حیز قوت ناطقه بیرون است و طوبهای با عظمت و نرمهای با سرور و بهجت که از ابتداء کردش سپهر مینا فام در خیال نا بهیه قبل ازان آیام نکذشته بود ترتیب دادند و آن در درج سلطنت و در تی آسمان حشمت و آبهت و خلوتیان خاص شرف صحبت شاهزاده عالمیان خصاص یافت **ذکر توجه حضرت صاحبقران کردون اقتدار بقلع و قمع لشکر جته کرت سیوم** در غرة شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه صاحبقران کردون شکوه با کروه انبوه عزم مغولستان کرد و چون بساط نطعان سپیده نزول اجلال فرمود و باران برف متواتر کشته سر ما بمرتبه انجامید که حرارت غریزی در جهانکرد مرتبه سردی آغاز نهاد و مقتضی البرد بقتل مردم بسیار مرکند و چهارپای فراوانی عرضه تلف آمد بر احم پادشاهانه شامل حال باقی ماندکان شده از انجا مراجعت نموده دو ماه در سمرقند کذرانید تا هوا اعتدال یابد کشت و درغزه ماه مشوال لشکرها جمع آورده بجانب جته نهضت فرمود و شیخ محمد سیان سلدوز دعا کو شاه پسر بهرام علیا پر که بعد از فوت پدر ش ضبط

ضبط نسق ایل جلایر بر حسب فرمان قوچین الاذعان متعلق باو شده در رکاب شاهزاده عالم پناه میرزا جهانگیر بسر منقلای روان فرموده چون ایشان از سیردن گذشته بموضع حارون نزول کردند خبر گیران شخصی از قوم جنه را گرفته پیش شاهزاده و امراء آوردند گفت یورتسر الدین لشکر را جمع آورده در موضع کوکه تو به نشسته چشم در راه حاجی بیک اردو امرا آن شخص را پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده و ناصورت حال را بتمو دوان حضرت سرعی مزوفرزند احمد و امراء روان بخان کرد که تعجیل تمام متوجه قمر الدین گردند ایشان بموجب فرموده چون روی بشمن نهادند و قمر الدین از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از نکنت توانائی خویش بیرون دید بیرکه غوریان که موضعی حصین و مکانی متین بود پناه جست و آن تنه دره بسیار و سفاکی و در انجا سه رود عظیم جاریست قمر الدین با اتباع خویش از رود اول گذشته در دره سیم فرود آمد دراه آمد و شد استوار ساخت و شاهزاده عالیمقدار با امراء و دولتیار و لشکر جرار صفوف بسیار برابر ایشان صف کشیده و شکر آغاز کرده بعد از ان دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمدند چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز آوردند و بوقت انکه حجاب ظلمت اپیش ابصار مراتع شد لشکر منصور قمر الدین را تعاقب کرده جمعی کثیر از کرکیجکان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون بنور حضور خود منور گردانید حضرت صاحبقران بقصد بحث و فرو با بقیه سپاه و اتباع رسیده فرمان داد تا امیر حسین و یوچ قراباها در اثر عقب دشمنان نشیب آب ایلدروان شدند امیر حسین و بعضی از رود خانها عزیمت بحر فنا کشته حیات و اطفا پذیرفت و سپاه و ظفر آثار بیاغی رسیده چهار پایان و دواب و اموال ایشان را بکر فتند و بعضی از قبایل و هزارها مغول که سرپایی در آوردند بر حسب فرموده متوجه سمرقند گردیدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جنه تا موضع پاهنلاق رفته و از انجا قرة العین سلطنت باشارت صاحبقران بتدبیر و رای قمر الدین با سپاه و جلادت آئین بروان شده و هزارها و جنه که در موضع مذکور فرمان منصور یافتند بود از عبور لشکر منصور پامال حوادث و نوائب گشته امتعه و اموال ایشان بیاد غارت و تاراج رفت و خبر قمر الدین در کوهستان کمین متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر میرزاده ارغب و شتاب و قمر الدین بالتصوره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیرزاده مواضع و مخائل او را تاخته خواتین امیر شمس الدین تومان آغا و دلشاد آغا و دخترش را بدست آورد چون بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این بشارت روح افزا فرمود که در انجا پنجاه و پنج روز توقف کرده بود کوچ فرموده و بیلاق قراسمای برآمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در تحمل شرف ملازمت و سعادت پابوس مستعد یافت و آنچه از منغولستان بدست او آمده بود از صامت و ناطق بپیشگاه رسانیده علاوه آن خدمات پسندیده مکرر دانیده و رایات عالیات از انجا در حرکت آمده بموضع پات پانی سیده از انجمل بصحرای ارسباران نزول کرده حضرت صاحبقرانی در انمقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانیده و مبارکشاه بکربت که امیرزاده آذربایجان بود و از لشکریان قدیم حضرت صاحبقرانی طوعی تکلیف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و در آنمنزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات بسعادت حضرت بنوی مشرف گشته و دلشاد آغا را انیس و جلیس خود گردانیده از بدو عزم از دیاف و چون از سر آسیمه جشن و سور و لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارسباران کوچ کرده و از ایسی دیان گذشته داوکنبد فرود آمدند و در آنموضع عهد علیا قتلغ ترکان آغا با خواتین و امراء و نام یافتگان دولت که از سمرقند بر سم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساط بوسی فایز گردیدند و مراسم نیاز و تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش گردند از طوی و عشرت فارغ گشته روی بخجند نهادند و عادلشاه جلایر حاکم انجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورد و بترتیب اسباب ضیافت قیام نمود و در آنوقت که آنحضرت لشکر بسر قمر الدین میبرد شیخ محمد تیان سلدوز و عادلشاه و ترکمن ارلات با یکدیگر عهد و پیمان بسته بودند که هر جا حال یابند بنسبت با گذشته دمند غدر و مکری انیشند و چون آنحضرت در زمان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال در این حین بخجند رسید آن جماعت عهد زنده کرده قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون کوشت خورده شود و شیره پیش آن حضرت نهند پای عبارت پیش نهاده و ستبردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت آش کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر بر مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده نموده و پیش از شیره نهادن از مجلس برخواست و بر فور سوار شده بار دوی مبارک مراجعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکر را از خصمت ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه تخجیر سرای شد که در دو فرسنگی فرشی واقع است و سلطان و دلشاد را بگذرانیده و عادلشاه در آن نشسته از بعر تباط بوسی نیاز شده اعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بعرض رسانید و در تخجید پیمان سوگندان اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در مجلس واقع شد انتیجه دولت روز افزون بود آنحضرت بنا بر مقتضی زمان آن سخن را نشنیده نانی انگاشت و عادلشاه را بعنایت پادشاهانه مستظهر گردانیده و با خفاء آزار و بیم فرموده و چون نسان نهایت انجامید حضرت پادشاه دوشوکت تو اجیان بهرام صولت را بطلب سپاه باطراف و اکناف عالم فرستاد و تا بار دیگر بعزم رزم خوارزم توقف فرمایند و چون امراء و کرد نکشان آفاق بدرگاه پادشاه با استحقاق جمع آمدند از موقف جلال حکم بگرفتن شیخ محمد تیان سلدوز صادر شده و او را در مقام بر غوبا زداشته کناهش بثبوت پیوست و فرمان قهر مقتدش باجرا در آمد بر ملک سلدوز سپرده تا بخون بیگناه که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانید و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب

ذکر رفتن لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم بطرف خوارزم و مراجعت نمودن آن حضرت تا غشیان بلاغت شعار و موزونی فصاحت دثار مصادف بوفاقت حضرت صاحبقرانی صورت پیوندد وصلت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت در شان جانزاده کبرا و والی خوارزم

بود بالطبع وجهی در مصنفات بخوبی بیان کرده اند و علی التعاقب مرض بسبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار کوه و قاید آنصوب نشده اند بر و افغان نکات دقایق فن انشا و انجه پوشیده مانده گلم راقم حروف بانجا و نقاره خانه طراز اشرف اعلی نسبت بیوسف صوفی متعلق مانده بود بطریق مورخان سابق بسلوک هشت اگر پیشاز عدم ایراد خصومت همین معنی با فت

بودی با تنی گران باطنها بعذرت گشادندی با مجمل در اوائل فصل بهار سنه سبع وسبعین وسبعمائه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرد و آقبوقا و بهادر را در سمرقند
واروغه گردانیده امیر سارو بوغا و دعاوشاه جلایر و دختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا با سی هزار سوار بجانب جته روان گردانید و فتح شتر قمرالدین و گرفتن اوسعی بلیغ نمایند و رایت
نصرت پناه را و ضمان حفظ و تائید حضرت آلهی بجانب خوارزم برافراخت و چون بموضع سباز غبار رستم صفت حضرت صاحبقران جهانگشای عطسانی آغاز نهاد و بسامع علیه رسید که ترکمن ایلات
که بآبشخان آب بامرد خود متوجه اردوی همایون بودند بطریق اصواب جهت سیاه رنده و وهم بیجا گاه بخود راه داده بجانب یورت اصلی خویش روی آورده بهت آنحضرت پولاد را
با جماعت آهنین پیش از انکه عقب ترکمن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زیانی ازحرکت نیاسوده بدنتا در نوحی فاریاب باو رسیدند ترکمن برادرش ترمش و فوجی از لاتیان که با ایشان
بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان برده پولاد تنها بترکمن رسیده اسب ترکمن در آنولا از انک و تازمانده مجال حرکت نداشت لاجرم ترکمن پیاده شده و یک چوبه تیر اسب پولاد را
بینداخت و پیش از انکه پولاد قد راست کند تیر دوم بکر بجانب او افکند چنانچه از خود او نگذشت لیکن آسیبی با و نرسید پولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و
هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند و بقدر دولت قاهره پولاد ترکمن را بر زمین زد و بخنجر سر او را از بدن جدا کرده باز گشت و امان سر بدار ستیز تر بمش سپرده خدمتش امان نداده
سر او از سر خلق باز داشتند و سر هر دو کردن کش را پایه سریر خلافت مصیر ساختند و دران اثنا سارو بوغا و دعاوشاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشانرا با کروه انبوه بطلب قمرالدین
فرستاده عرصه ولایت خالی یافته وخیمت عقیدت بلطف آورده دختای بهادر و ایلچی بوغا را گرفتند و بهمدیگر و اروغه آنگان حق نعمت بر طاق نسیان نهاده در فنا و شقاق با امرا
بدعهدی و اتفاق نمودند و دعاوشاه و سارو بوغا بدو سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر حاکم شهر بود مسرعی با بردوی همایون فرستاده صورت حال عرض داشت حضرت
صاحبقرانی فرخ و شن خاکی را والی گردانیده بر نو باز گشت و امیرزاده جهانگیر را پیش پرستش شفاعی روان ساخته خود با قوال لشکر بجانب عقب در آمد و شاهزاده عالمیان در موضع کرنیه
با مخالفان ملاقات کرده بصف جنگ برآراست و بعد از سعادت تیر و ضرب شمشیر شیر بیشه شجاعت امیرزاده جهانگیر تائید نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعداء دولت روز افزون
عنان از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق رفته پناه بمارس خان بردند چند گاه سارو بوغا و دعاوشاه ملازمت دعاوشاه ملازمت دگاه و امود آنجا لاسرعرق شرارت نشان در حرکت
آمده در زمانیکه خان بییلاق رفته بود دل دگرگون کردند و تیغ بیمهری از نیام بیرون آورده و با مانایخان جنگ در پیوستند و او را کشته از انجا که گنجند و قمرالدین ملحق شدند و او را
بسلوک طریق عداوت و غوایت دلالت کردند ذکر جریان قمرالدین با غوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقرانی بجانب جته و فعه سیوم
چون سارو بوغا و دعاوشاه بقمرالدین پیوسته اتش حقد جسته در اکه از قدیم در باطن داشت با غوا و فساد بر افروخته مقتضی کل بدیه را آنی تمام انست قمرالدین با لشکر
از آسه بولایت ایکان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آنولا بضبط آنولایت پرتو التفات انداخته بود روی کردان شده بقمرالدین پیوستند و امیرزاده
عمر شیخ را مجال مقابله و مقاتله نمانده پناه بکوه برد و شخصی را تعجیل فرستاده صورت حال را معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانیده بقدر یکه باغی باکروه انبوه رسیده و آن
معسر سی ایکان از ری نگذاشت بحضرت بعد از دو روز نفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از نوبت همایون تخلف نماید و را یاسا رسانند و قمرالدین
چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای قرار مستقر لرزان شده مراجعت نمود بموضع دباسی رسیده آغوز قرا بقصبه لسان روان گردید و با چهار هزار سوار در کمین گاه عذر
بایستاد و حضرت صاحبقران از این امر بخبر اکر لشکر با نزاکا بیشی دشمن فرستاد و ازینجهان بیشه نهر دریاده هزار سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند و از اخبال میانه شیخ علی بهادر
و دختای بهادر سخنی واقع شد ایشان نیز از عقب باغی تاخته و دیگران هم آن و پهلوان موافقت نموده چنانچه چهار صد کس با دویست علی اختلاف الروایتین با آنحضرت پیوستند
و قمرالدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار سوار شمشیر زن تیره کذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت استقامت برافراخت
حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت پروردگار زده سوار شده مضمون کلمه کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه
را استمالت داده فرمود دل قوی باید داشت فتح و نصرت از جانب ملک متعالست نه از کثرت انصار و اعوان سعادت بیخبالش داد و راست نه در
چنگ بازوی زور آور است و اگر اندک سستی پیش آید هم بجائی رسد که ندامت سود ندارد بگفت این و روسوی میدان نهاد دران معرکه داد مردی بداد و
شهریار شیر شکار بنفس نفیس خویش متصدی کار زار گشت بهادران نامور اندک بحر اخضر خوشان در خوشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و سنان ایشان را متفرق و پریشان
ساختند و قمرالدین با آن همه شجاعت و سپاهی که بکثرت لشکر پیش اندک فقری روی کردان و گریزان شد و امرا و بهادران که بتکاپوئی و فتنه پویند فوج فوج متعاقب هم
رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته ایل و الوس را که اسیر کرده بودند بتهور و قوت بازو بازستاندند و کردان را بطرف اوزکند روان فرمودند و امیرزاده عمر
شیخ و دختای بهادر بعزم بوده و را ای هفت کشور روی توجه بجانب کشتر آورده و حکام آنجا ولایت را گذاشته کریختند و حرمهای ایشانرا بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را بامکان
بردند و قمرالدین لشکر را جمع کرده در سنکر تاج با تفاق سارو بوغا و دعاوشاه جلایر حل اقامت انداخت حضرت صاحبقران سپهر خشام بعزم رزم ایشان روان شد بعد از
تلاقی فریقین و انهزام اهل عناد و شقاق قمرالدین با درکی تنکجار نا لقاب مونده تنها بقرالدین رسیده و نوکران قمرالدین متفرق شده خدمتش نیز تنها دران بیابان بویان بود و اوج
قراجها و با انکه چند زخم بر اعضا داشت بچابکی تمام بر پنجه قمرالدین که در بیشه بجا شیر غران بود انداز د قمرالدین از شصت قدرت تیری کشاده و را بر اسب
قراجها در زد و از اسب انداخته خدمتش سپرد و سر کشیده با تیغی در دست قدم در راه نهاد و از عقب او با تفنگ شست قمرالدین بر محال نهاد و ری آفرین کرده گفت طلب حلال

حلال نگی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و باز گرد والا ضرب دست و رخم شست من بهین و تیری افکنده بر سنگ خارا زد که قرب یکدست در آن نشست
و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شد و اوج قرا بهادر در زبان بحسین قرا الدین کشاده پیاده و مجروح بازگشت و سار بوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریخته فولاد بهرا بچی و عرب اتابان
شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شده دست فولاد بر خم تیری از حرکت باز ایستاده و ایشان پای فرار در راه نهاده از چنگ او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم
در گذشت **ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر بن سلطان کروون سریر** حضرت صاحبقران
قرة العین خود امیرزاده جهانگیر را بسیار و نا توان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود چون از این یورش ظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق در واقعه شیخ قلیچ
الدین باشاده نموده و بدیده معنی و قدم جرأت و ادب پیش رفته بزبان نیاز گفت ای شیخ صحت پیر مرا از خدای تعالی درخواه شیخ در جواب همین قدر پیش نفرمود که باشد باشد چون
از خواب درآمد دانست که کار دیگر است و بوسیلهٔ دیده سلطنت و جهانداری آسیانهٔ ملکت بر جناح سواست از غایت پریشانی و بیرخاص خود بوقتلغ را از سنگون متعجل بهستاد
تا خبری بتحقیق بیاورد و بعد از رفتن او باز در شان فرزند ارجمند خود خواجی آنحضرت دیده دلالت خاطر انورش که مطرح اشعهٔ الهامات آلهی بود زیاده شد و با خواص متوران
خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از روی خیر دارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان را نوازده سوگندان عظیم بر زبان آوردند
که ما را بر احوال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند واقعهٔ ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود چون آنحضرت بحوالی آن بلده فرخنده
مانند رسید عامهٔ شهر سر بها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن افکنده نعره زنان و مویکنان باستقبال شتافتند چون موکب همایون رسید حضرت صاحبقران بمجرد اعتقاد
از مشاهدهٔ احوال مذکور و مشاهدهٔ آزرده خاطر بود آماچون بر ضمیر منیر و بینش معنی پرور روشن بود که در این جهان کدام بیکس را از کهان و مهان بقاء و خلود ممکن نیست بشیوهٔ
تحمل و اصطبار را شعار خود ساخته زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز بیای چنه روح پرفتوح او الوان طعام و آش بفقراء و مساکین داد و صلات و صدقات باربات احتیاج
و اصحاب استحقاق رسانید و نعش امیرزادهٔ مرحوم را بموجب فرموده بشهر سبز نقل کرده در آنجا خاک ضبر سرشت مدفون گردانید مدت زمان حیات شاهزاده بیست سال بود و ازوی دو
پسر یادگار ماند یکی امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مغفور متولد شد و دوم امیرزاده پیر محمد دختر ملک آقا و پدران دختر الیاس خواجه مبسوری بود دو سه
امیرزاده محمد سلطان از خانزاده برادرزادهٔ یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای سیرت اتصاف داشت و مقارن ایجال امیر سیف
الدین خجست زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه گشته متعطر شده و چنگاه حضرت صاحبقرانی دختر ارق فرزند نیکو خصال سپنیدهٔ فعال خود دلول و محزون بود و تاسف بسیار مینمود
تا باری سبحانه و تعالی عوض آن جهان داری ارزانی فرمود یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت سلطان سعادت نشان تاج سلطنت و کامکاری
در کرسی برج خلافت و شهریاری جاگزین حضرت صاحبقران دارای تاج و نگین سلیمان نگین گردانید و جهیم مظنون نظر عنایت گردن و جهیم معین السلطنت والدنیا والدین شاهرخ بهادر
از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و نهضت طالع گشت چشم همایون شهریار را بدین دلارای نامولود و حاقت محمود پاک اعتقاد و ثنائی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بر مخبور
از ناصیهٔ آن نور رسیدهٔ بوستان سلطنت حسابها بر گرفت و در حین ولادت آن مهمان خجسته مقدم برج قوس که بسعد اکبر منسوبست بمرافق شرقی منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که
صاحب طالع مختصر است در یازدهم از که خانهٔ مقاصد و امانست باسعد صفر دست در آغوش کرده متضمن آن شده که جمیع مقاصد و مرامات را باسهل وجهی فصیل دهد پنجمین سیاره
کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته با مزاج خالق متصدی سروری و فرمان روائی حضرت خلافت پناهی و کشورکشائی بر جمیع خلایق شده بودند چنانچه بتفصیل اینحالات هم در این
اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده العزیز **ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات نصرت آیات بتائید خالق افلاک و انجم بجانب**
جنه نوبت پنجم بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از فوز و رخ دنیا و ملاکی داشت بتنسیق امور مملکت نپرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین
و امرا روی توجه بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار عساکر منصور فرمانداد و در این اثنا سامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کوهستان فراجق با معدودی چند بتعب روزی
بشب میرسانند حضرت اعلی بوغا با پانزده هزار سوار بطلب او نامزد فرمود و ایشان بر حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بانزار رسیده جمعی از لشکر بانزا جنه
مدد با خود همراه ساخته در آن کوهها بطلب او مشغول شده خدنش در حوالی آقوا که میلی است جنه میانه راه دشت قپچاق بر آنولایت بیرون بندند بدست آوردند شامت کفران نعمت خسرو
آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ یاسا گردید و سار بوغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریده و رانزلال رحمت و جهان عفو و غفران شسته
ایالت و ولایت ایل و الوس قدیمش را بوی ارزانی داشت زانبنا دو در آدم ابعد پادشاه از بزرگان عفو بود است از فرود ستان گناه و چون قرا الدین برکا که فرصت میافت سند
با ذیال ممالک محروسه در آویخت و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوقا و خاجای سبها در و غیرهم از امرا را فرستاد تا بر سر او تاختند قرا الدین اقبال نا پسند و رباب قلع
و قمع او غایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هر چه تمامتر روان گشتند و در پایان فوتو قرا الدین رسیدند و جنگ در پیوسته بقوت دولت قاهره و اقبال مقهور و منهزم
گردانیده ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت فراوان بسمرقند باز گشتند و همت پادشاه بخسرو دشمن سوز باین قدر اکتفا نکرده بار دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده
رایت ظفر بر افراخت و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس بهادر و اقبتمور بهادر را پیش از لشکر روان ساخت و ایشان با لوعام اسی کول رفته قرا الدین را آنجا نیافتند پس ایشان
با ایشان محاربهٔ عظیم واقع شده قرا الدین گریخت و مردم او دیگر بار هزیمت تیغ و غارت گشته حضرت صاحبقران تا موضع بوختار از عقب دشمنان بیرفت و در آنموضع بمعسکر اشرف

اعلی رسید که توغتمش اغلان از ارس خان منهزم شده با بیک پولاد جنگ کرده منهزم گردیده است و هر هر قدیر معروض داشتند که پناه باین درگاه آورده و وصول او نزدیک است آنحضرت تومن تومان را باستقبال فرستاده آن نهال چمن خانیت را بآب و خون دولت سعادت و اقبال مراجعت نموده و در سمرقند نزول فرمود **گفتار در آمدن توغتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان و دیگر حکایات** حضرت صاحبقران در یانوال چون در زمان دولت و اقبال بسمرقند نزول اجلال فرمود شنید که توغتمش اغلان بقرب شهر رسیده آنحضرت رسم مهمان نوازی بجای آورده بسر پل استقبال سوار شده و با یکدیگر ملاقات کرده همعنان بسمرقند در آمدند و آن میزبان باهمت اسباب ضیافت چندان ترتیب داد که شکم نیاز و دیده آز پرشد بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران بدیده منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و در و اقمشه و سیاه و اسواد و اشتران نامدار و اشتران بارکش و غلامان پر هوش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و ولازمانش بخشید و طبل علم چیل چتر هم علاوه شها بدر مذکوره گردانیده او را بحکومت انزار و بقاق فرستاد و چون توغتمش خان بر سریر حکومت تمکن یافت قتلق بوغا را ارس خان با لشکری آراسته که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بسر توغتمش خان فرستاد و میان هر دو کروه مقاتله واقع شد و با وجود آنکه قتلق بوغا دران مصاف نماند توغتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه کیتی پناه آورد حضرت صاحبقران جانبخش زباده از نوبت بحکمتین اسباب پادشاهی توغتمش را مرتب داشته او را بحال اجابت باز گردانید و ارسخان مراجعت او استماع نموده پسر بزرگ خود یولوج قبا را با شاهزادگان جوچی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی افزون از اوراق اشجار مدفع توغتمش اغلان نامزد گردانید و هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و آن نوبت نیز شکست بر توغتمش خان افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و روی بجنگل و بیابان نهاده و فراوانی بها در او انقلاب نموده توغتمش بسی بسیار خود را بکنار آب جیحون رسانیده از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون آورده خود را در آب افکند و قراچی تیری بر بازوی او زد و توغتمش بهمه و مجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قراچی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نا امید بازگشت و از غرایب حالات انکه حضرت صاحبقرانی آید که بر السراجه سمرقند و دلداری توغتمش خان فرستاده بود و امیر آید که در آن وقات توغتمش آلان را سیحت تا پیام آن حضرت بدو رسانده و از حسن اتفاق انکه توغتمش خسته و زار و تنها زیر خار و خاشاک افتاده دل بر هلاک نهاده بود که او بدان جنگل رسیده آواز الحزین شنیده و ازنی الرئیت دیده که توغتمش خان کجائی که ازان خوش نرسانشد افتاده امیر آید که بر سر بالین او که از خار و خاشاک داشت فرود آمد توغتمش بغنخوارسی و دلگاه بجیب و غیبی بجای آورده تن او را با لباس تابین بپوشانید و با کول مشروب مناسب بخودش داد و چون توغتمش خان براحت رسید امید که بر السراو را در اظهار سخاوت یار و یاور گردانید فلک شتابها حضرت صاحبقرانی را سانیده و با دیگر توغتمش خان بمشمول عنایت و عاطفت آن حضرت گشته و بمین التفات خسروانه انچه مخیل الیه او بود از اسباب ترفع و کامکاری مرتب و مهیا گردیده و در خلال این احوال ایلچی که در زمره امرای اجوکلی انتظام داشت از ارس خان گشته بعد از بساط بوسی سر افراز گشت و بعرض رسانید که ارس خان با لشکری گران بطلب توغتمش اغلان می آید و مقارن ایشان ایلچیان ارس خان بار دوی همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند که ارس خان میگوید که توغتمش پسر ما گشته پیش ما آمده است یا او را بما تسلیم نمایند یا موضع جنگ معین فرمایند صاحبقران کامیاب فرمود که از مقتضی عقل و مروت فتوی نمیدهیم اگر کسیکه با من آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع و هر جا که باهم ملاقات نمایم موضع جنگ آنست **برو از من بگو بپیش ارس خان زبان بیغ آبی امتر سان**

دلیران مرا جنگ بهتر پیشه که شیران بهست دشت رزم بیشه نترسد مرد کار از پیشه خود نه شیر خشمناک از بیشه خود

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم ارس خان حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان ارس خان را کسیل کرد پر قوانتغات بر تجهیز و ترتیب سپاه انداخت و محمد جی ایل اوجی تغار را جمع کرده با سپاه گران و لشکری بیپایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک پیموده قریب بخطه انزار نزول فرمود و ارس خان از انجانب با شاهزادگان جوچی نژاد و جنود و قبچاق در حرکت آمده بر سقاق نزول کرد و میان هر دو کروه بیست و هفت فرسخ ماند مقارن ایشان برف باران عظیم بارید ن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان بیغ غا فتن آورد و که قوت و شدت برد و دت خون در عروق منجمد گشت و از روی حیات فروی امجال حرکت نمانده کرا ثیر طبیعت مزهر بر گرفت و مزاج سمندر دیسان آتش فسردگی پذیرفت و در این وقت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که اصدیر امجال آن نبود که قدمی پیش نهند و چون هوا نی الجمله معتدل پیدا گردید حضرت صاحبقران فرمانداد تا بارق تیموری و قتای سپاه محمد سلطان شاه کرا از ملک عراق روی کردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر سر دشمنان شبیخون آورند و ایشان بر حسب فرموده با پانصد مرد آزموده روانشدند و در شب با تیمور ملک پسر ارس خان کریاسه هزار سوار برجسته همین کار آمده بودند و چار شدند بصبح جنگ آغاز شد از رسیدن نهضت الهی بوفا هیای ملک غلان و سی اندام پیش گرفته سپاه اینجانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند لهذا بارق تیمور و قتای بهادر در آنمعرکه بقرشهادت فایز گشته و چون لشکر فیروز اثر مراجعت نموده با روی مبارک رسیدند حکم جهانمطاع صدور یافت که پسر محمد سلطان شاه بنجکیری رود و او بمقتضای فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را که فرقه بیا پسر اعلی رسانیده امیر مبشر که بدان امر مامور شده بود دیگری را که فرقه بیا بود و انتقیح آن دو شخص بوضوح پیوست که الغ سایقین و کوچک سایقین از بهادران سپاه ارس خان با صد کس بخبر کیری آمده اند و ایشان را با قتیمور بها در و الله داد که در انزار لشکر را اطفا میداده اند و پیرون نهضت اتفاق ملاقات افتاده اقتیمور بها در دو کس از متعلقان سپاه را انداخت و برادر زاده او سایقین کوچک کشته است و هند و شاه سایقین بزرگ را اسیر کرده بمیسر سانند و متعاقب این خبر هند و شاه سایقین بارد بارگاه عالم پناه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم کردید که ارس خان بیورت خود معاودت نموده است و فراکچک را بجای خود نشانیده حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون سوار شده و توغتمش اغلان را عجوبی ساخت پا تزده شبانه روز بتعجیل تمام رانده در حیران خیز بر سر ایل و الوس او رسیده و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفته و در این اثنا خبر رسید که ارفرقه و دولت کیانی

کیانی و قوت طالع حضرت صاحبقرانی ارسلخان تخته بر تخت صاحبقرانی تاراج کرده و پسرش لوحه که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت سباب سلطنت و تمشش اغلان از مرتب کرده اینده او را روانه مملکت خویش نموده و سبی سبز رنگ که در سرعت بر باد صبا همسری مینمود باو داده فرموده که در وقت استیلای نوبتیسن کرسی تخته پرسی و بهنگام کمر زرین ضربت و چون آنحضرت از خدمه دشمن و تربیت دوست فراغت یافت از دشت قپچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت معطوف ساخت و دویست گان و سبعین و سبعمائه کامیاب و کامران در مقر عز و شرف خویش نزول فرمود و الکاء و اشراف عرب اسباط بوسی یافته لشکر ائه درهم و دینار نثار کردند و چون توخته قیانوت مقدم تیمور ملک بجای او بر سریر خانی بعشت بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب تمشش خان شده و هر دو کروه با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قپچاق تمشش خان بستوه آمده روی برفاقت و بران اسب که خسرو آفاق باو داده بود جان از معرکه بیرون برد و بسی مشقت بسیار با یکسوار بارگاه ملک اشتیاه رسید بهمت صاحبقرانی بر وفق خبر تمشش خان مصروف داشته فرمانداد تا خواص و مقربان کرة بعد اخری اسباب عشت و اهبت ترتیب داده و مدتی موفق عنایت حکم جهانمطاع صادر شد که امرا مادامیکه امر و رسمی خواجه پسرش غیاث الدین نرخان و نیکی فوجین همراه تمشش خان بسقناق رفته او را بر سریر سلطنت نشانده و امر بر فرمان روان شده خدمتش باد آنولایت بر تخت خانی نشاندند **ذکر فرستادن حضرت صاحبقرانی توغتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان بتحریک اوزبک تیمور نشستن توغتمش اغلان بر تخت خانی** تا در آنزمان که توغتمش اغلان از ارد وی ارسلخان گریخته پناه بدرگاه صاحبقرانی آورد اوزبک تیمور را همراه بود و در آنوقت که تیمور ملک لشکر بسر توغتمش خان کشیده او را منهزم و اوزبک تیمور چندگاه در دشت قپچاق افتاده خدمتش را پیش تیمور ملک خان برد و با او سرخون و در کذشت و اوزبک تیمور چندگاه در دشت قپچاق بفلاکت گذرانیده و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک زانو زده خدمتش درخواست نمود که ایل و الوس را بازد هند تا بر سیلنکو بندکی و کوچ داون قیام نماید پس او التفات نموده و کفت اکر خواهی بالیست و اکر خواهی بروده او زبک تیمور بعد از انکه فرصت نموده کریخت و در سرقند بسعادت تقبیل عتبه علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد کشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بلهو و لعب مشغول است و تا چاشتکاه در خواب غفلت بلهو بر بستر راحت و استراحت نموده اکر صد مهم بزرک روی نماید بهیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار کند و بدین سبب ایل و الوس از وی نومید شده و جویای توغتمش اغلان شدند حضرت صاحبقرانی چون بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی بسقناق پیش توغتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قپچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توغتمش خان سپاه و فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا استقبال کرده بود و تیمور ملک نیز خبر داز آمایان الوس جوجی در حرکت آمده و دو سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و بمن سعادت صاحبقران تیمور ملک شکست خورده و توغتمش خان بجای پدران در دشت قپچاق بجلوس ارث و استحقاق بر سریر سلطنت فراز کرف و ارسلخواجه را برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و حضرت صاحبقران کامکار از وصول این خبر بسیار شادمان کشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط بکذرانید و ارسلخواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیکر مفتخر و سرافراز کردانیده رخصت انصراف داد و توغتمش خان بسقناق قشلاق کرده چون خسرو اعظم بپایه اریکار و دیبیا تشریف خویش را فراخت عنان عزیمت بجانب اغلان معطوف ساخته آنولایت را مسخر کردانید سلطنتش رو بزیروزی و ترقی نهاده و اینا ستعلا بقهر جز بر کرانه تیمور ملک بعد از انهزام هزاره خویش که ضبط و یاسایشی از انجمله اغلان جمع کرده بود رفت و با او در باب دفع توغتمش خان مشورت نمود و معهذا اغلان صلاح در توقف دید تیمور ملک سخن او را محمول بر عرض و شت دانسته با قلیل سپاه خود روی بجنگ توغتمش خان نهاده و در موضع قراتال هر دو لشکر صف آرا شدند و آتش حرب بالا کرفت و حمله اول تیمور ملک بسپاه توغتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کرده و ندفرمان خان لغا دیافت که بالیقاق در سلک امرا منتظم باشد و او برغرور زانو عرضه دشت که در ایام حیات و دولت تیمور ملک بهترین عمر با مارت و حکومت کذرانیده با چشم من که تو را بر تخت بجای او بینم اکنون کرم نموده بفرمای تا کردن هر دو برادر بندند و بر بالای سرین بندند و هر دو را در زیر بدن او اندازند تا جسد نازنین او بر زمین نهاده توغتمش خان فرمانداد تا ملتمس او مبذول داشتند آن بدلون نامدار را بدار الفرار فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدانجانب** تا در آن سال که حضرت صاحبقرانی بارتز رسیده جهة شدت سرما در مقابل ارسلخان زمستان پایان کرد یوسف صوفی لشکر فرستاده تا اطراف تکابا غارت و تاراج کرده و ندوآنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود فرمانی موجب خلاف چیست او یوسف ایلچی را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون برین فصل واقف شد اطلاع یافت نامه فتحی کرده آنرا به یکی داد و بخوارزم فرستاد و مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که برایلچی بکشش هست و نبندد ما حاصل الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه این صوب فرماید زنکال خود پسندی و قلت تدبیر یک را نیز بند کرده و بآن آنکه مرده سپاهی را فرستاد تا شتران تراکمه را که در نواحی بخارا مستوطن بودند و بخوارزم بردند و در اثنا این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص یافته از حاصل کرده و احوال و اوضاع خوارزم که بعد از وفات سلطان ابوسعید بدان مرز و بوم مالک ایران سیلیا یافته بود تفصیل معروض رای انور کردانید و چون در این اوقات حضرت صاحبقران کامکار رخت امیر موسی نومان اغار اجا بالنکاح آورده و در جانب غربی سمرقند بهارت باغ بهشت مانند فرماند و رستان آن سرای را بانجم دولت و اقبال مزین کردانیده و در بهار ستان و سبعین و سبعمائه بنابر ایلی و بهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و ایل اکر زکذشته شهر خوارزم را همکی کرد او را و میان کرفتند و لشکریان هنکام هر روز صبح و شام طرح جنک

انداخته در مقام محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر با اطراف و جوانب خارزم در آمده عنیت و اسیر بسیار گرفتند و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رضعه بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دو تن در زحمت باشند و مال مسلمانان در عرصهٔ تلف آمد و لایت بکلی هستاصل و خراب کردد لایق بحال ایشان و عباد انکه هر دو شخص پای جرات در میدان شجاعت نهاده آزمائی کنیم تا فیفئة شیشکیر آلاید خون تا دولت اقبال که بالاکیرد حضرت صاحبقران باین التماس فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میکوید و من میریست که این آرزو در خاطر دارم و برفور جبه پوشیده و شمشیر حلاوت بر میان بسته بر سمند کردون خرام سوار شده و روی توکل بجانب حصار نهاد و امراء را نوزده عرضه داشت که توقف و لی واجب مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات نفرموده امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار کرده و ان نوزده کفت نابندکان متی در بدن داشته باشند خداوندکار در برابر خصم نرود از این سخن آتش غضب صاحبقرانی برافروخته زبان بدشنام اکشاده و تیغ انتقام کشیده حواله کرد امیر سیف الدین عنان از دست کذاشته قدم از رجای خود برکرفت و پای بازپس نهاد و آنحضرت چنکل عصام در دهره او نوقع توکل زده تا کنار خندق بی التفات و تعلل راند و آواز داد که یا یوسف صوفی بکو بیند که ما بنا بر تمس تو بدانجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه تا بیینیم که تائید آسمانی و نصرت یزدانی قرین حال و شامل روزکار که میکردد و خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از کفتن پشیمان شد و محافظت نفس بر مینا موسی مرجح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقرانی مقرون انکه سپاه در خندق غرق حیرت اند و در حرکت آمده بیرون آید دیکر بار آواز داد که هر کس بسخن خود وفا ننماید مرکب وی بازرکانیست و این سخن نیز نوشته داد و آنحضرت زمان طویلی در کنار خندق ایستاده چون از این مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نکرد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت و ساعت سوی نمود لشکرکاه مراجعت نمود و لاوران نصفر قرین بر کمال شجاعت و مردانکی خسرو باد او دوین آفرین کردند و آواز تحسین بهادران باوج علیین رسید و ظلال این احوال از جانب مغربزوبه نوباوه لشکر همایون رسانیدند از غایت کرمی که در جبلت جسته مرکوز داشته فرمود که هر چند یوسف با مادر مقام جنک و عناد است تا ممکن مروت و حمیت از دست ندهد لازم است که با این نوباوه راهی و بکار بریم باید که نصیحی از این بر طبق زرین نهاده پیش او فرستند امراء کفتند بر طبق چوبین یا سفالین نیز میشاید تربت عالی با این سر فرود نیاورد و حیف است که آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برده و از بالای بارو از او پرسید ند که بر طبق چیست دارنده جوابداد که خربزهٔ نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را در کنار خندق کذاشته مراجعت نمود ملازمان یوسف طبق را برکرفته پیش او بردند مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتش بلاکات و شتوقاب بیرون فرستاده مازور آشتی در آمدی تا دوستت بالفت تبدیل یافتی لیکن از رکاکت رای و قلت تدبیر و سوء اندیشه طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزه را از بالا در خندق انداخته و یکی از سرداران با طایفهٔ از بی باکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیر عمر شیخ جامعی از نهادران صف شکن از آب کذشته در میان آویخته و خاک معرکه را با خون آمیختند آتش حرب بالا کرفته از هر دو طرف سپاران بر خاک هلاک افتاده و کروهی انبوه زخم خورده و شمشیر کوشش فراوان عاجز و مضطر کشته بحصار پناه بردند و نوشیروان بهرا قبوقا بها و رو ایلچی غازار در آن معرکه زخم رسیده نوشیروان صحت یافت و ایلچی رحلت نمود حضرت صاحبقران فی الحال دستور داد تا آن مجانیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنکهای منجنیق خراب کردند مدت چند روز ما محاصره امتداد یافت و آثار و علامات ملازمان حضرت صاحبقرانی حیرت افزود و عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرض مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد بعد از وفات یوسف سپاهیان کرکان دولت و اختیاری بدست آورده زمره جانب مانیق صوفی کرفتند و فرقه دم از ولای خواجلاق که ولی عهد بود زدند آخر الامر خواجلاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس ما صحبت مزدوجه واقعه را بعرض صاحبقرانی رسانیدند رای عقده کشای آنحضرت ما اقتضای این معنی کرد که لشکریان بیات اجتماعی نمودند تسخیر خوارزم شده جنک سلطانی انداز مدد سپاه ظفر شاه کشکا و جنبش آمده روی حیرت و جلادت بحصار نهاده و بقوت بازو و سرپنجهٔ قهر دیوار را رخنها کرده در شهر ریختند و از اماکن و مساکن از نکذاشتند و سادات و مشایخ و علماء و اهل بازار و ارباب حرف را کوچانیده بسر کشی فرستادند و مغلوکی چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقران شیخ علی بها در را بدار و نکی انجا نصب فرموده و لوای فتح و نصرت بر افراخته عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و بمقر عز و اقبال رسیده زمستان در زنجیر سرای فشلاق نمود و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار به بنا حصار کش فرمان داد و از اطراف و نواحی ممالک ایران و توران هزاره و سایر لشکریان قسمت عزصدور یافته بطالع سعد بنا و نهاده و در اندرون شهر بوجب فرموده اساتذه ان طرح سرای عالی انداخته تمام ساخته و باغ سرا انتشار یافت از زمین سر کشیده سوی سما کشته نام شهر بیش باغ سرا

ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین و الی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن امیرزاده پیرانشاه برحسب فرمان

حضرت صاحبقران کیتی ستان از فشلاق زنجیر سرای فاصدی پیش ملک غیاث الدین بن معز الدین جسین کرت فرستاده مستلم مانکه اول بهار دستوار ایلی دیار امارت و ولایت هرات و توابع و لواحق آن بوده باشد و مبلغ مقدار بقدر ملیا حاضر خواهند شد توقع انکه ملک نیز باین صوب توجه نماید ملک در یارهٔ فرستاده ضعیف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده در شرایط ادب و تعظیم کوشیده فرو نکذاشت تا رفتن تعلل نموده پایه سریر اعلی کردانید که اکر امیر حاجی سیف الدین با نظر قدم رنجه فرماید تا بوفاقت و مصاحبت و مسطره و مطهر خاطر بدرکاه عالم پناه شتابد و بتمس ملک تعلل قبول فتاده امیر حاجی سیف الدین شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایه بموجب فرمان متوجه هرات شد ملک غیاث الدین را احترازه احترام او غایت مبالغه بجای آورده تا در وقت باب و اوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و با تمام شهر بندی که پیش از وصول امیر سیف الدین در هرات بکسان فرمان کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور رسانیده

و از بلوکات قلعه بسیار رشحه میرود چون توقف امیر حاجی سیف الدین و هرات تا مدتی امتداد کذشت و برکنون ضمیر ملک غیاث الدین جلوه کشت متوجه پایه سریر اعلی کردیده ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بر سخن خود وفا ننمود و امیر حاجی سیف الدین بدرکاه کیتی پناه رسیده آنچه از اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر اغرلتای جوینی فرمانی بنام حضرت صاحبقرانی بارد وی همایون بپوست و مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات و عثرات او کشیده بصنوف عنایت و ترحیت درباره مشار الیه ارزانی فرموده دختر او را جهة امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده و طوی سنکین ترتیب داده و در باب توجه هرات با او سخنان مهربان آورده و قرار بران یافت که در اوایل فصل ربیع بکرباس کردون اساس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد و علی بیک قبول نموده سوکندان عظیم بزبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق مشایعت انحراف نجوید اما تا بحث بدو طایع ضعیف او را بر خلف وعده باعث و محرک آمده و خامت نقض پیمان بر رکاب او ملکه با کثر ایل فرمانی سرایت کرده چنانچه عنقریب رقمزده کلک بیان خواهد کشت ثم تقابل از مراجعت علی بیک جوینی فرمانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی مقتضی آن کردکه پیش از توجه بنفس همایون سرداری صاحب وجود را با لشکر فراوان بکانب خراسان فرستند تا مهابی دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد باز ماند و زمانه اختیار برامیرزاده با اقتدار امیرزاده میرانشاه افتاد و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانکیر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و آقبوقا بهادر و امیر عباس بهادر و امیر محمد سلطان شاه و قماری برادر متوکه قوچین و تابان بهادر و آروس بوغا و دکر امرا و سپاهیان چشه بیجا با چاه قوشون لشکر سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شده با بیزو نسنان و ریلی و شیرخان بکذارند و شاهزاده عالمیان موهب فرموده عمل نموده با سپاه و نصرت پناه از چیون کذشته مواضع مذکور را مخیم دولت و اقبال ساخت و چون نسنان بآخر رسید رکان همرقندی با دنبس را که معمورترین و لایات ملک بود تاخته و غنایم موفور از اسب و کوسفند و شتر بدست آورده باز کشتند و در این اثنا علی بیک جوینی فرمانی ملهی بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اکر بحسب مقتضای بخت فتح آیت بجانب خراسان حرکت نماید بنده کمینه عجز آجی شده در طریق بندکی همراه کمکی بقضیه تماید

اقتفا کردن لشکر سیدن حضرت صاحبقران کردون توان بجانب ایران و

در اواخر سنه ثمان و تسعین و سبعمایه و فصل بهار حضرت صاحبقران بسر اقتدار یورش خراسان را موجه همت عالی تمت ساخت و با حضار عساکر سنا اره عدد و توجیهان بهرام صولت با طراف و جوانب فرستاده با ماهچه طوق نکونکی بیکبیش از آمدن لشکر پرتو التفات و توجه بجانب ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان همایون روان شده از آب جیحون کذشت و آمد نیز در خراسان فکند درستاخیز و چون بعد از قطع منازل بقصر اندخود رسید فرسخ اعتقادی که نسبت با و لیا داشت بدیدن با با لشکر الله رفت که بیشکنا از جاده ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از سر جذبه و جنون سینه کوشت بجانب حضرت صاحبقران انداخت شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان مبارک کذانید که پادشاه پادشاهان خراسان را که سینه از دین است و این یورش با ارزانی خواهد داشت هرچه از لوح محفوظ بر ضمیر انور ارباب دولت پرتو انداز دلا محاله آنچنان میشود و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آنجا بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود رسید بسهیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای سیاهیات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از نواحی چل دختران بایلهی پیش علی بیک جوینی فرستاده پیغام داد که باید لشکر را جمع آورد هرچند زود تر موجب وعده با اردوی همایون پیوندد بهتر است و علی بیک از بخت بد و طالع برکشته با انکه خود دنیا مدار فرستاده را نیز بخدمت مراجعت نداد و در سلوک طریق بیوفائی کذشته و بشیوه مرتزان و شیمه تسلمانان قدم ننهاد و در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین در دیار نیشابور با جمعی از سپاهیان نزاع نموده بود بسیاری از لشکر او در آنجا بودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تاخت تا لشکر آنجا بملک ملحق نشوند اما راقم حروف از ثقات شنیده که امیر پسر سلطان شاه که عجز چی سپاه ظفر پناه بود و فحمت لیل راه غلط کرده لشکر را بنواحی کوسویه بیرون برد با لجمله رایات جهانکشای بکوسویه رسید مهدی سردار از توضع جهلدم اطاعت و انقیاد پیش آمد بشمول نظر عاطفت و احسان کشت و رعایای کوسویه از ضرر و آسیب لشکر فیاست ارزمان یافتند و چون حمیت و رع تقوی و کوشه نشینی و انزوای عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة والدین تا بادی تمده الله بغفرانه بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده بعزم ملاقات و عازم تا بیاد شده بود آنموضع رسیده شخصی را پیش او فرستاده و چون بیاران با او کفت که بجدمت مولانا بروید و بکوی که امیر تیمور در این حدیقه نزول کرده شما را بدیدن او باید رفت و فرستاده بموجب فرموده بنزد مولانا زین الدین ابو بکر رفته زبان ما کلمات کشاد و مولانا در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنیدند فی الحال روی توجه بتوانی مولانا نهاده بخدمتش رسیدند و چون ملاقات افتاده مولانا سخن نصیحت آمیز بزبان مبارک آورد و در اثنای محاوره و ابرا د نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا کفت که چرا ملکت خود را نصیحت نمیکنی که بخدمتش رود و در رکاب محرمان باشد و پیوسته بتمشیات اشتغال نماید مولانا در جواب کفت که او را نصیحت کردم نشنود و حضرت جهانبانی منتقم تمادی بیدادی کاشت اکر شما نیز بشنود و دیکر برایر تمادی از این سخن با حضرت صاحبقران باحشمت کریه و رقت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آنجمله منقول است که فرمود در زمان دولت با هر کس از ارباب غرلت و اصحاب خلوت که کوشه نشینان که ملاقات کردم بحسب فراست در هم و برهم اوضاع خود و دل او با قلم مخالف مولانا که در چین روزیت مهم بر عکس بود با لجمله چون حضرت صاحبقرانی آن عالم را وداع نمود و رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت بخست بقصبه توشیح رسیده ارباب قلعه بر بستند و اسباب حصار داری داشته قدم ممانعت پیش آوردند حضرت صاحبقران فرمود تا آب از شکر نصرت منفجر شده روز بموجب فرمان اسباب فتح و شیخ حصار مرتب داشته روز چهارم که خسرو میافام سپهر خشام شبستان خاور این قلعه میافام تیغ شعاع بنا بر مهم

زمان قضا جریان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفر نشان را موضع خویش چنیده دست قلعه کشائی از آستین رزم آزمائی بیرون آورند بموجب فرمان لازم الاتباع
همداران لشکر منصور روی توجه بقلع حصار نهادند و بعضی از ایشان چون انکو تیمور و پسر امیر موسی زاده علی عمر و لد عباس بهادر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از
آب خندق گذشته بتفصیل در آمدند و اطراف و جوانب قلعه را گرفته در آمدن را بر بقیه را بیاسا رسانیده هر چه در آن قلعه یافت شد بتاراج و غارت رفت و چند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از موضع بدار السلطنت هرات عن الاقات

چون خاطر آفتاب اثر از مهمات عالم فارغ گشت بعزم تسخیر ممالک خراسان و تنبیه متمردان آن دیار از موضع بدار السلطنت هرات نافت و ملک غیاث الدین بجساست و کثرت اعوان و انصار مغرور شده از حادثه روزگار غافل مانده حضرت صاحبقران را
عدو بند قلعه گشای بهادران رزم آزمای بظاهر هرات رسیدند و بر گرد شهر محیط گشته و آنحضرت بنا بر حزم و احتیاط فرمانداد تا بر اطراف حصار خندق عمیق فرو برده چنان سازند که مخالفان بحال
آن نماند که بر سم شبیخون آمده شاید و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از ان مرجع نمود و در زمانیکه حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر بارهٔ جهان نورد سوار شده با طرافه و
جوانب شهر را احتیاط مینمود طایفهٔ از دلیران صف شکن و غازیان مرد افکن از دروازه باکره بیرون آمده بیکی صعب آغاز نهادند و لشکر ظفر قرین در آنروز تا آثار جلادت بظهور رسانیدند
و مخالفان ناامید از دروازه دوانیدند چیزی که بقتل رسانیدند و چون شبرنگ شب فوت باجره را از محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع شبرنگ عالم افروز بیاسائی
در روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده صف کشیده و مغابل حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از مهابت بیباک و سنان غازیان با دشاه کشور ستان
التیام نیافته بود و از ان سوز پای از دروازه بیرون نهادند و محاربه روی نمود و لیکن طایفهٔ از آنجماعت در ظلمت لیل بر سم شبیخون از دروازهٔ خواجه عبد الله انصاری که در شهر
بود بیرون آمده شبه نقر اکشته بتحیل بر مقام تراجع نموده و دیگر روز سیاه منصور پیرامون حصار صف زده جنگ سلطانی آغاز کردند حضرت صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده
قریب بحصار آمده مشاهدهٔ کارزار کنندگان فرمود و از ان نصرت شعار رقدوم آنحضرت قوتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند آید کوتیمور و سوجک برادر خانی بهادر و منشای جسارت پیش نهادند
و دستبردی نمودند که تا سوخ دستان رستم دستان سام نریمان نکشت و لشکریان اطراف و جوانب روی بحصار آورده روبنا بنا بر دیوار نهادند و ازور ملک غیاث الدین و پسر جوان
برادر زاده چنان خلل اظهار پردلی کرده و سعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند تا در نظر اهل بصیرت مانند حرکات ذبایح که فایدهٔ بران مترتب نشود نمودند سپاه نصرت پناه تیز
تر بر ستگ مخالفان ایسپر بلکه بدوش و سر گرفته قدم پیش نهادند و از جمله دلیران اول کسیکه بتفصیل بر آمد خلیل سیاول بود و دیگران نیز متابعت او بالا گرفته و فوجی قریب بکوشک
میرحسنی از مرتی که آب انجیل بشهر دری آید داخل قلعه و در دروازه را که بقبیاه مانده بودند شهر هند جدید و در ریخته و اهالی هرات از ستیز آور خاطر آمده روی بگریز نهادند
و ملک غیاث الدین آن همه لاف و گزافی که داشت شهر هند اندرون کریخت و لشکر فیروز از نفر قریب بدو هزار نفر دستگیر کرده بیا یه سریر خلافت مصیر آورده و مراحم خسروانه از سر
جرایم ایشان گذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بردم هرات مقام دادکه هر کس از اهالی شهر که بتفصیل نرود و کنج عافیت پای در دامن سلامت
کشیده مال و عیال و دهقان امان باشند و هر کس بخلاف این عمل نماید بر سخط و غضب ما باو رسد و مردم هرات که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود را غنیمت دانسته دیگر باره رفتند
و ملک فرمودند تا بر دشوار عنداردادند که خلایق باید که هر چ و بارهٔ روند و در محافظت شهر قیام نمایند و دعا بایشه تغافل ننمایند و کوس نهاده پای از زاویه عزیمت بیرون نهادند و التفات بحکم
او نمودند اسکندر شیخی پسر امیر سیاب جلادی که در باغی شدن پدر ش و ظهور امیر خواجم الدین در ماوراء النهر ذکر او گذشته بود و پیش ملک غیاث الدین آمده با او کفت که کار از
محلی باید کشت تا دیگران متوهم شده شهر را نگاه دارند ملک جواب داد که من بنا حق خون هیچکس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت سوز دیگر حضرت صاحبقران
کسان بسفارت پیش فرستاد و خلاصهٔ رسالت آنکه این مملکت چو سته تعلق بما دشاهان میداشته و آل کرت از باج گذاران چنگیز خان بوده اند اگر ملک ۲ دهصمان و
غنا و مطوعی ساز د بصلاح حال باز د و عبا د نزد یک نرباشد و الا اموال و اولاد حاصل عمر و زندگانی چندین هزار اسلمان در عرصهٔ تلف خواهد آمد و خاست مخالفت بر و کار ملک
واصل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگ تر خود امیر محمد و اسکندر شیخی را بپایه سریر اعلی فرستاده و حدیه بیرون آورد و شفاعت
حضرت صاحبقران ملک زاده را تصوف الطاف و نوازش اختصاص داده خلعت و کمر مخنجر و رخصت بازگشتن داده فرمود که سلام ما بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما و
عداوتی نبود بلکه خویشی و قرابتی بهمی در میانست و آنچه واقع شد بنا بر مصلحت ملکی و قضای فلکی بود باید که بیجا بیرون آئی تا خواهد بحبت و داد استوار ماند و اسکندر شیخی باگاه
داشته احوال قضایای اندرونی را از وی معلوم فرموده و ملک زاده بخدمت پدر رسیده دید و شنیده خود را سرخوش داشت و بعد از شه روز ملک غیاث الدین و باغ زاغان
که حضرت صاحبقران بیمال سعادت و اقبال در آنموضع نزول جلال فرموده بود شرف دست بوس استعفا یافت و با فسر مرصع و کمر گرانبها سرافراز شده برخصت بازگردید
و روز دیگر سادات و علماء و اشراف اناس بوی بعتبه علیا و کریاس کردون اساس نهاد بصنوف نوازش و اعزاز مخصوص آمدند حضرت صاحبقرانی زباغ زاغان کوچ کرده
بمزار آرمیده سنان که در شرقی هرات واقع است نزول جلال فرموده و از آنجا نقل خزاین و دفاین که سلاطین خورد اد خار آن مدتهای مدید سعی نموده بودند فرمانداد و بر تبع جهان
مطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هرات را بازمین مساوی سازند همان دمین با رض کشت راست کرب جهانرا چنین بود خوشت و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا
نظام الدین رحمهما الله که مقتدای علمای خراسان در آنزمان او بود با دویست کدخدای معتبر تیموری باشد و در آنجا امیر آقبوقا را از شهر و ولایت که جایند بضبط کار بپردازند و چون
برج و باره را خراب کردند دروازه های شهر را که مشرف بآسمان بود و اسامی و القاب ملوک غور بران ثبت نموده بودند بحسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و اندک مالی مانی

امانی بر اهالی هرات حواله شده سه روز نگذشته در بعضی تواریخ چنین بنظر رسیده که چون نسخ هرات کرده حضرت صاحبقران بدین سلطان خواندن که والده ملک غیاث الدین بود ان خویشان طغاتیمور خان بحصار بالا رفت و دیباب تعرض مملکت بسپرش سخنان دلپسند بر زبان مبارک گذرانیده و خطرناک مضطرب است که ملک غیاث الدین با درخود سلطان خواتون زاده و سیچار گل با پسر خود ملکزاده پیر محمد و اسکندر شیخی کرا نسل پژن بود بیرون فرستاده و الله اعلم و در آنولا قلعه اسکلو که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته و بحکم تصرف و ضبط امیر غوری بود بپسر ملک غیاث الدین که بفرط مهارتی از ابنای زمان ممتاز داشت دران قلعه بود حضرت صاحبقران سعادت فرین بملک غیاث الدین فرمود که برو پسر خود را از دمان کوه یعنی اسکلو بامان ما وعده داده فرود آورد اگر خواهی تو نیز قلعه را بنسیم که خواست باری سجازه و تقدم دربار ما بیچه کیفیت بطهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه بقلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری نیز بخلعت گرانمایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث وثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جوئی قربانی ببارگاه جهانپناه

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای کشور ستان از قضیه تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه بن جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزه وار روان ساخت که آنولایت را ضبط نموده بر آورند و بعضی بلوکات طوس و کلات شتافته برای علی بیک جوئی قربانی درکنار رش نهند و خدمتش را کوشمال سزا دهد از نصیحت توجه آنحضرت صبر و سکون از دون علی بیک جرئت بر بست بین الخوف و الرجا پا دبارگاه کردون اشتباه آورده و خواجه علی مؤید سبزه واری حاکم سربدار آنچون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت با خلوص نیت و صفای طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان شده آن هر دو سردار بعز تبساط بوس حضرت صاحبقران دولت یار استعداد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و بنا بر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید بر بنی فاطم داشت و ارادتی نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیز در تعظیم و احترام سادات عظام ما قصی الغایه میکوشید آن حضرت در اثنای محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری خواجه علی بر فور در جواب آن حضرت عرض کرد که الناس علی دین ملوکهم و شش من پوش پادشاه نیک اعتقاد است حضرت صاحبقرانی شرف صدور یافته فرمود که بر زبان معجز بیان سول الله صلعم جاری شده که من ترک سنتی لا ینال شفاعتی و نیز فرموده که انما اجاءُ رحمةً و من اشفاعت حضرت سول صلعم دایم و مشمول رحمت الهی گردیم مذهب اهل سنت اختیار کرده ام و جماعت را نیز اختیار نموده ام بالجمله حضرت صاحبقرانی از دریای نیشابور بر نیارت ابوسلم مروزی رفته استمداد همت نموده او از انجا متوجه اسفراین شد و چون بدانجا رسید کاشکان امیر ولی را مجال جنگ نداده پیش از نصب خیام و تعیین یورت و مقام بریتیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که سپاه ظفر پناه متحیر شهر پردازند و شکریان روی باسفراین نهاده بیکبار در شهر بخنند و همگی کشور را تصرف آرده عساکر ملی اندازه گرفته و امتعال مسالک نگذارند حضرت صاحبقران از آنموضع الجی بازگشته بدان پیرولی فرستاده خلاصه پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بارگاه عالمیناه پای بوسد بشرف نوازش و سیورغامیشی اختصاص یابد و اگر در بن تأخیر و تعلل نماید در محنت بلا بر روی خود گشاید امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر و چشم نهاده و مراعات احترام فرستاده بمبالغه تمام نموده و در امر اطاعت و انقیاد سخن گفته الجمله مقتضی المرام بازگردانیده و وعده داد که شرفیاب جواب دولت بساط بوس خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشته اسبان لشکریان قوت یافته و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه خراشه را که سبق ذکر یافت که نقل امیر حاجی برلاس و برادرش بگردد حسارت نموده بودند بدانجا رسانیدند و آنموضع را رسم سوغال میرآید که بر نیره امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق وعوجا بتهضت نموده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند معطوف گردانیده و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بموضع خویش فرستاده و در طهران و دولت و اقبال عنان گشاده مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرمود و دیده امانی آنجا را بغبار رسم جهانبانی و شاهنشاهی بیاراست و در مرتبه سادات عظام و اکابر و اشراف آنجا را بمزید همت بلندش ارتفاع پذیرفته از آنجا بنخجوان رفت و شتاء آن بقعه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرمان پدر خسرو رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاده خود در آنجا قشلاق کرده مقارن این حال روزگار چنانچه شیمه و عادت اوست در مقام جفاکاری آمده غبار ملالی بر صفحه خاطر انور صاحبقرانی نشسته و بیان الیمنحن آنست که آن حضرت را دختر فرخنده اختری بود در پس پرده عصمت طغانشاه نام و هم حضرت صاحبقرانی بزبان عاطفت و مهربانی اکریکی و اخوانده ئی و آن معصومه سعظمه بموجب سنت نبوی و قضای ولی در سلک ازواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی نظام داشت ناگاه رضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی عارضی گشت و هر چند طبایع جاذق در معالجه او سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد و عاقبت نقد حیات بقابض ارواح تسلیم نموده بسرای آخرت نقل فرمود و از وی یک پسر ماند که موسوم به امیرزاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی که در تمکن و وقار در زیر کنبد دوار ثانی نداشت قلق و اضطراب بسیار در نموده عنان اصطبار و شکیبایی از دست داده بعد از اقامت مراسم تعزیت و تمامت کلام در تهنیت روح آن مرحومه الوان جزوی و اجناس بیشمار و سایر صلات و صدقات بر اهل فقر و احتیاج رسانید نقل است که حضرت منها گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بجانب خراسان نوبت ثانی

هنوز جراحت فرقت آن یکی التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلوم شد که علی بیک جوئی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزه وار و بنا بر آنست که بنده کینه را بدست دشمنان بگذارند و از غایت سآمت و ملالتی که حضرت صاحبقرانی از تردد لشکر داشت اصلا التفات آن سخن نفرمود و بعضی گفته اند که این خبر را مراسیده یا رای عرضه داشت ننوشتند و بر هر تقدیر قلق و اضطراب بر ارکان آفاقه خواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی بود با شوهر خود بارگاه دولت رنگ که در آنولایت ضیر آنحضرت زده و ده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار فضیل

واجانست و خوشتن داری و امثال این امور در مذهب خسروان فوق الاقتدار ممنوعانست و چون این سخن از محض شفقت و نیکخواهی بود پسندیده عقل سلیم و طبیعه مستقیم حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه و عادت او بود در ان مصیبت عظمی سر از گریبان رضا و تسلیم بر آورده و بر تو التفات بر احوال مملکت انداخته باحضار عساکر فرمان داد و در اواخر نیسان از جیحون عبور نمود و آوازه عزیمت بازندران در انداخت تا گاه باعساکر گردون اثر بحوالی قلعه کلات تاخت و دواب و چهاریایان ایل جوئی قربانی را که بحصار در پناه رفته بودند غصه نهب و تاراج چهاردهم و امیرزاده میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاه شده از حرس بیرون آمده باردوی همایون پیوست و ملک غیاث الدین پیر با لشکریای هزارات بعزتقبیل بساط جلالت مناط مستعد گشته در سلک سایر ملازمان انخراط یافت و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جوئی قربانی منتظفان شتربان خود را بقلعه کلات آورده پشت بدیوار حصار بازنهاده بود و حضرت صاحبقرانی رعایت پیوندی که داشت در نظر داشت ملاحظه کرده بتخواست که از شر او و ایل و ایاق او و نواب او جوارم ایلچی عرب زبانی پیش او فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد که سبب این همه خوف و هراس چیست طریق انکه بیاید غذه و اندیشه بدینجانب نشاید تا واحد الفت و اتحاد خلل پذیرنشود و مهم مخالفت و معادات سر ایدنکند و سیلاب بلا با او و اتباعش محیط نگردد علی بیک از این کلمات مشفقانه متنبه نگشته بغفلت اگوش بیرون نکرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جاده صواب انحراف جست و قدم متابعت پیش نهاد حضرت پادشاه صاحبقران امیر تیمور جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمده بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره را جار رسانیدند که عنان عزیمت بجانب ازندران منعطف خواهد شد علی بیک جوئی از حرکت و مراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت و آوازه نهضت اردوی معلی بطرف مازندران شنید با انکه بیشتر بنا بر عدم عزم و حزم و احتیاط هم از این امر آسیمها موال چهاریایان او رسیده بود باین نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع اموال و کوسفند و شتر که بحصار برده بود و بیرون فرستاده و در علف خواری بارها که در خود مطمئن خاطر نشست حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطفه عنان کرده بر طاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چهاریایان دراز کرده اکثر سیاقیان که اهل فتوت و فاقه بودند صاحب جمل و مال شدند و بعضی از ایشان که بر پهای نعل قدرت نداشتند خداوند سب و استر گشتند لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نواب و روزگار در میان گرفتند و کوکره زده سوران انداختند و فراشان چابک دست سراپرده خاص و مقابل دروازه حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت برافراختند و دیگر دروازها و شاهراهها و مسالک را بامرا تقسیم یافت علی بیک درین عالم هول رستاخیز مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیرش چنان مستولی مانده که بسیل از نهار و روز روشن از شب تاریک پیش و بیشتر نمیخندید لاجرم دست مذلت و خشوع زده سراز گریبان تضرع و زاری بر آورده بزبان سکنت و نیاز معروض رای عقده کشای کرد و انید که من از اعمال ناپسندیده خود سرسار و از حرکت و جرأت و جسارتی که درین مدت واقع شده خجالت دارم و قوت انکه بر وقوع حادثه شتابان مدارم و اگر الحضرت باکرم بسیار و نغرانک قلم عفو بر جریده جرایم ما کشیده فرموده فریب دروازه آینده تا من بعد از اعتذار و استغفار چنگ در عروه و ثقی عفو و اغماض زده سعادت زمین بوس حاصل نایم دوبیسمایه جنرو جوم بخش پوزش پذیر ملتمس او را باشفاعه استجاح مقرون داشته از برای آن کامگاری تعیین فرمود و در آنروز پانج سوار تا دروازه حصار برانده و آن حصار را بهی داشت بنهایت تنگ و تاریک در دروازه همچو لاک مانند سراچه دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم شد که آن حضرت با معدودی چند التفات آورده خبث طینت و شرارت طبیعت او را بر آنداشت که جمعی از کمینگاه بشتابند تا فرصت غنیمت دانسته کری عذر رسی از پیشه و بذات کامل الصفاتی که در حفظ و حمایت ملک متنان باشد آسیبی رساند حضرت صاحبقران دولت یار زمانی دور و دراز در دروازه گاه توقف فرمود و آن بیعقل بی مروت بقول خود وفا ننمود و بیرون نیامد و آنحضرت براحت فرمود و همین کار را سرپرده ظلمت و پیش دیده اندیشان فرو هشت تا در ضمان علامت و عافیت بمنزل خجسته فرود آمد و چون حضرت صاحبقرانی بر اندیشه بد و نقض عهد علی بیک جوئی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشت و فرمان قضاجریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه و کمر نهند و اشاره علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت و فوجی از ایل بدخشان که در رفتن کوه کبک وحشی از موافقت پشتان بسته می آمدند یا از آنسوی سواره و پیاده دار بر تسخیر قلعه نهاد و مازمحال خویش در حرکت آمده و پیاده کان تحریت و بدخشان هم در آنشب آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه بر آمدند و مقارن وصول ایشان بمصب خیل طایفه از نهاد ران سپاه نصرت نشان برغوزده و نفیر کشیده بدروازه رسیدند و آنقدیر بها در و انکو تیمور و دیگر سرداران و شمنان از مقابل خود رانده سیاهای کوه بر آمده و مشغول غارت و غنیمت بودند که دشمنان بی پروا و بی خبر از عقب ایشان بر سر ایشان تاخته بر کمر گاه بودند که دشمنان متوجه شده حضرت صاحبقرانی طایفه از پیاده و عرعیاس و مبشر فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعدا منهزم و منکوب گشته فریاد الامان بر آوردند علی بیک اکابر یکان و کاردانستوان رسیده کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که لشکر فیروزاثر دست از جنگ باز دارند من فرمانبرای انقیاد و اطاعت پیش آمده عتبه همایون را بتقبیل لب عبودیت سازم و چنانی ضراعت و مسکنت بر زمین خدمت نهم و بر نهجی عهد بستد این بیعاقبت نگرد و انید و بیکروز و محمد شیخ جامی از امرا جوئی قربانی با دختر کوچک امیر دشاهزاده محمد سلطان بهادر بود و بیرون فرستاده و ایشان بزبان عجز و زاری علی بیک را بحضرت صاحبقرانی عهد و میثاق علی بیک را اعتبار نموده فرستاد تا سپاه از جنگ گاه باز گشته و آن حضرت نفس همایون نیز مراجعت نموده در وثاق خجسته فرود آمد و دیگر روز محمد شیخ جوئی قربانی در رکاب فرخنده پادشاه کامیاب بعسکر همایون آمدند و روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازه کلات راندند علی بیک طوعا و کرها از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بر خاک مسکنت نهاده امان طلبید و چون ملتمس او باستجاح مقرون گشت درخواست نمود که امروز دیگر از رکاب نصرت انتساب معاف باشد و فردا بسعادت شتابد حضرت صاحبقرانی بر صفحه این مطلوب بخط شریف رقم اسعاف کشیده از در حصار باز گشت و محفوظ بعنایت پروردگار در وثاق همایون نزول فرموده چون روز دولت علی بیک بشب محنت تبدیل یافته بود و آفتاب اقبال او بسر حد زوال رسیده در فجر فردا

وجوف لیل برای که لشکر حضرت شعار از آنجانب بالا رفته بودند سنوار کردانیده و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده و باغی شده و کشف دار و حصار نکین خزیده و دم در کشیده
حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهار روز از آن موضع عادت نمود در قلعه تهمتن که در آنزمان خراب بود نزول کرده و آنقلعه میان کلات و امیرود است بحسب فرمان
واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده و بعد از دو شبانروز ان کار بپایه رسانیدند و حاجی خواجه یکوتوال آن قلعه مقرر شده و جمعی از مردان کار زار و دلاوران روزگار
بمصاحبت او معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی پیر بوتید که خواهرزاده آن حضرت بود با شیخ علی بها در و قومات پشان بجانب کلات نامزد داشت تا طریق آمد
و شد مخالفان و معاندان مسدود ماند **ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب سپهر احتشام و آمدن ایلچی والی فارس خلاصه دودمان مظفری تا**
جلال الدین شاه شجاع علی یکه جوانی قرمانی چون در میان رندکان لوندا کامی یاوه عن بافته حضرت صاحبقرانی مانند بحر موج در حرکت آمده کمند التفات بر گذکره ترشیز
انداخت و حصن حصین ترشیز قلعه بود حصینی موضع رصین که توان آن حصار ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آنقلعه را بامیرده بود و وجهی از سدیدیان در آن حصار با آن
جمعیت سپر بسته بودند و آنجماعت از میان قوم غور بفر شجاعت و دور جلادت و کمال مردانگی و شیوه فتراکی امتیاز و اشتهار غایت داشتند و بسیار عدد و آنقلعه را بدیشی آنقلعه را بدیشی غایر فراوان و اصناف
آلات حرب و ادوات نبرد مکمل و شحون گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال گردیده حضرت صاحبقرانی کینه ستان با ملک غیاث الدین فرمود که این جماعت نوکران تواند و چون تو غاشیه
ایلی بدوش گرفتی چرا کردن کشی نمایند ملک در جواب کیف ما اتفق عقل قلت تدبیر بعد از ان ملک غیاث الدین بدر دژ حصار رفت و هر چند زبان بنصیحت کشاد و مفید نیفتاد
و سیچیر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کاسکار فرمانداد که جا جیان را بسا بریده خندق را از آب تهی کردند و لقب چیان نگار خود مشغول شده بهادران
جنگ پیش بردند و سپاهیان با هر منجنیقها نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم میرسانیدند و آخر الامر بنا بآسمانی آثار سنگیلا بر صفحات دژ و کار سپاه نصرت پناه و لایح
گشت و بزخم سنگ عراده منجنیق معوج برج و سور درهم شکست و سدیدیان علامات غرور و انکسار در ظاهر و باطن خویش جاری دیدند و دانستند که تیر تقدیر را سپر تدبیر نتوان نمود در راه سیلاب
حادثه را بیک مشت گل سد نتوان ساخت لاجرم دست تضرع بدامن آسمان زده بجان امان خواستند حضرت صاحبقران قرم غرور و اغماض بر جنایات ایشان کشیده مجرا نر الطف
و احسان خویش فزوده داد و سدیدیان از قلعه ترشیز بیرون آمده باجوار تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گردیدند حضرت صاحبقرانی چون فنا صیه پیشان آثار جلادت و جرأت مشاهده
فرموده محجوا تبرجرت و نوازش مخصوص ساخته و بانعامات و سیورغامات فراخه فرا خدا و نامانا مستعلقان و منتسبان متوجه دیار خود را مرخص گردانیدند و بعد از مباشرت و محافظت قلاع و حصون و تمکین
قیام نمایند و چون سدیدیان با خانه کوچ کردند متوجه آنصوب گشته دار و نگی ولایت ترشیز را قبل امیرزاده پیر محمد شاه بارق تفویض یافت و مقارن ایجال عرشاه از قبل دارای شیراز شاه شجاع
کرم فضل و کمال جاه و جلال شهنشاه ارقام داشت باستخلاص بیلاکات پایه سریر اعلی رسیده بوسیله مقربان درخواهر تبرکات گذرانیده مکتوب بنرشتل براظهار یکجهتی و رسوخ قواعد
اخلاص و دلخواهی بعرض رسانیده و بوانواع عنایت و سیورغامیشی لختصاص یافت و حضرت صاحبقران در جواب مکتوب سابقه نوشت مبنی بر وفور عاطفت و مزید محبت و تشخص
ارزانی پایه سریر اعلی را با متوفات که لایق سلاطین دنیوی الاقتدار باشد مصحوب عرشاه گردانیده خدمتش را خوشدل و شاد کام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از پیر و دلشنان
دودمان مظفری را جنه فرزند سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود **ذکر نهضت حضرت خسرو گیتی ستان**
از ترشیز بصوب دیار مازندران و مراجعت آن حضرت از راه بدلخواه دوستان بعد از فتح قلعه تیشر حضرت صاحبقران گردون
سریر تسخیر مازندران را بجانب آن جانب روان شد و از راه دره گدشته کبود خاره ضرب خیام لشکر ظفر نشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران استماع اینخبر پریشان و هیمان
شده و از خواص خویش امیر حاجی و طایفه دیگر را بلغوزهای سب و فطارهای شتر و لطایف اقمشه و ظرایف تحفه بدرگاه عالم پناه روان ساخت و زبان بتکانت عرضه داشت که اگر
این نوبت ملازمان سده سلطنت را رجعت فرمایند تا بنده گیتی از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید و مدت الحیات
گرا خلاص و میان بسته شرایط بیگ بندگی بتقدیم رساند از کرم بعید نباشد آن حضرت رقم اسعاف و انجاح بحیثیتی که ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود
عنان برتافت و از راه سلطان جوق مودع برغار را دکان فرود آمد و در این اوقات خبر مصاقت و مصاحبت نوکل حسین علی بیگ جوینی قرمانی با امیر شیخ علی بها در سمرقند
رای عالم آرای گشت مجمل اکه بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بها در تخلیص مرهای کوه کلات کرده و با تنی چند از خواص ملازمان خویش شبی بیوقوف
امیرزاده علی پسر امیر موبد که با تفاق برحسب فرمان شهریار با استحقاق محافظت طرق و محاصره کلات مبلغ دیا لوی کوه بر آمده در تاریکی شب راه غلط کرده بگمبلند باز خورد و
دشمنان بر احوال اطلاع یافته و شیخ علی بها در تاب تیر در ترکش داشت ترک جنگ نکرده دست از قلعه گیان باز نداشت چون جعبه اسهام تهی گشت و امید بهی انتقام نماند فرار
در مقام تسلیم آمد و با چند نفر کرفته بقلعه در آورد و علی بیک بقدم استبشار نموده شادمانی کرد و در اکرام و اعزاز و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و
فرمودتا از برای او خرگاهی ترتیب دادند و شرط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت چنان مهمانی هر روز شیلان پیش او کشیده شود با طرح مجالست و مصاحبت انداخته
خدمتش باشتغیر کنان خویش ساخته و دران ایستان مرض طاعون در کلات انتشار یافته بسیاری از دکان قلعه عدم بردار زده عدم نهادند و این معنی از تتبع مخالفت خالی نبود و کیاکان
سعادتمند پاک عتقاد میپندارند چون علیجا رادکان مضرب خیام پادشاه عالمیان گشت امیر شیخ علی بها در بارو دوی همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و غیره و بیچارگی اهل
قلعت معارض صاحبقران کامکار رسانیده و زانوزده درخواست گردگوخون بیگ بتیغ سیاست بگذرگردد و چون امیر شیخ علی بها در بشرف اجابت اقتران یافت

عن بیک بایتیج وکفن بیارگاه ملک آشنا آورده مرحم خسروانگشایان گذشته راکشیده بمضمون کلمة الماضی لا یذکر عمل نموده اما فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که علی بیک مسایر امراء جوئی قرباق باباکوچ ومتعلقان بسمرقند برند وشوکت هرات را باسم غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی نموده ملک مبز متوجه ماوراء النهر گشت واز غایت شقاوت وادبار کاری چنان اقدام نموده که قضیه منجر بآن شد که اولاد کرده بسمرقند برند پسران نیز همان طریق بماوراء النهر فرستادند وامیر تیمور که مدار وفکی متعین گشت حکومت بسکونت موعود خواجه علی مؤید قرار گرفت وچون حضرت صاحبقران بسریر سلطنت نزول اجلال فرمود ملک غیاث الدین پیر علی سکرا با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند متوقف داشت وعلی بیک جوئی قرباق ملک محمد بن ملک حسین وامیر غوری بن ملک غیاث الدین را بند کرده باندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد **ذکر فتنه غوریان در هرات وانتقال حضرات در ماوراء النهر و شرح دیگر حالات** اما اولاد ملک فخر الدین ملک محمد وبرادرش در زمان حکومت ملک معز الدین حسین وپسرا وملک غیاث الدین پیر علی در نکال فلاکت وبی اعتباری روزی بلب مرگ آورده بودند وشبی بروز میرسانیدند واز زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان حضرت علیا واولاد امجاد ایشان تظلم نموده ومورد پایسریر خلافت مسرعضه داشتند که ماندکان لئام ملک حسین بباشیم وخدمتش تمام اموال وامتعه ما را متصرف شده ملک غیاث الدین پیر همان مرعی داشت اکنون ما موال آنست که بمیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد وحضرت صاحبقران کامکار بر نوهر حمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود واگذاشت وملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده دو سال بر آن گذشته اغلب اوقات بمباشرت حضرت صاحبقرانی خلاص شده ومطلق العنان گردید ودر اواخر سنه اربع وثمانین وسبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر وامیرزاده میرانشاه در موضع پنجده بخارا آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان با طایفه از ارباب جهل وغرور روی شقاوت بیابان غوایت نهاده واز خامت آن جرأت جسارت ما اندیشیده وبا غوریان بعاقبت متوجه هرات گشتند وابو سعید اسپهرم بایشان پیوست وچون بشهر رسیدند جمعی کثیر از اراذل واوباش باجماعت ملحق گردیدند ودروغه ومحصلان ونوکران امراء که جنه مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند وغوریان جرئت بقلعه فیلها برآورده چند خروار سیرم علی اسد که از جمله پیلبانان دروازه فیروزآباد بود بدر قلعه رسانیده آتش در آن انداختند تا کار بر نوهر حمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود واگذاشت وملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده دو سال بر آن گذشته اغلب اوقات بمباشرت حضرت صاحبقرانی خلاص شده ومطلق العنان گردید ودر اواخر سنه اربع وثمانین وسبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر وامیرزاده میرانشاه در موضع پنجده بخارا آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان با طایفه از ارباب جهل وغرور روی شقاوت بیابان غوایت نهاده واز خامت آن جرأت جسارت ما اندیشیده وبا غوریان بعاقبت متوجه هرات گشتند وابو سعید اسپهرم بایشان پیوست وچون بشهر رسیدند جمعی کثیر از اراذل واوباش باجماعت ملحق گردیدند ودروغه ومحصلان ونوکران امراء که جنه مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند وغوریان جرئت بقلعه فیلها برآورده چند خروار سیرم علی اسد که از جمله پیلبانان دروازه فیروزآباد بود بدر قلعه رسانیده آتش در آن انداختند تا جان سلامت بیرون برند فایده نبیند وغوریان بر حرم آن گرجیکان اعتماد نکرده باب صلاح وایاب عمایم وجمعی که از توجه بهره داشتند در کوشها فرستاده وانشتها طرشه در علاج آمرض پی سیحا نفس نهی بردند وچون خبر اینواقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین وامیر آقبوقا را با فوجی از سپاه نصرت همراه در هرات فرمود وخود نیز از عقب بقیه لشکر در حرکت آمد امراء چون بکوالی اشتر رسیدند غوریان بمقابله وبیشتر بهفته سرد کوچه وخیابان فریقین را اتفاق دست داد وجوانان جانبین در قتال وجدال دقیقه مهمل نگذاشتند وآخر الامر بقدر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی شکست بغوریان افتاد وجمعی کثیر از انطایفه بقتل آمدند وبقیة السیف بشهر گریخته وظلمت لیل پرآکنده ومتفرق شدند وامیرزاده میرانشاه بعقب رسید وسپاه نصرت پناه در کوشش وکشش تقصیر ننمودند وبعد از عتاب رؤسای گرجیکان چند منار بر آوردند وچون خبر اینواقعه در سمرقند بمسامع علیه سید فرمانروا وملک غیاث الدین وملک پیر محمد که در سمرقند محبوس بودند وامیر غوری وعلی بیک جوئی قرباق وامیرزاده عمر شیخ در اندکان ضبوط ساخته مقید نگاه میداشت بیاسا رسانیدند ودر سنه خمس وثمانین وسبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی ولشا وآقا وارصه چندروزه از این محل فانی بسرای جاودانی رحلت نمود بعد از روزی چند خواهر بزرگ آن حضرت قشلق ترکان آقا که خواتونی بره عادل بود بجلیه عقل فریزیر کیاست وفراست آراسته داعی حق را لبیک اجابت گفت وآنمرحومه را در جوار مزار خالص الانوار این عم خیر الناس صدر دفن نمودند ودیعة ترویح روح آن بانوئی عظیم فواضل صفات برارباب احتیاج وفقرا مسدود الداشته بواسطه حزن وملالی که از فراق ایشان سوی نموده بود از نعمات ومنوی اغراض فرمود وچون امور ملک وملت بتزدیک آن رسید که خلال پذیرد ارباب عمایم اکابر سمرقند وظایف موعظه ونصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت بر توالتفات بر ضبط سمرقند انداخت وبخدمت امیرزاده علی بالشکری فراوان بقلع وقمع قرا اتین که خمیر مایه شورش بود نامزد فرمود وچون همایون متوجه تخطه دلکشا گشت وچون امیرزاده علی بجانب مقصد وحرکت آمد قوم مهرین که از خود بهره مند نشده فرصت غنیمت شمرده آنچه در آغوش داشتند وبایقاندیا وغارت تاراج وامیرزاده علی شکسته خاطر بازگشته بار دوی اعلاء پیوست وحضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین را با فوجی از لشکریان بمدد سپاکان جنه فرستاده وبعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه وجاکو وایلچی بوغا وشمس الدین پسر اوج قراباد وهفتصد نوباده هزار سوار جرار حسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار بعقب آن جماعت روان گشتند امراء سابق مهرین باد صحرا وبیابان یافته بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند وبال وعیال انجماعت را اسیری گرفته واحمال واثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند وداستان سپاه امیر جهانشاه ودیگر سرداران که بعقب میرفتند وچون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب قرا الدین سعی نماید اتفاقا که میرو باشد از عقب اوشتابد مجموع پیشان یابد از گذرانیدن اسکول که گذشته تا کوتوبا تفاق نرفتند وچون از وی خبری نیافتند معاودت نموده موکب همایون پیوستند وبانواع ایلچی وسیورغامیشی اختصاص یافتند **گفتار در لشکرکشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان بجانب لیران ومنهضت فرمودن آن حضرت از انجا بطرف سیستان وفتح آن ورسیدن بهرات** حضرت صاحبقران ظفر قرین در پانزدهم سال مذکور لشکری بیرون از قیاس وتخمین جمع آورده به عزم تسخیر مازندران از سمرقند بکنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت سپهر جاکو که برحسب فرمان بحکومت کابلستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوس سرفراز شده بعد از عرض مهمات مملکت بحضرت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم بابود شتافته ودر اینولا خبر رسید که مؤمن گونکسری نکودری فلحصیان افراخته پای در بادیه غوایت وضلالت نهاده است وچنین بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران

صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده بر کفران نعمت اقدام نموده داروغه آنجا تا بان بها در راکشته است و چون امیرزاده میرانشاه بران جدل اطلاع یافته بهمراه آقبوقا را با طایفه از دلیران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته است امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوقا بمحاصره او اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالفت ارباب سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقران گشت و آن حضرت امیر شیخ علی و اوچ قراجها و گوتا با سپاهی آراسته بجانب امیرولی فرستاد تا در برابر او بنشینند و نگذارند که از مقام خود پیشتر آید روی توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود بنا بر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امانی برایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات بطرف سبزوار در حرکت آمد و لشکریان حصار بدر آمد را محاصره نمودند و حصار را نقب زده و دیوار عظیم بیفتاد و شیخ یحیی و زیرکه بر سر نقب چیان ایستاده بود با طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بربالای یکدیگر نهادند و بکل و خشت استوار نموده مناره ساختند تا عبور و مرور کنندگان و متردد ان باشد بالجمله بشامت مرده مفاک بیباک بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع گردید بتخصیص در هرات و سبزوار و رعایای بیچاره در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و کثرت مردگان بجائی رسید که زندگانرا مجال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان خود جلا نموده بکربت غربت مبتلا گردیدند و از عیال و اطفال جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شمشیر زن خود را بجانب سیستان بر سبیل منقلای روان گردانید و خود از عقب ایشان متوجه شده و شاه جلال الدین فرانی که دران اوان حکومت هرات با و رسیده بود بقدم تنکواهی و نیکو بندگی بیرون آمد و باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندگان انخراط یافت آثار رعایا امانوده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب موجب فرموده آن ولایت را بغارت دادند و آنحضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار در آمده و بهانه زدند و در ساعت قلعه در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا در آمد و در این اثنا پیچهارکس از مشهوران سیستان پیش آمده محاربه عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده و برخی روی بفرار نهادند و چون سیستان از غبار سم ستوران با دپای ملازمان رکاب فلک فرسای عطارد سائی آغاز نهاد و مدد در دروازه نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی بالای پشته برآمده و شاهان تاج الدین کاهی و جمعی از پیش قطب الدین رسیده بتزیین بوس سرافراز گردیدند و در باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آن حضرت بایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته و متحمل بعزم جنگ پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون تاختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمینگاه باز داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطانشاه با نفری چند اندک پیش دوند در حمله اول بطریق مکر و فریب روی بازپس نهند و او بموجب فرموده عمل نموده مخالفان از عقب ایشان روان شدند و آن دو هزار مرد اکمینگاه بیرون آمدند و بریکدیگر حمله آورده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادگان سیستان بزخم خنجر اسب بسیار مجروح ساخته بعضی را بر خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار و مارازروزگار مخالفان برآوردند و داد مردی و مردانگی دادند و چون نمانه لباس ماتم در کار کان دهر کرده و دست از خون ریختن باز داشتند در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر فلک سیم روان از کمینگاه افق بیرون تاخته حضرت صاحبقران فلک اقتدار پر ذوالفقار و سپاه منتی سپاه بنصرت شعار انداخت و قلب را بفرتنگه خسروانه تزیین داد و میمنه و میسره را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آقبوقا بهادر را با دیگر سرداران ملازم او کرد انید و گشاده دامن امیر خدا داد و امیر سارو بهادر و لشکر قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده و رعایت حزم و رامرعی داشته در پیش خود خندقی کنده در کنار آن هندوها را نشاندند و چون شب در آمده دو هزار کس که هریک خیال رستمی در دماغ داشتند بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین و عیاث دبران خواجه که در برابر ایشان اقامت داشته بود دند تغافل نمودند تا آنقوم از خندق گذشته بمیان اردو در آمدند و بدست جسارت اسب و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد ازان سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب آنها را تیرباران کردند و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک افکندند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهر در آمدند و روز دیگر سواران هر دو لشکر دلیران هر دو گروه پا در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جانبی که در برابر ایشان بود حمله کردند و محو عزا بدروازه رانده از عقب ایشان بشهر فرستند و شهریان راه داده و اربا پانصد کس درمیان گرفتند و محاربه روی نمود که دستان پورد ستان و سام زبان بر طاق نسیان مانده سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته و در مقام سرباز ی آمدند و راه بیرون شدن ندیده دیا فته دل بر مرگ نهادند و در آنحال آقسیورها در بارا هزار سوار نامدار که اگر رستم و اسفندیار زنده بودند غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش میکرفتند بجانب شهرستان و محافظان دروازه رانده بسیستان در آمد و جمعی که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه گذار پراکنده و متفرق گردانیده امیرزاده علی با قوشون خود از ان مهلکه بسلامت بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که سازوی قدرت و توان مبارزه با آن سپاه شیر نشان بر نتوان تافت از حصار بیرون آمده روی عجز و استکانت بر خاک ساحت بارگاه گردون اساس نهاد و بر اهم پادشاهانه ذیل عفو و جرایم ایشان پوشانیده بجانش امانداد و دانکه حضرت صاحبقران کامکار با پانزده کس بجیه و جوشن متفحص جوانغار میرفت قرب سی هزار کس از مردم کان سیستان مجموع تیر و کمان در دست یکدیگر گرفته از هر طرف بزیر آمدند و از اراده جسارت نموده با وجود انکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود و روی معسکر همایون نهادند حضرت صاحبقرانی که از اعمال شاهد فرمود جهه ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستان تیرباران آغاز کردند و خشمی بر یک دران شهریار کامران رسیده حضرت صاحبقران سعادت قرین چون شمال

آئین رسید و بامداد آن شاه قطب الدین را امید گردد و لشکر مرتب نموده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان بمیدان رود امراء دست در عنان موکب همایون زده عرضه داشتند که سالهای بسیار است که چمن آمال ما بندگان از رشحات سحاب انعام حضرت صاحبقران تازه و ریان است و تا کی از ما بندگان زنده ایم عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه بنفس نفیس قدم مبارک در محل خطیر نهد آنحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امراء و بهادران را بتعیین و بیساره پیکار امر فرمود و بزخم شمشیر و تیر و نیزه اگر آهن یا پیکان را بخاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه را بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را بکشت کل باز توان داشت و لشکر منصوره فصیل بر آمده از صدمات ایشان رخنها بسور رسید آمده و شهر را مسخر ساخته دیوارها بینداختند و منازل و مساکن شهر سیستان را ماوای زاغ و زغن گردانید هرکس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار نقل اموال شاه آندیار امر فرمود و حکومت سیستان را با توابع بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤساء آندیار را بسمرقند فرستاده و فرمود تا علماء و صلحاء سیستان را کوچانیده بهمراه بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی ازین امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه قلاع زمان که کاشر یار آفاق حصار را مسخر ساختند و چون برکنار آب هیرمند نزول فرمود از ظنطنه لشکریان نصرت شعار زلزله در بند رستم و اسفندیار افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت نصرت آیت از قلعه در حرکت آمده و در این اثنا بمسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کنج دیگران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن نامزد فرمود و امیر که پیر شیر بهرام که بعز مصاحبت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء نامدار را در ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب در حرکت بیاسودند و جلکا قرن تومن و چشم او رسیدند و تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصوره آمد حاجی سیف الدین بر حق صحبت قدیم و ملاحظه که برتن تومن بزبان حرمت آواز برکشیده او را پرسش کرم نموده و از راه خیراندیشی گفت که بیدغدغه و تحاشی ببارگاه فلک اشتباه بباید رفت که خیر و خوبی شامل حال تو خواهد شد و چون پیک اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننموده در حمله نخست سرش از تن جدا کرده ببارگاه فلک اشتباه فرستاد و صاحبقران نصرت قرین بالای آب هیرمند روان شد و در این اوان ملک ممغول که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با تحف و هدایا بشرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران همینکه چشم بروی انداخت او را بشناخت و چون از مجلس اشرف اعلا بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که او را تیرباران نمودند آن کینه را بعقوبت آنچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه ممغول و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران آمده و در خلال این احوال خبر رسید که از ایل تومن سه هزار کس که نه خدای عز و علا شناسند و نه نبوت ختمی پناه و نه ایمان دارند در قلعه جمع شده مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فتنه و فساد را بر ذمت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکر بدانصوب کشید و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد ازین فتح عنان عزیمت بجانب دمنه تافته شد و در آنجا مردم بقاجی تحصین نموده بودند و رایت شهر بر افراخته بها در آن سپاه نصرت پناه در محاصره انحصار بر غایت جد و جهد مبذول داشته بنیروی دولت صاحبقرانی قلعه را بگشادند و تیغ در مخالفان نهاده از سرهای کشتگان منارها بر آوردند و پیش ازین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپایه سریر اعلا فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و داروغه طلب داشته درانوقت خبر رسید که آنجماعت قدم از طریق اطاعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بالطرف انعطاف داده در بهار نوزکه بر ظاهر قلعه نزول فرمود استشارت کرده که رزم آزمایان پیل افکن شیر شکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتالی صعب روی نموده امیرزاده علی و النکو تیمور بهادر و طایفه دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و بکی شاه پسر مبارکشاه یورد البیغ در آن روز بقتل آمد و چون آقتیمور بهادر بیحاشی و دغدغه در این معارک قدم مینهاد و رعایت حزم نمیکرد حضرت صاحبقرانی قدس را از روز و پیش نمود باز داشته تا آسیبی بآن نرسد و چون خبر زخم امراء باو رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورده و زانو زده رخصت جنگ طلبید مفید نشد و آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت که از باد حمله مخالفان بسیاری از قوشونها مرکز خود خالی گذاشته مگر مضان اختاجی که پای او متزلزل نشده و مانند کوه بر جای خود ایستاد و حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امراء حمله کرده آن گروه انبوه را بر جای خود باز داشتند و عبید خواجه که در صفوف بود در پس سنگی کمین کرده چون رستم زابلی گذر افتاد و یکی را از آنجماعت بموی گرفته از اسب فرو کشید و سرش از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد و چون در آن اوان کوه دکی زبان بسیاری بقصور رسانیده از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفرمآل از اطراف و جوانب روی بأعدا نهاده داد مردی و مردانگی و قتال دادند و ایشانرا منکوب و مقهور گردانیده قلعه را در تحت تصرف در آوردند و هر که را در انحصار یافتند بر بزارجات قوشون تقسیم نمودند و بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون صاحبقرانی بفر دولت روز افزون از مهم اوغانیان بدین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر صاحبقران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطا اختصاص داده و خدمتش با سپاهی بتسخیر قلعه کلات که از امهات قلاع ایرانست نامزد فرموده و او متوجه آنجانب شده انحصار را بقهر و قسر بگرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تأیید و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجدد العنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه حصار و رباط سلطان محمود رسیده بتقبیل آستانبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق خ

آفاق عنان عزیمت بجانب تنکتا خویش معطوف ساخت بعد از قطع منازل وطی مراحل در دارالسلطنه سمرقند نزول جلال فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و طرب و شادمانی گذرانید بار دیگر داعیه مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم والی ولایت مازندران سابقا گذرانیده کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران و عده داده بود که متوجه آستان بلند مکان حضرت صاحبقران گیتی ستان شده شرف پای بوس دریابد و چون بقول خود وفا ننمود آنحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشکر نصرت شعار فرمان داد و از معبر مرتمدکه نشسته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون مآثر مجتمع گشتند و در این اوقات امیجان که جنه آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شیخ برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بود و آنجزره معلی مرتبت را بزینت تمام بقیه الاسلام بلخ رسانیده ملازمان رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز در آنمقام بعیش و سرور گذرانیدند و از آنجا امیجان حاجی خواجه را که آن مسافت بقدم ادب پیموده و پای از گلیم خود بیرون نهاده بود بجهت اسارسانیدن آری سرکرده خدمت ملوک و سلاطین چشم راز خیانت پاک ندارد و مذهب اهل حمیت جز او سزای او کمتر از این نباشد با همه چون حضرت صاحبقران کامکار از قبیله الاسلام بلخ در حرکت آمد عبد غالب رسید مهد علیا حرم محترم شاهزاده پیر انشا از سرات استقبال نموده فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله بود همراه داشت و بانوی عظمی سرا کملک خانم نامزد امیرزاده مطوی داود خانزاده بهرات مراجعت کرده سراکملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را بموجب خویش بسمرقند برد و چیکس از خواتین غیاث توقان آقا در روی مانیان نگذارید دیگران بر موجب فرموده متوجه ماوراالنهر شدند حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده از راه برکه ناش بسمرخش رفت و از آنجا روان شده در اترار سه روز توقف کرده نشاط ضرب بنام سپاه نصرت پناه گشت و در آنجا بسمع اشرف عالی رسید که لوکر امیر ولی کوتوال حصار ذون قلعه را مستحکم کرده اند با جماعتی از متوضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار هست و بیغ علی بهادر و سونکلک و جمعی دیگر سرداران که بمشیرت رفته بودند در موضع کاوکوش بقراول امیر ولی رسیده جنگ آغاز کردند و جمعی از ثبات و جلادت پیش نهاده حمله آوردند و دشمن از مقابل بر گردان و ارزدگه دوانده شکست و از جانب حلق اوبیرون رفت و پهلوان پردل با وجود زخمی چنین با میل متوجه دشمن گشته یکضربت سرش را از بدن جدا ساخت فی الحال لشکر منهزم شده و مبشر آنسر را برده و زیر تخت سمند حضرت صاحبقران افکندند و آنحضرت شکر خدا بجا آورد از آنجا دست موضع کاوکوش را بسیورغال و کرد انیده و رایت نصرت شعار در آنجا بظاهر قلعه ذون نزول فرمود و لشکر حصار را دیدبان کردند و جنگ در انداختند و بگروز کشیدند و چون آن قلعه را بهر که دولت قلعه گشادن یا سار سانیدند حضرت صاحبقرانی از ذون نهضت نموده و از دستان عبور فرموده از آب جیحان که گذشته دستمان فرود آمد بموجب فرمان از امراء هزاره و صده بر لبغ و اجب الاداخان صدور یافت که برجو بها پل بسته و پره نصدار تیم فرسنگ کوچ واقع میشود زیرا که در جنگل و بیشه راه مدید میباشد و قراولان از طرفین پیش آمده محاربات دست میداده و در آن معارک حاجی محمود شاه سیوری و اقتیمور بهادر و پسر شیخ تیمور جنگهای مردانه کرده و قت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز بیستم امیر ولی با جمیع سپاه استرابادی مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاده و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نموده چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود بر جنه و اجناد او فایق و مرتب نگشت بلکه خائب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت فرجام ریزوری او نائل نشده و بسیاری از امرا و نوکران بضرب تیغ تیز از پشت زین بر زمین افتادند و امرا فرار امیر ولی حضرت صاحبقران گیتی ستان را ظالم معنی و شهرستان و لایت خطه اوانی نصیبی وافر داشت فرمان داد تا امراء و نوکران و رؤسای قوشون خاطر ضبط و استحکام جای خویش در پیش خود خندق فرو برده و از چوبها فصیلها مرتب داشته در آنروز را بدستاه صاحب اقبال بسعادت مهم توقف از سپاه روز افزون سی قوشون اختیار فرموده و بنگیکاه باز گشت و چون مصمغات روزگار ماندند باطن دشمنان خسرو کامکار تاریک و نار گشت امیر ولی و مازندرانیان دون پیمان همعنان غرور پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده و سحرگاه بکنار رودی بنام بربر امیرزاده میرانشاه رسیدند و لشکر مازندران خطه کرد خسرو سپهر اقتدار ترتیب داده بود و مذبذب شکسته و اعمال سنان بلند اختره و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق بر روی یکدیگر افتاده و مذبوح گشتند و آن شب هولناک امیرزاده پیرانشاه بخیش خویش متوجه بداندشیان گشت و فرمانداد تا سپاه ظفر نشان تیر باران کرده و مغاران ایخال آن سی قوشون که در کمینگاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بر دشمنان تاخته و بضرب شمشیر آبدار آنشرار بادیه پیمایان خاکسار را مستأصل ساختند و امیر ولی پیش از این فرموده بود که در آنراه چاه بسیار کنیه پنهان را تعبیه کرده و آب در چاهها سرد اده چنگها برداخته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان از خطر سپاه منصوره روی گردانیده اکثر ایشان در چاه بوار افتاده و هلاک گردیدند مضمون این خبر نیز لانیه وقوع یافتن بوضوح پیوست و این واقعه در شوال سنه شصت و ثمانین و سبعمائه روی نمود بالجمله از جانب امیر ولی مستولی شده و همانجا بساط نشاط گسترده و سپاه و عیال و اطفال را در آنجا گذاشته با لشکر بکمال شتاب بر سبیل تعجیل روان شد و کوچ و متعاقبا را در قلعه کرد که گذاشته متوجه اطراف ری گردید و حضرت صاحبقرانی خداوند اسکندر جهانبانی امیر شیخ علی بهادر را با دیگر امرا و امادار لشکر جرار بتکاپوئی فرستاده و ایشان در حدود ری سپاه امیر ولی را دیده خذشن از بیم خود را در ولایت رستمدار انداخت و بکمایت جنگل و کوههای بلند از نعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خلاصی یافت حضرت صاحبقران حکومت استرابادرا باحتشام پادشاه و پسر طغانتیمور خان که مدتی بدیار خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سمرکردان بود ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیر ولی برگی از امراء طغانتیمور خان بود گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از استرابادبری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن بوضع بسمرقند فردوس

فشان بعد از آنکه تخت استراباد بدست تصرف حضرت صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آقبوقا، و اوچ قرا بها در و آغوز و لشکر و منستان در آنجا باشند و اینچه کس سه نفر انتخاب کرده که از رکاب اشرف علاحده نشوند و در همان حمایت و عنایت کردکار سوار شده روی توجه بری نهاد و بجلگه آنولایت مقرون به سعادت و اقبال در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در اران و آن و سلطانیه بود متزلزل شده و در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان خود را با پسر خود آقبوقا، در آنجا گذاشت خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عرعباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور بانضمت نفوذ شیر بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عرعباس قلعه را ضبط کرده ایلچیها بایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از اراذل و اوباش باوازه آمدن سلطان احمد محصلان مال را که عرعباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عرد ضبط قلعه کوشیده چون کذب آنخبر بوضوح پیوست اکثر آن بی باکان را گرفته بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کامکار یاسا پای فرزند ارجمند خود را که از عظماء امرای سلطانیه کشت و عادل آقا که از عظماء امرای سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع عنبر و بوس از جلالت شاه شجاع در بلازمت پسرش سلطان زین العابدین بسر میبرد طلب داشت و عادل آقا سعی الالهام لاعلی الاقدام بجانب کریاس کردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت آنحضرت ایالت سلطانیه را مع مضافات و توابع باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه با طایفه لشکر جرآر بمعاونت عساکر او بازگشت با تفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت باغی و حوزه تصرف آورند چون از انهم فراغتی نمود حضرت صاحبقران بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان بیقارتافت و ملوک آنجا از اجرا و دولت پابوس اختراز نموده در موضع حصین متحصن گردیدند و لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده در هیچ دیار هیچ مخالفی نماند و غنیمت فراوان بدست ترکمان افتاد و چون آمد بازگشت بجانب روب هیجا و نهب رفته شد رایت فتح آیت بطرف اران در حرکت آمد و تسخیر آل و ساری و جمیع توابع آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای راه این اوقات سید کمال الدین و سید ضیاء الدین که حکام آنسر زمین بودند بمتابعت و موافقت شتافته نواب خود را با نثار و پیشکش بپایه سریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده و خطبه باسم همایون خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را موافقت و همدستی لشکریان پادشاه ترغیب و تحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و از تابستان در سمرقند بعیش و عشرت گذرانیده و زمستان در نخجیر سرای بطرب و شادمانی بسر برده و در آنزمستان نوعشش خان از اجاده صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس باکه اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند باده و دوازده شاهزاده و جوجی نژاد و سرور ایشان موسوم بیک فولاد و امرای انصاف شعار او دو یک عیسی بیک علی بیک و قرا بخی و غیرهم بتیغ بیدریغ فرستاد و ایشان بالوات و رسوم آنچه ممکن بود از نقل و سرو غارت بتقدیم رسانیدند و چون بمقام سخاطر فاتر رسید که شمه از این معنی در بعضی سوابق رقم تخفیف بر تفصیل این حکایت کشیده آید ذکر توجه حضرت صاحبقران کیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان اورا یورش سه ساله تعبیر میکنند و شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه صاحبقران توأمان کرکردن داعیه یورش ایران از خاطر خطیرش سر بر زد و با حضار لشکر فیروز اثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی از امراء دیگر را بضبط ماوراء النهر تعیین فرمود و در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده ممالک بنادل پیوسته چون بفیروزکوه سید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر ما موکب پیوستن پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده که ملک عزالدین حاکم نرکوچک قلعه حجاز تاکه از رستاق عبور سیکرد و مدتی غارت کرده اند و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت بمقام تجاوز از وی کشد و در این اوقات که بفیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای بکشاف احوال ملوک اطراف نمود و نهانیان از بی رائی ملک عزالدین و حرکات نامناسبت او شمه معروض گردانیدند و این صورت علاوه مکنون ضمیر انور نشده فرمان فضایجریان نفاذ یافت که تواچیان از هیجده نفر و نوقچیان از شصت نفر انتخاب کرده دنبالا ملازم رکاب همایون باشند و بعد از ان بطالع سعد و بخت مسعود حضرت صاحبقران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شده و آغوز و اکه اشته عازم ورستان گشت و بتعجیل هرچه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آنحوالی زدند و قلعه مزم آباد را که مأوی اهل سرقت و فساد بود سوخته ویران گردانیدند و الکزدن را از بدست آورده از پای در آوردند و در ان اوان آقتیمور بهادر و عرعباس و محمد سلطانشاه مریض گشته از دار قنا بدار بقا شتافتند و خواجه علی مؤید سربداری را بعضی از معارک تبریز رسیده و بعد از مدتی بهمان خم در گذشت آری هر بدایتی را نهایتی است و هر کمالی را زوالی خردمندان باید که دل بحیات دو روزه نبندند و قدم بر سیر اوضاع اهل صفات بارباب فقر و احتیاج رسانند و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث ترتیب و تنسیق این کلمات نهضت و در عاجل و آجل سعادت دنیوی و عقبی یابد و چون از فتوحات خود سی شاهراه عالم و روزگار او کرد و با مجمل و خلال این احوال بسمع همایون حضرت صاحبقران همایون رسید که سلطان احمد جلایر لشکر با جمع آورده از بغداد تبریز آمد و بتسخیر حضرت میرزا زده میرانشاه را با طایفه از امرا از مدار بر سم منقلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در آغوز و گذشته خود نیز روان شد سلطان احمد چون توجه لشکر فیروز اثر شنیده و کلمه الفرار فی الوقت ظفر پرنیان بمانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و سپاهیان تعاقب فرموده و چون سلطان احمد رسید غدغش و اجمال و اثقال که داشته جان ران و رطه بیرون برد و الیاس پسر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع کلکر و سلطان احمد از دریافت او آگاه گردیده انبوه بیوجودی صعب دستی نمود و الیاس خواجه را تحمل گران رسیده سلطان احمد از ان مهلکه خلاص یافته در رفتار با دیگر امرا همعنان نمی نموده جراحت الیاس بهبودی نیافته بسوء المزاج منجر شده حضرت فردوس آشیان آنا خواند از مرحمت و علاء شفقت از دامنه دریا پیش اندک تقصانی با فی ماندند دوران یورش نخجوان خونریزش عظیم واقع شد و مردم ایلسا یغ عرصه تلف گشتند از آنجمله قاضی ایجی معتقد بانصد کس

وحشم وطبل وعلم دادند باین اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب را خذ قتل او مایل کشت وبخشت انکوتیمور را مامور ساخت که بسلطانیه رود وکمان وسلطقان او را در روز معین بگیرد و بخراسان و دفاین و ذخایر لهای او را نهاده بود بیماید و انکوتیمور حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط صدتکار بجا بی آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بهمان وعده بگیرد او از اینجا آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید حضرت صاحبقران از نهضی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر داعیه داشت فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده و بیاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بگاه آمد بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را گرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار اظهار کرد لیکن هیچ فایده بران مرتب نگشت و بعد از چند روزی در بواری بر زبرش افکنده و خنه در قصر حیات او افتاد هرچه داشت از افسر و شمشیر و خرگاه بیادتاراج رفت و عادل آقا که او را در ظفرنامه بعضی او تواریخ دیگر بسارق عادل تعبیر کرده اند از مردمی بود که بغدادیان با قاقان مغول چنان میخوانند و بدایت حال عادل آقا شحنه سلاح خانه بغداد بود و بسبب سلیمان آناک سلطان اویس آمده مشغول میشود و در طارمت وی کار او بوج عروج یافت و چون سلطان عراق عجم میرخود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از جانب او بحکومت آن مملکت مشغول کشت و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شد بواسطه سستی او و استقلال عادل آقا تغییری بنسبت باو و در مزاج سلطان احمد ظاهر شد و فی الواقع سلطان احمد دران باب محق بود و سارق عادل این معنی دریافته در مقام کار فرمایی آمد و چند نوبت لشکرها جمع کرده قتل سلطان حسین را بهانه ساخت و در برابر او رایت عناد بر افراخت و چون طاقت مقاومت او در خود نمیدید اثبه از پیش شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میکرانید و دران ایام که رایت ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود مامید انکه دیگر بار دران بلاد حکومت کند شخصی را بدرگاه عالمپناه فرستاد و خلوص نیت و صفای طویت خویش نسبت بملازمان عتبه علیا معروض داشت و آنحضرت او را طلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق العرب را مفوض برای و رویت او کردانید و تا بنیاد حرکات ناشایست از اقدام نمود چنانچه شمه از ان معروض کشت و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده که داشت شامل روزگار او کشت چنانچه ثبت افتاد و بعد از کشته شدن عادل آقا حاکم خلخال محمود خلخالی هم ولی او کرفته بقاری اینان سپرد و او سرش از بدن جدا کرده بارد وی همایون فرستاد **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان و محاصره شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بتفلیس و عزیمت نمودن او از آنجا بقشلاق قراباغ** حضرت صاحبقران کامکار از فصل تابستان از تبریز برسم کردون حرام سوار شده براه انجوان در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بحصار کرپی سیه بهاران سپاه نصرت پناه قلعه را مسخر ساختند و بتوانی آنجا شیخ حسن نامرا کرفته و دست بسته بسیاست رسانیدند و از آنجا روانه و نظام حصار سرمالو که بر کنار آبیارس واقع است نزول کردند و سپاه نصرت شعار قهر آقسر آنحصار را مسخر ساختند و سه قلعه دولال نرکان را کرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنش آمده بغارض سیه و اهل آنقلعه مفرور شده در حصار را بسته بعد از جنگ عدال لشکریان بنصرت نشان بحسب فرمان روی بتسخیر آن حصین آوردند و بعد از محاربه حاکم آنحصار که موسوم بلفیر و بخت بود عاجز و مضطر کشته از در نیاز و بیچارکی در آمد و خاشیه عبودیت بر دوش کرفته حلقه بندکی در کوش کرد و سپاه نصرت انتساب حصار را غارت کرده و بران ساخته و در عین بهروزی و دولت بشرایط نصرت انتماد و انتهاز آمده و از اقامات بلا دابر نصت سید کرجیان ضلالت آثار پشت اعتماد بر استواری قلعه نهاده روی بر زم و پیکار آوردند حضرت صاحبقران چین برو زر فرمود که چکونه روا باشد که طایفه کرجیان که از نور توحید و عرفان بهره نداشته در وسط ملک مسلمانان قرار کرفته دعوی سلطنت کنند و از آنجا که غایت سلاطین اسلام بانکه چیزی از ایشان قانع شده تعرض بکنج و ذخیره نکنند و اند اکنون که زمام مهام جهان بر قبضه اقتدار ما قرار کرفته بر ذمه خویش واجب و لازم میدانم که عرصه این کشور را از لوث وجود این جماعت بد خیر پاک کردانم و چون مجاهدان ملت احمدی مسلح از یاران آقتده و ارباب دین دل این کلمات شنیده تورها و چیرها از اطراف و جوانب پیش برده کوشهای بها درانه نمودند و بتائید پادشاه لم یزل آن حصن حصین را کشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار ریدار البوار فرستادند و در رأس ایشان ملک بقراط را دست و کردن بسته بدرکاه کیتی پناه رسانیدند و برحسب فرمان بندکان پرباسی او نهادند و آنحضرت از تعلیل بحضرت مدوطبع مبارکش غلبت نمود و لشکریان صف شکن بلنک افکن از بر انغار و جوانغار در حرکت آمده و جوانب دشت و صحرا مزدحم کردانیدند و چون چرکس بسیه جوانات مار کور و آهو و غیر ذلک مشاهده افتاد کرد یده بنیاد ازاظ حظ آن جره مانده و از بسیاری بحیکه افکنده شد لشکریان از بردا شتن آن عاجز آمدند و چنان دران صحرا و بیابان بماند که تنها وحوش و طیور از لحوم و رسوم آن بعیش و فراغت روزکار کذرانیدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده بهر قلعه و حصار که بر سر سیاه نصرت شعار بود بسعی و جهتها دبازوی غازیان دین دار مسخر و بفتوح میکشت و چندان سیم و زر و لعل کوهر بدست لشکر افتاد که دیده آز و نیاز اهل احتیاج پر کشت و چون ولایت شکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام کشت حضرت صاحبقران با کردون غلام بهرامی و بهادر ارعه کردون مآثر بطرفی نامزد فرمود امیر جهانشاه متوجه لشکریان شده و امیر موسی بدیار آق جبه رفته نام بردکان و ولایت مذکوره وظایف قتل و نهب و غارت بتقدیم رسانیدند و عرصه آنزمین را از وجود بدینان پاک ساخته در موضع قبادر دوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران قلعه سرخ سنجر ساخته مابین یکسان کود انیده در کنار آب کر نزول فرمود و دران آب پل سه کمان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آنولایت سفاکسنه بقراباغ رفته و ملک بقراط تغلبی را کوچ فرمان مقید کردانیده بودند بنا بر اشارت علیه او را بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران در میدان ارزنجان حجتها بیان بموعظه و نصیحت بقراط کشاده و او را بقبول ملت بیضا دعوت فرموده بکلیه تونیق قتل غلبت از سراچه دل ملک بقراط کشوده زبان بکلمه توحید کویا کردانید و پادشاه نوازش کمن که از بقراط رشحوا عاطفت و احسان کردانیده حکومت و لایتی چند متعلق با و بود با دیکر ضمایم و ملحقات بجنبش ارزانی داشت و خصومت انصراف علاوه سایر غایات ساخته و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقضی الرام

بملکت خود معاودت نمود و در انمولا وال ولایات شیروانات امیر شیخ ابراهیم که بر یوجب و حلیه نسبت جاندان و شرف دودمان و فور شوکت و کمال اهبت از ملوک ایران امتیاز و اشتهار داشت کرحدستکاری میان بسته اتحف و هدایا باحراز سعادت زمین بوس شتافت از جمله تتایج و قایا او کیسب و دلت و پرایش شد یکی آن بود که در آن زمان که دیار بکا ملک شاه از شرکات و متوفات نشه میکند رانید شت غلام زرخرید بحل عرض رسانید و چون در میان نهاده بود نهم از انفس خویش تمام کرد و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت بیم شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده پرتو التفات بتمام مراحوال او انداخت و تمام ممالک شیروانات با مضافات و منسوبات خدمتش را از زانی داشت و شیخ ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مهابات باوج مهر و ماه برافراشت و طوک کیلانات سر از آستان فرمان بر داری و باج گذاری بحکس را قبول نکرده و بهیچیک از ایلچیان پادشاهان دوسی الاقتدار بنا بر حصانت و استواری کوه و جنگل خیال استقلال آن مملکت بخاطر نگذرانیده در اینولا نسبت بملازمان حضرت علیا موافقت و متابعت سلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا کلان چیان پادشاهان بندگی علاء فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بها درکه بموجب فرمان میحافظت آغروق و نیمروز از راه اردبیل آن مردم العسکر ده بقراباغ رسانیده و حضرت صاحبقران از نخستان در آن موضع مسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بکذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بسیاست بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان** چون از هجوم لشکر بهار سیاه شتاء روی بفرار نهاد و در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقانی کینی کشای وسی عزیمت بمقام هجرت افرای بردع نهاد و دران یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان بحال خلاف برجویا رعهد و مشاهده و در کوچیانه بیوفائی پیمودن آغاز کرده و مصداق این سخن آنکه جمعی از لشکریان اولدر کنار آب گذرانیده اند که غنیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شعله کاه بها در انگیخته تیمور و قتلغ خواجه با طایفه دیگر از بهادران نامدار را فرمان دادند تا از آب گذشته تفحص آن قضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان او و توقتمش خان طریق محبت و وداد تا غایت سلوک بود و اکر با مردم او ملاطفات و اعشوه شما در جنگ مسابقت نمائید و پیشدستی کنید و از عقب ایشان امیرزاده میرشاه با شارت علیه روان شد امرا علی المقدار بر حسب فرموده صاحبقران کامکار در حرکت آمده از آب بگذشتند و بیاغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جوابدادند که توقتمش خان ما را فرستاده تا لشکر امیر تیمور را کها هستند و احوال امرا را بر وصیت حضرت صاحبقران خان کشیده و اشتهار بخلاف عادت در جنگ سابقت نمودند مخالفان این معنی را بر ضعف و عجز حمل کرده خیره کشت حمله آوردند و بنهب یاران مشغول کردیدند امرا بالفور روبجانب ایشان تاخته دفع حال واجب الدفع شد و چون در اوایل از دشمنان جیابی نخرفته بودند و یاسا بینی سپاه بقی نکرده اند کی دهشتی روی نموده چهل کس از لشکریان بر کشته و دران اثنا امیرزاده میرشاه کورکان رسیده تیغ آتشبار و دمار از روکار ایشان برآورد و پای ثبات و قرار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار نمودند سپاه نصرت شعار از عقب رفته آنقوم بیباک را از هر طرف در بند رسانیدند و جمعی کثیر را دستکیر نموده و پیش شاهزاده جوانبخت آوردند و شاهزاده ایشانرا بند کرده بدرکاه کیهان پناه فرستاد آنحضرت در مقام عنایت آمده با اسیران بزبان عاطفت فرمود کریبان با توقتمشخان حق پدر و فرزندیست سبب چیست که بر اینحرکات ناشایست اقدام نمودند چندین چون ناحق بخته شد بیایکه بعد ازین بر این افعال ناپسندیده اقدام ننماید و فتنه و خواب فتنه را بیدار نسازد و خود را در سلک جمعی که بلسان شرع ملعونند منخرط نداند که الفتنه نائمة لعن الله من ایقظها حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ آبدار بر زبان کوهربار بکذرانید و فرمود تا جمعی بر سم بدرقه با تجاعت روان شدند و ایشانرا بامانی رسانیدند و چون موکب همایون در کوچه نزول فرمود بسمع اشرف سید کرمانوعظمی سراپرده خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند و حصول این مژده شعله اشتیاق را فروخته شد آری کفته اند وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیز تر کردد حضرت صاحبقران دیکر طاقت مفارقت نمانده بر جناح استعجال بر سم استقبال روان کشته و موضع مرند اتفاق ملاقات و سنداده در هم و دینار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولت یار از آنجا سوار شده بجانب قلعه الجق که کاشتکان سلطان احمد علایر که در حفظ آن اشتمال مینمودند توجه فرموده بمقصد رسیده فرمان جهان مطاع صدور یافت بهادران لشکر منصوره در شب کوه بالا رفته و روز دیکر قرا قرسلان بن ایلکز فتنه و محافظان از صدمات لشکر فیروز اثر کریخته بالای قلعه برآمدند و سر ممانعت در سر کشیده و بمقام مردد و غا و پای ثبات بیفشردند و عاقبت کار ایشان بجان کاه دیا استخوان سپه دست در امن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوکند بر زبان آوردند که اکر سپاه بحضرت پناه دست از جنک بازدارند ما بپای طاعت و انقیاد پیرون آییم مراحم خسروانه شامل حال آنجماعت کشته فرمانداد که بهادران معاودت نمایند تا کاه ابری پیدا شد و باران عظیم بارید و حیاض و برکهای قلعه پر آب شد و چون آبی بردی کار متحصنان قلعه آمد بقبول جود و وفا نمودند و بیجیای پیش آورده بار دیکر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شهرام و اویرا فرا بها و را بمحاصره قلعه الجق باز داشته عنان عزیمت بجانب آغروق معطف کردانید و پیش از این شیخ علی بها در بحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده و حاجی سیف الدین و امیر آید کوتیمور تیز بها بر اشارت علیه بهدادور فته با تفاق نصب چیان نصب کار کرده و خندق خشک ساخته تنک در انداخته و قلعه را بغلبه کرفته و حاکم او را بسته بدرکاه عالم پناه رسانیدند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و نصب رایات ظفر نشان بعد از ان بجانب دان و وسطان** ۳ در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلا رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز را دو کرفته اند کاروانیان و زندکان آنجا بتعرض مبرسانند حضرت صاحبقران صانی سریرت دفع شر و فتنه را بر دغدغه راحت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از انجا توجه قرا محمد و اتباع او شد محمد میرکه از اکابر حاشیه امجق او بود طلیعه شت و آغاز و قرا آلاتاق فرستاده تا از آنجا توقف ننمایند چون این خبر بحضرت علیا رسید بهادران نامدار را طلایه کرده چون بطلیعه رسیدند که اورا آنجا نیز نکذاشته اند لشکر بایلان الوس آنسر زمین را از تعرض شجعا بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت و تاراج کرده و از آنجا بقلعه اریک رفته احشام قراکه که در آن نواحی بودند بغارت برده چون خبر بهم عنان

از غبار موکب همایون عطر سایی کشت و قلعه وان بمخت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران الیچی بجانب ایشان فرستاد طهرتن والی آنولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود و طهرتن عهم توبتی و دولت مقدم فرستاده را باحترام و اعزاز اکرام ملقی نموده اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمت و اخوشنودی باز گردانید و حضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفر پناه بتحقیق احوال محمد ترکمان پدر قرایوسف فرستاده و شاهزاده متوجه شده بمیان ایل والوس تراکمه رسید و مرهم غارت و اجوبه تقدیم رسانیده و با غنیمت بسیار و مرتوط و دختران پری پیکر باز گشته باردوی همایون پیوست و بچنان محمد میرکه باطایفه از سپاه زان پلنگ آهنگ بهمان مهم نامزد گشته و عبور ایشان کوهستان و دشتهای واقع شده و دشمنان آن حال اطلاع یافته سر را بکوه فتنه و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن دل جان بیرون برده باردوی اعلا ملحق شدند و شیخ علی برادر ارغون برلاس و اقبال شاه پسر یغموری دیگ قوچین باطایفه از سپاه بتدوآکین از راه دیگر بموجب فرموده سرور دی قرا محمد بها نمودند و در کوهی بلند محمی صعب المسالک ساکن و بسیند و میزان محاربه اشتعال یافته لالا رخواجه در معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد میان جبل خانع مرتفع شده بود و از جنگ زیاده فایده منتصور نبود رامرا مصالحت کردند و بدولت پایبوس استعلا یافته و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جانشا هرلاس را بتسخیر شیرشکار بدفع مفسدان بدکردار فرستاده ایشان بچشم ترکمانان رسیده مراکب و اسلحه و غیره بدست آورده سالم و غانم باز گشتند اما شاه ملک پسر ملک غیاث الدین برلاس را که بیقران حضرت صاحبقران رفته بود در بیابانی گشته یافتند و الحضرت از ارض روم بصحرای موش رفت و ایل والوس با ایل و اقبال پیش آمده بعنایت و عاطفت پیکران مخصوص گشتند و چون از آنجا روان شده بجسار عادل چون نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای مراحز سعادت زمین بوس فایز شده و غنایم یاد شاه از شمار حال بیرون گشته حکومت ایل والوس بموی تفویض رفت و طوق زرنگار حرکت آمده با مجموع سپاه از نهد امی گذشت و در آلاتای باغ دوقای همایون پیوست و از آنجا متوجه وان و وسطان شده ملک غیاث الدین از نهیب لشکر کردن توان تعلقه وان که حصاری بود در غایت متانت و حصانت بر سر کوهی بلند واقع شده بود و یکطرفی محوف با بی عظیم است در آمد و بعد از دو روز برضای عقل بیرون خرامیده منظور نظر تربیت گشت اما از اهل حصار ناصر الدین نامیر اسرار کرد انیده سرار کریبان عصیان برآورده و راههای سنوار ساخته بتیر اندازی پیش گرفته فرمان قضا صدور یافت که استادان ماهر عزاده منجنیق ترتیب داده لشکر نصرت انتما بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز نقده خلعه شهر را گرفته و بعضی متهوران جاهل اکراد بزوند و برجی را وسط سپاهی دکردن بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان او باب قوانیح چنان افتضاح یافته کرمانی آن شد آوین عاد است و قلعه مذکور بر کوهی بلند کمیج و سنگ برآورده بود و هر سنگی از ان زکوه قاف نشان میداد و محکمی و استواری آن بمرتبه بود که هر چند امیرها و کا بالشکریان جهد و کوشش نمودیک سنگ جدا نتوانست نمود یکی از فضلا در تاریخ فتح آنقلعه این رباعی گفته است

شاهی که فتح ملک ایران بگرفت ماه علمش سر حد کیوان بگرفت تاریخ
گر فتن حصار وان را کر پرسند بگو که کیوان بگرفت

حضرت صاحبقران فرمان داد که حاکم روم ملک ناصر الدین را کینه سر بگیرند او بدیکینه ریش تراشید بگرد آورده و بر آوردند و روز دیگر کوچ نموده فرمود تا گردنش زدند و در تنگنائی افگندند تا مجموع لشکر بروی بگذشتند و در اثنای این حالات الیچی طهرتن از نخجوان باردوی همایون آمده و انواع تحف و هدایا و اجناس و منسوجات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف متنوعه و اسبان راهوار و شتران قطار بعرض رسانید خلاصه پیغام آنکه طهرتن معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم خواهیم بود هر کرا از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراط نخواهیم جست و حضرت صاحبقران در پاسخ الیچی را التفات کرامیه داده فرمود تا مغفور و لایت طهرتن را هم بنام او نوشتند و از آنجا بعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملک غیاث الدین را بعنایات خسروانه مخصوص گردانید حکومت ولایت کرمان را با معوض داشت و در اینولا حاکم رومی پیرکنام را بهنائی طالع مسعود احرام ملازمت بستبدرگاه پادشاه اسلام آمد و بسیلاکات گذرانیده مشمول رأفت و احسان گشت حضرت صاحبقران به بیماله کنیزکی در غایت حسن و جمال با و بخشید و او رومی را بوی مقرر داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر سکنت و ضراعت و محتوی بسفارش فرزندان در مجلد رابع گذشت نوشته و آنحضرت در آنزمان که بعراق رسید الیچی پیش سلطان زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تو را بجانب ما سفارش نموده و ظیفه آنکه در این اوان که رایت همایون نزدیکست بتقدیم اصول شتابی که پیش نهاد خاطر آنست کرچنان تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال مستقر اقبال خویش را مرکز گردانی

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و سخنرانی و رفتن آنحضرت بدار العلم شیراز چون آفتاب دولت سلطان زین العابدین بحدا فول غروب رسیده بود بمعاذیر نامقبول تن بتسلیم جنبه در آمدن تغافل و تکاهل نمود و الیچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشت خیال فاسد در دماغ جای داده و رای شهریار آفاق بر آنمعنی اطلاع یافته تسخیر دیار عراق و فارس جازم گشت و پائیز سنه ثمان و ثمانین بسمانه ماند بحر موج کرده حرکت آمد و غره رمضان امیر حاجی سیف الدین و امیرزاده میرانشاه و امیر شاهملک بهادر و اکثر نامداران و قشلاق کنندگان همایون با بقیه سپاه عازم اصفهان گشت و چون بظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام مقام گردید در آنحال سلطان زین العابدین شیرازه بود دست مضرعه کاشی و اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علما بخدمت شتافته و چون از قبول مسئول یأس تمام یافتند و نجات خویش را امیدوار شدند چون حضرت صاحبقران قلعه ترک را لقب قدم خویش تزیین داده بود بدروازه دی باز گشت و امیرزاده کوه بایسنغر آنموضع تعیین فرموده حکم شد که در اصفهان از نهب و اسلحه آنچه باشد بلازمان درگاه سپارند و جمعی از سپاه منصرت پناه را بحفاظت دروازه ها نامزد گردد و روساء اصفهان باردوی آمده مال امان قبول نمودند بچنانچه تحصیل آن معضلان طلبیده شد و حضرت صاحبقران ایشان را دراره و مانده نور ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور پسر آقبوقا بحفظ مال شهر فرستاد و ملازمان امرا نیز شهر در آمدند تا زری که کلانتران در معاملات توجیه حاصل نموده و چون محصلان بارعایا ننمایند دیگر ره متعرض اهل و عیال ایشان نشوند اصفهانیان باتفاق علی که پاکه از اجتماع مشهور آن دیار بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بتعرض

محتصلان نوکران امرا در آمده جمعی کثیر بتحصیل آوردند و اهل چند محله که از خوف بهره و نهشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان مال امان طلبیدند در شب فتنه و خروج آسیب مفسدان نرسانند و در آنشب بسیاری از متجنده که جهة مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان بسه هزار رسید و محمد پسر حاجی بهادر در آن یورش کشته شد و جمله از اهالی الناس بدروازه شماخه محافظت نیز از ان عمل معزول ساخته و باستحکام ضبط شهر مشغول شدند و خاطر بر باعی کرمی و جدال و قتال دادند و از دهل و بوق باوج عبوق می سانیدند و روز دیگر مهمان صورت واقعه معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی بر زم و پیکار آورند و اوباشان از ترس جان و محافظت فرزندان حرکه المذبوحی میکردند و بیان تهور و آشوب قیام در آمدند که بقتل آمدند و عثمان عباس را بتبریز سپردند آما صحت یافت و چون شهر محشر شد حضرت صاحبقران این پسر فرمود که محلات ارباب عاصیم را حمایت کنند و خانهای جماعتی که از کل حزم و محصلان را از تعرض آن مهمان نگاه پاشه بودند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان داد که تتبع انتقام از نیام بیرون کشند و بقتل عام اهتمام نمایند ؎ سیاست در آمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی آنروز قریب هزار نفر بحلال حکم صادر شد که توانات و هزار جان صاحب حاجت بحصه و رسد خویش اسیر گشتگان بیاورند و تواچیان برای ضبط این معامله دیوانی علاحده نهاده بروایت اقل هفتاد هزار سر جمع آمده و در ظاهر اصفهان از روی کشتگان سنا بابر آورده اند و اغراب اتفاقات اگر جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته بناه بروایا بردند مقارن فتن ایشان برفی بارید و اقدام آنجماعت برابن ضعف بماند و روز دیگر لشکر قیامت اثر بی بهره بدروازه ها رسیده آنجا بیرون آورده برگشت خون نشاندند و بسبب اتفاق در آن روز دیگر فرار نکردند و سرطان در میان بود و بعد از ان فرار نکردند و چون خاطر حضرت صاحبقران بتفضیه اصفهان فراغت یافت حاجی یکساله سپاه را بر سر بون و نوباوه ظاهر انضباط آنجا گذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آنوقت حاکم آنسر زمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات حضرت آیات خبر یافت وحی بکر بز آورده از جانب کاروان براه شوشتر شتافت و در آنوقت حاکم شوشتر شاه منصور من طغرائن عم او بود و با وجود انکه میان ایشان چندین صفائی نبود سلطان زین العابدین تصور انکه مضمون الشاید مذهب الاحفا دست طمع نخواهی یافت پناه باو آورده و ندانست که هر کس بر دشمن اعتماد کند انکشت تحسر بدندان ندامت بخاید و سلطان زین العابدین چون بجوالی شتر رسید شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعده مالی که کمی از آن در خاطر نداشت از یفیه ایشان چنانچه عادت اتابکی زمان است طریق بی وفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور فتند و چون با سلطان زین العابدین اندک نفرتی پیش نمانده شاه منصور جمعی را فرستاد تا شاهزاده ساده لوح را مکر و فتند و بشهر در آوردند و در قلعه سلاسل محبوس گردانیدند ولا محیص انتهای هر بوسی وفا که در جبلت این همان مروت نیست و آنچه حکما گفته اند سلطان زین العابدین بر گشته بود بنقل ایشان فرمانداده و حضرت صاحبقران در دست نواز دشمن گداز اول ذی حجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بانواعی و مسانعی بی نظیر رسید و در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و روساء و کاویان سنجیده سنت تقدیم مراسم انباط و بوس سر افراز گشته و مبلغ یکهزار دینار رکیکی قبول کردند که از مال و غیر ذلک تسلیم خزائر عامره نمایند و عثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شده و جمله نکوده تمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و در این اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر حسین را که از اکابر امرا و جهان دل صفا بود بسوی شیراز فرستاد و خود بسیرجان رفت که اگر سپاه چنانچه باید ظرف توجه نماید او بقلعه در آید حضرت صاحبقران برانداختن سلطان عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمانداد که دو هزار سوار را بجانب برسم ایلغار با امیر حسین سیرجان روان شوند و قلعه سیرجان و شهر کرمان را محاصره نمایند و عماد الدین احمد بر حسب حال آگاهی یافته متوجه راه روی اعلا گردید و بتقبیل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز گشت و عنایت پادشاهانه شامل حال او شده همچنین شاه مظفر الدین یحیی برادر زاده شاه شجاع از یزد و ابرقوه بحضور شاه شجاع و امیر جهان ملک کرمان لرد و کرکین لاری که نسبتان بکرکین میلاد منتهی میشود سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و مجموع ایلوطایف بجلوطف پادشاهانه سرافراز گردیدند ؎ گفتار در بیرون آمدن نعمان و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس بعراق چون فرالدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه عالم پناه گشته و نعمان جان شاه را با خود و اولاد و احفاد بدرگاه آورد و او را بحضرت صاحبقران طرح مخالفت انداخته چنین شاهزادگان جوهری از دریای اکاسره و تیموریان بجانب ترکستان روانگردد و ایشان از سقاق گذشته سیرا را محاصره نمودند و تومنوخواجه آقبوقا که حاکم آنموضع بود در مخالفت پای ثبات بفشرد و بیرونیان هر چند سعی و کوشش کردند که شهر را مسخر سازند میسر نشد چون کمند عزم مخالفان بر کنگره مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته بنواحی شهر تاخته بمالک محروسه نهب و غارت آغاز کردند و شاهروه جانبان عرشیخ بهادر که در آنمکان بود لشکر با جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و مبشر کعل برادر بغای بوغا و امیر عباس و امیر شیخ تیمور پسر آقتیمور بیاورد که ضبط سمرقند باز داشته بجانب شاهزاده رفتند و شاهزاده با پیوستند و باتفاق از آب جیحون گذشته در پنج فرسخی از اندخود موضع جولگ هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تیو صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و در برابر گرم گشت و از دل و جان خوشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عرشیخ که قول لقرتکو داد آسته بود بمانند یکه تا نفس خویش مباشر طعن و ضرب شود بهمه وجه بخواهی میسر نگردد با نوجی از نهادران بر گزیده خود بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصوره دو را فتاد و امرا تشخصیر احتمه مصلحت در قول فرستادند و شخص شاهزاده را در محلی که قرار داشت نیافت و با لکه لشکر قول در آرام و شده فرستاده تصور جهل کرده با مرا خبر رسانید که امیرزاده عرشیخ بهادر بساط معرکه در نوردیده بکوشه بیرون رفته است امرا تهور او را ازاین جریده نوهم شده بر خویش گرفتند و شاهزاده عرشیخ چون معاودت منوچهر بکیس یاد نمود تاسف بسیار خورده چندان جنگ کرد که با کیرش راخم رسیده از حرکت بایستاد و آخر الامر بدرخواست یکی از ملازمان سوار شده تنها روی باو نهاد و مردم متصور انکه شاهزاده کرفتار گشته میخواستند که دل بغارت نهند در وقت بقلال جبال آورند ناگاه شاهزاده رسید جانی تازه یافتند و نوبت دیگر شاهزاده لشکرها جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که آنگاه تورا در زاده حاجی بیک با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف ترکستان

پیوستند و باتفاق از آب جیحون گذشته در پنج فرسخی اترار در موضع جوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت
غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ که قول لشکر او آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود مهم بوجه دلخواه میسر نگردد
با فوجی از بهادران برگزیده خود بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصوره دور افتاد و امرا شخصی را جهة مصلحت در قول فرستادند و آن شخص شاهزاده را در محلی که قرار
داشت نیافت و با آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند فرستاده تصور باطل کرده با امرا خبر رسانید که امیرزاده عمر شیخ بهادر بساط معرکه در نوردیده گوشه بیرون رفته
امرا و بهادران از این خبر متوهم شده سر خویش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود هیچکس را در قول ندید تاسف و تحسر بسیار خورده چندان جنگ کرد که بارگیرش از زخم
از حرکت بایستاد و آخر الامر بدرخواست یکی از ملازمان سوار شده تنها روی باندکان نهاده مردم تصور آنکه شاهزاده گرفتار گشته میخواستند که دل بر فرار نهند و روی بقلال جبال آرند
ناگاه شاهزاده رسید حیاتی تازه یافتند و نوبت دیگر شاهزاده لشکر را جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که انگاتوره برادرزاده حاجی بیگ با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تا
شکنت و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج بر آورده اند و چون این خبر بتحقیق پیوست شاهزاده عمر شیخ انقدار لشکر که داشت برداشته بخجند آمده در آنجا شنید که انجماعت
متوجه اندکانند شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر وی گیرد مراجعت نموده در کنار آب جیحون بمقابل ایشان رسید و از جانبین گذرها ضبط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر
بودند و منتهز فرصت میبودند شبی انگاتوره حیلهٔ اندیشیده جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا پراکنده آتش بیفروختند و خود با بقیه سپاه بر بالای آب روان شده بدلالت شخصی از اندکان
گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت و شاهزاده بکوششهای مردانه مبارز افکندن گرفت
اما چون کثرت مخالفان زیاده از حد حصر بود عنان بجانب اندکان تافت و انگاتوره متعاقب او روان شده در نیم فرسخی اندکان فرود آمده خواست که بمحاصره قیام نماید شاهزاده
از غلبه غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون رفت و خود را بر سپاه دشمن زده مانند شیر ژیان بستیز و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگر خصم را میدرید و چون مخالفان زیاده از
اشجار و قطرات امطار افزون تر بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و انگاتو نیز مصلحت
در توقف ندیده راه کافرستان پیش گرفتند و شاهزاده جمعی را بتکامیشی فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و در این سال
لشکر تیمان بماوراء النهر آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر سلیمانشاه و امیر عباس که از جنگ جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام مبذول
و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی بر اهالی ایشان اشتغال مینمود انجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده هوای تسخیر در دماغ مخالفان
جایگیر آمده بمحاصره مشغول گشتند و طغای بوقا برلاس و ملتمس قوچین که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه نمودند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر
بخارا مایوس گشته روی بجانب دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر آوردند و در زنجیر سرای آتش زده قرشی و حوالی آن تا کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند و در اینحال امیر
عباس بهرام زخم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده بود متوجه سفر آخرت شد و بعد از حدوث آن قضیه وقایع را معروض حضرت صاحبقران گردانیده آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود
تا با سی سوار بتعجیل تمام متوجه سمرقند گردد و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایت عراق و فارس را بر آل مظفر تقسیم فرمود و حکم شد که عالیجناب افاضت
مآب قدوة المحققین افضل المتأخرین سید شریف جرجانی در کنف حمایت حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین بیانی که از اعیان امراء شاه شجاع بود
و بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان مامور گشتند که متوجه آنجانب شوند و از اهل حرفت نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان
عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فی این وقت و اسعد ساعت عنان معاودت منعطف گردانید سوار شد و چون به بند عضد الدوله نزول فرمود
ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعز عرض رسانید که اگر داروغه بیاید من از سر قدم ساخته شرف دستبوس حاصل نمایم حضرت صاحبقران کامکار توکل بهادر برچی را بآن دیار فرستاد
و مهذب شهر را تسلیم نموده بموکب همایون پیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بقدر حاجت خدمات پسندیده بجای آورده و اینمعنی پسندیده افتاده حکومت
ابرقوه باو تفویض شد و آنحضرت در ری باغروق همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میرانشاه کورکان و امیر حاجی سیف الدین را فرستاد تا لشکرهای آن دیار جمع آورند و
کاشان و قزوین را به پیر محمد ساده داد و مملکت ری را بموسی پسر جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را رخصت فرمود که باوطان خود روند و فیروزکوه را با
اسکندر شیخی عنایت فرموده او را همانجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاده و استراباد را بنام پیر پادشاه پسر
لقمان طغاتیمور خان مقرر گردانیده همه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و مراحل و منازل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت یاغی مملکت را که گذشته گریخته بود
بموجب فرمان خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفهٔ دیگر از بهادران در عقب مخالفان رفتند و بسیاری از ایشان را نیست گردانیده باردوی همایون معاودت
نمودند و چون اندک اهمالی از امراء و ارکان دولت و سرداران در معرکه جوکلک واقع شده بود این معنی بر خاطر اشرف اعلا گران آمد لاجرم در آن اوان باحضار جمیع ایشان
فرمان داد و بعد از تحقیق و تفتیش امیر سلیمان را عتاب عظیم فرمود و برانخواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود بر حکم یاسا ریش تراشیده سرخی و سفیدآب بر روی او مالیدن
و معجر پوشانیدن فرمان رفت و کوجه ملک چون با سیزده نفر بر سر سیصد کافر انگاتورانی شبیخون برده بود و اسیران خجند و آن نواحی را از چنگ کفار خلاص داده بود بمزید
افضال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمد و حکم ترخانی در ایشان نافذ گشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت

اورا از عوض کرفته سر خویش را بر بوسید و شرف احماد ارزانی داشت و پایهٔ قدر و منزلت او از فرق فرقدان بگذرانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن مملکت بکلفت مشقت و محنت** چون حضرت صاحبقرانی از جیحون بگذشت توقتمش خان مانند پشهٔ ضعیف که از پیش باد گریزد سر خویش گرفت اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدنهاد که بموجب فرمودهٔ خان مذکور بدان صوب آمده بودند خاک بر فرق دولت خود می‌بیختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم خسرو با دین و داد دفع اهل شر و فساد را وجههٔ همت عالی نهمت ساخته در شهور سنه تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکرآباد مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت حضرت صاحبقران کاسکار کونچه اغلان و تیمور قتلق اغلان را که از توقتمش خان گریخته بودند و التجا بآنحضرت آورده با جمعی امرا از پیش روان ساخت و ایشان تا رصد بعد از کت عبور نموده عبید خواجه را قراول گردانیدند و او از پیش رفته از قراولان ایلتمش خان که از جانب توقتمش خان در خوارزم بود شخصی را گرفته همراه آورد و شاهزادگان چنگیز نژاد و امرای صاحبقرانی کل مابان را نزد حضرت صاحبقرانی گیتی ستانی فرستادند و آنحضرت اوضاع و احوال دشمنان را معلوم فرموده روان شد و چون بجدریس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت از جانب خوارزم شخصی آمده خبر آورد که ایلتمش اغلان و حسین صوفی هزیمت غنیمت دانسته گریز اختیار کردند و متوجه اردوی توقتمش خان گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم با سایر ممالک محروسه مضاف شد حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطانشاه و شمس‌الدین عباس و شیر بیشهٔ مردانگی اوچ قرا بهادر و التکتیمور را با جمعی دیگر از بهادران سپاه را بتکامیشی مخالفان روان فرمود و ایشان بموجب فرمان از راه قم بازگشته در حرکت آمدند و بدشمنان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی اعلا ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد همه سکان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات عالیهٔ آن بلدهٔ فاخره را با زمین هموار ساختند و جو کاشتند و در آن شهر ساکن داری و نافخ ناری نماند و در تمام خوارزم دیواری که متمکن در سایهٔ آن نه آسایش نماید موجود نبود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از این قضایا باز پرداخت بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرمود و خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافته در زمانی که آنحضرت از یورش دیار قبچاق باز آمد موسیکه بفرستاد تا آن ولایت را فی‌الجمله معمور گردانید و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص نمود **ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بمصاهرت صاحبقرانی مشرف شده بود** داشته ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرکه ناقه مهد علیا سلطان بخت بیگم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حبالهٔ نکاح او آورده و مرتبهٔ قدرش بلند گشت و حکومت ختلان و توابع آن بروی مقرر شد و این بیت از جمله اشعار او است **بیت** هر که در عشق جانان گرو د شاهی چه غم ملک معنی را امیری ملک ختلان گو مباش مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیدهٔ بصیرتش او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان بدوی بخوارزم نهضت و ابوالفتح برادر خورد محمد میرکه از آستان فرخنده نشان روی گردان شد بکر بخت و الم بهادر از این حال خبر یافته از عقب او بتعجیل روان شده اسپان لشکریان گرفته در پی ابوالفتح تاخت تا اورا در پای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده پرسید ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبید و من خیال داشتم که با او بپیوندم الم بهادر او را مضبوط ساخته در بخارا پیش شاهزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم روان داشت تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانند و شاهزاده بتعجیل هرچه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در آنجا استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده از سمرقند بطرف حصار شادمان رفت و ملک برلاس و آقتیمور بهادر را غارت کرده و باین اکتفا نکرده در حصار شادمان تاخته جسارت نموده و بخزانهٔ خاص باز دیده مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بر اراذل و اوباش تقسیم نموده و حشری انبوه جمع آورده همه را اسب و خلعت داده تهیهٔ جنگ و جدال است و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ما وراء النهر فرمان داده از سمرقند بیرون آمده در بیغر نعاج توقف نموده تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شد و از میامن دولت و اقبال صاحبقران بمجرد آوازهٔ شاهزاده مخالفان متفرق و پراکنده شدند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار روی بفرار نهاد و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا ختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرکه روی خذلان بدروازه آورد و شهاب‌الدین حاکم آن سرزمین دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهاده در قلعه راه نداد محمد میرکه محروم و مایوس از آن موضع بازگشته اکثر ملازمانش از مرافقت او تخلف نموده بیش از سه چهار کس با وی نماند و سپاه فیروز بنیاد هرچند در اطراف و جوانب او را طلب داشتند نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در آقتنه که قصر میرکه بود نزول فرموده منتظر بود که لطیفه روی نماید که خاطر بیکبارگی از دغدغهٔ میرکه بیاساید و بحسب اتفاق عثمان بسر اروع عمر با چند تن کم بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسر چشمه رسید چهل اسبان دید که از جادهٔ مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک مسافتی طی نمود محمد میرکه را دید که با چهار کس نشسته و اسبان را علف گذاشته فی‌الحال بامارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را گرفته آن چهار کس خواستند که دست بتیر و کمان دراز کنند میرکه مانع آمد و ایشان اسبان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط نموده عثمان او را مصحوب خویش گردانیده متوجه جانب شاهزاده عمر شیخ شد و در اثناء راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بیاسا رسانند عثمان بموجب فرموده عمل نموده و برادرش ابوالفتح را نیز در سمرقند از میان برداشتند و بعضی از فضلای متاخرین در کتب خویش آورده‌اند که محمد میرکه خط را خوب نوشتی و شعر را مرغوب گفتی راقم حروف یک بیت او را که در خاطر داشت درین اوراق ثبت نمود و خط او را بران قیاس باید کرد القصه بعد از دغدغهٔ محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده و آنجا بشرف پابوس حضرت صاحبقران با دین و داد استسعاد یافت

یافت وهمان اوان که محمد طاهر باغیگری کرده از سمرقند بازگشته امیر جهانشاه بن امیر جهانگیر بالشکر بولرلدای واسپردی وطابجان بامر جب فرمان واجب الاذعان بجانب اردوی همایون میرفت در اثناء راه ایل بولرلدای یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاه وخواجه یوسف بن اولجایتو جنید برادرزاده بولرلدای در عقب ایشان رانده بجنبل راندند انفلان بخالغان رسیده هرچه داشتند یغما وغارت وتاراج داده مغاران ایخال امیر جهانشاه شتابید که امیر دحصار لشکر باجمع آورده ومغام باغیگری بست واو باسیاه بحضرت سیاه یلغم رزم میکرد ان شنود خواجه یوسف بارتیک رفت وبیرعلی بارخاکم بلخ گشت قرار بر انگیختن لشکر آنموضع را فراهم آورده درکنار جیحون توقف نمایند چون شب درآمد جنید بولرلدای وبرادرش بایزید وعلی اکبر باغی شده برسر امیر جهانشاه رانند بامداد جهانشاه زیاده از شصت کس نبود ودشمن با این نفر اندک پشت بآب کرده ودل دریا نمود بیچگونه اضطراب بخود راه نداد وتوکل بخدا وچیها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند وچنانشب خواجه یوسف وبیرعلی باباضر مرد مستقل نشدند از آب گذشته بامیر جهانشاه رسیدند وبهنگام صبح نسیم فتح وفیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت سپاه منصور جهانشاه وزیده مخالفان باوجود کثرتی که داشتند روی بگریز آوردند ولشکر فیروزاثر تا مبتی گرده دست بقتل وغارت براورده امیر جهانشاه دقیقه توقف ننمود واهل بولرلدای بکابل فرستاده والی آنجا ابوسعید که ازخاک برگرفته حضرت صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش باستقبال شتافته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نموده وآنحضرت آفتوفاکه دشمن ابوسعید بود تربیت نموده وبهنگام مستعی خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت تمام کابل بوی ارزانی داشته وایالت ایل واولوس میسور را برآقتوفا مقرر گردانیده واورا نزد امیر جهانشاه فرستاد رمضان خواجه وخواجه یوسف بالشکر بامر جب فرمان از قندزه بغلان درحرکت آمده بجبل بام رودان شدند واز کابل گذشته بموضع نغمان جنید وابوسعید را دریافته نوایع ولواحق ایشان یاغارت کرده کسانیکه از صدمه قهر اهرام استقام خلاصی یافتند بجانب سند گریختند ودر کرم سیر یاوه پیوسته وبا تفاق از کابل گذشته بانغلان رسیدند وآن محتدولان سر اسیمه شده ازنیم بحنگ اشتغال نموده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ومالی که داشتند عرضه نهب وغارت گشت جنید با برادر ابوسعید وبسیاری از رفقای ایشان بشقت از دریای خوخوار هلاک خود را بساحل نجات افکنده بطرف دیلی فرستاده وسیاه نصرت شعار باغنیمت بسیار بحوالی خوش بازگشته ودر آنولا حضرت صاحبقران فرمانداد تا طوی عظیم ترتیب کردند وسلطانشاه محمد وپسر سیوم خشش خان در دریا رسیاب را بسیار گشته بعد از چند روز بزم عشرت بر وفق کامرانی بپیوست وچون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت فرمود در باغ بهشت با محفوظات بحرات عصمت واثبت بطریق شرح مطلع عقد بستند وبعد از ان بسلامت بخراسان شتافته وامیرزاده عمر شیخ با ندکان رفت وحضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بعشرت وشادمانی مشغول گردانیدند جلوس محمد خان وترویج شاهزادگان در شهور سنه تسعین وسبعمائه اتفاق افتاد

گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراءالنهر ودیگر حکایات

توقتمش خان دفتر اطاعت مروحسان حضرت صاحبقران بسیتی ستان برطاق نسیان نهاده برگفران نعمت اقدام نموده از چگس وبلغار والان آق وسایر ممالک جوچی خان لشکران جشم بکران فراهم آورده ودر اوایل زمستان سنه تسعین وسبعمائه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراءالنهر گشته وچون پادشاه مغفت کشور از نیواقعه باخبر شد با حضار لشکر سرفند وشهر سبز فرمانداده بساحل رود سیحون وظل رایت فتح آیت جمع آمده بموضع ساغرچ معسکر همایون گشت وتوا چیان را باطراف ممالک محروسه وسنا دنا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانیدند واز قضا در آنزمان سند سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی در ابدان انجماد میافت ودراین اثنا رسیدن بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که سلطانی لشکر توقتمش خان با سپاهی فزون از ریگ بیابان از آب عبور نموده ودر نواحی رزلوق رحل اقامت انداخته وآنحضرت برفور نهضت نموده خواص عسکر جان بارگاه سلطنت معروض داشتند که اگر توقف افتد تا لشکر جمع آید همانا بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که موئید بود تائیدات ربانی بر زبان کوهرافشان گذرانید که فی الناخیر آفات که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان دارد وبمضمون این بیت که

زمانه بر انگیس تا کند او کار امروز فردا کند مثل نموده باوجود انکه برف نامتناهی سد معبر شده ودر ضمان دولت واقبال زده وسوار شده باجمعی از بهادران نامدار برف کوفته بمجانب باغی راننده ومغاران ایخال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست حضرت صاحبقران کرده ان توان گو که بخالغان وسمرقند افغان وشیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند وروز دیگر بهنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر با اوتوت محمد برزخ الفاقان رسیده وچندان مجال ندادند که ایشا صفها راست کنند وبیک حمله آتش آشنک بادی بتاراج بران خاکساران وزیده روی بانهزام نهادند وجمعی از ایشان بتیغ کین ازپشت زین برزمین افتادند وبرخی خود را در آب جیحون انداخته غریق بحر فنا گشتند ونزدیک بود که از آسیب تیغ آتشبار وآب بادر رفتار خلاصی یافتند گریختند ولشکریان که پیش رفته بودند راه گریز بر ایشان بسته واز عقب سیاه ظفر پناه رسیده برزخم شمشیر وتیر وگرز وسنان دشمنان بجان آبادی بخشی را که از زمره امراء توقتمش خان بود دستگیر نمودند وخواستند که از پای در آورند از بیم جان نام خویش بر زبان آورده او را ببارگاه کیتی پناه رسانیدند وحال توقتمش خان از وی پرسیده بعنایت وحاطفتش نوید داد وخلعت گرانمایه بدو ارزانی داشت وبدرگاه گیتی پناه رسانیدند وحال توقتمش خان از وی پرسیده بعنایت وحاطفتش نوید داد وخلعت گرانمایه بدو ارزانی داشت حضرت صاحبقران کامگار سعادت فرموده در سنه احدی وتسعین وسبعمائه موضع اقارضه بخیام لشکر نصرت شعار گشت وفصل زمستان بنهایت انجامید امیرزاده میرانشاه با لشکر ظفر پناه از خراسان نشریف قدوم ارزانی داشت وسپاه دیگر بلاد وامصار رایت بندگی حضرت صاحبقران کردون نهادند امیرزاده عمر شیخ وامیرزاده حاجی سیف الدین وامیر انکوتیمور بموجب فرموده بر آب جغند در مواضع مستعده ایل بستند وآنحضرت در ربیع الاول سنه احدی وتسعین وسبعمائه از اقارضه نهضت نموده بکنار آب جغند رسیده شاهزادگان وجمیع لشکریان از آب مذکور گشته وتمیز وقتلغ اغلان وسونجک بها در برسم منقلای از پیش روان شدند وامراء مذکور اول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند فراول دشمن بدانرده رسیده برفور باز گشته وامراء از انتحال آگاه نموده امراء در کمین ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون بگریز نهادند وشب درآمد وجلو

یافته فرمود که ملوک سر بدار چه سگ است که آقبوقا را زاوا ندیشه داشته باشد بهیت سگ کیست روباه نادیده جنگ کی باشیر غرّان درآید بجنگ دیا
ایلچیان گفت که درین چند روز حرکت نخواهیم کرد و شب اسبانرا نعل بسته فرمود که اعوان جلادسکی متوجه طوس گردد و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده
بعد از قطع منازل و مراحل به بیشا پور رسید و از آنجا برویز رفت چون مردم رویز قلعه متحصن بودند و شاهزاده جوان بخت نخواست که آسیبی بایشان رسد و
لاجرم بزبان کوه پرستان گذرانیدند که همانا این حرکت نادانسته از ان جماعت صدور یافته باشد و یکی از معتمدان برادر رویز فرستاده ازحقیقت حال اعلام داد
و ایشان بپای ادب بخدمت قیام نمودند امیرزاده میرانشاه بنظر عنایت درایشان نگریسته نیم شب بیاسایش از انجا روان شد و چون اندک مسافتی قطع
فرمود پاسکربان پیر براکه پیاده میرفت گرفته آوردند پیرعرض رسانید که دوش چهار سوار از لشکر ملوک بقراول آمده و در قلعه فاسی قرار گرفته مرا فرستاده
اند که چیزی معلوم نمایم امیرزاده عالیمقدار فرمود که فوجی که چنین قراول فرستند توان دانست که ایشان را چه قوت و توانائی و شوکت باشد و شاهزاده پیررا
نوید داد که چون فتح و ظفر روی نماید عنایت پادشاهانه شامل تو کردانم و از آنجا بتعجیل تمام رانده خود را بقلعه فاسی رسانیدند و شاهزاده بنفس همایون
پیش رفته آواز داد که جمعی که از نزد ملوک آمده اند اگر نزدما فرستید امان یابید والا در خون خود سعی نموده باشید و بعد از یاساینی از آن موضع گذشته
ناگاه سپاهی سیاه در نظر لشکریان آمد و آبی در میان فاصل بود و امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نمینماید شاهزاده
فرمود که اگر ما حصار داری بسیکردیم هرات از این موضع محکم تر بود و تازیانه براسب زده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نموده ملوک
سر بدار با فوجی از اهل شر و فساد در صحرای بحر آباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و لشکر منصور و اربابغی و فساد درهم ریخته مخالفان را منکوب و مقهور ساخته
دوست بغارت و تاراج برآورده ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند و برفور حمله آوردند و بعضی از بهسادران پریشان شده مخالفان شمشیر
امیرزاده میرانشاه رسانیدند چون عنایت الهی یار و یاور خجسته کار گردیا مد و شاهزاده فرمود که تیر باران کنید اصحاب قبضه شبه آغاز کرده بسیاری
از انها را بر خاک هلاک افکندند و بقیه اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنیمت بسیار بدست لشکر افتاده مجموع را بعرض رسانیدند و شاهزاده
برد و محلد کتاب که یکی این بین و دیگری بحر الانصاب بود و رقم تخصیص کشیده باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه بنیم جانی بیرون برده بعراق
گریختند و شاهزاده بعد از این فتح بر فراز تپه برآمده فرمود که هر کس باید سری بیاورد و سپاه بنصرت شعار مخالفان را تخمیش کرده بسواران و پیادگان نو
رسیدند و بسی و اهتمام ایشان بسیار روس و ابدان مخالفت افتاد و از ان سرها بموجب فرموده منارها برآوردند ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه
از صحرای بحر آباد بسجانب طوس چون خاطر خطیر شاهزاده کشور گیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنهٔ معاودت بر دروازهٔ
این گنبد کبود سپهر سائید و چون بسجوانی قلعه حامد نزول فرمود اهالی انجا بر تمرد و عصیان اصرار نموده و شاهزاده و امیرحاجی شمه ای از کمال امرا و امیرولی بوده
آنوالاذست ✦✦ رکاب عالی میمنو و بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت نماید و امیرحاجی بپای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نموده و چون
چهل موعود رسیده بود کمچه بگیر از شصت قضا کشاد یافته امیرحاجی بر خاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی استقام نبود امیرزاده میرانشاه مهتم طوس را اهم دانسته
عنان عزیمت بسجانب نائف و در بیست و ششم جمادی الآخر سنه احد و تسعین و تسعمائه در مرغزار رادکان نزول جلال فرمود و امیرآقبوقا و شاهان سیستانی
و چیل سیاول با ستقبال شتافته عزّ بساط بوس دریافتند و امیرزاده میرانشاه و محافظت خراسان امیرآقبوقا را شرف اتحاد ارزانی داشته و رابطهٔ فتح آیت ازدیاد کان
نهضت نموده بقصد طوس رسید و شاهزاده قلعه را بنظر خجسته انطباط درآورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و پیش ازان هر چند طوسیان میشنیدند که امیرزاده میرانشاه
با لشکر منصور از آب جیحون عبور فرموده بخراسان درآمده است باور نمیکردند و در آنروز از آنچه ازان می اندیشیدند بچشم خویش دیدند و دست اندوه بان شیرین
گشتند و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یوسف جوئی قربانی که مشار آن شور و فتنه بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمده و اسبی
بغایت خوب پیشکش کرده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قریب سیصد کس از منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت یوسف بعرض رسانید که حاجی
بیک داعیهٔ فرار دارد و امیرزاده میرانشاه بقدر یکروز راههای گریز را محفوظ و مضبوط ساخت حاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن یوسف و مقید شدن
اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود شد با خواص خویش در باب گریز مشورت نمود یکی از انجمله او را بدبواری راه نمود که از اندرون
باسانی رخنه بشد و بیرونیان از ان غافل ماندند و حاجی بیک قرار برفرار داده مردم خود را مستعد ساخت و بسیانه شبخون از دروازه بیرون آمد و خیمه لشکریان آتش زده
با مردم خود گفت که چون مردمی که در برابر ما اند بدین اندازه اینجانب هیچ مهمی نمیشود شما در این محل توقف نمائید تا من راهی دیگر پیدا کنم و برفور بازگشته موضعی
را که باو نشان داده بود رخنه کرده عیال و اطفال خود را گذاشته بیرون آمد و امیرزاده میرانشاه کورکان بعد از زمانی برفرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی
را بتعاقب فرستاده باو نرسیدند و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده شهر طوس را که رشک بزم کیکاوس و خرابی قرین بیابان لوط مینمود فتح
جلال فرمان صدور یافت که هر کس سری بیاورد و سپاه بهرام مقام منع کین از ایام بیرون آورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون انسان جنس دیگر فروی پیدا

نیفتد و هر کس که میرسید جواب خوش میباید گفت زنان را سر تراشید بقتل می آوردند و رئوس ایشان تواچیان میبردند و بموجب فرمان ارسلانی کشتگان مناره
مرتب میساختند و زن و فرزند حاجی بیک را بامخافان بشبانی تسلیم نمودند تا در حفظ ایشان شرایط حرم رعی دارند چون قریب ده هزار مرد معروض تیغ یاسا گشت شاهزاده
جهانیان برخستم نموده حکم کرد که شکنجه دست از کشتن باز داشتند و فشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بایزید طوسی
که حاجی اورا محبوس گردانیده بود مشمول مرحمت و عنایت شاهزاده شد و از قید رهائی یافته خلوص شد و رایت ظفر پیکر بجانب رادکان در حرکت آمد و این اشارت
چون فرمانی بحضرت متعلقان حاجی در مشهد فرستاد و میخواست که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه از بیحالی آگاهی یافته آتش غضب او برافروخت و فرمود با وجود آنکه
سبب این فتنه و شورش او بود و مارنم عفو بر جرایم او کشیدیم هنوز بر سر جرایم زاد و فساد ایستاده پس یوسف اطلیه را نزدی فرستاد و گفت که چرا بحضرت بازنمی
و خویشان خود را فرستادی او جوابی نامعقول گفته شاهزاده فرمود که این مفسد بید دولت بدولت ما موافق نیست و کشتن او موجب زیادتی جسارت دیگران می
شود لاجرم فرمان قهرمانان قهرا بالقتل خدمتش فرمانداد و امیرزاده جوان بخت مولانا حسین بازندرانی را جهت آوردن خزینهٔ حاجی بیک بقلعهٔ حامد فرستاد و سکاکی تاجی
که در زمرهٔ مشایخان انتظام داشتند و سابقا امیر حاجی بیک را تربیت کرده بودند چنانچه سمت گذارش خواهد یافت بقدم متابعت و مطاوعت پیش آمد مجموع
نقد جنس او که تعلق بحاجی بیک داشت تسلیم نمودند و منزل رادکان خواجه مسعود سربه از بنشا بور رسیده پیشکشی بعرض رسانیده مقبول افتاد و امیرزاده جوانبخت
نیکخواهی و جان سپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانکشای بجای آورده بود بشرف محبت مقرون گردانید و مقارن این حال توجه حضرت خانزاده را بتسخیر
هوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت نمودند و در پانزدهم شعبان سنه مذکوره امیرزاده
میرانشاه امرا و حکام اطراف را رخصت انصراف داد که بموضع خویش روند خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده و مهمانی
آورده و از آن موضع متبرکه در حرکت آمده بیست و ششم شعبان باغ زاغان را بفر قدوم خویش رشک گلستان ارم ساخت و مولانا علاء الدین علی قصیدهٔ در مدح
شاهزاده انشاء نموده بصلات پادشاهانه اختصاص یافت این دو بیت از قصیده ثبت افتاد

ای مهر رخ تو ماه ستوده کشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط سنگین
تو بر صفحهٔ گل نوعذار آیت حسن و جمال است محرر گشته و در اواسط رمضان المبارک سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیده و در اواخر رمضان المبارک
از ماوراء النهر آمد و اخبار فتوحاتیکه حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانید و در اوایل شوال باز از پیش آنحضرت امیر تیمور خواجه پیر آقبوقا با
سه تومان نقد باسم کل کامشاهزاده آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش تخصیص داده بار دیگر الچی صاحبقران رسیده امیرزاده میرانشاه را طلب داشت
و امیرزاده روانه خدمت گشته بسعادت دست بوس آن حضرت فایز شد و چون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جوانی قربانی در اطراف و اکناف سر کرد و انی گشته آخر
بجزای اعمال ستیده خویش گرفتار گشت بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک بهزار حیله بدست عماد الدین حاکم آن موضع اورا گرفته در مصاحبت معتمدان با بندگران
بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران از وی پرسید که در بارهٔ تو چه تقصیر بود یم که باعث سرکشی تو بان مرتبه شد و از جواب سلام ماند بعد از پرسش و ثبوت گناه و جرایم طوق یاسا

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب جته و مغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه کورکان را بخراسان شهریار آفاق داعیهٔ آن داشت که لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشد آما مقربان بارگاه فلک بارگاه عرضه داشتند که اگر رای اعلا صواب بیند سخت بهیئت صافی عزم
درست بخشم حضرت خواجه اغلان توغلقتمور خان و انکاتورا قیام نمایم تا دیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و پیرامون جسارت و فضول نگردند و چون از این مهم
فراغت حاصل کرد و از سر ستطهار روی توجه بدشت قبچاق آریم و جزای عمل ناپسندیدهٔ توقتمش خان و لشکر لقمان در کنار ایشان گذاریم و حضرت صاحبقران کامکار
رای امرا را مدار را پسندیده سخن ایشان را بسمع رضا اصغا فرموده در شهور سنه احد و ثمانین و سبعمائه عزیمت جانب مغولستان مصمم گردانیده از موضع آل پوشن عنان
سعادت انعطاف داد و براه بوری باشی باخدم و حواشی در حرکت آمد و فرامقرای بایکاه فلک سخنا عرضه داشتند که اگر رای اعلا صواب بیند سخت بهیئت صافی عزم
نهضت راسه کس بسمرقند فرستاد و مجموع لشکریان را دو سه ساخت و بر مرکب ها بون سوار شده روان گشت و چون بنزل الیص سوار سید مردم از پی آبی در گرمست
و مشقت افتادند و سه روز در راه ها و چاهها کندند و اندک آبی حاصل نمودند بدین زحمت مشقت میرفتند که ناگاه از فیض فضل ربانی در چلتا بستان به
مرغزاری رسیدند که در زیر علف برف و یخ فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب و چهارپایان سیراب گردیدند و لشکر و سپاس ملک و دواب بجای
آورده روان شدند و در صحرای الغو بانی بازشکار مشغول گشته کورسبا گرفتند و در آنجا کرزی رسیده و میر علی تارکه قراول سپاه نصرت شعار بود
و در آن دشت با هزار سوار از لشکر انکا تورا که بطلب قوم بحرین می گشتند دوچار خورده و آتشی بکار افروختند و مخالفان روی بهزیمت نهادند سپاه
منصور شخصی از دشمنان دستگیر کرده پایه سریر خلافت سیر آوردند و بعد از تفتیش آن شخص چنان تقریر کرد که انکا تورا در موضع اورنگ مانشسته است حضرت
صاحبقران دولت یار امیر شیخ علی را با امیر انکا تیمور و جمعی از بهادران بر سر انکا تورا فرستاد و عنوجی راه غلط کرده بطرف دیگر افتادند و در روز نهم راه
یافته با کور رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران با امرا و شاهزادگان و خواص و مقربان فرمود که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده

پراکنده کردیده باشد و طبقه انکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سر راه بانجماعت بکیریم و باستصلاح این غنیمت امیرزاده عمر شیخ را باطایفه کیجانب روانه ساخت و امیر جلال الدین
محمد را عجز چی کردانیده بقیه سپاه برادیکر روانه شد و موضع قراجو رادوسه روزی معسکر همایون کردانید و امیرزاده عمر شیخ متعجل تمام رانده و زمستان فوباتاکاتو را
رسید و دلیران شبرنکار آتش رزم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت شعار مخالفان را بضرب تیغ آبدار متفرق و پراکنده ساختند و انکاتو را از ولایت بیرون کرده و دشمن را بکیر و
حولان خویشه نظر و فتر و هنر بسیار ده ایشان را هموار کردانید و امیر عمر شیخ بهادر بمطمح نظر و مقصود باغنایم نامحصور معاودت نموده بشرف بوسبوس پدر بزرکوار استعلا و یافت چون از شجعلی
بهادر و انکو تیمور که بطلب یاغی رفته بودند غایت مراد و روی همایون خبری نبود و آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر و باقوچی نهادران بطلب ایشان روی براه آورند و شاهزاده سجیب
فرموده و در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیکر موکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ باکه کول رسیده و با نجا کس از شجاعان ایل خود او چسنی قچقوتا و حاجی محمود سیوری و امرای
ایلات و غیرهم برسم فراول لشکر جدا ساخته و چند فتاکا و اچلوی معادن قراباران تیمور با هفتصد نفر از ایران باران به آمدند شاهزاده شیرول برغون غیرت بر ایشان مستولی شده و عنان بر دولت و نام
افزون حضرت صاحبقرانی کرده بیچ دغدغه بخود راه نداد و شمشیر جلادت آخته بر ایشان تاخت و دستبردی نمود که بهرام خون آشام انکشت حیرت بدندان کرفت و سر جاجی ایلات کلان ایلاروت بطهما
رسانیده و بسیاری از ان سیه بان را بر خاک مذلت انداخت و دلشاکی کرده فتریری بقتل آمده و در زمره شهدا منظم یافت و آخر الامر مجاهدان دین آملاعین غالب آمده جمعی کثیر از کلا عین شقاوت قرین را
بتیغ کین کذرانیده و اموال و چهارپایان بیشمار از غارت کردند و بار دوی همایون اشرف اعلا معاودت نمودند حضرت صاحبقران بموضع قراجو رسیده چند روز در انجا توقف نمود و تا اسبان خ بشند
و مجموع غنایم کی ملازمان از اطراف و جوانب بدکاه کیتی پناه آورده بودند بر خواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت فرمود و فرمانداد تا امیر جهانشاه با دیکر امرا و سپاه جنود و ظفر پناه بطرف ارزنجان
بطلب شمس ایت جلالت برافروخته و متعجل هرچه تمامتر رانده بمقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند متمردان کی بمواضع حصین پناه برده بودند بیکبار آورد و فارغ نشسته و
قتل و قیقه فروکذاشته و باغنیمتها و اموال بیرون از قیاس و تخمین بازکشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران کیتی ستان ایل و الوس مغولستان را کی بحضرت تصرف سکان و دولت نشان آمده بود
با میرزاده بایزید ایلچی سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل مراحل بایل جوییده در سرای ایل دوم نزول فرمود و بار دیکر قطع و انتصال قوم جته ایل مهنا همت ساخته
و اصحاب بایراء و نوئیان طرح مشورت انداخته در باب قرار کرفت کی حضور ظفر و رود بطرق مختلفه و انشوند و هر کجا کی از مردم جته نشان یا بنام و نشان ایشان اصحیفه جا مکرد انیده و فرمان قضا
جریان صدور یافت کی سکنه عذیه ایلیا ایها و شته برشمار ارکان دولت قسمت فرموده عجوچیان باکرند چکنند کی بعد از خلع و قمع مخالفان سر ایل و ایمان باعاکر فیروزی نشان در موضع ییلدوز
جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ را بسی کی مقرر شده بود با لشکر اندکان روان شده و بسامان اغلان و ساز تیمور پرسیاکچک جته عجوچی روان شدند و شاهزاده تا قراجه کی از سمرقند سیاه راه
است تاخت غارت و تاراج نمود و امیر شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه با سی هزار سوار بر ای کی مقرر شده بود در حرکت آمده و از قراارت و شوه غلو کذشته از مخالفان هر کرا یافتند
و اموال ایشان بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار سوار از مدار کی امیر جلال حمید عجوچی ایشان بود براه مقرغان و سوعلغان لینج و کبوک یا ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان
خود را معاف نداشته و قذاق و حسینی و بیشتر بهادران با بیست هزار سوار دیکر قمار یا عجوچی ساخته راه ارنجکو را پیمودن کرفتند و در ان یورش مانوهم و لوقاجی تلاقی شده حربی صعب دست
داد و در زمان محاربه یکبانکه روز امتداد یافت سپاه منصور عاقبت غالب آمده و باغنایم بسیار و اموال کی قدمت حضرت صاحبقران کیتی ستان مالشکر
قول کی همه صف شکن و رزم آزمای بودند از معسکر ظفر قرین ایلغار فرمود و دیکر الوس بولقاجی در معرض خیار و بوار آمدند و آنحضرت در ان موضع جانب شمشیر خان بود
و امیر یادکار برلاس و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباسی ترخانان در ترکستان کی گذشته بضبط حدود و ثغور مشغول بودند و ایشان را آمد یار توقف کرده ولیعهد نیکوبند کی بجای آورده
و چون لشکر توقتمش خان از صدمات سپاه شهریار بزرک منش شکست یافت عنان عزیمت خسروآفاق از جانب دشت قبچاق مصروف شده بطرف مغولستان معطوف کشت
و فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت کی امرا و کردن سنان کی از مدار ایل و الوس بسیار غارت کرده و آنفوق کذشته و عقب دشمن ایلغار فرموده بعد از طی مسافت دیابان
پر آفت چون باشتوقای رسید قراولان خبر آوردند کی سیاهی پیدا شده و آنحضرت شب و سها موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر فیروزی اثر خبردار
کشتند دهم و هم راس بر عنایر ایشان ایلیا یافته از هم فرو ریختند و طایفه از هم زهان با میرزاده عمر شیخ باز خوردند و از صدمه سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند
انچه دیدند کردند و هی انبوه از کریختکان بطرفی دیکر قسمت و جمعی دیکر با میرجهانشاه و شیخ علی بهادر باز خوردند و شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران
ظفر قرین از کوتل بای زبان کذشته تا موضع قراتاس در عقب دشمنان رفت و حضرت خواجه اغلان و ال از حکومت مغولستان بر کرفت و در وی صحراو بیابان نهاده
ایل و الوس او را غارت کردند و چهارپای بیشمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلکرفعت از انجا راهجت فرمود و غنایم نامحصور کی جمع آمده بود

بموجب فرمان بر طبقات خدم و حشم معلوم گشت و رایت نصرت شعار در حرکت آمده موضع یلدز را نموذ بر صفحه وجود ساخت و در آنجا امراء توقان و قوشون که باطراف و جوانب فرستی و تفصیلات رفته بودند و اقوام منقول و اثاث منقال غنیمت کرفته باز کشتند و رایت جمعیت برافراشتند حضرت صاحبقران یلدز را پیش از خود بشیخ الاسلام شیخ فرستاده پیغام داد که بر اعظمه و حرکت آید و در قلع و استیصال طوایف شمرده که در آنجا رو اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شده و در شاه راه کوتلک که اغلای امراء حرب و پیش آمد و بعد از مجاربه قوی آثار عجز و انکسار از صفحات روزکار خود دیده و بیش از حرکت و پایش از رفتار یارا نماند قابت با تبع تمام شاهزاده جوان بخت سالم و غانم باز کشت و کاشغر را از فر وجود خویش تر و تازه و از آنجا یاندکان خرامیده در مقر دولت و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از مهم جغتای فراغت یافت با افواج لشکر ارکمک یلدز و تاقت و در آن موضع چند روزی بلهو و سرور بکذرانید و شاهزادکان و امراء نویان و بهادران را بانعام و اعطای خلعتهای فاخره و جواهر متعطای ارجمند و انعامات دلپسند نواخت و در آنجا از خاص عشر شهان سنه احدی و تسعین و سبعمائه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در مقام ماوارالنهر بیاراستند از وصول رکاب فلکمرسای فرسیعتر از سهر کشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت از جزم مثلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آنزمان کوکب سعادت امیر سلیمانشاه بدرده شرف مستعل شده نوبا صره خلافت سلطان بخت یکم شریعت مقره مجلس همایون اوکشت و بحسب مصاهرت صاحبقران بسیار عجمه آمال او در روضه اقبال بشکفت و در آنزمان بر حسب فرموده دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده امیرانشاه شده و عقد معلق جانزده بزم طوی قیام نموده و در این اثنا مذاق خواتین حرم محترم پدر حضرت صاحبقران از این سراچه فانی بسرای جاودانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار کامکار از موضع اقتار طرح قرلتای انداخت **ذکر فرلتای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن امراء و نویانان را بطرف جته و قمر الدین** حضرت عزیز پادشاه اسحاق در بهار سنه اثنین و تسعین و سبعمائه از موضع اقتار تواچیان را باطراف و جوانب فرستاد معلم باشکر کشان اتفاق باید کرد روی توجه بدرکاه عالم پناه آورند و چون امراء توقان و قوشون و سپردیران عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بعسکر همایون پیوستند و بکاشغار و کاه حشمت و جلال ترتیب اسباب قرلتای اقبال نمودند و چندان کاوه اسب کوسفند کاو الوس آن پشته و اسون سمت و نواحی بذیرفت و خون بجیحون رسید و آب رنک لعل یافتن کرفت در این اثنا فرمان قضا جریان ورشان زیاوق تهان سپاه نفاذ یافت تواچیان تبع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جاکو و شهر شمس الدین عباس با سور زمند کر سپاه ابدع کار و رسانند بفاران اجتماع جشنی کر ترتیب یافته خواهر زاده حضرت صاحبقران سوبج قتلق آغار و ارسلاک از دواج بهرزاده عزشیع کرده و چون این قضایا فراغت روی نمود بر حسب فرمان امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان و امیرزاده عزشیع بانکان رفت حضرت صاحبقران بدار الملک سمرقند توجه فرمود در روی چند موضع بلدر فتاج کرد رظار شهر سمرقند است مرکز اعلام ظفر پیام کشت امراء مجد و نویانان رفیع قدر امیر سلیمانشاه و خداداد جغتای امیر شمس الدین عباس عثمان براورش و امراء قوشون صدیق تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین حسین جاندار و هشال ایشان را بایست هزار سوار جوآر بطرف جته روانه داشت و چون امراء مذکور بالشکر منصور در حرکت آمدند و بر اسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عزشیع صد نر کان با پنجهزار سوار فرستاده بود با ایشان پیوسته و سپاه ظفر نشان بکوک تو بزول کرد و از احوال دشمنان استفسار نمود ماذی ایشان قندز و در راه مهر کرایافته یا سیری بردند یا کشتند و بعد از طی منازل و مسالک اولایغ کدشته بقراقال کوبرت انکا تورا بود و فرود آمدند و در آنموضع بسمع امراء رسید که الکایتو قوبیلای نویان با دشاه روی زمین کر پیش از این با چهار صد سوار بحیر کیری در دشت دهر هیکشت و در شکار کاه دوچار قمر الدین شده و جنکی بهولناک میان ایشان در سنداد الابرم سرا انکار پیش رفته تعیین جا نار ارفرستادند تا خبری بتحقیق بیاورد و اینجاعت شکر کرده بمصاف قمر الدین و الجایتو قوبیلای قوچین رسیدند و در آنموضع کشته بسیار دیدند و در آنمدت یکی از مردم خود را یافتند زخم دار که چهل و زیعلف کذاینده بود و رمقی از حیات باقی داشت و در آنعهده نموده پیش امراء آوردند و خدمتش تقریر کرد که در این سه زدن با قمر الدین جنک کردیم خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرای جبن روان شد امراء بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال از عقب او شتافتند و آغزوق در راه کذاشته با طلاع فرمودند و در روز شب رانده در کنار آب اردیش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمر الدین کذشته بود و در آنجا بتحقیق پیوست که قمر الدین بطرف قوس کنسو و قاقم از آنجا کذشته وی آورده رفته است و جان بیرون برده امراء هر یک از طلایان خود شخصی را با نظر فرستادند تا داغ قضای بشان برجغتای صنوبر عال نهاده و چون مدت آن کشش ماهی فوت لشکریان و قوت چارپایان بنهایت انجامید امراء از آنجا معاودت نمودند و بعد از قطع صحاری و بیابان در سمرقند بوجه تقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز کردیدند **کفتار در عزیمت فرمانفرمای باستحقاق از دار السلطنه سمرقند فردوس مانند بجانب دشت قبچاق** در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان فرموده قوا چیان را بطلب لشکر ممالک محروسه تعیین فرمود و فرمان داد که از ایشان مجالها استاند که بکاب هیچ آفریده نکاهنکنند و بیاسون قدیم و عهد بداذ و قدیکساله ارباب لیاقت را بسر پوشش دشت قبچاق تکلیف نمایند و باید که یکعدد دکان یاسی چوبه تیر با کمین فرمان همراه داشته باشند و سیان هر دو نفر یک اسب کتل برده و آدم یک خیمه دو دویل و یک کلنک و یک اس و یک تازه و یک سر یک تیشه و صد سوزن و یکدست فرش و یکدست سن بستک لبنار یسان و یک دیک برک مصحوب کردانند و باید که در وقت عرض نمایند و آنحضرت فرمانداد که همان از زمه آورده بلشکریان دهند و در خزینه کذاشته طلبهای چشم و دو هزار بدرهم و دو هزار بار نیاز ساخته و از سمرقند بیرون آمد روی براه آورد و بجانب جنبل بسته سرنان و دشت قبلاق فرود آمد و در این اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف

انحراف جسته و عرض استشنه ادیا فته چهل روز امتداد یافت و ارکان سخیره پریشان خاطر گشته دست بدعا برآوردند عاقبت سعم مستدل اصبحت گشته کاوه خلایق اظهار فرح و شادی نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات ملی بدیل خسرو آفاق مشکر یا گفتند و مقارن احوال امیرزاده میرانشاه کورگانی با سپاه خراسان بارد دی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت و رای حضرت صاحبقرانی بر تفقد و التفات بر احوال ملازمان مقدمت و امرا، و لوغیان. ابطالیا ی ارجمند و صلات کرامند مستظهر و ملتبد یا یه ساخت و حاکمه سپاه را بایشان یکان یکان نوشتن و کرده بنواخت و تیمور ملک خان و کوچکه اغلان و آیدکو او زبک را بر سم قراول در پیش بازد شت و سایر عجم چیان با ارکان دولت و امرا، باحشمت مقرر موده و در روز دوازدهم صفر سنه ثلاث وسبعین و سبعمائه که آفتاب جهانتاب دهشتم درجه دلو بود و ضمان تائید ملک ذوالجلال بجانب دشت قبچاق راه اقبال برافراخت و امیر ملک و امیر لعل و امیر جهانگیر زاده برحمه و تیمرزاده شاهرخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان را باز پس گذاشته و مجموع خوانین و بعضی از آقایان را بخدمت انصراف داد کمر جلبا ملک آقا را که در مراقبت خویش نگاهداشت و چون قرایان محل نزول شده و لشکریان آسمان گشاده برف و باران امتداد یافت شدود رآنجا ایلچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرای کبار شرف دستبوس خسرو نامدار حاصل کرده یک تومان اسپ راهوار و یکدست مشقار بعرض رسانیدند و از انوزده برنان تضرع و نیاز در پایه سریر خلافت مسیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان عرض میکند که حضرت صاحبقران مرا بمنزله فرزند و مرید فهرمانست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت در باره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال نابایست که سابقا بواسطه اغوای اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در پیدای بخشیدن و تجربه ایم و سر گردان اگر این نوبت رقم عفو بر جریده جویریه من کشند بعد ازین قدم از دایره مسابعت بیرون نهم و دست در فتراک دولت دیرپا زده ارتقلند کی و فرمان باز پیچم و حضرت پادشاه دوستدار بعدالت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال و کیفیت و سان که بخدمت پاسبانان دولت آشیان ما آمده ما را بانتظام احوال او قیام نموده لشکر و مال هیچ دریغ ندا شتیم و بعد از ترس خان کرسنه و دلقشیان مستوحش او شدیم بسیاری از اسب و شتر دران یورش تلف شده مع ذلک در باب تقویت امر و تشیید کار او خود را معاف و معذور ندا شتیم و بعد از ترس خان کرسنه بدین مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان بارادهٔ ملک ستان بر تخت سلطنت قرار گرفت و انجا را و اطراف سخت قبچاق را در حوزهٔ تصرف تسخیر او در آمده و سیان ما و او طریق پدر و فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بجز این موفور و لشکر ما مصون و مغرور بنده بخارا رسیده بداغ خود راه داد و حقوق احسان و نیکی را بر طاق نسیان ننهاده و در زمانی که در شیراز و لایت فارس و عراق مشغول بودیم باعلان کلمهٔ عصیان بسا درت نموده لشکر فرستاده نا حوالی مملکت ما خراب و ویران ساخته و این معنی را عمل بر افساد دعقیدان بد آثر کرده بر تولقتمش آن حرکات ناپسندیده را کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تولی موضع و بسارت بی موقع پشیمان نشته در مقام اعتذار و استغفار در آید و او خود از سر شراب غرور چنان مست و بیخود شده بود که نیک از بد نمیتوانست تمیز داد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنقض خویش متوجه ما بجانب شده و جمعی از متهوران کاو کیش را بر سم غلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده بارد یگر اغا گر دند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گردید بی بست و درنگ تا هنگ جنگ از ولایت دور دست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و سپاهای سپاه تا دیده بکمر بخت و کرداد بار برفرق خویشتن و اکنون که بر حسب بر لیغ خان لشکر جهان جمع آورده بعزم استقام روی بدیار او نهادیم و او بر استیال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خیز گفت خویش نمی بیند از جرم و عصیان دامن عجز و بیچارگی زده بیحوا هد که سیلاب قهر الهی و پیمانهٔ زهر پاشای را با فسانه و فسون از ساحت ملک خود دور گرداند و چون بر قول و فعل او اعتباری نماند ما ازین اندیشه مستغنا شده بعنایت ملک بیچون که مکنون ضمیر انور است از قوه بفعل خواهد آمد و با این همه اگر در قول خویش صادق است و با ما بجمعیت شده باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را طوی داد و خلعتهای قیمتی پوشیده و با امرا، و شاهزادگان مشورت فرموده ایشان را موقوف گردانیده و فی این وقت و اسعد ساعت بر باره جهان نورد سوار شده با امرا، و لشکریان روی براه آوردند و از قراجون کذشته بکیفته در بیابان راندند و از بی آبی جا بجا ی بسیار تلف شدند و چون بموضع صادق آون رسیدند اسبا نرا سیراب ساخته شکر نعمت و ثواب بجهت تقدیم رسانیدند و بنا بر کثرت وحل چند روزی در آنمقام توقف افتاد و چون دو سه روز دیگر بگذشت ایلچیان را طوی داد و خلعتهای قیمتی دادند و چون سیل اندک سکته شده و کف ارپیدا گردید بشتاب از آب بگذشتند و در این اثناء دو نوکر از پیش آیدکو او زبک که نخجیر پیش توقتمش خان رفته بود بموجب فرموده چوچی الشا نرا تعاقب نموده اما قافله و لشکر ظفر نشان بهمان مسافت می پیوندند تا بکمک طاق رسیدند و از آنجا دو شب دیگر بیان بموضع بالغ طاق آمده حضرت صاحبقران فلک شکوه یا لای انکوه که بجناح کرا رفتاع داشت برآمده نظر بران بیابان که طول و عرض آنرا ضرای جهان داند دبس بیفکنده و آن صحرائیست مشتمل بر چشمهای خوشگوار و آبهای فراوان و اشجار روی بنا یا و آنحضرت بگرد زد رآنجا توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب بسنگ آورند و در آنمکان نشانه بلندی بر مثال منارهٔ برافراشته و سنگ نراشان ما مهر تاریخ وصول حضرت صاحبقران بلند محل بران بنگاشته تا بر صفحات روزگار یادگار باشد و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت و چهل ماه آمده بود فرخ سرشت بر اختر بر سنگی نوشت براین جمله چون قابسی دم زدند برفتند ناخیم برهم زدند و پادشاه کامران از آنجا روان شده شاکران آب بیلان جوق رسیده بنزول فرموده از آب گذشته شب شانزدهم روز آدینه بموضع قرمونی فرود آمدند و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت و چهل ماه آمده بود

از عمارت و زراعت دور و بحسرت قطع دراز دوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک کوسفند بصد دینار ترقی کرد و قیمت یکمن غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرع هست بصد و بیست دینار رکنی یافت نشد و اکثر لشکریان در آن بیابان بی پایان تیغ مرغ و اصناف جانوران که شایسته زدن بودی گذرانیدند و حضرت صاحبقران از غایت مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه راکه اندک زادی مانده باشد ماکولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی یکبار سیر کنند و هیچکس از ان کالج و بیغاره و تمانج نپردازد و یکهای معده با وجود حرارت هوا از اشتیاق خوردنی بجوش آمد خلایق را اطعمه اسحاقی فراموش شد و امر بتجرید کردند از یکمن بار بسنگ انبار حضرت کاسه اسحاقی آماده کردن گشتیان قادر که از غایت تکلف بکباب کوشت مرغ و قارمایل بسیند سر کاسه اسحاقی فروی آورد و این شنا صاحبقران کامکار لشکر فرموده و از برای وجوانان لشکر نصرت شعار در حرکت آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان شکار دام آنجا جمع گشتند که با وجود قلت اعلام سپاه اسلام صید قریب بر دو هشت ولاغر را میگذاشتند و از جلو آبهوی در آن صحرا یافت نمیشد که هریک از اینان بیکبار کاه بیش بر کمر نبود و آثار مغول قدمهای کوشیده و اعمال دشت یکرنگ چند گاه سیاه ظفر پناه از کوشت آن سعادت میبود ندارد فرصت و دنا رنجی که یکی از غلامان امیرزاده میرانشاه نوشته هست دیده که در آن صحرا اسبهای موشان از سوراخها بیرون آمده مانند بلبلان میرسیدند و بعلی الزاوی با الجمله چون آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت بار از مرشکار باز پرداخت بر توالتفات بر عرض سپاه انداخت و طبقات لشکر یانه بحضرت دوجوخروش آمده آراسته مکمل فوج فوج بتوجه عرصه گاه گشتند و حضرت صاحبقران گردون احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده و از آنجا بسه فرسنگ فوشون انبساط و ضباط در گرفت آورد و سرداران هر نوجی از شاهزادگان و امراء و نوئینان کماهیه رایت ظفر پیکر سایهٔ انتفات بروی می افکندند زانو زده بسبی را هموار سر او از سیکشید و زبان بدعا و ثنای حضرت گشاده بمکمت تا بروز قیامت آفتاب چشمت بادشاه کردون غلام از منقصت زوال محروس و مصون باد حضرت صاحبقران شرف محرمت تمکین ارزانی میداشت و در وقت دون عرض سپاه نهایت نداشت آنحضرت منازل پیوسته کاران شاهزادگان و نوئینان کرا مرتبه سزاوار دانسته سعادتمند زاده سعادتمند محمد سلطان را در آنروز نوازش نمود که غلامان لشکر فیروزی اثر او باشند و این جرات و جلادت از شاهزاده جوان بخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او با نجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز هفتم جمادی الآخر با ضیاع رفده از اعمال بکوم مولانا عبدالله و شاهزاده عمر سلطان و امراء عظام که بموجب فرمان واجب الاذعان برانیان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان شدند و حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که از جزو یات و کلیات هیچ چیز در راه پیش آیندهٔ الظفر سلطنت او را اعلام نمایند و شاهزاده و امراء در روز راه در اندیشه شش موضع آتش دیدند که گام فرو نشسته بود بر فور سرعی با در فار پیش صاحبقران کامکار فرستاده از آنحال اعلام دادند آنحضرت فرمود که عجب جیان تعیش نمایند که فرو زنده آن آتشها کدام جانب رفته اند همچنین خبر دستاده که شرایط حزم و احتیاط با بدمرعی داشت و از احوال لشکر سیاه نیک اخبار جاسوسان و شاهزاده عالی مقدار و امراء نامدار بعد از استماع این اخبار ایوانهٔ بشکیب کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از سه فرسنگی بآنجا رسیدند فرستادگان رسیع شاهزاده عالیان رسانیدند که در هفت محل آتش دیدیم و هرچند صحرا و بیابان بسودیم هیچکس را ندیدیم بازاین صورت معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آنحضرت راچون از آنحال اطلاع افتاد با لشکر ظفر مال بر سبیل استعجال روان شده از آب گذشته بمنطقای بیوست و لشکریان عرصهٔ آمدشت را هر چند بیمودند در رسم سیان آورند و با سیطوف و انظرف مشاهده صلا از نام و نشان هیچ صنف مردم نیافتند و حضرت صاحبقران بتلقین دولت راستی انبیان شیخ داد و دزم با جمعی دیگر از زبادران بزمان گیری فرستاد و او مردی بود که در بیابان و ریگستان نشو و نما یافته و تجربه مهذب گشته و در شیست نظام امور رخصتها کشیده با لجرشیخ راه و ادبرعت هرچه تمام تر دوشبانروز رانده و در سحر شب سیوم جندالاجوق دیده و او با دلاوران دربس شبیه پایینا نده و در وقت صبحدم سواری از ان الاجوق کاری روان شده و چون از یکدیگر ان در گذشت او را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقران در بارهٔ او نوازش و عطوف الطاف و اعطاف ارزانی داشته دیگر از بارنامه و احسان سرافراز گردانید و از ان شخص احوال لوقمش خان استفسار نموده معروض شد که مدت یکماه شده که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده ایم و در این موضع قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده چیزی ندانیم اما در این دو سه روزه سواد جیبوش آمده و در نزدیک است ساکن شده اند و تا غایت معلوم ما نشده که از کدام مردم اند و آنحضرت فرمان داد که عبدخواجه باسی نفر برود و مردم الاجوق را کوچانیده بارد و رساند و صبدخواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشان را بیاورد و همچنین هر روز خبرهای لشکر عرض رسانیدند که این آب سه گذارد ارد یکی را احراماغی نامند و دیگر بر اسوار کبوت و سیوم را خیرکیت پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطرح اشعهٔ انوار مالک قدیر بود بر زبان همت بیان گذرانید که گذشتن از این سه گذار از مصلحت دور نمیماند بیشاید که دشمنان در کمینگاه مذبر تقب بر تصد ایشان دهند ستبردی خاطر و طیفه انگیر یا لای آب سوم واعمال و فیض فضل ربانی گردد خود را برود زنیم و بگذریم و با مضای این عزیمت همان لحظه دوال انتقال بر طبل ارتحال فرو کوفته و جنبش آمدند و بمقتضی رسیده سواره و پیاده خود را بر آب زدند و بدو روز از آب عبور نمودند از آنجا رایت توجه افراخته بعد از شش فرسنگ بکنار آب سیحون رسیده فرود آمدند و آنموضع

در آمدن فرمان قرا ولان که پیشتر رفته بود و ندانسته بود که این معنی سبب رای امرای عمده شده و مقارن ایشان امیرزاده محمد سلطان با در شخصی را از مخالفان گرفته نزد سراوغی جلال سایند و بعد از پرسش جواب دادند که گروهی لشکر را بجانب بود و ندو چون آوازه توجه لشکر منصور شنیده مذکور کرده برفته و چون تحقیق پیوست که باغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان لفاذ یافت که بیکدل از هزاره و قوشون خود جدا شود و لشکریان دشمن سوز مطلقا در شب آتش نفروزند و بعد ازان افواج خدم و حشم مسلح و مکمل مخالف را نگذارند که بیکدیگر رسیدند و چون موضع اینک مجمع دولت پادشاه ملوک و ماهچیک کشت حضرت صاحبقران در یادل صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده بر مرکب هامون نورد سوار شده در سر پل تامل نموده فرمودند که سپاهای پیشتر از پل نگذرند و چندان ایستاد که سپاه قول رسید و لشکر دست چپ و راست خود را برآب زده بشتاب گذشتند و بادشاه اسلام از پل گذشته روان شد در این اثنا قرا ولان سه کس از مخالفان را گرفته آوردند و حضرت صاحبقران از کاهی احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توقمش از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و تو کران آمده بودی شهر یاجان آمده با و گفتند که امیر تیمور کورگان با سپاهی فزون از قطرات باران میرسد توقمش خان از استماع این حدیث دود حیرت بدماغ او راه یافته از غایت دهشت و اضطراب گفت که من نیز در چندان لشکر فراهم آورده ام و خان غافل ندانست که حضرت ولیعهد بادشاه عادل بهمت نه از کثرت سپاه با یل و پرفر توانچیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه برا غار و جاغ آورده اکنون در فرق کول نشسته بهست و انتظار دیگران میبرد و این معنی بر توقمش خان عرض داشته که توقمش خان در خیال بود که چون شما باب سبق رسیده ازان گذارها عبور فرمایند فرصت غنیمت دانسته سپر در نگاهیده و آنچه در باطن توقمش خان بود بر ضمیر منیر پادشاه کشور گیر پرتو انداخته بود که از بالای آب گذشت چنانچه رقم زده قلک بیان گشت و چون بررای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان انکشاف یافت باتفاق رسیده بود توقف فرمود تا افواج هادران صف شکن و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوسته و در آن منزل فرمان همایون صادر شد که توزها و چیرها آماده و مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنده از قلب حزم و احتیاط غافل نشوند و چنین ظفر و رو دموجب فرموده شهریار عاقبت محمود عمل نموده شب دران مرحله بودند و روز دیگر که خسرو سپهر احتشام برابن کاخ فیروزه فام برآمد فرمانفرمای اهل اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه پایتخت دشمنان شد همسا کردون مآثر در هر محل که فرود می آمدند از سلوک حزم و خندق خود را معاف و معذور نمیداشتند و خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا و تومان و قوشون را احضار فرموده همه را تجدید بدرهم و دینار بخشیده و قامت ایشان را بخلعتهای گوناگون از آستانه انواع نفایس علاوه آن عطایا کرده و دو اتسار راه کل و لای تیره و سیاه پیش آمده و زحمت و مشقت بسیار را از آنجا نگذشته و خیام و استراحت برافراشته هر کس در وطن خود قرار گرفت و بعد از مدتی زمانی قرا ولان خبر فرستادند که از مخالفان سه کس خود را بما نموده و با ز پیغام دادند که گروهی انبوه از دشمنان طاهر شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آئین سوار شده پیشتر رفت و فرمانداد تا مجموع لشکر صفها آراسته و عقب روان شده مقارن ایجال قرا ولان شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توقمش خان میخواهد که شما را پیشتر برده در برابر که چنین شنیده که خوردنی در راهست زاده و علیق بغایت نایاب و عزیز است و شحنه قهر تقبل امر فرموده آن بیچاره صادق القول کشته شده و سوگند یاد و ارغوشناه مامور شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آئین مرصاد رت نموده و بیمار فرسنگ دران بیابان رفته از مخالفان اثری نیافتند و بی خبر باز گشتند و صدق قول شخص مقتول بوضوح پیوست و بعد از راجعت سوگند یاد و ارغوشناه شهریار جمجاه مثال داد که مبشر یاد بر زبان کبری رود و تا خبری بتحقیق از مخالفان نیاورد و از آن شیر بیشه ظفر با جمعی دم دلاور برجناح تعجیل در حرکت آمدند و چند مرحله قطع کرده بکنکلی رسیده از دور راه روی دیده پیشتر رفته آواری شنیده و کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شدند و چون مخالفت با ایشان در چشم کمتر خویش دیده بیاران خود در رسیدند که عدد باغی از حد و عد آگاه شد فرجنگ جاره دیکر ندیده و بضرورت آنقوم خون گرفته پای جلادت پیش نهادند و در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بر خم تیر و نیزه مارانرا در روزگار اهل ادبار برآوردند و چون کس از ایشان را دستگیر کردند و گرفتاران را بدرگاه شهریار عالم پناه رسانیدند و پیشتر بها و بنظور نظر عاطفت و احسان دیگران شده و یاران و نیز بصنوف بادشاهانه اختصاص یافته بادشاه بحور و اران چون از احوال توقمش خان استفسار فرمود ایشان عرض رسانیدند که خان ما حکم کرده که لشکر در فرق کوچ جمع آمده ما چاکران با نگاه رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که سبب نا آمدن او چه بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان میگشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا گردیدیم و بعد از عرض این حکایات موجب فرمان آن سیران را بقتل رسانیدند و از این اثنا دیسر شقاق دامچوج و حشت پایه سریر اعلا آورد و ندو زانو زده معروض داشت که از جانب سرابموعدی که خان با کان جار رسانیده بود در تسخیر او را تموضع بافنیو بردیکر حالات اطلاع ندارم و حضرت صاحبقران ندیم ترخانی و جلال ایسر امیر حمید و مولای دصاین تیمور را با طایفه از نبها دران بقراولی فرستاده فرمود که چون سپاهی سپاه مخالف به بینید اگر غلبه باشند از راه فریب خود را بدیشان نمایانید و روی بفرار نهید تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هرچه روی نماید بیتوقف معروض دارید و بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند و از آب لای آب لایتهای گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توقمش خان افتاده از ایشان باز نزد کس صدا کشته بدانجانب توجه نمودند و صاین تیمور را از یطرف پیش رفت و با یکدیگر حکایات گفتند و صاین تیمور مراجعت کرده مولا یرا بحضرت صاحبقران روانه کرد و ایشان تا کیفیت واقعه را معروض دارند دشمنان شمال همسایه خود را بموکب همایون رسانیده آنچه دیده بود و آنچه دیده بود و بسمع صدر نشینان بارگاه اعلا رسانیدند

ذکر قرا ولان شاه منصور

وبقتل رسیدن آمدن تیمور و دیگر حکایات ۵ چون هولای باردوی همایون آمده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر آید کوتمر را با چند هزار سوار رخت راه بزه گذار فرمانداد که بطرف مخالفان رود و تحقیق کرده فلت امیشان نماید و محل و منزل آنقوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیرول بیل افگن با امتثال حکم واجب الاتباع از دلیران صف شکن بروان شد و از کل و محل کیفیت بحلال حمید و ندیه ترخان و سایر قراولان پیوسته چون با اتفاق بیشتر رفته اندک مسافتی بپیمودند جمعی از سپاه تومنش خان را برقراول پشته دیدند که ایستاده منظر نمایند و امیر آید کوتمر فوجی از مردان کار و لاوران شیر شکار را بنجانب ایشان فرستاد و مخالفان چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه گشتند از پشته زیر آمدند و خرستاد کان بجای انجماعت رسیده نالا رفتند و از انطرف پشته ای فوشون مردآراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت نشسته حرب و پیکار را آماده چون قراولان بعد دشمنان اطلاع یافتند جا بجا توقف نموده کس نزد امیر آید کوتمر فرستادند و صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده و بجالای پشته برآمد و کثرت دشمنان را ملاحظه نموده بمصلحت درمراجعت دید و بخدمت مردم خود را باز گردانیده وضعیت کرد که با تمکن باز و حمل و آب بگذرند و خود با اندک نفری برقراز آن تل بایستاد و چون مردم تومنش خان دانستند که مدد قراولان حضرت صاحبقران در رسیده و در راه آب و گل بسیار تصور جانب آید کو شده و او بای ثبات و وقار نشرد چندان کوشش نمود که سپاهیان کبیر بسلامت از آب بگذشتند و بعد از ان عنان معاودت انعطاف داد و از عقب بتری بروی خورد و تیری دیگر بر اسب او رسید و خدمش بان اسب بگذشت و اسب بیقوت شده و بای در آمد و از اسب دیگر کشید و چون قدم در رکاب آورد آن اسب تیر خورده بتری بیفتاد و او باد و روی بما صد اینها نده تیر میانداخت تا شهادت یافت لاجرم بقضا آنه و لاسبقت لحکمه و دیگر امیر ملک پسر ملک بهزاد کار برلاس و رضمان خواجه رلات سترلا موافقت امیر آید کوتمر بجای آورده اما انا لله و انا الیه راجعون و مقارن انحال حضرت صاحبقران بجمال ضمان تائید پادشاه بی زوال با مردم اندک بکنار آب رسیده فرماند تا دلاوران از آب بگذشتند و زخم بیکان جان ستان اعداء دولت قاهره را براندند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جانشاه که ملازم رکاب همایون بودند و شتهای مردانه نمودند و در آن محل هولنا کنا امیر جلال الدین پسر امیر حمید آتا بجلادت و مردانگی لطمه در رسانید و از مخالفان سرتفسر را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت رسانیدند حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشکر گاه نزول فرمود و طایفه که در آمده که مردانگیها نموده اند از کثرت دشمن دست مصاف نیافتند مطلبای بیکران و نوازش بی پایان مخصوص گشتند و حکم شد که سپاه و لان چوب منع پیش ایشان نگذارند از آنجهت و از حرمیه ایشان بجاعت و اه و لاد ایشان سادر نگردد و مؤاخذت ننمایند و اقربا و بازماندگان امیر آید کوتمر را نوازش فرموده مواجب او را با امیر غیاث الدین شاه ملک ارزانی داشت و پایه قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و بعبارتی تواریخ سطور بست که چون امیر آید کوتمر کشته شده و هم بر لشکر اضرشتهار مستولی شد و شبی در غایت هول و هراس و اندیشهای گوناگون گذرانیدند اما چون نزدیک پیش ماه بود که حضرت صاحبقران بهبال و رضمان تائید حضرت دوالجلال بجانب شمال میرفت لشکر ان بجالی رسید مدکه بعد از غروب و بیش از غیب شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکبار شروط صلوة وقت بست در آن اوقات که خسته اجم چندوقتی خیره در بروج شمالی میرفتند تا فتحین بر بنده مکلف بر حسب شریعت غراء وقت بعضا فرض نمیشد و بنا بر انکه تومنش خان در بیچ پوری چندان توقف نمیکرد که چنود نظر و رود باور سند و قریب باآن سند که آن گروه انبوه بسته آید حضرت صاحبقران پادشاه هزاردلان و امرا را در آن باب مشورت فرموده گفت امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار ارتادار و چند سردار نامی مثل توسنگ و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم تعجیل نام بروند تا او ناچار توقف نماید شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان گشته بنده رو دیگر خبر آمد که فولادان جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون از این قضیه گاهی یافت بر تو القفات ریاسیاستی سپاه انداخته نه گفتار در لقیه طلیعات لشکر و محاربه حضرت صاحبقران و تومنش خان ماکید میگردد ۵ در آن اوان که مسافت میان فریقین بست تقارب پذیرفت خسروانجم از سحاب مظلم نقابی بر روی کشید تا هول قرار زمستان ۵ نکند و برف و سرمای عظیم پدید آمده و چون توجه خاطر آفتاب اشراق فرمانفرمای باستحقاق بعد از شش روز هوا صافی شده حضرت روز دوشنبه یازدهم رجب سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه در موضع قندز چه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال نمود و هفت قول مرتب ساخت قول اقل بنام سلطان محمود و یاسا میشی آن بسلیمان شاه رجوع نمود و قول دوم را که بانحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان سپرد و بهادران سپاه نامدار و دلیران شیر شکار بستکام داده قول سیوم بوجود امیرزاده میرانشاه کورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع بیقول دست راست معین گشت و قول چهارم در دست چپ با سرطرحی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم با لقفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ باز گذاشت پوشیده نماند که در تاریخ بر سبیل اجمال هفت قول پیش نگرده اند اما بجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین هشت قوشون از دلاوران عبادت آئین چنانچه رفرموده حکم کرد که در عقب قول بزرگ تو قف نمایند تا اگر بهنگام هزیمت فوجی را مدد احتیاج افتد بیاری امداد دهند و مستعدین یعنی باشند و بعضی تواریخ سطور بست که امیر حاجی سیف الدین با لشکر دست چپ از قبل دست راست بورود بیرون سبک سار بوقار و دهنداد حسینی طایفه ارلات دران قبل دست چپ مقرر شده و امرا و تومانات و قوشانات هریک در موضع خود قرار گرفته آماده جنگ و پیکار شدند و از آنجانب سپاه دشمن پدید آمده تومنش خان قول برلاس را بفرزندان شاهزادگان مثل سلیمان شاه و جانگی بوقا و علی اغلان و امرا الوس جوجی خان مثل علی و سلیمان صوفی صوفی و نوروز فقیره و عیسی بیک دربرک اید کو و حسن بیک و دیگر بها دران دشت قپچاق آرایش داده و در مقابل هر یو لاق صف کشیده و از انده عام لشکر مخالف چشمها

چشمها خیره و از غبار سم اسبان هوا تیره گشت و در وقت چنین حضرت صاحبقران کشور کشای فرمانداد تا لشکر از خیابان بالا فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و در آن گرمگاه برپای آتش افروختند و توقتمش خان از کمال تمکین و وقار سپاه نصرت شعار و قلت التفات ایشان تعجبها نمود و حسابها برگرفت و با خود گفت که این همه نوع مردمانند که در روی زمین هولناکی پروای خیمه زدن و پختن و خوردن و آرمیدن با خوف و خشیتی تمام مستولی صفوف مشتمل است و سپاه احد جنود قشون از لشکر نصرت مآل زیاده بود و حضرت صاحبقران کامگار که پیوسته فتح و فیروزی از عنایت و تائید حضرت پروردگار میداشت نه از کثرت اعوان و انصار پیش از شروع در قتال و جدال فرود آمد و از سر صدق و اخلاص دو رکعت نماز بگذارد و چنین بنا از برزمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد و معاودت اجنحال مرتضی ممالک اسلام افتخار عترت حضرت خیر الانام امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف و شیخ اسمعیل کنسب ایشان بقدوه ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود تهنیت عاجز آورده و سرما برسنه کرده از حضرت باری تعالی اعلام سلام و شوکت حضرت صاحبقران را تخاص دولت توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب روی بخسرو کامیاب آورده زبان تحسین بیان گذرانیدند که تو چنین شایسته فانک منصور دلاوران مرد لشکر و صفدران مرد کشور پای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار را بنوعی برافروخت که دل بهرام گوی اسام برشکستگان انمر که بسوخت پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام از نیام برآورده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بودند در هم شکست و صف اعدا از هم فرو ریخته و دشمنان روی بگریز نهادند و چند قوشون از اهل شقاوت و عناد کز پاده آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین درآیند و دستبردی نمایند روان شد و چون امیر جهانشاه تهور ایشان مشاهده فرمود با سپاه خویش حرکت کرده سر راه برایشان گرفت و همه را بزخم تیر و شمشیر بازگردانید و امیرزاده امیر انشاه کورکان رخشنده چلمن نور برانگیخته تا مدار روز کار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند برانداخت و از جانغار دست فجاق بعضی کشته کشتند و برخی راه انهزام پیش گرفتند و امیر عباس با نوئین آزمردم وفادار حق شناس خود را بر سه قوشون زده در اثناء گرد و غبار اسب درگشت و میان امید و یاس دست بتیر و کمان یازیده بار دیگر بنیروی دولت حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورده بر پشت زین نشست بر قرار اول دشمن تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ همیشه طالب نام و ننگ بود در شیشه خانه جمعیت بادلیران سنگ لشکر فرقه انداخت و شاهزاده عالیمکان امیرزاده عمر شیخ بهادر رایت جلادت برافراخته و برابر لشکر تاخته هرکه را در برابر خود یافت در بدن او خویشن کهن بساخت و پروری بیک وخداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمود تا القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمدند و مخالفان از هم فرو ریختند و بعضی کشته شده و برخی گریخته و توقتمش خان چون سعادت با حضرت صاحبقران در جنگ است خود ندید روی از انجا گردانیده متوجه جانب امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وفا بیفشرد و توقتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیز نیست عنان عزیمت بجانب تخیر و هزارهای سلدوز تافت ایشان هرچند شبه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش خان با امراء و سرداران اولوس جوجی خان حملهای پی در پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه جهان کشای

نصف راهی شدند و شبیخون بیجا و نهنک در پای و خاامیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمدند و جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب کرنجکنان میرفت که یکتوا جی رسید و معروض داشت که توقتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و اتفاقا حضرت عنان بگردانید و منعطف گردانید چون توقتمش خان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور را مشاهده نمود پای ثبات از جای برفت و دست جلادتش از حرکت باز ماند و شامت کفران نعمت بر روزگار او و اصحاب او سایه افکند و بناچار حسرت و افسوس دل از ملک و مال برداشته بدور و دربی با موس راه فرار پیش گرفت و تمامت اولوس جوجی خان شکسته رکاب شکستگان متفرق و پریشان شدند و ناگاه از یکدیگر جدا افتادند و حضرت صاحبقران کردون غلام در آن منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان و امراء و نوئینان شرف بقدمبوس بساط جلالت مناط و یافتند و زبان بمستمالی و تهنیت آن فتح نامدار کسر مایه فتوحات روزگار بر گشادند و نثار باکردند و آنحضرت بایشان نوازش و عنایت بیغایت فرمود و شاهانه بنواخت و از هجده نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد و دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام برکشیده مانند شتافتند و مانند برق جهنده در حرکت آمدند و آتش خون کرفتگان بخت برگشته را از پس شیشه قاتل و از پیش رو دانل قیاس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند کس رخت بساحل نجات کشیده باشند و مال و منال چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن کنگ و لال بود و از شاهزادگان جوجی نزاد کو نخوا غلان و تیمور قتلق اغلان و از امرا مالوس آید کو که پیش ازین بچند سال از توقتمش خان ردی گردان شده ملازمت عتبه علیه حضرت صاحبقرانی میمود و بخلعتهای گرانمایه و جاهای قیمتی سرافراز شده نوازشش تمام یافتند و در اثنا باین وقات که همچنین روی نمود توقتمش خان با نیم جانی از ان دریای خونخوار بکنار کشید و ایشان در پای سریر اعلا زانو زده عرضه داشتند که اگر رای عالم آرای صاحبقران اقتضا نماید که ما بندگان صاحب اخلاص بال و پر خود را که از گردش دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع نموده بیاوریم عاطفت پادشاهانه ملتمس آید و پادشاه زاده را باجابت مقرون داشت و فرمانداد که از برای هر یک منشوری علاحده در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس متعرض ایشان نشود و باج سرا از آنجا غت نگیرد و کو نخوا غلان و تیمور قتلق و آبدکو حکمی در آن باب حاصل کرده چون این خبر بتوقتمش خان رسید و بوی آمدند و صاحبقران عالی مکان از عقب جنود و لشکر ایشان که در عقب کرنجکنان رفته بودند در نهایت طراوت و بهامتوجه معسکر همایون گشت و تیمور قتلق اغلان و آبدکو اوزبک که طلب اولوس خود رفته بودند هر دو قوم خود را یافته گرد و با نبوه پیش ایشان جمع شدند آن یک را هوای خانی دشت قبچاق و مملکت جوجی خان در باطن راسخ شد و این را داعیه امارت بیمانعی از باطن سر زده و علم صاحبقرانی فراموش کردند و چهره عهد را بناخن بیوفائی خراشیده تیمور قتلق روی بیابان نهاده و آبدکو با اقوام خود بطرف رفت و کوچک

اقوان چون بمجلس خلاص پذیرفت دشمنان مستاصل یافتند و با بعضی زمستانیان خود دصحراء دشت بازخورده بدرگاه عالم پناه مراجعت نمودند ملحوظ نظر عنایت پادشاه گشت و جمیع امراء و لوئیان که بموجب فرمان شاخت و لایت یاغی رفته بودند ما غنایم نامعصور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسباب اهرو اشتران بار بردار و بارودی همایون معاودت کرده و چندان غنائم و حیوانات بری و شکار و مسکر همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر بر گزیدند و کل از ظرف که طلارم رکاب اعلا بود در اشتار راه بر زبان سید قلم کرده بود که کرباندجیات ما باقی یکف آریم ترک غنائم و در آن منزل جشت فشان که نسیمش از بادهشت حکایت میکرد و آب دهانش از چشمه حیوان خبر میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل طرب و عشرت فرموده مدت بیست شش روز در آن مکان لغفور که تختگاه جوجی خان و اولاد نامدار او بود آسایش و کامرانی داد **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق مدار السلطنة نسم قندار دشت قبچاق** چون این فتح نامدار که طراز سلاطین کردون اقتدار تواند بود حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در دشت بوقراطیکسی از قرعساکر کردون مآثر ما مذحضرت صاحبقران سعادت قرین همتی نوجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم و اموال تا مست صحراء و بیابان مالا مال شد و جنود و ظفر ورد و مستظهر و شادمان قطع منازل مینمودند و از جلو سپاه بتجمل که بدست لشکریان افتاد چنین جرگاه بود که نشیمن اهل دشت و صحرا پیدا شد کو نیت آن خرگاه چنان است که آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم نمیکشایند و همچنانکه ساخته اند بر گردون می نهند و برسید اردند و کثرت خلایق دارد و مرتب بود که هر کس مناق خود گم کرده بود زبان حال او با یمقال مترنم بود هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق تو گر با وطن آیم و چون بکنار آب سیحون رسیدند نزول کردند و کوچ اغلان خبر یافت که تیمور را بر سر خانی نشانیده اند او را هوای سکن مالوف و طلا رست تیمور قتلق امیر کبیره را بجاده صواب مستقیم منحرف شده راه بیوفائی سپردن گرفت و بی خصت حضرت صاحبقرانی بجانب وطن مالوف خود شتافت و چون از آب سیحون عبور نموده فرسنگی چند تیمور و مذحضرت صاحبقران عدالت آئین امیر حاجی سیف الدین را آنروز قی گذاشته متعجل هر چه تمام تر در حرکت آمد و بیابانهای پر خطر می پیمود تا در ذی القعده سنه ثلاث و ستین و سبعمائه بحران کدشته و ازاژدر آمد و از آنجا بسعادت و اقبال بسواحل شهر خوش او جوب شریف مترین ساخت و لوئیان و خوانین مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و زبان بستایش ملک ستان جاری گردانیدند و دعا تمر ایاد و گاه تر عایا سعادت شکر الهی تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران کیهی ستان فرمانداد که طویهای عظیم مترتب ساخته معین مطرب اشتغال نمودند و چون چندی در بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده امیرشاه را حسب فرمان موفور خرسان گشت و آنحضرت دنواحی تاشکنت تریاق قشلاق کرده بانصوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین محرم سنه اربع و ستین و سبعمائه با غروق همایون بسوی و صحه بارگاه سکار تاست شاهزادگان امراء و لوئیان را از فتوحات آنسفر عجیبه بوشحال ساخت و زستان در حدود تاشکنت علم اجلال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه سمرقند سریر سلطنت گشت و از آب جند گذشته مشکار کنان در حرکت آمد و چون موضع آقیار مرکز اعلام ظفر شعار گشت عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمد و سبکتکین را از کابل و غزنین و هرات و بلخ تا هندوستان و آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت و بموجب فرمان امراء عظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و حسین خواجه پسر امیر عیاث الدین و دیگر سرداران و رکاب شاهزاده با اهل و عیال روانه شدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه سعید نصیر سایه التفات بدار السلطنة سمرقند انداخت و آنشهر زمین را بفر وجود همایون خویش زیب و زینت داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترد از آنجا نهضت فرموده کانکل موضع خیام پادشاه دریا دل گشت و حکم جهانمطاع صادر شد که جمله ازدواج و اولاد و احفاد حرمه و حرگاه و حشمه و ماله را و اسباب علوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد آماده و مهیا داشته و خزاین غیاث الدین ترغای با خزاین حاجی سیف الدین و بعد از نکاح امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه در آوردند و برای هریک از شاهزادگان اردوی علاحده ترتیب داده و صلای بیرمضان بگوش خورد و دلاوران و پیروجوان رسیده بساط زهد و تقوی در نوردیده متوجه نشستن با تام گه دراجتماع با زجوانب و اطراف مقدم بر قدم شیخ احمد جام و اشتند یک گرشه ساقی سیمساق مدام از سر سجاده برخواستند و رطلهای گران کشیدند اساس توبه که دمحکمی چو سنگ نمود بین که جام زجاجی چگونه آتش بشکست و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از تسخیر ولایت فراغت یافت بعزم پورش چغتای بسال لوای عزیمت برافراخت **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماهانه سرخسی سپاه فیروزی اثر** و چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفه از حکام و ملاحان ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده اند و بخلاف تو زه و یساق تا حضرت عمل نموده اند بر ضمیر منیر رسش گذشت که یکنوبت دیگر براند یار کذار فرماید و ایشانرا که تمثال لشکر او نشاهده اند دیگر بار بهیچکس از جاده انحراف نماند و باستقبال این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و ستین و سبعمائه حضرت صاحبقران که همت بلندش کمند تسخیر سر شقاوت لوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و در غره شعبان انسیم بادفتارش بخار کار را بعنبر سارا تبدیل یافت و در آنموضع بمزاج شهریار دریا دل عارضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ فرموده و تاجوی رکرد از اعمال بخارا راست عنان باز کشید و در آنجا راحت قوی شد خواتین و اولاد را طلب داشت حضرات عالیات سرکار خانه و توامان آقا و قره العین سلطنت سلطان بخت بیکه با سایر فرزندان و آقایان از سمرقند بیرون آمده بشتاب تمام پیوسته پایه سریر خسروی زمین بوسی حاصل کردند و در این اثنا فرمان حضرت صاحبقران صادر شد که امیرزاده محمد که بر سم استقلال از رفتن دزداجیجون عبور نموده او دسپاه منصور را بموضعی که رسیده بگذارد و مراجعت نماید خواتین و فرزندان و ارکان دولت و ارکان حضرت و انستند که حدیث اذا مرتم بکم علیکم بالصدق آن حدیثی است که تصدیق محول علماء و اهل صدق و صفا بآن مقرون گشته مست دست تصدق گشاده دارند فواضل صدقات بر فقرا و مساکین و ارباب احتیاج بر گیرند و زر و شیرو دیناران بوجه مثوبت نمودند اهل صلاح و تقوی بحجه تامین و امان عالیان دست بدعا برداشتند تا دریابند بهر شبان آزمون صعب که روی نموده بود

نمرده بود و بسخت محنت باز آمده چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان شاه پیش رفته سپاه مغل را بشکنند و امیرزاده سلطان محمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر ها پیشتر از وصول رایات نصرت آیات بامیرزاده محمد سلطان ملحق گشته و بامانوی علی خان نژاده از جانب هرات رسیده در آنجا حضرت پادشاه عالمیان نزطوی داده تنهائی سنگین گشیدند و اردوی اعلا از خوشان نهضت فرموده بجریان موضع قیام سیاه حضرت انجا گشته و در آنجا مقدوده سادات عظام بحضور رسیده پیش از زین رسالت مازندران رفته بود باز آمد و گفت که سید غیاث الدین بسر سید کمال الدین در صدد اطاعت فرمان برداری و فراخ گذاری است چون پادشاه با دین و داد از سر تا فرق تا قدم آراسته بود و از کثرت دشمنان جاسوس و بهم راه انگاره بود حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که مالزمان موکب همایون انجا قطع کرده بسر راه مختار بنشینند و هنان کسانی که عرض هر یک سر بر تن باشد و ملازمان که سر بر تنه بگذارند و بند بطریق جنگل بریده پیش گیرند و بسیاهی دره رسیدند در آنجا بتحقیق پیوسته که سید کمال الدین با هانه سر کرده پیش سید ضیاء الدین رفته است و ما با نه سر فرسنگی است که دچار رفتنی مل واقع است نزدیک بدریا و قریب با آن موضع حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته اند که بکلیف آن انتصال نجوید و دیگر جانب بسیار سفاک بود که هنگام موج آب دریا در آن میریخت و عرض آنقدر که حکم دریا داشت قرب یکمیل بود و بیرامون قلعه ما با نه سر در خان بلند سر در هم کشیده جنانچه چشم بیننده آن حصاری دیگر میبود و در آن هنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقده و جنس با آنجا برده بودند و سایر متولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزیده جنان نقره و طلا از نقوش مجتمع شده بود که وقت مدرکه گمان نمیبرد که عشر عشیر در خارج موجود باشد و این معنی بر رای عقده کشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روانشدن سپاه رزم آزمای در آن کوه لای جنگل راه بریده چون با تأمل رسیدند پادشاه بر تر بحکم فرمود که سید غیاث الدین با ها نه سر در وند و بدروا نصیحت کند و با پای سیر میرا علا حاضر گرداند و بعد از فتح سید زاده ها ردوی همایون ارغصاب و دو حرکت دهند و سپاه بشدت بسیار آن جنگل و بیشه را صاف ساخته ممکنه شتند با لجمله روز دیگر بیست و شتم ذی قعده فرا و لان جانبین یکدیگر رسیده جنگی صعب روی نمود حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در اول آنمعرکه سفر آخرت جستیار کرده بعد از نه روز سید کمال الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز شده و زبان باستدعا بست دولت دیرپا رگشوده ما ان طلبید حضرت صاحبقران گیتی ستان بر زبان گوهر افشان گذرانید که مسئول شما مبذول میدارم مشروط با نکه حکام این ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چندین ساله پیش ما فرستاده در سفر حضر ملازم ما باشند و پدران ایشان چون رافت و مرحمت ما را درباره اولاد خود معلوم نمایند از کمال غیبت و اطمینان خاطر توجه بدین جانب نمایند و این جزیه یکوش بالی ما نه سر رسیده کردن ملازمت نمایند بسیجیدند و نقاره زده اظهار مخالفت کردند و ای عالم آرای شهریار کشور کشای قهمای آن کرد که بهرام شاه و دیگر سرداران و غیرهم از برادران باشی بانان چون و رعداندازان از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر و تسخیر قلعه ما با نه سر نهند و آنجا عت با را شارت حضرت صاحبقران فرشته سیاهان ارباب خلاف را بدست آورده بدو مردان کار و دلیران کارزار با طبل و نقاره و غیره ها کشیده کشتیها در آمدند روی قلزم از تیغ آشنا رهبا دران سپاه نصرت شعار مانند مهر جهانتاب سید خشید و از خروش کوره کوس گرد و کوس گرد و ن گرمشد و چون راست نظر بر تو توجه قلعه ما با نه سر لکند هنگام دریای دو غا بر مقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب خشکی فرو ریختند و در آمدند و آنچه زبان بیان از تعریف آن عاجزه قاصر آید و عاقبت بهادران لشکر منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرون را مستحکم کرده اند و هانیان باندرون کریختند و در عرفه ذی الحجه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند و بعد از شست و روز ساکنان قلعه ما با نه سر عاجز و مضطر گشته و کره کره از قلعه بیرون آمده روی توجه بار گاه فلک شکوه آوردند و بخدمت سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و اعقاب دست نمودند و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بر اطلاع گشته بود که اجتماعت در وظایف عبادت تکاسل میورزند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمودند اول ملاقات با ایشان بخشونت آمیز گفت و در آخرت بسبب اتساب ایشان بخاندان جنت بسیار بالکرام و احترام و بذل و انعام نوازش نمود و زبان بموعظت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسده و مذاهب باطله احتراز و اجتناب نمایند و دست و دستبوسهای مردم خویش سید قوام الدین باید شست و بر شما واجب است که فرزندان را باتعلیم علوم شرعی غریب و تحریص نمایند و اعزاز و احترام صلحا بر خود واجب شناسید و بعد از ادای موعظه ایشان را بقلعه ساری فرستاده و در محافظت آنجا عت مبالغه تاکید نمود و حضرت صاحبقران چند روز آنجا توقف فرموده اموال قلعه را که از حد حساب بیرون بود کسی ما لال کرده یا ما امرا و لشکریان نگذشته و قلعه ما با نه سر را بغرامی بدایرای مملکت کشور باخاک برابر ساخته و چون از افواه و السنه سبع شرف اعلا رسید که مردم آمد یا رفائی و شریر و بعضی عقیده و بدکیش اند بر سر که اگر رقی بدست کسی می بینند بتهمت آنکه طالب علوم فقه است چون او را مباح میشمرند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علوم و فنون هیچ باک ندارند بر این واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که هر که موسوم بسیادت باشد از سپاهی و عوام فرا زنانند آبران نارا ستان کج طبیعت بحکم شرع شریف تیغ راحم سازند تیغ علی بها در باستقام پسرش حسین خواجه و اسکندر شیخی بجهة آنکه درویشان سید قوام الدین پدر ویش را فراسیاب را کشته بودند و میان ایشان نقوم و در آمد فتنی با فراط کردند و بحسب اشارت علیه سید کمال الدین با اهل و عیال او را بجانب مازندران فرستادند و بسر انش سید مرتضی و سید عبد الله را از سر قند کرانیدند و با تشکنت رسانیدند و چون ولایت مازندران بدخت تصرف کامگاران حضرت صاحبقران در آمد مشیران با قطار ممالک روانشدند از آنجمله ایلچی با فتح نامه و سیلاقات که از ساری با آمل قلعه ما با نه سر بحصول موصول شده بود بجانب سمرقند گذشت و هدایا رسانیده و شاهزادگان و خوانین و اعیان را طلب داشته چون تسخیر مازندران بسمع اشیان رسید امیرزاده شاهرخ میرزا و امیرزاده

خلیل سلطان و امیرزاده رستم و حضرت عالیات سرایملک خانم و توقمان آغا و دیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمس و تسعین و تسعمائه فرمان داد که در موضع
ثماسان از اعمال جرجان قصری راسخ البنیان ساخته و دار و نگی ساری ارجمند قادر که مولدش بود مفوض گردانیدند و حکومت آمل با اسکندر شجنی پسر فرسیاب ارزانی داشت
و در کنف حفظ ملک ذوالجلال بسعادت و اقبال بولایت مازندران متعاودت فرمود و بعد از حلی منازل در بیستم ماه مذکور بشماسان رسیده در قصری که معمار همت عالی هفت
آنحضرت احداث کرده بود فرود آمد و بنا بر اشارت عالی تواچیان باطراف ممالک رفته لشکر را بدرگاه گیتی پناه آوردند و شاهزادگان و اخایان که باستدعای ایشان رقمه بود
در چهارم ذی القعده بمبارکی بخت و طالع سعد از سمرقند بیرون آمده و ایوار و شبگیر کرده از آب عبور نموده بلاخان رسیدند و از آنجا گذشته بهندوان نزول فرمودند و آغرق را
گذاشته شب و روز رانده بعد از سیزده شبان روز در حلوان قرار گرفتند و تا انتظام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده بدیدار یکدیگر شادمان گردیدند و
آخایان و شاهزادگان مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و از آنجا در عین ارتیاح و مسرت کوچ کرده سایه التفات بر شماسان افکندند **گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق** ☜ حضرت صاحبقران کامکار در اواسط فصل زمستان یا اوایل بهار علی اختلاف الاقوال در بیست و چهارم صفر
از شماسان کوچ کرده از بیجه نفر سه نفر ملازم نموده و در اغرق بانوی عصمتی سرایملک خانم و توقمان آغا را گذاشت و حلیا تملک و سلطان آغا و نگار آغا را بشرف مصاحبت اختصاص
داد و امیرزاده کاربرلاس و امیر جهانشاه و امیر عباس و حاجی محمود شاه و آوچ قرا بهادر را جاده ضبط و سق و اردوی همایون گذاشت و مقرر فرمود که باسنکی بیایند و امیرزاده محمد
سلطان را منقلای ساخته و از ییلاق امیر ولی گذشته و لشکریان را در دامغان و سمنان و ری و شهریار کامکار تعاقب داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند
بقزوین رسیده شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بملک گرفته پیش شاهزادگان آوردند و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن محل حاکم سلطانیه و فات یافته
ارتق شاه نام نوکرش بجای او نشسته بضبط شهر و قلعه مشغول بود و چون شاهزادگان متوجه آنجانب شدند و بگردستان رسیدند مولی از اردوی همایون آمده خبر رسانید که شاهزادگان
باید که در راه چمچال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از گردستان رخصت نموده بجهار سنقر رسیدند و لشکریان آتش نهب و تاراج در ولایت زده و بار و بیرا از نزد
حضرت صاحبقران خبر رسید که شاهزادگان باید که گرد از نافرمانی دعوت نکنند و هر کس که دعوت را اجابت ننموده سرکشی کند سزای عمل او در کنار ش نهند و بر غارت ایل اوس باغی سیاست
نموده عرصه آن مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بحسب فرمان بار دیگر بگردستان روان شدند و چون بچمچال و کوه بیستون رسیدند سوختک بهادر
و تیمور خواجه و اقبوقا و مبشر بهادر با طایفه از لشکر منصور بناحت بعضی ولایات فرستادند و شاهزادگان از دربند باجی خواتون در حرکت آمده و چون در آن موضع نزول کردند کی ارز
سرداران گردستان بهوس اجرای حکومت آن ولایت پیش ایشان آمده معروض داشت که من راههای انولایت را فتک سپرده ام اگر فرمان شود از اهیری کنم و شاهزادگان بی توقف بندگی
آورم امیرزاده محمد سلطان بگرمه و شمشیر و خلعت خاص و اسلحه فاخر گردانیدند و تیغ بهادر را منقلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد عجرچی او باشد و تیغ علی بهادر بموجب فرمان عجرچی
چی رو انشده در این اثنا والی گردستان برادر همیشاه پسر خود سلطانشاه را با تحف و هدایا و پسبان تازی و نفایس استعداد بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیر تیغ علی بهادر را نیز
تحفه ات شایسته خوشنود کردانیدند و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای برادر همیشاه کشید و کس روانه کرده شیخعلی بهادر را باز خواند و امیر شیخعلی بهادر در مراجعت نموده در اثنای
طریق فرود آمد و با ش خورد ن مشغول شد عجرچی چون از مطلوب خویش مایوس شده بود ناگاه کاردی بشیخ علی بهادر زد و چنانچه دم نزد و همان لحظه عجرچی بالقب وحشی کشته شد
و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان** ☜ پادشاه کامکار در موضع رود بار دیگر
جمعی از لشکر یانرا بر گزیده امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه در آنجا گذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که آغرق باو پیوندد و نفوس همایون با انطایفه گزیده متوجه و چون بحدود امیرزاده
عمر شیخ رسیدند شاهزاده کاربرلاس را با لشکر دست چپ فرمانداد که از راه دیگر در حرکت آمده و قلعه کبیر العجر و غلبه کرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده از آنجا رانده روز دیگر بموضع مرور در رسیده مظفر بهادر با گماشته محمد قمی بوشرف بساط
بوس شرف شدند و از آنجا در گذشته در کرمرود نزول کرده اسفندیار کوتوال آنجا را از قلعه بیرون آمده بملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد
و حضرت صاحبقران گیتی ستان بعد از طی منازل بر دو فرسخی دامغان لشکر ظفر نشان فرود آمد و امیرزاده عمر شیخ بهادر در آن موضع با پیشکش لایق بشرف ملازمت رسیده و آنحضرت سیف الدین قلاش را بضبط بر و بحر دامغان منصوب فرموده و حکومت
و حکومت سمنان و دامغان و شیخ میکائیل ایل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسیده و ملک عزالدین تاب مقاومت در لاوان نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحبقران با تمکین و
بحاصره قلعه تعیین فرمود امیرزاده عمر شیخ را بسنگ منجنیق ملک عزالدین فرستاد و لشکر سپاه را بناحت اطراف روانه ساخت و نفس همایون متوجه تسخیر شد و بهر منزل که میرسید مردان دلاور و رادمرد کیتا میکشادند
و ندای رحیل در میدادند ایشان طایفه دزدان و مفسدان کوه اقلال جبال فرو می آمدند و دست بدامان لشکر منصور دراز میکردند از پای در آورده و حضرت صاحبقران بچمال اخرم آباد و بازده منزل قطع نموده
بپل آب زال رسیدند امیرزاده عمر شیخ که بسنگ منجنیق ملک عزالدین رفته بود بازگشت و در آن موضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که سالک و مراصل بسیار همراه دارند ملک عزالدین اثری نیافته و بمنزل
میانشاه که ضبط و سیاستی آغرق تعلق بزرای و رویت داشت بحسب فرمان در کاشان رانده و قت شاه سردار که از سبزوار تیغ بدار سپاه چرا رسانیده رفیع مقدار از خراسان کمر بخدمت اعراق رفته بود در حسب فرموده بشاه منصور
بگوستوانولایت استقبال داشت چون از فحوای ابات عالیات خبر یافت بزبان مذلت و سکانت امان طلبیده شاهزاده از سر حریم ایشان در گذشته و ملوک پیرون آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشته و در زمره امرای
دولتخان منخرط و تائید باری سبحانه و تعالی باغرق معاودت فرموده و آنحضرت شاهزاده عمر شیخ را بحویزه فرستاده و شاهزاده چون بانجا رسید دارو مدار شاهزاده را خوف جان بگرفت حضرت صاحبقران
چون بموضع قوتان ول فرمود و بامر سعادت قرین صیصل نهضت از نقطه مستقر نزهت توجه تسخیر قلعه فارس کی دوم حضرت ایلخانی سلطان ابوسعید بهادر خان طاب ثراه بود شد و امیرزاده پیر محمد را در سرکوب کیهان جهانگیر گذاشته

شاه منصور حاکم شیراز رفستند و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت شیراز برداشت و کمر همت بر کندن قلعه سفید ساخت و پس از مدتی بر قلعه تسخیر و بحصار بالا شاه کاسار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل آن ظفر بار دوچه سنه و سخت جوانش چهار صد و هفتاد و هفت هجری حضرت صاحبقران بشتاب تمام خود را بدارالملک اصفهان رسانید و بعد از استراحت سیزده روز لشکر بجانب عراق و اصفهان کشید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از فارس بجانب عراق و اصفهان

حضرت صاحبقران دست نواز دشمن که از بعد از تسخیر شیراز قتل آن ظفر در روز بیست و ششم جمادی الآخر سنه ثمن و تسعین و سبعمایه میان هر دو ولایت یکجا نه اصفهان عطف کرده و منازل و مراحل طی کرده و نقش جهان اصفهان را بقدوم خود خویش تیپ و زینت داده چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند و بطرف قلعه الموت توجه فرمود و مردم آنموضع که از غلبه سعادت بود و اند الجاء آورده همان هنگام بی تحصن جسته و لشکر فیاست نصیب بر حسب اشارت علیه از بلندی بجری بریده آب در شیب انداخته تا بقدمها در آمد مجموع مردم از هر طرف با تش و نوح شتافته و حضرت صاحبقران شب در انکوان بسر برده روز دیگر بصحرای سرابان رانزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرموده در اندک لشکریان هر کوه و آهوی انداخته و معاونان ایمال حضرات عالیات سر بالک خاتم تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه و دیگر خواتین و آغایان بدر آمده و بتماشای شکار رفته در آنوقت و صحرا دستبوس صاحبقران ممالک ستان استعداد یافتند و پیشکشها گذرانیدند و نثار چند بر سانیدند و از آنجا کوچ کرده بقلع مسافت نموده در منزل سلسله هوای همدان از غبار موکب ظلال زمان عطر سای ساخته نزول اجلال فرمود و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه و آغوق آلکوشته بتدبیر بعضی امرا مخالفت ورزیده و جهانشاه و امیرشمس الدین میاس و جماعی دیگر شاه و اوج قراباد را که در آغوق بحسب حکم جهانمطاع توقف نموده بود و نیز از سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود بعد از تحصیل اموال آنمملکت بار دوی همایون آمد و بانوی معظمی سراپالک خاتم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را طوی عظیم داده و علاقه خسروانه ممالک دربند با کوه بدا با نواحی بعضی قلاع قدیمه و کوهپایهای بلند براآورده خیال قتال و جدال اراده و چون رای صایب صاحبقرانی باین قضیه خیر داد کشت زراه قلعه صفاهان رو ان کشت و بعد از شنیدن این مژده اعلی بسعد فرمان داد تا سپاه منظفر لوا مجموع لشکرهای نخجوان و نگارستان و مصعب لسالک راست قتال و جدال برافراختند و سپاه نصرت پناه پیش از همه جنبک و اندیشه و صایب ایشان بالای کوه برآمده جنبکهای مردانه کرده عاقبت زخمی خورده باز گشت و همان زخم در کار گشت و چون نگارستان و اهل دشت لشکر نصرت شعار تمام شده کرده بسرکردگی امرای دولت قاهره روی بگریز نهاد و جنود ظفر ورود بر گرده بار افتاده غنیمت نامعدود در گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سایر امرای صعب گریختگان شتافته با میان رسیدند بسیاری از ایشان بحکم شمشیر انتقام بقتل آوردند و بقیة السیف بیم جان بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و چون حصین دانسته حضرت صاحبقران تسخیر آنحصار دشوار است و لشکر جلادت آئین اطراف حصار را فرو گرفتند و از دولت قاهره تا مدتی قلعه را مستمر ساخته و گیرا گشته از عمارت و برج حصار اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده در اردوی همایون نزول اجلال فرمود و از نزل روان شده و کنار ارشای ملطوی بآغوق تمیز پیش زاین امیرزاده میرانشاه و امیر سارق قوغان نرسیده بود و اوج قراباد و بعضی مردم ذکر دنا بود و ایشان باقبال حضرت صاحبقران بعهد قلعه اکرفته همنان استصال کرده و اینده با غنایم موفور بار گشتند و بموکب همایون پیوسته شرف بمتوس حاصل کردند و در این تاراج تازه بهت لشکر بیمک هرم همرتم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم غیبوبه و محکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان بدان طوی توقف نکنند و امیرزاده میرانشاه بموجب فحوای فرمان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کرستان و دقطاع نظر بقی که در آنحدود و باحضار مسلمانان پرداخته و بتیغ تیز مهم ایشان را قطع فرماید و شاهزادگان بامتثال فرمان مبادرت نموده خاطر ایشان از جهت حضرت صاحبقران جمع شده و از دشت اوجان قراباد کوچ کرده با یلاق آمدند و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت گذرانیدند و روز سیوم شوال منادی آوردند که شیخ الاسلام اعظم عبد الرحمن سیرامی بدار السلام بغداد رسیده و با سلطان احمد بغدادی برسم سالت بپایه سریر اعلا آمده و بحضرت چنانچه عادت پسندیده او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش پیش پا قصی الغایه کوشیدی مقدم او را باغزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد بکوید که من بنده و خدمتکار رو در و مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم بوده ام اما رای آن ندارم که هنر تبعید در سلک خدام بهرام انتظام منعقد شوم و سعادت پابوس حاصل نمایم و خاطر حضرت صاحبقران کشورستان چنان بود که اگر سلطان احمد بر دوس منبر خطبه باسم و لقب آنحضرت بگزاند عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت ننماید و چون از این پیغام دربان نیامد و بتعدد اطلاع سلطان احمد بر آنکه بنیاد مخالفت نهاده بود و تحف که مصحوب شیخ عبد الرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات نگشت و آنحضرت جناب ارشای آب را خلعت خاص و زر اسب و جامه فاخر مرحمت فرموده رخصت داد تا بشتابد و بغداد رفته و بکمال سرعت بقصاف دشت از طرف دار السلام بغداد و با سارت سلطان احمد بغدادی برسد و شیخ الاسلام مزبور بموجب فرمان قضا جریان بجانب دار السلام بغداد

کفتار در توجه فرمان فرمای بلاد و نوبت دوم بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران چون از فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید عزیمت آنصوب بتصمیم داده و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغروق را سرکرده با حضرات عالیات سرای ملک خاتم و تومان آغاه و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از برای گذشتن آب دو نساج مرتب دارد و در سیزدهم شوال سنه خمس و ثمنین و سبعمایه صاحبقران دریا نوال و رضوان حفظه و تائید ملک ذو الجلال سوار شده عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانیده و در موضع مانی یلاق نزول اجلال فرموده از آنجا

از آنجا ابواسحاق بشکیر کرده و بسیاری از کوه‌ها عبور کرده و دو روز نوسیده بر سم مقدمه‌ی از لشکر پیش شده و شبانگاهان بهنگام صبح صادق با صد سوار موافق مزاحم نگردند اگر نیاسایند و منصور ایلغار الوس و را غارت بدهند و بجای قراولان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کامکار ایلغار کرده تعجیل تمام روانه شد چون بنزدیک الاوا رسیدند و سلطان احمد سیدن کبود تراول اضطراب بخود راه داده احوال و اثقال را از آب گذرانیده بجنگ پرداخت و شکست یافت حضرت صاحبقران اردو فرمان داد و اثقال را از آب گذرانیده سلطان احمد جلایر احوال و اثقال را از آب گذرانیده بود و خود نیز از دجله گذشت و جسر بریده کشتیها شکسته غرق کرده خود در کلاف سوار ما بیستاده بود چشم براه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آوازی کوس کوکه شنیده بیقوقت بجانب دجله روان شده افواج لشکر مانند بحر خضر از عقب می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و پایین چون دو ابر آب گرفته یکدیگر شدند و محمود آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بودند بدست آورده بدیطرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران کشتی شکسته و از آب عبور فرموده امیرزاده میرانشاه را موضعی که بقرنا عقاب شهرت دارد با طایفه از دلاوران و دیگر دلاوران سپاه آب اندوسلاطین نظام الدین غازانی که تاریخ علاءالدوله شمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میفرماید که سی و چهار سوار السلام بغداد بودم و از مردم آنجا یا از اول این دولت شرف اسلام جلالت مناط فایز شدم و حضرت صاحبقران نسبت بمن صنوف عواطف و مرحمت بتقدیم رسانیده بر زبان گوهربار خود راند که خدای تعالی ترا بر توبه و مرحمت گناه که گذشت از مردم این دیار تو پیش ما آمدی غرض از تحریر و تقریر این حکایت آنکه از رسولای شمار اسید مرویست که گفتند از زمان که از بغداد بیرون آمدم روی بجلادت کرده لشکر منصور که عنان فرار از آب داده بود مدار صحرا بازستاده متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند که خاک و آب در نزد ایشان یکسانست و اهل بغداد از سنان باین امر غریب انگشت بتعجب و تحیر بدندان گرفته اند شنیده که حضرت صاحبقرانی مروی بن عبدالله بست آنجا فظ نورالدین مشهور بکافطار مرقوم است که گفتند حضرت صاحبقران شنیدم که فرمود این سر آغاز و تقصیر واقع شده اکنون که بکنار دجله رسیدیم خود را در آب زده یکدیگر شکم سلطان احمد را بدست می آوردم القصه سلطان احمد از نهیب لشکر فیروزی اثر بجانب دجله روان شد حضرت صاحبقران بلندیکان با جمیع شاهزادگان و امراء و نوئینان بتکاپوی از عقب او شتافتند و چون بموضع کوسر رسیدند اینایچ اغلان و سایر خواص مستمران او نوزده عرضه داشتند که درجات مانده گان نکست که شهریار گیهان ایلغار بطلایع سعود بخت جوان مراجعت فرموده و در بغداد با استراحت مشغول شوند و او نخواهان از عقب سلطان احمد شتافته و او را بگیرند آوردن حضرت صاحبقران گیهان نوئینان و امراء را بسیج رضا اصغا نفرموده از آنموضع با گشته و بدارالسلام بغداد مراجعت فرموده و سلطان احمد را بوجود همایون خویش رشک بهشت برین گردانیده و فخایر و ذخایر که از والی بغداد باقی مانده بود بدست آورده و جمعی که از عقب سلطان احمد رانده شکیر نموده بودند معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته کشتیها غرق کرده جسر بریده از راه مکر بلاد شرقی رفته است عثمان بها در با دیگر امراء نامدار گفت که صواب چنان مینماید که بر آب زده گشتیها بگیریم و از عقب او بشتابیم ایشان گفتند بکجا راب رویم و کدار با پیدا کنیم و بران مبانی اتفاق نموده روان شدند و در اثنای چاچا کشتی یافتند و امراء و دیگر ایشان شکسته و بسیار از اهلوی کشتی داشته بگذشتند و چون بدینسان از فرات عبور نموده در پی خاقان شتافتند و اموال و اسباب فراوان و ذخیره خراگاه و خیمه و لشکر که در راه از غایت دشت و حیرت تاخته بودند بگرفتند و چون از امراء و نوئینان اعیان مثل اینایچ اغلان و جلال حمید و عثمان بها در و سید خواجه پسر شیخ علی بها در و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آورده و سلطان احمد با سپاهی از دشت بیرون برده و امراء و لشکریان از هر طرف بدو پیوسته و قریب دو هزار سوار جرار داشت و از آن مردم دست سوار نامدار با رکشته سوار آمده بودند از اسب فرود آمده شبانه آغاز کردند و از خرم یکان جان ستان ایشان خاقان اوی کردان شده امراء سوار شده باز در پی آنجماعت بدان گشتند و آن گشتند که گفته اند که مدت نزده چهل آورده بودند امراء ملاک خود را از آسیان نیز انبوه تر یافتند باز بدند و باز دشمنان روی فرار آورده بودند امراء با سی و صد کس باز آورده و عزم آنجماعت نمودند تا مقدمه سیم با راحتیان چنانچه نوشته که امراء احوال یافته شتابان بدنبال آنجماعت رفته بودند و شربت آب یافته آورده بودند اینایچ اغلان بکشیدن آب آشامیده عطش دشکیبی یافته و با امیر جلال الدین گفته که از غایت تشنگی روح از بدن بمفارقت میکند اگر آن شربت آب را که تشنه بیرون از زاری داری غایت مروت باشد جلال حمید گفت که نوبتی را صاحبقران شنیده که شخصی را عرب و دیگری را عجم در سفر با یکدیگر مرافقت مینمودند قضا را در آن بیابان که ماند شیشه شمشان آن عرب بود و حکایت از دشت کربلا می نمود بهمین مضمون بلاگردانیده عرب را بکشربت آب مانده بود عجم مالب تشنگ و دیده بره او افکنده که مرفقت چنانست که مردی اعراب شهرت نام دارد اگر از شربت آب در گذری تا من از این دیاری خونخواه نجان نیابم غایت کرم باشد عرب جواب داد که با آنکه یقین میدانم که با آنکه یقین میدانم که اگر این آب بتو دهم مانده های بیابان شوم لکن میخواهم که ذکر فضیلت عرب بر قرار باقی بماند و نام نیکوی ایشان بر صفحات تدوین نگار ثبت گردد آنگاه آب را بعجم داد و تا از غرقاب بلا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و کشته و از جان شیرین السنه و افواه باز ماند و اینحال حمید

بعد از این قصه غریب فرموده که من اقتدا بآن سبب میکنم و اینقدر آنکه حیات من با و بازبسته است بتواریخ زمانی امیدوارم چنین حکی عظیم بر اولاد جرجی خان و اولاد و اتباعش میکرد و دائم تا ذکر امان ایل جغتای باوراق قلیل و دفاتر مثبت مکرر و مشروط باشد چون پایه سریر خلافت سریر بسی جلالت از سر وضع داری با این قصه غریب در تواریخ جدید ثبت افتاده و اینایچ اخلان انگشت قبول بر دیده نهاد امیر جلال دست از جان شیرین شسته عصمت آب خویش بدو داده و اینایچ اخلان آب آشامیده از آن بلیه نجات یافت و امیر جلال حمید بر کت مکر سرشتی چنان در زمره دستکاران منظم شده و خویش با سایر امرا بر سریر خدمت و شیفتگی آستان مقدس امام ابی عبد الله الحسین رضی الله عنه سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده چون بموکب همایون پیوستند اینایچ اخلان و امیر جلال ماجرای آب دریا پیر سریر اعلاء صرف داشتند و حضرت صاحبقران دریا نوال با نهایت حکمت و تحسین امیر جلال کشاده و از حق صحبت و عمل کیاست بدرش یاد آورده در باره امیر جلال حمید التفات تمام فرموده چایه نوازی فرق فرقدان میکرانید

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان پیر خی از حکایات متنوعه

ارباب عیش عشرت چندروز در بغداد این مراد داد مدکه وقت صبح بهتر طرب و هنگام بامداد ای پسر کشتی ما نشست نباید بیار ۔ چون عمر بیست نرود بازنه و کس بیکدیگر ساقیا عمر کرانمایه بغفلت مگذار و حضرت شهریار کامکار شاهرخ با طراف و جوانب فرستاده و رسولان چند در سکن فغفاء و طوکه بعیش و سرور گذرانیده فرمانداران ناحیهای شراب بر مصلی و دیگر سکرات که در بیت الشراب سلطان احمد بافته بودند بر جدول داده بودند و ایشان نیز از خوف و خوش خط فرستاده بودند و شوری در نهاد سلطان بغداد آمده در روی آب سر بست فتاده و چنانچه لشکریان یک یک و دو دو بدست میکرفتند بعد از انقضای ایام لهو و لعب صاحبقران فرمود تا مزاحمت الاتوار امام که از طغیان آب جلوه ویران شده بود بعبارت باز آورند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکرستان فرستاده بود مراجعت آن ممالک را از زده حرامی پاک ساخته و مقصد مرد مشهور را که در کوه شافع متحصن شده و اجبل انداخته سیاست نموده و در بغداد بعز تبسا طاوسی استسعاد یافت و در همان چند روز شاهزاده مشار الیه بضبط و ربط امور کشته بدان طرف رفت و از اردوی اعلا کسی متوجه خدمت امیرزاده و امیرزاده شد خبر رسانید که فرخ پانصد است که امیرزاده از دجله بجانب بصره رود و حکم واجب الاتباع شاه و پیست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پیشکش علاء الدین صناع و معتمد بهر سند از باغانه کج کرده بسمرقند برنده علاز مان رکاب همایون بموجب فرمود عمل نمود و خواجه عبد القادر که در فرخ موستی سر آمده و امده علامروز کار بود چرسبا شارت با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه یار و دیار شد و در اثنای راه از کشت و اهالی بغداد شکر انه نفس و مرخص ایشان از صدمات سپاه جهانکشای مصون محفوظ ماندند اما قبول کرده بجز اندکی عامره رسانیدند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال شیخ سلیمان را که از سنای امیر عصر بود با طایفه از مردم دانا تحف و هدایا بجانب مصر و شام فرستاده در سالت خلاصه مفارقت انکیو اسطه مناوحت سلاطین چنگیز خان حرمت و شویش بسیار با ما لی آنمدیار رسید تا طاقیه مهم اصلح انجامیده خلایق این سلطنت خاطر کردید چون پادشاه سلطان ابوسعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده بسرای جاودانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر کشت و این معانی که از اقتضای طبایع ملکت عرب در تحت تصرف کاشتکان ما آمده و نیک اندیشی رعایا و انتظام حال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعده دوستی و محبت تاکید یابد و کتابات و مراسلات متضمن گردد تا اهل تجارت که مروی عالم از اینانست بیمد خطر آمد و شد کنند فرمود و السلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن

چون دار السلام بغداد با سایر امصار و بلاد و جوزه تصرف قبضه کان پادشاه مؤید کامران آمد طایفه از رجا رانجا رانده و رونده در پایه سریر اعلاء صرف داشتند که در این نواحی قلعه ایست تکریت نام که دست تصاریف بدامن هیچ کس از سلاطین نرسیده و در عرصه ربع مسکون چنین قلعه ندیده و اهل آنجا بهب و تاراج مشغول نه و پیوسته طایفه عرب و شام را میزنند و مردم مسافران بکالای رسیده که با وصبا با وجود آنکه کرد آلو دفتر و نیاز هستاز آنجا می بدشواری میکذرد چون بپرتو این خبر بر پیشکاه ضمیر انور پادشاه پرتو افتاد فرمان داد که بران اخلان و بیک صوفی و جلال حمید و زمره دیکر از هر یا دران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده همراه قلعه تکریت استقبال نمایند و ایشان بر حسب فرموده متوجه شده بدان مرقعام فرمود نه و ایت نصرت آیت در بیست و چهارم ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه از دار السلام بغداد متوجه شده بطرف تکریت روان کشت و امیرزاده شاهرخ مستقلای شده در آشنا بکردستان رسیده فرود آمد و شخصی در آن بیشه شیری دیده عرض حضرت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی از رجا دران پیل فکن بعزم صید روی بآن بیشه نهاد تا کاه پنج شیر عرین جوشان و خروشان از آن جنکل بیرون آمده و بنشکر سیرت هر پنج را در یکزمان بزخم سنان بر زمین افکندند و طمع دیکر وحوش و سباع ساخته دیار شاه حدود و بندقلعه کشای از آنموضع روان شده بظاهر قلعه تکریت نزول فرموده آوازه کوس کرکر و نفیر کوس کرده و لشکریان حصار را احاطه نموده محاصره مشغول شدند و غلال این احوال والی موصل یارحلی و حاکم اربیل با پیشکشهای لایق متوجه درکاه کیتی پناه کشته بوسیله تومان آرکاه فلک اشتباه بدولت زمین بوس سرافراز کردیدند و ملک قلعه تکریت امیر حسین که پیوسته راه زوی و هر کز همنشین نصیحت نوجه رایات نصرت آیات خالف و هراسان کشته برادر کوچک خود را با رده ی همایون فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و حضرت صاحبقران فرستاده را بسب و خلعت داده فرمود که باز کرده و با برادرت بکوی که با بدلی الله پیوست شتابد تا از افادهٔ احسان ما خلق تمتع یابد و چون برادر امیر حسین با و رسید پیغام کذارد و با انکه از غایت بیم و ترای آن نداشت که بیرون آید و تا کید ساس حصار داری بسایقه دوستی مشار الیه بدیوار حصار رفته آمده رزم و پیکار کشت و لشکر ایشرعراده و منجنیق و غیر ذلک ترتیب داده چنانک دراندک مدتی بسی کسان قلعه از آسیب سنکهای کران خراب و ویران شده و رسیوم امیر حسین بازیاده خوارا با بیلاکات کرانمایه بسیار با زی دیکر بدیار بیرون فرستاده و از زبان امیر حسین عرضه میدارند که ما بندکان را بهر حد است که بسیاه نصرت آئین شعاع صداقت و کیش ما بیم کرکین شکوه چتر فلک سای آنحضرت بر تبه دور دل جای کرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اکر خجسته شهریاری عنوان کرد و بار و پسر بیرون فرستم و چون خوف و رعب سن کر کرده شرف لبساط بوس حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین با برادرش فرمود که کناه و را بکوی که بهتوقف بحضرت ما آید و اکر در آمدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در کردن او خواهد بود و برادرش امیر حسین از ان سخن اندیشناک کردیده بحصار باز کشت و لشکریان نصرت شعار نقب بها بریده بپای حصار در آمده بودند سستی خواجه پیشرو شیخ علی بها دیر نیز او کران خود ملقب زده یک برج حصار را در بنیاد خت و لشکر قیامت اثر حصار بیرون دیدا کرفته هجانان بحصار اندرون کرفتند و امیر حسین را خوف و خشیت نهاد و کشاده دل از جان شیرین برکرفت و کوید جهد نام که اهل استقبال فرو نیفتد

واجب الاذعان نفاذ یافت که تواچیان پیرامون قلعه را برامراء اندمان و قوشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقیب بیرند و هر نقبی در عهدهٔ امیری باشد و هر کس بکار خود شغل شد مفصل این مجمل
انکه نقب اول بعهدهٔ تومان کپک خان آمد و شیخ ارسلان کار فرمای اینان بود و نقب دوم بر سپاه پادشاه بن تغاتیمور خان قرار گرفت و دیگری بر سپر خواجه یوسف شاه و الجایتو اردی
مقرر شد و دیگری امیر اته پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال الدین حمید و شمس الدین علی هر سه یک نقب مشترک شدند و یاد گار اند خودی و لطف اللہ بیان تیمور خواجه ما ان هر یک بیکطلب نقب اشتغال نمودند
و آدینه قبله عی و دیگری هر دو یک نقب رفتند و آیت خواجه موسی کال هر دو یک نقب اهتمام نمودند و جلال یاور جی و بیان قوچی یک نقب مشغول شدند شمس الدین اویلاق و ابو القاسم
خویش امیر عباس هر سه یک نقب اهتمام نمودند و توکل و یوسف چهره هر دو یک نقب دگر اشتند و سوجک بیک و قوشون بوقا یک شیخ درویش آلجی امیر مقرب الدین برادر قرا الدین جبه ارادو احد
سلطانشاه هر یک نقبی و حمزه یلدوز حمزه علقر هر دو یک نقب و محمد ارلات و درویش یک نقبی و یحیی بخشی یک نقبی و ملکی خواجه کیک خواجه یک نقب و خواجه مسعود سبزواری و مراد اباچه توقتمیش یک
نقب و جامی حداد نقبی و مجموع این مردم زیر جاکه منسوب باینان بود در اندک وقت خالی ساخته امیر حسین چون دید که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطر شد که کس بیرون فرستاده بهم خویش اغرامش
نمود تا مان خواست و حضرت صاحبقران فرمود که بگذارید بیرون آمدن چاره نیست و چون دستاده تعلقه مراجعت نمود و سخن آنحضرت رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد و شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ
فرستاده دست امید بدامن عاطفت آنحضرت زده تا خون او را خواهش نماید و باین انتقاض نموده برادر خود را از عقب او انکرده و زبان بخود و سکنت موقوف داشت که ماخود را از کمرتر ان غلامان حضرت
صاحبقران بیشمار یم اما برادرم از غایت وحشت و خشیت یارای آمدن ندارد شاهزاده شاهرخ جوان بخت برادر امیر حسین را پیاپی سر بر علامت رسانید و سخن او را عوضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید او را کرد ه های ناپسندیده تو بنگذ سفید نخواهد افتاد اگر با شارت ما عمل ناید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده ماند اگر بیرون نیاید تو نیز بجا او
چون برادر امیر حسین تعلقه را آمد و اخوان با یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدتها در این قلعه حکومت کرده ایم و امرا و امیر حسین کس نبوده ایم و از هر چه خاطر ما خواسته بدان اقدام نموده ایم و از احدی نیندیشیده ایم
و اکنون اگر بیرون رویم مشکل همی که در این واقعات اموال ایشان بتاخ گرفته ایم بر ما دعوی کنند و ما چون توانیم زعده آن بیرون آیکال و عقوبت کرد یم تدبیر غیر از این نیست که نا رسمی در میان باشد
بگوشیم و مجموع راه زنان بود و زدان که در قلعه بودند این رای صواب نمود بدین سمی بهستان شدند و اهل عصیان کوفته بر سر عرف نشستند و از این حرکت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته فرماند اد
ناکوس و کورکه و زیاد و دغان در آوردند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع از بر چها کرفته بودند پیش از انکه آتش در زنند بفیتا دو اهل حصار بستوه آمده قرار بجنگ دادند اشتغال نمودند
سپاه جلاوت شعار تعددی رزم و پیکار شدند و بر لیغ جهانمطاع صادر شد که هر جا که تجوف ساخته باشند بر سر ستونها بیهوده و نقب بر کرده و آتش در آن زنده و شب باین عمل تعدیم رسانیده اکثر دیوارها
افتاده و برخی که بیرون صدمه خالی کرده بود بالکل از پا در آمد و بیمکس از آنجا نجاک افتادند و حکم واجب الاذعان صادر شد که دست غیر بدان نرسیده بلوه مجوف ساخته هیزم و نفت در
آن تعبیه کرده آتش زنند و لشکریان بموجب فرمود عمل نمودند مجموع دیوارها بیفکندند بعضی را که کار آماده کرده بودند بالکل منهدم شد و امیر حسین و اتباع عش و ارمشا هم این جلاوتها دیده و حیرت بلاغ
منتصا صد شده و بقلعه کوه بر آمدند و بهادران سپاه نصرت شعار از نوزده حضت طلبیدند که بیلا بر آینده و مارا از ورطه کار خاکساران برآورند حضرت صاحبقران فرمود که چندان صبر باید کرد که راکشاده
شود و چون کار حصار بکلیت باین مرتبه رسید تکریتیان تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد و الامان بر آوردند و بعرقبان و امراء راشفیع کرده زنهار خواستند و شفاعت امراء درجه قبول نیافت و بهادران
سپاه نصرت آثار چون همتی مم کردند تعلقه کوه بر آمدند و امیر حسین با ابا هر که در قلعه بود دست و کردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سیاهیان جدا ساخته
آسیبی نرسانند و لشکر یا را برا مراء توامان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند و مقتضی فرمان عالم آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواچیان مناره بر آورده و خانهای
بدگر دار از اخراب کردند و بموجب حکم یکه یواز حصار بگذاشتند یا روز کار معلوم عالمیان کرد و که ستاری آنقلعه تا چه غایت بوده ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ذکر مراجعت صاحبقران
ظفر قرین و پیوستن شاهزادگان و امراء و تومنان یاردوی همایون و توجه رایت نصرت شعار بکنار دیار بکر و از آنجا بطرف ماردین رایت عزیمت
روز دوشنبه غره صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب غربی سعادت نزول و نشاط شکار از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زده فرماند تا ملازمان رکاب نصرت انتساب با آن اردو قیام نمایند و چون
فرموده عمل نموده و جرکه زده آنحضرت شش چول توقف فرموده و روز دیگر جرکه بهرسیده صید فراوان امیرزاده امیر شاه امیرزاده موسی سلطان که از کنار شط بواسط رفته بود و طایفه ارامه و شکل بستم
طغا بیوه قاسم الدین عباس صغیر ها از آب شط گذشته بودند و امیرزاده امیر شاه نیز با لشکر خویش زود جلد و حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ تیمور بهادر و آیچ قرا بهادر و بشیر و اغرشاه
بطرفی و امیر یاه کار برلاس و جهانشاه جاکو و محمد درویش برلاس و شیخ علی سرغولی و محمد برلاس بطرف دیگر توجه نمودند و این مجموع شاهزادگان و امراء و لایت یافی را کوچانیده و خارتیده بودند
و عرصه ممالک را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی اعلا شدند چون عراق عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان درگاه در آمد آنحضرت خواجه محمد سبزواری را بحکومت و ضبط
ابتدا دنجستا و وصیت کرد که در تعظیم سادات و علماء و فضلا و ترفیه حال فقرا و قیام بامور رعایا و رفاهیت عمل نگذارد و چون همایون عازم دیار بکر شد امیرزاده امیر شاه را با فوجی از سپاه نصرت
انتباه تعیین و ضبط بعضی از ولایات بسیاهای آب فرات و دوان ساخته چون بسرحد آذربیجان رسید تا آنکه نشنود آوازه مراجعت موکب گیتی ستانی نا مخالفان را شرط احتیاط از دست ندهد و سپاه نصرت شعار را بنظر
اضیاط در آورده ارسیده فرموده تا فتح اعتیاد فرموده و همان جا بود تا که در آن اوان ارغداد آمد طاوطبضط عراق باز داشت تا آن الوس را سرکرده راغب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان غیاث الدین محمد
و آیچ قرا بهادر نیز حسب فرمان در اردوی همایون توقف نمودند تا بضبط و یاسا متی آن اشتغال نموده از پی بیاید و ولایات نصرت آیا تا بهالای آب روان شد و چون تعلقه کوکوت رسید اهل حصار
طریق تردد سده و کرد انیده باب مراقعت بکشادند و آنقلعه بر سم سوروغال نامزد امیر یارعلی موصلی شد و در خلال این احوال بسر علی و جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی شرف بساط بوس حاصل
کرد ند و بعنایات پادشاهانه سرافراز کردیدند و آنحضرت جهة زمان و فوز ندان ایشان سیم و زر و علی و زیور سال نموده نامحتاج بیسران مرتب داده جهة دختران جهیز ترتیب دهنده

و از آنجا نهضت نموده در اراضی فرود آمده حاکم آنموضع شیخ علی ملوی سنگین کشیده و خایف بمستکاری تقدیم رسانیده و حضرت صاحبقران را بآنجا روان شده کنار آب چیار [illegible] صراوق طلای شده خراب که بستوای موصل را عبار سم سمند باد رفتار ش مشک سا می کشت و زیارت پوس و جبهین علی نبینا و علیه السلام فرقدسود تاجته عمارت چهاری دیوار لیکی فاخر مان از حد و حصر تسلیم و سند و صلوات و صدقات فراوان بمستحقان موضع رسانیده و این اثار امیرزاده بیرلاس را که بتحریک ایل و اولوس محبت اشیان مرتبه مجموع بامتثال اطاعت و فرمان پذیرفته آورده و حسب الامر بساط بوس فایز شده و یارغو و الی بلده مذکوره بشرایط خدمتکاری قیام نموده و حضرت صاحبقران را طوی یا وشا نداده و آنحضرت را بجانب گردانیده مستوجه روحا شده و از آنجا این اوقات سلطان عیسی والی ماله دین بسوی بمستقاه اظهار ایل و انقیاد نموده و بنا بر این حضرت صاحبقران از نصیبین قرین سل بجانب ماردین نهضت بدان نواحی رسیده کس فرستاده پیغام داد که با لشکرهای آراسته در عقب ما بتعجیل بیایی که غریمت مصر و شام داریم انحضرت از آنجا که گذشته بر اس العین نزول فرموده و شکر با زارات احتشام فراوان و غیر از حد و حساب دسپاه و منصور عنان بر تافته بارد وی همایون معاودت نمود و ایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بر دو کنار رسیده و کنزل که حاکم آنموضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بکمر کیت و بعضی رعایا با و موافقت نموده پناه بکوه و بلندی برده و ایل بمعنی برفراز مبارک کران آمده طایفه انجمنده و از دستاه و تا آتش نهب و خان و مان ایشان را ندده و حضرت صاحبقران با فرمانروایان و امرا بر دجا و آمده آن شهر بیست از بناهای نزول کرد که از سنگ تراشیده ترتیب داده و قنطره بر اسم خلیل علیه السلام در کنار آن بقعه وقوع یافته بهشتی که بفرمان ملک متان و میان آتش جریان یافته منور و نشسته و آثار سیای بر حوالی چشمه باقی مانده حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا در آن چشمه غسل کرده و از آب آشامیده و قرب بیست روز بفراغ خاطر عیش و نشاط گسترده و طویهای با دشاهانه مرتب داشته و جماعتی که بر اسم جلادت و شجاعت قیام نموده خدمتکاری و جانسپاری تقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بکار آورده و برای ملک دال و اهل و عیال امان طلبیده بدستور السلطان بانجاح مقرون گشته شمول عاطفت و احسان شامل حصین کیف در روحا و روی عجز بر زمین انتقاد نهاده و بمراسم دولتخواهی پایه قدر و ارتفاع یافت چون سلطان عیسی والی ماردین از آمدن ما ملول نموده بود و خلاف آنچه از و متوقع بود بعضی ریوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که تورمیشت که با جمعی راه دمیان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و لهذا بعضی ایات نصرت شعار روز پنجشنبه شهر ربیع الاول بصوب ماردین در حرکت آمده و در اثنای راه سلطان والی ارزن و حاکم ماس نیز ملتقین ملازم دولت روی بکعبه اقبال اورده و بسلک سایر ملازمان انخراط یافتند و آنایان و نوایان که در آغروق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع آق ملک که هفت فرسخی ماردین است منزل ساخته حاکم جزیره ملک عزالدین شرف بساط بوس دریافته بعنایات پادشاهانه سرافراز گشت و سلطان عیسی را نوازنده پیشکشها معروض داشت و خسرو روی زمین زبان بعتاب ملک ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سئوال فرمود و عذرش در مقام اقتدار و استغفار آمده آنگاه عفو و مغفرت نموده با دشاه خطابخش یورش پذیر پرتو التفات و عنایت بر احوال سلطان عیسی انداخته کمر زر و ملعت حاص ارزانی داشت و از آنجا روان شده حوالی ماردین بخیمه زده علف قرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه

چون امیرزاده عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات روبیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت حضرت صاحبقران کامگار شاهزاده رفیع مقدار را بحکومت فارس تعیین نموده مستوجه بغداد و شد انحضرت قرب یکسال متضمن فتوحات آن مملکت قیام نموده ایل و اولوس مستغرقرا جمع آورده مجموع ایشان که خدمتکاری بر میان بسته خاطر بر خراج گذاری قرار داده و طایفه از سنا جان شاه منصور در آنولا فروغ و انتماع حشمت و جاه خود ساخته دم از زندگی و عصیان میزدند شاهزاده جوان بخت برای پیروزی بخت بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام گردانیده و ایلی با و گذرده ان گردنه فرزندان طلب داشت و بغیر امیرزاده یا لیقرا فرزندان دیگر بفارس نفرستاده و در آزمان که شاهزاده مشار الیه بحاصره سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران کامگار بدیار بکر مرفت کسی پیش آنحضرت فرستاده خبر رسانید که فرمان شده است که شاهزاده با لشکرهای عراق و فارس ازراه کوه کیلویه حرکت آمده بارد وی شهریار آفاق محق شتوده وی آید کور لاس و شاه شاهان ایل میشان و پیر علی ملک را بمحاصره سیرجان بگذاشت و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده متوجه شیراز شده در آنموضع اسباب یورش مهیا داشته سیورغال را بضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر سوکجک بفرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه قصبه زکه خراب کرده شاهزاده جوان بخت بسیاری از لشکر روشیراز توقع نموده امیرزاده پیر محمد را مصحوب پیشوایش گردانیده با سپاه بسیار بپاسبانی از ولایتستان متوجه دیار بکر شده از کردستان گذشته بقلعه مختصر رسیده کدا و اخرمان بوکوبیدند که مردمی در آنجا بودند و قلعه قراوان داشتند شاهزاده لشکر ان فرستاده و از ایشان طغار طلبیده آنجماعت سر باز زده و نوکران گذشته صورت حال عرض رسانیدند و شاهزاده سوار شده پرفراز پشته که در برابر آنقلعه بود برآمده یکی از کردان بجد تیری بجانب سواران انداخت آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته و سپر در سر کشیده بیشتر رفت ناگاه از شصت قضا تیری بر شریان آن شیر ژیان رسیده فی الحال مرغ روح آن سعادتمند بجانب ریاض خلد پرواز آمد و بعضی زمور خان گفته اند که چون شاهزاده بحوالی خرمان پور رسید شطار ه حصار بالای تلی برآمده که نزدیک باو بود ناگاه تیری انداخته و بر شاه رگ او خورده فی الحال بروضه رضوان خرامیده بعد از فوت شاهزاده مشار الیه علازمان همان قلعه را گرفته هر کرا در آنجا یافتند ناگو کان شیر خواره پاره پاره کردند و در روح سلطنت امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دو دحسرت بسر آمد و آتش فرقت و لی نعمت در درون و بیرون همگنان برافروخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش را در سرداب بعمارت نهاده ندا آمد که برجو بار دولت و اقبال سروی بالا نکشیده که از تندباد حوادث نهالی نکشت و بسیر غلت و خشت آفتابی طالع نشد که عاقبت الامر بخاک مکسوف نگردانید چون نیست زهر چه هست فراز باید دست چون هست زهر چه نیست نقصان و شکست انکار که هر چه هست در عالم نیست پندار که هر چه نیست در عالم هست حضرت پادشاه کردون صولت انتظام قدوم همایون زاده عمر شیخ بهادر را که با او مشورت نموده حازم و بارصوص نام کرده و که ناگاه تو گل بباد در بار دوی همایون آمده خبر واقعه بایله شاهزاده را بسمع اعیان دولت رسانیدند او ارکان دولت دیگر فکر اندیشه فرو رفته زبانهای گفتن و اشتند

دانستند و نه روی نهفتن مشکل همه آنست که ما مشکل خود را گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم و عاقبت جز گفتن چاره ندیدند و در خلوتی با اتابک این عرض فرمانفرمای با استحقاق رسانیدند حضرت صاحبقران
دولت یار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا اضطراب بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بآیه کریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد
نهاده و او همراه شاهزاده بود و اوچ قرابها در بر حسب فرموده با منشور همایون متوجه خراسان بود شد و امیرزاده صبیت را با امرا و شاهزاده مرحوم بطرف شیراز بازگردانیدند و خود نیز با بشارت
علیه در رکاب همایون روان شد و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ با درقتلق آغا و فرزندان سعادتمندش نعش آنجناب را از شیراز بشهر کش نقل نمودند و در بقعه که از مستحدثات حضرت صاحبقران است
و بجوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است **ذکر بقیه قصه ماردین و مقید شدن
سلطان عیسی بفرموده پادشاه باداد و دین و توجه آنحضرت بجانب جزیره** چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرد بعضی از لشکریان بجهت تحصیل
مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفه از نود و اهل غوغا غوغا بر سر ایشان آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای از این حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی
را طلب داشت و بند بر او نهاد و بواجبی تفحص و تفتیش نموده از فحوای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادران و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست مدهید
و شهر تسلیم نکنند و وصیت کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و مبالغه نمایم شفاعت مرا قبول مکنید و التفات بسخن من ننمائید که من خود را فدای شما و این مملکت کردم یرلیغ واجب الاتباع با قید و قید امضا
شد و چون از کثرت چهارپای صحرا و بیابان بستوه می آمد رای عقده گشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید و محاصره ماردین را بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد
و چون دو سه مرحله طی کرد ناگاه هوا متغیر گردید و ابر بارندگی پدید آمد بمثابه که زمان طوفان نوح نسبت بآن خشک سالی می‌نمود و زمین آن نواحی بغایت پست و نرم بود چند روز مردم ببلای
آن لای گرفتار شدند و قطار قطار از شتران بار بردار و استران راهوار در آن وحل فرو رفتند و زمان بزمان بارندگی اشتداد می یافت تا بمرتبه رسید که اکثر خلایق خیمها بر جای گذاشته و دامنها بر میان
زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و نوئینان نمدها و زیلوها و امثال آنها بر روی لای انداخته بگذشتند و مبدء بارندگی دریازدهم جمادی الاول بود و خلاصی از آب و وحل
در عاشر جمادی الآخر بود و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شمار بجهة فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شیخ نام شخصی که در ملازمت ملک عزالدین
حاکم جزیره بود بسعادت دستبوس دریافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته بود پای در طریق گمراهی نهاده و دست از راه دست درازی کردن گرفت و مجموع بیلاکات را برگرفته بجزیره درآورد
و ملک عزالدین عهد شکسته با آن مفسدان در ساخت حضرت صاحبقران دو سه دفعه بجهة الزام حجت کس پیش ملک عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را بدرگاه والا فرست تا رقم عفو بر جریده تو
کشیم و الا مجموع جزیره در زیر سم ستوران لشکر پست و ناچیز خواهد شد ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود که لاجرم شعله دولت بباد بی نیازی
فرو خواهد نشست چون صاحبقران کامکار دانست که ملک عزالدین بر حصانت قلعه اعتماد کرده پنبه غفلت از گوش بیرون نخواهد آورد در روز ثالث عشر جمادی الاول آخر وقت را گذاشته ایلغار
فرمود و با لشکر فیروزی اثر از دجله گذشته در وقت سحر بر سر آن بدبخت برگشته روزگار رسید ملک عزالدین در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده آن شخص او را در شکنجه عقوبت کشیده بعد از آنکه
مال بسیار گرفت خدمتش را رها کرد ملک عزالدین بمشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد و صامت و ناطق مملکت او عرصه نهب و غارت گشت و چند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان
از نقد و چهارپای بی نیاز گردیدند و رایت نصرت انتما بعد از گوشمال اعدا از آنجا معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از غنایم و ذخیره بوصل نقل
کردند و انهار را در چهل کشتی بمدت ده شبانروز از آب گذرانیده باردوی همایون رسانیدند **ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت
شاهزاده جهان پناه سلطان الغ بیک** چون زمستان بپایان رسید و شمسه انجم نهار اشرف خویش فرا رسید شهریار بحر و بر بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر حال لشکر انداخت
و پیادگان را سوار ساخت و در غره جمادی الآخر سنه ست و تسعین و سبعمائه لوای نهضت بصوب ماردین برافراخت و امیرزاده میرانشاه گورکان را بر رسم منقلای پیش روان ساخت و صحرا
نشینان آن حوالی سپاه ملک کوب را نوائب گشتند و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بصوب ماردین فرود آمده باطراف و جوانب شهر محیط شدند و از آواز کوس گورگه و کوله زمین
گنبد آبنوس افتاد و روز دیگر صاحبقران کامکار با سپاه قول و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه لشکر قول نردبانها بر دیوار نهاده بالا برآمدند و سایر بهادران دیگر حمله آورده
و دشمنان را گرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان روی بقلعه آوردند و لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از سیمبران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب
هلاک شدند و بسیاری از تشنگی مردند و جنود ظفر ورود اموال نامحصور بدست آورده در پای قلعه بجنگ مشغول شدند و این حصاریست در نهایت محکمی و استواری و بر سر کوهی بلند واقع است
و مقدار یک آسیاب آب از قلعه بنشیب آمده و شعرا و بلغا منثورات و منظومات خویش بمتانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان آنروز تا بشب آتش
رزم و پیکار برافروختند و چون خسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشتند و روز دیگر بالا رفته هر که باندرون قلعه رفته بود و پناه بکمرها گرفته فرود آوردند و ارباب
حصار چون قوت پنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر خود راه داده و تضرع و زاری آغاز کردند و بجان امان خواستند و حضرت صاحبقران دولت یار از پای قلعه بازگشته
و باردوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین پیشکشها بیرون فرستادند و باج و خراج متقبل شده از اتفاقات که مردم آن سرزمین را دستگیر کردند آن بود که در اثنا تضرع و تخشع ایشان ایلچیان
از جانب سلطانیه از نزد سرایملک خانم رسیده خبر رسانیدند که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه امیرزاده شاهرخ را در قلعه سلطانیه واهب بی منت بخشنده بی علت
فرزندی ارجمند ارزانی داشت و علمای نجوم از مراسم احتیاط حیطان علوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرقی مسقط راس آنجناب منطبق بود و صاحبش آفتاب در حمل که خانه
شرف آنست اسد طالع آمد خداوند روز گزان دیده دشمنان گشته کور شرف یافته آفتاب از حمل گرانید از حلم سوی حمل از استماع این بشارت مسرت دار نیل حضرت صاحبقران گردن

مسرت روی در از با دنما و شعلهٔ خشم جاشوریش که برفلک اثیر رسیده بود بتکلی تسکین یافت و بشکرانهٔ این عطیهٔ کبری از سر ارباب ماروین گذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند بدیشان
تبخشید و زمام حکومت آن دیار را در قبضهٔ سلطان تخلیسی نهاد و از آنجا عنان عزیمت پچیده و بنیاد رباتبخش کرده عازم سیری شد و شاهزادگان مراد و نوئمیان هرمک برهی را که شنیدند خوش
از راه شور مراجعت نموده چون بکجار نشط رسید امیرزاده میرانشاه راجته ضبط آنولایت بر بالای آب وجدیر سپیل استیجال روان ساخت و خود در آب گذشته در مرغزاری که طیب
نیمیش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود بغزیمت آنکه متوجه آلاتاق شود ذکر قلعه حامدهٔ چون خوانی آلاتاق بمضرب خیام صاحبقران کرد و ان ثقه ارشد هنوز از آن مرغزار کوچ
نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیرانشاه کورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسید خبر آورد که اهالی قلعه حامده بحکم قلعه مذبور شده مانع اظهار سرکشی میکنند اگر حضرت فی الحال امیرزاده
جهانشاه مادر مقدمه روان گردانیده خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب وجدیر که در آن موسم بغایت تنگ میباشد عبور نمودند و برظاهر آنقلعه فرود آمدند و طناب و طناب
کشیدند و تکاپوی که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری میزد در زمانت باشد مکنند و دعوی برابری میکنند خندق آنرا تا مرکز زمین فرو برده اند و دیوار و را تا اوج اعلا علیین برآورده
اند و مجموع بارهٔ آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بکنج دیوارش پرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند و بر سر بارهٔ هم از طرف شهر هم از طرف بیرون
دیواری سنگین مرتب و ساخته اند و بعد از آن ساخته اند و سنگ انداز ها از آن گذاشته اند تا وقت شدت حرارت هوا و هنگام برودت سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون
حصار دو چشمهٔ آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ بار و در آنقلعه است و از بنای حصار حامده تا زمان محاصرهٔ حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده هست که در مدتهای این و قاسیکس
بقهره غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصرهٔ امرئ القیس که آب بشهد رعی آمد پنهانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران بحصار حامده رسید روز دیگر
سوار شده لشکر یا را بر محاصره ترغیب و تحریص نمود و سپاه ظفر پناه پجنگ اشتغال نمودند و هرچند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بجا داران جلادت آئین از جای خود مستزلزل نشده
حضرت صاحبقران فرمانداد تا عثمان بهادر و اغرغوشاه هریک برجی را نقب زده راه آماده شد مهیا ساختند و اغرغوشاه پیش از همه بتعجیل بر آمد و لشکر از اطراف و جوانب حمله آورده نزدیک
قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور دست و بازو نگرفته بود در دو سه روز مستولی ساختند و در حصار ریخته دست بغارت کشودند و سپاهیان آنجا در نهبا رفته نابدید شدند
و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان بیاسیان بالای برج رفتند و تخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام آنعمارت فرصتی در رود از زمانی دیر باز میبایست که آنرا
یعنی تمیر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست از آن باز داشتند و از آنجا کوچ کرده در اثر راه پیاسر یار اعلام عرضه داشتند که پیر صوفی دل ذکر کون کرده هست و میگوید بر حسب فرمان
در زمان او را حاضر ساخته و بعد از ظهر کشتن بکجا خود مصرف شده جمعی را که در آن باب اتفاق نموده بودند نام برده و صورت حال آنکه پادشاه خطابخش جرم پوشش از این حرکت ناروی شاهزاده فرموده و ذیل عفو و اغماض بران پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیدهٔ او مراحم خسروانه فرو ارزانی داشته بود و چون تجدید آن ندیمهٔ ازلی صادگشت صاحبقران
بتعهد او فرمان داد و بریلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب آلاتاق و فرستادن بعضی از شاهزادگان باطراف حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از فتح حامده متوجه آلاتاق شده و در آن دیار کوتوان و سرداران تاج قلاع حلقهٔ اطاعت بگوش کرده باد و می همایون
شتافتند و تقبیل قوائم سریر خلافت سیر سرافراز شدند و باج و خراج قبول کرده که هر سال بسلیغ خطیر بخزانه عامره رسانند و چون شهریار روی زمین از سیاقت مکذشت را بها تعیین نموده
عزیمت چیان مقرر گردانید و امیرزاده محمد سلطان را براه جوزه و راست ظفر پیکر از راه سیوسن بجانب همرای موش و حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ رکاب نصرت مقارن بود
با انکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و استر بسیار در آن معبرهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب قیامت آن بقعات دشوار و را بهای ناهموار
فرموده صحرای موش مضرب خیام و سراپرده جلال گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل بار دوی همایون پیوستند و حاکم نقیس چاچی شرف کورنشات دریافت
اخلاق منفرد بود و در آنموضع بدولت پابوس سرافراز شده اسپان باد رفتار کذرانیده و از آنجا اسپی بود که با قامت اسپان نامدار حکام اطراف که برسم پیشکش آورده بودند نسبتی
بر بسته تکرفته حضرت صاحبقران مدتش را مستظر و نظر احترام کرده اند و مملکت او را بقامت و دیگر ملحقات و ضمایم بروی مسلم داشت و قامت قابلیتها و رابلخلعت طلا و زر مکرر زین
مشرف ساخت و بیش صوفی را با و سپرد تا در قلعه تعلیس ضبط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه بمحاصرهٔ قلعه تمر فرستاده و چون قرا یوسف و اشام
تراکمه با آوازه توجه طرق رزنکار ازاره لوند فرار بر قرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران در آن باب بمشورت فرمود را بها بران قرار گرفت که جمعی از لشکر مبتنی اشان دستده تخصیص
بر ان اغلار ا با تبلیغ سپاه کرد انیده و ایلچی و جاشاه بها در را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته رهسپای موش و در عقب دشمنان فرستاده و فرمانداد تا آنجا که صیورت و رباشد و رباشد روند
و عنان باز نکشند و در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام نمایند و بنفس همایون چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهة استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری اشعار خود ساخته و
بدر کاه کیتی پناه فتنا فته بودند امیرزاده را بالشکر بهرام انتقام فرستاده و فرمود که هرکس لتقدیم اطاعت و انقیاد پیش آید مراحم احوال او مشوید و انکه تمرد نماید و لایت
هالوس و میرابها و تاراج رسیده و از قابلیت سیاست نکته فروگذار نکرده و بعد از فراغ از کوشمال اهل اسجانب قلعه النجق تر فته در محاصرهٔ آن سعی و اهتمام مبذول دارند و بریلیغ جهانمطاع صدور
یافت که تواچیان باطراف ممالک محروسه روند و لشکریان را از کاشان و سن کان جمع کرده بدر کاه کیهان آورده و دیوانیان بر حسب فرمان روان شده از کاشان و اطراف اجتماع لشکر نموده
کردون مآثر مستغرق و براکنده کرده بندور ایات فتح آیات از صحرای موش بحرکت آمده بجانب آلاتاق بارکشت و حضرت تا بهت سات سرحلک خانم و توقمان آغا و خواتین که در سلطانیه
توقف نموده بودند و اینولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردو شدن ایلچی اخلاصا شانه و چون خوانی اخلاصا محل گسترانیدن بساط جلالت بنا شد و اهل عیالی چون در زمرهٔ صاحب قدیم انتظام داشت

بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده و محل قبول افتاد و عرق و حمیت و عاطفت جنسیه او را در حرکت آمده و اخلاف او را بسیورغال و ارزانی داشت و حضرت صاحبقران را آنجا بان سگاوز فرمود و ملازمان به مناسبت استعداد آن مشغول شدند و بعد از چند روز که بمسیده آبهوی سفید و میش و قوچ کوهی و کوزه فراوان افتاد مشتمل و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین اردو که حضرت جهانمانده بودند و سلطانیه اقامت داشتند در اینولا که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق و زبانه کشیده بر اوج درجه حرکت آمد و در اثنار راه بلاقات افتاد و چون همکنان از دحشام فیض شمامه اقبال حضرت صاحبقران برخوردند گشت و از تذکر واقعه حکم سوء امیرزاده عمر شیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطر با اسیلا یافته و مرهم تعزیت شاهزادگان و نوئینان تازه ساخته آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاد و زبانها از فغان و خاموش شد و بمقتضی کل الانسان مرکب من النسیان و النسیان آن شکوفه حدیقه سلطنت از خاطر دستان و پراکندان فراموش گشت و صاحبقران نظر بر انتظام احوال مملکت انداخته و قمع و استیصال اعدا را جزء همت ساخت و تیمور خواجه آقبوقا را بحد محدود و پیش کار بحاریه النبی مشغول بود نوستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعه آیدین شد و با بای قلعه مال امان مقبول نموده هر چند شد از صراحت و ناطق بیرون نرستاد و ندد باعیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد الامان بارج اسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که منصف بعدل و انصاف بود ابتدا تراز بیرون آمدن خلاف و سعد زده داشت و از آن موضع بار کشته شب در میان کوچ کرده بارج کلیسا نزول فرمود و مقاران نیکخال فخر ترین و الی ارزنجان که سوابق اخلاص با الواح اختصاص داشت با مطلا یا و هدایا روی سعادت آستانه سپیده آنجا آورده بود نظر کیمیا اثر رسانیده و بعنایات بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت **ذکر فتح قلعه اویتک** چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بسیاحت بارگاه جهان پناه آورده بودند مصحوب خواجه پسر قراجه ترکان که حاکم قلعه اویتک بود پیغام داد که اطاعت شهریار جهانگیر موجب تسخیر انحصار نشود امیرزاده محمد سلطان را بر معتمدتر روان کرده و رایات نصرت آیات براه نیکدر حرکت آمد حضرت صاحبقران سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطان را بمقام سیدلشکریان فی الحال بتک و اندا فتند و بمیامن دولت روز افزون پادشاه زمان حصار را با زمین یکسان ساخته سرخواجه با اتباعش بقلعه کوه متحصن شدند و بهادران سپاه ظفر مآل پیاده گشته فی الحال بگرمای کوه بر آمدند و نزدیک بدروازه رسیدند صاحب جوش و خروش کوبید پیاده روان شد بگذار دایل سوی مصر ماندند یای سیل سپه چون بقلعه رسید تنگ برآمد هر جائی گوسفند جنگ قوچی زهره کوشه نگاشتند زهره او ده برافراشتند که هر کس که جنبد فرا فصیل بناوک زنندش که گردد قسیل فراز کهابسان پلنگ سپه انجمن شد با آهنگ جنگ زرکان خوبان دوصف زرسان یکی دلفریب و یکی دلفروز روز دیگر مصر سپرد و نایب خود را باتحف و هدایای پادشاهانه بپایه سریر اعلا فرستاده و عرض داشت که بنده فرمان بردار است و تا قیامت چنین فلک سای یارای بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم از سر اطمینان خاطر عبادت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشور کشای فرستاد گان را نوازش بلیغت و فرمود که اگر مصر مستقیم است و با او بگوئید که از سر جریمه او در گذشتم اما باید که زودی بیرون آید تا عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان باز گشته بقلعه آمدند و این سخنان با دی گفتند سمع او قلع مسیح و بخت نهیف کلمات نیکو خواهان را بسمع رضا نشنید و اهل قلعه دست بتیر و کمان یازیدند چنگ آغاز کردند و روز دیگر امیر طغرجان پیش رفته مصر را از طریق مصلحت اندیش نصیحت کرد و گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ خود راه داده و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری و خاکپوسی او آمده اند از خلاف و نزاع با او چیزی اندیشی که هم بحریست گنده و از صدمات این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمد از سماع این کلمات خوف و هراس او زیاده شد با زبیر خود در باب شکست که از خویشان نزدیک او بود و او را و لاوران آن سرزمین بجرات چالاک و تیاز و دشت با اسبان بادرفتار بیرون فرستاده ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلا عرضه داشتند که مصر امید میدارد که آنچه سابقا التماس نموده بشرف اجابت مقرون باید حضرت صاحبقران کامکار و دولت که مصر داعیه دارد که بجز ستاشتا بدالا جرم فرمان همایون نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور ظلمت تیل بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم و مردانه کرده و در اثناء حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر آن چیزی نوشته بودند مشتمل بر آنکه میان ما و سلسله علی خویشی نزدیک است و استظهار ما باهل قلعه و همه ما باین بقعه بدوست اگر مدتش ما منقضی گردانند خطوری تمام بر احوال منازعان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور آن سخت این معنی پرتو انداخته بود و روز دیگر حضرت صاحبقران سپر مصر را پیش خود طلبیده و او در سن شش سالگی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از نهایت زیادتی داشت و چون بپایه سریر اعلا رسید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نهاده و زانو زده بلبهای لرزان و دلی پر خون پدر شرا خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از کشتن او در گذرد من برو مم و سعی کنم که باشکیبی و کفن بدرگاه پادشاه آید و آنحضرت فرمود که هر چند خون پدر تو ریختنی است اما او را ببخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر مصر پوشانیده و حمایل یکی از شاهزادگان در گردنش افکنده او را با جمعی از ملازمان و مستحفظان نامزد نموده و او را چون بدین هیأت بقلعه باز گردانیدند آوازه در افتاد اهل آن بقعه بدوجوش و خروش آمده زبان بدعای او بر پسوند گشادند و مقدم بندگان علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آن جماعت را بخلعتهای فاخره و زر و جواهر خشنود گردانیده اما از غایت وحشت و سراسیمگی بی التفات بزر و زیور نداشت که قدم از قلعه بیرون نهند و خود را بارگاه فلک اشتباه رسانند تا نفش بی بدیل را از آن مملکه برها ندو چون عزم در آمدن تاخیر و توقف جایز نداشت حضرت صاحبقران فرمانداد تا قلعه را ویران ساختند و در اثنار این وقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و بر زبان استکانت معروض داشت که بسر من بنده بیست از بندگان این آستان و اراجه حد آن باشد که در مقام رعایت خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بر وی استیلا یافته دست و پا میزند الحق جای آن دارد که از شکوه این کروفر بکلی بفطرت انسانی نزهره شیر ژیان آب شود و اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد بجا باشد حضرت صاحبقران او را خلعت و نوازش فرمود که اگر بسر جان و مال دلبستگی دارد زود دست شتابد والا سر چه مینیاز خود بیند و اهل حرم سرا بملک خانم و نوه ان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را خلعتهای فاخره داده گسیل کردند و چون بقلعه در آمد

تعذیه آمد کیفیت حال با پسران سلیمان شاه و مصراز غایت شقاوت دادبار عرضه میداشتند چون خبر بدین نوع بفرمان رسید چلبی الاوغان بطاوسیوست تا شتاب ان شهر مشتمل در برابر قصه عمارتی ملمع ساخته در آن زمانی رفیع تر از حصار بانام رسانیده و از ضرب پشک عراده و منجنیق حصار را مانند کوه آورده چون پنج ماه از ماه رمضان بگذشت قلعت آب بمرتبه رسید که معبر پیاده بگشت مجمع چیست را از قلعه بیرون کرده و اکثر کافران ایوان مجاهد و نیک از رخم پشک عراده باخاک جیحان گشت آن مصر محکمت که تو دیدی خراب شده آن تیل مگرست که شبیدی سراب شده و از اضطراب و پریشانی نایب خود را پیش شاهزاده محمد سلطان فرستاده زاری و تضرع نمود گرفت و شاهزاده جوان بخت و رای پاپیر پذیرفتار سانید و از آنستگی مصروسراسیمگی دشمنکام مورد نیافت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه شتافته آسیبی بدو راه نیابد پدر چنین فرموده فرستاده راضامنت شد و آن شخص نامبرده اطلاعات کرد و آنچه دیده شنیده بود باز گفت و بدربان گذاشید که سلطنت و بیرون آمدنست عزت مرتبه بود له بزبان فصیحت تسکین یابد چنان کرد و مصر بود و حرکت الدنبوحی سیلاب و مبارزان سپاه ظفرپناه بر آن گرد با بالا رفته پیش زینه های تخت شاهین خواجه سوای خیر فصید پرواز آمده با هفت کس شب تاریک بجز بلند برآمدند و آن ضعیف مرتقی آتشی بر فروخت و مخالفان اطلاع یافته سپاه بر آن گرد با بالا ریک فتنه توسن آریک بود و کرد با بالا ریک چنگی عظیم شد و اهان شاه خود را گشت و غوغا شاه با طالبیه دلاوران و شمنان را راند و بر سو ضعیکی ارتفاع آن سیصد گز نماند و بر آمده بدیواری رسید و زیر او اطاق ساخته و بر چوبها باز داشتند و مصر بر این قضیه مطلع شده خود را غریق نیل فنا دید و نو کرانش چون سیل بلا بر دیوار مجمع یافتند از وی اعراض نموده و سلوحشک از بدان افکنده و مگریخت مستولی دل ازملک و مال برگرفته ما و خود را و دیگر یاران و فساد تهیل قوائم سریر خلافت میگریزیده و زبان عاجزانه و آنحضرت پیغام داده دی بر خاک نیاز نهاده از ری فغان بر اوج فلک اثیر رسانیده از سر سوز و گداز برای پسران ما خوبست ما را هم یا دشاه شامل حال او شده فرمود او را بسخنیم اما باید که همین ساعت بیرون آید اگر در آمدن تعلل نماید چون تیغ بین خلایق تو در کردن او خواهد بود ما در مصر باشیم تیز کفن بیرون آمده و بر سریر دولت جلوس نموده شاهزاده چون این سخن بشنید و از آنحضرت فضیلت پسر را آگاه کرده نیدو مصر با شمشیر کفن بیرون آمده و بر سریر دولت جلوس نمود شاهزاده چون مراد خود را حاصل نمایدت العمر وظایف بکیونبدگی بجای آرد و تا زنده باشم بر اسم خدمتکاری و جانسپاری قیام نماید و شاهزاده چون بخت مصر را امیدوار دیده بدگاه ما نامه بیاورد چنان او را مورد نوازش و شفقت پیچا یه دی گشت حضرت صاحبقران چون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن بر سبیل وجوب الاذعان نفاذ یافته که سلطان عیسی والی ماوریء مصر را بسلطانیه تیز برند سلطان عیسی از آمدن منع نموده و مصر را بشمشیر مرکب بنا بودن موجب فرمود عمل نمودند و چنان که تمامت الات و ادوات حرب چنگ کرده و بتنگ بودند و رندا دامیر یادگار تمیش بها فضیلت آن موضع گشت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک ستان و گرستان و گشکر بجانب گرجستان و ولادت امیرزاده ابراهیم سلطان** شهریار کیتی گشای گشکر گرد خرم بهشت قرا ملی گلیل و سر بر بعد از تسخیر قلعه و تنگ بیچ رود آن موضع بساط نشاط گسترده و داد عیش طرب داد و چون از زمره و لعب ساعت و طالت روی نمود از انجا مراجعت نموده و بر سر شهر مشتمل بر انشار را میر یادگار سیف الدین زماور را التمغه تفویض داشت حضرت صاحبقران جلمانی گمنوند رضوان بود فرود آمد چند روز توقف نمود و روز نهم ماه رمضان بود که فرمانروا آنجا فوج فوج ترتیب کرده و در آن طوی امیر طرخان را بخشود و ولایت ارنجان و نواحی آن باو بازگذاشت و بلاد و کرمیج خاصه را بامیرزاده ساخت دامیرزاده یادگار میرا چاکو پیش از ین باطاعت یغاز بردلان پرخاشجوی تعلق آمدین مستولی باجاز رسیده و رباب محاصره چنگ پیوسته بود حاکم آنجا که امیر یازید چون لشکر سپاه منصور مشاهده کرد دانست که بهره اهل حصار با چال جوادث روزگار خواهد گشت لاجرم چیلاندیشیده امان طلبیده التماس نمود و چند کرد که اگر لشکر و دستان از محاصره باز گشته زیاچ حصار بیرون فرستد کار سنجاکیه امیرزاده یادگار بمحل نزول گذاشته و قریب باتمحل نزول گذاشته و قریب باتمحل نزول گذاشته امیرزاده یادگار را علام کند چنگاه مجاهدان حصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت و چون بارد وی همایون رسید بنظور لحظ حضرت صاحبقران و لایت آمدین را با وارزانی فرموده و آنها متعاقب زرین و ریا را با گرد انیده و ایلچی فرستاده امیرزاده یادگار خواند و در خلال این احوال با خلاف و امیرچلچی سیف الدین مرجیا نشاه و امیرعثمان بموجب فرمود تا لازم راه مهمات با لشکری گران متوجه گرجستان شده و حضرت بنفس همایون بجنگلستان آلاتاق عازم آنصوب گردیده و لشکریان ظفر قرین از اطراف بزاد اهر گرا میافته قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران گاه گاه با شاهزادگان فیض عطا و امرا رنامدار چون بشهر قارص رسیدند ظاهر آن که صولی دلکش بود فرود آمدند و از نجا بتوجی که در آن اوان در وی نزدیک آن حصار مبارک فال افتاح جلال اطلاع گشت یعنی سیصد و شصت و شش سنه سنوات و تسعین و سبعمایه حضرت ملک ستعال امیرزاده شاهرخ دارا فرزندی عالمتمند کرامت فرموده پیرا ابراهیم سلطان سوم آمد و با نوی عظمی سرای ملک خانم کرکی فرستاده فال ظفر خطیبه و شاهنشاهی از ایوان اقبال و شادمانی درخشنک و مسرور گردانیده و مدت بیست و یکروز بعیش و سرور گذرانیده حضرت صاحبقران با کمال مسرت و شادمانی از نخجوان قارص کوچ کرده و دشت سنگ کول نزول فرموده و آنموضع را و اران که بغراوت گرجستان رفته بود و قلاع و بقاع آنولایت را فتح کرده بود و باغنایم موفور باز گشته بساط بوس فائز گشته و باردیکر طوی کرده و پنج شنبه شبیع بیض نزول فرمود **ذکر رفتن شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بجهت مهمات و توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان بار دیگر** در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان سعید فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید چون شاهزاده مستعد رایه عزم رفتن شود حضرت اشارت فرمود که صد علیا سرایملک خانم و تومان خاتون و دیگر خواتین و آقایان را آنفوق در موافقت بخجاب تا سلطانیه روند و ایشان در آنموضع توقف نموده شاهزاده و متوجه مقصد گردد و نورباصره سلطنت و عزم باجوست موجب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر امرا و افضلیت جهاد از خطه پادشاه جهانگیر سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که امیر الیچ آنشهار دار و منعطف ساخت و ایشان بقلاع حیال و مواضع سهر ارپناه برده بودند و سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در باره آن بیدینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و بظفر و منصور سریر کاه عالم پناه معاودت فرموده و حضرت صاحبقران کامران بشکار کنان بصوفت تا تفلیس که معظم ترین بلاد گرجستان و دارالملک سلاطین ایشانست رسیده و از آنجا باز گشته بولایت شکی آمد و امیرحاجی سیف الدین و امیرجانشاه را با جمیع امرا و سپاه ایلغار بطرف آن ولایت فرستاده تا هر که از دربابی در آید ابواب عاطفت بر روی او گشایند و هر که مخالفت نماید غنیما و اورا برانداز ند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و فجیع که وه و دشت بر تاراج غارت کرده و اهل و الوس آن نواحی را بشکرده بار دوی همایون رسانیدند و امیرشیخ نورالدین و پسر ارپوقا را با لشکری سنگین بکوشتاخ

روان فرمود و ایشان چون بکوهستان آمدند سید علی نکی حاکم آنموضع مال و ملک او را گرفته از خوف جان روی بکریزنهاد و امیر شیخ نورالدین آتش تنب در کوهستان زده جمعیت فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران معاودت نمود و در خلال این احوال کس از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان با تمامی ایشان علی اغلان و الیاس خواجه اجمعی دیگر از شاهزادگان چنگزی و امراء بدنهاد تا دربند آمده بعضی از ولایات شیروان را که با تحکذار آنحضرت بود غارت کردند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان و البته مخالفان چون از توجه رایات ظفرنکا خبردار گردیدند فرار بر قرار اختیار کرده از مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهة تعاقب در عقب ایشان تا محمود آباد دربند فرمود و قبیله اردق غلامان نشان با موج کیوان برافراشت و در آنجا امر بعرض لشکر بصلابت رهبا و ولا و تعاریف سلطانیه فرمان توقمش آغا و دیگر خوانین و فرزندان بهمکان برحسب فرمان روان شده و منازل طی نموده از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و در این اثنار امیرزاده میرانشاه از بغداد بی اجازت و رخصت بی اعلام او و چون موضع آلی رسید حضرت حق سبحانه و تعالی نور بصیرت او را بدیدار فرزندی زیاده کرد انید و حضرت صاحبقران این معنی استماع نموده آن سپهر را بکمال تمام نهاد و امیرزاده پیر محمد بحسب اشارت علیا بهر حسین جندای و سونجک علی بیک و لشکر خاص روان شده و در این مقام بعز تبساط بوس سرافراز گشت **ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و جلوس او مار دیگر بر سریر سلطنت بغداد** سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نمود و اشراف و اعیان آندیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای مصر شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه باید تقدیم نمود و آماده کردانید و سلطان احمد باجمعی دولایت حلب شتافته بر زود رو نشست سریر سلطنت و سلطان برقوق کسی را نزد او فرستاده و خود را بنده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملک و مال چشم و خدم حکم شما را دارد بلکه بر مجموع آن اگر رقم ملک میکشید هیچ مضایقه نمیشد سلطان احمد اسب با ساز و طلعت نفیس و اسب و کمر مرصع داد و عازم و مشتاق شد تا بر آن بلده سلطان احمد ابدالاباد را مأوا و مقر داده اسباب پادشاهی را مرتب و آماده و چند روز در انجا نشاط و عشرت نموده روی بمصر نهاد و چون بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده و پا بفتش او را فرد و گیوان بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی جاریه زریفت پیشکش کرده سلطان را فریب بر وکیل موضع نزه فرود آورد و هر روز انواع اکولات لذیذه پیش او میفرستاد و سلطان احمد بشرکات بسیار مصریان مبتلا شد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید و امور سلطنت بایکدیگر مشورت نمود و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکر ها متوجه حلب شود و برقوق در خوانه بازگرده و سپاهی عظیم آراسته گردانیده سلطان احمد را مشایعت کرده و سلطان حلب رسیده که حضرت صاحبقران از عزاوه گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قپچاق منعطف ساخت و نیز بران مصریان راعذر خواهی نموده بازگردانید و از حلب متوجه دارالسلام بغداد شده خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف بصره شتافت و سلطان احمد در سنه تسع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت **ذکر اشارت صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش خان** و اما اخبار ستان که سلطان عدالت شعار بهار باستوار ایلان نهاد فرمان فرموده در خاطر خطیر و ضمیر منیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر خطور نمود که محمد آقا توقتمش خان را که شمالی بسزا دیده و با دیگر پاسای او را اندازه خویش پرورده بواسطه این معنی پرتو التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته بسمه الانعام داد و حضرت عصمت سمات با آغروق سلطانیه روان گردانیده فرمانداد با سر لشکر خانم و نوه ان آغا با ولا و اصغار ارسلطانیه تیمور قتلغ و دیگر خوانین در آنجا توقف نماید و در غره جمادی الاول سنه تسع و تسعین و تسعمایه خود بآغاق لشکرها ی آراسته بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت پیش از این حضرت صاحبقران نصرت قرین شمس الدین الیانی را که مردی سپهر سیر شیرین سخن بود و از دقایق امور واقف برغبت تمام بحکایات ملطق و برایراد کلام و برحسب مقتضی مقام دانا و بامحمود خوانی مکتوبی مشتمل بر وعده و عید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته و بدشت قپچاق توقتمش خان رسیده مکتوب خسرو آفاق رسانیده و سخنان حضرت صاحبقران را زور نوشته و افی و مقال سخن را بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان مثمر و جایگیر آمد و توقتمش خان خواست که در دوستی و صلح و صفا زند و زبان بکلمه اعتذار و استغفار گویا کرداند و بخاطر خویش برلال عذر خواهی تمکین دهد اما امرا و لشکر از دوستی بهره مند نشدند از این معنی هر یک از زندوده آموزان او را کلمات دلپذیر نموده او را بجاده صواب معرف ساختند تا در تیه غفلت و پندار و غرور سرگردان شده در دشت سخوت و عناد بخم و بال مشورکشت و کلمات خشونت آمیز در جواب نامه نوشت شمس الدین را زرد جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش را معروض داشت و او آن جواب ناصواب آتش خشم جانسوز حضرت صاحبقران مشتعل یافته بعد از عرض سپاه و ترتیب لشکر فرمانداد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم هفت فرسخ باشد در عرض محل لشکر افواج سپاه مانند بحر خضروش و خروش آمده فصل دست چپ در دامن البرز کوه قپچاق دست است محیط بر ساحل قلزم لشکری که بار شمار کثرت آن از زبان افواه سباب تا آن غایت در یکموضع جمع نگشته نشان بیدار و حضرت صاحبقران مؤید بتائیدات آسمانی بر ارش گردون خرام سوار شده و از بدایت طلوع تیر اعظم تا قریب طلام سپر امون قول و برانغار و جوانغار کشته محمود عراطر خیاط در آورده سپهر دون که سریر سید سردار انجماعت زبان بدعا و ثنا گشاده باسب بسگنبد چنانچه رسم و عادت ایشان بود و حضرت شرف محمت ارزانی بیداشت و بعد از فراغ از این امر شاهزادگان و امرا و نوبان و قونانات هریک بجای خود روان شده و از دربند گذشته بقومی از نواحی خان توقتمش خان رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب آن دو گروه تیرنگان فرو گرفت که از هزار یکی از بسیار یکی آنمعرکه جان بیرون نبرد و در این اثنا توقتمش خان شخصی او ترای نام را برسالت فرستاده و آن شخص چون بکنار رود وسی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه را دید سراسیمه و حیران بازگشت و بتعجیل تمام رانده بلشکرگاه خویش پیوسته معروض خان گردانید که امیر تیمور کورکان با سپاه گران از نیک سیر سید و توقتمش خان از استماع این خبر پریشان و هر لسان

و هراسان گشته فراجی را با طایفه اینها دران دشت قپچاق منزلگاهی ساخته و انگر دانیده و آنحضرت در موضع ترقی نزول فرموده و شنید که فراجی با غلبه تمام و رکنار آب جوی نمل کرده است حضرت صاحبقران کامکار با والا دران نامدار تشکر کرده روی بجلادت بایشان نهاده و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار شوم خان کامگار برآورد و از آنجا بپیشتر رفته کنار آب سوغ بضرب خیام نصرت انجام گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران برکنار آب ترک فرود آمده و اینها پیش داشته دست استواری محکم نموده و چون اخبار فراجی و توجه آنحضرت را آگاه شده پای ثبات و دوقار او مستقر نشده روی بگریز نهاده و شهریار کامکار با سپاه چون شاه کذار بسرعت عنان بر عنان توقتمش خان و آب جوی رسیده توقف نموده و تواچیان شناور بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران دریانوال بواسطه قلت آب فرمان داد تا سپاهیان کنار آب بطلب و لابت جوارث در حرکت آمده تا ایشان از ظلمات آبگیر بره و درگذشته باستظهار تمام کر بقلب و قلب مخالفان بندند مقاران ایشان از هوا و لان بسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان با شاهزادگان چون چنین تراوی و بهادران دشت قپچاق کنار آب در عقب لشکر منصور میآیند حضرت صاحبقران کلمة العود اولی برزبان مبارک رانده و بمنزه بیره و قلب و جناح آراسته و چون مسافت میان ایشان و گروه مست اقبال بپذیرفت آن و شناکنان خواهد بر ابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که چند حرم و حشم و اسباب و اموال معسکرها بیرون خیمه گاه کنند و چیرها استوار کرده و بوجب فرموده در بیرون خندق دیگر فرود برند و چون شد که امشب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز برنیاورد و مجموع وظایف یقیظه مرعی داشته از شبخون بر حذر باشند و در آن شب اینالیغ اغلان از نژاد جوجی خان چهره عمد بنا خن سیوفائی خراشیده بگریخت و روز دیگر که سلطان سپهر انتفاع از کمینگاه افق بیرون آمده و بهادران برد و لشکر امواج بحر اخضر در حرکت آمد حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو ضمیر افتاب تاثیر بتنظیم و ترتیب لشکر ممالک ستان کشور گیر انجهت و هفت قول مرتب گردانیده قول اول بفرجود امیرزاده محمد سلطان نوبت و زینت داده و بمردان صف شکن و دلاوران مردافکن استوار و استحکام داده و نفس همایون بایست قوشون کوه آهن و عقب لشکر فرار گرفت تا اگر خللی روی نماید بتدارک و تلافی آن اشتغال نماید مخالفان چون ایشان را از جانب چوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل کوبکا و بیکسارق و دیگر تومنان مثل داود صوفی در مقابل میسره اینجانب آمده بجنگ مشغول اند حضرت صاحبقران با قوشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب دندردی بایشان آورده حمله کردند و مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون جمعی از پی گریختگان روانه شدند و شمشان بقتل خود رسیده بازگشتند و از آنجمله ایشان را تعاقب نموده بودند رخی را کشته و بعضی خود را بحضرت صاحبقران رسانیدند و قوشانات متفرق شده بایشان ملتحق شدند و چون حمله آوران بسر شیخ نورالدین سپاه قوشون ایلدی و احسان صاحبقران مالک ستان گردیده و از سرجان گذشته فرود آمده و انتدا بتاخت و تاراج کرده و قوشون قوشون فرا رسیده و آمدند و قوشون قوال بهلوی شیخ نورالدین سپاه شده و شده کردند و چون ملک قوجین با قوشون خود رسیده و قوال با ایشان منضم شده و در خدمتکاری کمر بستند و شوک بیک جان ایشان دشمن خسته و هر چند بهادران دشت قپچاق تعاقب بسم فوج فوج میرسیدند و گلهای سوار گرگوشهای مردانگی میکردند و سپاه ظفرپناه که فرود آمده بودند بغارت مشغول بودند اجانی برقوشونها گرفت و جویهای خون در آنمعرکه جریان یافت و سرهای سواران در آن میدان انداخته و امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه بعد از رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران باتفاق متوجه برانغار دشمن شده و هرجم بیکان و شمشیر خونریز دست از جان شسته با توان خود از اسب پیاده کشت و دست حلادت کشاده تیرباران آغاز کردند و شمشان هر چند بمدد یکدیگر رسیده شمشیر بر سر ایشان رانده هردو پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان حکم کرده و زبار کرانیدند و در اثنای این احوال امیر جهانشاه با قوچی از سپاه ظفرپناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین از کوشه در آمده با تفاق خود را بقبل دست چپ توقتمش خان رانده و ایشان را چنان رانده که دیگر هوس بازآمدن بخود ندهند و خواجه آقبوقا نیز و طایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خود را از جای برکرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مغفور عمر شیخ بها و یک حمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را بباد فنا داده پدر مرحوم خود را در عنفوان بسر پنجه اقتدار زنده ساخت و علی بیک از منحصوصان توقتمش خان با برادران و ملازمان خویش میدان در آمده زبان بلاف و گزاف برکشاده و پیر عثمان عباس با مبارزت طلب آشت و عثمان بها در با قوشون خویش پیش رانده هردو قوشون با یکدیگر در آویختند و خونهم بضرب شمشیر خنجر و صحرای هیجا ارگشتند و عاقبت عثمان بها در پیروزی و دولت افزون و شمنان اسلوب و زبون گردانیده بهادران و سرداران بمیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عدین عنایت ملک متعال اهل عدو انراد بهم شکسته بهر طرف پریشان ساختند و توقتمش خان چون دانست که کار نوعی دیگر است بر مفارقت مال و ملک تأسف خورده با شاهزادگان جوجی تراوی و امرای دشت قپچاق از آن معرکه گریخت و لشکر بهرام انتقام تیغ کین را بنیام برآورده بسیاری از مخالفان را بقتل رسانیدند فرزندان دولت یار و امرای فیصقدار مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و از بنوازش نوازده زبان بتحسین کشادند و صاحبقران کردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته بتحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده کنار آب قوی معسکرها بیون ساخت و آنحضرت بپیر شیخ نورالدین و از امیر ایلکان دولت امتیاز داد و بسبب آنچه در آنمعرکه از وی صادر شده بود بسب خوب و جامه طلا دوز و کمر مرصع با بخشید و مبلغ صد هزار دینار رایگان بهم انعام نمایان و از زانی داشت عنایتها و احسانها در حق او مبذول گردانید و بوطن اصلی خود بازگشت و امیرزاده میرانشاه که پیشتر از جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش کسری یافته بقبط آغوز قبچین بود و امیر با کاربرداس و امیر حاجی سیف الدین او را بخدمت شاهزاده کذاشت بتفس شریف بلشکرگاه رسیدند و توقتمش خان و اشته و چون بکنار آب ایل رسید غنایت پادشاه بی نیاز حال امیرزادگان عزیز را علی گشت و جمعی از بهادران که در ملک ملازمان عتبه علیا تنظام و شتهند همراه او ساخت و بکامه زر و کمر مرصع و افسر زرنگار و اسرافراز ساخت و از آب بگذرانید تا بحکومت و دشت قپچاق و اکوسا

جوجی خانرا دفعتهٔ قصد اوروناد و شاهزاده در آن طرف بضبط سپاه و اسامیشی لوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان غره و سس ملک راستان را برکنیده بست و ازیم جان رکن خان کرده بمغلستان لولاً بمعهود دی چند آمد و خواص و مقربان او بهر طرف در حرکت آمدند و لشکر فیروزی اثر این نوبت فیزدر دشت قبچاق قتل و غارت کرده بکنار ولغا رسیدند چنانچه در روسش اول قریب بموضع رسیده بود پیوستند و چون زمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه امتداد یافته بود و اکثر شاهزادگان مادر و خویشان رفیع قدر حضرت را در وطن مألوف و مکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر بن شهید مغفور امیرزاده عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان را با سمرقند گسیل فرماید و بامضای این عزیمت اعلام شد که شاهزاده شاهرالیه باشش هزار کس بسرزمین معهود ثابت و مقیم باشد و علیا جناب امین الدین قرا خان و شمس الدین الیاس با رویهل نزول کرده و شنیده مذکر قرا یوسف با علیه بغداد آن دیار آمده است و عزیمت خوی دارد و شمس الدین الیاس غیاث الدین قرا خان چنانچه قرار یافته بود روی بتوجه بسمرقند نهاده و امیرزاده پیر محمد با لشکر خویش بتبریز آمده و لشکریان آن ولایت جمع آمده و امرا و ولاة ان امیرزاده پیر شاه که در آذربایجان اقامت داشتند بشاهزاده پیوستند و چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع قرا یوسف نهاده و دیوی نزول فرمود و در آنجا شنید که قرا یوسف در قراباغ است ساهزاده بی تحاشی بر سر ایشان تاخت و تراکمهٔ زبیم جان کریخته بدربندهای پیش قرا یوسف رفتند از خوف شمشیر جهاد ان شیر شکار فرار اختیار کرده و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا بدربندهای رفت و لشکریان از اعقاب قرا یوسف بگذشتند و ایشان تا اونیک رانده غازی اثر بیافتند و امیر تیمور بار دیگر بسلطانیه آمده و اورا دعوت خاص بوشانیده و خدمتش موجه داشت ذکر تاختن فرمودن حضرت صاحبقران بدشت رسیت جوجی خان و شرح دیگر وقایع که در مغوستان روی نمود تا زمانیکه آنحضرت معاودت فرمود بعد از فرار توقتمش خان با دشاه ممالک ستان تاخت اوس دشت راست جوجی خان بر وجه بمت ساخت و رایت نصرت آیت براه فاخت بکنار آب آوزی روان شد و امیر عثمان عباس را در معدت در ستاده با مر مشار الیه در موضع سکوبیک بار دیگر اعلام وطایف ایلوس و در تیک رسیده آتش نهب و غارت در خانمان ایشان زد و معدودی چند را بقتل آورد و بانگ رشید جان بگذار شنیده بتیر اعلان آوازه توجه لشکر منصور شنیده و با یل سرپدای که گرپیوسته با هم عداوت داشتند توسل جسته و غارت یافته بردم رفتند و حضرت صاحبقران از آب آوزی بازگشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفر قرین در کنار آب تن برک بیک بار اعلام اعلان رسیده خدمتش چون خاجوکشت فرزندان و سقاقان خود را که شته با یک نیمه از سپاه ان سپهر توان رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران آوردند و آنحضرت جمله ایشان چیزه و خوگاه و نیمین فرموده اسباب یورش آنجاعت را معین داشت و نقد و جنس بایشان ارزانی فرموده بهر اخوشدل دشادمان از عقب بیک بار ق اعلان روان کرد و امیرزاده میرانشاه بار دیگر با سواران بازگشته نوبت دویم متوجه برا نغار جوجی خان شدند و مقصد رسیده بقهر مردم را غارت کرده و مجموع ایل و اولوس رس خان را غارتیده تالان کردند و پسران خوب و دختران مرغوب را اسیر کرده مشروکوسفند فراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قتوحی قراول را تاراج کردند و چندقبیله دیگر را کراز خوف شمشیر لشکر صاحبقران ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان بودند و در پناه بایشان التجا نمودند و حضرت صاحبقران چون بشهر مسکاو کراز اقوات بلاد روس بهت رسید لشکریان مجموع آن ولایت را بباد غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل بحدود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و از آنجا حلیا منطغ یانت که اهل اسلام از ارباب کفر جدا ساخته باکرده و فرقه ضاله را بحکم و جس الیوار در سماء ندوخه یوآق از حصار ازاق نهضت نمود بر سمت قوریان روان شد و بنهار نزد. چهر کیان بر علف زار های ولایت راسخته بودند و آن راه جهار یای بسیار از پاد ر آمده اردوی همایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قوریان محل اقامت سپاه منصور شناخت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با طایفه از بهادران ساخت اطراف و جوانب چوکس گشتا فتنده و هر کرا یافتند کشتند و هر چه دیدند کرفتند و بارگشته بموکب علیا پیوستند سعادت دستبوس دریافتند و چون خاطر آفتاب سیر از اشراق فرمان ده آفاق از فتوحات ولایت روس و چوکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرز کوه معطوف ساخت و با نشاء طریق تعمیر غمان عباس بواسطه تهمتی که بر ذمهٔ او محرر فتاده لاجرم تقصانه و لامسقب لحکمه حضرت صاحبقران جهانکشای امیر حاجی سیف الدین را در آنجا نوئی گذاشته بعزیمت غزا بالبرز کوه بالا رفت و بسیار ی از رسیدیان را که در دره و قلعهای محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاده و مظفر و منصور با غنایم نامحصور با آنجا نوی معاودت نمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را تعو با دشاها نه داد و هفت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد تا چارپایان کابل خود بارآمدند و لشکریان بیاسودند و حضرت صاحبقران کامکار از آنجا نوی جهت بسجاب قلعه طاکوس توجه نمود و ایشان از سردواران البرز کوه بودند و حکام آنموضع قلاع حصین داشته که تو گوئی آسمان با آن همپایه و نور باحره از کر آن نمیگذشت و قلعه طاکوس قلعه بود در کوه بغایت رفیع و منیع چنانچه طایر اندیشه هر چند پر و بال میزد بسر شرفات آن نمیرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر را طراف هوای تسخیر آن محال نمیبود حضرت صاحبقران نصرت قرین چون بحوالی قلعه رسید تکریت را که در سر کوه قدوم بر مدعا نهاد تطلب داشت و تفحص و تفتیش آنقلعه مرقوم و ایشان هر چند احتیاط کردند چاره ای که موصل باشد بصعوبت نیز ندیدند و برای حضرت صاحبقران معبد آن قلعه معلوم نشد حضرت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب دادند و بر یکدیگر پیوند کرده بر کرا و تین نهادند و طایفه از بهادران بالا برآمدند و نردبانها کشیده بر کرا و تین نصب کردند و بازمعاریج بالا دری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده بر کرسیوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته عقب هم بر نردبانها برآمدند و طایفه از دلاوران دلیر که پیشتر از همه بالا رفتند بسرعت بر سر برج قلعه رسیده بر آن برج قلعه حواله شادی اهل قلعه کردند و بسیاری را بر خود محیط یافته سر از سپهر حیران مانده دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت و طلازمان درگاه پادشاه هفت کشور بدین برج قلعه استحکام ساخته در کلاه

و انحضرت از این واقعت پرسید که چون شما پیش این بیعت عهد از شیوه یاغیان دور میشوید اکنون بخلاف سابق چرا بدولتیان پیوستید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده بسجود خطای خود اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از جرایم ایشان که شته همه را خلعت داده و فرمود که بروید و با عظاوه رؤسا خود بگوئید که بیوقف بدرگاه ما ستابند از مائده احسان ما محظوظ شوند و بهره مند گردند و آنقوم زبان بدعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و انحضرت سعادت نمود و مجاهدان دین شکوهید را فخر افسر مستخر ساختند و مجموع آن بیدینان را بتیغ جهاد گذرانیده و اموال ایشان را مقسوم گردانیدند و آنقوم زبان بدعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و انحضرت سعادت نمود و مجاهدان دین شکوهید را فخر افسر مستخر ساختند و مجموع آن بیدینان را بتیغ جهاد گذرانیده و اموال ایشان را مقسوم گردانیدند و خواهی آنرا ناخته غنیاء اهل کفر و عناد در انداختند و غنیمت فراوان کر فتند و مفاخران اقبال اعظمای قارنی قون با علمای قضاء بدرگاه عالم پناه آمده و زبان باعتذار گشاده و تحف بسیار آورده بدو با دشاه جهان هدیه انجلع گرانمایه و کمر و شمشیر و اسبان تازی خوشدل رانیده و بر غزا و جهاد غریب فیروزی و ظفر یابی که داشتند بر ایشان مقرر گردانیده و در آن باب پیرایها داده هزار خصمت انصراف ارزانی داده و دوستان سعادت و اقبال از اتجا روان شده قطع مسافت کرده طاعر قلعه کرکس راسضرب خیام نصرت انجام کردانیده و لکتاو و شتر ان موضع را مرا الباور خستا ندند کر وهی انبوه از مخالفان دین که پناه بلوصنی حصین برده بودند و در شکافها و کوههای بلند عزیده بودند انحضرت همت بر استیصال ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران جلادت آئین در صعود و هبوط نشسته و طنابها از قفال تا برابر کرها و شکافها کر فته صاعد و در آنجا متحصنان شیطان خو فرو کوفته استند و مجموع آن کرها را از خصم پیراسته و تیر بدوزخ فرستا نده اموال و اطفال ایشان را کر فتند و لشکر فیروزی اثر در آنجا چند قلعه دیگر دیدند که تفصیل آنها موجب تطویل میشود و چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاک کشت رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده لشکریان مظفر شعار اموال بسیار و دختران سرو قد نسرین عذار بدست آوردند و محبوبهای ماه چهار فشانده در نهایت عزت و احترام منازل می پیمودند و چون موکب همایون قریب بولایت زرکران رسید اهالی آنجا بقدم استقبال پیش آمده زر و جوشن بی اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عواطف خسروانه شده و اهل قلاع برآمان طلبیده بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته و چون اردوی همایون از دیدکذشت رای عقدکشای بعبارت و استحکام مقلعه کلاه فرمان داده و آنجا دلبسته بازوی هنروری بکشادند و حاکم شیران و شاخی امیر شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود بپیشکاری این خصمت طلبیده بشایران آمده بود بترتیب سیاه یرغو و سادری اشتغال نمود و در آنولا کر رایات ظفر شعار بآنجا رسید خدمات لایقه بجای آورده و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و چون اعلام ظفر انجام بآب کر زول فرود آمد امیر شیخ ابراهیم ملوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کذرانید عاطفت شهریاری او را بکلجه خاص و کمر مرصع و اختصاص بخشیده و خواص و سوریان او را نیز بخلع کرانمایه سرافراز کردانیده و الک شیروان با نواحی بدستور سابق با میر شیخ ابراهیم مقرر داشته و فرمود که راه و رسم محاصلت کاید و از سرجهانیکو باخبر باشد و چند روز در آنجا بعیش و عشرت بکذرانید و بعد از آن در حرکت آمده از آب کر کذشت و موضع آق تاپ صرصام کشت و در این ولا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بر ضبط و لایتی که سابقا با و مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارت است از دربند باکو بر تا بعداد و از سمدان تا سرحد روم و فرمان مقتضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن ممالک بپردازد بملازمت حضرت قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده مستار الیه حسب فرمان عزیمت شود و حضرت صاحبقران او را در آغوش کشته و داع کرده و امیرزاده رستم و سپر جهانشاه را همراه کردانیده مصحوب کرد و در محاصره قلعه النجق با مال نوازند و امیرزاده میرانشاه با آثار پادشاهانه و لشکریانش که در خراسان مانده بودند کوس طلب بنوازند و بورود سعید و برافراز سیاه شاهزاده فرخ باغ و نجوان را تا اوبنک یورت ساخته و جوانغار لشکرش سوق بلاق و در کزین برای توطن کزیدند و شاهزاده جوان بخت از سرحد بسمتا محکم قلعه النجق مشغول شد

ذکر رفتن سلطان محمد طغلی بدیار یزد و بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بهر موزنه

سلطان محمد امیر ابوسعید طغلی در مدت غیبت سپاه ظفر او احیال ناصیه دولت داغ راه داده و با بعضی خواجه تاشان خویش از عراسانیان که سابقا در زمره ملازمان آل مظفر منتظم داشتند در آنولا بدیار یزد رسیده اتفاق نمود و بخروج کرده و حاکم یزد را بقتل رسانیده و از کار یزد نیز طایفه را از میان برداشته و مال و سواله آنولایت را که در خانه فالیز اموال محفوظ میداشتند برده و چند خروار قماش جنه سرلک خاص که غرضه بلوند از شهر بیرون برده و جا بسیار دوخته هر بسیرو یالی که با ایشان همداستان شده بود از وجامه میداد و جمعی کثیر از اراذل و اوباش را آن موضع مجتمع شد نمایزاده پیر محمد شیرازی را بقصبه آکاه شده بهیئه یورش و ترتیب محاربه یزد مشغول شد و شاهزاده مستار الیه و دیگکان کرمان و اصفهان و دستان غیر فولک متوجه دفع این فتنه شدند و ظاهر جمعیتی عظیم دست داده و سپاه اطراف محاربه و محاربه مشغول شدند و چون این پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد را بتمور خواجه و آقبوقا و دیگر سرداران و بهادران بداآن صوب بشتابند و چون دوحوالی یزد علف زاری که قوت چهار پایان حاصل شود بنوده حکم شد که سواران سپاه خود را در ییلاق کوشک زرد و نواحی اصفهان کذاشته با کجا بیاورده و مشغول شوند و شاهزاده و امراء و لشکریان حسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند در احاطه کردند و چنک آغاز نمودند و هر روز در نوبت بدان مرتفع عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غنیمت حضرت صاحبقران آن بود که امیر مایزید بر لاس که مردی شوخ مند بود در حسب فرموده انحضرت بضبط نهاوند مستقل میشود لشکری داشت بهلول نام که مهر و رمختیطان تعلیم از و کرفتی و بعد ازان باغوا و افساد مشغول شدی و بهلول محذول امیر مایزید را بتلبیس جمیل چنان ساخته بر نهاوند مستولی شد و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا و آشته بر تسویل نفس فریب هموا عود بر خود راه داده و چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان حسین والی مازندران را از بندپیروز آورده بتربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مسلم داشت و او را مسرور کسل کرده و بریسج واجب الاذعان انقیاد یافت که امیرزاده سلطان حسین و نداد او حسینی با دیکر امراء و لشکریان مستوجه نهاوند شده و جزای بهلول حرام نمک در کنار ریش نهند و ایشان حسب فرمان بدانصوب در حرکت آمده نزدیک ایلات نهاوند بهلول از قضیه آکاه شده با امراء نهاوند رسید حصار را مرکز وار در میان کرفتند و حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوشش بسیار نهاوند را مسخر ساختند

ساخته و ارباب فتنه و فساد را تبیع خونریز زیور کرده و بسلول کاذلفت را کرفته با تش سوخته و چون خبر این فتح نامه اربسیع شهریار کامکار رسید فرمان داد که امیرزاده سلطان حسین با امرای سپاه بلرستان توجه نمایند و مفسدان قطاع الطریق آنجا را بجای فرستند که دیکر معاودت ننمایند کرده و کنار کنا رساحل رفته مجموع بحر و بر را تا انقضای هر موزر تحت تصرف آورند و ایشان با امتثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراشته و چون بنواحی همدان در آمدند ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقرانی پاک اعتکاف و چون بفضله و صیام و ملاوت و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیروان روان کردانیده و فرمان داد که امیر جلال الدین امیرشاه ملک و سایر غوشه در رکاب شاهزاده تا هرموز بروند و تمام بلاد سواحل و کرمسیرات را مستخلص کردانند و امیرزاده محمد سلطان مراجعت نموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح نزد سامع علیه رسید و کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد یافت مردم با وجود انکه کوشت سمک و کربه میخوردند و از خلق شهر قریب سی هزار مرد از کرسنکی هلاک شدند و چون ابوسعید طمع از اتباع و اموال قوی نمانده و آن محمد و لان از زیر خنجر قتل کمنده و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور را خبر شده آنجا عت را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکردار را اسیر بدست آورده از پای در آوردند و چون ابوسعید که راس رئیس ایشان بود در بروجرد بدست آمده کشته شد و رصمیر منیر پادشاه هفت کشور مخفی نماند که فرمود رعایای یزد در آن حادثه اختیاری ندارند از کمال مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آنجا را تعرض نرسانند و چنین فرمان نوکه که دار و غه آنجا بود بعد از تسخیر با نوکران شهر بدر آمد و چکاران شکر کیان را نکذاشتند که قدم در یزد کذارند و بزودی آن دیار را که روی بخرابی نهاده بود آباد ان و معمور شد و بعد از استقصال مخالفان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاهزادکان مرحمت نمود به لشکر یانرا رخصت دهند که با وطان خود روند امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز و بغلان شد و امیرزاده پیر عمر شیخ متوجه اردوی علا کردید و لشکریان و کاهان خود آزار و در بعضی از نوایخ مسطور است که امیرزاده پیر عمر شیخ بعد از فتح یزد با اردوی همایون رفته از آنجا بیرخصت معاودت نموده متوجه تسخیر کشت و چون بمقصد رسید سوکنک که ملازم او بود و امرا و شاهزاده رنجیده خاطر عرضه داشتی بپایه سریر اعلا فرستاده تضیه اسراف و اتلاف مال فارس یاد نمودند بنوعی که چند کره سالهای دراز ملازست شاهزاده بود بنابر میل و محبت بسیاست رسید و امیر قرا یوسف که از امرای شاهزاده محمد شیخ بود بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیر عمر شیخ داشت بصحبت شیخ الاسلام جنید کازرانی مایل کردیده در سلک مریدان انجناب انتظام یافته و چون خواجه که نیابت شاهزاده بسکره با سوکنک اتفاق نموده رای عقده کشای حضرت صاحبقرانی کرد بر این حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایات فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر عمر شیخ با سوکنک و دیکر خواجه با اردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب با شاهزاده خطاب فرمود و چند روز نظر التفات نازوی باز کرفته بار دیکر بر سر عنایت آمد و شاهزاده را روان کردو سوکنک کناه کار رسانیده حکم کرد که با لوما ن خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح قلاع و بلاد آنیار اشتغال نماید و دیکر خواجه را کوش مالی بریده امیرزاده اسکندر شیخ شد نا بجان امان یافت و شاهزاده و ارا باخود باندکان بردیا بجلو امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرای دیکر مشورت فرموده را بهمار اتقسیم نمود بعضی نظر بطرف ارجان و حرکت آورد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کریال بار استیناد و امیر جهانشاه و دیکر امرا در ملازست رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم پیر عمر شیخ که برای مقاتله ایل سکک زندان و کوشکل و شامل و بنا و تر رک و سوجان و تارم یازا کرفته غارت و تاراج کرده از عمارات از نکذاشتند و محمد شاه حاکم هرموز از همابت این کشکان در دریای فواخ و غادر جزیره جوون حزینده آب عمارتها ساخته خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر خضر جوشان و خروشان بود ندا اظهار عجز و بیچارکی نموده و بسی تحف و هدایا بحضور فرستاد و در مقام دای مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار هزار و دویست هزار دینار میشد و بری باقی بود آمده و حسب المقدور خود از نقد و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم کرد و تعهد لازم کرد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از آنجا بازکشته بجانب ماوراء النهر شتافت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقران در آتی بار بسمکذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بمستقر شرف عز و جلال

حضرت صاحبقران ممالک ستان دریازد هم شوال شتان و تعین تسخیر از همدان دربنجش آمده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه سمرقند منعطف کردانیده و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرموده پایی بستاد تا امیرجهانشاه و زمام محاصره قلعه النبق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه کذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس کردد و دیکران را رخصت مراجعت ارزانی داشت و فرمان داد تا هرکه اندا ضعف و روز دیکر هر کدام بهر سیده صید فراوان انداختند و بعد از فراغ از آن کار رحیل الملک قرا قار اکه از النبق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبد الملک حسب فرمان تعجیل رانده و سلطانیه با میرزاده رستم ده چار خورد و در رکاب شاهزاده باز کشت و حضرت صاحبقرانی لشکریان را رخصت انصراف داده از آنجا روی صحرا نهاده چون عرصه دارالین از ستم سمندکهان پای غیرت فزای چرخ برین کشت امیرزاده رستم تشرف پای بوس استسعاد یافته با شارات علیه متوجه تسخیر آن دیار شد و امیرزاده محمد سلطان چون وحشت آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده با لشکر را با رستم ظفا پیوفا برلاس و پسر علی و پسر حاجی محمد و شاه پسند با پنجهزار سوار بار دوی همایون دوانند و در اینوقت که خدام سپاه احتشام بسیطام رسیدند امیرزاده با لشکر بار دوی اعلا ملحق شده شرف پای بوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی

مراد دنیا کیش شاهزاده بجسد روح بهره بکمیت عافیت تاختی آورد سیکه کوه دماوند بمنزلت سپهر بلندی جمع و هشت بادوارزانی فرمود و طارمانش را بصفه نوازش خوشدل ساخت امیرزاده شاهزاده را پیشوا شایسته پذیرفتار فرستاد و خوانین بیک و رکابکران فرود آمده و شتاب بهره قاتر بزاده و بهزیاد که سرسپردار انحاساوری و پیشکش آورده بعین مسکنت بدین عبودیت مشاهده و به ولایت که آنحضرت بجود و فر موا ظلم و عدل حکام و دارو غگان تفتیش میفرمود و اظلوم و ظالم استماع میفرمود بعضی از انجمله بعرض رسانیدند و بحبس جزای عرمان میداد و چون بخطه خبوشان درآمد امیرزاده بقا بزاج استعجال باستقبال شتافت و سواری و پیشکشهای سزاوار بمحل عرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار شکرانه این موهبت عظمی و نعمت کبری چنانچه شایسته بیان و واقع شده نزول فرمود و بدرگاه پروردگار و فرزندان عالی مقدار خویش زیارت و صلات و صدقات بایشان فقرا و محتاج رسانیده اعیان و اشراف اطراف مملکت ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه نهاده و بدولت امیرزاده و معتمدان پایه سریر اعلا حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشاده و آنحضرت یا الدکان دولت و جهان حضرت و آن شاهزاده را پادشاه کشور خدا و ندی و انباز و دولت خطوه کیر انبیاء و دوری بخرمی و انبساط گذرانیدند و زمانی بخرمی و انبساط گذرانیدند و از آنجا در دولت آباده دارالسلطنه طوس قدم بمحل نزول چاپلوس کرده امیرزاده کامگار و امرای کبار و ایالت با نقاره و دوسنجات مستقار و شهریاری خود شعار آمده و حاضر گشتند و علاء الدوله کاشانی بفرمان صاحبقران بامیرزاده علوم بهای مذرک و مرتب و مهتد و چون خاطر انور ایشان از بحبوحه عشرت با پرداخت بتوالقات بتدبیر امور مملکت ماندخت و تفتیش احوال مازندران و مطلبان و طالمازا که بشمال استراباد و مظلوم مازانبوخت و خراج شش ساله برعایا بخشید بر بیانشتو ساخت و در این اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را بسرای کرامت فرمود و بجوار رحمت حق پیوست و بعقبا و بهشت بلوازم حسن جلوی اشتغال نمود و چون از لمعه سر خبر فوت حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند باعی که در شمال سوقعه احداث فرموده بود و بباغ مشتمل استبهار دارد سرادق عظمت و جلال برافراخت بعمارت قصر رفیع و کلش فرمانداد و دستادان ماهر معماران حاذق که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و دیار مصر و بلاد و دیار بکر جمع آورده بودند طرح آرایش بملک عمارت بدلوح مهارت کشیدند و چون بقبول خاطر خورشید سریر آمد و اتفاق و فاق من نجوم ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الاخر سنه تسع و تسعمائه بنیان آنرا بنا نهاد و حصار کن قصر بانیات کاخ زیبا را بر آورد و بحضرت صاحبقران سعادت نشان اقبال اهتمام و فور احتشام تمام بخشید و بعد از مدت چهل و پنج روز بانمام رسید طاق ایوانش در رفعت بر دوسا حصار اسد سکان رفیع تر آمده ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران بجانب شیروان و وصول امیرزاده محمد سلطان باستان فرخنده نشان ۞ در اثنا امیرزاده شاهرخ از حضرت صاحبقران دستوری و استیذان حکومت خراسان و مازندران یافته بدان حدود روی همت نهاد و سلطنت و دستی برج خلافت معین السلطنة آذربایجان و اندر بشاهرخ بهادر ارزانی فرمود و امرا و امادار امیر سلیمان شاه و امیر مصاف و لدامیر چکو و سید خواجه امیر شیخ علی بهادر و عبد الله امیر حاجی سیف الدین و ملک آقا و جهانملک پسران محمد کولا دارا و لا دعیات الدین و خان حسین پسران فرخان و امرا خراسان باتفاق بلاق و کیکی تورکمن و طغای هرکز و غیرهم از هر طرفان فوجی بالاغ استاد و تعیین نموده حکم کرد که مجموع این طبقه از امرا صاحب اندیشه تاخوانده و متاکرده بیسه کوچ باخود بدرند و شاهزاده باوزینک که نزدوا اکلیل او نیک بخود فرا ایمن وقت و اسعد ساعت پای عزیمت در رکاب سعادت آورده و شعبان سنه تسع و تسعین و تسعمائه از آب آمو گذشت و منازل مراحل طی نموده مازندران محجوبه سریر و دولت آنجا امیر آقبقا با اشراف و اعیان بلده و سرات بدولت زمین بوس مستسعد گشته شرایط ستایش بجای آورد و نذر و هدایا از نظر روان شاهزاده نوروزی فرخنده و مرغزار کمدستان کی دیگر مخیم همراه واقع است نزول فرمود و ما همراه مضان را در آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان بر اهل بجار و قطار خراسان تافت و سرداران و حکام قلعات باستان دولت آستان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده از کمدستان کوچ کرده بباغ زعفران بنزول شریف آورد و عزم تسخیر آن سرزمین بامضا مقارن بهفتم شهر شوال و بعضی گویند که جناب شاهزاده علی الاطلاق از مازندران مشتاق فرموده و شب بیست و یکم ذی الحجه سال مذکور آوازه آمدن شاهزاده چون بخت ارتفاع سعد پدری شایسته تاج و تخت گرامت فرمود چون این بشارت بسمع گزیده الدی یحکم بها یا مرا سیده بایستقبال موسوم گشت حضرت صاحبقران عیم لسان از باغ شمال سوار شده در نهایت عزیمت بجانب شهر سبزوار تاخت و چند روز در جلگا و دلکش گشن بشاهزاده طرب کنان رسانید و از آنجا کوچ کرده و بشهر آمده در آق مزار نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را بتقدیم طاعت و عبادت و قیام بشکرانه و احسان مشمول عنایت فرمود و از آن محل نهضت نموده و بسلاق سلطان از رقوح برآمد و در آن موضع امیرزاده محمد سلطان بآبوسش پدر شرف اندوز گشته پیشکشهای شایسته بنظر انور رسانید و شاهزاده را بانواع عاطفتها و نوازشها مخصوص گردانید و بعضی از امرا و ملازمان را بانعامات فاخره و خلعتهای طلا دوز سرافراز فرمود و حضرت صاحبقران بمحل نشیمن شاهزاده محمد سلطان را عنایت فرمود تا بآنجا رفته بآسایش و فراغت بسر برد و وظایف شکر بجای آورد و زمانی بسیار بباب استحقاق داد و مفصل این مجمل آنکه جمال الدین فیروز که بزعم بعضی از اهل امیر تیمور شاعر است و در عین مراجعت امیرزاده شاهرخ از سبزوار بمدح او مشرف گشته و بدرجه قبول و حیات جاودانی فایز گردید بعضی از ملازمان شاهزاده را بفتنه و شرارت تحریک نموده یا فتنه و شر او را در سر بود و چون بدامغان رسید قاصد آورده که در رسم جهان بر آب آتش فتنه و بدرده فتاد و حیات جاودانی را وداع کرد بعضی از ملازمان شاهزاده را بفتنه و شرارت تحریک نموده یا فتنه و شر او را در سر بود و چون بدامغان رسید قاصد آورده که در رسم جهان بر آب آتش فتنه

ذکر خوشنگاری دختر خواجه اغلان بازدواج امیرزاده اسکندر و توجه رای عالم آرای بعمارت باغ دلکشای ۞ حضرت صاحبقرانی شمع جهان افروز خواجه اغلان را بانواع عطایای بیکران اختصاص داده فرمود تا پیش پدر رود چنانچه آنحضرت خواجه را استکاری نمایند از برای تمام امین مهم حکم شد که

شد ذکر عنایات الدین رحمان با لطایف منعه و لطایف قسمه باشیع جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو برحسب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار با دل دردمند بغزا رکاکل کوهپای عنصر آمیزش طرب افزای جان و دل بود و منزل نمود و در این اثنا حرم محترم شاهزاده سلیمان شاه رخ بهار در ملک اغار سیده شوقات نامی و میلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان اعلی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت قبه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و چندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسیده چندان مسکرات در میدان آوردند که زمین و زمان سرمست از آن شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده تا کسی سلطانزاده این شریعت عقد ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه بساط حسن و طوی در نوردیده شد با قوی عضلی جانزاده رخصت معاودت یافته بحشمت هرچه تمام تر از راه بخارا بجانب سریر عزت عزیمت نمود و در پانزدهم سنه تسع و تسعین و تسعمائه معاودت حضرت اعلی جغتایی و بانی مبانی همایونی فرمود که بر کنار رمغزا کاکل که در نزهت و طراوت از روضه فردوس و مانع جنت نشان میداد احداث نمایند هندسان معتبر و بنایان صاحب هنر که بر درگاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته بر حسب اشارت علیه بنیاد باغی رفیع نهادند مرصع مثل هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از فلک گردون میگذشت و در عرصه آن بنا آت و افرا از اشجار مثمره و گلهای خوشبو و ریاحین تازه روی بنشاندند و چون غنچه دل خطاره آن نهاد کل صد برگ شکفته میشد بباغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی از برای گشادگی خاطر تکل خانم بنت خضر خواجه خان که شمع جهان و غیاث الدین رحمان بکاشانه امور بود در نواحی آن باغ عمارتی مخصوص بوی ساخت و در اثناء این وقات حضرت صاحبقران ملک سمات با بات نصرت رایات را بجنبش آورده ماآب جیحون بگذشت و قریب بغروب جناس مضرب سراپرده اساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاد و لشکریان خانهای زمستانی ساختند و انی و بور ابرداختند و آنحضرت بقصبه ناشتر شریف برده بزیارت شیخ احمد نسوی مشرف شدند و آن بزرگوار از فرزندان امام زاده محمد حنفیه بودند و علی ابهر مع و فرمان واجب الاذعان خان نفاذ یافت که بر سر مزار او دالانها و اعمارتی وسیع طرح اندازند و برحسب فرموده طاقی بلند و مناره و گنبدی مربع سی گز بر سی گز و در دو طرف گنبد در چار صفه دیگر دو اره گز و چار صفه دیگر اجرات و غیر ذلک از عمارات اساس انگندند و فرمان شد که چهار مقبره سنگی مفید در غایت تکلف بتراشیدند و نقوش غریب و بدیع در آن بکاشتند و فرمود که مولانا عبد الله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال پسر مولانا مشار الیه آن عمارت را باتمام رسانید و حضرت صاحبقران کردون غلام صلاه و صدقات بمجاوران المقام انعام فرموده باردوی همایون معاودت نمود معاذن اصناف بتشریف آمد بملتفه و صول بکل خانم از بسمع اشرف اعلا رسانیدند و مجموع خواتین و آخایان غیر ستر بکلک خانم و تمامت امراء سوار شده پانزده روز راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آورده با سان کشیدند و در هر پورت و منزل که نزول کردند آن کل دسته چمن خانمت را طوبهای داد و در روز پنجشنبه غره ربیع اول سنه ۹۹۱ در عین سرور و حضور باردوی اشرف اعلا رسیدند حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و علماء انام و اشراف ایام و ارکان دولت از ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند بیایه سریر اعلا حاضر شدند تا در خوشترین ساعتی و بهترین زمانی زمزمه سپهر اجابت از قرین خورشید مشتری ما همت کردانیدند یعنی تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان را با پسر شریف بسرای عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور کورکان وارد کردانیدند و خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امراء عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار دست اقتدار به نثار کشادند از کثرت و بنا و زر که افشاندند پشت کاوزمین خم گرفت و از بسیاری جواهر و زر که بساط شدند دیده درباوگان خیره ماند و چندروز بعیشرت و شادمانی گذرانیده از عیش و کامرانی نکته فرو گذاشتند و چمن آمال مجموع اعیان و آخایان که همراه مهد علیا آمده بودند از سخات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران کردون توان تازه و روان کشت و در این اثنا ایلچیان یهنو خان کرا از جانب ختای آمده بودند با تحف و تحوشات نمایان ممالک بارد وی همایون رسیدند و امراء و مقربان را وسیله ساخته بپایه تخت سکندر حشمت فریدون فرحا صر کشتند و پیشکشها را بمجمل عرض رسانیدند مضمون رسالت داگرد ند و رخصت انصراف یافته خوشدل باز گشتند و حضرت صاحبقران حالی سکان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه صغولستان شده آن سرحد را ضبط نماید و بپیری پسک سار بوقا و امیر حاجی سیف الدین سوغدای و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء را با چهل هزار سوار ملازم او ساخته فرمانداد که در گرد اشیره سوری و خندی احداث نمایند و ایشان رانشده و اعتقاد قولان که در شته نواحی اشیره را یورت ساخته و بموجب فرموده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند و در اوایل محل حضرت صاحبقران کردون محل از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده فرخنده ماند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند بکوهی رسید که در دهنه آن رود خانه ایست جاری و چون آن موضع را شایسته عمارت دید فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در آنمکان خرم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم سازند و در میان باغ قصری بتکلف بپردازند و در اندک مدتی باغ و کوشک برطبق مدعا تکمیل کردید و رایات نصرت اعتلا از آنجا در حرکت آمده در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استرابا د براه ماخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود شرف دستبوس حضرت صاحبقران فلک اشکوه حاصل کرده بیلاکات و شوقات بمجمل عرض رسانید آنحضرت از کمال کدشته الطاف بالغ مخصوص دولت و اقبال ساخته در یورت قدیم خویش چند روزی حل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت را بقلعه جوز بار افراخت

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب در ضمان ملک سمات

حضرت صاحبقران تاج بخش کشتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بدان رفت شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت بالشکرهای ارآسته متوجه فتح دیگر بلاد و اعمراه و نوئینان چون امیر سیفعلب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و بهلول بهلوان و محمد درویش برلاس و قماری ایناق و تیمور خواجه آقوقا و شامان بدخشان شاه و لشکر و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آئین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود در حرکت آمده او خانیان کروه سلیمانی را غارت کرده از آب جیحون بگذشته استیلا یافتند و از آن جاوران شده قطع منازل کرده بولایت سمرقند و در اوقات حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ طوبو و ابن

دو برابر بعد از فوت سلطان فیروزشاه نبیرهٔ او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلای تمام یافتند و ملو در دهلی بلوازم پادشاهی اشتغال نموده و سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتان را محاصره کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هندوستان توجه نماید و در آن زمان عزیمت آن داشت که با لشکرهای اطراف و اکناف که در بارگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه خطای گردد و بجای بتخانهای آن مملکت معابد و مساجد بنیاد دهند و دیگر آنکه همیشه از این مسامع جلال پیوسته بود که در آن محل و اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان و عبدهٔ اوثان بسیارند که عرصهٔ آن ولایت از لوث وجود خویش آلوده میدارند و چون همت عالی نهمت پادشاه مؤید پاک اعتقاد مقصود و مصروف بر غزو و جهاد بود لشکر کشیدن بجانب مولتان و دهلی را راجح نموده و با خواص و مقربان مشورت فرمود و مجموع ایشان در یورش هندوستان همداستان گشتند در رجب سنهٔ ثمانمائه هجریه با سپاهی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار روی بر آن صوب نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند باز داشت و چون رایات نصرت انتساب سایهٔ وصول بر اندراب افکند ارباب اندراب بپایهٔ سریر عالی مقدار آمده عرضه داشتند که ما جمعی از مسلمانانیم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سال از ما برسم باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در ادای آن اهمال و امهالی میرود مردم را بقتل رسانیده عیال و اطفال ما را اسیر میکنند نایرهٔ خشم و غضب حضرت صاحبقرانی از این سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و تسویف جایز نداشت و از سپاه فیروزی اثر از ده نفر یک نفر اختیار کرده بی توقف و اهمال بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ و باقی لشکر را در ییلاق خرمان بگذاشت و ایلغار کرده بتعجیل تمام و چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا را با دو هزار سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد و از آنجا نهضت نموده بکاوک رسید و فرمان داد تا قلعه او را که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسبان خود را در آن محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور آمدند و با آنکه آفتاب بجوزا بود چندان برف پیش آمد که پای اسبان تا بزانو در آن برف میرفت و از رفتن باز میماندند و در شب که یخ می بست سپاهیان بر زبر آن میراندند و در روز اسبان را بر بالای نمدها و زیلوها باز داشته توقف مینمودند و با در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی بغایت مرتفع بر آمدند و چون کافران راه اندرون دره ها منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود آمدند و برخی بر روی برف خسبیده خود را بنشیب روان میکردند و بعد از لحظه بر زمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چیزی از چوب ساخته و حلقها بر آن تعبیه نموده و طنابها که طول هر یک صد و پنجاه گز بود در آن حلقها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چیز نشست و چند کس قلاب حبل آن را بقدر طول ریسمان فرو میگذاشتند و دو کس دیگر ببیل و امثال آن جای پای مینهادند و محل ایستادن درست میکردند تا آنقوم فرود می آمدند و باز آن چیز را فرو میگذاشتند و بار دیگر محل قرار مرتب میساختند و بدین طریق عمل نموده نوبت پنجم بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست گرفته مقدار یک فرسنگ پیاده سیر فرمود و چند سر اسب خاصه طنابها بر گردن و سایر اعضا بسته از فراز به نشیب گذاشتند و اسب بسلامت بپایان رسید و باقی در عرصهٔ تلف آمد حضرت صاحبقران سوار شده و دیگر آن پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار مجموع بلند بالا و عظیم الجثه و زورمند بودند و اکثر آن جماعت برهنه با هم اختلاط میکردند و مقدم ایشان را عداشو کو میگفتند و آن قوم ذلیل را زبانیست غیر از زبان پارسی و ترکی و هندی و آن طایفه غیر از زبان خود ندانند و هیچکس دیگر بلغت ایشان نبرد مگر کسیکه از آن طبقه در میان ایشان افتد و بتدریج بر لغت آنقوم وقوف پیدا کرده ترجمان شود و آن ملاعین قلعه داشتند که آبی عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آنطرف کوهی عظیم بود که سر بفرقدان کشیده و بیک تیر رو و هم از وصول بکمر آن طمع بریده و آن مدبران از وصول لشکر پادشاه جهانگیر یکشبانروز پیشتر آگاه شده بودند رخوت و اقمشه خود را ببالای کوه برده بتصور آنکه کس بآنجا نتواند رسید در فراغ البال نشسته و چون سپاه نصرت شعار حصار ایشان را استیلا یافته بغیر از گوسفندی چند هیچ در آنجا نیافتند و گوسفندان را گرفته آتش در خانها و دیهای ایشان زدند و فرمان همایون صادر شد که دلاوران ظفر نشان کمر جهاد بسته ببالا روند و بموجب فرمان بهادران و مجاهدان دین فلغلهٔ تکبیر باوج علیین رسانیدند و روی بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیشتر از همه دشمنان را رانده بموضع مرتفع بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان رانده در مقام آن جماعت بایستاد و امیر شاه ملک نیز با آن زمرهٔ فسقه فجره جنگها پیش برده و غایت سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند و منتشر بهادر و خواجه سنکل و شیخ علی دلاور و موسی کمال و حسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده و باقی امرا و تومان و قوشون از اطراف و جوانب حمله آورده آثار جرات و جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری از آن بیدینان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از سه شبانروز که پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کرده اند آخر روز برگشتگان تنگ آمده امان خواستند حضرت صاحبقران آقا سلطان کوکلتاش را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمائید و زبان بکلمهٔ توحید بگشائید بجان و مال امان یابید و حکومت این مملکت بر شما مقرر گردد آن فرقهٔ ضاله بواسطهٔ ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه آقا سلطان بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری گشادند [illegible] از مقتضای فرمان حکومت بجا و بنسیم عنایت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد و چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشیده آن تیره دلان شبیخون آوردند و قریب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار شده کشته گردیدند و بعضی از آن جماعت مجروح و خسته جان بیرون بردند و لشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچه بلسان شرع بقتل ایشان گویا شده بود کشتند و زن و فرزندان مخالفان را به بندگی گرفته و از سرهای کشتگان منارها ساختند تا اولوا الابصار بدیدهٔ اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا باسهل وجهی میسر شده هیچکس از سلاطین ذوی الاقتدار را بسعی و کوشش بسیار دست نداده

ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را به تفحص حال امیرزاده اسکندر و برهان اغلان

چون از رفتن امیرزاده اسکندر و برهان اغلان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفت که یکی از مردم کتور را عجمی ساخته محمد آزاد را با طایفه از خان بچگان و چهار صد نفر از ترک و تاجیک بتفتیش حال ایشان روان سازد و ایشان بر حسب فرمان بتعجیل حرکت آمده و مشقت و زحمت

و زحمت بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای بلند برف برآمده سپر بر دوش استوار کرده پشت خسبیده خود را از آن بالا رسانیده سرازیر شده و تتبع سیاه پوشان رسیده و از آنجا از مخالفان و منافقان اثری ندیدند تا پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته و آن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و در درههای تنگ کمین نموده بودند و چون امیرزاده رستم و برهان خلافان و [illegible] خون و الله داد و سوگ بک و یحیی قلیچ بدان دره های تنگ رسیده غافل فرود آمده سپاه را بعلف دراکنده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند و برهان از رفاقت جهن و بد دلی جنگ نا کرده بجای گاه آن گشته ده کریخته بود و چون اعدا دین شماره کرده بودند که سلمانان روی بگریز نهاده و در عقب ایشان رانده و بسیاری از آنجماعت را بدرجه شهادت رسانیده بودند و از امرا قوشون شیخ حسین صوفی و دولت شاه ختایی را بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسانیده بودند بالجمله محمد آزاد با بقیه سپاه پوشان دیده از عقب ایشان روان شده و چون بدره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سپاه پوشان دو چار خورده و در هم تیر و ضرب شمشیر و حملهای تیزه دار از روز کار آن خاکساران برده بهر را مقهور و منکوب ساخته سپاه لشکر اسلام و آلات حرب ایشان را که رفته بودند از گفار کرفته سالم و غانم مراجعت نموده بر هان خلافان و سپاه که ریخته ملحق شده از لشکریان هر که اسب و سلاح خود انداخته بکرفت محمد آزاد بر هان خلاف آگفت که مصلحت چنان نماید که در این موضع فرود آئیم و چون روز شود کوچ کنیم و از سستی و بد دلی بعقبه برآمده لشکریان با او موافقت ننمودند یکی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش که عدو در مصاف پشت بکشت فی الواقع از زمان چنگیز خان تا آنغایت هیچکس از قوم بیات بر مثل آن بنیاد سوسی اقدام ننموده بود و پیش از این هم مانند این حرکت از او در جنگ او زبک صادر شده بود و حضرت صاحبقران عفو و اغماض را کار بنده شده از آن کناره جوئی نموده همچنان حرمت او میداشت و در آن اوان خدمتش را جته آن فرستاد که تلافی مافات نماید و در میان الوس دارا ناموس و آبروی حاصل شود و آنجناب باین نوبت هم تقلید اکتوب نموده که سپر کرده سخت یکی از پردلان او بر سیده سر زنش کرده که کفت شرم داری که از مصاف بسپر زیری دلهای دشمن را بدست نوکشاینده عرب جوابداد که مرد آن نیست محبوب تر است که زنده باشم و خلایق لعنته الله علیه کویند از انکه کشته شوم و مردم رحمة الله علیه بر زبان آرند الفقه یا دشاه هفت کشور و قتل آنفرقه فلک زده بداختر جلال الاسلام و علی سیستانی را بسرداری تعیین نموده در جنگ درجا که نزول اجلال واقع شده و آنحضرت جمعی اهل فضلت فاقله که بعادت آن فرمان داده بود و آنها بسان رسیده تمامت امرا و لشکریان که مدت سیصد روز بغراغت اشتغال نموده سوار شده و از آنجا در حرکت آمده با غوق همایون پیوستند و چون برهان خلافان محمد آزاد بارد وی همایون رسید خدمت صاحبقران ممالک ستان بر هان خلاف را که با دکهن کاوان که نسبت با ایشان در غایت قلت بود در جنگ ناکرده کریزان شده بود بمجلس فرخنده راه نداد و خدمتش را کناه کار ساخته از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهار صد کس تا نکرده محاربه نموده و بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده بود و سهب و سلاح اهل اسلام را که رفته بودند بازستده بود نوازش فرمود و جمعی که با او در آن معرکه ثبات قدم نموده بودند بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید

ذکر بازکردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ بجانب هرات و رسیدن ایلچیان اطراف

چون صاحبقران دین پرور از کشتن دشمان تائید ملک داد کر مراجعت نموده با غوق همایون پیوست قرة العین سلطنت شاهرخ را رخصت فرمود که بجراسان معاودت فرماید و کوش و هوش آنسعادتمند را بدر رنصایح و مواعظ آراسته و داد آفوش کرفت و بحفظ و عنایت پروردکار جهانیان سپرده و کفت که بهرات روان کردانید و بنفس همایون روانشده بالشکر با ستوحصوب کابل شده و بعد از قطع منازل بکابکار ماران که از آنجا تا کابل پنج فرسخ است در مرغزاری نزه فرود آمد و چون فیاض علی الاطلاق میخواست که از رشحات بکر مت حضرت صاحبقرانی چمن آمال ارباب آمذ یارا تازه و سیراب باشد آنحضرت را موقوف ساخت و از رود خانه آنجا بخیر نهری فرمان داد و لشکریان او را قسمت نموده بمقتضی حکم قضا جریان جوئی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری کردانیدند و بحیی ماهی کیر موسوم کشت و از آن آب چنه قریه معتبر پدید آمده معمور شده و بعد از سرانجام آن هم رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسیدند و چون در آن سرزمین مرغزار و رودبار متعلق اغلان اوکرا آمده کوا و زبک رسیده از طرف چپ تیر رسول حضرت خواجه اغلان آمده بوسیله امرا بپایه سریر اعلا حاضر شده پیغام بکذارد و محصل سخن آنکه حکام ماوراء النهر و حاکم ترمذ یافته آنحضرتیم اکر پیش ازین بر سنموئی بحضت بودی و از مردم مفسد پامی از دایره متابعت بیرون ننهاده چهره وفا را بناخن مخالفت خراشیدیم و مدتی در صحرا و بیابان سر سیمه و حیران کردیدیم اکنون صورت قبیح کردار خود را بآئینه خویش دیدیم و از افعال بد خود نادم و پشیمانیم و ملتمس آنحضرت امیدوار و از عفو خداوندانه مستظهر و مترقب که کناه ما بخشیده بعد ازین بجای زیاده و عبودیت فرائر تسلیم و از مقتضای فرمان واجب الاذعان در نکذریم • بفرمان تو زنده کانی کنیم و زان بیش بسی کامرانی کنیم و بهم دادن او ان با بزید اغلان که مخالفت نموده از قبچاق کریخته بود و بدست و سلیمش حضرت صاحبقرانی استعداد یافت آنحضرت بزبان عنایت و عاطفت سبب مخالفت او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و سپاهان را بهوازن و بهزاد و فطار و وشتران بار بردار و خیمه و خرکاه و دیکر اسباب چشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشیده و او را ظفر کردار ملازم موکب سعادت آثار شده و هم در این سرزمین بر سر شیخ نورالدین کیه دارتاش و یورشی تخصاله بسوکند فرموده بضبط و جمع سوال فارس رفته بود با خزانه و تحف و جمله از زر و جواهر و کرباس مرتع و علفهای طلا دوز و لفافیس آهنکر اکاریه و کرایم اسلحه و آلات و ادوات حرب و سپاه تازی با زین زر و شتران شکوه منظر که بیکر و استران زرین رکاب با رخوت و آلات زر بعدت خیمه و خرکاه از سرقلا طهای ملون و دیکر ظرائف و لطایف که دیده بینده از دخول آنها خیره و حیران بود وی همایون پیوسته کتاب و حساب دیوان خلافان را که شصت سال روزبروز دفاتر مثبت نموده و اوقات و نسخ بر داخته بسطلعه امرا عظام رسانیدند و از مبدء و مطلع خورشید

جهانگیر آنچه لازم قدم کودن مردی بگروه آبود و دلیر و قصور نرشیر امیر شیخ نورالدین برادر امیر شیخ نورالدین بزرگوار بود امرا آنجا آورده بود نظر بصحبت حضرت صاحبقرانی داشتند و ماهری اخلاص و ایجاد دست فجاق و دلیری جوانمردی بدیشان مانده ذکر نبه نازنینان خسرو آفاق پادشاه غازی الاطلاق این همه مکنت داده که چندین شهاب ثاقبه در یکنوبت بعرض رسانند بحضرت ازآن برکات بسیاری بخاطران مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته بحضرت صاحبقران امجدان نزدیک را بخطهای کرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل باوطان خویش مراجعت نمودند و بعد ازان شیخ نورالدین بازنوازش جهرمنیرهان اغلان و جمعی را که با او در جناب اشتراک و دستشد شفاعت نمود مرخصت پادشاه ملتمس او را بخواجات مقرون گردانیده بزرگمانان ایشان درگذشت و چون آن اولوالعزم سلطان محمود خان و میرزاده محمد سلطان و میرزاده بایسنغر با طایفه ازامرا و لشکر جوانمرد بر سمت هند و ستان روان شدند و پیش ازین ملک محمد برادر بشکرشاه باوفائی بدرگاه حضرت صاحبقرانی باطایفه ازرعایا آمده بود و تظلم نموده که موسی اوفائی که رئیس و مبین قبیله کریت است و بغایت شریر و زردو و ناکس برادرم را که در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب را ویران ساخته و اموال هزاره ما را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی بمال و مواشی و اسباب مادراز کرده است و ضایع و عقار ما را در تحت تصرف خویش درآورده و بپیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایست اقدام مینماید و بهیچکس ازحوالی بیورت دابسلامت نمیتواند گذشت دست دهد بلکه بن ازخوف جان شیرین کرنجه نفرین آمدم و چون ببشارت موکب نصرت قرین شتابیدم توقف نمودم مایه خشم حضرت صاحبقران داد کز اشتماع بتخریب استغال یافته بکلی همت بر اخراج موسی اوفائی مدکردار و اعوان و انصار او مصالحت دبا ملک محمد فرمود که تو پنهان مباش تا من دراین باب فکری بصواب اندیشم بعد ازان بچوبش موسی اوفائی فرستاد که قلعه ایریاب را خراب ساخته و چون انحصار بر سرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بسبیل استعجال بخدمت شتابی تا مستحق رعایت شده املاک بتو مقرر گردد و قلعه ایریاب را عمارت کنی و چون ایلچی پیش موسی رسیده باواه رسالت قیام نموده پیکیشها مرتب کرده بدرگاه کیتی پناه شتافت و بشرف پابوس استعتاب فایز آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بلطف و نوازش مستظر گردانیده فرمود که لشکری در ملاقت تو نخواهد فرستاد تقصیر قلعه میرفتم تو نیز باید که خشم خود را بانجا باری که بمرور زمان عمارت آن سمتی نمانده و نامدن ما باید کار آن هم بازپرداخته باشند و اگر کاری جزوی مانده باشد چون ما برسیم بمدد کاری هر یک تمام شود و موسی را با سه هزار کس که مصحوب او کرده بودند بر سبیل استعجال ازپیش روان ساخت و ایشان بقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند با نوئی کبری سرایملک خانم و میرزاده الغ بیک را که دارنده بود بسمرقند باز گردانید و خود با طویها و حلقه کابل باتجمل تمام روان شد و روز چهارشنبه ششم ذی الحجه سنه ثمانمائه بایریاب رسیده آن نواحی محل نزول جنود ظفر درود گشت و موسی بر سر عمارت بنی اسرائیل هر روز دولت بیقصد نفرا باطل و سرانگا میفرمود و حضرت صاحبقران فرمود که بسامان محمد معاودان شود تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و انحصار مشتمل بود بر مساجد و معابد و دیگر عمارات خاص و بناهای متعالی و حکم شد که سر بشاه ملک دهلال سلام در اتمام مسجد جامع اهتمام تمام نماید و چنان قلعه فتح عرض بمدت چهارده روز ساخته آمد و حضرت صاحبقران در خفیه تواچیان را فرستاد بود که چون عمارت تمام شود موسی و کسان او را بکشند که بیورت خود باز گردند و ایشان تمنا از چند ثبت نشینده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را اطلاعا نماید در زمانیکه باامراء و ارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از خشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالا خانه نشست در دروازه قلعه ایستاده بودند چون حضرت صاحبقران در برابر دروازه رسید یکی ازآن هفت نفر بداختر تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه خبر بر تیر اب جهان نور و بر سید و ازانجا عنایت ربانی گرندی بحضرت صاحبقرانی نرسانید آتش خشم جانسوزش براو فروخته تا ز دروازه دیگر بحصار آمد و امراء چشم موسی را که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه ضد انداخته بودند یکی ازایشان بر انداخته بود از بیم جان دست بخنجر و کمان یازیده چندکس را زخم دار کردند تا کملک سیستانی نزدیکی رسانیده بالارفت و ایشان را بقتل رسانیده و دو همازو موسی را باد دست فخار آبا جاو کرده بزیر آورده بیاسه لوگر مجموع را بقصاص برادر کشته زیر پای ایشان منماره ساخت و بر لبع واجب الاتباع نفاذ یافت که چشم موسی را بفرستند و طاقه زیر داران قوم را از پای در آورده بخیانت و اطفال و اموال نظامان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاده خاطف پادشاه نگاه حکومت قلعه ایریاب و بریاست احتمام تمام تولیت را بملک نخواز ارزانی داشت

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب قبیله برسالی و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون بدیار هند

چون دست بتاراج ایریاب بحرمت صاحبقران کامیاب بحال عمارت و زراعت آمد و رایت نصرت اقتران از انجا در حرکت آمد متوجه خطه شنوزان شد و کوه و جنگل متبع فرموده هفده روز بدیار محل نزول سپاه بصرت شعاع کشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه ازامراء و غروق ازرا پیشقاصی متوجه جانب بانو شدند و آنحضرت با سعدا رسوار ملتمار فرموده بطرف قلعه تعرفته و پیش ازین امیر سلطانشاه با لشکرهای خراسان تعرفته بود و آنقلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون فال سایه وصول بر اندیار انداخت منهیان لسباع علیه رسانیدند که قبیله برسالی از احشام اوفائی که سابقا فرمان صادر شده بود که بار دوی اعلا پیوندند پای از دایره مخالفت و مطاوعت بیرون نهاده اند و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از تولابت هند اتمام کرده بخاطر بکابل میرفت و این جماعت سر از کرفته و دست تعدی از آستین بیباکی بر برده چیزی از آن اموال ربوده اند و کنون پناه کوهها و جنگلها برده بر طلع طریق قدام مینمایند از استماع انخبر ارتش خشم پادشاه هفت کشور کرد بانه تعلقات کشیده بود دهم دلو روز بار بهادران اردوی فیروزی نشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران ایلسان فرود آمد پیاده بکوهها و جنگلها در آیند و آنچه بگشیر از نعره رعد را زالایش وجود دان ناپاکان بیباک پاک سازند و دلاوران برخاستجوی بموجب فرموده در تنگ و پوی آمدند و خلقی نامعدود ازان حاصیان ایقبیله قرکذ ایدند و عیال و کودکان ایشان را کرفته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان زدند و بعضی از اطاعیه بهزار مشقت جان بتنگ پای بیرون بردند و حضرت صاحبقران دین دار خواست که دران کوه چندان توقف نماید که بقیة السیف فردان و خانی را بباد تاراج و غارت داده بود بدار سیاست آویزد ناعرضه آمد بازار اضرار ایشان بالکلیه

باکمال امین و آسیمه کردند و سقارن ایشان پیشوای آن قبیله ایویل نام هیئت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه کیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت نهاده و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله خلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور او تافت بر جرایر جرمش رقم عفو و اغماض کشیده بانواع عنایت و عاطفت ایویل را برتبهٔ رفیع و محل بلند رسانیده بعد از تعمیر قلعهٔ تراسر سلیمانشاه شنیده بود که چشم گلاتیان که کرده و انبوه و قبیلهٔ باشکوه اند فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بسمع رضا اصغا نموده اند و چون یکی بپایهٔ سریر اعلا نفرستاده اند و پیش از آنکه چتر زنگار سایه وصول بر آنها اندازد بدو روز پیشتر امیر مشار الیه سپر آن قوم قوی هیکل را در سند تاخته بوحی صحیح را با آتش قهر سوخته ساخته خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج داده زنان و فرزندان آن جماعت را اسیر کرده و اینولا که رایات نصرت آیات بدانجا رسید امیر سلیمان شاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی او بموقع قبول افتاده بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غرهٔ محرم سنهٔ احد و ثمانمائه ردوی کیهان پوی نزول اجلال قلعهٔ سیاسنا نهضت نموده در حوالی قلعه نزول فرمود حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا امیر سلیمانشاه را با طایفهٔ از سپاه مظفر پناه بملتان پیش امیر زاده پیر محمد روان کردانیده و گفته تا این قلعه را بتصرف در آورند و آن را بضمیمهٔ دیگر ممالک مسخر گردانند و از آنموضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن حل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه بعد از گردفراوان از چنگیزخان گریخته بود و خود را بآب زده گذشته چنانچه در مجلد پنجم مسطور گذارش یافته فرود آمد و حکم جهانمطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند و فرمان برداران فی الحال برحسب فرمود عمل نموده در مدت دو روز از سه پایه گشتی و فی جسری ترتیب داده بودند و سقارن ایشان اسیر محمد مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه بر رسالت آمده بود بدین عرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف تهنیت مقدم مبارک میدارند که رایت نصرت آیت سایه وصول بر سر آنها اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد حضرت صاحبقران او را نوازش فرموده باز گردانید و رسول اسکندرشاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و با اسکندرشاه پیلهم را که با یلدشکرهای آن نواحی بموکب نصرت پیوندند روز پنجشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران کردون غلام از آب سند گذشته و لشکریان بهرام تمام تمامت آب بگرفته در کنار جهلجر نزول کردند و آن جا بانیست طویل و عریض که در میان اهل تاریخ بجوبل جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزم شاه در عین فرار از چنگیزخان باین جوبل آمده بود و خلاص یافته بود در این اثنا امراء و پیشوایان که وجود بلاحظ بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه کیتی پناه آورده و اظهار خدمتگاری کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این چند گاه امیر رستم طغایبوقا برحسب اشارت علیه با فوجی از جریدهٔ منصور بملتان فرستاده بود و آنجا بجانب کوه جودهنان عزیمت منعطف ساخته و بهمین کسان و اراجد روز نگاهداشته و طایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیده بود ندلاجرم در اینولا عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان شده بمسرور و آسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند و

ذکر شهاب الدین مبارکشاه ملتمی و عناوا و بعد از القیاد و

شهاب الدین مذکور حاکم جزیرهٔ بود که برکنار آب جهلم بست و بگرت خشم و بسیاری مال از رایان دولت مانند دریای جوشان مستوجه مقصد گشت و چون بجودو خزیره رسید دید که شهاب الدین چند فی عظیم فرو برده و بارهٔ بلند بر کشیده و بجای محاربت و در حوالی آن حصن حصین بحیرهٔ بود پهناور و لشکر شهریار بسفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب بر افروخته و چنگی دولت و اداد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آید و چون از مانه بر سان درون مخالفان تیره و تار شده سپاه نصرت شعار بمنازل خود فرود آمده قرار و آرام گرفتند شهاب الدین باده هزار مرد کرین شیخون آورده جنگی عظیم بر ست داد و امیر مشیخ نور الدین با سپاه جلادت آئین پای ثبات و وفا بفشرده حملات متعاقب و مستمر کردند و رعب و هراس بر خاطر مهذوان استیلا یافته از بیم شمشیر آبگسار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و بر تخی که بجهت بسیار گشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران سعادت قرین با لشکر ها رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمد و شهاب الدین جانب خرم رعایت کرده بود و دیست گشتی جهت روزی چندان مهیا ساخته بود و از آن شب تشکسته و منکوب باز گشته بر نوربا مردم و متعلقان خود بکشتیها در آمدند و بر آب جولاران روان شدند و متوجه او جه گردیدند و امیر مشیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین با شارت صاحبقران نصرت شعار کنار آب رفته عرصهٔ عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را متبع انتقام بگذرانیدند و چون امیر مشار الیه از عقب گریختگان با گشت حضرت صاحبقران در یانوال طایفه را که در آن شبیخون بر اسم جراولی قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خویش استوار داشته زخمدار شده بود ند بجلجبه و رسانیدند و چون کشتیهای شهاب الدین بجود و ملتان رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با جریدهٔ منصور راه بر ایشان بگرفته و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده همگی را بملک ساخته و شهاب الدین بخود را در دریا انداخته بهزار مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک برحسب فرمان بگنجلستان در آمده بهادران لشکر فیروزی از حصی گذرانیده بمنیش الهوار ستاده و باغنیمت بسیار پیروز و ظفرمند بازگشتند و شمار کشتیها که از انبار و اجناس و اسباب ماکولات و ملبوسات مملو بودند و چون حضرت صاحبقران از رنجها و بحرکت آمده پنج شش روز کنار کنار آب بدو این طرف آب خانه و بر ابر قلعهٔ بیلی فرود آمد که آب جو و آب خانه و در آنمحل یکدیگر می پیوندند و آنحضرت فرمود که جسری بر آن دریا بندند و مدت سه روز پلی مستحکم ساخته پرداخته آمد

ذکر رسیدن جنود فرخنده پی قلعه بلی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت کوکری

شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از پل کنشته بکنار آب بلی در برابر شهر قبّه بارگاه سعادت اتفاق جیزا برافراشت حکام و رؤسا و آن بلده با سادات و علماء و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و سه روز حضرت اعلای خاقانی از آب عبور و در غرّه صفر سنه ۷۸۰ ثمانمائة صحرای ملی مضرب خیام دولت و مهد استقام کشت و نویسندکان زرّین قلم بموجب فرمود و مبلغ دو لک مال برسم امان برآبادی شهر زدند و حکم شد که سادات عظام و علماء انام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند و محصلان بکار خویش مشغول شده چیزی از وجه رقم باقی ماند و در این اثنا مجموع حرکت که از اوراق اشجار و قطرات امطار فزون بود و در نیامد و بلغه احتیاج تمام داشتند بر لسیع و جب الاتباع صدور یافت که هر جا که غلّه باشد ببرد و از ندهد و لشکریان و طلعت لیل بهانه طلب نکنند در شهر نریختند و سیلاب بلا بالا کرفته آتش در خانها نزدند و آنچه یافتند بغارت و تاراج دادند و بغیر از منازل سادات و علماء و ارباب زهد و تقوی جائی مصون و محروس نماند مقارن اینحال بسمع همایون آن برکزیدهٔ ذوالجلال رسید که طایفهٔ اخکام ملی که با امیرزاده پیر محمد در مقام متابعت آورده بودند اکنون سر عصیان از کریبان طغیان برآورده و مخالفت سیورزند ناریهٔ غضب خاقانی از استماع این معانی التهاب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمود بایزه مانا تخویه بر آنجماعت رود و بیشتر از کوشالی بسزا دهند و امراء و لشکریان را که آن شده و بجنبکلها در آمده قریب دو هزار از هندو و ابدوزخ فرستادند و باغنایم نامحصور بارکشته بارد وی کیهان پیوسته و روز شنبه هفتم شهر صفر سال مذکور بر ایت نصرت آیت در حرکت آمده رود کیر نواحی جال که بر کنار آب بناه واقع است لشکرکاه کشت و در آنموضع بسماع جلال رسید که حضرت کورکری باده هزار مرد موضع جال رود خانهٔ عظیم را پناه ساخته سنکچه بر آب کرده است حضرت صاحبقران با لشکر بیابان مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی توجه بایشان نهاده و بر اطراف رقوجود امیر شیخ نورالدین و امیرالله داد آرایش یافت و جوانغار با امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکه تمور زنیب و زنیت کرفت و علی سلطان توچی با پیادکان در پیش قول آمده جنگ و جدال کشتند و نصرت کورکری از جهل و هزار با هزار نفر از جنک جویان هندوستان در برابر سپاه نصرت نشان صف آرای کشت و علی سلطان توچی و پیادکان خراسان در کنار آب جال آتش جدال و قتال افروختند و حملات متواتر آن مدبران را زیر و زبر ساختند و مخالفان فرار نموده امیر شیخ نورالدین و امیرالله داد از عقب آن روز بر کشتکان شتافتند و بر خرمن شمشیر آبدار اکثر آنجماعت را بدوزخ فرستادند و آن نصرت نامه بکیت انجام را معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا با دیکر کشتکان راه جهنم پیش کرفت و لشکریان اموال فراوان و غنایم بیپایان کرفته آتش در خانهای ایشان زدند و سه روز متواتر در کردون مانده بر اینقضیه یکدشت عبرتی در شهر سید اشده که از سکه و کربه نشان نماند و اما ملی آنچا با لشکر و توره سولتا زاکذاشته شاهزاده برآبادی مستولی کشت و حضرت داشتی مستقل بر آن فتح نامدار بیایتخت خسرو کامکار بستاد و دراین اثنا باران بسیار رسید و روز متصل که از اکثر اهل هندوستان بر شکال کوینده بارید و آبهای بسیار زاده و شار الیه لشکر بیایان طف شدند و مجموع سپاه و شاهزاده از بیرون بشهر در آمدند و حکام و سرداران دیار رسیدند که پای در رایهٔ اطاعت و انقیاد نهاده بودند خیال فاسد باغ زاده کردن کشتی آغاز کردند و بعضی موضع را غکان بالتبل آورده سپاه پیاده ماندند مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بنهایت مستقر و تحریر سپری کرد و روزی شب کما آورد که ناکاه بایچه طوق ملقب بکیا دشاه پنجاه کشور را از فوق آندیار طلاع کشت و از لمعان تیغ انتشار حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان فتنه و دو دو حیرت بدماغ آرایان تیره رای راه یافته در زوایای وحشت سر کریبان از حیرت فرو بردند زردکوشان کوشها مرند سر آب سیه فرو بردند و امیرزاده پیر محمد از فرصیش مستقر بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه مازندران همایون کشته و چهار روز در چهار دهم شهر صفر بر لب آب پیاه بمعسکر ظفر پناه پیوسته و شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد یافته حضرت صاحبقران او را در آغوش کرفت و زبان بعطوفت پرسش کشاد و فرمود و جیه رلوالدی و برادرش باید محمد و درویش کرد چین لورش خوارزم از امیرزاده جهانشاه کریخته هندوستان رفته بود و در آن زمان که امیرزاده پیر محمد سلطانیه را تسخیر فرمود و ما جانب هندوستان مراجعت نمود و شاهزاده میشا نرا فرید داده بپایه سریر اعلا حاضر کردانید و التماس نمود که صحیفه جرایم اهل خیانت باب عفو کشته کردد و عنایت بادشاه نیچون انجماعت را بخشیده هر کدام را بانچه چوب یا سیاست رائی داد و در روز دوشنبه یازدهم صفر ایت ظفر پیکر از آب پیاه کذشته مقابل جیحون متحمل شدول جنود نصرت نشان کشت و چهار روز در آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیرزاده پیر محمد طوعی بعلت ترتیب داده تحفهای نامی از تاجهای مرصع و کمرهای زرین و اسبهای نر و ماده و قماش مستوفی و ظروف و اوانی مجموع رطلای احمر بمحل عرض رسانیده و نویسندکان دیوان اعلا دو روز بکار آن مشغول بودند و در روز سیم آنها را کذرانیدند حضرت صاحبقران که حاصل کورکان برمانده جسان و فرزانه لوده تمامت آنها را برخواتین و شاهزادکان و امراء و هندباء و ملازمان صفیه علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب لشکریان امیرزاده پیر محمد که اسبان انجا در بر شکال تلف شده بود و در آن بورش بعضی سیاه و برخی برکاه کذشته باردوی آمده بودند عنایت فرمود حضرت صاحبقران از موضع جیحون نهضت نموده و قطع منازل کرده در حوالی جال رامد کرد و ایات اقبال ساخت و ارباب دیبا لیبه که پیش از آن دفع شورت امیرزاده پیر محمد بر جین نهاده در مقام باج کذاری آمده بودند و شاهزاده مسافر کای را با بدر و کل آن مملکت با هزار سوار کرد لوده و آن لوان که بر شکال واقع شده اند صعبی مجال سپاه جهانکای راه یافت چنانکه مست کذارش یافت مردم تولایت ارنجت طلبیت با غلاما سلطان فیروز نوشاه متفق شده بصحاری آن مرز و بوم تقبل رسانیدند و چون آوازهٔ توجه اعلام ظفر انجام در ولایت سولتان و علی بکوش صفیه کیر رسید آن شهریار با سپاه کران زیم جان خان را وداع کرد و بقلبه بطیر فرستاد و چون صاحبقران

صاحبقران بیهمال در ضمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول اجلال فرمود امیرشاه ملک و دولت تمور تواچی را در آغروق گذاشته حکم فرمود که ایشان از دیبالپور حرکت آید چنانچه
سه بامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران با ده هزار سوار جرار از جهوال بر جناح استعجال روان شد و ابوالرویکه بر کرده عنان عزیمت بر صوب اجودهن معطوف گردانید و صباح روز
بیست و چهارم ماه چون همایون شهریار جمجاه وشاه بوصول بر آمد یار الکند پیش از آن شیخ منصور و شیخ سعد که آن یک بتیره رائی معروف و این بنخوت فرزائی موصوف اکثر خلایق آن
موضع را که بتقدیم شیخ ... در همه ابواب اعتراف داشتند بر جلای وطن ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن خلایق مصحوب شیخ سعد که بطرف بطنیر و برخی همراه شیخ منصور بجانب دهلی رفته بودند اما
جماعت سادات و علما بنابر آنکه عنایت التفات حضرت صاحبقران را نسبت بخود مبذول دانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیدهٔ امید گشاده بسخن آن دو شخص ملتفت نشده در منازل خویش توقف
نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق آمد یار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و بمجموع عنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل بازگشتند و حضرت
صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و محمد پسر خواجه محمود شهاب را بداروغگی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از عساکر گردون مآثر کوفته و آزرده خاطر نشوند **ذکر تسخیر قلعهٔ شهر بند**
قلعهٔ بطنیر و استیصال اهالی آنجا از مرئوس و رئیس و آمر و مأمور قلعه بطنیر حصینی بود در غایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان جهول و دیبالپور واقع
شده و هرگز لشکر بیگانه بآنجا نرسیده بود بدین سبب از اجودهن و دیبالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده جمعیت و کثرتی عظیم در آن سرزمین دست داده بمرتبه که شهر گنجایش آن
نداشت لاجرم چهارپای فراوان در عرابهای بیرون برخوت و اقمشه نفیس در حوالی حصار بازداشته طایفهٔ بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست و نهم
ماه باجودهن درآمد و بزیارت شیخ فرید شکرگنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت فرمود و از درونه گذشت و در خالص کوتلی که از
اجودهن ده کروه و تا بطنیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعی است و آنحضرت تا خالص کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد و بقیهٔ آن روز و تمامت آن شب
از حرکت نیاسوده و چنان راه طویل را بیک راندن قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بظاهر بطنیر رسیده از آواز کورکه و کوس ولوله در زمین و زمان افتاده غلغلهٔ تکبیر مجاهدان از
اوج اثیر درگذشت و آنچه در بیرون شهر بود عرصهٔ نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که او را راو دولچین میگفتند و راو بلغت هندیها در را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور شده
پای در دایرهٔ طاعت و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهربند را گرفته بسیاری از هندوان را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان
بدست لشکریان افتاد و امرای تومان و قوشون تورها و چپرها بپای قلعه برده جنگ در انداختند و راو دولچین با دلیران کشور هند دستهای قتال و جدال گشاده بر در قلعه ایستاده بود و بهادران سپاه
فیروزی مآثر بتخصیص از تومان امیرزاده شاهرخ مثل امیر سلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک شمشیرها کشیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بآن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس
بر ضمیر راو دولچین استیلا یافت سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که آرزو از آنکه امان دهند تا روز دیگر کمر خدمتکاری بر میان بسته دروازه بگشاید و بقدم طاعت و انقیاد
بیرون آید حضرت صاحبقران پاک اعتقاد ملاحظه خاطر فرستاده که از خاندان نبوت و دودمان رسالت بود کرده ملتمس حاکم بطنیر را بانجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار
طلبیده از جنگ منع فرموده متوجه بیرون شده در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر راو دولچین تعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برند
بر دیوار قلعه رسانند و ایشان بر حسب فرمان عمل نموده بحفر آن مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر خدنگ بر سر غازیان دین میریختند ایشان آنرا حواله بتقدیر کرده با ملک
حی قدیر میگفتند هر چه آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و راو دولچین و امرا او از ملاحظهٔ آن حال مضطر و سراسیمه شده بر سر برج بر آمدند و تضرع و زاری آغاز نهاده بزبان مسکنت و نیاز
آواز بر آوردند که ما حد خود شناختیم از طریق خلوص نیت و صفای طویت قدم در دایرهٔ عبودیت می نهیم مأمول آنکه مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر سیئات ما کشد عنایت خسروانه
ملتمس ایشانرا مبذول داشته راو دولچین در آخر همان روز پسر و نایب خود را با تحفهای نامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و پسر او بخلعت قیمتی و جامهٔ طلادوزی و کمر مرصع سرافراز شده
بموجب اشارت علیه پیش پدر بازگشت و راو دولچین روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران امیدوار شده از حصار بیرون آمد و شیخ سعد جودهنی با او مرافقت نمود و چون بدرگاه عالم
پناه رسیدند روی اخلاص بر خاک نهاده جانوران خوب و سه تقوز اسب تازی با زینهای زر بعرض پادشاه هفت کشور رسانید و منظور نظر التفات گشته با انعام جامهای طلا
دوز و کمر زرین و اکلیل مرصع سر تفاخر و مباهات باوج سموات رسانید و چون جمعی کثیر از ممالک مذکوره بتخصیص از دیبالپور و اجودهن که توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بآنجا برده بودند
امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط دروازها مأمور شدند و خلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم دیبالپور که در خون مسافر کابلی نوکر
امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر از نوکران او شریک بودند بر حسب فرمان خدیو آفاق بیاسا رسیدند و زن و فرزند آن جماعت بذل رقبه گرفتار آمدند و بعضی از اهالی اجودهن که از
اعتقاد دمدمهٔ از رایات ظفر پیکر تافته بودند و به بطنیر رفته بودند بجزای عمل خویش گرفتار شدند و کمال الدین برادر زادهٔ راو دولچین و پسر او را بسیاست حضرت صاحبقران توقیف نگاه نموده
با آنکه راو دولچین در اردوی نصرت قرین بود دروازها بسته ابواب لج و عنا بر روی خود گشادند و آتش غضب صاحبقرانی بالا زده فرمود که لشکر منصور بحفر نقب و تخریب برج قیام
نمایند و بهادران نامدار بر حسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند و محصوران چون سیل بلا را بر خود دیدند دانستند که مقاومت بلهٔ قضا و قدر از حیز تمکن
بیرون است برادر زاده و پسر راو بقدم عجز و نیاز بیرون آمده باستان دولت آشیان شتافتند و پیشانی خشوع بر خاک نهاده و زبان باعتذار و استغفار گشاده مقالب درود که از ما صادر شده
و امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد برای تحصیل مال بازرو بقلعه رفتند و رایان تیره رای در قبول وجوه ادای آن مناقشه آغاز نهادند و از جادهٔ مستقیم انحراف جسته مهم بجدال و قتال انجامید
و آتش فتنه بالا گرفت پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافته یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که بهادران ظفر شعار روی همت بقلع و استیصال آن مفسدان بدکردار آرند و

و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شده دکندو وطنها بیاد برشرفات آن قلعه را آتش زده و سرعیان و اطفال خود را بر مثال اغنام بریده با تاق غرم زده و بگار کرده و ایشان جمعی بودند زهایت کثرت و بهم قوی سبیل و سنگین دل و تنومند و آهن کسل و سیاه و نصرت پناه و شهر بگشته و با نطاق بلند و آوخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از رفقای ایشان سعادت شهادت فایز شدند و امیر شیخ نورالدین یکی از دلاوران ارباب خلاف را از پای درآورده کمر ازان شمشیرهای کشیده بگرد او در آمدند نزدیک بآن رسید که ناچیز شود که ناگاه وزن مرید بغدادی و فیروز سیستانی با تفاق سوی با آن بی باکان نهاده و چند کس از آن تهوران را بر خاک هلاک انداخته امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخر الامر بمقتضی ان جندنا لهم الغالبون با دولت بر چیره رایت اسلام و زیده هزار افراز آن بیدینان بر اعتقاد قبیح جماعت کشته شدند و آتش در عمارات و اجنبه شهر زده هیچ چیز را بسوختند و ازان بلده معمور تغیر چنین توده خاکستر نشان نگذاشتند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و سیمان کوه و پیکر با در فتر او مستغنی و القصه موجب بموجب فرمان سیمان لشکریان قسمت رفت و ازین مرید فیروز سیستانی که از زبان کدخدا امیر شیخ نورالدین را ازان معرکه بیرون آورده بودند بمضمون تربیت و نوازش یافته دستمایه اختصاص یافتند

ذکر توجه رایات حضرت صاحبقران بصرت شعار بجانب بعضی از دیار هندوستان دفع و استیصال بدکرداران

حضرت صاحبقران چهانگیر بعد از تخریب بلده عنان عزیمت بجانب دیگر نقاع هندوستان تافت و چهار ده کروه طی کرده موضعی را که موسوم بجمار آب حوض لوب و مجمع قبایل ساخت و از آنجا روان شده و منازل پیموده شهر سیطی ازین مقدم لشکر ظفر قرین خیمت فزای سپهر برین گشت و مردم آن بلده که اکثر انده دین مهین بوده نداشتند و کوشت خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده کرخته بودند فوجی از سپاه اسلام رعقب ایشان رفته و بسیاری از آن روز گرشکان را در راه یافته بتیغ جهاد بگذرانیدند و اموالی که داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند مکرر فرمان صادر شد که آتش شهادت چشیده رخت بفردوس اعلا کشید حضرت پادشاه غازی نیک اعتقاد یکروز در سیطی توقف نموده و روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمده بعد از طی مراحل و قطع منازل بمقصد رسیده و سراد ق جلال بذروه کیوان برافراشت و اهالی آن بقعه نیز بموسوسهٔ ابلیس پر تلبیس طریق ضلالت پیش گرفته شهر را که آشته بودند روی دیار بیابان فرار نهاده علماء آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تا مدلول جرم لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی را زدم اخار اکشتند و برخی را بندکی گرفته و آتش در قلعهٔ مرونی زده از ابنیه و عمارات ایشان اثر نگذاشتند و هر آنچه و جمعی انبوه از بقعه که ایشان را جان کن نمیتوانستند یافته بودند و لوای استقلال افراخته و از دیار بقطع طریق اشتغال مینمودند و پای از دایره اسلام و مسلمانی بیرون نهاده کار و بیان و تجار را با انواع ایذا و اضرار از قتل و غارت میرسانیدند و چون لمعان تیغ سپاه ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصهٔ هندوستان را مصائب پذیرفت آن تیره دلان بدکیش و میمان همیشه و جنگلها که مسکن بوی شکر بود تحریدند و بر لیخ جهانمطاع نقاد یافت که امیر تو کل و هندوی قرقره و مولانا ناصر الدین عمر با فوجی از ایشان در فیروزی از شاخت بر سر آنجماعت رونداینان بموجب فرموده در آن جنگلها در آمده و دویست کس از آن منهزمان را کشتند و برخی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و چون بکلی بهمت حضرت صاحبقران سعادتمند بر تفرق جماعت بدکرداران دامن طرق بلاد و رفع عباد مقصود بود امیر سلیمان شاه را با آغروق و غنایم و اموالی که جمع آمده بود بصوب سامانه روان داشت و بعد ازین همایون از آنموضع با لشکری از کخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جنان که در صحرا و میشها پنهان بودند مایلغار فرمود و در آن روز از آن قوم بداختر عنریت منظفر و هزار نفر دو ام بلا افتاده غربین بحر فنا شتافتند و اموال و جواهر بیپایان در تحت تصرف مجاهدان دین آمده زن و فرزندان آنطبقه در سلک دیگر اسیران انخراط یافت و واده مشرد و فسادجنان که از بیم ایشان بادصبا از آنحدود و اقطان دخیزان سیکذشت بکلی منقطع کشت و در آنحوالی طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدستیاری مهم فتح قدم امید بیرون نهاده بدرکاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همرا سر تا پا جامه پوشانیده دارو غه کاشت تا ایشان را از سیلب لشکر قیامت اثر محافظت نماید حضرت صاحبقران در کنار آب کمکر که قریب بسامانه بود با غروق بیوست و در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روان شده و چون این خبر بگوش سلطان محمود خان رسید امیر زاده سلطان حسین و امیر زاده رستم و امیر زاده شاه ملک و غیاث الدین تغ خان و حمزه طغا بوغا بر اس و امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و بشیر بهادر و سایر سرداران لشکر یان دست چپ که از مفرزان کار بان برای حرکت آمده بودند در آن راه دمار از روزگار ستمدیدان برآورده و احوال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند این خبر علیه کوکبه همایون شده بود رایت نصرت شعار از تل کوبله در حرکت آمده و مسافت قطع کرده منزل کستیل که از سامانه تا آنجا پنج فرسخ و دو میل است محل نزول سپاه ظفر انجام کشت

ذکر توجه اعیان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع

و چون شاهزادگان و امرا و نوئینان که بطریق مختلفه روانه شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند بموجب حکم قضا صفا چون امرا برابر آغاز و جوانب هر یک بدستور دخل خود و بنوبهای خویش در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و بر اس و امیر شیخ نورالدین و امیر سغراب و قماری و تیمور خواجه و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل و امیرزاده سلطان حسین و کمپر شاه ملک و شیخ سلطان و شیخ ابراهیم و بیکیار بها در و بیرقها و توپ ها و ارابه ها و امیرزاده جهانگیر و دیگر امرا و تومانات و قوشون بدین ترتیب و بهیوسه و بهض چهار فرسخ و دو میل تا شش فرسخ علی اختلاف الروایتین یا سامیشی کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول رسیدند و اما سلطان محمود خان با امیرزادگان و امرای دیگر که از عقب لشکر ظفر نشان روان بودند و از قصبه بهتنیر گذشته بود که خبر فرار سلطان محمود خان و امرای دیگر بایشان رسید و ایشان نیز بی توقف عنان عزیمت بجانب دهلی تافتند و در کنار آب جون بهم رسیدند و بعد از تشاور و تبادل آراء صلاح در آن دیدند که بر سر لشکر ظفر اثر تاخته و بر ایشان شبیخون برند و بعد از تشاور و تبادل آراء صلاح در آن دیدند که بر سر لشکر ظفر اثر تاخته و بر ایشان شبیخون برند

ایشان از نور توحید بهره نداشت و اتحاد کراه در صدد اثبات ذوالجلال بر یکدیگر برآمدند و هر یک بنوعی و طریقی از آن تعبیر نمایند و آنچه خیر و نیکی باشد برقسم ایشان از یزدان شناسند و هر شر و بدی را باشد نسبت با هرمن نمایند القصه با های سامانی آن قلعه نیز که ایشان را سالها نگاه داشته گرفته بود و بدشتم جهانسوز حضرت صاحبقرانی در آمد فرمود تا آتش در انبار غله زدند چنانچه مقدم بموجب فرموده از آن بنیه و عمارات اثر نگذاشتند و هیچ بطوق ظفر هیکل از تو قلع پور نخواهد نمود و دوازده کروه قطع سایه و وصول شرط بیت الماخت و در آندیار نیز متفق بیدانشد اما در اندرون آن انباری بدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من بوزن شرع کندم از آنجا برداشتند و همچنین از روی مبارک منزل بمنزل میرفت و برحسب مقتضای وقت زمانی در هر مکانی توقف مینمود و در روز بیست و هفتم ماه رمضان عالی نطق یافت که امراء دست راست تا عمارت سلطان فیروز شاه که در دروازه دهلی بر بالای کوهی ساخته واز دامن آنکوه رود آبی میگذرد و بجهان نامای موسوم شده تاخت کنند اعیان سپاه و ملازمان جهان پناه بمقتضای اشارت علیه از قلعه کانکهی کرین تا آن سرزمین در زیر سم چهار پایان جهان نورد در آورند و مجموع احشام و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در ضمان نصرت و ظفر بار دوی همایون معاودت نمودند حضرت صاحبقران کردون محل روز دوشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه حصار لونی شدند که علف زار و آب مصوب بود و در همانروز بعد از قطع مسافت بزطاهر قلعه نزول فرمود و بیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن رفته بودند و بنا بر مقدمه و کردکشی کوتوال قلعه سیردن میشود و مسموم بودن همراه جنگ مشغول شدند و چون هوای آنروز با غبار موکب همایون بادشاه جهانکشای عرصه سای کشت بیکی که پیرو مرشد او عقل صواب اندیش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت جهالت و شقاوت سپر مخالفت در روی کشیده بزرم و پیکار امرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور یافت که لشکریان بجغز تعب مشغول شوند و از اطراف و جوانب تعب زده قلعه را مستحکم گردانیدند و کبر از اسلمانان جدا کرده و بتیغ جهاد دیکبد رانیدند و خاکمان موحد و مشرک هر ضه تاراج گشت الا اموال ساداتکه از آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوخته و ویران ساخته و غره ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده بکنار آب جون در برابر جهان نامای آمده کذار نمایا اعتبا طا نموده باردوی همایون معاودت فرمود و از اینجا بنشاه و دیگر ملازمان درکاه را فرستاده که اطراف و جوانب دهلی را تاراج کرده خلق بیاورند و ذخیره میسیار بدست آرند تا اگر قهر مجاصره اندیشه نمایند بکشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر از نوبه بادشاه کیتی کشا مایل بتسخیر عمارت جهان نما شده با معتمدان سوار رزم آزما بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه و خطرا معان در آمد شت و بیابان نگریسته لاحظه فرمود که فعل جنگ کجا لایق تر باشد سقارن بخیال خلی سلطان لواجی چنبید بو رلدای که لشکری انبوه بندر بیک شصتکی گرفته آورده و بعد از استفسار قضایا معلوم شد که امیر محمد سلطان بوده و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه کذار و قهر ربیاده هزار و بهیبت ژنجیر فیل از سیان درختان در ظاهر شهر بیرون خرامیده و نزدیک رسیده حضرت صاحبقرانی از آب عبور فرموده بلشکر کاه بیوست و فرا و لان سپاه جلادت شعار رسیده و ستیز جوا میه و میشر هیا و دریا سیصد نفر بمحاربه و مقاتله مستقلای رفته و الله داد و امیر دست یزد جوا مردی کرده و ایشان چون برق و باد از آب کذشته بستیز خواجه بیوستند و برخم پیکان جان ستان رخنه در قضر حیات بسیاری از دشمنان افکنده مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند سر مقاومت انداخته پشت بمعرکه دادند و در حین کریز یکسر فیل جنگی که سکام پیکار رعب علوم در کر شیر فلک سترا تیکر دسقط شد از باب اسلام از رو فرح انبصورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران ستاره لال کرده یکدیکر را بشارت دادند و روز جمعه سیم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نما کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمدند در آنحین شاه نداکان و امراء و نوئینان که تباخت فرسته بودند در پایه سریر خلافت سیر حاضر آمدند و شرف پابوس را بدیه زبان باستدامت دولت و خود رازی آنحضرت کشاده و شهریار کامکار در آن مجلس عالی که مشحون با عاظم و معتمدان و خواص بود بتقریر دانی و عمارت شافی توزه و با سای سلاطین سابق در میان آورده و ستایش رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ کذاری را کذارش فرموده و طریق در آمدن بسمرکه و بیرون آمدن از معرکه و سایر مراسم جنگ و جدال را بایشان سخت میکرد ندو سخن او را تحسین و آفرین مینمودند و همان مجلس شاهزادکان و ارکان دولت بغرض رسانیدن مذکران کشاده و تا باین وقت زیاده از صد هزار مجوس و عبده اوثان اسیر شده و در اردوی همایون مجتمعند و میکن که در روز مصاف با هالی دهلی میل نموده با ایشان پیوندند و مؤید این معنی آنکه در آنروز که ملوخان با لشکریان و فیلان بجهان نما آمده بود هندوان بیخبر در لشکر کاه شادیانه ها اظهار نشاط میکردند و سخن او لتخوا بان چون مقبول خاطر بادشاه جهانکشا که حقیقت جام جهان کما عبارت از آنست افتاده فرمان دادکه تا مسلمان لشکر در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب بقتل آورند و اکر کسی در امثال این مرام مهمال ورزد او را نیز بکشند و اموال و جواز آن شخص تعلق باو کیرد که اینجزء سابنده باشد تیغ سیاست بکردن او فی در آمده بدینسبب قلیل صد هزار هندو را مستقل ساختند و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر کما سفندی ذبح نکرده بود در آنروز پارزده هندو را علی بشیر ساخت و بریسنج و اجب الاتباع نفاذ یافت که از وه نفر یک نفر در بورت توقف نموده بحافظت عیال و اطفال اسیران همربا دادند و چهار پایان از تماراج حاصل آمده قریب بانخانه آنحضرت در همانروز زیاده بر غریب اسپ شده و بر کنار آب جون فرود آمد ارباب مجلس و اصحاب لیخ و تعویم از اوضاع فلکی و ضعف قوت طالع بحث میکردند از نظرات مسعود و نحوس صعد بحث میکفتند و در باب تاخیر سیل جنگ سخنی بر زبان میراندند و حضرت صاحبقران آنکلمات را اعتبار نکرده بمقتضای اهل تنزیه و تقدیس عمل نموده ملتفت بانحکایت نشده و روز دیکر بعد از نماز بامداد و فراغ دعا و اوراد در نیت رفتن بکانب شهر دادوند و بیلیس خندق کا و میشزارها پای و کردن بهم بسته و پیش خیمها نشته

ذکر محاربه بادشاه با سکندر سریچمجاه با والی کشور هندوستان محمود بن

کلام مجید بکشاد آیه ترا که بفتح و فیروزی بشارت داد و با زیمنت طوخان که بیشت و پناه مشاه کشور ربند بود بفال نمود این آیه از سوره نحل برآمد که ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ آن سعادتمند صاحب تائید اهتمام در بشارت قرآن مجید کرد واز کنار آب جون نهضت نموده از آب عبور نموده دیکر طرف آن محل نزول سپاه نصرت مآب کشت لشکریان را رعایت حزم و احتیاط لازم عرض داشته خندقی کندند و از شاخ درخت هجر و حصاری ترتیب دادوند و بیلیس خندق کا و میشزارها پای و کردن بهم بسته و پیش خیمها نشته

سلطان فیروز شاه حضرت صاحبقرانی صباح روز شنبه هفتم ربیع الثانی بر توابع بر حال لشکریان اندیشه و بر مقتضی رای صایب شعار بر انفار رایوجود امیرزاده

حضرت صاحبقران سانیده وسلطان محمود وملوخان کریخته بشهر آمدند وآنحضرت تا دروازه دهلی رانده رجوع بارده آن بلده فاخره را بنظر احتیاط درآورده از آنجا بازگشته کنار آب حوض خاص منصب سلاطین اختصاص داده وشاهزادگان امراء ونوئینان وخواص ومقربان در پایه سریر اعلا حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند ودر آن مجلس خاص آثار شجاعت ومردانگی مبارزان اقبال تن ودلاوران شیرالمکن که بمین همت فاهره درآنمعرکه ظهور یافته بود برسبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت وآنحضرت ازجلایل نعم آلهی رقت فرموده شکر بخشود بهیئت ودهنده نعمت که ورا از افراد بشر برگزیده بجای آورده ولبزرندان کامکار وکثرت اعوان وانصار وفور این موجود وممالک معمور مخصوص گردانیده باد رسانید

ذکر بیرون آمدن سلطان محمود وملوخان از شهر بطریق قرار وفرستادن صاحبقران کامکار طایفه از پی ایشان وامرا از عقب ایشان بسبیل ایلغار

چون سلطان محمود وملوخان از نهیب سیاه فلک شکوه باخاطر شکسته ودل مقرون اندوه گریخته شهر را حصار خود ساخت واز اعمال ناپسندیده وافعال نکوهیده خویش درزمانی که ندامت سودی نبخشید پشیمان شده وناچار آنگریز آوار کی چاره نداشت درهمانشب که زمانه برنگ رایان تیره رای برآمد سرکرده امرا ایشان رو بدروازه نهادند وخاطر بر گریبت فرصت قرار دادند واز شهر بیرون رفته وچون حضرت صاحبقران ازگریختن سلطان محمود وملوخان آگاهی یافت طایفه از امراء نیاد را از عقب ایشان فرستاده آنجماعت مانند برق وباد شتافته گریخته بکنار دریا رفتند وپسر ملوخان را با سیری کرفته بخدمت فرستادند وهم درآنزمان فرمان قضا جریان باهتزاز یافت که جمعی از مراحظام بضبط دروازها قیام نمایند وتا دیگر کسی از شهر بیرون نرود ودر روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرق اقتباب از افق برین سپهر فیروزه خاتم خم فیروزی برافراخت وعیدگاه که قریب دروازه میدان لبو واز دردهای جهان نامعمول جلوس بادشاه جمجاه گشت ودرآن محل سادات وقضاة وعلماء واصحاب درس وفتوی ورباب زهد وتقوی روی بمنبر علیا نهادند وبشرف دستبوس فایز شدند وفضل الله تبلغی نایب ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارکاه فلک اشتباه شده در روی زمین بخاک آستان فرخنده نشان نهاده سرافتخار بمهات باوج سموات رسانیدند واعیان ملت ومتنسبان خاندان سلطنت ضمن بسیاری از شاهزادگان باحشمت وامرا ورکان دولت توسل جسته دست دردامان استیمان زدند وملتمس ایشان ماسعاف وانجاح مقرون گشته بامالی دهلی بحال ومال امان یافته واکابر واعیان مقتضی المرام بازگشته وثاقه وطوق طفر پیکر بالای دروازه برآورده طنطنه فتح وبشارت بمسامع ساکنان هرچ خضر رسانیدند واین فتح مبین درسنه احدوثمانمائه دست بتاریخ آن سعادت ازآن خبر میدهد زفتح شاه که مجموع بشمری تاریخ شود ترکیب خورشید نور حیدری آرا

توانا وداناکنی کارسازان فکر رستگانی که براینان رسید سال دعا زآب یاری نصرت بباغ دولت شاه

بسال خاکل فتح هند شد بویا واگچه ازپیل وکرکدن درشهر یا فتند بدرکاه پادشاه زمین آوردند ومجموع پیلان رهیی برمین نهاده مانند مجموعی که امان طلبند بیکبار فریاد وفغان برآوردند وصد وبیست پیل کوه پیکر عزیمت تسخیر دکن تصرف بندکان پادشاه همت کشور آرا وبعضی از آنها برای شاهزادگان وحکام اطراف ارسال فرمود واز آنجمله دو عدد پیل کوه پیکر بنریر تردند وصد عدد دیکر قندوچ عدد بهرات ودیکی بشیروان وچهل شتر بامیر شیخ ابراهیم ودیکی بآذربایجان نزد امیر ظهیر ودر روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمره سایر ارباب عمایم واکابر واشراف برحسب اشارت علیه بشهر درآمده سر بندکی بر اسامی والقاب سلطان محمود وخان وخسرو خان وامیر تیمور کورکان نهیب وآرایش داده ومنشیان بلاغت شعار کیفیت آنفتح نامدار رقلمی کرده بسمرقند بشهر ودیار رسانیدند وبیکبکی ان دیوان علا برحسب حکم جهانمطاع بشهر درآمده مال امان توجیه کردند ومحتملان غلیظه شدید مواخذه ومطالبه آغاز نهاده ودراین اثنا حاطا علیون صاحبقران جهانکشای ماچین بآراستن مجلس عیش وسرور مشغول شد فرمانداد که سافیان سیم تن شراب ای ارغوانی رنگ شیشه های مینا فام درجامهای زرنگار ریخته ومطربان لاله عذار این نغمه را دردادند خیزد رکاسه زآب عرق خاک انداز

که شود کاسه چاک انداز ودراین نزهت سرای حیات بخش از رشحات سحاب مکرمت واحسان شهریار کامکار ریاض آمال شاهزادکان وامراء ونوئینان باحشمت ونضارت کشت ونهال اقبال ایشان برجوبار انعام وافضال بالاکشیده ودر روی پیچیده شاز هم ماه که حضرت صاحبقران کامکار بایریکیران خود رشیده علی العیش طرب اشتغال داشت طایفه از لشکریان بردروازه مای دهلی جمع آمده متعرض عابا میشدند تمنا از انجبر سمع اشرف اعلا رسانیدند فرمان شد که امراء وارکان دولت اینان را ازآن مبارت منع فرمایند تا چون ارادهٔ ازلی بخرابی دهلی واستیصال آندیار متعلق شده بود بسبب با وفراهم آمده بیان این سخن آنست که دراین اثنا حضرت عصمت سمات جهانملک آغا ودیکر خواتین واعیان بعزم تماشای هزارستون که ملک جوه بعمارت آن درجهان پناه موقوف شده به دلشهر درآمدند وچندکس که براث قندوغله داشتند روی بشهر آوردند وطایفه دیکر از هرطرف جمعی کبر از صدمات متجدده قیاس نموده بودند وپناه بامانجا برده درشهر رخنه وچون غلبه از حد تمام جنود ظفر ورود در آن بقعه روی نمود اهالی آنموضع عبرات وعبارت درکان نهاده کردند وشهرهای دهلی از سری وجهان پناه ودهلی کهنه بسته دست حسارت دراز کردند ودر کشتی آغاز نهاده بایرد کان وسیف وسنان در مقام جواب درکان برآمدند جمعی بسیار از کبران آتش وحال واتفال نموده خویشتن را نیز با اهل وعیال خود سوخته وبا وجود تفنک وحبال وحرب وقتال هندیان نه کم فرصتی اینان امرار دروازها بستند که لشکر از بیرون بشهر درنیایند وغوغای کلی واقع نشود ولیکن پانزده هزار مرد کم ازبیش وشهر جمعیت بوده درآن شب جمعه تاروز دست بغارت وتاراج کشادند وآتش درخانها نهاده ودود از دود ها بهوا آوردند وروز دیکر علی الصباح سپاهی که دربیرون مانده بودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر تاخته وآتش فتنه وطوفان بلا بالا کرفت واکثر محلات جهان پناه وسیری بباد تاراج رفت وروز سیم هم بهمین منوال وتاراج بمقتضی برفت واحدی را از لشکریان یارای آن نبود که بدست اندازی از ایشان تجاوز نماید بحدیکه کس از مردوزن یا کودک اسیر کرفته بیرون نیاورند واین جمع والی بتخصیص با قوت والماس لطایف امتعه ونفایس اشیاء وبرخوت قیمتی واسباب واموالی وظروف سیمین وزرین بعدد نامعدود وحد نه چندان بود که از حیز ضبط بیان تواند کذشت وبسیاری از کنیزکان سشکر کفتار شیرین کردار را اسیر کرده بودند که صفای زر وطره درد ست وپای دشمنند وبادویه وحفاقه وا شباه وحدیقه بیشمار وخلق بیشمار

امیر شاه ملک و علی سلطان توچی با پانصد مرد مسلح به نیت جهاد متوجه دهلی گشته شد مقصد این جمع آن بود که جمعی از کیران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی گشته خروج نمایند و آن بقعه متبرکه را حصار خود ساخته مهیای جنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از تفرد بخصیا زدند و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع آن فتنه فیاد و غایند و ایشان بموجب فرمان بدانجانب فوج بیخ سرافشان آن بیدینان را بجهان کرانه دادند و آن لشکر اسلام ملکات دهلی گشته را غارتیده بقتیه السیف سیر و دستگیر کردیدند و فرمان علا نفاذ یافت که بعضی ارباب حرف و ارباب صنعات را بشتاب گان و خواتین و آغایان که بسعادت و اقبال بلازمت استسعاد دارند بخشیده برخی را جهت فرود آوردن حضرات عالیات که در مستقر عزو شرف خویش اقامت نموده بلوند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بلوند که در دارالسلطنه سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده مسجد بسیار بربیع واجب الاذعان صادر شده که صد سنگ تراشان از جمله سکان خاصه شریف ضبط گمانیده و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مقدر دارد و دهلی گشته محلست بسوری مشتمل آن تا سور دهلی تو بزرگتر است و از سور سیری که بجانب مایل بشمال واقع است تا سور دهلی گشته که از طرف غربی و مایل بجنوبست از دو جانب بار کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و از دهلی گشته بزرگتر است و سیزده دروازه دارد کشش از جانب شمال مایل بمغرب و سمت از جنوب مایل بمشرق برپا گشته و عبارت از این سه شهر است سی دروازه بیرون کشاده شده

نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هندوستان و وقوع فتوحات وغزوات که در آن ایام واقع شد

حضرت صاحبقران ممالک هندوستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن بنیت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شده و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضاة و مشایخ را در مسجد جهان پناه حاضر کردند و بکلی لشکریان تعیین رفت تا گذارد که از جنبش لشکر ها کرد ملالی برخاطر آن جمع حمیده خصال نشیند و چهار شنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه سلطانی از خانه جهان پناه کوچ فرموده با لشکر فیروزی اثر روان شده بکروه قطع کرده در فیروز آباد فرود آمد و ساعتی بتماشای منازل و مواضع آثار محل نزول حسام لشکر صاحبقران کامکار گشت و از آن مرحله روز دوشنبه بیست و ششم ربیع الثانی طالع سعد و امیر شاه ملک و امیر الله داد را بدرحصار میرت مرخص و ایشان روز بیست و ششم از کنار جمنا بیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانیسری وضعی کرده با طایفه از کیران در حصار رایت عناد و استکبار برافراشته میکوشند ترشین خان قلعه چین آمده ولی نیل مقصود باز گشت صاحبقران بلند مکان از نسبت عجز و قصوری که بترشین خان کرده بودند آشفته گشته چون شیر غیور باد مزار سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر که بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین در اطراف قلعه میرت نزول فرمود و همانروز فرمانداد که امرا لوتمان دوقوشن هریک در برابر خویش بخور لقب مشغول شوند و تا هنگام طلام در برابر هر برجی دو کوس لقب بریده شده بود هندوان از مشاهده اینحال سراسیمه و مضطرب گشته و دست ایشان از کار رفته از نجات در آن تیره رایان کمانده روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود در دروازه قدمت بهری نام لشکری از کیران را که از جنگ دریای سیحون بر لشکر قلعه آمده بود کمند بر لشکر قلعه انداخته بالای باره برآمد و دیگر دلاوران نیز هر یک بجانب برجی که در حرکت آمده بالای باره موفقت نمودند و بازمانده برلاس و الیاس اوغانی را با پسر مولانا احمد دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و صفی که در جنگ بقتل آمده و باقی گرفتار را هم بدرخ فرستاده زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و قلعه چنان که ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه بیک لحظه مستمر ساختند و صدور امثال این غریب از جلیه نتایج اخلاق مرضیه و آداب رضیه آنحضرت بوده و در تواریخ مسطور است که چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید که متمردان این قلعه مهرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بزبان حکمت بیان گذرانیدند که باری بسجانه و تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان گرداند و فرمانداد که مثبان بلاعت شعار تهدید نامه با هل حصار نویسند و آنجماعت را براه راست دلالت نمایند و یکی از آن زمره نامه در قلم آورده در میان سطور درج کرده بود که ما را بترمشیرین خان چه نسبت است و در اثنا عرض مکتوب چون بآن مطلع رسید آنحضرت کشت خاطر اشرف را آن عبارت بهم برآمد منشی را مخاطب و معاتب ساخت و فرمود که ترمشیرین خان مرد فایق است و در جمیع امور دهقان او بر ما محقق الا جرم بهمین غفلت او پاک و خشن و ادب بر اکثر موجودات عالم و بسعادت ابدی فایز شده باشد بالجمله چون بقعه میرت فیصل یافت اشارت عالی صادر شد که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شتوند و کران آن نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط آورده تا بامیر شیخ نورالدین رجوع فرمود که از کنار آب قزاسو و حرکت آنید و رایت جهانکشا به نیت غزا متوجه دریای گنگ شوند و در اثنا راه امیر سلیمان شاه بهمراهان پیوسته و بقطع منازل ممر ضع فیروز پور رسیده مذکر شده را فرمود که کنار کنار آب رفته ما گذار پیدا کنند و هنگام چاشت گذار آب یافته ما چنان شود که ممکن ما سانی نتوانند کرد شت و طاقت زنها آب زده بشنا عبور نمود و چون حضرت صاحبقران در یا دل خواست که سمند با در فتار را در آب راند امرا عرض نمودند که امیر پیر محمد و امیر سلیمان شاه بانفاذ رایت فیروز پور از آب گذشته اگر اجازت صواب نما اقتضا فرماید امرا و ... توقف نمایم امضای مقبول افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان بعبور نمایند و از لوتمان امیر زاده شاهرخ

شاه هرخ و سید خواجه و شیخ علی بها در و جمالک و دیگر بهادران گذر آب کذشته و صاحبقران با ده سر کرده و کنار آب نزول فرموده از آنجا بجانب تعلق پور که در بالای آب دریای کنک واقع است روان شده در اثنا طریق بسمع همایون رسانیدند که دریایان دریای کنک کره بلی شود آزرنده و سنوده مجتمع کشته رایت عزیمت بر افراشته اند آنحضرت مبشر بهادر و علی سلطان توپچی را با پنجهزار سوار روانه کنار آب نمودند رایت منصور بهان کستور متوجه تعلق پور بود و مقارن اینحال مذکر نفعی و بازوی سپار کر آنحضرت پدید آمد اطبا مشغول معالجه کشتند و در خلال اینحال منهیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از کبران در چهل و شصت کشتی نشسته اند و در روی آب مانند باد وزان می آیند و در زمان وصول آنجا حضرت صاحبقران از غایت حرص بر جهاد و نفس همایون با هزار کس از بهادران که در آن اوان نصرت آسا ملازم رکاب عالی میبودند متوجه دریا شدند و چون از وصول آن بحر مکرمت و احسان کنار دریا مجمع مرج البحرین یلتقیان روی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کال شره بدفع اعدا دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را کرفته بر آن خاکساران تیر باران کردند آن بهتوران سپاه در سر کشیده مسبفر تیر جواب میدادند و جمعی که اسبان خود را بر آب رانده بود ند و چون منشا کرده بجالان رسیدند دست و کردن کشیده زاده ای تحاشی بانداز و آن آمدند و مجالفان را بتیغ جهاد دیکذرانیدند و برا کر شکستیها مالک شده و در آن سفاین نشسته روی جلادت بسوی کبران آورد ند و بغیر از کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم جنکی بدست هندوان ماندو ایشان آن هر دو را در میان دریا بیکدیکر بستند و بازوی تهور تیز انداخت کشتا دند و ار ملاطم امواج بحر هیچا جمعی کثیر از غوطه خوران مجالف را بقعر مذلت سپاه طرفستان مصروع آن طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت منصور بجانب تعلق پور برافراخت و در شب اربعین امیر اللداد با بیزید توچین و الطون بخشی که لطفعلی رفته بودند و کس آمده خبر آورد که در اطراف یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاهی سنکین فراهم آورده چیال جدال در سر و قتالی مجال و غاطه اردو شهریار کردون اقتدار در آن سحرکاه بنسیم لطف آلهی استشمام نموده بعزیمت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای کنک کذشته و یک کروه را قطع کرده و نقاره را مادیکار دوده و لوای غزا بفیئه الی اندیشه متوجه جانب خیسم شدند و چون نزدیک با بل عدوان رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بیشمار بر کناره مقابل برخاسته و آماده نشسته در اتحال بضمیر انور پادشاه هفت کشور کذشت که اعدا ردین که تیغ کین آخته اند بعد و بسیار شد و لشکر اسلام در این موقف و مقام اندک و سپاه بر الغار و جوالغار که باطراف رفته اند غلبه و جاره جز آن نیست که پای تحمل در این معرکه استوار داشته دست و جبل المتین توکل بزنیم و سعی و کوشش خود را در میان نهیم بفیر لطف الهی و عنایت پادشاهی فریاد رسی نیست شاها کر لطف تو فریاد ما رسد پیاده کو کوشش ما کجا رسد و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه بخیر از سوار از تومانات شاهزاده مشاهرخ که پیش از این باسید خواجه و جانکک آب کذشته بودند و بچین رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران کامیاب زبان لشکر ملک و باب کشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر اللداد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بدشمن دانند و از کثرت و شوکت آنجماعت مطلقا در خاطر راه ندادند و در امر دولت پایدار ثبات قدم ورزیده با آن هزار سوار تنها کشیده و بجانب اعدا تاخته و چندان تیغ و حسب جسم مبارکان و اتباع و استیلا یافت که بی بست و در تک روی از سر که جنک برتافتند و چند روزه حیات طبیعی را ارنام و ننک غنیمت کرده بجانب جنکل شتافته لشکر شاه طفر انوار ایلیان جمعی کثیر از آن بیدینان کمراه را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و کله های که از خیر حساب بیرون بود بدست سلمانان افتاد حضرت صاحبقران در آن منزل بخاطر نزول فرمود در همان زمان خبر رسید که در راس دره که بر کنک واقع است چند قبیله از هندو مجتمع شده اند بفور با پانصد نفر متوجه آنصوب کشتند و باقی جریکه بکرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون فریب بدره کوله رسیدند از مقام مزاحمت اعدا ر ملت اسلام کره وی ندیده بودند بسانه و اتهی نامه و امرا و توامان امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود قلت اعداء و اعوان بر سر ایشان رانده بضرب شمشیر صاعقه کردار عرصه جمعیت ایشان را سوخته مخالفان را در آن کثرت و حلبه مغلوب کردانیدند و لشکریان با خذ غنیمت اشتغال نمودند و زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک نامزد در آنحال کبری بر کینه ملک شیخ نام با صد هزار سوار و پیاده همراه زنان و جان بر کرفته بشمشیر ها کشیده متوجه موکب همایون شدند و بحضرت نامبرده نفس نفیس بمقابل و اعدا کرفته فجره اقدام نموده باشد و بدست مبارک نامزد مبارک افکنده عنان از جانب قلب و چون شیکه کریز نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه نامدار فسنه معروض داشت که این شیخ که بست که در سلک بندکان درکاه انتظام دارد و در اردوی ما همراه شده و بارها بر خیر حضرت صاحبقران ظفر قرین روی بکوه آورده شیکه کبر بعضی از لشکر اسلام را تبع رسانیده و بحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان از اطراف آن منعطف ساخت و یکی از سپاه ظفر قرین آن کبر تمند را تیری بر شکم و شیکه بر فرق زده از پشت زین بر زمین انداخت و دست و کردن بسته نزد پادشاه اسلام آورد و چون حضرت صاحبقران از و احوال پرسیده پیش از جواب جان داده بود و در همان ساعت خبر رسانیدند که در دره کوله کرا از بجا تا آنموضع چندکروه راه بست خلق بسیار از کفار روفجار منتظر جمع آمده اند و از آنجا تا مقصد را هماری سخت و بیشمار پیش است چنانچه با دصبا از مضایق آن بکذرد حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه در آنروز ده نوبت زحمت و مشقت رزم و پیکار انتیاز کرده بود اسب والیق همیوز که لحظه بیاسایش فرمایند اما طلبا مرضاة الله با طایفه از بندکان خواص از ما مراد قوشون و غلمان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بر آن دره نهادند و چون طریق صعب المسالک و پیش لشکر حاصره و خایف قلت قلت در خاطر خطیر پادشاه موحد منصور خطور نموده که اکر در این وقت فرزند ارجمند برخوردار امیر سلیمان شاه بر سند از لطایف صنع الهی شمرده و قبل از این ایلیان را بناحیه دور دست غارت و تاراج عبده اوتان و مجوس فرستاده بود و کمان نبود که موکب همایون در این اوقات بدین نواحی رسد و چنانچه امیر اداده مسنا الیه و امیر مذکور کمتر ایش مذکور است که حضرت صاحبقران در آب عبور خواهد فرمود و سنکام کاز دیکر شاهزاده جوان بخت و امیدوار لشکر ظفر شعار ضمیر انور کذشته بود بتعقیل رکاب ظفر انتساب فایز کشت و شاه و سپاه و ماسنطیار نامدار بر سر کذار شقاوت انجام رانده و بزخم شمشیر آبدار رد و ما را زور کار ایشان بر آورده با غنایم موفور و اموال نامحصور بمرتفع عزوه دیم سعود و دولت نزول نمود و آنولا بسمع همایون رسید که مالا تراز ده کوله یلی

بیاورده کرد و با بسکی است بشکل کاوی و آب دریای کنگ از آن سنگ بیرون می آید و گویند آن سنگ را هندو آسنگ راهی پرستند چنانکه پیشتر گفته ایم راه بدان موضع می آیند و از جهت تبلیغ و نوی بدر آن گاو سنگی که یکی از جهاد است و نفع و ضرری از آن متصور نمی بیند و مردگان خود را بسوخته خاکستر آن همراه می آورند و در آب ریخته و این معنی را وسیله نجات و رفع درجات دانسته زیرا آن آب بیالوده زندگان در آن آب قدم می نهند و آب بر سر خود ریخته سر و ریش بیراسته و این صورت را از جمله عبادات میشمارند و چون در نواحی سنگ مذکور بسی از هندوان مانده بود ندکه اموال فراوان از سراشی و منقولات داشتند حضرت صاحبقران باحشمت عثمان عزیمت بدان صوب تافت و آن زمره ضلال بمصور جنبک و جدال که خیال محال بود دم از مدافعه نزدند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان در رسیدند از بیم انقلاب امیرزاده محمد سلطان و امیرسلیمان شاه و از جهة انقلاب دیگر سرداران سپاه و اتابکان قوشون و ایلچیان ملک و سایر امرای لشکر منصور خواستند که آن بیدینان را بکلی از آن ورطه نیست و نابود گردانند و از آن جهانی بهدایت شقاوت بیرون برند چون عرضه گردانیدند از آنایش جود اهل شرک و عناد پاک شده و سیاب بمیلیان بدست غازیان و موحدان افتاده و اراضیت نصرت شعار در بازگشته از دریای کنگ گذشت و در ساحل آن بحضرت صاحبقران دریا نوال فایض گذارده و بشکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن فتوحات در آن بورش کرا میسر خورده بود قیام نمود و هنگام ساعت سوار شده بیخ کرده راه قطع فرسوده و در طرف زیر آب کنگ نزول نمود قصه سراوق جلالت تمام بر اوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت فرمانفرمای ممالک حضرت صاحبقران گیتی ستان و چون طراف و نواحی مملکت دهلی از جنبت وجود دیگران دست پرستان پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم گردانیده روز شنبه شانزدهم جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائة از کنار آب کنگ بصفت لشکر جهانگیر انتاع صدور یافت که لوا چیان بر نوند آغروی را بموکب همایون بسانند و دیگر روز مساسع علیه رسانیدند که دروازه های کوه مسالک که از آنجا بک لک و دانکی را بهندوستان میگذرند همگی کفار از هندو بان بدگردار بیکبار اتفاق نموده بتصد رزم و پیکار مذبریع جهاد لمتطاع صاد گشت که سپاه ظفرپناه که در آغروقبه کوچ کرده براه آن نپردوانه شوند و آنحضرت بنفس همایون بخاطر جمع بعد از قطع مسالک نزدیک مسالک فرود آمده و در آن مرحله امیرزاده خلیل سلطان و امیرشیخ نورالدین برآغروق مهتری رفته شرف اسباط بوسی دریافتند و امرا و نویانان بزبان دولت ترجمه داشتند که اگر برای ملک آرای اقتضا فرماید از نصرت رضمان اقبال و سعادت تا بابد کان بردیم و در ازدوز کار را بل شرک و دغا برآوریم آنحضرت جهانستان فرمود که ما سالک را بیت توبه را فراخت و در آن دره ای بود تیره رای چرو نام و چند هزار او باشرع جبال فراهم آورده و بحصانت جای و محکمی موضع تکیه زده بدان راه داده رایت تخوت و سهتبداد برافراشت از بر انقطار امیرزاده سلطان حسین و امیرچلمانشاه و دیگر امرای دولت آنحضرت بدان دره رسیدند و آن مخذولان بیباک بعضی گشته شده و برخی نیم جانی تیغ یاران در اموال ایشان انفلوده و خوت و اسلحه و دواب بدست مجاهدان دین افتاده و از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از مردم هر دست که هر یکی از ایشان سیصد و چهار صد کرفته بودند بضعف ستاند و بجزیه زیرستان لشکر دهند و بنیاد مخالفت و عناد

مقارن اینحال صاین تیمور کرایول بود آمده در پایه سریر اعلا عرضه داشت که کثرت هندوان بمرتبه ایست که قوت ناطقه از شرح و بیان آن بعجز و قصور اعتراف می نماید حضرت صاحبقران بنفس همایون بایستاد و سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بمهم خود اشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد را از نیام برآورده جمعی کثیر از آن مشرکان را بقتل رسانیدند و غنیمت بی پایان و مال فراوان گرفتند و در وقت نماز پیشین همین روز از پیش امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی کس آمده خبر آورد که از طرف دست راست دره ایست و در آنجا طایفه از گبران جمع شده اند و عدد ایشان زیاده از حد قیاس بیرون است و مراعی و مواشی بسیار دارند حضرت صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواجی و سپاهی که در آن نواحی اند بر سر آن جماعت ظلمت شعار رانند و ایشان برحسب علیه روان شدند و تیغ جهاد بر آن روزبرگشتگان نهادند و چون زخم ... بر فراز کوهی که بر آن مشرف بود برآمد تا نظر بشکوه آنحضرت دل و دست مجاهدان قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن مخاذیل کشته شد بقیة السیف مجروح و شکسته روی بفرار نهادند لشکر ظفر قرین با غنایم روی زمین بازگشته و روی نیاز بر سم سمند جهان نورد مالیده بعواطف بیکران و عوارف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مراعی و مواشی آورده بودند که صحرا و کوه از حصر آن مستوفی آمد حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بر بالای آن کوه توقف نموده و از کمال شفقت و مرحمت حکم فرمود که هر کدام از سپاه ظفر پناه غنیمت نیافته باشد و از نصیبی بهره مند نشده باشد ... بهمان پوی در آن دره فرود آمده و در آن جنگلها و بیشها حد و نهایت بسیار بود و چون بیشه ملتشکر گاه می آمدند و رخوت و اشیاء لشکریان می بردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوکر ... شکر اسلام را وسعت داد و سقف قلعه حصین ... و نواحی مسخر ساختند و آن دیار را که مدت روزگاری از خبث وجود مشرکان پر بود ... و بانوار توحید و عرفان آراسته ... و از قلعها قلعه ... که بود و از خویشان ملک شیخ کوکر اما ... بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و اظهار کردن اعتقاد بشعوق بندگی فرمان ... داری پا راستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی بر ایشان انداختند و از مزاج و اوضاع آن گبران مخاذیل غدر و فساد تفرس میرفت یکی از بندگان درگاه بفکری لطیف نتیجه مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند و اسباب و آلات حرب که اندک ثمنی بها داشت قیمت گران بر آن نهاده از آن برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر در سلک خدام هندوستان که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود درآیند و بدان واسطه آن بدبختان از جاده شریعت و متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و بر مقتضی غازیان لشکر اسلام انتقام آن بیباکان مفاد فرجام لازم گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و از فتح نموده دو هزار گبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از نهاد ایشان بسقف دوار دخان آسمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در بعضی تواریخ دیگر نیز کیفیت واقعه آن قلعه را بدین طریق آورده اند راقم حروف گوید که هرگاه که مورخان قایل باین شدند که مال قلعه مجموع ... داد در عوض مال امانی داده اند چنانچه مناسب می نماید که گویند مخاذیل نفاق و شقاق و غدر و فساد از ناصیه گبران ظاهر و باهر بود و الله اعلم بحقیقة الاحوال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی هندوستان و دیگر وقایع و حالات او

چون خاطر انور صاحبقران والا گهر از غزوات حدود کوه سوالک باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قلعه و قریه بایلا از اعمال آن موضع نزول فرمود و امیر شیخ محمد ایکو تیمور و مبشر بهادر و اسمعیل برلاس را بتاختن آن ده فرستاد و مردم بایلا بغایت شجاع و دلیر بوده در جنگلهای استوار داشتند و چیرها در جنگل مرتب داشته آماده جدال شدند مجاهدان دین خواستند که بی تاخیر بکار پیکار مشغول شوند و جزای آن بدکرداران در کنار ایشان نهند اما تحول از وقت جلال خبر آمد که بهادران در جنگ بماندند تا نماید تا روز دیگر چه از زنگار سایه وصول برآید بار انداختند و در روز سه شنبه دهم جمادی الآخر حضرت صاحبقران سپهر احتشام برنشست کردند و تمام سوار شده و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول بیاراستند و آواز تکبیر و تهلیل باوج فلک رسانیدند و مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و سورن سپاه ظفر قرین پاره را گذاشته مکر بختند و بسان آلی در بیشها و جنگلها ماوی گرفتند شیران بیشه هیجا چیرها برداشته در میان جنگل توقف نمودند تا سپاه و نفر پیاده پای در قلعها دم غله فراوان بدست آوردند بعد از روز حرکت آمدند و چهار گروه مسافت پیموده فرود آمدند در این روز از تبت و تواله دو سعد الدین که از دهلی برسم رسالت پیش سکندر والی کشمیر رفته بودند و احکام واجب الانقیاد باسم او برده بایلچی شاه سکندر رسیدند و بسعادت تقبیل بساط پایبوس فایز شده بعرض رسانیدند که شاه سکندر را احرام ملازمت بسته و روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده بموضع جهان نما رسیده بود که در آن حدود مولانا نور الدین از جانب درگاه آمده بود ملحق شد و چنین تقریر کرد که امرا و دیوان بزرگ مقرر فرموده که سی هزار اسب و صد هزار درست زر که هر یک بوزن دو مثقال و نیم از ولایت کشمیر سرانجام نماید بجهت تقدیم این خدمت بازگشت تا بعد از نسق این مهم دیگر باره روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران بر دیوانیان انکار فرمود که بر شاه سکندر تکلیف ما لا یطاق کرده اند از آنچه تحمل ولایت کشمیر است زیاد طلب داشته اند و مقتضی عدالت آنست که هر چه در خور وسعت مملکت بود از آنجا طلبند ایلچیان حسن عبودیت و صفای طویت شاه سکندر بعرض رسانیدند عاطفت صاحبقران جهانگیر شامل روزگار والی کشمیر گشته با ایلچیان فرمود که با پادشاه اسکندر بگویید چیزی بازگردند و روی احرام ملازمت بندد و در روز سیم ماه رسولان شاه اسکندر را در مصاحبت زین الدین حضرت انصراف اذن مقرر برآنکه مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سند رسیده باشد بعد از آن ایلچیان را گسیل کرده سپاه ظفر پناه قریه منصور مسخر ساختند و خاطر خود از غله و علوفه چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع کشت زار بود مسیح آب جمو ولود درآمدند و چندین نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قریه منسو در مهره و محل گبران قوی هیکل زورمند بود و کوهها و جنگلها از غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه روندگان عبور بر آن موضع از محالات می پنداشتند و اهل و عیال و اطفال خود را بقلال جبال فرستاده رای ایشان با طایفه از مشهوران بهمان موضع حصین از کوه پناه برده ایستاده بودند و ترقی انداختند و نعره میزدند رای جهان آرای بر مصلحتی که ملاحظه فرموده فرمان داد که امیشان اسباب و اموال خود گذاشته بیکس از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند اما قریه سورر را تاخته سپاه ظفر پناه برحسب فرموده عمل نموده آن ده را غارت کردند و دست مرا ...

بقصد جمود در آمدند و غنیمت فراوان بر گرفتند چنانچه ما یحتاج ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده جسر و کردون قنداز فرمود که چند قوشون از مردم جلاد در کمین جنگل توقف نمایند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمود عبور نموده و چهار کروه رانده از دره جمود در مرغزاری که چراگاه گوسفند علف خوار بود در کنار آب چناب ده فرود آمده و چون اردوی کیهان پوی از دره جمود بیرون آمده روان شد هندوان او باش سفهت بتصور آنکه سپاه نصرت شعار رفته همانده از جنگل پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آئین از کمینگاه بیرون تاختند و بر آن مدابیر حمله آوردند و بسیاری را از آن طایفه بر خاک هلاک انداختند و دولت تیمور نواحی و حسین ملک چین رای جمود را که زخمدار شده بود با پنجاه کبر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه دین پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نموده و بعد از وعده و وعید بسیار رای جمود زبان بتوحید گویا گردانیده و گوشت گاو که در مذهب و کیش ایشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد و بتشریف دین اسلام سرافراز گشت و در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص او از بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند و بیان این سخن آنکه شیخه برادر نصرت کوکری که ذکر او گذشت در سوادی پور در هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده تربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجائی رسید که کهری و حدود هند گفت که من از اتباع شیخه کوکرم بمال و جان از سپاه دشمن سوز امان یافت و در آن زمان که میان دو آب دریای جون و دریای گنگ و در حوالی عسکر ظفر مآب بود شیخه کوکر رخصت طلبیده که بولایت خود در رود بیاه و پیشکش و ساوری ترتیب داده در کنار آب بیاه باردیگر بشرف بساط بوسی استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل در لهاور که مملکت او بود قرار گرفت و بساط نشاط و کامرانی بگسترد و در رقم نسیان بر میعاد مقرر کشید با وجود خلف وعده و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت صاحبقران کثرت عجب بر اشعار روزگار او بار آثار خود ساخت چه در آن اوان که مولانا عبدالله صدر و هندو شاه خازن و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند می آمدند بدانجا رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد لاجرم فرمان قهرمان قهر بغارت ولایت او نفاذ و قید او اشارت فرمود بمضمون لئن کفرتم ان عذابی لشدید بظهور پیوست و رایت نصرت پناه در چهارم ماه جنبش آمده و پنج کروه و دیم منزلی بانزهت قرار گرفت و در آن روز در سنا دکان امیرزاده پیر محمد و امیرزاده امیرانشاه رسیدند و لشکرها و شاهزادگان و دولتخواهان و احوال داد و ضیاع ممالک محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و روز بیست و پنجم ماه هندو شاه خازن مأمور گشت که بجانب سمرقند رود و بشارت موکب همایون وصول برسم اهالی آنجا یا را ز صغار و کبار رسانیده بهم در آن روز از رکاب امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ از فارس رسید و کماهی حالات آنجا را معروض داشت و پیشکشها لایق از تنسوقهای مصری و غیر آن بگذرانید و در روز بیست و ششم ماه از کنار آب جناده عبور نموده و شش کروه راه پیموده در بیابان فرود آمدند و در روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال روان شده و بر سر راه محفه حضرت صاحبقران را فرود گرفتند و در آن روز شیری ظاهر شده بود از بیل شکار بر آن صید ناختند و پیشتر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر زده آن شیر را از پای در آوردند و مقارن آن حال امیرزاده رستم و امیر جهانشاه که بتاخت لهاور رفته شیخه کوکر را گرفته بودند با غنیمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند و انواع نقود با و تبرکات بمحل عرض رسانیدند همت پادشاهانه مجموع آنها را بر ایستادگان پایه سریر اعلا بخشید و در آن میان نظر مبارکش به پیر محمد آزاد افتاده او را مشمول عنایت بیکران گردانیده بجامه خواص و ترکش با بند زر که آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد و هم در آن روز حکم شد که شاهزادگان با حشمت و جاه و نوئینان و سران سپاه هریک راهی معین بجانب وطن و مسکن خود باز گردند و تمامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از این عاطفت پادشاهانه با کلیل خاص و میان مبارکشان بکمر مرصع موشح و مزین شده از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهاندار بودند همه را خلعت و تشریف داده بر لیغ فرمود و رخصت انصراف ارزانی داشت و خضرخان را که از فتنه مبارک کرکیه به پیش سودن ملک سیابه رفته بود و از آنجا در حین وصول چتر فلک فرسای سپاه بظل رایت جهانگشای آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون بر آنکه در دشکار رکاه وسیع عرصه بود و احناس وحوش بر مثل شیر و پلنگ و کرک و کرکدن و کوته پایی و آهو و گوزن و کبود و غیر ذلک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر مرغان در آنجا یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده لشکریان جرگه رو ان شدند و چندان شکار افکندند که کلاب و دواب بدتها از لحوم و شحوم آنها انتفاع گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت کروه رانده در موضع صهیان که سرحد کشمیر است و در آن زمان با نواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند و اکر اشارت عالی حضرت سعادتمند شرف نفاذ یابد که در خاتمه کتاب بتعرضی با مصار و بلاد و صفت کشمیر بعد از قضا الله تعالی از آنجا سمت گزارش پذیرد انشاء الله وحده العزیز

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کشورستان بصوب مستقر سریر خلافت مسیر

در روز یکشنبه سلخ جمادی الآخر اعدل خواقین عادل و اعظم اعاظم سلاطین و از عساکر گردون مآثر جدا شده روی توجه بدار السلطنه سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل بیست کروه راه قطع کرده بموضع سیانیت از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحب وجود گشت و روز دوشنبه غره رجب از آنجا روان شده حوالی قلعه بروجه را مضرب خیام اقبال و از آن مرحله در چهار روز بعد از داده مار و پیشین پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجول جلالی در آمده و بسرعت هرچه تمامتر رانده نماز شام از آن جول بیرون آمد و سبب تسمیه جول بجول جلالی سمت گزارش یافت و چون از قریه بروجه سی کروه راه قطع فرمود در کنار کول آب رشکال المعروف بسعادت و اقبال فرود آمد و روز دوشنبه دهم ماه کنار دریای سند لنگر سعادت حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمه حیوان گشت و امرا که ضبط قلعه بعهده با تو اسکندر و نواحی تعلق بایشان سید داشت مثل پیر علی سلدوز و شاه ملک قراچی حسب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از سه پایه و جسری از کشتی بسته بودند رایت نصرت مآب از آن پل فرود آمده و تا وقت استوار بر کنار آب توقف نموده به پیر داد را بر سر پل باز داشت که آغروق و لشکریان که از عقب متوجه اند با آهستگی بگذرانند و بعد از قطع مسافت در حوالی بانو قتبه بار کاه پادشاه اسلام با وج مهر و ماه بر افراشته پیر علی سلدوز و دیگر سرداران که جهة دفع شر اوغانیان در قلعه بانو بر آنکه بودند بمقتضی فرمان واجب الاذعان توقف نموده بودند در این مکان بتقبیل بنده فرخنده نشان فایز گشته تنگقوز اسب و کهزار کار بمحل عرض رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام که پشت گاو زمین از حمل انعام او خم میشد اسبان را بر امرا و بهادران بخشید و حکم کرد که گاوان از هرکس بر سبیل تعرض گرفته بودند با ایشان رسانند و پیر علی و اتباع او در آن محل چندان توقف نماید که لشکریان از آنجا بگذرند و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار بجانب نغر در کمال کرم و در روز جمعه خامس شهر مذکور قلعه نغر را از غبار موکب منصور عنبر سای گردانید و در آن روز امیرزاده امیرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شد تا اخبار فتوحات تا رجمند که بندگان خاص را در کشور هند بدان اختصاص

اختصاص یافته بود بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز بشارت تعالی صدور یافت که محمود برانخواجه و بنده شاه بکابل رفته لشکر آن ناحیه را جهت دفع شر اوغانیان بیاورند و پیش از
این مکاشته کلک بیان گشت که حضرت صاحبقران ممالک ستان از بدایت توجه بجانب هندوستان جهت فساد اوغانیان امیر شهید بساط امن و امان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه تیرا
بکمال عمارت آورده و امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه چشمه آب خوشگوار در خارج حصار مانده بود در این وقت رای عقده کشای اقتضای آن کرد که آن
چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلاء شوق و آرزومندی بملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد بر نیل مراد راجح دانسته در آنجا توقف فرمود و چون عمده لشکر بالحاضر معلوم نبود معروض
رای انور گشت که از جمله اسباب اختاخانه چند خروار نعل موجود است فرمان قضا نفاذ یافت که آن نعلها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند و سرداران سپاه نعل طمع را آتش
امل نهاده نوکران خود را زیاده از واقع نوشتند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که در اضافه عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد و حسب مفصل قسمت نعل اسباق
انداخته قدغن بمرتبه رسید که امرا بدست خویش بمقتضای فرموده خشت میکشیدند تا بر نوکران و زیر دستان چه رسد و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم حضرت قاری
از نوکران امیرزاده محمد با سیصد کس از قوشون و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهار صد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ایریاب و شنوران بشیخ حسن
سخت کمان و عمزاده امیر شیخ نورالدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و روز سه شنبه نهم ماه از حوالی کنسد شیخ مبارکشاه روان شده کریل
کرماج مخیم اقبال خسرو با تخت و تاج گشت و در این مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی بپای بارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد اما همت شیخ مشار الیه از احضار چیزی که بقایای روح حیوانی با آن
منوطست قاصر آمده باقامت وظیفه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب خرقه و فقر است بهیچ گونه نتوانست نمود در همان روز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اشکبار را از قدوم فرمانفرمای عصر غیرت
افزای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز بقدر وسع و طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانید بر و مند باد آن همایون درخت که بر سایه آن توان برد رخت که از سایه آسایش جان
دهد که از میوه آرایش خان دهد روز دهم ماه از موضع اشکبار کوچ کرده دهانه آرامگاه لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز مولانا نعمت الله پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده
تا مژده وصول چتر فلک فرسای رساند و چاشت آن روز از آن منزل در جنبش آمده بهوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوای عطرسای گشت و بعضی از آغایان که طاقت ایلغار
و شبگیر نداشتند بگذاشت و مشترا باز داشت تا باهستگی ایشان را بیاورد و از آنجا نهضت نموده بجوی ماهی گیر که معمار همت آنحضرت احداث فرموده بود آمد و چون از آنجا روان شد موضع بابا
محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر ترتیب سازند و باندک فرصتی آن عمارت تمام پیوست و بعد از فرمان ترتیب آن بقعه
حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و قریب بده فرسخ قطع فرموده فرود آمد و در آن منزل که تباخشک اشتهار داشت در دست پادشاه اسلام قرحه پیدا شده ملازمان بارگاه سپهر
احتشام از این صورت ناخوش خوش گشتند و شب هنگام از جانب هرات نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار سلوت بمسامع علیه رسانید و بجهت شدت وجع سه روز در آن موضع توقف واقع شده
بعد از آن اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و محفه آنحضرت را در آن دره استران راهوار میکشیدند و بروز یاد دوم در محفه میشیدند کان صادق الاخلاص محل ساخته محمل اشرف را که خلاصه نتایج بهشت
و چار رود آن درج بود بر گردن گرفته از آبها میگذرانیدند و در اثنای آن طریق عقبه پست سیاه سنگ نام از دلتا آن عقبه بیست و شش گذر و از آن عقبه تا آب دره بیست و دو نوبت از یک آب
عبور میبایست نمود روز پنجشنبه یازدهم ماه نوکران حضرات بهشت آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاهزادگان رسیدند و بیلاکات گذرانیدند و احوال
سلامتی بعز عرض رسانیدند حضرت صاحبقرانی کسی با غوروق فرستاد که بیلاز استعجیل بیاورند و در هفدهم ماه عارضه که بود بتکلی زایل شد و روز شنبه هیجدهم ماه خسرو کامیاب از موضع
سرآب نهضت نموده متوجه بقلان گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف نمود که آش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قرا بلاغ معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین
امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایای ولایت بقلان ساوریهای لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل جنبیده و منازل و مراحل قطع فرموده بجانب آب جیحون

ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از جیحون باسعد طالع و ملاقات با اولاد و وصول بسمرقند

در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه
آن بحر مکرمت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدره نشین تتق عصمت جلالت سرای ملک خانم و تومان
آغا و بیگم سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و مجموع اشراف و اعیان بلاد ما وراء النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقرانی روشن ساختند و زبان بدعا
گشاده مراسم تهنیت بتقدیم و پیشکشهای سزاوار کشیده درهم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در آن منزل توقف نموده در روز سیم خانزاده علاء الملک از جمله سادات آنجا که بعلامت
ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوی سنگین کشیده و تنسوقات مناسب بعز عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیم ماه حضرت صاحبقران بر سمند باد رفتار سوار شده قطع منازل فرموده موضع
دو چیلین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله دری ابرج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بمعرض
عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده پیر... شاه که شهریار ممالک او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوسی سرافراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافه برایا معامله
پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز پنجشنبه سلخ ماه رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نمود و قبه خضرای کش از مقدم همایون آنحضرت جنت وش گشت
و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریار روی زمین بزیارت قدوة الواصلین شیخ نورالدین و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شتافت و نذر و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج
رسانید و از آنجا روان شده بمسافت پیموده در کوشک باغ دلگشا در ظاهر سمرقند که در آن حین با تمام رسیده بود نزول اجلال فرمود و در آن مکان بانزهت شاهزادگان و آغایان و ارکان دولت
ایشان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گویا گردانیدند و چندان در و گوهر و سیم و زر نثار کردند که رسم آرزو نیاز از میان برخاست و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بقالب در آید

دار السلطنه سمرقند فی الحین وقت واسعد ساعت درآمد بازدر آمد بشهر کوکبه شهریار غیرت فردوس گشت ازدحمش آندیار و بعد از استقام بصدق و خلاص تمام صاحبقران شیروان سال بزیارت فیض رسان قیم بن عباس تیمن و تبرک جست و میمنت و مبارکی مجاوران مزار را بصلات و صدقات سرپایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه معهد علیا تومان آغا قدم رنجه فرموده بعد از نماز پیشین باغ چنار از قدوم صاحبقرانی دولت یار محسود کلستان ارم گشت و در آنجا بعیش و عشرت مشغول شده داد طرب و کامرانی داد و از آنموضع فرح فزای باغ چشت مضرب خرگاه اقبال گردیده بساط نشاط ممتد داشت و بعد از آن خسرو کامران باغ چشت باغ ملند خرامید و در این باغ دهلیلاق و آنوقت که در عقب بوده اند رسیدند کان دیار ما وراء النهر که مدت الحیاتی بایل ندیده بودند از آن شکل عجیب و ترکیب غریب تعجب فتادند و بگمشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع شاهزادگان و نوئینان و اشراف و اعیان و اکابر دیار و اطراف ما وراء النهر را بعطا و بخشش و بدایا و تبرکات و منسوقات ممالک هندوستان فرخناک و شادمان گردانید و سالک براه و بر زرگ طوخان و اکرد بچقتیر سپهر دستگیر شده بود با دو پنج فیل و دیگر استعداد نفایس کشور هند با شاهزادگان امرای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قراولی شده اند رسالتی و نوکن و شاهزاده شاه رخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثنای راه وفات تیمور قتا تیمور را بشنید و بکنجایش بود فرمان داد و در کوشک چهار باغ رمضان سنه احدی ثمانمائه که قرار اسد بود بمنصرف از تدبیر آفاق و تسهیل تسدیس هره هندسان صاحب هنر و دستادان دانشور در ساعتی شایسته و طالعی بایسته و بنیادی آن شروع فرمودند و عمله و پیشکاران کارخانه هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند در آن قصر غایت جهد مبذول میداشتند و سنگ تراشان ماهر را نصد و ممالک جمع آمده بودند و بیست فرغول مس سیکار میکردند و پانصد تن کوهپایه نشان و دستان آن شهر کرجد و احتمار بر میان بسته بودند و برای هموار کردن ثقل آلات و ادوات بیخ بیخ پیل که از دریای هند و ستان بسرقند رسیده بود تمیین دفت و سکها عظیم بکار کردند سکشدند و توده ها برشاهزادگان امرا و نوئینان ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم شده و هر کس را مری که تعلق بدو داشت مساعی جمیله تقدیم میرسانیدند و در اثنا این وقات امیرزاده محمد سلطان که بجای پدر فرمان دهی سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده و خانقاه توامان آغا شرف یابی یوسل استعداد یافت و بر هم نهاد روبشکش قیام نمود حضرت فرزند اعین سیطلت را در آغوش کشیده پرسش حال فرمود و از کمال اعتقاد و استقامی که فرمانفرمای مملکت اقلیم دانا مر آن حضرت داشت اکثر اوقات حضرت بر سر عمارت حاضر میشد تا بر سیاست انتقاد عمارتیان و سنگتراشان حاضر از ایوان کیوان در گذشت و با ندک زمانی چهار صد ستون از سنگ تراش که هر یک از کوه بیستون نشان بیداد افراخته شد و مجموع سقف رفیع فرش بدیع از تختهای سنگ تراشیده ساخته و پرداخته آمد و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق تاریخ بهست تا لشتار تو صیف و تعریف آن بقعه شریفه بهین قدر اکتفا رفت

ذکر اصابت عین الکمال بحال امیرزاده میرانشاه و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران باران و یورش هفت ساله

در پایر سنه ثمانین ثمانمائه امیرزاده میرانشاه کوکار اموس شکار روان گیر شده و بتوهم این کار بر همسر با در رفقا سوار شده در صحرای مزید دجوار مزار محمد نجوان بشکاری قراوان بهم رسیده و اشتاک و تاز شاهزاده کردن فراز تعرجی با خورده از فراز زین و فتاده سوار که توچ را زنده مدست گیرد نا کاه از قضای آسمانی و حکم ربانی بسر و کردن بر زمین افتاد و بعضی گفته اند که توچ را کرفته بقربوس زین رسانیده آنصید طیبه و اسب سیده شاهزاده را بالای زین بر زمین فتاد و علی ای تقدیر بین از شدت آن صدمه بیهوش شد از این واقعه عظمی خروش از نهاد مردم بر آمد و اعیان بیالین شاهزاده آمدند و قلق و اضطراب آغاز نهادند بعد از اندک زمانی بر خود و جنبیده فی الجمله از جای خود حرکتی داد و مدت سه شبانروز چند نوبت غش بر ذات پسندیده سمات او طاری گشت تا علیکی متصدی معالجه و میوز و تشهیر بقصد یا بقصد یا باعوای جمعی در تدادی نقصیری واقع شده و علی فاحش بدماغ شاهزاده خود مند راه یافت انگه مملکت بلا کو خان را بنوعی ضبط کرده بود که مزیدی بر آن متصور نبود نا بر این اکثر اوقات در بر نهجی صادر میشد که مرضی نپسندیده عقلا نبود کاه بهجو خیالی بخون یکدیکر ها می فرمان میدادند کاه بر طریق سراف کنجی براه کدائی مینهادند و بسیاری از امور که لایق در بر سلطنت نبود از کار بنمود و از اوایل فصل تابستان سپهر چهل اسکندر کاب بغداد کشیده و شبانروزی در منزل قطع میکرد تصور انگه سلطان احمد جلایر از اوازه توجه رایت نصرت شعار بغداد را کذاشته راه فرار پیش کیرد و چون بقبیه براهیم یک رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد که طایفه از روساء اعیان آندیار با هم عهد و پیمان بسته داعیه آن دارند که صدری بایشان بنشیند و چون همت شاهزاده کامکار بان رخصت نمیداد کلیلی سهل مقصود و حاجت کامیدبدان سخن القات نمود و چنان میرانند تا بطا بغداد نزول فرموده و بنا بر انکه سلطان احمد میدانست که دولت محاصره دار السلام تعسری دارد پای دفاردر داس اصطبار کشیده و لب بتحمل بدندان کلکد کرفته جای خود محفوظ داشت و چون الجایان از تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان اهالی آنجا کمتر معروض کردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیالیم سپهر احتشام کشته بود رایت فتح آیت از آنجا براجعت نمود و در هر روز ده کوچ بسفر مودنا مقصد رسید جمعی را که اندیشه خلاف داشتند شاهزاده کامران از میان برداشت و یکی از آن جمله قاضی تبریز بود و در پایز همین سال بمجرد توهم مخالفت سید علی شکی را لات تحقیق ناکرده بشکر لولایت او کشید و حاصل مملکت او را از صامت و ناطق بباد تاراج داد و چون صیت اشتغال شاهزاده بملهو و سرور در اقطار امتشار یافت کرجیان که از هیبت سیف و سنان لشکر توران زهره یارای اختفا نجزیده بودند در قدمت عتبه حضرت صاحبقران کردن غلامی و رقبت او بجانب هندوستان بای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بمال و بال ممالک محروسه دراز کرده در دان ولایت سلطان سنجر امیرحاجی سیف الدین بموجب فرمان صاحبقران سعادت قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره کرده در کرد قلعه دیواری کشید بود بلند و محکم که بیکدیکر اتصال داشت و دخول نبود و اهالی حصار را بغایت بتنگ آمده بودند و در ضیق حیرت افتاده و در این اثنا که کرجیان جمعی از کرجیان سیمین از بعد سلطان طاهر و محمد را ان قلعه النجق در ستاده و سید علی شیخ با وجود تجلی بزیور اسلام بواسطه انکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارتیده بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعه النجق شده بملکت آذربایجان آمدند و دست تظلم بر آورد و قصدی فرا سلطان شاه شده و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت از در قلعه بجنکستن بتبریز رفت و مدت حادثه بعرض امیرزاده میرانشاه رسانیده و آنجا بسخود امر نیز داده با مکر با طایفه

با طایفهٔ ازامرای سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباسی و غیرهما بتسکین داد ان نفتنه امر فرمود و ایشان روی جلادت بجانب النجق آورده چون کرجیان خبر هزیمهٔ النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده با ایشان ملحق شد و قلعهٔ زاجای صالح وسیدحه علیشائی و سلزار و کرجی سپردند و بلغت کرج از نادر عبارت ازامرادها دانست و چون خبر مقتول کرجیان استقلال سلطان طاهر بوده بعد از آنکه بهیئت مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان طاقات دست داد و از جانبین صفوف اشتغال بهم دادند و پس از کارزار بسیار یافت چون مخالفان رعایت کثرت بودند از کرج برانفار و جوانفار شاهزاده با بکر را از جای برکرفتند و در این اثنا سید علی رقعه بیرون تاخته متوجه شاهزاده ما با بکر شد و خدنگش امیرزاده با بکر درشت بهجده ساکی بود در مقام مردانکی ایستاده یک چوبه بر سید علی شکی زد بر خاک هلاک انداخت و چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز از هم ساخته امیرزاده با بکر مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن سو کرد تا فیه خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانید و کرجیان تبریز روی بوطن خود نهاده و امیرزاده میرانشاه مایل بعیش و عشرت و مستی خمره لهو و لعب کشته از تنسیق امور مملکت غافل و بیمور زیدار آن جهت اختلال باحوال ملک راه یافت و چون حضرت صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نمود و مستقر عز و شرف قرار گرفت بسمع همایون نامنضبط ملک ممالک آذربایجان رسانیدند و این شاهزاده محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده را شوهر ش بسیبن زرسیاب ربنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در قصر باغ خیابان بشرف بساط بوسی خسرو کامکار استسعاد یافته حال ضعف دماغ شوهر بعرض رسانیدو گفت که در این اوان دولت عالی ساته وصول ایران دیار رئیندازد و اظهار مخالفت خواهد کرد و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقران از لیساق پوشش هندوستان بهنوز نیاسوده پیش ازچهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده بار دیگر بر تو جهٔ ایران جازم شد و تو اچیان جزم صولت باطراف مملکت گسترده تاجار رسانیدند که لشکریان استعداد بورش هفت ساله نموده بدرگاه عالم پناه شتابند و امرا را امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانگیر و پیر محمد قولاد چسب فرمان هر یک رفته و باشاهزاده مشارالیه گفتند که بموجب فرمود شما با لشکر خود رسان بحضرت آذربایجان بیاید کرد و امیرسلیمان شاه پیشتر متوجه تبریز شود و چون این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال جمع سپاه بنصرت مآل فرمانداد و امیرسلیمان شاه و امیرسید خواجه از اهتمام روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر باشاهزاده جوان بخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان بحرکت آمد و چون بحاجرم تقان نزول افتاد نوکل قزاق رسید علاء سید خبر رسانید که سپاه خراسان براه شاهسیما بافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جهان گزاخیان چهارپای دستهٔ تلف آمد که زبان بیان از تعداد آن قاصر گشت و بعد از تعب و مشقت بالشکریان خراسان خیلان بجانب شاهسیما بافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جهان گزاخیان چهارپای دستهٔ تلف آمد که زبان بیان از تعداد آن قاصر گشت و بعد از تعب و مشقت بانبوه بفیروزکوه رسیدند و بهر روزی از آنجا روان شدند حضرت صاحبقران ممالک ستان امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک تو ران در سرقند بگذاشت و جمعی از امرا را در رکاب فیروزی اسامی ایشان موجب تطویل میشود بدستور سابق در خدمتش بازده شصت و امیرزاده اسکندر و لد امیرزاده جهانگیر بوده در لکوست آمد که این تعیین فرمود و خبر ممالک عرب و عجم و متحوم شنیدن و تمامی از اطاع مسعود و زمان محمود بای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شده منازل و مراحل قطع فرموده و بشرف زیارت مشایخ و اکابر دین قدس الله تعالی سره در یافته چون بلخ رسیدند دروغای قامیرباد کار برلاس که داروغهٔ آنولایت بود فرود آمد و امیرمشارالیه نیز ترتیب طوی و پیشکش داده و طایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و از آنجا روی براه بلخ فصل آراده و چون سارق قضیش بام محل نزول قدم حالیه عالم گشت حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملک آغا و کوه شاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل بعز تبسا طبوس فایز گشتند و امیرزاده سیورغتمش که پیش ازین بتاریخ پنجشنبه نامن شعبان سنه احدی و ثمانمائه بطالع سعد در هرات از ملک آغا متولد شده بنظر کیمیا اثر پدر و شاهزاده سعادتمند کشور رسیده و هم در آن منزل امیرزاده قیا از هرات آمده بشرف دستبوس دریافت و حضرت صاحبقران او را بنوازش و ملاطفت اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا بنهضت نموده مسافت پیموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام جام آمده و بقدم صدق پیش رفته استسعاد دست نمود و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فاریاب و بزرکش امیرزاده پیر محمد فرستاده و با هردو برادر با تفاق یکدیگر تو تعداد شونده و میرزاده محمد با دو هزار کس بحسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شدند و رایت جلالت سمات از راه مینشابور روی بطام و حرکت آمده از خاری گذشت و چون قریهٔ ایوان کیف از قرنزول یافت و شاهزاده پیر محمد با عیرت و ذای ایوان کیوان کشت خبر بشاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر که بموجب بشارت علیه زراه مازندران متوجه عراق شده بود در اقوضع طغل رایت جهانکشای استقلال

ذکر وصول امیرزاده میرانشاه کورکان بدرگاه گیتی پناه و گرفتاری خواص ندماء او و بحبس بلاء پیوستن بعضی ازو قایع

امیرسلیمان شاه که بموجب فرمان پیشتر عازم تبریز شده بود چون بری رسید و از بیان کلام قوچین قضیهٔ تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه نزداو محقق شد و در فتن او به تبریز مزید طلاقات او با میرزاده از سنار ا پیوسته دانست لاجرم همان در رفته در آنکنار توقف نمود و امیرزاده با بکر و لد امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کرده قاصدی با مکتوب پیش امیرسلیمان شاه فرستاده و را طلب داشت و امیرسلیمان شاه متوجه آنجانب شده چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با سعد وقتی چند بار دوی همایون روان کرده چون ایلچیان جهانگشای شهریار خجسته پی اندولایت ری گذشته امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد پادشاه کامکار روی بخدمت شاهزاده را بار نداد و در روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پابوس سرافراز شده و از روی شرمساری پیشکشها لایق بتقبل عرض رسانید و آنها را بر اخیاز و ناسبی که از جانب و المساع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشده و تو خواجه آقوفا و جلال الاسلام مشیر حسب فرمود چنین و تفتیش حالات شاهزاده و تبریز فرستاده و نواب کارکنان او را کرفته بند کرده و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال دوده انکه چند ساله را که تعلق بخزانه عامره بهشت و شاهزاده و ابوبکر و دیگران داده بودند از آنجا بیرون انگشته استرداد نمودند چون مکرر ابعرض رای همایون رسانیده بودند که فراطمیل شاهزاده با بوطرب بشرب مدام صحبت ساقیان سیم اندام که سبب خلل ملکت گشت بتغیب و تحریص جمعی از مردم اهل ساز و ندیم پیشه که پیوسته ملازمت بزم مینمودند مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی بکلی ربانی و فضای آنها چنان متغیر شده بود که در اینولا فرمانداد

که مجموع ایشان را گرفته بدار اعتبار برگشته موجب فرمود و حریفان نشسته سرای فرخ افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاظمی که با وجود و تجرد مسایل عقلی و نقلی بدرستی و نظم و نثر فارسی و عربی مسلم جمیع دهر اهل زمان افراد است و استاد قطب الدین نالی چنین گوینده که مریک و قرن بوسیقی داد و اردو زیراین گنبد دوار سرآمد اهل روزگار بود بنظر فقیر و جمعی ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاظمی بطریق مطایبه و ظرافت چنانچه شیوه ابدوروی با قطب الدین نالی کرده گفت که چون خدمت استاد و در جمیع ابواب و حالات بر ما مسلم تقدم داشته اکنون نیز ما را طریق مرعی میباید داشت استاد قطب الدین فرمود که چه محل اشکال و امثال این سخنانست مولانا محمد گفت فایده نیست و جدال و نخست قطب نالی را دشمن در میان الکنده برگشیده و چون نوبت بمولانا محمد این رسید بدیهه انشاء کرد چنانچه عقل از اقبال و بر شعر گفتن در آنحال متحیر ماند بایان کار و آخر عمر است الحمد کریا بدست و کرنه بدست اختیار نیست مقصود و ارکه بهر دست بپای دار مرا زمان بپای دار چهان بپای دار نیست و در فغان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیده مدد الکرچند دیوان شاهزاده را بپای سار رسانیده و حوض مقر رایش از ملازمت و نفی کرد ند اما در مقام سلطنت بر جمیع شاهزادگان مقدم می نشست و در یورش مصر و شام جمیع لوسن نظر اعزاز و احترام در وی مینگریستند و چون لوای نصرت اقتران سلطانیه رسید نظر لطفی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتعجیل بساط طاجلالت مناط عالم بها ها برافراخت و برکات و تنسوقات لاتعد و لاتحصی بپای سریر اعلا اضافه گردانیدند اعلام ظفر فرجام از جانب قراقوره و اردوبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای سوقان و اقتان شکار کنان در کنار آب ارس فرود آمد و بر آن آب پل بسته عبور نمود و عنان باز آن سو گرداند قطور قند برای قشلاق حسیا رکرده و در آنجا امیرزاده بابا بکر و امیر سلیمان شاه بشرف زمین بوس سرافراز گشته و امرا امیرزاده میرانشاه که همراه ایشان آمده بود ند بر یک فراخور حال پیشکشها بوقف عرض رسانیدند و چون پیش از زمین بوسیدن علی شکلی از لات بکرجیان اتفاق نموده بدر قلعه النجق آمده بود و چان شیرین بجان مانده و چنانچه گذشت در اینولا پیرش سیدی احمد که متصدی منصب پدر بود تفویض امور ولایت خود و اینولا النجا بکام شیروان برده و در اشفیع ساخت نامکناه بدر رصاحد کرد و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان خاص بزید قرب اختصاص داشت سیدی احمد را بپای سریر خلافت مسیر گردانده و در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس و الغرض قرآن یافته منصب سیدعلی پدر شش بروی مقرر گشت از لطف توجیه نوازش فرمودند و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کرسته بترتیب اسباب طوی مشغول شدند چندان اسب و کوسفند کشتند که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تا چیان ذبایح بر لشکریان قسمت شد و دیگر ما یحتاج جشن که مناسب آن بود ترتیب دادند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماه روی و غلامان صنوبر بوی و فهود جنده و جوانان پرنده و نفایس قماش و لطایف امتعه بمحل عرض چندان رسانیدند که از حد قیاس و تخمین بیرون بود و از آنجمله شش شهر از اسب کشیده مقارن این حال در یکدیگر از اطراف و اکناف خبر ها رسید که دلالت بر فوت میکرد و بخدمت آنکه تیمور قشلاق اغلان که بعد از اینها م و نکبت تومنش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قپچاق رفته بود و حکومت اولوس جوجی خان بروی مقرر شده بود و از غدر و دولت بر کفران نعمت قدم نهاده از ترفد و مخالفت نمیرد و اینولا وفات کرده و حرج و مرج بمملکت او راه یافت و ایل و اولوس متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام با و متعلق میبود دست بسرای یاغی کشیده و میان امرا و خواص او حرب واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش فرج که و لیعهد بود بدست چندان اختیاری ندارد و یکی آنکه سعود خان پادشاه ممالک ختای که تمغا در بادکفر و ضلالت و صوای غباوت و غوایت سر کرده اند یکشت از این سرای فانی بسرای باقی انتقال نمود و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و بیسامان شدند دیگر آنکه حیات در اینمقتضای اجل سپرده و میان اولاد و اتسمخ جهان علان و شیر علی غلان و شاه جهان غلان بواسطه بدکوئی اهل عمر و سعایت مخالفت بدیدآمده قصد یکدیگر دارند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمر شیخ بهادر با امراء و بهادران مغولستان رعیت الفرار و لایت روز افزون بر مخالفان غالب آمده است و ایشان را منکوب و زبون کرده اند با استماع این اخبار که بیکبار دارد و می اعلا استشار یافت مراد بحبت و سرور و شاهد و جسور همکنان مقتضا حاصل گردید بتفصیل اجمال احوال امیرزاده اسکندر و تقدیم لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان و فات یافت مملکت او هم بر آمد شاهزاده و مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکر بیشمار از آبادکان و نواحی آن فراهم آورده با اتفاق امرا و ارکان دولت بر آمدن و میان مورنسیم ایلچک و پیچاچی و غیرهم با انگر دستن پانزده ساله کی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان بجانب خوارزم روان شدند چون شاهزاده عالی گهر بجانب کاشغر رسید امرا رکه بموجب فرمان و سر حلقه اقامت باستند مثل پیر علی سارو غداد امیر حسینی و امیر شمس الدین عباسی و غیرهم بموکب او پیوستند و بهیات اجتماعی متوجه آنجانب شده مدتی بخدمت او رکاب زدند چون از آنجا فراغت یافتند عرضه مسارق قشلق و کلین ذالی کول و امثال این ولایات را متصدی و بعد از آن متوجه شده بدامو ضع رسیدند و انحصار ستوار رابسی کوشش بگشادند آنگاه امیرزاده و مشار الیه با امرا و سپاه عنان بجانب آق سوتا فتند و آق سو عبارت از سه قریه بهست که یکه گیرا لی آن نواحی سنگلاخ مشهور شاید و محن حوادث و فتن همیشه پناه بدا نجا میبرند و تا خونین مال ایشان مصون و محروس میماند القصه شاهزاده و امرا بقصد رسیده و ظاهر فرود آمدند و ترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و قریب پنجاه شبانروز جنگ و پیکار دست بسر استاده و اهالی قلعه و ساکنان آن بعد م از پای و القیا و زدهیشکشها بیرون فرستاده و بسیاری از تجار و لایت متای و فایه عرض حال نموده گفتند اگر حصار اخراب نمایند و شاهزاده باین قدر از ایشان راضی شده فرمان داده تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند و بعضی از تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون دو از دهم روز محاصره آق سو گذشت ارباب بنگ آمدند و امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان بمنزول داشته فرمود که سپاه از محاصره و محاربه باز ایستاد و مدتی خالقان از التماس مصالحه پشیمان شدند و بیاری دیگر اظهار یاغیگری کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا حصار کرمنصوبه بهم سابق اشتغال نمایند و ایشان وی هلاوت متحیر حصار زاده از سر قید جهد جنگ آغاز کردند عاقبت الامر بحضور استیلا یافته فرمود هم را بپای سار رسانیده زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و علی الخصوص امیرزاده اسکندر چون الاشوم آق سو بیم دشت طالقان رسیدند رایات ظفر آیات بجانب بیابانی که کوسی بیلاق و قشلاق اقوام مغول بود روان ساخت و آنجماعت بر قتال مبادرت نموده در حرکت آمدند ارباب آنجا را از بیابانی در آورده مردم کوسی را با انواع محن گرفتار

کرفتار ساختند و از انکابنام مرفته ان سرزمین را تاخته و شاهزاده جوان بخت بعد از این فتوحات عنان عزیمت بجانب جنین تافت و از خنین تاخانیانغ که دار الملک پادشاه خطای است از راه بادانی داب صد ویست و یک منزل است چنانچه مورخان تفصیل ان را در مصنفات خویش ایراد کرده اند و کوینکه راهی دیکر ست که از خنین تا سمرقند چهل و شش منزل است و ان راه را بغیر یک بیچ چرخ نیافته باشد بالجمله چون امیرزاده سکندر بتاشقند رسید ملک ذوالقرنین بجنین سیاهی انجا بارشاد بخت بلند او می پیوستند و شاهزاده کوشا بسته سریر و تخت بود بر او رونده و انواع تبرکات و اصناف پیشکش موقف عرض سانیده و مباحات دولتخواهان قبال حضرت صاحبقران بهمال قلاع و قطاع ان بوم از شایبه کدورت و نزاع مصفی کشت و امیرزاده سکندر اعنان زمام مقصود بکاشغر معاودت نمود از ستان درآن موضع بسر برد و از خوبر دیان ختن ده تقوز برکزیده و ده کاه بار زمین وزمن فرستاد یک تقوز دیکر از ختن و یاسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرد و پیشش شاهزاده مشار الیه دران وان بغرم بوسش سلطان و حته بالشکر ها چند منزل استقبال نموده و چون امیرزاده سکندر تا سیدن لشکر سمرقند توقف نکرده و واپس رفته بود و امرا چنانکه پیش ازین بظهور رسانیده ایم بخاطر امیرزاده محمد سلطان کران اند بیلاکات او را در کرد و بسمرقند رجعت نمود و چون بهار شد امیرزاده سکندر از کاشغر بانکان امد و از انجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف کردانید و در اثناء راه مهمانان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه کرفتن تو دارد خدمتش از استماع این خبر مذبوح شد و بکشت و بحصار اندکان در امد مدار آکه دران ایام بود مشمل بر محمد طغایبرغا و پیر حاجی این صورت را مجمول بر مخالفت داشته و لشکر انه کان را فراهم آورده حصار را احاطه نمودند و امیرزاده سکندر با ایشان سخن کفته اعتماد بیرون امد و در باغ کلستان که انتخابات شاهزاده مرحوم امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود و امرا و نواب خواص او را کرفته مقید ساختند و خبر بامیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده سکندر در باغ کلستان اندیشه عصیان دارد با نوکران خاصه او را کرفتیم و کوش دار یم هر چه حکم شود بدان قیام نمائیم شاهزاده کسان فرستاد تا امیرزاده سکندر را در باغ کلستان با نوکران خاصه نکه دارند و قاضی جلال الدین را نزد او بکندکان فرستاد که امیرزاده سکندر را با خوانین سمرقند روانه سازد و بعضی کفته اند که چون امیرزاده سکندر از قلعه بیرون امد پیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار اب کرکهٔ خدمتش را شاهزاده سانیده و بقتل رسانیدند

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مظفر لواجهة احراز مثوبات غزا بجانب کفارکرجستان و دره خمشا

بالجمله بعد از وصول امیرزاده سکندر بخدمت شاهزاده محمد سلطان بیان بموجب کاکا نائب دولت و هامیت پوشش نوکر امیرزاده سکندر بقتل رسانیدند که سال کذشته آمده بودند و سلطان طاهر را بتضییق محاصره خلاصی داده و با خود برده بودند و انولا که قراباغ ازان محل تنکر فرو زنشان بود و عزیمت حرب کفار کرجستان و کوشمال ایشان مابلغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد خضر جهت رزانی داشت و حکم کرد که از سیصد نفر از و قده رو بمجرد اند و ملازم کاب نصرت قهار باشند و بلشکر و انغور ق و دیکر انجا توقف ننمایند و بحضرت باتمام شاهزاده کان عالی مقدار و طایفهٔ از نهاد ران شمشیر زن نیزه کذار بعزم رزم شاکه کلی از سر دران کرج بولایت فرموده چون کنار اب کرا از بوصول رایت همایون علم تفاخر بر چرخ برین برافراشت و بموجب حکم جهانمطاع واجب الاتباع بر سر اب پل بستند و مجموع مردم بآسانی از پل کذشتند و امیر شیخ ابراهیم با لشکر شیروان و سیدی احمد با سپاه شکی بارده سی اسعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی کذشته بطرف در مخشاکه مسکن کبریان کرج بود روانه شدند و مجموع ان ملک از اشکال اشجار بدیته بود که کاه سوس و هم آسان از انجا کذار تواند نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه بدره و از ه و تیر تومنجیل برید و در نمشل آباده و مهیا شاتا لشکر از انجا بسهولت توانند کذشت و دران وقات مدت ایشان و زبرف بسیار و با وجود شدت سرما و برف و یخ مجاهدان دین پوینده کان عزیمت بسیجیان میرفتند تا بولایت کرجیان رسیده و بضرب تیغ انتقام روی بیغما و تاراج ان سپیدیان لعل فام کردانیده و هر کرا که یافتند کار شباختند و هر که پیدا نشد در زیر خاک پنهان کشت و چشمکاه کر و ارا قوم بود از نهیب شمشیر سپاه ان اسلام شغال ساپوشکلها و دور دست خزیده و عساکر کردون مآثر از عقب و تا در اق سوا خته فوجی از پیاده و سوار روان کرده و عنان رجعت از انجا تافته و چون صعب کبیر ایشان بشراب خوردن معتاد بودند و موقتی ان جماعت بدانکونه می کذشتند دخن بنکر دند از برای تفحص عیش و خرم قاعه ان بکردار از مجموع یخ برکنده و کلهای شاهزاده بزمین سپرده کردند القصه و ران دیار از عمارات عالیه و اشجار ثمر دار شکفته شدند و بنا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه و ملتی چهار پایان حضرت صاحبقران مظفر راه و لشکریان نصرت اشتباه با افتشه و رخوت و دواب اخیر حساب بیرون بود با غروق باز کشتند و مقارن این حال نخشه بلی منت امیرزاده خلیل سلطان را سیری کرامت فرمود و او را بکل مهنا جنبه روز منعاقب با شاه عالیشان و شاهزادکان و امرا و نوئینان بعیش و طرب بسر بردند و دران اثنا ربیع جهان مطاع صدور یافت که امرا امیرزاده میرزا شاه جنباب کرجیان که جمله استخلاص سلطان طاهر بکجالی قلعه انجی امده بودند و قصبهای ازایشان واقع شده بود بیرغو برسند و امیرزاده شاهرخ و امراء دیوان بزرک بان مهم اشتغال نمود و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال را بر ایشان معروض شد یا رجالیان کرد انیده و ازینجهت جلال مثمل و اجب الامتثال صادر شد که حاجی عباد بیکاس و محمد قراغان را چوبا سیاست زنند و اشارت علیه بکشتن حمزه اپردی که دران حوالی نعمه فراوان موجود بود صدور یافت و عاقبت بشفاعت شاهزادکان و نیز از ریزیخ جسته و راچوبا سیاست زدند و در یک ازین سه نفر بجانه سیاست تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه که تعیین داشتند چند بسعادت ایشان نایل کشتند و بسیاری بشمشیر بیدریغ رسانیدند و مجموع این احسان بر پیادکان لشکر منعمت فرمودند و امیرزاده با بکر که در آن مصاف آثار شجاعت بظهور رسانیده بود و سیدی علی بیکچه را نیز که مشمول عاطفت و احسان بی پایان کشته و در خلال این احوال بر ایلان کلان که بکرات تقصیرات از و در وجود امده بود بوسیله ارتکاب کناه عظیم که مجمد ذاز و می و وجوده و سمع عایون رسانیده بیاسیاست

ذکر بعضی از حالات شاهزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقاً سمت گذارش یافت که حضرت صاحبقران کرده بیت غلامی از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر دو هزار بموجب فرمان در رکاب او روان شده بودند بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بخشید و امیر سونجک و برادرزاده اش حسین جاندار و حسن جغداول که هر دو در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد می نمودند از راه تستر و بهبهان روی بغداد نهادند و امیرزاده مشارالیها امیرزاده رستم نیز عازم آن جانب شده امیر سعید برلاس و علی بیک عیسی که با امیر عباس خویشی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود بضبط و نسق امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بولایت شولستان رسید تاخت نمود و بازگشت و امیرزاده رستم و امرا مذکور لرستان را غارت نموده غنیمت فراوان گرفتند و بعزیمت بغداد از قول گذشته در راه تمامت حشم سالکی قوللی را تاخت و تاراج کردند و از موضع روند نهضت نموده با درواماه کسان را نیز بتاختند و زنان و فرزندان متوطنان آن موضع را اسیر کردند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود با بعضی از سپاه استقبال نمود و معارضه نهاد و عساکر منصوره بیک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی تمام در مندلی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بسبب عارضه که داشت مراجعت کرده بشیراز درآمده بود بعضی از مفسدان و اغوای جمعی مردم تازیک شریر که ملازم شاهزاده شده بودند تصورات باطل بدماغ راه داده ترتیب سموم قاتل و تدبیرات باطل مشغول شده و طایفه هم از ملازمان و از آن اندیشه های بی حاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان نوکران سخنان را در حضور شاهزاده و امرا اقرار نمودند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه قندز محبوس ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن قلعه ساکن شد و علی بیک عیسی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه باردوی اعلا که در قراباغ بود فرستاد و قاصد امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید و عرضه داشت رسانید حضرت صاحبقران یرلیغ داد که امیرزاده را بشیراز برده مفسدان بدآموز را سیاست نماید تا عرصه چمن مملکت از خار فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم بجای برادر بزرگ بنشاند و خدمتش را بتکچه باردوی همایون رسانند و امیر مشارالیه حسب فرموده در حرکت آمده چون بشیراز رسید از اهل شرارت که در مکتب جنایات بیداموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را بر فور بیاسا رسانید و مستوفی تو تشیجن را دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فریدی را اند کرده و نشان فرمان ده ملک فارس را جهت امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاده و در مندلی بعد از فرار امیر قلندر منشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسیده شاهزاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسین جغداول حسب فرمان در رکاب امیرزاده مشارالیه بازگشتند و امیر سونجک براه چمچمال روی توجه باردوی همایون که در قراباغ بود آورده و چون امیر علی قلندر از صدمت عساکر گردون مآثر گریخته بغداد رفت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید تشویش قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازه ها بستند و در آن هنگام بمزد دولت روز افزون قضیه بس غریب و عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیین این مقال آنکه حضرت صاحبقران ممالک ستان حکومت کوهستان و ضبط حدود آن را در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیروان شاه نهاده بود و او دل بر جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و از ستمزدگان آن ولایت مثل شمس الدین دبهار و غیرهم اموال فراوان بستاند و جمعی از متعینان حویزه بقتل رسانید و با هزار سوار مکمل روی ببغداد نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان احمد بچشم اعزاز و احترام در او نگریسته تا قدرش را از فرق فرقدان بگذرانید و شیروان پوشیده و پنهان با امرا بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و هر یکی از آنها مبلغی خطیر از هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت و دو فاخواتون عمه سلطان احمد که سلطان احمد نیز تربیت یافته او بود از حین طفولیت تا آن زمان نسبت به سلطان احمد شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای پسندیده کرد از قضای الهی بر وجهی که بهر کس داده بود از نویسنده شیروان ظاهر شد بیت یکی از نوکران سلطان احمد کوهیار نام افتاد و در آن ایام که سلطان احمد از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یار دروازه های بغداد بسته بود و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود کوهیار آن صحیفه را بعرض رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مثبت بود و نیز هم سلطان احمد از این جهت یکی در هزار رشته فی الحال کوهیار را در آتش انداختند و بدست خود گردنش را زد و در آن اوقات سلطان احمد شیروان را با فوجی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم اویرات فرستاده بود یادگار اختاجی را روانه گردانید تا امیر شیروان را بقتل رسانیده سر او را مصحوب خویش ببغداد آورد و ندامرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسید سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عناد دید بعد از اندیشه بسیار دست در دامان حیله زده یک یک از امرا و ارکان دولت خود را در خلوت می طلبید و او را امیدوار گردانید می گفت که روا باشد که فلان کس که تربیت یافته این درگاه است بموجب دل دگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست آن کس را نوازده معروض میداشت که هر چه رای صواب پادشاه تقاضا نماید عین صواب خواهد بود سلطان می گفت اگر تو را تربیت ننمایم مبادا که تو نیز مانند دیگران بر کفران نعمت قدم نهی و با عصیان یار شوی آن شخص بتضرع و زاری بنوعی که بر زبان او رود عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را بیاسا رسانند و اموال و حبات و خانمان او را صاحب بشیر ترحال بگیر و چون آن بیچاره بر آن خدمت قیام نمود دیگری را طلبید بهمین نوع بر روی می کشت و بهر وجهی که توانست در یکهفته دو هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقول است که روزی که سلطان احمد با محرمان خود دست خود گردن زده بالای قصر بر می آمد فراشی نزد او رسید سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی با که من و تو زنده باشیم مهم دیگران سهل است سلطان خنده شد شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت و بعضی از مورخان گفته اند که دو فاخواتون را که بجای مادرش بود و او را از خوردی پرورده و بزرگ کرده بود بتوسط فرستاد تا بالشی بر روی او نهادند بطریق او را هلاک ساختند و دیگر زنان

زنان و فرزندان و خدمتکاران که در حرم بودند بیشتر خود کشته و در حالانیه خاتون و نعم برخی قیت کرد و می پوشان حرم را با و فاخاتون و کشتی نشانده بهمان آنکه بر سطح آب رسیدند ملازمان که کشتی بودند با شارت نا سبا کش بحر غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون از قتل امرا و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه سلطانی را از بقیه السیف پیش خود راه نداد چنانچه اش خاص که با و رجبان می آوردند در میزدند و بحدمت کار یا کنیزی سپرده از انجا باز گشتند و چون چند روز بر روزگار شاه و بیگانه شش کس از محرمان را که بر ایشان اعتماد داشت و در اجل آن جماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده با شتاب جلبه برنده و ظلمت لیل بگشتی آب گذشت و با آن شش نفر سوار شده رو بسی بحشم قرا یوسف ترکمان نهاد و چون با و رجبان بدستور پیش میرفتند و بحدم سپرده باز گشتند و خدمتکاران دعوتی بفراغ بال میخوردند از بیره نیان بسیج فریضه غفلت و اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد و عارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و سر گذشتهای باخود بدینه الاسلام برده در کنار اب منزل ایشان مقرر گردانید و خود بگشتی اب بگذشت و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت و اقمشه مرغوب بقرا یوسف ترکمان و اهل داد که خورند گفتند و بگذشت که دست تعدی بمال رعایا و از گذند و بنا برانکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران ممالک ستان نهایت خائف و هراسان بود و جاسوسان بر گماشت و تفحص احوال ان حضرت مینمود و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمائة مسموع او شد که رایت گردون مهای پادشاه هفت کشور عزیمت سوی دارالسلام بغداد دارد بیشه که اگر خدام عالیمقام بولایت روم و شام در ایند راه خلاص و نجات و مسدود گردد لاجرم عیال و اطفال و اموالی که در بغداد بود بر گرفت و با قرا یوسف از مدینة السلام نهضت فرمود و از اب فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تیمور تاش والی انجا و دیگر امرا مصر و شام با سابقه و تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزاده نور الورد و شاهزاده مبشر و سیاوش شاه بن فرخ و جمعی دیگر که سلاح بلابنیان قصر وجود انشانرا از پای در نیاورده بود در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یا رعلی برا در قرا یوسف و پسر حسن سعد و الیاس قاسم و دیگر سرداران ترکمان با حاکم و قرا یوسف ترکمان از اه مهیا پیمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر در گذشت خرالامر عطای مصر شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن شدند و در آن معرکه اموال و اسلحه مردان بدست لشکریان افتاده و سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره جلبه نداشتند از مهم اعراض نموده بجانب دمر روان شدند و چون نوبهاری رسیده میان ایشان بسخنان اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرا یوسف تحاف نموده بسلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهر یار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک رسیده بقدم استقبال پیش آمده و با و شاه از سر اطف فرود آمدند و شرایط تعظیم بجای اورده و دیگر گونه گفتگو کردند تا سیان گشته قیصر سلطان اطوطی و دنیا آراء مجلس بزم بیاراست و اخراجات گوناگون مهیا و اجمه خرج مطبخ او گذشت و خود به پرسیارفت سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانیده قیصر او را به پرسیا طلبیده شت چشمای عظیم ترتیب داد بعد از فراغ از سر دربار سلطان احمد بگونا مهیه رفت در این اثنا قرا یوسف تراز نسیب لشکر قیامت اثر بنا بر روم ایلدرم بایزید جاج احسان بر گشته فرمود تا مال اق شهر و مسلمی داشتند و قرا یوسف در انجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان مخوف تا بدملک متعال و ذکر فتح و غزوات** چون فصل مستان منتهی شد و اوان بهار رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بخش و سور فرمانداد و شاهزادگان و امرا و کرد نکشان اطراف راجمع آورده و قضیهٔ توجه بجانب کرجستان با ایشان مشورت نمود و چند روز بسور و سرور گذرانیده بر تواتر التفات براحوال لشکر جلالت تمام اظهار فرمود و مجموع محمد و مرزادگان و امرا و نوئیان و سایر سپاهیان و ارکلکا داده پیاده کار اسوار ساخت و از سر اشقام و کین که در زمان غیبت رایت فتح اثر کرجیان پی سپار ایشان شده بیرون نهاده تقلعة النجق رسیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک کرکین نهاد و چون بعد از قطع مسافت صحاری بروح محل نزول لشکر شهریار نصرت شعار رسید ملک تهمتن که همیشه خویشتن را از جمله کمینه بندگان ان بارگاه فلک بارگاه میشمرد از راه نیکخواهی روم سپید و شبرنگ بساط بوس سر افراز نموده و از انواع تحفها لایق گذرانید حضرت صاحبقران دریانوال نوازش و تربیت و اقبال فرموده بکلاه مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیتش را زیب و زینت داده و تخت طوق و علم و نقاره که نسبت بشاهزادگان اله زمان مقام صدور یافت طنطنه کوس شوکت و ابهت خصمش در حد و دروم و ان نواحی افتاد و حضرت انصراف یافته بصیانت و محافظت نولایت کاخیتی از تعرض و میمان موکوب و رایت نصرت شعار از انجا در حرکت آمده چون در حدود کرجستان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر آسمان نهاد انلچی پیش ملک کرکین فرستاد که طاعت آورده چون کرکین از جا بدر نیامد و بمستحکم خویش اعتماف کرده مضمون پیغام اطلاع یافت در جواب نیروفق صواب نگفته فرستاده چون باز گشت و سخن ان بدکیش بسمع پادشاه بزرگ فرش رسانید اتش خشم جهانسوز ان حضرت شعله کشید و الغوق را که از نشئه تعجیل هرچه تمامتر روان شده و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال در آمده دست بنهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و رفع اثار یکشایند و ایشان هرچه فرموده بنا های عالی را بزمین هموار ساخته و درختان علما بامیوه رسیده و خوشه کشیده را از بیخ بر کنند و کرجیان از خوف حامیان حوزه اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین برند که عقل کره کشای از فتح یکی از ان قلاع بدتهای دراز قبیل محالات میشمرد سالکان مسالک غزا و جهاد و اندک زمانی نپرنده قلعه از قلاع بشمر کان مسخر شتند و بهر که بدین اسلام در نیامد بیاس الهی و نشانده و بعضی او قات خانمان بباد فنا داده و عده از ایشان بجزیرهای استوار و بیشه ها و درختان انبوه و درسرای که در برابر مغاره ها کران بیابان در کنار تحصن بودند فرو میگذشتند و ایشان دست تعدیه و کمان کشاده بکشادن تیر مشغول و پریشان میساختند حضرت صاحبقران که دون غلام جمعی از مردم خراسان را بجا فظت تغلیس نامزد کرده بنفس همایون در شهر مقران فرود آمد گرجیان چون جلادت

غازیان موکب ظفر قرین پشاهه کرد از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاده و از سران داران و مأموران کرج نقد و اقتیا پیش آمده امان خواسته و چون اغوث رحیم قصر
ملازمان خسرو جهانگیر آمده بموجب فرمان گلیسا ها را ویران ساخته بجای ان مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت کرکین جماعتی از متکبرین اغروق را دیگر باره گرفته از نیشت
مقران سبیل استیصال بدره جانی بیک کرچی روان شده اطراف نهایت غارت و تاراج داده جانی بیک از خوف جان سپاه سر بر اطاعت افراخته جمیع حصار مهنا را بتسلیم نواب
حضرت صاحبقران نموده و لشکر منصور در ان ولایت قتل و غارت نموده باغنایم موفور و ظفر روزی سمات بازگشته آغروق ملحق شدند و حضرت صاحبقران سید خواجه
و امیر شیخعلی بهادر و امیر جانشاه را بتاخت ولایت کرجیان روانه ساخت و خود براه ساوات که امیر شیخ علی بها دران راه رفته بود در حرکت آمده و با جایی و جا جیجتها جته
اضرار کفار خلها را کرده و گلیسا ها را ویران ساخته با ست و کوه سفید بسیار جهت نمودند و بار دوی شهر ها خیمه زدند قدرت فریدون اقتدا پیوستند و در آن نواحی قلعه بود که غایت حصانت و
نهایت متانت و چون هیچ کسی تکشای سایه وصول بران مکان انداخت بر لیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان متوقف و در تنگ بیگانگ مشغول شوند و ایشان مجبور
فرموده عمل نموده و در همان روز بران قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بعد از فتح ان حصار امیر جانشاه و دیگر سرداران را بغلبه تمام طلب کرده کیکلها و تنها
سرکردان میکشت فرستاد سپاه ظفر پناه فوج فوج دران کوهها و دره ها شتافتند و هر چند و بهشیر جستند کسی یافتند الا طایفه از خواص نوکران او شکر کرده و همه را بسیاری اسیر کرده
از جمله شما بودند مرجهت نمودند و بار دوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از انجا روان شده آب کرکنه شته سعادت دولت فرود آمد مقارن این حال جمعی از مخبران صادق
الاقوال بر ای صواب نمای صاحبقران جهانگشای عرضه داشتند که جمیع کبران و سرداران کرج حصار زریت را لایق زوایا و نهانه پناه یافته با خبار دادند بمسمع عالی نهضت آن حضرت کند تدبیر
بر لشکر و تسخیر انحصار استوار کرد بر بالای کوهی واقع بود انداخت و بابلغار روان شده سپاه با خبار کشید لشکریان ان قلعه نامدار را محکم گرفته و ترتیب اسباب محاصره از
عراده و منجنیق و امثال ان مشغول شده خندق دور انداخته و نقبها مقتضی فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران خلیفه سلطانی بتقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده و پشکران را
جنهم فرستادند و دراین اثنا چنین بسمع رسید که گرکین شقاوت قرین در قلعه موریت نشسته است و در دامنهای او راه مانند دریخت و سعادت بر روی خود بسته از حضرت سخنین و اسباب
و لشکر فرمانده تا بدانجا برند بعد از ان لشکر گردون ماتر کی بجیون رفته بودند نیمی سپاه و اغروق را گذاشته و با نصف دیگر بجانب انقلعه الغار فرمود ملک گرکین استماع این
خبر از حصار باسوز و گداز بیرون آمده بطرف انجا گریخت و جنود ظفر ورود با قلعه رسیده و بیکجا و رکنت متحیر آورده و طایفه از بها دران بشکافتن گرکین روان شدند و لسپاه
از اتباع او در راه گرفته بقتل رسانیدند و او با اندک لشکر گرکان گذشته نیم جانی از ورطه هلاک و غرقاب بلا بساحل نجات کشید و چون گرکین عاجز و بیچاره گشت متعلقان طاهر
پسر سلطان محمد جلایر را نزد پیش خود برانده و او بجانب روم عنان برتافت و عاقبت ملک گرکین از دست رفته و استغفار دامنه بسمع امیر بدر گاه عالم پناه فرستاد و سعیل نامبرده
که از حوادث روزگار با حوال او را یافته بود در پایه سریر اشرف علی عرضه داشت و گفت که گرکین سوگند غلاظ و شداد بر زبان رانده که مدت الحیات از طریقه خدمتگاری
و جان سپاری و ادای جزیه و باج گذاری تجاوز نکرده و تقصیر جایز ندارد و اگر دراین نوبت از سر جان او در گذرند بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان بر دای نگرداند و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفت و جرایش را بآب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت دیوانی که یکی از امرا عظیم الشان کرجستان بود معطف ساخت و این
دیار را تیز تاخت و لوای شوکت بطرف منازل قلعا قلق برافراخت و ان قوم را نیز غارتیده حصارهای ایشان را بزمین یکسان ساخته و چون گرکین عاجز و بیچاره گشت متعلقان طاهر
غارتیده آتش در اماکن و مساکن ان بوم زدند لوای کینه کشای معاودت نموده و مسافت پیموده بییلاق منکول قرین نزول و عرصه قبول آمد و در انجا بسمع همایون پادشاه جهانیان
گشت که طایفه از کرجیان بی ایمان در موضع قرس بنشسته اند بر لیغ واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نورالدین جمعی از حامیان حوزه دین متعطف بر سر آن ملاعین بی نمیز تازند و امیر مشار الیه بمقتضی فرمان ده عصره روی بمخالف انصوب نهاده و بعد از چند روز ان حضرت بنابر شرچوئی که بر ایجا زمام تنگ و اضطراب بر
غارت و جاده و شت از عقب امیر شیخ نورالدین روان شده طلایع لشکر ظفر اثر افراخت و چون منازل قطع فرموده بان موضع رسید و مدت پنج روز صفت قلعه از قلاع ان مشرکان ثالثه
ثلاثه کوی بر افتوح ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام بقتع غنایم نامه کوه و هامون را از خون ارباب طغیان رنگین گردانیدند و ایشان خسته و جانگیر مخوف شایسته
ملک قدیر از انجا بازگشته در اردوی همایون کرجسب اشارت علیه در منکول نزول فرموده رسیده و دراین اثنا الچیان فرنگ رسیده پسر امیر مراد را که از جمله محاصرین روم بود بدست
ایشان افتاده بود بتبریز حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده بصورت خلاص و دولت خواهی سر داران خود را در نظر کیمیا
اثر جلوه دادند **ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن آن حضرت بسیواس** المدیم
بازیده که در انوقت قیصر روم بود بدیدشوکت و کثرت تیاز و عدت و شوکت ملک و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و عدد بسیار فیلان نامدار و ضخامت اجسام و بلندی اجرام و بسیاری
نشتر میر کشته بود بنابرین سر باستیغ غرور و نخوت بر افراخته و دماغ خود را بباد پای عبارت و مجرات از صد خود بیرون نهاده بیش طرحان دانای آذربیجان از زبردستی کاران حضرت صاحبقران بود الچی فرستاد که تا صلاح این مطلع و
ما یصلح بود و خراج از بجان و انحدود را مسئل کرده و بخزانه عامره بسپارند و فرستاده دیگر کلمات از زبان قصیر و مجلس طرحان گفت که از ربقه و طاعت بیعت بیرون و گفت طرحترین صورت و قبیح ترین عرضه
موکب همایون کرد و حضرت صاحبقران دانست که قیصر روم بمال موفور و ولایات معمور و سپاه بیحصور مغرور شده است و از جاده قدیم و صراط مستقیم انحراف جسته و از حضرت حوالی
که سخت نصیحت نامه نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان از سخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو شوید شاید که از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گراید و از مقام انکر و تجبر بموضع عذر خواهی

خواهی آید و از میدان مخاطرت و منازعت سپر ان آمده و خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد و این همه ملاحظه پادشاه و نیدا دو شهریار ستوده خصال نیکو کردار نبا بر این بود که اغنیه نصیر
اهالی روم که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند و در اعلای معالم دین و ترویج احکام سید المرسلین همه میکوشیدند و از غبار رستم ستور سپاه منصور ایشان ملال
پذیرد لاجرم دبیر را پیش خود خواند تا صدر کتابت را باین کلمه آرایش داد که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره یعنی هر که سجایا و ذخایر خود را بشناسد و از حد و مرتبه خود تجاوز نکند و پای از پایه که دارد فراتر نهد و بعد از ان و قلم آورد که لله الحمد و المنه که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و دولت بید
و قبضهٔ اقتدار و انامل خواستیار ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماست و عرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملک بیچون و اراده قادر کن فیکون و درجت ملک و سلطنت خاقان
شالیسته و جانسپاران بالیسته ما و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه عبودیت ما در گوش و خاشیه اطاعت ما بر دوش و سر داران اطراف و کرد نکشان اکناف از مقتضی
فرمان جهانمطاع و پرلیسع واجب الاتباع ما بمقدار سر موئی در نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسله نسبت تو بتگانان نمی میشود دمان بهتر که در سفینه نجات و استغفار
بنشینی و ورق حیات خود را از طلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی و چون در این مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تو لبزای فرنگ مصروفست و
همگی همت تو بر استیصال نصارای بینام و نشگ مقصود تا غایت عنان توجه تو متن بدآنصوب از ممکنت قوت بفعل نیامده چه خاطر خطیر ما چنین است که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها از سر مرحمت و عطا کردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان کرده دشمنادی شماست نصیب دشمنان ما پدید نان شود و اکنون مصلحت آنست که از طریق روش آبا
و اجداد خود انحراف نمائی و بپای جسارت بادیه غوایت نه پیمائی و حدیث اکثر لو ترکوکم نصب العین خمیر سازی و ابواب بلا و فتنه بر روی خود و مملکت خود نگشائی
و السلام علی من اتبع الهدی و چون مکتوب بهمراه توقیع رفیع قرین و موشح گشته صحیب طلایه از مرده موشمند سخن دان پیش ایلدرم بایزید فرستاده و ایشان بر جناح استعجال
روان شده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما ماده صفر و سودا زنه چندان بود که بسخنان نصیحت و فهمون سوعظت تسکین یابد و در
بر نخستان خشونت آمیز زبان را نداد که مراد تمامت که داعیه نقاد او در سر سودای مقابله و مخاصمت نمیرنگه کرا و مراجعت نماید تا بتبریز و سلطانیه من
اعقبا و روم بهنیم تا دور گردان سپهر کرا سر بر ارد و پشی بهر و یا کردش چرخ ناپایدار کرا کرد خواهد در این روزگار فرستاده چون بازگشته و کلمات قبیحه را بعرض
پادشاه والا گهر رسانیدند آتش خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافت که وصف نتوان نمود و با سپاه قیامت باسرغ نیت جانب سیواس تصمیم داده و چون این نهضت
شعار محمود و نیک رسید امیر الله داد کر جته آوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود او را بند کرده بارد وی همایون رسانیدند و حشمش را بموجب اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده
بر خجسته رسید چون او را نیز بساط زده بند بر دست و پشت زده و فریاد و مبارک خواجه که در آن مرتبه شایسته معلم نشانده بود بندیها سازنها نیدند و حضرت صاحبقرانی حضرات
عصمت سمات سر ملک خانم و دیگر حرمها و شاهزادگان را با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جنبذه قبات ایشان امیرزاده محمد امیرزاده ابو بکر و امیرزاده
و مولانا قطب الدین با قوی معین شده و رایت ظفرنشان با لشکری گران سپاهی بیایان از انجا بحرکت آمده چون هوای ارزنه روم با غبا موکب همایون عطر آمیز گشت
امیر مهرتن با کروهی انبوه بار دوی اعلا پیوست و بعنایت و عاطفت خسروانه سرفراز گشته و بعد از دو روز فوق فلفر پیکر از انجا در حرکت آمده از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقران
مراتول محرم سنهٔ ثلاث و ثمانمائه ملیغار فرمود متوجه سیواس شده و در این اثنا منهیان بسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پس خود کرتخی را با مؤتمنانش که از عظماء امرا روم
بودند بمدد شماست و صرامت امتیاز دهشت با دیگر سرداران و بهادران بهم منقلای سیواس فرستاده بود ایشان از استماع توجه رایت نصرت اشتمان با خاطر پریشان بازگشته
و انگشت امیر خیا نشانده و امیر شیخ نورالدین و امیر سلیمانشاه و سید خواجه پسر شیخ علی [illegible] از راه ایجا میشی و میان فرستاده و امرا مذکور تعجیل تمام از راه قیصریه بگذشته بلشکر
روم رسیدند و انجماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در انگذه و زدند و با خاک یکسان نمودند و ظاهر سیواس بار دوی گردون اساس ملحق شدند و شهر
سیواس بار دوی استوار دشت از اساس تا کنگره از سنگهای تراشیده مرتب بودند هر یک دو گز و سه گز و عرض قاعده دیوارش و گز و بنای سر دیوارش شش گز و
ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سمت جانب محفوظ بخندق عمیق بود چنانچه نقب زدن متعذر بود و چنانچه نقب زدن میتسر شود زیرا که چون مقدار یک گز میکندند آب بیرون می آمد و از جانب سرقی که محل نزول جنود ظفر
ورود بود نقب زدن صورت می بست و مصطفی اروغ قیصریا چهار هزار سوار جرار تمشیر زن تیر انداز در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام مجادلت پای
مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بودند اهل اخبار دولتوا یخ بر آنند که آن شهر از متحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در اطراف شهر که نقب زدن متسبت می پذیرفت
نقبچیان بکار خود مشغول شده سپاه جلادت شعار از اطراف و جوانب جنبک در انداختند و ایشان ما هر چه از منجنیق نصب کردند بعد از پنجه روز بارده از زخم سنگ خیتوال
پذیرفت و نقبها تمام شده و بروج بر سر چوب بر کرفتند و شعله قهرمان قهر زبانه بفلک اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و بر چوبها انداختند و دود وحشت و حیرت بالا کرفته و تاریک
بانکه شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح کردد مصطفی از سر عجز و اضطراب بپای مسکنت و نکسار بیرون آمده با سادات و علماء و ارباب معایم روی نیاز بدرگاه کیتی پناه آورده و فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که مسلمانان را امان دهند و با موال ایشان قناعت نمایند و نصارایان را بغارت نمایند و بهیچ وجه تعرض بسیاه ایلدرم بایزید نرسانند و ایلدرم بایزید چون از
نفرکه جنبک جسارت بالات جنبک یازیده اکثر از رقت بیکانه بودند زنده و رجا بها افکنده خاک بر روی ایشان ریخته تا عرت دیکر مخالفان کرده و حصار سیواس را باز زمین
هموار ساخته و از ابنیه عمارات عالیه اثر نکذاشتند و در اثنا راین وقات بسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف که از بغداد کریخته بودند متوجه روم اند و از این

روان میکردند و آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بتعاقب ایشان روان کرد و ایشان ایوار و شبگیر کرده با غروق خدمتش رسیدند و خواهر بزرگ او سلطان لشاد و دو دختر از زنان
دستگیر کردند و سلطان نیم جانی از آن میان بیرون برد و بقیه بپیوست چنانچه ذکر او گذشت و در آن اوان که حضرت صاحبقران بمحاصره سیواس اشتغال داشت اشرار ابلستان پوشیده
و پنهان باردوی ظفرنشان آمدند و اسبان لشکریان را دزدیده بیرون بردند و هیچگونه از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند و چون فتح سیواس بنهجی که خامه مشکین رقم بر قرطاس نقش قرار گرفت
ظهور پیوست بار دیگر ایلغار کرد تا نیضبط سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب ابلستان منعطف گردانید میرزاده شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از
امرا و طایفه از لشکر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بآن صوب در حرکت آمدند و چون شاهزاده و سپاه ظفرپناه به ابلستان رسیدند ترکمانان آنجا شهر را گذاشته در کوه و صحرا سرگردان
گشتند و شاهزاده از عقب ایشان تعجیل رانده و بجماعت رسیده جنگ پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار اشرار برآورده همه را متفرق گردانیدند
و مواشی ایشان را گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملاطیه فرستاده والی آن موضع را بایلی و انقیاد دعوت فرمود پیر مصطفی حاکم سیواس در آنجا بود از غایت
جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب صاحبقرانی برافروخته شد و رایت نصرت پیکر بدان صوب در حرکت آمد پیر مصطفی با اتباع خویش باستماع توجه
قدام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون چتر زرنگار سایه وصول بر ملاطیه انداخت بهادران شجاعت آثار در یکزمان شهر را مسخر ساختند و کرجیان و بیدینان را
اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران ظفرلوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و سرداران بتادیب و گوشمال ساکنان آن حدود نامزد فرمود و ایشان حسب فرمان جهان
الاذعان روان شدند و تا قلعه کاخته تاختند و آتش غارت و نهب در خانمان آن بیدینان و مقیمان آن ولایت انداختند و بسی از قلاع ملاطیه را مسخر ساختند و با غنیمت فراوان بازگشتند و در
ملاطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحبقران حکومت ملاطیه را با توابع و مضافات بامیر عثمان ترکمان ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایات ظفرفرجام بولایت شام و شرح بعضی از قضایا که مناسب است در آن مقام

حضرت صاحبقران در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه بعد از
تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاد و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام
چنانچه در این اوراق شمه از این معنی رقم زده کلک بیان گشت و چون شیخ مشار الیه برحلبه الشام رسید او را در آنجا برسم معهود بازداشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بخلاف شرع و عرف
که ایلچی کشتن [illegible] نیست بنا باغوای سلطان احمد جلایر که آنزمان در مصر بود بقتل آن بزرگ و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ را با جمعی که ملازمش بودند بدار القرار فرستادند و با
حکایت با ترکمانان ایلچی چینگیزخان بحکم سلطان خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند و دیگر آنکه
چون حضرت صاحبقران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قبچاق شد التمش قوچین که حسب فرمان
حکومت حصن قلعه اونیک تعلق باو میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او در آن معرکه دستگیر شده قرا یوسف خدمتش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق
توقیف التمش را ضمیمه جرایم ساخت و در این هنگام که ملاطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان دولت آشیان آمد حضرت صاحبقران کردن اعلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات
پدرش ملک برقوق فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از وعد و وعید سخن راند و التمش را طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف داشته خبر
فرستادند و فرج شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آبائنا علی امة [illegible] اضرار ایلچیان تقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرمان داد و از خبر جسارت فرج که مسموع رای انور گشت شعله
غضبی که از حرکت ناپسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت نشسته بود بار دیگر زبانه سر بعیوق کشید چه از منازعت قیصر اعراض نمود و رایات ظفرآیات بجانب مصر و شام افراشتن اولی
دانست چه در اینولا که لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس و ملاطیه رفته بود ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت برنیامده بلکه مطلقا متعرض دیار الحشم منصور نشد هر چند امرا و نوئینان به لشکر
کشیدن و رفتن بجانب دیار شام سعی میکردند رضی نمیشد و در آن باب دلایل معقول اقامت نمود و ناپسندیده رای حضرت صاحبقران کردن توان نیفتاد

ذکر نهضت خسرو گردون شکوه کامیاب امیر تیمور گورکان و فتح قلعه بهسنی و عنتاب

چون حضرت صاحبقران عذر امرا عظام در تاخیر یورش شام بوسط
آنکه لشکریان از مشقت سفر سند و هندوستان و گرجستان و ملاطیه و ابلستان آسایش نیافته بودند بسمع رضا اصغا نمود و فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر خضر در حرکت آمده متعاقب
یکدیگر روان شدند و میرزاده شاهرخ با جمعی از امرا در رسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه بهسنی شدند و چون بآنجا رسیدند حصار را در میان گرفتند و آنحضرت با بقیه سپاه
از عقب رسیده و زیب بقلعه بر فرازیشته فرود آمده اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط درآورد و آن حصنی بود حصین در میان دره بسیار بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده بود
چنانچه خطوط شعاعی از خاک ریز آن میگذشت و استواریش بمرتبه که انتقال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت عقل از تصور تسخیر آن عاجز و در توقف و امید در احساس فتح آن منجر
و قطان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب از مقام طاعت برداری و فرمان گذاری دور از سر غفلت در صدد مخالفت و ممانعت آمدند و عساکر
گردون مآثر بیک حمله شهر را در تحت تصرف آوردند ناطق و صامت آن عرضه نهب و تاراج آمده و از قبل ولایت شام مدبری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود در میان قلعه
منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که میخواستند سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحبقران باحتیاط برج و باره قلعه مشغول بود ناگاه سنگی گران از منجنیق
گردان گشاده یافت چنانکه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا لغزیده باندرون خیمه فتاد از مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه فرمان داد که اطراف
و جوانب انرا طرح کرده لشکریان تیغ انتقام از نیام برکشیدند بهادران اردوی همایون و شکوه که فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان ستوه بود متقبل به تیغ و جبال الاذعان

شده و بیست موضع تعیق نصب کرده بودند و همان مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود بر افراشته و بحث سنگی که از تعیق مذکور آمده بود نزدیک آمده و بهم شست و پنج ذرع
دولت روز افزون امثال این امور را چنین صدور یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد و لشکریان و هباد ران جنگ طلب
و فیلان چهار صد ای چیان استوار از جمیع جوانب متوقف ساخته و برج و باره آنرا بر سر چوب کرفته مقابل از بیت آن دو اقعه جای کل و نقل و نصب اب فرا ده و بشعاب مکه بلند
کسان با آستان فرخنده نشان فرستاده و بزبان عجز و نیاز مکانت عرضه داشت که کمینه بنده و درکاه فلک اشتباه از شکوه چتر سلطنت پارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسروانه
راشفیع میسازم که از سر خون این بیچاره و فرو مانده کناه کار در کذرد چه ریختن و نا ریختن خون این کمینه و عرصه حشمت و جلالت چندان تفاوت ندارد شهریار بلند همت فرمود که قلعه
را چون بقلبه و قهر مسخر سازم طلعت عفو و اغماض تو پوشانم از کریبان از دقلعه که بمثابت اشتهار دارد چه میرم مردم که تنظر حمل بر عجز و نکسار شکر فیروزی اثر کنند روز سیم ضعفا
از موقف جلال فرمان صدور یافت که آتش در بقعها زده بودند برجها انداختن آغاز نهاد و مدافعان که از حصار ثبات و دولت مقبل و سایه اهل حصار انداده و حبالا ابیرفت
ولی البته در رنک هرچه دست مکنت مقبل با آن میرسید از لطایف نعمت و نفایس متعه اسبان را بموارد شهران قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرهنگ بیرون میفرستاد
که بمجرد عرض رسانیدن شاهزاده جوان بخت شاهرخ راشفیع ساخته تا آنحضرت از سر خون سپاه درکذشت و بیلاقات قبول فرموده و رقم عفو بر ذلات ایشان کشیده عنان عزیمت
بصوب قلعه عنان معطوف کردانیدند و آنقلعه بود مانند عمدار باب دیانت محکم و برج و باره آن از سنک تراشیده مستحکم و خندقی در عمیق سی کز و خاک ریزی سنک مجوفی پیرامون
حصار کشیده بود خندق چنان در اندرون آن میتوانست راند و بیرانداز ها کار نمیتوانست کرد و خلل رایت فتح آیت بدانجا رسیده شهری مشحون بر خلق و نعمت و ذوات آنجا اکثر اکابر
اشراف و اعیان قندار کرفته بودند و طایفه از صناع و محترفه در و ازها را بسته و نشسته بمجرد که رایت نصرت آیت سایه و صول بر آندیار انداخت مفاتیح در و پیش آمده شهر را سپردند و جز
رضا و تسلیم چاره دیکر نداشتند **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آنولایت و بعضی از حالات نه در آن اوان**
که حضرت صاحبقران از صدود دهستی و عتاب بود در عرب و هراس ضمیر تیمور تاش که از قبل پادشاه مصر تعیین بود و سوء عاقبت او دریافت که ما بها نوشته
پیش فرج زاد حاکم مصر و شام فرستاده و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ساز و عدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تیمور تاش اهتمام نمایند
و بر وفق اشارت فرج شدون که امیر الامرا و دمشق بود با سپاهی از قطرات اطراف زون از حشر حساب بیرون همراه کرده و سلیح و جوشن او دمی تیغهای کالی بحلب آمده و چون امان
از سایر ولایات عرب چون حمص و حمی و آنطاکیه و قراطیلیس و کنعان و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امراء و سرداران و افواج محمدیه متوجه آنجانب شده و بانزک زمانی سپاهی که
مجانب بهم از شمار آن عاجز آمده در حلب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تیمور تاش و الی عرب که از عقل و کیاست بهره تمام و شجاعت با امراء و سرداران عرب مساعدت و مآزرت حضرت صاحبقران
کرفت و کفت این پادشاه مؤید من عند الله است لشکرهای عظیم شکست و قلاع حصین در حصین فتح نموده و اکثر معموره عالم را بضرب تیغ کرفته اکر مصلحت دانید و انقیاد
اطاعت در آئیم و سادات و علما که پیش او عزتی تمام دارند و سید سالار میشکهای لایق و نثرکات مناسب صحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه این صوب بکرداند و خاطمان
و ناموس ما ایمن باشد بعضی که از زرای خرد بهره داشتند رای تیمور تاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال مثل شدون و امثال او از سخن سر باز زدند و از سید و امرای
نمودند و کفتند هرکه خوف و رعب بجانها راه دهد از دایره ملک بردیکر ممالک نسبت ندارد و باره بلند و حصار و قلاع و بقاعی که بخطایه موسوم کردند از کل خشت عظام
است و بنا های شهرها و حصارهای مازسنک رخام در اینولایت قلعه سنکی بسیار است که اکر تقدیری تخیر یکی از آنها شود بسالهای دراز میسر نشود و اکر خوف و خشیت تنها از کثرت سلاح
و تیر بسیار است الحق ولد که در اینها نیز تفاوت عظیم است کمانهای ما دستی است و شمشیرهای ما مصری و تیرهای عربی و سپرهای جلبی و در این باره شصت هزار قصیده در قریه است که از رعیت
یکدیکر بیرون آینده جانی از مردم بیرون ندوسع ذلک پناه ایشان از زراه کریاس است و با قلعه های سنکین کردون ماس عب و هراس نباید داد و مردانه کرد جد و اجتهاد در میان
نباید بست و بنا کار بر عنایت حضرت آفریدکار باید نهاد و طایفه از عجمان که در میان جلبیان بنیک معاشی و فروکیاست اشتهار داشتند کفتند که این هم راخرد نداند بود و
جنک تعجیل نکنید که اینجا عت راخوب میشناسیم بسا رزان عرب و جا بلان ایشان طعنه بر اجل عجم زده کفتند شما جا سوسانید و داعیه آن دارید که مملکت بدست مغولان افتد و بعد از قتل
و قال بسیار و کثرت جواب و سؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتماد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و بانصاف نکاه کردن قرار هر امری بدهند و در
می انجامید و از اینجا نب حضرت صاحبقرانی یکدو منزل از عنان تعجیل و شتاب علی فرموده بر اندیشه شامیان و وقوف یافت بتعلیم مهم غیب عنان سمند جهان نورد کشیده و پشت بر
روز نهم کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان تمامی خود را چسب فرمان خندقی میکندند و اکر اتوبرها سوار میکردانیدند و شرایط عزم و احتیاط در سر منزل
مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر چه و جا نکرده و قوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور از ایشان لوتهی دارند و این همه لشکرین و تمامی جثه این معنی است و چون خیال بستند که
مسارعت در حرکت جثه قلت حشمت و شوکت است دلیر شدند و از آن رای که بصواب نزدیک بود عدول نمودند و با استقلال و استیلا از شهر بیرون آمده لوای کثرت
برافراختند و در نخستین روز ربیع الاول ما بحوطه ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه وصول بر حوالی حلب انداخت امیرزاده و سلطان حسین با معدودی چند از ظفر ازان خوش
بقر اول دشمن رسیدند با انکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیر شاه رابدیشه برایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را پشت زین بر زمین انداخت و او را اسکیر کرده
معرکه بیرون برده و کرانش آثار هزیمت در ایشان بظهور آمد و دست و پا کم کردند و کس را کمر فتند عرب از مشاهده این حال و صورت آن مذاشی معجب بر زبان کذرانیدند و روی بکریز نهادند و همانروز

امیرزاده با بکر با شصت نفر از لشکریان و امیران پیش رفت و کردسی انبوه بمقاتلهٔ ایشان برآمده عربی قوی دست داد و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بی انگه بر یکدیگر غلبه کنند روی بمعرکه برنهادند و دو زد یکدیگر طایفهٔ از لشکریان و سرایرده چشم رفته بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان مبارزت ننهاد و دست بتیغ و سنان نبرد که خاقان مشرق آفتاب بکمسواره بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه کردار منهزم ساخت خیمه و سراپردهٔ سیصد ترکوب سپاه نصرت مآل و افراس تازیان تبک و جلال فرماندو یا ساعتی سپاه بغارت بر اهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امراء و سرداران مهام صعب شکن باز داشت و در قبل ایشان امیرزاده بابا بکر علم شجاعت برافراخت و جوانان سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امراء توران ضبط و تنسیق لشکریان بدیشان قیام مینمودند و قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین با یات نصرت شعار بقلب جرار رسانیده قلب سپاه دشمن شکوه صاحبقران فیروز بخت آرایش یافته از جلو اسباب حشمت و ابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمهٔ جثات دیو پیکر بودند عرض آراسته شد که دیدهٔ عقل مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت بقیه صفوف فرمان قضا مصاف نیافت که یک تومان سوار جرار شیر شکار بر بالای پشته که جانب راست مصاف کابلو تو قف نماید مقرر آنکه با وجود آنها زام لشکر گران فرار ایشان صلا از جای خود حرکت نکنند و از آنجا بسبب زبان طلب و هیاهوی مشوش سرداران سایر بلاد و تمام با ساز و اهبت تمام بمیمنه و میسره آرسته و خاطرها از چپین و بد دلی و پیرایستهٔ دربرابر پادشاه بهفت کشور همها آرسته گردند و از آواز طبل و کوس لرزه بر ارکان کوهسار افکنند از برای امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت انتباه حمله آورده بعون و عنایت ملک وهاب شیر شکار میزد و هم شکسته و از جا رفته امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده جهانشاه بر میمنهٔ مخالفان تاخته بمردی و پرکنده ساختند و بهادران شیر صولت که در قلب قرار و استقامت داشتند پیلان با هیبت را پیش انداخته معاندان را از جای برداشتند و تیمور تاش از نشاندهٔ بخالات سر سیمه شده عنان از مصاف کاه برتافته از جانب دیگر از شهر آورده که گریخته کان متوجه دمشق شدند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین بکاهیدن روان شده تیغ کین و انتقام در اهل آنها زدند و از سیاران آن سواران بجسوران بیرون بردو صورت حادثه را بدمشقیان نمایندند و چون لشکر حلب گریخته خواستند که دیوار شهر را حصار نمایند از دحامی که از آن راه روی نمود کس را مجال عبور نماند از باب شیر شکار لجام ریز از عقب ایشان شتافته هر که میرسیدند کارش میساختند از جرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق تمسح تساوی پذیرفت و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر شد و شدون و تیمور تاش بعد از نهزام و وصول بشهر بی تاخیر متوجه پناه بقلعه بردند چه آنقلعه کوهی بود از سنگ خارا سر بر اوج ثریا و ذروه جوزا کشیده و بر بالای خندقی عمیق بیست گز واقع و عمق آن بآب رسیده و خاک ریز آن قلعه از این طرف خندق تا دیوار حصار سی گز چنین پرتبهٔ بالا شده که پای جاسوس خیال از رفتار بر آن کند کشتی شدون و تیمور تاش پشت استظهار بمتانت دیوار حصار نهاده و دیگر بار رایت استکبار برافراختند و اهل قلعه بگوشش و خروش آمده بر برج بالا رفتند و آتش بازاج و اکرم کرده رعد اندازی آغاز نهادند و حضرت صاحبقران بلندمکان بشهر درآمده در برابر قلعه نزول بارکاه و اوج مهر و ماه برافراشت و تیر اندازان نکذاشتند که هیچکس از سور سر بیرون کند و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را در میان کرفتند و چیان بهازوی قوت بیکشب جوانی خندق را مانند غربال سوراخ کردند و آب بیرون برده دیکر برخاک ریز آمدند و تک دیوار کهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغول شدند و از مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقرانی دفتری ساخته درین مشغولست که دران وا ان که لشکر منصور قلعه حلب را محاصره میکردند و صاحب نقب بهم خود مشتغال مینمودند من یکی از سادکان حصار بودم در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع آفریکار و حرکات و سکنات سپاه نصرت شعار می نکریستم ناکاه در قلعه باز شد و پنج مرد بجوشن پوش از دروازه بیرون آمدند و سر طنابی که جانب دیکرش بدست مردم حصار بود خود را بر میان بستند تا در بندی خاک ریز بیدند غذغه آمده شد تو اندند و تیغ انتقام از نیام کشیده روی بجانب لشکر نهادند لشکریان با بهادران سپاه ظفر نشان که بالا ایستان بودند علی الخلاف القوا بین همه را بزخم تیر بیندا خته و اهل قلعه انجا عت ایشان را بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام خدمت مولای مشار الیه ایشان را پیش حضرت صاحبقرانی آوردند حضرت صاحبقرانی ایشان را بخلعت فاخره سرافراز فرمود و بانعام و احسان بی پایان مخصوص کردانید و از ایشان پرسید که شما را بچه حیله بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد ایشان جواب دادند که ما را بالا نکشیدند بلکه ما خود بالا رفتیم چون دانستیم که تردد و عنا نسبت بدکان حضرت صاحبقرانی جز خسران مال و نکال نیست از آن خجالت ندامت بدندان خواست که فتنه و شدون و تیمور تاش با سادات و علماء و اکابر و اشراف بپای عجز و نیاز پیش آمدند و بسیاحت بارکاه کیتی پناه روی نیاز بر آستان انقیاد بر زمین نهادند و کلید خزاین و مفاتیح دفاین تسلیم نمودند حکم جهانمطاع صادر شد که شدون و تیمور تاش با هر کس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند ذخایر این تصرف طلا و مال و امتعه و یادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حلب بود بلا زمان جمله علیا بخشیده و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه را بر سنن قهقرا از بروجی که برپا کرده اند بزمین افکنند حضرت صاحبقران که امکان آن نمی یافت بدست یکی از لشکریان سعادت دیدار دریافت که فرستادهٔ کاشغر خان آمده پیغام داد که شدون و تیمور تاش بتصرف اسیر و دستگیر شده اند و خلاصی ایشان موقوف بر رسیدن التمیش است او را دراین نوبت بدین صوب فرست تا امیران تو را آزاد کنم آن پسر چون این کلام روانه شد و آنحضرت سید الدین ملک هرات و کرتی و ملک بهاء الدین سیستان و موسی قوی بوغا را با جمعی دیگر از سرداران بجانب قلعه حلب بکذاشت و بعد از یازده روز که از آنجا توقف فرمود چون عناغ بنام مصوب بکرد لالا و

ولایات شام منعطف ساخت

ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حمی و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک

در آن اوان که خطهٔ حلب قرارگاه استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحبقران امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران بحمص فرستاد و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند شهر را مسخر ساختند اما فتح قلعه اندرون شهر بنابر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند و چون رایات عالم آرای صاحبقران همدوش قلعه گشای از فتح حلب فراغت یافت نخست تسخیر قلعه حمی را وجهه همت ساخته علم دولت در پای آن نصب برافراخت و چون رایت نصرت آیت زمین حمی را از گرد سم سمند لشکر جهانگشای عطرسای گردانید اهالی آنجا از پای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد پشیمان گشته چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در آن یورش بدست آمده بود بر شهزادگان و امرا و خواص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت معروض داشتند که قرب دو سال شد که هریک مشقت میکشند و چارپایان لاغر اند و دشمنان با ساز و عدت در خانهای خود نشسته اند اگر رای عالم آرای صواب بیند بجانب صحرای فرات ییلاق ... سخن ... نامقبول نیفتاد

شه شیر دل خسرو پیل تن / در آن داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آرم شتاب / که در رزم دشمن نباشد شتاب

و رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون بدانجا رسید آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحتی که یکی از امرای عالیشان که پیشتر رفته بود کرده بود بتقدیم ضراعت و مسکنت پیش آمده بخدمات شایسته قیام نمودند بدین سبب از تعرض لشکر قیامت اثر مصئون و محفوظ ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبک تافت و بعد از چند فرسخ حوالی نمکزاری محل نزول اردوی پادشاه کامکار گشت و از آنجا برحسب فرمان قضا جریان فوجی از لشکریان ایلغار کرده بجانب سده بیروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت ببعلبک رسید و خلایق از مشاهده حصاران که از سنگهای بزرگ تراشیده بود متعجب نمودند چنانچه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی بیست و هشت گز بنظر اهل مساحت درآمد و از جانب دیگر شانزده گز و در السنه و افواه خاص و عام دایر و سایر است که آن بنا باشارت سلیمان پیغمبر دیوان ساخته و پرداخته اند والله اعلم القصه فتح شهر بعلبک باسهل وجهی میسر شد و لشکریان از میوه و غله فراوان که از آنجا یافتند شکر و سپاس بخشنده بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و امیر سونجک و غیرهم با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند

گفتار در نهضت آن مربی و معتقد ارباب جذبه و عشق و محاربه با فرج حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر

چون زمستان درآمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقع است اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثنای راه جمعی که بصید و ثروت رفته بودند با غنایم نامحصور بازگشتند و بموکب منصور پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفر وجود پادشاه جهانبان آراسته بوده امرای دمشق و غیرهم آن اخبار مکرر بعرض فرج که حاکم مصر و شام بود میرسانیدند و خدمتش را بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریض مینمودند تا از جاده مستقیم منحرف شده راه صواب گم کرده و لشکر قزاولان و حشری بیپایان جمع آورده با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق حصار داری مبالغه لاکلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله نهاد

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد / بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بیان این سخن آنست که فرج شیادی که بلباس اهل فقر ملبس بود بغایت سخن دان و فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و دو فدائی را مقرر ساخت که ملازم او باشند تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود آسیبی برسانند تا چون حضرت صاحبقرانی رسانند و آن ... صوفی کش بآن دو فدائی که هریک را خنجری زهرآلود در ساق موزه بود در روی پایه سریر اعلا نهادند و چون بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمود [illegible] روز افزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دیوان اشرف اعلا بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلود از ساقهای موزهٔ ایشان بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت واقعه بصورت راستی در میان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید منصور صلات و صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده و بر زبان گوهرافشان گذرانید که هرچند اهل فقر در آیین سلطنت از کشتن معاف اند اما این شخص که از کمال خباثت و شرارت بصورت و روی اهل تصوف برآمده متهور بی باک و ابقاء او و هم دیگران را محض وبال و موجب نکال خسروانه تواند بود لاجرم یرلیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که آن مزور بدکار را بخنجر زهرآلودی که با خود داشت کارش ساختند و جثهٔ پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق او را گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند و رایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بنواحی دمشق رسید و قبه سراپرده مضرب خیام فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون اردوی همایون خندق کندند و حضرت صاحبقران ملک مکان بر فراز پشته برآمده برج و بارهٔ شهر را بنظر احتیاط درآورد و اشارت فرمود که قراولان با روی جلادت گشاده هم از گرد راه دست بردی نمایند و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک با دیگر بهادران پیش رفتند و از آن جمله صاین تمور بهادر و دانا خواجه و توکل باورچی قصد کردند که بیا حمله آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بهادر ایشان رایت مبارزت برافراختند عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده شامیان راه انهزام پیش گرفته و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و فوجی را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنهٔ قهر بریختن خون دشمنان و شدون و جماعت سیدنیان که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب امری عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او در اوراق گذشت در ... مستی ... رفته اند از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان ازین خبر صبح اقبال از مطلع آمال دمیده انگاشتند و مقدم او را مقدمه ظفر پنداشتند

وغیره مش را با آئین و عظمتی تمام بشهر آوردند و از مراسم تعظیم و دقیقه فروگذاشتند از ملازمان امیرزاده شاه رالیه و تشخص امیر شاه ملک را از اینواقعه آگاه ساختند و صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران سانیدند چون بهوش و رشد اردوی همایون کوچ کرده بچغرسنج و قصوانی که بطرف کنعان و مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و طریق فرمان لشکریان در کردار کرده و دیواری از سنگ بعقدار شخصی بلند قاست بر آورده بودند و پیرامن آن خندقی کنده بودند و اولان بهر طرف رفته طایفه را از برای پاس معین نموده بودند و بعد از ورود حضرت صاحبقران کردون غلام پادشاه توران را برسالت پیش فرمانفرمای مصر و شام فرستاده بودند بدینمضمون که ما رات و علامات حزم و عزم را دار و جاکیری شنیده و دانسته بعقلا یعنی مخفی نماند که غرض سلاطین ما را از کشیدن لشکرها و کشودن کشورها و ارتکاب منازعت اسفار دور و تعب مشقت بسیار کشیدن و پیوار رعایت ناموس و نام است و گرنه زیانهای تمام است مقصود و ارتهایی قضات تا نگه چنین نوبت التمش را طیبه و نفرستادی تا خاقت و مردم مخبر آن شد که اردوی کیهان پوی متوجه بایجانب شده و از این سبب پریشانی و اختلال بسیاری باحوال ساکنان این دیار راه یافت و مع ذلک اگر التمش را بدرگاه ما ارسال نماید و رسوس مبارد وجوه دنیا نپذیرا باسم و لقب حجته مابیاراید بساط مخالفت و نزاع برچیده شود و رعایا و برایا از شر سنان آسوده گردند و در رعایا و جندیان همان سلامت و عافیت ماندند الا سپاه ظفر پناه در تقل و غارت وسبی و نهب و جرات و جسارت عادت دارند بدانکه از سبی ایشان مبانی دیار اسلام مندم پذیرد و لغزش تمام بحال انام راه یابد طریق مدارا و راه ستیز گزان امن چیزه و زین رستخیز نمودم متوقع اگر بند دراین هر دوره انچه خواهی پسندچون فرستاده بشهر در آمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق عزاز و احترام بجای آوردند در تقدیم دلجوئی او کوشیدند و چون در آن دیار تشبازی در رعد اندازی میبود رزیدند یعنی در نظر ایشان وقعی ما لاکلام دارد و جمعی کثیر از هیبطا ایذد را پیش فرستاده تا جنبه های خود قیام نمایند و بهیوست از شوکت و قوت خویش تصور کردند و مستقر که سیلاب قهر که در حرکت آید نه آب ما و نه نانوا کت اندازند نه صد اندازا لقصه پادشاه لوران را مقتضی الرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان لشکر را بدین دستاوند و ایشان را پایه سریر اعلا مرفوض داشتند بکه حکام دیار مصر و شام بکه نیدکه ماندکان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و عناد یم و تا نیچ روز دیگر ایشان را میفرستیم که مراحم خسروانه از جریمه ما بگذرد و بعد از ین فرمان بردار ی بجای آوریم و از مقتضی رای جهانکشای سر مو تجاوز نمایم اکنون بعواطف خسروانه امیدواریم و خاطر بر آن قرار داده ایم که جزء راه مطاوعت مدتی المنمیم حضرت صاحبقران ایلچیان را زر و خلعت بخشیده باز گردانیدند و چون اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن بورت از خلف از نمانده بود فرمان عز شرف نفاذ یافت که تو چیان خلف خود را کرد شرقی شهر واقع است بنظر حسیا طدار آورند لیشان بموجب فرمان عمل نموده چند نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نمود عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بخود رودند تا چار پایان را علف یابند چون اردوی همایون در جنبش آمده مشعلیان تصور آنکه مگر لشکر ظفر پناه بنا برو یم و فتور و ضعف تصور کرده که بحال ایشان آمده است طبل رحیل کوفتند بجانب شرقی متوجه شده اند با یکدیگر گفتند که وضعیت غنیمت باید شمرد چه اگر ما بهیئت اجتماعی از شهر بیرون نرویم از پس پشت لشکر جنبانی در آمده بر ایشان حمله کنند چیکپس را زما هم حشیار در دست نماند و بیکسر متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما در صفحات روزگار پاید ربماند باین اندیشه باطل و هوای فاسد مجموع بندیان متوجه شام و بهوش داودی بپوشیده و نیزهای عرابی در دست و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف ما ندند و ن جمع شده بودند مگان و سیف و سنان و گارد و خنجر و سایر اسلحه بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهاده و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالا مال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان بهیچکس نشان نمیداد و چون فراولان از وقوع اینحال صاحبقران را اعلام نمودند حضرت فرمود تا علم همایون را بر افراختند و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه و دیگر امراء و بهادران اردوی همایون را بمقابله و مقاتله نهاده و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل و امیرجهانشاه و خیاث الدین ترخان و امیرتوغل و شیخ ارسلان و دیگر امراء توران با هفتاد کشتون و سر نداخته مشغول شدند و در مقدمه و هراول و قول دو امراء توران امیرسوکجک و امیرشاه ملک و سید علی و شیخ علی بهادر از امراء مغولستان ایستاده و چون بهوکل از اطراف و جوانب و سایر بهادران نصرت شعار را یاد شجاعت و مردانگی بر افروخته دست و بازوی تهیر اندن و تیغ زدن بر آوردند از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفته هول و رستخیز ظاهر گشت و میان هجان و تن و سر و بدن فراق روی نمود ن گرفت آخر الامر فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت وزیدن گرفت و لشکر تیره روی شام بانهزام رفتند و سپاه سپهر احتشام اهل شام را اتا گاه عمارات و مشق را ماندند و بسیاری از ایشان را بتیغ تیز گذرانیده بر خاک مذلت انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب اهم بشمار آن نتواند رسید و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلیمانشاه نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانمائه باتفاق فائده و دو اشارحرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بمین استیلام و اعتضادی تمام و در برابر امیرزاده امیرشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و تو بلاق قوچین که از جلاد ان شام مرحی بود با و رسیده عنان آویش گرفته بخود دست یافتن خویش برده خود تجمیل رفته صورت نگرفتاری و ادبار خویش حضرت صاحبقران رسانیده و بریلیغ جهانمطاع بحبس قلعه امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز خود امیرزاده شاهرخ چوب باساق زده بگذاشتند تا همچنان در مقام عجاب مانده یاری رفتن بجانب خود نیافت و نشان نداشت العقده روز دیگر شهریار رفعت کشور ارا معسکر فیروزی از کوچ کردن باز نداخت قطع نموده در دامن پشته نزول فرموده دیگر روز آنجا مقام

عزم ارتحال شده حکم جهان مطاع صدور یافت که شریف و وضیع مکمل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر فیلان شکوهمند صفی ترتیب دهند و دندان خرطوم آن دواب مهیب را بسلاح هایی گوناگون بیارایند و لشکر قیامت اثر با این هیئت و زیب روانه شدند و نزدیک بدمشق رسیده ببالای موضعی رفیع که بر شرقی شهر بود برآمدند و کوس و کرنای بنوازند و سورن انداختند و دمشقیان چون برکیفیت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند خروشی مثال فزع اکبر که در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شده و دیدهٔ تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رفته برکنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند و از نوروز کاوسر پر آمدن را در ردی همایون حصاری ترتیب داده و بعد از رعایت حزم و حفظ احتیاط بر حسب بلیغ جهان مطاع سواران تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی آماده داشتند لکن از بیم دستبردی که در روز پیش مشاهده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نمودند قدمی پیش ننهادند و در این اثنا والی مصر و شام با امرا و اعاظم مثل نوروز حافظی و اتبیک و دیگر خواص و مقربان و سایر لشکر به امر مشورت ممهد داشته پرسید که در دفع این واقعهٔ عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگر چه امارات فتور از حال ما ظاهر است لیکن عنایت الهی از مردم ما بقتل رسیدند الموده الله و المنه که شهر و حصار بر قرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار بسیار مصلحت در آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم جمعی عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند از این تدبیر سر باز زدند و گفتند که خود را باندیشهٔ باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست و در آن ساعت که انجام برغایت ضبط محافظت کوچ میکردند ما بهیأت اجتماعی از قفای ایشان درآمدیم و آنچه مقدور میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم جز بوار و خسار فایده بر آن مترتب نشد چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین داده و چون زمانه لباس سوکواری پوشد ترک ولایت شام کرده در پردهٔ ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گرفته روانه شویم و در این شهر از جندیان و رعایا گروهی انبوه اند اگر جهت حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار را نگاه دارند فهو المطلوب و الا ما خود را از عواقب ممات بساحل حیات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول آمده فرج حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقران گردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود و جمعی از جهال بر آن جسارت اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای همایون صواب بیند لشکریان امروز دست از محاربه کوتاه سازند تا فردا بپای انقیاد پیش آمده بجدمتی که عهد کرده ایم قیام نمائیم ایلچی ببارگاه فلک اشتباه رسیده و پیام بگذاشته و پیشکشی که داشت بگذرانید و بر طبق فرمان حضرت نصرت عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت صبح از بیم کواکب گردون خرام بهنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرج با امرای مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان ساختگی گریز کرده در نیم شب جمعه صلات تفرقه در داده سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و شخصی که میان مردم عجم بچقماق اشتهار دارد از ایشان روی گردان شده بتعجیل هرچه تمامتر پیش میرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزادهٔ مشار الیه او را پیش حضرت اعلی فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه اطلاع یافت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده ابا بکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکز وار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند آمد و امراء با تمکین سونجک و امیر الله داد و جهانشاه و حاجی سلطان و دیگر بهادران و فلهٔ از جندیان در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و هرچه داشتند از صامت و ناطق بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند روز دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه حصار فیروزه فام شد حکم قضا مضا صادر گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند و از باغستانی که گذشته شهر را در میان گیرند و ایشان برحسب فرموده عمل نموده و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملک ظاهر والی مصر بود و در برابر قلعه واقع است بفر دولت تزئین داد و شاهزادگان و نوئینان در عمارت قلعه نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان امتعهٔ و اقمشهٔ غریب و بدایع بدست عساکر گردون مآثر افتاد که انامل محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمدند و صاحبقران بالکیزه از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات طاهرات سید کاینات و خلاصهٔ موجودات صلعم بودند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قریشی صلعم بود سوار شده در بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق افتاد و سادات و علماء و مشایخ و صلحاء و اکابر و اشراف و رؤس و اعیان بقدم مطاوعت و اذعان از شهر بیرون آمدند و ببارگاه فلک اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا گشادند و تبرکات و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بدمشق درآمدند و روز جمعه بر سر منبر بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون حضرت صاحبقرانی خواندند

ذکر فتح قلعهٔ مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران و بیان دیگر وقایع و قضایا

هرچند شهر دمشق بعد از سپری شدن بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران قرار گرفت اما ترل کوتوال و طایفهٔ از جندیان که در قلعه بسر میبردند رایت خلاف و عناد برافراختند و لوای منازعت و مشانت حصار و وسیلهٔ کار ساخته آتش رزم و پیکار برافروختند و الحق آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه از کنگره تا اساس بسنگهای بزرگ ساخته و پرداخته آمده بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده و بذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و سالهای دراز از حوادث دوران مصون و مأمون و از سهم ناوک دلدوز و قارورهای نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال نمیداد که پیرامون آن گردد حضرت صاحبقران کشورگیر اندیشه از این تسخیر قلعهٔ چنین حصین نکرده فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمایند و سرکار را بخش کرده عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند و سه ملجور ساختند که بر قلعه مشرف بود و نقب زده آب خندق را مدد نقبچیان آیین جنگ بسنگ کندن اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت و رعد انداز ناوک افکنان و آتشبازان

رایج کرسمی بجل جوایج است و از آلات زر و نقره و مرصعات از گرد افسر با زمیکردند و در تضاعیف این غارت از شعرفه آلهی آتش در دمشق افتاد و طبقه و سرطبقه که از چوب ساخته بودند
و برنگ و روغن تزیین داده و بر طبقه سنگین بنا نهاده بپاک بسوخت و پیش از این که آتش در آن شهر افتاد با وجود سعی و اهتمام کارداران و اشراف دعا مردم در اطفاء آن بالکلیه
دو محله محرق میگشت که آتش فرو می نشست و درین اوقات از غایت پریشانی کسی بآن نپرداخت و در آن زمان خبر این احتراق بسمع حضرت خسرو آفاق رسید امیر شاه ملک را با فوجی
از لشکریان با آتش آهنگ فرمانداد تا جامع بنی امیه را از آنجا در صیانت نمایند و چون سقف از چوب بود سعی و کوشش ایشان مفید نیفتاد و شعله غضب بار شاه جهانیان چنان
بالا رفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر شد و مناره عروس که لسان فصاحت بیان شریعت غرا موعده داده بود که نزول عیسی بر آن خواهد
بود و زبان معجز نشان آنحضرت بمناره بیضا مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوب نیست در هزار در پیچ اند و دا ند سالم ماند و هیچگونه آتش در آنجا اثر نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت
و آنچه در آن شهر بود بتاراج رفته آتش نهب و غارت در مجموع بلاد شام افروخته گشت رایات عالی آیات پادشاه جهانگشای عزم معاودت تصمیم داده از موقف جلال اشارت علیه صدور
یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و برحسب فرمان بدبختان دمشق را جمع آورده باندرون شهر رسانیدند و روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران
کرده ون توان دوست کام کامران از مؤتفکات که بجانب کنعان واقع است در حرکت آمده براه فاره و نیک روان شد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرموده در آن
منزل که منوچهر بود از فردوس جنان و باغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بآنکه امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خداداد
حسینی و پیری بیک و ساربوغا را بضبط آن حدود و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلی گشته گوایالت تخت هلاکو خان با و حواله شده و دیگر مبنی بر آنکه مهد علیا تومان آغا فرزند
بجانب اردوی اعلا روانه شوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشته مصحوب دو خواجه ارسال نمودند و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده و سه منزل قطع فرموده حوالی حمص
از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت و بنابر آنکه اهالی آن دیار در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون نهاده از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسید و بجهت
بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امراء عظام را با افواج لشکر قیامت اثر بجانب اطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین مقتضی
فرموده با ده هزار سوار بطرف هرکرکه از بناهای سلیمان است مر روان شدند تا حشم ذوالقدر که گریخته بودند بتازند و امیرزاده سلطان حسین و امیر بندق با پنج هزار کس متوجه صوب
انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل و رستم طغای بوقا برلاس و تمور خواجه اقبوقا و علی سلطان تواجی و دیگر سرداران با پانزده نفر روی بترکمانان کوتک که بر کنار فرات نشسته بودند
نهادند و امیرزاده ابابکر با سپاه برانغار که در ملازمت او بودند تا شهر ندیر رفته و بیست هزار گوسفند از حشم بدوی که جماعت گریخته خود را بمکه معظمه انداخته‌اند و شاهزادگان مذکور
با لشکر منصور از آنجا بازگشته و از جول گذشته بکنار آب فرات آمدند و از آنجا روان شدند و امیرزاده سلطان حسین با بهادران جوانغار بانطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد غارت
و تاراج دادند و از آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته در راه با امیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در ظل رایات او میرفتند پیوسته باتفاق متوجه قلعه روم شده در آن
حوالی بترکمانان رسیدند و آن جماعت بمعاونت در برابر عساکر گردون اثر صف کشیده دست بهور در رزم پیکار گشادند عاقبت شیخ حسین پسر کوتک که رأس و رئیس آن گروه بود
شده بر در آتش از مقام ستیز روی ببیابان گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بر آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده از صد هزار
گوسفند در شمار آمده و چون پادشاه ظفرلوا بحوالی حمص رسید شنید که اهالی آنجا از خبث بد طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما گاه توجه در آنجا ترتیب داده بود
کنده و ویران ساخته‌اند از این فعل نکوهیده شعله خشم جهانسوز زبانه کشید بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده سکان آنجا را اسیر نمودند و آتش در ابنیه مساکن ایشان زدند
و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عز الدین هزار جریبی و شاه شاهان و موسی تولیغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب
فرمان آنرا کردانیدند و آتش قهر در شهر زدند و بقیه عمارات را بسوختند و رایت نصرت آیات از حوالی حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و در این مکان میرزاده عمر
و امیرزاده ابابکر و امراء برانغار بموکب همایون پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراء قول و جوانغار نیز آمده زمین بوس بتقدیم رسانیدند و از کثرت مواشی
و غنیمت که آورده بودند گوسفندی در اردوی با آن عظمت بیک دینار میفروختند و چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود رقم خسروانه رقم
عفو بر زلات او کشیده شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان که بجهت ... رفته بودند با غنایم بسیار بازگشته باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که از آب
عبور نمایند و از آنجهت که گذرانیدن خوت خاصه و کشتی از بیره آورده و تومانان و لشکریان بگوب ... از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرموده والی آنجا بقدم طاعت بیرون آمده بقدر
وسع و مکنت خویش پیشکشهای لایق بگذرانیده مشمول عنایت خسروانه گشت و حکومت آن موضع بر وی مقرر یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملالی بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار ننشست
این اوقات امیر قرا عثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده ایلچی ... عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردید و چون ... شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمده خاطر خطیر
آنحضرت میل شکار فرمود شاهزادگان و امرا و تومانیان و ملازمان نخجیر دره راه جرگه انداختند و در سرچشمه راس العین دو جرگه بهم رسیده شکار کنان متوجه شهر رها شدند اشراف
و اعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اعلا آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایت نصرت شعار از رها نهضت نموده بحصاری رسید که متوطنان جمعی از اعیان لعین دلاور مرحوم ملان
قضا امضا نفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشان را بغنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و درین اثنا هندو شاه خزانچی از سمرقند
آمده خبر خوش رسانید و نوکران آغایان و خواتین که بهمراه او باردوی بزرگ رسیده بودند تحف و هدایای ایشان بعرض اشرف رسانیدند اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفت در آن

خطه ترین ری توجه بجانب رودبین آورده هندوشاه خراجی و نوکران آغایان و خواتین که با او آمده بودند با مکاتبات و سیلاکات خصوصت و اجعت یافته و سلطانحسین کیفیا کجرین کیفیت اشنا
دار و عالم مارودین و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه کیتی پناه توجه نموده از غایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه محمود و سایر عیان اشراف شدند و چون سلطان حسین
تاکه مارودین و چهار فرسخی قلعه سلطانیه رسیده و محسوس گردید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شده و فرمان با جلاق و لقاء یافت و او عهد و پیمان آورده و با نهایی پیمانه
با یمان عاطفت و شاه استوار گردانیده که مدت العمر شرایط خدمات بتقدیم رسانیده و از سر تنها ی خاطر اقدس پیچونه اهمال و اغفال جایز ندارد و دانیوقت که چتر فلک فرسای سوت شاهم
بود و مناسب چنان دیدند که نفس خویش در سلک خواص عالیمقام انتظام داشتی و اگر نباید قرب جرات اعتماد یعنی را مستبعد شمردی باید که یکی از فرزندان نامدار ان را جراز اسعادت
تعیین فرمودی چون در این مورد از اندیشه باطل و رای فاطر تقصیر کرده از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون خاصه مارودین از وجود پادشاه با داد و دین
غیرت فزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تاثیر سایه لقد و التفات بحال او انداخت و بالجمله فرستاده خویش را طلب داشت از کمال شقاوت پایه غفلت تا زگوش بیرون نیاورد و حقا شنوا
و چهار دیوار حصار نشنیده از امتثال رسائل عدول جسته تا بر آنکه استخلاص محاصره قلعه مارودین بطول زمان منجر بست و علف خواری که تعلیق اسپان لشکریان آن حاصل شود و
از موقف جلال برایع عالم مطاع نفاذ یافت که متجنده فرمان بهادران مجموع سواق و دروب و قصور اگزار زمین هموار و یکسان ساخته و ترتیب آن تولایت را با آتش داده خوب سازند
و برای ممالک ستان امیر قراغتان را که با قلعه قرب جواری داشت بغنایت بیایان سرافراز گردانیده او فرمود که در محاصره سلطان حسین تقاعد و تکاهل جایز ندارد و بغنایت پادشاهانه
حاکم صحن کیف و حاکم ارزیزه و دیگر سرداران اطراف که بتلقین علم توفیق و دولت روی بارد و دی کردند و نکوهش و ملامت آورده بودند خلعتهای ملاده زرکدوزی خصوص امیر خضر اغ
ارزانی داشت و موکب نصرت قرین بقلعه نصیبین رسیده بر بسیج عالم سطیح صدور یافت که آزار خراب سازند و اهالی آنجا مقالید دروبیش آورده دروی اسکانیه زنهان
نهاده دروبان تصفح نکنجشتا ندند و نوع بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که احدی مزاحم ایشان نشود و در این اثنا نامه یافته داد ما مور گشت که متوجه ترکستان شود و شهر حصل فاجات
الله اختصین فقصت سرعند قیام نماید و نقش بحسب فرمان بانجانب روانشد ذکر لشکر کشیدن و گرفتار شدن فرمانی انام حضرت صاحبقران بجانب
گرجستان و طرف مدینه الاسلام ؛ چون اردوی جهان پوی اظهار مارودین جنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا مضا صدور یافت که امیرزاده سلطانحسین و امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده ابابکر و امیرجاپانشاه و بیتوخواجه قبوقا و سیدخواجه سپرشیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بقمع و استیصال گرجیان بنگ بهند
احوال نهضه و شاهزادگان با امراء و لشکر منصور را بایت شجاعت با قصوب افراخته و در هنگام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیاسن بلاد شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه شیخ محمد
دار و غه و از مقربان امیر حیدر و شاه بعرضه اشارت زده که شهر یاران روزگار بجانب حصار النجق رفته بمحاصره مشغول شده اند و اهالی قلعه با وجود قلت عدد و بی بضاعتی بجان رسیده اند
و چرم کهنه و قایه روح گرامی ساخته اند و بعد از فقدان آن بالقوره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نموده اند که تو ان قلعه سلطان احمد اغلاطی را بنده کرده با دروی همایون فرستاده شاهزاده
و امراء بجوالی قلعه او نیک رسیده اند از فتح حصار النجق آگاه شده لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآورده ملک کرجستان
چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت زر آمده با یلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت نشانم و هر که که لوای نصرت انتما سایه عاطفت بر سر او افکند
سیه بدرگاه سپهر اشتباه شتابم شاهزادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد او را معروض پایه سریر سلطنت مسیر گردانیده دست از تخریب گرجستان باز داشته دستگیر
آنجوانی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان بانشان رسد و در خلال این احوال بر بسیج و جلب اتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان امیرزاده رستم و امیر سلطان شاه و امیر
ضراب جاکو رستم و طغا بیوقا و دیگر سرداران و امراء را کرده انبوه از سپاه جهانکشای برسبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بموجب فرمان روی براه آورده و بعد از قطع منازل
و طی مراحل بنصد رسیده و در قبل مدینه الاسلام فرود آمده و در آنموضع شخصی فرخ نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آنموضع قیام مینموده بواسطه کجکلهی از اراک و اعراب گرد
مجتمع بودند فرخ شقاوت ذو جام خیال خامی در تنجید جای داده و در مقام ممانعت و منازعت آمده و ناظر بر رزم و پیکار قرار داده و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی بگوش
اشتهار یافت امیر تیمال و جمعی از احداث الجقیه و مدابن بیرون آمده قریب بدین از حدیقه بیرون نمودند و فرخ و یکلا سیل از رحیه روان شده و با تفاق سپه زار مرد متوجه میدان
آراسته و پیراسته گشته و از انجانب امیرزاده رستم با امراء و لشکریان سوار شدند و فحال لغارا شکاری و اردو میان که فتنه و بجانب دیدار آمده در حوالی عمارات جنگ آنجا قاف
افتاده و جان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان متصل رسیدند و اغلبی از متجندهٔ خراسان در آب افتاده غرق شدند و امیر علی قلندر با معدودی بهزار مشقت جانی بکنار بیرون بردند
و فرخ چون خویش را حکومت و ارتحال را قتیار و وجودی ندانست با وجود شکستی چنین که بر امراء سلطان احمد راه یافت دل از غارت باز نگرفت و بلیت و لعل و زر و کاوه یکدیگر را پیدر کرد
عازم سیاه بخت و زبون تدبیر پیکر دگر سلطان احمد یامن قرار داده و مبالغه الحاح نموده که اگر صاحبقران بنفس همایون خویش متوجه این دیار شود شهنشاهی را بغیر مقاومتی
نمیدهد و بعد از حضرت سریر جهانستان و اراده یابند در مقام ممانعت بکجا باش و بغداد را چنان سپاه و دلیر و بیشمار شبات قدم نموده مملکت نگاهدارد و چون مخالفت سلطان
احمد تیز گردد زر آنکه برگشیده و دولت بر بود و با این چند دل ناپذیر عصائه مخالفت بر پیشانی بست و علم جدال و قتال برافراخت و بسیاری از رعایا و لشکر را با زر فقه
و مخالفت شهر با خود همراه ساخت و در مجمعی که در بای سیحا در تموج آمد فرخ و اعیان و انصار در کشتیها نشسته پیش می آمدند دست جسارت بیرون آورده بمحاربه و مقاتله مشغول شدند
ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ بدو نهاد و در آن اوان که حضرت صاحبقران از ولایت

از ولایت شام مراجعت نموده به موصل رسید بموجب فرموده بر آب دجله سپری بسته شاه و سپاه یک هفته بگماشتند و از پیش امراء و نوئینان کرچی فرستاده بغداد و رسانیدند قاصدی آمده بصورت تردد و عجیبان فتح معروض داشت که سلطان کاب همایون کردانید الحضرت چون بر احتمال اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار لشکر فرستاده ضبط و تسخیر آغوق را در عهده امیرزاده میرانشاه مقرر کرد فرمود که براچیاران و قلاع تبریز روند و چنبس همایون بتوجه از استماع بغداد شده و براه الطون کوپرک حرکت آمده بعد از قطع مسافت بمقصد رسیده در کنار رود جلولا طرف یایان آب در مقابل دوازده فرسخی العقاب طوق ظفر پیکر برافراخت و لشکر بهرام قرا اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده بقچیان تعیین جنگ بمقتضای اشارت خسرو فیروز جنگ بکار خویش مشغول شدند و شاهزادگان امیرزاده پیر محمد امیرزاده جهانگیر امیرزاده خلیل سلطان و ازامراء عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و برندق و جهانشاه و رستم اغا بیوتات سلطانی سایر امراء و تومان و قوشونات از سر کار خود هر کس بقچیان بر کشیده و بیارایش تمام ایشان باز داشتند و فتح را زیر تحقیق آمدن حضرت صاحبقران منتظر معتمدی که پیش از آن دیده او بیاران حضرت روشن شده بود بهر سمت رسالت بیرون فرستاده بار دیگر طلعت همایون او را برای العین مشاهده کند و آن محترم بپایه سریر اعلا آمده مشاهده نماید بادای عبارت قیام نموده و بخلعت و نوازش گرانمایه فراز گشته مراجعت نمود و صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفتح رسانیده فتح بالاتفاق دانست که راست سیکه بدان کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدین روز سیاه ساخت و آن معاند دولت را محبوس ساخت تا بدیگران نگوید و دیگران بیان نکنند و بشاه گیتی ستان نامه نرسد و بر قرار سابق سپاه پیشه می بر کشیده و باز روی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله بختیار نهند انجالات دو تیر از شصت تقدیر شاه یا دشمن قضا بر هدف مقتل جواد سعود سعادتمالی و نکلی آمد و ادراک حق سبحانه است لیکن از تقدیر گاه بسنگ شهاب بود که تیر حضرت صاحبقران بقچیان را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاده و فرمود که با آغوق مستوجه بغداد شوند و لقمان در موضع فلان عاجل بشاهزاده مشار الیه رسیده مجرح باز گشته و چون آن لشکر بکنار بغداد رسیدند و حیرت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری بآن عظمت را که دور آن دو فرسخ بود چون نگین در میان گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف یایان آب قریب بقریه العقاب حسری بر روی جله بسته تیرانداز ان تیز دست و درکمان باز دراست تا هیچکس از زیر آب نتواند گریخت و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجاه امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حواله رفت و ایشان در مقابل سوق لسلطان نزول فرمودند و محمد آزاد با لشکری و طایفه از سپاه بهرام صولت بنا بر اشارت علیه بجهت مقابل شهر فرام نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و القصه طرف خروج و دخول بغداد بایان چنان ضبوط شد که موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا لکر بختن مردم چه رسد باین شاه که گویند آل بغداد بجهت فتح تنه فرش را مقیه بر کاه فلک ستبا آورده بود و بنا بر پیشنهاد سنگ ذکر یافت بموجب فرموده منقول ساخته در ساحت آنقلعه یک محوطه عمارتی مقرر شد معماران ایلچیان امیر موسی که از اطراف ماوراء النهر آمده از پیش امیرزاده محمد سلطان اخبار آنجا لی موضوع داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بعرض رسانیدند و فتح با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته دول از دنیا و مافیها برگرفته سعی و کوشش مینمودند و هر کاه که بقچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب دوندگی مقداری از دیوار حصار ریختند بهمان شرایط چاکلیتی بجای آورده او را بکچ و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب بسرحد سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بدرجه بود که خیشک و خاشاک و علف خشک مانند موم در کنار آمدی لشکریان در چنین جای چنبها پوشیده و از بامداد تا شام مباشرت آلات طعن و ضرب اشتغال نمودندی با آنکه چندنوبت شاهزادگان و نوئینان از نوزده فرسخ خصت خواستند که بیکبار از اطراف و جوانب حمله آورند و شهر را از قفر تا ثریا بتصرف آورند حضرت صاحبقران بدان امر بهمه استمان نمیشد باندیشه آنکه شاید که اهل بغداد از عصیان پشیمان شده از در عجز و مسکنت درآیند و ربما با بالکل پایمال حوادث و نوائب نگردند و ملکی چنان بایر و ویران نشود و آن بزرگان طلعتها قبله تمنید نداز اکمال شقاوت و اد بار چنان بر عصیان اصرار مینمودند که در شهر صعبت و تنگی پدید آمده بجز از نام از نشان نبود و در این اثنا روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند و اکثر بیناز ل خود رفته و برج خالی گذاشته بودند خود و هابر برج بها تعبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نورالدین و رستم طغایبوقا روی انتقام بجانب دارالسلام که بر محصوران دارالظلام مشفقه بود آورده نردبانها بر دیوار حصار نهاده پیش از همه امیر نورالدین بالا برآمد و طوق ظفر نگار بر فلک دوار برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امراء تومان و قوشون و از اطراف دیگر امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امراء نامدار از خندق ریخته و بر خود لغزیده مهابت نفع صعود بر آساعت بظفر پیوست القصه از جوانب لشکریان خندکرده بشهر درآمدند و شهریان بهول روز رستاخیز یعین الیقین مشاهده نمودند حضرت صاحبقران در آغوز بر سر آن جسر چشم فرمود که در یایان آب برجسب فرمان بسته بودند و چون سپاه پرخاشجوی با تیغ علم کشیده بغداد درآمدند و خون کرفتکان حصار مانند وحوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب طرار از خود مجیف دیدند و راه مخلص و نجات بر خود مسدود دیافتند و خلق بسیار از دهلیز تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و بدار القرار رفتند و جمعی بشنا از آب گذشته چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز و دیدند آنچه دیدند و خ بدا خرکه چندروزی کشتی بر خشکی رانده بود با یکدیگر درکه داشت و جمعی از مخصوصان در سفینه آمده بجانب بالای آب گریزان شدند بحمایت قضا کنار آب مرتفعتر و بالاتر یافتند و بیرون آورده بدیار خود رفتند تا از سهم یکان جان ستان خود را در آب می انداختند و ابدان نازپرور خود را طعمه ماهیان میساختند و جمعی از والیان باب رفته فرو رفته بیرون آورده بدنور خاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت از سپاه چغتای و لشکر جانبکشای جمعی کثیر و جنگ حصار از پای در آمده بودند فرمان قضا جریان داد که هر کس سری بیاورد و تیغ یانی آغاز سرافشانی نموده خنجر تیز بر سم خون ریز که در زمان چنگیزخان در میان آمده بود تازه ساخت و باز از سیاست چنان کرم شد که در اندک اجل بیرحمانه سه کرور کس را بقتل رسانید

سانه هر دو را بیک بها بفروختند و شعلهٔ غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک یکسان میسوخت و تواچیان حسب یرلیغ سلطانی بشمار رؤس کشتگان مخالفان دخت زدند
از آن سر با عبرة للناظرین مناره ها برافراختند و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بودند از آفات سالم ماندند و عاطفت خسروانه ایشان را نوازش نمود
و مرکب و ملبوس داده فرمود که آنها را بامنی که خواهند رسانند و باقی خلایق در عرصهٔ تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین بیک طریق فیصل یافته نوبت بمساکن رسید و فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع را پست و ویران سازند و لشکریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه را سافلها از اسواق و بیوت و بقاع زیر و زبر ساختند
و دار ابنیه و تزئین و تکلف اثر نگذاشتند والحکم لله الواحد القهار در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه بیست و هفتم ماه ذی القعده سنهٔ ثلاث و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب
بچهل روز امتداد یافت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دار السلام بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن ولا دست داد بتایید ایزدی

حضرت صاحبقران منصور و عشرهٔ اول ذی الحجه الحرام سال مذکور رایات دولت در رکاب سعادت آورده بمقدار یک فرسخ بجانب بالای آب راندند و در روضهٔ مقدس امام موسی علیه السلام
بزیارت مشغول شده از روح پرفتوح آنحضرت استمداد همت نموده در آن نواحی نزول اجلال فرمود و امیر موسی که از سمرقند آمده بود با امتعه و مناشیر و تحف دلپذیر باز گردانیده یرلیغ واجب الاطاعت
بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و متعینان که تفصیل اسامی آن جماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت
آمده ایشان با امتثال مثال مبادرت نموده از دجله گذشته تا مشهد مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام رفتند و روی نیاز بر آن آستان مالیده از آنجا در آن بقعهٔ معظمه استمداد همت نمودند
و ساکنان بقعهٔ شریفه را استمالت و دلجوئی داده سپاه ظفرمآل که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند و لایت حله و واسط را تاراج کرده با کرایم اموال ملازمت را
بازگشته باردوی اعلا پیوستند و حضرت صاحبقران فرخنده نشان از راه شهر روم و قلاع متوجه تبریز گشتند و آغروق و معظم لشکر را بعهدهٔ امرا باز گذاشته فرمود که باهستگی بیایند و بعد
فروی از تومان و قوشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادهٔ عالیمقدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان ملازم رکاب نصرت انتساب ساختن
و کردان که بقطع طریق پیش آمده هر که از اردوی همایون جدا میشد دست برد مینمودند چون صورت بیطریقی مخالفان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکانی باز داشت و همین که ایشان
در آمدند همه را از کمینگاه بیرون تاختند و قریب سی هزار کس از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط که در سر راه بود بیاویختند و راویان اخبار که هیچ آفریده انکار قول ایشان
ننموده روایت کرده اند که درخت بلوط آنجا همگی سال ها از العقعقه رایات نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای
شاهزادگان با اولاد سعادتمند ایشان مثل امیرزاده الغ بیک گورکان و غیرهم برسم استقبال استعجال نمودند بمقام سنیه شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات
ارجمند گشادند و بهشت پیشکش قیام نموده از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون ییلاق اندیار محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلاء عراق و آذربایجان
که بمیتاحر از شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده و خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن
موضع توقف واقع شد و هر روز تا بوقت فراغ از شیلان مجالس همایون بوجود علما و فضلاء که از اطراف و اکناف عالم در آن مردم بلقب ارباب جمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات
فرخنده آیات بتحقیق مسائل شرعی و دقایق عقلی مصروف و مقرون بود مقارن اینحال امیرزاده رستم باشارت علیه متوجه تا آنکه حسین جعداول و حسن جاندار بعد
رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهادند و در آن اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال مینمود ایلدرم بایزید بحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان
که از صولت سپاه گردون احترام گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشیده با انتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل تا
طهرتن بدست لشکران قرا یوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را بطهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزندان او را برسالت فرستاده خود بمراجعت
نمود و این معنی بسمع همایون رسید و مزاج اشرف گران آمده و در آنولا که موضع مشت رود از نزول موکب فرخنده رشک روان لاجورد اند و گشت نوئینان بعرض رسانیدند
که ایلدرم بایزید بار متوجه اینجانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه کشید و یرلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع
هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گردانند امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای فیروزی نشان در رکاب فلک جناب او در حرکت آیند و امیرزاده
رامیش شاهزادگان و امرا و نوئینان که بجانب کردستان رفته بودند و دستکول را توقف نموده ارسال نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاهزادهٔ مشار الیه بموجب فرمان
روان شد و در اثنای راه شاهزادگان و امرا باو ملحق شدند و چون طوق ظفر پیکر شاهزادهٔ جوان بخت با دنیک رسید شیخ علی بهادر خواهرزاده طهرتن از پیش او آمده عرض رسانید که قرقره
از کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع ساخته است که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات او کشیده از سر جرایم و عثرات او درگذرد و بالیته که چون مهم
با تمام رسید و از سعی طهرتن کسان او را که برسالت برده باز فرستد و طریق یکجهتی و ارسال و رسایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت و مصاحبت ایلچی از زبان
شاهزاده بر طلاقت سیر فرستاد تا صورت حال باز گوید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی بهشت روز با وجان رفت و در آن ایام مهد ملیا تومان آغا و دیگر خواتین
و شاهزاده سلطان ابراهیم و امیرزاده مسعود و قابل از ماوراء النهر بسعادت ملاقات استسعاد یافتند و تنسوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روز حضرت صاحبقران
سعادتمند از اوجان بتبریز روان شد و در راه برسم صید طیور اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولتخانه نزول فرموده ابواب راحت و نصفت بر روی رعایا و ضعفا
گشاد و بخشش و کافهٔ برایا را باحسان نوید داد و در این ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعز بساط بوس دریافته پیشکشهای

پیشکشهای کران کران بدیشان فرستادند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحبقرانی آن دو خواجه را با یوان امر فرمود و بعضی اشیا را اغوا نمودند تا بر جلال الاسلام تقریر کردند و خواجگان نو دولت صورت قضیه را مسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش او را عزل کرده و بگذشت بدین حسب فرمان عمل نمود و مدتی را متحصل سپردند و از اثقالهای اموال و تقدمات حاصله مبلغی کرامند برآورد آمد و از تشدد و تحمل کاروی از میان خود کشیده بر خویشتن و چون آن ترتیم مرواله نمود و بدیشان دو تومان دینار بموجب فرمان حواله نمودند و بهتر شده آنحضرت فرمود که سرداری لشکر تا زیک تعلق باو داشته باشد و در مقام مال مدخل نکند و سوقرتان فرصت یافته بعضی ایشان طایفه از سپاهیان امور دیوانی در بغداد فتاده از آنجا خواجه محمود شهاب بود و هم او بعد از وجهی که فرود آورده بود به تسلیم دویست سر اسب متوسط قیمت قطع کردند و خواجه اسمعیل خوافی بر درد و التجا نامه در مذلت و خواری بر روی خود کشاده از همه کس چیزی بمطیبد و محقری که میگرفت از خرج محصلان فاضل میآمد و در آیت نصرت شعار از تبریز حرکت نموده در راه خواجه اسمعیل را در سراورد باز از تعذیب بسیار بر کشیدند و لشکر فیروزی اثر آب ارمی کنان چون اسفرب خیام ظفر فرجام ساختند حضرت صاحبقران با طایفه از خواص و سوقیان بتوجه قلعه الموت که در آن روزی فتح شده بود بخشم فرمود بعد از ملاحظه بسیار قرین سعادت فرمود و در نیولا طهران از جانب از زنجان رسیده به بادغت بساط بوس فائز گشت و از انوزده صورت عرض و نیاز الدرم با یزید بعرض رسانیده بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانید

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی کرجستان ملک کرکین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ و رسیدن رسول امیرزاده محمد سلطان ارسم قندز

حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی کرجستان فرستاده عریضه و خراج طلب داشت و در آن ولا امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه و دیگر اعیان امرا بر حسب فرمان شهریار ظفر انوا از خوالی مشکول روان شده با میرزاده شاهرخ پیوسته و با دردی همایون رسیده و دولت زمین بوس را سرمایه افتخار ساخته و در آیت نصرت نشان از جایگاه نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکجه نداخت و از آنجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر بر زده بعد از تنظیم اسباب آن چندان کوزن اندافتند که پشت کار و زمین خم گرفت و چون از آن امر فراغت یافت فرود آمد شاهزاده و جوان بخت شاهرخ بهادر با امراء و ملازمان مرحمت نموده بدرگاه صاحبقران کیتی ستان آمدند و در آیت نصرت شعار از آنجا روان شده و چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور شد امیرزاده محمد سلطان ارسم قندز از کرمان رسیده پیشکشهای لایق تحفل عرض رسانیده و در آن مکان ایلچی که بکرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با تحف و اموال بکران و انه روی همایون ساخته باج و جزیره را که تعهد نموده بود رسیده امرا بپایه سریر اعلا حاضر شده روی بمکنت بر زمین نهاده و با دای پیغام ملک مشار الیه قیام نمودند بدین مضمون که ما از جمله کمترین بندگان آستان سلطنت آشیانیم و از حرکت و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات ما را که از جهل و نادانی صدور یافته آب عفو و اغماض محو گرداند بعد از این وظایف خدمتکاری و جان سپاری بایستادگی نمائیم و جزیره خراج سال بسال تسلیم کاشکان دیوان اعلا کرده ایم و لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت عدیه نافذ گردد حاضر کرده ایم عاطفت پادشاهانه در باره ما از آمده معذرت ملک کرکین پذیرفته و از سر جرایم او در گذشته و بر او در بش فرموده و خلعت خاص پوشانیده مقتضی المرام بجانب کرجستان باز گردانیده در وقت انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که تو را بجان امان داده و عنان عنف از این دیار بر تابیم شرط بانگ دیگر کرد آزار اهل اسلام نکردی بلکه بتعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در ترفیه حال فرقه ناجیه از خود تقصیر و اهمال راضی نباشی و امن عهد ما الیک و بهنگام طلب لشکر مرتب ساخته بمعسکر نصرت اثر ما رسانی و العهدة فی هذا الدار علیک و رای صواب اندیش متوجه خواجه آقبوقا را بسمرقند فرستاده تا بار دیگر امراء در تنسیق امور آن مملکت سعی و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز موضع قراول تپه محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا مضمون عرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب ظفر مآل خود کرده بود بمقتضی فرمان ارسم قندز بیرون آمده چون بنیشابور رسید امیر مشار الیه بواسطه عارضه چند روزه که از صحبت حق پیوست حضرت صاحبقران نابار سوابق خدمت و نهایت استقامت گشته و زبان بکلمه انا الله و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل و اصطبار زده بگاه دو حوالی قراول تپه توقف واقع شد و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شده و چون آنسر زمین محل اردوی جلال گشت از برای شهریار کامگار و اولاد و ملازمان خانه با از نوی پور یا رتیب داده و در اندرون آن چیره خرگاه با وج ثریا بر افراخته بر افراختند و چون مقر رخیان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قپچاق شود شاهزادگان و امراء و نوئینان لشکریان اردوی بجانب دشت بهار زدند و آنولا رعایت پادشاهانه تمامت جریک را مرخص فرمود و مقاربان ایخال از اطراف و دشت قپچاق بایلچیان رسیده بوسیله نوئینان و مقربان اشرف دستبوس استعفا دیافته از زبان خان خویش جواهر محبت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر دوجه تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز که حرارت او بمثابه فلک قمر رسیده بود فشکین پذیرفت و در رضا عیف ایخالات مبشران بسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر بیکران که برمقتضی فرمان ارسم قندز بیرون آمده متوجه شده و منازل قطع کرده باقی نام رسیده مجموع شاهزادگان و امراء و مثل امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه و امیر شیخ نورالدین و سایر اشراف و نوئینان لابد لزم استقبال مخدوندزاده خبر رسی گذشته عهد ملاقات تازه بستند و با تفاق عنان توجه بار دوی اعلا منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس سرافراز گشتند شاهزاده و مشار الیه و ظایف الجا میشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن زانوزده بیلاکات عدیم المثال بموقف عرض رسانیده و ادراک در رکاب شاهزاده بودند مثل شمس الدین عیاس و غیره بتقبیل ساحت کریاس کردون اساس سبادرت نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویای سرور

واقع شد حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را که جهان را انعام کرده اند سر راست بیاراست از تاج زر کرکاه و در برابر تخت گوهر و از جواهر آنچه با دخشیدند نه تعویز هست تازی مجموع با نیهای زرین مرصع بود بعد از فراغ بساط بوسی و دست بوسی امیرزاده مشار الیه بود بر تخت فتح آباد بر اشراق خاقان منصور سایه التفات بتنظیم امور مملکت افتاد و امیرزاده محمد سلطان شاهزاده که از وی صادر شده بود چنانچه پیش ذکر یافت بند کرده همراه داشت در اینولا با سر برهنه و چوب یاساق زدند این سخن بسیار غریب هست چه رفتن بجانب منصوریان موافق صلاح آنحضرت بود و یاغی گیری او محقق نشده آنحضرت بیچیک از وزرندان را با وجود جرایم چوب یاساق نفرموده تمام شد کلام مولانا کمال الدین عبد الرزاق راقم حروف گوید که از همه غریب تر آنکه مولانای مرحوم پرتو بیچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین را که از خجله نشین شق نه عصمت سلطان بخت بیگم متولد شده بود بنابر تخلفی که روی در ولایت شام نهاده و ریافت چوب یاساق زده ایضاً بصحت پیوسته که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را بواسطه جریده که از وی صادر گشت برحسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در این اوراق مثبت افتاد

ذکر یاغی رفتاستادن فرمانده مشارق و مغارب در شهور سنه اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب

پیش از این بسمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته کریزان شده پناه بادیه برده بود و در آنولا که آوازه توجه رایت فتح آیت جانب دیار روم انتشار یافت و سلطان احمد حوالی قیصریه خاطر بر فراغ قیصر قرار داد و متوجه عراق عرب شد و در قلعه تکریت آمده از آنجا ببغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول شده چنانکه مانند جان بالتنش برانگیخته شده و در زوایا خزیده بودند رخصت داد چون شهر یا مجمع شد و چون صورت انجاح نداشته مقرون بای صوابنمای گشت مصلحت تلکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان از تکمن و رود فتی پدید آید فکری در دفع ایشان کرده شود که بتحقیق مستاصل گردند و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت قرین هر یک برای دوان شوند مقصل این مجمل آنکه امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانشاه و پیر علی و دیگر بهادران بپورش کردستان و واسط ماموز گشتند و امیرزاده ابابکر و جهان ملک با جمعی از امراء و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطانحسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر ظفر پناه بغرمیت بعضی از ولایات عرب نامبرد امیر بروند باجمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت حویزه و قلع و قمع معندان اکراد که در عین مراجعت لشکر از بغداد بحسارت بدزدی و راه زنی کمو جب جسارت و جاهیت بر آورده بودند کمر بندند و در آن باب بقدر میسور شیوه جد و جهد بمرعی دارند بنا انکه قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان و امراء و نوئینان را بامتثال فرمان بادرت نموده بهر گروهی برای روان شدند و در نواحی و رنبد تاشی خاتون که اکراد بدنهاد بنابر گرفت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده بودند و صحرا انشسته تا گاه بسپاه ظفر پناه بر سر ایشان رسیده و گروهی بنوده از ایشان را بالقتل رسانیده فوجی از آن بیدادگران روی بکوه نهادند تا از آن عرقاب خونخوار جان بکنار کشیده و از گرفتاری و برف و برودت سرما آنصوب دست نداده لاجرم مراجعت نموده فغان الامان بر آوردند و چون ایلی و انقیاد و انجماعت حکم ایمان غیر مؤکد داشت فایده بر آن مترتب نشد بلکه اکثر اعمال نا پسندیده ایشان بسمعات دوالجلال انتقوم نابکار رسید آمد و مجموع عرضه تیغ سپید ریخ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهان ملک روی بتوجه بغداد نهادند در اینها خبر بعضی از ساختند که مرغ و هم بلند پرواز از نشیب قرار آن بحال پرواز نبود و منازل طی کرده ناگاه باتجا رسیدند و سلطان احمد بر تنبه غافل بود که از غایت اضطرار با برهنی لبی آزار خود را در کشتی انداخته از شط گذشت و از آن طرف آب پیش سلطان طاهر فوجی از قبیل لشکریان و نوکران بر اسبان با دیهای سوار شده راه حلقه میش گرفتند و مردم ایلغاری شب در بغداد توقف نموده و زود دیگر چون سلوم ایشان سند که سلطان احمد بجانب رفته است امیرجانشاه پای تجاهل فشرده رکاب آورده تا حلقه خان باز نکشیدند و نیا برانکه سلطان جبرا و ایران ساخته بجزیره خالد مالک رفته امیر شار الیه هم در انجا توقف نموده بسرعی بارد وی اعلا رسال داشت و صورت حالرا معروض رای صواب نمای پادشاه جهانگشای گردانیده و امیرزاده خلیل سلطان را در چهال رفته و در مصدب دست غارت و تاراج بر آورده و آبادانی آن نواحی را پایمال حوادث و نوائب گردانیدند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد والی انجا بود در کریخه از شط عبور نموده و لیل الوسن آن نواحی را جمع کرده و آب در آبادانی ها ساخته های جلادت بیفشرد و امیرزاده خلیل سلطان از اشارت کرد که پایده سلطان پسر جهانگیر بر لاس با پا نصد مرد جلد بر طرف بالای آب فرود آمده از شط بشتابند تا نگذارند از قفای مخالفان در آیند و همین شریف در برابر ایشان با ایستاد و چون پایده سلطان از شط گذشته پس و پشت معاندان فرو گرفت لشکری که در برابر ایستاده بود نیز در هم شکست و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و مارا راز و نکار خشم فیل و سالکی بر آورده همه را غارت و تاراج کردند و امیرزاده رستم که از شدت عزم قتال مرتوبه شوشتر شده بود بانجا آمده بر حسب فرمان بایشان ملحق شد و از انجا با تفاق غنیمت عجاده و واسط نمود و بحیز از جلد یکذشتند و در معبد پیر بزرگ سلطان احمد کمیر قدس سره رفته بستمداد همت نمودند و از انجا بیرون آمده و ده روزه راه را قطع کرده عجاده را بتاختند و از انجا براجعت نموده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت و شاهزادگان و امراء از گرمستان عراق توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و در اوائل بهار روز حرکت آمده بچیل مرغی که در دوازده فرسخی بغداد واقع است یکدیگر رسیدند و با تفاق روی توجه باردوی همایون آوردند

ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و اعیه شکر کشیدن حضرت صاحبقران بآن کشور

در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان در فراغ بود و نشاط دکان ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل سدت بارگاه فلک اشتباه سرافراز شد و سخنان دلپذیر عرضه داشتند تفصیل این اجمال آنست که چون فرا یوسف ترکمان از دربار نوست برآورده بود و مقدم عبارت پیش نهاده برجوکانی سیادت میسمود که دفع آن بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم بود و حضرت پادشاه عدو بند قلعه کشای همیشه همت خسروانه بر دفع فتنه و اطفاء شرور شرو

شتر مقصود میداشت و چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف از لشکر منصور بطرف روم گریخت چنانچه شمه از آن قرمه ملک بیان گشت و قیصر در صدد ترتیبات و آمده این معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و از این جهت بتجدید اعدیه لشکر کشیدن بجانب روم اقدام نمود چون همتی در اظهار و اطراف اشتهار یافت توهمی عظیم بر باطن قیصر مستولی گشت و اموالی گذرانیده و ملتفت اقاذنده و سادات و علماء و مشایخ و صلحای مملکت روم را پیش فرستاده جانبکری و کشورگشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که این همه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده از جزیره قوت بشریه نیست و امثال این معانی بسمع حضرت خالق خیر و شر میرسانیدند و باچنین سعادتمندی مخالفت و ورزیدن از طریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصح بلکه روا بیزید بمعنی مقبول و مطبوع افتاد و خود نیز خائف هراسان شده بود لکن از مقتضای ممالک خویش را با میری سخن ان چرب زبان نامرتشل باظهار الفت و یکانگی نمی پرداخت و القیا و فرستاد و ایشان در قراباغ بپایه سریر حضرت صاحبقرانی رسیدند مکتوب را بوسیله سایر ارکان دولتیان بعرض همایون رسانیدند و بادای عبارت زبانی که محتوی بر تملق و استکانت بود و پیام نمودند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان سخن گذار فرمود که چون والی شما پیوسته بعذرای فریب و دامی فریضه جهاد از سر جده و اجتناب قیام مینماید ما بالطبع راضی نیستیم که لشکر بآن دیار کشیم بهر این سبب بجزالی مملکت مسلمانان مشغول نشویم لیکن قرا یوسف که پدرت او و جماعی از اشرار که متابعت او پیوسته و بقطع طریق و نهب و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند در وسط مساکن و مواطن خیار دیار واقع شده اند آن مسند که بمثابه ضرار او بابل اسلام میرسد اکنون از بیم تیغ جهانگیر منصور که بجنبه و بدان طرف رفته است و والی شما او را جای داده رعایت و حمایت میکنند و این معنی غایت مستبعد و نهایت بسیار مستنکر است حالا چشم داشت آنست که قطع چنان است که حاکم شما از سر کار یکی بگذشت انگه تشمیر را بروی حکم ساخته قضیه را بالفصل رساند یا انگه او را بدست کرده پیش ما فرستد تا بعقوبت رسش و شوکت کناه و را بسزا دستمال رسانیم یا او را از مملکت خود بیرون کند تا سلسله منازعت و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن در غزای کفار شریک و مساعد یکدیگر باشیم بجای آریم و طریق مخالفت مسدود داریم ایلچیان بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت آمده مخالفتی که سابقا از وی بهم رسیده بشفاعت ابقدر مسعود بستر شای خاقان منصور خواهد بود کوشید و آنچه خاطر خواه بندگان شهریار دین پناه باشد از اخلاص و یکجهتی خواهد آورد و در این تقاضیل ایلچیان از خاطر خطیر آنحضرت سرزده با مضامین این عزیمت پای مبارک در رکاب آورده سوار شد و از آب دس گذشته لشکر مور شمار و پیل فلکنیه شکار تمام رعیت آن دیار و جمال آن مرز و بوم را احاطه نموده بعد از آن که بهم رسیده چندان شکار جمع شد که شاهزادگان و امراء ایلچیان را دوم موجب فرمان از صید فکندن فارغ شدند و عامه لشکر یا من حیث الجمع آن را کشتند و هر یک از امرای دشت پیمای صید کرده تیمار و نهب و چون قسم شکار بآخر انجامید حضرت صاحبقران کامگار بار دوی همایون مراجعت فرمود بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه طوی پادشاه با ترتیبات آراسته و پیراسته بدیدن روم در آن طوی کلبه های نفیس کلاه و کمر سرا فراز کشتند و آنحضرت با ایشان فرمود که ما در این ستان و این مکان توقف خواهیم کرد و در این ایام بهار و دمان خطه مانند مزرع کلاه از ابنجا روان شده بحدود روم می نهیم و انتظار وصول رسول و الی شما می کشیم اگر از جناب او جواب مرغوب رسید فبها المطلوب و والا بتیغ بیدریغ تا هنگامی که باشد چه هنگ که باشد چه سنگ و با یزید جوانی با ایلچی گری مامور شد که با جمعی بر سم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید رود و حضرت صاحبقران مکتوبی بخطاب پادشاه مضمون آنکه کرستان ایلچیان را بما رسانید مطابق واقع هست باید که آنچه ربا ب قرا یوسف گفته ایم تقدیم رسانید و یکی از امراء بزرگ خود را بفرستید تا در اینجا بساط محبت را با ما استوار کرداند و ابواب سئل و رسایل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند و مسلمانان بر فراغت و آسایش روزگار گذرانند بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران در ایاز قرا بال بکنار نهری که منطقه شهر بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بآن افتاد و بدو فرمان داد و تا ایشان از آن برند و لشکریان نشست نمودند و قریب بگاه جولان آن رود فرسیخ بود بلکه بیشتر کنده شد از آب آن جوی بسی قری و طواحین و باغات و بساتین میگذشت و آن نهر بر لاس سوم آمد

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از قراباغ و آران بصحاری شمکور

شهریار خجسته قدوم در توجه بجانب روم بنا بر انکه ایلدرم بایزید بغزا و جهاد رفتن مشغول و مترود و مبهوت و چون از نهضت رکابی مادمی و مسند که مزاج همایون بود هنت پادشاه نه خصلت آن نهاد که بیکبارگی از لشکر ظفر مال تعرضی صادر گردد دو چون از روم ملکی فسیح عریض هست و والی آنجا ایلدرم بایزید سر فرمان لشکر مجموع مستعد رزم و پیکار بود و در آوان از اسنوا فواه مسموع میشد که شوکت و عظمت او مرتبه نهایت که دوازده هزار سکبان او و سپاه حضرت شمار از سمال بار او بار و لشکر کبار از یمنی جانب آنجانب بتاخت و ایلغار روزگار گذرانیده بود و اسبان لاغر شده بنا بر این قضایا نوئیان را فرا پوشش و مراصد فرمودند چون شمس الدین الیاغی بوسطه نزدیکی و فساحت لسان بپایه سریر اعلا مجال تکلم و بیان داشت او را آن داشتند که سکام فرصت و مجال بعرض همایون رسانند که فرا میکویند که در رباب روم فکری صواب میباید کرد که محل تامل و اندیشه است و آن سخن از مجلم عمل نجوم موکد گردانیده عرضه داشت که منجمان بر آنند که امسال لشکر جغتای را از ریوسان بسیبی خواهد رسید چون شمس الدین فکور حدیث همکنان را بسمع حضرت صاحبقران رسانید و آن کلام را بگفتار اهل نجوم مهمل ساخت شهریار سخن ان دقیقه شناس شنید که انچه از امر انقل کردی مسلم و مسلم است اما قضیه اوضاع فلکی از کجا دانستی و از کجا شنیدی شمس الدین در جواب عرضه داشت خود عاجز شد فی الحال جلال الاسلام را نوزده عرضه داشت که ما این پرسش بخلاف منجمان و امراء اختیاری کنیم تا بعون و عنایت آلهی و قوت دولت روز افزون پادشاهی انگه ایلدرم بایزید بسیری دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه کردد و کافه بکتر و نکوت و بافرط منقضی گشته هنگام زوال دولت و سلطنت او دست و حضرت صاحبقران بشکوه جهته دفع دغدغه امراء و نوئینان مولانا عبد الله منجم را که نصرت آسا ملازم رکاب همایون

بو دطلب دهشت وازاوضاع خلقی ومشکلات سماوی استفسار فرمود ومبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم شده بی مداهنه باز گوید ومخزون ومکنون ضمایر بگشاید مولانا عبدالله بگفت که در تقویم بسال که بعرض رسیده مثبت افتاده است که طالع حضرت صاحبقرانی درغایت قوت است وازان مخالفان درغایت ضعف وبحسب اتفاق قوی وبادیه آن دلالت در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه ازاحکام شام تا وقت غروب شفق انظار مغرب مرئی میگشت وبعد چند روز معماران ظهور صبح از طرف مشرق پدید آمد ومولانای مشارالیه ازین مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورد ودر آن نسخه مثبت بود که چون قوی بانه در برج حمل ظاهر شد ما از آن پدید آید سپاهی از جانب مشرق بر دیار روم مسلط ایشان پادشاه روم را ازایشان بگفت رسد ازو حروف کوید که در زمانیکه کسوف کل در عدد مشتری واقع شده ظلمی عظیم ظاهر گشت بنحوی که از آن جهه تفرقه وتشویش بنهایت بود اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد بنده گفت این احکام محیی الدین مغربی را جمعی از ارباب خبر حساب رسیده ساخته در آنجا بنظر رسید که چون آفتاب وعدد مشتری کبیره ما آن کوکب سعد بر موضع کسوف مستولی باشد سلطنت ورفاهیت وارزانی از طرف کرمان نماید غرض از ایراد این کلمات تا نگه برای علم ببصحت نقلی که در ظفرنامه مرقوم است ودر اوراق نیز مسطور باشد واحکام واز ما بدید این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب تواریخ است که از مولانا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده وسیزدهم رجب سنه اربع وثمانمائه از یورت قشلاق روان شده وهم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرموده ودر آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت رسید وخسرو انجم از خانه مشتری بیرون خرامید ومقام لهراسب را که بیت الشرف اوست بوجود خود مشرف ساخت واز آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای مغوران رایت نصرت برافراخت وامیرزاده محمد سلطان چون از آب کر عبور نموده ودر کنار آب روان شد حضرت صاحبقران فلک قدر مولا عبدالله صدر را از برای ضبط اموال اصفهان فرستاد وهمچنین مولانا قطب الدین قمی را که در سلک صدور انتظام داشت جهة تنسیق امور دیوانی بشیراز ارسال نمود ودر آنحضرت آیت ازبروع وکیخه که شد حوالی شمکور را لشکر ساخت وبعد از چند روز که تمامت حلف آنجوانی در عرصه تلف آمد فرمانفرمای باستحقاق عازم آلاطاق شده وچون کنار آب بندر کر قدم گرجستان بهت مضرب خیام ظفر پیکر گشت در بیست وچهارم رمضان سنه اربع وثمانمائه باری سبحانه وتعالی از بحر موهبت خویش قوی کرامانیه بامیرزاده مشارالیه ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی ابطال عرصه طراز کوهرشاد آغا بوجود آمده ازین مبشر بسمع خجسته حضرت صاحبقران رسید ماده فرح وسرور آنحضرت سمت تقاضا صاعف پذیرفت وامیرزاده محمد سلطان که از اطراف آب در حرکت آمده جماعت لکزیان البرز را تاخته وبشمشیر وسنان کار ایشان ساخته باغنایم بیحساب دراین محل بار دوی ظفر انتساب پیوست وچون شهریار مؤید منظفر از موضع بندکر کوچ فرموده حضرت اعلی سرای ملکخانم ودیگر خواتین آفاقیان وشاهزادکان مثل امیرزاده الغ بیک وامیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده جهانگیر وامیرزاده توکل وامیرزاده بایسنغر وامیرزاده بایسنغر عمر شیخ اولاد واحفاد کرامی را بموجب فرموده بازگذاشته واز آنجا بچشمه قراسلغی بلاریست آنجا عساکر مقرر شده وچون بتبریز رسیدند مقتضی فرمان قضا جریان آنجا گذرانیدند وخود با پانزده توجه سلطانیه بگذشتند وبقصد رسیده وست در کردن وحمایل کردند وچون حوالی منکول محل نزول لشکر بالغار وجوالغار دوقول گشت حضرت صاحبقران بارده کیر ایلچیان پیش قیصر فرستاد وخلاصه پیغام انکه هرچند لشکر نصرت شعار روی توجه بآذربایجان نهاده اند اما قول ما همانست که سابقا اعلام کرده ایم اگر بسخن ما کوش نمائی وقلعه کاخ را که حصه اصل این ممالک بوده بما بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در آن مرز وبوم بنزاعی کاذان اشتغال نمائی ودما بقدر امکان عاوت تو بتقدیم رسانیم تا در قول جماعت با تو شریک باشیم ودر عین ارسال نمودن این رسول خبر آمد که قرایوسف از قیصر روی کردان شده جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی کفت که ایلچی رو بایزید را بگوی که تا غفلت او را نزدما فرستاده تا قواعد دوستی مؤکد گردد

ذکر فتح قلعه ترتوم وحصار کماج وتخریب عمارت او ورسیدن ایلچیان درآن

اوان که حضرت صاحبقران وصحرای منکول بود نهیان رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم واستوار سوم بقلعه ترتوم وقریب بدو لست نفر جریان بدین درآن بوضع رصینین پناه برده اند ومتعرض رونده وآینده میشوند واهل اسلام از ایشان متضرر میکردیدند وچون در آن هنگام حاکم ایشان شخصی ارامنی نایب خود که اشمیت نام بود بجهت آنچه بسمع اشرف اعلا رسیده بر بلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملک وموسی طغایبوقا ودیگر امرای بیشه وغاشمشیرین از نیام کشیده روی انتقام بآنصوب آورند وایشان بموجب فرموده عمل نموده پیش از وصول خویش ایلچی فرستاده بمقتضی لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اکر مال جزیه قبول کنید ما امان یابید والا آثار سخط وغضب ما بشما رسد کرجیان باستحکام حصار مغرور شده جوابی بر وفق صواب ندادند واز انقیاد واطاعت سر باز زدند وبتهیه اسباب جدال وقتال اشتغال نمودند چون عمال ومباشران عرصه یقین بآنجا رسیده به پیکار ومحاصره حصار مشغول شدند کرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع ومعارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی میکردند وروز ششم مقصود روی نموده قلعه مفتوح گشت وسپاه بهرام انتقام مجموع آن بیدینان را بدوزخ فرستادند وحصار را با زمین یکسان ساخته چنانچه از حصارات اثری نماند ولشکر منصور وظفر پیکر طغای که حاکم آنموضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته مراحم خسروانه را در حق خود یافت ودرگذشت وچون رایت نصرت نشان بقلعه اونیک رسید چند روز در آن موضع توقف واقع شده وه از ضیعا وآمدن ایلچیان کشمر یار عجسته قدوم از ممالک گرجستان موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران اجلال شده بزبان بیمارکش چوپانی گرفتار شد وتا چهار عشر عظیم

هرچند با ایلدرم زوری موفق وه دار است میکنیم عرق ترکانی او را نمیکذارد که از در مخالفت وعصالحت درآید وهرچند ما نمیخواهیم که لشکر بجانب او کشیم که آمد یار از شغور سلامت متعرض نمیشویم اما او هر کاه که قدم پیش نهاد بدیار ما بر زمره مملکت پادشاهانه واجب لازم میشود که متوجه جانب او شویم وجزای وسزای خود را بی وسیله کذاری او در کنار نهیم ازانجا ایلچیان را بکاه داشته نمیفرستد ودر این شاهد عیا تو مان نما وسعد وقاص بیزید امیرزاده محمد سلطان را اسلطانیه باز کردانید وچون اهالی وروم از فرار سوکب جهان پناه حالیه بر کشت شاهزادکان

شاهزادگان نوئینان که در زمستان اردو را باغ و از آنجا باطراف و اقطار ممالک رفته بودند دشمنان را متعهد ساخته و ایل خشام را غارتیده با غنایم فراوان باز گشته و از آلاحانه و اوتیک گذشته در این محل بموکب همایون پیوسته بودند و اشارا این اوقات تسخیر قلعه کلاچ از خاطر خطیر جهانگیر پسر بزرگوار آنحضرت که باستحکام و استواری موصوف و معروف و بر روی سنگ پارهٔ بلند واقع شده و پیرامن او بباغات و بساتین که مشتمل بر انواع گلها و ریاحین آراسته و دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیات است جریان یافته و از بدایع و صنایع آفریدگار انگار هر سال موسم بهار بطور صفا رچون حصن موصوف سه روز بیش فرود نمی آیند و مردم آنجا را کرفته و پخته و بنمک شور کرده و در اوانی مخزوف و ذخیره میسازند و بهر چند آن سنه و زمستان بسیار بد باش بزرگ شده می پرداختند چون پرتو التفات حضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کلاچ افتاد امیرزاده محمد سلطان را نوزده تومان نمود که آن امر باو مفوض کرد و ملتمس شاهزاده جوان بخت با نجاح مقرون گشته آنجناب با امراء قومان و قوشون و سپاهی از اوراق شمار افزون و آلات محاصره و جنگ و حصار و ادوات روز رزم و پیکار آنجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران کیهی ستان بازنجان رسید امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امراء و نوئینان با فوجی سپاه جلادت شعار و عقب شاهزاده مشار الیه فرستاد و چون ایشان با میرزاده محمد سلطان پیوستند بر اطراف و جانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت انتساب همت بر فتح حصار گماشته آبار قلعه بار کرفته و رد و بانها از زیمان ترتیب داده طایفه از مردم تکریت و ظلمت لیل بکر بالا رفته و سر طنابها را بران بالا استوار ساخته امیرزاده محمد سلطان با سامی جمعی از زبده داران اقلیمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند آن مردان کار زار آن شب تا نعره سرود که شهریار روز است یا رحمل نمود و اهالی حصار از توجه و الاوران خبردار شده از سر اضطرار دست ماهافت برآورده و سنکهای کران بر آن کرده مقام ممانعت آمدند و در آن شب بر هم و برامن علیشیر عزاده امیر عیاس بن حمید نوذر یکدیگر خطا شده از بالا افتادند و کوه حیات تسلیم معنی قضاء قدر نمودند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداخته از نهیب آنواقعه و غبار معرکه چنان از آفتاب زرد و فضای هوا لاجورد کشت امیرزاده محمد سلطان و بهادران جنگ و جدال و حرب و قتال اشتغال نمودند امیرزاده با بکرد باب تسخیر حصار سعی و کوشش میفرمود و نوکران او پیش از همه بالا در آمدند و آخر الامر حصار کرکر دون مآثر از اطراف و جوانب حمله آورده و دشمنان را متعهد ساخته و بجنگ سلطانی آن حصن حصین را مسخر ساختند و چون بتسخیر مسامع شهریاران کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب کشت و چون بآنجا رسید برج و بارهٔ حصار را بنظر حسنیا دار آورد و چون مسافت میان بازنجان و حصار کلاچ هفت فرسنج بود در تهیه اسباب محاربه قیصر مشغول کشت و در آنولایحی از رباب بغی و عصیان را بتیغ کرانفشانی عساکر فیروزی نشان کیفر داده بودند و بنیاد بغاوت و طغیان را از صفحات ممالک محروسه بر انداخته و مواضع محکم بر دامن شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی و دولت تیمور تواچی برحسب پرلیغ واجب الاذعان روی استیصال بسوی ایشان نهادند و چون از شکوه و اشکر شکن ایشان آگاهی و بمفاصل افتادن آن بیکاران نامرد بیخبر و آنگساریاهای اطاعت و انقیاد پیش آمده بر نهاد خواستن جان از غرقاب فنا بیکانه کشیدند و چون جلکا سپهر بر صعب بر ذوق کردون اساس کشت فیمابین آنجماعت که حضرت صاحبقران او را بر سالت فرستاده بود با فرستادگان شهریار روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون اراده ارکلی قرا نویون متعلق شده بود باید قرم بازبرد بعد از متابعت راه مخالفت سپرده از جاده صواب منحرف کشته بیغاهای درشت و دشنام آمیز و جواب نخواسته و در تسلیم قلعه کلاچ بمعاذیر نادلپذیر بسنک جست تا مجلد رسولان قیصر بوسیله شاهزادگان نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده و از انوزده چند جانور شکاری و دو سر اسب تازی بموقف عرض سانیدند و از کلمات دلپذیر مکالمات دلپذیر ایشان بعرض رسانیدند که اکنون ما آمد آمد پادشاه جهانیم باید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا نموده و از مقتضی طبع مستحسن ما تجاوز نجایز داشتی پای ثبات استوار دارد و اکر مردجنگی هستی پای من اینک رسیدم نکهدار پای من

ذکر عرض لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر

چون عزیمت جزم و اراده بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر برگردون اساس فرمان صادر شد که لشکر بازاد و هوای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که سراپرده ظفر قرین بالای سیاه برین افراشته بود نشسته عساکر منصور چون کوه از پیش و پس متوجه آمده و کروه کروه مانند کوه بازجای خود جنبیده بهر تیاز از دشمنشکرین و از فرق تا نعل نکاه در غرق آهن و هر فوجی از آن فواج که در مقابل خداوند تخت و تاج می آمد بشهریاران پیش ایستاده و زانو زده بتسلیم کشیدند و زبان بدعا و ثنای ولی نعمت میکشودند آنحضرت از حرکات ایشان خوشوقت کشته و از استماع دعا و ثنای ایشان مسرور کشته و چون نوبت بامیرزاده پیر محمد سلطان رسید که در آن دو سه روز قدغه آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم کردون پیر بامثال آن جوانان نیفتاده بود و دیده کواکب بزیب و زینت موکبی چنان با رشد شاهزادگان جوان بخت فرمود که هر فوجی از لشکر بزنکی دیگر برآیند جمیع امرای عساکر ظفر مآثر و جمیع سلحداران و تیرکش و نیزه و چاق و غیره زنکار خلم و سنجق و سایر اشیا و اسلحه و ادوات رزم و پیکار و تمامت زره پوش و جوشن پوش مانند بحر خضر در جوش و خروش آمدند امیرزاده مشار الیه سپاه چنین بهره کاه آورد و حضرت صاحبقران بشرف ملاقات و زانی داشت چون از اول بامداد تا آخر پیشین طبقات حشم خود را در نظر فرمانفرمای امم جلوه داد و ندیر لیغ جهانمطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف ساخته طلازمان بارکاه اشتباه بتقدیم فرموده عمل نمودند و ایشانرا از منشا بره کرشت و چشمت عساکر کردون مآثر و تقبل و آئین ایشان و دهشت و حیرت بدماغ برآمد و خوف و خشیت بر ضمایر و اجتماعت استیلا یافت و نوکر

حضرت صاحبقران والا که رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داده فرمود که با ایلدرم بایزید بگویند که چون آئین غزا و رسم جهاد و مملکت تمامی است موافق مزاج ما نیست که آمد یار را از آسیب لشکر منصور خرابی رسد ما این طریق مدارا را دوست میداریم اگر مستعفان طریق را بفرستی و یکی از فرزندان خود را بجانب ما روانه داری از فرزندان صلبی خود او را کرامی تر داریم و غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم کرده تا مردم آمد یار بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفار روند و بدفع معاندان حاسد قادر شوند یقین است که چون این سوال باشد حرکت آن در عاجل و آجل بروز کار ممکنان و اصل کرده و السلام علی متبع الهدی الیچیان را جهت نمودند و میان مجمع اشرف اعلا رسانیدند دراین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بسیواز که در آنجا طالیفه اخیا خان حصن شده اند و بدستانت حصار دوم ازقرد و خشا و میزنند فرمان قضا جریان صاحبقران والا بر آن متوجه گردانیدند و بتخریب و خرابی مساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند و امرا و اعیان قشون را مبارزت نموده با طالیفه از بها داران سپاه بدوی بدانجانب شتافتند و چون آن قلعه رسیدند از آن محاربه استشعار یافت و یتچیان بحکار و دشمنگر شده و دیوار حصار را بنیاد کنده و لشکر نصرت شعار متبع امداد جماعت اسرار را بدیار و دستاد ند و عمارات آن حدود را بازمین هموار ساختند ذکر توجه آن سرکرده خالق البریه بصوب بانکوریه و قیصریه ❊ و احوالی سیواس جمعی مردم که بطرق و مسالک آمد یار وقوف داشتند بعرض تعالیان رسانیدند که راه توقات خلکستانست و قیصر با کروهی انبوه و حشری کردون شکوه متوقات آمده و سر آب را کرفته فوجی از دلاوران که آن جنبل را دیده بود و ندکی کذار شاه و موافق ایشان کفتند بنا بر این خبر و دلک تمکین چنان کفت و واقعه را بطرف سایر منعطف کردانیده براه قیصریه حرکت آمد و چون سپاه سلیمانشاه را با لشکر انجم اشتباه در رقعه زمین بیاض و اسطی سعطان توابی از عقب فوستادکان فرستاد تا نکذارد که لشکریان از قیصریه بپشیر روند و موکب مخجسته بشش منزل از سیواس بقیصریه رفته و بخناح عدل و احسان آن مملکت کستر انید چند روز در آنجا توقف فرمود و طالیفه کرپناه بشتبها و سوراخها برده بودند ارباب جلادت تعاقب نموده بدرها از زوایا بیرون آورده و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت دفع محصول از زمین بود بموجب فرمان شهریار رعایت مقدار از سپاه مور شمار جماعتی باد خار و غلات آمد یار کرد تهاد و بر میان بسته و بعد از ان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ها با کروه امیر شیخ نورالدین بفراولی از پیش روان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجانب انکوریه بعزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز چهارم دنواحی قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام فهر کشت و در آنجا خبر رسید که فراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند بحسب فرموده شاهزادکان و نوئینان و سایر سپاه منصور ستوره فرود آمدند و برا سم احتیاط قیام نموده بر کرد خود خندقی کندند و اطراف از اهم کرد انیدند و حضرت صاحبقران دولت یار امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان کیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه جلیل و دشمن کشت و بسرعت قریب بدو فرسنک رانده نزدیک لصبح بار دوی ایلدرم بایزید رسیده و کمینکاه آسوده چون فراولان دشمن تاریک رسیدند از قتیل پای پیرون نهادند و بر آنجاعت حمله کرده حربی صعب روی نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه نفرت تاریک پای جرات پیش نهاده اند برخاطر او کران آمد و دچیرت بدماغ او متصاعد شده امیر و سرداران سپاه خود را در محل خطاب و عتاب در آورد و هنکام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته سترتیه شهر شده امیر شاه ملک مسرعی فرستاده صورت جنک و توجه ایلدرم را معروض کردانید حضرت صاحبقران دور اندیش الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صاحبن تومر و برادرش محمود و آته خواجه و امیر حسین قوچین سلطان ملک بدرا از پیش روان ساخت و در روز دیکر آنحضرت با شاهزادکان و امرا بر سبیل مشورت کفتند که در این مقام آسوده شویم تا چار پایان استراحت نموده ما زکوفت بردن آیند و دیکر انکه میان مملکت یاغی دلیرکه غارت کنان پیرویم و با طراف و جوانب ایلغار نکنیم تا ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتعجیل اعقب ما رود انشود و بعد از قتیل و قال حضرت صاحبقرانی را ثانی را رجح داشته بسعادت و اقبال پای در رکاب همایون آورد و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار و رپورت توقف و امیر بر بندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه دیکر بار بهشته انجانب انکوریه فرستادند که اکر از آنجانب دشمن متوجه شوند سر راه بر ایشان بکیرند و لشکر پیاده بحسب فرموده با امرا موافقت نموده مادر راههای چاپا فرود بردند و با فوجی از انجماعت ملاقی شده و دکس را بکر فتند یکی کریختند و دیکر را مصحوب خویش ساختند و در آن شب بسیر قیصر با هزار تن بان کیری آمده بود پنجهزار دلاوران سپاه ظفر پناه مکث نموده و در دره پنهان شده اشتیاق چون بوقت ظهور صبح رسید بار کشتند با منحالفان دو چار خورد ند با انکه آنها شصت نوبت بیش هندوی دیاغی هزار نفر بغراغ بالی در مقام جدال و قتال برآمد ند و جنک کنان تا سی فرسخی قتول فتح روان شدند و میان چون از دو سپاه شاهزاده مشار الیه دیدند متهزم شدند و امرا و پیادکان که در راه کفر چاه و احداث سیاه مشغول شده بودند امرا دیکر از پیش با انکوریه رانده بایل الوس اخذ و دنواحی را غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آیت بعد از سه روز با انکوریه رسید و دو آنولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی از امرا خود با انکوریه فرستاده بود که بحیله فضلت قلعه آنجا که بحصار کردون پهلو میزد قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال کردیده بود حضرت صاحبقران والا که روز دیکر بر کیفیت حالها مطلع شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرات بحصار آورند و ایشان نیز چنین فرمان پیش رفتند و بزبان محاربه و مضاربه را اشتعال دادند و یتچیان نقب زده آب خندق را بیرون بردند و چون از ارباب شجاعت مثل مقصود و تولی بها و برچی و علی شیر شوشه سیار و غیرهم بر برجی از برج عروج کردند و نزدیک بآن شدند که قلعه مفتوح کردد ناکاه از قراولان خبر آمد که قیصر با جدی زیاد ما فوق صد هزار از عقب آمده و دو چار فرسخی رسیده است حضرت صاحبقران بار دوی همایون باز کشته و دلیران که بالا رفته بودند جنک کنان بزیر آمدند و بحسب مثال تحکم امثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاختن پیش رفتند و از عقب آب کذشته ستوره فرود آمدند و بار رعایت حزم و احتیاط لشکر خندق کنده و مدخل او را استوار ساختند و بر ممر لشکر روم چشمه خوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن آب آلی لغزان بود و چون برایت روی روز آنجا پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند حضرت صاحبقران فرمان داد که طالیفه فرستاده و تلقوا

و غازه را تا آزمانند طبیعتها بل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقران صافی طویت پاکیزه عقیدت در آزمان که رُم در بستر استراحت خفته روی بنیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده توکل بر فضل الهی کرده و اسباب ظاهر را اصلا بخاطر نیاورده ای هر که ستی تو پیدا شده خاک ضعیف از تو تا شده چاره ما ساز که بیچاره ایم کر تو رانی نکرد و آوریم بامداد ان که از بیست خشم و لیران فیروز جنگ و دشمن سوز دل ترک روم را رود و طپیدن آمد صاحبقران استوار مانند کوه گران جمیع عساکر فرمانداده قول همایون بلشکرگاه انحضرت آرایش یافت و لشکر جوانان لفار بقرا قبال امیرزاده و خلیل سلطان سرمایه بافراخته و الویه ملیه مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار خودی و رستم طغایبوقا و سونجک بهادر و دیگر امرا و ارکان دولت شاهزاده مقرر شدند و قبل ازانیان امیرزاده سلطانحسین بود و علی سلطان تواچی و موسی طغایبوقا و از جانب راست بفرمان رایت شاهزاده و دولت یار امیرزاده میرانشاه با وج مهر و ماه رسید امیر شیخ نورالدین و امیر بندق و امیر علیشاه و شیخ حاجی عبدالله و سلطان سنجر و عمر تایان و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده مکرم بستند و قبل ایشان ناشکتمر اغلان تومان و امیرزاده پیر محمد و شهرو و جلال یادگی بود و دست راست قول قیامت هیبت و یوسف مغول و یوسف ابهری و حاجی بابای سواجی و اسکندر سنده و بوقا و خواجه علی اپردی و دولت تمور و حسن اخواجه و محمد توچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و چپل قوشون از آسته رادر سایه پاچوق ظفر پیکر باز داشت که از هر جانب که بمدد و احتیاج افتد جمعی از نامداران بدانصوب روی آورند چنانچه فیلان کوه پیکر از بقیه غنایم سند در اردو مانده بود همرا با سلوکو ماکون آسته لفظ اندازان و کاندازان بر آن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشتند و از انجانب نیز امیرزاده پیر محمد با یزید با راستان لشکر خود از قبیل رایت و حنایان و غیر ذلک پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم و افواج خدم خود را در محال مناسب جای داد و از انجمله پسر بالاس فرنجی را که برادر زنش بود با هزار سوار از مردم قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیصد پوشیده بودند و بدین هیئت مترنم شدند ظاهر و باطن بدایع اتحادت سوختیم هم درون با تو یکی داریم و هم بیرون یکی و عادت انجماعت در پوشیدن چوشن چنانست که سر تا پای در آهن نهان میسازند که بغیر چشم عضوی دیگر پیدا نیست و خدنگهای آزاپشت پای هم بسته قتل میکنند و تا قتل میکشانند جنبه و خواز ایشان جدا نمیشود و در قبل میسره پسر بزرگ خود سمان چلبی را با زده شت و خود در قول ایستاده شه پسر دیگر خود عیسی و موسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد و اولیو د عظام امرا و روم مثل نوح پادشاه و عهد می بیک و تمور تاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پادشاه و شروه و آبرنوس و یعقوب و یوسف و آل تریان و پنج پسر ایلدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمدی و متقبل و غیرهم هر یک با کروه انبوه در جای خود قرار گرفتند و قصد با تمامت متجنده و ارباب شهامت و صرامت روی بجلادت بمیدان مبارزت آورده همه مسلح و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و پیاده سپرها در سر کشیده ایستادند و از جانبین کوس و کورک زده سودن در انداختند برآنیک کوس نمالانای دو کوه آهنین چنیدازجای بدیدآمد هزاران آهنین تن نهان گردید و چون آتش در آهن کفتار در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و بسبب بسیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید

چشد قلب و جناح هر دو صف رهست فغان از کرتنای و کوس برخواست زهر جانب علم کش آتش کین دو لشکر را علما

گشت رنگین حضرت پادشاه دین پرور بسم معادو آئین پیشه پیاده شده روی ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار نهاده از بارگاه ملک الملک استیلا بر سعادت و استعلا بر مخالفان مسالت نمود و چهره مطلوب در مرآت امید انحضرت جلوه کرد آمد و روی آرزو بی نقاب با ریتاب بدیده دوربین مشاهده فرمود و رکاب نصرت انتساب را پای مبارک مشرف ساخته سوار شد و توکل کل بر آفریننده جزو کل کرده متوجه مصاف کاه شد و فرماند اد که لشکر فیروزی سمات تماثل وجود اهل جلادت و حنا و بنین قهر منقطع سازند و بتیغ آبشیار خرمن غرور و پندار اعیانرا در هم سوزند بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده و بازو کشاده پیش رفتند و پردلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت استوار و مدافعت نهادند و لشکر چون دو دریا رخیت در هم هزاران کینه جو آخیت بر هم سپر کشته ترازوی بلا سنج همی بپود بر شالیکان رنج زهر سورشهای عمر شیران بریده تیغ بران دلیران زچالاکی چاک خم سینها چاک شده دلها بر کذار از کینها پاک کشیده جنکجویان سپهدار بروی آتشی از تیغ دیوار

در آن معرکه خونخوار انحضرت امیرزاده پیر محمد از قبل برانفار حمله آورده بالشکر رزم آزمای کوشش نمود و جوانفار مخالفان را که قبلش پسر مهین قیصر مسلمان چلپی بود او را از جای برداشتند و امیر جانشاه و امیر عثمان نیز داد مردانکی داده و دست چپ و دشمنان را نیز مانند دل ایشان در هم شکستند و کرچکی که از دیکر اولاد پادشاه روم بود و بزیدن شجاعت و کیاست آهسیاز داشت از مراسم دلاوری و جلادت تخته نامردی نکذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب همایون را خیر نکشت و قدرت خود بیرون ندید دست از جنک باز داشت و با مردم خود روانه کرمیان که بر قافیه ها انهزام پیش کرفت و بسلامت از میان بدر رفت و از قبل برانفار امیرزاده سلطانحسین چون شیر ژیان پیل مانان با طاقیه زهها دران وادی جلادت بمیدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان زد و امیرزاده پیر محمد بعد از طلب رخصت از انحضرت بدو جوانفار شتافته در دریای سیه چا خوطه و کشتی حیات مخالفانرا در جوف آب افکند و پسر بالاس فرنجی که برانفار رومیان بمعاضدت او مانند سد اسکندر استوار و محکم تر بود و لاوران انزنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده و عاقبت سپاه بفرت شمار غالب آمده دمارازروزکار ایشان برآوردند زهر سوکشته شجاعان خونریز بخون غمزه کاه فردلان تیز خدنک شیر مردان سینه خسته زقتل پردلان دشمن نشسته روان پیک اجل بر سوی چون تیر که کرد خنک کذران جای کیر و در آنمعرکه چندان پیاده کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد و امیر شاه ملک و بهادران پرخاشجوی قول پیش رانده و بازوی شجاعت بدو فکنی

گشاده بسیاری از اهل روم را باستعمال تنگ مرده خوار گشتند و لوقتا خوفه داده ندوچون تا ضعف وفتور بر صفحات روزه را رباب خلاف مشتاق ظفر گشتا شارت علیه فرمانفرمای باستحقاق نفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امراء و نویانان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند و از سپاه ظفر پناه امیرزاده پیر محمد جهانگشا و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دیگر امراء با لشکر امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم صفی بیوقا و دیگر سپران هیشه وغا رعیره با تفاق حمله آوردند و میزان قتال بمرتبه اشتعال یافت که دل هزار خون آشام برین رواق فیروزه فام برگشتگان سوگ که بسوخت و آتش حرب چنان برافروخت که کره زمهریر حکم کارزاری گرفت ملخص سخن آنکه در ازمان که امیرزاده پیر محمد سلطان برانفاذ قیصر الزاجای برگرفت شش قوشون از سپاه انتخاب برفراز پشته که محل عبور ایشان بود برامدند و ایلدرم بایزید و میان را لشکاری وار و میان کرفتند و قیصر بقیه آن روز بهزنوع که بود سپر مخالفت بر روی کشیده پای تجلد بفشرد و بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود را از حمله واجب شمردند و بهنگام اصفرار آفتاب بازراه اضطرار مانند بخت و دولت خویش از آن بالا مرتفع تشیب شدند و های و هوی قرار نهاده تیر باران کردند و جمعی کثیر را برخاک مذلت و هوان افکندند و بسیاری از کرنجکان از تشنگی نقد روان بسپردند چه خورشید ششم در چهارم برج اسد و هوا بغایت گرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین کردون اقتدار تواند بود بحضرت صاحبقران سوید محصول در عین کامرانی و سرور ازانجا مراجعت کرده بارد و همایون نزول فرموده و ادای شکر و سپاس واجب همت بگشوده بی مخت قیام نمود و شاهزادگان امراء و نویانان تقبیل قوایم سریر خلافت سریر شتافتند و از نوزده زبان بادای آن فتح نامدار کشادند و روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمائه ملاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون روسیان نهم گشتند و قیصر از سر که بیرون رفت جمعی از رهبران تحریک عنان نموده سر در پی ایشان نهادند و سلطان محمد خان با ایلدرم بایزید رسیده خدمتش را شکر کرده و همان زمان دست بسته بدرگاه گیتی پناه آورده و در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را کشاده بحرمت دارند و آوردند اما مسدود این اوراق را دواعی خویش شمرده که سیدی احمد خان چنین گفت که من بدرگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بردر گیاس کردون اساس آوردند و حضرت سدگردون مرتبه را میان مجلس همایون آوردند استادگان پایه سریر اعلا بفرموده عمل نمودند چون چشم غنچه خانان سوید مظفر بر قیصر فتنه افتاد بخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد ازان فرمود که دست او را کشاده بشرف جلوس ادرانی داشت با لجوجان عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خجلتش درحرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک خویش نشانیده با او بزبان عتاب که مقرون برفق تو و خطاب فرمود که بر چند نیک و بد منوط و مربوط باراده قادر خیر و شر است و بیچکس را زیاده اختیاری نیست اما از روی انصاف و راستی در حالم اسباب سبب این همه محنت که بتو رسیده خود بودی مارها با پای ارادت خویش بر دهان اژدها چند قصد سیاهت نمودی که هر یک باعث فنا آن میشد که لشکر بکیاب تو کشم و تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای آوردم که مبادا از تو عهد سیاه منصور غبار ملالی بر روزگار مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزئیات کار تو التماس کردم انصاف بکنی بحال لشکر که کیخ تو آمد دکم و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با این همه ممکنست معلوم است که اگر قضیه بر عکس میشد و استیلا و استعلا و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی بحال از ارزانی داشت نصیب بحال تو میشد از آثار غضب و سخط تو چنانچه ملایمات با اتباع و متعلقان ما میرسید و ممکن نه بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داد کر خواه من کرده در بارهٔ تو و اولاد و متعلقان تو جز خیر و نیکوئی نخواهم اندیشه خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه نخود راه مده باید رم با یزید بر حسب حالت و الفعال در پیش افکنده بجای خود تقصیرات خویش اعتراف نموده گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم اگر خسرو صاحبقران رقم عفو و اغماض بر ذلات بندهٔ مجرم کشد من و فرزندان تا زنده باشیم پای از اندازه متابعت و مطاعت بیرون نهیم و بداچه مقدور و ممکن باشد وظیفه خدمتکاری و جان سپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران پوزش پذیرا و را طلعت پادشاهانه نوشانیده خاطرش را بوعده های جمیل مطمئن گردانید قصه چون آن بحضرت و رحمت مشاهده کرد بعد از ادای دعا معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در سمرقند باشند بود و ندو از جهت ایشان دغدغه عظیم بر من مستولی است ماموال انگو فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند من بر سانم تا بسایهٔ الطاف و بنده نوازی آسوده کردند ملخص قضیه مسدول افتاده تو اجبان برحسب فرمان باطراف و جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه قامت قیصر را دکار از انجلعت خاص بهادر است و پیش پیر و رستاده چه در آن اوان قریب بمنزل حجته خرکاهی بتکلف جهة قیصر نصب کرده بودند چون برالاس و بازیدچماق بشارت فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالک ستان بمالک فتح او قیام مینمود

ذکر فرستادن صاحبقران ممالک ستان لشکر باطراف اهل نزاع و ارسال فتح نامهای ممالک محروسه و اشتغال بعیش چون شهریار ممالک ستان از تسخیر

رزم مقصود و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را بعلی سلطان لواچی سپرد ندو کاشتگان علا بر حسب اشارت علیه بتحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد بر ساکنکتاه قیاصر بود تو تخانه آمیرزاده ابابکر و امیرزاده شاه وشیخ نورالدین و دیگر امرا باخزو تکین بضبط مال آنولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نویانان تا کنار سریه که بنای اسکندر است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلیمانشاه و امیرزاده رستم و سید خواجه و شیخ علی بهادر بسر علی سلدوز با دیگر امراء و بهادران مستوجب جانب قونیه و آق شهر شوند و منال انکوار اجمع کنند و مجموع برحسب اشارت علیه غنان غرابت با طراف و لایات روم متعطف کردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت پرتو جهان مطاع

جهان مطاع صدور یافت که فتح نامچه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک کرکشه نشان طلا غلت سفارد این رسایل بر وفق مقصد و مصحوب امیچان قسم سریعا لمالک ایران توران روان ساختند و فتحنامه پیش خوانین و اتابکان ایلسطانیه و ستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند ارسال رفت و یکی بجانب کابل امیرزاده جهانگیر و یکی بپیشگاه امیرزاده محمد ترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و ماوراءالنهر و کیلیان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و گرجستان و لرستان و کرمان و سیستان و بلوچستان و مکران و هرمز و سند و ستان و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین سمنانی ضابط مال یزد بود و نیمی از اموال دیوان اعلا را در همین شهر بازاری ها میساخت و در حین اتمام خبر فتح دوم رسیده او را در الفتح تمام کرده و بدان استظهار یافت و بی تکلف و تمام روی زمین را از خانه بان تکلف و تعین کس نشان نمیداد و برایع واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکریان بسمرقند ترکستان رود و در آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیر مبشر دولت توقوچی بلاراست رکاب انجناب مامور شدند و چون در آکوا امیر آقبوق در عراق بجوار رحمت ملک غفور پیوست حکم شد که امیر مظفر اب در موکب شاهزاده کشاالیه تا خراسان رفته و در آن دیار توقف نماید بر مقتضی فرموده عمل نمود ند حضرت صاحبقران دولت یار از نواحی انکوریه در ضمان حفظ و تائید آفریدگار نهضت فرموده بعد از قطع شش منزل بنوری حصار رسیده و بیالای قلعه در آمده اطراف و جوانب آنرا چنانچه مالموده و جلگه و انجا از نزول موکب همایون سرکشیده و آراسته و پیراسته خیامات حضرت صاحبقران گردون توان دوست پرور امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر ظفر اثر بطرف کول حصار و استانوس و کثیر فرستاده بنفس همایون متوجه گردیده چون باتفاق رسیده شهری دید و در غایت خوشی و زیبائی متصف بطیب آب و هوا و مشتمل بر جلگه و دلگشا و مشحون بمیوه های خوب و معمور بچشمه های خوشگوار لاجرم مدت یکماه و در آنجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آن بلده و حلیه را باشارت علیه طاعت امان پوشانیدند و مال امانی بخزانه عامره فرود آوردند و مبلغی خطیر از اموال تجار تباه تاراج کردند که تا نبود تعمیر آنشهر و رای صوابنمای ممالک آرای بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و امیر عبدالکریم و حاجی سیف الدین و دیگر بهادران شهامت آئین را با فوجی از سپاه پیشتر نصرت قرین بطرف کواده و خواجه ولی و متشار روان فرمود و چون نام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب سکشت و بعضی از اولاد و اولاد زادگان مقدر در زمره جویان انتظام داشتند رای شهریار عجم و عرب اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان فلک تمکین و خواتین ماه جبین زینت و زینت گرفت امرا، عظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر اعلا باداب تمام بنشستند و ساقیان گل اندام باده های نگین و جامهای زرین و قدحهای بلورین و مغنیان خوش آواز نگارستان نوش شراب انبساط و نشاط در مجمع عیشیان این کنبد ارزق پوش رسانیدند و در خلال این احوال سپاه و نصرت مآل که باطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آن نیاز زبان برخواست

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی همایون حضرت خورشید ایوان

چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحب افسر و تخت بجانب بر سار روان شد چون شباز روز چنان تعجیل راند که از سی هزار سوار کار طلازم رکاب انجناب بود ندزیاده از چهار هزار کس بر سبا و نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده مسلمان جلبی با نگجار رفته و از خزاین بیرانچه بدست دست میتوانست برداشت بر گرفته بیتوقف بدر رفت و جمعی از اعیان مملکت که بکیش که بر سادر دامن آن مواقع است و طائفه از ارباب جشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آن جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف بر سا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد قبادی و دیگر اکابر و اشراف همایم از شهر بیرون رفته بودند و عساکر منصور تعاقب میکرد بر سر ادر یافتند و رسم غارت از کمین فوت بخیر فعل آمد و در صحرای کربسیج جزری رسیده او و پسرش را گرفته پیش امیر شیخ نورالدین آورده و او و دختر فقیر دینکی شهر محمل کشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید بحبه پسر خود مصطفی خواستگاری نموده بود در بر سا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و در آن اوان که گزارش ترکمان از بیم سطوت لشکر حضرت صاحبقران کریخته پناه بروم برده بود بمجلس فرموده ایلدرم بایزید در بر سا روزگار میگذرانید چون آوازه وصول رایات فتح آیات بگوش قبچاق سمع او گشت گریخته بجانب جلده و یرغور فت و در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان بر سا آمد آن شهر بیمانعی مسلم و مسخر شد امیر شیخ نورالدین ابلقه در آمد و هزار نفر که مشحون بود بزر و نقد و کوهر جواهر و لفائس نفیس در تحت تصرف آورده و نویسندگان دیوان اعلا سیف الدین لوتی تفاصیل آنرا بر صفحات دفاتر ثبت کرده و بعد از انضباط لشکر ظفر مال عرصه آنولایت را بجاروب غارت و تاراج فرستند و جانبه بر سارا که از خوب و فی ترتیب یافته سرباج بر ثریا کشیده بود با تش سوختند و بعد از رسیدن بقیه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده با بکر با داد و هزار سوار از جانب دست راست بطرف اونیک و ستاد که از شهرهای معتبر روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و سوری از سنگ تراشیده و در نهایت رفعت و استحکام بر دروازه یک دروازه اش بحر و بست که دور آن دو روز راه است نزدیک بغار بر کنار استنبول واقع است و امیر سونجک بهادر با فوجی از جریک شمشیر زن نوکذار بصوب دست چپ بسوی کلا سیدی یا کنار سوا ساخت و امیرزاده با بکر چون با دنیک رسید مسلمان جلبی با انکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهر را که همشه از آب بغار بگذشتن با پل قیر گریخت مکوچ و تعلق ان بدل میکرد فتار شدند و چون لشکر جهانگیر از نهب و سبی اونیک و آن نواحی پرداخته امیرزاده با بکر کیفیت حالات را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان کردانیده و در آن مرغزار دماغ را مضرب خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده بعد از استماع خبرهای خوش صدکس را تعیین نمود که بار دوی اعلا روند و فتح اونیک و گریختن مسلمان جلبی بسمع جلال رسانند و امیرزاده با بکر آق سلطان نزا بدرگاه سپهر اشتباه و ستاد و میان بر سا که تا بنیه که دو مرحله و عقبه ایست بسیار سخت و بسیار تنگ پر درخت و ناشناک است جایی که پیش

و هم شیرکا مراطبق آن ... و بیرون شدن و متوار میدا ... چون فرستادگان شاهزاده بآن شیبه بعلوش چپارقوخ بود و در آمدند چپاقخان که پناه با نجا برده بود ندر وصت غنیمت و نسته از اطراف و جوانب ایشان در آمدند و الحق جامی آن داشت که پای جادان سست شده و دست و لاوران از کار باز مانند لیکن هیبت دولت قاهره محمد قوشی و پسوی و ابراهیم و احمد و فخر الدین و مظفر قلندر و خضر با بقیه آن صد نفر بیچ و هم و هراس بخود راه ندادند و بقدم ثبات و وقار ایستاده بازوی جلادت شعار باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان کشادند و چپاقخان را منهزم گردانیدند بتعجیل تمام راندند و در گوتاهیه بغرباسطا بوس فایز شدند و سلاکات گذرانیدند و امیر شیخ نورالدین از خوارزم قیرطاجرا و در صحرا کرده شمس الدین الماغی سپرده خود متوش را با جمعی که هریک خود را بدو مرتبه از دون از رستم و اسفندیار می پنداشتند با رودوی اعظم فرستاد و نیز دکوتاهیه تعجیل نمود امیر فلاحت مسیه سرا فراز گشته آنها را بموافقت عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالیج کوچ کرده و از آن دیار معاودت نموده در بر سشاورو آمد و امیر سنگچک دکتاتی آنچه امکان خرابی بود تقدیم رسانیده و ساحل را غارت کرده در برسا بنه کب شاهزاده پیوست و پیش از وصول او امیرزاده ابا بکر غنایمی که محاسب هم از ضبط آن عاجز آید بتعلقات امیرزاده محمد سلطان استعداد یافته بود و شاهزاده مشار الیه از برسشکوچ کرده بعلف زار شکی شهر که متصل است برسا فرود آمد و امیرزاده ابا بکر بابشارت فلک قدر و خرقه پدر ایجابا لانکاح در آورد

ذکر چند قضیه که آنرا محله گویند و بهضت حضرت صاحبقران از گوتاهیه و بعضی وقایع که روی نمود

امیرزاده سلطانحسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغایبوقا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ بسم ایلغار شتافته تکتک را با فته غارت کردند و آن شهر و قراحصار را بکلی قتل و یرانی آنجا مال امان حوالهٔ نمودند و جمع بلغ و قوم حمید را بغارت دادند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که لشکر امان آن لشکریان عاجز آمدند و شهر باقوای سرانجام متفرق شدند و از ارباب آن مملکت مال امان بستدند و امیرشاه ملک در قوتیه لشکر فاست انداخته و اجاقولان بگروف و مجموع بدرگاه همایون فرستاد و امیر سیدخواجه شیخ علی بهادر با تفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند و مجموع آن ولایت را تاکنار دریا غارت کردند چمنی کثیر بالقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خواتین و دختران و فرزندان و متعلقان از کنیزان بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف رسانیدند و مراحم خسروانه شامل حال او شد و وسی که زن قیصر بود و دختر بر لاس از دیگر با جمیع او و سایر متسببان پیش شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آنعورت که سالها در کفر و ضلالت بود کار بسر برده و در زمره اهل ایمان و عرفان آمد و زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری را که امیر ارغونشاه بدرگاه عالم پناه رسانیده بود مقرر شد که با تفاق امیرزاده ابا بکر بجانب مصر روند و در این اثنا ردوی خجسته در ییلاق بود اخان و ایلا توقف فرمود و در خلال این احوال امیر جهانشاه ملک که بطرف کرم سیر قونیه تبوده و در حدود ساحته و دشمنان را براندا خته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران هم رکب سعادت نشان پیوست و علی یک در پایه سریر اعلا معروض داشت که امیر پشاه ملک سیکفت که سن از جمله لشکر و تجمل سپاه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده و بلشکر قتام آنحضرت در غضب شده که شاه ملک را چه حال باشد که امثال اینستان بگوید و فی الحال تو اچی زاده و نوشتار پیغام داد که مقرر چنان شد که بگوید و باز دیر عیش پیش تو قف نکند و اکنون چند روز از پیما دگذشت و ظیفهٔ انکه بر فور متوجه شود اگر نیاید در مملکت ما نباشد امیرزاده پیر قرا باز که از اوزبک سال بازدگلم الدوم باز دیده معتمد و محبوس بود و ملکهٔ اخیات مالیوس و اینولا باردوی اشرف اعلا رسانیدند و عنایت شهریار دین پرور خدمتش را باضعف کرد انید و حکومت مملکت قرا ماز ارقونیه و لارنده و اقسرا و الطار تیره و علائیه با مضافات و ملحقات با و ارزانی داشت و ایالت آنشهر را ضمیمهٔ او ساخت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تحت تصرف امیرزاده محمد و اولاد او ماند و چون وفات نکیاه صاحبقران جمجاه در گوتاهیه بعرض رسانید در ضمان تامید و حفظ و عنایت آفریدگار بعزم ارتحال از آنجا روان شد شاهزاده محمد سلطان میرشمس الدین جباس را از شهر لونبضبط آنحدود تعیین نموده و خود متوجه درگاه گیتی پناه شده امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند و در اثنای راه باردوی کیهان پوی پیوسته غبار کدورت جهان پیمای پادشاه عفو انوار توتیای دیده بینا ساخته و پیشگاهی لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و در این اثنا قهرمان قضا و قدر عنان مقدورات را بدست اختیار گرفته و بر هر جا که پا بند بگیرند بر حسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب پریغ جا مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا باز گشته در برسا رشته نوا بخود فوق عنق شدند و روایات عالیات بجانب شونیغ درحرکت آمده و اینحضرت که گذشته و حوالی توبیاش در مرغزار ای بازیست بمقام اقامت کرده بدیدهٔ حشمش را چون منزل و آرزوهای دل را بانواع نوازش و مواعید مراحمات سینه اش لبالب مذیرفت که کینهٔ آمال و امانی او از نقود الطاف و عطاف خسروانه مملو گشته و بآب رندگانی کامرانی ما لا مال غبار ملال از خاطر عنبر بارش محو شده بود لوازم الوفا تقدیم مملکت روم رنج و زحمت و هجوم و راحت تحویل یافت

ذکر ارسال ایلچیان از آنجا باطراف و وقایعی که در آن اوان واقع شد و شرح حالات آن

حضرت صاحبقران بقرب قرین بود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغایبوقا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ بسم ایلغار شتافته تکتک را با فته غارت کردند و آن شهر و قراحصار را بکلی قتل و یرانی آنجا مال امان حوالهٔ نمودند و جمع بلغ و قوم حمید را بغارت دادند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که لشکر امان آن لشکریان عاجز آمدند و شهر باقوای سرانجام متفرق شدند و از ارباب آن مملکت مال امان بستدند و امیرشاه ملک در قوتیه لشکر فاست انداخته و اجاقولان بگروف و مجموع بدرگاه همایون فرستاد و امیر سیدخواجه شیخ علی بهادر با تفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند و مجموع آن ولایت را تاکنار دریا غارت کردند چمنی کثیر بالقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خواتین و دختران و فرزندان و متعلقان از کنیزان بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف رسانیدند و مراحم خسروانه شامل حال او شد و وسی که زن قیصر بود و دختر برلاس از دیگر با جمیع او و سایر متسببان پیش شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آنعورت که سالها در کفر و ضلالت بود کار بسر برده و در زمره اهل ایمان و عرفان آمد و زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری را که امیر ارغونشاه بدرگاه عالم پناه رسانیده بود مقرر شد که با تفاق امیرزاده ابا بکر بجانب مصر روند و در این اثنا ردوی خجسته در ییلاق بود اخان و ایلا توقف فرمود و در خلال این احوال امیر جهانشاه ملک که بطرف کرم سیر قونیه تبوده و در حدود ساحته و دشمنان را براندا خته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران هم رکب سعادت نشان پیوست و علی یک در پایه سریر اعلا معروض داشت که امیر پشاه ملک سیکفت که سن از جمله لشکر و تجمل سپاه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده و بلشکر قتام آنحضرت در غضب شده که شاه ملک را چه حال باشد که امثال اینستان بگوید و فی الحال تو اچی زاده و نوشتار پیغام داد که مقرر چنان شد که بگوید و باز دیر عیش پیش تو قف نکند و اکنون چند روز از میما دگذشت و ظیفهٔ انکه بر فور متوجه شود اگر نیاید در مملکت ما نباشد امیرزاده پیر قرا باز که از اوزبک سال بازدگلم الدوم باز دیده معتمد و محبوس بود و ملکهٔ اخیات مالیوس و اینولا باردوی اشرف اعلا رسانیدند و عنایت شهریار دین پرور خدمتش را باضعف کرد انید و حکومت مملکت قرا ماز ارقونیه و لارنده و اقسرا و الطار تیره و علائیه با مضافات و ملحقات با و ارزانی داشت و ایالت آنشهر را ضمیمهٔ او ساخت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تحت تصرف امیرزاده محمد و اولاد او ماند و چون وفات نکیاه صاحبقران جمجاه در گوتاهیه بعرض رسانید در ضمان تامید و حفظ و عنایت آفریدگار بعزم ارتحال از آنجا روان شد شاهزاده محمد سلطان میرشمس الدین جباس را از شهر لونبضبط آنحدود تعیین نموده و خود متوجه درگاه گیتی پناه شده امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند و در اثنای راه باردوی کیهان پوی پیوسته غبار کدورت جهان پیمای پادشاه عفو انوار توتیای دیده بینا ساخته و پیشگاهی لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و در این اثنا قهرمان قضا و قدر عنان مقدورات را بدست اختیار گرفته و بر هر جا که پا بند بگیرند بر حسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب پریغ جا مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا باز گشته در برسا رشته نوا بخود فوق عنق شدند و روایات عالیات بجانب شونیغ درحرکت آمده و اینحضرت که گذشته و حوالی توبیاش در مرغزار ای بازیست بمقام اقامت کرده بدیدهٔ حشمش را چون منزل و آرزوهای دل را بانواع نوازش و مواعید مراحمات سینه اش لبالب مذیرفت که کینهٔ آمال و امانی او از نقود الطاف و عطاف خسروانه مملو گشته و بآب رندگانی کامرانی ما لا مال غبار ملال از خاطر عنبر بارش محو شده بود لوازم الوفا تقدیم مملکت روم رنج و زحمت و هجوم و راحت تحویل یافت

ذکر ارسال ایلچیان از آنجا باطراف و وقایعی که در آن اوان واقع شد و شرح حالات آن

حضرت صاحبقران بقرب قرین بود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغایبوقا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ بسم ایلغار شتافته تکتک را با فته غارت کردند و آن شهر و قراحصار را بکلی قتل و یرانی آنجا مال امان حوالهٔ نمودند و جمع بلغ و قوم حمید را بغارت دادند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که لشکر امان آن لشکریان عاجز آمدند و شهر باقوای سرانجام متفرق شدند و از ارباب آن مملکت مال امان بستدند و امیرشاه ملک در قوتیه لشکر فاست انداخته و اجاقولان بگروف و مجموع بدرگاه همایون فرستاد و امیر سیدخواجه شیخ علی بهادر با تفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند و مجموع آن ولایت را تاکنار دریا غارت کردند چمنی کثیر بالقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خواتین و دختران و فرزندان و متعلقان از کنیزان بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف رسانیدند و مراحم خسروانه شامل حال او شد و وسی که زن قیصر بود و دختر برلاس از دیگر با جمیع او و سایر متسببان پیش شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آنعورت که سالها در کفر و ضلالت بود کار بسر برده و در زمره اهل ایمان و عرفان آمد و زبان بکلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری را که امیر ارغونشاه بدرگاه عالم پناه رسانیده بود مقرر شد که با تفاق امیرزاده ابا بکر بجانب مصر روند و در این اثنا ردوی خجسته در ییلاق بود اخان و ایلا توقف فرمود و در خلال این احوال امیر جهانشاه ملک که بطرف کرم سیر قونیه تبوده و در حدود ساحته و دشمنان را براندا خته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران هم رکب سعادت نشان پیوست و علی یک در پایه سریر اعلا معروض داشت که امیر پشاه ملک سیکفت که سن از جمله لشکر و تجمل سپاه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده و بلشکر قتام آنحضرت در غضب شده که شاه ملک را چه حال باشد که امثال اینستان بگوید و فی الحال تو اچی زاده و نوشتار پیغام داد که مقرر چنان شد که بگوید و باز دیر عیش پیش تو قف نکند و اکنون چند روز از میما دگذشت و ظیفهٔ انکه بر فور متوجه شود اگر نیاید در مملکت ما نباشد امیرزاده پیر قرا باز که از اوزبک سال بازدگلم الدوم باز دیده معتمد و محبوس بود و ملکهٔ اخیات مالیوس و اینولا باردوی اشرف اعلا رسانیدند و عنایت شهریار دین پرور خدمتش را باضعف کرد انید و حکومت مملکت قرا ماز ارقونیه و لارنده و اقسرا و الطار تیره و علائیه با مضافات و ملحقات با و ارزانی داشت و ایالت آنشهر را ضمیمهٔ او ساخت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تحت تصرف امیرزاده محمد و اولاد او ماند و چون وفات نکیاه صاحبقران جمجاه در گوتاهیه بعرض رسانید در ضمان تامید و حفظ و عنایت آفریدگار بعزم ارتحال از آنجا روان شد شاهزاده محمد سلطان میرشمس الدین جباس را از شهر لونبضبط آنحدود تعیین نموده و خود متوجه درگاه گیتی پناه شده امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند و در اثنای راه باردوی کیهان پوی پیوسته غبار کدورت جهان پیمای پادشاه عفو انوار توتیای دیده بینا ساخته و پیشگاهی لایق بنظر کیمیا اثر رسانیدند و در این اثنا قهرمان قضا و قدر عنان مقدورات را بدست اختیار گرفته و بر هر جا که پا بند بگیرند بر حسب فرموده بتقدیم افتاد و بموجب پریغ جا مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابا بکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا باز گشته در برسا رشته نوا بخود فوق عنق شدند و روایات عالیات بجانب شونیغ درحرکت آمده و اینحضرت که گذشته و حوالی توبیاش در مرغزار ای بازیست بمقام اقامت کرده بدیدهٔ حشمش را چون منزل و آرزوهای دل را بانواع نوازش و مواعید مراحمات سینه اش لبالب مذیرفت که کینهٔ آمال و امانی او از نقود الطاف و عطاف خسروانه مملو گشته و بآب رندگانی کامرانی ما لا مال غبار ملال از خاطر عنبر بارش محو شده بود لوازم الوفا تقدیم مملکت روم رنج و زحمت و هجوم و راحت تحویل یافت

جایز دارد یقین داند که رایت نصرت مآل متوجه آن مرز و بوم خواهد شد هرچه در دل داشتم گفتم تو دانی بعد ازین و قد عذر آن اندر وجنید کس و کیر را با فتح نامه روم مصحوب شیخ زاده مشار الیه گسیل دارند و آن اوان که کوتاه بینه و کژ اندیش علماء ظفر انجام صاحبقران نصرت قرین بود چند کس را با پیغامی گرمی بچند جا فرستاد و از آن جمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور بباستنبول است پیش حاکم آنجا رکاب تور نام رسال نموده جزیه باج طلب داشت و دو کس دیگر از مسلمان چلپی که باسیر بقید که بخته بود و در کزل حصار که از مستحدثات پدرش بود برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه کردون احترام میباید آمد یا مال باید فرستاد والا سپاه بهرام انتقام تسخیر قام متوجه آنجانب خواهد شد و در این اثنا فرستادگان از استنبول باز آمدند و کلانور رسولی سخن دان همراه ایشان کرده بود و بتحفه و تبرکات بسیار ارسال داشته خلاصه سخن آنکه من یکی از بندگان گاه گیستی پناهم دل ببطاعت و متابعت ملازمان عالی سپرده چشم و گوش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا باج و خراج قبول دارم و از مخالفت و نزاع بیزارم حضرت صاحبقران جزیه بجا کم استنبول مقرر فرمود و فرستاده را خلعت داده و رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع ملق رسید قاصدان گذارنیش مسلمان چلپی معاودت نموده بلندر عنبسا طبوس دریافته و امیر شیخ مضار را که در زمان حکومت پدرش امیدرم بازیدشغل خط فیضا یا بامنصب وزارت جمع داشت باستنوقات وسیلاکات از فلوری و جانوران شکاری و غیر آن در حراقت ایشان فرستاده بود عرضه داشت که این بنده خود را از کمترین چاکران ساحت کبریا میداند و بمراسم دولت یار بزار کونه امیدواری استظهار است بدرگاه اشارت علیه نافذ گردد تا خود و تسولیف بآستان دولت آشیان شتابم تا از عواطف و مراحم پادشاه بانه بهره و رشوم حضرت صاحبقران سخندان و ارباب رضا اصغا نموده در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر بود بظهور آمد اکنون که گشته گشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصر زاده بید غدغده اندیشه متوجه انجانب کرده تا غبار کدورت از آئینه مصادقت مرتفع گردد و چهره موافقت و مرافقت بروی نماید و از خواطف و عوارف خسروانه بهره و رشود و شیخ رمضا را با کدوخدا سر افراز ساخته باز فرستاد و سلطان محمد خان که با امیر شاه ملک تباخت بعضی نولایات رفته بود بواسطه مرضی رحمت الهی پیوست از استماع اخبار ایل حضرت قدوه شهریاران اولاد و اولاد ایل بعد از فوج و سر و رد مقام خرم اندوه تمام ایل گشت و زبان بگله آغاز نهادند و امیر اجیون کشاده دل بر مفاد وقت فیروزی نهاد و امیر شاه ملک که با دیگر امرا بجیون رفته بود بند کجوریچ و آن یاغی را بقرا عدالله یا غاشیه امیر شیخ علی سمنانی و شیخ چاجی راه و جنگ کشته بودند و از آنجانب شب در میان آن گروه آتش تاراج در سواحل رود یا کنار زدند و مجموع ولایت مشا ایل بکر ا المقتضی لفعل الله ما یشا خراب و ویران ساختند و با اموال و الویه فراوان بیرون از قوه تخمین و بیان با زگشته بار دوی کیهان پوی پیوستند و در ایل فصل خریف اردوی جهان پوی در سقوط قشیع فرو آمد و ستد خواجه شیخ علی بهادر که پیش ازین بتاخت ایل آمده بین رفته بود چنانچه فرقه کلک بیان کشت در این اوان بمینورلغ آمد و بعضی از لشکریان که براه جودند بنا برحوارت و هفوت آنجا رنجور شده رحلت نمودند و او نیز مرض صعب کرفتار شده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بسیار حضرت نور الله مرقده حیات از نوبافت و از عوایب حالات آگاه در آن نواحی چشمه بود که آب آن در هر مکانی که اندک رنگی دیگر متحول بسنگ میشد طایفه از لشکریان از آن آب آشامیده در جای سرد شدند و الحکم لله العلی الکبیر ذکر تعیین فرسودن خسروآفاق موضع قشلاق در ممالک روم شهریار کامکار با شاهزادگان و نوئینان رفیع مقدار در باب قشلاق مشورت فرموده هریک از شاهزادگان و امرا را دونوئیناز امر فرمود که در شهرهای از شهرهای روم زمستان بیایان رسانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بعد از غارت و تاراج از شهرهای ایلی معین قشلاق کنند و شاهزاده بجوان بخت چون از یکی شهر بر سر ساخت نموده بمنازل رفت و در آنجا چند روز توقف فرموده از آنجا کوچ کرده و یلیسال کسری برآمد و آتش نهب در آنوالی زده بمرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از حیاخان که در آن حوالی اقامت داشتند شبیخون آورد و ندوفادار که بچند اول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از سپاه بچیعون رفته و جمعی بسبب غلبت غنوده شاهزاده جبه رحایت خرم اردو سوار شده بیرون خرامیده و امیر جانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آنشب جمع آمده روی بجنگ همان دشمن نهادند و مجموع طایفه یاغی را منکسر ساخته و شهر ستان ابداع ابدان آنجاعت را از والی حیات پرداخته و امیر جانشاه در همان مرغزار فرود آمد تا آغوز شاهزاده از عقب برسید و چند روز آن منزل توقف فرمود و شاهزاده و امیر جانشاه و امیر سونجک را با سپاه برعقب روان فرسود و ایشان لحاشهر را با توابع و مضافات در عرضه غارت و آفات آورده و بسیاری از سواد و مواشی را با خود و خاطر از کار ایشان پرداخته بمعنی سپاه رفت و تمامت زمستان در آنمکان بگذرانیدند و معنی سپاه در دامن کوهی واقع است که آبهای روانش رشک چشمه حیوان است عنبر افشانش روح بخش ابدان و بهجه قشلاق شاهزاده شارخ و لشکر جوانقدر و لایت میان ایلی تعیین رفت و شاهزاده در زمستان نزدیک الغ یرلیغ و لک یرلیغ عمل افاغ اندا خته و رایت نصرت شعار از سقوط ریغ در عوکست آمد و بشهر دوغدلغ رسید که در کتب قدما از ان بیلاد و قبه تعبیر کرده اند و آن شهری بلند و تپه‌های متعدد آراسته و زمین آن معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاد لیغیر از انکه مال امانی مستند تقرض با هالی آنجا رسانیدند در رایت کردون اساس از آنجا روس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل سپهران تشتار امیر محمد اسفندیار بدرگاه پادشاه کردون اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل همایون استعداد یافته هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت صدیانو ان شامل حال ایشان شده با فره و کرم متوفر و موفر گشتند و اسفندیار ملازمت رکاب نصرت انتساب چنان بسیار نمود و امیر محمد مال امان قبول کرده با محصلان باز گشت

وچون رایات فیروزی سمات بمنزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و لشکریان ایوان اعلا را بارباب آنجا مال امانی حواله کرده بحصول پیوست و در آن موضع بسماع عنیه رسانید که در این کوهستان دو فرسخ راه جنبانخان چون گرفته شد با آنجا برده اند و هر یک از لشکریان بهر جهته میرفتند و علف بیرحمی آن میبردند بضرب و قتل: مسموع ایشان میشود از استماع هیچ آتش غضب فرمانفرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه چون آشام انگم هرا در میان گرفته و از آن میاکان از تنگنا نگذاشته و در این شام مولانا عبد الجبار خوارزمی که سالها در خدمت ما ملازم رکاب صاحبقران مهر پرور بود و بعد از مدت چند روز وفات یافت بحضرت صاحبقران از کرل حصار نهضت فرموده بشهر باس نیغ آمده و روز سی چند از آنجا توقف نموده مال امان بحصول موصول شد و از آنجا ستوجه شهر تیره و شد که از بلاد روم است و آن هم را بقهر و قهر تسخیر خویش فرمان گردانیده و مال امان حواله رفت در این محل جمعی که همراه امیر محمد منشا تحصیل مال رفته بودند آمده نقود و اوان و اجناس بسیار آورده پیشکشهای شایسته بگو فرستاده بودند چنانچه بیان از آنگذشته شایسته نماید و در این اثنا مولانا عبد الجبار خوارزمی که سالها در خدمت ما ملازم رکاب صاحبقران مهر پرور بود و بعد از مدت چند روز وفات یافت

ذکر فتح قلعهٔ زمیر کران ✻ و قضایع

بیان مسموع همایون رسید که بر کنار رودیا قلعه ایست از سنگ تراشیده و ساخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف آن متصل است بجبال پایان و دیگر طرف که بر خشکی متصل است: چندان عمیق و فرو رونده کرده اند که از تهه آن فوج و آنجا مجتمع اند و القلعه باز میر موصوف است باهالی فوج بزعم خویش از اراضع متبرکه میشمارند چنانچه از سیاق و لایات معتقده زیارت آنجا میروند و مدد و معونت از آن میطلبند و تیمنی را از مطلوبات حاجات و عبادات میدانند و مسافت یک اسب تاختن و راز آن حصار قلعهٔ دیگر بهمت بر سر کوهی مانند که ربات سلام و آنجا توطن دارند و اورا زمیر کوه نیز میگویند و میان سکنان آن و القلعه اسباب محاربه و مقاتله مهیاست و چون سه طرف زمیر کران متصل بدریاست: مخالفان بدین مهین برگشتیها مأکول و ملبوس و اسلحه آنچه ما یحتاج ایشان است می آورند چون ساکنان زمیر مسلمانان پای ثبات افشرده با اعدای ملت بیضا بروه ام جهاد و کوشش و اجتهاد مینمایند اهالی فوج زمیر کران را مسموع و شنیده و هزار کس را جهت محافظت قلعه مذکوره سال بسال معلوم و مرسوم میدهند و در ترویج و رونق آنحصار سعی و استظهار مینمایند لاجرم بچگان استحکام سلام را تا غایت میرسانند که دست تصرف بر آن و از آن کنندو از بدایت عمارات تا اکنون ساکنان آنجا جزیه و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و سلطان مراد پدر امیر روم با یزید چند نوبت لشکر بدر این حصار کشیده و نامراد باز گشته و امیر روم خود هفت سال بحاصره و مشغول و تجالی زمیر مسلمانان از سکان حصار رحمت بسیار دارند و چون صورت حال زمیر کران بر مسامع ضمیر امیر صاحبقران اشراق یافت اشارت فرمود که امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران سپاه و ران متوجه القلعه شوند و بطریق سنت ایلچیان پیش ایشان فرستاده همه را بقبول اوامر شریعت غرا دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه مخصاص یابند و بالفرض اگر فرایض و واجبات و کل تکالیف شرعی را قبول نکنند و گمن بقدم ایلی و انقیاد پیش آیند و رصد و ادای مال ما باشند خود بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایرهٔ منابعت و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت فراخ جهاد و غزا بر ایشان حکم سازند و اهل فتنه و فساد را بر انداز امیرزاده مشار الیه با امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بر حسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده با آنجا بساط و نخست پیغامی از زمیر کران فرستادند و وعده و وعید و امید بیم دادند و بجز جواب ناصواب چیزی نشنیدند و ما لمس سرداران قلعه بنیاد موس بر اطراف و اکناف ولایت فوج کس فرستاده لشکر طلب داشتند و از مبارزان و سپاهیان آنجا بیشتری با نبوه و گروهی با شکوه جمع آورده و در کثرت و فراوانی تجمل اسلحه و سپاه نبرد و حصاری را تا قصای الغایت کوشیده و امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین عرضه داشتی بپایه سریر اعلا فرستاده قضیه را آنها کردند و چون پرتو تابنده پیشگاه ضمیر انور تافته و انفروق را در دامن کوه شهر تیره بگذاشت بنفس همایون در قلب لشکر جان و دل کی تاریخ روز شنبه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه با لشکری که از کثرت روز محشر نشان پیدا و متوجه زمیر کشت و بر حسب فرمان میرزاده محمد سلطان که سپاه دست چپ با و معین بود و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سپاه را امرا و اعیان که با ایشان بود ند روی توجه بازمیر نهادند و چون چیرنظر بکار سایهٔ وصول بر آمد یارا نداخت چریکی بحضور از جانب حصار که نبشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند امراء با سپاه خود تعبیه زا بکار خود باز داشتند و بنصب خواه بنجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امیر شاه ملک مردان کار را از فرمود که در طرف دریا سه رکن قلعه را که در آب بود رسپاه بهای بلند بستوار ساخته بطریق حصر استحکام داده ند و راهی چنین که سپاه منصور بر زیر آن ایستاده بحلقه قیام تواند نمود پرداخته آمد و میان قلعه و دریا بندی بسته را مآمد و شد مخالفان مسدود شد و هیچکس را امکان آن نماند که بوسیلهٔ کشتی خوردنی و سلاح بحصار رسانند و بهادران ظفر شعار چیرها کرفته بالا بر آمدند و بحرب مشغول شدند و در اثنا ایغالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و اغروق را در قشلاق معین سپان البهده امیر شمس الدین عباس گذاشته بملوک اعلا پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار افروخت و کار آنش غایت سعی و جهد بسذول داشتند و بحسب اشارت عنیه بهادران فیروزی اثر شبکیر از روی جلادت بر زم پیکار آورده نداز جانب مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان تعیین چرخم پیکان دلدوز و ناوک جگر سوز قصر حیات مشرکان را رخنه میساختند و از آنجانب میاکان افوج ترخ و قاروره انفط و سنگ مقاتب و متوالی می انداختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه اشتعال یافت و با انگه در آنولا روز کار بسی و کوشش مخالفان می حندید چشم محاب تیره دل عاقبت آنروز کشته کار را ملاحظه کرده عقلا از کریه نمی آسود و چون نقیبان سنگهای بزرگ آورده مرج و بارها بر سر چوبها کرفته خشم جهانسوز حضرت صاحبقران خصت داد که نقبها بنفط و سیم آنباشته آتش زدند و دیوارهای قلعه بزمین شد و بسیاری از کفار از دیوار حصار افتاده در جنبک اجل کرفتار شدند و غازیان دولتمند با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بازوی

و یا زوی قدرت کرشاده بشمشیر امعتمد ساخته و او را بفتوای قاضی تاتار لشکریان حیث وجه متوجه آن جماعت ساخت چون ایشان را مقتدا و پای در آورده و معدوی چند از فرقه ضاله خود را بر
در کشتی نداخته جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده و حامیان سلاله حکم و فرمان جهانمطاع تا اهل شرک و ضلال کیفر اعمال خود را بدرستی بیابند و در بعضی از مواضع فتح کشتی بزرگ را که اورا کوکه گویند و دو یا بان دار و مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بود سکنه
از میرمتوجه ایشان شده بود چون نزدیک این موضع رسید از برج و بارو بذیره اش فرمودند غرق دریای خشت و حیرت گردیدند و کشتی باز داشتند اشارت علیه بدینمضمون
که از سنگرهای بدکیشان که منبع جهاد از بودن جدا ساخته بود ند چندی بگمان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بدانديشان بخشم سرصورت حال ایشان مشاهده کرده خانه و
یا بان را مراجعت برا فروخته و دوم آندیار را طلاع و استعداد تخصیص فتح و دوم بخشت تخریب بدان قلعه چه از ابتدای مخاصمه تا زمان تسخیر بیست
روز زیاده و دسیان بود و مولف ظفرنامه گوید که محرر دستان را در اثنای بعضی اسفار بزیر میسلمانان عبور افتاده یکی از رفیقان طریق حاصل قضیه نکو رینسبت مقام و مملکت
انتظام درآورده در آنوقت صورت این نظم بطریق محضر ملکی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سر برزد از میرخواجه بشکست امیر تیمور مؤید جهانگیر انعقده که هیچ شاه نگشند بر کشکره چون کیک
تسخیر و جنگ هفت سال قیصر متشاندر آن عبار تعمیر بکر فتن کشمیش نبیاد و زین شده بود هفته یافت تسخیر امنیت کامل کامرانی بازوی قوی و حسن تدبیر و الحمد لله المتعال
ذکر آمدن اولاد قیصر در پایه سریر خلافت مسیر و مراجعت از ساحت آزمیر ۞ درخلال این احوال شیخ رمضان مذکور که از مردم سلمان جین و دیه
ایلدرم بازیدآمده بود بار دیگر بیاد و انواع تحف و هدایا کات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد باخود همراه داشت و بوسیله او رفیع مقدار بمدوقف عرض رسانید و مضمون
انقیاد و مطاوعت و امیدواری مرسل خود را بالتماسات کامل و عاطفت شامل حضرت صاحبقران بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلا تقریر کرد و خبر آفتاب شرق
شهریار آفاق پرتو التفات بر احوال پذیرفته قیصر اندلخت و حکومت سریقیه را با توابع و ملحقات و ضیاع و مستغلات ماوارزائی دشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع آن
باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را باخلعت فاخره اسب بازین زر و افسر مکرم مرصع ارسال نمود و هم در آن چند روز از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلپی رسولی سخن دان بموسم مقطب الدین
آستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان برداری و امیدواری قیصر زاده را بموسیله اوا و مقرآن در پایه سریر پادشاه گیتی ستان عرضه داشت و او نیز مشمول عنایت
و احسان بیپایان آمد و در این اثنا شاهزاده محمد سلطان ماموریت یافت که بجانب قلعه توقاد یکه یک روزه راه از ارزنجان است کوچ کند و در یاوه اقع است و آن حصن یکه جمعی از
فوج پناه بدانجا برده اند برای عقده کشای فتح فرماید و چون شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده بمقصد رسیده و ساکنان حصار شوکت سپاه نصرت پناه مشاهده کرده بازوی قوای
ایشان از کار باز ماند و اهالی قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بمجان امان جوا ستند و شاهزاده و جزیه برایشان مقرر فرمود و محصلان باستیفای آن وجوه مشغول شدند و امیرزاده مشارالیه با لشکریان که همراه بود ند بازگشت و یا غروق خود پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانمکبر از قضیه ارزنجان بازپرداخت پرتو توقف
و التفات بر حال از میرمسلمانان انداخت و اشیا را با نواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده و دیباب خراج و جتها فرمود و رایت نصرت شعار را نواحی ازمیر نهضت نموده
بارودی همایون پیوست و از آن مکان روان شده چون صحرای یازیق مضرب سراد ق جلال گشت رسول حاکم جزیره که مصطفی از آنجا خیزو سپر نام دارد و سلک ملوک فوج انتظام
داشت بپایه سریر خلافت مسیر رسیده از زبان و پیغام بندگانه معروض داشت و پیشکشهای پادشاه را بنگذرانید و حضرت صاحبقران در باره او لطف و احسان بنهایت رسانید و
فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال فرمان مستحکم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان با تاچی و دیگر امراء و سرداران ایلغار ایلمیش کرده بزم غزا
غارت کنند و ایشان بتوقف روان شده در وظایف نهب و تاراج تقصیری ننمودند و در آن بلد نشسته از تمامی مملکت مال و مانی ستدند و از آنجا مظفر و منصور باز گشته ن
بارودی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات از یازیق در حرکت آمده چون بچلکاسه نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از آنجا و ق جدا شده و در آنجا شرف پای
بوسی دریافت و حکم شده که خدمتش با لشکر بر کنار راجانب دست چپ با نگوریه رود و قیصریه بموکب اعلا پیوندد و شاهزاده جوان بخت و دولت نزول توقف فرموده تا جریک
رسیده حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده بسلطان حصار رفت و طاقیه رجتیا خان از اکه و جبال آنجا توقف نموده بود مذکور بضرب تیغ آبدار بگذرانیدند و مراجعت خسرو از زمام
بالت کوتاهیه و تنفوزلغ و قدم شهریار والا مرکب میان را در کف کفایت یعقوب چلپی نهاد که بجسب ارث با میر سید و از ایلدرم بازید گریخته بشام رفته و بعد از فتح آمد یار
ظفر کردار فلارزم کاب فیروزی آثار گشته و اعلام نصرت فرجام را زراه الغ یرلی در حرکت آمد و چون بر آن سرزمین سایه نزول انداخت امیرزاده شاهرخ که از یودت ه
مشتاق خدمت موجه شده بود بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر شتافت و اشارت شهریار جهانگیر بنفاذ پیوست که لشکریان روی تسخیر آنجا آورده و با ب جنگ و جدال با متثال
مبادرت نمود ند و بعد از سیاست مردان و اسرطغلان و زنان حصار را بازمین هموار کرده ند و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته کان تاریخ مضعف رجب طیب روح
و طاب مثواه ذکر طول و عرض و طرح عمارت و ابنیه و امکنه و بساتین دار الملک حمید ۞ در مملکت حمید دریاچه ایست
طول آن بیست فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحر چند جزیره و خانه زمیریزد و از تک جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار و بساتین بیشمار است
و مشتمل بر انواع گلها و ریاحین و در کنار دریای مذکور شهری بندی از سنگ احداث کرده اند و شهریست به اکری یافته و سه جانب آن آن متصل است با آب و یکطرف دیگر آن
بگوه پیوسته و در کتب تواریخ اقلعه را ابقلک آباد تعبیر کرده اند و میان آن و بحیره دو جزیره است قریب بشهر یکی بگلستان مشهور و دیگری بقصبین که بزرگ تر است

قلعه ساخته اند و عمارتی دلگشا پرداخته اند و هر آنچه از اموال و انواع متاع محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاه داشته و در اینولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و با عتماد و عهد با
از جمیع جوانب بآن محیط شده و نشسته اند و چون صورت احوال بر امیر محمد خبر و پیغام جلوه کرد آمد خیال مستحیل الفقره از خاطر عاطر بر زده و مثال واجب الامتثال صادر یافت
که براه آن شهر یار روحرکت آید و چون بران لامزاج ایلدرم بازیزید امتناع اعتدال متوقف شده بود و مرض صعب بروی مستولی گشته لطف شهریار بندیرور اطباء حاذق
مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم ایلدرم گردانیدند تا بمداوا و معالجه او قیام نمایند و ایشان را با آغروق روانه آن شهر ساخت و در رایت نصرت شعار
از الانع برلیغ ایلدرم فرمود و شب دیگر بساحل سنه شنبه لطاهر اکری در نزول فرمود و روز دیگر بمقتضی برلیغ جهانمطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده بهلکند
و امیرزاده سلطانحسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و علی سلطان توا چی و سوگجک بهادر و دیگر امراء و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده
و بعضی بکوه برآمدند و برخی بطرف دروازه شتافته و حصار را مستحکم ساخته لشکریان بشهر درآمدند و امحاق افغان جمعی کثیر از القتل رسانیدند و کرد بهی انبوه خود را در آن
انداخته پیاده و بآن دو جزیره بردند و برلیغ جهانمطاع صدور یافت که معبرها به بندند و کشتیها از چوب و پوست کاو مرتب سازند فرمان ایران باستمال امر مبادرت نمودند
مجموع شاهزادگان و امراء و نوئینان و دلاوران بکشتیها درآمدند و روی بقلعه نصیبین نهادند و آنرا مرکز وار در میان گرفته و کوس کوکرکه فرو کوفتند و سکان
حصار از شاهزاده و جوانمردی امیرزاده محمد سلطان پسر متحیر مانده شادمان گشتند و ایلچیان را فرستاد که تعجیل شخصی را روانه کنند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رسانند
و نفس همایون متوجه آنشهر شده و چون خبر رایت فتح آیت لشکر جوانبخت بدو امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده جوان بخت طوعی عظیم کرده پیشکشها گذرانیدند و امیرزاده
سلطانحسین و امیر سلیمانشاه نیز خدمات شایسته تقدیم رسانیدند و در این اثنا امیر محمد از قونیه بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا بموقف عرض رسانید
و عاطفت خسروانه او را از حد تقصیرات داده بود باز گردانیدند و دوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود

ذکر وفات ایلدرم بازیزید و امیرزاده محمد سلطان

در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنه خمس و ثمانمائه مخبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بازیزید در اثنای شهر ذی دست ساقی اجل شربت مرگ چشیده
و برمرض خناق و ضیق النفس درگذشت و حضرت صاحبقرانی از استماع اینواقعه بیدمان نهایت محزون و اندوهناک و پریشان خاطر گشت و مضمون کلمه عرفت فی بفسخ
العزایم بخاطر گذرانیده و زبان مبارک بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چه عزم آذاشت که چون تمامت ممالک روم و حوزه تسخیر لشکر جهانگیر در آید اسباب سلطنت
قیصر آماده و آراسته جهز گسراوفرماید و مجموع آن فرزو بوم بخدمتش رزانی دارد و تا بار دیگر بکسر و سان و استیصال عبدان آن کشور نهضت نفرماید و چون کار
بارادهٔ ملک حق قدیر رضا داده و چون رایت نصرت آیت کبود آق شهر رسید زبیش امیرزاده محمد سلطان در آنخواجه آمد و تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهل داده
سفید بنفشا و اد القا عدیجار اخلاط مرض بصرع انجامیده از اندیشه خاطر اشرف نهایت پریشان شده و در آنخواجه راه دو سه باز گردانیده که تا پیش از رسیدن موکب همایون
از مجاری احوال بی و مال خبر فرستد و چون خبر سعادت بهر دمان تا نیده الهی باق شهر رسید باز ماندگان قضیه را لقضه و لچوئی نمود خلعتها پوشانیده و صیبی چلپی و له صیلی
او را بخلعت کران بها و کمر شمشیر مرصع و ترکش و یاره طلا سرافراز ساخت و حصار اسب سره اطلاق برلیغ موشح بال تمغا کرامت فرمود که قیچرا در پرو دوش پرداگ در آویخته
بر فراز شیخ محمود حیران امانت گذاشته اند و محمد بآئین سلاطین پرسابر دو حصاری که آنجا رخواص از برای این ساخته اند دفن کنند و صیبی چلپی بموجب اشارت در حرکت
آمد و حضرت صاحبقرانی آغروق را گذاشته از آق شهر بر جناح تعجیل روانه اردوی امیرزاده محمد سلطان شده و در راه شنید که خضر بیک و ایرسیکر امراء ترا که انداز جایه
متابعت منوف شده از کوهی که راه مدامن آن بیکدز دگذشته در موضعی حصین تحصین نموده اند بنابراین حکم شد که لشکر جلادت آئین روی توجه بکوه نهند و باستیصال آن
روز رهشکان کمر اجتهاد در میان بندند لاجرم چاکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار آتش در خرمن جمعیت آنخاکساران زده بعضی را کشتند و
جمعی کثیر عیال اموالشان تاراج رفت و عیال و اطفال آنجماعت بذل اسر گرفتار شدند و هم در اثنا و طریق دو تواجه آقبوقا از اردوی شاهزاده خبر آوردند که مرض آنجناب روز
بروز اشتداد میابد حضرت شهریار با دین داد تعجیل رانده بعد از وصول بقصد بسر بالین بخور خود آمده نور حضور از زانی داشت و بیمار خود را چنان نا توان یافت که مجال
تکلم نداشت آنحضرت را علای عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را در محمد خوانا بنشاندند و هم در آن باور گیج فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فزه و آمد مرغ روح شاهزاده
از قفس کالبد پرواز کرده روی بمرکز اصلی آورده و اینواقعه هولناک در بیست و هم شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و زبان
مقال حضرت صاحبقرانی بمضمون این کلمات مترنم گشت که

کجائی ای روان مشتاق تو جامه جان چاک — بجان رسید زهجر تو جان غمناک
تو مرغ باغ بهشتی چه میکنی در خاک — قفس بفرما رخوان و صلا بر بلبل پاک

و حین آب حیات میکنی در خاک

و چون از قراروحل و صلابر بیکبار از ضمیر شهریار کوه وقار رخت بربست و عنان تمالک و تماسک بالکل از دست مبارکش بیرون رفت و وضع
و شریف و مرد و زن در آن ماتم بیحسابی گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و پلاس و نمد در کردن انداخته و از فریاد و فغان و نفیر امیر و زیر صیحه روز محشر ظاهر گشت و صاحبقران

وصاحبقران زیاده دل در آن واقعه جان گسل بقضای حضرت سبحانی رضا داده و زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانیده فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون برحمت حی لایموت نهادند و تابوت را در محفه تعبیه نموده بر اشتران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و امیر ایاز و دولت خواجه را با سوار و پیاده ملازم تابوت گردانیده فرمود که چون باوینک رسند گوهر دریای مغفرت را صندوق نو سازند و در تابوت مجدد نهاده بسلطانیه رسانند در قبه ای پیغمبر علی نبینا و علیه السلام که در آنجا واقع است بامانت بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان با محفه و تابوت خالی سر بسته و استوار کرده در اوینک توقف نمایند و جماعت مذکور بر حسب فرمان روان شده حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با اغروق مراجعت کرده و از صحرای آق شهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهاده و در اثناء طریق عرضه داشتی بصواب دید امرا بعرض رسانیدند و حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند و مجموع خلایق که سیاه و کبود پوشیده بودند لباس ماتم در نوردیده زبان افغان و خروش در کام کشیدند

ذکر خبر فتح روم و گرفتار شدن سعید الدوله پادشاه روم که او را ایلدرم بایزید گویند بمصر

چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیدند و اتلمش طلب داشتند فرج خلف برقوق الملقب بملک ناصر قضیه فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در خاطر اهالی آن دیار قرار داشت استماع نموده حیرت و وحشت بدماغ او راه یافت و دانست که منازعت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تائید و نصرت مثمر خسران و نکبت است و مستلزم محنت و مذلت و از نافرستادن اتلمش که در آن باب تعلل خود کرده بود پشیمان شد و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه و الحاح نمود و شرایط دلجوئی و دلخواهی بتقدیم رسانید و در تمام ولایت مصر و شام وجوه دنانیر و رؤس منابر باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام محلی و مزین گردانید و اتلمش را شفیع ساخته او را با دو رسول احمد و اقبه نام بدرگاه فرمانده انام فرستادند تا صورت معذرت والی خود را بقبول باج و خراج موکد سازند و در باب فرمانبرداری و طاعت گذاری فصول پردازند و برسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک با ایشان روان کرد و فرستادگان بولایت روم در آمدند و اتلمش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و احوال مصر و شدت خوف و هراس والی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید و رسولان باردوی اشرف اعلا رسیده بوسیله امراء و نوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند و تحف و هدایا معروض داشتند و سخنان فرج را بعرض رسانیدند و در حق شفقت و الطاف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان گوهرافشان گذرانید که چون او را در حداثت سن سایه التفات پدر از سر رفته در مساعدت و معاضدت او بر ذمت همت پادشاهانه ما از جمله واجبات است اگر در سلوک جاده متابعت و مطاوعت راسخ قدم ثابت بمضمون رأفت و صنوف مرحمت ما مستظهر و امیدوار گردد و بتنسیق مهمات ملک و ملت و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفا کما یجب و ینبغی قیام تواند نمود و تجار آینده و رونده بی دغدغه خوف تردد توانند نمود و فرستادگان فرج را بانواع نوازش سرافراز فرمود و بر خلعت و کمر سیم و زر ارزانی ساخت و از برای حاکم مصر خلعت خاص و افسر مرصع و کمر زرین بجواهر در ارسال نمود و بنوید عواطف پادشاهانه و جوایز خسروانه فرج در زمره خدمتکاران و وفاداران انتظام داد

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد

ذکر قتل عام خاص و عام مغول بامر چنگیز خان

از قدیم باز قوم قراتاتار عدد و کثرت ایشان بهفتاد هزار خانه وار رسیده بود و در حدود دیار ختای روزگار می گذرانیدند و بر اکثر اقوام و قبایل غالب آمده بجسامت و جلادت و شجاعت میان ایشان و جماعت مغول خصومتها واقع شد چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مذکور و مسطور است و چون حضرت باری سبحانه و تعالی چنگیز خان را استیلا و استعداد بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را با کودکان شیرخواره بکشند چون در آن زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشا بموجب فرموده عمل نمودند و چون در اوایل دولت چنگیز خان پیشتر از آن امرای مغول و غیر مغول از آن قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده کودکان خود را پنهان داشتند و چون صورت غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شده بعضی از آن فرقه هم در زمان او بمرتبه امارت رسیدند القصه هم در آن اوان منکوقاآن برادر خود هلاکو را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر گردانید و چون هلاکوخان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن گشت آن قبیله را با سلغارتی که در جبلت داشتند در حدود روم یورت داد تا بعد از سلطان ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار خود ساختند پنجاه و دو فرقه شدند و هر ده فرقه بهوای دل خویش یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بر ممالک روم و آن نواحی استیلا یافت قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در ممالک خود منازل تعیین کرد و چون در آن ولایت مواضعات دیوان چندان نمی باشد فرصت یافته خورد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و اغنام و جمال شدند و در آن ایام که حضرت صاحبقران گردون غلام بر قیصر غالب آمد این داعیه از خاطر او سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای جای دهد در آن زمان سرداران قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند و عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلادوز و شمشیرهای زرین و انعام و نوازش دیگر معزز و محترم گردانیده وعده های جمیل بر زبان خجسته بیان گذرانید چون بحکم از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی اعلا رسیدند پادشاه ظفرلوا سه روز در آن منزل توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا از شاهزادگان نامدار و امرای رفیع مقدار در باب نقل قراتاتار بماوراءالنهر مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قریب بچهل هزار خانه وار بودند و مردم متعین در میان ایشان بسیار بودند فرمان داد که شاهزادگان و امراء و تومانات سر لب

برای رو انشده اطراف وجوانب آنقوم را چنان احاطه نماید که هیچکس از هیچ جا بیرون نتواند رفت و در رعایت حزم و احتیاط لازم فرمود که مطلقا ضرری باشیان نرساند و بر مقتضی اشارت علیه امیر چهانشاه با دیگر امرا و سپاه بر اثر لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه ارپاداو جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روانه شدند و بعد از آن صاحبقران سعادت قرین با لشکر جهانگیر و فیروزی تاثار اقبال کرده عنان عزیمت بصوب صحرای اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن الوس قرا تاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده جلیل سلطان را بالحفظ طرق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب همایون بعد از قطع منازل از نهر آب قزل اسپ عبور نموده نزدیک صوفیان رسیدند کس فرستاد و در رسای ایشان را طلب فرمود و فی الحال دو سردار قوم قرا تاتار با تبرک بسیار بپایه سریر سلطنت مسیر خاقان گردانیده و خلع طلا و زر و کمرهای زرنگار بکجکشید بجهة اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما جز عنایت و مرحمت از این جانب بظهور نخواهد رسید و مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت اصلی و مأوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیده اند و اکنون بعنایت ایزدی از اینجا تا آنجا در حوزه بندگان درگاه ما مستند و حکم ولایت دارند و بنظیفه انگکلمه حب الوطن من الایمان را نصب العین همت ساخته مجاب ما و را النهر با اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی ما اهلا توجه نمایند و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت ما زندگانی کنید و از سوابد انعام و احسان ما بهره شوید و ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعا و ثنای سیاس بعرض رسانیدند که امرا و نوئینان پادشاه را از روی اخلاص کمال و ولنخواهی بکان و دل مطیع و منقاد ایم و بندگان را که امید دولت بر آستان بادشاه کرده در زمره خدام شهریاری انتظام یافته حیات چند روزه بپایان رسانیم و حضرت صاحبقران بهر پرور کلمات کلانتران قوم نامزد الجهاد کرده جهت جلادت ما حزم حکم کرد که اسلحه ایشان را گرفته تبه خانه سپاه زده و آنقوم را جوق جوق ساخته بر امراء و نوئینان تقسیم نمایند و بر سبیل تبع جهانمطاع صدور یافت که هیچکس از ایشان کوسفند و چهارپای نخرد تا موجب بسیکباری ایشان نشود و فکر گریز نکنند و فرمود که از جمیع تکالیف و اعراجات معاف و مسلم باشند و الحکمان ایشان را بر سر آبهای خوشگوار و علف خوارهای مناسب فرود آورند و چهل هزار خانه وار با جواشی و مواشی مقرون بید غدغه و تکاشی ملازم اردوی اعظم شدند

ذکر مراجعت پادشاه جمجاه بعد از تسخیر بلاد روم بجانب سمرقند و خراسان

چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جهانگیر درآمد و قلاع و بلاغ آن مرز و بوم از شاپه کدورت اغیار و تردد و عنا دار باب پستکبار صافی گشت رای افتاب اثر ان بخت پرتو التفات بر مراجعت بجانب آذربایجان و عراق انداخت تا قضایا آن مملکت را سر انجام داده متوجه سمرقند شود و در همان حفظ و تائید ملک ذوالجلال و رعین کامرانی و اقبال روانشد و نشان بجانب سلطانیه ارسال یافت که حضرت عالیات سرا پرده خانم و تومان خاتون و امیرزاده ماه سلطان و دیگر اغایان و شاهزادگان که انجا بودند متوجه آذربایجان شوند و قلعه و نیک بیایند و چون صاحبقران گیتی ستان بقیصریه رسیده است که اهالی انجا رعب و هراس بخود راه داده پناه بقبه برده اند لاجرم فرمان قضا جریان صادر گشت که علی سلطان توچی با طایفه از جریک منصور متوجه ایشان شوند و چون نزدیک انجا عت رسیدند ایشان از بیم جان آهنگ جنگ کردند و علی سلطان توچی از سوراخی که مرزوشنائی نبود نگاه میکرد ناگاه تیری جان گزای بشاه رگ او آمده در زمان روح روان تسلیم نمود و لشکریان آن بیکاران بدست برآورده و سر او را در علی سلطان همه ایشان را بقبضه انتقام از پای درآورد و موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کامکار امیرزاده قراشمان را طلبیده داده برجای خود شش و انه ساخت و چون مرغزار آذربایجان از نزول موکب ظفرنشان غیرت فزای روضه رضوان گشت و طرفین خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چون اعلام نصرت فرجام از آن موضع در حرکت آمده یک دو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طرمتن را انجمعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانیکه خبر توجه اغایان و خواتین خواص را از سلطانیه آورده بودند تجلعت خاص اختصاص داده باز گردانیدند که فرزندان نامدار تحمیل رانده پیشتر بیایند و چون از زنزالرم منزل شهریار جهانیان شد امیرزاده الغ بیک و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده الکجل و امیرزاده سعدوقاص بارده دیگر همایون رسیدند حضرت صاحبقرانی امیرزاده آخوند صدر بانی که فرقه زبان عطوفت و لطف پرسش فرمود از زوایت امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعدوقاص جراحت وقت شاهزاده و جوم محمد سلطان تازه شده چون خواتین اغایان رجب فرمان از سلطانیه مترحل شده بودند و در تبریز بسباب تعزیت ترتیب داده از انجا در حرکت آمده بقلعه و نیک رسیده چند روزی در انجا توقف نموده سایر بصول مراد یاراند تحت خاقانی از واقعه هایله فرزند ارجمند مرحوم و مغفور را کاهی داده و با نوای عظمی از استماع این بلیه کبری زار دست و دریده پیرهن و کبود مرده چیکنه کفن را و تمامت اغایان و حرمها لباس سوگواری پوشیده نوحه و زاری آغاز کردند و غازی سنگین بر پا داشته کوس و کورکها را پاره ساخته و تابوت خالی را که در او نیک بسیار استوار کرده بودند که گذشته پیش خاقان آورده و آن سنگی عظام اجیان در گریه افتادند از آنجا که خون از دل سنگ چکیدن گرفت و چه جای دوخته تا ترویح روح او حقا ت کلام مجید کرده طعام و دیگر لوازمات و سادات و علماء و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند مجلس متعدد و بحصول نصیحت و موعظت نیک حال اغاطاع صاحبقران بهال نوده بودند چون خبر الحاق حضرت فی الجمله تسکین یافت بساط تعزیت در نوردیده شد و بر تو عنایت پادشاه نامدار بر وجانب روزگار انجماعت مجدد اتافته آنحضرت بهر را نبطار اعزاز و اکرام تکویست و با حسان و انعام بیقرار گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر شرح احوال شهریار با دین و داد و عزم جانب گرجستان جهت فرمود ن در حین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و جهان بانی برافراخته

بنا بر عهد و پیمانی که ملک در سال گذشته

گردنه‌ها بندگان پادشاه با تمکین کرده بود و واجب چنان می‌نمود که در آن هنگام بساط زراعت و مسکنت پیش آید و پیشانی نیاز و اخلاص بساحت کبریا بساید و زبان ثنا و تهنیت گشاید و چون باین سعادت موفق نگشت عصبیت دین و غیرت حمیت او را باعث آن شد که شهریار دین پرور عزم جانب گرجستان نماید و در تمشیت کامرانی و رایت جهانگیری و جهان بانی بر افراخت و بطرف متکول با سپاه پر انگار روجوانگار روی توجه نهاد و این اشارت سلطان عیسی والی مارون را نقاره‌ی که پیش ازین نموده بود دلیران شده بموکب همایون پیوست و دانست که جراحت نکبت او را جز عاطفت آنحضرت دوائی ممکن و متصور نیست لاجرم ولی از آمدن شتافته با شمشیر و کرباس روی توجه بارو روی آستان اساس نهاد و چون بمقصد رسید و دامن شاهزاده شارع بها در زده بانتساب استشفیع جرایم خویش ساخت و شاهزاده مشار الیه ضعفش را بر دیگر کیوان اشتباه آورده و او را سر بسته کرده بعد از خدمت بشیمه کناه کاران در آمده نوشیروان جمشیدمنش بعد از اعمال مدید رأفتش مرهم عفو بر جریده زلات او کشیده بنوازشش یکدل نمود و او را باج و خراج چند ساله مارون و پیشکشهای سزاوار بنظر کیمیا اثر رسانیده بشمول انواع عاطفت و احسان شده بتاج و خلعت و کمر مرصع سرافتخار بر افروخته و بر دیگر کشیده و بزید قرب اختصاص یافته متعهد و رعیتش نامزد مظفر الدین میرزا آبا بکر شده و اثنای این اوقات میرزا آبا بکر حرمی بکدایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمده و بوسیله مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سزاوار جلال دریافته اسبان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانیده و همچنین که سپهدار ایروان ملک کرکین که با او مخالفت نمود روی توجه بکعبه آمال و قبله اقبال آورده پیشکشها گذرانیده و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شده از جانب سرزاران اطراف و اعیان و اشراف بدرگاه گیتی پناه می‌آمدند و بانواع سیورغامیشی اختصاص می‌یافتند و چون اکثر ملوک پرتو التفات آنحضرت بر امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاده و او را بلطف نوازش و تربیت سرافراز گردانیده و بتجدید حکومت دار العلم شیراز کمر همتش ارزانی داشت و لطف اندیشان بکور و چپان شاه بر لباس او بطلان نشانده و تعیین نمودند شاهزاده مشار الیه روی توجه بانصوب نهاده و بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس تعلق باو کرفته بود از ییلاق کوشک زر متوجه آن دیار روی کهبان نمود و چون بخوانسار که از اعمال جرباذقان است نزول فرمود و اقبیش حضرت صاحبقران کس آمد خبر آورد که ما اصفهان را بتو داده‌ایم اغوق خود باز آنجانب درست و خود بعبارت ظلمه زبان که خراب و ویران است اشغال نما و هم در خوانسار با امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود برسید و با امیرزاده رستم ملاقات کرده برادران جانی یکدیگر را در آغوش مهربانی کرفتند و اظهار مسرت و مسادات نمودند و امیرزاده پیر محمد بمقتضای شفقت امیرزاده رستم گماشته ضبط اصفهان و رستاق خود به پیرو جود رفته و عمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف ایالات و هیبت تعمیر بغداد که از اتفاقات بلا و اسلام است و بواسطه مخالفتی که از سکان آنجا واقع شده بود و زمرها انتقام چشیده بود مذبذب چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهان گیر سر بر زده و آن شغل خطیر را بامیرزاده‌ها بابکر حواله شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرای ارشل بایشان سلطان برلاس و حسن برلاس و سونجک و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و دیگر بهادران بخدمتگاری شاهزاده نامدار اختصاص کردند و باشارت حمایت نقاذ یافت که امرا و حسبا کرا واسطه و بصره و کردستان را مارون و دیار بکر و موصل شاهزاده حافظ شود و آنجا بعدت تخاب کردن چنین شاهزاده را مرخص نمود که از راه دیار بکر در آید و بقیه مفسدان را سیاستی بلیغ فرماید و چون بایزروی نماید بر عراق عرب گراید و بخدمت مدغ قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید چون آن اوان بمملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص کند و خود بآبادانی بغداد از سر جدید و اهتمام پردازد و که بزودی معمور کرده چنانچه سال دیگر بازاده ملک داد کر قافله حجاز رواز شود و لیس التوفیق و التأیید الا من عند الله العزیز الحمید

ذکر شرح استیلاء قرا یوسف ترکمان در عراق عرب

شرح استیلاء قرا یوسف ترکمان بر عراق چنین است که از انصدمات عساکر نصرت مآثر گیتی پناه بالمذکور برده بود چنانچه رقمزده کلک بیان کشت و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران به ممالک روم قرا یوسف اظهار کفران نعمت نموده و دست باموال و دیار و پایان قهستان دراز نموده و نصیحت و اندرز او را در آویخته بود چون بتوجه بجانب حلب نهاد و جوجول و بیابان محنت کرفتار رشته احتشام و قبایل حرب را متابعت خود دعوت نموده و کردهای اتو و ازهر و طایفه پیش و جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد بود و تمامت عراق عرب را داشت حکومت حله و بعضی از ایالات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر زانی داشته و بدیار بکر رفته اقامت داشت و سلطان احمد از بغداد بکجلی پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و اقامت فرمود و کرد و زیر و مشیر او بود بکرفتن سلطان طاهر زانیعنی متهم شده و او را در پیش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که این جماعت نیز اعنی سلطان احمد نامشتد مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در یکم شب رمضان که شب نامبرده آب آمده و سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر ارابیده و کنار آب کرفته در مقابل امرا و و پسر نشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده و التماس نمود که با ملحق شود و او را با جمال قرا و ان نوید داده و قرا یوسف با لشکر کران از عرب و ترکمان روان شده بسلطان پیوستند و بیات اجتماعی از آب کذشته و بهر و سپاه صفها بیاراستند و لشکر معاند بر عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت بسیار کرفتند و سلطان طاهر او را در وقت قرا جوئی پیش آمده خواست که مرکب از اچ می بجهاند اسب و جوی افتاده و شکمه بیاقش شکسته کشت و تراکمه که بحال سلطان احمد مطلع کرده بودند در بغداد بر عمام عمداً آمدند و خدمتش نپیوستند و ابواست در یافت و در غلت لیل بر سر پل شاهی کرفت و راه بغداد پیش قرا یوسف از دردم جلد آنچه توانست بدست آورده در عقب سلطان متوجه شده و چون ببغداد رسید فی الحال شهر استوار ساخت و سلطان احمد نیز جان بدر کرده شب هفتم کشت چون شب در آمد قراحسن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برده و بر دوشش کرفت و تا بیخ نیخ قطع کرده در راه کاوی بدست آشنایان آمد

احوال آن سوار شده بود و بتکریت رفتند و سارق عمر او برات که در آنجا بود و در مقام خدمت آمده چهل سر اسب کشیده از نقود و اسلحه و خوت و امتعه آنچه دست قدرتش بران میرسید پیش سلطان احمد گذرانید و بعضی امراء و نوکران احمد که پراکنده شده بودند نشد شیخ مقصود و دولت یار و عادل و غیره هم بتکریت آمده در ظل رایت او مجتمع شده و سلطان وداع فرموده از آنجا عنان توجه بجانب شام تافت و قرا یوسف بر تمامت عراق عرب استیلا یافت و بنا بر سیاق تاریخ چون ثمره احوال قرا یوسف و سلطان احمد ثبت افتاد خامه مشکین شمامه بر سر داستان اصل رفته تا بنیما ید که چون امیرزاده ما بکر با امراء و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از بروجرد و حرکت آمده با بکر ملحق شود و توکل ارسلن از همدان و سنوجی از نهاوند و طلایه امیرزاده رستم تروند با تفاق در دفع فتنه قرا یوسف مساعی جمیله بسذول دارند و چون امیرزاده ما بکر بحسب فرموده روان شده بار دبیل رسید عبدالله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در تجهیز فتنه یکسو شیده بودند گرفته و بند کرده و بار دوی همایون فرستاده و در آن موضع پایند و سلطان بر اساس انقضاء حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ما بکر آغوق اگذاشته و الیغما کرده متوجه دفع فتنه قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از بروجرد بیرون آمده در جوالی حلوان با بکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امراء و لشکر منصور از دولت بکذشته و وزیر حلوان زهر الغم که مقابل قریه ایست بقرا یوسف رسیده بود با ایشان زیاده از سه هزار کس نبود و قرا یوسف با علیه تمام جوی راخندق ساخته تحنک را مستعد و آماده ایستاده بود و چون امیرزاده رستم بحسب اس از امیرزاده ابا بکر بزد کتر بود امیرزاده ابا بکر گفت که دقلب لشکر توقف نماید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بحسب حکم جانفطاع بوده شما آمده ام اگر مصلحت باشد در قول بیاریم و بجنگ از هر طرفی در آییم و سخن بران قرار کرفته امیرزاده رستم از آب بکذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته کشت و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم و قریب پانزده هزار خانوار اردو با اموال فراوان از کله و رمه و کاو و کوسفند و غیر آن بدست تصرف بندکان درکاه کیتی پناه آمده و نوکران امیرزاده رستم قوم قرا یوسف را که مادر اسکندر سنبه بود کرفته و مغیره عرب را که حکومت اعراب بر قبیله او میداشت با دیکر سرداران و معتمدان آن لواحی که تا غایت کردن بکمند انقیاد و اطاعت ننهاده بودند منکوب و مقهور ساخته و در اثنا راه بتعمیر قلعه کرجیان ملازمان امیرزاده ابا بکر و امیرزاده رستم سر براه قرا یوسف را با دوی همایون آورده صورت فتح ارجمند معروض افتاد چون خلاصه امرای امیرزاده ابا بکر از جانب قرا یوسف و دیکر معاندان جمع شد از سر فراغ بال همت عالی همت بر عمارت بعداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول کشت ذکر آمدن رسولان سخن دان چرب زبان بدرکاه کیتی ستان ؛ موکب کیتی کشای حضرت شهریار کامران اعنی حضرت صاحبقران از حوالی فارس نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده به مملکت کرجستان در آمده پیش از توجه رایت منصور امیر شیخ را بر هیئت شیروانی که همیشه طریق جانسپاری و خدمتکاری مسلوک میداشت بر حسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت کرج را ضبط کرده چون ملک کرکین که حاکم و والی آن سرزمین بود در قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی شده نزدیک بآن رسید که مرغ روح او از قفس قالب در طیران آید لاجرم رسول سخندان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرکاه جمشید صاحبقران کامکار روانه داشت و خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده خاکسار نه در آن عدات و شعارات هست که پادشاه ذوالقدر از جنس همایون متوجه این یار کرد و اکر عرض امتثال اوامر و نواحی حضرت شهریار نیست بجان و دل فرمان پذیریم و اکر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف بخزانه عامره رسانیم تا آسایش چنین سلطانی بس مهیب است و در این ولایا رای آن ندارم که بقبیل براق جلال دریا یم اکر عاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد از ازاله خوف و هراس ملتمس سلطان ما روبن و دیکر حکام مواضع بدرکاه سپهر اساس شتابم بنده نواز نهای سابق لاحق کردد و آنحضرت بآن کلمات روی اندود نموده و رقم قبول و ارتضا بر تحف و هدایای او نکشیده در جواب فرمود که باکر کین بکویند که قضیه تو بعینی که شرف اسلام شفیع جرایم و مآثم ایشان میشود دستبرد ندارد و اکر بحسنات خود تعلق داری باید که زود در بحر دست شتابی و بعد از وصول بدرکاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بر کفر و ظلم و بر تقدیر اول عنایت شامل تو کردد که جهانیان را از مشاهده آن انکشت تحیر بدندان بکاند و اکر توفیق رفیق تو نکردد بحسب فرموده صاحب شریعت آقام خویش بر تو معذر تسازم و تو را مستظهر و مستعد بار کردانم و عرض و مال تو با یمال حوادث و نوائب نکردد و رعایای مملکت تو از مکاره و نوائب دوران سالم مانده الی استنبول که در دو بین و کیش با تو موافق است انجا بدین درکاه آورد شنیده باشی که از موایدا حسان ما با کیسان محظوظ کشته باید که در آمدن تعلل ننماید که هیچ کونه عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن الیچیان بخدمت مراجعت یافته باز کشتند و در اثنا راه این واقعات دارو غه تبریز بیان فوتچین و نویسندکان و عمال آذربایجان بدرکاه ملائک اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض شاهانه و از جانب خراسان علی شمقان که از قبل علی پسمانی ضابط اموال دیوانی آن ممالک بود رسیده پیشکشها کشیده بهمت خسروانه مجموع آنها را با بسیاری دکان پایه سریر خلافت فرمود و چون وقت رفع محصولات کرجستان بود رای صواب نمای تجویز نمیفرمود که مخالفان این علاقه از زمین نکیرند و خود را قوی ساخته مخالفت از سر کیرند لاجرم بحسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین و دیکر امرا برسم الیغار روان شده بولایت کرج در آمدند و باب عناد و شقاق را مستغرق و پراکنده ساخته امیر شیخ نورالدین مکتوبی فرستاد که شکریان علاء الدوله از آن معبرون سلامت غنیمت متوجه درکاه کیتی پناه شدند ذکر توجه غنان جهان پیما بصوب تسخیر قلعه کرجیان و حوالی آن ؛ ولایت کرجستان میان دو دره عمیق بر زمین بلند واقع شده و بر آن موضع مرتفع که هی از صحیح

از جمیع جوانب بلند و هموار و مواری بکصد و پنجاه گز سر بر اوج دوار کشیده و از یکجانب انگوه شعبه منفصل گشته با ارتفاع از آن کوه و در گذشته تجاوز کردن باوج امکان را داشته و از سر کوه بزیر دامان یارسیمان واصل با قلعه متوان شد و آن کوه بجز یک راه باریک پیچاپیچ از هیچ طرف مذارد و در پیرامنش بواسطه رود و ژرف ضیق محل نزول لشکر و نصب خیام متوان یافت و بر بالای کوه کرجیان قلعه ساخته بودند و در و از آنه برآن نشانده و حوضهای عمیق و سیع جهت آب باران مهیا داشته حاکم آن شخصی پرال نام و سی نفر از عظماء و از ان کروه انبوه از کرجیان متحصنین با او موافقت داشتند و چند کاه خوک و کوسفند در آن قلعه می چریدند و همیشه غمخوار ایشان که از کثرت و شمار فنی آمد مقاوم تاب و شکوه سپاه قیامت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهانکشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون قلعه مذکور در وسط بلاد ارباب عناد و بود و بیرون آب چندان یافت نمیشد تا بقوت چهار سه روز سپاه و اندک نباز قرب مخالف در آنجا اقامت می توانستند نمود نباز باین امور مردم ظاهر بین فتح قلعه را از محالات میشمردند و از نهضت رایت نصرت انتساب بدآنصوب استعجاب مینمودند اهل کیاست حمل بر آن میکردند که چون نه حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه نموده شاید که دهشت و حیرت از وصول خسرو آفاق بر اهل عناد و شقاق استیلا یابد و حصار بسپارند و اگر چنین نکنند ذکر آهن و که نشتن بکدام چاره توان حل جست بالجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون باطراف قلعه کرجمن رسیده و ارباب حصار بر هم مشکش مانک مدیر بیرون دستاده و بزبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد و کشاده و چون دانستند که مردان سالخورده با پیر چون کوکان بچوره و مور را ضی نخواهند شد رایت عجز استکبار بر افراخته و سنکهای صاعقب و تیرهای شواظ آسا بالا بر نیاداختند و حضرت صاحبقران فرمانداد که هزار رفیع مقدار در اطراف حصار سر انتخاب کرده فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملک در برابر دروازه حصین رفیعی بسازد و دیکر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیکر بنا کنند نباز اکثر فتح قلعه حصار بزودی مدید نیشود و جمعی از لشکریان در آن قلعه ساکن کشته بمحاصره قیام نمایند و امیر شاه ملک بمساعدت دولت رو زافزون مدت سه روز قلعه بر افراشت که کنجایش هفت هزار کس داشت و الحضرت از برابر قلعه هشت طلقه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق در آن محل تیسری می پذیرفت و بر حسب فرمان از برای عراده و منجنیق استک و چوب ساختند و چندان برافراختند که مشرف بر قلعه بود و چون از آسیب سنک عراده و منجنیق برج و بارهٔ قلعه دور افتاده بود کرجیان فارغ البال نشسته و عده عده از آن بنجا طرا میدند و با یکدیکر میکفتند که از سنک عراده و منجنیق برج سپهر را چه خلل رسد و چون یکهفته بر این نهج بکذشت از قضا تیر بکمان دار اندیشه نام درشت جثه بیست و دو ویم ماه مذکور بطریق اتفاق بر آمد و بر جانب سنک پاره که در جانب جنوب قلعه بود بر آمد و بحصار رفت و یکسر کوسفند بر کرفته بیالای سنک بر آورده و در آنجا ذبح کرده بشانه کذاشت و بهمین نهج از اهل قلعه طلاع یفتاد و روز دیکر بهمان سر پیر علاقه بر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و زبان شمال چهارا سری در یک طناب و سری دیکر ستوار کردند و امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از غلامان و یساولان خطه خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقران ثبت افتاده بود از جوار خود یک یک را از زبان بالا فرستاده بهمین مساعدت و اقبال آن شهریار دریادل کرجیان شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر کشت کرجیان تیره اندرون سراز بالین غفلت بر کرفتند و در حرکت آمده یکمرتبه خراسانیان با آواز بلند یکدیکر کفته و برخاستن ابتدا و سرور اصفیا سلام الله علیها سلام فرستاده و محمود نفیر چی که از بندکان امیرزاده شاهرخ بود بر آن قلعه نفیر کشیده کرجیان بر افعال ازانجمال که در خیال ایشان نکذشته بود آکاهی یافته سراسیمه از هر طرفی بشتافتند و پای مخالفت فشرده دست مقابله و مقاتله بر داشتند و شهریار بر بندار بر بای عالم پیمای سوار شده در برابر قلعه کرجیان سیاه منصور بالا فرو دند با بستاده و مجموع لشکریان خطه یکمرتبه کره بر کره بر سانیده مدد سوران انداخته کرکر که فرو کوفتند و چون راه از فراز آن سنک پاره تا قلعه چنان تاریک و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمی توانستند ایستاد و نخست پر دل سپهر در سر کشیده پای تهور بفشرد و دو نفر دیکر دست بتیر و کمان یازیدند نا کاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حایل سپهر آمد و از شدت آن خرم سپهر از دست انداخته از پس فتاد و کرجیان پیش آمده سپهر کرفتند و عجالة سبزواری را عرق عصبیت دین داری در حرکت آمده با شمشیر آبدار صاعقه کردار روی بکفار نهاد و داد مردی و مردانکی داده دو از ده زخم خورده و بار کشت و بعد از دوی از اتراک محمود نامی محمدت فرجام با کرز کران سنک پیش رفت و پای پیش نهاده در پیراکه کرجیان بمعاونت او پشت کرم کرده بودند بشکست و بعضی از آن بیکانه دلاور که بالا بر آمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند و انجا نیز تنور حرب کرم کشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر چم رایات مجاهدان دین و زیده سپاه نصرت قرین بفروی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعه چنان را که یکی شمه از وصف او شنیدی اسم و رسم یکی شبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیز از کشت رفته بود کرجیان فریاد و الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از نداز ا از بالای قلعه بزیر انداخته و منزل حاکم قلعه و دیکر سرکشان را کرفته دست و کردن بسته بدرکاه جلال آورده و مجموع مردان را بتیغ سیاست بکذرانیدند و فرزندان و زنان ایشان را اسیر کردند و حاکم قلعه را با یکصد کس دیکر از اکابر و اعیان خراسان موسوم به محمد تورمان که سپاه دشاه توران اشتهار داشت

تفویض فرمود و طایفهٔ از خراسانیان را پیش او گذاشت و فرمود که اموال آنحدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نگذارند که بعد از آن گرجیان پیرامون ولایت مسلمانان گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قمی از شیراز با مجموع نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از ترکات بموقف عرض رسانیدند و بعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم رسیده پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری با جواهر و نقود و اسب و استر و شتر چندان بگذرانید که دیدهٔ عقل در آن خیره ماند و صاحبقران بسیاری از آنها را بر شاهزادگان و امرا و تومنیان تقسیم نمود و از کرمان آیدگو برلاس و احمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند باردوی اعلا پیوستند و در تسباطابوس دریافته مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هردو متصدی منصب قضاوت بودند رسیدند و شیخ محمود زنگی که نسخهٔ خوش در مناقب و مآثر حضرت صاحبقران پرداخته و ساخته او است همراه ایشان بود و شیخ محمود مشار الیه در وقت عبور از آب کر که در حوالی تعلین بسته اند در گذشته در آب افتاد و غریق بحر رحمت گردید و پسرش آن کتاب را باتمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر استسعاد یافت و شمول نظر عاطفت و احسان حضرت صاحبقران آمده و داروغهٔ یزد یوسف جلیل با ضابطان اموال آنجا و غیاث الدین سالار سمنانی بموکب همایون پیوستند و همچنین از اقطار ممالک محروسه حکام و عملداران بیرسیدند و هدایا و تحف گذرانیده بتفقد و التفات پادشاهانه سرافرازی گردیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ابخاز و مراجعت از آنجا در عین نعمت و ناز

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از فتح قلاع گرجیان فراغت یافت بعد از تقدیم و ترتیب طوی باعظمت عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و تومنیان را با سپاهی فزون از قطرات باران بمقدمه روان ساخت و حکم کرد که ممالک و دیار را از آنکه عمدهٔ مملکت ایشانست غارت و تاراج کنند و لشکریان بر حسب فرموده در حرکت آمده چون تمر لشکر گیتی ستان جنگلستان پر شور بیشه دغا و ختان بریده راه پیدا ساختند و بقدم صدق پیش رفته دست نهب و سبی برمی آوردند و غلغلهٔ تکبیر در طاس نگون سپهر می انداختند و حضرت صاحبقران نیز از عقب نهضت نموده بمیان گرجستان درآمد و از عبور لشکر منصور قریب بهفتصد مزرعه و قصبه و دیه معروض عرصهٔ تاراج شد و کلیسا که از سنگ افراخته شده بود با خاک یکسان آمد و گرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از مواضع کفار گرج که در میان مغارها و کوهها بودند به نردبانها بالا رفته متحصن شدند از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها بزنجیر و ریسمان استوار کردند و در هر صندوقی یک نفر یا دو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفهٔ در بر کوه ایستاده صندوقها در برابر مغارها فرو گذاشتند و آن بهادران تیر و شمشیر بید غدغه جنگ میکردند و بچستی و چالاکی از صندوق جسته خود را در مغارها می انداختند با آنکه در هر مغاره چهل و پنجاه کس بلکه زیاده بودند بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر مینمودند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد غارت و تاراج میدادند و بر این نهج بسی مواضع مسخر گشت و کنایس معظم الملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بیخ و بن برانداختند و از خرابی و ویران وقیقهٔ نامرعی نگذاشتند و درختان را بعضی را پوست باز کردند و بعضی را با آتش سوختند و چون اضرار کفار بنهایت انجامید روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سپاه بهرام محل بازگشته باردوی اعلا ملحق شدند و در روز سه شنبه بادیگر یلانرا ان موکب فیروزی نشان سوار شده صید را ان افکندند و باز در جمعه هفتم ماه مذکور واهیه شکار را از خاطر خاقان هوید منصور سر بر زد و در ان صحرا و بیابان نخچیر بیپایان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از این سرداران گرج که در اردوی کیهان پناه اسیر بودند کس فرستاده گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز با نحاز رسد در گرجستان از هم کیشان ما و تو نشان نماند ملک گرگین از این سخن متغیر شده جمعی از هم کیشان خود را با پیشکشهای نفیس بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون ایلچیان گرگین جبههٔ پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده عرضه داشتند که والی ما در مقام طاعت گذاری و فرمان برداریست اگر بیمن استمام و عنایت شما نوعی گردد که صورت غضب حضرت صاحبقرانی تسکین یابد و بر فور آنچه از نقود و جواهر که میسر گردد ارسال نماید و باج و خراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانهٔ عامره رساند امرا فرصت جسته در وقت مناسب زانو زده سخنان ضراعت آمیز گرگین را بپایهٔ سریر اعلا عرضه داشتند و در ان باب فصلی مشبع راندند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان هر یک بمضمون ایمقال مترنم شد بمن بخش گرگین پیلادرا صاحبقران که همگی همت او بر اعلاء اعلام دین مقصور بود شفاعت ایشان را نشنیده آن کلمات را بسمع رضا اصغا ننموده و امرا در این قضیه با ارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که این جماعت جزیه قبول نموده اند حکم شرع آنست که دست از ایذاء و اضرار ایشان باز دارند و بقتل و غارت تعرض ننمایند بالاخره حضرت صاحبقران بموجب فتاوی ائمه اسلام عمل نموده ملتمس گرگین را با ضعاف مقرون داشته امیر شیخ را که یکی از شفعاء او بود ممنون گردانید و بسر کرم خنبانیده فرستادگان را در میان یاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت اشتغال نمودند و ایلچیان مراجعت کرده هزار تنگه مسکوک بالقاب همایون شهریار و اکثر با هزار بار اقمشهٔ نفیس و امتعهٔ غریب و اوانی طلا و نقره و یک قطعه لعل آبدار خوش رنگ بسنگ هجده مثقال بعرض همایون رسانیدند و جزیه و خراج را بقبول عهود و مواثیق مؤکد ساختند و حضرت صاحبقران رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل بتفلیس رسیده و مجموع دیرها و کلیساها که در آنحدود و نواحی بود منهدم گردانیدند و چون از آب کر گذشته دو مرحله پیمود جهت عمارت بیلقان عنان عزیمت بجانب قراباغ منعطف گردانید و آغروق را گذاشته پیشتر شد و چون بحوالی بیلقان

بیلقان رسیده فرود آمد و بعد از دو هفته آغوق و لشکریان رسیدند هر یک از افواج خیم و خرم در محلی فرود آمدند و رایهای قتاق برافراشتند و برفراز بیلقان انداخت و آن شهر از زیر و زبر خراب و ویران شده بود بنوعی که از ابنیه و عمارات حجری بر جای خود نبود بلکه فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مهندسان خبیر و بنیاشتران روشن ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض مخندقی عمیق و چهار بازار و بیوت و دروب بسیار و مساجد و غیر آن و ساعی مسعود و زمانی محمود طرح شهر انداختند و بشتاب بپیوده برسانیدند و لشکریان و امرا و قسمت نمودند و لشکریان با اتمام رسانیدند و مجموع آن ابنیه و عمارات را در شصت پخته و یک ماه تمام باتمام رسانیدند و دور باره وی آن بگرد بزرگ دو هزار و چهار صد گز بود و حوض و دیوارش پانزده گز و ارتفاع آن قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق بیست گز و کنگره بسنگ اندازه ترتیب داده و شهری چنین با وجود کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا در یکماه چنانچه سبق ذکر یافت ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای قضای آن کرد که از رود ارس جوی بریده شود و آب آن بیلقان کشد و تا انقضای دولت دولتخواهی سعود و مسکون گردد و لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا و سپاهیان و نوئینان بکفایت آن مهم قیام نمایند و تواچیان مسافت جوی را بر سپاهیان قسمت نمودند و باندک زمانی نهری روان که طول آن شصت فرسنگ و عرض پانزده گز شرع مهیا و آماده شد

ذکر ارسال حضرت صاحبقران امنا را بولایات جهة تفتیش احوال زیردستان و تعمیر شهر سلیقان

و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز رایت فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک توران و ایران بساحت تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان و تهنیت فتح دیار روم و کرجستان از اکناف و اقطار احرام قبول قابل کمیه آمال بسته بودند و بر درگاه شهریار ستوده خصال جمع آمده و بکام دل مرخص گشتند و در مجلس فرمانفرمای انام از علما و امرا و فضلای روزگار جمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر آنحضرت بتحقیق مسائل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود و نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و دانش بفضیلت عدل و احسان و مزیت رد و امتنان مخبر شد و حضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که آن بحث بجوی و گفتار یکدیگر انجامد و لاجرم ما فاضل فضایل بلقب خطاب فرمود که در دوره سالفه قرون سالفه علما، ملت سلاطین و ارباب دولت را نصایح مشفقانه میکرده اند و ایشان را بامور مستحسن ترغیب و تحریص مینموده اند و افعال نکو بهیده و اعمال ناپسندیده منع میفرموده اند و در این عصر شما را [illegible] میکنید و از نصایح و فساد مملکت و رعیت با من هیچ فروگذاشت نمیکنید ایشان متفق الکلمه معروض کردند العود الی الله که پادشاه دین پرور و سعدالت گستر از موعظه و نصیحت از امثال ما مستغنا و دارنده و هر کس را در اجرای احکام علمی و قوانین ملی از آنحضرت تعلیم باید حضرت صاحبقران صافی سیرت از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود ابواب فرمود که فرمان ایشان را بر سبیل ستایش و تحسین کوبند اصلا خوش نمی آید غرض از ظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هر یک از شما که از ناحیه آمده اید احوال و اوضاع ولایت و معاش و معاش کاشتکاران و نسبت برعایا و زیردستان را اعلام کنید تا اگر از زیردستی چیزی بر زیردستی رفته باشد تدارک آن مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشادند و هر یک از نزدیک و بدوخت و شهر مملکت خود سیدانستند عرضه داشتند و حضرت صاحبقران عیت پرور طایفه از اصحاب درس و فتوی را که زهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک از ایشان را با امینی معتمد از قبل خود اعلا بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق حالات نموده و داد مظلوم از ظالم بستاند و ستمکاران را از کوشالی بسزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و باز گشته بعرض رسانند تا حالیان با این عواطف امیدوار گشته دعا دامن و امان اهلو پرستر احت نهند و در صبح و شام بدعا دولت روز افزون پادشاه اسلام قیام نمایند و دیگر از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا روان شده و قطع منازل و مراحل نموده با راضی بیلقان رسید و در روز غره جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استعداد یافته و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با بوتایع و لواحق متفوض رای مروت آرای آنحضرت گردد و دیگر از وقایع آنکه نوکر چوکس پسر توقتمش آمده سر ملک قطب الدین حاکم کوجک را که پیوسته داد و فرّه و هنر و هنرپرور بدرگاه گیتی پناه آورده و فرمانده که توقتمش سر شتر بر کجا رساند و چون از اعتبار او آزرده و دیگر از وقایع آنکه شحنه عدالت نشان شهریار جهان فرمانداد که مولانا قطب الدین قمی را که پیش از این از اعمال فارس بدرگاه همایون آمده بود بند کنند و سبب قید او آنکه بسمع شرف اعلا رسیده که مولانای مشار الیه چون توجه بارد وی کیهان پوی مبلغ سیصد هزار دینار رکنی بعلت شارو پیشکش از رعایا و محترفه شیراز گرفته است و قدم از اعلم انصاف و مروت بیرون نهاده و حکم شده که شیخ درویش آهی عدمش را بازالانده دوشاخ شیراز بردن و چون او بصاحب آن امثال رسانند نوکر سرش را اعنوزا که حرکت ناپسندازو صادر نشده بود و فردی چند بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند و بر جبر کسر حال ضعفا و مظلومان بر زند و اشارت علیه صادر پیوست که مولانا صاحد اکه همراه مولانا قطب الدین قمی و نویسندگان از فارس آمده و صورت ظلم مولانای مذکور و مسامع علیه رسانیده بود و همراه ایشان بشیراز بر بندند خاطر نشان مردم آنجا کنند و هر جور و حیف و ظلمی که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده و رضا و اشارت حضرت فرموده باز گویند و بازگشته مستوجب سیاست گردد ملک سمنانی را با ایشان جهة ضبط امرال فارس روانه ساخت و چون آنجماعت بموجب لینج پادشاه با استمالت و احکام بشیراز رسیدند اعلی نوزا اعلی بر کشیدند و در جبکه گردن ابنوه از مردم شهر و رؤسا و سادات عتیق جمع آمده بودند و صحن و بام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را بپای منبر سنگین بدالانه دوشاخه حاضر ساختند و صاحد بر منبر شده سمنان شهریار را صاحبقران ایسمع خلایق رسانید و این بیت خواجه حافظ قدیده التغییر کرده بدین نهج بر زبان گذرانید

اگر خراب شد این مملکت زشاه مدان

گرد در دم دامانگاه مولانا است و از اطراف و جوانب غلغله و ثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان عالم علوی رسید و در مدت دو ماه بمبلغ سیصد هزار دینار یکی را
گرفته باز آورده بودند و حضور فصحات و هیئتان ملک بمقصود رو کسوز بخواندند و از اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته با سامی همتا مجلس موشح گشت و بعد از
آن شاهزاده جوان بخت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بنده و دوشاخه بر گرفته روانه سمرقند گردانیدند ذکر توجه امیرزاده کان با
مادر و پایه سریر اعلا و رفتن امیر سلیمان شاه و امیرزاده رستم بجوباری و دماوند

چون خاطر جهانبانی مبانی جهانبانی حضرت صاحبقرانی از جهات
بیمتان و اوضاع خان عمان عزیمت آن طرف مستلاق تجانب قراباغ قاقت و چون بانجار سید تحضرت و شاهزادگان سران سپاه و رویا با که بموجب فرمود مهیا
و پرداخته بودند نزول فرمود و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش ازین مقرر شده بود که چتر تفویض ولایت و الوس جلاکو خان با امیرزاده
عمر و قراباغ حاضر کرد و از راه قوچی و ستاسوچ گشته بارودوی همایون پیوست و شرف زمین بوس دریافته و در آن و ان که منهیان بسمع عدیه رسانیدند که سکنه
شیخی که چسب بر ییلاق واجب الاذعان بانضباط فیرود کوه و ماه ندرقه از او تمرد و عصیان سر میزنند و دو فرسخ تربیت حضرت صاحبقرانی بر طاق نسیان نهاده بکلی از
نعمت اقدام مینمایند و اینمعنی بر مزاج اشرف اعلا گران آمده از موقف جلال مثال واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمان شاه با تفاق امیرزاده رستم متوجه آن
شوند اگر خبر یاغی گری اسکندر مطابق واقع باشد یاد کان قرم و کاشان او در کرین را جمع آورده از عقب او بروند و سزای او و جزای آن کافر نعمت را در کنار شهر و بیابان
بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم بموجب فرموده بدرگاه عالم پناه آمده ساوری فراوان آورد و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن و سایر
اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و متسوقات دیگر بعرض سانید و یکهزار اسب کشیده و همچنین مطایای آمال امرا را از نقود و اجناس کرانبار کرده و در آستانه
هر هفته بهانه علوی عظیم ترتیب داده بوظایف عیش و عشرت و طرب پیرو جستند و در تقاضا صیف بحالات از عراق عرب تا لور و پسر سلطان احمد را که بمعیت حرمله
از دار اصل رفته کانی ملی کرده بود و دل خسارش بباغ جوانی نوشکفته بیاورد و بصر صر قهر نهال قاقتش کنده از جویبار خلاف بالا گشته بمحنی گشت و در اثنای این وقات سید بر کة
خلیة التیه و البرکات رسید و حضرت صاحبقران ستوده خصال از خرگاه بر سم استقبال بیرون آمده جناب سیادت مآب جبة قامت سوم تفویض امیرزاده محمد
سلطان و ستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشار الیه را در آغوش گرفت و هر دو بسیار بگریستند و هم در آن زمان زمان زانجانب ماوراء النهر اعیان و اشراف و سادات
و علما رسل فرزندان سمرقند و خواجه عصام الدین اولاد شیخ الاسلام کیشی و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آمده روسای بلاد و مصار بدرگاه پادشاه کامکار آمده مراسم
عزای شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت ناریه فرقت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خسرو جهانگیر بتحقیق مسائل دینی میل تمام
داشت هر روز بعد از انگه رای عالم آرای باداء تحقیق امور ملکی فراغتی روی نمودی فضلا را نام و علما را اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و به
مباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بملت حنیف بود مجلس آراستندی و چون پیش ازین نویسندگان بر امیر آید که حاکم کرمان تحریر کرده بودند و مبلغی بنام
رقم زده و در این محل سر عظمی تومان آغلاکه عمزاده او بود و دختر او در حبالهٔ نکاح امیر آید که بود دلیبا ن در آمده و آن مهم را بصد تومان پیکی قطع فرموده و امیر آید که ملتزم ادای مبلغ
مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر از جزئیات و قایع آن دیار و آن تومان نوشیروان نهریان آغاز برای تحصیل اموال آن دیار بجان تبریز فرستادند
و پیر محمد پولاد را که از جمله امرا شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری روان کردند و در این شاهد صفا بکیلک ملک آخوم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و پسر
زاده مشار الیه امیرزاده خالد و سلطان مهدی بارودوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس هند و ستان بموقف عرض رسانیدند ذکر توجه
مخدوم زادهٔ عالمیان شاهرخ بهادر بصوب گیلان و وقایع ترکمان در قراباغ

چون احکام ممالک گیلان بارسلطا
رسل و هدایا و تحف اکتفا نموده بحضرت جهانگشای استظلال و دیدهٔ امید وار از عبار رستم سمند جهان پیما روشنائی نمود مورد از موقف عزیمت بادشاه زمین پیما
جهانمطاع بتعاقب پیوست که بلال و منجر بر در حلق لوا چی دبا یزید بور لدای و بهلول بر لاس و برهمی از سیاه ظفر پناه بجنگلستان گیلان در آمده در آنجا مخدوم زاده و قشلاق کنندهٔ
و ایشان با مثال مرسا درت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قوشون از جوبک منصوبهٔ متوجه آنصوب گشته بمنزل نماج رونده و فرزندار جمند
شاهزاده مذکور را بر سم سلطان تومان امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و رستم صفا یر خاوند جوا جلی بهادر و دیگر شیران بیشه وغا ملازم رکاب ظفر انتساب
آنجناب باشند و شاهزادگان جوان بخت و سرداران پایتخت بموجب فرموده روجرگت آمدند بمنزل نماج رفتند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی نشان
خبردار شدند اضطراب بجنبان قصر تمکن و وقار ایشان راه یافته و کسان فرستاده بمبلغی که آمد بر سم باج و خراج قبول نمودند شاهزادگان کسان فرستاده
باج و خراج را بعرض همایون سانیدند و محل قبول افتاده جمعی جهة تحصیل اموال بگیلان رفتند و سید رضا گیلانی که از حکام آنجا بود حسب الامر متعرض و متصدی
رشتی که از ملوک آن مرز و بوم بحشمت و تمکین ممتاز و بهشت تشوق تمنا و ار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین سرداران دیگر دیار
هر یک متحیر با تحف و هدایای بسیار ارسال نمودند و چون آنجماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند و هیئتها گشادند و زبان باظهار اطاعت و انقیاد گشادند
و در سمت سعادت و اقبال ادای باج و خراج را التزام نمودند خاطف خسرو انه بهر دو الصوف نوازش و تربیت سرافراز ساخت و بنا بر اگر سیدند رضا از اهل بیت سید

بنوت بوده صاحبقران صافی عقیدت خواست که در ترجمه احوال و منوعی شروع نماید که سایر ملوک کیهان مدون مستور و باشد لاجرم از سال آنولایت که قریب پانزده هزار سن از پیشه لوده بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار دینار رکیکی مقرر شده بود آنچه بمالک سیه مشار الیه و امیر محمد بن سید علی بجناب سیاه تاب گشته و مختصات احوال برحسب فرمان از مطالعت نصف و ثلث مال که مرقوم رقم تحقیق شده بود بازداشته و مقارن اینحال حضرت صاحبقران شمس سمای دولت از پیش مرغیاس بسط فلک کاخ فرستاده و از جلوه و قایع زمان قشلاق قراباغ آن بود که امیر سید برکه مریض گشت و هرچند اطبا در معالجه آن بد سعیها نمودند فایده بران مترتب نشد و صبیحه حیات آن سید بزرگوار مطوی گشته رخ روحش از قفس کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نموده و حضرت صاحبقران از وقوع اینحادثه بغایت مضطرب و متالم شده آخر مضمون کل نفس ذائقة الموت را نصب العین همت ساخته دست در عروه و ثقی توکل و اصطبار زده و اشارت عمید صدور یافت که نعش او را باخود برده برسم امانت در خاک نهند و آنگاه بتفاوتی عنایت شهریاری مشاعل حال امیرزاده اسکندر آمده و نام ایالت ولایت بهدان و نهاوند و بروجرد و مواضع دیگر از رستاق کوچک باشور و ملحقات و توابع و مضافات و قبضه حشمتیار او نهاده و چون فصل شتا بآخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماردین با زینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه آمد و چون نشین ستی عصمت را که نامزد امیرزاده اما بکر شده بود با خود همراه آورده و ملک غازالدین نیز از سلطانیه رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانیدند و این همه حکم لازم الانقیاد بنفاذ پیوست که وجوه احیان و اوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر کس سیری یا دوسی یا کوچ سمرقندی و بخارائی چادر نشین و خانه گرد باشند ایشان جمعی معین شده و چون ماه مبارک رمضان در می نمود و قرب یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان که گذشته بود برای روح او حسنات کلام مستقیم رسانیده آشی عظیم داده و بعد از آن شاطر شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر برزده و آنحضرت سوار شده شاهزادگان عظام و امرای فخام و صحرای آن تا مرحله که انداخته و بعد از شکار بزودی از اطراف جرگه بهرسیده صید فراوان افکنده چون از آن کار فراغت یافته حضرت صاحبقران عالی همت بسعادات و علیا و اکابر و فضلا بحسب قدره بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر بترکات اوغ و روم چندان انعام کرد که محتاج بیان نگشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت استاکرده دعا گوی و آسوده خاطر بمساکن خویش فرستاد

ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت اولوس هلاکو خان بمیرزا عمر

چون در این یورش عجسته ارش آنچه از متمنیات پادشاه هفت کشور متصور بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد و در اوایل بهار گرامی فرسیاب مشرقی اشتاب روی بمستقر عز و شرف خویش نهاد و در چهارم رمضان المبارک سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و اقبال عبور نمود و در حدود زار کنار رحوالی قریه نعمت آباد که از قرای مضافات بلاس است و از مستحدثات همت آنحضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از محل نتاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و در اثنا طازمان جنت علیا بموجب اشارت پادشاه ظفر لوا بترتیب اسباب طوی و تهیه ما یحتاج جشن قیام نموده و حی طلعت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حدود روم و شام بامیرزاده عمر بن میرانشاه ارزانی فرموده و بر بیع واجب الاتباع تمغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان که مستعدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر بیچند و بکار او حاضر شوند و لشکریان پدرش و ملازمت و کمر بندی امیرجاپانشاه بن امیرجاکو را باو تفویض کند و امیرجاکو را باجمعی امیر دیگر مثل امیر موسی و تولک و یادگار برلاس و حمید بورلدای و غیرهم را ملازم شاهزاده کرداند و سفارش فرمود که در کلیات و جزویات امور از صواب دید امیرجاپانشاه در نگذرند و شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسبان با زین زر اختصاص داده و امرا را نیز بمنشورات فاخره اقطاعات وافره و متوفره ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم شیروانی و سلطان عیسی حاکم ماردین و کوستدیل کرجی را شریک و جالیق و بسطام بن مهدا خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده جرکرداند و او مصوب بیلاق الاطاق توجه نموده و فرمانفرمای آفاق بعون خلاق آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان افکنده و کنار آب قاق که آنجا را آلاداغ و کوستیدل میگویند از نزول موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان آنجا رسید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود و مولانا نظام الدین بستی که بعضی موقوفات خان را با و بشاهی تعبیر کرده اند بقراءت خطبه عید و اقامت صلات آن روز سعید قیام نموده و حضرت پادشاه دریادل بعد از فراغ این فرایض و نوافل و بخشش و انعام شامل لطف و سرور و عیش و حضور مایل شده فرمانداد تا جشن شاهانه و بزمی خسروانه بیارایستند

ذکر تمهید و استیمان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک در عقب ایشان بجانب ری و فق اشارت پادشاه اسلام

سابقا مسموع گشته که از امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمقتضی اشارت خضر و همچو جنه تحقیق حال رو و فرع اسکندر مشیخی متوجه صوب ری شده بودند چون بدانجا رسیدند دریافتند که اسکندر از تیره کی رای و بی رازگی با سلاطین پناه کرده و اندیشه دور و دریابان غوایت و نفاوت تو غل نموده و قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته و لشکریان خود را بمحافظت آنقلعه نصب کرده و خود بکوه رستمدار که بحکم است امیرزاده رستم هشت روز در دهان اسباط اقامت انداخته مآل بیاد کان آنولایت و قصبه کاشان و ساوه و غیر ذلک و هزار جمع آورده و سر در پی اسکندر نهاده و رستم و امیر سلیمان در آمدند و بعد از محاصره قلعه نوروز استحکام ساخته بودند و در آن محل ملک کیومرث پیش ایشان آمد امیرزاده دولت یار و تولمشان رفیع مقدار بقصوای الحرب عدة

عمل نموده ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود بمکر فریفتند و خدمتش را پیش اسکندر فرستادند و از راه فریب پیغام دادند که او دشمن تو را فرستادیم تا
که بی عهد و بتحاشی پیش ما آیی و خدمت سابق را باین حرکت مؤکد گردانی و اسکندر بلند آواز اظهار تمرد و عصیان باین کلمات اعتنا نکرد و با کیومرث صلح و صفا نموده
آورده او را بترسانید و بمرو با یکدیگر عهد و میثاق بسته در بدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشهای پر درخت خزیدند و در اوایل سال که کنار آب اخلق حصیم
نصرت پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمد و صورت واقعه بعرض ایشان رسانید که آن پایه سریر اعلا گردانید و رای عقده کشای ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان ارسال کرد
که با لشکرهای آنجا از راه آمل و ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهند و روز جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراءالنهر آمده خبر آنجا بسمع
رسانید و چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام گردید خسرو پرویز روز امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز را از پیش فرستاده پیغام داد که از حشم خلج و اعراب که در
نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشمی فراهم آورند و امیرزاده اسکندر متوجه شده با میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندند و موکب فرمانفرمای هر سوم محرم از اردبیل
گذشته بموضع سرجم نزول فرموده در آنجا دولتخواهی که ضبط قلعه اونیک تعلق باو میداشت بتعجیل در عقب آمده خبر بساط بوسی یافت و حضرت صاحبقران جهانگشای جهت خدمات
دیرینه و دولتخواهی او را در آغوش مهربانی کشیده پرسش احوال نمود و خلعت و کمر داده فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید
جلایر تازیک مزاج واقع شده از او اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان حذر باشد و بعد از اتمام وصیت او را وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چتر ظفر نگار
از آنجا روان شده بیست و پنجم شوال در ضمان ملک ذوالجلال بسلطانیه رسید و در آن مکان که محصلان بتحصیل اموال گیلان رفته بودند آمدند و نقد و جنس وافر آوردند و بیست
و نهم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت آنحضرت مطلع گردید از اردبیل
دو اسبه روی براه آورده در مدت نه روز آن مسافت بعید را پیموده در صحرای قزوین بخاکبوسی ساحت بارگاه پادشاه روی زمین سر تفاخر باوج علیین رسانید و بوسیله
سرایملک خانم و امیر شیخ نورالدین از خاقان بادادودین درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان پیوندد گردد پیش امیرزاده میرانشاه که در بغداد است باشد
و ملتمس شاهزاده مبذول افتاد حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده میرانشاه نگریسته فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و اجازت داد و مبلغ
چهارصد دینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام فرموده و جبل را که از نواحی بغداد است بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال انعام فرمود
و امیر سلیمانشاه بموجب فرمان متوجه سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و آنجناب بفرمان خسرو
کامیاب پای سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در کبودر با امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و سپاه منصور پیوست و ایشان از آنجا رعایت حزم و احتیاط
نموده خندق کندند و بشاخهای درخت استوار ساخته مدت بیست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و از اردوی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان
و سران سپاه برحسب فرمان روان شدند و چون آن راه جنگلستان بود بساقیان درخت افکنده راه میگشادند و در کمرها و گذرها که مخالفان حصار کرده بودند تنچها چوبها
و قابل گذار ده عبور میساختند و بدین تیره رای اسکندر تیره ضمیر شتافتند و هر کرا می یافتند نهال حیاتش را که از جویبار نشو و نما بهره برداشت قطع مینمودند و ماهچه طوق آفتاب اشراق از سوی افق
در حرکت آمده در غره ذی القعده از افق جلکاری طالع شد و چون موضع سارق قمش مخیم اقبال پادشاه بادادودهش گشت رای عالم آرای جهاندار بایران ما احمال و اثقال با
رهبری بسبی و بخارا روانه ساخت و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روانه شدند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر
شمس الدین عباس و دیگر امرا که نقل ییل قرا تاتار و خانه کوچیان مملکت آذربایجان منوط و مربوط بسعی و اهتمام ایشان بود از راه خاسمنان حرکت آمده قطع
مسافت نمایند و بشارت حلیه از تومان هر یک هر قوشون که موکل بودند برخیل خانه از قرا تاتار ایشان را رانده بسبکبار ایلغار کرده و امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز که از ری جمع لشکر بیشتر بوده
باردوی همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بر قلعه گلخندان که در دامن دماوند واقع است و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد بتعمیر آن از گچ و خشت پخته
فرمان داد و از آنجا روان شده از دماوند گذشت و بفرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید **ذکر عروج امیرزادهای عالیمقدار و پهلوانان جرار بقلعه فیروزکوه
و آغاز حرب ایشان** از امهات قلاع مملکت ایران که بحصانت و رصانت اشتهار دارد یکی قلعه گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن از افواه
و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور و چون رایت منصور بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار از اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کورکه زده سورن انداختند
و فرود آمدند بهادران گردون شکوه بتقدم جرات پیش سلیها ترتیب دادند و بتهیه اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق اشتغال نمودند اهل حصار از سر اضطرار خاطر
بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بفشردند و دست بتیر و کمان زده سپر بی شرمی در روی کشیدند و چون در آنجا از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان محمد
آزاد نام و شیخ بهلول بیان مذکور و طایفه دیگر از بهادران از عقب هم یکیک بقلعه کوه برآمدند و مخالفان چون بر این حال اطلاع یافتند بمدافعه و مقاتله ایشان
بشتافتند نایره حرب اشتعال یافته از بهادران سپاه لشکر فیروزی اثر مسعود و فی چند زخمدار شدند و چون آفتاب عالمتاب از کوه سر بر زد بهادران نصرت نشان قلعه
کشای کوس و کورکه فرو کوفتند و از کمرها ببالا بر آمدند و روی بجلادت بتسخیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی مازندرانیان و یساری که در حصار بودند از مشاهده این
حال مضطرب و سراسیمه شدند و از غایت خوف و وحشت طایفه را ببارگاه گردون عظمت فرستادند و بزبان استکانت از حضرت صاحبقران امان خواستند ملتمس

حضرت صاحبقرانی شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید و بعنایت بی پایان نوید داده بازگردانید و چون آن جماعت بقلعه در آمدند بیک سکندر و سایر متعلقان
او که در آنجا بودند بپای ضراعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه منصور بحصار رفته ساکنان آن قلعه را با کوچ بیرون آوردند و حصن حصین بدور و مفتوح شد
و در تصرف بندگان حضرت آمد و حضرت صاحبقرانی زنگی تولی را با جمعی بکوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنگ رفتند و در مرغزاری
فرود آمدند و شهریار والاگهر حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا را با گلدستهای چمن خلافت میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اکمل و امیرزاده
سعد وقاص از راه سلطان میدان بسوی سمرقند گردانید و در این اثنا منهیان بسمع اعلا رسانیدند که ایل قراتاتار رایات شقاوت انگیخته اند بیان آن اینکه آن طایفه از
ایل قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه تنگری برمش شده بود در ظاهر دامغان سر از گریبان عصیان و طغیان برآورده و اوراجمها تمام از مرکب درانداخته راه گریز پیش
گرفتند و داروغکان طوایف دیگر که از عقب ایشان می آمدند تنگری برمش را که زخمدار و بیخبر افتاده بود برداشته خود نیز باندرون دامغان در آمده مردم کاردان بمعالجه
او مشغول شدند و دیگر مردم آنجماعت که از این معنی خبردار شدند بر سر غدر و فتنه رفته آهنگ فرار کردند و داروغه ایل دیگر که از عقب ایشان می آمد و امیر شمس الدین عباس شاه ولی
پسر سونجک و ایلمش و غیرهم از امرا و قوشون که موکل ایلها بودند بر این حال مطلع شده تیغ خونریز از نیام کشیدند و قرب سه هزار نفر از ایشان را بزخم تیغ از اندرون دامغان
براه عدم فرستادند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استرآباد شتافتند و بازماندگان را امیر شمس الدین با خود برد و چون بندای عالم آرای شهریار جهانگشای از این حادثه
آگاهی یافت بیان قوچین و سیف الملوک و دانه خواجه و رستم برلاس و قماری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده عمر شیخ امیر بندق
نیز با طایفه از لشکر پایان بکامیشی قراتاتار از عقب بر حسب فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گریخته و زمره همراه امیر شمس الدین عباس رفته بودند
امیرزاده مشار الیه تا دامغان براند و از آنجا بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و بیان قوچین و دیگر بهادران که نخست از عقب قراتاتار رفته بودند
از بسطام و عقبه لنگر و گذشته بموضع قرالغان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند و سپاه منصور پانصد مرد بیش نبودند و معاندان گروهی انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آن
جماعت را بتیغ انتقام بگذرانیدند و قرب دو هزار خانوار از قوم قراتاتار بدست آوردند و بیان قوچین از آن موضع بازگشته روی توجه باردوی اعلا نهادند و شاهزاده کامکار
که پیش از این باشارت واجب الاطاعت متوجه سمرقند شده بودند چون ببسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا گشته با متابعان براه نیشابور عازم هرات گردید و حضرات
عالیات سرایملک خانم و تومان آغا با آغروق بزرگ براه جاجرم در حرکت آمدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و محاربه سلطان حسین

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال اسکندر شیخی را اهم مهمات دانسته عزیمت خسروانه بجانب جلاوه تصمیم داد و امیرزاده شاهرخ که در آن اوان اندک مرضی روی
نموده بود روانه هرات گردانید و حکم فرمود که امرا و لشکر پایش همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب جلاوه در حرکت آمد و در چند روز عساکر نصرت مآثر کوههای
بلند و دریاهای ژرف طی کردند و چون بعد از قطع عقبات راه دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای کوه جلاوه برآمدند اسکندر که کفران نعمت بعد مشقت روی سعادت [illegible]
همایون یکروز در جلاوه توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دره ایست عمیق و بسیار درخت و نباتات بی نهایت و بارندگی که همیشه در آن موضع میباشد زمین آن از
خورشید بی بهره است و عاطل از پیرایه گل و در آن دره آبیست عظیم و بغایت تیره که باسب دشوار عبور از آنجا نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری بجهنم دره اشتهار
یافته و پلی که بر بالای آن بسته بودند چون حباب شقاوت مآب از آن عبور نموده خراب و ویران ساخت و چون گذشتن از آن آب متعذر مینمود طاعت گذاران بموجب اشارت
فرمانده جزو و کل پیران پل بستند و نخست جهانشاه بهادر که یغراولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند و بعد از آن یوسف برلاس و خواجه شیخ علی برلاس سید خواجه ابن خواجه
شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین بترتیب از عقب یکدیگر گذشتند و آن مردان گزیده جنگلها بریده راه میساختند و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود
بهر طرف میتاختند و حضرت صاحبقرانی نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته سپیدرخت نزول فرمود و سرداران بهادران باطراف و جوانب بطلب اسکندر شتافتند
و در میان ایشان سادات مازندران بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین پادشاه روی زمین بیان تیمور و چین و شاه ملک برلاس و محمد برلاس و شیخ درویش الهی و دیگر
بهادران در میان جنگل دوانیدند و در دریای قلزم با اسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دو بیست هزار سوار و پیاده از قبول خود بیرون آمده مستعد رزم و پیکار شدند و شیخ
درویش الهی و همچو در راه داده عنان بازگرفت و لشکر منصور که با اسکندر رسیدند بیست هزار نفر بیش بودند و بارها دستبرد شجاعت او در معارک مشاهده کرده بودند
و فی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش گیو و جدش گودرز و مادر او بانو گشسپ است دختر رستم دستان
و فردوسی اسکنه الله فی فرادیس الجنان در داستانی از زبان بیژن گفته   نیای من شیر جنگی پدر گیو گرد   هم اکنون ببینی ز من دستبرد   القصه آن بیست هزار بهادر از بیم عتاب
و بازخواست خسرو کامیاب پای تجلد فشرده بایستادند و دست به تیر و کمان یازیده دل بر مرگ نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تیرها در کف زده صف پیش آمده حمله نمود
و شیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشده و تیرباران کردند و اسکندر که بفر دولت قاهره از لشکری روی برنمی تافت تا در آن حال بها بر کفران نعمت از پیش اندک نفری براه
هزیمت شتافت   بکفران نعمت دلیری که کرد   که زخش حیاتش سکندر نخورد   سکندر که بود رستم روزگار   ز کفران نعمت چنین گشت خوار   و قراولان لشکر فیروزی نشان
ندانستند که اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخت و معارف امرا یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و باتفاق در

اردوی اسکندر بخیه دست بغارت و تاراج برآورده و خشیت بیرون انجمن و قیاس کرفته شب را بنجا توقف نمودند و امیرزاده رستم که با امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سوکلجای بشیر آمده بودند بایشان پیوسته و از جانب چپ و راست بجستجوی آن تاراج درحرکت آمده بعزاده اولهراب رسیدند و امیر علی پسر اسکندر و متعلقان و زنان خدش کرفتند و دراین اثنا مامیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بن شیخ علی بهادر با هفتاد نفر رسیدند و بهیات اجتماعی بجنبل درآمده از پی اسکندر روان شدند و بهنکام استوآن پهلوان بیوفا را در جنکلستان یافته و با او دولت پیاده بود و پنجاه سوار بالضروره دستازجان شیرین شسته و آماده قتال کشته و برابر ایستادند و مخالفان دلیر کشته سوار و پیاده از جنکل بیرون خرامیدند و روی بامیرزاده مشارالیه و ملازمان او نهادند و ایشان تبع انتقام در معاندان نهاده اکثر پیادکان را بر خاک هلاک انداختند و سپاه نصرت شعار و فادار قلم تیغ بر داستان رستم و بهمند بار کشیده چه بعد از آن که لسان یکی بعضی بسنان از دهان بیرون افتاده بود جنبک بسیاری کرده و عاقبت اسکندر مغلوب و مقهور بجانب کیلان بیرون رفت و در آن حال او اختلافات بعضی گفته اند که در آن دره بصد تمنی جان شیرین بقابض ارواح سپرده و برخی برانند که چند سلاست نفس لباس اهل تصوف پوشیده وضع صوفیان اختیار کرد و الاول بالصواب و الیحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از اینجا باز کشته از کنار دریای قلزم با آمیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین باکروهی بنوه در جستجوی اسکندر در تک و پوی آمدند و از کنار دریای مذکور بجانب کیلان رفته بعد از انقطاع خبر فتح فرخ فضل آمد چون در آن ظلمات با دار اسکندر نشانی نیافته مراجعت نموده بار دوی همایون پیوستند و غیرت خسروانه شاهزادکان و امراء را باز خواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتند و امیرشاه ملک را مصوب ایشان کردانیده باز بطلب اسکندر همه را بجانب کیلان فرستاد و انجماعت یکشبانروز در میان جنکل ولای رانده و مشقت بسیار کشیده رفتند و در آن ایام متصل دیده ابر بر حال اسکندر میکریست چنانچه شاهزادکان محل فرود آمدن نمی یافتند و معاندان این رخنت و مشقت فرمان حضرت صاحبقران رسید که باز کردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و ولایت منصور از فراز پشته مذکور نهضت نموده از پلی که بر اب جهنم در بسته بود کذشته و همه را بجان امان بخشیده شب بهنکام از پیش شاهزادکان امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین پیش جناب مارت پناه قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیده ایم و بی پل عبور از آنجا متعذر است و یارای و بهستاد و پل بستن نداریم الحضرت محمد آزاد را با توکل باورچی و سی کشتی بانجا فرستاد تا بر آن آب پل بستند و شاهزادکان و امراء و لشکریان ازان پل عبور نمودند و بخدمت شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب در آن مرحله توقف نموده رایت نظر نشان از آن منزل بجانب کیلان و طرف قلعه حرقی در حرکت آمد و بحلکاه کلاره دشت رسید و چند روزی در انحدار اهل یغاکشتند معاندان این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین پسر کمال الدین علی را که میان او و اسکندر رشیخی عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت کردانیده و ایالت و ولایت ساری را بوی ارزانی فرمود **کفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقرانی بجانب مرکز دولت و وصول ان حضرت بدار السلطنت سمرقند** چون از اسکندر نشیخی بجز آب حیوان بجز نام و نشان نماند و قرابا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار درآمدند و غربت خسروانه بجانب دارالملک تصمیم یافته بموجب فرموده امیر سعید برلاس و دیکر سواران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آن حضرت امیر سوکلجک را ملازم امیرزاده ابابکر کردانیده بسغداد فرستاد و امیرزاده ابابکر مامور شد که همان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید عزالدین هزارجریب و سید علی بال توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده و بعد از چند کوچ بپای دماوند کذار خونان در انجا قصری بنا کرده و کوشک رخون اشتهار یافته و نزول فرموده و از انجا بتعجیل باخواص و مقربان روان شده و چون فیروزکوه مضرب خیام نصرت کشت امیر سلیمان شاه را بانجمعت طلاه و زوکر مرجع سرافراز فرموده و بحکومت فیروزکوه و ری و ان حدود باز داشت و بیان قوچین را که دارالغزاری بود امر فرموده که بتکخذای رود و بضبط قلعه انجا قیام نماید و از انجا در حرکت آمده ببسطام رسیده و بزیارت سلطان العارفین فایز کشت و فقراء و مساکین را صلات و صدقات داده بپیرپادشاه را که نصرت آسا ملازم رکاب همایون بود و حکومت استرابا و تعلق بوی میداشت و بشیر باشارت علیه بانجا فرستاده بود سعادت نموده و در این محل بار دوی اعلا پیوسته پیشکشها بموقف عرض رسانیدند از انجمله نقود ناب کشیده و بعد از اقتصاص خلعت خاص بموجب فرمان روی بولایت خود نهاده و هم در بسطام دانخواجه کرانجب قوم قرا تاتار رفته بود و معاودت نموده بار دو رسیده و احوال انجماعت را معروض داشت شهریار سپهر احتشام فرمان داد که سرداران ایشان را بند کرده بسمرقند برند و در این اثنا قاصدی از پیش امیرزاده شاهرخ رسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بموکب همایون پیوندد و آنحضرت او را باز کردانیده و فرمود که رو متوجه کردد چنانچه هنکام آب جغران بر سد و رایت نظر نشان در حرکت آمده و چهل مسافت نموده بنشا بور فرود آمده در روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع ثمانمائه از آنجا کوچ کرده بفشق اباد نزول فرمود و روز جمعه سیوم ماه موضع جام محل خیام نظر فرجام کشت و از روح مقدس زنده پیل احمد اسنداده نموده برکبت خوشخرام سوار شده چون کنار آب جغران مسکر همایون خاقان بلند مکان شد از اینجا رخ تشریف آورده دید امید از مطالعه طلعت چون خورشید آن فریدون وقت جمشید روزکار روشن کردانیده پیشکشها کشیده بهمت خسروانه از همه بابفرزندان بخشیده و آنچه فاده قرابوقاجوئی قرنائی که در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی در سراکر جهان عصیان برآورده بودند و بحرکات ناملایم اقدام نموده بودند همه را بعفو و اغماض مقرون کردانیده و از کرفته بدرکاه جهان پناه آورده و بعد از ثبوت کناه هر ده را بر در باطلی که در انجا بود بحلق آویختند و در این اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان مقرر شده و در مدت چهل روز ده ولیت تومان کپکی حاصل کرده و حضرت صاحبقرانی قدسره مسارعت نموده و امیرزاده شاهرخ را بهرات باز کردانیده و چون رایت فرمانفرمای ایران و توران بکولان رسید خواجه ابوقا که از مدت باستقبال شتافته بود بموکب همایون ملحق شده نوید سلامتی کشیده

کشیده وچون کنار اب مرغاب محل نزول شهریار کامیاب شد مردم چمچقتو از دره غز خود شکایت نموده بموجب فرموده پای دار و غه اسوار خ کردند و سرنگون بیاویختند و در اثناء راه داد و دهقان قری و قصبات و بلاد و امصار پیاپی رسیده اسبان رهوار کشیدند و غازمان رکاب فیروزی منتصب الاغان مانده خود را بمکذا شتند و برسبان آسوده خود سوار میشدند و بتجمیل میراندند و چون خاقان سنوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی بلخ بقرب قریه مسجد آدینه نزول جلال فرموده و اهالی شهر مذکور بر سم استقبال پیش آمده پیشانی نیاز بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز نهادند و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده بگشتی از جیحون بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده خلاء الملک نزول فرموده و خانزاده مشارالیه بشرایط خدمت و ضیافت چنانکه از همت او میسر و قیام نموده و از آنجا بکش رانده آق باغ از فرقدوم آنحضرت جنت مثال گشت و چون اردوی ظفر حرکت آمد بعد از چند روز باغ فرابوته و قصر جهان نما مرکز لوای نصرت گشت و در آن محل خواجه یوسف دارغه شاه و امیرزاده قیدوی پسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بدوی اعلا آورده و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و عهد علیا بمحل خانم نیز باخواتین امراء بعزم تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شدند و منسوقات بموقف عرض رسانیدند و در امکان اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیده ناحیه اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بسمرقند در آمده مدرسه میرزا محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر نگشته بود تشریف برده و از آنجا بباغ چنار رفته بساط عیش مهیا داشتند و چون خواتین و آغایان و نوئینان که پیشتر از راه ماخان و مرو متوجه شده بودند سمرقند رسیده بودند یکس فرستادند که بتجمیل بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیده و سرانجام خانم باغ چنار را منزل ساخت و نوئین آغا بباغ بهشت رفت و مزاج اشرف در ایوان ازنج اعتدال انحراف نموده و بعد از یکهفته بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت بسر برده و چون بصحت مبدل شد بباغ شمال رفت و در آنجا بچه فرزند یکه از بیکس سلطان متولد شده بود جشنی شاهانه مرتب ساخت و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدم فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل بمدرسه شاهزاده مرحوم کنیدی از جته مرمت آن احداث نمایند و معماران چابک دست در اندک زمانی قبه از رخام منقش پرداخته و نقاشان برطلا و لاجورد بش مزین ساختند و خانه که در حوالی مدرسه بود ویران کرده بهم از رو ضه رضوان نشان مبدا و مرتب گردانیدند و چون بمسجد جامع که احداث کرده همت آنحضرت بود گذار کرد و در کاهش که در مدت غیبت آن حضرت برآورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی پسندید و اشارت علیه نفاذ پیوست که انرا ویران کردند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته بایوان کیوان برافراختند و در خلال این احوال صاحبقران صدیم المثال از احوال نصفت و عدالت نوسندگان توقعلداران را کرفته بند کرده و بعد از ان بتحقیق فرمود هر که از وی تخلف ضرری رسیده بود بیاسای وی فرمان داد از انجمله احمد داود که در مدت غیبت رایات همایون بشغل خطیر وزارت بود در حین جشن و سور که در کار تکل واقع شد فرمان داد تا او انجلق بیاویختند و در این اثنا الچی آمد که کوکه از دشت قبچاق آمده بعتبه بوس در یافته معروض داشت وقایع انجانی را بعد از آن ترکات و بیلاکاتی که همراه آورده بکذرانیدند و هم در آنولا از پیش حاکم افرنج ایلچی رسید و بیلاکات منکاثره بعرض رسانید و از آنجمله پرده ای تصور معروض داشت که هر کز نظیر آن در تخانه مانی صورت کر نکذشته بود و پیش از این حضرت صاحبقران فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قریب یکهزار و پانصد کز شرعی بود که شکی در میان آن باتمام رسانند و در این اثناء آن قصر که قصری پادشاهانه بود باتمام رسیده هنرمندان ان دیار در سنک تراشی و خاتم بندی بدطولا داد رنجها و هر کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان سازندایشان بهمان خرد کی و نازکی از فرش دیوار پرانوند لاجرم از سنک هر مر در آن قصر زیبا منظر صور بدیع بنظور آورده و کمال خداف و مهارت خویش اظهار کردند و خوارد بسیار ضمیمه نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران با آن قصر تخشم فرمود و بترتیب طوی پادشاهانه مشاهل داده جشنی بازیب و زینت آماده و مهیا کشت و امراء و نوئینان بلوازم ثنا و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند و این مثل مشهور است که عید بی روسائی نمیباشد

ذکر قرلتای حضرت صاحبقران کشورکشای و ترتیب جشنی عظیم جهة تزویج شاهزادکان

چون از دیر باز خسرو سیارکان بمخانه اندیشه و تدبیر بر صفحه ضمیر نکاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر بجانب دیار اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید تا این معنی سبب غفران بعضی از تاثم و جرایم کردد که در اوان جانکیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته بود لاجرم در این اوقات که در سمرقند دولت و مستقر سلطنت قرار کرفت خواست که پیش از ارتکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادکان نام دار عفت و تاء رو سنک ازدواج کشد چه بقای نسل و تکوینیت و موقوف بر اینست القصه فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و حضر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف بقدر طبقای حاضر کردند از شاهزادکان چنکیز خانی طاری اغلان و بعضی دیکر بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که در این طوی امیرزاده محمد جهانکیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه محمود بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل اند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد بغزنین فرستاده و موضع کانکل از برای جشن و سور تعیین یرفت و در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه از قرتزول شهریار با تکین و شکوه فرودس برین کردید از برای نزول همایون چهار پرده سرا بر اسمان کشیدند و سرخرکاه با وج قمر برافراختند و دوازده پاکیسی آرای که ظاهرش از حریر لاجوردی و اندرونش از مخمل های فرنک بود و بطناب های ابریشمین و ستونهای منقش و قبه های زرین جمعی از پریان پیکران فراش بیک هفته بر پای کردند و آن دوازده پایه چنان دلکشا بود که همای آسا بر سر بیت هزار کس از روی تحقین و قیاس سایه می انداخت و از برای خواتین و شاهزادکان

و امرا و نویان جمیع فرمانروایان و سپاهیان بارگاه مراجعت نمودند و در آن مکان از اطراف و نواحی هر چند ان خلایق جمع آمدند که از کثرت ایشان و بدوخیمه ماندن در این بیابان مشکل بقائی داشت و صاحب کرار ملک بر فوق بود و در فنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و حلاقت لسان و فوت بر لطایف علمی مشهور بر قوانین حلی و انصاف بعضا از ارباب تحقیق احتیاج داشت از پیش پرسش فرخ حاکم و بدایای فاخره برسم تحف و هدایای فاخره عرض سانیدند و چون نوازش و یک ذرافه و نیز شترغ علاوه بر تحفات کرده و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود ترکستان بود بخشگاه حاضر شده شرف دستبوس دریافت و امیرزاده پیر محمد چنانچه که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت سریر فرقه بود در این بیابان رسیده و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی گرفته جراحت فرقت مرحوش امیرزاده محمد سلطان تازه شده شاهزاده مراسم نثار و پیشکش قیام نموده عاطفت خسروانه او را در انخلعت فاخره سرافراز گردانیدند و خواص و ملازمانش را جامه پوشانیدند و ایشان از لباس سوگواری بیرون آمدند و خواجه محمود طوسی که جمیع اعمال خراسان معین شده بود با یاد او وجوه مقرره اموال فراوان بخزانه عامره رسانیدند و حضرت صاحبقران دین پرور مضمون کلمه شاکوا و تولادد را منظور نظر داشته فرمانروایان بلاد را بانجام جسیم ساعی مسعود و هنیار فرمودند و در آن زمان محمود رجب با شارت حالی نشانات و قضات و علماء و ارباب درس و فتوی بمجلس همایون حاضر آمدند و امیرزاده رفیع بیک امیرزاده ابراهیم سلطان امیرزاده الیاس شاه و از اولاد امیرزاده احمد و سید احمد و شاهزاده با یقرا هر یک را بکر امیرزاده اکرام خاندان سلطنت و دودمان مملکت تا این شروع مقرر عقد بسته و در آن محفل جنت مثال امام ائمه سنوده خصال شیخ شمس الدین جزری بعد از رعایت شرایط عقد بقرائت خطبه بنکاح استغال فرموده کلمه ایجاب و قبول بقاضی قضات سمرقندی مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بیشمار و کوهر بسیار نثار کردند زیبن که هر دو زرکه افشانده شد زر چیدنش و ستانا نماند و حضرت صاحبقرانی هسته جهانبانی بر آمده و خواتین و آغایان را تا قبا بر سر گذاره چمن حسار خوابی را بدر تر خشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و ماهرویان هر چیین باطراوت کامل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آئین را بلد حضور و خویش زمین و اد ندما و امرا و ارزرگ و نویان و سادات و اکابر و قوریجیان و سایه دوازده پایه آراسته گردانیدند و سایر خلایق از امرا و هزاره و اشرف متعدد یک تیر پرتاب یازده دوازده پایه دور تر محفل جلوس حضرت سپاه و زنود و بسیاولان بهرام صولت با خلعتهای طلا دوز بر زمینهای مرصع سوار شده و طایفه خدمت بتقدیم رسانیدند و سلطان کوه پیکر را با انواع تکلفات تختها بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جمع و عطش از میان برخواست و چند شبانروز شاه و گدا امیر کبیر بنای نوش بسر بردند و در آخر جشن و سور ایلچیان صوب و شام و دیار رافیج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام اطراف مجمع امرا و سران سپاه را تکلفهای فاخره و انعامات داد مسرور کردانیدند و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران بانتظامات بر امور ملک و ملت پرداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمودند و کلاسرای نیاز در آمده در رسم شکر و ثنای تقدیم رسانید الحمد لله المنعم المفضل المتعال فی جمیع الاوقات و الاحوال

ذکر بعضی از قضایا که پیش از یورش خطا روی نمود و توجه رایات نصرت آیات بدانصوب

تخت حضرت صاحبقران فرماند او که تو اچیان شمار سپاه هزاره بدو اجمالی نمایند هر یکه قابلیت اقتضا داشته باشد زیاده یکسنده و در وقار ثبت نمایند و چون این مهم تمام سازند او امر لازم لمتابعه دستور العمل بسانند که بچه یراق و چه طریق بیایند و مجموع تو اچیان بموجب فرموده عمل نموده حکام ولایت و سرداران اطراف را بعد از قرارشان بموجب فرموده صاحبقران جهه گردن چریک با قطار ممالک روانه شدند حضرت صاحبقران بجانب شهر توقه توده آمد عهد علیا سراپرده عالم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نواخته خدمت انصراف او کرد را بلباسان رخصت فرمودند و امیرزاده سید علی احمد بن عرشیخ را که مادرش خرم شاهزاده مشار الیه بود و در این قریتهای بمصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه او روانه گردیدند ایشان متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر را خلعت و کرامی داشته روانه گردانیدند و بستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق و ساخت و مکتوبی در عرض سه گز و طول سه قاز کرباس نقش و خط بنا مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی سید کرباسی که در حسن خط و حسن کتابت نویسی سرآمد روزگار بود و بتولی مصر ملک فرج در بحبت ایشان مرد آنرا کرده و چون فرج پیغام او را دید و دانست که سلطان حسن نظیر او و قرا یوسف رنگها را بر آفریده بنده کرده ایم هر چه اشارت شود در باره ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که احمد جلایر را بنده کرده و در بسته و قرا یوسف تکاور انداز بنده جدا سازند و آنحضرت تحف و هدایا که هر یک از آن خراج ملکی بود با رسول و نامه او سال داشته سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت قبچاق و هندوستان آمده بودند مقرون بنوازش و احسان باز گردانیدند با نوی عظمی ملک آغا که بنا بر فرمان زیارت دریا بان او ان و قریتهای حاضر شده جلوداجازت انصراف یافته در احبت نمود و در نیو لایت بیگیران سکونت ولایت تا شکنت و نیکی و آشوه و ولایت حبته تا حدود خطای شاهزاده جهانگیر بنیابت پیرزاده الغ بیک کورکان رازانی داشت و زمام ایالت اندکان و طراز و کاشغر و رکک کفایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاده از امرا و شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغایبوقا و شیخ محمد طبول و محمد آزاد دستوره شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم آورده بتاشکنت که حدود کاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرایلیک خانم سوار شده و رکوک سرای که از متحدثات معماریست آنحضرت است بدولت و اقبال نزول فرمود و امرا علم انفاذ بپیوست که امیر بندق نسق لشکر اضافه کرده باز بندیکه چه مقدار مرد در تحت فرمان او ملازم رکاب باشد و خرج اهند بود و امیر مشار الیه نقض نمود بموجب سیاسی که ارکان کل قرار کرده بود معروض داشت که از بلاد ماوراء النهر خواجه زکریا و بیغ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قراناکه ایشان را از روم کوچانیده آورده اند صد و بیست هزار سوار نامدار جمع میشود چنانچه در ظفرنامه مسطور است دستوره او را از امیرزاده سلطان احمد شنیدکه در قرسان حضرت صاحبقران در پیش هست و در آنجا ثبت شده که عمل و خاصه آنحضرت در حین یورش خطای سیصد و هشتاد هزار و ششصد و دوازده مرد در رشمار آمد بهمان از انتخاب استماع افتاده که

اتفاق افتاد که مجموع سپاه صاحبقران کامران در آن حدود بشکار میرفتند امیرزاده پیاده بودند القصه فرمان واجب الاذعان چنان بود که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سید احمد و خداداد حسینی و امیرشمس الدین عباس و دیگر امرا با لشکرها و کجکها و شاهرخ و سیم قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با جمعی سپاه جانغار و بسی امیرزادگان دیگر زمستان بایان ساوه و شاهرخیه در زمان بساق قناعت میکنند و در آن توجه چنگیزخان بممالک ورا النهر و ترکستان در اندیار و دیار نامده و عمارتش خان خراب و ویران شده که یک خشت دست بدست نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقرانی بعمارت آن فرمان داد و معماران چابک دست بامر تدبیر فرمتی حصاری استوار ساختند و طاعت کنان آن حدود و حوالی را با نجا نقل فرمودند تا بحملها رغونشا بحکومت سمرقند مامور گشته و محافظت خزاین و تبیع چرخ حواله شده و در ایات فتح آیات درجست و دو سم جادی الاولی سنه تسع و ثمانمایه که آفتاب در اوسط قوس بود در وی توجه بقشلاق اقصولات نهاده بموضع قراطاق نهضت فرموده و بعد از طی مسافت سایه و صول پرانخاخته و آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برف و باران عظیم بارید و باد وی تند و سرمائی قوی پدید آمده و حضرت صاحبقران از اسحاق سوار شده و بتعجیل تمام رانده در اقصولات فرود آمده و شاه و شاهزادگان و امراء و نوئینان در قریها که پیش از این باشارت علیه ساخته بودند قرار گرفتند و در آن اوان خود شده و خانه جدی بود و شدت برودت بدرجه بود که اگر کبر و انیر کیفیت آن بهر خاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و با وجود این معنی زمان زمان سرما تیزتر شده و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین ربیعی و یران نامزد شده و در دستان آینده بدان احتیاج خواهد افتاد و از جمله قضایا که در زمان غیبت صاحبقرانی اتفاق افتاد قضیه شاه ملک بود و بیان این سخن آنست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حبالهٔ نکاح داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود از قضایای بانی امیرزاده خلیل سلطان را با شاه ملک که سالها در زمرهٔ ملکان حاجی سیف الدین بنظام و شت تعلقی تمام تحقق پذیرفته و محبت شاهزاده بدو فسوا سمت تا می میرفت آغان تمالک و تمامی ملک بیکبار از قبضهٔ اختیار او بیرون رفت و در زمان غیبت ایات جاه طلبی شاه ملک بازنی خواست و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان از این معنی اکاه گردید بعرض حضرت صاحبقران رسانید و آن حضرت باحضار شاه ملک فرمان داد و شاهزاده نوعی ساخت که او را بنیافته و بدین سبب آتش خشم حضرت صاحبقرانی سوزان فروخته تر گشت و فرمان قضا جریان صدور یافت که هر جا شاه ملک را بیابند بکشند و در پیکر دون و نی خیر ساخته و بتاشقاعت امیرزاده سرمحمد جاکیر مضاف ان حکم در توقف افتاد و در اقصولات بسمع حضرت صاحبقران رسید که امیرزاده خلیل سلطان خشمش از هفته همراه آورده و فرمان نفاذ یافت که آن عورت بقتل آورند لهذا علیا سرا ملک خاتم زوال بخزانی شاهزاده پریشان خمیر شده و در باب مخلص او چاره اندیشید و با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک قرار داده که در پایه سریر اعلا عرضه دارند که شاه ملک با شاهزاده حادثست چون این معنی معروض گشت حکم شد که او را بامیرشاه ملک سپارند تا بعد از وضع حمل شاه ملک با یکی از ملازمان به دسیم در اقصولات از جانب خراسان بامیر سید خواجه ان شیخ علی میرزا و شاهرخ رسیده خبر سلامتی شاهزاده بسمع علیه رسانید و آن حضرت امیرزاده قی را بجانب تاشکنت روانه ساخت تا برسانیدن تغالبکر قیام نماید و در آن نخستان کرده و نهای سخن بانواع ماکولات می فرستند و بسبب تجلات از اطراف برکاها علامیرسانیدند و شهریار و دیار اهل مجموع انها را باشاهزاده ملکان و امرای بخشیده و چون فصل خشت و خاک بسیار بود که زیاده بر آن متصور نبود و ارباب فهرست مضمون کلمه اذا تم امر فاقصه بغایت خایف و هراسان بودند از بیم زوال دولت و دیر باز لحظه نمی غنودند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب انزار

بانکه آفتاب در اواخر وجدی بود و شدت برودت بمرتبه که زاهد و عباد از مفارقت اتش و زخم نفس سرد می کشیدند حضرت صاحبقران کردون توان را حرص غزا و جهاد دامن گیر شده مصمم نهضت بود که سورت سرما کمتر شود و بجانب آن مملکت ایت توجه برافراز و عنان عزیمت بجانبه انزار منعطف ساخته و در آنولا فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سید احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یاد کار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغایبوغا و عبدالکریم حاجی سیف الدین با جمعی از امراء و نوئین تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و چون قشلاق بمنتصف حوت رسد و جنبش آینده و با تفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین نیز که بجانب بسی و صوان فته بودند تا خیر و تعلل را دل بهار سوار شوند و موکب همایون از آب سیحون بر بالای یخ یخ عبور نموده نزول فرموده و دران سال زاد ایل قوس آواخر حوت کاروانیان عراقها و غیر ذلک از گذارهای سیحون بر روی یخ سکنه شتند و رود سیحون نبوعی بسته بود که تاسه گز نمیگذاشت آب نمیرسیدند و حضرت صاحبقران از کنار سیحون سوار شده روز چارشنبه دوازدهم جمادی الاخر بفر و جوه و خویش نیت بها بخشید و امراء و شاهزادگان هر یک بقدر قابلی فسده و آمده از غرایب حالات انکه در سرای که از برای نزول اجلال حضرت معین شده بود از هر بخاری آتشی در سمن خانه افتاده و آنک احراق روی نمود اگرچه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر موجب پریشانی در خاطر شریف و موجع زیادی گشت و دران اوقات مردم خواهای نهضت سیدنا حضرت صاحبقران بهمان موسی کالرا فرستاده و تا تفحص نماید که راه چنان شده که توان گذشت یا نه او بفرموده عمل نموده چنانچه مرقوم گشت و باز گشت و معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگر که ارباب سیم همان کاره آمده بود و بعرض رسانید که در آن عقبه و نیزه بر بالای برف نشسته است و دراین اثنا خواجه که از پیش توقتمش خان که از دیر باز در دشت سرکردان میگشت بدرگاه جهان پناه آمده و روزی که حضرت شاه و شاهزادگان در دیوان نشسته بودند و امراء و اعیان بر کردان حضرت صف زده بودند بوساطت امراء شاه ملک و شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و غیرهم خود را بساط بوس رسانید و پیغام توقتمش خان را بزبان تضرع و مسکنت بعرض رسانید که جزای اعمال کفران نعمت صاحبقران بر صفحات روزگار خود دیدم و محنت آن کشیدم و مدتی شد که دیبسایان پریشان و بیسامان میگردم و از خوف اعدا نفسی براحت نمیزنم و اکنون چون خسرو آسمان

و دیگر پای از دایرهٔ اطاعت بیرون ننهم و مدت العمر بشرایط خدمتگاری و جان‌سپاری قیام نمایم و خلق کریم شما بهفت اقلیم فسانهٔ خواجه اکرم از نوکران قدیم تومنش خان بود نوازش بسیار فرمود و استمالت داده وعده فرمود که همیشه دارم که بعد از این در شب چهارشنبه و روز سه‌شنبه جوجی خان را از شوایب کدورت منازعان مصفی ساخته باد سپارم و چون در خاطر خطیر صاحبقران چنان بود که هم در آن چند روز از ایجاب قتای نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان که بر سم شاهنشاهی آمده بودند باز گردانید و خواجه را جهت انصراف داد بیلاکات ارزانی داشت و خواست که او را با تمغاجات و استمالت پیش تومنش خان فرستد لکن نگاشته قلم تدبیر بر خلاف اندیشه و تدبیر بود الحکم لله الملک القدیر

ذکر انتقال حضرت صاحبقرانی از این مرحلهٔ فانی بدار القرار جهانی

حکم سنیهٔ قضا بر جمیع بریه جاری و تیر تدبیر اجل بهر دلسا کاریست هیچ سرو قامتی بر جویبار حیات بالا نکشیده که از تند باد اجل منحنی نشده و نسیم عنبر رخسار هیچ دلبر جمیع زندگانی نگشته که از صرصر حوادث پژمرده نگشت هر که جهت هستی در این کاخ فیروزه منظر او روزگار بیوفا کرد فنا را قصر و جود او بر آورده و هر که طلعت رفعت بر اوج ثریا برافراخت بانگ نفیر زمانه خدنش او را در رطه فنا افکند نیاید کس در این فیروزه منظر که نهد مرکش از خرخشت بر در رفعت کرسی آسمانی بود زیر مخیت عاقبت جای سرت کر بالش مرگ بود بالین در آخر خفته گرد و بعالمین غوغای هرعرصه‌ای است دریغ بی‌برتو بهاری بود دی گل خنده‌ز د بر طرف گلزار کرا باد گلاش گریزار نسازد بهار کمله کس کرا بوش نسازد نیز انیس نروید سبزه از بوستانی که سیهی بنیاد تقوای فرش بوستان کلمات و تمهید این مقدمات تا که در این دوران که حضرت صاحبقران از دار السلطنهٔ سمرقند بیرون آمده بخطهٔ اترار رسید بنا بر کثرت تدف بصوب ممالک ملک قضا و بساط کامرانی گسترد ناگاه در چاشتگاه دهم شعبان سنهٔ سبع وسبعمائة مزاج همایون را ضعف دست داد بحدی که از تحمل آن حضرت عارض گشت حضرت صاحبقران زبان بحسبه بیان بعتذار و استغفار گشاده از جمیع مناهی و معاصی ابراز صدق نیت عزم درست توبه فرمود و هزار زمان بخشایش یافت چه هر مرض مخلصی آمد چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده و بمنتهی و مولانا مؤید فاضل طبیب با نکه دم مسیحائی داشت در علاج بیضا مینمود ی معالجه و مخلصی اعتماد و چون شهریار ما دانش میدانست که مرض علاج پذیرنیست و اضعف اخوت کز برنه مقراض لوفیق بسته علایق و علایق قطع کرده دل بران ارناکریز نهاد و خواتین عفت آئین و امرای عظیم القدر را طلب فرموده در باب تنسیق امور ملک و ملت سخنان سزاوار راند کز محل ندانست که بشنود و بر ملک بقا تسلیم زین صفحه خورشید کناره و آن لیست که بر صحه عالم گیر و بعد و قائم مقام منست و طبیعه انکه شما طریق مطاوعت مسلوک دارید و از مخالفت او محترز باشد تا سبب تفرقهٔ حال ایرانگردد و سعی چنین سالمن ضایع نشود و باید که امرا حاضران مجلس بغلاظ ایمان موکد گردانند و سران سپاه را بر که خواهند سلطنت دهند که سزاوار فرمانروائی باشد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر سر بالین حضرت بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثنا گشادند و گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یکلحظهٔ حیات صاحبقرانی باد تا رمقی از حیات تونسی در تن ما باشد پای از دایرهٔ خدمتگاری بیرون ننهیم و بعد مقصد و رزم لازم جان سپاری کوشش نمائیم و بخلاف امری از امور نخواهیم کرد و بر ما منت نهاد که ما را بدین نعمت سرافراز گردانید و بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده باطراف خلیل سلطان و امرا را طلب داریم تا بملاقات فائز گردند و آنجا از زبان همایون بشنوند هم ایشان را نیز بشنوند که از ایصال باین دولت چه امنیت یابند ایشان از زبان یکدیگر بشنوند و امرا را طلب داشتند حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زبان گنجایش ندارد که غایبان حاضر کردند والحمد لله که هیچ آرزو در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که سخن گفتنی دیگر دیده بدیدار درویش سازم و میر نشانگاه پادشاه والا کهر دری بفرزندان که لازم رکاب همایون بودند آورده کوش ایشان را بپند صلاح بیاراست و بر موفقت یکدیگر وصایت کرده از منازعت تحذیر نمود و چون نصیحت بانجام رسید مرض غلبات استیلا پذیرفت و ضعفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور یافت که مولانا بهاء الدین زمان بوالی جهانا که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند باندرون آید و بر قرائت قرآن مجید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نماید و چون نماز لباس سوگواری در بر کردند شام و خفتن چند نوبت کلمهٔ رزبان مبارک جاری گردانید و جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری در هفتهٔ بیم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات صاحبقرانی فرماید

سلطان عدل انکه چو خورشید خاوران ... از خون عدو روی زمین لاله گون کرد

شد هفت و دهم ز شهر شعبان سفری ... فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد

شهنشاهی که تا دانش بهشت جاودان آمد ... وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

و مولانا بدر الدین علی مروزی گوید

میر اعظم عتو رخان جان ... رفت سوی بهشت و تخت بهشت

قرا و شهشت و تاریخش ... سر قرنش بود و درست بهشت

بنا قائم مقام او بر تخت شاهرخ حضرت و فرشته سرشت

مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و کسال بود و زمان سلطنت و استقلال سی و شش سال بود و سی و شش پسر و پسرزاده کان نامدار یکدانه هشت چنانچه بتفصیل ایشان عنقریب بسعادت وقت مذکور خواهد شد

ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران عالی منزلت و ایصال نعش مشروان حضرت بصوب سمرقند جنت صفت

در شبانگاه که رایهٔ قاب اشراق خاقان نیکو کردار پرتو التفات از حال مقیمان این کهنه دار باز گرفت علامات و زرقایات انگار گشت و فاقه و نفیر ضعیف بگوش ساکنان خطایر قدس رسید و شاهزادگان فصه عزت بر خاک مذلت نهاده و خواص گریبان چاک زده و خواتین سرشک از دیده بر رخسارها روان کرده و خواتین بزخم ناخن رویها خراشیدند و تنگ برجراحت سینها پاشیدند و از لوازم تعزیت و سوگواری نیاسودند سران ملک پیرامن در میدند و دم و بال ستور را بریدند برامدهٔ اما زچپ و راست زدند

ز مردون غ یونالہ برخوست وچون ، ورشہ بتجہیز وتکفین آن حضرت آوردند وبنا بر وصیت بند وشاہزادگی نفیل اشتغال نمود وچون از آن مہم بازپرداختند اعاظم امرا مثل پیری بیک وسایر بوقا وبرادرش شیخ نورالدین وشاہ ملک وخواجہ یوسف وسایر خواص ومقربان باہم اتفاق کردہ سوگند خوردند کہ مخالفت یکدیگر نکنند واز مقتضای وصایای حضرت صاحبقران درنگذرند وامیرزادہ پیر محمد جہانگیر را بالاتفاق نشانیدہ تحت عمر قند بدو سپارند وندانستند کہ مشیت امور غیبت ودولت وقضا وقدر بہ وسعی عباد در آن باب بی ارادہ ملک ہا بہبادہ وچون سیورغرم رفتن بجانب خطا قرار یافتہ بود از اقتدار آقا میرزا از تغییر لباس وفرار او وفغان مانع می آمدند تا دشمن بزودی بکیفیت حال اطلاع نیابند بہیات بہیات فتاب جانتاب بکسوف کل در وسط اسفار بچہ سان پنہان ماند ، اثار طوفان نوح در این دریا چکونہ بوضوح نپیوندد وامراء عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین واجب الاحترام کس فرستادہ امیرزادہ خلیل سلطان را کہ در تاشکنت بود از توقعہ ہایلہ اگاہ کردانیدند ودیگر از پیش امیرزادہ سلطان حسین وان کروہ پیغام دادند کہ مرض حضرت صاحبقرانی قوی شدہ باید کہ جریدہ متوجہ کردد وحضرت وجہین را بتوشتہ بجانب غزنین روانہ سازند کہ امیرزادہ پیر محمد را بعد از طلب آن حضرت بولایت عہد وقائم مقامی واخبار کند تا بر طبق تعجیل بتخت عمر قند نشتابد وشاہزادکان وحکام کہ در ممالک محروسہ بودند مکاتبات ارسال نمودند واز وقوع ان حادثہ آگاہی دادند ودر محافظت عباد وترفیہ بلاد وقع اہتمام نمودند وشیخ نور توجین را بجانب ہرات پیش امیرزادہ شاہرخ فرستادند وعلی درویش کہ بیک پچہ اشتہار یافتہ بود متوجہ تبریز کشت کہ امیرزادہ عمر بن امیرزادہ میرانشاہ را از صورت انواقعہ خبر دہد واز تبریز را بجانب بغداد تا زد امیرزادہ ابابکر امیرزادہ میرانشاہ فرستادند ودیکری بطرف فارس وعراق درحرکت آمدہ بعد از رسال رسل شاہزادکان وامرا وامایان در اثنار بود ند شب پنجشنبہ ہم ماہ مذکور وقت نماز خفتن بانصاب ناموس از محفہ نہاد از شہر بیرون بردند ودر ہمان شب شاہزادہ ی رنج کذشتہ در دو فرسخی اترار در میان بیشہ فرود آمدند ودر انجا باز غفان تمالک الملک ومملوک از دست فقہ جزع وفزع بسیار کردند بتخصیص خواتین کہ خود را در عرصہ ہلاک آوردند وچون توجہ وزاری آغایان از حد کذشت امرا میش آمدہ بزلال نصیحت اتش اشانرا فی الجملہ تسکین دادند وبعد از آن امراء وحضور خواتین وآغایان بنا بر ورش خطا مشورت کردہ بایکدیکر کفتند کہ حیف باشد کہ لشکر چنین غنیم کہ در استعداد وآرستکی ایشان کسی ثانی نداشت ودولتی بنقصور دہار کردند ومجموع آغایان وامراء وشاہزادکان کہ حاضر بودند ، فتن بجانب خطای را صواب شمردند لیکن بران قرار کرفتند کہ در رکاب امیرزادہ ابراہیم سلطان کہ حضرت صاحبقران ولیعہد بخطا می بردند روان شوند تا امیرزادہ خلیل سلطان کہ در اوقت بیست ویکسالہ بود وشاہزادکان حاضر بسن بزرکتر بودہ سوکند وتوجہ دیار ربت پرستان کردند وبعد از اقامت یک سہم جادہ وسیلاب معاودت منوجہ موجب وصایای حضرت صاحبقرانی عمل نمایند وچون مشورت مذکور بر نہج مسطور قرار یافت نفس صاحبقران مغفور را مصحوب خواجہ یوسف علی توجین وزمرہ از خواص واعیان قند کردانیدند ومبالغہ کردند کہ تعجیل بر وند ودر راہ نیک تامل باشند وایشان بران امر مبادرت نمودہ درحرکت مسارعت کردند شب وشنبہ بیست ودوم شعبان فاجوت ان حضرت الہام قند رسانیدہ کہ بدہ آرامش آسایش آن حضرت تعیین فتہ بود بنج شرع شریف بخاک سپردند وبعد از رسال فخار بمعرفت بہمال صاحبقران بہمال حضرت عالیات سراغ خانم وتومان آغا ودیکر خواتین وامیرزادکان بجانب سمرقند روان شدند وامیرزادہ ابراہیم سلطان وامراء ونوئینان بہ فتح غزا وجہاد مشرکان خطا رایت جانکشای برافراختہ در چاشت ہمان روز بدولت واقبال سوار شدند واز کنار سیحون کذشتہ بکنار شرقی کنار اترار فرود آمدند واز انجا الیمان بجانب دست راست فتحہ وامراء کہ در تنکنت وشاہزادہ بودند خبر دار کردند کہ مانعی حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم وخواتین وآغایان را از عقب متوجہ شدند ودر عبور عزیمت خطا تصمیم یافتہ وسیچین بطرف دست چپ فرستادہ پیش امیرزادہ سلطان حسین از صورت قضیہ مذکور او را اعلام نمودند وپیغام دادند کہ بالشکر توجہ نموده نوعی سازد کہ در موضع جوکلک ملاقات واقع شود تا باتفاق متوجہ غزا شویم وجوکلک قریہ ایست در پنج فرسخی اترار بجانب شرقی

ذکر معاودت میرزا سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمانفرمای هفت اقلیم

چون خبر فوت حضرت صاحبقران مغفور بامیرزادہ سلطان حسین رسید لشکر ہست چپ را کہ با او بودند پراکندہ ساخت وبسیاری از ایشان را کرفتہ با میرزا کس فرستاد تا بیدرنکم عزم سمرقند کرده تا بدیار خود را در شمارند زود اعلام شوکت شہریاری برافرازد والمچی کہ بجانب اردو رفتہ بود در ہمان روز باز آمد وخبر اورد وبنا بر انکہ وقتی عجب بود وخوف وہراس بر ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت وچون امیر شیخ نورالدین وامیرشاہ ملک بر حقیقت حال اطلاع یافتند کوشتہ بقیاس بر عمر قند خواندہ فرستادند مشعر بر انکہ امیرزادہ سلطان حسین از اغاز مخالفت آغاز کردہ ولشکر را برہم زدہ با ہزار سوار دو سہ منوجہ آن جانب شدہ باید کہ در محافظت شہر سعی جمیلہ مبذول دارد وامرا باندرون راہ ندہد واکر پیشتر شود فتنش را کرفتہ وبند کردہ نکذارند کہ بسمرقند پیش حضرات عالیات برسد وایشان را از مخالفت امیرزادہ سلطان حسین اکاہی بلیغ دہند والتماس نمودند کہ بہ جا کہ رسیدہ باشند توقف نمایند کہ مابند کان از عقب میرسیم ونزد خواجہ یوسف نیز مسرعی فرستادہ وپیغام دادند کہ در محافظت محفہ رعایت حرم مرعی دارد واز تعجیل ہرچہ تمامتر شہر سانند کہ دور نیست کہ امیرزادہ سلطان حسین خود را بوسیلہ نعش شہزادکان فتنہ وآتش فتنہ التہاب داده شعله پدید ورود بسیچین نیز وامیرزادہ خلیل سلطان وامراء کہ در تاشکنت بودند لحیی نامہ روان کردند وشکایت امیرزادہ سلطان حسین در میان آوردند وبازنمودند کہ حجت مخالفت امیرزادہ مشارالیہ یورش خطای در خیر توقف افتاد اکنون صواب انست کہ شما با جمیع لشکر بموضع افرکہ جراکاہی فراخور وعلف ناری معتبر است بازکردند وما نیز از این محل توجہ بدانصوب نمائیم وبعد از تلاقی وصایای حضرت صاحبقرانی بشمار سانیم وانچہ مصلحت اقاوانی ومقتضی وقت دران باشد عمل نمائیم وچون از

از ارسال رسل و فرستادن تحفه نزد او پرهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک عزم سمرقند جزم کردند و امیر پیر محمد و سایر بوقا با لشکر بسیار توقف نمودند و شاهزاده و امرا از خاطر شهر عبور نموده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام جریده شده و در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردانیدند و آنها چون گذشته مقاران عبور ایشان بکنار آب سنگ و سه شتر خزانه بآب درآب فرو رفت و ایشان قریب بلیجون فرود آمدند و چندان توقف نمودند که چارپایان جو خورده و شاهزاده و ملازمان از انجا شکیر کرده روانه سمرقند شدند و از غرایب حالات آنکه پیش از وصول الهی که با تزاز رفته بود بخبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین شاهزاده خلیل سلطان و امرا رسیده بودند و باستماع این واقعه دهشت و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقران شمّه بعرض رسیده بود بر ایشان مستولی گشته بود و امیرزاده محمد شیخ و امیرزاده دکار شاه و امرا و اتابک شمس الدین عباس و امیر حاجی برندق و دیگر سرداران بی آنکه کس بطلب ایشان فرستند بحضرت عالیات شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و اتابک سعید و مکتوبی بخلیل سلطان فرستاده آورد و پیغام دادند که اگر این امر ما پسندیده مخالف قول حضرت صاحبقران میباشد چه آن حضرت فرموده که بعد من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قائم مقام مطلق سلطنت و دیگری چه سخن است و طریق متابعت امیرزاده خلیل سلطان نمیپیریم باید که شما با وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت صاحبقران باشد پیش نگیرید و نشنود که بخیالات فاسده مردم نادان همسخن شوید و چه مروت و فتوت باطن بد عهدی و بی وفائی محو شود و خاک بی آزرمی دیده مردمی میاشامیده تا از نامی و ننگی ایمن باشید و چون این نامه بامرا رسید از کرده پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با وجودی که کار از دست رفته بود امیر برندق را بفرستاده و پیغام ملائمی آمدند

ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش سرداران سپاه و رفتن امیرشاه ملک بسامی تخت و رانه نمایافتن از عدم مساعدت بخت

و چون موضع اقمشقات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات شد امیر برندق را بجانب تاشکند رسید و بعد از اقامت مراسم تعزیت مکتوب امیر خدادادو و امیر شمس الدین عباس را در خلوتی با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسانید مضمون آنکه ما این مهم یعنی سلطنت امیرزاده خلیل سلطان را بمجرد استقامت ملک و استقامت دولت پیش گرفتیم و اندیشیدیم که در این روزها ملکرا حارسی و دولت را ضابطی باید شود و خللها از وقتها روی نماید که تدارک آن نتواند و باب اقتدار و شوار باشد و بشمار درنیاید و چون چنین است که هر کار عرصه ملکت را کفایتی نباشد کم فرصتان که در انتظار چنین عنصرها که زاینده و آمد کشی گردد و پای از حد خویش بیرون ننهند و با طراف ولایات تعرض نرسانند و کمان چنان بود که شما با ما در این امر همدستان باشید و چون نمیبینیم که حضرت صاحبقران بخلاف آن وصیت کرده و از کرده و از خود پشیمانیم و هر چه شما و باب صلاحهای صاحبقران مصلحت بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون بمضمون نامه اطلاع یافتند گفتند ما بسیجه تغییر و تبدیل نموده و ولی نعمت خود را بتخواهیم داد و امیر برندق قول ایشانرا اسخمان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرد و سوگند خورد که امتقضای وصایای حضرت برنگذرد و بجز امیرزاده پیر محمد جهانگیر هیچکس را بعهد و قائم مقامی حضرت ندانند و بدین سبب امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر مکاتبات مرتب داده ایشانرا بانفاق عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریص نمودند و مکتوبات را بامیر برندق تسلیم نموده و پیغام زبانی فرستادند که خطائی از ایشان صادر و یافته باید که تدارک آن نمایند و ملازمت درگاه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را از جمله سعادات بزرگ دانند و نوعی سازند که امیرزاده خلیل نیز در مقام اطاعت درآید و در این باب عهدنامه نوشته بفرستید چنانچه دیر تر قند بار سد تا آنها پیش دارث ملک رسال نمایم و امیر برندق با مکتوبات و جمعیت خود روی بکنار آب نهاد و روز دیگر شاهزادگان و خواتین با چشم گریان و دل بریان روان شدند و امیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک با طایفه لشکر بطرف دست راست و حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ سلطان و امیر شیخ نورالدین با جمعی از بهادران و سرداران بطرف دیگر توجه نمودند و بردو گروه تعجیل ایلغار نمودند و تا پیش از امیرزاده خلیل بر توقعات برضبط مملکت اندازند و چون بعد از طی مسافت بموضع قرص قول فرمودند بمشورت و صوابدید یکدیگر امیرشاه ملک را پیش رانده و چون بحوالی سمرقند رسیده شهر را مضبوط یافت چاغرغوشا و نایر و امیرزاده خلیل سلطان و اشارت او که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک که متوجه نصب بانه تجلگه را نمانند و در دقایق حصار داری نکنند فرونگذارند هر چه بار و راستحکام تمام داده و بمقام ممانعت پای ثبات بفشرد و امیرشاه ملک از در دروازه شیخ زاده که بر سران راه است بدروازه چارباغ شتافته که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند را نجا بودند و میان ایشان گفت و شنود واقع شد امیرشاه ملکرا شهر را نمانده و با بر یچانه نشک جست که من بفرمود و نشان حضرت صاحبقران ضابط این دارم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و لیعهد و قائم مقامان حضرتست هر کاه که شاهزادگان بیاد شاهی و اتفاق نمانند و خدمتش بفرقد و مرخویش این خط را فرمان سازند و نگذارند مطاعت سه شهر سلیم نمایم و امیرشاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعده های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده بسیچکونه دروازه بانتخواهد کرد و مخزن و پریشان را گشت و چون از آب کوهک گذشته دید که حضرت عالیات بسرای علی آباد رسیده اند صورت حال تقریر کرد و پنج ازبا طلن ارغونشاه دریافته بود باز نمود از مضمون این قصه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شد و بیاد بگریستند و بعد از نوحه زاری و بسامخا تر ول نمودند و امرا جانفشی کرده مصلحت دیدند که متوجه تجارا شوند و حضرات عالیات سرا پرده خانم و تومان اغا صوباشان و امتعه را که امیر شیخ نورالدین از باد و برق سرعت سیر استعارا نموده بجانب سمرقند شتابند و فایح انجا معلوم نماید و امیرشاه الیه بموجب فرموده روان شده چون بدروازه چارباغ رسیده مردم اندرون با بزبان رفق و مدارا پیغام دادند و چیزی اصلاح مزاج ایشان کوشید بجز جواب صواب از ان جماعت سخنی نشنید و خدمتش از این روان بگذشت و باشارت این گفتند از این چه فتنه است که در میانست ما را بگذارند و ما در اصلاح و فساد این امر بحضور یکدیگر سخن کنیم و طریق سلوکی اختیار نمائیم که موجب خسارت ندامت نباشد ملتمس او اصلا قبول نیفتاد و در دروازه بکشادند و امیر شیخ نورالدین

تر بالضروره فی نیل مقصود و مرجعت نمود و بعلی آباد رسیده کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین تفصیل باز راند

ذکر وصول امیر برندق تاشکنت و میل امراء بامضاء وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئیان با امیرزاده خلیل سلطان

سمت گذارش یافت که امیر برندق و اقبولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسیده و با امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در باب نشست وصیت حضرت صاحبقران عهد و پیمان بستند و با مکتوبات آن و امیر پیغام ایشان بطرف تاشکنت باز گشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک الامراء رسانیده پیغام بگذارد و آن جماعت از این معنی که با میرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند و باتفاق گفتند که تاج و تخت مغل بامیرزاده پیر محمد جهانگیر دارد و ما تغییر و تبدیل بوصیت امیر کبیر را نخواهیم داد و در همان مجلس عهدنامه نوشته هر کس بخود و در آن نامد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بمقتضی وقت بر آن عهد رضاداد و بلتمش الماس رکات برسالت پیش امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک فرستاده و فرمود که از انجا بتعجیل شافته این نامه را بشاهزاده و بامیرزا محمد جهانگیر برسانند و بگوی که ما شاهزادگان عهد و قایم مقام حضرت صاحبقران میدانیم و بنا بر مقتضی وقت باین عبارت آمده بودیم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر با تفاق نوئیان این سخن میگفت اما در معنی چنان شیفته عروس ملک بود که هیچ وجه چشم از مطالعه نمیخورد و دلال آن برهمی داشت و از دل خود خصمت نمی یافت که آسان از میان دل بر مفارقت آن بندد جمعی امراء که در این اندیشه با شاهزاده هم آواز بودند در عداوت با او گفتند که هر که غایب شد بر و فرصت غنیمت باید شمرد و هر چند زود تر خود را بسمرقند باید افکند و بر تخت کار نشانید باید نشستن و در کجها باز کردن و در این وقت بسهولت دست میدهد اگر فرصت فوت کرد پشیمانی سود ندارد و دعوی امیرزاده خلیل سلطان از امثال این سخنان سوخ یافت لاجرم سپاهیان و شاهزادگان که در آن نواحی یافت مجموع امراء عراق که بشیانه نفاق بالا و زنگانی میکرد و قسمت فرمود و پس از نقود و اسلحه لشکریان که در آنجا موجود بود مجموع بایشان داد و با دماغی از سودای سلطنت معمور و هوای تخت و کلاه سمرقند شاد و چون بآب سیحون رسیده نزول فرمود و قرار چنان یافت که تخت امیر برندق که خفیه با امراء گفته بود که من دعوی آن دارم که با شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین چنین عهد کرده ام و ایشان نیز در جواب گفتند که ما هم بمقتضی وصیت حضرت صاحبقران عدول نخواهیم جست و سلطنت امیرزاده خلیل سلطان را هنی نخواهیم شد و عزم آن داریم که از موکب او تخلف ننمائیم از آب بگذرند و چون امیر برندق و رستم طغایبوغا و عبد الکریم حاجی سیف الدین سیحون سید از آب بگذشتند امیر برندق بقطع جسر امر نمود تا بگاه مشی ایشان روان نتوان شد و خدش از عقب شاهزادگان و دیگر سمرقندشاد و تا از عهد و عدی که از نامکتوبات لعین تربوبیرون آید و از انجانب امیر خدادا و حسینی و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود را امیرزاده خلیل سلطان رو دی کردان شدند و چون شاهزاده و مشار الیه از خلاف امراء آگاهی یافت و خدعه پراکند که خاطر نخورد را داده و بدینا راب آمده میبستن جسر امر فرمود و لشکریان هم در انجا بلی بهتر از این ترتیب داده و روز دیگر شاهزاده و الاکبر با مجموع لشکر از پل عبور کردند و چون امیر برندق بحوالی رود رسید جلال باورچی را با انجا بدید که از مقبول شاهزادگان و خواتین گریخته بار دوی امیرزاده خلیل سلطان میرفت و حال قصه و فتن امیرشاه ملک و ماندن او نوشتا در بشهر تقریر کرد و امیر برندق از نقض عهد و پیمان بیچون نیندیشیده فی الحال از آن راه که آمده بود باز گشت و روی توجه بار گاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و چل منغل موکب شاهزاده کان رسیده صورت حال با نرود و امیرزاده خلیل سلطان و امرا از عهدنامه که وصیت الماس فرستاده بودند فراموش کردند و رایت سلط برافروشته متوجه سمرقند شدند

ذکر رفتن امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با امراء بجانب بخارا

چون خبر تجدید بیعت امراء بیوفا بشاهزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند بسمع امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک کشت با جکر خونین حادثه را بعرض خواتین و اعمامان رسانیده گفتند که مهم باین مرتبه رسیده صواب چنین مینماید که ما در رکاب شاهزادگان عازم بخارا شویم و شما بجانب سمرقند روید و ما از انجا بلازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم و اگر توفیق رفیق گردد چنانچه باید و شاید بقدر خواهی امراء کار فرصت بر و ازیم حضرات عالیات و امراء صافی نیات رای ایشان را پسندیدند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور که اصل ان الخمش و چین بود و توکل قراقرا و حسن جغله و ارسلان و خواجه شمس الدین یلباغی موسی کمال و نسرین و فادار که فی الحقیقه اهم و رسم او و فادار بود جمع آورده و هم مشورت با ایشان در میان نهادند که دعوی ما چنان است که بخدمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بحکم وصیت صاحبقران سلطنت تعلق با و میدارد و شتابیم و شرف ملازمت بوس او دریابیم رای شما در این باب چه اقتضا میکند آن جماعت متفق الکلمه گفتند چو عاشقان بوفا جان گسستند در بایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم و امثال مثال حضرت صاحبقران بجان درحیات و ممات از واجبات دانیم پیر محمد جهانگیر را حاکم دو نیکر شاهزادگان را محکوم انگاشته ایم و سایر خواص و مقربان حضرت نیز در این امر با ایشان متفق بودند و چون عزم بخارا تصمیم یافت شاهزادگان عالی مقام میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که هر دو در سن یازده سالگی بودند و میرزا الغ بیک را برادر بچار ماه و کسری بزرگتر بود حضرات عالیات را وداع کرده چشم تماشا جامه سبوری چاک زده متوجه بخارا شدند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک با سایر دولتخواهان در رکاب ایشان روان شدند و دهم شوال رمضان المبارک بمقصد رسیدند و رستم بر لاس که او را در پیش داند بخارا کرد انیده بودند بر او دش خمره حاکم انجا بود استقبال شتافت و در ظاهر شهر بر سر قبر ایوب صاحبزاده امیر شیخ نورالدین

و امیرشاه ملک و رستم بر لاس تجدید عهد بهم بستند و در رمضان مذکور از انجا روان شده بقلعهٔ نخجوان آمدند و بعبارت و زیادتی انجا را گرفت که شاه زادگان و امراء و شیخ نورالدین و امیرشاه ملک در قلعه ماندند و ضبط یک دروازه که برشهر گشوده بود تا نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بجانب بیرون بازار بود تا نصف تیکر از قلعه متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رستم بر لاس و برادرش حمزه و المش و توکل قراقرا و دیگر امرا بیرون سرداران در شهر قرار کردند خوش گرفتند جریغان سرنیف ساقی کرفلکشان بکذارد که قرار می کیرند و نسخ مذکور هر کس بکار خویش و ضبط و روب و غیر آن مشغول شد و انجا حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بامقرا و سعد و قاص و سیورغتمش و غیرهم با نوکران خاصه و طوق و علم و طبل صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه پوشیده و شعار غا هویدا کردند و با ناله و زاری و آئین سوکواری بدروازه چهارباغ رسیدند و عیال اندرون توهم بیکبارگی بنجوراه او ده ایشان را از بی طرقی بشهر راه ندادند و ایشان را خاطر پریشان و دیده کریان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب آن دروازه است فرود آمدند و شبی که از صبیحه روز قیامت نشان میداد انجا کذرانیده و چون افتاب طالع شد دروازه دیگر باز کرده و حضرات عالیات با شاهزادگان و اغوق بشهر درآوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد صاحبقران انجا بود محل نزول ایشان کشت و اغایان سنبها خرشیده و سراها کشاده غلغله در زمین و زمان نکنجند و شاهزادگان و خواتین و امراء که در شهر بودند و زنان عیال و امراء و اکابر موسی کشاده و روی بقطران آورده مدد کردن آمدند و دیکر شاهزادگان و امراء ارباب عمائم مثل خواجه عبدالله و خواجه عصام الدین و عالم ربانی میرک واشمند و غیرهم بتعزیه لباس آمدند و حاضر شدند و حالتی هست و او که خامه مشکین نکارا زشرح آن قاصر آمد و چون بغیر از شکیبائی چارهٔ ندیدند و بعد از چند روز بساط تعزیت در نوردیدند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بشهر و جلوس بر تخت امیرزاده خلیل سلطان با امراء و لشکریان از تاشکند رانده و چون بمقصد رسیده امیر خواجه یوسف بانتار و پیشکش از شهر بیرون آمد و در قریه شیراز که از انجا تا سمرقند چهار فرسخ است بغر بساط بوس سرفراز کشت و مجموع اکابر و اعیان آن بلده فاخره از سادات و قضات بستقبال شتافتند و چون کنار آب کوهک مضرب خیام سپاه نصرت فرجام کشت ایغوشاه با مفتاح در و بشهر و مقالید خزاین بخدمت شتافت و مجموع اکابر لشکر کان و شاهزاده خلیل سلطان بسر رفتند و بعد از دو روز بناکاه امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور انجا بود رفت و کار تغریت از سر کرفت و مجموع شاهزادگان و اغایان و امراء و نوئینان و تمامت اکابر و اشراف و اعیان با لباس سوکواری و کریه و زاری آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده عالمیان نذور و صدقات فراوان با رباب حاجات رسانیدند و در آن چند روز شرح مدهوش داد ندکه قافله رجوع از معده کرسکان مت الحیات جنت برایست و شعراء و فضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت صاحبقران مغفور کفته بعرض رسانیدند و از انجمله خواجه عصمت الله بخاری قصیده کفت که مطلعش این بیت است ای فلک خرکاه ویران کن که سلطان غایب است تخت کو بر خاک نشین چون سلیمان غایب است و چون چند روز بکذشت و ایام تعزیت منقضی کشت فرمود که شاهزادگان و خواتین و نوئینان با غرو تمکین از کلوسط عزا بیرون آورند و قامت همدیکر ا بجامهای طلا و در ثمین داوند و در کنج بکشایند و لشکریان را از زر و نقره تونکر ساخته و اتلاف و اسراف در مرتبه رسید که نقد معضره بر هزار و کمل تقسیم میافت و زر بجوالها بکله بقطار میبردند تا اوزبک زمانی کنجهای کران تلف کشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان در معرض تلف آمد چنانچه شرح آن در محل خود بیاید انشاء الله

ذکر اسامی اولاد و احفاد حضرت صاحبقران کیتی ستان خلد آشیان صاحبقران دین پرور دراین جهان ناپایدار سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده یادکار کذاشت شاهزاده میرانشاه در سن سی و شش سالکی بود با هفت پسر و نبیره زاده امیرزاده ابابکر بیست و سه ساله بود و پسر دیکر سه ساله عثمان چهارساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله انکجل دو ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده جوان بخت شاهرخ در سن بیست و شش سالکی بود با هفت پسر و میرزا الغ بیک و ابراهیم سلطان سه دو در سن پانزده سالکی با بیقرا شش ساله میرزا محمد جوکی سه سال جانی اغلان دو ساله با رودی یک یکساله از نسل شاهزاده مرحوم جهانکیر یازده نفر جز امیرزاده محمد سلطان سه پسر باقی نماند بود جهانکیر نه ساله سعد و قاص شش ساله یحیی پنجساله و امیرزاده محمد جهانکیر در سن بیست و نه سالکی بود و با هفت پسر نر کز اینه و قید و نه ساله خالد هفت ساله بود و بونجر و سعد و قاص و سنجر و قیصر و جهانکیر و از نژاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بها در نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالکی با یک پسر عمر شیخ نه ساله امیرزاده رستم در سن بیست و چهار سالکی با ده پسر و عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد هشت ساله سعید سی احد پانزده ساله با بقرا و ازده ساله حضرت صاحبقران مغفور را این سی و شش پسر و نبیره و نبیرزاده بود که دیده دولت از مطالعه جمال ایشان روشن و دائرهٔ بخت ارباب بخالف از تشمیر مصقول ایشان تیز بود

ذکر جلوس شهریار عالیشان شاهرخ بر سریر مملکت ایران چون وفور همایون صاحبقران مغفور بدارالسلطنه هرات رسید کوهر دریای سلطنت و خلف صدق ان حضرت الذی فتخر بوجوده لبعد و الرفعه معین السلطنه و الخلافه شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر و خلعت شهریاری بر بیند اخت و جبل ضجرت و ذکر بر شیلیه مبارکش تاخت و انواع خزن و انده بر ضمیر انورش منزل ساخت خواص حضرت و عظمای دولت چه خشوع روی بزمین ادب نهاده و عرض

معروض داشتند که دار دنیا کی محل حوادث و نزول نوائب است درحق اوکان ثبات و بقا خطاست خلود در این جهان بی‌تمثیل محالات است و ثبات را نه مقوله ممتنعات اگر حضرت صاحبقرانی تخت کامرانی را وداع نمود الحمدلله که فرزندان ارجمند از او یادگار ماندند که استعداد ملک داری و استحقاق شهریاری بوجاتم و کامل دارند کرا دولت قاهره حمایت کشت ساقی جهان پر و رتاشش باد باقی و راوی تاج شد تاجش رضا باد سزاوار تخت اجداران را بقا باد خصوصاً وارث اعمال شاهان نظر کاه دعای نیکخواهان معین ملک شاهی کاوه منش زنام او دیرد نوبنیش رسم جهان کذاران امنیت که اکر پدر بزرکوار بالاقرار در پسر نام دار و قائم مقام و سر ور شایسته و اکر اصل کرانمایه فرع بجای و سزکشته دولت چون شاخ بلند کراید کردون بر و برکزند چو اندر جایکه بکسلد پای خویش شاخ نو این دهد جای خویش هر چند زه و تیر پای بر معاریج سروری باید نهاد و دست دعا بانوال کشاده مرغ دل اقاصی و ادانی را بلذت جهان و دوام طاعت و اذعان باید آورد حضرت خاقان سعید سلطان بندکان بنیاد اندیش را بسمع رضا اصغا نموده بر تو الفات بر تنسیق امور مملکت انداخت و مسیر بر خلافت سپهر اقتدار بوجود همایون خویش موشح و مزین ساخت ارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایت خسروانه بنوازشات و منشور واجب الاحترام و صحبت مردم دانشور باطراف و اکناف ممالک محروسه برفرستاد و سران حدود و حکام و ولایات حکام عالم مطاع او را اقدم تلقی پیش رانده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آورده و کردنکشان خراسان هستان و مازندران و سایر بلدان کرجان سپاری بر میان بسته متوجه قبله اقبال و کعبه آمال شدند و در اندک زمان ساحت بارکاه ملک شاهان را سجده کاه کشته و در مقام ولایتهای مذکور خطبه و سکه بنام مخجسته و القاب همایون او زینت و آرایش یافت چشم فتنه در خواب و تیغ خلاف در غلاف قرار کرفت و چهره مطلب عالمیان بروجه حسن و سی نموده رخسار مرادجهانیان بروفق مراد بلخوا جلوه کرامه و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان و در اواسط سلطنه هرات اتفاق افتاد و مقارن خطبه بالاخلو این دولت دیرپا را بارکاه حق سبحانه و تعالی آسمانها نمودند و ساکنان اقلیم رابع خصوصاً طوطان خطه خراسان را مهاد امن و امان کشودند و چون ملک از سحاب آفت شهریاری تازه و ریان شده و ریاض مملکت شاداب و رضه رضوان آمد کفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و شرح دیکر قضایا حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت اجسیوند خواست که پیش از انکه خللی بقواعد مملکت صاحبقرانی راه یابد لوای شوکت و اقتدار بجانب سمرقند برافرازد و خاطر همایون از اطراف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب امیرحسن صوفی ترخان و امیر خلیله کوکل اش امیر خواجه رشتی را بضبط خراسان تعیین فرمود و اعلام ظفر فرجام از دارالسلطنه هرات جنبش آمده متوجه سمرقند کردید و چون بقوز رسید عبدالصمد حاجی سیف الدین را جهت اخذ اشکرهای دغیس بان صوب روانه کردانید و در آن موضع سید خواجه شیخ علی ماهر را بطرف ماوراءالنهر فرستاد تا اخبار آن دیار معلوم کرده بپایه سریر اعلام جهت نماید و چون موکب همایون از انجا کوچ کرده بدره زنکی رسید سید خواجه از جانب سمرقند آمده بعرض رسانید که امیرزاده خلیل سلطان با اتفاق عاظم امرا فخر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده و در کنج و خزاین کشاده و صلای عام در داده بهت حضرت خاقان سعید خوهش دولت حاضر ساخته بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخته هر کس بقدر دانش خویش سخنی کفتند آخر الامر رایها بران قرار کرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراءالنهر شده خرم و حتیاط اقتضای آن میکند که دارالسلطنه هرات که تمرکز و شرف بندکان بهت مرتبتی بایه چنانرا زمان که حضرت صاحبقران آن رافتح نموده بی دروازه مانده و بارویش بسنکام نذر دکه مدد حوادث و نوائب کردد و حکم لازم الانفاذ و نفاذ پیوست که امیر جلال الدین فیروز شاه قبلة الاسلام هرات را با دوان و همور ساز دود امیرشاهی که باران رحمت فائتهای او روی باد و در وصف هرات بزبان ظرافت بیان کشته شام رمضان خوش است و کل کشت هرات بالجمله بکبیر و خوش صلوات خوانان بشارکی از ملک چون ابر خضر رواشه و ظلمات القصه امیر فیروز شاه بهرات آمده و بتعمیر آن بلده فاخره و غایت جده بنده دل و دشت چنانچه سواد شرفاتش از ایوان کیوان در کذشت و خندق ان در عمق هفت کاه و ماهی سپید و پوشیده نماند که هرات از شهرهای عظیم قدیم بهت و پادشاهان ذوشوکت و عمارت رونق ان اهتمام تمام نموده اند چنانچه از نحوای این بناهای معلوم میشود لهذا بهت بنا و بنای کشتاسب را و بنای یکه بنهاد بهمن پس زاد عمارت دیکر کرد و بکمند رویش همه را و بباد اهمارتی که بتجدید یافت بر عمارت سابق راجح و فایق آمد و در این حال امیرسید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس و شاهرود و بادوره و نیشابور و سبزوار توجه نمود تا ازان حدود و نیک با خبر باشد و قلعه طوس را که بشامت علی بیک قربانی خراب شده بود معمور کردند و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بشیخ زاده با یزید سید امیرزا و سلطان حسین از جانب ماوراءالنهر آمده و او انوازش فرمود و خضر خواجه حسن توجین که با ماوراءالنهر رفته بودند بارسم قندآمده و اخبار انها را مشروح معروض داشتند و حضرت خاقان سعید حمزه اجسیوقا را پیش امیرزا خلیل سلطان فرستاد و بزبان عطوفت پیغام داد که پدر بزرکوار که ما مورد عنایت و استظهار بود بر حمت ایزدی پیوست و تو امرد زاده ای فرزندی و در وشنائی دیده و بلکه از جان عزیزتری و هر چه متمنی تو باشد ملک مال مضایقه نیست تا کی بر سن و تجربه روزکار و معرفت معاقد طبقات و تثبت مقطعات امور وقوف برد قایق لشکرکشی و جهانداری خللی تمام دارد اکر بعضی امرا بواسطه بعد مسافت و تطرق فرصت بجانبی مملکت تعرض ساند باید ان زیاد لیقائی نفرمائی و از سر بصیرت پیش ای هر چه مصلحت باشد اتفاق افتد وارد و دی همایون ازانه خود که نشته بکنار جیحون نزول فرموده و بر حسب فرمان پل بسته و در خلال این احوال امیرشاه ملک ارسلان آمده خبر سلامتی شاهزاده کان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا الغ بیک بعرض رسانید و این معنی سبب مزید مسرت و ارتیاح خاطر اشرف اعلا کشت و المجی امیرزاده خلیل سلطان بموکب ظفر نشان پیوسته معروض رای خاقان بلند مکان

بلندگان گردانید که شاهزاده بیکوید که ایل و مطیع آن حضرتم و یقین میدانم که حضرت شهریاری خراسانرا غالی نخواهد گذاشت و هند بالضروره بالاستقلال مملکت خواهند گذاشت و بهیچ نهنده سزاوارتر از مخلص نخواهد بود اگر لطف فرموده مساعدت فرمایند این بنده مال بیشتر از انه ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعت داری با حال تقصیر از خود رضی نگردد و حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطانرا امیدوار ساخته عنان مراجعت معطوف ساخت امیرشاه ملکدادجیارا فرستاده شاهزاده کانرا قلعه اشت و چون رایت نصرت آیت به حوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین توهم بیجا یگاه بنجوداده داد و بازگردید و باین اثنا خبر بخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکران از سمرقند بیرون آمده بکنار اب نزول فرود بر سطوه مخالفت ستم بر لاس و امرا که انجا بودند بخارا را گذاشته و در رکاب شاهزاده ها از آب گذشته بارد وی اعلا پیوستند و بعد از مصالحه سیف الدین لشکرهای دشمن را بسیر کرده شرف پای بوس دریافت و حضرت خاقان سعید شنید که امیر سر علی از یاران امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده بسلیغ آمده آن حضرت امیر شیخ لقمان بر لاس و امیر حرکس و امیر یوسف خواجه را روانه ساخت و در اثنای این احوال وفات بافتن امیرشاه ملک که پیش ازین بحسب اشارت علیه بر کنار آب رفته بود عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر غونشا نامه مذاکر مصلحت باشند امیر شیخ نورالدین بیاید و با ایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس و اغونشاه بخدمت ما آیند تا شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان رود و کلمات محبت انگیز در میان آورد که موجب صلاح طرفین باشد و بعد از مصلحت دیدشاهزاده بلطف بیکران نوید ها داده بساط مصالحت مهد یافت و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانیکه یکم با بعضی از خزاین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستاده و تزیینه خاص امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با نوکران و خواتین ایشان که در سمرقند مانده بارد وی اشرف اعلا روانه دارد و از انجانب جیون برامیرزاده خلیل سلطان مسلم شد بدین موجب ساس میثاق مهد گشت و امیر شیخ نورالدین باگذشته کیفیت واقعه بپایه سریر اعلا عرضه داشت حضرت خاقان سعید بانچه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بود رضا داده بود حکم شد که امیر شیخ نورالدین و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین از جیون عبور نمایند و بعد از انجام مهمات معاودت نموده بارد وی همایون بازایند و در تضاعیف اینحالات امیرسلیمانشاه از حضرت صاحبقران در حین مراجعت از بورش دوم دری که گذشته بود تا حد و سمرقند رفته و فیروزکوه بوی ارزانی داشته از صولت پیاه امیرزاده میرانشاه بهت انگلوت کوتاه کرده متوجه درگاه عالمپناه شد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مسرر مستعد یافت و بعد لطف پادشاهانه از امرا کبار ممتاز گشت و امیر محمد سنکو که ضبط ولایت ساری بعهده او دلاوری و منهوض بود چون بر فرار اسلمان شاه اطلاع یافت از نیز ترک ولایت آن سرزمین کرفته بلکه تمام ساریرا غارتیده بالکلیه سوار وی بهرات آورده چون بهرات سید یک روز در انجا توقف فرموده بیاساسای و فرمان واجب الاذعان صدور یافت حضرت خاقان سعید بعزم معاودت بهرات دولت بارفوخته امیرسلیمانشاه معهود شده گفت که تومان او در آن نزدیکی از راه در آمده اگر فرمان نافذ گردد روزی چند در حدود انخود گذرانند تا از بیخ راه بیاسایند و ملتمس او بسمع قبول اقتاده حکم شد که چنان توقف نمایند که امرا که بسمرقند رفته اند باز آیند انگاه در ملازمت ایشان روی رکاب گیتی پنا آورند و پیش ازین فرستادگان امیر سید خواجه بارد وی همایون آمده بودند و خبر آورده که خواجه علی سبزواری پای از حد خود بیرون نهاده و دانبولا امر مضراب که از امرات آمده بغرسباط یورش سرانجام گشته بود حسب فرمود بدو سید خواجه ستمانفته و رایت نصرت شعار در بیست و ششم ذی قعده بدار السلطنه هرات سید ظل عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان انه یار انداخت

ذکر عصیان خواجه سلطان علی سبزواری و قدم نهادن در دایره سربداری و سرانجام او

دران اوان که امیر سید خواجه بعمارت ملک اشتغال داشت مهمیان سبع انور سانیدند که خواجه علی سبزواری حقوق ایادی و احسان حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بهتظام جمعی از سربداران بی مقدار کردنکش سرانوازی میکند و در ملک دهنه انبازی مینماید امیر سید خواجه چون این خبر شنید بی لبث و درنگ بر مرکب توکل سوار شده با آن مقدار سپاه که داشت بشتاب مخالفان در حرکت آمد و تا مرغزار رادکان عنان باز نکشید و در انجا روزی چند توقف نموده باطراف و نواحی لشکر مسرعان فرستاده و دراین اثنا امیر مضراب با پیوست دلون و امیر بهرام اتفاق سیصد سوار جرار را بسیم منغلای بطرف سبزوار فرستادند و خواجه سلطان علی از توجه سپاه آگاه گشته دست سوار بکل از امنه و قع ترکتازان کرده و در حوالی سبزوار بهرود فریق بهم رسیدند و نیزان محاربه اشتعال یافت و سبزواریان غالب آمده و اکثر ترکمانان بقتل آورده و چون امیر سید خواجه بران حال اطلاع یافت با دوازده هزار سوار آبجیل ایلغار فرموده بجنگاه رسید تهانی میرسیدند و از مخالفان بگذشتند و از انجا متوجه جاجرم گردیده و طایفه مردم بیقاعت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخم دار شدند تا غایت که امیر سید خواجه از زخم تیری رسید و آن شیرول از فحماهی خود را نهان داشت و چند روز در خفیه مرهم و استیلا نهاد و چنانچه بهیچکس از خواص و مقربان او را بران اطلاع نیفتاد القصه بعد از سه چهار روز سه چهار دیوار قلعه جاجرم را مانند چشم زره خانه زنبور ساخته و برج و باروی از انداخته قتل با فراط کرده و امیر سید خواجه بعد از قتل اهل قلعه متوجه قصر بوغدکشت و سکان ان حصه و دو نواحی پنا بقلعه برده بودند بسر مخالفت در روی کشیده متوجه رزم و پیکار شدند و محاربات صعب واقع شد تا امیر سید خواجه دست از جنگ برداشت و فرمانداد که باغات ایشان را خراب سازند و در حقارا زیخ برکنند و لشکریان بآن مهم مشغول شدند و مردم فریوند ساوات و علما را شیع ساخته امیر سید خواجه از جاجرم بیرون آن جماعت را سکدشت بسیاری از انجا کشته و متوجه قلعه مرنیان شده و مرنیان را بدست تصرف آورده روی بسبزوار نهاد و در انجا خبر آورد که امیر سید خواجه بسبزوار آمده و متوجه پیرپادشاه شده و پیرپادشاه بپیشواز سبزواریان برآمده و لشکر نزدیک بیکدیگر رسیده از جانبین ضعفا بهست کرتو

رجعت کردند و امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و تمور بوقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره متزلزل گردند و از آنجانب پیرپادشاه در قلب ایستاده و خواجه علی
سبزواری با جمعی سربداران در میمنه توقف نموده و میسره را بوجود طایفه از بهادران مازندران آرایش دادند و خواجه سلطان علی از برانغار حمله کرده جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشت
و امیر مضراب از جوانغار پیش راند و برانغار پیرپادشاه را از موقف خود برگرفت و از عقب درآمد و پیرپادشاه که انهمه لاف جلادت و مردانگی میزد روی بگریز نهاد و دیگر باره خواجه علی
سبزواری را چون معلوم شد که پیرپادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت و سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه بوروز از عقب آن
برگشتگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود

ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او

سابقا مذکور شد که
حضرت صاحبقران بهنگام توجه یورش هفت ساله تخت هلاکو خان را با میرزاده عمر بن میرانشاه ارزانی داشته و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر بن میرزا میرانشاه را بحکومت بغداد
بازگذاشت و بنابر التماس امیرزاده ابابکر فرمان شد که پدرش در بغداد پیش او باشد و هر چند امیرزاده ابابکر بحسب سن تقدم داشت و متابعت امیرزاده عمر که برادر کوچکتر بود
بروی شاق می‌آمد و چون خبر حادثه حضرت صاحبقران بمیرزا عمر رسید روی منابر و وجوه دنانیر را باسم خویش موشح ساخت و از پدر و برادر بهیچ حسابی برنگرفت و این سخن در مجلس
میرزا ابابکر پیوسته میگذشت که با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچکتر چگونه دعوی میکند و چون خبر ناگزیر حضرت صاحبقران محقق گشت طایفه از مفسدان امیرجهانشاه جاکو را
بران داشتند که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان بردارد تا باستقلال بامر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیرجهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول گشتی و از
بد ایام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شده صباح بیست و دوم رمضان با داعی در غایت پیوست بدرگاه راند و جمعی از نواب مخصوص شاهزاده را که
حاضر بودند بقتل آورد و مولانا قطب الدین را وهبی که راه و رسم نیابت داشت و شیخ محمد تواجی و عبدالخالق پسر تیمور ینکورچی بقتل آورد و بعد از کشتن ایشان امیرجهانشاه جاکو
روی بسراپرده نهاد و میرزا عمر پای ثبات فشرده انیاقان را مکمل ساخت و فرمود تا سوار شده آهنگ جنگ امیرجهانشاه کردند و لحظة لمحة شاهزاده فوجی را بمدد ایشان
میفرستاد و چون امیرجهانشاه دانست که مهم از پیش نمیرود راه گریز پیش گرفت و از امرا امیرزاده عمر تابان و باباحاجی برادرش و پسران امیر شیخ محمد مقتول بقصاص
پدر امیرجهانشاه را بکشتند و چون میرزا عمر از این صورت خبر یافت زبان سرزنش گشاده چندان فایده نداد و امیرزاده عمر بخلاف تقدیر مردم پسران و بازماندگان امیرجهانشاه
بنواخت و درباره ایشان انواع عاطفت ارزانی داشت در این اثنا امیرزاده ابابکر از کربلا و بغداد متضرر شده با لشکر اسب بقصد ییلاق همدان کرد و ایلچی فرستاده در این باب
از برادر رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی را بنوازش بیکران بخشید و فرمود که چون واقعه امیربزرگ روی نموده آن برادر را باید که بزودی
متوجه این جانب گردد تا با یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط مملکت را وجهه همت سازیم و چون فرستاده مراجعت نمود پیغام امیرزاده عمر را با میرزا ابابکر رسانید حالی تنکلی بوقت
با دویست سوار متوجه اردوی برادر شد و میرزا عمر پیشتر با امرا اتفاق کرده مقرر ساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال او را بگیرند و همان دم که میرزا ابابکر باردوی میرزا عمر
رسیده در دیوانخانه فرود آمد جمعی از بهادران در وی آویختند و امیر سونجک دست در کاکلهای او زده او را عاجز گردانید و همان لحظه بندی از نقره بر پایش نهادند و بعد از آن قرلتای
عظیم کرده امیر سونجک سلطان سنجر و بیشتر امرا گفتند که امیرزاده ابابکر را از میان میباید برداشت تا فتنه تسکین یابد امرای عراق مثل بسطام و پیرک جالیق عرض کردند که علاقه اخوت در
میانست عاقبت میرزا عمر برادر را در قلعه قهقهه بند کرده و طایفه غلاظ و شداد بر وی گماشتند و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری فرزند خود میرزا ابابکر خبر یافت متوجه خراسان
شده تا کالپوش عنان بازکشید و در آن وقت سید خواجه بدفع سلطانعلی خواجه اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که
امیرحسن صوفی ترخان و امیرجهانملک و امیر فیروزشاه با پنج هزار سوار باستقبال شتافتند مقرر آنکه اگر امیرزاده میرانشاه داعیه تسلط و ملک گیری داشته باشد بمقاومت و ممانعت
او قیام نمایند و اگر بمقتضای وقت طریق ایلی و برادری پیموده باشد آنچه وظیفه مهمانداری بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور
هر یک از فرزندان را مملکتی داده و راه و رسمی مقرر فرموده و امروز صلاح در آنست که هر یک از اولاد و احفاد آن حضرت بضبط ناحیه که متعلق باو شده قیام نماید که خللی بر آن
راه نیابد و بیگانگان مدخل نکنند اگرچه بواسطه حرکت ناپسندیده عمر آن برادر در ممالک آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست دخلی ندارد اما ولایت اران و موقان و
وکرجستان در تصرف بندگان آن جناب است اگر تنسیق امور آن مملکت التفات ارزانی دارد و بصلاح دیگر باشد و لله الحمد که جناب شهریاری بمزید کیاست و فرط عقل از
سلاطین جهان ممتاز است و بگفتار شر و فتنه عمل ننماید که این معنی موجب پشیمانی و پریشانی خاندان و بی‌سامانی دودمان خواهد گشت و مخفی نماند که این مبالغه که در مصالحت میرود از
جهت عجز نیست بلکه غرض رعایت ناموس سلطنت نام و اگر عیاذا بالله چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود و شرب عذب اخوت بغبار و خاشاک منازعت تیرگی پذیرد
آتش فتنه بنوعی در التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید رجا واثق که در عواقب امور تأملی بسزا فرماید و طریقه که پسندیده بود باشد سلوک دارند و چون بموجب فرمان
صاحبقران اولاد و احفاد آن حضرت در مملکت یکدیگر دخل ننمایند و بآنچه حواله ایشان شده قناعت کنند لامحاله آثار خیر و برکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل گردد والحمد لله
اهله والسلام علی نبیه و امرا با لشکریان در حرکت آمده در سبزوار بامیر سید خواجه رسیدند و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند و امیرزاده میرانشاه آنجا بود و پیش از این سلطانعلی
سبزواری که از معرکه سید خواجه گریخته در عقب پیرپادشاه میرفت چون شنید که امیرزاده میرانشاه بکالپوش رسیده التجا بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه و امیر مضراب به
خدمت شاهزاده سرافراز شدند و پیغام خاقان سعید را مفصلا بعرض رسانیدند و میرزا میرانشاه سخنان دلپذیر گفته خلوص عقیدت که نسبت بآن حضرت

حضرت و شفقت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرده امرا بعد از دعا و ثنا معروض داشتند که برای عالی مخفی و مستور نماند که اگر بندهٔ عاق سر از ربقهٔ اطاعت ولی‌نعمت باستحقاق کشد بر همگنان واجب و لازم است که در تادیب و نکال او بکوشند و منع و زجر او قیام نمایند و غرض از تمهید این سخن آنکه سلطان علی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته و با خلف صدق آن حضرت در مقام یاغی گری و سرکشی آمده چون سیلاب بلا را بر خود محیط یافت بدرگاه حضرت شهریاری شتافت واکنون در اردوی همایونست اگر جزای عمل ناپسندیدهٔ خود نیابد دیگران نیز دلیرتر شوند و سبب فتنه و تشویش شود امید بملکات ملوکانه آنکه او را بما سپارد که این معنی سبب زیادتی محبت و صداقت خاقان سعید خواهد بود و الا تا بندگان او را بدست نیارند ممکن متصور نیست که باز گردند ملتمس امرا مبذول افتاده سلطانعلی و سلطان حسین پسر پیر پادشاه را با طایفه از ارباب عصیان با میر سید خواجه سپردند او دیار ایشان را بتیغ یاسا بگذرانید و در تضاعیف این حالات امیرزاده ابابکر از حبس رهائی یافته بعد از چندی ایلچی پیش میرزا میرانشاه فرستاده و اظهار دلماندگی کرده گفت شخصی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طریقهٔ مروت مسلوک ندارند و دیگر مردم را بر ما چه اعتماد ماند و بعد از تقدیم مشورت میرزا میرانشاه با خواص مقربان روی باذربایجان نهاد

ذکر چند قضیه و مخلص میرزا ابابکر از بند و حبس

چون میرزا ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که امیر پیر حسین برلاس آغروق خواتین و حشام او را در سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر در اوایل ذی قعده بطرف همدان رفته تا آخر ذی حجه بعیش و عشرت گذرانید و مردان و سرداران کردستان و لرستان بخدمت شتافتند و پیشکشها گذرانیده بعنایت شاهانه اختصاص یافتند و در این اثنا خبر آمد که کرجیان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده اند و نخجوان و گنجه را غارتیده اند و دست بخون و مال مردم دراز کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت اردبیل و چند منصب دیگر باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده و با میر شیخ ابراهیم والی شیروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته و دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولت خواجه اینانق بیرون آورده عنقریب کیفیت خلاصی او و قرا یوسف از حبس پادشاه مصر رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت انشاءالله و چون این اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امرا عراق زانو زده معروض داشتند که مصلحت نیست که لشکریان را از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان می‌نماید که بهیات اجتماعی دفع یکی از متمردان را وجه همت سازیم و چون از او فارغ شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر بمصلحت امرا التفات نفرموده عمر تابان و توکل برلاس و دیگر سرداران را بدفع محمد و لان کرج نامزد فرمود و امیر سونجک را با فوجی از لشکریان ببغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نماید و بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بآن حدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریه از اعمال مراغه درویشی بتقوی شعار پیدا شده بابا نیکی نام و از او کرامات صادر میگردد چنانچه در اثنای وجد و سماع سنگ و کلوخ در دست او قند و نبات میشود میرزا عمر فرمود که درویش را مقید ساخته حاضر گردانند و از کیفیت حالات و کرامات سوال کردند درویش انکار نموده آخرالامر او را نوید داده که بجهت تو مکانی در قریهٔ شیراز مرتب میسازیم و نصف مال آن قریه را بر آن وقف میکنیم و نیاز او برگرفته در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند و بابا در حضور قاضی محمد که یکی از متعینان ولایت آذربایجان بود دیگر بسماع مشغول شد و در آن اثنا مقداری کلوخ بکف دست او نهادند و وجدی عظیم بر بابا طاری شده بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهدهٔ چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل بدعت است و قتل او مباح و میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشند و بابا چون از حیات مایوس شد گفت که نصیب ما از جهان شربت شهادت بود اما زوال دولت این پادشاه نزدیکست و به بینید که بعد از این چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم سنهٔ ثمان و ثمانمایه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز که بابا را کشتند میرزا ابابکر از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب انهدام قصر دولت میرزا عمر آمد و بیان این سخن آنست که خدمتش متوجه است که میرزا ابابکر را از میان برگیرد اما بجهت خاطر والده نمیخواست که این امر بلا واقع شود لاجرم فرمان داد که جرعهٔ شربتی مسموم بخورد او دهند و چون شربت بکوارش شاهزادهٔ نامدار آوردند از آشامیدن آن امتناع نمود و عادل اختاجی و عیسی قوچین که مامور بآن کار بودند این صورت را بعرض میرزا عمر رسانیدند و جواب چنین آمد که او را در شب بخفیه هلاک گردانند و منهی کیفیت واقعه میرزا ابابکر را خبردار کرد و پیش از این یکی از نوکران عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده بود و پیش میرزا ابابکر آورده بود و عادل و عیسی در آن روز بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بآن فعل شنیع اقدام نمایند و در اواخر روز بر افراختن آغاز نهادند و انتظار آمدن عادل اینانق میکشیدند که امیرزاده ابابکر فرصت غنیمت شمرده ببهانهٔ رعاف بخانه در آمد و بدست خود بند بشکست و با شمشیر برهنه بیرون دویده فی الحال عادل و عیسی را بقتل رسانید و روی انتقام بسرای عاقل غافل نهاد و او را نیز خواست که از میان بردارد خدمتش یمین عبودیت بود با شاهزاده اتفاق نموده و میرزا ابابکر قریب بصد کس را بقتل آورده قلعه را متصرف شد و خزاین و اسلحه و اموالی که امیر تیمور جهت امیرزاده عمر در قلعهٔ سلطانیه گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته بارازل و اوباش و آحاد الناس تقسیم فرمود و روز دیگر مهد علیا والده اش با سایر خواتین پیوسته قلعهٔ سلطانیه را از صامت و ناطق خالی ساخته و باتفاق روی عزیمت بجانب ری نهاد تا به پدر خود میرزا میرانشاه پیوندد و در همان روز که امیرزاده ابابکر خروج کرد لشکر کرج بر عمر تابان و امرای میرزا عمر غالب آمدند و ایشان را منهزم گردانیدند و این اخبار بشاهزادهٔ مشارالیه رسیده خوف و رعب بر وی مستولی گشت که مجال دم زدنش نماند و لشکریان او دیگر تلهف و تاسف کشته و میرزا عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان ندید امیر عبدالرزاق و حسن تیمور و اسمعیل مهدار را با جمعی بتکامشی برادران روان کرده و ایشان در ساوج بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرات از آستین جلادت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت طوس و رستم مطموس گشت و اسمعیل مهدار را دستگیر کرده با خود ببرد و ایشان خائب و خاسر باز گشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس میرزا عمر شده و قلعهٔ سلطانیه را بعهدهٔ ولای میرزاده از آنجا باز

با گشت و در نخاس منزل کرد و در انجا شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحبقران مغفور بوسطه فضولی که از وی شاهد بوده و از کوچانیده بسمرقند بوده و از الدربسیه و میرزا عمر بوسیله خدمت شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته باتفاق مولانا محمد شیخی تجریب ولایت و رعیت مشغول شده جمعی مملکت که از امتحان سحاب عدل شاهزاده مانده وضعه ضوان نامی و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد پژمرده گشت و چون دولت و دی بانحطاط نهاده تدبیرات عقلا ما صواب آید از موبلات این مقال انکه چون میرزا عمر از سخاخس کوچ کرده و بدرون میرزا رفت سخت خبر رسید که لشکریان که همراه امیر سوتجک بغداد یغی شده دار و دی امیر سوتجک را غارتیده و رو دی ماوراء النهر نهاده و دیگر خبر آمد که امیر توکل برلاس که گرمسیر کرجیان رو دی کرده بود بدرآمده و اطاعت عصیان کرده با طایفه ارسیا متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین را با جمعی از امرا و عقب توکل برلاس فرستاده باو رسیدند و چون لشکریان عزیمت خانهای خود داشتند باز گردانیدن ایشان متعذر مفهوم جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر چند زخم خورد و سپاهش متفرق شدند و او خراب حال و جهت نموده و دراین اثنا خبر رسید که بسطام جاکیر لشکر تالش و حشام ترکمه رجمع کرده و دم استقلال میزند میرزا رستم حسن مورچه را با نوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد کرد و در میان ایشان کوه تالش بود و بصرصر ظلم و بیداد وحش تورسید کشت بعد از آن میرزا عمر منصور جاکیر برادر بسطام را تربیت کرده بدفع او فرستاد و منصور با حاسنازعت در نوردیده ببسطام پیوست و در آنجا بنیان این سال میرزا عمر و امرا در ییلاق قرقیای کرده نه پایه بعظمت نموده رایت جبروت برافراختند اما در تصرف ایشان خزانه سنجیح جانامانده بود بعظمت و لکبر با تقه الواحد لهنگا و دراین اوقات دولت خواجه ایناق بغداد و دیاربکر و عراق عرب اطوعا و کرها بسلطان نامه گذاشته بارو دی میرزا عمر رسید و امیر سوتجک نیز با جمعی پریشان بخدمت پیوست و خبر متواتر شد که بسطام جاکیر اهل شهرزور راجمع نموده پیش امیر شیخ ابراهیم شیروانی رفت و سرداران فرامان و کجه باخری انجا و از آب کر گذشته با امیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از انطرف امرا بکی نیز در سلک خدام انتظام یافته و ملک کرجستان نیز الیجان پیش خدمتش فرستاده دم از اطاعت و انقیاد زده و مخالفان متوجه ییلاقان که از متعلقات صاحبقران بود شده و بهرام شاه که متحطان دیار بود رو دی بغداد نهاد و لشکر بیکانه آن شهر را خراب ساخته و میرزا الجی پیش شیخ ابراهیم و ان کرد که بسطام را با جمعی با رو دی من فرست و او بعذر و ناچاری تمسک جسته جواب داد که چون حالا استالت و چون ان حضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهند فرمود ان کمینه و مصحب خویش را رو دی علاج خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن در خشم رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع مالی نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام و سران فرامان و سید علی احمد شکی از بر دوع بکنار آب کر رفته ابراینا خاستند و شمشیر جنگ و پیکار کشیده و میرزا عمر بتعجیل بکنار آب رفته فرود آمده و بعد از یکهفته که سپاه و لشکر در برابر هم بودند خبر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان متوجه شده و بکلجا عراق عجم درآمده تمیان این سخن ان است که در این سه روز ایشان از بسطام بیخبران آمده و اغفلنان سپاهی و لشکر فرستاده و لشکر یانرا دستخوش کشتند و همنانیان بسبب انکه بعضی از ملازمان میرزا امیرانشاه را غارتیده بودند و در انیولا همجانب کوه گرانجه سچکس و همنان نبود همنان غارتیده نجار درآمدند و میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر و امیر حسین برلاس بالقلعه شهریار فرستاده و خود نیز از عقب وان شده قلعه متصرف شدند و در انجا شنیدند که عمر شیخ ابراهیم قلعه امیرزاده ابابکر اغروق را در ساوج بلاق گذاشته باز سوار بسلطانیه رفت قلعه بی کلفت جنگ متحرشد و امیرزاده ابابکر فرمانداد که اما نی که در آنجا نشسته زنان اندارا باموال انها بدکن بخشند و لشکریان و امرا را که در رکاب میرزا عمر بودند این خبر شنیده و کرانزاوی برگشتند و پیش امیرزاده ابابکر رفتند و امیرزاده عمر با امیر شیخ ابراهیم شتی کرده بعزیمت نموده و در این اثنا شیخ خسرو شاهی و دیگر ظالمان تبریز فرصت و بدور و مبلغ و دیعت تومان عراقی تقدیر دند و لشکر اکابر تبریز رقم مفارقت بر خانمان کشیده و میرزا عمر از اردبیل بمیانه رسید و در انجا خبر استیلا امیرزاده ابابکر و امکن او شنید و چون این معنی تحقیق پیوست عمر تابان و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و عبد الرزاق و غیرهم از امرا امیرزا عمر را که گشته پیش میرزا ابابکر فرستند و میرزا ابابکر عمر تابان و فرزندان و را و صیت تربیت کرده باقی سرداران را سرا زیر بن جلد کرده و امیر میان قوچین و شیخ خسرو شاهی را و جان خیرو یران شدن میزنند عمر شیخه مالها از عایاستانده بود نزد پیش میرزاده ابابکر فرستاده و شیخ ظالم بعض نفرموده میرزا ابابکر مصلوب شد و میرزا ابابکر میرزا امیرانشاه را بتخت زرین نشانده بیاد شاهی برداشت و چند روز بعشرت گذرانیدند و میرزا عمر از جانب کاور دار فته رفت و بدرا فته خلق را بسیاق تکان بسیاق برلاس و طایفه از مردم سلد و زعازم تبریز شده و علیکه پسر مخالف را برسم منقلای بان صوب فرستاده و علیکه به تبریز رسیده ترکمانان فارظلم و بیداد نموده و در تنگ ستر اباد با موس کوشیدند و رعایا تاب ایشان نیاورده اتفاق نمودند و خواجه میر علی که حکم صد میزار دینار را دره بود کشتند و داخل و خارج شهر را مضبوط ساختند و در مقام ممانعت آمده میرزا عمر کسی را فرستاده شهر بازیه و صحبت فرمود تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاه شاهزاده ماست اگر بشهر درمی آید مانعی نیست اما ترکمانان را نمیگذاریم میرزا عمر این معنی موافق مزاج نیفتاده ترا که رخصت جنگ داد و ایشان مسلح و کمل رو دی بجنگ نهاده قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحق قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکمانان را بشهر راه ندادند و دراین اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد

ذکر جلوس میرزا ابابکر علی الاستقلال بر تخت و توجه بجانب تبریز

و بعضی از تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر نکال بختی که از امرا امیرزاده عمر و هشت خواتین ایشان اباداده باش بخشید چنانچه سبق ذکر یافت و اموال ان جماعت را در معرض تلف و تفرقه درآورده امرا این خبر شنیده از میرزا عمر رو دی

این خبر شنیده از میرزا عمر روی گردان شده و بر خدمت او پیوستند و شاهزاده همه را مقید ساخت الا عمر تابان را خود اندیشید که اگر اموال و خواتین امرا را محافظت نمیکنیم دیگر اکنون ایشان محل اعتماد نبوده و چون شتاب کرده اموال این جماعت و بعض خواتین ایشان بغنا و مشغول شده حالا صواب این است که این جماعت را زمین بر داریم تا خاطر ما بکلی فارغ گردد و این صورت خواص و مقربان در میان آورده فی الحال احضار امرا را پیوقانه داده و زبان عتاب گشوده با میرسوتک خطاب فرمود که از شامت رای ناصواب تو محبت و مودت برادران بکدورت و منازعت مبدل یافت و تو در گرفتن من سعی کرده دست در کاکل من زدی و مرا بیکناه مقید گردانیدی و ازاین جهت بدایرت انواع تفرقه و پریشانی بملک راه یافت و اکنون شیوه غدر و بیوفائی ورزیدی میرزا عمر تنها که شب اامراء بدینجا نیامده دفع شر تو از مقوله واجبات دانسته و ابقای ذات تو را قبیل المحظورات این بگفت و فرمان داد تا او را بسیاست رسانند و کناه نیز بدیکران موجه ساخته اشارت فرمود که مجموع بقتل آورند چنانکه هفتاد و دو نفر از اعیان دولت میرزا عمر شربت فنا چشانیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از خدغه امرا فراغت یافت بر تواتر اخبار تظلم احوال مملکت بسمع او رسید و در این اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استحقاق شاهزاده رشید و جهانبانی و عالم ستانی او حصلی دارد که هم سلطنت بدیگری اطلاق کند و میرزا ابابکر این سخن را بسمع رضا اصغا نموده و ملوی سنکین فرمود و خود بر تخت نشست و پدر را طلع نمود و با علام این سل و رسایل باطراف و جوانب فرستاد و امیریان موجب اشارت شاهزاده باجمعی قریب رفت و رو در واباش کرد بمرتبه که پیش از این ترکمانه را شنیده بودند تصور آنکه هنوز میرزا ابابکر در ری است و این جماعت از پیش خود بقریب آمده اند امیریان ایشرا دلخوش نداده و امیریان در دشت فازان فرود آمده خبر یافت که دولدای و محمد خواجه ایروی بدیر سنه و راقوتی حاصل آمده و روز دیگر شنید که شیخ قصاب قاضی عاد با و واردوه هزار سوار از مخالفان متوجه شده اند و مخالفان سیاهی چاپاره به راه انداخته پیش گرفتند و مقارن این حال امیریان شنیدند که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت این جماعت می آیند خدشی ترک کاهشی کرده روی شیخ قصاب نهاد و از صولت لشکریان کرک صفت امیریان بر شیخ قصاب برهم خورده پراکنده شدند و امیریان برگشته بدشت فازان آمده و روز دیگر امیرداد ولدای رسیده بقریبان دشتنده که میرزا ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون نشسته و را قوتی را بتعظیم تمام شهر در آوردند و خواست که طایفه از پیشوایان شهر را بسیاست رسانده بقریبان باز آمد و را، در شب دیگر شهر توقف نموده بهلول برلاس را داروغه گردانیده بمراغه فرستاد میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دولت خانه تبریز نزول فرموده و نشانها بانحاء قطار افاق فرستاده و خلایق را به عدل بضعف نوید داده و چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالبت بتبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت داده و نشانها که بعد ازین ارباب حوائج دست ظلم کوتاه دارند و جمعی را که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آورده و متمولان که در زوایا اقامت داشتند پای جسته ظهور نمودند و از ارباب حاجت ناموس کی حضرت صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم میرزاده ابابکر نبود و جمعی از اول تا باش بنیابت اشتغال مینمودند و از عهده و ارائی مملکت و یاسائی رعیت بعضی میتوانستند بیرون آمد لاجرم طبقات خشم و خوان خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی بمال و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسن که از علماء هرات بود بتبریز و زارت شاهزاده رسیده دید که اندک جمعیتی در تبریز پدید آمده قلم تخصیص و توجیه از قلمدان نفسی کشیده بنام هر کس مبلغی قرضه محصلان بر کاشت و بزجر و شکنجه مطالبت مینمودند در روز بظلم و شب بقبض مشغول بودند و این صورت تا هیبت دو دیم شعبان سال نو را متداد یافته و دران ستان که از شدت برودت خون در عروق منجمد میشد و باران برف بسیار بارید و میرزا ابابکر جمعی از ظلمه را بضبط تبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار نا ملایمی که از جانب عراق بسمع او رسید از شهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر و اولاد میرزا عمر شیخ نهاد

ذکر محاربه میرزا عمر با برادران باتفاق میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر بر سبیل اجتماع

امیرزاده عمر بعد از تک و پوی و کر و فر که در ولایت آذربایجان عراق و فارس کرد از اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بسمرقند و فرغانه رفته با اسکندر و شاهزاده ها که اسامی ایشان و عنوان سطور گشت خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار داده و بهیات اجتماعی بر سر آغوز ق میرزا ابابکر که در ولایت ری بود فتنه و مردم او را غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان باز گشتند و چون این خبر بمسامع میرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خونریز روی بمقاتله با اصفهان نهاده شاهزادگان عظام تیز با لشکری خون اشام باستقبال روان شدند و در نواحی پل خرزه فریقین با تفاق ملاقات افتاده حربی صعب بست داده و بخت امیرزاده ها بابکر شکست یافت و شاهزاده مشار الیه چون دید که ارباب جلادت بغارت و تاراج مشغولند و جمعی قلیل پیش شاهزاده بودند از کمینگاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و همه را بیک حمله کرز کران سنگ متفرق و پریشان ساخت و شاهزاده و کان تا اصفهان عنان باز نکشیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده و میرزا ابابکر از عقب ایشان شتافت و بمحاصره اصفهان قیام نموده و در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی بباغات و مزارعی که در اندرون بوده تعرض نرساند تا کرا اصفهانیان بدین مکرمت قدم در دایره طاعت نهند و سه روز توقف نموده روز چهارم جمعی از بهادران بکوچه باغها در آمدند و مردم شهر بای مخالفت و محاربت پیش نهاده از طرفین خلق بسیاری زخمدار شدند و بهر دو کروه مراجعت نموده شب تا روز از جا نبین پاس داشتند و روز دیگر امیرزاده ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح را بسته با مجموع لشکر روی جلادت و شجاعت بشهر نهاده بکوچه باغها در آمده نیران محاربه اشتعال یافته پیر و جوان از خلق اصفهان قریب ده هزار نفر بقتل آورده همه سرداران را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم ننمودی غالب آن بود که شهر بتمامه و قدم مسخر شدی صباح که خورشید خاوری از میم لشکر کواکب لرزان از بین طاق نیلوفری سر بر آورده سادات و اشراف و قضات باردوی شاهزاده و شفاعت متوسل شدند که هر چه از مردم شاهزاده یا اصفهان سایه یابد باز نهند و خطبه و سکه باسم لوجب همایون موشح سازند و مهم بر این جمله قرار یافت و اصفهانیان معاودت نموده شب میرزا ابابکر از

ابابکر ازان قرار و اد ایشان شد گفت صواب نیست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعای ماست حاصل نماییم و با آمدن لشکریان نزد ما نهار دشته روی بشهر اصفهان نهادند خلایق چون بر نقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند ترک ما غات کرده روز تا شب جنگهای مردانه کردند و در این اثنا امیرزاده ابابکر فرمود تا گوش شد که شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و امیر بسطام در تبریز اند بالضرورت با خلق اصفهان و شاهزادگان صلحی شکسته بسته درهم پیوسته از در شهر برخواست و چون بدرگزین رسید آمد شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود رفت مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز منتشر شد و چون امیرزاده عمر یقین دانست که از پیش برادرانش مهمی کفایت نمیشود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آن حضرت شاهزاده مشار الیه را در این اوراق مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز

ذکر احوال فرزندان شاهزاده عمر شیخ و برافروختن ایشان رایت موافقت حضرت خاقان سعید انار الله برهانه

در وقت وقعه ناگزیر حضرت صاحبقران مغفور امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد امیرزاده عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش در اصفهان و دیگر برادرش در همدان بود و چون خبر ارتحال صاحبقران بشیراز رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بیان تیمور و امیر چلپان شاه برلاس و دیگر امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم امور ملک خویش التماس طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاده تا از خلیفه عباسی که در آنجاست منشور مملکت آورد و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که بپادشاهی میرزا امیرانشاه همداستان شویم القصه هر کس بقدر فهم خویش سخنی میگفت و میرزا پیر محمد که عاقل ترین روزگار بود فساد آن رایها باز نمود و گفت که چون حضرت صاحبقران مغفور والده ما ملکت آغا را بامیرزاده شاهرخ بهادر داده و وسیله رحم را بدان پیوند جدید تاکید فرموده مناسب چنان مینماید که ما او را پیشوای خود دانسته خطبه و سکه بنام و لقب همایون آن حضرت موشح کنیم شاید که باین قدر از ما خوشنود گردد و اگر عیاذا بالله از جائی حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ ندارد و امرا بر تصویب میرزا پیر محمد آفرین کردند و رایها بران قرار گرفت و شاهزاده مشار الیه فرمانداد تا منشیان بلاغت شعار مکتوبی اخلاص آثار مرتب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بغایت مناسب آمد

همه بندگانیم شاهرخ پرست ... من و رستم اسکندر و هر که هست

و در مملکت خویش خطبه بنام خاقان سعید خوانده و سکه نیز زده مکتوب را در مصاحبت هوشمندان سخندان و رسولی چرب زبان بخراسان فرستاده قاصد چون بمقصد رسید بوسیله امرا و خواص شرف پابوس دریافته کیفیت حالات بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرموده درشان میرزا پیر محمد سخنان دلپذیر بر زبان آورد و هم در آن حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو آمده تنسکجات سکوک شاهرخی آورده عرضه داشت که در تمامت آن ولایت خطبه و سکه بنام و لقب همایون آرایش یافته و حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و احسان اختصاص داده باز گردانید و چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان و بر و امتنان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد از سر استظهار تمام بمهمات ملکی و قضایای ایالتی قیام نمود و محمد سربدار و تمور ملک را با خلعت خاص پیش داروغه یزد فرستاده او را طلب داشت و دیگری را با جامه طلادوز نزد سلطان محمد داروغه ابرقو ارسال نمود و او را بشیراز طلبید و ایشان با پیشکشهای سنگین متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد درشان هر دو داروغه لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک امراء بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق که بعضی در خرقه دست زده بودند و برخی متصدی خرقه گشته از زوایای خمول بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و پراکندگان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچیان بکرمان فرستاده امیر ایدکو را بطاعت خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو باین سخن هیچ بار التفات نفرمود و در این اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا پیر محمد لطفی عام و کرمی تمام داشت و در رعایت صله رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب کمال و درجه قصوی بود و در ضبط و سیاست بمرتبه که احدی یک بوته کاه بخلاف حکم از رعیت نمی توانست گرفت و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا پیوسته ملازمت او مینمودند و بتقدم او آن جماعت در همه باب اعتراف داشتند و در زمانی که میرزا اسکندر از صدمات میرزا عمر همدان را گذاشته بشیراز رفت و میرزا پیر محمد خدمتش را بحکومت یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراشت میرزا اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده بموکب برادرش پیوست و برسم منقلای روان شده در راه دریافتند که طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه حیله و مکر نشسته اند میرزا اسکندر بیدغدغه بر سر ایشان تاخت و گروهی انبوه را بقتل رسانید جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کرده و دیگر کرمانیان را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محاط گشته خرابی آغاز کردند و عالیجناب سیادت مآب سرور ارباب تقوی و انقیا سید نعمة الله از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نموده بیمن نفس آن سید عالی مقدار مهم بصلح قرار گرفت و امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی بیرون فرستاد تا انعقاد مبانی مصالحه بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را بجانب یزد فرستاده خود بشیراز بازگشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر در این اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت حالا بر این قدر اختصار افتاد

ذکر وقایع خراسان و کشته شدن سلطان حسین

امیرزاده سلطان حسین اگرچه بجمال و نسب آراسته بود اما در مهمات زیاده غروری داشت و بر چه در بادی الرای او راست مینمود بی اندیشه بدان عمل مینمود و چون در حوالی اندخود از دوی قاآن سعید بیموجبی فرار نموده متوجه ماوراء النهر گشت و در حوالی کش بخدمت میرزا خلیل سلطان پیوست و بعنایات عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود و میرزا خلیل سلطان جمعی از امرا مثل امیر الله داد و امیر ارغونشاه و تیمور خواجه و یوسف را ملازم رکاب سلطان حسین

ساخته بکابل بیچون فرستاد و تا از اینجانب باخبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ سلطان حسین پیدا شده باحضار امرا فرمود و بهانه آنکه مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج هست و خود بدیدن تکلیف بود و بیست نوکر مسلح پیش خود نگاه داشته چون امرا حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید کرانیدند و بقید خواجه خواجه یوسف اشتر شهادت چشانیدند و میر اغولنشا و الله داد و مختار و سعادت الزره برادر ام قاضی نوازی و مدد زبان تضرع و زاری کشادند و سوگند خوردند که مدت العمر تکچه باشند و بعد از شرایط پیمان و ایمان غلظ عهد تجدید نمودند که ایشان را نایب و محرم ساخته و خانیکه حرم میرزا محمد سلطان اگر از سمرقند بیش امیرزاده میرزا محمد سیرغ غارت کرده بودند و اجناس گرفته بتوکران داده و امرا سپاه طوغاه کرده او را مرد و نوای او منتها شدند و بالشکری استوار روی توجه بسمرقند نهاد و میرزا خلیل سلطان چون ازین صورت آگاهی یافت دزخزانه بگشاد و جنود ظفر ورود را نقود فراوان داده و در اواخر جمادی الآخر سمرقند بیرون آمده در نواحی کش موضع جکده ایل بر دو فریق جدید رسیدند و پیش از شروع بصفوف امیر الله داد و امیر اغولنشا و دیگر امرا که حسب ضرورت ملازم امیرزاده سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان فتنه و الکز لشکریان با ایشان موافقت نمودند و انهزامی بر لشکر سمرقند افتاد و محرم سنه ثمان و ثمانمائه دست تاراج و قتل بر اموال و میرزا سلطان حسین ناچار و زار بر قرار اختیار کرده و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور روی بجنگاه سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین انجنون عبور نموده در حوالی اندخود و شیرغان بامیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان مبانی ایمان گشته یافت در این اثنا امیرزاده پیر محمد الجی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن بنیاد ما و دی چند حرکت ناپسندیده صادر شده و ظیفه آنکه تو او را پیش من فرستی تا قاعده وداد برقرار ماند امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات نکرد و آتش حمیت شانزده برافروخته شده ناگاه بر ایشان شبخون آورد و میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه با بضعه و روی بادیه گریزاوردند و این المفر گویان بجانب هرات شتافته و بپای بوس حضرت خاقان سعید رسیده منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ولایت میرحسین سپور غال امیر سلیمانشاه باشد و عجالة الوقت صد هزار دینار نقد و اسبان خوب با و دادند و خدمتش ایجانب طوس و مشهد فرستادند تا با امیر مضراب و امیر سید خواجه پیوندد و این صورت در اثنای وقت واقع شده که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و چون میرزا امیرانشاه را کسیل کردند حضرت خاقان سعید درباب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود و خواص و مقربان زبان بتدبیر کار رحمکات ناملایم خدمتش که از زمان یورش شام تا غایت واقع شده بود گشادند و گفتند اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او کرده و مبادا عاجزانه روی نماید که دست تدرک از دامن ان قاصر آید و مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد و بچه کیفیت بروی اعتماد کند پادشاه با تمکن سخن ایشان بالسبع رضا ندادند و بقتل میرزا سلطان حسین فرمان دادند و نوشیروان برلاس ان سر و جویا جوانمرد بیرون دویده باق برباض جاودانی فرستاد و الحکم لله الواحد القهار

ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث خراسان و لشکر کشیدن والی ولایت هرات چون امیر سلیمانشاه از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنا بر محبت القتی که با وی داشت متحمل پریشان ضمیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و گفت ان حضرت خواهد که من نوکر باشم شاه ملکرا از درگاه برانند و نوشیروان برلاس القتل سانند از استماع این التماسات آتش خشم پادشاه زبانه کشیده با حضار عساکر کرده و ان آتفزانه را دفعیت بجانب طوس و مشهد نهضت فرمود و اعلام ظفر فرجام چون لبارق قضا علم سپید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر سلیمان الدین صمد حاجی سیف الدین اکه محل اعتماد حضرت خاقان سعید امیر عبد الصمد بانجصت و اکه بانجانب رود و در وقت توجه فرمود که با سلیمانشاه بکوی که همیشه اما را توامان خاندان و مقام جان سپاری و دولتخواهی بوده و حقوق خدمت تو بر ذمه این خاندان عال ایشان زیاده ازان است که بشرح و بیان احتیاج افتد حضرت صاحبقران همیشه تو را در زمره برادران و فرزندان منظم میدانند و عقیده ها درباره تو روز بروز در تزاید و تضاعف است پس سید خدمتش متوجه میباید شوی و از هر که شکایت داشته باشی در حضور بازرانی تا غوری شود و امیر عبد الصمد رفته پیغام حضرت خاقان سعید رسانید و امیر سلیمانشاه عذری چند نامسموع تقریر کرده و در اخر کلامات گفت که امیر جهانشاه بیاید تا با و مشورت کرده هر چه صلاح دانند بکنیم بعد از ان بخان خان بجانب کلات تاخته و ان موضع را مستحکم ساخته و طایفه از ارباب عناد و خلاف پیش او مجتمع گشته و حضرت خاقان سعید از قلعه خرجرد الیغار فرمود و چون باسچه طوق ظفر پیکر سایه وصول بصحرای طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق کسیل کردند و خود در این و لا بموکب همایون پیوستند و امیر عبد الصمد تیراز جانب امیر سلیمانشاه آمده پنهان او را معروض داشت امیر جهانشاه را چنست فرموده رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده و خدمتش بوعده وفا نکرد و چون امیر جهانشاه باز آمد خاقان سعید امیر مضراب بجانب کلات فرستاد و مجتباران این حال را پیش امیر چرکس که در حدود و مرو بود قاصدی سپید یعرض رسانید که ازایل قراتاتار که صاحبقران گردون قبضه ایشان از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده بود طایفه کرنجکه این سرحد میل طرف داشتند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک جهان ملک جمعی لشکریان الیغار کرده همراه برایشان بگیرند و امرا چون بسمرقند فرمان روان شده امیر سید خواجه در اثنار راه سلطان علی پسر پیر پادشاه را که از انجا کرنجکه سمرقند میرفت گرفته پیش حضرت خاقان سعید فرستاده و آن حضرت او را باحرم پدرش بجانب استرابادروان کرده فرمود که اندیار را بنا بر فرموده صاحبقران مغفور بان جناب مغفور داشته ایم و تغییر و تبدیل ان را نخواهد یافت باید که از سر استظهار پیش آید و جد عاطفت بکران دربار او ملحوظ خواهد بود و در ایات نصرت ایات متوجه کلات شده امیر سلیمانشاه چون ان حال آگاهی یافت بسبیل مساعدت بسمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاده تا انجا را از امیر سلیمانشاه مانده ضبط نماید و ان سرزمین را از عصات طغات پاک سازد و چتر ظفر نگار معاودت نموده و بغتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در این اثنا الجی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاهان زاده علی شاه و غیاث الدین پیران شاه و جلال الدین سر کرکشی دارند و حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با لشکری خونخوار بدانصوب فرستاد و امیر شاه الله بجانب فراه رفت و شاهان یاغی را کرفته بیاساسانیده و از وقایع سال نهم کوریکی ان بود که ضمیر اقتاب تاثیر خسرو جانگیر ملتفت بان شد که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بجانب ماوراء النهر و شیرغان فتنه را بضبط

بضبط ان حدود قیام نمایند و ایشان با جانب توجه نموده چنکس را بران کرسی بدن طرف فرستادند و فرستادگان عیسی خضرخواجه اکرقه باکشته و میرزا الغ بیک بخضرخواجه رانزد خاقان سعید و عیسی ایشان میرزا پیر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود فرستاده و در تضاعیف انجالات امیر سید خواجه را زهم کلات فرخت و وی نموده و چون کارهای بزرک را وی در انیک وقتی صعوبه و یافته بود از کرفتاریدن میرزا و شاه و دفع دیاکان سر بار چنانچه مذکور شد منصب امیر الامرائی یافت و باشارت علیه در مهمات کلیه و جزویه شروع نموده و روی بضبط ممالک آورده معروض داشت که تا غایت بود و دکر مسیری درکاه جهان پناه نیامده حکم شد که امیر شاه ملک بجانب کرمسیر رود و هر کرا در مقام سرکشی یابد زیای در آورد و چون فصل زمستان بسیار انجامید رایات نصرت آیات بخیلاق یا دغیس در حرکت آمده و در منزل باجاهجار میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان مسامع علیه رسیده و در موضع مذکور خانه و خرکاه میرزا پیر محمد و حرم محترم میرزا الغ بیک جانب باوارا النهر رسیده و حضرت خاقان سعید چند روز باجمعی فراغت تمام بکذرانید

ذکر محاربه شاهزاده بلندمکان میرزا پیر محمد جهانکیر و امیر شاه ملک و امیرزاده خلیل سلطان

دران وان که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بموجب فرمان بادغیس خواهر شیرخان قندهار شاه ملک بنکاح چون فته و میرزا خلیل سلطان التکری استکبا ب اباده جمعی از قزاولان لشکر قندهار که امیر شاه ملک بسته بود بکذاشته و با خراسانیان جنک کرده و التجا بخواهر خویش امیر شاه ملک نقتل رسیده و رسل و سایل دیمیان ایشان مهم مصالحه و اکرفت میرزا خلیل سلطان به ذالملک خویش امیر شاه ملک با کرشت میرزا پیر محمد و او را بخدمتی خواهر خلیسید و چون خشتی از جانب سپید شاهزاده میشالیه امیرزا خلیل سلطان بنکایت میکران رسیدند و خواص و معتمدان میرزا پیر محمد کفتند که شاهزاده زاده ما و لیعهد سلطنت و تخت بادر سپند میرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران جنین و صیت فرموده و با انکه میرزا خلیل سلطان پسین خورد تر است بر این شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از قیل و قال الیمی میان خلیل سلطان فرستادند که نشستن شما بر سریر سلطنت خلاف وصیت صاحبقران است میرزا خلیل سلطان چو بد دکه آنقدری که فرتخت با میرجوان بخت عنایت فرموده اکنون بمن ارزانی دارند میرزا پیر محمد و امیر جانشاه و سایر امراء و ارکان دولت ازین جواب بتاب شده و باسپاهی کران رو آب بکذشتند و میرزا خلیل سلطان از اب بکذشته و بهادران و سرداران دل فراد لشکریان را باحسان و عطایا آسوده خاطر کردانیده و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت دانشه و بسرد کرده و دجوالی بست یکدیکر رسیده و در برابر هم صف آرای شدند و بعد از تقدیم جنک و جدال و کره فرجوانان جانبین میرزا خلیل سلطان با جوانان و بهادران ماوراء النهر و عراق و خراسان بر میرزا پیر محمد حمله آورده و قول و اورا بجای بر دشته و خشت ایل ارلات روی کردان شده برانکار و جوانکار متفرق شدند و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون بدیدند که کار از دست رفت روی بمعرکه برداشته و انقال و اموال فراوان بدست سمرقندیان افتاد و بعد از اجتماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شیرخان معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک از جک کاه بسیه شرف بساط بوس دریافته و باشارت علیه صدور یافت که ایشان یکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسبان خسته بشوند و چون اردوی همایون در تاری توشون نزول فرمود میرغیاث شیرین که حضرت خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران مشارالیه رسیده و از زبان او عذرخواهی نموده کفتند که خدمتش میکوید که ما بر همان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم کر تیغ باردر کوی آن ماه کردن نهادیم الحکم لله و چون میرزا پیر محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت درآمده بود بالضروره با وجنک کردیم و حضرت بخشنده پیمنت را ظفر و نصرت بخشیده ان بدبختان را هزیمتی فاحش داده و کرکان میرزا خلیل سلطان پیش و پس اکسته و پیغام داد که میثاق ما همچنان بر قرار است و بنا بر مشورت بستور برسیم که بودیم و خواسته بود اما سلیمان شاه و ارغونشاه و ملکت با و آمدند و میخواستند که ضرری تمام بر عایا نرسد و چون سپاهی بسیار از دور و نزدیک آمده بودند آیا لغمر اخوانده کریز بستکز یدند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار اب حرکت خواهد کرد باید که ان فرزند یعنی خلیل سلطان نیز بدانجانب آید تا احوال کذشته بازرانیم و چمن عهد و میثاق را کلدسته محبت و وفاق تازه کردانیم و اکر خود نیاید ما را معتبر نفرستد تا بخواص معتمدان ملاقات کنند و از انچه قرار یابد مر موئی تخلف نخواهد شد و مزید جوئی قربانی رفت و پیغام حضرت خاقان سعید بکذارده و دولت خواجه ایناق را با خود آورد و با تفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان بسکونت که مقرر کرده ایم که امیر اله داد و امیر ارغونشاه بکنار اب حاضر شوند و ان حضرت بر کرد صلاح بدند نفرستد و حضرت خاقان سعید امیر مضراب و جناب قاضی قطب الدین عبد الله مامی را بدین مهم امر فرموده و در این وقت اردوی همایون بادغیس توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر جهان ملک که در طرف کرمسیر رفته بود مورد استصال یافته بالکلیه فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و علی بیک در پایه سریر اعلی معروض داشت که امیر شاه ملک میکفت که من چنه بکرد تجربه خواهد از رکاب نصرت انتساب تخلف نموده ام آن حضرت بغضب فته فرمود که شاه ملک راچه حال باشد که امثال این سخنان کوید فی الحال علی سلطان تواچی را بوی فرستاده پیغام داد که مقرر چنان شد که بیکماه در باد غیس توقف نمائید اکنون چند روز از ان مانده و طیفه انکه بر نوشته شود و اکر نیاید در مملکت ما نباشد و هر جا که خواهد برود و در ایالت نصرت شعار زمستان ایلار در حرکت آمده بدار السلطنه هرات توجه نموده و امیر شاه ملک متوجه اردوی میرزا پیر محمد جهانکیر شد

ذکر عصیان امیر سید خواجه و لد امیر شیخ علی بهادر

اورده اند که چون امیر سید خواجه ابن امیر شیخ علی بهادر منصب امیر الامرائی یافت و مهمات جزویه و کلیه رجوع به و شده و ماغش خلل کرده و منجوست که حاکم علی الاطلاق باشد جمعی از ابناء امراء که ذکر ایشان موجب تطویل میشود بهر نوع که توانست بفریفت با خود متفق ساخت و در نماز شام روزی قعده از جوکلیک سوار شده متوجه جام شد و چون صورت و معنه بر رای خسرو افاق روشن کشت هم در آن شب با جمعی که حاضر بود ندیای غزیمت در رکاب آورده و متعاقب اهل عصیان روان شده علی الصباح بسید خواجه و غالغان رسیده ان حضرت یکسواره در میان امان رانده فرمود که چرا یاغی شده اید ایشان همه پیاده شده و کریه و زاری آغاز نهاده بکناه خویش مقر و معترف

شد و حضرت خاقان سعید و ولیعهد بر ذلات ایشان واقف گشته فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بگشتند و چون بالای سعید حضرت خاقان سعید بر قول مخالفان اعتماد کرده بشهر رانده و طایفه افغان در مقام شر انگیزی آمده با میرسید خواجه گفتند که اگر فی الفور حضرت خاقان سعید تورا معاف دارد و بکلی از ما بصعوبتی هلاک نماید که زیاده بران متصور نباشد و با زا تفاق نموده متوجه جانب طوس شدند و حضرت پادشاه عزیمت مقام جرم نموده و مقارن این حال تمورتواچی از نزد امیر مضراب رسیده خبر آورد که مدتها در کنار اب تقطار کشیده ام امیر خلیل سلطان بوصده و فاکنده و سیصد کس را نفرستاده خاقان سعید فرمود که امیر مضراب را معجل نماید و بپایه سریر اعلی رساند و آن حضرت سر قربان شیخ را نزد امیر سید خواجه فرستاده پیغام داد که توجه اندیشه فاسد بخود راه داده که گام پادشاه تورا بیش از من عاجز خواهد کرد باید که سید غدر بخدمت شتابی تا آنگاه که نشستم و جریده تورا نابوده انگاشتم بنا عاطفت و عنایت استوارست و مواجب و منصب بقرار و اداء باسید خواجه ملاقات کرده هر چند در نصیحت گوشنده فایده بران مترتب نشد در این اثنا خبر اورند که مردوکر مسیری بکند و عزم آمده بست بغارت و تاراج برآورده اند حضرت امیر اولین من سیر اقبوقا را مدفع شتاب فرمود و سیوم ذی حجه سنه ثمان ثمانمائه از دارالسلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و مرغزار شیر توز انجمن اقبال ساخت و امیر مضراب از کنار جیحون آمده بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر یوسف خلیل داروغه انجا رسید مکتوب سید خواجه را که با میرزاده سکندر نوشته بود و بدست نوکر او را بخواجه یوسف بجانب عراق روانه داشته موقف عرض خاقان سعید رسانیده مضمون انکه اگر توفیق رفیق شود و خراسان را حجه ملازمت شاهزاده مستخلص گردانم چون این از زوال یابد اختیار انطور آید بهیچ صلاح ایشان منقطع گشت معتمدی بجانب سید خواجه نامزد کرد و در مخالفت مصرحت و سپاه گردون احترام در غره محرم سنه ثمان مایه از دارالسلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و از انجا متوجه جام شده بزیارت مزار شیخ الاسلام جام قدس سره فایز شد و شیخ زاده با رانوازش اختصاص داده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون قریه خرجرد مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت فوکر امیرزاده عمر آمده در باب سریر اعلا عرضه داشت که ان جناب احرام ملازمت بسته بهنا مانبا بر عدم اسباب سفر بهانه گی می آیحضرت خاقان سعید فرمود که او بشما پسر زنده برادر است هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و ادوات و آلات نبرداز و می دریغ نخواهد بود و ان حضرت بار دیگر پرتو التفات بر احوال سید خواجه انداخته یکی از امراء را نزد او فرستاد و بعنایت خسروانه نوید داد و بانجاح مقتسات او وعده فرمود و چون شقاوت ازلی دامن گیر او شده بود فکر مخالفت از میان نگشاد و جوش مخالفت از سر نگذشت و چون صورت حال را بر قرده و اشکارا معلوم شهریار عالی مقدار شد اتش خشم جهان سوزش سر بفلک اثیر کشیده دارو می علاء از قریه خرجرد در حرکت آمده بموضع یاتو ته نزول کرد و در انجا بسماع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب کلات تافته و عزیمت انکه دران حصن حصین تحصین نماید و رایت نصرت شعار چون بمشهد مقدس سید حضرت خاقان سعید شرف زیارت بجای آورد و در سادات عظام را تفقد و بلجوئی نمود و فقرا را بار بابت حاجات رابندر و عطا بانوا خت و از انجا عازم مرغزار اردکان شد و دران فضای دلکشای بر خاطر ان حضرت صورت پذیرفت که خواجه علی نصرالله نرشیری و دانولایت دم از محبت و ولاء سید خواجه میزدند ان حضرت میفرماید باتحقیق این قضیه امر فرمود بتحقیق پیوست که چون سید خواجه بکلی کلات سپرد و امیر علیکه و دیگر امراء بالشکر های امیر حسین عازم مرو شدند و بمضیق حیرت مانده ما وجود شدت کرار از خود دستیار کرده روی بازندران نهاد و چون امیر علیکه کوکلتاش بالشکر بیکران بضمیمه سیاه منصور کشت تحکم شد که توجهیان بر توجه براحوال جریکا بدجسته و فرقا بایشان بعرض رسانند و بعد از اتمام این مهمات دست و پا زنان دل بخشش آمده امراء و سرداران سپاه را تاشکرد و پیشکان بانعام و جهان سزا فراز کرد و انید و بلیغ رفاج امیر شاه ملک از جانب بلخ آمده غرباسا بوس دریافت و دیرجلای سماط حضرت خاقان سعید مشکلی تمور را که بآداب رسالت زمین و محلی بود تربیت و پرسیاد شاه بارسال فرمود مضمون انکه ما سید خواجه را تضعیف نمایستا و چ عزت و امارت رسانیده یم و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار ان نکوسید خصال نهاده یم و بحکم ان الانسان لطغی ان رأه استغنی چون باب ترفع و کامرانی جمع دید سودای فاسد بدماغ او جان استیلا یافت که باقیمانده بصحبت علائج پذیرفت و از جاده اطاعت و عزوتبرض نزدیک شده و شغولشده و چون از توجه سپاه مظفر پناه اگاه گشت تا دیزد و بر دشمشیر بگریخت چنانکه روبازشیر و اکنون بمسامع علیه سید رسید که او متوجه انطرف شد چشم و دشت انکه چون محبت ابرشحات سحاب موفقت تازه دارد و ارباب قرده و غار اکه حقوق ولی نعمت عاید تکرده اند بحوالی مملکت خویش رانده و ارباب عقل را نبود میل اختلاط با دوستان ثمین و با دشمنان دوست والحمدلله والمنه که قرب مراعات احیا و قمع رکاکات اعدا را بر وجه اتم حاصل است و اگر عیاذا بالله چه نه مخالصت ما خزن نماغت خراشیده شود امواج بحر خشم ما چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایاب شود انچه دلکش بصورت نبوعی ظهور یابد که دست تدارک بدامن او نرسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون منکلی تمور کهنان بازندران و ان شد حضرت خاقان سعید بقدر حرارت هوا و امکان یکدمی توقف نمود

ذکر ارتکاب صید و شکار و رسیدن میرزا عمر بدرگاه گیتی پناه

در صحرای سلطان هوای شکار از خاطر خطر خاقان گشور گیر سر زده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که هر نوعی از مقام یورت خود بعزم شکار حرکت کنند و دشت و صحرا را در نوردیده اضاف و حوش بصید گاه رسانند ملازمان جیب فرمان جنبش آمده و غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار ریمنه را پسر کرده و ن فرستاد سوار شده و شاهزادگان سعادتیار و امراء عالیمقدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند و سواران بهر طرف میتاختند و تیر بهر طرف می انداختند کوه و سر بن آهو پر عقاب پوشید گشت برگشادند دست رابشکار بر شکاران زمانه گشت حصار یوز بگرفت کردن اهو باز زد و سینه تهمو گشت تازان بسوی کورکنند چون شهباز از قفای یونز شد شه هوسجو ابر فرو ردین از بر باز باشه و شاهین و چون فضای هوا و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند و دیم خاکیان خونخوار نمک تعلق النعمان گرفت و این تماشا گاه سید عزیز سید معزز خاصه

داشت که شاهزاده میگوید پدر و برادر و خویشان تو میدانند ما و ایشان در یک راه عالم‌پناه ملاذ و ملجای ما ایم و ما هم خسرو و ابراهیم خسرو را میدانیم و ایضا فرستاده بعرض رسانید که سید حسن مشعشع مرکب و فقدان هر کوزه آب و ضیق اندیشه و تفکر مانده و در حرکت ساعت میتواند شد و شهریار بلندهمت فی الحال مصحوب الحجی کوتهای خاص و سبان را همراه و همسر و کرشاسپ فرستاده فرمود که در سبزوار که ممر عبور شاهزاده بود ماهیچ او و فرزندانش مرتب استقبال و خرکاه و سراپرده و سیم و زر و چون سیرغ سبز و ار بسایه یکه مطلب او بود اماده باشد تعجیل رود آن شده در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمایه در خیلاق سمنان بموضع خواجه قنبر تقبیل عتبات خلافت مسیر شتافت و در نظر عنایت از شاهان و شاهزادگان سایه پذیرفت و مجموع خدم و حشم او یکجا مهای فاخر و سبان را همراه برده و رسانیدند و در انیولا ملکی تمور که پرسالت نزد پیر یا دشاه فرستاده بود باز آمد و عرضه داشت که پیر یا دشاه بکوه کرد چون مراحم خسروانه جرایم طایفه که پناه با یجانب آورده اند بعفو فرماید بندوان جماعت را با فرزند خویش بخدمت فرستم چون ملتمسات پیر یا دشاه معروض حضرت خاقان سعید گشت متوجه استراباد گردید و بر دو منزلی استراباد کرانه ملک کرمانک مسافتی قطع میفرمود و در رفتن مسارعت مینمود اولیای دولت خاقان که خسرو سیارگان پایه و صول بر برج میزان یکه یا دشاه کامران را علما مازندران در آمده و راه سطارید الاخر بنواحی قلعه شاسان نزول فرموده و مانیز چون که از قبل پیر یا دشاه حاکم اسکا بود در دروازه باز کشید و چون هم استراباد اهم اولی بود حضرت خاقان سعید بران قلعه التفات نفرمود لشکر شاه جهانسوز بخصمان ضعیف حیف باشد که شود طعمه خاک جدال ننگ بازان بود از روز که عضو کشد عار شیران بود از روز گریز شغال سپاه نصرت پناه بجانب استراباد روانشده و قراولان در خراسان یکدیگر رسیدند و از جانبین دست تیر و کمان و شمشیر بران باز نهاده از راه دوستی و یکرنگی بیکدیگر ملحق شدند و چنانچه قاعده لشکر کشی است حکم شد که یساقچیان پیرامون اردوی اعلا خندق گیرند و مردم بدانکار مشغول شده ناگاه پیر یا دشاه با سپاهی چون خیبه و لاله و ربع غیر و خفتان لعل پوشیده مانند نرگس خونریز سرکشیده از بیشه بیرون آمدند چو آمد سپاه از بیشه بیرون زمین گفتی و الله سجود کردون میان گرد پیدا بود لشکر چو دریا تک تابنده اختر چنان از همی لشکر بانبوه که گه راه دشت گردد گه کوه پیر یا دشاه در قول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر سرداران در جوانغار و میر سید خواجه و امیر عبد الصمد و سید شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک سید میرزا محمد بهادر و یوسف خلیل و امیر جانملک گلهای مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و ترخانیان که در شبیخون سینه مارده دیده مورد بهم رسیده چشمان نماند و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر یوسکه نثار و زنجیر پیاده و رنده سپر و لشکر چون دو کوه فولاد و دو دریای موج بهم رسیده و تیغ و تیر و کمر و شمشیر بضافت هم مشغول شده بجنبید هر دو سپاه کران تو گفتی که شد کوه و بیشه روان دو رویه چنان شد آویزها یکی ابر کوهی بر آسیا کمانها او بود شمشیر و تیر و ز کشت عالم چو دریای تیر زپیکان بولاد و برعقاب سیه گشت خورشان رخ آفتاب و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاهی هفت کشور وزیده پیر یا دشاه با صد گونه حسرت و آه و فغان از جنگگاه برخاست و چون تن بتن و با بجانب جنگل شتافت و هزار مشقت از اشتمال بزم خود را بخواندم الحق و امیر سید خواجه و امیر عبد الصمد را در اشیر اکرفتند و شمس الدین اوج قزاوسید حسام خواهرزاده سید خواجه التجا بدرگاه جهان پناه آوردند و بالتماس حاضران ملک تمام مازندران در کنف تصرف بکان عدالت نشان آمد و بخشش خسروانه جهانسوز را جلال جهان بکین داد و رقم عفو بر جرایم اهل جرجان کشید و سید غرالدین هزار جریبی را که از کبار سادات بکار م اخلاق و محاسن صفات ممتاز و شهرت بحسب و استحقاق بحکومت و ولایتی آن مملکت اشتغال داشت دربار خود را بخطهای پادشاهانه سربراعلا فرستاده و او بوسیله ارادت بساط بوس فایز شده آنچه آورده بود بعرض رسانیده و در مجموع آن مملکت خطبه بسکه بنام و لقب همایون او زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را برسالت ساری مازندران فرمود و او برحسب فرمان مصحوب رفته شرایط سفارت بجای آورده و الی انجا در نقضی ممالک سلام سید در نقضی همانی عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید که مدت الحیات راه مخالفت سپرده و سر هوای مخالفت جا نسپرد و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم مصحوب برادر سید غرالدین هزار جریب رفت و ایشان نیز بشرایط عهد مکاری بجای آورده و چون ولایت مازندران مفتوح شده و در آن دیار مخالفی و منازعی نمانده عاطفت پادشاهانه زمام حکومت انولایت را در قبضه اقتدار میرزا عمر بن میرزا امیرانشاه نهاده و سرور ابا فسرعزت از فرق فرمان گذاشته و شاهزاده را بسمندشان دوی الاقتدار قرار داده و همچنین ایالت طوس و جنوشان و کلات را بابهره و افتر ریع ضمایم و ملحقات میرزا الغ بیک مفوض شد و رایت نصرت ایت بعزم دارالسلطنه هرات در حرکت آمده و در این اثنا بمسامع جلال رسید که امیر یوسکه که رخ خود را بخوار از زم فرستاده خود نیز متعاقب عزیمت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که اردو متعهد ساخته هرات ساخته بندگان درگاه بدان موجب عمل نموده و ان حضرت در چهارم جمادی الاخر بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و در ان ایام اهالی و اعیان خراسان عموما و دوشهر هرات خصوصا قحط و عسرتی دیده نمود که هرگز قریب بان واقع نشده چنانچه بهای یکمن غله بوزن شرع بسه دینار رکنی رسید و اکثر خلایق بدین درجه ماه و خویشه قناعت نمیتوانند و اکر دست سر اشتهای هر دو را زمیان فلک میربود نه عرق رحمت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت و در هرات آمده از موقف عنایت نشات شد که انبار را بکشانید و بکمن کندم بیکدینار رکنی فروختند و خلایق از زمان بی نیاز شده بجان امان یافتند

ذکر مخالفت و عصیان میرزا علاء الدوله با برادر ملک بی نیاز و شهادت میرزا پیر محمد بارادهٔ ملک بی نیاز

میرزا پیر محمد جهانگیر خلف صدق میرزا جهانگیر خلف میرزا علی تمر از اراضیض حمول باوج قبول رسانیده و پایه قدر و منزلت او را از اوج فلک بگذرانیده و ان برازنی از تشتق امور ملکی بسبیل استقلال شروع در پیوست و چنان صاحب تخت و اختیار مطلق شد که دیگر بیکی را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت اعراض نموده و مجلس بزم را بر میدان رزم ترجیح کرده و با دلیران پری پیکر تجلوکاه عیش و نشاط نرامیده و صبوح را بغبوق و ضوع را بصبوح متصل ساخت و این معنی سبب زیادتی تمکن پیر علی کشت و چون کار استقلال شاهزاده دارای کتاب مناهی از حد اعتدال در کذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید و هوس استبداد در دماغ پیر علی جای کرفت و همچی

وجمیع معتمدان شاهزاده را بطریقی که توانست فریفته و باخود یار ساخته مضمون کلمه واوفوا بالعهد کان مسئولا از خاطر پاک محو کرده و چهار ماه رمضان که میرزا پیرمحمد در سراچه دل شمع اثابت و استقامت افروخته بود آن غدار پلید بیدولت بطایفه از اشرار پیرامن شاهزاده ساده دل درآمده و آن جناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شقاوت چشانیده و از دولت عاقبت اندیشه ماه و تمام ملک بزیر نقاب شد و اجانیات دولت چشمت سراب شد سه روزی نوستان بزرگ شکنه گشت برجی احسان یعانی خراب شد ماتم سرای گشت سپهر چهاردهم روح القدس تعزیت فاتحه شد و سریر سپهر سای احمد میرک در شیرغان بود و از این قضیه جانگداز متوهم شده بدرگاه عالم پناه مدد شرع چاره درد معروض ایشان داشت و کمان پایه سریر اعلا کرده و نیه قوافل خوف الم و فضای سینه بکینه خاقان سعید بارکشاده قلق و اضطراب بسیار کرده و عاقبت رضا بقضا داده و کردن تسلیم نهاد و لاقدر الله تعالی و لا مانع لحکمه و امیر مضراب و حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بموجب فرمان در ملازمت سید می احمد میرک متوجه بلخ شدند و مقارن این حال بسامع جلال سعید که سپهر غوری جمعی از غوریان و ستیزان بلزاهم آورده و در صدد خونبهتنه و فساد شغولند از حضرت دشمن آغوز رمضان متوجه سفر از شده امیر حسین جانمذار و امیر جهان ملک با مدفع ایشان نامزد و فرمود و در اوایل شوال بمقر عز و اقبال خود مراجعت فرمود و سید چون از توجه سپاه و نصرت پناه آگاه شد عنان بادیه فرار تافت و امرا رجعت او را غارت کرده موقع فرصت یافته بیاساء رسانیده و ولایت مضبوط ساخته باز آمدند و پیر علی از بعد از قتل پیرمحمد بسند تخم و ناشایست و ملکت فسیح عریض در تخت تصرف آورد و بدانست که کار هیچکدام فرمانروای کشور خاقان باسرخویش بازکنی و بروی پوشیده شد که مکر و غدر را دوامی و فریب و بیوفائی را انتظامی نباشد و تا چشم جهانبین حضرت خاقان سعید استقلال داشت جرأت نکرد که بسران بکیشان بیدین و زنی لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر بن میرزا میرانشاه از ولایت طغیان و عصیان عازم خراسان است

ذکر حال امیرزاده عمر و استقلال او

ای برده م ابتدای تو در انتهای کی عالم از تو خراب و در عالمی دگر چون سریر عمر بر سریر مملکت باز ندران ممکن یافت نوکران و ملازمان خود را بقطاعات و سیورغالات بنوخت و بعلوفات مختلفه در ظل رایت او جمع شدند و خانه بتجدید نظامی انتظامی گرفت لشکری بجد و دری فرستاده و نیز اخانوا را نعول او کوچانیده باز ندران آوردند و شیخ حسن جمعی دیگر که علامت امیرشاه ملک منمود از حد قش اعراض نموده و بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سیاهیان خراسان از امیرشاه ملک آزرده اند اگر چتر فلک فرسای سایه وصول بر اندازد از هجوم ایشان از امیرشاه ملک دوی گردان شده بسبیل طلوع و غربت بایجانب بایند و باین سبب معنی داعیه تسخیر خراسان از خاطر خطیر امیرزاده عمر سر برزده حقوق ایادی احسان حضرت خاقان سعید فراموش کرده رایت عناد برافراخت امیرشاه ملک از اینحادثه اگاهی یافته فی الحال سرعی مانند برق با دبسوی ارث نوشیروان کی قباد فرستاده و چون خبر توجه میرزا عمر بسامع علیه سید کی رسید بمقربان دخلوت با حضرت خاقان سعید گفت که دانستن که سریر عمر بدرگاه عالم پناه مدکه نمی که قابل اعتماد نیست باید و برادر دفاکرد باک و فاکرد که اما کند و شقاوت و سعادت قبضه قدرت حق است ملکت از هرکس که خواهد بدهد و توفی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و ابر چیزی چنین اعتماد نیست بقا بقای خدایست ملک ملک الاجرم همین حسن عقیدت و صفای طویت شهریاران جلیقه اطاعت او بر کوش و خاشیه متابعتش بر دوش کرفته الغصه حضرت خاقان سعید دیار دهم محرم منحوف بتاسعه آلهی ماه در رکاب نصرت انتساب آورده از دارالسلطنه هرات برکشت جهان نور دسوار شده بجلکا باد فین درآمد و چون موکب همایون بقرل باط سیدنور امیر مضراب آمده بعرض سانید که میرعلی با لشکر بیحساب ایلات و اکراد کشیده هست و امیرزاده کاشانه صدمات و کریخته با میر مضراب پیوسته اند که حالیا رایات عالیات متوجه دفع میرزا عمر است و در این اثنا مهد علیا خاتون از جانب سمرقند رسیده و میرزا محمد جوکی را همراه آورده و در فاتحه این سفر که مسرتی چنین روی نمود ارباب فرست و کیاست بر نصرت و ظفر پادشاه بهجت کشور واثق شده و آن حضرت بر تفال فرمود و طوئی بعظمت داده و بشارتها ت روانه کردانیدند و اعلام ظفر فرجام متوجه جام شده و در نواحی بروده فریقین اتفاق ملاقات افتاده چون لشکر میرزا عمر ضعوف و ستاده دیدکه قلب میرزا عمر بدو مستظهر بود صفها شکست حضرت خاقان سعید مبادرت جست و دیکران که این صورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب پریشان شده و میرزا عمر با اندک نفری و خوف بسیار روی بیادیه فرار نهاد بمقتضی الحق یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب و مظفر فراوان بدست لشکریان افتاد و حضرت پادشاه گشته و خصال شکر ملک فی الحال بکجای آورده و اسیر زاده ظل عنایت احسان پادادو این فتح نامه در روز دوشنبه تاسع و عشرین شهر ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها باطراف بلاد و امصار روان کردند و عرضه عواطف ایشان بمشیب اهل قبور و خصوصا ایمن کشت و خاطر اهل و انس کوشوش و پریشان بود ساکن و مطمئن شد و سواری از درد وی همایون بفتحه نزد و فتح نامه مبرات شده مهتر یاد کان نیز برای این مهم متوجه درد وی همایون شده مهتر عمر بریاطوتان آمده قریب بقصبه که سه میرسد سید سواری انجا دید مهتر لکمان لکمان عنش آن سوار رفت و گفت مرا نیز جنه همین کار فرستاده اند اما پای من بد آمده است و بدین نوه دی نمیتوانم رفت سوار این سخن از آن عیار باور نموده و در زمان زیاده تعجیل ننموده و مهتر لکی غلط کرده از راه دیگر بشهر درآمده و خبر فتح رسانیده خلایق از نقده و جنس چندان مهتر عرد اند که مدت العمر چنان کشت حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک رسکوست بعضی از خراسان و مازندران منصب فرموده و شاهزاده هم از جام روان شده ولایت حضرت شاهزاده سریر دولت پادکشت و در منزل مرد ک قاصدی از کرمان رسیده عرضه داشت که امیرزاده کوا بن امیر جاکو در این منزل ناگزیر هم صحبتی کرمانیان اختیار فرموده و هم در آنجا نوکر امیر مضراب میرعمر سرا که در حوالی مرغاب گرفته بود نداده و وی ظفر نشان سانیده بجنبه رحمتی که بر امیرزاده عمر رسیده بود عنایت حضرت او نخصه خوب عنایت فرمود و طبیب جراح ملازم او ساخته او را به برات کرد و شاهزاده بپیغور رباط سید ضعف بر قوت غلبه کرده و مداوای سیح طبیب و جراح سود مند نیفتاد و از اینجا تغیب شتافت که جان باجا خرابست برکنده که پل کمان میرکه بیک مشت کل شود معمور و در انجا بامید نیاز ناله و آه زبان بکلمه لا الله الا الله محمد رسول الله کشاده جان شیرین بتسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و بیست و پنجم ربیع الثانی سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در اوزبانی فاضل الاقوال

الانوار امام فخرالدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اوایل ذی حجه مستقر عزخویش باز گشت و در تضاعیف احوال امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جانداد که بدفع فتنه ملک صالح و پسر اسپهبد غوری که در زمان حکومت ملوک کرت حکومت خوتلق باو داده میشد فرستاده و شخصی آمده بعرض رسانید که اعداد در غایت کثرت اند و نباید رعایت احتیاط نزدیک ایشان نرفتیم تا بدین اشارت شود و عمل نموده آید ایشان حضرت امیر قزغان شیخ را با لشکری تمام بدفع ایشان و انگرده و امرا یکدیگر پیوسته بر سر باغی رفتند پسر اسپهبد گریخت و ملک صالح گرفتار گشت و سپاه منصور بغنایم محصور خوشدل شده مراجعت نمودند و ملک صالح را بدرگاه عالم پناه رسانیدند و بخدمت سیاست بقتل در آوردند و خدمتش را بپایان رسانیدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیر علی تا زبعیش خوشگواری و زندگانی تلخ

حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه با لشکر با زینهای تمام متوجه شده چون خطه آمذ خوار از قدوم شهریار روی زمین رشک برین گشید بمسامع علیه رسانیدند که ان غدار ناکار جرأت نموده تا میل خطب پیش آمده بهت و سراسیمگی باضطراب نموده و موکب همایون از آمذ خود نهضت نموده چون بدوگز نزول فرمود از جانب بلخ خواجه توجین و بعضی نوکران آمده عرضه داشتند که پیر علی از توجه سپاه ظفرپناه خبر یافته فرار نموده بیابان فرار تافت و ان حضرت امیر سیدی احمد و امیر با دکار ارلات و امیر نوشیروان برلاس را بتعاقب شی خدمتش امر فرمود و امراء بدرسیده پیر علی تازبا فوجی از میان پیرون رفت و احمال و اثقال لشکر منصور بدست جریک منصور افتاد و آنچه گرفتار آمد بسیار بود و بمرکز توفیق رفیق گشت پایه سریر اعلا شتافت و بجای خود قرار یافت و چون همای چترخاقانی سایه عنایت بر سراهالی بلخ انداخت امراء که بتعاقب پیر علی تازرفته بودند و از ولایت بیرون کرده بظفر و منصور کوچ کردند و در انبو لاکگیر و خسلانی و سلطان محمود و خواجه جامی پسر او لجا تیو حاکم سالی سرای تبرکات فرستادند بوسیله امراء مرموض افتاد حضرت خاقان سعید امیر غیاث شیرین را روانه سمرقند گردانید و از انجانب امیر اله داد و سید منصور قماری نیز آمده بودند تا ان حضرت امیر جهان ملک و امیر قربان شیخ را نزد امیر اله داد فرستاده و پیغام داد که ما بر همان عهد و قاعیم که بستیم بدست و امراء رفته با امیر اله داد ملاقات کرده انچه گفته بود گفتند و مرحمت نمود بغرستادها بوس سرافرازشدند و امیرزاده جلیل سلطان مصوب غیاث شیرین بیلاکات بسیار روانه داشت و تجدید تواعد محبت و الفت تاکید یافت و در اثنای این وقات بسامع جلال پیوست که پیر علی تازدر یک انگ نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب با دیگر بهادران متوجه انصوب شدند و حکم شد که قلعه هندوان بلخ را که حضرت صاحبقران در بدایت سلطنت بخرابی ان فرمانداده بودبحال عمارت باز آورند و قلعه دراندک زمانی معمور شده و عنایت خسروانه ایالت و ولایت بلخ را امیرزاده خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر تفویض فرمود و امیر شمس الدین داوج قراد و تو کل برلاس را نزد او باز داشت و فرمانداد که امیر جانملک چندان در بلخ توقف نماید که امیرزاده و سریر حکومت متمکن گردد و در اثنای فتح بابت بعزم معاودت درحرکت آمده در شیرخان نزول فرمود و اشارت علیه صدور یافت که آن قلعه را مرمت نمایند و خطه اندخود را بر سم سیورغال برامیر سید علی احمد خان که برادر مهد علیا کوهرشاد اغا بود ارزانی داشت و موکب همایون ملی مسافت نموده در بیاز دهم ربیع الآخر دارالسلطنه هرات را بوجود خویش مزین ساخت و امرا که در عقب پیر علی تازرفته بودند بعد از ملی مسافت او را در یافته قتال و جدال بر افروخته پای جلادت بفشرده و چون صولت دلاوران رزم آرای شاهزاده کرده چاره بغیر فرار نیافت رخسار امید تیره و چشم اهل خیره روی بقعیه سپهر دکش نهاد و امرا عظام مظفر و دست کام با غنیمت تمام مراجعت نمودند و از قضای الهی امیر علی بیک یکا دل که نور کرنیک حضرت خاقان سعید بود دران معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر عبد العلی را در ملازمت ان حضرت یادگار گذاشت و مدتها امیر عبد العلی در سلک معتبران درگاه عظام داشت و امیر جهان ملک با سایشی مهمات بلخ نموده بعضی مفسدان را که جانبه و بعضی که با پیر علی تاز موافق بودند بیاسا رسانید و متوجه دارالسلطنه هرات گردید و الحمد لله علی ذلک

ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقان سعید بجانب ماژندران نوبت ثانی

ملک حی اکبر بدارالسلطنه هرات معاودت فرموده فرستاده امیرزاده اتابیک کورکان آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از صدمات جریک منصور کرنیک بجانب خوارزم رفته بود گروهی انبوه از مردم جوبانی و غیره ملک جمع آورده روی باستراباد آورده است و الحال بمحاصره قلعه اشتغال دارد و شمس الدین علی جشمه قارن که کوتوال انجاست مضیق دهشت مانده پیغام عظیم داده و چون بدین توشح حضرت خاقان مؤید منصور بر انجا نشاد عزم حکم کرد که امیر مضراب با فوجی از لشکر ظفرانتساب در گریسیستان و ان نواحی شلاق نمایند و از انجا بدو نیک با خبر باشند و ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان با بضبط هرات باز داشت و نهضت فرموده چون موضع بشرتوکه جناب فضایل مآب سید فضل الله را دکانی پیوسته از مشرتو فینوشت و سر کرده بجای هر فرسخ لفظا بزبان می آورد و لب از می گشاد محل نزول موکب همایون شد و قصیده کوسویه فرمان واجب الاذعان صدور یافت که هر طایفه از امرا و لشکریان براهی و ان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی و امیر عجب براه رادو محولات رحرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد حتیار فرمود و امیر شاه ملک در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و ان حضرت در مشهد نزول فرمود و بوظایف زیارت امام ثامن علی بن موسی الرضا قیام نمود و از انجا براه کان رفت و میرزا الغ بیک و قصبه جرجان بجای بوس سرافرازشده و در موضع جرجان خواجه امیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادشاه ارلات و امیر علیکه کولکان شش اجریک با دهیی و مرده و سرخس و ماخان باره و وحشی فیروزی نشان پوسته و در اینولا بوسیله سپراوج قراچاکیب شتافته کرنیک و موکب همایون درحرکت مساعدت نموده و مستمیمه و ما چه طوق عنفر کرشهید یزکی نهاد از اتاق استراباد طالع شده و دیگر باره ممالک مازندران درحیطه تصرف بندگان درگاه عالم پناه در آمده محفوظ و منصور گشت و کوتوالی قلعه استراباد و برابولیت و قلعه شاسان بشیخ سلطان مقرر شده امرا بیراق دیده که خسرو کیستی نشان قشلاق در مازندران کنند و در اینجا جناب سیادت آب امیر سید غرالدین میرزا

هزاجریی بسعادت ملازمت استعفا یافت و حسب فرمان خطه دهخان بر سیم سیورغال بخدمتش تفویض رفت و حکومت دیار مازندران نیز بکامگاران میرزا الغ بیک تفویض رفت و چون خاطر خطیر خسرو جاکمر بانتظام امور و تنقیح حال رعیت بازپرداخت بمعاودت برافراخت و سکارکنان از جانبا دغیس درحرکت آمده در تاسع ذیقعده در السلطنه هرات ارمقدم فرخنده فال حضرت نیب دار پیش یافت

ذکر عصیان امیر جهان ملک و آوردن نفس خود را در عرصهٔ هلاک

امیر جهان ملک این مملکت از قبیلهٔ جوخیان بود و از زمان صغرسن بملازمت حضرت شاهرخی قیام مینمود و بواسطهٔ حسن عبودیت و وفور مرتبه او ارتفاع پذیرفت چون امیر سید خواجه از دکا سلاطین پناه و دوافتا و مواجب منصب و برجا ملک قرار گرفت و در رتق فتق مهمات و ارالرکشت و ازنشار شراب و دلت فخطی عظیم بمداغ اوراه یافت آنجا وه بتقامت بادیه غوایت گرائیده و روی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی از اسباب عصیان او بود که خواجه غیاث الدین بسلا که صاحب دیوان ممالک بود لنحوه تقریری بحضرت ساخت و باسم هریک از رکشید کان دلت قمی نوده هریضه راشتر مرغی و هر کوسفند بزار رمه و هر جوی راخرمنی و هر کاهی راکوهی در قرار داد خوش ثبت نمود و در محصولات و ولایات سابقه کرده و مردانکی راکه ازانجا حاصل بود دینار عی اعتبار کرده و در آن سال جنایس قیمتی تمام داشت و چون او از تقریر او بگوش همایون رسید بعضی ارباب مناصب امیران درگاه کز خود بهره نداشتند متوهم شدند که مبادا از دیوان حوالهٔ فوق الطاقه رود و بعرض نایکشیده و مع ذلک حساب خواجه کانی سنجر نداشته که جمعی از امرا را مادا خاطر هراسان گردانیده

کز لست نخاقان سعید قصدی ندشت چنانچه امیر جهانملک با قرباجن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت لدتیمور تاش و بهلول بیان تمور و سلطان بایزید عثمان و غیرهم در این باب با یکدیگر مشورت کرده و عهد و پیمان بسته و چون ان حضرت همیشه حفظ و حمایت پادشاه و اوکرده بوشته از این جا دیه معلوم فرموده بهر مضرابکه در ان او ان ایستیان آمده بود جنه رفع این فتنه طلب داشته امرا عاصی دانستند که صورت واقعه ایشان بسمع همایون اعلا رسیده خواستند که بلشکری که در ان او ان بازندستان شاه بود پیوندند و ایشانرا در این امر باخود متفق سازند و با مضاء این نیت اتفاق نمودند و حضرت خاقان سعید باطایفهٔ ازبهادران که ظفر کردار ملازم رکاب همایون بودند سوار شدند و امیر ضراب حاجیرا در یافته جنگی عظیم دست داد و زمخی قوی بر روی امیر مشار الیه رسید او را شهد در آورده و آن منهزمان بمیانک ابرانباه ساختند و انوج چشم که نازندستان کشته بودند چوق چوق بموکب همایون پیوستند و عاقبت القوم فنک بحرام روی بانهزام نهاده و هر یک بطرفی جستند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نمودند و سعادت بیعادت و برادرش اسیر کشته و جانملک اندک ملاخان افتادند و امیر چرکس هر دو را گرفته و بند کرده روانه هرات گردانید و بشیر قاصد آمد حضرت خاقان سعید را ازان معنی خبر داد و ان حضرت ایلچی فرستاد که بهر جاکه رسید باشند کا ایشان را بآخر رسانند و فرستاده در جل و خران با هل عصیان رسیده بهر لشربت شهادت چشانیدند و بهر حسن جانداده پسر یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که سیور غال ایشان بود کرخته و امیر حسن صوفی ترخان و موسی کمال ج رو سیر التعاقب نمودند و ایشان زبابان بیرون آمده در صفهان نزد امیرزاده رستم فتنه و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفته و بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت

ذکر عاقبت کار پیر علی تازی و دفع شر او

پیر علی تازی از صدمات لشکر منصور کریخته جان از ورطهٔ خاکستان بیرون برده و باز در مقام فتنه و فساد آمده بازبد بوبر لای را با خود متفق ساخت و از شاهان خشان تهمتاد و نفر موده و لشکرهای پراکنده را جمع آورده و اغوا بسخن بلخ از خاطر ناپاک و سر برزده میرزا قاید و خبث طینت او اطلاع یافته ایلچی نزد خاقان سعید فرستاده و صورت حال را نمود و آن حضرت بادکار شمارا لات خضر خواجه و عثمان نواجی و جمعی دیگر از بهادران را با لشکر گران بطرف بلخ روان فرمود و پیر علی تازی بگریخت و بیابان بیدولت و بسیاری آلات حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاد و سردو فریق در حوالی قبهٔ الاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند و دست جرات از آستین حلادت بیرون آورده ناگاه چرب التهاب داده و شآمت کفران نعمت در حوالی بلخ صفحات احوال پیر علی تازی را ظاهر شده روا نمود که برتافت و هر چه همراه داشت بصرورت بکذاشت اهل خشان بولایت خود کریختند و سرداران هرات در باب پیر علی تازی با طاشورت مهمد داشته گفتند که تا این خیر مایهٔ فساد در میان نباشد خواهد بود یا پادشاه غازی خواهد ورزید و از این جنه بسی الم مباخواهد رسید و طیفه انکه قبل از وقوع حادثه که تدارک ان نتوان کرد شراره را از خود باکنیم لاجرم اتفاق نمود و اگر فتنه و سر بی مغز او اگر هوس سروری نداشت از بدن جدا نمودند بدرگاه عالم پناه فرستادند و اشوب شقاوت بسکون بدل یافت

ذکر احوال مملکت تبریز بعد از مراجعت میرزا ابابکر از ان بلده

چون میرزا ابابکر در تبریز نشست که میرانشاه و دیگر شاهزادگان قصد غزوق او کردند محمد والی و زین الدین قزوینی و محمد مشقی را جهٔ محافظت تبریز گذاشت و بجانب اغزوق توجه نمود و ایشان مبلغی خطیر جهٔ عمارت برج و بارو از رعایا بیچاره ستدند و شیخ قصاب که قفاچی شده بود بطمع و علم ترتیب او بسر بکاشکان میرزا ابابکر فرستاده و نمی آورد و مهر بسطام حاکم دارالملک تبریز را شتند و متوجه انجانب شده و بر آن عزم مصمم ظاهر کرده که از قبل امیر شیخ ابراهیم شیروانی می ایستم و محمد والی که از همه صاحب خبتیار تر بود باستقبال روان شده و امیر مشار الیه رسیده و آمده رعایا را سئالت داده و اراده نمودند که بر سبیل هوس سروری شب از بردم شده و بلوکات حواله شده و بعد از حصول اموال بر ملازمان خود حمت فرموده و چون چند روز از حکومت بسطام نگذشت خبر رسید که امیر شیخ شیروانی از اب کذشته متوجه این صوب است و خواجه زکان امیر بسطام را وحی و سی کردان شاه نزد امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش سخنان ملایم بعرض رسانیدند این سخن در خاطر امیر شیخ ابراهیم جای کیرآمده عزیمت تبریز نموده و در اسطاوی حجه بشهد نزول کرد و امیر بسطام ولایت اکذاشته بجانب اردبیل رفت و در روضهٔ بیست و سیوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز بخطبا نام شاهی خان پادشاه دشت قبچاق خواندند و ایلچی امیر آمده کویها در دران انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل رفت و ان شیخ خواجه زین الدین قزوینی و خواجه

و خواجه محمود دشتی و خواجه محمد دوائی از وی گریخته با میرشیخ ابراهیم پیوستند و سرداران متعرض محمد دوائی شدند اما از اوباش و غیره دیگر سبلغی خطیر یافتند و نوشته کان با طراف و سپاه تا سوال استخراج نمودند و هرچه حاصل شد میان امیرشیخ ابراهیم قسمت رفت و کاشتگان امیرشیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زند کانی بر وجه حسن کردند و از مقتضی صفت و عدالت معدول نمودند و در ما محرم سنه تسع و ثمانمائه خبر رسید که گروهی از اوباش دسلطان احمد جلایر مجتمع شده اند و او را جوجه بر تبریز ترغیب مینمایند و خدمتش با تعطل و پریش اشتغال مینماید و امیر شیخ ابراهیم این خبر استماع نموده با امراء خود مشورت کرده رای بر این قرار گرفت که از ملکت آذربایجان بیرون رود چه امیر شیخ ابراهیم فرمود که بعد از خاندان طریق اخلاص مسلوک بوده و از آذربایجان تنگخاه تا او اجاد سلطانست و بنا بر انکه ظالمان تعرض بر جا میرسانند لابد آمدیم و ایشان از چنگ نوائب خلاص و ایم اکنون بجانب شیروان توجه نموده و برادر بسطام جاکیر منصور پسر منصور و پسر بسطام که مقید دشت ازبسطام فرستاده و او را فرمانده کو سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرموده و خلایق اظهار فرح و سرور کرده آئین بستند و سرداران آن ولایت بخدمت او شتافتند و مرد مراحل آن بود که چون سلطان احمد تنها کربت غربت کشیده و کرم و سرور دنیا چشیده و ترک حرکات نا ملایم کرده باشد و مذلت که قضیه برعکس نتیجه داده است القصه چون قاضی جمال الدین تخریب قلعه النجق اشتغال نموده بود از وی پرسیده که چرا ان موضع خراب سلطنتی که مسکن اصلی ما بوده قاضی مردی فصیح و دانا و سخن ور بود در جواب گفت که چون اعداء دولت بر ولایت استیلا یافتند و آن موضع حصین حصین بود نخواستم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت مورروث در تحت تصرف بندکان سلطان در آمد اگر رخصت باشد بده روز اباد ان سازم و سلطانرا از این کلمات موافق مزاج افتاد و بیدخو و سطری چند آب زر رقلم او در مضمون انکه امراء و سرداران ولایت تجاوز اران و مرند و خوی و سرخیلان خشام بدانند که قلعه النجق که در شان ایشان است خراب شده و ما معتمد قاضی جمال الدین را مقرر کردیم که انقلعه را بحال عمارت باز آورد و طریقه انکه الجمیع و ولایات مصالح و انچه باحتیاج باشد حسب توجه قاضی مذکور بدند و او امر و نواهی او مطیع باشند و بسبب خرابی قلعه مذکور آن بود که چون بفرمود ولت صاحبقران آن قلعه منهدم شد و ولیت بغرغلوخواجه تقرر یافت که بحافظت آن قیام نماید و ایشانرا در هر سه ماه مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت بمیرزا عمر رسید طایفی را بسبب قلعه النجق آسیب بسیار رسید قاضی جمال الدین نزد امیر جهانشاه رفته بجاه و منزلت دنیا قبول کرده و عرض نمود که هر سال جهة محافظان قلعه مبلغی خطیر میداد و هیچ حاصل ازان نیست اگر رخصت باشد قلعه را خراب کنیم و امیر جهانشاه فریفته زر شده روز دیگر تخریب قلعه فرمانداد و بالجمله چون سلطان دیر تبریز متمکن گشت اطراف و حکام اکناف بخدمت او توسل جستند اما سلطان احمد از احوال ملک تغافل میورزید و پیوسته بعیش و عشرت و کبوتر بازی و صحبت پسران میپرداخت و از اشتغال دشت از این جهة امراء و سلطان شیخ او و امیر علی عرب کوفته خاطر میبودند و آخر هم بدان سبب شد که مکتوب میرزا ابابکر ارسال نمودند و اظهار بطاعت کرده شیخ علی اقبل سلطان احمد بحاضره قلعه سلطانیه اشتغال داشت و مکتوبات او را در راه که فته نزد سلطان احمد فرستاده سلطان احمد رجال شیخ او امرات و امیر علی عرب را مقید ساخت و امراء و فرمان بر داران دیگر ولایات را اجازت داد که بخانهای خود روند و شیخ حاجی را رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان احمد ولایت آذربایجان را که اشته هر لسان بغداد و مراجعت نمود و ذکر رسیدن میرزا ابابکر بتبریز و ان اوراق بر قمزده کلک بیان خواهد نمود انشاء الله تعالی و محاربه میرزا ابابکر بتبریز و قرا یوسف نیز مسطور خواهد گشت لایق بسیاق تاریخ چنان بود که کیفیت حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه و رسیدن بمعاصمه و آرب بازنموده آید و من الله العظمة و التوفیق

ذکر لشکر ساوه و گردستان و لرستان و ذکر بعضی از وقایع او و ذکر رسیدن میرزا ابابکر و رستم

در این اوراق رقمزده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف صدمات عساکر گردون آثر صاحبقران ممالک ستان بنیاد بیداد شاه بسمرقند و ان حضرت براین معنی اطلاع یافته خبر بملک مصر فرستاد که اگر او در دعوی محبت و اطاعت صادق است باید که سلطان احمد را بند کرده بدرکاه جهان پناه فرستد و قرا یوسف را نیز دست کرده چنانچه شمه ازاین معنی سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بفرخ حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را بیک دربرجی از برج قلعه بازداشتند امیان ایشان اختلاط امد و شد واقع میشد و دران هنگام قرا یوسف پسری متولد شد و او را بپیراق نام کرد و سلطان احمد او را بفرزندی قبول کرده و دایه فرزند خود نکاه داشته متعهد ایشان شد و ازاشنا اختلاط میان سلطان احمد و قرا یوسف انواع حکایات روی نمود و روزی سلطان با و گفت که اگر تو با من ضمیم قلب متفق مجلوی مهم باین مرتبه سرایت نمیکرد و قرا یوسف از صدت مزاج و سرعت غضب سلطان و آشنا نداخت الا بر ما بیکدیگر عهد و میثاق بستند که اگر ازان ورطه خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند و همه تا با هم متحد باشند و تبریز را قرا یوسف بخود و سلطان احمد را سلطان احمد باشد پیوسته متعرض ملکت دیگری نشوند و مدتی در تقید و حبس و زکا مسکه زانده بودند تا خبره قصد صاحبقران مغفور رسید و از توهمی که داشتند امین شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که او را در مجلس صاحبقران کیتی ستان حاضر ساختند و ان حضرت از تکبر تنها کرسی که داشت یک انگشتر بیرون آورده و در انگشت وی کرده علی الصباح قرا یوسف واقعه دوشنبه را با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان احمد چنین گفت که تعبیر خواب تو انست که بر نظری از نظرهای حضرت فرمان و لوائی شود و در این اثنا بملک مصر خبر رسید که امیر الامراء شام حکام آن بلاد را با خود یار کرده و دم استقلال میزند سلطان مصر با مراء خواص مشورت فرمود چون اطراف ممالک پریشان و مشوش بود و امرا مخالفت میورزیدند رایها بران قرار گرفت که سلطان احمد جلایر را با قرا یوسف ترکمان از حبس بیرون آورده و ملک فرخ ایشانرا طیبه بانواع نوازش اختصاص یافته و مقرر شد که هرکدام از ایشان با نصد نفر ملازم باشند و با تجاج هزار نفر سپاه و سلحه و زر نقد سلطان احمد و قرا یوسف او مندی بخزینه کان شاکر پوشان از مردم سلطان احمد کسی و مصر نبوده سلطان بجهة خزانه مصر کرفتند بان جماعت او

و از توابع قراپوسف که مجمع عشایر زن و تیرانداز بودند و قانون سواری بر وجه تمام میدانستند مانو ولایت بسیار آمده بودند بعضی از ایشان بنوکری مصریان و طایفه بحریه مشغول بودند و قراپوسف با قصد نفر چنانچه خاطر او هیچ است سپاه و جامه و زر و جیره داده مرتب داشته ساخت مجموع مردم خود را بنظر والی مصر رسانید و عرضه داشت که از اشتام تر تکمه و دیگر سپاهیان جلیده مصر ستند که ملازمت راستر او را کرده و شاه ایشانرا ملحوظ نظر عنایت فرماید میشاید که ملک فرج ممنون شده همه را شاکر و خوشنود کرده و سپرد تا نگه قراپوسف همواره پیش جمعی کثیر در غایت آسایش ملازم او بودند و غلبه واز دحام تراکمه بدرجه رسید که شکوه ایشان در خاطر مصریان جای گرفت و روز بروز در تنظام قراپوسف زیادتی یافت و چون تراکمه مردم جنگی بسیار و با تمشقری از اقوام و ضمیر ملک فرج و امرا مصر پدید آمده روزی پادشاه مصر با خواص و مقربان بمیدان رفته چوگان باختن آغاز کردند و قراپوسف نیز با طایفه از ملازمان خود مثل پیرعلی و سلطان خواجه و بایزید و آویس قوچی و دلو موسی و دیگر جوانان جلد بهمان کار مشغول شده و سایر ترکمان سوار بانتظار استاده بودند امرا مصر مبالغه ایشان را و اظهار جلادت و موافق مزاج نیفتاده و فرمودند که جماعت ترکمان که انتظار ایستاده اند ایشان پیاده شوند و میدان را از سنگ ریزه پاک سازند و بر تراکمه این معنی شاق آمد لکن امرا در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد و اخر در خاطر قراپوسف آمد که قصد کرفتن او دارند فی الحال سوار و بتردیک سلطان مصر رفت و گفت که امرا مردم غریب این ولایت اند میم و پادشاه دربارهٔ ما غایت عاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه بوطن خود میرویم و هرجا که پسندیده و حاکمی سلطانیم قراپوسف بعد ازادای این سخن از میدان بیرون رانده و روی بوثاق خود نهاده جماعت ترکمه اغتنا و حیاخته و چون بخلتهای خود رسیدند اهل و عیال خود را برگرفته روی بولایت شام نهادند بعد از رفتن ایشان سه و صل پادشاه گریختند که نقص سلطنت باشد که طایفه چنین برخصت از مملکت بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی بایشان میرانده دارایم ملک فرج فرمود که ایشان طایفه فوجی مشهورند و دست از جان شیرین شسته اند صلاح نمیداند که بیکبار ایشان را برود بگذارید تا بولاطن و مساکن خود رونده و ترکمانان از همه و مصر تا بکنار فرات غارت کنان میرفته و هر چند امرا مصر راه بر ترکمانان بستند قراپوسف و ذکر انش غالب آمدند القصه ترکمانان بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر در آمدند و میان قراپوسف و ملک شمس الدین حاکم آنجا مخالفت و منافرتی تمام روی نموده و قراپوسف دختر خود را به داده میان ملک شمس الدین حاکم دیار بکر و ملک عزالدین حاکم ارزنگان و سلطان ملک عزالدین نقاری بود ملک شمس الدین انخود را و قراپوسف را و ملک لشکر کشیده و دو سه اب مرتبهی و اموال انولایت را بسیار و ب غارت و تاراج دفت و ایل و اولوس ترکمان و خویشان و ابن اعمام همه بحوزهٔ تصرف قراپوسف قلعه اونیک را بحکم تصرف آورده کوک بخت و اخضیض نکبت روی بفرار شرف نهاد و از ترکستان دراجه و دلسبر دا اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از فتن قراپوسف مصریان را بروی عصا دانسته سلطان ایتمش کردان و ده دوازده تن از امرا بکجلاء رفت و بگوشه نشست و مردان را زاد و باش و نیاز و امه و شد نها دند و خدمش و محفی معهد و دی چند از مصر بیرون آمده و روی بشام نهاد و از انجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بحلب رفت و بگوشه نشست و مردان را زاد و باش و نیاز و امه و شد نها دند و خدمش و محفی میبود و شب و روز بانان و محتاجان را نزد خود می طلبید و بنجا نهای جمعی که از ایشان خوشنود نبود و بسفر ستاد تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند و او از وصول سلطان احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و چندان از خیف و بغداد و شنا یافت که دولتخواجه ایتمای حاکم ان موضع احوال اقامت در انجا نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته و از انجا بیرون رفته بمیرزا عزم پیوست و بعد از هفته از رفتن او دولتخواجه سلطان احمد با معدودی چند بغداد در آمد قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء ذکر وصول میرزا ابابکر به تبریز و انچه واقع شد سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون آوازه توجه میرزا ابابکر بجانب تبریز شنید و لایت دالکه اشته متوجه بغداد شده بعد از فتن سلطان احمد میرزا ابابکر همه روزه در الملک تبریز را از فرقه دوم خویش زیب و زینت داده اما بنا بر ظهور توابع از هم بستور بیکانه و بلیه طاعون بقیه مردم تبریز سر خویش گرفته و میرزا ابابکر بیچکس یاد نشده بدیه اطراف رحلت کرده باستمالت نامها بامارا بخارا و قطار اذ بایجان فرستاده و فرمانها که بیچ فریده و جه تعرض عایا نشود و مردم بکیک و دو و از و ایای خفقا و اوارکی پیدا نشده و فی الجمله جمعیتی در تبریز پیدا شده و میرزا ابابکر دعیه داشت که در عقب سلطان احمد بغداد رود ناگاه بسمع او رسانیدند که قراپوسف کردستانرا غارت کرده بست و قلعه اونیک از دست ولدای انتزاع نموده و کرد و حوالی ان زیاده حاصلی ندیده فی الحال بکر انشان نزدا و جمع امده نذر و نثار تقدیم کرده و در تزاید بست و چهار پای و اموال فراوان دارد و شاهزاده چون از تبریز و حوالی ان زیاده حاصلی ندیده فی الحال بکر انشان نزدا و عزم کرده قراپوسف مرا دان ترکمانرا طلب فرموده بر سبیل مشورت با ایشان گفت که ربیع آباد خویش سلوک باید کرد و لطیفه انکه متابعت ایشان بجای اورده و تابستان بییلاق الاطاق رویم و زمستان قشلاق دیار بکر و کنار فرات و ممالکی که بییلاق و قشلاق انزدیک است خواجه علی مضبوط ساخته بستوه بدیار خود کسی را مقرر کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکر مانده ایشان را بخارا بسیم نزد ما جمع آیند و چون مردم تجدید فراهم امده اند مارا ملشکر جغتای محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن مینماید که بدیار بکر رویم و بسر و رو حبور دا بخارا روز کار گذرانیم امرا و سران تراکمه گفتند اگر تو فرمان رفیع مقدار و بهادران شجاعت شعار که حضرت صاحبقران ایشانرا بضبط ولایت اران و ازربایجان تعیین نموده بود در قید حیات انتظام میتوانند نمود مقاتله و مقاتله با انجماعت میتوانیم نمود اکنون از این امرا صاحب وجوهیکس نمانده و میرزا ابابکر بنظر از ارزانل و اوباش ترتیب فرموده و عنان عزیمت بسمرقند داده که بقوانین جنگ و رعایت موسم و تنگ مطلقا وقوف ندارند هیچ عزیمت میرزا ابابکر اگرچه پادشاه زاده بست و شجاع و دلاور است اما پیشروان قلعت باعمال نایسند بپردازند و حالا کروه انبوه و دلل ایت فتح ایت مجتمع اند و مجموع ایشان مردم کاردیده اند و سرد و گرم روزگار چشیده اند مردانه پای ثبات بفشارند و در دفع مخالفان سعی و کوشش مینمایند و طایفه مردی فراکلی بجای اریم و ناجان در بن بست روی گردان نخواهیم شد و عار

و عمار فراهم آمدیا نخجوان کرده و لطف و نصرت دستگیر حق است و اگر همچو وجهی دیگر روی نماید یقین بداند عالم حقیقت واجب است باری بتعدید رسانند و باشیم قرا یوسف از سخنان او قوی دل شده اظهار شایستگی نموده و سر دار را استمالت داده و گفت هر چه حق تعالی بما ارزانی دارد از ملک و مال همه انشاء الله شما را شاید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شدند روز دیگر میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شیوه ایشان است تا رجلات بطلب سیاسیدند و مردم ترکمان نیز دل از جای بردند و در مقام مخالفت محکم بایستادند و قرا یوسف بنفس خود کوشمهای طبع نموده و میان صف آمده از سپاه کمان سپاه جغتای شش تیر از دست راست و شش تیر از دست چپ در او انداخته تا قبش از اسب بزمین آورد و او را زنده برداشته و قرا یوسف بنفس خود کوشمهای طبع نموده و میان صف آمده از سپاه کمان سپاه جغتای شش تیر از دست راست و شش تیر از دست چپ در او انداخته تا قبش از اسب بزمین آورد و او را زنده برداشته و قرا یوسف بنفس خود کوشمهای طبع نموده و میان صف آمده از سپاه کمان سپاه جغتای شش تیر از دست راست و شش تیر از دست چپ در او انداخته تا قبش از اسب بزمین آورد و او را زنده برداشته و

ذکر مآل حال امیران و بعضی از قضایا که در آن زمان روی نمود

میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شده بقزوین رسید چند روز نگذشت و در انجا شنید که میان قوچین و قلعه شهریار یاغی شده و قاصدی باز نزد ان نژاد میرزا داده عمر فرستاده است که برادر ترا از سپاه تراکمه اتهام یافته در قزوین خراب و بدحال و زبی شب میرسانند جمعی بدو دن فرستا باتفاق برسر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شهرین یک را در قزوین گذاشته عازم شهریار شده و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاربه و محاصره مشغول شده و امیر بیات بیاری مخالفت پیش آمد چنانکه مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی بحلاوت بحصار آورده فصیل را گرفته و محصور را از دست آزار رفته امان طلبیدند و قلعه را تسلیم نمودند میرزا ابابکر قلعه را بعلی صدیق سپرده بیان قوچین را با نوکرانش بیاسا رسانیده و انگاه بساوه رفته مال ایشان ستانده و امرا را با بعضی جریک بجانب کردستان فرستاده و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آورده و بطرف دگر بن همدان توجه نمود و در اینولا عم کیوک بعرض رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که شکار از میان برگیرند و میرزا میرانشاه را بر سریر سلطنت نشانند و میرزا ابابکر با عم کیوک گفت که اصلا این سخن را با کس مگوی که من از این عهد گاه شده ام و از جمله امرا عهد توکل بر لاس بوقا و پیرحسن برلاس و اسمعیل الکه را بگرفت و جمات این سه نفر را بعم کیوک داد و خوست که نوشیروان و اپردی را نیز بگیرد و ایشان خبر یافته بگریختند و گرفتگان را در موقف عرض بر عم حاضر گردانیده و اصل حال کما یجب و ینبغی استفسار نمود توکل بر لاس تا گفت اسمعیل الکه شیطان راه ما شده پرسید که کرا بجای من نصب میکنید جواب داد که میرزا میرانشاه گفت و این اتفاق خبر بدشت توکل سوگند یاد کرد که فی میرزا ابابکر این سه خون گرفته قتل کرده سر بگیرد او لاتی فرستاد و پدر را مصحوب خود کرده از راه پدرش

هرکه از آن قوم نشد تصور داشت بر زندان فرستاد چنانچه دیگر اثری از او پیدا نشد و عمر کیوک و قتلق خواجه بیساول که در ایصال این خبر او نیز مدخلی داشت هر یک را کمری مرصع که موازی دو
ملکی معمور بود ارزانی داشت و میرزا ابابکر از سرزمین درگزین بقرق قاراغون رفت و چند روز در آن موضع بانزهت بعیش و عشرت بگذرانید **ذکر محاربه میرزا میرانشاه
و میرزا ابابکر و قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا میرانشاه گورکان** چون میرزا ابابکر از قرا یوسف ترکمان روی گردان شده بقلعه سلطانیه
رفت که در تصرف گماشتگان او بود از ولایت قزوین و درگزین و همدان و غیر ذلک لشکر خود را استعداد تمام ساخت در این اثنا شنید که امرا جونی قربانی نوروز و عبدالرحمن با پنج هزار
سوار از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده اند ایشان را طوعا و کرها جانب عراق برد و با سرداران جونی قربانی در باب مهمات ملکی مشورت فرمود و رای همایون بران قرار گرفت که
در موسم بهار متوجه آذربایجان شوند و ترا کمه را از آن ولایت بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا ابابکر و میرزا میرانشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار متوجه تبریز شدند و قرا یوسف برادر رسید
جمعی از قلعه کاوز با ایشان پیوستند و این خبر بموقع عرض قرا یوسف رسید امراء عراق را که ملازم او بودند طلب داشت و بزبان رفق با ایشان گفت که من از قوم ترکمانم و ییلاق من آلا
طاق است و قشلاق دیاربکر و ساحل فرات تخت سلطنت نسبتی بما ندارد و اکنون این عزیز یعنی میرزا ابابکر روی توجه بما آورده و نبیره حضرت صاحبقرانیست و حقوق ایادی آن
حضرت در ذمه شما بسیار است اگر شما را میلی بجانب او باشد بعید نیست و خاطر من بدین سبب اصلا منزجر نخواهد شد شما همه دوست و برادر منید من میخواهم که بحالت اصلی خود باز روم و شما با میرزاده خود
ملحق شوید امراء عراق عرضه داشتند که این چه حکایت است ما تا زنده ایم از ملازمت شما جدا نمیشویم و دست از دامنت باز نمیداریم ما عراقیان قبل از همه بمباشرت حرب اقدام مینمائیم و جانها فدا
میکنیم و آنچه بر زبان شما گذشت که حضرت صاحبقرانی در ذمه ما حقوق نعمت فراوان دارد در حقیقت اما میرزا ابابکر برادر خود را که امیر تیمور گورکان او را با چندین مال و خواسته
و استعداد لشکر در ولایت آذربایجان گذاشته بود از مملکت بیرون کرد و امرا بزرگ را بقتل آورد و زنان ارباب ناموس را با اراذل و اوباش بخشید و از وی بجز ظلم و فسق
هیچ در وجود نمی آید و جمعی را که بمرتبه امارت رسانیده و در مقابل آورده کسانی اند که هرگز در حساب نبوده اند و آئین و رسم جنگ نمیدانند و سرداران عراق مثل بسطام و
برادرانش معصوم و منصور و جلال الدین و برادرش یادگار شاه و جالیق و علیکه و سرعلی مقدم قوم سلدوز و غیرهم سوگندان عظیم بر زبان آوردند که در این قول صادقیم و با
امیر یکدل و یکجهت و موافق و قرا یوسف بواسطه یکجهتی امراء عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام بتهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و خود
با امراء عظام و کلانتران حشام در شنبه غازان نزول فرمود و جوانغار و برانغار و قول مرتب ساخت و از مردم شهر و ولایت حشم انبوه فراهم آورد و هر دو لشکر از جانبین بهم
بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف تصور آنکه میرزا ابابکر با جوانان کاری خود در برابر قول خواهد بود از موقف
خود را ایل شد و قوشون دیگر پیوست بدانست که اگر قول را مدد احتیاج افتد خود از پس بر سر مساعدت نماید و میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و با طایفه از بهادران عنان عزیمت بجانب برانغار
خصم که در عهده ترک برادرش بود عنان برتافت و ایشان پای ثبات و قرار استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته شد و عاقبت شکست بر ترک افتاد و روی بگریز آورد و میرزا ابابکر
او را تعاقب نمود تا از زمانی که بر وی رسید بقتل رسانید و لشکریان سر ترک را بر سر نیزه تعبیه نمودند و امیر بسطام و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان غیبت میرزا ابابکر بر برانغار سپاه
او حمله آوردند و جمعی را که با سایر سپاه برانغار باهتمام ایشان مربوط بود از جای برگرفتند و مردم جونی قربانی چون آثار فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند طایفه از ایل خود گسسته تاب
عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران قول متوجه میرزا ابابکر شدند و بابا حاجی که با زمره مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت و مدافعت در آمدند و از دلاوران ترکمان
چند نفر بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند و چون از مردم قول هیچکس بمعاونت ایشان قدم بیرون ننهاد در زمان مخالفان بیشتر شدند و بابا حاجی عنان از منازعت باز کشیده
بقلب پیوست و بسطام و سایر امراء عراق مقابل خود را رانده از قفای قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا میرانشاه در آنجا بود شکست یافت و مردم بهر طرف پراکنده شدند و در این اثنا غلام
امیر موسی در کنار لشکر قرا یوسف بمیرزا میرانشاه رسید و ناشناخته شاهزاده را زخم کاری زد و از مرکب بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده بنیه حشمت سلطنت را برهنه و عریان
ساخت و چون زخم او را کاری دید سر مبارکش جدا کرده بدن همایونش همانجا انداخت و اصلا معلوم نشد که مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حرم میرزا ابابکر را نزد قرا یوسف
آوردند و همه را بکف عزت باز داد و نزد خواتین خود فرستاد و غلام ترکی که سر میرزا میرانشاه را آورده بود نزد قرا یوسف بفرموده او مقتول شده سر شاهزاده سعید را با بدنش بقربان او
در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس غوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضرای کش مدفون ساخت و چون در اردوی همایون شاهزاده کس نماند و بابا حاجی کاوردی راه گریز پیمودن
گرفت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از عقب ترک بازگشته با سی صد نفر بمعرکه رسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد و قرا یوسف فرمود که احدی از پی ایشان
نرود و الحق مال فراوان بدست سپاه ترکمانان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان نادانسته آنها را ببهای ارزان و قیمتی اندک فروختند و هر اسیری که بدست جمهور
ترا کمه افتاده بود او را آزاد شده می نمودند و قرا یوسف از اولجه هیچکس طمع نکرده بدیگر عنایات نوید داد و چون اسباب ترا کمه بیرون از حد نصیب آمد قرا یوسف خاطر به
پادشاهی قرار داد و شاه و سپاه متوجه آلاطاق شدند و امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم یافت و چون در ییلاق آلاطاق
نزول کردند در باب خطبه و سکه اندیشها نمودند و خاطر قرا یوسف منجر است که فرزند خود پیر بداق را بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک شرم میداشت و در این اثنا قرا یوسف رسولان
با تحف و هدایا و تبرکات نزد ملوک باطراف آفاق روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با پیلاکات سزاوار نزد سلطان احمد جلایر به بغداد فرستاده و پیر بداق نیز شخصی مصحوب رسل از خویش کرده
علاحده بسلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و ایلچیان با رسولان چون به بغداد رسیدند سلطان صنوف نوازش و انعام تقدیم رسانیده و ایشان را بالاکرام و الاحترام معزز و موقر ساخت

ساخت و جواب مکتوب پیر بداق مازندرانی محبت و مودت نوشت و او را امیدوار ساخت و خبر دیگر بهاب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان را که در صحبت ایلچی سلطان باکشتند و چون اهتمام سلطان احمد در باب پیر بداق معلوم قرا یوسف شد اظهار بشاشت کرد و در باب سلطنت فرزند بهمان مشک بسته او را تخت سلطنت نشانده و در جمیع ممالکی که تعلق بوی داشت خطبه بنام و لقب پیر بداق موشح میساخت و در مناشیر و احکام فرمود که چنین نویسند که پیر بداق خان بهادر ولیعهد بن ابو نصر قرا یوسف بهادر سوز و میرزا و چون پیر بداق بمجلس پدر درآمدی قرا یوسف بدست او را گرفته بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین بدو زانوی ادب نشستی و از ملازمان قرا یوسف هر که با اسپری یا پارچه ای بود بموجب حکم ملازم پیر بداق خان بهادر شده و هر کجا که قرا یوسف تمر سیورغال بران نگاشته بود بدیوان و بازگشتند و اضعاف آنکه پیر بداق با حسن صورت پاکیزگی سیرت جمع داشت و چیزها روزگه در این خاکدان دنیا بنیکنامی طبیعت گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کرم از ابای میکشید و پادشاهان کیلان و ملوک شیروان و حکام گرجستان و سرداران حسن کیف مارد بین الجبلین فرستاده و پیشکشها روان کردند و زبان بمنقبت کشودند و مژده جلوس برکت آجیک دور و نزدیک رسید قرا یوسف نزد سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون ان حضرت بجهت پیر بداق با فرزندخواند و برای او چتر و دیگر تجملات پادشاهی از بموجب فرمان واجب الاذعان حکومت ممالک آذربایجان مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و در امور ملک و دفع شر معاندان کرسته ایم و چون صورت حال بدین نهج بود واجب چنان بود که بعرض سانیم باقی رای اعلا حاکم است

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه

یکی از وقایع ان بود که بعد از انهزام میرزا ابکر قرا یوسف بسطام المجا فظت حکومت عراق عجم فرستاد و او با آنجا رفته قلعه سلطانیه را از کاشتگان میرزا ابکر انتزاع نمود و قزوین و قلعه شهریار و دیگر بین و همدان را در تحت تصرف در آورده و بعد از ضبط این ممالک برحسب فرمان روی بعراق عرب نهاد و ایل و ایشم نزد او بسیار مجتمع شدند و دیگر انکه با حاجی ابرکه قرا یوسف کرد و برتافت بقلعه کاور در آمد و چون آنجا محکم ساخت قرا یوسف محاصره قلعه مذکور نمود از امرای ترکمان بوقا را بمحاصره قلعه مذکور گذاشت جمعی از تراکمه و کشاورزان صف کشته و تیری چند انداختند و اثر مصلحت قضا تیری کشاورزی یافت و بر روی بوقا آمده و جراحت امتداد پذیرفت و بهمان زخم درگذشت و بعد ازان قرا یوسف بقلعه در آمد و چون دید که حصار محکم است از محاصره پشیمان شده و چند نوبت چنان بود که یک مرد جلد با نصد قلعه است و پیوسته میگفت که مردم عاقل چگونه جنگ حصار تسخیر کنند که از انطرف تیر بکل می آید و از این جانب بدل و دیگر انکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد عمارت قلعه الجق مشوش شده و در اندک زمانی بحال اول باز نهاده و سرداران و کلانتران بعضی ولایات را که در حوالی قلعه واقع بود گوچانیده و ماندرون بردند و چون سلطان احمد از تبریز بیغداد رفت و در تبریز حاکم صاحب وجودی نبود قاضی عماد الدین را بیاستبداد و استقلال برافراخت و بنا را که قرا یوسف میدانست که استخلاص قلعه بهیچ وجه ممکن نیست با یشان نوشت که قلعه با وضعی چنین کنرتو یک آن واقع است بر قاضی مسلم باشد بعضی از ولایات را که قلعه الجق با نجا قرا الحال بعد مسافتی داشت بفرزندخود ارزانی داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم متعین بنخجوان بود و بعقل و کیاست از اقران متفرد و ممتاز کار او بالا گرفت و همه تومان نخجوان رجوع بدو کردند و هر برائی که بهر جا می نوشت بطوع و رغبت و حسن تسلیم مینمودند و در اندک زمانی ال قراوان جمع آورده و هر روز بر جمعیت قاضی زیاده میشد و چون بخوت حکومت در دماغ او بوی خوش یافت با برادران گفت که طایفه ازاراک تراکمه که در این حوالی پورت و مقام دارند نزد خود میباید آورد و که بسیار مهمات از ایشان میکشاید که از آبجیکان نمی آیند و تقاضای اهل قاضی را برانداشت و تراکمه خویشان و برادران این جماعت حاجی قوجی و جمال الدین و شهریار و سیلاق و غیران طایفه را بخانه کوچ بقلعه در آورده و بجانب قلعه را بایشان سپرده و علوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت و چون قاضی بر این قضیه گذشت و ترکمان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیک اند و بیچیک از ایشان را دراز مالک و مال و محل نمیدهند نایره بغض و حسد در خاطران جماعت مشتعل یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر درخانه قاضی جمع شوند و او را از میان برگرفته قلعه را تصرف دراورند و مقرر کردند که چون سیلاق فریاد کند هر کس که باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه مقرر شخصی با قاضی گفت که ترکمان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی میگفتند قاضی با برادران گفت که فردا مجمع عزیز کمان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه را از شهر بیرون کنیم و در همین وقت ظهر که قاضی در خواب تو و ترکمان جمع شده بر درخانه او و سیلاق نعره برآورده و ترکمان تهماسب کشیده قدم پیش نهادند و چون آتش شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام که برادر قاضی بود و مردی دلیر و پهلوان بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دویده و شهریار تبریزی درخانه کمان داشت خان بسینه او زد که از نشیمن بیرون کرده و شاه محمود برادر دیگر قاضی ترکمان از دریچه ای بیرون نهاد و حاجی قوجی مهمات را یک جوبه تر انداخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر خود در برابر امد و چنان جنگ کرد که او را بارها پاره کردند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین که شمه احوال ایشان گذشت مفوده و با یکدیگر مشورت کرده گفتند که اگر ما ضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از عهده داری این سر فتن توانیم آمد اکنون مصلحت انست که قلعه بکیخسرو بیگ تبریز از اوزون حسن سپارند و در ملازمت او کمر بندیم و از اینجا آبورت و اشش فرسخ است همین وقت کسی با استعجال او باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار بطلب اسکندر روان شد بقبول رسید چون حال عرضه داشت و اسکندر با لشکر سیاه پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمد بقلعه نزول کرده و از احوال اهل قلعه بنظر امعان کریسته آثار شجاعت در صفحات رخسار ایشان ظاهر دید و هر یک از ایشان را بمنصبی تعیین نمود و حاجی قوجی خود ساخت و شهریار را بمنصب دیوانی و رسمی و ایلی داشت و صورت فتح الجق را معروض قرا یوسف گردانیدند و مدتی از ایالت قلعه را بکند تفویض نمود

ذکر نتیجه احوال امیرزاده ابابکر و انجام کار و روزگار ان شاهزاده

در سنه احدی عشر و ثمانمایه میرزا ابابکر بن میرزا بایسنغر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان شد و چون از ان حدود بدیار

اطمینان نزد میرزا سلطان اویس آمده کوتوال و باب و چهار پایان او را غارت کرده و سه روزی در طرف کرمسیر که طلف ناحیت نزول اقبه که چهار پایان او فرو شنده و بایکدیگر بهم غایبا بمصلحت شاهزاده یک تن باشد سلطان اویس با امرا مشورت کرده امرا گفتند که اگر دارا در این ولایت دنیا بر این ولایت ایزد نگذارد و هر دو سلطان اویس و امرا در اظهار اطاعت و انقیاد و مبالغه نمودند امیر ترک را فرستادند که شاهزاده را بر خلوص نیت ایشان اطلاع داده بشهر دارا در دو امیر بزرگ دنبال او دوی میرزا ابابکر رسیده ملحوظ نظر عنایت شده از کمال عاطفت شاهزاده اعلام سلطان اویس کرده چون میرزا ابابکر بعد عود کرمان رسید سلطان اویس مغرم استقبال برون شافت شاهزاده را با غوا و اهرام شهر در آورده قصر نیاوین جهت نزول تعیین رفت چند روز بعیش و عشرت گذرانیده میرزا ابابکر سلطان اویس را با دشاهی باستقلال یافت و عنان تحمل از مطلب از قضیه خبیث بیرون رفت و معنی فاتحیتهان مطالعه فی سؤال لاسیفان فی صورت مظلوم پیوست و میرزا ابابکر کرفتن سلطان اویس را بصحیفه خیال می نگاشت خدشی بین نداشته و خاطر و شت آخر روزی کرانیان طبل بنک کوفته قصر من قصر افروخته کرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلات فرود آمده بودند بحال ان نیافتند که به ملحق شوند هر یکی روی بکریخت و بقصر صف کشیده و با شاهزاده آخر الامر عهدی و پیمان آمد که یکی قصد شاهزاده نکند و او نیز بی اینکه در ولایت خرابی کند عنان باقلیم دیگر منعطف سازد و میرزا ابابکر از قصر نزیر آمده با معدودی چند از دروازه الله اکبر بیرون فرقه خاقانی نشان شده بقصد سیدمیان او و شاه قطب الدین والی نجا بمبالغی محبت و مودت استحکام یافت این معنی سبب انشد که حضرت خاقان خاقان بعد لشکر بدان صوب کشیده بسر انضرب کشیده چنانچه شمه از آن تکرده کلک بیان خوابد کشت انشاء الله تعالی القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نمود سلطان اویس دیگر باره در ولایت ممکن کشت و لشکری بجانب کرمسیر کیج و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه از کرمان کریخته بسیستان فرستند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که شد کرمان خالیست چه لشکریان بکرمسیر فرستاده اند شاهزاده در حرکت سارعت نموده عنان عزیمت بان جانب منعطف سازد و شهرزور و متعلقش بکرده و میرزا ابابکر از برق سرعت سیر خبر یار کرده از سیستان متوجه یم شده و بقشر احرجاهی الآخر سنه احدی و عشرین و ثمانمائه در آن خطه نزول کرد و سلطان اویس این خبر شنیده متحرک کشت و از غرایب اتفاقات آنکه معاندان این حال لشکریان که بجانب کرمسیر فرقه بودند رسیده فوقی در کرمانیان پدید آمد و در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکر بار روی بان جانب نهاده در رابع عشر شهر مذکور فریقین با لقاء شده و قراولان بیت بجنگ و جدال بازیده امیر ترک از امرا کرمانیان راه یافته میرزا ابابکر در محاربه توقف نموده هر دو کروه در برابر یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی خندق کنند و چون شب شد میرزا ابابکر شبخون آورده تا کنار خندق آمده و از آن جانب بیچ آفریده از جای خود حرکت نکرده و میرزا ابابکر فرمان داد تا تیری چند بلشکر کاه مخالف انداخته و باز کشتند و روز دیگر علی الصباح بیشتر سپاه خویش را در برابر سلطان اویس باز داشت و خود با نوجی از مردم کاروده در دو خانه ایستاد که چون هر دو کروه بر هم اویزند از کمین بیرون آمده دستبردی نمایند و سلطان اویس از این معنی غافل بان جانب که قوائی داشت میل کرده و لشکریان بردکه از کمین و اکاهی یافته اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده خوف بهمرسش مستولی شده از میان حال روی بفرار نهاده تاخیر رفت بیچ یکان را عقل حرکت توقف نیافت و کرمانیان شیر انتقام از نیام بیرون آورده روی بسپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی بافراط کردند و چون شاهزاده بحر سیه الوس و چشم بد بیوستند و سلطان اویس لشکر در مصاحبت او خود و سلطان حسین را از جبر کرده اند و بعد از مجاربه با میرزا ابابکر منهزم با کشته و سلطان اویس بحر ان کرفتار شده با لشکری آسیمه و چهره میرزا ابابکر شده و بعد از لقای فریقین نکبت میرزا ابابکر افتاد و شاهزاده را در اندک زمانی کرد جمعی منظم یافته مرغ روح او از قفس کالبد بجانب کنکره عرش پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون

ذکر مخالفت اولاد امیر غیاث شیخ بهادر و شرح وقایع آن

مودت و اساس محبت و اخوت استوار بود و با هم با فساد و مفسدان و سعایت حاسدان محبت و چشت انجامید و مهم خبر آن شد که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید کرده و نیز بعضی سپره و تراز او را فرمود تا بشیراز برند و او در کنکان توابع و مضافات یزد و میرزا پیر محمد مدتی غرغر و چون که او با فرمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شد لشکر بند ها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرماند او چون میرزا رستم بخوبی کمی بجنک پیش شاه و میرزا پیر محمد از نزد یک اصفهان در عین کامرانی و ناز بجانب شیراز تاخت و میرزا اسکندر را مقید ساخته بخراسان فرستاد و او در طبس بگسسته از یاران بجانب اصفهان شتافت میرزا رستم صلاحیت او را و فوری عظیم و استقبال شایانی شتافت او بعظمت و احترام تمام بشهر در آورده میرزا پیر محمد از اتفاق ایشان اندیشناک شده و نوکران میرزا رستم که در شیراز مانده بودند مقید کرده و اند و میرزا اسکندر بسی بساری فرو کرفته و میرزا رستم بر تو التفات بر تبه سیاب یورش فارس انداخت و بر او و بر اردوی او غلبه یافت بکی از لشکرهای کران عازم شیراز شده و میرزا پیر محمد چکر کرده که از سر بند عضد الدوله و دیلمی پایش قلعه ماران کناره و خانه را که محل آنست مضبوط دارند و تیمور خواجه را فرمود تا رسم سنقلای بدر بند فارو قی و دو دراین اثنا میرزا اسکندر بشهد ا رسیده و در قریه کرفته و آمده سپاهیان تیمور خواجه استیلا دیده بر ایشان حمله کرده و همه را متفرق و پریشان ساخت و تیمور خواجه بمیرزا محمد پیوست و میرزا محمد فرمود تا اداء توامان و هزارجات کنار اب را کرفته بضبط کردند و اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بکنار آب آمده و میرزا رستم نیز با لشکر تول سیه از رفتن کذار با تحیری تمام کمال ایشان راه یافت و روز با غرامه با بری سیاه فام در هم افتاده آمد و میرزا رستم فرمود تا اکر شب با ان بیاده از کذار ها مشکل توان کذشت و بهر طریق که باشد در همین شب از اب عبور باید کرد و با مضاء این قرعیت جمعی از لشکریان از کذاری که مشهور ترین کذار ها بود باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و خود از کذار ها مجهول براب زده چون باز بکشتند و مستحفظان باقی کذار ها این خبر شنیده مجموع روی بکریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود جراتی چنین چون محل را تنک بود و استحفظان باز خوابت نفر موده عازم شیراز شده و باد و باران چنان تشنه که نشان از ملحوظ نوح میداد و بهر دو لشکر در عقب یکدیگر نماز شام بشهر رسیده و میرزا رستم در برابر بود و از آنجا منزل فرود آمده بعد از آن بنا بر کثرت قاطی و دخل آنجوده بمن کن رفت لشکر ها

ایام اصبح تا شام نایره قتال و جدال افروخته بود و چون زمان محاصره تا چهل و زیاده یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر و شفقه که فتح شیراز تعذری دارد و بعد از تقدیم مشورت و مسلم
محاصره باز گشته لشکری کامل کرده مسیرت فارس دادند و مجموع آن ولایات را دیر صفت نهب و تاراج برآورده و غنیمت فراوان گرفته رایت معاودت برافراخته و بعد از چند گاه
میرزا پیر محمد را در همان مقام صید آشیان و لشکر بازا ماه و گرد و با سنگ راه عراق گرد و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور بوده و آمدن امیر چن جانی و پسرش یوسف خلیل از خراسان مضمحل
غرور او شده و دران ایام میرزا رستم بواسطه وبا و طاعون که در اصفهان واقع شده از شهر بیرون آمده و در موضع کمشان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس و راسخانی و سیه بود و همی
شاهزاده را بمحاربت ترغیب نمودند و میرزا رستم اغروق اکه داشته ده فرسخ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار فرموده فرود آمد قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو
گروه از شدت هراس شب تا روز پاس داشتند و روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد بقصد شبیخون فتح نموده در برابر لشکر جلیان شاه برماس و طاهر بن حاجی سیف الدین را با زوجه
غول را با میر سعید برلاس و شیخ محمد جوان صدیق سپرده و جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شربت ارباطانیفر مردان کار زار باشند و میرزا رستم قول را با سهام سلطانشاه و
قاضی احمد صاحبی منوطا کرد انیده و در جوانغار صادر اعلان میرزا اسکندر را تعیین نموده و در برابر انغار امیر حسن جانی را با فوجی از بهادران نیزه گذار تعیین شدند و قلب سپاه بترتیب صف
کشیده میرزا رستم پیش دستی کرد و بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشکر مانند باد صرصر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده اخوالار مشیرایان غالب آمده اصفهانیان عنان معاودت
بعزم انهزام برتافتند و میرزا رستم کاشان آمده و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سلطانشاه محمود و اقبو قا ملازم او بودند و میرزا رستم ایشانرا در کاشان گذاشته خود متوجه اصفهان
شده و میرزا اسکندر نیز عازم آن صوب گردیده و چون میرزا پیر محمد اشتقام خود و کشیده حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض میرزا رستم و طازمان در عایای مملکت نشود و اصفهانیان که مژده
امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر می رسیدند و میرزا پیر محمد بر انبوهش پادشاهانه پانچ عادت بود و بخصاص او و میرزا پیر محمد چند روز با لشکر با در مزار کنمان
نشسته تا آنکه فرد شدند و امیر حسن جانی با فرزندان از روی عجز و انکسار نزد امیرزاده پیر محمد آمدند و مقارن این حال الهی حضرت خاقان سعید سپید و خبر گریختن ایشانرا رسانیده و
میرزا پیر محمد بیدنگ کرده و محمد قیجاق صیبی یکاول را مدرقه بنهادیان ساخته معجب الجی روانه خراسان گردانید و در آثار راه ایل قیما هم گفته که حیف باشد که تن نازک امقیدیاق
و بنهادار اکشیده و محافظ از اگذاشته سرخویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از معامله کاشان و حوالی پاد خاطر فارغ ساخته متوجه اصفهان گردیده و خلایق انجا با وجود انکه اقارب و خویشه وطن
گرفته بود و هنوز رفع وحصاد در نیا مده بود بهمین مقدم شاهزاده از وبا در شهر آثری نماند و دیگر باره اصفهان معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که قتراهای مال و خزانی را دور آب
شسته و حکومت اصفهان بفرزند خود امیرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان بخدمت فضل الله بلاغت و مقرر داشت و شیخ یساول با حکومت کاشان مقرر فرمود
و خود بعزم نابلستان بار کشت و روزی چند بفراغت گذرانیده متوجه بلاد خوزستان شد چون امیر خواند برلاس و شیخ زاده توکل که حکام آن نواحی بود ندوم از مخالفت و عناد
میزدند و میرزا پیر محمد از موضع رام هرمز عبد الله پروانچی و عبد الله خواجه و مولانا ضیع الله را نزد امرا سرکش باعهد نامها روان کرد و پیغام داد که اگر در مقام مطاوعت آیند
عنایت و عاطفت از مانیت بشناصد و رخواهیافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده را گذارده نزد امرا باهم مشورت نموده گفتند که باید باستقبال بیرون رویم و میرزا پیر محمد
درشش فرسخی تستر فرود آمد امرا باخزاین و تحف بخدمت شتافتند و شرف بساط بوس دریافته و بصنوف عواطف معارف سرافراز شده شاهزاده دولت یار در شهر تستر مدارالاماره
نزول فرموده چند روزی بخرمی گذرانید و عازم رفتن شده و از انجا متوجه جویزه شده و در کنار چاه رود انکه سرداران چشم کرده و اعراب عزایر مصحوب سید یاس و
سید عبد الله پیشکشهای فراخور فرستادند و شاهزاده مشارالیه ملک عزستان را مسخر ساخته تا سرحد بغداد تاخت و بعضی از امرا را بنیابت عفونت هوا و شدت گرما بخوزستان مقرر شده و جمعی از زیدی
پیوستند و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانیده و در ولایت معتمدان نشانده و میرزا رستم از جرأت حوادث و دوران بخراسان در
آمده بعز بساط بوس خاقان سعید فایز شد و بعنایت خسروانه از سایر شاهزادگان ممتاز یافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده التماس او انجاح
و اسعاف مقترن آمده و خاطر شاهزاده از این مطلب گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دارالامارة خراسان شده و میان طبس جنه روزی بسبیل اتفاق گذرانیده و نازه خواست که نامه خان را زیان بکشاید
و ظلمت لیل از راه بیابان بجانب بلخ روان شده و بحدود ولایت رسید جمعی بدو پیوستند و میرزا قیدوک در بلخ بود متوهم شده لشکری فراهم آورد و قبل از انکه حوال میرزا
اسکندر انتظام یابد روی بدفع او نهاد و فریقین یکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده هزیمت کشت جمعی که با او بودند متفرق شدند و شاه
زاده مشارالیه تنها روی بفرار نهاد و خواست که انجا بین عبور کند ناجار بکام ظلم جره که بروی اعتماد تمام داشت گریخت و ناچار این فتح عزیمت کرده در بیابان و صحرا می گشت تا به
حوالی اندخود افتاده و حاکم انجا امیر سید علی احمد ترخان که حضرت خاقان سعیدان ولایت را به وارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب منزل داده
و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه و معروض ایشاد کان بپایه سریر اعلا گذرانید و میرزا اسکندر اندیشه مند میبود که انچه و چنین نماید و چون برتو
شعور حضرت خاقان سعید بران منصه ظاهر و مصحوب نوکر امیر سید علی احمد نشان واجب الاذعان صدور یافت که مستحفظان طریق و شقاولان اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر
نگردند بگذارند تا هر جا که خاطر بسا رکس خواهد برود و او را بدرقه داده و متعرض او نشوند و بسلامت بگذارند و سفارش نامه نیز همراه نوکر
مشارالیه و رباب میرزا اسکندر بپیش میرزا پیر محمد ارسال نمود و بعد از مقدمات و نصایح مشفقانه و بیان عاقبت صله رحم و انواع مکافات دانجا هشت شد که متصدا انکه فرزندی
میرزا اسکندر را طلبیده و بعنایت و عاطفت مخصوص گردانده و ناچار از وای مملکت با و مسلم دارد و در شرایط اخوت دقیقه از مرعی نگذارد و امیرزاده اسکند چون مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید

اطلاع یافت با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد باميد آنکه شاید که برادرش علاء الدوله را خوفت ملاحظه کرده از تنگ که در راه است از راه دیگر میرزا به شبانه روز مسافت پیموده به صحراء بیابان قطع کرده از فتن بخط نمی آسود تا در بیست و ششم ماه رمضان در وقت نماز شام از تنگ الله اکبر شیراز گذشته پیاده و بشهر درآمده بخانه خواجه حسین طیب رفت و در وقت افطار خبر میرزا پیر محمد رسید و بست اطعام بار گشیده و از احترام تمام طعام و انواع تنقلات و بلخوانی بجای آورده و اسباب پادشاهی برادر مرتبه داشته فرمود که در محله پور دستان بخانه رضا قرار گرفته تا هر چه مناسب باشد بجای آورند و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس بیرون آمده و دران منزل بسعادت و اقبال نزول فرمود

ذکر توجه میرزا پیر محمد باتفاق امیرزاده اسکندر بجانب کرمان میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش کرده بالشکری گران متوجه تسخیر ولایت کرمان شده و منازل و مراحل پیموده چون بموضع دوچاه رسید خواجه حسین شربت دار که شاهزاده او را از روی تبطیبی بمرتبه امارت رسانیده بود باطاعه از اشراء صوبت قدیمی بخاطر کرده اینده در نیم شب از اطراف و جوانب بلشکرگاه شاهزاده درآمده و ان سرو جوانان را از پای درآورده و نه از خلق خدا شرم داشته و نه از حق خدا آزرم و میرزا اسکندر ازاین واقعه عظمی اگاهی یافته با دو سه نفر خویش سر خویش گرفت و راه شیراز در پیش و بعد از دو شبانه روز بشهر رسیده و با تیمور خواجه که قائم مقام میرزا پیر محمد بود ملاقات کرده کیفیت حال باز گفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند که این حرکت تشنیع از میرزا اسکندر واقع شده و چون مردم متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند و اعیان و کلیان میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین که رئیس و رئیس اصحاب شهر بود بضبط شهر و برج و باره قیام نموده حسین شربت دار غدار بعد از جرأت و جسارت بر درخود علی را بوثاق میرزا اسکندر فرستاده تا او را بمان شربت جنانه او خود بمعان برق و باد بطرف شیراز رفته و جهان زمان امیر عبد الصمد بجانب یزد روان شده و باقی امرا اظهار اطاعت و انقیاد کرده در ملازمت او کمر بستند و از جوانب شهر جنگ در انداختند حسین شربت از بدروازه پور دستان رفت و با کلاه علاء الدین محمد حسن گفت و جوابهای نارم شنیده و در انروز تا وقت عصر از طرفین آنچه امکان بود در امر محاربه بجای اورده و در اخر روز یکی از امرا از درب پور دستان بشهر در رفت و خواجه حسین این خبر شنیده پریشان و بد حال متوجه پورت خود گشت و سایر امرا و لشکریان بمیل خدمت میرزا اسکندر کردند و شاهزاده پسر مورد که در وازه پور دستان بگشادند و سرداران سپاه او حامیخته به شهر در امده و بغارتها و نهب نا بکار یعنی حسین شربت را با چند مغلوک بجانب کرمان فرار نمود و در دیگر میرزا اسکندر جمعی را که ضمنا با حسین شربت او موافقت نموده بودند زیان برداشت و بر سر ایالت فارس متمکن گشت و امرا که با شاهزاده پیر محمد بر سر مقلای او به کرمان کرده بودند استماع این واقعه از هم فروریخته در عقب یکدیگر عازم شیراز شدند و از انجمله امیر صدیق در راجرم شربت دار از کرفته و یک گوش او را بریده با خنجر بر سم نشانی پیشتر نزد میرزا اسکندر فرستاده بعد ازان ان ملعون را بفرا شیخ سعدی قدس سره در دند و خدمت او را بدین نمان کرده چون پیش او را تراشیده بر کاه نشانده و کلاه دلقش بر سر نهاده نزد امیرزاده اسکندر آوردند و شاهزاده از وی پرسید که چرا قصد برادر و مخدوم من کردی چنین در جواب گفت که اگر نیت بد قصدی واقع شده تو را خود بدنیا مدیر زا اسکندر کار دکشیده بیت خود چشم است او را از حدقه بیرون اورده فرمود تا نیز مخم چاقی او را هلاک ساختند و سران مخذول محکوش اما صفهان فرستادند و بدنش بعد از دو سه روز که ابخته بود بدیشوختند و مجموع امرا میرزا پیر محمد پای در دایره اطاعت و انقیاد میرزا اسکندر نهادند الا دارو غه نیز دوباوجود یکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم عمر شیخ بود و مرتد و انا زنها در عبد الصمد و طاهر را گرفت و یک ملک غارا که محمد و سه بود غارت کرده و میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافته امیر عبد الله و امیر عبد الکریم و خواجه محمود خوارزمی را بمحاصره نیز د فرستاده و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنار راه شنید که در خاطر سنجکس منکدشت در ولایت اصفهان دعوی سلطنت کرده و سلطان معتصم ابن سلطان زین العابدین ابن شاه شجاع که پدرش بفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند برده بودند و بولایت شام رفت و در این وان از انجا امده نزد قرا یوسف رسیده بملحوظ نظر اعزاز و احترام شده و چند روز در تبریز بطرب و نازگذرانیده اکنون با اتفاق بسطام جاگیر و قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شده و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلیان شاه که در اصفهان بودند باستقبال شتافته و جنگ کرده متوجه نیز د شدند و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ جدا شده در کوشک زرد بخدمت میرزا اسکندر رسیده صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان را عقب لوای که جنگ کرده بجانب یزد و میرقتند فرستاد و خود بدفع معتصم روی آورده و سر دو سپاه در حوالی اشکاه بهر سیدند و بدین سبب مخالفان تزدیک قتل میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان کاب اسکندری بحضرت یاوری حضرت اوری و از دوده ان مظفری بر آورده و مخالفان عنان از معرکه برتافته و اکثر اعیان عراق و از بایجان اسیر و دستگیر شدند و سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان رسیده و چون بشهر آمده خواست که اسباب زحوی بجا نهاده و در دی کران بود خود را نتوانست نگاه داشت بر قفا افتاده و بهاداری بجانب سید برد و از بدن جدا ساخت شعله حیات او را فروشست و قاضی نظام الدین صاعد عصا بانه تعصب پیشانی بسته رعایای چهار دانگه و دو دانگه را جمع کرده در اصفهان قرار دادند و بدین واسطه انواع خرابی باصفهان راه یافت و در این اثنار میرزا رستم بحضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسیده و قاضی احمد صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافت و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر عبد الصمد را که از بند نیز خلاص شده بود بورزنه فرستاد و دیگر امرا را بهر یاوری تعاقب داده و خود عازم تسخیر اصفهان شده و چون از امرا میرزا پیر محمد که جنگ نکرده متوجه یزد شده بودند در اثنار راه امیرزا اسکندر بایشان دچار شده و جنگ کردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلیان شاه با اتباعش پیوست و دیگران گریخته راه خراسان پیش گرفتند و چون بانجا رسیدند میرزا رستم انحریک بعراق نموده چنانچه مذکور شد آمده و ایشان نیز همراه بودند و امرا امیرزا اسکندر که قبل از این بمحاصره نیز د اشتغال داشتند معاقبت دران باب مبالغه نموده تا نیز دان تنگ آمده امیر عبد الصمد را بحضرت صلح نزد میرزا اسکندر فرستادند طاهر را که شنیده و میان او و کوتوال نیز دابا بکر طاهر را در قلعه قائم مقام خود گذارنده و خود بجهتی از اسباب بیرون رفت و طاهر نزد امیرزا اسکندر رفته

یزد آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست فرصت غنیمت بایشمرده و امرا الجام ریزور قلعه تخته‌بند و جمعی کثیر از اهل شهر متقتل، سانیده و میرزا اسکندر فتح یزد را کاهی یافته امیر یوسف خلیل را بحکومت انجا تعیین نموده و چون میرزا اسکندر بملک فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرصه دشتی بخراسان نزد خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه تعهد آن واقعه بر ذمه سعید بنا بر ترفیه حال رعایا و امور ملک داری شروع نموده شد و مهمات فی الجمله انتظامی یافت اکنون التماس انکه از راه دان هر کرا مصلحت دانند فرد عراق فرمایند تا محمد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید فرستم نام شاهزاده و جوان بخت میرزا بابا قیرا کشیده او را بطبل علم و سایر اسباب پادشاهی مغرز و محترم ساخته و آنعراق عجم کردانیده و میرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی او را بمرتبه جهانبانی رسیده و ان منزل عالی از اسلاف باخلاف رسید چنانچه اکنون مقالید ممالک ری و نهی ملکی که تخت کاه سلیمان مشهور بهت بان بزرگ انتقال یافته مقتضی انست که هر کدام از ما بقدر همت و شهامت خود بجای پدر و در تا موجب مزید دولت و نصرت گردد و مضمون آنکه عضدک باخیک انلحاظ کرده بنا بر التماس او میرزا بابا قیرا کرا اثار رشد و نجابت از ناصیه او ظاهر و لایح بود با نصوب روانه کردانیدیم و خلیفه انکه طریق عاطفت مسلوک داشته عقد اخوت را انتظام دهند و الحمد که از امثال این حرکات صایا بی نیایست رجاء واثق که برادران و خویشان را در ظل رافت و شفقت خویش جای دهد که این معنی در ثبات دولت اثری عظیم دارد و طرق مکاتبات مسلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح دارد و از رنجشی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول شود و باجابت موصول گردد انشاء الله تعالی

ذکر محاربه میرزا اسکندر بجانب دارالسلطنت اصفهان

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نموده بنیه تسخیر ولایات عراق عجم کماشت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان کرد و ایشان بطرف ورزنه فرستند و قلعه انجا را مضبوط ساختند و میرزا رستم از این صورت کاهی یافته متوجه الضوب شد و بمحاصره قلعه اشتغال نموده و چون پرتو شعور میرزا اسکندر بر این جزئیات افتاد امیر یوسف خلیل را با نوجی از لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان شتافت و ان جماعت چون طاقت مقاومت میرزا رستم ندانستند بناء قلعه دشت جرد برده و میرزا رستم را در خود میرزا بابا قیرا که دران نزدیکی بعراق آمده بود تفقد و رعایت بسیار نموده و او را با خود یار ساخت و باتفاق محاصره نمود و میرزا اسکندر بموضع اشکاه نزول کرده و در آن ولا امیرزا خلیل سلطان با سپاه آراسته بفرموده حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه بتفصیل قضایا سمت تفصیل کیفیت میرزا خلیل سلطان را بعراق در این اوراق مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در این ولا میرزا رستم از ان جناب استمداد نموده و میرزا خلیل سلطان بعزم مصالحه دران باصفهان، روان شده و هر دو کسان فرستاده از میرزا اسکندر التماس صلح نمودند بعقیدتا و میرزا اسکندر طرفی از شهر مقام داشت و میرزا خلیل سلطان از طرفی دیکر بشهر درآمده و در آن ایام از جانبین محاربات قوی مظهر پیوست و مهم منجر بان شد که در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نموده و از قحطان اسباب قوت مردم اندرونی بی قوت شدند و میرزا رستم بضرورت ولایت را کذاشته روی باردوی امیر قرا یوسف نهاده و میرزا خلیل سلطان پای تعجیل فشرده و در شهر توقف نموده و میرزا اسکندر همچنان بر سر جدال و نزاع بوده و دراین اثنا طایفه از لشکریان شول بر خصت مرجعت کردند و خانش نیز ترک محاصره داده بجانب شیراز در حرکت آمد و مردم اصفهان ببلای غلا مبتلا کرفتار شدند که نطاق نطق از احاطه ان عاجز کشت کویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان بسر غالیزی رفته بود شبی رسید که در شهر بچاپ مشغول کردانیده بود در دیش خربزه او رده و وظایف خدمت تقدیم رسانیده و میرزا خلیل سلطان خوشحال کشته در وقت شیراز عایت فرموده مسیر فرستاد برسبیل مزاح کفت که شاهزاده که زر قسطنطانیه و در اندک زمانی بدو دنیا فرو مانده فاعتبروا یا اولی الابصار آنکاه میرزا خلیل سلطان بواسطه رجوع اصفهان بسری رجوع نموده و صورت واقعه را معروض رای خاقان سعید کردانید لقصه میرزا رستم چون بنواحی تبریز رسید میرقرا یوسف قوت داده و فوج استقبال نموده با عزاز و احترام تمام در اشنه در آورده بطوبهای عظیم فرمانداده و انچه وظایف مروت بود تقدیم رسانید و میرزا رستم نیز تحفهای لایق بکذرانید و از برای نزول سرای خواجه محمد محرر که بهترین سرایهای تبریز بود مقرر شد فراغور همانی و ضروریات هر روزه او ماده کشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوت با هم صحبت میدیدند و در باب امور ملک هر نوع سخنان میکفتند و میرزا رستم او را بتسخیر ولایت عراق تحریص میکرد و امیر قرا یوسف در جواب میکفت که در عراق عجم زیاده حاصل نیست و مال فراوان بکار نیاید و ما شام است و تسخیر این مملکت بسهولت میسر میشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل ماردین و نخجوان و اردبیل هر کدام که خواهی پیشکش حال شاهزاده سازیم تا ملازمان ان جناب انتخار یراق بقاعده کرده بسبیل تحفه و هدیه بارشام نهیم و بعد از تسخیر ان بلاد بجانب روم رویم و چون میرزا رستم راه تسلق تمام با صفهان بود بسخنان در توجه او بجانب اصرار مینمود و چنان الا میرقرا یوسف طایفه از ترکمان فرمان داد که در رکاب امیرزاده رستم بجانب اصفهان توجه نمایند و میرزا رستم خود نیز عنان توجه بجانب اصفهان تافت و میرزا عثمان را نزد قرا یوسف کذاشت و خود روی توجه باصفهان نهاد و امیر قرا یوسف امیر شاه را باحترام تمام مسیر نموده و بهنکام باز کشت از فرزندان خود مقدم می نشانده و در اثنای راه ترک میرزا رستم را کفته که شنیده که میرزا رستم با خواص خود عازم اصفهان شده و خواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار ان مملکت بود با سایر اعیان بر سم استقبال روان شده و میرزا رستم او را شهد در آورده و خواجه احمد صاعدی ماه در اصفهان کامکار و کامران و زکار کذرانیده و چون خواجه احمد صاعدی بر خلاف رای شاهزاده در فصل قضایا مدخل مینموده میرزا رستم در قتل او با خواص و متقربان مشورت نموده و همه کفتند که چون عید نزدیکست و خواجه بمبارک باد خواهد آمد در اثنای بار کاه او را بقتل رسانند و بدین جهت مقرر شد که خواجه را در خانه ساخته و صحبتیان او قبل از خواجه با میرزاده رستم دل و کرکون کرده و میرزا رستم تاب مقاومت نیاورده عازم خراسان شده و بپابوس حضرت خاقان سعید سر افراز شده با انواع انعامات حضانیات سرافراز شده و آن حضرت انچه بمقتضای الیه شاهزاده بود بدو ارزانی داشت و بعد از فتن میرزا رستم بخراسان سپاه [illegible] عراق فرمان فرمائی مطلق شد

شد او متهم شد. سمرکند آمده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده دارالملک سلطان ملک شاه را تختگاه ساخت **ذکر تاشیر سلطان علاء الدوله و توجه بجانب آذربایجان و حالات و وقایعی که دران اوان بظهور رسید** در زمانی که امرای عراق از سمرقند رجعت کرده بآذربایجان میرفتند سلطان علاء الدوله میرسلطان احمد جلایر را برخود حاکم ساخته گاه و بیگاه مجمع میشد ما او را زیاده شوکتی و مکنتی نبود و چون بحوالی استرابا د رسیدند علاء الدوله درخفیه قاصدی نزد پیرپادشاه فرستاد که این جماعت عازم ولایت آذربایجان شده اند نقود و اجناس همراه قوت طاقت پیرپادشاه در حرکت آمد و با لشکر بسیار او ایشان رفت و طایفه از آن جماعت که شته بودند و هرچه داشتند با خود برده و جماعتی که مانده بودند دست از احمال و اثقال شسته همه را گذاشته با اهل و عیال و پیرون رفتند و علاء الدوله نزد پیرپادشاه رفت چنانچه رجوع حضرت صاحبقران خواهر علاء الدوله که دختر سلطان احمد جلایر بود پیرپادشاه در حباله نکاح داشت علاء الدولت چند روزی در استرابا د بفلاکت روزگار گذرانیده متوجه امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او اداء خدمتش را بالتفات مکافا ترا نموده خاطر گرانمایه چند روز ملازم بود احرالامر امرا عراق بعرض رسانیدند که مصلحت نیست که علاء الدوله نزد پدرش سلطان احمد توقف او در اینجا موجب فتنه و پریشانیست قرا یوسف علاء الدوله را زر خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو صبا فی همیان بغلطا امیان تاکید یافته و با یکدیگر در مقام مجتمع و متفق شده بحربت عزیمت گرفتاری اکنون صلاح چنان مینماید که بخدمت پدر مبادرت نمائی و نیمانه که به تبریز نروی که از ازل و اوباش اسجا نزد تو مجتمع خواهند گشت و این معنی موجب فتنه خواهد شد علاء الدوله از نزد امیر قرا یوسف بیرون آمد و با خوای جمعی مردم بداموری که همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون باسجا رسید طایفه از ارباب غرارت نزد او جمع آمدند و حاجی کوچک که از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بود بهمین راشنیده فی الحال سوار شده نزد علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو تبریز بنائی چون امر مکتب ما خلاف شده علاء الدوله جواب نا ملایم گفت حاجی کوچک او را بند کرده نزد قرا یوسف فرستاد و خدمتش از جرات علاء الدوله در غضب رفته و ایالت عادل خود فرستاد و فرمود که در جاء رندان قلعه شاهزاده بمضبوط نگاهدارند و در اثنای این اوقات سلطان بجهد تمام در استحکام مبانی و دمال قراوان تبریز دان اوان بست و نهاده بود و در عمارت مدینه السلام صرف میکرد بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیار از علما و زرخور را در تبریز نا دیق نهاده بود معنی که بتجاکس نخانمان نمی برسانند و در این نوبت که بدار السلام آمد انها را بجیک آورد و شهر را از انچه بود مختصر تر ساخت و خندق عمیق در سر اسر ان شهر دا حفر کردند چنانچه آب از شط مخدق می آمد و با شط متصل می شد و چون از عمارت برج و بارو ی بغداد باز پرداخت رسول پیش یداغ خان و قرا یوسف فرستاد و با تحف و هدایا و در باب پسرش که محبوس بود پیغام داد که در بهار اینده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرما ی بغداد ندارد و در ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد و قرا یوسف را عدم در خوهست علاء الدوله موافق مزاج ننماید و این پیغام توجه بجانب همدان تیر مشار الیه گشت و گفت میان ما و اوعهد و میثاق شده است که قلمه مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر او مرتکب این امر نا پسندیده و منهی و حاکم این نوبت ایلچی سلطان را احترامی نکرد و چون بهار شد و قرا یوسف بییلاق اله طاق رفت حشر نشو و نظم ولایت او کرد آمدند بضبط اولایت مشغول شد و دران وقت که شاهزاده قرا یوسف بر قلعه سلطانیه بسطام جاگیر بود و سلطان احمد تابستان همدان که زانیده و پا پا نزد و قوشون ارسته متوجه سلطانیه شده و در قلعه سلطانیه معصوم برادر بسطام جاگیر بود و سلطان مژده او نوازد و را محاصره کرد و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد کسان پیش معصوم فرستاد و او را بعنایت شاهانه نوید داد و معصوم بدیدن سلطان التفات نکرد و سلطان گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید و مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی که در بغداد انفیر زندی سلطان موسوم بود و بعضی معتمدان عروس ملک را در نظر او جلوه داده و خدمتش شیفته این معنی شده و سلطان را نبا براین اخبار در سلطانیه مجال توقف نماند و عازم دارالسلام شد چون بدان حدود رسید عده جمعیت مخالفان از هم فرو ریخت و اویس مذکور و پسر صلیبی کخیر پایه فتنه و فساد بود کرفتار شده و در این زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته ببغداد آمد سر فرا یوسف قشلاق بغداد کرده بعد ازان بنا بر سنه عای طرفین و تعرض قرمشان بولایت ارزنجان امیر قرا یوسف با سپاه فراوان متوجه نصوب شد و پسر خود شاه محمد را که ارشد اولاد او بود در اوجان گذاشت سلطان احمد غنیمت قرا یوسف غنیمت شمرده از مردم ترا کمه و سپاه عرقهرب و احشام کردستان و لرستان و غیر ذالک گرد و بانوه فراهم اورده از بغداد بهمدان آمد و از انجا متوجه تبریز شده و شاه محمد پسر قرا یوسف از اوجان بنخجوان رفت و سلطان احمد با تجمل و نیتی تمام در غره ربیع الاول سنه ثلاث و عشرة و ثمانمائه بشهر در آمد کرینده کان در تخیر افتادند چنانچه قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اکمال و اثقال دیکشیدند حلعای سلطان و امرای اشتر بیکی از خانه های شاهی بوده و دران روز نه تفنوز سهب برسم کوتل بازنهای مرتفع پیش او میدوانیدند و در بالای سرش چتر زربفت مرصع داشته بودند و مرغی از طلای احمر بر چتر نشانده بود و دری مقابل بیضه عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امرا عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از غلبه شادمانی بر چهره کان و صاحب حنا ان که لازم بود نم باجاهای ربزنبت هر یک نوعی از صلاح در دست گرفته می شنا فتند در دست بهت سلطان شاهین فاکر صاحب حشمت مملکت بود قدم برخاک جنبا د در دست چپا و بغدا د اقا نیز یاد همرفت و از پیش و قفای سلطان بمقدار یک تیر پرتاب دو بیرسیج سوا نبود و در انروز شهر را آنچنان بشنا انواع ارایش تعلیم رسانیده بود و هر دو مهد قدم که رفتی زر سکوک بر سر ایشان نثار کردندی و هر چند گام که بهاو پا انداز با قیمتی بر زمین میگستردند و سلطان علی بر تاج داشت که دیده ما از نظاره ان خیره گی میکرد بدین آئین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و جمعی از امرا که عقب شاه محمد و اله قرا یوسف رفته بودند در حوالی جویا با رسیدند و بعد از کوشش فراوان بپرده گرفتند

گروه دست از جنگ باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنا بر طلب بسر طرف تبریز و مردم از ربنجان بدانجا رسید خلق ان شهر در داخل ایشان ملک تغلبی میدیدند و داعیه آمد شدند که قرا یوسف کسی بر ایشان مقرر کرده شهر را بولد طهمتن مسلم داشته باز گردد و قرا یوسف بدین معنی اصغا نشده اخا را محاصره کرده عاقبت سادات و سوای و اشراف و اعیان از ربنجان بیرون آمده شهر را تسلیم کردند و خطبه و سکه بنام و لقب میرانداخان موشح و مزین و اندیرا با توابع و لواحق قرا یوسف بیادگار خویشتن برقرار گذاشت و چون دو روز از فتح ازربنجان بگذشت خبر اجتماع سلطان احمد بممالک آذربایجان مسموع قرا یوسف گشت امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت فرمود همگان بر محاربه قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند در باب یکجهتی خویش سوگند بر زبان آوردند و قرا یوسف همه را بوعده جمیل خوشدل گردانید و مقرر شد که بمحل منزل در تبریز آیند و از آذربایجان روان شده مسافت پیمود و بصحرائی که قریب بشنب غازان بود بنزول فرمود و در ان منزل تهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول شدند و صباح روز دیگر قرا یوسف از پورت خود سوار شده میمنه و میسره قلب و جناح بیاراست و روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم در پیوست و اطراف خلق بسیار بقتل رسیدند عاقبت لشکریان عالیجاه سلطان احمد روی بانهزام نهادند و در اطراف و جوانب پراکنده شدند سلطان احمد تنها در معرکه ماند ناچار عنان گسسته و در وقت فرار رکابی مجوف بدست افتاده دو ضربه بر سلطان زد از اسب بینداخت و سلاح و جامهای قیمتی پادشاهرا کرفته و از بکذشت و سلطان مسرع باغی که آب از انجا بیرون می‌آمد خزیده تا صاحبقران روز بالای درخت جوز رفته نظاره جنگ میکرد و در ان حال که سلطان بیکواره از معرکه رو بکریز آورد سپاه او انشناخت است که راکب پادشاه عالیجاه است بنابر آنچه دیده سوار رفته فریاد برکشید که ای پادشاه عالم این چه حالت است سلطان کفت خاموش باش مسرا فاش مکن که مردم اردین شهر بسیار چون شب شود برویم و زره و چهارپایان از ایشان بستانیم و فرار نمایند نیک کنیم و همینکه بغداد رویم ملوک یعقوبیه را بهم سپوغال تواریخ ذاریم و بدین جمله عهد بست پس کفش و دستکانه و قدح باجوزه بدست او داد خورد خوردن غازنها دو چون ازان کار فارغ شدند این را با وی در میان نهاد و ان سیلیطه شوهر را کفت که در میان با و بغداد و یعقوبیه مسافتی بعید است و غالبا نفعی ازاو بما نخواهد رسید و بهتر انست که چون شب شود و روز زیاده مردم در اید مردم پیش سلطان جمع شوند و دیکر ره با او ملاقات نشود و صید بدین چنین از دام بجهد و از زبان شیانی سود ندارد و الحق مصلحت چنان می‌نماید که پیش قرا یوسف روی و کیفیت حال باز نموده سوکند بنکث بستانی کفش و زر آخرین زن معقول افتاده متوجه درکاه پادشاه شدند و دران مکان امیر اخران و احتجاجیان سلطان را جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد که سلطان چند اسب همراه دارد و چند نفر همراه خود دیده باشند و چند دیکر بدست سپاه ما افتاده کاه پیرکفش در نزدیکی بایشان رسیده قرا یوسف آمده کفت که سلطان در موضعی نزدیک نهانست اکر پادشاه خواهد جمعی را بر سر او برم قرا یوسف کفت که این سخن سزا نباید که چند فرسخ قطع کرده باشد پیرکفش بر قول خود همراه نموده عرضه داشت که معتمدان خود را باید فرستاد تا سلطان را بسپارم قرا یوسف مردی اعتمادی جویش مثل شیخ و رسون و بیروی و شیرجی و محمد دلیانی و سلمش همراه کفش دوز روانه کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ باغ بیرون آورده و سلطان سر برهنه بود و بایک پیرهن قبای خلق در بر و او اخته بستند و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و خدمتش را کفل اسب پیروی شیرجی سوار شده مجلس قرا یوسف بیاراستند امیر قرا یوسف بپرسی خواست و سلطان را پهلوی خود نشاند و زبان برکشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتماد نیست بارها پیمان مجدد و اعهاد بزرک الهی سوکند خوردی که قصد من و خلاف من نکنی و شرط یکجهتی بکمال رسانیدی و کاتبی و کتابتی که در دل داشت اظهار فرمود و هر یک حرکت ناشایست که در ایام کذشته از تو بوی صادر شده بود با زنمود و بعد ازان او را از موضع جلوس بر خیزانیده در صف نعال بنشاند و بهزل و سجد مشورت تقویض آذربایجان را باو در کرفتند و تقریر کردند که سلطان این نشانرا خود نوشته انکاه شاه محمد را در ممالک آذربایجان کذاشته بودیم تو آمدی و تغلب از دست او بیرون کردی اکنون بورست قدیمی خود بغداد را در امر مضافات با و باید داد و قرار دادند و در باب نشانی نوشته مضمون انکه فرزندان اغزان محمد ابقا اهم الله تعالی که در بغداد بدانند که تحکمکاه بغداد را بغیاث الدین شاه محمد ارزانی داشتیم باید که چون ازتوجه او آکاه شوند فی الحال با یراق و پوشکش باستقبال بیرون آیند مفاتیح قلاع خزاین را با و بسپارند و ابواب مخالفت مسدود کردانند و چون سلطان احمد از نوشتن بن سطور فارغ شد قرا یوسف و امرا هم دران مجلس خاتمی کرده شاه محمد را مژده ارسلام کردند امرا و سرجیلان اعراب و غیر ایشان را که در جنک سیر کرده بود دنامان داده در رکاب شاه محمد روان کردند با سلطان احمد کفت که با وجود انکه نقض تو بر سلطنان امد نقض عهد و داشته و بر قصد جان و مال من لشکر کشیدی من ترا نکشتم اما امیر بطام روی بسلطان آورده کفت که خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و با ماندکانی فی ولت و راکشتی انقدر هیچ کاری کی لایق باشد نیاید انجا هیچ کشتن که امیر قرا یوسف انچنین فی الحال از جای برجست و شمشیر از میان برکشاد و پیش قرا یوسف انداخت و کفت که حیات این شخص موجب فتنه و فساد است اکر او را زنده بکذاری هزار فتنه و شورش روی نماید و امرای عراق متفق الکلمه کفتند که اما از دین سلطان احمد بیچاره مصلحت نیست ان نکاه صاحبدلی جواب داد که بعنایت الله تعالی اکر هزار کس بچون او قصد من باشند ذره بر خاطر من خللی نتواند کرد و من سوکند خورده ام که قصد نکنم و حلال سوکند خود عمل نخواهم کرد و بطام جواب داد که این شخص چنین خرخ خان کرده است چه مصلحت اکر تو قصد او نمیکنی بجایت هم کن قرا یوسف سالت شاه را عراق مسلم کفته که سلطان ابو سعید قاضی شیخعلی پرد خواجه جعفر تبریزی عرضه داشت که سلطان را در میانه حق کشته و بهرام برصدق دکوا سپرده و از بسیاری مبالغه عراقیان امیر یوسف بقتل سلطان احمد بهمدستان کشت فرخواجه جعفر و چند کس دیکر بجای سلمش مقتدر و سلطان احمد اطلاک ساخته و روانه دکوا امیر یوسف فرستند و بطام عرض ساخت که اکر سلطان احمد را دیر روز بمالم عدم فرستاد دیهار و باش او را زایل میکردید که سلطان نشانده است چون این مبالغه بنا بدلیه میکن که فتنه روی نماید قرا یوسف بطام امر کرد که تدبیر امثال این امور منوط برای تست بطام فرموده که نقش سلطانرا در دیده شیخی کهی نهاده و صوفی سیاه بر سر او کشیده

و اهل زر دادند تا سه روز سلطان را بآن حالت میدیدند و باین سبب آن گفت و گوی تسکین یافت و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند و علاء الدوله را که در قلعه محبوس بود بموجب فرموده قرا یوسف براه عدم فرستادند و سلطان را تکفین کرده در عمارت دمشقیه در پایین برادرش سلطان حسین که بتیغ غدر او کشته شده بود دفن کردند و بنا جای اوست که محل مکافات ظالمان هم درین عالم بجزای اعمال خود گرفتار میشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بخاقان سعید رسید از خواجه عبد القادر گوینده پرسید که درباب قضیه دوست خود هیچ ساخته ئی عبد القادر این رباعی گفته و در عمل انتظام داده بعرض خاقان رسانید عبد القادر ز دیده مردم خونریز باد و ز بهشت جای گیر زکان مهر سپهر سروری را ناگاه تاریخ وفات گشت قصه بریز الا قصه شاه محمد ولد قرا یوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت بدار السلام رسید بعد از یکسال و شش ماه که اولاد صغار سلطان احمد در بغداد محاصره کرد ایشان در شب بکشتیها نشسته و بر تمامت ولایت عراق عرب استیلا یافت و در آن مملکت مدتها حکومت کرده لشکر فراوان جمع آورد و مال بیکران اندوخت خطبه و سکه بنام خویش موشح ساخت و دیگر از بغداد بیرون نیامد و قرا یوسف نیز بر او تعرضی نکرد

ذکر ترتیب اسباب طوی حضرت خاقان سعید و نظر التفات بحال اولاد

در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر احوال اولاد امجاد انداخت و فرمان داد تا اسباب طوی بعظمت ترتیب کردند و موضع باغ شهر آکه قریب بقلعه اختیار الدین است آرایش داده و نسبت با شاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر سنت ختان بتقدیم رسانیدند و درین اثنا معروض افتاد که امیرزاده ابا بکر بسیستان آمده شاه قطب الدین والی آن ولایت دم از محبت و ولای او میزند و این معنی را موجب استغنا از استرضای حضرت خاقان سعید میداند لاجرم شهریار دادگر باحضار لشکر فرمان داده اعلام ظفر فرجام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنه هرات در حرکت آمد و چون رایت نصرت شعار بقصبه اسفرار رسید بر حسب اشارت سپاه منصور زرههای داودی در بر و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بعرض گاه آمدند و چون از اسفرار روان شدند والی آنجا شاهزاده سکندر نیالتکین بر متانت حصار و ذخیره جنگی و اهل سیستان مغرور شده سر از ممانعت در سر کشید و بپای اطاعت پیش نیامد و چون عساکر منصور مانند قضای مبرم بر ظاهر آن حصار نزول کردند و هزار مردم جلادت شعار از لایه شاه سکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود و سنبه و بوقا و محمود شمس و غیرهم با ایشان یار و محمود شاه تکودری و یوسف عراقی و دیگر سرداران حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده بمیان باغی در آمدند و مبارزان جانبین در هم آویختند و مخالفان چون دستبرد لشکر قیامت اثر مشاهده کردند بحصار خزیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک و کندن نقب اهتمام نمودند و یک نقب بعهده امیر شاه ملک بود و نقب دیگر بعهده امیر محمد شرف و طایفه ای سرداران سپاه از اطراف و جوانب حصار نقب میکندند و پیش میبردند و مردم قلعه نیز کوششهای بهادرانه می نمودند و مدت دو شبانروز آتش رزم و پیکار افروخته بود اهل حصار چون علامت دولت و اقبال بر چهره حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند و سکندر نیالتکین و پهلوان شمس و از و سایر سرکشان از ذروه تجبر بحضیض تضرع در آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر شاه ملک عجز و بیچارگی ایشان در پایه سریر اعلی عرضه داشت و بخشش همه را خواهش نمود ملتمس او مبذول افتاد و شاه سکندر و سرداران قلعه بخدمت شتافتند و از باب جرایم بمراحم و عنایات خسروانه اختصاص یافتند چون خاطر خسرو جهانگیر از مهم قلعه فراه فارغ شد رایت فتح آیت بجانب حصار اوک بر افراخت و پهلوان شمس را از امیر محمد خلعت پوشانیده با محاربین سیستان برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و او را بتحریص و ترغیب بموافقت نموده پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بدرگاه جهان پناه آمده از غبار مخالفت رخسار را بطهور نخواهد شست حق عالم است و کفی به شهیدا که ما قصد عرض و مال او نداریم و اگر نصیحت ما بسمع رضا اصغا ننماید بیم آنست که امری نسبت بسپاهی و رعیت آن ولایت از مکمن غیب بحیز فعل آید که در شریعت معدلت جایز نباشد و چون آن جماعت عزیمت سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار حصار اوک را در میان گرفتند و ارباب حصار جنگ و روزگار میگذرانیدند و لشکریان نقب در اطراف جای زدند و شاه نصرت که حصار مردان کار مغرور بود تا سینه عجز بر زمین نهاده از سر استرضا امان طلبید و حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول فرموده دلیران از پای حصار باز خواندند و در باره شاه نصرت عنایات ارزانی داشت و اهالی باقی قلاع که در آن نزدیکی بود دست در دامن استیمان زده امان یافتند و چون آن ولایت مسخر شد موکب همایون در حرکت آمده در سر من نزول کرد و شاه قطب الدین با آنکه خود نیامد پسر نیز نفرستاد خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید شحنه قهر فرمان داد که سدهای سیستان که از عهد رستم دستان بسته بود شکستند و همه را ویران ساختند و دست بنهب و غارت آن ولایت بر آوردند و از مواضع و مزارع اثر نگذاشتند و با وجود آنکه در آن مملکت غله بسیار حاصل شده بود در اندک زمانی دود قحط از دودمان مردم بر آمد و خرابی بحد درجه ظهور یافت و میرزا رستم از ولایت عراق آمده بود و امیر مضراب حسب فرمان بولایت زره رفته چون آثار بی عنایتی در آن ممالک بمرتبه ظاهر شد که مزیدی بر آن متصور نبود حضرت خاقان سعید عزم رجعت کرد و ایالت فراه را بشاه سکندر پسر شاه علی که آثار مردانگی و فرزانگی از ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و در سلخ ماه در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده درین اثنا فرستادگان شاه جلال سید و تعزیت حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بانواع نوازش سرفراز یافته رخصت انصراف یافت

ذکر جلوس شاهزاده نامدار بمستقر سلطنت و جهانبانی

بر خرد و ناقدان بصیرت و خردمندان صافی سریرت مخفی نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و معارج بر عروج جهانداری بی سابقه عنایت ربانی و تایید آسمانی خیالیست محال و اندیشه تحصیل مرتبه بخاطر گذرانیدن که ابقای آن بسعی و کثرت رجال و بسیاری اموال و ازدیاد ملک و جلال تصور میباشد و از صواب بعید میبود و حقیقت این سخن آنکه اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات ملک ستانی که میرزا خلیل سلطان را دست داد بر هیچ پادشاه مشکل که هیچ نیک بخت یافته باشد و در زمان انتقال حضرت صاحبقرانی اکثر امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار که بشکست او بوده بیشتر لشکر فیروزی اثر در ظل رایت او مجتمع شدند و چون در آن حدود از اولاد امجاد صاحبقران نامدار دیگری نبود جمهور امرا و سپاه در کارگاه عالم قرار گرفتند و چون بجانب آمد سید محمد و اعیان امرا و سپاه که بمحافظت خزاین تعلق بایشان داشت باستقبال شتافتند و مفاتیح خزاین تسلیم شاهزاده نمودند و در دار الملک سمرقند بجانب سکون عالم

از اقالیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طوایف بنی آدم در انجا جمع آمده بودند قریب خمسمائه هزار خانوار تا اقصی بلاد روم بنا نهایت شام و از خوارزم و بیشت قبچاق تا بلاد وجرکس و بلغار و فرنگ و دیگر متبرکات ملوک از بلاد کفر و اسلام بانجا انتقال یافته بود و چندان ثروت و اموال و اقمشه و ظروف طلا و نقره و اوانی مرصع و جواهر قیمتی و غیره موجود بود که هرگز عشر عشیر آن در خیال قارون نگذشته بود و مال سی و شش سال ممالک محروسه تبریز بتمامه خرج شده و با انکه تحکمات خان پیشتر حرب و منازعت بست میرزا خلیل سلطان افتاده و اندک مالی بر سبیل انعام بزنهاد و شاهزاده و ستایف اسراف برگشاده و در مدت چهار سال از ان همه گنج و کوه اثری نگذاشت و جمعی دوکان کیتا یکه نیازبود ندزر و کوه بر قطار میبردند و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بود ند در آرزوی یکدانگ میمردند اگر احوال را بکمالی داد که هم ایشان سبب زوال ملک و اقبال شدند و انجمله انچه ارباب دولت را از آن جناب اجب است و لازم شاهزاده از آن احتراز نمود و دیگی ان بود که فرمایکان را برشیده و مرتبه امارت رسانیده و از محافظت آن نیندیشید هم خاطر امرا بکبار بخبیده و هم دیوان غرور و مانع ان کامران آسیا نه گردید و جز و خمیر علت انتقال دولت میرزا خلیل سلطان ان بود که او را چانچه سبق ذکر یافت با یکی از سراری امیر حاجی سیف الدین شیاه ملک نام تعلق خاطر پیدا شده و پنهان از حضرت صاحبقران ان عفیفه را در نکاح آورده و مدتی بر سبیل هیم از وصال او تمتع میکرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید یکبار شیفته فتیح و دلال او شده و عنان تمالک و تماسک از دست داده از مقتضی شاهزاده من خالفها عدول نموده اصلا به آن ناقص عقل التجا و جایز نمیدانست و شاهزاده با خوانی شیاه ملک خواهین و سراری حضرت صاحبقران که نسبت با و تبه مادری داشتند بر سبیل تکلف بطایفه داد که قابلیت خدمتکاری آن آستان داشتند و انجمعی علاوه بخشش امان دولت از ارکان حضرت شده بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده رنجیده و آزرده شده ان همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بسر حد زوال رسید ذکر حالات امیرزاده نامدار سلطان ابراهیم میرزا در مملکت داری چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه هرات بکذرانید و بشرایط آداب عید آنرا تعید قیام نمود و چهره دولت الشرف خویش را بیت اقبال برافراخت ان حضرت فرزندان جمله خویش امیرزاده ابراهیم سلطان را در دار الملک نیابت که گذشته امیر فیروز شاه را بملازمت او بازگذاشت و فرمود که لطف الله بیان تیمور و حمزه قبو قابسر حد سیستان رفته لوازم حشمتداری را در حق خود و خواجه عازم نها و تعین شده و فرمان باحضار عساکر منصوره صعد و یافت و در اندک مالی سپاه فراوان در ظل رایت همایون جمع امدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید و نیز لشکر فراوان از سمرقند شهرکش آمد و در انجا خبر یافت که خداداد کور زمره مخالفان منتظم و مشت بکبار از هم خسته رسید شاهزاده مشار الیه امیر الله داد و امیر ارغونشاه را با سه هزار سوار نامدار آن صوب کرد انید و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود امدند و در جنک تعجیل نمیورزیدند و امرای میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش فرستاده طلبیدند و شاهزاده با چهار هزار سوار تا قریه شیرازه رفته و در انجا فرود آمد و خداداد نیز بقریه شیراز رسید و از جانبین جوانان در میدان آمده نیزه بازی مجاربه اشتغال یافت و عاقبت لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان بنیاه بحصار بردوخداداد فی الحال شاهزاده و حصار را بدست اورده و دو نشانها نوشته میفرستاد که شاهزاده مهد کنند و بانجا رود اطراف و الایات میفرستاد و تا دار الملک سمرقند را بتصرف در اورد و این جا دانه عجیب در سنه احدی عشر و ثمانمایه وقوع یافت و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این واقعه افتاد و لوای توجه بجانب ماوراء النهر برافراخت و پیش از این ان حضرت امیر جرکس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود و خداداد حسینی چون بر وی ظفر یافت نوکر خود و نوکر امیرزاده پیر محمد جهانگیر مصحوب امیر جرکس روان کرده و ایشان در بعضی منازل موکب همایون پیوستند و بعرض سانیدند که امیر خداداد میکوید که این صورت بنا بر خدمتکاری ان حضرت از بنده مخلص صادر شده هر چه فرمان شود عمل نماید حضرت خاقان سعید پیغام فرستاد که انچه در ضمیر و خیال ما بود ظاهر شده و ما متعاقب المی پرسیم انچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید باید که امیر خداداد متوقف منتظر جلیه اقبال کردد که عنایت خسروانه شامل حال او ست و ششم انچه کذارت چنین محل نزول لشکر همایون کشت امیر شیخ نورالدین در وقت توجه بماوراء النهر با حضرت پادشاه قرار داده بود که هرکاه رایات عالیات سایه بر اندیار امدن ما بود وی همایون خواهیم پیوست بنا بر وعده خویش و این دلالت انجا آمد و چون خداداد از توجه پادشاه عالم پناه خبر یافت امیر قدغه بالمغار سر امیر شیخ نورالدین شتافت و مردم او را کنده و متفرق ساخت و موکب حضرت شاهرخی بصوب فرخی و فرخی بجیحون عبور نمود و در این اثنا امیر اکمه که خداداد ایشان را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود بتلقین ملهم دولت متوجه درکاه سلاطین پناه شدند و شرف پای بوس دریافته نوازش شاهانه سرافراز شدند و در خزانیسع پادشاه دولت بار رسید که چون رشته امید خداداد جهینی منقطع از اساس عروس ملک شده میرزا خلیل سلطان از بلخ کرده بهزیمت شتافت و حضرت خاقان سعید و ضمان تامید خداوند متهجه سمرقند شده و بیشتر امرا علیکه کوکلتاش الما منا دیوان جه ضبط خزینه و اموال و ان نمود و میرزا پیر محمد جهانکیر و امراء و اعیان و دستار بندان شهر بر سم استقبال تا رباط مایم امدند و بالطاف پادشاه اسلام سرافتخار و مباهات بلوج سوات برافراخته و دوازدهم ذی حجه از این مقدم ان حضرت تمکناه صاحبقران پای افتخار بر فرق چرخ برین نهاد و ظل رافت و حمایت ان حضرت بر ساکنان ان دیار مجدد و شد و چون حق در مرکز خود قرار کرفت امیر خداداد طریق فرار پیش کرفته و ان حضرت ولایت خزانیسع را بامیر خداداد فرستاده و پیغام داد که تو پیش از این بعرض ما رسانیده بودی که من مهمی کر متصدی ان شدم بنا بر رضای خاطر شما بوده و ما ازان کا منیستیم و خاطر تو بانجهت مازاحمت بنده کان قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم داشته باشد و اکنون بیمقدمه باید که متوجه انجانب کردد و از ما زیاده احسان باطنی تمام یابد چون له نیاز خان بامیر خداداد ملاقات کرده و با امانی سلامت قیام نموده خداداد جواب کفت که امیر شیخ نورالدین ان حضرت را بر این مزاج کذاشت اکر او را بنده کند من بخدمت سرفراز کردم و ان حضرت از این جواب صواب بی غضب رفت و دفع فتنه ان احمق شناس را اهم دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد ذکر یورش حضرت خاقان بجانب مغولستان و شرح وقایع او

حضرت خاقان سعید غره پوشش منهوستان حرم کرده رایت جلادت بانصوب برافراشت بانتقام خداداد حسینی بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته انهمر قتنه بیرون ماوجون
قریشیراز مرکز دولت دیرباشد میرزا رستم و امیر علی ترخان و امیر ذوالنون را جسب فرمان بهم منقلای روان شدند و میرزا امیر کرامه و برادرش میرزا ابابکر را بقراولی امیر سلطان
شاه و امیر حسین صوفی ترخان نامزد و منجنیق شده حضرت خاقان سعید محل و اخیام اقبال ساخت و از پیش امرا منقلا حی جنه آمد که خداداد حسینی بگوید که امیر شیخ نورالدین به
بهیچ جانب آید تا هرچه مصلحت وقت باشد بتقدیم رسانیده شود ان حضرت امیر مشارالیه را بدان طرف فرستاده و درین اثنا صورتی پس رنج . وحی نمود و بیان این واقعه چنان بود که
امیر خداداد از پادشاه منهوستان استمداد نموده او برادر خود شمیخ جهانرا معاونت فرستاده امیر خداداد خرم و خوشدل باستقبال شمیخ جهان شتافت و مضمون مثال هرچنیه گمان میرکه غایت
شاید که بدینک خفته نباشد غافل مانده مالکه نسبت بابرادر محمد خان لوازم مراقبی بتقدیم رسانیده اما او با خواص و مقربان خویش رادر میان نهاد که امیر خداداد مدعی است
و بیرفاحه با وجود چنین عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقران در باره او داشت اکنون به بینید که این نمک بحرام با اولاد کرام ان حضرت چگونه معامله کند شخصی درمیان خرد و
وجود او جهان دارد و قتل و اتلاف نمود و خدمتش اکرفته و سر بر هوس او راجه ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاده و سری کردن از امارت کشیده کردنش بآستان تکوا
کشان آورد ذکر اندختن پرتو التفات خاقان سعید ملک اقبال آثار احوال میرزا امیرک چون ممالک ماوراالنهر و بخت تصرف خاقان
سعید قرار یافت پرتو التفات بر حال میرزا امیرک بن میرزا عمر شیخ انداخت و زمام حکومت اجنه او کرف کفایت و نهاد و برادر امیرزا ابابکر امیرموسی کمال بابا تولایت فرستاد مقرر
انکه بعد از ضبط انجا بارد وی همایون بازکردند و امرا منقلای سر خداداد و پسرش الله داد که در قلعه شاهرخیه بسر میبرد همراه او روند و بصوف نوازش سرافراز شدند و امیر شیخ نور
الدین که جسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود چون شرا و مندمض شد معاودت کرده و در پایه سریر اعلا عرضه داشت که مغولان بولایت در آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اکر
حضرت نهضت همایون صورت خود بازکردم و دست تصرف بانجا عزا کوتاه کرد انم حضرت خاقان سعید عارت داد مشوره طا نکرده و بازکرد و دیعادی مقرر کرد که از ان جانب خاطر
امیر مشارالیه تقبل نموده روان شده و دراین اثنا اسماع جلال یوست که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعه خداداد نکاه با مان را با خود یار ساخته بطرف قلعه الان رفت و با میرزا عبدالجبار
پسر خداداد که پیوسته بحضرت خاقان سعید میرشاه ملک با دیکر سواران بان جانب فرستاد که ایشانرا بست آورده بنویس سایون عازم سمرقند کردید و پسر امیر خداداد از امیرشاه
ملک التماس نمود که رامین بازدهید که از این مضیق بیرون ایم و امیر عبدالخالق نیز خبر فرستاد که شما را در قلعه برخیزید که من متوجه درکاه عالم پناه میشوم میرشاه ملک مصلحت درنک محال
دیده عازم اردوی علا کشت و چون امیر شیخ نورالدین در امدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین محمد امیرآقوا که در زمان حضرت صاحبقران مغفور بمنصبی
مناسبات امور بود نزد پیش امیر شیخ نورالدین فرستاد که مقرر چنان بود که بزودی جهت نمائی موجب توقف چیست او در جواب کفت که غایت پادشاهانه درباره من بسیار واقع شده و تقصیری
خود نمیفهم لکن مادر اینولا از امدن معاف دارند و چون رایت نصرت نشان بحر اسان معاودت نماید بخدمت برسم و مقارن این حال میرزا خلیل سلطان از الان کوچ نموده با
شیخ نورالدین بیوست و مولانا قطب الدین صحبت نموده بسخن در معرض عرض کردانید حضرت خاقان سعید حضرت شیخ نورالدین را پذیرفت و عنان عزیمت بجانب ایمعطوف ساخت
و واقعه لانوکر قدیم تیمور را خلیل سلطان بخشی کاکم بحضرت حال صورت نکاشته و در معروض کردانید حضرت خاقان سعید فرستاده را بانواع الطاف سرافراز ساخته شاهزاده را
با من عزیز نموده و شاهزاده ماجنجشی کانام را فرستاد که بحضرت عمه و پیمان تازه از او بکیرد و مراجعت نماید حضرت خاقان سعید امیرشاه ملک و امیر حسین صوفی ترخان و
امیر علیکه کوکلتاش ما نامزد فرمود که متوجه جانب او کردند و در حضور بخشی کانام پیش امرا مضمم کرد که مدت الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او معزز و محترم دارم و اکر بی
قصد و کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب غرض او شان و اشتوه مرا از این عهد و امان حضرت شنیده متوجه جانب او کشتند که میرزا خلیل سلطان و شیخ نورالدین
انجا بودند و چون ان صوب رسیدند امیرشاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسین صوفی و دیکر علیکه مانزا رفته و با امیرزاده خلیل سلطان ملاقات کرده و در حضور امیر شیخ نورالدین
سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند و شاهزاده امید وار و اسوده خاطر به پایه سریر اعلا رسیده و مراسم تهنیت بجای اورده و بر وضع ازدین شرف بسیل فایض حاصل کرده و حریف مجلس انس با
بساط قرب کشت و از خاطر خطیر خسرو جهانکیر وعهد و معاودت بجانب خراسان سر برزده و ایالت مملکت ماوراالنهر و کرستان بفرزند سعادتمند خود نور باصره خلافت میرزا الغ بیک
کورکان ارزانی داشت اکرچه شاهزاده در باب حالت و ضعفت آیتی بود و حیتاج بوصیت نبود اما حضرت کوش هوش او را بذر نصایح و وعظ کرانبار کرد و اینچه ذکر مراجعت
شهریار افاق بصوب دارالسلطنه سمرقند و شرح وقایع او چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار افاق از منظمات امور ماوراالنهر پرداخت رایت مراجعت بصوب دارالسلطنه
سمرقند معطوف کردانید و ولایت حصار شادمان را میرزا اجاکیر بن میرزا محمد سلطان ارزانی داشت و شاهزاده را بدار الرائی عزیمت بتنظیم امور ملک ملت دستور فرمود و قشون ترخان
و شادمان شده روی توجه بجانب حصار شادمان نهاد و چون موکب همایون بحدود ولایت کولاب رسید حاکم انجا که تحفه از اهل سمرقند بود بمیرزا فرستاده و فرزند ارجمند میرزا محمد جهانکیر از راه
دشت وصیت فرمود که عروس ان مملکت را بزیور عدل و احسان بیارایند بمضمون کلام الملک لا یبقی مع الظلم بنجا طرکه زانید چمن مملکت را از خار فساد ظالمان و مفسدان پاک سازند و چنان
معنی سبب استدامت دولت شناسند و از طریق سوئیت و عدالت دنکذرند و بعد از ان پای عالم آرای پادشاهی هفت کشور مقتضی ان شد که حکومت بلخ و طخارستان را احد کابل و چغانیان
سمیرمل شامل چنین عمل کاران فرزند عالی شان متعالی مکان خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان که در تمامت اوصاف جسمانی بلکه در مجموع بلاد ایران و توران و فنون فضایل و کمالات
اخلاق و محاسن آداب نظیره عدیل نداشت حواله فرماید و بنا بران فرمان همایون نفاذ یافت که شاهزاده که در دارالسلطنه سمرقند بحضرت اعلا خاقان بود متوجه اردوی سلطان

سلطانی گردد و آن جناب امثال مثال نموده بر مرکب استعجال سوار شده و شانزدهم رجب بخطه آمنه خود رسیده سعادت دست بوس یافته بعد از فتح بساط مملکتی که باسم ان جناب موسوم شده بود فرستاده و زبان بحسبتیان حضرت خاقان سعید باین مقال مترنم شد [illegible] که نهاد کشتی کس بیاد [illegible] چون وفات آن دولت بحسب اراده سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دارالسلطنه هرات الملقب فرموده در شانزدهم اشتهار بستقر شرف و دولت رسیده آن بلده طیبه طراوت و وضه رضوان یافت ذکر عاقبت حال امرا یکی از ان جمله ان بود که سید علی ابن امیر سید کمال الدین که حاکم آمل و ساری بود حضرت صاحبقرانی تمام آن توابع بجناب مشار الیه واگذاشته دران ایام که حضرت خاقان سعید در ماوراء النهر بود امیر سید مرتضی برادر امیر سید علی مذکور با مه و سادات مازندران بر سر [illegible] سپاهی فراهم آورده [illegible] قصد برادر خود کرد و سپهسید علی بولایت خراسان امده و مشمول نظر عاطفت گشت و حضرت خاقان سعید مقبل شده کرا و را بمملکتش رسانده و خواجه محمد شرف شمالی مقرر فرموده که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و باسید مرتضی بگوید که صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساریا برادر تو مسلم داشته تو اکنون دران ضمایقه میکنی وظیفه انکه ابطال تقولات معاندی که ان حضرت را کرده اند و اظهار نهی و بیزاری از مضامین موحش که در ضمن مراسلات خود نوشته بجا اورد والا که امروز باشتا و نزاع سوا مکل در خزان نشسته ام و خاطر از جمیع جوانب جمع است و ضبطان مملکت طاهر احتیاج بحضرت ما و را النهر نخواهد داشت اگر جناب مرتضی بمن نشنود و لشکرها دران حدود مجتمع نماند و اثار عالی مترتب شود چون خواجه محمد شرف متوجه ساری شد و سید مرتضی بیرون کرده مازندران یاغی شد و دیگر دران یاغی نماند و دیگر انکه امیر یکی شاه بدخشانی که شاه بهاء الدین برادر اولاد بالتسل سانیه بود و در سنه یکصد و سبعین و سبعمایه بحضرت خاقان سعید رسیده و مورد انواع عنایت گشته و حضرت خاقان سعید او را در ضمن فرموده بود عهدهای جمیل امید وار ساخت و دیگر انکه از اطراف و جوانب خوارزم الجی و والی انجا سید محمد [illegible] بسیار کرده زبان بشکایت او گشاده و از حضرت خاقان سعید نوازش و رعایت تمام یافته بعد از زمانی فرمود و سیورغامیشی الجی فولادخان و امیر ایدکو بهادر و دیگر حکام وشت فجاق بدرگاه شتافته و سایر قوشچیان و شکارچیان و سایر جانوران شکاری اورده و در رسم تشکیل فتوحاتی که چغتای در ولایت ماوراء النهر و ترکستان واقع شده بود بعرض رسانیدند و حضرت همه را بسیاب جامه و زر داده بافسر و کمر نوخت و از برای فولادخان و امیر ایدکو تخفهای پادشاهانه ارزانی فرمود و در باب حسن کار اکه در حق او کرده بود و دیگر حکام وشت فجاق و اویرات فولادخان که در موضع اغزه بجوان بخت میرزا محمد جوکی محمد رمضان خانی و دو دمان چنگیزخانی خطبه کنند و امیر حسن کار بوجب فرمود و عزیمت نمود و دیگر انکه طایفه اترکمانان که در موضع اغزه بچه و کهستان بسر میبردند و فتنه پیرامون بودند دران ایام مقدم ایشان تیمور سالار سلطان تیمور ولت بیدار بحضرت خاقان سعید رسیده و بشرف ملازمت قدیم بار یافته و خود بشرف بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار گشاده و جرمت بدین ذیل عفو و بخشایش یافت و ایشان بفراغ خاطر در اماکن خود قرار گرفته و دیگر انکه حکام سیستان از کرد اوخویش تا دم وشمان شاه عرضه داشتند که از آن حضرت اجرا میدارند و بجهة اطمینان خاطر ایشان جناب ارشاد مآب شیخ زین الدین خوافی را بسال فرمایند ایمن شده بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقدیم مآب بدست مثال اشرف حضرت او ان جناب روانه شد و چون مقصد سید عیسان و ولایت باستقبال سعادت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای اورد و دوشیخ مشار الیه شمه رعایت عاطفت انحضرت مردم سیستان حیا بجه معلوم او شده بود باز رانده و اکابر و معتمدان ان دیار مثل شاه محمود و لر و شاه قطب الدین وغیره باتیغ و کرباس مان ال و یاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد مآبی در باب ایشان فصلی مشبع باز رانده و عرق بخشش پادشاهانه در حرکت آمده قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده همه را بغایت بیکران اختصاص او و شاه نصرت امیر شاه محمود اکرام کرده بدو الطاف فرمود و سپاه اکابر سیستان پیش پدر فرستاده و شاه سعود و ملازمت رکاب نصرت انتساب گشته و دیگر از وقایع انکه خاطر افتاب تاثیر حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شاه جان بود و در زمان چنگیزخان بالتش قهر پیرش تو نی خان سوخته بود و بخرابی خاک دخاکستر ابنیه و عمارات ان اثری نمانده بود و باهتمام این عزیمت فرمان نفاذ یافت که مجموع بلاد خراسان از دو و نزدیک و ترک و تاجیک روی بان مهم آورده و خلایق حسب فرمان کار بنه شدند و باهتمام امیر علیکه کوتکاشش امیر موسی امیر علی شقاقی و لاتی بآن خرابی و ویرانی ورد اندک زمانی بکمال معموری اباد انی رسید ذکر گرفتار شدن امیر و فادار بدست شیخ نورالدین بدست دشمنان خود امیر شیخ نورالدین بتسویلات شیطان و تخیلات نفسانی با جمعی از معتبران بیاک دهی بسمرقند نهاده و امیر شاه ملک با لشکرها از شهر بیرون آمده و در موضع قرل باطاهر سید و صفها آراسته تیر و شمشیر بردند و قول امیر شاه ملک مخالفان را از جای برداشتند و خذلش از معرکه عنان برتافت و از انجا بگوه افتاد لاکه میان کش و سمرقند است پناه برد و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه بسمع همایون رسید فرمود که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر نوشیروان و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه بجانب قومس و مازندران رفته ازان حدود و با خبر باشند و حضرت خاقان سعید ولد رشید خود با بلیقرار در هرات بحکومت تعیین نموده و موکب همایون در چهارم محرم الحرام بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و در موضع مروعرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلا آمد معروض افتاد که روز دوشنبه پانزدهم ذی حجه جرجیر امیر شیخ نورالدین بدرب شیخ زاده آمده که محافظت ان باهتمام اولاد شیخ زاده ساغرچی بود و سرچینه فریاد برکشیده بیکبار جواب ندا دوازانجا بدروازه بهسین رفت که خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند سخن گفته خواجه عبد الاول جواب داد که ما مردم طالب علیم و بحکومت کاری نداریم حاکم امیزاده شاهرخ بهادر است و قرة العین خود دران جا که اشتر بود و از صلابت شما شاهزاده مجال اقامت ندید اکنون اگر حضرت حضرت شاهرخی نشود کبیر الشهداء انجا نیم و در انروز عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی ولایت فتح ایت متوجه اصوب شوند و الا ایشان از فرض استرداد این کبر حضرت خاقان

ایلچیان قسر سریر قدر فرستاده و تاخت و صول خیر فلک فرسای سبع العالی آنجا رسانیده و چون چیچکتو مضرب اعلام ظفر و جاه گشت نوکر امیرشاه ملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیک و دیگر اکلف گشته است و این بنده و مصاحبت نوشیروان بر لباس متوجه سمرقند شده و چون امیر شیخ نورالدین از دوار از سمرقند ناموس گشته عزاده خود امیر شیخ حسن را فرستاده که کنار اب فدغصار کرکین امحاصره کند و در این اثنا پسر امیر اسد داوجینی بر خصت امیر شیخ نورالدین بولایت خود رفت و ازاین جهت خدشی اندیشناک و پریشان خاطر گشت و وفا دار کوشیده و شت بقتل رسانیده و تمر مدرفته میرزا اجا گیرین میرزا محمد سلطان را که در حصار بود بدو مدد و فسون پیش خود آورد و در اثنای آن که مهرشاه ملک بسمرقند رفت ولایت همایون یکتا اب چون پسر امیر شیخ نورالدین عبدالکریم حاجی سیف الدین یا بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب باز و شت و سلطان بایزید را از جانب بکلف فرستاد و ما سر راه میرزا الغ بیک یکتا هدارد و خود با امیرزا جهانگیر متوجه سمرقند گشت بقصد آنکه شاید سمرقندیان در بروی شاهزاده بگشایند و چون بمقصد رسیده چهره مقصود جمال نمود و شهریان بمعام ممانعت بودند و رونی چند امیر شیخ نورالدین پریشان خاطر و از رده و دل در باغ دلکشای بکاکل بگذرانید و در این ولایت فتح ولایت بکلف رسید و سلطان بایزید حال و اثقال را که اشته فرار نمود و پسر عبدالکریم حاجی سیف الدین را با دیگر امرا بجانب کش فرستاد و امیر شیخ نورالدین از کشتن لشکر فیروزی اثر خبردار شده تجلگیر کرده و عطف عنان نموده بر امیر شاه ملک تاخت و سمرقند یاغی متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست امیر شیخ نورالدین افتاده سبب یا وقتی غرور او گشت و در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیده بنا امیر شیخ نورالدین و شان امیر متشره بکان شده و از میان بر و اشته نایره حرب بالا گرفته آتش قتال اشتعال پذیرفت یک پسر امیر خدا داد که ملازم امیر شیخ نورالدین بود کروفری بکرده و میرزا یک یا با اضه سوار از ولایت خود بیرون آمده با میرشاه ملک پیوست و روی توجه بدرگاه اشرف اعلا و رده و میرزا الغ بیک تو جهان ولایت کش را جمع آورده و بجمع ایشان بخدمت پیوسته و کمر و ما نبوده و وارد و دی نکو مجتمع شدند و امیر شیخ نورالدین با سپاهی فزون از حساب همه پرخاشجوی و رزم آزمای متوجه لشکر گاه شهریا کتی گشتند و در زمانی که هر دو فریق در برابر هم صف آرای شده جمعی را مولی بجنت بلند متوجه معسکر همایون گشته بنوب اُم خویش معترف شدند و امیر شیخ نورالدین روی بر تافت و این واقعه سیصد و نود و شنبه نهم ربیع الاول اتفاق غیب بظهور آمده یازدهم ماه بکوچ خطه سمرقند از مقدمان حضرت بهشت مانند گشت و سمرقندیان از خبک حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت احسان خانخانان منصور شدند و حضرت امیرشاه ملک با لشکری جرار بنواحی اترار فرستاده تا امر کرا از اتباع امیر شیخ نورالدین دریابد متاصل گردانند و چون مهمات مملکت ماوراء النهر بتجدد رونق و طراوت یافت عنان عزیمت بجانب خراسان تافت **ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بهرات** حضرت خاقان سعید بهرات مدار السلطنه هرات نزول اجلال ارزانی داشت قیچاق و ولایات ورنک الجی امیر ایدکو و ابلاد شیروان فرستاده و امیر شیخ ابراهیم را از جانب خراجیب قاصد امیر سید علاء الدین داد و ولایات ساری قاصد پسر سید علی کیا و از فرد کوه و دیگر ممالک ایلچیان و اجلاء رؤسای مازندران بحکام خود از بوسیله امرا، معتمدان مرخص میگشتند و در این اثنا ملک احمد که صاحب جیش ایمانک مرحوم بود و از ولایت بیرون آمده مورد و متعاقب بهم بدرگاه عالم پناه رسیدند و امرا کبار در دیوان اعلا معامله ایشان بوضوح پیوسته کتخدا غیاث الدین از جانب بود و بساط شد لازم بر بلیغ جاه انطاق یافت که حکومت کرمسیر تعلق بسرک داشته باشد و مورد و ملایمت گردانند بنصرت الله قیام نماید و بعد از معاودت از حضرت بکرمان باز، بسیر تشریف خانقاه معارف پناه که شیخ قاضی غیاث الدین طرح انداخته بود بانجام رسانید و کنون که موکب همایون بسمت شتوی و ایلاق نهضت فرموده و رخانقاه مزبور مجتمع میشود و رجانب شمالی بلدت بجاور رباع رشید و زاویه و منهیان و اوان چاپت دست از اندک فرصتی و غایت خوبی بانجام رسانیده و بشیراز ان اخبار الهامی آزدان فضای وسیع باغی بود موسوم باغ سفید **ذکر وقایع حالات امیرزاده عمر بن میرزا محمد عمر شیخ بهادر** حضرت خاقان سعید در اختتام ربیع عشر و ثمانمائة عزیمت ییلاق قراباغ فرمود و در انجا میرزا عمر شیخ بن میرزا محمد عمر شیخ از ظاهر بابس و عراق آمد و شرف پای بوس دریافت و بسبب این معنی آن بود که چون میرزا اسکندر ان مملکت را بتخت تصرف ضبط او رده و مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن محمد بهزاد علی بن میرزا اسرام اکه مرد و برادرزاد کان او بود از مملکت عذر خواهد چه ایشان از روی ارث و اکتساب مستحق پادشاهی و شهریاری و شهزادگان و شاهزاده متوجه خراسان شده و را و اخر محرم بموکب همایون پیوستند و در این اثنا قاضی موتان که زبده متعینان دیار بود بر سالت مده و انواع تحف و هدایا مرصوع داشت که در آن بلاد خطبه و سکه بنام همایون موشح شده و جنایت سیع مخصوص گشته خصت انصراف یافت و در این ولا احمد چهره نوکر میرزا الغ بیک آمد مغول مقیا و رده بعرض رسانید که امیر شیخ نورالدین بمغولستان پیش محمد خان رفته و او را بر اخود شمع جانرا بدو امیر شیخ نورالدین تعیین نموده و ایشان با لشکری بقرب سیرام سیده و مقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر آمده که آمده جنود که میرزا الغ بیک را ضبط مملکت عراق فارس فارغ شده روی بولایت کرمان نهاده و ولایت مزبور را بسپاه سپرده و در این اثنا ایلچی میرزا الغ بیک رسیده اخبار خوش رسانیده و خاطر خطیران حضرت از جانب سمرقند فراغت یافت و لشکریان را بییلاق با فیض اجازت داد که بجانهای خود روند و آن حضرت در سیم صفر بدار السلطنه هرات نزول فرموده و باغ زاغان را نمونه روضه رضوان ساخت و در این ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شیروان رسیده مکتوبهای پادشاهانه بگذرانید و آن حضرت فرستاده و را رعایت فرموده باز گردانیده و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک بطرف مغولستان رفته و اندیار را تاراج کرده و با لجمله نسوان مرجعت نموده **ذکر تباه بردن امیر شیخ نورالدین بمحمد خان و استمداد آن** امیر شیخ نورالدین با انکه شکست فاحش یافت اما دل از تحکومت برنمیداشت و هر لحظه سر اهی میگرفت و هر زمان خود را در حاشیه ولایتی میزد و چندان نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شده و چون کاری از پیش نرفته عاجز گشت پناه بمحمد خان برده و از آن اوزآن

ازان استماع نمود و محمد خان با لشکر فراوان متوجه او را الله کشت و این خبر بهر قند رسید و میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض ایشان داشتند حضرت خاقان سعید با حضار لشکر فرا رسیده و در روز چارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ مختار نزول فرمود و از انجا بای سعادت در رکاب آورده روانه شده منازل قطع فرموده بکنار اب مرغاب رسیده و در انجا قاصد میرزا الغ بیک خبر رسانید که مغولان بولایات خود باز گشتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان میان نیکی و صبری رسید با مراخود گفت که چه لازم است که جهة خاطر امیر شیخ نور الدین با مردم ذو قوت و شوکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست و ابها بر معاودت قرار گرفت و محمد خان الملقب خاقان نام پیش امیر شاه ملک فرستاد که سابقا میان ما و تو عداوتی نبوده و اندک نزاعی که روی نمود بنا بر مفسدی بعضا جان اغراض بود اکنون ما تو دوستی میکنیم که میان تو و امیر شیخ نور الدین عداوتی نباشد و ما را حمایت میکنیم و امیر شاه ملک ایلچی را نیز روخا برداده باز گردانید و نور و بخشی با ایلاکات و تبر کاتیان و شاهپیش محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد محبت و مصادقت تاکید یافت و در این اثنا ملک پسا ول نوکر میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که میان شاهزاده و امیر شاه ملک که در قرق واقع شده حضرت خاقان سعید جهة معاودت مشغول و آمدن ملک پسا ول و رفتن بجانب بهر قند متردد و شده چند روز در انتظار توقف نمود و امیر سید علی ترخان را فرستاد تا خبر که در تا میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک معلوم نماید و امیر شاه الیه موجب فرموده عمل نمود و باز آمده معروض داشت که بعد از تفتیش چنان بوضوح پیوست که از ازمان که زمام حل عقد مهمات مملکت بدو الله در کف کفایت امیر شاه ملک در آمده نهایت درجه شیرازه ابواب امور و ربط و ضبط جمیع ممالک بانتظام و ترتیب باقی تا ای عالی حاکم است و بهمچنین امیر سید علی عرض میدارد که دران حین که من باز گشتم امیر شاه ملک بدفع امیر شیخ نور الدین متوجه مغولستان شده بود از استماع این اخبار حضرت خاقان سعید عازم بهر قند گردید تا مهمات آن مملکت را بحسب ید و قتی و طراوتی داده و چون قشلقه الاسلام بلنج رسید فرمان همایون شرف صدور یافت که باب جیحون پل بندند و موکب همایون در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرمود و چون موضع قرقا مضرب خیام سپاه ظفر انجام گشت میرزا الغ بیک با اکابر و اشراف سپاه بدساط بوس دریافته و ان حضرت چون جان گرامی بشهر بهر قند در آمده وزارات اکابر و ایاز حضرت صاحب قران فتقه صلات و صدقات مستحقان رسانیده و مرغزار کاکل محل و آشیانه دریاول گشت و بعد از چند روز نوکران امیر شاه ملک رسیده و سر امیر شیخ نور الدین را رسانیدند

ذکر وقایع حالات امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین

چون رفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرد و خواست که بر آب جیحون پل بندد امیر شیخ نور الدین آگاه شده بعضا سا آغاز کرد و بدر کس ایشان بزد کان چنگیز خان و امرا توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیر شاه ملک صلح واقع شود و بعد از تامل و قال امرا با امیر شاه ملک در باب صلح سخن گفتند و امیر شاه ملک ایشان را پیش خود خوانده منعاقب بصوب ان آمد و قاصدی پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد و پیغام داد که اگر کنا خود را از اعتراف مبنی و بعد خواهی گذشته مشغول منتوی با تو تطلع میکنم و الا میان ما و تو جنگ خواهد بود امیر شیخ نور الدین گفت امیر شاه ملک با دو نوکر بر قلعه بدما من نیز با دو نوکر بیرون ایم و بیائی آمده شد کسی این قضیه بقطع رسد بهتر باشد سخن بر این قرار یافت امیر شاه ملک بدر قلعه رفت و امیر شیخ نور الدین بیرون آمده یکدیگر را در اغوش کرفته و احوال پرسیدند امیر شاه ملک با امیر شیخ نور الدین گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت صاحبقران مغفور تو را بتربیت کرده که مزیدی بران متصور نبود و چه از فرزندان صلبی عزیز تر میداشت و یکی را تهانی ان حضرت که در حق تو مینمود و دانستان بود که تراز در مرام اعظام و اکرام و اخوه اصاغر او که با وجود انهمه حقوق از تو نسبت باین خاندان چه هیچ منتی واقع شده گذشته ما ضی لایق بزرگان گفته اند که از سر اخلاص قدم پیش نهی من مقابل منهوم که از جانب حضرت خاقان سعید بسیج کرزندی تو نرسد بلکه بمحل لطف و عنایت شاه گیتی امیر شیخ نور الدین گوید چون شه کسیخت میزان بست اگر پیش درمیان بست امیر شاه ملک چند مبالغه نمود که امیر شیخ نور الدین از سر غاده و گردنکشی بگذرد و در مقام استغفار آمد فایده نداشت امیر شاه ملک گفت که روز بلند است و هوا گرم شما اسپ از برای بفرست خود و بر قلعه رفت و امیر شیخ نور الدین همچنان ایستاده بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی و امیر و لنجواجه چند نوبت آمده و شد کرده سخن صلح بجائی رسید و امیر شاه ملک پیام را گفت که کنیزت و یکی این بیعه ولت را نصیحت کنید که خود پیش آن حضرت نفیر و دیا فرزندان را روان نکنند بای نوکر نیک خود را نفرستند تا بکشتن ما را مسی نشده امیر شیخ نور الدین بر قلعه ایستاده و با ایشان سخن میگفت و آن حال امیر شاه ملک در مقام نوازش هر قداق آمده با او گفت که تو را بجای برادری میدارم بلکه بیشتر اکرام و زیاده از قدمه جرات پیش نهی و بر این امر که در خاطر دارم قدم نمائی شاید که چنانه ظفر و نصرت در ایمنه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امرا را پیش امیر شیخ نور الدین با نگردند تو نزد او روی بمشک چون تو را از دور ببیند بطلبده و در اغوش مهربانی کشد تو او را نصیحت و عهده و تو محافظت و حمایت تو در عهده ما هر قداق مستقبل این معنی شده و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت نمودند هر قداق فرصت نگاه داشته متوجه و قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نور الدین بروی قتادا و از دور بر هر قداق پیاده شده چند نوبت تا نوزده امیر شیخ نور الدین خم شده او را در اغوش گرفت چنانکه سینهای هر قداق پیش امیر شاه ملک رسید بزیرروی که شتا و را از پای کشیده و چون شیخ نور الدین بزمین افتاد هر قداق او را بر سینه او نهاده و شمشیر از غلاف بیرون آورده و نوکران شیخ نور الدین که او و قلعه بودند و بیشتر او در سر هر قداق افتادند و یکی از ایشان امیر نور الدین شمشیری بر بازوی هر قداق فرود آورد و او نیز از امیر شیخ نور الدین با نخا شمشیر سوا انداخت چنانچه لهبای آب بریده شد و هر دو خود را بالای شمشیر بروی شیخ نور الدین فرو آورده انگشتان او که جهة دفع شمشیر پیش داشته بود با بینی بعضی از کاسه سر بود و امیر شاه ملک با جمعی از دور بنظاره مشغول بودند چون حال بدینمنوال دید بهر قداق شتافت و هر قداق چون دید بهر خواست و یکبار شمشیر او را بر خاک مذلت انداخت و از چنین میزدی دولت قاهره را زیر و زبر دید و امیر شاه ملک هر قداق را که چنین میزدی قیام نموده بود

تربیت و نوازش فرموده کفت مدت العمر ممنون تو خواهیم بود و در مراتب ترا از این بهتر کرده شادی تخت و هم من حاصل شده و نام تو در میان الوس و اقران بلند
از آن امیر شاه ملک قلعه حصار المحاصره کرد و در این اثنا المجی حضرت خاقان سعید سید پیغام امیر شاه ملک آورد که اهل قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ما آیی تا دیگری
فرستاده آن جماعت استمالت دهیم و امیر شاه ملک برحسب فرمان بارکاه عالم پناه رفت **ذکر منعطف ساختن علاء دولت از کاشغر کوک کنند**
چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود خصمان و ملعنان صافی شد و مجموعا از آفات محفوظ بضبط گشت حضرت خاقان سعید عزم مراجعت رایت دولت و شوکت بر قرار داشت
وارد وی همایون از کاشغر کوچ کرده بکوک کنب نزول فرمود و در آن منزل سید اجل مهدی موجب فرمان مخدوم پوسته شرف پای بوس دریافت و عنایات مخصوص شد و امیر شاه
ملک نیز بتقبیل بساط متعالی حالات متعالیه رفته بعواطف خسروانه مسرا فراکشت و سیم در آن منزل شاهزاده جهانگیر میرزا لغ یک طوئی عظیم ترتیب داده تحفهای پسندیده بنظر پادشاه
رسانید و در این اثنا المجی عزاده امیر شیخ نورالدین پسر شیخ حسن رقلعه صوران رسید و صورت انقیاد و اطاعت برسل خود اظهار کرد حضرت خاقان سعید توکل نهاده و امیر شیخ حسن که
در بعضی تواریخ بیرا بشیخ نورالدین تعیین نموده اند فرستاد که اگر در بن قول صادق توان داشت پیش ما فرستاد ارسیاق کلام مومی الیه چنین فهم میشد که بعد از وقعه حضرت صاحبقران
مغفور امیر شیخ تورمان غازان در جبال کاکا آورده بود و چون خاطر اشرف میرزا لغ بیک از امیر شاه ملک غبار بی هشت چنانچه شمه از منعقی مذکور شده فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت که امیر شاه مالیه عازم خراسان شود و موکب کشای کوک کنب نهضت نموده و مسافت پیموده در دارالسلطنه هرات نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا توران خانم سید رکاب
احترام بجای آورده بقصبه کهسار که از هرات تا انجا قریب پانزده فرسخ است بصید و تاز زانی فرمود و حالا از آثار رخصه علیا دران سبزه زار ابواب البر موجود است و پیش از توجه بولایت
ماوراء النهر حضرت خاقان سعید رصد در تربیت میرزا خلیل سلطان آمده و چون میرزا ابن مشمل امیر حمزه را قبو قاپیک فولاد و خضر و غیرهم را ملازم رکاب اکرام کرده اند و
فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده مرتب شتابند و میرزا خلیل جهان مطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و از آن حدود ممالکی که تعلق بسید برحوم امیر انشاه
میشت هر جا را که مکبر دانسته و ما شد و سر جاکه خاطرش قرار کیرد و بر و دولت سازد و میرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاده و چند روزی در رکنی نشسته نا بر طلب میرزا رستم باصفهان رفت
و از انجا برمی بازآمد چنانچه کذشت و در نوبت اخر که بری رسید بعارضه دو سه روزه راه دار القرار پیش کرفت و از وقوع این حادثه چشمها نمناک و سینها چاک کشت و خبر واقعه و مصاب علیه
حضرت خاقان سعید پیوست خاطر انور حضرت پریشان و چاره بجز تحمل ندید زبان خجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون کشوده و پیوسته کوش ارصای جمیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشسته
بود که طغیان استیلای والده اش خان زاده در شرفات قلب صنوبر و شعله عظمی در شهد مقدسه رضویه و فات یافت و در جوار روضه منوره رضویه بخاک سپرده اند
بشتور دلش پر از نور باد **ذکر توجه پادشاه جهانگیر بجانب مشهد مقدسه منوره حضرت امام رضا** چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و شوکت بجانب بیت
الشرف خویش برافراخت همیر خورشید تیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن کرد که موسم عید اضحی زیارت مزار متبرکه رضویه را تجدید نماید و ساعات سعادت اندوز کردد لهذا عزیمت
عزیمت مصمم کردانید و در موضع برسی که جماعت بلوچان که رئیس ایشان علی تیمور بود در شکار کاه بود چاپ خورده و علی تیمور با کروهی که با او بودند کریخته
اقتدی جوانبادکه چسپا شارت علیه بولایت خود میرود علی تیمور کفت دراین باب بنشان همایون باید نمود و الا موقوف نماند و تیغ کین از نیام برآورد چند تن از
بلوچان زخم دار ساخت بعضی از ایشان را بحبه شهادت رسانید علی تیمور فرار نموده و از آبی و تاخت تیمور پسر علی تیمور از عقب در آمده تیری چنان بر شقیقش زد که از سینه اش بیرون
آمد و جماعت بلوچان نوکران مومی الیه متفرق کرده ها اسراء و ائه هرات کردانیده و در بهانزود ذکر قاصد حضرت خاقان سعید چنانچه کذشت حال شود و بشهر بلوچان آمده مسموع شود و در اسرع
وچون ان حضرت بمشهد نزول فرمود بخشت رسم زیارت بجای آورد و صدقات تا بار خیرات و دعوات عظام را نیوش اختصاص فرمود و در این ولا امیر سید علی این
حاکم هزار جریب از حسن عقیدت و صفای سریرت بساط سریر اعلا آمده و پیشکشهای لایق کذرانید چنان بزرکی سزده در خور چنان پادشاهی باشد بکذرانید و خدمتا بشرف قبول کذرانید
بعنایت پادشاهانه ممتاز و سرافراز شده و زبان امر چنین حاکم فیروزکو منتشر رسید پیلاکات سزاوار امثال عرض سانید مشمول نظر عنایت و عاطفت کشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته
بحضرت دکهف نصرت قائد یزدان متوکل به دولت و اقبال براه افتاد پیش شکارکنان روان شده و در جمعه عاشر محرم خوشدل و خرم بمحل خود نزول فرمود و مقارن وصول چتر فلک
فرسای پادشاه هرات خبر آمد که المجیان و النیک خان پادشاه خطای نزدیک رسیده فرمان عالی نفاذ یافت که شهر و اسواق را آیین بسته و ابواب حرف و صنایع حداقت
عمارت خود را ظاهر کرده و کاهنا را بیاراید و راهش دهند و بعد از استقبال شایان واجب الامتثال آنها را در میان در آورده و شتابان بر خود مبارک دانسته استقبال
عزت و احترام تمام بشهر در آورده و آن هنکام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شهای وصل جوانان عشرت آرای حضرت خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را بسان باغ
جنان بیارایند و بساط و لوان بهارم سطوت برکس با در محل و مقام خود کسترانند حضرت شتری را بسیار خوشکل طلعت نهاد که زانجمن حشمت بر سریر عزت برآمد و امرا و ارکان دولت
المجیان را بپای بوس رسانیده و بیلاکات ایشان را بکذرانیدند و المجیان را که بمحض خیر خواهی و نیکاندیشی بود و بمرتبه عرض رسانیده بکتوما بت پادشاه خطای که بزبان

که بزبان مختلف نوشته بود مشتمل بود بر سلام بتحیت و ستایش و محمدت آن حضرت و خاستن میرزا خلیل سلطان و غیره ذلک معروضه شتافته حضرت خاقان سعید فاتح ایران بفکر و دریدن ادراک فرمود و بعد از ادراک بر مقاصد مجموعه مراد بر انصراف و انعطاف مقرون ساخته حکم شد که امرا المجیان را طوعی و هندو ایران اتباع ملک قطب الدین و ال سلطان حیدر از هر سه عبودیت متقاعد نبوده و اعتماد بر لطف و مرحمت خاقان سعید کرده و با سلطنه هرات آمده و امرا عظام را و ارباب جرایم و اتمام خود شفیع ساخته اند و عرضه داشتند که هر چند ملک قطب الدین در این مدت در خدمتکاری ما تقصیر نموده و قدم از موافقت عبودیت نگذارده اما اکنون بان با عتاف و استعفا کشاده و بتبع و کفن بزیارت آمده است از غایت رحمت پادشاه چنان سزد که نومید باز نگردد و ملکات ملکانه رحم عفو و اغماض بر جرایم و زلات او کشیده و ملک قطب الدین عاطفت بتلبس یافته بعوارف خسروانه سرافراز گشت عذر خواه را که خطای رسید آورد از آن عذر بخواهی رسید و قبول کرد که سال بسال مال بخزانه عامره برساند و بخواهان مال نگذشته باقی باشد و عاطفت پادشاهانه و عاطفت قطب الدین از زمان مهادات و چون مهمات المجیان بنظام انجام یافت خصوصیت شاه که معاودت نماید و شیخ محمد بخشی پسر رسالت ایشان روان گشت

ذکر فرستادن والی بدخشان قاصد را پیش حضرت خاقان

بهاء الدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود بخشش نموده که معتمدی با رسال فرماید که مال را با تسلیم نموده آید و فرزندان را بملازمت فرستد و از حضرت امیر حمزه قبول قرار و انه کرداند و امیر شاه الیه مقصد سید شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه محال و خیال استقلال بخاطر راه داده بقضا و حکم نمود و امیر حمزه باز آمده کیفیت حال معروضه داشت ان حضرت فرمودند که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروز شاه بلخ رفته در ظل رایت امیرزا ابراهیم سلطان مجتمع شده و لوای جلادت برافراخته متوجه جنگشان گردند و امرا مذکور بلخ رسیده شاهزاده و شاهزادگان صنوف نوازش بسندیده داشت و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا عزیمت جنگشان نموده از راه بقلان لشکر کشی آمدند و شاه بهاء الدین بجانب قصبی ولایت بدخشان کریخت و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با لشکر بیاده و کشم توقف نموده و شاه بهاء الدین از او از لشکر شاهزاده جوان بخت بکوهها ی سخت و بیشهای پر درخت کریخته بود و در نظر عقل محال مینمود که بگاه با نجا توانند آمد بنا بر این بمحال و انتقال شاه بهاء الدین بدست لشکریان افتاده و امرا بسیاه و با زگشته بو اسطه بدخشان در آمدند و حکومت ان ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند که پیش از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود و حکم شد که او در حمایت میرزا اکبل باشد و در این اثنا بساع علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیک کورکان بدروازه آبستان هست و حضرت خاقان سعید از غایت محبت و وداد که نسبت با اولاد امجاد داشت فرمود که آن صندوق کوهر غرو شرف قبل از سیاه و حمل بخراسان آورند و برحسب فرمان محفهای نگارنگ مرتب گردانیده ندوان با نوعی عظمی و حشمت تمام بهرات رسانیده ند و در عاشر جمادی الاول سنه خمس عشر و ثمانمایه کی کاخ نازه دیطالع سعد قدم از زاویه عدم بصحرای وجود نهاد و طوی بعظمت ترتیب داده شد و در این اثنا میرزا محمد سلطان را بشرف مصاهرت خویش سرفراز کرد و این چند روز شاهزادگان و اتابکان بخشش و سور بسر بردند در این اثنا چون خبر استیلای قزلباش بر سیستان و تسخیر ولایت آذربایجان و عراق در خاطر خطیر رسوخ یافت و فرمان جهان مطاع عالم مطیع باطراف ممالک فرستاد که لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه جهانپناه حاضر شوند و در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده جمع آمدند که هامون و کوه از خیل ان پشته آمد و چندین بخیر خیل که از نهر قند آورده بودند در مقدمه مقرر شده سپهدار شهسوار کردوبلی کوه قبندی چه دریا سیکل چه کوه حضرت خاقان سعید یازدهم جمادی الاول باسلطنه هرات بطالع سعد نهضت فرموده و چون موکب همایون بساحل فاخره پشاهنشاه رای و رزین اقتضای ان کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت حضرت اعلام فرماید منشی دیوان اعلان نامه را باین عبارت درقد کتابت آورد

ذکر صورت مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر

جناب اغری فرزندی خلد ملکه سلام مخصوص کشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن دولت و تائید اختر شاهنشاهی احوال این مملکت بر منابع استقامت مستقر یافته و همواره این ولایات بر مجاری رسوم استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه احدیت و درگاه صمدیت ذوالمنن موهبتی منصب دولت و مسند حشمت ما می آید و هر مراد که در خاطر گذرانیدیم دولت مساعدت فرماید و در کار رموز اعانت میفرماید لکن از خاطر بتفریق جمع قراءوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایت آذربایجان مصروف هست و حالا عزیمت آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار پیدا شود رایت شاهی افراخته سوار و پیاده لشکر باسبان پیل پیکر رخ بدین صوب آورده فرزند بلند حشمت کشائیم و دستبرد می با دشمنان بازگذاریم تا از زمان بازگه نازه ایلیار اد تخدوم بوقوع پیوست تدارک آن فضیه فرض عین بلکه عین فرض و انتهاز سبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزند پیرا معلوم هست که چون بطرف میرسد شده و بحمد الله که ممالک خراسان و مازندران و زابل و کابل تا قضی سند ستان ملکت او را نهاد و ترکستان و ماوراء النهر از تمام طبرستان در تحت تصرف بندگان درآمده و خاطر از جمیع جوانب جمع است و حق تعالی و تقدس از ذاتی فرموده و صد هزار سپاس و ستایش بر ذات خداوندی که بر ادر و عم بیهاوند همچنین فرزند با بایی خاندان که عقد ایاش انفصال مصون داین جرات که قراءوسف نموده نکرده و الحق نه سودای ستیزه و ریزه و نه شوریده مخالفت مستمر بست انتظام از طبعا و شرعا و عقلا و نقلا اشاره و اجابت و دفع و انتقاضات اگر با تاکید کیرد را بسلطنت کشاده ندایم و جاده اتحاد نسپریم و چون منافع و دفع مضار

مضار قشاک و مشارک نشویم و دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیاده گردد میسزاید که با لشکر متوجه شده و رحده و دری اتفاق افتد و از امرا هر کدام اصلاح بحضرت شاهرخ مشورت نموده و هر یکی رایی زده و چون این امر تمام شده و شرف فتح یافت و مجتمعا بوسعید ملک رسال نموده آمد و آنحضرت در اوایل شهریار ماه همایون فرخ رکاب آورده و سوار شده بکنار کنان کنان و بسیط فکنان تا بجلگای مازندران رایده کار بروعیان از قطعات ممالک وی توجه آورده و دی همایون آوردند و امیرغ الدین از نهراجرب و حسن کاغذ نوشته و امیر علی ارغاسی و سایر دی سایر بکلام و ولایات و کیلات توی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند و علی اختلاف طبقات مفتخر و سرافراز شده و تکمیلات لشان جایات قران یافته و بعد از خدمت بسر اعمال و اشغال خود رفتند **ذکر غزو میرزا اسکندر تا بکای علیا** ابوسعید ملک چون مکتوب خاقان سعید را میرزا اسکندر رسانیده و او برآمدن ان حضرت بجانب مازندران مطلع شده کان بزرگ حضرت خاقان سعید قصد ولایت فارس و عراق دارد و بطنی چنین که در خاطر او را بنا شاکوشیا گذشته خود را بعرض خطر و بلا افکند و بکثرت مال و فسحت ملک و بسیاری عوان و انصار مغرور شده و یکی از نوکران خود را مقرر کرده که همراه بوسعید ملک بیایند سر را علاج آمده جوابی نا صواب بعرض سایه حضرت خاقان سعید رسانند سخن التفات نفرمود و گفته که اگر خود نمی آید لشکر نفرستد و میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی سلیم و لقب خاقان را خطبه پنکه که پیش از این سخنه کان بر سر او را تراشیده بود حک کرده و رایت استقلال برافراشت و چهل طغیان و کرکشی نواخت و رهها مضبوط و مسدود ساخت و فرمود که نواحی و دی را که ممر لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند و آنچنانی بیان ماند که سیل اما نباشان کل بازدارد و زمین را از زلزله بفشردن پای سکان و دیلاکات بسر حده ها فرستاده پیشوپش و عادتو در خواطر ادانی و اقاصی قرار داد و از آن جمله کافی الاسلام بجانب سان و قندهار و کرمسیر و غزنی و چند سر سبز ازدی بنهای زرین و خلعتهای قیمتی جهت ایولایات فرستاد و نشانها ارسال نمود مضمون انکه باری سبحانه و تعالی از دیوان توقی الملک متن تیشا سلطنت ممالک بر و بحر را باالاستقلال داشته و بعنایت ازلی و تفهیم کبریا هر روز مواد این معنی در تزاید باشد و حالا اگر همکی همت و تمامی نعمت ما متصور و میسر است که بلادی که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحبقران مغفور بود محفوظ و مضبوط گردانیم و قرا یوسف که پشت و پناه ترکمانست یک حمله ما را تاب نیاورد و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب نبا بران نوشته بود که پیش از این جناب لشکر ما کثیر متوجه کیلکر شده بود و قرا یوسف نیاورده بعضی که پشت و پناه او بوی و دی نموده بود گذشته بود و میرزا اسکندر این صورت را انجا فتوحات عظیم میشمرد و دیگر میرزا اسکندر در رساشیر قلعکی بود که حضرت شاهرخ با طریق خوشی و دوستی مرعی میداشت و بر عایت جانب ایشان میکوشید و هم اکنون با لشکران بطرف مازندران آمده ما نیز از اصفهان با لشکر بها و یورتها متوجه گردیده و مقرر شده که در اوایل بهار بهفتاد هزار سوار جرار مردانه کینه گذار و ظل رایت نصرت شعار مجتمع شده باشند باید هر کدام از ایشان با ما در مقام موافق و اتفاق باشند تا فواحی هر اردو بتاخت فرستند چون مملکت از منازعان صافی شود و ولایت زابل و کابل و بعضی از خراسان را بر سبیل سیورغال بیشان بتقسیم نمائیم امرا این مثل در میان مردم مشهور است چنین گفته ستم نه و ندخوش بهشت آنجا که فرقه بخیش القصه کافی الاسلام عازم سیستان شده و در رباط اشترین نوکران داروغه طبس او را دیده بتازگی بلاکات بیطفر دراورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده و مدار السلطنه هرات فرستاده تا که کافی الاسلام متوجه انجانب شده چون این خبر بهرات رسید امارت پناه قطب الدین و آقا سنان حکم شد که چون کافی الاسلام وارد سیستان گردد بر خواهد و اگر فته و بند کرده و بقلعه بند و از انجانب چون کافی الاسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده و از من خویش مکرا اعلامده قطب الدین فی الحال کسان فرستاده تا او را بگرفتند و خدمتش را با بلاکات و مکتوبات بهرات برده و از انجا او را با دوی همایون سایه نهضت حضرت خاقان سعید چون بکنوبات میرزا اسکندر بکهرود نشان او بدیه حکایت مخالفت شان نداده و اگر تا غایت بنسبت بکذب افترا میکرد مصمد فدشت و با وجود این حال انحضرت خوشت که شیوه عفو و اغماض را کار بنده شود و معاجله تعرض نماید و در اینجا بداعیه و شنه که میرزا اسکندر از ملاحظه مخالفت و نزاع خود و عالم انداخت و جان آرمیده و از شفقه ساخت اگر در این باب اهمال و تغافل واقع شود و وسعت و شهرین و وقت باریک حمل بر عجز و انجانب کنند و از این همر خلل ها زاید که دست تدبیر از دامن تدارک ان قاصر آید چنانچه حضرت خاقان سعید در جواب فرمود که سنجه سیکوئید مقتضی مصالح امور ملک و ملت است اگر فرزند بیکنه را زده نی دانی و عزو جوانستی بر حرکات ناشایست قادم نمودیکن که بنصیحت و موعظت پذیرفته عقلت از کوش گشاد و از کلام ناصواب خویش پشیمان شود و در معاقبه عفو تقاضا ایده و اگر دشمن باشد زیاده بر آید اگر بصلح میسر شود کار با دشمن رو وفاق و دوستی بهتر از جنبک هست مانظر بر است که رعایا که در ایام حضرت خالق الرایا ایده بال صالح و عنا نکرده و نداده زبان بدعا و ثنای او کشاده و چون فرمان پایان سید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که با بعضی بهرات رجعت نماید و شاهزاده جهانشاه را علیه انجلکای مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد سیده شهرهات تا مقدم همایونش علم تفاخر بر ثریا برافراخت **ذکر نهضت فرمودن حضرت خاقان سعید بجانب ری** چون خورشید عالم افروز از خانه جمیر وی بمنزل بلدم نهاده و عالم فیروزه دیگر باره از فروردین نظام و انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت فرموده چون بروی بجانب ری نهاده و چون موکب همایون در دهستان تزول فرمود بها امیر سیدعلی امیر سلطان آتابک رسیده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده و آنحضرت فرستاده او را مرحمت شاهانه را بانکرد انیده پیغام داد که چون عقیده ما و اطلاع یافتم و طبیعه اکر پسر یا برادر خود را بجانب سنه اعتماد بخشش بفرستد و چون رایات فتح آیات بجوار رحمت سید جمیلی از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمده و معروض داشتند که در حین توجه بجانب طارقه از اردو لشکریان محاصره نموده و شائبه بیان این سخن آن بود که در زمانی که اردوی اعلا در قشلاق مازندران بود لقمان الدوله صحرائی که حکومت ساوه بقلق با و میشد کس فرستاده التماس داعیه نموده و حضرت خاقان سعید یکی از ملازمان خود را با وی همراه کرده و میرزا اسکندر بر این حال اطلاع یافته امیر یوسف خلیل امیر جلایر و علیشاه پیچی و غیرهم را نیز از فرستاده و فرموده چنان

و چون حضرت خاقان سعید بر این قضیه اطلاع یافت فرمانداد تا امرحسن صوفی ترخان و امیرد ولتخواجا اتباق و امیرچیا شنبه باه و میرزا سوانجصرت و معاونت نصرت متوجه ساوه شده و امرا حسب فرموده بغربت اطراف نموده و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه ایلچیان قصد حضرت علا آگاه شدند با مکه بکبر طرح مشاورت انداخته گفتند که ما جمله بنده و بنده زاده حضرت صاحبقرانیم اگرچه میرزا بخضرت ما اصلا با قوال و افعال و اغماد می نمیت دانیم و لتمند که با بنجانب لشکر کشیده و فرزند صاحب قرانست و فرزندزاده ولایت عهد برغیره و لی شایسته تخصیص چنین خلقی صدق که فرمانفرمای اکثر ربع مسکون بست ا راچون امثال این سخنان درمیان اورده هریک بگوید ا زخود درخدمت پادشاه چغت کشور رغبت برده و اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند و چون یوسف خلیل نبا را که درمخالفت جهان ملک اتفاق نموده و کرمخته بود بعراق آمده چنانکه گذشت و قوتی نداشت و از کرفته و بندکرده و امرا بحضرت شاهرخی پیوسته و بسنوران حضرت در صدوری بود که فحص چنین نامدار بی سعی و کوشش روی نموده و رایت نصرت شعار سایه وصول بر قلعه شهریار انداخت از جمله فیشان میرزا اسکندر امیربیان پسرعبدالصمد پیر و انجی و سعدالله شرف بساط بوس سرافراز کشته و کرسب همایون چون سپاه و سپهبد یوسف خلیل را بدرگاه عالم پناه اورده و امر امیرزا اسکندر به انواع نوازش اختصاص یافته و مراحم پادشاهانه از جریده یوسف خلیل درگذشت از زبان استکانت بعذرت کشاده از سر خلاص ملازم رکاب فلک رفاع کشت و بتلافی ایام که شته مشغول شده و خاقان فلک اقتدار صحرای سیاه و میل صید و شکار فرمود و بعد از تقدیم مراسم انکار چنانچه بیان کرده شد در آن دشت وخش طیور از باب و نور بحضور کرانیدند

ذکر وصول رایات فیروزی نشان بحوالی دارالملک اصفهان

چون موکب همایون نزدیک اصفهان رسید و بباغ رستم که در نزدیکی شهر واقع است در دو فرسخی نزول فرمود طایفه برسنبوی بخدمت بلند چون سیل که بنشیب میل کند روی باردوی اعلا اورده و در سلک عبید و خدم منتظم کرفته و دران زمان شیخ محمد در دیش خویش امیرعباس کشته بشرف خاکبوس مستعد یافت و در عقب او شیخ علی فراق با سعید سوا بموجب ظفرقرین پیوست و در مقام استکاه طایفه از مردم چشام بعرض همایون رسانیدند که ایل خانه در بیرون اصفهانست اکر عنایت فرموده حکم کند که جمعی بهادران نزدیک شهر رفته معاونت نمایند یکلین که این فقیران در ظل رایت شهریاری از کزند کاری خلاص باشند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرمضراب و امیرالیاس خواجه و زمره دیکر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه انجانب شوند و نوعی سازند که خشمیان باردوی اعلا پیوندند و لاوران سپاه منصور بانند برق بادر حرکت امده چون قریب بمقصد رسیدند قراولان لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشه وغا و نهنکان دریای هیجا بودند برایشان حمله اکرده و مردوسپاه پرخاشجوی تنه خوی روی در روی او رده و میرزا ما بقیرا که از خطای بازدردان زرده و شت تیغ کین از نیام کشیده مانند دریای جوشان لشکر میرزا اسکندر حمله اورده و امیرچلبا نشاه برلاس و لطف الله بیان نموده و خضرخواجه پسر شیخ علی بهادر و توکل اوردچی و علی شاه ازاده و امیرد ولتشاه و مردی مردانکی داده اصفهانیان چون پشت برداده و لاوران سپاه منصور بایشان رسیدند از محال خود زایل شده پا بهلات برده بمبارزان خراسان کریختکان را تعاقب نموده لطف الله بیان تمور بر سر پل ایستاده چشمها زابکند انیدند از ان جمله لشکر اصفهان عود نموده هرچند امیرعبدالصمد و امیرحسین سعی و مبالغه نمود و لطف الله را از سر پل دور نتوانست نمود و خدشش با منهزمان چندان خبلک کرده که دوه خرم باو سپید و شمشیر برش لشکست آخرالامر اصفهانیان روی از معرکه برتافته و شمارا نخراسانیان رانده باردوی اعلا رسانیدند و میرزا اسکندر و رود بدایت حال خبر انفعال مرعوم خود شنیده و شرح کیفیت کشتکان و مجروحان لشکر استماع نموده و در حیرت و دهشت بکاخ دماغش بقاعده نمود و با خواص و امرا در باب صلح و صلاح مشورت فرموده رایها برجرب قرار کرفت و با تفاق لشکری انبوه از قطرات امطار و اوراق شجار زیاده بیرون آمده دست بکشش و کوشش برآوردند هرکز اخت پیروزی نکشته و بهزیمتیان تاخته و نزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سرازمرکب بدن جدا ساخته و میرزا اسکندر نزدیک بود که دستکیر شود و عاقبت بصد شقت جان بیک پیرون برده و خود را باصفهان انداخت و موکب همایون قریب باصفهان نزول فرمود و دران اوان شیخ در دلخلعه شهریار و بابا پیر بسطام اخصاسلطانیه باردوی اعلا پیوستند و بعنایت مخصوص کشته در سلک دولتخواهان منتظم یافتند و ما وجد انکه اصفهانیان از شکستی چنین فاحش سیه نا کاز دروازه برانقاموزی حصه سوا بیرون آمده فدای دارالبناک نموده و پیکار نمودند و امیرالیاس خواجه رشحه حضرت خاقان سعید نبود که تواجیان دولت را شهر امیخته و ده برابر انکیخته کرده و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیکر بهیچکس بخبر از انجا بیرون نرود

ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بنیروی دولت فیروزی

چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان سمع اهالی شیراز رسید امراو اعیان و لایت فارس شیخ محمد صادق که دارونه میرزا اسکندر بود و دران مملکت وقتها امور نکاه کرده با کیک دیکر کفتند که بمنک لشکر حضرت نزدیک پادشاه پرداز باصفهان ظفر خواهند یافت پیش از انکه طایفه انجا متوجه انجانب کردند باید که کس فرستیم و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض سانیم تا کاری بموقع کرده باشیم و خدمت بموضع پیش برده ایشان را دران استمالت نموده و اولاد عبدالصمد شیخ یساول و بسران و سایر متعلقان و مخصوصان امیرشاهرا برداشته و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح ساخته پیشکشهای سزاوار بدرکاه شهریار فلک اقتدار فرستادند ان حضرت بکمتر بخشی لطف امیزان تمور بضبط اموال حکومت خالصتین فرموده و امیر جلیسا نشا سراو شناد تا پسر امیرعبدالصمد را با دوسه پسران امیرعبدالصمد را با دوسه پسران امیرشاه ولی

شاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی تعلق باو میداشت ولی نعمت خود را گذاشته و از راه بیوفائی قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمدند و هر روز با صفاهانیان شکستی
لا اندازه میرسید و با وجود استیلاءات گاه و بیگاه آن جماعت تجلد نموده از دروازه بیرون می‌آمدند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک اخبار متنوعه
بمسامع علیه میرسید نخست آنکه میرزا الغ بیک قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا میرک احمد اظهار خلاف کرده امیر موسی که امرای آن و امیر علی قوچین را بقتل رسانید
آن حضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا قضایای عراق پیش نهاد همت عالی است چون مستقر جلال معاودت نموده باشد تدارک کرده شود و دیگر توکر بکه بخشی آمده
معروض داشت که لطف الله میان بکان آنکه امیر چلیبان شاه بروی خروج خواهد کرد او را بقتل آورد بنا بر این حرکت ناشایست آنحضرت تکیه بخشی لطف الله بیان را عزل فرمود
و امیر سید علی ترخان را الحکومت شیراز تعیین نموده فرمان داد تا امیر مشار الیه تحقیق آن کار بکند و دیگر از ولایات تستر قاصدان نزد بن سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت نمودند و
آنحضرت ایشان را نوازش فرموده باز گردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصره صفاهان عبد الله پروانچی و علی درویش حسب فرموده متوجه کاشان شدند و ایشان این ولایت را بوجهی ضبط نمودند
اهالی آن دیار در مقام طاعت و انقیاد آمده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر اعلا فرستادند و درین اثنا بمسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر را از کردار خود پشیمانی است و در عتبه انام
که خطبه و سکه بالقاب همایون آن حضرت آرایش دهد و این خبر ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چون منجح است که بهادران عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف گردانند صله رحم
بجای آورده شاهزاده مستاصل نگردانند و خدمتکاران قدیم و رعایای آن دیار را پایمال حوادث روزگار نگردانند بجهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی
اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بر مصالح راسخ سازد و باو بگوید که رضای ما در آن است که بصلح و رضای طرفین مولانا غیاث الدین بشهر در آمده با میرزا اسکندر ملاقات کرده
پیغام حضرت خاقانی بگذارد و میرزا اسکندر بر خلاف متوقع از حیثیت خشونت و مذلت منقصت و تند خوئی و درشت گوئی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود
معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم کرده فرمود که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنانی را حمل بر عجز و فتور کرده لاجرم با خود قرار داد که مهم مخالفان را بتیغ خونریز
فیصل دهد و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قراول را که منصب امیر الامرائی داشت با دو سر اسپ پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که گناه را عفو فرماید تا من بحضرت
برسم شهریار رواد گر فرمود که اگر فرزند اسکندر پیش ما آید او را گرامی داریم و اگر نمی آید بطرف یزد و سمنان رود که متعرض او نخواهد شد تا هنوز رقعه خبر رسانید که میرزا
ر بینی نشد اصفهانیان بر تردد و پیکار خویش مصر بوده سر روز بین الفریقین جنگ و محاربه روی نمودی اگر سپاه منصور شعار بعد از کوشش و سعی بسیار بر بالای بوارو می آمدند
صفاهانیان بزخم ناوک ایشان را از آنجا دور میکردند و چون مدت محاصره متمادی شد حضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر صفاهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت
و در بامداد ثانی جمادی الاول که غره صباح دولت روز افزون بود سپاه فیروزی نشان بهیأت اجتماعی روی جلادت باستیصال خاندان مخالفان آوردند و ولادت
جوشان و خروشان در حرکت آمدند و نفیر و غریو کوس زلزله در زمین و زمان افتاده و نعره دلاوران باوج قبه چرخ رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت بیرون آمدند
و استعمال تیر و کمان و سیف و سنان مهم ساخت و کرباسیان رسیده و از روز تا شب میان ارواح و اشباح ملاعین تفرقه در داده و از بسیاری کشته نعش بر شوارع راه آمد و شب
و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت فرجام حضرت خاقانی هفت اقلیم وزیدن گرفت و رایت دولت مخالفان سرنگون گشته سپاه منصور نردبانها نهاده بر بالای
دیوار بر آمدند و میرزا اسکندر با خواص و مقربان خویش روی بقلعه آوردند و روزگار بموافقت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشیده و بهادران روشن ضمیر بر سرهای دیوار آتش
مشاعل برافروخته منتظر طلوع صبح بودند و در آن شب میر عبد الصمد گریخته بموکب همایون پیوست و از وقوع اینحادثه عنان تمالک و تماسک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صدمه
حزن گشته راه گذشته و مارا کان لم یکن انگاشته از بیم تیغ تیز روی بگریز آورد و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آوردند و چندان نقود و جواهر و آلات سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و
و سلاح بدست ایشان افتاد که بسیم از دنیا زاد میان برخواست و حضرت خاقان سعید فتحنامها باطراف ممالک ترکستان و کابل و غزنین و قندهار و هند و سیستان و خوارزم و عراق
و طبرستان ارسال نموده شکر الهی بتقدیم رسانید و میرزا اسکندر چون عرصه مملکت اطلاق داد بهر جهت که رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت و طائفه از عقب او تعاقب نموده و حدتش را گرفته
بدرگاه عالم پناه آوردند امرا و ارکان دولت با او زبان سؤال بگشادند و هر چند از سخنان پرسیدند از نهایت انفعال و شرمندگی جواب ندادند و دست بر روی مستولی گشته سر بحجاب
در پیش افکنده و مراحم خسروانه ملاحظه صله رحم نموده او را به برادرش میرزا رستم سپرد که با شفقت اخوت مرعی دارد و فلک خود معامله دیگر پیش آورد و زمانی نگذشت که برابر بند چه میرزا رستم فرمود
که بمیل شب و درنگ چشم جهان بین میرزا اسکندر را میل سیب سانیدند و مرکز آئین واقعه شنید جویهای خون از فواره دیده روان کرد و بگوش هر کس این خبر رسید بر مفارقت نور باصره
خویش رضا داده مدت سلطنت آن شاهزاده بالیقعد را بهمت اتمام نجامید و دو خلافت او سر بهلاکت کشید افعال الله بینا سبحکمها برید

ذکر اجراء امور بعد نهضت و وداد و تفویض مملکت مجد ذات بشاهزاده کامران شاهرخ زاد

و بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود
روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت و احسان بر مفارق اهل صفاهان گسترانیده و همه را در حریم امن و امان جای داد و
ثلث مال امانی با ایشان بخشید و صد هزار دینار کپکی که نذر زیارات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید و بضبط مسالک و حفظ ممالک قیام نمود و بعضی از لشکریان رخصت ا
که بخراسان رفتند و خزائن که مشحون بود بجواهر و اوانی زر و سیم و اسلحه هندی و مصری و چینیهای فغفور و مسکوکات نقره و فلوری و اتی دار السلطنه هرات گردانید و چون میرزا
رستم بجد در باز دریا ماوراء النهر و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود ایالت حکومت بعضی از عراق عجم کرد پادشاه دست نوازش بر ایالت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد

او نهاده و امیر محمد دارسر بر امارت و حکومت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلق طریق رافت و معدلت پیش گرفته جز جرم بعضی مجرمان که پیش از این از ایشان صادر شده بود در ناموس انگاشته و از هیبت که از جور و بیداد متفرق و پراکنده شده بودند از میمنت معدلت او روی با وطان خود نهادند و میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق با و داشت همچنین آن حضرت نظر عنایت و عاطفت بر احوال میرزا بایقرا که در ایام جوانی سرآمد مردان میدان مردی و پهلوانان بود و در بشره همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانگی مشاهده می افتاد انداخته حکومت ولایت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند و تمامت لرستان بآن جناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت را بر سیورغال با و ارزانی داشت و حدیث با نصاف و انصاف وصیت کرده و شاهزاده مستقبل شده و بسر ایالت ولایت خود رفت و مملکت ری بمیرزا ایلچل بن میرزا میرانشاه ارزانی فرمود و حکومت یارقسم با میرزا سعد وقاص که میوه ثمره شجره سلطنت و جهانبانی بود تفویض فرمود و حاصل آن ممالک را باخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور بازگذاشت

ذکر توجه رایات نصرت آیات حضرت ممالک ستان بجانب شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان

چون خاطر خسرو جهانگیر از تنسیق ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس افراخت و فرزند ارجمند خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان را بضبط الغ و قایل زدانست و چون ماهچه طوق ظفر نگار از افق شیراز طالع گشت همای عنایت سایه بر سر سکان آن دیار که پیش از این بخدمات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودند سایه انداخت و حکام لرستان و شولستان و اعیان و دیگر سرداران باردوی فرخنده نشان شتافته پیشانی خضوع و عبودیت بر زمین نهادند و بعنایت بیکران اختصاص یافته رایات افتخار بر آسمان رسانیدند و نوئین کامکار رفیع مقدار امیر مضراب بهادر بایالت آن دیار موسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار ملازم او باشند و آنولا امیر مشار الیه بعارضه مرضی ممتحن گردید و بعد از دو روز مرغ روح بلند پروازش از قفس کالبد بکنگره عرش در طیران آمد و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را نواخته عبید میرزا ابراهیم سلطان طلب نموده و انصاف و دولت را بضبط مملکت فارس تعیین نموده فرمود که سعادت دولت موقوف بر مقاد عبید و خدمت باید رعایت این جماعت فرزانه حال بر یک تقدیم رسانیده شقاوت مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه موجب و استحکام حدود و سرحد و هرچند شاهزاده بنا بر فطانتی که در جبلت همایونش مرکوز بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج بمرتبه نداشت و امیر بخصوص شاهزاده نیست اما شفقت پدری باعث بر آن شد که کلمه چند در باب جهانگیری بر زبان گوهر فشان بگذرانند که جای اندیشه تیره بقلم زرین بر صفحه خورشید نگار با تحلیه شاهزاده جوان بخت زمین خدمت بوسیده قبول نمود که اقتضای وصایای حکمت اثر سر موی تخلف جایز ندارد و اعیان ولایت فارس چون مخایل فراست و کیاست و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده دیده بخدمتش مبادرت نمودند و شاهزاده نیز دست در یا موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام را مرجع و ملاذ خواص و عوام ساخت و صیت مناقب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده او در اقطار و امصار عالم باندک زمانی اشتهار یافت و حضرت خاقان سعید چون خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع ساخت عنان عزیمت دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف داد و از حدود فارس بدار العباده یزد آمده و از آنجا براه بیابان معتشیان روانه شده مراحل طی کرده در بیست و دوم جمادی بدار السلطنه هرات نزول فرمود و سرداران اطراف و گردنکشان آفاق روی بدرگاه عالم پناه آوردند از آن جمله میر بسطام جاگیر که از عظماء امراء عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث بود از رستمدار و نصرالله میرزای از ساده و شاه اویس پسر علی سلطان تواچی از غزنین و غیرهم در دار السلطنه هرات از موائد انعام جهان حضرت خاقان محظوظ و بهره‌مند گردیدند

ذکر بعضی از قضایای ماوراءالنهر و ترکستان و تشریف آوردن میرزا الغ بیگ بعد از معاودت آن حضرت

جناب میرزا الغ بیگ از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا میرک احمد را طلب داشت و او توهم نموده گفت من بنده و دولتخواهم اما از مزاج میرزا الغ بیگ ترسانم اگرچه از تو بخدمت توقفی واقع شود معذور خواهم بود و میرزا الغ بیگ بار دیگر پروانچی را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا میرک احمد روان ساخت و پیغام داد که سخنهای بی‌ناسخ مثبت مرعهد که خوبها او دمیان آورد تا بازو قایم میر ابر بید با ایشان رفت و هرچند سعی نمود بجایی نرسید ما وعده کرد که چند روز بعد از این پسر خود را بخدمت فرستد اما باز به پروانچی بازگشت و از آمدن ابا و امتناع داشت و آن عهد و سوگند و آن پسر نیامد و میرزا الغ بیگ بجانب اندکان توجه نموده و میرزا میرک احمد قلاع آن حدود را مستحکم ساخته بکوههای سخت و بیشه‌های پر درخت پناه برد و میرزا الغ بیگ قلعه حصینی که منیع ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانید و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و کوتوالی آنجا را بپایند بکاول داده بطرف اندکان روانه شد و چون بدانجا رسید شنیدند که میرزا میرک احمد با کشتن اجتناب شده با لشکر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و علی قوچین و دیگر سرداران با بینک جنک از اندکان بیرون آمدند و بحوالی وخش رسیده و چون از حال یاغی خبری نداشتند بی احتیاط بمنزل نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا میرک احمد از ایشان خبر داشت تا که بر سر اندکان جنبت امراء مذکور رود و دیگر بهادران اقبال آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه جنگ‌کنان باندکان درآمد و میرزا میرک احمد اگرفته بولایت خود بازگشت چون خبر معاودت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیگ رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هرات تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف شد و انواع عطوفت و عنایت درباره فرزند سعادتمند از آن حضرت صدور یافت و در این اثنا پرتو آفتاب عنایت حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار مهر سپهر خلافت میرزا بایسنقر تافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد و سلقان و خبوشان و جرجان و نسا و باورد و استرآباد و کبود جامه را مع مضافات و منسوبات بدیوان او باز داشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین را که ملک فخرالدین متصل بدیوار شهر هرات ساخته و پرداخته بود و حضرت صاحبقران تخریب آن فرموده بود بحال عمارت باز آورند و بموجب نسخه هفت هزار مرد در آنجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة علی الراوی

ذکر فرستادن حضرت خاقان سعید استمالت‌نامه نزد میرزا میرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی از پیش قترا یوسف

چون میرزا مرکب اندار را بدست چنانچه مذکور شد توهم و زیاده گشته عزم کاشغر نمود که از انجا پیش محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده و توکل نام نوکر شرط همه
شمارد نزد وی فرستاد و پیغام داد که اطاعه الله تعالی تفاوتی الخلوص و الجهاد ات الابدیه و الفصول و الوداد ات السرمدیه و در سلام و تحیت که نسبت آن مخلص اشفاق شده بود تقصیر
خلافت کند و مزین بزینت مدعا و محلی جلیه جاودانی نامه دیگر خاطر را متعلق احوال شما سکه در خانه رسید ربیع الاول و ایالسلطنه هرات انفاق و سیاه بدو شکر موسم بهار
واجب بحمدالله که چنین استماع میرود که میان تو و فرزند ارجمند بیک بجر بخشان نامستقیم دل فساد صورتی که موجب تضمن آشوبش بلاد عباد باشد روی نموده و این خبر در ممالک محروسه
رسید سبب بعد مسافت تبدر کران نپرداختیم و چون بدارالسلطنه هرات رسیدیم شنیدیم کران فرزند عازم ماوراءالنهر ستان است و همچنین غایت بدیع و بعید نمود چه کمال اشفاق ایجاب نسبت
برادران و فرزندان من اللهم الی للحد معلوم دارد و فوق کامل و اتمام و شامل اگر از سر استظهار تمام متوجه شود و تا بنای پدر و فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد و این صورت
از روی صله رحم و غمخواری مسلمانان واقع افتاد و از تخلف و تصلف و غدر و مکر خالیست جهتی که ملازم اند شاید که متوهم شده نفرزند را مانع نیایند و حرکات نا شایسته از ایشان
نپندارد و نهطرا اصلاح دانند مجموع تو هم را بین راز که جریده را عفو فرمودیم الماضی لایذکر حقائق حقا که همه را در دنیا فدای وی خواهیم داد و له الموفق من المسلمان عزت
چون خبر باقی باد و در خلال الحال امیر قرا یوسف از خواص و مقربان خویش مرد انشاء الله تعالی بعقل و کیاست و فهم و فراست موصوف بلطیف تقریر در ولایت آذربایجان در میان خاص و عام
شهرتی تمام و شهرت بدکا چاملی پیدا و فرستاده بوسیله او کاکلوی که همراه او بود بعرض سانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه را بنجابنا بر زانی دارد نهم طوعا خلاص
و دولتخواهی باشد تقدیم رسانیم حضرت در جواب فرمود که علامت راستی قرا یوسف آنست که یکی از پسران خود را پیش ما فرستد و چون او بدین خدمت قیام نماید ما سلطانیه را
باو ارزانی داریم و ملکی را نوازش فرمود ما نگر داند مختار آن انجا خبر سکه امیر اجل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک عراق و فارس و را به حکومت رتبه تعیین نموده بود
بعالم چند روزه درگذشت دریغا که انشاء مقبل نماند دریغا که شهزاده بجهل نماند و حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا اجل کوفته خاطر و پریشان دل شده و بجای او مسند الخلیفه
بضبط و ولایت ری فرستاد و امیر یوسف خواجه و امیر غیاث شیرین و امیر عجب مقرر شده که در حدود و انولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بسلطانیه بسمع ما و شاه جمجاه رسید
امیر ابراهیم و امیر جانشاه را بامیت هزار قشون آراسته فرستاد و کر با امیر الیاس لحق شده متوجه جانب ری شوند و با تفاق را اگر قرا یوسف تعلق و تعرض بممالک

ذکر سبکتلا و استعلاء قرا یوسف بر اران و آذربایجان و مضافات و منسوبات و محاربه او و شیخ ابراهیم والی شیروان و انهزام شیروانیان و گرفتاری دو شاهزاده ایشان

محروسه سانید بفاصله دو آمد مانع شود نداد را بامثال مثال صادر شد لازم بود انچه مقتضی فرمان بود بجای آورند بعد از شکسته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال برافراخت و از سر داران دکر دکشان هر که با او دوستی و رزید عنایات
بسیار و انعامات فراوان ممتاز ساخت مویدین مقال انکه کاکا حاجی که در زمان امیرزاده با بکر تا چهار سنگی تبریز رفته غارت میکرد و با انواع جسارت و بیکر
اقدام مینمود از فرمان پیش قرا یوسف فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو می ایم قرا یوسف گفت انچه از غایت مردی و بیر دلیست فکر کرده که اگر باما حاجی در دعوی خویش صادقست
من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن در قطار ربعها بظهور رسد و مروت و مردی خود را بر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده او را نوخته باز گردانید و با ما حاجی بی توقف از
و فرزندان و ملازمان بخدمت قرا یوسف شتافت و امیر قرا یوسف مقدم ایشان را گرامی داشته همه ساله و ماهه و هفته از غارت امرود و اما حاجی و فرزندان او را طلبیدی داد و محل عالی
ایاغ گرفت و قریه قلعه کاوه را با توابع و لواحق و شش قریه و مزرعه دیگر بر سم سیورغال با و ارزانی داشت و حکم کرد که با ما حاجی دام مکرمه دار و رده باشد و دیوان اعلی
و ارباب اصطبل او را از کان دولت هیچ مهمی فیصل ندهند و دیگر عنایات که تفصیل ان موجب تطویل میشود شامل حال حاجی نکو روی او شد و خصوصا حاجی محمد و متعلقان او شد لقصه دولتیان
کو سلطان احمد بر قصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم شیروانی استمداد نموده و چون میان ایشان اساس دوستی محکم بود امیر شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را همچنین
بخدمت سلطان احمد فرستاده شیروانیان در روز جنگ قریب تبریز رسیده و فرو آمدند ناگاه از بیخ و تعب راه براسانیدند تفاوتی طاقت از ترکمان نماند بگریختند رفته بودند و از برای
جزوی نفع خود میکشتند بقتیل کیومرث رسیدند دیدند که فرو بفراغ بال نشسته و اسباب را بعلف رها کرده اند ناگاه ترکمانان بیکبار شمشیرها کشیده به زخر کاها کیومرث فرستاده و خرکاها را
دریده خاکش بگرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده بر دوی کیومرث را غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و تر اکه کیومرث را مقید یافتند و پیش قرا
یوسف بردند و چون خبر کرفتن و للمزعامه شیخ ابراهیم رسید رسول چرب زبان با تحف و هدایای فراوان نزد قرا یوسف فرستاد در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و مقبول
شده که اگر پسرش سلامت باو رسد مطیع خطه ارسال نماید و قرا یوسف بخشت زبان عتاب و مخالفت برکشاد که مملکت شیروان در جوار تبریز واقع شده شیخ ابراهیم با او
بعد و مجبت و صداقت میبود زهی باحاکم تبریز در مقام مخالفت عدا تست و این صورت با ری در نظر عقل پسندیده نمی اید کنون ممالک آذربایجان مع مضافات و عراق عرب و
دیار بکر تحت تصرف تست میباید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت باشد و بواسطه مروت و انسانیتی که جبلت ما مرکوز است فرزند ما را و اجیب و لخواه بجانب شیروان گسیل میکنیم امیر شیخ ابراهیم نیز
که از مخالفت مجتنب و محترز باشد و طریق موالات مسلوک دارد و قرا یوسف بعد از اکما انچه در خاطر داشت با لجی شیروان گفت فرمانداد که فرزند ما را کیومرث بگذرانند و از تشریفات فاخره
خواخت و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخت و هر دو را رخصت انصراف داد و چون چند کاه بر این قضیه بگذشت قرا یوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان بلشکر آسیه
بر ولایت و دیار آن دار که متعرض ولایت آذربایجان شده لاجرم از تبریز نهضت نمود بسلطانیه رسید و بر سطح صاحت قلعه سبت نیافت لکن اتش نهیب غارت در آن حدود

در انجمن و دو نواحی زده و از انجا بجولای همان اردو اکثر لشکریان بیمار شده ند و قرا یوسف نیز بنجو گرشت بنا بر این العود ولی را خوانده و عنان عزیمت بجانب تبریز منعطف گردانید و چون سایه وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم والی شیروان تو همی بچاکا بنجو راه داده و فرزندخود گیومرث را بعلت آنکه محبت و دوستی قرا یوسف در خاطر داشت بقتل آورده و خبری انبوه از ولایت شیروان جمع آورده و سیران سید علی کیا را با خود جمع ساخته و کوسپندیل حاکم گرجستان با وهزار سوار با و پیوسته بعزم جنگ بیرون آمده و قرا یوسف ایشان را از فتوحات روزگار خود بهت انصاف لشکرها فرانداده و باطراف خبر فرستاد و که هر که با ما کیدل و کینه ست باید که در این معرکه حاضر شود و قرا یوسف در زمان متوجه قتال باغ شد و حکم کرد که ما حاجی را با ذیل احافظت نماید و از انجا خود و با خبر باشند و لشکریان ایران موقان بقرا یوسف پیوستند و سیاه تومان نخجوان نیز با ایشان ملحق شدند و قرا مان از مرد م خود هفت هزار جمع کرده بر استقبال وی شتافت و امیر شیخ ابراهیم لشکری انبوه و لجوج از قزوین و عقب قرا مان روانه کرد و امیر شیخ ابراهیم با امرا و اعظم ان حدود بر کنار آب کرجیمه اقامت نموده و چون ترکمانان در برابر یاغی رسیدند بی تحاشی از آب گذشتند و قرا مان و خواهرزادگان بطلم بیان یورت یاغی در آمدند و مردم شیروان که جمله ملک گرجی باسواران پای ثبات بفشردند و قرا یوسف که احوال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت کرجیان را دیدند اگر آن بدینیاز انجمل آورده ند و ملک گرجیان گرفتار شد و بعضی سران را روی بگریز آورده ند و در انجمال امیر شیخ ابراهیم خواست که سپه خود را از تفرق که بر امیون اردو کنده بود ند بجای باز مرکب بیفتاد و دست و پا شکسته ترکمانی مجهول با و رسید سپه جامه اش بستد و امیر شیخ ابراهیم از شدت درد دست حال خود با ترکمان گفت و تشخص فوطه در گردن والی شیروان کرده و را پیش قرا یوسف برده و فرزندان و اصل غضنفر و اسد الله و خلیل الله و منوچهر و عبد الرحمن و نصر الله و هاشم و ارکان دولت چون قاضی بایزید و امیر پوشنگ با اولاد امیر و دیگر شدند همچنین طیب و سنجم کوسه و دیگر ملازمان شیروان شاه را گرفته پیش قرا یوسف آورده ند و آنچه از اعیان بود ند چسب فرمان یقتل شده و چون عامه لشکر شیروان در آن جنگ یا دقی نمود و بود ند قرا یوسف حکم کرد که ایشان را تعرضی نرسانند و مردم گرجستان که گرفتار شده بود ند بقتل نرسانیدند و ملک گرجی را در محل حاضر ساخته چون از شیروان باد اثار زده دشام داده کرده ند بیرق یکقبضه سیاه زده قرا یوسف تعرض نموده مهم و را کفایت کرده و قرا یوسف امیر شیخ ابراهیم و اولاد و اتباع او مقید به تبریز رفته و چون بالای تبریز شیخ ابراهیم را ضی شاکرده ند که پیش از انشان که مجلس قرا یوسف را ضی باشند نگوئی چون عباس و را عرض رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم با و شاهی شیرین سخن و عباش بود و بصحبت ارباب حسن طلاقت عملی تمام و شت و پیوسته کلمات نمایانه زوی بقرا یوسف میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان بخدمت فرستاده با اموال جزیل و عده داد و امیر قرا یوسف روی مصاحبت کرده بل بود و از سر جرایم عظیم بسهولت میگذشت امیر شیخ ابراهیم از در تملق و عذر خواهی در آمده گذورت قرا یوسف بصفاهت پیل یافت و امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان یزدجرد بن شهریار و خزانه اباً عن اجداد موجود بود و فرمود تا از قلاع آورده همه را قدای عرض نفس خویش کرد انید و یکجا جواهر و نقود قبول فرمود که بده و قرا یوسف و مقام غایت آمده گفت ا وجد انکه از شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایست بدولت ما صادر شد اگر از وی عفو کنیم و او را بحکومت شیروان باز نهایم بر انیه صیت مردی و مروت ما کرده و در اطراف اخلاق متناثر باید حسن اشفاق و مراسم اخلاق ما بر عالمیان روشن گردد و انهمین قرا یوسف و مجلس خاص با ارباب خصاص میگفت و مقاران این حال کسی از زبان امیر شیخ ابراهیم عرض نمیکند که خدمتش میگوید که دست من بیار و در یکدگر عرضه نفس فضل خویش بکام این بنده خاکسار حواله فرمائی شاید که وجه ان کی تمکین یابد اگر شراب خوری حرف فشان بر خاک ازان کنا که نفسی سد بغیر چه باک و این شخص امیر قرا را تا یک پیدا ق بود کار امیر شیخ ابراهیم را نگاه میدیشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند و چون والی شیروان در آمد و را بالغ داد و نده او چندان نخشان و لینه پیرایه زبان آورد که قرا یوسف شفته او شد و ابراهیم در مجلس فرمود که بنداز پایش بیرون آورده و او را بپهلوی خود بنشاند و امیر قرا یوسف پیرا ق از طلب کرده و او را جسب فرمان آمده با امیر شیخ ابراهیم کاسه داشت و در این اثنا نمی قصاب اصول اعیان بر تبریز نثار ها آورده و با امیر قرا یوسف ملاقات کرده ند و گفتند که هر چه امیر شیخ ابراهیم از نواب و دیوان قبول کرده بست ما متضمن تسویم که از ادا نمایم شروط انکه حکم شود که ارباب حوالات در عرض را جاناس کبیر ند و امیر شیخ ابراهیم بسلم نماز د و دست قومان قبول نمود و قرا یوسف ملتمس ایشان بپذیرفت و روز دیگر در باب حکومت امیر شیخ ابراهیم نامه نوشتند مضمون انکه حکومت شیروان از احد و شکی تا بند باب الابواب از بلاد و تلاع بسیوری که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود با و ارزانی داشتیم باید که هیچ آفریده در ان ولایت بخلاف حکم او دخل نکند و امیر شیخ ابراهیم دار و غگان و ضابطان بولایت شیروان فرستاده آن دیوان قرا یوسف بر دات بر انی قصاب و جمعی که ضمان شده بود ند می نوشتند و ایشان بر خوت و افشته بحصالان میدا دند و بر وات بجهت پیش امیر شیخ ابراهیم میبرد ند و نوشتها از ایشان بر مال مملکت میستاند ند و در اندک زمانی آن جمله را دا دند و امیر شیخ ابراهیم و ارزان حریف انهمی قرا یوسف بود و چون فضل بها بیدجهت انصراف یافته بجانب ولایت خود باز گردید

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلده قم و رفتن قرا یوسف

در عاشر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه عرضه داشت امیرزاده سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر خاقان سعید رسید مضمون انکه امیر سلطام چاکر توجه قرا یوسف را بجانب سلطانیه شنیده و پسر خود را استحاکه تشه پیش نهاده است و او را کوفته مضبوط طکا بدارد داشته ام بهر حکم شود عمل نمایم این مزاج اشرف خاقان سعید گران آمده فرموده که بسطام تربیت کرده ماست چون شمن قصد او کرده پناه بولایت آورده سزاوار انست که بال و لشکر مدد او کنیم اقتدا و قیاد و نظر عقل بعید و مدبح مستحاب باید که چون نوشته شاه رسید متوجه قضا و مطالعه الغان کرد انیده بواجبی عایت کند و مقرر شد که اردشیر آقا پیش امیرزاده سعد وقاص رود و در این اثنا طایفه از مردم مفسد بعاقبت باشاهزاده گفتند که بیشکی مثل بسطام داری هیچ بازان نیست که بخدمت قرا یوسف روی و پای بر معراج سعادت نهی و دشمنی خود را بدوستی او ممتاز تو ممنون خواهد شد و میرزا سعد وقاص بسخن آن جماعت فریفته شده قتلق خواجه اضطغا غروق و شتم

گرفته و لطایف را بصید سوار قدم در بیابان نهاد و چون بقصد سید میرزا یوسف شتر ایغاز و اخرام بجای آورده باشاهزاده گفت تو سروری سوی چمن
آمدی سوی خانه خویشتن آمدی و بهشت اطهار امیرزاده سعد و قاص قرا یوسف ملیح در ولایت عراق عجم کرده و لطایف را گرفته تربیت فرمود و شاهزاده را بجانب میل اقامت نمود و
قرا یوسف سیر سید لطایف را بجانب قم و الکوه تا حرم محترم امیرزاده سعد و قاص با آذربایجان رسانید و چون شاهزاده خواتین آقا بیگی بنت امیرزاده میرانشاه که بانوی عاقله توشیند که
اخی فرخ نزدیک رسید باخود اندیشید که سعد و قاص غلط فاحش کرده که بنا بجمعی بر و اگر بجانب بروم ناگاه تراکمه قصد کنند حال ما درمیان بوم بیگانه بجایی رسد و تدبیری در خلاص
گذرانیده نوکران خود را مشکل کرد انید و چون ترکمانان رسید بجانب همدان اگر قشد و جمعی که بنا بر تحریک ایشان میرزا سعد و قاص دمی در باد یه بحیران نهاده بود و همه بقتل رسانیده و
هوس آن فصلان مصحوب نوکر خود و شیرزاد مش حضرت خاقان رسید فرستاد و استخر همه طیاره ادر این امر بسیار تحقیق فرمود و شیرزاد را در رعایت منوچهر علی نوکر میرزا ابراهیم
همراه ساخته باستقبال شاهزاده روانه جانب قم گردانید **ذکر مخالفت میرزا ابا قر با تحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بفرموده و تکدر**
میرزا اولاد چون میرزا ابراهیم برادر خود میرزا اسکندر اسیل کشید حضرت خاقان سعید در ایراد کوچک و میرزا ابا قر اسپر دامن او گرفتند و در ظل شفقت آوردند و از حال وی اداء از حال وی نیک خبر
نداشته و میرزا اسکندر را ما وجود انکه چنان واقعه روی نموده بود پیوسته با خود خیال سلطنت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد و چون بواسطه فرمان امیرزاده سعد و قاص
بجانب باغی ملک قم و کاشان قاصد و همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا ابا قر انگفت که بعد ازین در این سه حدا قامت منصوبیت چه ضبط
امیرزاده سعد و قاص بالشکر بسیار خواهد شد و ان زمان مجال گریز نخواهد بود و جمعی با انکر کرده که میرزا ابا قر را بر آن داشتند که عازم شیراز شود و میرزا ابا قر بسمع رضا
خواهان شنیده با تفاق میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند و مراد نام نوکر میرزا اسکندر از عقب بجانب اصفهان گریخت و کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید و میرزا رستم
خواهت که عقد جمعیت ایشان کسیخته کرده و لاجرم جمعی را بر سر راه فرستاده و در میان راه حوالی چرمادقان بنجالغان رسیده و از ضعف طالع و بخت نه بلکه از سوء
بهمت لشکریان میرزا رستم گرفتار شده و را با صفهان بردند و میرزا ابا قر را بدین سبب فتوری در عزیمت پیدا شده و چند روز در کمدان توقف نموده و چون خبر مخالفت میرزا
ابا قر او توجه بجانب شیراز بسمع میرزا ابراهیم سلطان رسید بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سوبخ خواجه و مزدوران و غیر ایشان گرفته
و بند کرده بمصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و ایشان چون بنجارچیش گریبان ابر قوه و مشهد اردستان رسیدند بار شکسته و هو کلان را گرفته بکمدان پیش میرزا ابا قر افتند
و شاهزاده را بر توقف تاخیر ملامتها کردند و میرزا ابا قر اچون هوس جهانگیری در سرش بود بار دیگر لوای جلادت برافراخت و میرزا ابراهیم سلطان لشکر مرتب ساخته به
استقبال بشیراز بیرون آمده در نواحی بیضا شیراز بشبیخون بسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه شول غیره
بجانب میرزا ابا قر افتند و ز مره از عراقیان نیز با ایشان مخالفت بهست کردند و میرزا ابراهیم سلطان که این معنی را دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر در آمده و الده
خود طولطی خار اما خزانه آنچه توانست برگرفت و آثار قوه بهیچ مکانی توقف نمود و میرزا ابا قر اصباح جمعه بدروازه اصطخر آمد و با جاشکا سواره با تباد و سادات و قضات
و شاربندان و کلانیان شهر بنا بر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را با غزاز و اکرام تمام شیراز در آوردند و چون خبر استیلای میرزا ابا قر باصفهان بسمع میرزا ابراهیم
رسید میرزا اسکندر را که منبع آن فتنه بود با فرمان برشت **ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکانی بجانب تخت گاه سلیمانی نوبت ثانی**
چون خبر مخالفت مصیر میرزا ابا قر بسمع همایون حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای قضای آن کرد که پیش از انکه قوت او زیاده شود و تدارک انهم نموده آید و بامضاء این عزیمت امیر
جلال الدین فیروز شاه را با یاران کینه خواه از دیار بیابان یزد بعراق فرستاد و در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان جای گرفته در دفع ظلمای نمایند و امیر غیاث الدین شاه ملک را
بجانب یزد ارسال نمود که با امراء که در انجا بند و نه پیوسته و با تفاق طرق فتنه و شورش امیدوه گردانند و فرمان قضا امضا شرف نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان
بر لاس تقدیر و لقمان فته و لشکرهای آن نواحی را جمع آورده بار دوی اعلا رسانند و چون جنود ظفر ورود بر درگاه عالم پناه مجتمع شدند حضرت خاقان سعید بعقبه همت
جاده وی آلاتهای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هرات بعزیمت فرمود و در نزدیکی مشترک جام از فرستادگان قرا یوسف جاسوسی کرفته و احوال عراق عجم
و آذربایجان معلوم کردند و در این وقایع صدیر میرزا الغ بیک از جانب سمرقند رسید معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خواهید و نقش جهان خضر خواجه خان را
بجای او نشانده اند و چون اعلام ظفر فرجام بجانب بسطام سید امیر سید علی کمابیش صحبت امیر اعلاء الدین علیکه بیاپه سریر اعلا آمده بعنایت سرافرازش و از برای نفی لشکر ایت
خود عزیمت کرده و امیر حسن کاراقلعه فیروز کوه بار دوی کردون شکوه آمده معصوم برادر امیر بسطام جاگیر از طرف او بدیل رسیده و حالات او در باسیجان و قرا یوسف تکمان
تشریح معروض داشت و فرمان قضا امضا نفاذ یافت که امرا که در حدود دامغان لوند بجانب شیراز توجه نمایند و بهمین حکم شد که امیر فیروز شاه و رکاب میرزا ابراهیم
سلطان روان شوند و بردو سپاه در عین دولت و اقبال متوجه مقصد شدند بدین کونه فصل تا قصر زرد ذکر رسیده شد هنوز الاجرد و میرزا ابراهیم سلطان بنا خوشی مقرر
شده بود بالشکرهای ایلیاپان عازم شیراز کشت و چون میرزا ابا قر از این معنی آگاه شده بمصیحت لشکر و اهل شیراز قیام نمود که اهل شیراز خود را تسلی میداد که مگر ممکن است که انحضرت بنفس همایون آمده
باشد و چون میرزا ابراهیم سلطان بکوالی شیراز رسید میرزا ابا قر اچاره دیوار شهر را بنیاد ساخته موکب خاقان سعید بحدود قم و کاشان رسید از انجا بجانب اصفهان رفت و در انموضع خاطر
میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا ابا قر اراده شیراز نموده و می کوشد و مصمم کشته از استماع این خبر فرمانفرمای بحر و بر از موضع مهیا بسبیل الغار روی توجه بملک فارس

فارس نهاده و بعد از طی مراحل چند همایون فال سایه اقبال بر ظاهر شیراز انداخته عرصه با نزهت میدان سعادت محل سراد قی عظمت و حشمت گشت و چون میرزا ابابکر از مهمات
رایت نصرت شعار خبردار شد حیرت و دهشت بضمیرش سهیل یافت و کس پیش غیاث الدین پیر السفر فرستاده التماس نمود که در پایه سریر اعلا زبان محجبه شفاعت گشاید تا بلکه جان تخت طلعتش و مبذول داشته بعرض خاقان سعید رساند که هر چند زیراز را بقهر احکام شاشانیت صادر شد اما تا عاصی مرتکب معاصی نشود مضمون العفو عند القدرت که
بهترین ملکات است بوضوح نپیوندد و الکنون اگر خجست شود و رایات کفن بدرکاه پادشاه زمین و زمان آورد م و الحضرت مسئول فرزند خود با سعاف و انجاح مقرون داشته
از ولایت میرزا ابابکر گذشت اما دو سه کس را از مردم معوض آموز معوض افش خشم جهان سوز کرد انیده و خاص از برای نفع عام بیاساختصاص داد ذکر وقایع متصرفه
و تفویض ایالت عراق عجم بمیرزا الیاس خواجه چون میرزا ابابکر از غایت شرمندگی و کمال انفعال محال
دانست که دیگر بلازمت حضرت خاقان سعید مشرف شود و حصال اقبال نماید و اقامت او در آن مملکت مقرون برضای همایون بود رای عقده گشای ان حضرت اقتضای ان کرد که او را
بجانب کرمسیر و قندهار و سند آرزوی چند و مصاحبت میرزا امید وار باشد و خدمتش را مغتنم سیرد و روانه انصوب گردانید و موکب همایون بشیراز آمد و حکم شد که امرا بالکبر ان
که دعوی ضبط و استمام ایشان نماند بعاطف خواهر و نوازش اشارات حکام لرستان و سرداران شولستان بر کاب سلاطین پناه آمده و ملک کرکین مال و ولایت لار بالتحف و الهدایا
پیشباز موکب همایون پیوست آنچه آورده بود بوسیله امرا گذرانیده و خدمات و عرقبول افتاده منظور نظر عاطفت گشت و الحضرت همه را بعنایت بیکران مسرور
گردانیده و باقی ماه مبارک رمضان را در شیراز گذرانیده چون سلال فرخ فال شوال روی نمود حضرت خاقان سعید علی الصباح بنیت اقامت صلوة عید مصلی شده
خوشنسیم مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش میرود انیاد و چون ولایت عراق عجم را بدیگر بفرالتفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست
که ضبط و نسق ان ولایت را بسپرداری صاحبی جوهر الرا فرماید که رعایا و کنف رعایت او زندگانی تواند کرد و بعد از تقدیم مشورت فرخ خبر یاسا بر تعیین فیع مقدار امیر مبارز
الدین الیاس خواجه بسیار درک ماهی آثار رستم و اسفندیار بود افتاد و زمام مهام آن دیار در قبضه اقتدار عدالت و شجاعت او قرار گرفت و بر لیغ جهان مطاع نفاذ پذیرفت که مال و
متوجهات ملک قم و کاشان و ری و سمنان را تعهد و کیلان در وجه اخراجات لشکریانی که ملازم او باشند مصروف کنند و انمقتضی سوتیت و عدالت و نکند و با سپاهی و رعیت
معاش کند بنوعی که یوم بقوم الحاق نیازمند جواب بیرون نیاید و چون خاطر خطیر خسرو جاکیز از جانب عراق فراغت یافت بعزم زیارت قطب السالکین شیخ ابو اسحق متوجه
متوجه کازرون شد و از روح مقدس ان حضرت و سایر اکابر استمداد همت نموده و براه کوتل بار و یکبر غریمت شیراز فرموده و کرة بعد اخری ایالت و ولایت بفرزند سعادتمند خود میرزا
ابراهیم سلطان ارزانی داشت و بعد از آن رایات نصرت نشان از تخت سلیمان بجانب دار الامان کرمان در حرکت آمد ذکر توجه رایات کیتی ستان بجانب
کرمان و مرجعت نمودن و در نوبت دل که حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت الجیان باستحضار سلطان اویس پسر آمد که بکرمان فرستاده و بجا
برانگیخته از حکام ولایت شیراز خراب شده بود و در خزانه هیچ نمانده بود که پیشکشی سرانجام نماید و انقضا و حکم تعلقی نمود و دست مداخلی و شایع و موالی و سوقیه زده بهر آ
زحمت اندک بیلاکی که لایق ملازمان حضرت بود ترتیب داده و اورا و سایر امرا و سوی همایون فرستاده ذکر سلطان اویس او را و دیگر و بوقوف عرض رسانیده و معروض داشت که
سبب توقف و غیاب این بنده ساز سفر و ترتیب تحفه هدایا که سزاوار ملازمان بساط باشد مشغول گشته و مترقب بدرگاه گیتی پناه خواهد رسید و آن حضرت بکمال لطف
و کرم قسم عفو و اغماض بر جریمه بی دل او کشیده عازم خراسان گردید و در نوبت دویم که حضرت خاقانی ملک فارس و ولایت را از دست تصرف میرزا ابابکر انتزاع نموده
سلطان اویس را در خواجه را که بخشیم اغراز و احترام در دوی میکرد بدرگاه پادشاه اسلام روانه کرد و چون در آمدن ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت و ایشان را شوق
سعادت زمین بوس حاصل کردند و الحضرت از احوال سلطان اویس استفسار نموده و جواب او شنید که در همین چند روز میرسد و چون ان آمدن سلطان اویس استماع یافت حضرت
خاقان سعید فرستادگان او را عتاب مؤاخذت فرمود و این خبر سلطان اویس رسید او غضبناک شده بادشاه اندیشناک شده و ملازمان او را تحریض و تحریص نمود و جوع غربت رسیده بود
انواع خیالات فاسده در دماغ او راه یافت و ولایت ملوکانه را بشیر بیشه زنان آمده بنوای سیر جان رسیده و بزیارت قدوة السالکین شیخ ابو اسحق رفته بعزم مراجعت نمود و خبر توجه
الحضرت بکرمان متواتر شد سلطان اویس و مقربان و مخصوصان او در ورطه حیرت و دهشت افتادند و اخرالامر عالیجناب سپاه و تاج الدین حسن را که از جمله معتمدان
بارگاه و دی همایون فرستاده و حضرت خاقان سعید شرایط احترام انجناب کافیه بجای آورده و سعید مشار الیه متشفع الهای کرمان زبان کشاده تقبیل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار
لشکریان را از خرابی آن ولایت مانع اید و عزیمت خراسان فرماید انجناب بهر چیزی که باشد سلطان اویس را بلازمت برساند و حضرت خاقان سعید درخواست جناب ولایت
مآب اقبول فرمود و امرا بانکه بتاخت کرمسیر فرستاده بودند باطلبیدند و از قصبه سیرجان براه بیابان دوی بخراسان آورده و بعد از طی منازل و اماکن متوجه شهر و خانه سلطنت
هرات و از زمین مقدم خویش مشک گلستان ارم گردانیده و در سال فرخ گورغیاث الدین محمد چون فرمان خاقان سعید در دیوان اعلا ظهور یافت و تا غایت عمر که صدر دیوان بوجود شریف
بود بمقتضی فاحکم بین الناس بالعدل عمل مینمود ذکر مصاحبت میرزا میرک احمد و میرزا الغبیک و انجنابشان رسید چون میرزا میرک احمد میرزا الغ
بیک کورکان را خان معظم لعنت کرده و امرا بتقبیل رسانیده خواست که بمغولستان رود و حضرت خاقان سعید نامه مودت آمیز فرستاد چنانچه مشروح گشت و خدمتش مقارن معاودت خاقان
سعید از کرمان بدار السلطنه هرات آمد و شرف تقبیل انامل همایش دریافته ملازمت میرزا الغبیک و میرزا ابابکر را واجب و لازم دانسته با یکدیگر تشریف

ذر شمال نیوده و نوکران فتنه انگیز عروس مملکت در نظر ایشان آرایش میداده، شاهزادگان نیز نظر قبول در وی نمیکرده‌اند و صورت این قضیه مسامع علیه رسیده و فرمان
تحقیق این احوال عرضه داشتی از جانب میرزا ابقا و آن مضمون آنکه میرزا ابقا را طایفه از مردم بمخالفت قصد آن نموده و بنده بر آن وقوف یافته ارباب شورش و فساد را
بسبب الهبا و فرستاده و میرزا ابقا را در انجا بضبط نگاه داشته‌ام و بر وصول فرمان گوش نهاده امرا و ارکان دولت بعرض پادشاه کردون کشت رسانند که مضمون
کلمه الاقارب لا تقارب بوصول پیوست و چون شاهزادگان از حد اعتدال گذشته که در این باب اهمال و اغفال رود، لیکن که بخاطر شریف چندان خیال رسید که از آن آسمان
ایمان و دست نرود و ما وجود همی مقربان درگاه ملک علام شاهزادگان حضرت خاقانی را بدان سخنان التفات نفرموده و فرمود که میرزا میرک احمد عزم شیخ بزیارت کعبه معظمه دارد و میرزا ابقا
که از سب بنده زنده آزاد و ولایت بند قرار گیرد و میرزا الغبیک را دو کشتی نشانند تا بخت و طالع بکجا سر برآرد و دو سر یک اندیشه کرده چنین فرمان ملازم شده و بعد از صدور
ممالک محروسه بکمال غربت متلاشی گشته و میرزا الغبیک از ممالک فسحی گردنده از دیگر شاهزادگان خبر و اثر نیافتند و بیشکی از ایشان نشان نداد

ذکر امیر شمس الدین همی و منصوب داشتن سلطان اویس او بخلاف عهد و نامردی

عالیجناب نقابت مآب امیر شمس الدین همی که متصدی شده بود که سلطان اویس بن امیر ایه کورکان را بسرعت اعلام سازد که ممالک خراسان و عراق و آذربایجان و روم و شام و دیار بکر و دیار ربیعه و مضر و موصل و اربل و شهرزور و توابع و لواحق آن بتمامی در حیطه تصرف و تحت تسلط و تحکم حضرت خاقانی درآمده و بعد از استماع این خبر آتش خشم جانسوز اشتعال یافته فرمان واجب الاذعان بمضمون آنکه از امرا عظام مثل امیر چاقانشاه جاکو و امیر حسن صوفی و خان امیر قربان شیخ و غیرهم که ذکر ایشان موجب تطویل میشود و با تفاق امرای سیستان شاه قطب الدین حاکم فراه شاه شجاع نیالتکین با لشکرهای آراسته متوجه کرمان گردند و امرا مذکور و شاهان با چهل هزار سوار نام دار عالم
اندیار شده و در تصفحات ربیع الآخر خبر توجه لشکرهای خراسان بکرمان رسید سلطان اویس با وجود آنکه هر روز علیق الاغان او را بر اهل بازار قسمت میکردند در حق هفتاد
صد دینار کپکی نهشت برقرار داده بهنگام اصرار ثغور و امرا سپاه را مرخص بود و متحصن شهر و رایت خلاف و عناد برافراشت و امرا عظام با سپاهی چنان عظیم که هر لشکری بآن
عظمت بکرمان نیامده بود در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه نمودند و از جانبین نایره قتال افروخته گشت و مدت هفت روز زمان محاصره ممتد و بافت و تمامت
ارتفاعات و انبار و خواکه در بیرون بود و عیالاتی که در اندرون بودند با لشکری مانند طبل تهی بر سر می زدند و امرا کرمان سر یک بر دروازه بودند و بر برج نوکران خود تسمت
کرده بودند و بر خم چوب از ارباب صنایع و محترفه اهل بازار خرج محافظان برج میکردند و دیوان سلطان اویس هر کس که دیناری گمان میبردند محصل بر وی گماشته
و ایشان پیش از کمان چنان مقرر بوده که از اوانی مغول نزد و شام میشنیدند و بجز زر حواله کردن بر جایی سنبه دیگری نمیدانستند، و بالاخره اهل شهر بتنگ آمدند سلطان اویس
وسایل انگیخته که اگر خاقان سعید خون نبنده بیگناه بخشد بخدمت مبادرت نماید و آن حضرت رحم فرموده گفت که سلطان اویس چند نوبت مقرر کرده که بدرگاه عالم پناه می آمد و هیچگاه
بوعده وفا ننموده با این همه کذب و خلاف اگر در قول خود صادق است زبانش اول موافق یکی از ملتمسان خود را پیش فرستد تا لشکر فیروزی اثر ترک محاربت کنند والا اداره دوده
شهر بخنجر نماند تا کمند تسخیر بر شرفات شهر کرمان نیندازند امرا چون بحضرت مصالحت یافتند خدمتی سلطان اویس فرستادند که مصلحت اهل کرمان در آن میدانند که شیخ حسن که رکن رکین این
مملکت و مقرب تخت صحبت با برکاه فلک شتابا آید تا مهر اقراری باو و سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ حسن با پیرون فرستاده امرا را از ظاهر کرمان بر خواسته متوجه دارالسلطنه
هرات شدند و بعد از قطع مسالک مقصد رسیده و شیخ حسن بوسیله ایشان شرف پای بوس حاصل کرده پیشکشها بگذرانید و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدای عزوجل عهد
کند که خلعت امان و سلطان اویس بوشانده تا بیاید و پیشانی شکانت بر ساحت دولت ساید، آن حضرت قسم یاد کرد که هیچگونه تعرضی سلطان اویس نرسانده و بر که
در آن صدد آید دافع شود و فرمود که اگر سلطان اویس متوجه این جانب شود از برادران فرزندان نزدیکان کرامی تر باشد والا دفع او بر ذمت همت پادشاهانه واجب شود باقی خود والله اعلم شیخ
حسن فرصت یافته بطرف کرمان بگشت و آنچه دیده و شنیده بود بسلطان اویس گفت غره قش در دوازدهم شوال متوجه قبله آمال شد و چون بسرخه خراسان رسید در منازل و
مراحل آنچه باید احتیاج الیه بود آماده یافت و بعد از چند روز باولی برسید بلا بحضرت خاقان سعید سر افراز شد و آنحضرت سلطان اویس و سایر محرمان او را بنواخت همه را
صلاح امن و امان داد و دو ایل که ولایت کرمان بجوزه تصرف بندگان درگاه آسمان بارگاه نوکران میرزا قاید و با او مخالفت کرده خواستند که او را از میان برگیرند و بر او رش
میرزا آنجا را بتمامی او نصب کنند میرزا قاید و خود را بکنار کشید و حضرت خاقان سعید را معلوم شده امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این حادثه نامزد فرموده و میرزا قاید و بر
دشمنان ظفر یافته بتمامی خود و متمکن گشت و هم در سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت خاقان سعید را با استقلال داشت از تخت و تکبر بزار گردون گذرانید و دنیا سر بی خواجه
داد و دولت اظهار قبایح احوال بی نهایتی شاهزاده جوان بخت میرزا با لنیقرار وزارت معزول شد و بامراض مختلفه مبتلا کرده بعد از چند روز ارواح داد و تفصیل احوال سید
فخر الدین در تواریخ مذکور است و تفصیل آن زیاده بر فایده منصوری

ذکر رفتن شاهزاده عالمیان میرزا شیورغتمش بجانب بدخشان بر سر فرمان

شاه ولایت پناه الدین یکی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشره و ثمانمائه از جانب دارالسلطنه هرات آمده از برادران و اقربای خود و بایه سریر اعلا شکایت کرده و در
بیان احوال بدخشان و ربیع و مرج ان مملکت فصلی مشبع باز راند خاطر خطیر آن حضرت که مورد الهامات ملک قدیر بود مقتضی آنشد که ضبط و لایت بدخشان با یکی از شاهزادگان صباحب
وجود رجوع فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه خیار بر فرزند صلبی آن حضرت میرزا غتمش افتاد و حضرت خاقان سعید سایه سایا سلطنت انها دند او را علی وجه الکمال میاشته
زمام مهام عوضه بدخشان در کف کفایت منهوم نهاده و امیر علیان سپاه و امرا فوجی لشکریان و ایله انضوی ساخت و مملکت بدخشان از قرطلعت ان مهر سپهر خلافت فروزان شد و در دم

انجا از حوادث روزگار و جفاهای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نیکی شاه نیز باجازت مراجعت کرد و بعد از غیبت میرزا سیورغتمش در اندک زمانی اختر برج سلطنت میرزا علاء الدوله از افق ولادت طالع شد و نقش بند نگارخانه ابداع این صورت بدیع بر لوح هستی بنگاشت طلوع کرد شاهزاده چون مه برج جلال بر آسمان شهی اختر همایون فال

ذکر آمدن میرزا الغ بیک گورکان بجانب هرات

مغیث السلطنت میرزا الغ بیک گورکان را اشتیاق ملازمت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم خراسان شد و چون خبر وصول آن جناب متواتر گشت و موکب همایون او بحدود هرات رسید نوئین کبری گوهرشاد آغا و غیاث الدین بایسنغر میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرایط تعظیم بجای آوردند و جناب الغ بیک در نوزدهم ماه ربیع الآخر بپای بوس آن حضرت سرافراز گشته و حضرت خاقان سعید فرمود که تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند و در اواخر ماه ایلچیان خطا را که پیش از این چند گاه آمده بودند بلطف عظیم دادند و بحضرت مجموع ایشان را غرق بحر انعام و احسان گردانیده و جهت دائمینگ خان حاکم خطا بسیار ساکات و تبرکات فرستاد و بجماعت سپرده جهت انصراف اجازت داده و هم در اواخر ماه گوهر سلطان اویس بن امیر آدینه کوکلتاش که از جانب کرمان آمده بود بسمرقند ارسال فرمود و در اوایل جمادی الاول میرزا الغ بیک و امیر جانشاه بلکا که در آن چند روز از خوارزم آمده بودند بخلعتهای فاخر و احسان بیحد تفقد فرمود و رعایت ارکان دولت جناب بایسنغر کما ینبغی بجای آورد و بعد از آن عازم سمرقند شد و میرزا محمد جوکی را همراه برد

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب قندهار

در شهور سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر خبر رسید که میر سیفل قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه بودند در آن نواحی با هم نزاع میکنند و از جهت منازعت آن دو رعایا در زحمت و مشقت اند و آن حضرت امیر حسن صوفی را با فوجی از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون امیر مشار الیه بدانجا رسید شنید که شاه اویس پسر علی سلطان تواجی بمحاصره غزنین مشغول است و سلطان بایزید و میر سیفل به بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته و طایفه مفسدان مردم آن ولایات را از دزدی و چپاول بفغان آورده اند حضرت خاقان سعید دولت را صلاح در آن دید که قشلاق در آنجا کند و چون میرزا قیدو و میرزا بایقرا را که و کشته سند و ستان نفرستاده بود آن حضرت قاصدی نزد میرزا قیدو روانه کردانید که چون میرزا بایقرا بجانب سند رفته او بحضور رفیع رسد حضرت خاقان سعید در اواسط سنبله خیمه حشمت و عزیمت بر سر پل مالان کشید و در آن منزل بشرایط جای استفتاح قیام نمود و در ماه مذکور بعضی میرزا قیدو دولت ملازمت میرزا بایقرا بار دیگر بهمایون پیوست و امر فرمود که خضر خواجه ملازم شاهزاده او بسمرقند برود و رایات نصرت شعار از پل مالان در جنبش آمده بعد از سه روز بقصبه اسفزار رسید و میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد و بعد از یک هفته از آنجا کوچ واقع شد و در چهار دهم شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر پادشاه گشت و روز دیگر امیر حسن صوفی ترخان از قندهار رسید و امرا بر سبیل ایلغار سوار شدند و چون حضرت خاقان سعید مسموع شد که لشکریان بی الزام حجتی دست تعرض بقتل و غارت هزاره دراز کرده اند چنانکه در میان ایشان مانند لشکر روز محنت و بلا افتند و مولانا صدر الدین ابراهیم که منصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا رسایان آن طایفه نصیحت کند و خدمت بیانه مقارن این حال رای دولتخواهان که تربیت کرده حضرت صاحبقران مغفور بود بتلقین مهم و لیت بشرط باطلیس مشرف شده مشمول الطاف جهان خسرو آنگشت و میر سید فیروزشاه و میر ابراهیم و امیر نوشیروان از جانب غلشانگان رسیده و بموکب اعلی پیوست و ملک قطب الدین بالشکر سیستان ملحق شد و سپاهی فزون از تخمین قیاس در تحت رایت گردون ماس جمع آمدند و موکب همایون در حرکت آمده بیست و دوم ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت و امرا و شاهزادگان جوان بخت مقرر شد که میرزا بایسنغر بر سبیل ایلغار بجانب هزاره روان شده در اثنا مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند و بدین سبب رفتن امرا در توقف افتاد و در سیوم ماه مبارک رمضان اعیان غزنین که عالم پناه بودند و از جانب میرزا قیدو کسی آمده خبر آورد که شاهزاده فرار نمود و آن حضرت فرمود شاهزاده نرسیده باشند و سپهسالاری از عقب فرستاد و نهم ماه کسی آمده عرضه داشت کرد که کال از مردم میرزا قیدو کسی با ایشان نیست حضرت خاقان سعید میر ابراهیم را روانه نصوب کردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید و صلح کند غزنین را با او گذاشته مراجعت نماید والا بمحاصره آن مشغول شود و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو باردو آمده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و امرا و سرداران هزاره باستان بوسی آمده فرستادند باج و خراج قبول کردند و آن حضرت در ضمان دولت و اقبال باردوی که در کنار هیرمند گذاشته بود مراجعت نمود و روزی آن حضرت بشکار رفته در حین سوار شدن بر اسپ منقرش دگر نا گاه از زین بر زمین افتاد و کسری بدست همایونش راه یافت و فی الحال ایلچیان بر حرکت آمده استاد پیر را که در شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از دار السلطنه هرات بیاوردند و او را بخدمت همایون حاضر ساخت و او بجبر کسر مشغول شده و در این امر اهتمام نمود و در اندک زمانی حضرت صحت عاجل یافت و بشکرانه این نعمت چندان استاد پیر زر رسید که مدت حیات جیب فقر و نیاز او آزمند نبود

ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود و معاودت آن حضرت

در آن اوان که کنار آب هیرمند مضرب خیام گردون ماثر بود رای عالم آرای اقتضای آن کرد که منصب وزارت که ثانی مرتبه سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر کردد که از عهده استخراج اموال پادشاهی از مملکت داری و رعیت پروری قیام نماید و بعد از تقدیم مشورت ارکان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت جناب صنف صفات دستور اعظم نورنا خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی چست و درست است لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق و فتق جهانیان در کف کفایت آن جناب نهاد و او بنوعی در آن شغل خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه محفوظ بود و هم ترفیه رعیت مرعی و قریب سی سال باستقلال و فراغ بال بآن مهم اشتغال فرمود تا حضرت خاقان سعید در حیات بود که غبار ملال بر حاشیه ضمیر او ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود که میرزا اعلی ابن سید از جانب اصفهان رسیده تحفهای پادشاهانه

بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل رفته بود باز آمده معروض داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون است و درین اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموال که هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود و امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که بر سر جمعی از متمردان رفته بودند باز آمدند و الجه فراوان آوردند و میرزا علی بن میرزا رستم برحسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شده نوازش بسیار یافت و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که هزاره در ادای مال تعلل مینمایند و آنحضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی را بانصوب روان فرمود تا متمردان را تاخته و کار ایشان را ساخته مراجعت کنند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرموده روی بمقر عز و شرف نهاد و فرمود که میرزا قیدو را بدان خوشی همراه خویش آورند و اگر بنیاد والوس او را تاخته او را بند کرده بدرگاه عالم پناه رسانند و حضرت خاقان سعید حکومت و لایت گرمسیر را بامیر عبد الصمد ارزانی داشت و جهت کوتوالی قلعه قندهار یکی از معتمدان تعیین کرده موکب همایون بعد از قطع منازل بدار السلطنت هرات نزول فرمود و اعیان ان بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند و چون رایات فتح آیات در مقر عز خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید الیجان امیر قرا یوسف امیر زاغستان اکه پیش ازین آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشت و در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا سعد وقاص که بی موجبی ملک قم را گذاشته با آذربایجان رفته بود چنانچه مذکور شد بعد ازان جوانی جهان فانی را وداع نمود و حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده پاکیزه صورت تاسف و تحسر بسیار خورد و بغایت ملول و محزون شد و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی امرا که بطلب میرزا قیدو رفته بودند در استمالت او مساعی جمیله مبذول داشتند و خاطرش را بالطاف و عنایات حضرت خاقانی نوید دادند و شاهزاده را چون قصور مرحمت آنحضرت معلوم بود بر فور متوجه ملازمت گشت و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بعنایات بیکران مخصوص آمد

ذکر توجه امراء عالیشان بجانب ولایت بدخشان

چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنت هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان انجا علم طغیان برافراخته اند و دم از عصیان میزنند و آنحضرت سید احمد الب قرا را که برسوم رسالت دانا بود بانصوب فرستاد و سید احمد ببدخشان رفته با شاهان بدخشان ملاقات کرد و چندانکه از وعد و وعید سخن راند مفید نیفتاد لاجرم بازگشت و بپایه سریر اعلی آمده صورت اصرار ایشان بر تمرد و استکبار معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و دیگر سرداران لشکرهای قندز و بقلان و اینک جمع آورده در رکاب میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند و امرا مذکور روان شده به بلخ رسیدند و شاه بهاء الدین که راس و رئیس شاهان بود از جانب بدخشان آمده اباکی نداشتند که کلانتر شاهان تو قبول کنی که مال انولایت چنانچه در زمان حضرت صاحبقران مقرر بود بخزانه عامره رسانی با شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین گفت اوقات من بطاعت و عبادت مصروفست برادر و پسر من صاحب اختیار آن مملکت اند امرا ایلچی پیش ایشان فرستادند و برادر و پسرش جوابی مقرون بصواب ندادند امرا کیفیت حال معروض ایستادکان پایه سریر اعلی گردانیدند و فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را بهرات فرستند و امرا بجانب بدخشان روند و با مهم مخالفان بقطع نرسانند معاودت ننمایند و امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان شدند و میرزا الغ بیک پنجهزار سوار بمدد فرستاد با ایشان پیوستند و چون نوئینان و لشکریان بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که از قلت تهور اظهار مخالفت و عناد میکرد سیلاب بلا را بر خود محیط یافت و از کردار خود پشیمان شده جناب ولایت مآب خواجه تاج حسن عطار که از اعاظم ارباب ایقان و عرفان بود شفیع ساخته پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده جناب قدوة العرفا با امرا ملاقات فرموده و سخن مصالحه درمیان آورده و امرا شفاعت جناب حقایق پناهی عرضه داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر کردانیدند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول تلقی فرموده از سر جرایم بدخشانیان درگذشت و رقم عفو بر جرایم عصیان ایشان کشید و شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره رسانند و امرا مراجعت کرده حکومت بدخشان برایشان قرار یافت

ذکر اخذ و قید میرزا قیدو بنا بر مخالفت و عصیان

چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از پیر علی تاز و جمعی خاینان کشته شد حضرت خاقان سعید کشندگان او را بانواع عقوبت و نکال سزا داد و حکومت ملک آبا پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او پیدا شدند آنحضرت مملکت قندهار و بلاد سند تا حدود هند بدو مسلم داشت و علم دولت او چنان بالا گرفت که پیش والی هندوستان فرستاد پیغام داد که اگر دوام ملک و حکومت میخواهی باید که تا حدود قنوج تا ملتان سکه و خطبه بنام و لقب انحضرت گردانی و با وجود آنحضرت بدین نوع جسارت اقدام نموده در آن هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر قشلاق و میرزا قیدو بهم جان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای خود باز گذاشت و از شرایط خدمت مباعدت جسته طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نمود امرا که مامور بآوردن قیدو بودند دغدغه‌اش را از باس سطوت ایمن گردانیدند تا او بسید هشت روی بشاه عالم پناه آورد و شرف پابوس دریافت و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گشت چنانچه سمت گذارش یافت و چون چند روز در دار السلطنت هرات باعزاز و احترام بگذرانید جمعی از مفسدان فتنه آموز از طریق تسویلات شیطانی در دل شاهزاده جای دادند و او از ضعف طالع و بخت بد در نوزدهم رجب از دار السلطنت گریخت و آنحضرت فرمود که میرزا بایسنقر با بعضی از بهادران بتکامیشی او روان شدند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ بموجب فرمان بانزار رفتند و میرزا قیدو نیم شب بقریه توران درآمد و نوکران شاهزاده خواستند که بهان نوکران داروغه بوته را بگیرند نتوانستند و داروغه بوته دانست که میرزا قیدو دروغ میگوید و قاصدی بقصبه فرستاده از کیفیت حادثه اعلام داد و میرزا قیدو بیچاره و بیکس شده باو رسیده چون معلوم کرد که رندان از حقیقت حال آگاه شدند محل توقف ندید و بسرعت هرچه تمامتر عزیمت نمود و خواجه نظام الدین که ضبط ولایت تعلق باو میداشت با طایفه از عقب در حرکت آمد و شاهزاده در زمان هزیمت ایستاده بجنگ مشغول میشد و پیرو کرده جنگ کنان سرقند تا بقصبه تاب رسیدند و میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا نظام الدین شیرازی و او بهمان او در گذشتند ناگاه بر ایشان تاخت و مجموع را پراکنده

ساخت ونظام الدین بخارائی را بقید و منوچهر قریه‌بیگی را مقید ساخته بودند و ملک مظفر الدین سر راه گرفته جنگهای عظیم کرد و بسلوار اکه عمدهٔ ملازمان قید و بقتل آورد و میرزا بایسنقر هنگام چاشت بقصبهٔ او بر سیده پهلوان محمود دندان اثار پهلوانی بظهور رسانیده . ناگاه رایت فتح آیت میرزا بایسنقر سایه بآب وصول برسر گذاخت و میرزا قید و منجم و سر سپیچه شده از اسب فرود آمده به تقدیر ملک قدیر رضا داده دست به بند داد و امیر فرمان شیخ او رابسته پیش آورد و باقی مخالفان فرار نمودند و میرزا بایسنقر حکم کرد که هیچکس را تعرض نرسانند الا صدر جهان را که خمیر مایهٔ فتنه و فساد بود بیاسا رسانیدند و شاهزاده بعد از ظفر و نصرت معاودت نموده میرزا قید و را سعید بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت خاقان سعید مبرم شکر و سپاس ملک حمید قیام نموده در باب مجرمان بعفو و اغماض شرع شریف عمل نمود و میرزا قید و را بقلعهٔ خنجیان الدین محبوس گردانید و رتبهٔ بعضی که دران یورش کارهای مردانه کرده بودند بذروه عتوق رسانید و چون خاطر خطیر حضرت خاقان سعید از جانب میرزا قید و فراغت یافت تمامت ولایات که تعلق بشاهزاده میداشت از کابل و غزنین و قندهار و افغانستان و غیر ذالک بر سم سیورغال بفرزند ارجمند خویش میرزا سیورغتمش ارزانی داشت و ان جناب با طبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم بان صوب رفته مستقر سریر مملکت و حکومت گشت

ذکر رفتن خاقان سعید به مشهد مقدس و معاودت بهرات حضرت خاقان سعید بنا بر عقیدهٔ که خاندان طیبین و طاهرین داشت عزیمت مشهد مقدس رضویه علیه السلام والتحیه جزم فرمود و بارادتی تمام پای همایون در رکاب نصرت انتساب آورده و روی توجه بانصوب نهاد و چون بان موضع رسید شرایط زیارت بجای آورده و صلوات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانیده و قندیلی را که از بامداد مشتمل طلا با شارت علیه ساخته و پرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد او بخته‌اند و پیش ازین بانوعی عظمی که هرشا دافا در جوار قبهٔ بزرگوار امام هشتم علیه السلام مسجدی جامع بنا نهاده بود و درین اوقات نزدیک باتمام رسیده این عمارت بی تکلف و تزئین در اندک زمانی بدست پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نموده شرف محدث ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت دران صوب چهار باغی و سرائی در طرف شمالی متصل طرح انداخت و بساتین و جایگاه دست و همان چند روز باتمام رسانیدند که ناگاه چون موکب همایون بانجا رسید منزل اماده و مهیا بود و ان حضرت از مشهد مقدس متوجه طوس شد و بزیارت مشایخ و اکابر انجا فایز گشت و انواع صدقات در بارهٔ درویشان بتقدیم رسانید و از انجا بجانب دار السلطنت هرات معاودت نمود و باغ زاغان را از قدم مقدم خویش مفتخر و بارو ضهٔ رضوان ساخت و مقارن این حال بار دیگر ایلچیان خطای با تبرکات و نفایس فرح افزای و مکتوب و ایلچی خان که مبنی بر یکانگی و اتحاد بود رسانیدند و تفصیل احوال فرستادگان در تواریخ مبسوط مسطور است و از دستور نوشتی که پیش ازین بر حسب فرمان مصحوب ایلچیان خطای پیش ازین امده بودند بانجا رسیده و دران ولا مصحوب امین جمیع بازآمد و یکی از معتمدات خاقان خانی را بحضرت امیرزاده سیورغتمش خواستاری نمود و چون ایام جشن و سور و لهو و سرور بنهایت انجامید و حضرت خاقان سعید جمعی را که در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خوشنود و تواگر ساخته و زیادت بر مطموح ایشان همه را بنواخت و ان جماعت رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمان فرمای خراسان عراق بلکه اکثر معمورهٔ آفاق آن مستمان را در باد فیض قشلاقی فرمود و بعد تقدیم مشورت بیساء برآن قرار گرفت که بعد از تهیهٔ اسباب یورش جنه دفع تراکمه سر متوجه ازان و آذربایجان شوند

ذکر توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن بر احد ابناء ملک مبتان باعث براین یورش ان شد که پادشاه جهانیان صدیق زمانش قرا یوسف فرستاده و او را برا طاعت و موافقت دعوت فرمود و صدیق آذربایجان رسیده پیغام پادشاه گیهان و از قرا یوسف اثار سرکشی و عناد ملاحظه نمود و اجازت معاودت یافته پایه سریر اعلی بعرض همایون رسانید که قرا یوسف چنان استبداد در دماغ دارد که خود را از سلاطین ذوی الاقتدار میشمارد و کردن کشان اطراف سر بر خط او نهاده اند و حصن حصین ساخته و قلاع متین بر فراخور دماغ برافراخته اند و بقاع را بمردم جنگی سپرده و از ان زمان که میرزا میرانشاه را آن واقعه هایله روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید پیوسته میگذشت و لشکر بآذربایجان کشیده و قرا یوسف را گوشمالی بزاد بهاء ایجاب حوادثی که در اطراف ممالک محروسه روی نموده این عزیمت مهم خیر تاخیر و تعویق نماند و دران اوان که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغهٔ مخالفان جمع بود و چون مملکت از خار تعرض اهل عدوان پیراسته چون خبر صادق بمسامع جلال پیوست اندیشهٔ آن حضرت تازه شد و فرمان قضا مضاء صادر شد که تواچیان بتخصیص لشکر مشغول شوند و عساکر که در دون باشر پیساء مقرر و مقرر معین جمع ایند و باشارت علیه ابواب خزینه بفتح گشته مال موفور در مرسومات متجدده انفاق رفت و امر شد که ملازمان سهتان دولت اشیان نهر تیب اسباب محاربه و مجادله اشتغال نمایند و سی هزار دست جامه مشکل با پنج سپاهیانه از جاجت و زره و شمشیر و غیر ذالک بعسکر همایون رسانیدند و بر لیغ مطاع نفاذ پیوست که میرزا لغ بیک بضبط و ربط ممالک محروسه مشغول باشد تا ده هزار لشکر بنیاد بار دو همایون رسند میرزا سیورغتمش منسوبان دولت را که در قندهار اقامت نموده و در سیستان حضرت خاقان سعید بودند بحضرت خاقان سعید بقندهار فرستاد و حضرت خاقان سعید بعد از اتمام این امور بدار السلطنت هرات معاودت نمود و در شاه ملک که از جانب خوارزم آمده بود و بها طبوس رفته بافت و فتنش بالتفاق میرحسین

بساط رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و با انکه سکه بخطبه باسم ولقب قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید ازجریده او درگذشت و بکرا نکه حکام ما لاولا
بار دیگر بنصرت قرین آمد مشمول و ملحق پادشاهانه گشته معاودت نمودند همچنین حکام و سرداران اطراف بکلایل انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته بسیب فرمان
حضرت خاقان با وطان خویش باز گشتند و چون موسم بهار و هنگام ربیع و نهار رویی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شده و چون سلطان
نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطا ملک با لشکر قدیم میرزا عمر بوده حسب اشارت علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر سید احمد و امیر شاه ملک با هم بست هزار سوار جرار بجانب نخجوان که یورت قدیم پسران سعید که اصل ترکمان ایشانند فرستاده امیر سید احمد را بانجا نشان میدهند و در این اثنا ذکر اسید احمد و قتی
همایون آمده صورت و تخواهی او را بعرض سانیدند آن حضرت او را نوازش فرموده باز گردانید و چون خاطر خطیر بتخریب قابل ان بود که امیر خلیل شیروانیرا تربیت فرماید
بنوعی که محسود اکرده و دختر میرزا ابابکر بن میرزا امیر انشاه را بامزد او کرد انید و بعد از آن که با تحلیل اشیروان با تحمل تمام و اسباب آن کار آمد ملوکی عظیم ترتیب داده و
انخذه را با آئین شریعت غرا عقد بسته و در خلال این احوال امرا در موضع قراکو بیک بعرض سانیدند که یار احمد تمان با علان کلمه عصیان مبادرت نموده نوکران او را
گرد کنجه و بروع بودند غارت نموده بست راهی عقب کشای میرزا ابابکر را بیقرار بفرستاده او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد او از کنجه عازم گرجستان شده و بناء
قلعهٔ اسفرابن برد چه حاکم انجا خویش یار احمد بود و ان قلعه بست بر رویی سنگ خارا در میان بیشه واقع و ابی بر سان رود نیل بر گرد او روان و بیرون آن
سنه اکتفا کرده و بمحاکم و میرزا ابابکر را بسیاری دشوار گذشته قلعه را محاصره کرده و آنرا قلعه و یار احمد بعد از دو سه روز که بمقابله و مقاتله مشغول شدند نهضتند که خزاعلط
و انقیاد چاره نیابد از رویی عجز و اضطرار بیرون آمده در حال بر ساحت جلال نهاده عالی عقد رفتم عفو و اغماض بر جریدهٔ او کشید و بعد از تشخیر حصار معاودت
نموده در موضع حسن قالی بموکب خاقانی پیوست و روز دیگر یار احمد بر اسر جنبه ساخته و دست و گردن بسته پیش آورده و بدان حضرت ترحم فرموده بنظر عنایت بوی نگریست و
نوازشها داده برابن هادی خطاب نفرمود که خود را بی تعمل و گردی ما خذش را امیر چاشنی سپرده و موکب همایون را حسن خانی نهضت فرموده و چون کنار آب بندی فرود
آمده قاصد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان نهاوند مبارقه ساخت و رایت نصور در سیوم جمادی الاول از آب ارس عبور کرده در بیاض شاهیه کوه
نزول فرمود **ذکر فتح قلعهٔ بایزید و دولت قاهره خاقان سعید** چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته و منزل بمنزل نهضت و اولیا
ناکامی سمع اعلا رسانیدند که در این محل قلعه ایست موسوم بقلعهٔ بایزید چون برج آسمان سنبد و ذخیره و بیاره در استحکام امیر اسکندر را مشعوف شده و مردم خود را در ان موضع
نشانده آن حضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را بامانی و القیا دعوت فرمود سام الدین نوکر سپه سپردن آمد معروض داشت که
امیر سید خاتون خود را با دو خانم و فرزندان در آنجا نشانده است آن جماعت تا جان و بدن دارند باختیار از دست خود نخواهند داد حضرت خاقان سعید فرمود که تو را
بخت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجه چه ساخت سالهای دراز ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان
مرکز و اقلعه را در میان گرفتند و سایبانها برا فراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای ایشان خیره و دیده ها تیره شد
و در آن اثنا لشکر منصور دامن کوه سراکه شهر بند مخالفان بود با طویله سیان و انبارهای غله پاک ستادند و روی بجلادت تشخیر حصار نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند
و چندانکه ساکنان حصار و دلاوران سپاه بنصرت شعار را خمار کرده می نماعانیدند بجای ایشان دیگران بالا میرفتند و در گمر گوه که گمر قلعه بود رسیده و چند برج قلعه را بکمک
خارا خاکسر شد ملازمان میرزا ابابکر متوجه انجانب شدند و طایفهٔ از جنگ جویان ان بالا رفتند و خود را بپای برجها رسانیدند و بسوراخ کردن برج مشغول شدند و تیر باران
ایشان و ندانکه شنیدند که کسی سر از سیچ جا بیرون کند و بیکباعت برج را بسنگ ساخته غلق فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و جادران نصرت قرین رسم قلعه گیری بجای گذاشتند
اندیار اگرفتند و نوکران میرزا احمد جوکی بی تحاشی بر بالای آن کوه رفیع بر آمدند و نزدیک دروازه رسیده دست بتیر و کمان بازیدند و ساکنان نیز دست و از جان بشستند و
مجروح شده بانگ الامان بر آوردند و پیش از انکه ایشان الامان بدهند بعضی طایفه از لشکریان شجاعت اثار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه
چنان حصین که شهباز و هم بر گنگره آن پر و از نمیتوانست نمود اضباح تا وقت نماز پیشین مفتوح شده و جرگ منصور غنایم بسیار بکرفته و خسرو آفاق بعزم ییلاق ارباق که
در فصل تابستان طبیعت سنان دار در دامن شده و در سیوم جمادی اول در دامن کوه درکجی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده و روزی چند در آن منزل توقف واقع
شد **ذکر بعضی از وقایع که بعد از تشخیر قلعهٔ بایزید و پیش از محاربه با لشکر منصور ماتر اکمه پدید آمد** حضرت خاقان سعید خان
در دامن درکجی توقف نموده مانجا بودند که سوار نامدار در آخر جمادی الاول بپای عزم در رکاب عالم ستانی اورده و در اوایل جمادی الآخر بر جانب چپ خلاط ارد و ان
کشته و رپای کوه شامی فرود آمد و آن منزل امیر رضا شیرین که فتح قلعه عادل جود کرده بود و سردار ان انجا قدوس و زاهد بدرگاه کیوان شتافته او را در دامن کوه
پوی از احوال خلاط کذشته در مرغزار خرم نزول فرموده چند روز در ان مکان که دانسته و امیر محمد کرد خلاطی بخدمت سپه سپهر خلاط مستخلص گشت و امیر سید در صحرای موش
او را توجه صاکر کردون آثر شفیته از انجا بدیار بکر رفت امیر شمس الدین ادلیسی بر نهالی تخت نیک و طالع سعد بموکب اعلا پیوست و کوکب اقبال او روی بر جعه
شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش عزم پایبوس حاصل کرده حصار را تسلیم نموده و امیر و لدی که بموجب فرمان مغفور حاکم قلعه و نیک خان مسعود شده بود

و ثمانمائه از دار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود تراکمه از غایت وحشت متفرق شدند و بتدافین مشغلین و پرداختند و بیت اوخر کاهی که بود که شهنشه سنرخویش گرفتند سیر
الامراء امیر قرا وقدم پادشاه که محبوب ترین خوانین قرا یوسف بود فکر کردند که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند و دیگران در خدمتش می رسند و چون امیرزادگان
مثل امیر شاه محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر ابوسعید هر یک در ولایتی بودند و زمان کنجایش آن نداشت از این رو برگرفته متوجه قلعه اونیک شدند و از قرشه قدم پادشاه
بجانب قلعه انجق قشه و از این پس بک کبرزاده قرا یوسف بود روی بطرف دیگر شاه و امیر بایزید روی بکردستان نهاده و امیر الیاس و محمد چکی پسران سعید سپوسنه بران
نهج عقد جمعیت نمائکه از هم فروریخت همین بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند وفات میر یوسف شاه تحریر کتابت شد تاریخ کتابت القصه با وجود انکه موکب
همایون در حوالی وی بود و این قضیه در اجان وی نمود تراکمه چنان برگشته شدند که یک کس در اردوی چنان با عظمت از فلازمان او نماند و اباش بارکاه قرا یوسف آمده بر چه
یافتند غارت کردند بحدی که جاهازن مرد نامیر قرا یوسف بیرون کردند و حلقه طلا با گوش او میریدند فاغیره و ایا اولی الابصار چون این اخبار و اشراف و اعیان تبریز
نوکر امیر شاه ملک الامجبس بیرون آوردند و عذر خواهی نمود و بشرایط بوجهی تقدیم رسانیدند و جمله قرا یوسف را زراه تبریز باجیس بردند و بجوار مقابا واجداد و اجداد
سپردند ذکر وصول شاهزاده جوان بخت میرزا بایسنقر به تبریز و بوضوح پیوستن قوت قرا یوسف غیاث السلطنة والدین
میرزا بایسنقر که پیش از توجه رایات همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در پانزدهم شهر ربیع المقدم تبریز رسیده و در دولتخانه نزول فرموده و اتباع قرا یوسف
مانند کواکب از اثر طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساحت امن و امان چیده خطبه و سکه بنام و لقب شاهرخی زیب و آرایش یافت و حکام اطراف
و کرد نشان آفاق بر کاه عالی مرتفت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنقر بها در یکی بهمت عالی نهمت بترفیه احوال رعیت کماشته امور مملکت بران منهج استقامت
قرار کرفت و در اینولا که حضرت خاقان سعید در قراباغ اران قشلاق فرمود و سران عراق عجم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نموده مکرر امیر بابا حاجی کاوه ی که برادر خویش
بدرکاه عالم پناه فرستاده و خود نیامده و سبب تخلف و انکه در زمان میرزا امیر انشاه جاکور القصاص بد رخو کشته بود و در این اوان تو تم توه و پای و فا
در میان نیاورده کل کشیده حضرت علاء فرمود که ما چون رسم عفو بر جریمه او کشیده ایم سبب تخلف او چیست و حکم شد که میرزا بایسنقر عزیمت قلعه کاه و در نماید و بابا حاجی را بدرکاه
کیهان شاه بیاید سیر یا علی رسانند و شاهزاده در قلب ارمنستان بانجانب رانشه و بظاهر قلعه کاه در رسید و امیر بابا حاجی در موقعت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود میرزا
بایسنقر معتمدی پیش او فرستاده و از عنایت و مرحمت که از حضرت صاحبقران نسبت باو و قبیله او شده بود بیاد او داده و از خاصیت خلاف و عناد و تحذیر نموده و فرستاده
که اکر بقصد استقبال پیش آید ملحوظ نظر عاطفت کردد و ولایات دیکر نیز ضمیمه ملک او شود و خاقان سعید فرمود که مردم امیر جهانشاه قصه بزبان نیاورند و امیر بابا
حاجی طاعت شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنقر در شان او انواع تربیت بتقدیم رسانید و امیر شاه ولیه در رکاب نصرت انتساب بایسنقر در موی علاء الدوله
و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص کشته و زر مراه او بحکام اطراف یافت ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی
از وقایع و حکایات حضرت خاقان سعید در نهم ذی حجه بعزیمت مستان در قراباغ اران نزول فرمود و ملوک آفاق و حکام ولایات پایه ی هوتور و متوکات
ماموره بدرکاه سلاطین پناه شتافتند و از نمونه جهان پادشاه کیستی ستان خطی وافر دریافتند و حضرت خاقان سعید در عید اضحی آب اسن قیام نموده صدقات
مستحقان رسانیده و بحکام ان ممالک رانوازش و انعام مختص و سرافراز کردانید و در سمن روز تاش بیک و غیره که از سلطان مصر روی کردان شده بودند دولت
پابوس سرافراز نشده مذلت و امراد عراق و ترکمان روز عید آمده شرف تقبیل قوایم خلافت میسر دریافتند و در رابع عشر ذی حجه امیر خلیل الله شیروانی که بصفات پسندیده
و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش بعزم اقبال بسته برکب اعلا پیوست و پیشکشهای پادشاه نیز بموقف عرض رسانید و خدمتکاری او مقبول افتاد
و چون علامات مردانکی و امارات فرزانکی در بشره او ظاهر و لایح بود مافرد کرم صنوف الطاف دیکر موفور و محترم کشت و سوابق اخلاص خویش الواحی خصائص ممکنه
ساخت و از دیش امیر منوچهر که بشجاعت و اوری انصاف و شهامت فرمانبرداری شهریار همتمند جهان پیمای پادشاه بیهمال را در دیده کشیده همچنین در این روز سید احمد علی نکی از ولایت
خویش سیده و تبرکات مالین بعرض رسانیده و تشریفات کرامانه مخصوص شده و مقارن این حال امیر سونتای و سید علی احمد قرمان و سروران الش بیورت قشلاق
آمدند و پشانی نیاز بر خاک استان دولت نشان مالیده سرفخار بر اوج آسمان سایند و در روز دیکر یا احمد از شیروان و پسران قرمان و کنجه و برده و ارمنی
اعظم ملحق شدند و باصناف نعم کرم کشتند و دیکر سروران و حکام اطراف و ارکان دولت قرا یوسف مثل خواجه جنید تبریزی و غیره و الیجان بکرک و کرستان
بقراباغ امده باجتماع عظیم دست داده و در اوایل محرم علیکه کوکلاش با اعیان و اشراف تبریز بدرکاه عالم پناه آمده و منتهم باندکور آمد که خوجی از پیش پادشاه منغولستان
بلوک تخته پوست و ستخان حاکم کرد و معروض داشت که شاهزاده و معاونت میرزا ابراهیم سلطان که جمعی از آن متوجه مراغه کشت بود روی بارد وی علاء الدوله
و چهار دهم محرم خدمت پیر بزرکوار خود رسیده و در آنجا مذکور ملک عزالدین شیرکیر که بحسب کمال و جلالی نسب و فضیلت و مراتع جلالت خاندان و انصاف داشت متوجه
استان دولت نشان کشته انواع تبرکات و تحفه لایقه بعرض رسانید و قابل قبول آمده و در این اثنا و میرزا بایسنقر از خاطر خطیر خسرو جهانکیر سر برزده و در صحرا اقتام
شکار انداخته و یکی دیکر از وقایع آن بود که نصر الله صحرائی که از تربیت یافتکان دولت بود و کمران نعمت اسعار خود ساخته و هم از ندره و عصیان نمیز و عوام را که جمعیت دفع او

بساط رفته بود نه خدمتش را گرفته آورده بود با آنکه سکه و خطبه باسم و لقب قرا یوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از جریده او درگذشت و دیگر آنکه حکام ما الوس بار دوی نصرت قرین آمد مشمول و ملحق با شانه گشته معاودت نمودند همچنین حکام و سرداران اطراف بسجایل انعام و مواهب اکرام مختص و مفتخر گشتند حضرت خاقان با وطن خویش باز گشت و چون موسم بهار و هنگام ییلاق نزدیک رسید حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون سلطان نزول فرمود مشهور بعرض رسانید که عطا بهادر که نوکر قدیم میرزا عمر بود بحسب اشارت علیه بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر سعید او را گرفته حضرت میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک را بمیمنت نزد سوا جرا بجانب نخجوان که بورث قدیم پسران سعید که اصل ترکمان ایشانند فرستاده امیر سعید را بانجا نشان سپرده و دنبال همایون آمده صورت و تخواهی و را بعرض رسانید و ان حضرت او را نوازش فرموده مازکرا نید و چون خاطر خطیر بتسخیر ممالک بابل ان بود که امیر خلیل شیروانیرا تربیت فرماید چنوعی که محسود اوگردد و دختر میرزا ابابکر بن میرزا امیرانشاه را امر فرمود او گرانید و بعد از آن که مادر خلیل از شیروان بانجمل تمام و اسباب آن کار آمد ملوکی عظیم ترتیب داده و منجره رو بآئین شریعت غرا عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قراگو بیک بعرض رسانیدند که یارا حمد امان یافتن کلیه عصیان سپرده نموده نوکران او را گرفتند و بروع بودند غارت نموده بهست رای عزت کشای میرزا بایسنقر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یارا حمد شد او انجمع عازم کوهستان شده و بناه بقلعه اسفراین برده حاکم انجا خویش یارا حمد بود و ان قلعه بهست برروی سنگ خارا در میان بیشه واقع و الی برسان رودخیل بر گرد او روان و برج و باروی آن چنان ساخته اسکندر و سد استحکام و میرزا بایسنقر راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرده و آنها قلعه و یارا حمد بعد از ده سه روز که بمقابله و مقاتله مشغول شدند دانستند که خزاعات و انقیاد چاره نیست یارا حمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت جلال نهاده و شاهزاده عالی عقد او را گرفته مضمون و اغراض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر حصار سعادت نموده و موضع حسن خانی بموکب خاقانی پیوست و روز دیگر یارا حمد را سر برهنه ساخته و دست کردن بسته پیش آورده ند حضرت ترحم فرموده بنظر عنایت بوی نگریست و زبانه بر این بادی خطاب نفرمود که خود را بی عتماد کردی ما خدمش را بامیر چاشنی گیر سپرده و موکب همایون از حسن خانی نهضت فرموده چون بکنار آب بندمی فرود آمده فاصله میرشاه ملک رسیده خبر آورد که امیر اسکندر با میرزا عثمان نزدیک رسیده است و رایت منصور در سیتوم جادی الاول از آب ارس عبور کرده در باجی حاشیه کوه نزول فرمود

ذکر فتح قلعه مائز بدست اولیای دولت قاهره خاقان سعید چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته در منزل ترنجه فرود آمد ناگاه بسمع اعلا رسانیدند که در این محل قلعه ایست موسوم بقلعه مائز بد چون برج آسمان مشید و ذخیره بسیار در انجاست و امیر اسکندر و امشرف شده مردم خود را در آنجا وضع نشانده آن حضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را بایلی و القیا دعوت فرمود سام الدین نوکر اسکندر بیرون آمده معروض داشت که امیر اسکندر خاتون خود را با دختر خردسال او در آنجا نشانده است و آن جماعت تا جان در بدن دارند باختیار از دست خود نخواهند داد حضرت خاقان سعید فرمود که تورا سخت ساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد خواجه چه ره ساخت و سالهای دراز ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان مرکز و اقلعه را در میان گرفته و سایبانها برافراشتند و منجنیقها نصب کردند و خوف و رعب بضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای ایشان خیره و دیده ها تیره شد و در آن روز لشکر منصور و ظفر اثر که هر اکز شهر بند مخالفان بود باطویله سیان و انبارهای غله پاک ساتیده و روی بجلادت متوجه حصار نهادند و سپر ها در سر کشیده متوجه قلعه گشتند و چندانکه ساکنان حصار و لاوران سپاه نصرت شعار را خمار کرده می نماندند بجای ایشان دیگران بالا میرفتند و دیگر گروه که بر قلعه بودند سپر بر سپر و چنبر چنبر قلعه گیرک خارا طاعه شدند ملازمان میرزا بایسنقر متوجه ایشان شده و طایفه از جنگ جویان ایشان بالا رفتند و خود را بپای برج سانیدند و بسوراخ کردن برج مشغول شدند و تیر اندازان ایشان دند بنکه نشستند که کسی سر از سیچ جا بیرون کند و بیکساعت برج را سنگ ساخته مثل فاش در دیوا حصار ظاهر گشت و جادران نصرت قرین رسم قلعه گیری بساکنان اندیار آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تماشی بر بالای آن کوه رفیع بر آمدند و نزدیک دروازه رسیده دست بتیر و کمان بازیدند و ساکنان بشت دروازه بعضی مجروح شده بانگ الامان بر آوردند و پیش از انکه ایشان الامان بسمع اتفاق طایفه از لشکریان بشجاعت اثر که بالای کوه بر رفته بودند خود را در حصار انداخته و قلعه جان حصین که شهباز و هم بر گنگره آن پر و انمیتوانست نمود از صباح تا وقت نماز پیشین مفتوح شده و جریده منصور غنایم بسیار گرفته خسرو آفاق بعزم ییلاق ارباق که در فصل تابستان طبیعت سنان وارد روان شده و هفتم جمادی اول در دامن کوه دربندی بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمود و روز دیگر آن منزل توقف واقع شد

ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعه مائز بد و پیش از محاربه لشکر منصور با ترا کمه بدید آمد حضرت خاقان سعید غازی در دامن دربندی توقف نموده مانجا بهمنزل سوا نامزد آخر جمادی الاول بای عزم در رکاب عالم ستانی اورد و در اوایل جمادی الآخر بر جانب چپ خلخال روان گشته و بای کوه شامی فرود آمد و آن منزل امیر رضا شیرین که فتح قلعه عادل جود کرده بود و سرداران انجا قدوس و زاهد بدرگاه کیوان شتابا و رود و او وی کیان پوی از احوال خلاط گذشته در مرغزار خرم نزول فرموده چند روز در آن مکان گذرانید و امیر محمد کرد خلاطی بخدمت سپهبد خلاط مستخلص گشت و امیر سپهبد در صحرای هوش اوا توجه عساکر گردون آثر شنیده او را انجا بدیار بکر فرستاد امیر شمس الدین اندلیسی بر نهالی تخت نیک و طالع سعد بوکب اقبال او رو بدرجه شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش عزم بوسیس حاصل کرده حصار را تسلیم نموده و امیر دولدای که بموجب فرمان مغفور حاکم قلعه و نیک خان مسعود شده بود

بود و این ولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض مترصد آمده و ملک محمد پسر ملک غیاث‌الدین شیرکیر که صاحب جشتیا قرا تکوان و سلطان بود باستان دولت ایشان آمده و امیر علی پسر فرستاده عثمان با سه و اران آق یار و دوی همایون پیوستند و ظاهرا خلاط مرکز اعلام ظفر و خانم گشت و شانزدهم جمادی الاول و لات رحیل از مقدم ان حضرت عزیمت قزوین خانه برحیل آمده و در انجا امیر بایزید پسر دیگر قرا عثمان رسیده نامه دولت پاسوس سر سپاهان بفرق فرقدان رسانید و حضرت خاقان سعید عزم قرخانه و در آق بیلاق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک با لشکری منوجه جلگاه خالق و سیدی احمد شده آن بی باکان را که اظهار مخالفت و کردنکشی کرده لوشالی نشاورهند و امیر قرا عثمان در آق بیلاق بدرگاه رسیده و پیکشهای بادشاهانه بگذرانید و خلعتهای شاهوار فاخره و کرونا عوارف و عواطف محمود و سلاطین ذوی الاقتدار آمده و در آن موضع سرداران و کلانتران و لایات باصناف عنایات و انواع صلات اختصاص یافته خصت انصراف با وطن و ممالک خود یافتند و امیر قره عثمان همچنان ملازم بوده و در انیولا موکب ظفر لوا بجانب تبریز روان شد

ذکر محاربه لشکر خاقان سعید با لشکر ترکمان و گریختن لشکر ترکمان

و اشاره را بسمع اعلا رسید که میران قرا یوسف بکشکر و سپاهی قزوین از چون و چند متوجه تبریز شده و قریبا خلاط و عادل جو رسیده اند آن حضرت با عقلا و ارباب تجربه در امر ایشان مشورت فرمود و امرا و نوئینان و قرا عثمان با تفاق معروض آن حضرت داشتند که تا اولاد قرا یوسف بکل متاصل نشوند این مملکت رونق و رواجی نیابد و احوال عیت نظام و اشظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید بعزم بکجا اهار استماع رضا صاغ نموده از انجا بجانب رحیل معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر قره عثمان چون بمقدم لشکر قیامت اثر رسیدند و رایت همایون چون بچیل سیه سمع آن حضرت رسید که میرزا ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک خالق و سیدی احمد را گریزانیده اند و ایل و الوس او را غارت نموده اند و پسر علیکار را گرفته اند و در این اثنا جمعی آغایان ایلدار سلطانی سرات رسیده و این معنی موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید گشت و امیر محمد خواجه چهره که همرا مرار منقلای رفته بود با قوال اسکندر خنک کرده و دو کس از ایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و میرزا ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک نیز نظر منصور رسیدند و اولاد قرا یوسف چند نوبت الیچیان فرستاده سخن صلح در میان آورده اما فایده بر آن مترتب نشد و حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم کرده بجانب ترلکه روانه شد و ایشان پیش آمده و در موضع مناسب دل کرده بکنار اردوی خود را بخندق و چیرو چیرهای دیگر مانند سکندر استوار ساختند و چند هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار را از غروق خاقان سعید جدا شده های مشترنشاده و قوریا فرسنگ رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند و از انجانب حضرت خاقان سعید نیز التفات بر یاسا میشی لشکر انداخته برانغار و جوانغار بنوک آذاران و بخش انجخنان قرار گرفت و در پیش قلب باز داشتند و به پشت زده پیلان نشسته و ناوک اندازان چون عفریت بر تلهای خاکستر نشسته و پشت از ملاقی نکمان و اژه پیلان شنیده بودند و از ان هراسان کنته پیلان مجسم از کل میساختند و بر پشتوان پوشیده و بهان برا و میاختند و بعضی کاوان بقوت راجوالهای کاه پر میکردند و پیچوها و لاسها اورا مثابه فیل میساختند و کروکاوان میکشتند تا اسبان ایشان که فیل ندیده بودند در روز رزم از رمیدن دور باشند بالجمله چون صفوف دست مثلث زهر طرف علمای تند کردند و در انروز تا مدتی وقت غروب آفتاب بره جنگ مشتعل و هشت و خون از تیغ چون باران از میغ میبارید و چون سلطان شرقی منتاب آفتاب روی بمغرب نهاد حضرت خاقان سعید در منزل فرود آمد و فرمان داد که در پیش لشکر جاه کنند و از بره و جانب شب همه شب بیداران پاس میدهند روز دیگر که خنجر انجم سپید شنجرفی روی نمود حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر کینه کز بعزم کارزار سوار شدند و سپاه قیامت اثر کران تا کران ایشان کوه آهن آب میشد برانغار و جوانغار را آراسته روی بدشمن نهادند و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان با ساز و عدت فراوان پیش آمدند و سبازان جانبین و دلیران طرفین مانند شطرنج صف آرای گشتند و بره و لشکر مانند دریای خضر جوشان و خروشان چون با دصرصر بیکدیگر حمله ور گردیدند و در این روز میرزا رستم بن میرزا شیخ از برانغار در میدان زانه کارزاری کرد که دستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان نهاده و میرزا ابراهیم سلطان و امیر جانشاه و امیر مردوسی و مردانگی داده و سبازی جانگیر پرحسین سعید را که عنصاد و ستظهار سپاه ترکمان بود باسره و دستگیر کردند و حضرت خاقان سعید فرمود که سیاه کردن مکوه تا کوچنیها بیشه ترکمان زدند و فرود آمدند و در اثنا جمعی از ترکمانان آمده عرضه داشتند که اولاد قرا یوسف دل بر جنگ قرار داده اند و مضمون این مقال انصب العین ضمیر ساخته اند زمرک ار بتر سی بسته خود و ترک که جنگ آن کند کا و تر سد زمرک و چون کشش و کوشش بسر حد قرا طا رسید و خورشید عالم افروز بکلکاه مغرب خرامید و زنان لباس سوکواری پوشیده از حال ایشان آگاه شدند هر دو گروه و محل خود قرار گرفتند و روز دیگر که خورشید خاوری پرچم زرنگار را غضب موالک کوالک در میدان تاخت حضرت اعلای خاقانی فرمود که جریک منصور بعزم رزم سلطانی سوار شدند و از انطرف لشکر ترکمان همه بزره و پیل و یکل شیر پیش آمده و در برابر ایستاده و بعد از مقاربت تیر و کمان شمشیر و خنجر و نیکدیگر نهادند و در این روز نیز میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم آثار جلادت و مردانگی ظاهر ساختند که روان رستم و اسفندیار از ان کارزار خیره ماند و امیر شیخ لقمان بر الماس بار دیگر حمله آورده زلزله در قصر تکن و قارن شنان فکنند و برانغار مخالف بر امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز شاه و امیر قربان شیخ حمله آورده و ایشان چاهی خود نگاه داشتند و امیر بوته و خواجه محمد مشرف و جمعی که از زمره سپاهی گری عاطل بودند پیش ماندند و تر اکمه ان جماعت را صید خود دانسته قتل چند قتل او رده و خواجه محمد مشرف سمنانی تیر بساط از زنه کالی طی کرده و از کثرت حملات ترکمانان تزدیک بود که خیمه خرگاه بپای نصرت رسیده و مخالفان

چند قطار شتر را به این معنی راسقه مرتفع و ظرف دانسته‌اند احتمال دارد پادشاه نیک اعتقاد فرمانداد تا در میان میدان چشمه گاه عمارت خانه زدند و بعزم ادای نماز چاشت که
مت الحمد از انجناب فوت نشده بود از مذهب کردون خرام فرود آمد و تمکین تمام و تصنوی کامل ساخت و پیشانی تضرع و نیاز بزمین اخلاص نهاد و بوقت حاجت عاجزان کا
احدیت سلسلهٔ فوز و جود چون دست که با سعادت شمس اقتران یافته و تیر دعا بر هدف اجابت کارکرده پای سعادت در رکاب همایون آورده در معرض قبول آرام گرفت و در
انوقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود تدبیری بصواب اندیشیده گفت تا قاره بشارت ده آواز دادند که امیر اسپند کرفتاشده بمضمون بکلام الحرب
خدعة بوقوع پیوست لشکریان امیر اسکند چون استماع این کلمات کار از دست و دست از کار رفته پای ثبات و قرارشان متزلزل گشت و عنان استقرار آنان که شکنی بدست
چپ جنود ظفر ورود رسید مانند شیران بیطاقت از ویران پرخاشجوی روی بانصراف نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که چهار سوار آهسته بروند و شاهزاده را در حفظ و حضرت ملک چون درحرکت آمده و قول و ران انفار یکبار روی بدشمن آورد و ندویران محاربه التهاب یافته جویهای خون در معرکه روانشد و میان ارواح و ابدان بتبای
بنوعی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت امکان مواصلت نماند اولاد قرا یوسف و لشکر ترکمان که دیوغور و رودغ ایشان اه اکرفته چون آثار دولت و اقبال
بر صفحات احوال سپاه و نصرت پناه مشاهده کردند تسلط و قهر ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر شده دل از ملک مال برگرفتند و هر چند خواستند که یا مایشی لشکر کنند
میسر نشد ضرورت روی فرار بیابان و دیار نهادند و مانند پشه از باد صرصر گریزان شدند و بسیاری از ترا که بخا شدند که روی نفوار آوردند که در پنجه تقدیر بسیر دو تسخیر شدند
و حضرت خاقان سعید از فتح آمد را که طراز فتوحات سلاطین روزگار تواند بود از محض عنایت آلهی و اصت و زبان لشکر ایاه ی و شای کشاده فرمانداد تا میان بلاغت
آشنا فصاحت و سلک تحریر کشیده ایلچیان فلک مسیر آثار و آذربایجان و دامغان و دیار و شیروان و سیستان و عراق و کابستان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر
ممالک محروسه بردند و لشکر منصور اموال نامحصور کرفتند و این فتح ارجمند در غرهٔ شعبان سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع الشکر روی نمود و در روز دیگر آن حضرت کوچ فرمود
و راثنا راه نظر کیمیا اثر پادشاه و دین پناه بر اسیران ترکمان افتاد و ایشان را کمال کرمی که و جبلت همایون مرکوز داشت بخشیده بر سختی کارشان تشمیر خود و داد خواهشان و
فرمان عالی باطلاق آن جماعت نفاذ یافت و آن حضرت براه خوی روانه شده و منتصف شعبان دارالملک تبریز رسید و اهالی انجا که بیم غارت و تاراج داشتند بمزید معدلت و احسان
حضرت خاقان از شکنجهٔ خوف و خطر مصون و محفوظ ماندند **ذکر مراجعت حضرت خاقان با نصفت و داد و بیان بعضی وقایعی که بوقت د**
رای صواب نمای پادشاه جهانکشای اقتضای معاودت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نموده از دوی کیهان پوی در حرکت آمده و در اوایل ماه مبارک رمضان در
سلطانیه نزول فرموده حکام و سرداران آذربایجان را بعنایت بیسار و مواعید شیرین و مثله از زانی داشته اجازت مراجعت داده خاقان ظفر قرین لشکرهای
فارس و عراق را اجازت داد که مساکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان را برکزین متوجه شیراز شده و میرزا رستم بجانب اصفهان و شیخین بحکام کرمان و یزد و کاشان
بحسب فرمان بولایات خود باز گشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت لشکر کرده از مملکت ری بگذشت و امیر الیاس خواجه را لشکر جلادت آئین و جمعی
ری و قزوین بگذاشت و در اواخر رمضان بمملکت خراسان در آمده و امیر غیاث شاه ملک اجازت یافته از استراباد بخوارزم شتافت و چون آن حضرت بهشابور رسید زیارت
اکابر و مشایخ رفته و از آنجا روانه شده بمشهد مقدس رسید و از روح مقدس امام رضا آمد و نهضود و در نوزدهم شوال دارالسلطنه هرات از فرقدم آن حضرت نمونه
ریاض جنت آمد و چون در مقر دولت قرار گرفت ایلچیان خضرخان بارگاه عالم پناه آمدند و پیش از پورش ذبیحان خضرخان کسان فرستاده بودند التماس نموده بود که از بایه
سریر اعلا رسولی بدیشان نصب و تا موجب افتخار او گردد و در ممالک هندوستان بیاد تی تمام و ناموس احترام او شود و حضرت خاقان سعید مولانا امیر خواجه را که سخن تقریر
و اداسی و پذیرد لهای ارمیده صید کردی و الفت منصوب کردانید و خضرخان مولانای مشار الیه را بعنایت بیسار فرموده و تحفهای و شایسته بصحبت جناب مولوی ارسال نمود
نموده و قاعده دولت خود را بآن خدمت شایسته مشکر کردانید و از جمله عجایبات اندیار یک کرکدن فرستاده و او حیوانست غریب و شکل مهیب مانند پشیه کاو و سیمهای
شکافته و بکشاخ بر پیشانی دارد و هیچ حربه بر پوست او کارکر نمی آید و از آن پوست سپر میسازند اگر چه بگاه هست فاما گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و محمد طیب جیب
فرمان از قرابلغ اوان برسم رسالت عازم مصر و شام شده بود و چون بان مملکت رسید سلطان مشیخی حاکم انجا وفات یافته بود و مظفر و تاتار بحل و عقد ان دیار قیام نموده
و ایشان او را انواع تعقد و تجوی کرده و عرضه داشتی مصحوب او گردانیدند مضمون انکه اگر رایت فتح آیت بدین مملکت توجه نماید انجه وظایف جان سپاری و خدمتکاری
باشد بتقدیم رسد و محمد طیب در اواخر شوال دارالسلطنه هرات رسیده صورت خلاص و عرضه داشت محمد قتار امعروض رای پادشاه کامکار کردانید و سلطان نوشجی که مهر در
قرابلغ بوی مقتضی فرموده متوجه دشت قپچاق شده بود بهم از انجا خوشنود و شاکر بازگشت و در ماه ذیقعده دارالملک هرات رسید و کیفیت محبت و اخلاص خان انجا بعرض
رسانید **ذکر حالات شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیک گورکان و قضایای ماوراء النهر و شمه از احوال مملکت**
جته و حکومت مغولستان چون جناب سلطنت قباب میرزا الغ بیک پادشاه حکمت اندوز و سلطانی هنر ور و ردا دکستر بود و دانش فلاطون و
حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی عدیل و نظیر نداشت تفرد او در رعایت قواعد منصفت عدالت و بمکنان روشن شده بود انفرادا
در تنظیم ملک و ملت بر عالمیان عیان آمد اگرچه مناسب چنان مینمود که هر کاه که خامهٔ شکین شمامه ذکر سلاطین کامکار سپهر تمجید بر القاب اشتغال نماید ما چون بذکر اسامی ایشان زینت

دران اوراق تسطیر یابد خصاص مجرد نام برکوار این طبقه نامدار اکتفا نموده می آید ومن الله العظمة والتلذذ در اوایل محرم سنه حدی وعشرین وثمانمایه میرزا الغ بیک از نواحی مجنه که هرانجا تعلق کرده بود بدار الملک سمرقند آمده در اوایل صفر جمعی ازملازمان خاصه که بدو امیر شاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر ومنصور بدرگاه عالی رسیدند ودر دهم صفر خبر وفات خان مغولستان سید ورسید اوایل ربیع الاول نوکر صادق بهادر از جانب کاشغر خبر آورد وکه اویس خان نقش جهان را که خان جنه بود بقتل آورده در میان مغولان شورش وآشوب است میرزا الغ بیک معتمدی بتفحص احوال بجانب مغولستان فرستاده جمعی ازمغولان که درقلعه سمرقند متحصن ومحبوس وشحنه اطلاق فرموده میرزا محمد جوکی بهادر را بجهت متوجه اوزاله نهرشده وچون ازانجا بیک طایفه از خواص مقربان بایسنغر استقبال نموده والیشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافته ودر رکاب او بازگشتند وان واخترسعد در یک برج وآن دو کوکب سرمهتری در یک برج قرین گشته میرزا محمد جوکی بهادر ودرباغ دلگشای فرود آمد میرزا الغ بیک چند روز بشرایط ضیافت قیام نموده بزمهای پادشاهانه بآیین مستقیمی که بتحقیق احوال مغولستان فرمان یافت بود بپایان آمد وشرح پریشانی ان دیار بسمع اشرف عالی رسانید ومیرزا الغ بیک اخاطر از انجانب فارغ یافته میرزا محمد جوکی را الموال بسمت قراداغ واوه وباتفاق عازم خراسان شدند واز قرقه بیرون آمده بیست وهفتم شوال درکنف دولت واقبال پادشاه اسلام سلطان محمد حضرت خاقان سعید کبیر جانوزا خان بملکا برات یافته بود وچون به دولت واقبال مرحمت فرمود شاهزادگان بسمع استقبال بیرون آمدند ودر باغ مهرداد بتقبیل انامل فیاض فایز گشتند وبحضرت درشان فرزند امجد منصور نوازش وجهان نوازی واشته طایفی پادشاهانه ترتیب فرموده رخصت معاودت داده وشاهزادگان متوجه ماوراء النهر شدند ودر نیم دیگه بدار السلطنه سمرقند نزول فرمودند ویکی از وقایع ماوقع آن بود که دهم ماه مبارک رمضان اک بیگم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیک بود بعد از عارضه چند روزه بروضه رضوان خرامید وشاهزادگان کامکار با وجود وکمال تمکن وقارغان اصطبار از دست داده قطرات عبرات از نواره دیده روان کردند وعاقبت خیک در دامن صبر تحمل دوزبان بکلمانه وانا الیه راجعون بگشاده وصلوات وصدقات بارباب فقر وحاجات رسانیدند وشرایط اطعام وختمات کلام ملک علام بجای اوردند ودیگر انکه درسلخ ربیع الآخر از خان مانش ازانکه برسر خلافت نشسته بسبب انقلاب احوال اوزبک وقوع سوزش عشق نشان خلاف انحراف ازجاده اسلاف اسلام وسرخدکاه جماع ایشان بحرمت خان ومان ازمیان الوس بیرون آمده بالتجا بدرگاه کیوان شکوه میرزا الغ بیک آورده بانواع احسان وانعام ملحوظ ومخصوص آمد ودرزمره شاهزادگان جوجیان نظام مرافت جناب میرزا الغ بیک جناب سلطنت مرتبت نموده خدمتش الملک خویش فرستاده ودر آخر ماه جهاز جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر خدادادقصد پادشاه کرده ومیان مغولان شورش است میرزا الغ بیک لشکری بجانب مغولستان کشید وامیر سکندر بوقار اسپهر فتد اروغه گذشت وازباغ دلگشای نهضت نموده بموضع قراداغ ودرانجا نوکران امیر خدادادازجانب مغولستان آمده مشرف پای بوس دریافتند وروز دیگر نوکران صمد الاسلام کرافغلان اراجته بودهمراه صمد الاسلام تواچی آمده بسلیمانی انیکش کسیمراه بوده بگذشت میرزا الغ بیک ازآب مذکور بموضع مغاران ایل جاق ملازمت صمد علیا مدرکا خانیکه دختر شیخ جهان که جته میرزا جوکی بهادر بخراسان میرفتند سپرده وذکر تزویج مبارک ودرین اوراق مسطور ده کلک بیان ازان باز ایستاد میرزا الغ بیک بجته رعایت اندوخته ودیوان خانی فتحیه ودیوان چنگیز خانی سوارشده ودراباین تمام بکذرانیده واز انا تکشت کوچ کرده چون موضع بورلاق مخیم دولت واقبال گشت وانجا شخصی از جانب اوزبک آمده خبر پریشانی قوم جته بعرض رسانید وبکی انجا رسیم دانجا رسید وموافق خبر سابق گفت میرزا الغ بیک باسبت معاودت برافراشت وخواجه ترخان ودیگر امرا رابجانب کاشغر دوان ساخت ودران صحرای وحوالی دشتکای بهسم صید وشکار قیام نمود وتقسیم بعضان از ده وچون گذشت منازل پیموده ودویم شوال درکنف دولت واقبال بقدر مقدم خویش خطه سمرقند رابجنت مثال ساخت ودرآخر ماه بجانب بخارا عزیمت نموده وبهار هم ذی قعده دار بخارا نزول فرمود ودر وزدیگر نوکران امیر شاه ملک از طرف خوارزم جانوران بسم پیشکش گذرانیده وجناب میرزا الغ بیک شاه نیم بعد از مدرسه که معاهد عالی همت واساخته بود ودرآمد ودرون بخارا درآمد وطلبه علوم وساکنان ان بقعه شریفه را عنایت ورعایت فرموده وبعد چند روز که بخارا کام دل گرفته عازم سمرقند شده ودر قریه کوتلان امرا که بکاشغر رفته بودند بموکب همایون پیوستند وبیست وسیم ذی حجه از موضع تخته اوزش شهر سمرقند بشت مانند گشت ودر اوایل سنه اربع وتسعین وثمانمایه انجلیجان خنای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند بعضی پیش میرزا الغ بیک سلطان رفته وزمره بخدمت امیر شاه ملک مباهرت مینموده مجموع بانگشته بسمرقند رسیده واز جمله ملازمان ونوکران حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه وبایسنقر وسلطان احمد وخواجه غیاث الدین نقاش ومیرزا ابراهیم سلطان وامیر حسن بهلوان جمال ومیرزا سیورغتمش از غلاق از امیر شاه ملک روان از شاهان بدخشان بخواجه تاج الدین که بسفارت خطای نامزد شده بود همراه فرستاده والجیان وایلچک خان حاکم خطای وسمرقند آمده ومیرزا الغ بیک ان جماعت والجیان خطای الطوس واورا رعایت وعنایت بسیار فرموده والیشان وسفیر بجانب خطای عزیمت نموده وبسیار از بخارا ومردم اطراف واقطار آن سفر هستیار کرده والجیان بمعنان شتافتند ودر خلال این احوال میرزا الغ بیک در وسط بلده فاخره سمرقند بنیاد رسته عالی وخانهای رفیع فرمود ودر متعلقات ومزارع وقریه چند ان برآن وقف کرد که معاذ ستیفا ارباب وظایف بزمان وطلبه علوم وحفاظ وعلماء آن دو واقعه شریفه حقوق خود را بهرسالی مسکر فتند ومبالغی خطیر فاضل می آمده وذخیره اماده ومومع محفوظ می گشت همچنین فرمان عالی نفاذ یافت تا استادان جانکبست رصدی بنا نهادند وعمده عمله رصد بطلمیوس ثالی وسطا حکماء یونان مولانا غیاث الدین جمشید وجناب فضایل مآب مولانا نظام الدین کاشی بود ودر آنزمانی این عمارت در غایت تکلف وتزئین ورصانت تمام

با تمام رسید و از نتایج رصد رنجی مرتب شاه که از اینجا جدید گورکانی گویند و اکنون بشیشه منجمان اروپا بین نیچ اشتهار یافته و دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح اذربایجان و انهزام لشکر قرا یوسف و دیگر قندهار یافت میرزا الغ بیک خواست که دیدهٔ بجهان کشاید و بنور طلعت والده و پدر گوارکه سرشار انوار و شتی پذیرد و دلزمان با نوی دولت با فرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود و منصب شاهزاده از ولایت و ارالله بنا مصلحت ملکی مستعد بود و لهذا کسی بجانب خراسان فرستاد و التماس نمود که آن بانوی خطهٔ جهان صوب قدم رنجه فرماید و موجوع عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دارالسلطنه سرات روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن سفر همراه بود و چون مهد علیا از آب جیحون عبور نمود و میرزا الغ بیک بسهاب استقبال مرتب داشته روان شد و در ولایت بخارا بسعادت ملاقات فایز شد و منتصف ربیع الآخر بدان بلده بیمانند رسیدند و میرزا الغ بیک در باغ دزباغ چنار طولی سکنی ترتیب داد و چند روز بساط انبساط گسترید فرقه شاهزاده و سپاهیان بازین زر و قطارهای شتر و هیمنای نفایس و دیگر تکلفات پیشکش بانوی عظمی کرد و چوی طوی نهایت انجامی مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک جهة اغراز و احترام تا رباط مالم مشایعت کرده بعد از بانوی کبری کوس شاه اغا انجناب را مسابقه کرده باز گردانید و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار را وداع نموده خود در رکاب والده عصمت انتساب عازم خراسان شده میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرمود و ولایت جلاوت و انضوب برافراخت و از قراباغ امیر سکندر و امیر برلاس و امیر بدر ابهم منقلای روانه ساخت و بعد از چند روز ملک اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص و دلتخواهی مغولان را بعرض سانید و دراین اثنا از پیش امرا که بالغار رفته بودند خبر آمد که الوس مغول مخالفت پیشه ظفر نباه پیوستند و متعاقب کلانتران آن قوم بسمع قبول آمد و شیر محمد اغلان و صدر الاسلام بشرف پابوس استسعاد یافته همه الجمل مناسب فرود آورده و میرزا الغ بیک بترتیب طوی پادشاهانه فرمانداد و ایشان از تشریفات و انعامات نوازش فرموده و دراینولا مسامع علیه رسید که امرا مغولستان یکیه قسم الدین القتل آورده و ماندوکبک پسر بامید واری لطف یکه ان رسیده و پسر قوام الدین چون بدرگاه جهان پناه رسیده مشمول الطاف غیبیات و بانعام خلعت خصاص یافت و دراین ولا صوفی غلان از پیش براق خان آمده نثار و پیشکش آورده مقبول افتاد و پولاد تیمور از طرف جته رسیده عنایت شاهانه شامل حال ایشان شد و شب سادس ماه شوال مسامع جلال بهجت کشید محمد اغلان باگروه از ایل جته که رنجه ان جناب فی الحال پای دولت در رکاب آورده تا بوقت پیشین رانده و بانجماعت رسیده و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را دستگیر نموده بعد از چهار روز بپایه سریر اعلا رسانیدند و میرزا الغ بیک قمع عفو بر جرایم کناه کاران کشیده همه را رعایت فرمود و صدر الاسلام و ملک اسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را باسباب پادشاهی نخشید و بجانب دلاتیش روان ساخت و پس ازین همایون بجبه لهشتمش عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از شائبهٔ تکاپو و پرانیدن شاهین شهرتاز فراغت یافت اردوی همایون بستور پیشین در ظاهر بلدهٔ فاخره قشلاق فرمود و الیجایان از جانب جته رسیده بخوشنودی معاودت نمودند و در ازمستان و باب علی الاطلاق خسروانفاق را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعد از میرزا الغ بیک چون فصل شتا در نواحی بخارا گذرانیده در بهمانه خمس عشرین و ثمانمائه عازم خراسان شد و بسعادت و بتبوس خاقان سعید استسعاد یافته مراسم تهنیت فتح اران و اذربایجان بجای آورده و دراین یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام و خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابو الفتح ابو اللیث ملازم شاهزاده حالتجناب میرزا الغ بیک بودند و در اثنای راه میرزا الیسقر از ولایت طوس و مشهد آمده بر ادران عالی گهر بدیدار یکدیگر اظهار مسرت نموده و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود و حکم مهمان داشت میرزا الغ بیک طوی پادشاهانه مرتب داشته اعیان و دولت را رعایت لاتحصی فرموده مدت دو ماه در ملازمت حضرت خاقانی بسر برده بخدمت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت اوزبان معطوف دانسته و در مقر عز خویش نزول فرمود

ذکر توجه میرزا الغ بیک بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن

دران وان که سروران جته از منازل مواطن خود کریزان شده و بهر طرف پویان و این المفر گویان التجا بدرگاه میرزا الغ بیک گورکان آورده و شاهزاده چون بخت بیدار و غل حمایت خویش همای داد و ایشان در کنف رحمت خسروانه بسر بردند و بخیرایل نعم و مواهب کرم از درهم و دینار خلعتهای فاخره و اسبان اصوار و منازل و مرح بخش فرح افزای خصاص یافتند و اخرالامر مقتضی البلد یطیب بخرج بناته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا برشرارت طبیعت ایشان باعث شد که بعد از هجوم بمواطن خود همه حقوق العقوق مغالبه کرده و ندیان این سخن انست که پسر امیر علی کریت بی جهتی ظاهر از درگاه علا روی گردان شده بسوی ملک ایشان شتافت و آنکه پسر ملک شاه تومچی بموجب فرمان بعقب او رفت و چون بجنیت کند رسیدند دیافت میرزا الغ بیک گورکان بایکه سلطان الیهم بدین مهم فرستاده و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که صدر الاسلام بعرض میرساند که ملتمس بنده بران است که در فصل بهار قاصدی بدرگاه فلک اقتدار رساند و در باب چریدن گوسفند بحکمیت کلمه چند بسامع علیه رساند اگر ملتمس بنده قبول افتد فبها والا بجز تسلیم و انقیاد چاره نیست و چون فصل بهار آمد و قاصد بنیاه و علامات شقاق بصفحات روزگار ایشان ظاهر گشت و چون اقوام مربوب شفقت شهریاری بودند در رعایت جانب بنده عاصی مطیع برهم علیه از جمله واجبات بیت و بایس ایشان جمیع ناسپاسیها و زلات را سپاه کرده بمدد علی الایام ان یعصی قوما کالذی کانوا بهار و تابستان گذشته فصل تیرماه روی نمود و از رسیدن قاصد الیجی پیش تمام حال آمدن جماعت که تفحص میانی عهود را تکفل نمودند ای سوختهای بر اتصال آن فصلش قرار گرفت و چون عزیمت جناب خسروی بتوجه بانجانب تصمیم یافت جزه ایخراسان فرستاده تا صورت قضیه را بفصل پیش خاقان سعید رسانده بموجب فرمان عمل و دو جزه بیاز بسریر اعلا آمده ای سالت کرد و حضرت خاقان سعیدان یورش اصواب شمرده فرستاده را باز گردانیده

بازگردانیده وهمزه بسمرقند رفته صورت حال را نزد میرزا الغ بیک باز نمود میرزا الغ بیک از روی نشاط رایت انبساط برافراخته با فوج وقتی صحیح بتیه سمرقند لشکر کشی اشتمال فرمود وچون عزیمت تصمیم یافت ولی بیک قوچین را بدارالسلطنه هرات فرستاد تا حضرت خاقان سعید را توجه رایات فتح آیات بجانب جیحون اعلام دهد میرزا الغ بیک در روز چهارشنبه بازدهم ذی حجه سنه سبع وعشرین وثمانمائه موافق لوی میل که اقتاب در اواخر حوت بود بغال همایون رای وصواب پای حادث در کاب فلک انتاب درد وموارشده بنیت آنکه چند گاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید وچون لشکرها مجتمع شوند از انجا بفیض فضل رب العالمین عنان بجانب غدر منصرف گرداند وفرماند وکه سپاهی که در نواحی سمرقند وکش ونخشب وبخارا اخیرا اقامت نموده بودند زودی درحرکت آیند وتوانچیان والیغان را فرمانشد که تا جیک سایر ولایات چون ترک وقوناک وغیر ذلک جمع آورند وبدانمک فالی بزیب سعادت درساحل آب سیحون لشکری جمع کردند که ازمون وکوه از کثرت ان بستوه آمده وجناب شهریاری دانست که کنار آب چنین دریای لشکر سنجها را در دنیا بران سپاه نافذ شده که میمنه عساکر منصور بالتمام در ولایت اندخان اقامت نمایند ومیسره بجانبی بجانب استرار وا دوانه شوند وقلب سپاه در ساحل سیحون نزول کرده وبرین نهج خدم وحشم در جوانح مقرره ارام گرفته وجناب شهریار عالی فرمود که تا قفار ها که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند وهر فردی از افراد سپاه را علوفه مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت وسفره دانی وچاپایان وآب وعلیق کافی گردید وعلت الت واحتیاج حرکت مقصور مرتب گشت حکم قضا مضا نفاذ یافت که امرا تواچی وسایر لشکر تعجیل بلیغ نمایند وایشان بفرموده عمل نموده هرجا قصوری بود بعرض سانیدند وآیت عذاب که ربنا تقبل منا نازل شد وبرعرض سخط وعذاب آمدند ومیرزا الغ بیک ابواب خزاین کشاده عساکر گردون مآثر را کاکا داده امرا ونوکران وقوشون را علی الاختلاف مهتمم نوازش فرمود وهمه مستعد وبرصد رکاب ایستاده وادوات حرب والات طعن وضرب از تیر وکمان وسیف وسنان وگرز وخنجر وسپر وزره لسار بر اجناب ست بر کرده قیام نمودند وایشان یارق ایتش یراق غلغان که در آن نزدیکی در دشت قبچاق بسر میبرد خانی نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه میرزا الغ بیک ماه چند دست تغار با اسبان اسهار ودیگر پیلاگاه متبرکات گذرانیده واز جلوس یراق خان برسند باد اجاد خویش تبارت داد واین معنی موجب زیادتی سعادت وارتباط جناب میرزا الغ بیک شده وچون یورش این معنی الحال نیکو دانست یارق چند روزی در وادی همایون توقف نمود وخدمت اقصر اقصی طلب دانست وجناب شهریاری نوازشها فرمود واکرام وانعام مخصوص بخشید واجازت داده یورس اغلغان وتورک برلاس را که ان یکساز غلامان واین یکساز امرای رفیع مقدار بود بجانب دشت قبچاق روان فرمود وتاسخمت یراق خان رفته برسم تهنیت جلوس تقدیم رسانند وتحفهای ناچیز چون قلعتهای طلا دوز وثیاب زربافته وتاج وکمر شمشیر بازرد واستر وخرگاه وخیمه وبارگاه ودرهم ودینار وکوس وعلم ودرگاه وفراش خانه واوانی بادیگر اسباب سلطنت وجهانبانی واصناف شاکر ویشکان مانند کاب دار وباورچی ونقارچی همراه الیغان روان فرمود چنین شنیده بزرگان چه کرد وبارگاه ویارق ویورس اغلغان وتورک برلاس با اتفاق متوجه دشت قبچاق شدند ودر خلال این احوال چکیده تواچی که بفرستادگاه وکارانی مشهور ومعروف بود از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشکر را جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کردهاید ووعده آن دارید که بولایت جته مغول روید چگونه واین امر را مشورت نکردید میرزا الغ بیک جواب داد که دراین یورش بر حضرت خاقانی نبود چه حضرت وولی نعمت پیش ازین چند بار سفارش بدرگاه عالم پناه فرستاده بودیم وایشان بعذر مرخص باز نمودند که انحضرت تصویب باین اندیشه فرمود ونشان همایون موافق قول خویش همراه آورده اند چگونه که حضرت خان سعید توجه شما را بجانب ارطرق صواب بعید میشمارد وشما نیز اراده جواب دادن که انچه از ما واقع شده بنا بر اشارت رای صوابنمای بوده بمقتضی الشروع بلزم این عزیمت را بامضا خواهیم رسانید وتاخیر وتسویف وانکار موجب آن میشود که بعد از ترتیب وتجهیز لشکرها وآمدن بامان مقام دور ونزدیک ترک وتاجیک را بر کمالک رای وتدبین مزاج منسوب دارند ودیگر بر صادرات اقوال واحوال اعتماد ننمایند ونشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر بیجان انعزیمت بجگه فرستاده شد وچون بجگه بازگشت امیر یوسف خواجه ابن شیخ علی بهادر را حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک فرستاده تا شاهزاده را ازان یورش منع نماید ویوسف خواجه در آن باب از زبان همایون آن حضرت مبالغها نمود ومیرزا الغ بیک اعاده ان کلمات کرد که باجگه درمیان آورده بود بلکه دیگر سخنان معقول ضمیمه آن گردانید ویوسف خواجه جواب بصواب شنیده دم درکشید القصه چه خورشید برزد سر از برج حوت نفرمان حی الذی لا یموت جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایت جلادت بجانب جته برافراخت وصباح شنبه موجب بارک الله فی سبتکم وجمعتکم دویست وهفتم ربیع الاول سنه ثمان وعشرین وثمانمائه بدولت وطالعی که تو لاگنده بطالع دولت وتقویم اقبال شاهی بلزم جته سوار شد تا عزم خطه بدخواه کرده ناقرابادین ووولت افلاح دولت اندرپیش فیروزی زپس نصرت اندقلب عزت برخناح بالشکری که کوه از حمل ان بستوه آمد ومرکز زمین از ثقل ان ازجای بجنبید وچون قلب سپاه بتاشکنت رسید پسنده ومیره ملحق شدند وامراء مبارزان وبهادران ودلاوران از اطراف ممالک روسیاه بدوی همایون پیوستند ومیرزا الغ بیک بمقتضی دانشا ورای صوابنما در الامر علی منوده وفرمانداد که امرا وارکان دولت جمع آمدند وفرمودکه دراین امور مشورت کنید واسخه یطیفه خرم چه صلاح است بدان قیام نمائید ایشان گفتند رای با دانشا صوابست بهرچه شایسته شود مقرون بصواب ونجاح خواهد بود ومیرزا الغ بیک فرمود که دراین ایام شایع افتاده که طایفه قوم کرایت در حوالی نیک طراز مقام ساخته اند بناعتما دانکه بعذر صاحبقران مغفور بهیچ ملک قصد ایشان نخواهد کرد وهیچ خان میل خانه ایشان نخواهد نمود وفارغ وساکن وامین ومطمئن نشسته اند مصلحت چنان مینماید که جمعی ازبهادران فوجی ازبهادران بی خبر بسر ایشان تاخت برند چه کار حرب وغی بمکر وخدع است امرا این فکر را صواب شمردند

و امضای این رای اتفاق نمودند و میرزا الغ بیک لقمان تدبیری ملک ابوبکر بهادر را داده هزار سوار نامدهیه مردان کار و شایسته کار زار بسر انقوم فرستاد و وصیت فرمود که مطلقا اتش نکشند تا دشمن اکاه نشود و باید که چون ظفر یابید بزودی راحعت نمائید تا ایشان تصور کنند که شرذمه قلیل بوده اند که انتشار فرصت نموده اند و غنیمتی بچنگ آورده اند و بدین سبب توقف کرده بگریزند تا راحت مصور برسد و مرا چون وی بتزلزل آن راحت نهاده میرزا الغ بیک با لشکری بگران از عقب روان شده و چون چند منزل قطع نمودند جمعه استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان کیری فرستادند و قراولان لشکر که باین امر فرقه بودند ناگاه بخانهای بعضی مخالفان رسیده ندای قحال ساکنان بیوت را کرفته و بسبب اشتغال غارت و تاراج غافل واقع شده یکی از اهل خانها فرصتی یافته بگریخت و ابراهیم توقیمور را از رسیدن سپاه کاهی داده و فی الحال با و لحاتمور از خوف و لحاشدن با عیال و اطفال خود آن مقدار اموالی که متیسر شد برکرفته روی بکریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در منازل خود کذاشته امراء چون روز شنبه یازدهم ربیع الاول بر سر یاغی رسیدند دست بغارت و تاراج برآورده و غنایم بسیار دوده و اثاث انعام بیقیاس در تحت تصرف درآورده و موجب فرمان جهان مطاع العود احمد خواند و موضع هتره را مقام محمود و نشته بقصد استخبار کشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن این پشت داده روی بکریز نهاده و بنهاد جمله خود را در ورطه هلاک و بوار خلاص ساخت و ابراهیم توقیمور از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بر جانشاه پسر شمس الدین عاصم نموده در بعضی مواضع بقوم او رسیده جانشاه چون این صورت مشاهده کرد و خوست که و تیره روی بکریز آورد و لا اثر ابراهیم و اتباع او تضرع لبسیار کرده و کفتند که این جمع که ما را پریشان ساخته شاه ولی بوده جهل خود اکر دعقب برسد بروی شمشیون بریم و اموال خود را استرداد نمائیم و مردم خود را از ذل اسر خلاص کنیم که موجب بکامی ما باشد و ما این نامه و فنون جانشاه و قوم او را مغرور کرده و همه را دیکر باره بسر کردان ساخته با تفاق یکدیکر غافل از سوء عاقبت امر، کام عزم کشاده و دندان طمع تیز کرده و با همان خود دو تیز آمده به تعجیل روان شده و امراء باز کشته با قوبرسیدند که ناکاه سپاه دشمن ظاهر شده بمیدان جنک و جدال کردیده و در حوالی قاراید وق چای دشت و دیرا قاراید ابراهیم و لحاتمور و دیکر امراء چون از کار حرب باز پرداختند سرهای مقتولان منارها ساخته و سرابراهیم مصوب بشیخ در وازه شیخی مدرکاه کیوان رفعت رسانیدند و چیسه فرمان عزیمت اشیره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه بیستم ربیع الاخر دست داد

**ذکر وصول موکب فیروزی کوکبه شاهرخ و رسیدن امراء اسخذ مت و تربیت دادن لشکرها، قول و میمنه و میسره را چون بوصول رایت نصرت آیت جناب الغ بیک بمقتضای تقل مکان و تولد موضع اشیره مشرف کشت امراء نامدار بفتح و تائید قرین و بظفر و نصرت همنشین پایه سریر دولت سعادت مند و میرزا الغ بیک ایشانرا نوازش سرافراز کردانیده و سران سپاه و لشکر جناب سلطنت پناه طلب اللسان کشته زبان بکفتار در آوردند که اینهمه از آثار دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت کامکار روز افزون و نتایج اقبال و سعادت کامکار همایون است و بعد ازین رای زرین شهریار ظفر قرین بر این قرار کرفت که چون لشکر بوعیت دشمن در آید باید که طرق خرم و جیاط مسلوک رود و مبادا که دشمن بکمین در آید و در زمان سپاه کمین نیز رسیده و در نظر اشیره جهة تعبیه و ترتیب سپاه متوقف شده میمنه و میسره و قلب آراسته و دست راست و دست چپ سپاه زبان و زکار و صف در آن کار زار آراسته و امیران مرد و دلیران صف نبرد که دران یورش لازم بود ندبر یک بمقامی مشرف شده و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هر کس در موضع خود مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمده و چون موکب همایون با فسور سیده امراء و ارکان دولت صد و پنجاه مرد چست فرمان بزبان کیری پیش روان شده شخصی را از مردم اندیار کرفته و بار دوی همایون آورده چنین تقریر کرد که جانشاه سر و اخته و الغ تمکان نشسته است میرزا الغ بیک با امراء مشورت فرمود که لشکر یکبار صوب متوجه شوند بعضی از امراء مصلحت چنان دیدند که بجانب الترن کل بر سر صدر الاسلام و ملک اسلام روند و قومی کفتند که چون شیر محمد غلان علم بی نیازی بر افراشته دم از عصیان میزند اکر ما بخست متوجه التوکل شویم او فرار نماید و بر سبی ظفر یابد مترتب نشود و مهم اولیم و اولی است و عاقبت بر این رای مجموع اتفاق نموده فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و یوسف خواجه پسر الیاس خواجه با پنج هزار سوار بر سر امیر جانشاه روند و موکب همایون را بکسو توجه نمود

ذکر فرا رنمودن امیر جانشاه از استماع توجه امراء و پیوستن ارسلان خواجه ترخان باردوی ظفر نشان

حکم واجب الانقیاد دفعا دیافت که ارسلان خواجه ترخان با امراء متوجه امیر جانشاه شوند و بخست او را بانقیاد و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اکر سر در ربقه اطاعت آورد خوب اکر بعناد و تمرد صرار نماید و الا قتال او ارسلان خواجه ترخان و دیکر امراء را بموضع سوبلن روان شدند و جانشاه چون از توجه سپاه نصرت پناه کاه شد مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان کریز بجانب قراقند و ارسلان خواجه اندیشید که اکر در عقب او رود بسهولت و آسانی رجوع بدرکاه پادشاهی دست نداده خرم و جیاط را کار نبسته شده مرجعت نمود و در اثناء راه شنید که قومی از پل ما ریز کذشته اند بدانجا که باشند روند و چون از آمدن سپاه با کاهی یافته اند موضعی رصین برای پناه مساعد یافته فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و امراء متوجه الضوب کشتند و بسیاری از اموال و جهات را در تحت تصرف درآورده ترخان شاه لور

مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه شتافت و شرف بساط بوس دریافت و از جمله اسیران خضرخواجه اغلان بود و فرمانشه که او را باعزاز و اکرام تمام بدارالسلطنه سمرقند برند و میرزا الغ بیک باز بدان اغلان از معرکه بیاررسیده بود و چندروز که در چشمه پزمان گیرنی فرود و مراد و قوچین مروی بود مراتع و کارآزمائی فرزانه با میرزا سوامصحوب او گردانیده و فرمود که باز بدان اغلان و جیل او چون اندکه پیش و پذاهنگی که در کنارهای راه مقیم اند و دشمن و نگریزند و مراد و قوچین بالشکر یک منزل و عقب باشند تا اگر از دشمن جماعتی که باز بدر ایشان قوت مقاومت نباشد مراد و قوچین زود به رسد و فرمود که در راه از جانب کاه باشند و روستاقان الزام کنند و چون شب شود حرکت کنند و روز و شب مطلقا نیاسایند و بطعام پخته که با خود داشته باشند اکتفا نمایند و چون ایشان روان شدند میرزا الغ بیک از انجا کوچ کرده چند موضع پیموده بمنزل بورالقدر رسید و فرمود تا قصبه که ترکان از انا کوه بلند و استوار برین نشانند و از انجا روان شده در اثنای راه مراد قوچین و بازبدان اغلان که بزبان گیری رفته بودند رسیدند و گفتند که بفرمان جهان مطاع بندگان آتش فتنه و دشمنان از استماع توجه موالک گیتی ستان چندان صحرا و بیابان ملکی کرده که ریخته بودند که در هیچ این نبه ها سعی نمودند قفسی از ایشان نیافتند و هرچند مفاوز و مسالک پیمودند در آمد بار و یاری پیدا نشد و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بندگان از پیش نروند موجب فرمود و عمل نمودند و چون خورشید سپهر سلطنت مرغزار اشرس را که از قدیم الایام خانه خانان جته و آرامگاه جنوه ایشان بود مرکز رایات شیر شعار و جولانگاه علام اژدها کردار خویش گردانید ناگاه مازقول خبر رسید که بر بالای کنجو پناهی سپاهی دشمن بدمآمده میرزا الغ بیک فی الحال تفحص مبارک خود با سپاهی گران روی بایشان نهاد و آن جماعت بر فور پریشان گشته فوجی از نهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان رسند و موکب همایون از آنجا کوچ کرده در موضع قوش طاق نزول فرمود و شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیرخداداد که در میان قوم جته بعلوشان همه مکان قیاز و شت و تاخایت معتبر احدی در نیامده و هیچ پادشاه کردن انقیاد ننهاده و در آمده و سخنان امیرشاه الیه را بعرض رسانید بمضمون انکه مدتی مدید و عهدی بعید است که در میان قوم جته روزگار بیکدلی و عمرعزیز در رتق و فتق امور ایشان صرف میکنم از ابتدای حال تا اکنون انتظامی در روزگار ایشان مشاهده نکردم و هم رضایی قوم را نصیحت کردم و از مخالفت تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا نیز خود بدرگاه عالم پناه ملاذ و ملجای ندارم و میخواهم که روی باستان دولت ایشان کعبه آمال و قبله امانی است آورم و چون میرزا الغ بیک کلمات امیرخداداد شنید دانست که این کلمات از سر اخلاص است و این حکایات از محض اقتصاص لاجرم فرستاده را بنواخت و امیرخداداد را بدین قضیه مژده محبت و تحسین از زبانی داشت و از آن منزل کوچ کرده در آرپایاری نزول فرمود چنین ملک قوچین را که این دولت بود بدرسه سفارت و انامصحوب شیخ درویش کوکلتاش نزد امیرخداداد فرستاد و دانشا که دار و دی همایون بود تقریر کرد که جهانشاه و دیگر امرای او را که بصدد الاسلام و ملک الاسلام موسوم اند و میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس با سه هزار تن بر جانب چپین کول رود و سراسکین تاش که سرحد یورت جهانشاه است کاهد و تا نتواند که بصدد الاسلام پیوندد و سلطان اویس بموجب فرموده با نجا رفت و مقدمه سپاه جهانشاه را دریافته روان ایشان گشت و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرد و جهانشاه چون از این حادثه خبر یافت بغنیمت دانسته عنان معاودت برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا سرچه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیک چون حسین ملک قوچین را پیش امیرخداداد فرستاد و روز دیگر ضمیر افتاب اشراق گذشته که شاید امیرخداداد بمجلس مردم بدهد عمل کند و از جاده استقامت میل بجانب استحاش نماید برایین ابوال ناکرا تربیت یافتگان دولت بود فرمود که باز را سوار نزد یک خیل امیرخداداد بایستند تا اگر او در آمدن تعلل نماید تعهد و فشار نماید و ابوال نباز فرموده بانطرف توجه فرمود و موکب همایون براه باش برشاق در حرکت آمد و در قول سوک شتاز ول فرمود

ذکر آمدن امیرخداداد و بعضی قضایا که بعد از آن بست داد

چون رایات نصرت آیات دران منزل استقرار گرفت خبر رسانیدند که امیرخداداد با دیگر امرای بخت بلند متوجه درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ بیک از استماع این خبر مستبشر شده جته حرمت شیب و رعایت محل منزلت او مقتضی نزل الناس علی منازلهم استقبال فرموده و امرا و بزرگان و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون موالک کواکب درکرد ماه از حد و حصر افزون در رکاب همایون روان گردیدند و امیرخداداد چون از دور نظر بر جمال و طلعت شاهنشاهی افتاد بقصد زمین بوسی از اسپ آمد و جناب شهریاری مورد الوار تعظیم و تکریم تلقی فرموده و خدمتش را همراه بسیار کاه کردون اشتباه برده بصنوف عواطف و قبول موجب مشرف ساخت و بکلمتهای گرانمایه و التفات فاخره مکرم گردانید و امیرخداداد در ایام شیب روز کاریشباب مشاهده نمود و زبان بشکر کشاده بعذر خواهی احسان در تحسین بیکرانه و در این اثنا قاصدی رسید که صدرالاسلام و ملک الاسلام در کنار اق قباش نشسته است و عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد اغلان رود نه فرمان نافذ شد که محمد برلاس و بهکنه رسته و بوقارا بوسعید تولک و بوزانداده و پسران الیمجی بوقا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس کولکبر برده بود و در پک تاش را محافظت مینمود با امرا روند کور ملحق شود و بیرد و لشکر با تفاق یکدیگر باستیصال عدو صدر و ملک کمر بندند و امرا بموجب فرمان روان شدند و چون بکیتر ان فتنه جماعت فرار کردند و بکری آمده بعرض رسانیدند که صدرالاسلام و ملک الاسلام بعزم ارد وی شیر محمد اغلان از آب انگه گذشته حکم قضا مضا نفاذ یافت که چون ایشان در جای خود قرار گیرند و فتنه و شر از ایشان بظهور پیوندد باید که امرا در حرکت مسارعت ننمایند و از مراسات

همایون بکنرل پیش پیش نباشند و مهم بر من حمل فرار گرفت و دران ولا امیر خدا داد معروض داشت که قوم این ضعیف بی توشه اند و ستمان ایشان بغایت شاق گذرد و همان ملوس لاغر اگر خصمت شود بتازی و اشتی متوجه سمرقند شوند و این مرحمت عظیمه ما را بر اطراف یک ملتفس و ارسند دل داشتیم بنابر آمکش را فرمودیم با فوجی سپاه بشتاز بسمرقند رساند و بموجب فرمود عمل نموده و جناب شهریاری جمعی از زعماء دیوان ایشان گیری فرستاده و شیخ ورویش کوکلتاش را که از جمله خواص امیر خدا داد بود وسیل ایشان گردانیده و دلیران سپاه روشی در آن بیابان نماند و در راه جمعی که از مخالفان گریخته عزم اردوی همایون داشتند بدیدند و ایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و ایشان گفتند که قوم ما در اقناس چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان شدند و وجوه و اعیان گریخته در شعاب جبال تحصن نمودند و ما در اثناء راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیخ محمد اغلان با ندکی از لشکرهای اطراف خود را در ولایت خود جمع آورده و کوچ و کلوه و احمال و اثقال خود را از آب بگذرانیده و خود جریده از برای جنگ و پیکار ایستاده اند و میرزا الغ بیک چون این خبر را شنید بسیاستی سپاه ظفر پناه مشغول گشت و فرمان داد که امرا بگذرانیدن پیش نرفته توقف نمایند تا رایات نصرت آیات بایشان رسند و موکب همایون در حرکت آمد و شاه سپاهی که در مقدمه بودند پیوست و مهم دران محل حکم شد که شب هر یک نفر در پیش چادرش افروزند و این امر را بزبان مغول مجاروت گویند و چون نامه لباس ظلام پوشید از کثرت آن اشعاب بین و زمان درخشان گشت و روز دیگر از ان منزل کوچ نموده در منزل یک کلان نزول فرمود و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و جانقتاه و عبد الله خازن با نامدهٔ مردکوهی که از اماسیای باغ کوند برانند و نگذارند که در کنش که منتهای کجا کنش افروخته اند و ایشان چون بفرموده بیای باغ رفتند و چون روز شد روی همایون از انجا کوچ کرده در کنار آب بقوتو فرود آمد و جماعتی که بیای باغ رفته بودند عرضه داشتند که شبیالای که چشمیم چندانکه نظر کار کشتیم و کیش هیچ جای آتش ندیدیم اما از جانب جبال آتش بسیار دیدیم لاکن دیگر بعضی از لشکر برافروزند و در اثناء این تقریر رافته اول خبر رسید که سپاهی دشمن دیدیم و چون این خبر بسماع اعلا رسید لشکریان بموجب فرمان خندقی عمیق گرد اردو کنند و اطراف از انجار و خاشاک استوار ساختند و در آخر روز لشکر جته فوج فوج متصل از راسته رسیدند و مخالفان از مقابله و راستی سپاه منصور گذشته در کیش پشته پشت بکوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام دلباس نیل فام در بر افکند سپاه منصور این حرکت مرعی داشتند ❁ ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان با پادشاه جته محمد اغلان روز دیگر که شهریار کره ون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام بمیدان آسمان تاخت میرزا الغ بیک سازجنگ راه داده از بالای کوه سپاه جته پدید آمدند و دست راست و چپ و قلبشان مرکز آراسته در قول لشکر محمد اغلان و دلیران رزم آزمای قرار گرفته و در دست چپ ملک الاسلام موسی و جرمک تیمور و اونغ اغلان و حاجی کامشا متعین شده و در دست راست بانده و ابو بکر قرشی و میرزا یادگار و مکان مقرر شده و صدر الاسلام نارضی کرده و در معرکه حاضر نشده و میرزا الغ بیک چون دید که لشکر مجموع میل بسیره کردند فرمان داد که با قشتل بسیره که مقابل جته بود داخل خندق بجای خود قرار گیرند و مردم قول اول در پس خندق باشند و قوشونها که بر دست راست معین شده بودند از جمله نوتره قوشون بعهده محمود الملش و باتره قوشون بعهده لقمان ثواجی و نوقوشون دیگر بعهده سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق بایستند و محمود برلاس اگر در میسره بود و فرمود که در میمنه سلطان اویس باشد و قوشونها که بدست چپ معین شده بودند از انجمله نوتره و قوشون بعهده اویس ترخان و عادل بیک بود و نزده قوشون دیگر بعهده داود و ایلچی بوغا و نوتره قوشون بعهده تیمور ملک و مجموع این قوشانات فرمانشد که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستند پس این جماعت بدست راست گشتند و قول پشت از دست راست بدست چپ صف کشیده بودند و بر این نهج شهریار عالی مقدار سپاه را تعبیه فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراست و از میدان بیجانغبار و بیجان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از تلاطم موج زدن گرفت و سپاه جته برفراز کوه و پشته و راسات همایون در دشت و هامون برافرختند و مخالفان از فراز کوه روی بنشیب آوردند و میرزا الغ بیک بعد از عرض نیاز بدرگاه ملک کارساز ظفر و نصرت مسئلت نموده و فرمان داد که لشکرها یکبارگی حمله کنند و ایشان سپاه را بر کشیده و سنانهای آبدار و شمشیرهای انتشار در دست گرفته مردی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران جته که از ایل و مان و روی لشکر رانده بودند چون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق گردیدند و چون روباه که از حمله غضنفر گریزان شود فرار اختیار کردند و عساکر منصور تیغ ظفر آثار از عقب ایشان شتافته بسیاری ازان سوار را از پشت زین بر زمین انداختند و طایفهٔ را بذل سر مبتلا ساختند و اسیر از امیر و پادشاه و رند به موجب حکم معروض تیغ یاساشدند و میرزا الغ بیک زمان جته بیان لشکر و سپاس جهان آفرین گشاده امرا، و ارکان دولت و نهاد را نوازش فرمود و دست داد و بادی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگرچه دشمن بشکستی فاحش و سبی داد اما وی نیست که بعضی سرداران انها که بیرون رفته اند بار دیگر بنجاه بیدماغ خویش راه داده و دست تعرض بحوالی ممالک محروسه دراز کنند و فساد و فتنه را اخار نمایند حالا مصلحت خیالست که روی باستیصال ایشان نهیم و رسه و کلا و احمال و اثقال و جمادات ایشان را آب گذرانیده و بخت دولت و بیم تا سورت قوت ایشان بشکند و اگر زنده باشند دیگر گرد فتنه و فساد نگردند مجموع امرا این را پسندیده و آفرین خوانده باین عزیمت جازم شدند و میرزا الغ بیک زمان بجانب اغروق خوشین بقرشی فرستاده بنهب همایون و نهب سپاه جته الطاف فرمود و چون از

از رود و آق قیاس چیحون که از هول آن روی قیاس بموج خون بود عبور نمود و محمد برلاس با جمعی از امراء و بهادران براه ما بین فرستاد و خود براه تکیه متوجه گشت و هر قبیله که در شعاب و تلال جبال تحصین نمود ند از عبور لشکر نیامت اثر پایمال حوادث و نوائب شدند و موکب همایون کوه و هامون پیموده و رکدشتان انتهاء نظر قولی توطاحیه نجا سر سبز یده تا موضع که شکاس اعظیم لشکر ساخت و ارسلان خواجه ترخان و ابو الملیث و ابراهیم پسر ایکی تیمور و پانیده و بعضی الوس جته را غارت و تاراج کرده و در اندیار و دیاری نگذاشتند و چون آن نواحی از مخالفان پاک کردید میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب قرشی که مقره و ارام کاه کوچ و عشروق بود و حرکت آورده بعد از چند روز دران منزل آفروز رفته قبا بارکاه باوج مهر و ماه رسانید و دراین اثنا خبر رسید که جانقا پسر قرا الدین و محمد بیک حمید که از سپاه ظفر پناه کریخته بودند دران طرق بحضرت شیخ پسر سلیمش و اغروق امیر خدا داد باز خورده و بعد از محاربه غالب شده و میرزا الغ بیک چون از کیفیت واقعه آکاهی یافت فی الحال فرمان داد تا اسکند رپسر و ارسلان و شاه ولی و طائفه از داوران متوجه مخالفان شدند و بعد از فتن ایراک کس کریخته آمد و تقریر کرد جانقا شاه و اتباع او بر آن بودند که بطرف اردیش روند و چون شنیدند که پادشاه منظفر و منصور رجعت نموده مخالف و هراسان بکذشته بجانب ایتل کول فتند و میرزا الغ بیک کس پیش امراء و الوس فرستاده پیغام داد که حال چنین است باید که امراء دو فرقه شوند و سراه برایشان بکیرند و نفس همایون متوجه دار السلطنه سمرقند شود و در اثناء راه شنید که در قرشی و تکتاغ چیحون خان سه قطعه سنک نقیم بوده که چشم هیچکس مثل آن صخره ندیده و لیکن چون لعل بها جسمی دلکش جوهری روح افزا و چند نوبت پادشاه خطا رسل و رسایل و هدایا ارسال نموده و قبول کرده از ثیاب نفیس و اوانی نفیسه هر چه خواهند و بسلغ صد هزار دینار کبکی بر سبیل رسالت نماید باشد که حکام ماوراء النهر از آن سنکها در کذرند و ایشان راضی نشده و صاحب قران مغفور بر ولایت استیلا یافت حکم فرمود که نواب و کاشتکان لی توقف آن سه قطعه اسپر قند نقل کنند و ایشان یکقطعه را روان کرده اند و قطعه دیکر همچنان بر جای خود است و آن جناب که نقاوه صاحبقران کامیاب بود همت بران مصروف کرد انید که دو سنک دیکر بسمرقند برند و کاشتکان و ملازمان غلطکها ساخته سنکها را و آن غلطکها نهاده و بقوت ستوران و کاوان اثرا بر روی زمین بغلطانیده و فرمانشد که هر روز یک امیر تومان با مردم خود سر اسنکها باشند تا در سالک اعانت نمایند و نقابان بر آن مقرر و معین شدند که هر جا که کردونها و غلطکها بامواری راه و شوار کذر دا زاسر اسنکها بردارند و چون خاطر خطیر شهریار جهانکیر از این معنی فرغت یافت بالشکر کران در جنبش آمده طول و عرض میان را بمذاع اقدام در نوشتند چون امارت بسترل اسیر خدا داد حال امراء که بموجب فرمان دو فرقه شده بودند تا سرهای راه بر جانقا شاه و اسپر قسم الدین کیرند خان بود که ارسلان خواجه و بعضی امراء براه تعوم روان شدند و اسکند رپسر و شاه ولی و فیروز براه دیکر درحرکت آمدند و ارسلان خواجه معلوم شد که جانقا شاه و محمد بیک براه فوجار رفته اند لاجرم در عقب ایشان روان کردید و اسکند رو شاه ولی از حال ایشان خبری نداشتند و بفراغ بال میرفتند و از دشمن خیالی در دل ایشان و از طرق جزم و خیالها که از شرایط سپاهی کریست بتجنب مینمودند و غافل از انکه استخفاف دشمن و استخفاف امور موجب فسوس و ندامت است و جانقا شاه و قوم او چون از توجه لشکر منصور خبر شدند بجانب محمد برلاس میل کردند و ایشان از سغرور در حرکت مساعدت مینمودند تصور انکه اکر بنانی و تکی روند الوس جته و جانقا شاه آکاه شده راه فرار پیش کیرند همچنان و کال اهمال و غفلت میشافتند تا که لشکر جته بیرون از حد قیاس و تخمین رسیدند و اکثر لشکر مغول متفرق شدند و امراء با فوجی قلیل در برابر آمدند و از چکاچاک شمشیر و خنجر کوش هوا کر کردید و قوبل مخالفان در برابر امراء بایستادند و باقی سپاه در عقب کرتکان رفتند و اسلان خواجه ترخان از این صورت آکاه شده چون برق خاطف در حرکت آمد و مانند باد و باران شد و از اب بوعقال مخالفان کذشته روی جلادت بامخالفان سپاهی سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای همت در رکاب اورده عنان باهتزام مصروف کردانیدند و هر دو فرق ملاقات یکدیکر شادمان کشتند و محمد برلاس و اسکند ر از انعه کنجاه ساخته زبان بحمد ملک ذوالمن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن کشادند بعد از آن امراء و لشکریان از پی جانقا شاه و سپاه جته و سپر آمدند و ایشان بلطایف الحیل التجا بسفح جبال دندو چون شهباز و هم هر چند پر واز کرد از کمر کوه نمیکذشت و راه صعب السالک داشت چندان لشکر نبود که احاطه آن تواند کرد ناچار امراء در دامان کوه توقف کرده کیفیت واقعه امعروض رایات دکان پاسپر اعلا کردانیدند و میرزا الغ بیک و قلعة الین کول که حضرت صاحب قران از انجا نهاده بود مقام داشت لشکر توانچی و ابو الملیث و اویس توحین و آبوک اباد و نیز اسوا نا مدار با مد دایشان فرستاد و تا رسیدن این جماعت سپاه جته بهزیمت ضعیف و آسته لشکر فیروزی اثر هر چند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان مطلقا خبر و نشان نیافتند و چون از وصول این جماعت یاس تمام حاصل شد بالضروره رجعت نموده و بعد از طی منازل کوه همایون سوسنده محمد برلاس و اسکند ر و جانقا شاه و چند و بنجاب تماهی که ورزیده بودند در مقام عتاب خطاب آمده و میرزا الغ بیک چند نوبت بزبان سرزنش ایشان و زبان تاب پیغام افرستاد و عاقبت امیر خدا داد شفیع شده ایشان را بحضرت ارسال نمود و بعد از ملاقات بسمرقند پوشانید و در ارابصید بیکار سیر فرموده و ملازمان را امان داده و بعد از طی منازل بحوالی سایغند و چون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات و قضات و مشایخ و علماء و موالی و ائمه و حکام و اراکان دولت استقبال همایون نموده و شرف استلام حاصل کرده و در قریه شیراز کلان باغ دولت و شهریاری و فرمانروائی و جهانداری شاهزاده عالمیان میرزا عبد الرحمن رسیده و دیده جهان بین خود را بطلعت آن ماه آسمان روشن کردانیده و جناب سلطنت مآبی و اورا بخوش مزاجی کشید و از انجا روان شده

در دهم شعبان بتوفیق ملک منان در باغ چنار نزول فرموده خلایق و اهل امن و امان آسودند و اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بعرفه رسم سلطانی بسبب عیش و شادمانی دست نداد بهمه آرزو در خباب شهریاری بترتیب طعامی و تزئین بزم عیش اشارت فرموده و نواب و لشکریان حسب فرمان در صحرای کاکل کیان و اصل متصدی این بار شدند و طولی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و قلم وصیف از تحریر و تصویر عاجز و قاصر است چون روز چهارشنبه بر حرمی و نشاط بسر بردند میرزا الغ بیک گورکان بر تواتر اخبار احوال مملکت انداخت و منبع و شریف با علی اختلاف مذاهبهم بالطف یکران و احسان بی پایان نواخت

**ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان با پادشاهزاده براق اغلان و توجه لشکرهای ماوراءالنهر و سقناق سابقا معلوم گردانیده شد که براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیک آمد و آن جناب او را تربیت فرموده و بجانب ولایت اوزبک فرستاده او در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بدرگاه سی محمد خان اوزبک رسید و در سال مذکور برادر او سی محمد خان ستیلا یافته براق اوس خان و غالب آمد و چون حال براق اغلان بانتظام نیافت پای عبارت از حد بیرون نهاده بجده و سقناق آمد و پیش میرزا الغ بیک کس فرستاده پیغام داد که همین تربیت شما تخت اوس خان جد خویش ضبط کردم و بدین دیار رسیدم و امید وار که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق خان بی اجازت بولایت سقناق در آمده بود و نیز بسماع جلال سوست که سقناق را جد من اوس خان عمارت کرده بسبب شرع و عرف اکنون بمن میرسد بنابراین و بسبب الحجی جوابی حسب الخواهشند و در این زمان سلطان خواجه ترخان که حاکم اولایت بود از براق اغلان بستوه شده حضرت شکایت کرد و عرضه داشت که نوکران او در بیجایی او بی بسامانی میکنند و در تخریب ولایت سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق مینمایند میرزا الغ بیک عزم جانب قیاس جزم فرموده و لشکری ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاده و کیفیت احوال و درپایه سریر اعلا خاقانی باز نموده و آن حضرت از خبک که سبب ویرانی عالمست منع فرموده و میرزا محمد جوکی را با لشکر بکیران اسمعیل فرستاده تا باستظهار سپاه و برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا الغ بیک متوجه سقناق شده میرزا محمد جوکی باسمعیل رسید و از عزیمت ایشان جناب توقف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکر ما وراءالنهر و خراسان بیکدیگر پیوستند و بیکدیگر نرسیدند که براق اغلان و برادر شاهزاده آمده و میرزا الغ بیک او را همچنان تنها و بی التفات پیش رانده و براق بی ثبات فشرده و آماده جنگ و پیکار گشته و حسب اتفاق در آن معرکه کاه پشتها بود و سپاه هر دو تمام نمی نمود و براق فرمود تا سپاه او بیکبار حمله آورند و واقعه حرب او فوخته گشت و فزع و دشت محشر وی نمود و لشکریان میرزا الغ بیک کثرت خویش مشهود بودند و از مخالفان چندان حساب بر نکردند و ایشان دل از جای برگرفته روی بکار زار آوردند و جوانان سپاه هم قدم بر آمد و لشکر اوزبک قصد قتال کرد قلب براق مستقل گشت و علامات انکسار و امارات عجز و فقار بر وجنات و ناصیه کار اهالی ماوراءالنهر ظاهر شد و امرا چون که کار را قضیه چنین دیدند بیرون رفت و امید بهبودی نیست عنان میرزا الغ بیک را گرفته از معرکه بیرون بردند و پهلوان محمود مازندرانی که از ملازمان حضرت خاقانی بود بر حضرت حضرت خاقان سعید بهادر خواهی میرزا محمد جوکی بالصوب رفته بود و در روز جنگ بعد که رسید و از رجلادت و شجاعت نظهور آورد و چون صعوبت احوال مشاهده نمود شاهزاده مشارالیه را بسیاری از زان ورطه خونخوار بیرون آورد و بعد از ان شاهزاده با لشکر اکثر تخته بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند و سپاهی که ظفر و نصرت شعار ایشان بود فرا رسیده انچه و تشنه بکذ تشنند و اموال فراوان بدست دشمنان آمد و مملکت ماوراءالنهر چنان تشنه گشت که بعضی مردم گونه نظر خوشتند که دروازها را برکشند و تدبیر قلعه داری پیش گیرند کابر و اشراف آنجا بدین معنی راضی نشدند و لشکریان براق اغلان را طراف ولایات ماوراءالنهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کردند و تخریب بلاد و تغریب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب دام نکته فرو نگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید فی الحال فرمانها و نامهای الوان تهنیت بسبب پورش ترکستان مشتمل نمایند و بر فتح آن حضرت بدان الصوب در موضع خود گفته ایم تذکر انچه از دو سپهر دوار بلکه از محض تقدیر قادر کار در دیار خراسان بدید مدبر الحکم لله الواحد القهار

ذکر واقعه جرمای امیر یوسف بن شیخ علی بهادر بلشکری حسب فرمان بجانب ری رفت و امیر موسی گوال در دار السلطنه هرات وفات یافت و حضرت خاقان سعید بنابر خدمات شایسته امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را بعنایت و نوازش فرموده و رسم و راه او را باو والا و تفویض نمود و در سنه اربع و عشرین و ثمانمایه عبد الله خواجه بمین التفات آن حضرت عمارت یافت و آن موضع متبرک را که محل مرقد شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاریست زینت و طراوت و رونق تمام حاصل شد و در امثال حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید و چون موسم بهار رسید بسمرقند خان غزیمت بجانب ولایت سرخس رایت اقبال برافراخت و چون بنجار رسید و خاطر اشرف از آن کار فراغت یافت بزیارت قدوه و ماوای عرفان و مرجع اصحاب سلوک امیر شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفت و از روح مقدس او استمداد نموده و بخلکاء بادغیس در آمد و میرزا بایسنغر که بر سم شکار بجانب سیستان رفته بود و مراجعت نموده و زمستان در دار السلطنه هرات گذرانیده و موسم بهار بسیلان بادغیس تو شده شرف دستبوس خاقان سعید دریافت و ان حضرت عازم هرات شده و در منصف شهر رجب در باغ زاغان نزول جلال فرموده و در سال مذکور امیر اعظم اغیاث الدین وفات یافت چون این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان سعید تکدلشد و بغایت ملول و محزون گشت چه امیر مشارالیه در باره خاندان ایشان حوانق خدمات سابق گردانیده بود و آن حضرت حکومت خوارزم را که بامیر شاه ملک ارزانی داشته بود بفرزند او امیر سلطان ابراهیم عنایت فرموده و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه کوکب جهانتاب میرزا بایسنغر در عشق آباد و ولایت کابل بلاق غروب و افول رسید و این خبر در هرات متواتر شد و حضرت خاقان سعید از سماع خبر فرزند ارجمند چنان ملول و پریشان

در پیشان خاطر گشت که زیاده بر آن متصور نبود و چون بعضی سید است که چاره جز تحمل و اصطبار نیست بنابراین بکلما انا لله و انا الیه راجعون گشاده و قدم تروی و روح او خدمات کلامیه بجای آورده و اسباب و طعام مقتدر او ارباب احتیاج داده و جای او را لفرزندان ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشته و در این سال شیخ الاسلام اعظم شمس الحق و الدین یحیی الی که سلاطین محلین شریف او میرسیدند و بزانوی ادب در مجلس او می نشستند و بر سخن خوض نمیکردند و چند نوبت بجای آورده هم در راه کعبه دعوت حق الیه لبیک اجابت گفت و فات قطب جهان شیخ مجد الطوسی میانه رجب است میانه رمضان و از مهمات و قایع امسال کار و خوردن حضرت خاقان سعید بود و بیان این سخن آنست که آنحضرت در بیست و هفتم ربیع الثانی روز جمعه برسم معهود و عادت متوالی مسجد جامع هرات را مشرف ساخته بعد از ادای نماز و عرض نیاز عزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی ژنده پوش اسم نام مردان مولانا فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در برون مسجد دانشتاز راه پیش آمد و حضرت اعلا خاقانی یکی از ملازمان را اشارت فرمود که سخن او تحقیق کرده بعرض رساند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاده کاردی چون قطره آب برشکم پادشاه نیکونهاد رسانید و علی سلطان چون آن حال از آنحضرت جست قتل او حاصل کرده و تیغ تیز او را هلاک گردانید و سایر ملازمان شمشیر در احمد لر نهاده پاره پاره اش نمودند و از وقوع این قضیه فریاد و افغان خلایق باسمان رسید و چون همیشه عنایت اله حارس نگهبان آن پادشاه بود از خشم کار کرنیامد و امرا عظام امیر جلال الدین کولکاش و امیر جلال الدین فیروزشاه پیش از آن حضرت بیرون آمده در مسجد سوار ایستاده بودند که اینحادثه روی نمود و خسرو افاق امیر فیروزشاه سر طلیعه امیر مشار الیه سوار مسجد در آمد از شاهد این حال حیران بماند و حضرت خاقان سعید خواست که دمچه فشیند امیر فیروزشاه گفت برسم سوار باید شد و الا فتنه عظیم روی نماید چه مردم از دحام حیات و ممات عیاذا بالله تردد واقع شود و آنحضرت پای در رکاب دولت آورده سوار شد و نقاره بهیبت فرو کوفتند حضرت شهریار از راه بازار باغ زاغان تشریف فرما و طبیبان و جراحان معالج و مرهم استعمال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید سال تاریخ شصت و سی بود و در جمعه پس از ادای صلوات بوالعجب حالتی دیده آمد در خراسان ولی شهریار کج روی در بساط حون نشین خوبست تاشه جنی کند شه مات و میرزا ابایقر و امرا تبخص احمد لر مشغول شده و افقل او شیان بودند و در میان چیزهای آن کلیدی یافتند و سان شرایط تفحص بجای آوردند و نتیجه فایده مستقل دیدند که بان کلید بازیشه و اهل تجربه گفتند که شخصی باین هیئت در این خانه طاقیه دوزی میکرد و مرد مسیار پیش او می آمدند و از انجمله مولانا معروف خطاط با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا معروف از جمله افاضل و دران بود و شعر نیکو گفتی و در حواشی خوشنویسی سلیمان گوید زرنگ چشم تو هر غمزه کاندرست در عین سیه نشست بخان که دل بخوبست بغیر خط و شعر بعضایل یکی موصوف بود و او در نهایت حال از سلطان احمد جلایر و کرد ان شد و میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ آمد و یکی از شعبان کتابخانه پادشاه شد و میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که سر در نماز نصد بیت بنویسد او موجب فرموده عمل نمود و بعد از چند گاه دور و نزدیک نوشت پادشاه چون این شنید سبب تعطیل از وی پرسید مولانا جواب داد که میخواهم که در دیگر دفتر او نصد بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود تا سیاهی نماز و دعا بکاغذ برآرند و مولانا نوشتن آغاز نهاد و نماز دیگر هزار و نهصد بیت بنوشت و پادشاه استحسان فرموده بصنوف نوازش و احسان او را مخصوص گردانید و دران اوقات که حضرت خاقان سعید بعراق رفته فتح اصفهان نمود حضرت مولانا را هدایات در دو فرمود تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد و او بسیار فاضل و یکی منظر و شیرین زبان بود و همیشه نه عسلی پوشیدی و طاقیه نه بلند همچنان زنگ بر سر نهادی و الف ندی بر کمر و آن بچه ی و جوانان متعد ظریف هرات بصحبت او میل نمودندی و جناب مولوی نهایت بزرگ منش و خوشنش دارد و چنانکه گویند که میرزا ابایقر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس نمود که خمسه شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یکمثقال کاغذ نداشته نانوشته ازاز داد و میرزا ابایقر از این حرکت نهایت رنجیده و انصاف انکه جای ان داشت که هر کرا لاف مردی باشد با اهل بازار اینچنین کند القصه و آن او ان مولانا بمعروف امتهم ساخته او را بر خود متهم دارد و اصحاب طبع ارجمندی که پیش او مستردد بودند زر ها کرفتند و چند نوبت او را بیاسی دار بردند و اخر الامر خدمتش او را بقاضی جهان الدین محبوس کردانیدند و خواجه عضد الدین دختر زاده مولانا فضل الله استرابادی او را جمعی دیگر که متهم در آن امر بودند کرفته بقتل آوردند و جسمهای ایشان را سوخته بباد بر دادند و دران اوقات او سخنه افتاد که احمد لر کاهی بمنزل جناب سیادت مآبی امیر قاسم انوار قدس سره میرفته و با امیر محمد دوم که مبادا به فرزند عزیز ان جناب بود صحبت میداشته و چون میرزا ابایقر بر مقتضی عظم اذک که در دلی در خاطر داشت ان جناب را در مرافقت احمد لر مطعون کردانید و شاهزاده بدین اکتفا کرده و ارباب حلا و ملل انجناب سعی نموده تا حکم جناب سیادت مآبی از خراسان متوجه مسجد قدس شد و در وقت شنیدن جلاسید بزرگ این قول در شکایت انشاکرد که مطلعش العیث ای خاقان ایعاستقان بنکام ان شکر کران مرغ دلم طیران کند بالای شمشاد سان مقطع قاسم سخن کوتاه کن بر تخیر و نغم راه کن شکر بر طوطی مکن مرد پیش کرکسان چنانکه در کوب جزم ما در الهدایه جنیت نموده شنیده نم چه افتاده بهت سنت قدما را کزین درکاه میرانند و ایم و رد بدر ما را و امیر سید قاسم علیه الرحمة و الرضوان بسمرقند رسید میرزا الغ بیک بی نگهمهان ان جناب باشاره فرموده بغایت مدبه و معتقد و شده و در اعزاز و احترام جان ممان عزیز مبالغه تمام نمود و ذکر عزیمت خلافت پناهی حضرت خاقانی بجانب ما وراء النهر بعنایت ربانی حضرت خاقان سعید چون از آسیب زحمت کاروفراغت یافت عنان عزیمت جنبه انتقام براق خان بطرف ما وراء النهر تافت و میرزا الغ بیک نیز با جانب توجه نموده و موکب بجایون از راه بلخ رفته از انجوج عبور نموده و میرزا ابایقر بتازه فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان

بازگردید و شب پانزدهم رمضان در اردوی محمد سلطان عالمیان میرزا بامیرخواجه قتلمیش بوری را که خواجه صاحب جودی بود و خیمه کشتند و چون صباح شد هرچند تفحص نمودند قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جوئی قرائن بیان امر نمود که شایست متهم میدانستند و میرزا بامیرزاده ظاهر بیگ بر جناح استعجال روان شده و بیست و یکم رمضان باغ سفید را از فر قدوم خویش غیرت افزای هفت اسمان ساخت و دراین اثنا شاهزاده بنابر عرض مرضی که داشت سر بر بالین نهاد و الطبا بمعالجه مشغول شدند و تقدیر بر لک قدیر موافق آن افتاده مرض زایل گشت و صحت کامل روی نموده و چون موکب همایون از ساحل سیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار ماوراء النهر به استقبال صاحبدولت فرود آمده شرف ملازمت پادشاه دریانوال دریافته نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و آن حضرت در عین حشمت و جلال و رتبه الاقبال سمرقند نزول فرمود و بزیارات اکابر و مشایخ اقدام نموده رفته مستحقان مجاوران را نیکو و مبرات و صدقات و انعامات نواخت و بر سریر دولت جهانبانی قرار و آرام گرفت و ضمیر انتاب اشراق متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت و نخست از محاربه براق اعلان تفحص نمود و بنور تفحص رسیده که کیفیت این چنان رسیده و تقصیر جمعی امرا و اولاد النهر ثابت شده ان حضرت فرمودند الملتمار در دیوان اعلا جواب باسانی دهند و میرزا الغ بیک را در مقام خطاب و عتاب آورده توبیخ و سرزنش بسیار نمودند چنانچه جمعی امرا و اولاد النهر از شدت خجالت و شرمساری عرق شفقت بوت در و بکنار آمده مار دیگر فرزند حمیده را تفحص نمودند و چون غرت سنه اربع و ثمانمایه دست داد و زمام اختیار ماوراء النهر را کف کفایت و قبضه اقتدار را و سنام ۲ ارصدیات سپاه ظفر نشان آتش فتنه براق اعلان منطفی گشت و بکام و ناکام و نادان طمع از ان مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام دل از حکومت برداشته اواره ناپیدا شد و چون حضرت خاقان سعید مهمات و لایات ماوراء النهر و ترکستان را بوجهی مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و پانزدهم رمضان بدارالسلطنه هرات در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمایه رسیده و در باغ زاغان نزول جلال فرموده و دراین اثنا بارسی ستا ۳ میرزا محمد جوکی بهادر را پسر سی اجمنا را ز اتابکی و امیرزاده ابابکر موسوم آمد و چند روز ارکان دولت بعیش و عشرت بسر برند و طوطیهای شکین ترغیب یافت

ذکر توجه رایات نصرت نشان سلطان مملکت آذربایجان جهة دفع اسکندر ترا یوسف ترکمان

در اوایل محرم سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمایه بمسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت عصیان برافراشته با لشکری گران بحدود عراق در آمد سلطانیه را در مخت تصرف در اورده بهت و پسر امیر الیاس خواجه که حاکم انجا بود و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان را گرفته بنابر این حضرت خاقان سعید باحضار عساکر و لایات فرمانها داده و از اقطار ممالک چندان خلایق بجنبش آمد که حوصله محاسب بهم از تعداد ان قاصر و عاجز آمده غیاث السلطنة و الدین میرزا با امیرشیخ لقمان بر قاس و امیر ملکه کوکلتاش بموجب فرمان و مقدمه روان شدند و یکشنبه پنجم رمضان بطالعی که سعود ازان قبیل بسعادت مینمود از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده شهری که رسیدند مشتمل بر زیارت مشایخ انجا بجای آورده از اماکن مقدسه ایشان استمداد نموده و گوشه نشینان ان موضع را از فایده وجود واحسان خود بهره ور ساخته بصدقات خاطرهای شکسته مفلسان را نواخت و چون مملکت بوی مرکز اعلام ظفر قرین گشت چند روز در آنجا بارا قامت نموده تا لشکرهای جهان سوز ایران و توران موکب همایون پیوسته و صد هزار سوار نامدار در ظل رایت فیروزی شعار جمع آمدند و آنحضرت باستظهار ای شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بجانب فارس فرستاده و آن جناب با سپاه بیپایان متوجه اردوی گیهان پوی گشته و در عرصه مملکت فارس بسعادت ملاقات فایز شده و حضرت خاقان سعید بدیدار شاهزاده نامدار که در چهره اوصاف و اطوار فرخنده و بود و اظهار آشنائی نموده و او را در اغوش عطوفت و مهربانی کشیده و بنا بر حسن معاش که از انجناب نسبت بلشکر و رعیت صدور مییافت بتفصیل مسامع جلال پیوسته بود بتحسین و تحمید او را زانی داشت و امیر جقماق از نیزه دار خان را با برقوا و امیر غیاث شیرین را کرمان بار دوی اعلا ملتحق شدند و چتر زرنگار از دیار ری نهضت فرموده و بیست و یکم رمضان سایه نزول بر حوالی سلطانیه انداخت و کامشگران اسکندر قلعه سلطانیه را که استوار گردانیده و حضرت خاقانی ناغره شوال در انجا اقامت نموده و دران مقام با داب سنن و رشید قیام نموده و امرا کبار و نوئینان صفوف مقدار تعبیه طلوعی اقدام نموده و چون از تناول طعام فارغ گردیدند از انجا رایت کیهان پوی در جنبش آمد و بحوالی موضعی که مزار ابو ایوب انصاری در انست رسیده و در نزول فرمود و چند روز دران مقام آرام گرفت و از آن جا روان شده بشنبه غازان لشکر همایون سلطان ممالک ستان شده و دران موضع رایت کردون مهاس متوجه خوی و سلماس گشته ظاهر سلماس مضرب خیام اردو گیهان اساس گردیده و دران موضع اجتماع یوسف دادگر را نیز انفاقی افتاده اما مدتی متعسر نشد و

ذکر محاربه حضرت خاقان گیتی ستان با سپاه ترکمان و فرار ایشان

چون موکب همایون در موضع سلماس نزول جلال فرمود خبر متواتر شد که اسکندر و برادران او با سپاهی سنگدل این کسل که از شکوه ایشان زلزله در کوه افتاده با هنگ جنگ و عزم رزم و پیکار تر دیک رسیده اند و حضرت خاقان سعید ترتیب لشکر و تعبیه عسکر اشتغال نموده و برافراشتن رایه ظفر نشان میرزا ابراهیم سلطان گردانیده و لشکرهای فارس در رکاب شاهزاده عالمیان بودند و جوانان ارزومطلعت بهی و منظر شهی میرزا با امیرشیخ آویش او و فرمان همه مود تا لشکرهای خراسان و مازندران در ظل طلع ظفر قرین ایشان مجتمع باشند و قول بزرگ بفره وجود پادشاه گردون سریر زینت و رونق گرفت و میرزا محمد جوکی با چند هزار سوار که حکم سپیل مذیر و شیر صید بند تهور شده که کالزم قلب لشکر باشند جمعی ابدال جنگ افتاده طریق معاونت سلوک از دند و از جانب امیر کمند میرزه و ملک جناح را بموضعی بایست گرویده نظام کرده رخاشای آن خیرها نمود و سپاه رزم جوی خونخوار

دست از جان شیرین بشستند و دل از خانمان برگرفتند و روی در روی آوردند و بهر دو لشکر چون امراج بحر اخضر موجزنیش آمد. و حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان سر ابره برافروختند و آتش کوه بیکره فرو آمده روی نیاز بر خاک نهاد و از سر اخلاص بآن خضوع برگشاده و از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت و چون بر خاطر خطیر و ضمیر اقتاب تاثیرش گذشت که تیره ابر بدفاجات آمد برگشت که دو تن جرام با تمام سوا شدند و میرزا ابراهیم سلطان از راقار با مردان صف شکن پای در میدان نهاد و امیر جانشاه برادر امیر سکندر با لشکر جنگ مأفوه و مقاتله کرده و در برابر شاهزاده فرود آمد و از صدمات سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بر وجنات حال او لایح گشت و امیر سکندر چون حال برادر بر وجه دلخواه خویش ندید مبادرت و معاضدت و مرکب شجاعت در میدان انداخته و بدفع و منع دلیران بشیر انتقام از نیام بیرون کشیده و از نو زوامیر سکندر بنوعی کوشش نمود که بر دلان از دوست و دشمن بدست و بازوی آبدارین خونخوار کار زار و پیکار را نمایان داد تا خورشید جهانتاب در حجاب نقاب حجاب کشید و شب تا صبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اندک و بیش فرو نگذاشتند. و زبان دیگر که از لمعان خورد عرصه آفاق، و بشش پذیرفت در کمان کرده و اینوه همه شیر صفت و گردون شکوه در برابر سپاه منصور صف آرای گشتند و از نظر فرین انچه امکان کشش و کوشش بود بکار آوردند و عاقبت بسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت اعلای خاقانی وزیدن گرفت و اعدا انگیزه و اویز عاجز آمده راه گریز پیش گرفتند و آن حضرت بدین فتح شکرفعای الهی بجای آورده بوظیفه سپاس و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نمود و فتح نامها باطراف و بقاع مسکون فرستاد و فرزندسعادتمند خود میرزا محمد جوکی را بانگاه میشی مخالفان و انگرد و جمعی از امراء و ملازمان ملازم رکاب شاهزاده عالیجناب گردانید و ایشان تا ارزنه روم و صحرای موش و شمس آرا نامه آثار جلادت بظهور آوردند مولف مظفرنامه یعنی کامل، تق مولانا شرف الدین علی یزدی تغمده الله بغفرانه که در امر که ملازم رکاب شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان بوده میفرماید که انچه از کمال جرات و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان شد یا لباس در ظاهر سلماس شاهد و افتاد و برای العین دیده شد حقا ثم حقا که اگر از افراد ثقات استماع افتادی بعقل هیچ چه سد امن قصه تلقی آن نکنی و بقبول آن سر باز زدی زانچه ثبات شاه بوالفتح بجنگ خونشید بجد بر و هیبت دل سنگ انچنان زکوهبای سلماس پرس کز راه صدا شنیع و بازه دل سنگ و آن جناب در تاریخ انواقعه گوید اسکندر ترکان چه عصیان ورزید داد ای زمان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چه بگریخت بجنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح بدید

ذکر بعضی از فضایا و احوالی که بعد از فتح بظهور پیوست

چون آتش فتنه امداد قرا یوسف بنطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از رشحات غمام انعام خویش همین آمال شاهزادگان و امراء و نوئینان رفیع مقدار و ارباب شجاعت را که بشرایط جانسپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایه قدر افشان را از اوج ثریا بگذرانید و در انیوقت که از روی علا و رجانب سلماس بود از جانب ماردا الهند قاصد میرزا الغ بیک رسیده و بعرض رسانید که میان سلطان محمود خان و براق اغلان جنگی صعب واقع شده و سلطان محمود خان بر براق اغلان غالب آمده و در اصل رسانید و هم دراین اثنار الهی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا مظفر و میرزا ابابکر و میرزا اسنجر بن میرزا پیر محمد جاکیر و میرزا غیاث شیخ بن میرزا پیر محمد عمر شیخ رخت از این عالم فانی بسرای جاودانی کشیدند و حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان پریشان خاطر و محزون خاطر گشت و چند تن دیگر روح ایشان فتحات کلام ملک علام فرمود و طعام بغفر او اده موکب همایون در سادس محرم سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس در حرکت آمده بجانب قطور التحیون شده و چون خیر همایون فال سایه وصول بر اندازه اخت حصنی شاهد، فرمود موازی فلک البروج و محاذی معدل النهار اهل قلعه در اضطراب افتاده شاه پوشش بپیرون فرستادند حضرت خاقان سعید بر احوال ایشان بخشایش فرموده عنان عزیمت بجانب قشلاق معطوف ساخت و در نوزدهم صفر بقراباغ ارمان نزول فرمود و در اثنار امیر ابوسعید بن قرا یوسف بارد و می اعظم امده بشرف لثام بوسس مشرف گشت و بمنظور نظر عنایت آمد و از زمستان در قشلاق قراباغ بسر برد و رسل و رسایل ملوک نواحی روم و مصر و شام بدرگاه پادشاه گردون احتشام رسیدند و باکرام و انعام اختصاص یافته خوشدل و شادکام برحسب فرمان مراجعت نمودند و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را بامیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون دستان نهایت استجامیه و خاطر از مهمات آسنجانی فارغ شده عزم صعادت بطرف ملک خراسان تصمیم داده و در پانزدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت نموده و در روز دیگر از اب ارس بگذشت و میرزا با لشکر بتبریز نواحی رفته عمارات ترا کرده ویران گردانیده و در دوی کیهان پوی بعزم رمضان بسلطانیه آمده ماه صیام را در ان مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در روز عید بصلات و صدقات مشغول بود و حکام فارس و عراق مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده رستم بهادر و امیر جقماق و دیگران سروران اجازت یافته بولایت خود رفتند و رایت ظفر نشان روان بدار السلطنه هرات شده و میرزا بابا سنقر از قلعه صار برسم الیغار رسیده با در فقار سوار شدند و مسافت دور و دراز را بده روز قطع فرموده در شنبه نوزدهم مجد بیاغ سفید نزول اجلال فرمود و در سال مذکور شب پنجم شعبان مولانا جلال الدین یوسف ابرهی در دار السلطنه هرات از خاکدان دنیا منزل عقبا جلت نمود و سیصد و بیست و یک سال قمری بود و ارباب فراست و حدیث شیخ شمس الدین جزری وفات یافت دهم در امثال سلطان بخت بیکم بنت حضرت صاحب قران مغفور از ان سرای غرور بدار عقبی نزول فرمود و حضرت خاقان سعید بعد از طی منازل در بیستم محرم سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در اینولا از جانب خوارزم قاصدی رسید و خبر رسانید که لشکری انبوه از اوزبک قصد خوارزم کرده و امیر ابراهیم پسر امیر شاه ملک با مقاومت نیاورده بکات

و جنوفان رفته و خواجه اسیل الدین وزیر بساب حصاری مرتب ساخته رایت مخالفت برافراخته عاقبت عاجز شده و نزدیک خوارزم رسیده ساخت و غارت و تاراج آغاز کرده و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت قپچاق بازگشتند و حضرت خاقان سعید استماع این خبر بشتاب گشت و طایفه از بهادران و امرا را مامور فرستاد و ایشان بموجب فرمود عمل نموده رو باشفته و برایل و الوس اوزبک فاخته ایشانرا متفرق و پریشان ساخته و در این سال قوه ارباب عرفان و کمال امیر سید نعیم الدین نعمت الله قدس سره وفات یافت و هم در این سال عالی جناب فضایل مآب مولانا رکن الدین محمد النخوانی که مرجع علما و اعلام و ملاذ کبرا و انام بود از خواص و مقربان اعلای خاقانی بلازمت آن حضرت تایید آیات ربانی افتخار داشت در دارالسلطنه هرات بغدادین جهان شتافته ان جناب را دعقل و نقل لطایف و نکات بهت و نشان بلاغت شعار پیوسته اصغای فیض آثار او تشنه بسان مینا بازه رو مانده که شخصی از مولانا پرسید که چرا شما بنابل سیل نمی نشیند در جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه السلام تا این ضعیف سید و نهم که یک سر سلسله در دست او الشیر باشد و دیگری در دست بنده و حقر غرض کس بقه رهمت اوست

ذکر رفتن میرزا بالنبقر بطرف استراباد و توجه حضرت خاقان با دانش و داد بسرحس برسم جانور راندن و شکار و بیان بعضی از حوادث زمان

خدا را نا مدار کج رفتار رای صوابنمای خسروا یران و تورانرا اقتضای ان کرد که میرزا بالنبقر در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون بود و قشلاقیش کند و بنا بفرمان مرا عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمد ولد امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب بالشکریان در شهور سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه بصوب مازندران روان شده بمقصد رسیدند و چند گاه دران مملکت به دولت و اقبال گذرانیدند و در این اثنا امیر محراب ترخان که برادر امیر ولیان ست قدم در هشت و در سخاوت و بخشش بمعنی زاید و حاتم طائی تراز اباب خود و تمیز راجع بمنبع داد از دشمت و غرور بسرای الفت و سرور رحلت نموده مقارن این حال هیجان از جانب عراق رسیدند که اسکندر ترخان که ولد قراپوسف است برادر خویش بوسعید را که در ولایت اذربایجان بنصب فرموده حضرت خاقان سعید بوده کشته ست و در اندیار هیتلا یافته و بهیجان عبارت فتنه اشتعال دارد و در اینولا هوس جانور پرانیدن و شکار کردن بر ضمیر انور ان حضرت مستولی گشت حضرت شهریاری در اواسط جمادی الاول امضای این عزیمت متوجه سرخس شده و امر بسهم ان کار شگرف برحسب دلخواه قیام نمود و چون ازان مهم اورا فراغت حاصل آمد بجانب مهنه مبارکه توجه نموده و بشرایط زیارت ارباب سیر و سلوک سلطان ابوسعید ابوالخیر گامی بجای اورده و در خلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا عازم اردوی همایون شد و بدولت ملاقات خسرو نامدار و دیدار برادر کوار استسعاد یافت و مواهب پادشاهانه مخصوص و محظوظ گردید و رخصت متوجه ولایت خود گشت و در ان اثنا میرزا بایقرا که در ملک جرجان قشلاق کرده بود فرزند ارجمند خود محمد سلطانرا با اردوی همایون فرستاد و حضرت خاقان سلیمان مکان شاهزاده را در اغوش مهربانی کشید و از کیفیت حالات اندار استفسار فرمود و ان بلندهمت بسیار و ان دانمند ساعت جواب انکلمات بعبارات دلپذیر ادا نموده چنانچه انحضرت از حسن تقریر او تعجبها کرده موجب زیادتی محبت گشت و هر گاه که شاهزاده باز در پیشگاه حضرت خاقان سعید فرمود که بالنبقر رسید و رایت فتح ایت از حد و سرخس و مهنه و جنبش آمد و در اوایل شعبان حضرت پادشاه گردون توان و ضمان حفظ و تایید ملک منان بدارالسلطنه سمرقند رسیده در باغ زاغان نزول فرمود و میرزا بالنبقر نیز از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت مستعد یافت و در اینولا از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبدالرحمن بن میرزا الغ بیک فوت شد حضرت خاقان سعید یکی از معتبران از برسم رسانیدن تعزیت بسمرقند فرستاد و در اینسال جناب فضایل قباب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی و تصوفات مولفات دارد در دارالسلطنه هرات وفات نمود و در سنه ست ثلاثین و ثمانمایه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم شیروانی امیرزاده یادگار علی ولد امیر سکندر ترکمان را که از پدر رکنیخته پیش او آمده بود بدگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده و در خرگاه پادشاهزاده کنار اردوی آن حضرت تماشای کنان عدد که اسفندیار فرخ نخجه گرساخته بود و چهار صد من سنگ از ان کان بیرون می انداخت سوار شده و در شمالی کوه بازی گاهی که محل سنگ اندختن بود خلق مجتمع شده بودند و ان حضرت سوار ایستاده نظاره میفرمود و ناگاه امیرزاده یادگار علی که جوانی بود در غایت صباحت و نهایت ملاحت با رخساری زیبا و عارضی چون ماه فرا پیش شد خلایق از تفرج کنان عدد اعراض نموده روی توجه بان ترکتاز گل عذار اورده و حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشت و چون بارگاه فلک اشتباه نزول فرمود امیرزاده یادگار علی را بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع و عمارت منیع که بامر مهد علیا کوهرشاد آغا در شمالی تراب که بر پل انجیل طرح انداخته بود باتمام رسید شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریفه بتحریر راست نمی آید مکرر ای العین مشاهده افتاده و در اینسال امیر خواجه یوسف که منکوحه ولایت سلطانیه و قزوین و غیرذلک از حدود ری تا حدود تبریز بموجب فرمان حضرت خاقانی تعلق یافته و میدشت وفات یافت و منصب امیرشتار الیه بپسر ارشد او امیر محمد میرم برحسب اشارت علیه مفوض گشت و هم در این سال از جانب شیراز مشهری مامد بسامع اشرف اعلا رسانید که حق سبحانه و تعالی سلطان ابراهیم پسر ارشد میرانشاه را زنده فرمود و میرزا عبدالله موسوم گشت و در این سال میرزا علاء الدوله نقیب بکم و دختر امیرزاده یادگار شاه را در حلاله ازدواج بنکاح شرعی منکوحه خود بهمایی بعظمت واقع شده و دیگر از وقایع انکه میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ جهان فانی را وداع فرموده و دیگر انکه امیر محمد درویش که دارو نگی هرات تعلق باو داشت از این سرای زوال انتقال نمود و حضرت

وحضرت خاقان سعید مغفور امیر شیخ علی سلطان ارزانی داشت و او را فرزند این سال از بنات ما یکان خبر آمد که امیر ما حاجی محمد خان شاه بحمد و له فرا دوست یعنی بسایه

ذکر شمه از مناقب شاهزاده کامیاب میرزا بایسنقر و وفات آن جناب در ایام شباب

عمات اسلمته والدین میرزا بایسنقر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود باشهمت و اقتدار بفرجامگاه است و دلاوری و زیبا اقران و امثال ممتاز بود و فتیات راهی رزین و استقامت مکروه بین خلعت اقبالش مزین و محلی خسرو تاج بخش ماچستان بر سر تاج و تخت و گنج فشان معدلت شعاری که بمشرعه عدل و احسان و بث وجود و همستان لوای مفاخرت برافراخت نصفت داری که بقای ذکر جمیل او خاطر فضل جلیل بمقصد توجه همت عالی همت ساخت سراز کوی نیک اختری برزده به نیک اختری فال اختر زده رعیت پروری که در زمان دولت او جزا دو خانه هیچکس با تمکین و عدالت کسری که در ایام شهریار شبانه بجانب تیهو پرواز نکرده رسم انصاف و جهان آور و عدل اساس بر ستان آورده و مجلس بزم آرایی بود که هر بار و در میدان رزم فاتح کار نامه ستم و اهنه یار و در چمن دولت خویش جز شمال بر همستان نشانده و صحایف اعمال ارباب احتیاج را بعین عنایت بضاعت نخوانده و باین همه صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز را مصروف بمجالست ارباب فضل و کمال بودی و از انسجاح مطالب نظیفه اعمال و اشغال نظر مودی صیت سخای انجاب بسمت اسحاب بسیر و اطراف کیهر و بر منتشر گشت و مانند صبا جهان بیمانا قصی و دانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و پیشه وران از اسخار و اقطار رو بدرگاه و شاه سپهر اقتدار آورند و از موائد خوان کرم آن ولی النعم بخط تمام بهره ور و محظوظ اند و ملوک و سلاطین با همت و شوکت از استماع عظمت چشمت و فروشکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری آن جناب انگشت تحیر بدندان تفکر گرفته و همین اعتقاد و همین اهتمام الشهریار عالی مقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی بمرتبه رسید که بصیران جهان بیانی از خطوط او را نوشته یاقوت مستعصمی پیشکش و بهایی گران خریدند و مولانا جعفر تبریزی شاگرد او در شیوه نسخ تعلیق خط نسخ بتحریر و کتابت خواجه میر علی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبد الله تکمیل نشش قلم فرموده و بهمت کشور بحسن خط و علم و هنرمندان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجائی رسانید که مزیدی بر ان متصور نبود و در محلدان و زرکران و در و دگران و خاتم بندان در نازکی و لطایف چنان سعی و کوشش نمودند که خزانه خیال شرمنده آنقصه شاهزاده عالیجناب با وجود اتصاف در فضایل نفسانی خصایل ملکی بشرب مدام شغفی تمام داشت و مانند لاله زمانی می پیاپی بسر میبرد و صبوح را بعیوق و عبوق را بصبوح متصل داشت از مجران صادق القول استماع افتاد که چون میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بسیر فرمود که منجمین خطر حسابها در آنچه طالع همایون نشان کرسی احکام نویسند اهل نجوم بموجب فرمود عمل نموده باتجاز اوضاع فلکی و اظهار سعد و نحس معلوم کردند در سلک تحریر کشیدند در ساعتی مسعود بعرض سانیدند و میرزا بایسنقر از ان جماعت پرسید که عطیه چند خواهد یافت جوابدادند که عمرت دراز باد که چرخ عطیه کش از هر عطیه که دهد هم خوشتر است ما نیز گوئیم که مادام الحیات مشرف و اقبال ملازم ذات فرخنده صفات خواهد بود و سر کرغبار ی بر حاصر میرانور شهریاری نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود و منجمان همین جواب دادند میرزا بایسنقر فرمود که صورت هستی در میان آمده و انچه معلوم شما شده قضیه این عطیه با من بگوئید و هیچ اندیشه نکنید و چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود و اقفان دقایق انسانی را چاره نماند معروض داشتند که ایام زندگانی ان حضرت سی و شش سال و چهار ماه بود و حضرت خاقان سعید باستماع این خبر ایلم اشفته و پریشان دل گشت و فکرت و حیرت و دهشت و ضجرت بخمیرمایه حضرت شاهزاده یافت و دوران صبح صبیحه روز منحوس دوران طاس نیلگون غلاس گشت حضرت خاقان سعید بباغ سفید قدم بسخ فرموده فرمانداد تا باین شروع معین تعمیر و تکمین شاهزاده نازنین پرداختند و چون نقش غفران مال تکمیل یافت همانجا نماز کازادان حضرت در باغ توقف نموده امرا عظام و اکابر ارکان دولت را بضیافت و دران اوقات دارالسلطنه هرات چنان معمور بود که زیاده بران در وقت متخیله نمیگنجد از درون باغ تا مدرسه که سر شاه آنجا که علامه فن شاهزاده بهت و در و دیوار مردم سر بسر انداخته بودند و از دحام بمرتبه روی نمود که هیچکس قریب بان نداشت و مجموع خواص و عوام تغیر لباس کرده بسیاه پوشیدند و نابوت شاهزاده را در موج و مجفه نهادند و باین عظمت هرچه تمام تر بمدرسه مذکوره رسانیدند و در گنبد عالی ان بقعه شریفه مانند گنج خاک سپردند و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته سادات و علما انام و اشراف و موالی و ارباب اهالی مجلس همایون حاضر شده بمدح و رثای آورده شهاد اطعمه گوناگون مارا و نواب به مردم داده و شعراء مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از انجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی بس غرا انشاء فرمود که مطلعش اینست چنانکه حرف گشت مدوران روزگار نقش وفا نیافت زدوران روزگار شاهزاده بایسنقر عالی جناب کو جمشید راجه آمد و او سیاب کو دیگر از افاضل در تاریخ وفات شاهزاده بایسنقر گوید سلطان سعید بایسنقر جم کفتا که کجا بایل عالم جرم من فهم و تاریخ وفاتم این ست با دا بجنان عمر دراز پدرم و چون چهل روز برا نخواهد آمد بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق بلباس سوگواری مینشستند و بدستور سابق جامها پوشیدند و آن حضرت فرمانداد تا مدرسه و مکان شاهزاده مکان فرض الله میان

در نه قسمت کرده اند و میرزا بایسنقر را سه پسر بود رکن الدین و میرزا علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و مغز الدین میرزا ابو القاسم با بر بهادر و این هر سه شاهزاده پادشاهی بر سریر سلطنت نشاندند چنانچه شرح احوال هریک در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله و حضرت خاقان سعید ولایتی را که سیورغال جناب میرزا بایسنقر بود مغفرت پناه بزرگش میرزا علاء الدوله ارتقائی فرمود و فرمانداد که در دیوان بزرگ بجای پدر بهروزند و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر را علوفه معین فرمود و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان همایون بر کرسیروقند هار رفته بود خبر وفات پدر استماع نموده بازگشت بتعجیل اتمام فیاض سرافراز کرده نماله و افغان بر داشت حضرت خلفان سعید او را بتصابیح پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنقر چندروزه مولانا علی اعظم فی العالم مولانا مصیح الدین که مفتی فریقین و جامع مذهبین بود در دارالسلطنه سرات وفات فرمود و او را آنجا دفن نمودند و بر مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رحمه الله علیه دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنقر میرزا الغ بیک بسید شرایط تعزیت تقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امراء که منغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند بسلام بهار پای مبارک در رکاب او رده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام کشی خواجه فضل الدین و خواجه فضل الله ابو اللیثی الناصر میرزا الغ بیک بخراسان آمدند و در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالمیان دست بوس خسرو جهان سر افراشته و ان حضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحت فرقت میرزا بایسنقر تازه شده و اعیان او را و الهذا تیز بشرف ملازمت سلطان و افته بلحوظ نظر عنایت و احترام شدند و میرزا الغ بیک چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام مجید بجای آورد و چون هلال عید صیام جمال خویش بخواص و عوام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب ساختند و یانوی عظمی که هر شاه را خلعتهای پادشاهانه مهیا کرده بود و چند روز پیوسته باطعام خاص و عام قیام نموده آمد و حضرت اعلا خاقانی میرزا الغ بیک را با عزاز و اکرام مغزز و مفتخر ساخت و اکابر او را و الهذا تشریفات داد و شاهزاده در بیست و ششم شوال متوجه بسمرقند شد و در ستة ثمان و ثلاثین و ثمانمائة خواجه نظام الدین احمد خودی بمنصب وزارت حضرت خاقانی مشرف شد و ان حضرت زمام حل و عقد امور دیوانی بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و او در سیاق مردم بخواجه سید علی احمد سبزواری اشتهار داشت و در این اثناء امیر خلیل الله شیروانی که نسب با ین خاندان سوابق اخلاص بلواحق اختصاص میوکد داشت از محمود او با شیروان عرضه داشتی مصحوب خانی اردوی بسایر سریر اعلا فرستاد مضمون انکه اسکندر قرایوسف چون بر مملکت آذربایجان مسلط و فرمان روا گشت قصد شیروان کرده و اکنون بغارت بلاد و هلاک عباد مشغولست اگر حضرت اعلا خاقانی پر توالتفات بر دفع انجا و نه نخواهد انداخت مجموع این ولایت را ویران خواهد ساخت باقی رای صواب نمای حاکم است و بحضرت مصلحت خان یدک بار دیگر لشکر بآذربایجان کشد.

ذکر انتقام شیدن پادشاه عالم شاهرخ حضرت اعلی خاقان از اسکندر ترکمان چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان بار دیگر بیلاد شیروان مکتوم پادشاه عالم پناه گشت این معنی بر مزاج خشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرموده ارکان دولت عرضه داشت کردند که صلاح در توقف است و مصلحت در قبول نصح ناصح جلال الدین فیروز شاه در خلوتی بعرض رسانید که چون میرزا بایسنقر از میان رفته مردم کوتاه بین ارکان شوند که بجال لشکر فیروزی اثر راه یافته اکنون رایت نصرت آیت بهر طریق که باشد باید برافراشت و بهیچ وجه درین یورش تاخیر جایز نباید داشت و حضرت خاقان سعید صوابدید امیر مشار الیه را بسمع قبول تلقی نموده و تواجیان فرستاد که از قبچاق بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع ولایات عراق و کرمان و فارس و خراسان و عراق و کرمان قوت معین لشکر بارودی بدرگاه مملکت پناه نهند و در ظل اعلام ظفرانجام مجتمع شوند و سپاه بیقیاس از اطراف اکناف همه شدید القوت و اولی باس و حمیت اند و ان حضرت امیر قربان شیخ را بضبط و حکومت دارالسلطنه سرات مقرر ساخت و صاحب اعظم امیر علی شفانی و خواجه رمضان قولی را جهة تنسیق امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق ربانی در دوم ربیع الثانی از سقرغز عزم شرف روانشدن و در اثناء راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته همت نمود و تا ماهین چشید خدمت فرید بن بجد و دری رسیده و روز بروز لشکر و سرداران بارودی همایون می پیوستند و در ان ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبه بود که راکب و مرکب بالمجال حرکت نمانده را بعد از تقدیم مشورت صوابدیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق در مملکت پی نماید و باتفاق بنصورت عرض رسانیدند و ان حضرت سخن ایشان بالسمع رضا صغانمود و فرمان جهان مطاع صدور یافت تا لشکریان قوراباسبنه قشلاق کنند و سپاه نصرت پناه بموجب فرمود عمل نموده در ازمستان از ایاوار بشکیر خلاص شدند و چون اسکندر ترکمان از توجه حضرت خاقان بلند مکان خبر یافت مانند تیر از کمان مملکت آذربایجان بیرون جست و کلانتران اندیار بردی بدرگاه فلک اقتدار آورده و امیر خلیل الله شیروانی بارودی اعلی ملحق شد و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمات او مقرون بالتفات و اعزاز و احترام مخصوص گشت و در این اثناء امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف بر سنهونی سعادت و اقبال متوجه کعبه امال گشته بصنوف عنایت و نوازش اختصاص یافت و در این ایام که پادشاه مجسته فرجام باین قسمت بدون کی در قشلاق بی اقامت بیشت سیف الله سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه چند روزه مبتلا گشت و عاقبت مرغ روح ان شاهزاده مجسته صفات از قفس کالبد بجناب شاخسار طوبی در پرواز آمده رحمة الله علیه و این واقعه عظمی در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائة روی نمود و انصاف تند بجس کارم اخلاق سر آمد ملوک آفاق بود و عنایت و اهتمام بسیار در باره اهل

اهل فضل و کمال داشته پیوسته حرف صحبت و مودت این طایفه کرامی بر لوح ضمیر منگاشت و همین معنا را حضرت مولانا اعظم مولانا شرف الدین علی یزدی تالیف ظفرنامه بر دست و جهان نسخه که از بدو ایجاد در فن تاریخ الی یومنا هذا هیچکس در غریب آن نشان نداده یاد کرده شت القصه حضرت خاقان سعید چون این واقعه حان که از شیراز واقع شده خبر یافت آتش در خرمن ثبات و قرار زده و بعد از قلق و اضطراب شرایط تعزیت تقدیم رسانیده دست و سر و روی و تنی تیکبای ز بقضای ربانی تن در داده و حکومت ممالک فارس را بمخلف صدق شاهزاده و مغفور امیرزاده عبداللطیف که با وجود انکه در صغر سن بود و از زمانی داشت و تمام خیها را تولایت را در کف کفایت شیخ نجیب الدین ابو الخیر نهاده و باگشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین خانه شاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از امیرزا رستم حکومت اصفهان و تعلق گرفت و متشلق ری و دی بعالم اخرت شتافته و نعش او را بهدایت برده و در بقیا بانش دفن کردند **ذکر قضیه چند که پیش از توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد رو ی نمود** یکی از جمله قضایا انست که انحضرت در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه امیر شیخ حاجی و امیر حسن جانداد در زمان حضرت صاحبقران نامدار در معارک ثابت جلادت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت خاقان سعید او فزونی داشت امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک انتظام دشتند چون در نشه جهان ملک صورت غدر بر لوح ضمیر نگاشتند بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه اصفهان پیش گرفتند و بخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شمه لزاین معنی گذشت و چند گاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان ملازم ان جناب بودند و از انجا متوجه کعبه معظمه شدند و شرف زیارت بیت الله دریافتند و باز گشته و بیکبار میرزا اسکندر پیوستند و در ازمان که موکب فیروزی نشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان در حرکت آمد امیرزاده پیکنه از دی روی گردان شده و در ساه یوسف خلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان سعید از جریده یوسف و برادرش شیخ حاجی در گذشت و راه دولتی که سابق داشتند بایشان باز گشت و در سال مذکور حضرت اعلا خاقانی امارت دیوان میرزا علاء الدوله را با امیر شیخ حاجی تفویض فرمود و حل و عقد امور در خانه شاهزاده را بعهده کفایت او باز گذاشت و صلاح ملک و مال ان جناب را برای رزین و دختر و در همین و منوطه و مربوط گردانیده و در این سال امیر شیخ لقمان بر لباس که در دیوان منصب امیر الامرائی داشت و نهایت کرم میزیست سپاه زندگانی را پی کرد و ان حضرت منصب او را بپسر رشید او غیاث فرموده همچنین ملک حسین که در اهس در عین سیاه و لان بود با امیر شیخ لقمان در سفر اخرت موافقت نموده و با شاه جای او را بولد دوم امیر فرخ حسین داده و در جمادی الاول این سال امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن خواجه رهتن بجای رهتان رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سوم باذربایجان رفت کوتوالی قلعه اختیار الدین به بابا مسعود تعلق میداشت و او جوانی بود بغایت فتاک و بیباک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در میک پرده مستوران میکوشید و مایلوند و باش صحبت سیاهت و انواع حرکات ناشایست از و در وجود می آمد و کشیان روزبلکه مشتریان و اطفال نقاره شراب میخورد و کاره بال مالان و خیابان غربت مینمود و در فتن و امدن بشرب خمره ملاهی و مناهی مباردت مینمود و اثار رشاهی و بیرحمی و بیصفحات روزگار ظاهر بود و حکام هرات از بیم امیر علیکه کوکلتاش که از بابا مسعود حرفی نتوانستند داشت بیتع و رجوع و قیام مینمودند و چون بابا مسعود جانرا از شر خود باز پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی قلعه مذکور را بیرادر او موسی بیرک ارزانی داشت و قدرش جوانی بود بغایت چابک و تیرخوب و گلکران او بود که تیرا و بقبق بر سید و امیرا و کارشاه را لات که از امرا عظام بود و میرزا علاء الدوله و اماد او بود جهان فانی را بدرود کرده و شاهزاده مشار الیه بر مسند غرا قیام نموده و در سال مذکور میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش نیز بفرموده حضرت خاقان سعید خدمتی عالیشه بیگم را با ئین دین نبوی و شرع مصطفوی در نکاح آورد و چند روز بساط عیش و نشاط مبسوط گشت **ذکر توجه فرمان فرمای انام بزیارت امام مشتم علیه الصلوة و السلام و معاودت آن حضرت در کمال احتشام و آمدن ایلچی مصر و بیان انکه واقع شده** در سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه حضرت اعلا خاقانی در کمال عزت و تمکین در پنجم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه مشهد مقدس شده و غلغله سطوت ایشان در سمع ساکنان این کنبد سعد مس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله و ازا میرا کبار امیر علیکه کوکلتاش در توقف ندانند و در این ماه میرزا محمد جوکی بهادر عازم ماوراء النهر شده و بسعادت ملاقات پادشاه مشتری بر و برا در بزرگتر میرزا الغ بیک فایز شده و بصنوف نوازش اختصاص یافت میرزا علاء الدوله نیز رخصت اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرموده و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو برافراخت و بقصد سپیده در ان ولایت بزرعت و عمارت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسیده مراسم زیارت بجای آورده و مولانا عظام کرام شیخ الاسلام احمد جام را باعزاز و احترام نموده و ایشان نیز امر ضیافت چنانچه سزاوار بود بجای اورده و ان حضرت مشایخ امام را استحسان نموده و از انجا متوجه بهاپور نیشابور نموده بعد از رسیدن حضرت علا در ان منزل بساط شکار بر داخت و در ان صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون انان هم فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت و منازل طی فرموده چون بقصد رسید در شرقی شهر بجا باغ که معاهد سلطان حضرت احداث فرموده بود فرود آمده روز دیگر با ستانه امام رضا علیه السلام رفت و عتبه علیای قبه را که مرقد ان پاک زاده بهشت بیوسید و سادات مجاور انرا بانعام و احسان مسرور و شاد مان ساخت و بجا باغ امده عنان رجعت بشهر دولت معطوف کرده و مولانا کمال عبدالرزاق در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی صغر چند سراسب بریان کرده با قوای جاب دعوت کشیده

و دیده و باطران چین ترتیب ان تحریر کرده و از انجمله صد طبق جوشیر و جامه ساخته و بحضرت خدمت خواجه با الطاف شاهانه نواخت بجمله لوای ظفرانتما از فضله عالم
در حرکت آمده و چهار دسته پیچ اول هوای برات از رسم سنه تسعمایه رجانکشای عطسه سای کشت و در بهمن روز امیر جلیکه کوکلتاش که مرد رفته بود باز آمد و منظور نظر کیمیا
اثر شده و دانیال میرزا لغ بیک قاصدی مبشر بحر سان فرستاد و بحیه سلطان که صدر علیا کوهرشاد اغا تربیت و تعهد و قیام نموده بود طلب داشت و بنا بر التماس آن جناب
بانوی کبری اباین چشمت تمام سمرقند فرستاد و در سال مذکور میرزا محمد جانگیر که از بطن حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پر وحشت بروضه جنت خرامیده
یعنی سبب مزید ملال ان حضرت گردیده غرانی شکین بر بالین نهاده و در اینسال جناب معلی القاب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت خاقان
سعید با و التفات تمام داشت بزاویه عدم رفت چون دیگران و استاد عماد الدین معمار که بانی مدرسه مهد علیا کوهرشاد اغا بود در اینسال از ظرفیه دنیا رحلت نمود
و در اینسال حضرت علاخاقانی امیر سلطان محمود بن امیر جانشاه برلاس الامیر الوس ساخته رعایت لشکر بهمن درایت اوکه شصت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه
سلطان مصر ملک چقماق الملقب بملک ظاهر الیحی چنگیز نام بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد نمود و سبب ان بود که سلطان چقماق
قبل از وصول برتبه امارت در خواب دیده که حضرت خاقان از گرفته بر دشت و بر تخت نشانید و سلطان چقماق از غایت فرح و سرور بیدار شده و از فور نشاط و انبساط
در حاله مکعبه ما این را بر سبیل تحدیث بامجلس رسیان نهاده و منتظر طلوع کوکب جلال از افق اقبال میبود و با خود قرار داد که چون بر تخت و دست در کردن مقصود حاصل شود ایلچی
و الای دشاه ظفر انتما بیرون نشنده و بقدر امکان در از دیاد مصادقت شهریار جهان سعی نماید و دران هنگام که فرمانفرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار به
دار القرار رفت چقماق بیک سر اخور بود و چون موید بتائید ازلی بود و ارکان دولت ملک اشرف و تعیین پادشاه نافذ الحکم که از عهده دارائی سپاه و در حمیت بیرون توانائی
آید با یکدیگر مشورت نمودند و قرعه حسب بنام سلطان چقماق افتاد و مصادید مصر و شام و عظمای امام با و بیعت نمودند و او را ملک ظاهر لقب داده و چون سلطان چقماق
بسریر سلطنت بلاد مصر تمکن یافت از اموری که بنجو قرارداده بود با و آورده و در اظهار وداد و استمالت حضرت خاقان سعید با اعیان و اشراف امرا بمصر مشورت فرموده
و چون از زمان ظلوم چنگیزخان سلاطین ان مملکت با خواتین ترک شیوه معادات میورزیدند و خواص و مقربان ملک ظاهر این شیوه بمیراث داشتند اکثر انام آمدند و بنا
بر انکه سلطان مرد دستی پادشاه بلند مکان بی حشیار بود برای شر ذمه قلیلی که سلطان را دران باب سخنها نموده بودند مهمهای غریبی که در خاطر او بود خرج فرمود چنانکه
تا گر از خواص او بزید کیاست سخن گذاری انصاف داشت بر سالت تعیین نموده و او را با غلبه تمام و تبرکات لایق و تحفوقات مناسب که در خور پادشاهان والاقتدار
و شهریاران فلک مقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون وصول چنانکه تفاوت در آن تردیکی سمع اشرف اعلا رسید آمدن او موافق مزاج همایون امده امر جیب اسد
سلده وزراکه در زمره مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و در سول مصر بدار السلطنه هرات آمد و او را بباغ امیرشاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز
بباركاه فلک اشتباه امده بوسیله امرا و مقربان بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و پشکشها بعرض سانید و بعز قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال سلطان
مصر استفسار نموده و او را بمصادقت فرمود و برحسب فرمان الیحی را در دست رهبت دیگر که نوئینان رفیع مقدار نشانده و در انروز طوئی عظیم ترتیب نموده بودند و او را
خوانده و کاسها و طبقهای مجرا از علای احمر و مرصع بیوقیت قیمتی بود و الیحی بعد از تناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود باز گشت و میرزا محمد جوکی و میرزا
علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت الیحی را طلبها می تکلف دادند و سپاهان را بهوار و خلعتهای شاهوار از زانی داشتند و همچنین امیر جلیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین
فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد شرایط ضیافت و لوازم انسانیت بجای اورده و الیحی بعرض همایون رسانید که سلطان چقماق رنج کتاب معتبر از بنا بهت
کشور التماس نموده که ارسال فرمایند و تا و یلات اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و مشرح تلخیص خواجه مسعود بخاری و شرح
کشاف مولانا علاء الدین پهلوان و روضه و زندهب شافعی و با وجود انکه مجموع این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه را بخط خوب و تذهیب
و جدول کشیده بمکمل ساخته و باشارت علیه سپاهان پایه سریر اعلا طوئی با عظمت ترتیب داده و جهة پادشاه مصر بیلاکات که چشم بلنده و رعناشای آنچنین
میاند و ادراک مبصران بسر حد قیمت یکی از انها نمیرسید تعیین و الیحی را در پانزدهم رجب بمجلس همایون اورده و حضرت خاقان سعید او را بنجاه هزار دینار
نقد و تشریفات خاصه و سپاهان را بهوار با در رفتار زانی فرمود و در حین اجازت الیحی معروض داشت که سلطان چقماق بنده را فرمود که بدستور بندگان
حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان است دیده و احوال و اوضاع انجا را معلوم کرده و باز نماید و حضرت خاقان سعید نظر بمآل و ارسیدن دل
داشته احکام بآن بلاد فرستاد که پیش از وصول الیحی انشهرا را امین بندند و مبلغ سه هزار دینار کیکی از ان چهار شهر بسول مصر و بندد و حسام الدین مبارکشاه پروانچی را
که از ترتیبات ارکان دولت ابد پیوند بود فرمود که بر سم سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایای سلطان چقماق و ان پنج کتاب را بوی تسلیم نماید و ایشان سحاب
یورش صبا نوبه بجانب مصر و شام روان شدند و در اینسال حق سبحانه و تعالی میرزا علاء الدوله را فرزندی کرامت فرمود و میرزا ابراهیم موسوم گشت این عطیه
شب سیوم شعبان منظور پیوست و قلم سحر اثار بمقتضی فتوی فضلای بلاغت شعار تاریخ ولادت او در صفحه روزگار نوشتند که تاریخ بود شب سیوم از شعبان و میرزا بیغرض
ولد رشید حضرت خاقان سعید که کابل غزنین را ان حدود بوجود او مضبوط بود وفات یافت و او پسر بیادگار گذاشت میرزا السعود و میرزا ابراهیم بحکومت ان بلاد بر ادر بزرگ میرزا بیغرض مقرر شدند

شد و از مخالفت تو رو و قاعده نیست و رعیت آن بلاد از ظلم و بیداد شاهزاده بجان آمدند و میرزا قوام‌الدین و متوسم شده رو به درگاه کیوان اساس آورد و بعد از سعادت دست بوس مشرف شد و بعد از چند روز بحکومت کاملستان و زابلستان بروی مقرر شد و شاهزاده با اسفندیار آن صوب روانه شد و میرزا محمود را با پایه سریر خلافت مسیر طلب نمودند و میرزا محمود به ایلسلطنه هرات آمده و چند روز در مقام حجاب مانده بمجلس همایون آمد و شه غیور دند و عاقبت بعنایت و عاطفت سرافراز شده و بسال مذکور حضرت خاقان سعید بسرخس رفته با مرصید و شکار قیام نمود و چون خاطر اشرف علاوه از آن کار نیافت به ایلسلطنه هرات مراجعت فرمود و در ایشان جناب فضایل مآب معنی و وفوق مولانا نورالدین عبدالعزیز المشهور بمولانا زاده بهدی عزم زیارت بیت الحرام کرده و بعد از طواف وداعی نهاسک حج رحمت نمود و دانشوران را بحرمت ایزدی پیوست و هم در ایشان امیر قربان شیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید صاحب جنتیار بود رخت بعالم بقا کشید از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت با تکلف و تزیین و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سید مرتضی محتسب بعرض سانید که این مخلص از نکبتان جهان شراب شاهزاده کامران عالی مقدار میرزا محمد چوکی و میرزا علاءالدوله عاجزم بلکه رسیدن بخم خانهای ایشان محال مینماید انجا که شمال و زیاصبا رود ان حضرت بنفس نفیس سوار شده و در سر جاکه شراب یافت فرمود که دراب بخیند و از وقایع سال مذکور یکی ان بود که جناب شیخ بهاء الملة و الدین عزاز و فور صدق و نیاز عزیمت سفر حجاز فرمود و طایفه از اعیان و صنادید یاد نیاز روفت تشیع نمودند و سر چند امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر ارسعاء و تمندان که در شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام و شهند خواستند که اندک تحفه و محقر به قبول فرمایند اصلی نشد و دیگر از وقایع سال انکه در سال مذکور امیر علیکه کوکلتاش کرسن شریفش از نوشتجا و زیانه بود فرمان یافت و او امیری عادل خیر بود و بغو مهمات سپری و داد مظلوم از ظالم ستاندی و بحکم کشت و بسال از صد هزار خروار که کشته بود حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم میرزا و امیر شیخ ابوالفضل ارزانی داشت و خدمش در دیوان اعلا بجای خویشتن امیر علیکه کهنه در سرخیابان که ساخته و پرداخته همت عالی همت او ست مدفون کشت و هم این سال امیر اویس بن امیر انقو فاکه از خدمت سلاطین پناه اعراض نموده بود و زیارت حرمین شریفین بجای آورده بود رحمت ایزدی پیوست در مقبره که خود ساخته بود مدفون کشت و در ایشان عایشه بیکم بنت میرزا پانسقر که در حبالهٔ نکاح میرزا محمود بود وفات یافت و در ایشان قاصدی از طرف استرابا دمانده برق و باد رسید و خبر آورد که لشکر اوزبک امده و حاجی یوسف قلیل در سوکه ایشان پای ثبات فرزیده فرمان شهادت یافت و در این اثنا خبر آمد که مولانا حسام‌الدین مبارکشاه که برسم رسالت بمصر رفته بود در قریه از اعمال مین بجانب بهشت شتافت و بملاکات و مبرکات اسرا و عبدالرحیم برد و حضرت خاقان سعید منصب او را باو لاد او ارزانی داشت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی لکه آغا که میرزا عمر شیخ در حبالهٔ نکاح داشت و میرزا اسکندر و میرزا با نفر از ابناء و متولدشده و بعد شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید بعصمت مآب انجا است و میرزا بسوی فرستاد از وی در وجود آمده وفات یافت و در قتله الاسلام بلخ در کمیدی که بهمت عالی همت ان مخدره بنا کرده بود مدفون کشت رواننان بخلد برین شاد باد و ان حضرت از مفارقت امین قدیم غبار ملال بر خاطر مبارکش نشست و فطرات عبرات از رخسار دیده اش روان کشت و در آخر ذی حجه سال مذکور سناره فلک الدین که در بازار عراق در شرقی مدرسه نظامیه بود میفتاد و دوازده کس از مردم مدرسه بخواب رفته بودند از آسیبان دیگر بیدار نشدند چنین استماع افتاد که فلک الدین از امرا سلطان سنجر سلجوقی بوده و اقبل سلطان سالها در بلاد حکومت کرده عبدالواسع جبلی بنام او قصاید غرا دارد و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه شمس‌الدین سنانی که مربی اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز شده و امیر علی شقاقی از دیوان معزول شد و این معنی بر مزاج اشرف خواجه غیاث‌الدین پیر احمد خافی بغایت دشوار آمد چه امیر علی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه بجهت مشایعت میفرستاد و خواجه شمس‌الدین در مضایقه و مناقشه بود

ذکر شکایت امرا فارس از شیخ ابوالخیر و انجام مهم او در ایشان

امرا مملکت فارس شکایت نامه بپایه سریر آسمان اقتدار خاقان سعید فرستادند مضمون انکه مجموع رعایا از ستم ابوالخیر بجان آمدند و نفیر و افغان باسمان ارسانیده اند و میرزا محمد آمده در هیچ امر مداخلی نیست تا بر او چه رسد و چون حضرت خاقان سعید بر این قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابوالخیر فرمود و امیر سیدی را که از امرا معتمد ضبط و سیاست اشیاز دشت بحکومت انجا بازداشت و در ولایت فارس ان امر قیام نمود و چندان ظلم و ستم از او صادر شد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابوالخیر شدند و در این اثنا نفیر مظلومان بآسمان اقتدار ان امیر ظالم بحکم عزرائیل گرفتار شد و نعش او را از شیراز بخراسان بردند و در کنبد مدرسه که در مشهد مقدس ساخته بود دفن کردند و حضرت خاقان سعید در باب ضبط ممالک فارس مشورت فرموده راهبران قرار گرفت که خواجه عزالدین سنانی لایق این مهم است و خدمش به ان صوب روان شده و چون خواجه بشیراز رسید شیخ ابوالخیر بی اختیار گردیده و چاره جز آن ندید که از نقد و جنس تحفها ارسال نماید تا بلکه بیچ خود را بخراسان اندازد و خدمت حکومت فارس با رد یگران از دیوان اعلا حاصل کند عاقبت قاصدان به ایلسلطنه هرات فرستاد و تحف و هدایا جهت ارکان دولت ارسال نمود و التماس کرد که او را بپایه سریر اعلا طلب دارند و امرا بعرض سانیدند که چون بیت پدر شیخ ابوالخیر صاحب اختیار مملکت فارس بود مناسب چنان مینماید که مهمات در دیوان اعلا قرار گیرد و اگر فرمان نافذ گردد باصفهان و الیجان فرستاده شود و حضرت خاقان سعید رای سخن شعرده نشان مطلب او روان فرمود و چون المیشیر ایقت نشان ها یون یاسا نیدند شیخ ابوالخیر دیر باز آمده و چون بمقصد رسید شاهزاده و ارکان دولت و امرا را پیشکشها داده بوسیله آن جماعت شرف پابوس حاصل نمود و چندان تحف و هدایا گذرانید که همکنان از اعظم و اشرف و از کثرت ضمات نایبه چنان ساخت که امرا و ارکان دولت متفق الکلمه بعرض سانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام میباید و مهمات جزیره

جزیره و شوشتر و ولایت خوزستان آمده و بعد از بجکن به سیراف و شیب نمی‌پردو بخشان امراء موافق مزاج اعلا آمده شیخ ابو الخیر را تشریفات فاخره بخشیده و زمام اختیار آن مملکت و قبضه کفایت و دهاء و خدمتش حضرت رحمت یافته مقرون باحترام و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شده و نوبت دیگر طرح اساس حکومتی چنان انداخت که قلم و زبان از تحریر آن عاجزه قاصر آمد و خواجه غیاث الدین پیمانی در حق امراء عظام و دیوان امیرزاده عبد الله مهذوه و در این سال نوبتی عظیمی که بر شاه و اغا خارج هم قدیمه و سبب این عزیمت انکه میرزا عبد اللطیف در بدایت حال در ملازمت خاقان سعید بسر میبرده و در ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بخیده خاطر بجانب ماوراء النهر رفته موجب تخیل انکه بلقیس زمان کوکجه شاه آغا محبت فراوان بامیرزا علاء الدوله داشت و انکمال دستی و بکمال دیگر فرزندان نمی پرداخت و چون میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نمود و غیبت و امتداد یافت حضرت خاقان سعید از فراق بگریه کوشته خود بمطالقت شد چاش الفت نام باو داشت و جته فرقت شاهزاده را از عهد علیا دانسته بپوسته از حرم محترم الهام خاطر مانکی مینمود و میفرمود که فرزند را جند از من جدا کردی و مهد علیا از راه مضطر شده و در الهختیار زمود و چون او از مهد علیا اجیجون در سمرقند تهمار یافت میرزا الغ بیک بر سم استقبال روان شده بشرف سیوس والده بزرگوار سرفراز گردیده و در ملازمت مجده بلقیس زمان بشهر در آمد و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده و تحف و هدایا بگذرانیده و بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را باین تجمل با دشاهانه طاهر الله و الده بزرگوار گردانیده و آنها خراسان ساخته و ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیده و حضرت خاقان سعید از وصول فرزند سجان پیوند بغایت خورسند گردیده مقارن این حال رسم سلطان بنت این حضرت که در حباله نکاح میرزا محمد سلطان بود وفات یافت و زمدرسه والده خویش کوهرشاد آغا مدفون شد و دایصال شاه جلال برادر و والی نیمروز از این دار الملال ارتحال کرد و حضرت خاقان سعید معتمد را بدانصوب فرستاد و ملک علی را غزاسانده دهم دایر این سال مولانا شمس الدین که بغایت زاهد بود و معالجه بسیار از ابی طبع مینمود و در استرابادر وی بر وضه رضوان نهاد و دایصال خواجه نصر الله شیرازی که خواجه صاحب جودی بود و در هرات فات نمود و دایر این سال سیف با قتنه که در ناصیه میرزا جلال الدین میرزا ابستم شاهرخ افتاده بود حضرت خاقان سعید دار اندکرد و بقلعه شاسان فرستاد

ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب اهل شقاق و عزیمت میرزا اسلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بمملکت عراق عجم

در اوایل سنه ست و اربعین و ثمانمائه رایت نصرت آیات بطرف نوشه و دامغان در حرکت آمد بسبب انکه ملک کیومرث بسندهای که بهیئه طریقه خدمتکاری سلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمان برداری بر صفحه ضمیر منیکاشت در انبو لانبار بتسویلات شیطانی کردن از طوق متابعت پیچیده و باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده و چون مملکت بی سر دار صاحب وجودی خالی بود جمعی از مردم خود را بانطرف فرستاده خیال ضبط انولایت در خاطر جای داده و چون این خبر بسامع علیه سید حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که عساکر فیروزی نشان در ظل رایت معالی نشان روانه شوند و چون موکب منصور از ولایت فیشابور بگذرد فرمود تر تزل و اضطرار بحال کیومرث راه یافت و عرضه داشتها در صحبت قاصدان با مراء و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نموده و تضرع و زاری آغاز کرده و خواهش نمود تا نوعی بسازند که خاقان سعید از جریده او در گذرد و امراء صورت عجز و بیچارگی او را بموقف عرض رسانیدند و آتش غضب ان حضرت که زبانه بفلک اثیر کشیده بود بزلال تقریر و اندرز تسکین داده و در باب ضبط و ربط مملکت عراق با دشاه و امراء و سپاه و اران مشورت فرموده و راهها بران قرار گرفت که یکی از شاهزادگان نامدار بسهیل الیقار روان گردد و در ازمان که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز باز گشت در باب الجنه قزوین بزیارت قدوه ارباب تحقیق شیخ احمد غزالی اقدام فرموده و بر آن حضرت در این مقام مکشف گشت که اولیای دولت عراق بمیرزا محمد بن میرزا میقرا حاکم و والیت عراق ساخته و شیخ بهاء الدین عریضه بدین واقعه راه خدمت امیر جلال الدین فیروز شاه گفته بود و امیر شاه الیه این سخن را در خاطر داشت و در این وقت که تفویض ممالک عراق بکی از اولاد امجاد و دیمان امد فیروز شاه و قمع حضرت محمد و میرزا العرض همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا محمد سلطان باستمام خام نمودند و ملتمس گشتند که ولایت سلطانیه و قزوین را بمیرزا محمد سلطان ارزانی فرموده زمام ولایت بکور راجتین رای او باز گذاشت و او را بانتخاب کیسل فرموده و ولایت معاودت مستقر سریر سلطنت بر افراخت و امیر فیروز شاه و در رکاب میرزا محمد سلطان تا بسطام آمده و در آن جا شاهزاده نیکونهاد او را تفقد و دلجوئی نموده باز گردانیده خود عازم عراق شده و چون بدان مملکت رسید عمال دیوانی اموال دیوانی را مضبوط ساخته و سپاه را بر روی کار کیوان شتاب شاهزاده او را در بخدمت او توسل جسته و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید را داعیه انشد که جامه جنه پوشش کعبه ارسال نماید و بهمین عزیمت با دشاه مصر میرغضب لاجرم رای صوابنمای تقضای انکرد که قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و والی انجا را از نامی انضمیر خویش اعلام دهد و خدمتش امیر فیروز شاه که صاحب اختیار مملکت بود سید شمس الدین محمد زنزمی را بسفارت مقرر ساخت و بقضی شاالیه بسهاب بسفر ترتیب داده و روی توجه بمصر نهاد و آن سافت دور و دراز بپیمود و بدانجا رسید و از نواحی حلب ظاهر شهر بحبیب فرمان سلطان آنجا امکان خدمت بوسبت سید شاالیه بجای آورند و سلطان جمعی از امراء خود را استقبال انتخاب فرستاد تا بموطن و رحمت خسروانه رسیده رانویده و دیشان با سد لطافات کرده مطلع خاطر قدس الشهد و آوردند بقصد سید شمس الدین مجلس با دشاه آمده مکتوبات و پیلا کات که دارنده سلطان مصر از احوال با دشاه عصر پرسش نموده منتقل شد که بر کاه ان حضرت جامه کعبه ارسال نماید و در تبلیغ ان سعی مبذول دارد و سلطان اعتقاد فوق الحد و القیاس اظهار کرده و جناب سیادت مآب را باعزاز و اکرام انعام فرموده اجازت رجعت داده و مقضی شاالیه با گشته پایه سریر خلافت مصیر رسیده و

رسید و کیفیت احوال و اوضاع آن ولایت را معروض داشت و در این سال استقلال امیر فیروزشاه و دخل او در ملک و مال از حد تجاوز نموده بود و هر کار امیر مشارالیه مهمی باتمام نمودی بی استحکام مجال تغییر و تبدیل آن نبودی و هرچند این معنی در مزاج حضرت شهریاری گران می‌آمد اما چون از امرای عظام دیگری نبود که بتمشیت امور قیام نماید آن حضرت تغافل و تساهل می‌ورزید و در این وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت صاحبقران مغفور قیام نموده بود روز بروز قدر و منزلت او بمزید عنایت و عاطفت حضرت شهریاری بهمت ازدیاد می‌پذیرفت تا محسود ارکان دولت گشت و امیر فیروزشاه آن جناب را بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سید هرچند استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید میخواست که سید بشغلی بهتر از آن معین شود و امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت لاجرم بدان رضا داد و سید متوجه آن جانب گشت و حسب الاتفاق میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بمسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر جلال الدین فیروزشاه بر آن ولایت استیلا یافته اموال آنجا بدیوان داخل نمیشود و سید تنها نمی‌تواند که از عهده امور آنجا برآید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سید عماد الدین مقرره سه ساله مال مملکت بلخ را بحضور میرزا محمد جوکی بنویسد و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملال بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود القصه میرزا محمد جوکی و سید عماد الدین بتفحص قضایای بلخ از سر جد و جهد مشغول شدند و در این اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایاتی که سیورغال اوست زیاده از واجب مال میستاند و رعیت از نواب و گماشتگان او در زحمت اند آن حضرت جهة تادیب فرزند سعادتمند حکم فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر مواضع تصرف نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را جهة ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده بازستده بودند بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ ابوالخیر بنابر اشارت حضرت خاقان سعید مجموع ممالک فارس بی منازعی فرمان روا شد

ذکر عروض مرض بر ذات پادشاه اسلام و بیان بعضی وقایع که در وفات امیر جلال الدین فیروزشاه دست داد و امارت امیر سلطان

در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسر حد اعتلال کشید و باصابت عین الکمال بار شد نیل عارضه بر رخساره همایون فال کشید و مرضی صعب روی نمود حضرت خاقان سعید سر بر بالین ناتوانی نهاد و اطبای حاذق در معالجه ید بیضا نمودند و با نفاس عیسوی در تداوی آن کوشیدند و مرض بهیچگونه دفع نمیشد دلها هراسان و خاطرها پریشان و در این اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام بهاء الحق والدین شیخ عمر که از زیارت بیت الحرام بازگشته و در قریه جغاره مقام داشته روز جمعه بعد از ادای نماز متوجه باغ زاغان شد و ببارگاه همایون آمده و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده مبارک باز نمیکرد و سخن نمیگفت چشم بگشود و سلام بزبان مبارک جاری گردانید شیخ بزرگوار بعد از ادای جواب سلام دست مبارک برآورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسألت نمود و فاتحه خواند خاقان منصور از آن قدوه ارباب وفا چیزی طلب داشت حضرت شیخ دستار از فرق مبارک خویش برگرفته پیش شهریار فیض مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرض بآن صعوبت بیمن نفس ولایت منقبت روی در انحطاط آورد و باندک فرصتی زایل شد و خلایق حیاتی تازه یافتند و صدقات بمستحقان رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از کمال صحت خواست که آنچه مکنون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامه کعبه را بکسی که قابلیت رسالت داشته باشد و بیت الله را جامه تواند پوشید ارسال نماید و چون خلعت قابلیت بر قامت هر کس راست نمی‌آمد با ارباب اقتدار مشورت نمود جناب ولایت مآب شیخ محمد المرشدی و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد ابهری از برای این شغل خطیر اختیار نمودند و حضرت خاقان سعید بمقتضی صوابدید امرا فرمان داد که جامه کعبه را در دار العباده یزد ترتیب داده بودند و بهرات آورده در خزینه محفوظ گردانیده بودند تسلیم ایشان نمودند و گماشتگان بمهمات جناب شیخ و خدمت مولوی ساخته و پرداخته آن بزرگواران بجانب مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند بعد از آنکه عظمای آن ولایت شرایط خدمت بتقدیم رسانیدند ایشانرا روانه مصر گردانیدند و چون بحوالی مصر رسیدند سلطان وقوف یافت و طایفه از خواص و مقربان را باستقبال فرستاد و تا ایشانرا در موضعی لایق فرود آوردند و چون سه روز گذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند و پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریست و از احوال خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آن حضرت را طلبداشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت نفیسا کرده ایلچیان را بوثاق خود باز گردانید و هر روز جهة اخراجات ایشان مبلغی خطیر مقرر نمود و اکثر اوقات ایلچیان را ببارگاه خود می‌طلبید و احترام تمام مینمود و از اوضاع ولایت خراسان و عراق و سایر ممالک محروسه می‌پرسید این معنی بر مزاج ارکان دولت گران می‌آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه مصر بیرون آمدند آوازه در شهر افتاد که سلطان بگرفتن ایشان فرمان داده و رنود و اوباش روی بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و هرچه در آن خانه یافتند بغارت بردند و قبای جامه کعبه را غارت کردند سلطان مصر از این حرکت ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که دوست مرا از من رنجانیدند و شیخ و مولانا را طلبیده زبان بعذر بگشاد و سوگند عظیم بر زبان آورد که من از این حادثه خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان بجانب حجاز ترتیب داده فلوری بسیار انعام کرد و قاصدان همراه ایلچیان نموده امثله و احکام برای سفارش ایشان بحکام حرمین شریفین نوشت و شیخ و مولانا متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام آنجا بیت الله را جامه پوشانیدند و بخراسان بازگشتند و از راه دور و دراز ایمن بوده بپایه سریر اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر ایشان افکند و از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرمود و مقارن این حال عبدالملک نامی از امرای توشون که حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود زانو زده تکلم نمود که جناب شیخ و خدمت مولوی از انعام پادشاه مصر مبلغی نصب کردند آن حضرت فرمود که این بدخواه را دولتخواهان بپرسند و چند روز در این باب گفت و شنید واقع شد و عبدالملک را خوشنود گردانیدند و بمعنی

دایم مزاج آن حضرت افتاده و در خلال این احوال سید عماد الدین محمود از تحقیق معاملات بلخ فارغ شده بهرات آمد و میرزا محمد جوکی باتفاق امرا سید مشار الیه را بمجلس همایون آوردند و چون شاهزاده شنیده بود که در زمان شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه بترغیب و تحریض گوهرشاد آغا میرزا علاء الدوله بیعت کرده رنجشی که از وی در خاطر داشت بمضاعف پذیرفته بود بنابراین میرزا محمد جوکی بنفس شریف در مقام معاتبه و گفت وشنید آمده در کلی و جزوی مضایقه فرمود و حضرت خاقان سعید بنابر صلاح و از امیر فیروزشاه جواب سخنی که نسبت او و وکلا او از تصرف اموال بلخ میگذشت استفسار نمود و امیر فیروزشاه را گمان و خیال میگذشت که ایشان این سخنان از وی پرسند و در اثنای قیل و قال برخواست و دست بدامان زده از مجلس همایون بیرون آمد و چند روزی بخانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آن حضرت یعقوب پروانچی را پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از اینجانب امری واقع نشد که موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن نبود که وکلا را از آنچه تصرف نموده اند باز خواست رود و اگر تورا چنین بایست که پادشاه را در میان سخن گذشته روند مبارکش باد و الا باید که از سخط و غضب پادشاه برحذر باشند و امیر فیروزشاه از این پیغام رایحه انتقام استشمام نموده از کرده پشیمان شد و لشکر اندوه و ملال بر صفحات حال او تاختن آورد و از این غصه رنجور گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجوئی نمود اما روز بروز مرض اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آن جناب از قفس قالب بجانب گلشن قدس پرواز نمود و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته او است مدفون گشت و امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت پسندیده خصال و حمیده افعال بود و در رعیت پروری و عدالت گستری در الوس جغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته بملازمت اهل الله و ارباب استحقاق اشتغال مینمود و در توقیر علما و فضلا دقیقه نامرعی نمیگذاشت و اثر انعام او بر وجه اتم و اکمل بر سادات و اشراف مصر و شام و حرمین شریفین رسیده و قرین مزارع و عمارات معموره فراوان جمع آورده و در عرصه ربع مسکون بقاع خیر زیاده از چند و چون بنا کرده و فرزندان رشید بیادگار گذاشت و حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک و مال را که تعلق بامیر مرحوم داشت بفرزند ارجمند او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت در این اثنا شخصی از محافظان خزینه تقریر کرد که خازنان بمقام خیانت آمده و مبلغی خطیر از خزانه برده اند و از آن جمله حالا وجهی گرامند در حوض فلان سرای فرو نشسته امیر نظام الدین احمد این سخن بعرض رسانید آن حضرت فرمود تا خزینه داران را گرفتند و امرا بنابر اشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از خزانه داران ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آبای خویش در دیوان مهر میزدند در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید امیر سلطانشاه که مدبری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده و در قبیله برلاس از او اعقل و اکبر کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید و ضبط و ربط مملکت بر حسن رای و کفایت او گذاشت

ذکر وقعهٔ هایلهٔ میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای آسمانی بلکه محض تقدیر و ارادهٔ ربانی

سرسبز نگشت بوستانی کآزار نیافت از خزانی سروی ز چمن نخواست برجای کاخر تبری نخورد بر پای سرنا زمانه را نیازیست سر شمع مراد را گدازیست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی این سفله که نام شد سپهرش یکسر همه کینه است مهرش مؤید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در غایت شوکت و مهابت و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او واضح و انوار مروت و فرزانگی از وجنات احوال او لایح و دلایل جهانگشائی و مخایل فرمانروائی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از بواطن شمایل او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در جبین او معاینه دید و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و این معنی او دولتی عظیم میشمرد و آن حضرت را در شان فرزند ارجمند عنایت تمام و شفقت مالا کلام بود اما والدهٔ آن جناب گوهرشاد آغا مزاج شهریار کامکار را بحال او منحرف میگذاشت و در ترویج اعمال و اقوال او میکوشید و در انحطاط منزلت او سعی بلیغ مبذول مینمود و برادرزادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف را در امور ملک و مال اختیار تمام بود و شاهزاده را یارای آن نبود که در جزوی از جزویات مهمات که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند از این جهت سپاه حزن و اندوه بر عرصه ضمیر او تاختن آورد و قافله هم و غم در سراچه دل او بار گشاد و مهم منجر بآن شد که انواع مرض بر ذات بیهمال او عارض شد و با وجود آنکه میرزا محمد جوکی بامراض متضاده ممتحن گشت از نهایت غیرت در هیچ مقام آرام نمیگرفت و پیوسته در محفه نشسته از پدر و مادر دوری میجست و در اطراف سیر میفرمود تا در حدود سرخس مرض بر بدن شریفش از تدبیر عاجز آمده روی از این سرای غرور بر تافته در روضه سرور همنشین حور و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر اعلی خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و مستوحش گشت و اضطراب عظیم کرد و آخر الامر دست در عروه وثقی شکیبائی زده زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده و نعش شاهزاده را در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی را که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر تقسیم رفت و متروکات آن جناب کما فرض الله در میان ورثه تقسیم یافت

ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف از جادهٔ مستقیم و مخالفت او

و میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت گردنکشان حدود و سرداران اطراف پای در دایره متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند مگر امیر حسین ولد امیر بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و شاهزاده چند نوبت ایلچیان فرستاده او را استمالت نمود و بلطف و عنایت بیکران نوید داد و امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرا شاهزاده پیش او روند و بعد از مؤانست و الفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه از خواص پیش او فرستاده و امیر حاجی حسین بوعده وفا نکرده و بنیاد مکر و شعبده بازی نهاد و امرا شاهزاده که بنابر مصلحت او بدان صوب رفته بودند همه را در قلعه همدان محبوس کرد و با وجود ارتکاب

ارتکاب جرایم چنین از کرک میرزا محمد سلطان از انجا که مروت و مرحمت جبلی ذاتش بود راسان راسان نخواست که لشکر بجانب همدان کشد تا رعایا پایمال حوادث متبعان
خاندان بابا حاجی بیکبار مستاصل نکردند امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت و بی ادبی امیر حسین اهمال و اغفال جایز دارند بیم آنکه خللی روی نماید که دست تدبیر
از دامن تدارک آن قاصر آید و شاهزاده سخن خیراندیشان را بسمع رضا اصغا نمود و دفع شر و فتنه حسین بابا حاجی بر همت پادشاهانه واجب و لازم دیده در فصل
بهار آهنگ رزم او را نمود و حسین بابا حاجی بکثرت اعوان و انصار مغرور شده بسرعت هرچه تمامتر سپاه نصرت مآل را استقبال نمود و فدائی وار خود را بر لشکر شاهزاده
زده و میرزا محمد سلطان با طایفه از مقربان و خواص روی بجلادت بحسین بابا حاجی آورد و بیمن دولت قاهره تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایشان افکنده همه را
منهدم ساخت و خاطر از دغدغه مخالفان باز پرداخت و حاجی حسین روی بفرار نهاد و با بیست نفر مغلوک بقلعه همدان رسید و اهالی قلعه خدمتش را راه ندادند و
چون آنچه توقع میداشت بوقوع نپیوست سر بکوه و بیابان گذاشت و ارباب همدان امرا شاهزاده را از عقب در آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان نمودند
و چند کس از بهادران پلنگ افکن حاجی حسین را در کمر کوه الوند بچنگ آوردند و او را باردوی میرزا محمد سلطان رسانیدند و بموجب فرمان او را بسر عمش بردند
تا در موضع چهارباغ همدان او را بقصاص پدر خود کشت و حضرت خاقان سعید چون ازین حال آگاهی یافت با سبق خدمتها و این حرکت از میرزا محمد سلطان
نپسندیده فرمود که مناسب چنان بود که جریمه حاجی حسین را بسلطان معروض پایه سریر اعلا گردانیدی تا هرچه امر شدی عمل نمودی و بدین سبب غبار ملالی بر ضمیر
خاقان سعید نشست و بعد از این فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجا خاص و عام گشت و در این اثنا فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند
استماع این جواب میکردند که مزاج حضرت خاقان سعید بالکل از منهج اعتدال منحرف شده و ضعف در بدن بدان مرتبه استیلا یافته که مجال حرکت باو نمانده و فرصت
غنیمت باید دانست و آنچه مکنون ضمیر او است بظهور باید رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصه صفهان خالی است و امیر خاوندشاه برادر
امیر فیروزشاه داروغه آنجاست و بنده و خدمتگار است ... و سادات صفهان ضمنا شاهزاده را استدعا مینمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند
و در شب جمعه سنه تسع و اربعین و ثمانمایه شاهزاده بلند مکان رایت فیروزی آثار بجانب تختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی اعنی دارالملک صفهان برافراخت و داروغه
آنجا را مقید ساخت و اموال فراوان بدست شاهزاده سعادت آثار آمده مجموع از آن بر سپاه قسمت فرمود و چون از ضبط امور صفهان باز پرداخت بعزم فارس رایات
توجه برافراخت و اکابر صفهان را استمالت داده ... فرمود و سوار و پیاده ... شیراز ... و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع میرزا عبدالله رسید
بنابر آنکه در جنگ صحرا حریف آن جناب نبود ... حصارداری مهیا داشت و قاصدی بصفهان صبا تمثال بدرگاه خسرو بیهمال فرستاد و از صورت حادثه اعلام داد
و میرزا سلطان محمد چون بنظاره شیراز رسید شهر را مضبوط یافت و خاطر بر جنگ قرار داد و در آن اوان که اخبار مشوش و پریشان از جانب عراق و فارس بخراسان
رسید حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف و نحیف بود و آثار تغیر بر احوال آن حضرت ظاهر و لایح بود و مقتضی سن نبود که بنفس شریف زحمت سفر اختیار کنند
لیکن دو خبر باعث بر آن یورش شد یکی غیرت و ناموس سلطنت و دیگر مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا که بانوئی بود در کمال اختیار و نهایت حشمت ذکر

جمعیت عساکر گردون مآثر پایه سریر خلافت مصیر بامر حضرت خاقان سعید

ملک تاج بخش ملکستان چون خبر پریشانی
دیار عراق و فارس شنید تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاد تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر جمع آیند و پادشاه در شهور سنه خمسین و ثمانمایه پای
سعادت در رکاب نصرت آورده از دارالسلطنه هرات نهضت نمود و میرزا علاء الدوله را در مقام عز و شرف خویش قائم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان
بامارت خراسان باز داشت و چون اردوی کیهان پوی در بسطام نزول فرمود ایلچی امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امرا تحف
و بیلاکات پادشاهانه بمحل عرض رسانید و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من بنده در آن اوان که بدرگاه جهان پناه آمدم بکسوار
بودم و اکنون بیمن عاطفت و عنایت آن حضرت سرافراز شده‌ام و همچنان خود را از جمله عبید و خدم پادشاه جهان میشمارم و بمزید لطف و احسان امیدوارم
آنحضرت ... و از ... امیر سید ناصر کیا والی ...
احمد معزول از جانب میرزا محمد سلطان قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود و جمعی از گیلان بمدد امرا حضرت شاهرخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند
و این معنی موافق مزاج همایون آمده بود القصه مولانا جلال الاسلام مشهور بقاضی سمنانی بشهر لاهیجان رسید و امیر سید ناصر کیا از التفات حضرت خاقان سعید لوای مباهات
بلند و مسموات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرمود و گفت که من این نیکو بندگی باتفاق امیر محمد رشتی بظهور رسانیدم اگر آن حضرت عنایت فرموده کسی جهة ... و
فرستاده شود میشاید قاضی بچه بازگشته در سمنان باردوی همایون پیوست و ملتمس امیر سید کیا را عرض رسانید و دیگری متوجه ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره
ور آمده رایت نصرت آیت بولایت ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر نظام الدین احمد حسب فرموده برسم منقلای روانشدند و حضرت
خاقان سعید بکنار ... رسیده میرزا محمد سلطان ترک محاصره شیراز کرده باردوی شاه جرم و اندک مردمی اغنیه و خدم بجانب لرستان شتافت و حضرت خاقان سعید از
راه شیراز مظفر و منصور بازگشته در صفهان نزول فرموده فرمان داد که طایفه از روسا و اعیان و سادات صفهان را که ضمنا استدعای شاهزاده نموده بودند گرفته و مقید

ساختند و لشکر او را هزیمت دادند و کشتند سادات عظام موافق طبع پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب مولانا شرف الدین یزدی که پیوسته میرزا سلطان محمد را بمکارم اخلاق و محاسن صفات و مساعی حمیده میگفت و بود که مولانا نوعی چند این بیت را بر شاهزاده میخواند

پرند چرخ و اختر دوخت تو نوجوان آن کهربا نوست خود

باجوان دولت چیکند که خاقان سعید بعراق نخواهد رفت چون فرمان او را گرفته پیش آن حضرت آورد و پادشاه آزاده گفت که ما بنظر تحقیق آمده ایم مولانا در جواب گفت که من این سخن از روی فضل نمیگفتم بلکه از طریق دلایل نجوم و اوضاع فلکی چنین است از جویبار سعادت بالا آمده و چون بظاهر چنان بود که از صدر قهرمان پادشاه جهانیان بدین دولت قاهره اختصاص خواهد یافت و بسر کرسی کامرانی خواهد نشست از اینجهت معروض داشته از اینمعنی تهنیت و عین افتخار مینماید و بدانست میرزا عبد اللطیف و مجلس همایون بازگشته و مولانا را بسخنان هشت گفت ان حضرت جناب مولویا میرزا عبد اللطیف سپرده و شاهزاده بگفتن پیر مولانا از عراق ملک بساحل سجاست رسانید و مشارالیه را روانه دارالسلطنه سمرقند گردانید حضرت خاقان سعید زمستان را در حوالی ری گذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امیرزاده و شیخ ابوالفضل بسجاب میرزا محمد سلطان رفته او را صحبت کنند و بار دوی همایون رسانند و اگر شاهزاده تمرد نماید او را بزجر و تکلف بیاورند و امرا متعاقب متوجه نصب شدند و امیر شیخ ابوالفضل بر دیگر ایشان سبقت نموده با سجاب رفت و شاهزاده را ملاقات فرمود و بنصایح سودمند و موعظ پسندیده خاطر شریف شاهزاده را مایل ان گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده و تقصیرات گذشته را عذر خواهی نماید و بتدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید دریورت قشلاق آخر ذی حجه توقف فرمود گاهی از سعد و نحس منجمان و استطلاع از امر ان میرزا سلطان محمد می کشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع چنان نبود

ذکر ارتحال و انتقال حضرت خاقان سعید از این دار پر ملال بدار البقاء انا لله و انا الیه راجعون

کدام آفتاب روی در مقطر ارتفاع نهاد که انجمن کسوف نیافت و کدام بدر کامل شرف اوج دریافت که قرین خسوف نگردید غرض از تمهید این مقدمه اینکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید مصدوری مملکت بحالی رسید و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایتی انجامید و اسباب کامرانی و استغنا مجتمع و مواد آسایش و نا کامی معدوم و مرتفع بحدی شد که گوسفند در هنگام قشلاق از حضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان دراز دو بازار شمار در آمد القصه صباح نور روز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب مخالفه خورد و بر استر کوه پیکر نشست و عزیمت قلعه طارک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر انجا حاصل کند و سر راه بوار در اثناء راه مانند توسن بارم سرکشی ظهور کرد و چون بنا بر بقیه ضعف قوت ان حضرت تمالک عنان رائی نبود خواست که بمحفه در اید چنانچه محفه کش بمضمون این مقال اطلاع کرد شد وقت که مرکبان را کجاوه بهم بگذرند و حضرت خاقان سعید بمحفه در امده در اثنای راه بمنزلگاه مسافتی قطع فرمود و این نوبت در معده چنان استیلا یافت که بغیر از داعی شهادت مجال دم زدن نداشت شاه دین پناه بازگشته پیش از وصول بمقر گاه بفلک اثیر شتافت و در اثناء طریق روح شهریار عالم از قفس بدن بجانب گلشن قدس و حدیقه انس پرواز آمده و با مساقران ان جهان فنی گشت و از این منزل پر ملال بسرای سرور انتقال نمود و این نه خواب سلطان خواهد بود بیش آخر عقبه مرگ پیش درین صحرا که بوی حرمی نیست کیا بی بی بقا تر زاد می نیست و این بلیه عظمی صباح پنجشنبه پنجم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه روی نمود عمر ان حضرت بقدر دو سال بود و هفت سال قبل حضرت صاحبقران حکومت خراسان کرد و مدت چهل سال در اکثر بقاع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در وزانوقعه ها پایه اشاه زادگان دارد و سی علا بحجر میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر حاضر بودند و ازاراء عظام بغیر امیر یکان برلاس سجکچی نبود چه مجموع ان جماعت بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و با نوعی عظمی کس پیش میرزا عبد اللطیف فرستاد که ایل و الوس را سروری نبود بضبط اردو قیام نماید و منتها گذاشت که تقدیر بحال خلایق راه یابد و شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان سعید در اردو اشتهار یافت و علامت و رقایعت و اثر فنا مختمر پایه داه کرم و نفس سر دامیر و وزیر و صغیر و کبیر با وج سپهر اثیر و کرزهریر سید و میرزا خلیل سلطان و میرزا ابوالقاسم با خواص و متعلقان عازم خراسان شدند و میرزا عبد اللطیف از جانب پدر انخبار بپای علوفی ظفر شعار آمد و چون عبور شاهزاده بر اکدان بازار بود و بازاریان دست بغارت و تاراج برآوردند و از هر کس چیزی میربودند و مهم سیاست خیر ضبط بیرون رفت و میرزا عبد اللطیف گرد اردو و بازار برآمده چند کس اسیاست فرمود و اتش فتنه که اشتعال یافته بود لنشکین یافت بعد از سه روز شفقت نامه بمحمد زمان عازم خراسان شدند و در روز واقعه ان حضرت میرزا عبد اللطیف قاصدی بهمان بابسمرقند فرستاد و تا میرزا الغ بیک از ان واقعه اعلام دهد و در اثنا راه طالعه ازمد و هشته انکه بسمع میرزا عبد اللطیف رسانید که مهد علیا با اتفاق ترخانیان قصد غدری دارد و چون شاهزاده خود متلون المزاج بود و محبت با نوعی عظمی را بانمیدید علاء الدوله معلوم داشت این سخن در ضمیر او جای گیر امده بغایت متوهم و متفکر شد و مقدمان محل خیانت یافته شاهزاده را بران داشتند تا مهد علیا را بامیر نظام الدین احمد و متابعان ایشان راغارت کرده و هر کرا از وی توهمی داشت بنهب فرمود و این واقعه در سلخ ذیقعده در میان خوارزم و سمنان بست داد و شاهزاده در وی بزرگ سر داد سودای سروری در دماغ مستحکم گردانیده روان شد تا بسمنان رسید و از انجا دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول این فتنه از اردوی خاقان سعید بیرون رفته بودند بموکب همایون پیوستند و بموجب حکم در دیوان بیگی بکوراستاد سمرقند مفوض شد و شاهزاده مانند عجز بزکوا از خویش صدق و نیاز پیش آورده بزیارت پدر کامل حضرت عارف سبحانی علاء الدوله سمنانی قدس سره رفت و از وی عاقبت این بزرگوار استمداد همت نموده متوجه دهستان شد و از وفا نجا سعادت نامه

نام شقاوت فرجام دروازه شهر را بسته ابواب بلاد را برخود ممتنع ساخت و طایفه از قریبان که ملازم موکب همایون بودند و آبای ازمین قرانی و شهنه مرجنیه او را نصیحت کردند مفید نیفتاد و محط و عسرت وارد وی شیراز و بمرتبه رسید که بر گرد شمل آن بر سبیل زمان نشان نمیداد و عبور از آن مکان بی یراق متصور نبود و الا جرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد که لشکریان و مغان را مرکز وار در میان گرفته و در شب سخت امیر قفان بر لاس از میرزا عبد اللطیف روی گردان شده و زوانه دار السلطنه هرات گشت و شیراز را بعد از محاربه شهر دهقان را مسخر ساخت و فرمان داد تا جرگ منصور دست بغارت و تاراج برآوردند و این مثل مشهور است که گرگ او خون موزگه دریدن کار اوست و سپاهیان که در بند جامه بودند هر چه در ولایت دهقان اسم شیئی بران اطلاق می یافت ربودند و خون سعادت الکریم بخیلی بود قورچیان بخشیدند و شیراز و باز و اصفهان بجلالت رفت و در انجا محمد و دران مزا سلطان العارفین بعرض سانیدند که چون میرزا ابو القاسم با برادر بهمن بقصد تزول فرمود از جانب جرجان قاصدان رسیده خدمتش اطلاع دادند و او چون ابر و باد با سترابا شتافت کیفیت حال چنان بود که چون حضرت خاقان سعید بعضی از امرا تا از رساله بولایت جرجان میفرستاد تا از جانب دشت قپچاق با خبر باشند و ان سال از امرای مقدار امیر سید و که بجده و مازندران رفته و آن ملک اقامت داشت چون خبر اکز تر حضرت خاقان سعید بسمع اورسید اول بضبط اسباب دیوان و جهات اشتغال نمود و بعد قاصدان بر سر اسپها فرستاده تا میرزا ابو القاسم را و چار خورده و را بجانب استرابا د ترغیب و تحریص نمایند و چون شیراز ده بنا بر التماس امیر سید و که بجده و مازندران رسید امیر سید و که جناب استقبال نموده شرایط خدمتگاری کما یجب و ینبغی تقدیم رسانید و تفصیل اسباب معروض گردانید خیمه و خرگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانید و بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت مازندران و قصبه اقتدار نواب و کامگاران شیراز ده قرار گرفت و میرزا عبد اللطیف چون بر احوال اطلاع یافت به پل ابریشم آمد و بخست خواست که بجانب او را الله توجه نماید و با ازانجا بازگشته بطرف مبنر و امیل فرمود و در اثنا راه مسامع جلال میرزا عبد اللطیف رسید که ایلسلطانشاه بر لاس و امیر یزید بر لاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده و بدر کاه میرسند و شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرد و امیر نظام الدین احمد چون امیر فیروز شاه از تر شیز بهرات رفت و در دیگر امرا بر لاس بار و دی شیراز ده رسیده و شرف دستبوس دریافتند و میرزا عبد اللطیف از نبرد او با نیتاب آمد و چون با سنجار رسید شنید که میرزا علاء الدوله و ابو اب خزاین که بسالار قلعه ضیاء الدین جمع آمده بود گشاده و لشکر فراسیم آورده و جمعی از سرداران ریجانب مشهد رضویه فرستاده بهت

ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبد اللطیف

سابقا همت کذا ارش یافت که دران اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود باز داشت و چون آن حضرت رفت عالم دیگر گردید گوهر شاد آغا قاصدی بمغان با صبا و شمال بهرات فرستاد و الحق بهفت روز از ری بعتبه رسید و میرزا علاء الدوله را از شرح حادثه اعلام داد و خبر سلطنت آن کوکبی جهان افروخته و بود و درش را گشاد و چنان بلشکریان داد که در خزانه خیال احدی نمی گنجید و در اوایل حال میرزا علاء الدوله داعیان داشت که تخطی های گرامی نژدعم خود میرزا الغ بیک فرستد و با او از در صلح و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبد اللطیف با عهد علیا گوهر شاد آغا اظهار هیچ مستی کرده و نیز در مقام خلاف و جدال آمد و بجمع او در دن لشکر مشغول شد و دران ایام پیوسته از جانب او روی میرزا عبد اللطیف خبر می آمد که امرا و سپاه از نکول مزاج شاهزاده تنگ آمده مانند گراز در سپاه ظفر پناه بدیده حمله روی گردان میشوند و او روی شیراز ده چنان ضبط و سامانی ندارد فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امرا امیر اغظم امیر ایسن تر خان را با جمعی از سرداران رزم ازمای تعیین فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیتاب و شوند شاید که دستبردی نمایند و سپاهی مهدی ایشان مهد علیا گوهر شاد آغا و ترخانیان از قید و حبس خلاص کردند و امرا در خدمت میرزا صالح بسرخس رفته از انجا متوجه مشهد مقدس شدند و از انجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه و سایر الوس از زشت خوئی او دیجان رسیده اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد بجده و نیتاب و آمدند و بهمت بر فیصل مهمات گماشتند و با یکدیگر قرار دادند که در ظلمت شب بار دوی میرزا عبد اللطیف بر سم شبخون تازند و خاطر ازان قضیه فارغ سازند و در صبح دوشنبه نوزدهم صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان بار دوی میرزا عبد اللطیف در آمدند و مهد علیا و ترخانیان را از حبس بیرون کرده و از اردوی بیرون آمده بر خود برگشیدند و سوران انداخته صفدر است کردند و میرزا عبد اللطیف از حادث چرخ کردون تجربه دیده شب بهلو بر بستر استراحت نهاده و بخواب غفلت فرو رفته چون از جوش و خروش کوش او رسید سراسیمه از جای خود برخواست و آنگه از انچه میرزا و جمع آورده بشمشیر جنگ و پیکار گشت و از جانبین آتش محاربه التهاب یافته ناگاه از ضعف حال سخت بهت شاهزاده بسر در آمد و طایفه از دلاوران دشمنش را تکبیر کردند و از جمعی از مخصوصان و فتیان شاهزاده بیاسا رسانیدند و گرزنی بشفاعت خویشان و اشنایان جان ان یافتند و اردوی شاهزاده بیاد غارت و تاراج رفت و معنی کلا تدین آن بظهور پیوست چه دهقان و میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد مهد علیا گوهر شاد آغا و ترخانیان را غارت کرده بودند و الحکم لله و لعظمت و الکبریا القصه میرزا صالح و ترخانیان بظفر و منصور سر بر آستانه عفت شاه و بخش مغفرت مآب باردوی فرخنده بدار السلطنه هرات باز گشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلالت حشمت و اقبال کاسعد با و جام با استقبال گوهر شاد آغا آمد و دران موضع بدولت ملاقات آن حضرت مشرف شده و بدیدار یکدیگر مستبشر و شادمان گردیدند و شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که تربیت

بشیوه سایر کنکاران از جانب پیش درآورده و بپایه سلطنت رسانیدند و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که زانوزده بایستد و میرزا علاء الدوله از آویزه که این همه بدی چرا کردی میرزا عبد اللطیف درجواب گفت که اگر من بدی کردم و جزای خود دیدم تو نیکی کن تا ستایش و شهریار کامکار ذیل عفو بر کناه میرزا عبد اللطیف پوشیده و نوبه تا جایگاه او مرکاهی خاص ترتیب دادند و محتفظان در المقام بر شاهزاده کماشت تو خود نیکی کن و ورد جلد انداز که ایزد دریابانست و بازار و علام حضرت انتظام ایستعلا باد جام بعزم و السلطنه سرات درحرکت آمد و چون در مقر غزو شرف نزول جلال فرمود سادات و قضات و اشراف توسل جسته مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه خجستیار الدین سپرده و در آن موضع تنگ چون لعل در سنگ محبوسش کردانیدند و بعضی معذرت مال او کشیدند که چرا شاه را خاکه خواهکا میرزا ایستقر بود مدفون ساختند و برسم و آئین سلاطین کردون احتشام غراد شهند و آش و طعام دادند

ذکر رسیدن خبر واقعهٔ هایلهٔ حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک

چون قاصد میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید و میرزا الغ بیک راز وقوع ماذکر حضرت خاقان سعید اعلام و ابواب اضطراب بسیار نمود و آخر الامر زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون کشاد و بعد از ارتکاب طایف تعزیت خواست که پیش از انکه احتمال احوال مملکت را بایدعنان عزیمت بکانب ملکسایزن تابد عسکر ما وراء النهر و ترکستان جمیع آورده از سمرقند بیرون آمد و روایت جهانگیری بصوب خراسان براقراخت چون بساحل جیحون بمضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر و له کهته میرزا محمد جوکی بهادر که بعد از فوت پدر بموجب فرمان پادشاه هفت کشور و پادشاهان و ارشک و سالی سراسپهبر غالی او بود و بکمال شجاعت و کلاوری و جلادت و جهادری اتصاف داشت لشکر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده و اهبهٔ مستبداد و استقلال بخاطر آورده میرزا الغ بیک اندیشه براین قضیه کماشت و رسل و رسایل بجانبین متواتر گشت و وعده های جمیل داده انشاء زاده ساده لوح را در دام کشید و پیش خود برده و از انجا که طرف مصاهرت خویش امید وار ساخته و میرزا ابابکر صبح و شام عظمت و حشمت تمام بلازمت عم بزرگوار خود قیام مینمود امادر ناصیهٔ او اثار رشد و استکبار ظاهر و لایح بود و سر انجام افعال و اقوال میرزا الغ بیک انکار بلیغ مینمود و زمان زمان زبان خود بطعن او میکشود و در این اثنا یکی از امرا بر لاس که در دیوان میرزا ابابکر مهر میزد در خلوتی بسمع میرزا الغ بیک رسانید که شاهزاده اندیشه قدری در خاطر دارد و این معنی را با خواص خویش در میان نهاده و نقش جفا و قطع سلسله رحم بضمیر میکارد و چون رعایت جزم و حسیا حایز نمیداند پادشاهانه واجب و لازم است میرزا الغ بیک بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از تحقیق بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دوازده مشترل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته و خدمتش ایلدز فرستاده و بسمرقند فرستاده و بنفس همایون اجیحون عبور نمود و قبه الاسلام لشکر گاه ساخت و چشم میداشت که میرزا عبد اللطیف با اردوی بزرگ از راه نسا و ابیورد و لموکب همایون پیوندد و چنانچه شاهزاده را در حوالی پل ابریشم سنجاطر گذشته بود کنکاه قضیه گرفتاری فرزند ارجمند شنیده و بغایت ملول و محزون گردید و یکی همت را بر استخلاص قرة العین کماشت و با امراء اعیان دراین باب مشورت فرمود و بهمان قرار گرفت که با میرزاده علاء الدوله از در مصلحت درآید و شاهزاده را از قید خلاص نماید و از اینجانب چون میرزا علاء الدوله ارغبو میرزا الغ بیک اجیحون اکاه گشت و کجا بکشاد و وزیر تبریزاوه وکیل با صحاب قبضه و ارباب نوبه و زیاده حشمت فرمود و چندان زر و میان خلایق پدید آمد که هر فردی انفرادا جنسی که پیش از این بدینار میفروخت و کسی متجر باصد دینار نرسید القصه میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب ساخته بزاهمقدمه توجه فرمود و منازل و مراحل پیمود و از اسدخاب عبور نمود و میرزا الغ بیک میرک محمود بهدر را فرستاد و پیغام ان بود که میرزا علاء الدوله را مجاجی نمیزند صلحی هست و سر کز خزانی مملکت آورده خاطر کشته اکر عبد اللطیف را فرستد ساس و دستی استحکام پذیرد و در قواعد یکانکی سعی نموده اید در اثنای این وقایع میرزا علاء الدوله شنید که میرزا ابوالقاسم بابر از ولایت جرجان بیرون آمده بسجد و خراسان در آمده است و قرا اولان او با میرزا ابومحمد که از قبل ان جناب در عرصهٔ جام با سپاهی خون اشام قرار داده اند محاربه نموده او را بکرفتند و میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر مانده میرزا الغ بیک صلح نموده بهتر دید را که فاصله میان طرفین جلکا جیحکنه باشد

ذکر بیرون آوردن میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس و تعهد و دلجوئی نمودن و فرستادن پیش میرزا الغ بیک

میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیک بدار السلطنه سرات معاودت نموده و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده و دلجوئی نموده و بهر وشاهزاده در مجلس خواص نشسته و باهم عهد و پیمان بستند که خلاف یکدیگر نورزند مشروط باینکه نوکران میرزا عبد اللطیف که در واقعه فتیا بور کرفته اند و اکنون در زندان سرات کرفتارند بکذارند و از انجا نه بسخط و بهانه که لایق پادشاه جاوداله نیست فرستد و معهذا بر این جمله قرار یافت میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را با میرزا عبد اللطیف همراه ساخت بار دوی میرزا الغ بیک فرستاد که در مملکت بلخ بود و میرزا الغ بیک تا مدن فرزند جان بیرون ملکه جان کسل فرخاک و خوشدل شد و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از بند و زندان پرسش نمود و شاهزاده بمثال زبان بان مقال کشاد که شرط ادب است که در حضرت خورشید کو نیند که ما خوشیم تاریکی بیدیم و میرزا الغ بیک ولایت بلخ را بر هم سپرد و رحال بغرزند ارجمند خود ارزانی داشت و از انجا عبور نموده بمقر غزو خویش تزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون خاطر از جانب لشکر سمرقند جمع ساخت بر جناح استعجال روانه شد و بجانب مشهد مقدس حیث جلالت براقراخت و میرزا ابابکر و ولایت خونشان لشکری مانند دریای جوشان ما ده خبک و جدال شد و میرزا علاء الدوله بمشهد مقدس مراجعت

مقدس رسیده توقف فرموده وجمهور سران سپاه را بالتکرار نامور بحمایت برادر فرستاده و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای شده نه نیک خواهان آمده نه کار در میان برادران مشارعت قائم شود لکن که میرزا الغ بیک که بحقیقت وارث ملک بهت از مصالحه پشیمان شود و فوصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت ایران لشکر کشید و اگر برادران باهم متفق باشند آسان دست درگردن مقصود و حایل نکنند بلکه بیشک چیره مطلوب او در نقاب جلوه نماند مراد خویش از پرتو رخسار دولتی که هر دو سپاه تنه خوی کینه جوی صف زده بودند مرا رنگ اندیش در میان فرود آمده در باب مصالحه سخن گفتند و کلمات این طایفه قبول و قال نطایفه سر حد طلب کنیه فرا الامر مهم بر صلح قرار گرفت مشروط الکه عرصه خبوشان فاصله مملکت برادران باشد و تاکید مبانی مصادقت عهد و پیمان در میان او رده و لشکریان انهزب و قتل خلاص شده و میرزا علاء الدوله و کمال تشنا و بجانب دارالسلطنه هرات معاودت نمود و در مقام خویش آرام گرفت و از انصراف میرزا ابابکر باشته عنان یکران بصوب دیار رجحان منعطف گردانیده و بعد از طی مسافت در مقام عزو شرف خویش فرود آمد

ذکر صدور فرمان واجب الاذعان باستحضار امراء عالی مقدار جهة الزام والی ساری

میرزا ابوالقاسم با برهان و چون این مراجعت برافروخته و آشفته از نزول اجلال فرموده تشنید که والی ولایت ساری امیر شمس الدین محمد سرازر بقا فرمان برداری پیچیده و پای از دایره خدمتگاری بیرون کشیده و چون پرتو این خبر بر ضمیر انور افتاد فرمان همایون باستحضار سران سپاه و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت میرسند و که با جمعی از بهادران و دلاوران پرسم منقلای در حرکت آمده و میرزا ابابکر با بقیه جریک منصور از عقب ایشان روان شد و چون والی ساری بمجاری مقرری نه اشت چرسب ضرورت خاطر بر جنگ قرار داده و دلاوران هر دو لشکر یکدیگر رسیده دست بنیزه و شمشیر و خنجر برده و دران اثنا جنگلهای پر درخت فوجی از مازندریان آنگین بیرون جسته در برابر شیخ منصور پیدا شده و مسالک بر سپاه پادشاه مملکت بستند تی چند از ایشان بالشهادت رسانیدند و باقی سپاه منصور از هم گسسته و ریخته منهزم شدند و امیر سند و که امیر خداداد و بطایفه گرکیخ منصور را کریز انیده بودند با زخورده و بزخم سنان اتش فشان بیشتر آن خاکساران را از پای در اورده و سید عزیز کشته و بنا آن سپاه بود و تیری چند خورده و خسته ازان معرکه بیرون رفت و بعد از دو سه روز بزبان زخمها و گذشت و بقیه السیف بیشه و جنگل و احصار خود ساخته میرزا ابابکر چون ابر و باد از عقب او رسیده چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت کل مجال حرکت نماند موکب همایون در همان محل که رسیده بود فرود آمد مقداری از شب گذشته جماعتی باره وی علاء الدوله و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را پس نشاندند و متعاقب ایشان جمعی دیگر رسیده موافق انها عرضه داشتند و آن اثنا شیخ منصور که از صدمت جنگ مخالفان کریخته بیاپوس شهریار مشرف شده و معروض داشت که امراء و سپاه متفرق شده اکنون مناسب چنان مینماید که پادشاه بجانب تخنگا رجعت نماید و میرزا ابابزاین سخن برنجیده و گفت حالا که امراء و بهادران رخشیم زخمی رسیده اگر از همان تیرباره تا سرای پدر کداران را بپایند هم مصلحت است که رجعت نمایم و میرزا ابابشب دران منزل گذرانیده علی الصباح از انجا نهضت نموده چون اندک مسافتی بپیمود از جانب امراء قاصدی رسید که همان که مانند نبات لبعض پراکنده شده بودند چون عنقریا مجتمع شده اگر چیره همایون فال سایه اقبال بر سران سوختگان افتاب عنایت اندازد امید هست که رخت حیات از عرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا ابا از استماع این خبر چون اتش بر افروخت و در حرکت مسارعت نموده نامزد پیشین پا مراء پیوست و بقیه انروز در انجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه زاده عالمیان بعزم رزم مازندران روان شده اندک مسافتی بپیمود که خبر انهزام مخالفان بسید واز وقوع این فتح مبین در سم سکر انجی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم فراوان بدست اورده خرم و خوشنود گردیدند و حاکم ساری متحصن و متواری مانده اما دران حین در مقام اعتذار و استغفار امده و تخلص بایایه سریر اعلا فرستاده که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جریمه بنده درگذرد مدت العمر بر جاده عبودیت مستقیم باشم و میرزا ابابر مولانا محمد بخاری را برسالت و استمالت سید شمس الدین احمد رسال نمود و مولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب تضرع و انقیاد اظهار نمود و مولانا مشارالیه باگشته یکی از معتمدان سید را همراه آورده و بصورت عجز و مسکنت او را بحضور رسانید و میرزا ابابر در صدد رعایت جناب او بالتفاتیت لبیاری گردد و چند روزی بلده ساری را بالفرقه دوم خویش ساخت و یکی از امرا را کبار پیش سید فرستاده و محمد او را جمله نشینان خاندان عصمت را خواستگاری نمود و جناب سیادت مآب این معنی را فوز عظیم و نعمت مستقیل شمرده چون اسباب مهیا شد و بهر وقت که اشارت رود تو لور ا بحضور ارسال نماید و میرزا ابابر بهادر و تمام ولایت ساری را بسید مشارالیه ازانی داشته بجانب استراباد و در حرکت آمد و بار دیگر خطبه و سکه بنام همایون زینت آرایش یافت و چون بنضمون که اجمالا خطاکرده خبر فیروزی رسانیده بود معاجلت گشت و خلال این احوال فیاض بی علت میرزا ابابر ا فرزندی کرامت فرموده میرزا شاه محمد موسوم آمد و طلوعهای عظیم و نشانهای نوی ترتیب داده و ولادت شاهزاده دلشهر سپهر دانشی و خسرو نشان تاتا اتفاق افتاد

ذکر وقایع حالات امیرزاده های عظیم الشان میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف

سابقا مذکور گشت که یکی از شره و مامصالحه ان بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه متابار گرفته بود بفرستد و از خزانه عامره انچه لایق و مناسب داند ارسال نماید و میرزا علاء الدوله که بکثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از ان شره باز نیامده و میرزا عبد اللطیف چند نوبت کرفتاران را طلب داشت میرزا علاء الدوله ان سخن باکان لم یکن انگاشت و ان التماس را بتسایح و مماطل پریشان او نپذیرفت و مع ذلک میرزا صالح و طایفه ازادوار را بجانب اسپدخاب فرستاد و تا ازانجا دو با خبر باشند و چون آمدن میرزا صالح و طایفه ازادوار بمسموع میرزا عبد اللطیف

شده و حال انکه او را از واقعه فنا بوصورت انتقامی در خاطر بوده و تا آخر در توستادن امرا، علاوه آن که در رکشت و اکاه از بلخ ایلغار کرده بسه میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان ساخت کونید میرزا صالح را چندان مجال نماند که پای در رکاب آورده خود را از ان معرکه بدر اشقت بخارا کشیده و میرزا علاء الدوله پیوست کیفیت آن حادثه را بازنموده و شاهرخ استماع این خبر بر شقت و بر فور نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان وشت بکشت و با انکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ شده و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و بارو می بلخ تمام نموده و قاصدی بسمرقند پیش میرزا الغ بیک فرستاده او را بصورت واقعه اعلام داده و میرزا الغ بیک ایلچی نزد میرزا علاء الدوله فرستاده پیغام داد که چون اساس پیمان که یافته بود در آن باید کوشید که روز بروز محبت و مودت بیشتر زیاده و اکر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت ظریفه ان بود که اعلام ایشان نمائی تا تادیب پادشاهانه نموده تدارک کرده اکنون صلاح در آن است که عود نماید و لشکر را از خراسان مملکت منع فرماید و چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت فرمود و قرمولتای لشکریان آن جناب ولایت اندخود را غارت کرده و مردم را اسیر کرفته و شاهرخ ده مرحبت نموده در نواحی جیحون بناحی حصار می فرماند و چون از شدت برودت هوا بجوم بارندکی مجال حشت نبود از حوضها و باطلاقها پخته نقل کردند و بناران دیوارها حصار مشغول بودند بغیر از کند م بریان قوتی دیکر نداشتند و ان قلعه را قلعه قوریاج نهادند و بعد از تکمیل حصار قوریاج هر روز قوتی و روانج یافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال مدار بسلطنت هرات بازکشت و در مقر عزو شرف نزول اجلال فرموده قلعه آزمسان و منازل انکوه بفراغ بال روبکار کذاشید و چون فصل شتا نهایت انجامید و موسم بهار رسید و سبزه و ریاحین و اطراف چمن و میدان علاء الدوله جنت مکان فرزند و ولیعهد بر تخت طوئی مقیم فرمانداده و فرمود که باغ زاغان را مانند زلف عروسان بیاراستند و چار طاقها بابواب عیش و عشرت بروی خود کشادند و حکم جهان مطاع صادر شد که کلیه نرخان باشند و هیچکس را بر تشتیات نفس و اخذ نفرمایند و جناب پادشاه و مقربان درکاه و نکه مجموع اهل خراسان که در آن ایام در دار السلطنه هرات بودند بتسهیل مقاصد و تحری مرغوبات مشغول کشتند و بساط عیش و نشاط ممهد و مبسوط کشت ناکاه روزکار مقتضی طبیعت جمل کردید و مضمون ای الغم لا یکذبه الدهر بوضوح پیوست و فلک کجرو بوضع ناشایست تفرقه و تشتیت جمعیت ایشان انداخت بیان این سخن انست که در انروزکه مقرر کرده بودند که اشرعام و هند و ضیع و شریف پادشاه و کدا در یک انجمن و در یک مجلس باشند و سخن لب نهند کسی آمد و خبر آورد که میرزا الغ بیک با لشکری بیاد از حد و حصر در رده قاضی که در دو فرسخی اند خود است فرود آمد کاه دی بعزم و سور عاقم تبدیل یافت و میرزا علاء الدوله با خاطر مشوش و دلهای پریشان بکار زم پرداختند و بمقابله زم اعراض نمودند

ذکر لشکر کشیدن میرزا علاء الدوله بعزم رزم میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف بجانب بلخ

چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که بفرستادن ایشان وعده کرده بود بکشت و از خزاین و دفاین حضرت خاقان سعید چیزی نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شیرخان روان شد ان لشکر از بیر و زبر کردانیده بازکشت این قضایا میرزا الغ بیک را باعث بر ان شد که بجانب او لشکر کشد و مقتضی المکافات فی الطبیعة واجبة العمل نماید لاجرم باهماکرما وارالنهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان آماده عبور نموده و میرزا عبد اللطیف بالکرهای انبوه خود قندز و بلخان و مسالی سرای بلخ و شیرخان فاریاب و غیر ذلک را بانتخاب پیوست و باتفاق دفع میرزا علاء الدوله را وجهت ساخته و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک اکاهی یافت درکیج بکشاد و انواج خدم و طبقات حشم را زبیشاد داده و چون اسباب سپاه ستاره عدد تنظیم یافت بستور زمان حضرت صاحبقران ثانی داره نکی هرات امیر محمد حسینی و ابو سعید ارزانی دشت و قلعه خیار الدین با چهار هزار تومان نقد جمله بیست هزار کرکه مانده بود با قاجاری که در زمره معتمدان انتظام دشت سیرد و مولانا احمد یساول را کرا از تربت بافکان و دولت بود و محل اعتماد بقلعه عماد که مشهور بکنج قارون و اندخته کاوس و فریدون بود فرستاده و انفرد دولت خود نشست فرموده و میرزا الغ بیک با حشمت هر چه تمامتر روز و شب ساتند فلک دوار در حرکت آمده و چون قصر و سیر ساعت میمنه و منازل می پیمود و تازیان بر عقاب کذشته قریب بشیراب رسیده و میرزا علاء الدوله از نزل سنجاب عبور نموده و در خاطر خطیرش کذشت که باعم بزرکوار از در صلح و صفا در آید و آتش فتنه را که بالا کرفته بود بآب مهربانی فرو نشاند بعضی در باطنش سوخ یافت طایفه از معتمدان را بشهر فرستاد تا جناب ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد شیخ بهاء الملة و الدین عمر قدس سره بخدمت فرستاده در باب مصالحه سخن کویند شاید که بمن نفس او چندین هزار کس را قصد خون و مال یکدیکر باز ایستند و چون فرستادکان بخدمت آن بزرکوار رسیده پیغام بکذاردند ملتمس ایشان بسمع قبول اصغا فرمود جناب شیخ الاسلام اعظم اعلم اجمعی را بدان مهم معین کردانید و ایشان از شهر بیرون شده و یکی از انجمله الامسود اوراقی بود و جناب مخدومی ابوت پناهی موازی بیست هزار سپاه و یکی از خوشنویسان سرآمد خویش کرد و انبده را با این سینه باوجوه و صفر سن جرات نموده بعرض رسانید که قرمود طریقه محققه و دست کرد سبک تر دیده میشاید ان جناب سینه را دشانم داده فرمود که طریقه محققه با شیخ و مرید انش چکند و پیش از وصول جناب ولایت آب ان دو لشکر مانند بحر خضر در جوش و خروش آمده روی توجه بیکدیکر نهادند و میرزا الغ بیک جلاقار امیرزاده عبد اللطیف پسر ده برانغار را با مادر ما که در سلک امرای میرزا عبد العزیز نظام داشتند تفویض فرموده و بعض سپاه بون در تول قرار کرفت و چند توشون از سپاه ان نامدار در مقابل رایت فتح آیت جای دلوتا کرد بدو جناح ایلغار نمودند کار و اداده کار زار باشتند و میرزا علاء الدوله را از جانب انقاچ چشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار و الملقب سنان میرزا خلیل سلطان بزین و منوساخت و خود در قلب ایلغار کرفت و چند امیر تومان با لشکرهای جهان سوز بیاسان ملک هیتالیه بودند و در وقتی که ان دو لشکر شنعوی در برابر هم ایستاده بودند میرزا عبد الله شیرازی از نصف بیمان آمده بجانب میرزا الغ بیک رفت این صورت موجب بیم و هراس لشکر خراسان شد

و پای میرزا علاء الدوله از تحرک بجا یکا ماند جای رفت و خاطر شریفش شوش و پریشان گشت با وجود این حال لیرانه و لیرانه بر جنگ ترغیب و تحریص مینمود و ان دو لشکر نامور بر سر یکدیگر میجستند و خاک معرکه با خون مبارزان مخیت آمیخته از کثرت اثار ضعف بر صفحات روزگار خواستانیان ظاهر شد و سرفتنیان خیره گشته جانخانه و برانقاء میرزا علاء الدوله و لی از جای برده هشتند و شاهزاده بقدر یکسو در قلب توقف نمود چون دید که مهم نوعی دیگر میشود و نیز امید که خان برتافت و میرزا الغ بیک تباشد و نصرت بانی اختصاص یافته میرزا علاء الدوله از جنگ کاه بیرون رفت و متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین کشاده اموال فسرا و لن نبوکران و ملازمان داد و از آن موضع بعزم ملاقات برادر اکثر میرزا ایاز روی باستر اباد نهاد و چون بانجا رسید اجتماع سعدین ست داد و برادران ملاقات یکدیگر اظهار اشتیاق نمودند و میرزا ابا بتعقد و لجوئی میرزا علاء الدوله زبان بگشاده و گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر و دفاین و خزائن و عهد علیا کو هرشاد اغا و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیراحمد و امیر سلطان ابوسعید دار و غه که در هرات بودند چون خبر انتظام میرزا علاء الدوله بشنیدند بر خلاف استقبال متوجه عراق شدند و امیر سلطان ابوسعید در اثنای راه گرفتار شده و بکیران سلامت خود را بامنی رسانیدند و چون کوکب بخت میرزا علاء الدوله بدرجه هبوط رسیده بود میرزا الغ بیک مظفر و منصور گشت و لشکر را اکشتن مخالفان منع فرمود و بر حال ایشان بخشوده و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک لشکر نعمای الهی بکاچی آورده و فتح نامها باطراف فرستاده و با انکه میرزا عبد اللطیف در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بود بنوعی که دوست و دشمن تحسین کرده بودند میرزا الغ بیک فرمانداد که فتحنامه را بنام فرزند کهتر امیرزا عبد اللطیف توشته و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده که دولت بکران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون کاسیاب اسلطنه هرات نهضت نموده و سپاه بسر قند در موضع چیل دختران حضرت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب او را غارت نمودند و ساربان جانب مغفوری بوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای چیل دختران شب اندوده هاشتر اکه اکثر قشه و خوت بران بار بود از دست من ربودند با ایشان گفتم که این شتها بسیدی عزیز که از مریدان حضرت شیخ زمان است تعلق دارد و جواب داد که با این چیزها را به جهت ترک می بیم القصه میرزا الغ بیک هم دران منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات فرمود و حکم کرد که تا لاخان شیخ بزرگوار را باز گردانیده و تعظیم و احترام آن حضرت چنانچه بایست بعمل نیاورد و این معنی بروی مبارک نیاید و شرح زوال دولت و عقرب نکوخواهد شد انشاء الله تعالی و میرزا الغ بیک عازم تخکاء حضرت خاقان سعید شد سادات و قضات و اعیان دولت بسم استقبال شتافتند و میرزا الغ بیک بسریر عزت متمکن شده و اقتاب دولت و جهان او طرف ممالک خراسان تافت و فقیران وزیر و ستان را کرنف عاطفت و حرمت خویش جای داد و امیر جلال الدین محمد وله سلطان شاه بر اس کرسی مصوب پیر خویش از غیاب میرزا علاء الدوله روی کردان شده بود بخدمت میرزا الغ بیک رفت و در تاریخ فتح مذکور که مظفر الغ بیک کشور کشای که دیار سلطنت اندلسیان عجیب چه لشکر بسوی خراسان کشید مبتدیش فتح و فتحی غریب خرد از پی نصرت لشکری نبا ریخ گفت آن فتحنا قریب و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و دقت ذهن در میان ترک و تاریک شهمار تمام دشت و سبب آمدن میرزا الغ بیک بخراسان و انقراض دولت میرزا علاء الدوله و بحقیقت امیر سلطان شاه بر لاس بود و از غرایب حکایات انکه دران اوان که میرزا عبد اللطیف در قلعه اختیار الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله با خواص و مقربان و باب اقتدار مدام او مشورت نمود و امیر حاجی عباس که در زمره امرا و عظام اعظام دشت گفت ای من است که میرزا عبد اللطیف را بر چوب دار استوار نمند و مرا آزار تکلیف نمایند که او را تیر باران کنند انا نخست کسی که او را بزند تیر سلطانشاه بر لاس باشد و چون ارادت ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف ان اندیشه بود و بهای شیخ خاتمی عمل ننمود و ندا اخر الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیک با فسون و دمدمه بخراسان اور و با لجمله میرزا الغ بیک بسند جهانبانی بر امد و قلعه هزه توکه در شرقی هرات واقع است و از انجا مشهد و نسنک میباشد و دران اوان شیخون خانخانان و نقود بی پایان بدو تعلق داشت میرزا علاء الدوله بجای فطنت انطلعه قیام نمود و منتخب شده و سیصد چهار صد تن از مردان کار بدو پیوستند و بسعی میرزا عبد اللطیف که در حین بهبود با او طریق اتحاد مسلوک میداشت و امیر بلوازم خدمت قیام مینمود و مفتوح شده و اجناس بیقیاس و قصبه اقتدار شهریار دین دار در آمد و مبلغ دو بست تومان نقد که متعلق بخانه میرزا عبد اللطیف و شت و دران حصار محرون بود با لکلیه میرزا الغ بیک از نقود و غنایم خراسان هیچ چیز فروگذار نمیکردند و دران ولایت تومانی نیز مضایقه نمود و این صورت موجب زیادتی وحشت دلکه دولت میرزا عبد اللطیف گشت و میرزا الغ بیک پرتو التفات بحال جناب اقا و جناب مولانا قطب الدین احمد اقا می انداخت مقرش منصب قضا ارزانی فرمود و مولانا اعظم و مقتدی اعظم سید عماد الدین را بدیوان وزارت نصب فرمود و میرزا علاء الدوله پسر کهتر کانرا که امیر خلیل الله شیروانی او را تبدگرده بخراسان فرستاده بود و بواسطه اناکه فرستاده که حضرت خاقان سعید در نواحی او مشاهده کرده بود و بواسطه اناکه فرستاده که حضرت خاقان سعید در نواحی او مشاهده کرده بود بند کرده میرزا الغ بیک انا کرفته و بند کرده بحصار تیره تو فرستاد و موکب همایون در کنف دولت اقبال سجانب مشهد مقدس رضویه علیه السلام و الحیه نهضت فرمود ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله شاهزاده مرحوم میرزا بایسنقر و له حضرت خاقان سعید شاهرخ بن امیر تیمور کورکان و میرزا ابو القاسم بابر برادر میرزا علاء الدوله بحصه میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور کورکان

میرزا علاء الدوله چون میرزا ابو القاسم بابر بچیت هرد و برادر در مخالفت میرزا الغ بیک اتفاق

در مخالفت میرزا الغ بیک اتفاق نمودند و جمعی از کرنجکان و دیگر سپاهیان بایشان ملحق شدند و خلقی کثیر و ظل رایت شاهزادگان جمع آمده و طایفه ازبها دران و امرای سمرقند که در طلب مرحمتیان مانده بودند بخدمت شاهزاده ماکاه شده و عرضه داشتی بپایه سریر اعلا فرستادند و کیفیت حال بازنمودند چون الغ بیک چون بمضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکرها و جنبش آمد بمشهد مقدس رسید و شرایط زیارت بتمام بجای آورد و جمعی ازامرا را بمستحفظ قلعه عادفرستاد و آن قلعه الیست از زمین دور و بآسمان نزدیک و بسیلها و مستعلا بران موضع منیع ایمنی و کوشش انسانی غریب و بعید مینمود و این معنی برای او در دوش کشت که فتح قلعه چنین قلعه ربانی میسر نمیشود قاصدی فرستاد و امرا را طلب داشت و رایت توجه بجانب الانک راوکان برافراشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت نمود و در اثنا میرزا ابوالقاسم بابر بسیه بمکتب و هایا موقف عرض سانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت کرده الهی الانواع نوازش فرموده بازگردانید و متعاقب او رفته و تا سفرار غان بازنگشت و میرزا عبداللطیف میرزا عبدالله شیرازی را بابکره و ابنوه بسطام فرستاد و فرمان داد که میرزا عبدالله باستراباد در آید و اثار سلطانه اقتدار بظهور رسانید و میرزا الغ بیک کابل برلشکر رفت و معاودت نمود و میرزا عبدالله باستراباد در آمده میرزا عبداللطیف که در بسطام مقام داشت چون از مراجعت بیرآگاه شد بهرات بازگشت و از معاودت بی تقریب میرزا الغ بیک خجلت و شوکت و از خاطرها فتور پذیرفت و از مخبران صادق المقول منقولست که اگر میرزا الغ بیک تا ادراک بسطام میرفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عراق در آمده در سلک ملازمان میرزا محمد سلطان منتظم می یافتند و میرزا عبداللطیف در اشنای راه بمرض ضعف گرفتار شده فقته انگیزان باستماع میرزا الغ بیک کردند که خدمتش تمارض مینماید و ان جناب طایفه از خواص و مقربان را نزد خود خواسته و بشت تا شاهزاده را بمجفه در اورده بمشهد رسانیدند و در اسخا کیفیت حال بر میرزا الغ بیک ظاهر شده و فرمود تا اطباء حاذق معالجه شاهزاده قیام نمودند و شاهزاده بعد از چند روز میرزا بابر نا توانی بر گرفته صحت کامل یافت

ذکر خلاصی یافتن میرزا یار علی و سلطان ابوسعید از محبوس بودن از حصن حصین به تد میرزا ابوسعید

دران اوان که امیرزاده یار علی و سلطان ابوسعید دار و غه و قلعه تره توقمیش بودند شخصی از مردم ابوسعید سوهانی در میان نکاح تقبیه کرده پیش او فرستاد و اند و غیر بوسیله سوهان بندها پای بر داشتند و چند تن با خود یار ساخته تیغ در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان را کشته بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر خدمت بسته بازنمایار شدند و امیرزاده یار علی و سلطان ابوسعید را بحصت داده و انها را از قلعه بیرون کرده اموال بسیار که در قلعه بود بتصرف در اوردند و بطلیع زر کروهای نوه پیش او جمع شدند و امیرزاده یار علی دست سخاوت کشاده نقد و جنس بسیار در میان مردم تفرقه کرد و تسخیر هرات لوای عزیمت برافراخت و بولایت کرخ در آمد و امیر بایزید پیر والی که در شهر حاکم بود از وقوع این حکایه با فته مردمان پیش میرزا الغ بیک فرستاده و برج و بارهٔ هرات را مضبوط ساخته حکم فرمود که هرکه الاعی داشته باشد بعزم رزم امیرزاده یار علی بیرون رود و مردم تازیک چنانچه گفته اند خیابان سپرده بسپاهیان سراشده روی بکرخ نهادند و چون بان حدود رسیدند یار علی صباحی برایشان تاخت هرچه داشتند غارت کرده بگرفتاری سپاهیان تعرض نمیرسانید و ازانجا خلق هرات حوال یاران یار علی منظم گشت و بظاهر شهر هرات رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر از وی اسیبی نرسید و طایفه از اوباش و لئام که در ان ایام قبی اختیار بودند در خدمت او جمع امدند و بجد و جهد تمام ترجنک و محاصره قیام نمودند و امیر بایزید با تفاق قضات و اکابر و اعیان و اشراف در حصار داری غایت سعی و اجتهاد بجای اورده و بزخم پکان مجد و در تر کمان سمرقند منکه تشنند که مخالفان پیرامون خندق کردند و کافه رعیت در مقابله و مقاتله بجان میکوشیدند و بقدر وسع و امکان سعی جمیل مبذول داشته لحظه از هیچ حرب و پیکار غافل نمیشدند و چون چند شب تیره و روز روشن گذران بر چشم شهریان سیاه مینمود بسیر بردند یار علی با حشر جید در برابر برج سمنان جنگ پیش اورده بکنار خندق امدند و جمعی از ایشان سپرها در سر کشیده و توزها بدست گرفته بفصیل در آمدند و هیچ و هراس بر ترکان مستولی نیافته ازدوی یار و گریختند و تازیکان نیز از هیچ فرو نریخته و در این حین فرقه از تیراندازان های تهور بنهاده مخالفان را که تجریب دیوار مشغول بودند تیر باران کردند و یکی از سران یاغی را که از خندق میگذشت کشتند و القوم سفاک هیاک چیزها که انشته از خاک ریز بزیر امدند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمره ازان صدمه بران خمار و افکار شدند و بالجمله تقدیر تیری بکوش یار علی رسیده و بعد از دو روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل صوفی ترخان برادرزاده کوهرشاد اغا و دیگر امرا بمدد و شهریان رسیدند و شبانه در دروازه در آمدهای هرات را قوت و شوکت زیاده شد یار علی بر چند سعی نمود و متوانست بدست در کردن مقصود حایل کند و ناچار عنان عاجز مانده و دران اثنا میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدس هرات رسید و یار علی از صدمات لشکر منصور تاب نیاورده و سراسیمه و مایوس از دشمن بر خواست و لئام و عوام که در اوراجمع بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیک در دروازه هرات را قوت و شوکت زیاده شد یار علی بر چند سعی نمود و متوانست بدست در کردن مقصود حایل کند و ناچار عنان عاجز مانده و دران اثنا میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدس هرات رسید و یار علی از صدمات لشکر منصور تاب نیاورده و سراسیمه و مایوس از دشمن بر خواست و لئام و عوام که در اوراجمع بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیک در دروازه سلطنه هرات فرود آمد و امیر بایزید بیر عرض سانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی یکسو شوند مهم یار علی بدین مرتبه نمیرسید لشکر منصور اشتعال یافته حکم شد که محلات ظاهر شهر هرات را بامر اقتسمت نموده و غارت کنند و در اوقات سرما بشبانه بود که خون در بدن منجمد میشد و لشکریان دست تاراج بر آورده بیسیج و بیمی و بیسار نگذاشتند و بعد از سه شبانه روز کار بجایی رسید که علیه الشیء در دست کسی نماند دریای مرحمت شهریاری در تموج آمده فرمانداد که دست از نهب و غارت بازدارند و مردم بیرون عریان و گریان بسرا پا قوس میرزا الغ بیک مشغول شدند و این صورت در اخر رمضان واقع شده و در روز عید شخصی از رعایا که از خوردنی و پوشیدنی هرچه داشت و روزگار از ابتداع حادثات او بود بسر

گرشته و بر نهد دست های قوی به عاکوئی میرزا الغ بیک زبان گشاد و بگفت ای پادشاه عادل دراین عید خوب عیدی بر دشمنان داوری حق تعالی بر تو دولت تو برکت گشاده و میرزا عبد اللطیف که بموجب فرمان در مشهد مقدس بود تا عید صیام در انمقام توقف نمود و چون آوازه میرزا ابا بشنید بی اجازت او از مکث بجانب هرات روان شد و بهد ربزرگوار پیوست و میرزا الغ بیک بعزیمت سمرقند جزم فرمود و نعش غفران پناه خاقان سعید را بمنصوب روانه ساخت و طایفه از اهل میرزا الغ بیک و بهد ربزرگوار و بهد ربزرگوار فرستاده چه فرماند که بعضی از بلایع انتقل کنند از انجمله چند زوج دستقش که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه صد علیا که بر شاد آغا نصب فرموده بود و بموجب فرمان جاودانه بر دند و سیمین خزانین و نفایس قرآن بموجب فرمان بدان جانب روان کرد ند و جناب میرزا الغ بیک و السلطنه هرات را که از بیم زوال انتقال ایمن نبود میرزا عبد اللطیف ارزانی فرمود و شاهزاده مشار الیه بعد چند روزی از صدمات میرزا بابا فرصت را برقرار اختیار کرد چنانکه بعد از چند کلمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر تهضت میرزا بابر بجانب دار السلطنه هرات و فتنه یار علی ترکمان

میرزا بابر چون از عهد و بسطام و دامغان شتافت که میرزا الغ بیک با اهل و حشم با کثرت عدت و سلطنت خویش امید وار شده و لوای توجه در حرکت آورده و در دامغان با میرزا بابر بشکر تقصیر جایز نمیدانست و با لشکری مانند شیر ژیان سخت چنگ و چون پیر دمان تیز انبنگ بمشهد مقدس آمد و امیر بنده و که را با جمعی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاد چه در آن اوان استماع نمود و که میرزا الغ بیک از آن راه عازم سمرقند گردیده و در این اثنا استماع نمود و که امیر بنده و که مراحل پیموده و در منزل رانکی ساخته بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیده و امیر ابراهیم ایکه تیمور که در ساقه لشکر بود و گرفته مقید ساخت و غنیمت فراوان چنبک آورد و بسیاری از نکونه کو چانرا بازگردانیده و مرتحف نموده عازم هرات شده و میرزا الغ بیک بر سبیل ایلغار بعبور نمود و جمعی فراوان از قوم اوزبک بسیده دست بغارت و تاراج بر آورد ند و سیاه سمرقند بنزاکجان کندن و شقت خود را بنجا رسانیدند و میرزا الغ بیک زمستان در انجا قشلاق فرمود و نعش غفران پناه خاقان سعید را باین تمام روانه گردانیده و در مقبره صاحب قران مغفور مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از بهادران فیروزی آثار را که بجانب هرات فرستاده بود منازل پیموده در قصبه قوشیخ نزول کرد ند و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنیده و در غلام پسیل کاه الفرار فی وقته ظفر بر زبان آورده با لشکر خود روی براه آورد و سپاه میرزا بابا بوکه راهی رئیس ایشان امیر بنده و که بود بهرات در آمد طلعم و بیداد اغاز نهاد و یار علی قراوسف از قلعه تیره تو بیرون آمد و روانه هرات شد چون امیر بنده و که و مردم او بچوبستم از هر کس چیزی میستد ند خلایق از حرکات ایشان ملول شده و روخیه بنکام سحر طایفه از ارباب یقین یار علی را از دروازه هرات بشهر در آورد ند و امرا میرزا بابا بر بنا بقلعه اختیار الدین بر دند و روز دیگر بعد بوستان عزیمت آمد ند و باز قلعه رفته مبلغی خطیر از مردم بزر جمع و نقدی که فتنه و همه را بر داشته فرار نمود ند و در آن چند روز که یار علی حاکم بود بار عایا و زیر دستان بوجه پسند بوده معاش کرد و پیوسته بشرب خمر و ارتکاب مناهی مشغول بود و در این اثنا میرزا علی رکاب دار از اردوی میرزا بابا بطریق مکر و خدعه پیش یار علی آمد و طریق تملق می پیش گرفت و در آنوقت که رایات همایون تزدیک رسید میرزا علی این معنی معلوم کرد و تا صبح طلسهای گران بهمود ن کرفته تبرکان ساده لوح داد و تا صبح نهای و نوش بسر برد ند علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور همه خوشن پوش و نیزه گذار با نعنهای گران بها از دروازه ملک بشهر تاختند و یار علی با دست و گردن بسته در سر کوچه خیابان بخدمت میرزا بابا رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در شهر نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یار علی را در چهار سوی هرات بشهرستان عدم فرستاد ند و این واقعه در اواخر ذی حجه سنه اثنین و ثمانین و ثمانمائه بوقوع پیوست و میرزا بابا بر سریر جهانبانی بی مانع و منازعی تمکن یافت در این امید بود که بعز سیاحبوس سرافراز شده و عنایت خسروانه شامل او گشته یا بقصد او از اوان کیوان بگذشت و در اکثر بلاد خراسان رومس منابر و جوه و نانیر باسم و لقب او رواج یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغ بیک روی گردان شده تا از زمان که خراسان متوجه گشت و مدخل عنایت میرزا بابا بود اشت میرزا بابا بر بعد از چند گاه بر اند یشه افتاد که سرکار تون بسم سیور غال میرزا علاء الدوله ارزانی داشت آن جناب له رشید خود میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود که در آن زمان از قلعه عماد آورده بود با منصوب فرستاد و در اینولا که هرات در تخت تصرف میرزا بابر در آمد جمعی مردم شریر حاسد که در مجلس او امد و شد مینمود ند بعرض میرزا بابر رسانیدند که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی و جدال دارد و پیوسته حرف اغلا بر لوح خیال هنگار د و آن سخن موثر افتاده شاهزاده فرمود که میرزا علاء الدوله را محبوس نمود ند جمعی کثیر را تبون فرستاد تا میرزا ابراهیم را با کرد انند و این واقعه میرزا ابراهیم رسید و مولانا احمد لیاول جنگی عظیم کرد و زخمی قوی بدست او رسید و رفته سلطان بیکه را که همشیره میرزا ابراهیم بود با خزاین بیقیاس همراه داشت نزد میرزا بابر بر د ند و جناب شهریاری صنعه و قهای علاوجواهر نا کشاده بملازمان حضرت فرستاد و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثنای این احوال که امیر بنده و که عازم امور ملکی و مالی بغایت صاحب جسیا رشده بود چون میرزا بابا را باشتغال بعیش و عشرت پردازی مملکت نمانده اشکر را فریفتا و جور و ستم کرد ند و بخلاف عرف و شرع حرکات از ایشان در وجود می آمد امیر بنده و که بر نهج فصفت و کیاست آراسته بود و از اوضاع و اطوار امرا طوان متنفر شده خدمت طلبید که چند روزی بیلاق و امین و دهات یافته بانصوب روانه شده و امیر ایکه تیمور را که محبوس داشت با خود همراه برد و در آنجا بن پیش میرزا عبد اللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک لشکر ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان است لیکن با تو نفاق آشتی نخواسیم گذاشت که از آب عبور نماید خاطر جمع داشته که من بعد با ایشان طریق محبت مسلوک خواهیم داشت

ذکر مخاصمت میرزا عبد اللطیف بجانب میرزا الغ بیک و بیان اسباب لشکر کشیدن او بر سر شهستان و به بهزیمت رفتن

مهمان در زایچه طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی رسد و یعنی را میرزا الغ بیک نیز میدانست پیچنین خضر خان والی هند و ستان مکتوبی بپادشاه فرستاده بود و شمه از آن صورت و آن درج نموده بود و خالنا خضر خان قضیه قصد میرزا عبد اللطیف را از رباب بخوم یا از رباب بریاضت و جوکیان معلوم و شته و الحق بزانی مولانا محمد اروستانی ازین باب با شهریار عالمیان سخن میگفت چنانچه روزی میرزا الغ بیک در حین توجه بجانب خراسان میگفت که عنقریب که ممالک محروسه خاقان سعید را در تحت تصرف خواهم آورد و مولانا محمد گفت که اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد و مولانای مشار الیه در دیدن طالع رمل و غیر آن از نوادر دوران بود و حکایات غریب از وی در اخبار مخفیه و قضایای اتفاقیه منقولست و از انجمله مسوده اوراقی از کتاب مولانا علی قوشجی دیده چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود در اینمقام بذکر یکی از انها کفایت مینماید مولانا علی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد در آمدان جناب فرمود که رملی بگشای و از انچه در خزانه ضمیر منست اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سؤال از عرم بهست و دیگر مولانا هیچ گفت یا پادشاه فرمود که مولانا علی قوشجی محرم ماست انچه بخاطر میرسد بگوی جناب مولوی فرمود که پادشاه از زوجه خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را می کشد و دیگر یرا که دختر خضر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیک از طلاق دختر خضر خان که بزهد و عفاف و سایر صفات حمیده آراسته بود و نمیخواست که لحظه از ایشان جدا شود تا بطلاق چه رسد استعجاب تمام نموده و بعد از چند روز میرزا الغ بیک خاتون را که مولانا محمد پیشتر قتل بروی کشیده بود بکشت و دختر خضر خان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که میرزا الغ بیک خواهد از او را طلاق داد القصه میرزا الغ بیک بواسطه حکایاتی که در قلم آمد چندان محبت و الفاتی میرزا عبد اللطیف داشت و جانب میرزا عبد العزیز را بر وی راجح میدانست و در خاطر جوئی او با قصای الغایت میکوشید و این معنی بمیرزا عبد اللطیف دشوار می آمد و بعد از اندام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چندان امرا میرزا الغ بیک صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبد اللطیف امد یکی جلدوی فتح نامه نام میرزا عبد العزیز نوشت و دیگر انکه دولیت تومان که شاهزاده وحصار خسپا را الدین داشت فلسی با و ندادو این قضیه سابقا ذکر کلک بیان کشت و دیگر انکه در ولایت اسبطام و میارات و مشهد او را در سرشیر و تمن بگذاشت متصور انکه شاید که در دست تمن گرفتار آید و خاطر از جانب او فارغ گردد بسبهات بیهات میرزا نسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و عمده علت عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف ان بود که بعد از وصول میرزا الغ بیک بسمرقند قاصدی پیش پدر روان کرد و از وصول خود اعلام داد و میرزا الغ بیک نشانی فرستاد مضمون انکه بلخ سپرد رغال و ستاید که باز کرده و بضبطان مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف که این معنی را فوزی عظیم میدانست معاودت نمود و بر تفویض مهمات ولایت پرداخت در این اثنا میرزا الغ بیک خجسته نشانی بمیرزا امیرانشاه فرستاد که از اخفا حضرت صاحبقران بود و با اهل و اولاد خود در جلگار بلخ و شیر خان بسر برد و او را برانخدود قید میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا امیرانشا بسخن میرزا الغ بیک فریفته شده و اعوان و انصار خود را جمع آورد و آماده رزم و پیکار گشت و میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا امیرانشا بتعجب نمود و چون او پیوسته در مقام هواداری و جان سپاری بود و خدمتش با لشکر بلخ رو می توجه بدفع او نهاد و بعد از تقارب فئتین اسباب حرب گردان شد جمعی کثیر بدام فکر گرفتار امدند و عاقبت میرزا عبد اللطیف غلبه کرده و مخالفان متفرق و پریشان شده میرزا امیرانشا بقتل رسید و ان نشان میرزا الغ بیک در وقت ضبط جهات بدست میرزا عبد اللطیف افتاده بالکل از جانب بدرایوس شد و خوفی که از ان جناب داشت یکی هزار کرده و لشکرها جمع آورده رایت عناد و خلاف برافراشت و فرمود که تا صندوق تمغا شکسته منادی کردند که بعد از این بجهته متقاضی ضرب دم نشوند که ما این رسم را از میان برداشتیم و زبان دنیا را سر سبو و آخرت نپنداشتیم و باعث بر این آن بود که میرزا الغ بیک بسبب تفاسد لغه و تهم داشت و اهل و الوس که از میرزا الغ بیک متفرق شده بودند و ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و شاهزاده با لشکری مشحون از چون و چندا دقتال کشت و میرزا الغ بیک با سپاه ما وراء النهر و ترکستان زیاده از یکصد هزار کس بکین پسر متوجه کنار اب کشت و میرزا عبد اللطیف در این طرف چون کنارها ضبط نموده بود پسر و پدر را بر یکدیگر نشستن و اب درمیان حایل بود و در آن مدت چند نوبت از پایاب لشکرها گذشته آتش محاربه افروخته و اکثر اوقات کسان میرزا عبد اللطیف غالب می آمدند و نوبتی میرزا عبد الله شیرازی برحسب فرمان از اب گذشته محاربه ساز داده و دست لشکریان شاهزاده کرفتار شده میرزا عبد اللطیف در مقام حمیت آمده او را بچنان داد و چند روز بر این قضیه بگذشت میرزا الغ بیک بنا بر عدم مساعدت روزگار عنان از میرزا عبد اللطیف برخوست و بسیاب دشتک گذشته و بچاچ قندار و منصل این محل انکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبد اللطیف میرزا عبد العزیز را بنیابت در سمرقند گذاشته بقیش همایون متوجه جیحون گشت و بر لب آب طناب اقامت بسر حد طغان بکشید و میرزا عبد العزیز در سمرقند حرکات ناشایست آغاز نهاده و دست بامال و عیال امرا گشوده و بعضی را بی اضطراب نموده و بهمین صورت با بعض ساینده و میرزا الغ بیک چند نوبت نشان فرستاده مشتمل بر تهدید و وعید و لداعزه شاهزاده سپچنان بر افعال خود اصرار نموده و التفات باحکام و مسئله پدر نکرده و امرا بطاقت شده نزدیک آنشد که میرزا الغ بیک را کرفته بمیرسانند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه بن صاحبقران مغفور امیر تیمور کورکان انار الله برهانه خروج کرد

ذکر ظهور میرزا سلطان ابو سعید بعد دنایل اغرون و نهایت کار میرزا الغ بیک کورکان

انار پادشاهی و انوار عنایات آسمی هیئه اخجسته همایون میرزا

میرزا سلطان ابوسعید کورکان ساطع و لامع بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک مینمود و اقوال و افعال آن جناب را سرمشق خود میساخت و اوقات خود را بر لوح ضمیر او نقش میکاشت و مانند سرمشق پروای عیش و عشرت نداشت و در ازمان که پدر و پسر با هم نزاع و مخاصمت میکردند قوم ارغون را با خود متفق ساخت و فرصت غنیمت شمرده و متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز خود قوت و مکنت مقابله و محاربه در خود ندید در چهار دیوار حصار خزیده دم در کشید و میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند قریب بارگاه نصرت انتظار موج مهر و ماه برافراشت و چون میرزا الغ بیک بر این حال اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهی از کانون ضمیر او مشتعل شده و دود حیرت و دهشت بکاخ دماغش متصاعد گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را بجال خود گذاشته روبسمرقند نهاد و چون بان حدود رسید میرزا سلطان ابوسعید از بیم صولت سپاه نصرت پناه ترک محاصره کرده بجورت ایل ارغون رفت و میرزا عبد اللطیف از اب عبور نمود و بقیة الحضور را کش در آمد و لشکر او لایت را جمع کرده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک با سپاهی چون حرکات فلک ناهمواره از سمرقند بیرون آمده بمحاذی و قریه دشتی رسید و از جانبین بکر و ساهی سپاه میرزا عبد اللطیف پدید شد و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفت و لشکر خونریز اثر روز ستاخیز ظاهر ساخته و بعد از انکه زمانی بمقاتله و محاربه مشغول گشته میرزا الغ بیک بی انکه عجز و فتوری بحال او راه یابد از ان پشته بزیر آمده روی بفرار نهاد و با هزار تاسف و حیرت بدروازه سمرقند رسید خواست که بحصار در آید میران شاه قورچین که از خاک برداشته او بود و گوتوال قلعه از دخول مانع آمده و میرزا الغ بیک با جمعیتی پریشان و دل پرغم روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبد العزیز با معدودی که همراه او بودند باتفاق بدرفت و از حاجی محمد خسرو که دران هنگام در اردوی میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک عرض کردم که اگر پادشاه در مصافی که قریب بقریه دشت واقع شد بدینجانب پشته فرود می آمد مجموع لشکر میرزا عبد اللطیف را پریشان میکردند فرمود که حاجی حق با تست که میگوئی و از نشیب و فراز پشته چیزی نگفته و مارا در اشخاص فرو اورد و بحقیقت بیچکس در این کار خانه اعتباری نیست و بالجمله میرزا عبد اللطیف بسمرقند در آمده بر سریر دولت قرار گرفت و میرزا الغ بیک چون قلعه شاهرخیه سید خواست تا چند روزی دران محل اقامت کند تا از پریشانیها بیاساید و از نو سامان لشکر نماید که تواند قلعه انجا را بر او مسلم نمود فولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود و قصد ولی نعمت خود کرده و پادشاه بر این حال اطلاع یافته از انجا باز گشت ممکنه تقدیر او را کشان کشان بسمرقند اورد و میان آن جناب و فرزندان مهربان او سخنان درمیان آمد که قلم شکین قسم از ایراد انها خود را معاف و معذور داشت و دران ولا میرزا عبد اللطیف بموسوی عضرت صاحبقرانی خانه آراسته بود عباس نامی را فرموده که پیش خان فرستاده عرضه داشت که میرزا الغ بیک را بر امرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که انچه مقتضی شرع بود بدان رجوع رود و مجموع ائمه فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کشته الا جناب قاضی مسکین که بان همداستان نشد بالجمله میرزا الغ بیک را بیراق نام بامیر حاجی محمد سپردند که او را بحجج برد و انجا هر وقت از امیر شاه الیه استماع نمودم که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون آمدیم و ان جناب در غایت فرح و سرور بسیار بود از بسکه سخنان مسکیفت چون اندک مسافتی قطع نمودیم ناگاه شخصی از عقب دست مرا کشید بازپس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف الهی هشت گفتم چه خبر است گفت ختم سخن بر این جمله است که میرزا الغ بیک را در محلی که آبادانی نباشد فرستاده و او را در وقت چندان توقف ننماید که یراق او بر وجهی که پسند او خورد باشد کرده شود و جواب او هم که بالسویه و العلاقه میرزا الغ بیک را زمین بوسید که میگوید بصورت حال باگفتمان جناب چون خبر توقف شتید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر خاطرش مستولی شد و در آن تردیکی قلعه مختصر بود در انجا فرود آمدیم چون هوا اندک سرد شد و قتی دشتان حضرت فرمود تا پیش او شمع کشند و بعضی از نوکران آن کار مشغول شدند ناگاه شراره از اتش بر جامه ان حضرت رسید و اندک احتراقی روی نمود و میرزا الغ بیک از ان بدست خویش منطفی ساخت و با قتلغ خطاب کرد که سن بسم بوینک یعنی تو هم دشتی که حال چون است میر حاجی محمد گوید که میرزا الغ بیک در آن حال اضطراب خود را بحال میرزا عبد العزیز می پرسید و از حکم قتل خویش استفسار مینمود و من از انکه دلی میداد و من بر این اشارتها گاه عباس باشخصی دیگر در آمد و چشم ان جناب بر عباس افتاد از جای بر خواسته مشق بسینه ان قتاک زد و ان شخص که همراه او بود پوستین میرزا را زده بوش او در ربود و در ان زمان عباس بیرون رفت و یساعان بیاورد و من در خانه را نیخیر کردم تا پادشاه غسلی برآورد و عباس با کشته آن جناب را بیرون برد و قریب بشغل که میوقت بشاند و ما بر یک بگوشه رفتیم و ان مبعادت بیکخیر بشمشیران پادشاه عالم عادل را بدرجه شهادت رسانید و ما از انجا باز گشته بسمرقند رفتیم میرزا عبد اللطیف بسرور و تجمل از آن برادر خود میرزا عبد العزیز اکشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند چه عباس کشتش بتیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت القصه انشاء الله بیتاب پادشاهی جهان که پدر او بود بفضل او در دنیا و عقبا مامی جسته خود حاصل کرده با وجود عذاب اخرت از دنیا تهی دست نرفته چون کار فرمانروائی نیاراسته دین و دنیا بکام فتح سمرقند بامیر سلطانشاه و پسرش امیر جلال الدین محمد پیش میرزا عبد اللطیف می امدند امیر محمود و امیر سلطانشاه جنید بسلطان یوسف برلاس در راه یابان باز خورده پدر و پسر را از تمنای کاری نزدند امیر سلطانشاه در اثنا طریق را بآخوت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت چون چند روز بر این قضیه بگذشت میرزا عبد اللطیف با امرا مذکور که در وقت مخالفت بپدر جان سپار بها کرده بودند بکان شتبه بقتل او در دفعه با امد من شهر و ان فتنه و من سیات اعمالنا بالجمله میرزا عبد اللطیف خاطر از جمیع جوانب جمع کرده در ضبط ممالک و قمع مفسدان سعی نمود که بهر سال لشکر او زبک با هنج فرخی شهر آمده فقد و نهب بسیار میرسانند و در ان ستان ازیم صولت او بصد فرسخی ما وراء النهر نیاماند و میرزا عبد اللطیف چون بر سریر سلطنت ما وراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابوسعید را از میان ایل اولوس ارغون بیرون

آورده در پیش خود او را نگاه داشته تعرض نرساند **ذکر لشکرکشیدن میرزا بابر بجانب سیستان بتائید حضرت یزدان و بیان دیگر وقایع و موجب آن** دران وقت که میرزا عبداللطیف بتعرض اسباب والد بزرگوار خود قیام مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه ابا و اجداد او با طاعت و اذعان این خانوادهٔ بسر برده و مخالفت اظهار خلاف کرده و چنان استبداد و استقلال در دماغ خود راه داده بود که استماع این خبر آتش خشم شهریار گیتی ستان میرزا بابر مشتعل شده فرمان داد تا سپاه و اردوی افاق و اطراف بلاد خراسان با لشکرهای گران و فیلان ایت فیروزی نشان جمع آیند و در آنک فرصتی از دهاء می دست داد کوشش کاوهن از شکل جوشن در آن خم گرفت و خنجر و فیروزخنک از دار السلطنه هرات نهضت نموده بانک لا یبیت و زکرده و قاصدها بالنگ با فیل پیش امیر فرستاده و کوکه او را طلبیده امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبداللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند این سرحد خالی گذاشتن مصلحت نیست و میرزا بابر تا عرصه سفر ارغنداب از انجا امرا نامدار سیستان و آن حاکم مملکت تیمور زمین دست که با کوه و دکمر زدن ساعد خود باز نشست و دست که گفته اند هنگ با فولاد و پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد و لاجرم منکوب و زبون آمده از کرده پشیمان شده و وسایل انگیخته بهت مکنت و افتقار در دامن شفقت و ابهای بیان هوکه کرد و اند که بعد الیوم سر از خط طاعت و بندگی نپیچند و در ضبط خدمتکاری بجای آورد و تحفهای لایق با تبرکات و صحبت الیجان سخن دان چرب زبان فرستاده و مقربان ارکان دولت سخنان ضراعت امیز ملک سیستان بعرض رسانیده لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریدهٔ جرایم ایشان کشیده و گناهان او را نادیده انگاشت و عنان مرحمت بسمت قرار دولت معطوف گردانیده و چون سپاه از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم ایلکو تیمور را بطرف هرات فرستاده و او را در اندخود کرفته پیش میرزا عبداللطیف برند و خود با ظاهر کلمهٔ عصیان مبادرت نموده چون ابر و باد متوجه سر ابا گشت و میرزا بابر خود جوانبا بظفر پناه ایزد ذوالجلال امیر شیخ علی بهادر و بهر سلطان ابوسعید او را و خود عقب امیر بنده کو خرستاده و سپاه ظفر پناه را در خود شان یاوران و میمنه و میسره از جانبین صیادان در میدان امد شیر جلادت آشفته و امیر بنده کو بسیاری از معارک بیرون بوده وصف شکنی و رزیده و لنج شمشیر روزکار چشیده بود دران مصاف مانند شیر ژیان بغرید و تیغ برکشید چنانچه بدید و امیر سلطان ابوسعید از خمی زده بدان در کذشت آن لشکر انبوه هزیمت امیر بنده و کرفتار شدند و مردم او از پی کرفتاران رفته و خدمتش را معدودی چند و مصاف کاه بانده و دیکران بغارت و تاراج مشغول شدند دران اثنا امیر شیخ علی با امیر بنده و کرفتاران خورد و بزرگ و بیم او و بیخته و خاک با بانوان برگشته و امیر شیخ علی نیز دمی چند و دولت تامل امیر بنده کرد لیکن سانیده و چون مجال توقف ندید بتعجیل با کشته بهرات رسیده و سر امیر بنده و کرفتاران را نظر بن کنا کاران و کافرنعمتان از دروازه ملک در اویخته و میرزا بابر از جانب سیستان کامیاب و کامران مرجعت نموده و در مقر عز خویش ترول فرموده و چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب جمع شد بسیاحت و نشاط کستره و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای مالا مال نوشیدن کرفته چند روز بفراغت دل بعیش بکذرانیده و در خلال این احوال تلعه اسفدکه در تصرف کماشتکان میرزا علاء الدوله بود بسعی امیر محمد صالح که جوانی پر دل خردمند بود مفتوح کشت و دو خانجیان او بست ملازمان میرزا بابر افتاده و دیکر از وقایع انکه در اثنای این اوقات شبی محافظان میرزا علاء الدوله از مراقبت و تحافل نمودن و جستجوی راه کریز پیش کرفت و از انجا بسیستان رفته کار او فی الجمله سر و رج یافت و میرزا بابر بامید خداداد را بدفع او فرستاده و چون میرزا علاء الدوله خبر توجه سپاه بنصرت پناه بسیستان بکنار عراق رفت و خواست که برادر خود میرزا سلطان محمد را بیوندد و میرزا سلطان محمد چون این معنی بکذرد و خبر فرستادکان برادر و مغاره نیز بتوقف نماید که اعازم خراسانیم و بهنکام عزیمت آن طرف ملاقات واقع خواهد شد لشکر بسیار جمع نموده و میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایلهٔ خاقان سعید خبر یافت فی الحال از نواحی خرم آباد روان شده و در کذمان منزل فرموده و از انجا باصفهان رفت و آن مملکت را ضبط نموده بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت و شیخ محب الدین ابو الخیر که شمهٔ از احوال او مذکور خواهد شد استقبال ان جناب نموده بمنصب ترغیب فرموده و میرزا عبداللهٔ بعزم مدافعت با لشکرهای فارس از شیراز بیرون آمده و هم دران نواحی چند کاه روزکار کذرانیده و دران اثنا امیر محمد صالح پاسپاه کرمان با میرزا و سلطان محمد پیوسته و عاقبت مسافت میان فریقین بسمت تقارب پذیرفته آتش حرب برافروخت و میرزا عبداللهٔ بجد و سعی و کوشش نمود معتقد منقیا و منهزم کشت و خود را بقلعهٔ اصطخر رسانیده چندروز در انجا بانا کامی روزکار کذرانیده و لشکر عراق از دروی شیراز داده را غارت کرده غنیمت فراوان کرفتند و میرزا سلطان محمد مقرون بعزت و ظفر بشیراز آمد و از شراف فارس سید نظام الدین احمد را باستمالهای شاهزاده نزد او فرستاد و سوکند یاد کرد که همچکونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه بقلعهٔ قهقهه شاهزاده مطمئن ساخت و او را بخدمت میرزا سلطان محمد آورد و آن جناب بوعده و فا نمود و فرمود که شاهزاده در بر شهر فارس و عراق که خواهد ساکن کردد و الا بخراسان رود و امیرزاده عبداللهٔ با میرزا مصاهرت میرزا الغ بیک که شاهزاده او را وعده داده بود مسافرت اختیار کرده بسمرقند رفت و میرزا سلطان محمد سر انجام یافته شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله روی کردان شده بجانب خراسان رفت و میرزا سلطان محمد عراق و فارس و قزوین و سلطانیه را در تحت تصرف در اورد و کردن کشان افاق سر بخط فرمان او نهادند الا امیر جانشاه ترکمان که اظهار عصیان کرده لشکر فرستاد و سلطانیه و قزوین را متصرف شده و میرزا سلطان محمد چون از این قضیه آگاهی یافت بترتیب سپاه مشغول کشت و نشان همایون بسوی حضرت صاحبقرانی رقم فرموده باین سیاقی که امیر جانشاه بعتاب پادشاه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده و نمانده و انصورت بغایت مخالفت و مباینت کار او دلالت دارد و تا ولایت را بدیوان اعلی کذارد و تا ولایت که حضرت خاقان سعید جنت آشیانی تعیین نموده قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه مدخل نکند و

کنده و الامیدان قتال و جدال تعیین نمایند و شبیت باری سبحانه تعالی بظهور آید و مهر بر روی شان نهاده صحبت قاصدی که به قاتی سفارت مطلع بود ارسال نمود و بالفعل نفیر با لشکری از اوراق اشجار تشکیل و مقیب قاصد روان شده و چون امیر جانشاه مضمون نشان اطلاع یافت از جزات و جلادت شاهزاده بهجت نموده بهمراهی امیر بایجان، وی بجده و فارس نهاد و چون بین الفریقین بهمت تقارب یافت طرفین سلسله رسایل، روان ساختند تا مهر پرستی و درستی قرار گرفت و علامات بایمان موکد ساختند و میرزا سلطان محمد بمقر شرف خویش باگشت و امیر جانشاه بجانب آذربایجان رهبت نمود

ذکر لشکر کشیدن میرزا محمد سلطان بهادر و وقوع محاربه میان او و جناب میرزا بابر سلطان

میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید و مسقط الرأس شاهزاده بود در خاطر داشت و چون ممالک فارس و عراق را در تحت تصرف خود آورد و دو آنه یارا و را مناز عی نماند شنید که میرزا الغ بیک بجانب هرات رفته و اعیه اش مسخر گشت لاجرم فرمان داد که از ممالک محروسه لشکری در ظل رایت فیروزی نشان جمع آمده و لوای عزیمت بجانب خراسان برافراخته اربطام گذشت و الجی پیش برادر فرستاده و او را از توجه خویش اعلام داد و میرزا ابا بر نیز لشکر خراسان فراهم آورده بتحمیل تمام از آب مرات گذشته و در نواحی جام ان دو سپاه خون آشام بهم رسیده و اد و کوشش آمدند و از جانب میرزا ابا بر امیر خداداد بدست لشکریان گرفتار گشت و از بیم جان نام خود انکار کرده او را بهمانند م گشتند و دختر امیر خداداد در حباله نکاح شهریار بادین داد و میرزا ابا بر بواقصه چون لشکر خراسان شکست یافت میرزا با بر از معرکه بیرون رفت و لشکر عراق و فارس چندان تغالیس انتبه و قشه و سهمان ابوار و شتران با بردار و حواسر و دراهم و دنانیر و جامه و خرگاه که در قشه کرد خزانه خیال آباد و اجداد ایشان بیکجا و میرزا ابا بر با هفت نفر بجانب قلعه مارد روان گشت و بعد از مشقت بسیار که با دشت آن قلعه در آمد و میرزا سلطان محمد مشیر امیر میرزا داد بخارا بر ایجه سالت عالیه السلطنه هرات فرستاد و رایت فتح آیت متعاقب او در حرکت آمد و جناب شهریار تاج بخش و بهترین اوقات تختگاه جدبزرگوار خویش را بفر همایون زیب و زینت بخشیده و بعد از تنظیم و تنهید امور رعیت بساط عدل و داد بگسترده و فرمود تا مجلس بزم بیاراستند بعیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم و لیه میرزا علاء الدوله را که در حلس میرزا ابا بر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته پیش خود فرستاده و در این اثنا از جانب عم قدر الجی میرزا عبد اللطیف رسیده مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما فاتح خراسان و مارا فتح مبارک باد و نام میرزا ابا بر از جریده آن شیوه محبت مرعی نیست شما هم که پادشاه بود و الا بر جانیان، وشن است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و او را چه رتبه بود و الجی بوسیله امرا شرف بساط بوس حاصل کرد و مکتوب بگذرانید و میرزا سلطان محمد صدر مصحوب الجی میرزا عبد اللطیف گردانید و در جواب او سخنان نوشته ارسال فرمود و در آن روان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در و ایالت هرات قحط و غلای عظیم روی نمود چنانکه صد من گندم بهرات ببلغ چهار صد دینار رکبکی رسید و با وجود غلای چنان بوضوح پیوست که بکلکس از ترکی و قحطان نان جان داده باشد بخلاف محلکی که بعد از فتن لشکر کان و خراسان واقع شد و تفصیل این حال صعب در این اوراق بتحریر در آمده که طاقت بیان خواهد گذشت الله و خیر

ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بحکومت کرمسیر و جمعیت میرزا بابر و استیلا ان بر استرابا د و کشته شدن امیر حاجی محمد

دران اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق بمخالفت حضرت خاقان سعید کرد و امیر حاجی محمد خاشیرین ضمنا بان جناب موافق بود و چون بعلاء الدوله شان حضرت شاهزاده برسند جهانبانی ارتفاع نمود و امیر حاجی محمد بپوستاد دیوان بزرگ مهر میرزد و در روز بروز محصل او در ترقی بود تا در امور مال و ملک بیکس را بغیر از اختیاری نماند و چون مملکت خراسان در حوزه تصرف میرزا سلطان محمد در آمد بمطالبه و مواخذت ترک و تازیک و رعیت و سپاهی مشغول شد بحدی که هر چه میرزا بابر و رایام سلطنت خویش انعام کرده بود و بامر سم خلوف داده بتمره و هر چند دستور و مجتهد خواجه غیاث الدین میر احمد الخوافی که او نیز در جرگه امرای بزرگ مهر میزد و دیگر خویشان و وجوه اعیان او را از این حرکت منع کردند و گفتند این اسباب ملک بشود و مفید فتنا و بدین اسباب خاطرهای غالب بر ایا از دولت میرزا سلطان محمد نفور بهم رسانید و خلایق میرزا بابر کشت و فوج فوج گریخته باو پیوستند کیفیت حال چنان بود که خدمتش چون از معرکه بدر رفت و قلعه مارد در آمد چنانچه مذکور شد میر محمد صالح که ضبط قلعه مارد تعلق با و داشت امانت پسندیده بکار آورد و میرزا ابا بر از قلعه بیرون آمده با جوار رفت و اولا خواجه قنبر کربکی و خواجه شهاب الدین عبد الله و خواجه کمال الدین حسین استرابادی تقصیر گرفتند و بعد از چند روز جناب شهریاری بطرف استرابا د شتافت و کامکاران میرزا سلطان محمد پراگنده ساخته بران مملکت باز دیگر استیلا یافت و چون میر محمد صالح از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان رسیده بود ندرو می باستان دولت ایشان افتاده و میرزا سلطان محمد چون دید زمام حشیار از قبضه اقتدار او بیرون رفته صلاح وقت در آن ندید که میرزا ابا بر را بکاشت و خاطر از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود و او را بکرمسیر روان فرمود و الحق در صورت تنظیم نسبت میرزا در بزرگ تقدیم رسانید و چون میرزا علاء الدوله از کرمسیر روان گردانید فرمانداد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا و سرداران بلد فرقه او در حرکت آیند و امرا عراق بعظمت هر چه تمامتر و غرور در کلام و لشکر ایستند که دیده بدار انتظار ایشان خیره شده رایت جلالت برافراختند و بجانب استرابا د روان شدند و ازان جانب شهریار بسیاری سرکشان لشکر بهمراه گذاشته از جنگل هیرکان بیرون آمده و وی بوضع استیصال اهل خلاف و جدال نهاد و آن دو لشکر تندخوی در مشهد هیرسند و صفها بستند و تیغ انتقام از نیام کشیدند و دمار از روزگار یکدیگر بر آوردند و از خون کشتگان نیک لعل بدخشان گرفت و مرکز حلقه نفس متقولان به سان هیبت نشاری پرنیان گرفت و الی اجل دست بکمان آمل داده کر و دشنه بر میانی سرافشانی افاز نهاد و آخر الامر لشکر عراق و تبرزد و تیز عاجز آمد و امیر حاجی محمد کرانه گرفته و بخت پای

پای بر تارک افلاک نهاد و بار دیگر امرا و سرداران دستگیر شده بقتل رسیدند و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت و غنایم نامحصور بدست خراسانیان و جرجانیان افتاد و هنوز تفصیل احوال اطلاع پیدا نکرده بودند که غلغله در اردوی میرزا بابر افتاد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف گوید که از مولانا شمس الدین محمد صدر استماع نمودم که میرزا بابر چند صندوق از نقود و امتعه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صنادیق در خیمه نظام داشت و من بر سر صندوق نشسته بودم و هنوز غلغال ازان بر نداشته بودم که ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرا عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استراباد روان شدند میرزا سلطان بلهو و طرب مشغول شده و امرا پیشتر رفته از عدد و عدت میرزا بابر آگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت پایه سریر اعلا گردانید که ما بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر چتر همایون فال سایه اقبال بر سر ما نیندازد گمان نداریم که مهم برحسب دلخواه و التحواه انفصال یابد و میرزا سلطان محمد در جنگ تاخیر کرد و آخر الامر اغروق را بعهده دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد در حدود طوس متوطن و بوطاق گردانید و ازانجا در عقب امرا بتعجیل روان شد و در اثنا راه گریختگان رسیده صورت حادثه را بعرض شهریار رفیع مقدار رسانیدند و آتش غضب پادشاهانه چنان مشتعل شده بسرعت میراند که بغیر از سیصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و مانند قضای مبرم در اردوی بابر درآمد فرود آمده و لشکریان میرزا بابر چون حروف تهجی پراکنده شدند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد شتافت و چون شب درآمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه شاید که مخالفان مکری کرده باشند در همان شب باردوی خود عنان برتافت و در راه خبر یافت که آغروق او ویران شده مردم سر خویش گرفتند کیفیت حال چنان بود که میرزا سلطان محمد از حدود طوس ایلغار فرموده چون خبر قتل امرا عراق باردوی همایون رسانیدند آغروقیان بنوعی بهم برآمد که خاطر غیاث الدین پیر احمد عاجز شد و هرکس از بیم جان بطرفی گریخت و اراجیف بسیار در افواه و السنه سایر و دایر گشت چنانچه متعلقان و مردم شهریاری در حیات و موت میرزا سلطان محمد متردد شدند و در زوایا متواری گردیدند و آن جناب چون عود نموده بیورت خود رسید ازان همه خلایق متنفسی ندید متحیر گردید و چون خلایق از سلامتی حال پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از کنجها بیرون آمدند و میرزا سلطان محمد بعضی ازان مردم را بقتل رسانید و جمهور ایشان بجان امان یافتند و درین اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از گرمسیر بهرات آمده و ملکشاه قاصی و بعضی از متعلقان آن جناب را اندک تعرضی رسانیده و چون اسباب تفرقه پادشاهی جهانگیر متوالی و مترادف شد با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که میل مردم خراسان بمیرزا علاء الدوله است و اکنون در هرات متمکن گشت و لشکر ما ویران شد مصلحت آنست که آوازه در اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بهرات رسید و آن مملکت را در تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق شویم و رای برین قرار گرفته میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت عظمت بر ایوان کیوان برافراخت و خاطر بحکومت خراسان قرار داد و درین اثنا روزی خبر رسانیدند که در جانب قصبه کوشنج سیاهی دیده اند و بمجرد این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن گذاشته سر خویش گرفتند و بعضی مردم فتنه انگیز نوکران شاهزاده را بتعرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار عالیجناب گشت که آن خبر اصلی نداشته روز دیگر بشهر معاودت نمود و بعضی ازان مردم فضول را بحلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول داد و چون خبر توجه میرزا بابر منتشر گشت آن جناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت و میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاد و بضبط امور مملکت که بغایت پریشان بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که بدارائی مولانا احمد یساول بود مقصور گردانید و مدت چهل روز لشکریان به محاصره قیام نمودند و کاری از پیش نرفت عاقبت میرزا بابر از سر رأفت و عنایت در باب تسلیم قلعه پیغامها داد و مولانا احمد یساول در جواب گفت که این معنی وقتی میسر شود که حضرت بهاء الدین عمر باتفاق امیر ناصر الدین قریشی میرزا بابر را سوگند دهند که بهیچگونه تعرضی باهل قلعه نرساند و در باره ایشان بدی نیندیشد و اگر دیگری قصد آن جماعت کند نگذارد تا ساکنان آن دیار اعتقاد کرده بیرون آیند و دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر آمدند و آن حضرت عهد و پیمان بسته مولانا احمد یساول از سر وثوق و استظهار بپای اعتماد بیرون آمد و قلعه تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا بابر بانچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را در کنف امن و امان جای داد و رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا سلطان ابو سعید و میرزا عبد الله و سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه

میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی متفرد بود و روزی قدوة العلماء المتبحرین مولانا شمس الدین محمد جاجرمی از جودت قریحه شاهزاده سخن میگفت راقم حروف جرأت نموده ازان جناب استفسار نمودم که شما را این از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی بدرس ما تشریف حضور ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلاب بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلمه را بلفظ زشت تعبیر کرده بودند بر یاران مشتبه شد که این صورت چگونه تواند بود میرزا عبد اللطیف گفت شخصی اگر کاری پسندیده کرده در عرف میگویند که فلان کس نیک رفت مجموع حضار مدرسه زبان بمدح و آفرین وی گشاده گفتند آفرین بر توجه کمال تو باد خود ترا احتیاج بتحسین نیست و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود اینحال بغایت تندخوی و با سیاست بود و بگناه اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص و مقربان او را مجال نبود که از فساد و صلاح مملکت با وی سخن گوید یا بجهت نیک خواهی حدیثی بعرض رساند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب قلع و استیصال او طرحها انداخته انجمنها میساختند و با آنکه بسمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آن جناب در اوان سلطنت خویش این بیت خمسه را که نظامی در قصه شیرویه که پدر خود پرویز را کشته گفته بود پیوسته میخواند پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید القصه جمعی که از سطوت میرزا

عبد اللطیف خائف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبد العزیز قرار کار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از میان بردارند و بنام ایشان رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبد الله
شیرازی کشیدند و آن بد اندیشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار بطرف شهر می آمد کمینگاه نشسته تیری بجانب او انداختند و آن تیر مانند تیر قدر کارگر آمد و میرزا
عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که الله وقتی که یکی یعنی از خدای تیر رسیده و معدودی چند که با او بودند از مشاهدهٔ این حال پراکنده و پریشان شدند و آن
گروه بعاقبت فی الحال خود را باو رسانیدند و سرش از تن جدا کردند و تنش را بصد خواری و زاری بر خاک مذلت انداختند و نشستند و سر او را که بافسر جمشید و فریدون
فرو دنمی آمد پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند و انچه با پدر و برادر کرده بود در دنیا بمکافات او رسید مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پدرکش شش ماه بقت
روز از شعرکه با ترکان همدستان شده پدر خود را بکشت شش ماه بیش نبود و بابا حسین نخست میرزا عبد اللطیف را تیر زد و در تاریخ آن واقعه گفته اند بابا حسین کشت شب جمعه
اش بتیر   تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت   و بعد از واقعهٔ میرزا عبد اللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله شیرازی را به
پادشاهی برداشتند و در اواخر حیات میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند گریخته بجانب بخارا رفته و در همان روز که میرزا سلطان ابو سعید گریخت میرزا عبد
اللطیف را کشتند و او در انجا خروج کرد و میرزا سلطان ابو سعید را مردم بخارا و داروغه و قاضی از بیم میرزا عبد اللطیف گرفته در محلی تنگ و تاریک باز داشتند
و جمعی مردم سفلهٔ کوتاه دست کوتاه بین چراغی را که حق جل و علا برافروخته بود میخواستند که خاموش سازند و کوکبی که بذروهٔ شرف و اوج عزت رسیده در حضیض
مذلت و هبوط گرفتار گردانند روز دیگر ایلچی رسیده خبر قتل میرزا عبد اللطیف رسانید و همان جماعت که بیرسمی کرده بودند بپای ادب پیش رفته آن جناب را
از پای برداشته بر سریر سلطنت نشاندند و خود دست بیعت ایشان دادند و میرزا سلطان ابو سعید که بعد از این انتشار مسند بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت با وجود عدم استقلال
و بدایت حال بملک بخارا قناعت ننمود و روی همت عالی نهمت بتسخیر سمرقند آورد و میرزا عبد الله شیرازی نیز بعزم رزم و پیکار کمر بست و میان آن دو پادشاه محاربه
واقع شده میرزا عبد الله غالب شد و سلطان سعید مدتی در اطراف سرگردان میگشت تا دست در گردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی
در این اثنا میرزا عبد الله شیرازی شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیاری جمع کرده عزیمت سمرقند دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله از صدمات
سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا عبد الله چون از حال خاطب عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و عاقبت آن دو پادشاه بساط محاربه در هم پیچیدند
و میرزا عبد الله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله ببلخ توجه نمود و لشکریان آن نواحی را در ظل رایت خویشتن جای داد

ذکر توجه شهریار کامکار از هرات بجانب بلخ و بدخشان

میرزا بابر چون از جمعیت میرزا علاء الدوله مطلع گردید مهتر لشکر اویس بیک را بر کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین
نصب فرمود و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ توجه نمود و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندر وار در میان آتش هوس اقامت داشت مراحل
و منازل پیمودن گرفت میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات نصرت آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان شتافت و میرزا بابر در بلخ نزول
فرموده و از کثرت برف محل حرکت و مجال رفتار متعذر مینمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله معطوف گردانید و اسباب جمعیت و یکجهتی او برهم زد
و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزیده دم درکشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ و اغروق میرزا علاء الدوله را
بدست آورده عازم بلخ شد و بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای ایالت ولایت بلخ و قندوز و شبرغان و بقلان و ارهنگ و سالسرای را مع ضمایم و ملحقات برسم سیورغال
بامیر پیر درویش هزار اسبی و امیر علی برادرش ارزانی داشت و ایشان بر تمهید رسم جانسپاری و خدمتگذاری شهریار جهان قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر بشجاعت و
سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات حمیده و سمات مرضیه از ابنای زمان و صنادید دوران امتیاز داشتند و قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان از عمارت
و زراعت بجائی رسید که غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر علی درویش در علم تصوف و سیرت ارباب سلوک بسیار ماهر بود القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم
هرات شد و در ایام غیبت آن حضرت امری در هرات واقع شد که متصور و متوقع هیچکس نبود و تفصیل این اجمال آنکه میرزا بابر در زمان توجه بلخ کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک
رجوع فرمود چنانچه سبق ذکر یافت و بخار پندار و سرکشی مانع آن ناپاک بد اصل اعتضاد نمود و اسباب حصارداری بنوعی مرتب ساخت که دیدهٔ نظارگیان در آن خیره ماند بر در
دروازهٔ آن حصار انگشت وقتی عمارتی ساختند و گاهی در انجا می نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیاده و دلیران با شمشیر و سپر و تفنگهای تیر و دیگر اسلحه پیش و صف کشیده می ایستادند و گاهی
در آن شراب میخوردند و بعضی اوقات از ارباب حسن و ملاحت و اصحاب جمال و صباحت که در پای حصار میگذشتند بزجر و تکلف بمجلس خود میطلبید و شراب میداد و بالجمله با آنکه میرزا بابر
در نهایت حشمت و سلطنت در هرات شده در باغ سفید نزول فرمود اویس بیک هیجان عصیان و طغیان اصرار مینمود و بظلم و فساد و فسق و بیداد بیشتر مشغول بود و
مداومت مینمود و بعد از وصول رایات همایون بهمان پوسوم میزیست و چون قلعهٔ اختیار الدین حصاریست در غایت رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود امرا
در باب تسخیر آن متحیر گردیده تا آخر الامر رای صواب نمای خسرو گیتی کشای اقتضای آن کرد که یکی از محرمان پیش اویس بیک فرستاده پیغام داد که هر چند من ترا استدعا مینمایم
بیرون نیائی که من خود بحصار خواهم آمد و شبی با دو شاه بوعده وفا نموده پیشتر اهل ساز و گویندگان بقلعه فرستاد که با میر سیم و طایفه از بها در آن شب بدر قلعه تن
کرده و ایشان تا انگاره فتنه غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس تا بدهلیز حصار آمد و از جمله پردلان شیخ منصور نام دو بحث اویس خنجری بزده و در قلعه

افتاد و هلاک شد و دیگران مهتران خود را با سیصد سپاهی او را بیرون آوردند و سرش از بدن جدا کردند و تنش بر خاک گذاشتند و بعد از سه روز او را با سیصد سپاهی
شاه و مرادیگران که مقرب او بودند قلعه را تسلیم نمودند و ایشان را بجای بسیار خوب فرود آوردند و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله
عرض میرزا ابا بکر رسانید که جناب پادشاه تنگ شهر سبزه و در امن کار گاه غایت شده میرزا ابا بکر فرمود تا بتفحص مشغول گشتند و بی توقف بسیار بدند و او
را از انجا بیرون کشیده نظر میرزا ابا بکر رسانیدند و خدمتش فرمود تا جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ و مصنون داشته و شرح خلاصی و عنقریب از سعادت وقت مالوف ۱۲

ذکر محاربه میرزا عبد الله با ابو الخیر خان و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادتمند بلند مکان سلطان

ابو سعید بعد از شیرو و تلوک در بلاد ترکستان از ممالک توران کوشه بست آورده و در انجا حبل اقامت انداخت و میرزا عبد الله چون از این حال آگاهی یافت و طلب
زمستان امرا و رکاب دولت و اللشکری کران بدان صوب فرستاد تا مبدی که آن آبهوی رسیده و را بدام آورند و امرا عظام آئین و حشمت تمام مراحل و منازل
پیموده بشهر کش رسیدند و سلطان سعید برج و باره را محکم گردانیده و در انجا تحصین نموده و دل بر عون و عنایت آفریدگار بسته و پای ثبات و قرار بفشرده و امرا به
محاصره اشتغال نمود به آتش پیکار اشتعال یافت و چند روز قتال و جدال امتداد یافته خلقی قتیل و مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال آن نبود که کرد برج و باره
گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شده و در این اثنا خبر میرسیدند بخاطر خطیرش گذشت سلطان سعید طایفه از مردم خود را با شصت سپاهی و یک نهان شبیخون
از شهر بیرون فرستاد تا از دور سپاهی نمود او را و را نداند که لشکر او یکجیم و بدو سلطان ابو سعید آمده ایم و ایشان بموجب فرمان عمل نموده و در شهر نقاره
بشارت فرو کوفتند که خان و یک رسید و سپاهیش قدم بشهر نهادند بدینحال از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست
سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبد الله در سلک خدام جهانبانی انتظام یافتند و دیگران مشقت بسیار نفقه حیات را که عوض دینار و درم قدر میدانند و صورت
وقعه را معروض داشتند و میرزا عبد الله بترتیب اسباب حصار و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مال وافر بلشکر داد و هر کرا دید بزر و سیم
الکن شیرشکر باز داشت سمرقندیرون آمد و از جانب شاربخیه و حرکت آمد که آواز سپاه مخالف از هر طرف بسمع او میرسید و چون آوازه توجه میرزا عبد الله بسمع
سلطان سعید رسید با امراء و مقربان خویش مشورت نموده و فرمود که خیر توکل بعنایت آفریدگار نموده بیرون رویم و بغیر از قامه شمشیر آبدار در این مرد شکیری خاطر جنگ فرا
پایه داد که فیروزی و ظفر نصرت یزدان است و کرست از بسیاری سپاه و لشکر و این اثنا مقربی از ملازمان رکاب نصرت انتساب بعرض رسانید که لشکر ابو الخیر
خان با دشاه او زبک ام نبودت محبت میزنند و از وی دارند که با دشاه التفات فرموده و بدانجانب تشریف فرما بدانا و عزیمت بجانب سمرقند موافقت نمایند این معنی موافق
مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را بار داده و ابو الخیر خان فرستاده و اظهار معاودت فرمود ابو الخیر خان خود منتظر اشارت بود بر خود آیورت خود کوچ کرده باده روی
سلطان سعید فرود آمد و باتفاق یکدیگر لوای شجاعت و شوکت برافراختند و تسخیر دیار ما وراء النهر را جزیمت ساختند و چون میرزا عبد الله آگاه شد و مقام تحیر افتاد و سلطان
ابو سعید بلندمکان و ابو الخیر خان با لشکری کران از جانبین شکست عزیمت بسمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر او زبک از شدت حرارت هوا متضرر شدند خان فرمود
که مشک پر از عمل آورند و مردم او زبک بدان کار مشغول شدند و بعد از چند روز بارهای تره فام و بارند کی و سرما پدید آمده مجاب بجانب حرارت جانب
شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در چهار فرسخی شهر واقع است رسید و از بدایت توجه تا آنزمان فوج فوج لشکریان میرزا عبد الله جدا شده
دیده بسلطان سعید می پیوستند و میرزا عبد الله با سپاهی مکمل از آب کوبک گذشته در برابر رفت و هر دو طرف بعد از پاسا شبی بر اتفاق و جوانب مقابله و مقاتله
مشغول شدند و میرزا عبد الله چندان که طاقت و توان داشت کوشش نموده و پای ثبات و قرار بفشرده و چون دید که دست چپ و دست راستش و تمام لشکر از دست رفت
و جمعی هم از عقب او در آمدند ناچار روی بانهزام نهاده و در حین فرار قوایم او پایش بگل فرو رفت و جمعی از عقب رسیده او را بگمان آنکه قصد دارد پیش سلطان سعید برده و او
نا منصاف در زمان فرمانداد تا آن بادشاه را که در زیر چرخ کجرو کس بکجروی او نشان نمیداد بعالم آخرت فرستادند و این واقعه وحشت اخر جمادی الآخر سنه
خمس و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و چون سلطان ابو سعید تفرس مینمود که اگر لشکر او زبک بسمرقند مستقلا بمانند انواع خرابی از ایشان بر رعیت بسته از این جهت در آن چند
روز از آنجا نه منزل بیرون نرفت و چون بسمرقند رسید سلطان سعید با یکی از امرا او زبک که بشقاولی آن حضرت موسوم بود و در معنی خط و حرکتها و حرکتهای بادشاه فاضل
نبود گفت تحصیل سیان را آب سیم بعد از ان هر جا که مصلحت باشد مقام کنیم آن امیر بانحضرت موافقت نموده الافاغان او در جوئی که نزدیک دروازه بود در اندک زمانی
امیر او زبک آب میخورد و کمیت سلطان ابو سعید هنوز سیراب نشده بود که آن حضرت از جوی بیرون آمد و تازیانه بر اق برق فتار زد و از دروازه راندکه مبادا سلطان ابو سعید
از دروازه باز گردد تا از تعرض او زبک سالم باشد بر دروازه بکشادند و با دشاه خود را دشوار انداخت و در دیه کیران کاروانسرای چار بیت خان نیز خود را بایندار توقف نخواهد کرد بحساب ارث و
استحقاق ولایت این ولایت بمن میرسد اکنون حق و مرکز خود قرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که بار مضایقت فیام نموده و پا بمیشا یدگذا ابو الخیر خان بصلاح و صلح دیدند چنان
طایم در بر گرفت و سلطان ابو سعید با نقود و جواهر خلق عظیم و سیان با امرا و قشون ایشان با ربرداشتند بر ان دستار و خان خوشنود گشته مصلحت

فتنه مصلحت در مرجعیت دیده و روی در دیار خود نهاده و در مستقر عز و شرف خویش قرار گرفت و چون جناب نعمت مآب شیخ الاعلام اعظم خواجه مولانا که رئیس اهل عالم بود و با میرزا ده عبد الله صداقتی تمام داشت میرزا عبد الله تیز انشاء ورت تا بنجا وزجا پرسید نهایت شتافت که میرزا عبد الله با تقرض سیصد میل از آنکه سلطان سعید سمرقند را بر سبیل تعجیل ایستر قدیر و ن آمده روی بخراسان نهاد و میرزا با برهان در چون خبر آمدن خواجه مولانا شنیدند نشان فرستاده و ان جناب را با ردوی همایون طلب داشت و نزدیک بوصول امراء و ارکان دولت جرسبا شارت ان حضرت باستقبال او شتافتند و چون بمخیلیس اعلا سیدیا دشاه برپای خوست و شرایط تعظیم بجای اورده و او را در پهلوی خود نشانیده از احوال او را الهز استفسار فرمود و مدتها خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم بود تا آنزمان که بساط سلطان متوجه و طن شد

ذکر توجه افتاب سلطنت باعراق بجانب خراسان چون ابر بهاران و حرکت ان جناب با میرزا بابر و ازامی در آمدن سرو جویبار در موضع چناران چون هوس تسخیر خراسان بار دیگر بضمیر انور میرزا سلطان محمد مستولی یافت تواجبان بهرام صولت با طراف ممالک محروسه فرستاده و لشکرها جمع اوزده فرامانده تا در بلده قسم کاشکان تقاعد نه نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و موکب همایون از دارالعلم شیراز روان شده چون باصفهان رسید میرزا بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنیده بعد از تقدیم مشورت راهی با دشاه فرستاده و ان حشمت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را بر سم سفارت پیش سلطان محمد فرستاده و اتش فتنه که تجدید بالاگرفته بزلال مواعظ و نصیحت فرو نشاند و بنوعی که صلاح داند در صلاح کوشد و جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرامانفرمای ام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد درحرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه را بتعظیم و تبجیل و مایحق من هذا القبیل دقیقه فرو نگذاشت و انچه ظنه غیرت بود بتقدیم رسانیده ان جناب بشیرایط ادای رسالت قیام نموده و بآیات و احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد بن الرد والقبول مستر میسیود و خواجه مولانا چند واقعه آمد و شد کرده التماس صلح مکرر نمود اخر الامر قرار بران داد که محقر و لایتی از مملکت خراسان و اعمال عراق باسم تظلیم و سکه باسم و لقب همایون در مملکت میرزا بابر مروج و مزین گردد و بران جمله از جانبان عهد و پیمان مستحکم و خواجه مولانا بگشته مقتضی الوطن را دوی شاهزاده بیموجب میرزا بابر اعتماد و بصلح کرده بولایت بازندران رفت و مردم خراسان جهة اقامت بستان در انجا تنور ها ساخته دران اثنا خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد قریب عهد پیمان بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان بگذشت با سفران سید از استماع این خبر امار تغیر در ضمیر میرزا بابر پدید شد پیاپی تفکر بضمیرش تاختن اورد و بعد از تقدیم مشورت خاطر بر محاربه قرار داد و چون شیر غیناک با سپاهی کبیر لان از تنگل تازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب سفراین روان شده و عنان با طراف فرستاده از انجمله امیر عبد الرحیم دولدای بضبط قهستان روان کرد و منشا الیه چون با انجا رسید مولانا احمد لیاملی که بضبط قاین تعلق با و میشابه اتفاق فرامون او رفته تون بعزم رزم امیر عبد الرحیم از موضع خویش متوجه شده هر دو بیکدیگر رسیده اتش حرب بیکبار بر افروخته و لشکر خراسان غالب شده امیر عبد الرحیم را که سردار قوم عراق بود از پای در آورده سر او را از بدن جدا کرده و بار دوی میرزا بابر آوردند و چون در بدایت امر خان فتحی دوی نمود خراسانیان بنصرت ظفر واثق شدند و حیاتی تازه یافتند و میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه بازگشته روی توجه بموضع خاران نهاده و ان دو سپاه بیکدیگر در موضع چناران تیغ در هم نهادند و میرزا سلطان محمد بشمشیر صاعقه کردار امیر خواجه امیر عبد الرحیم را بر بلات متواتر تیز ان محاربه می افروخت و میان هر دو طرف در میدان هیاهو و غوغا بلند شده و تیغ و شمشیر و یکدیگر می نهادند و امیر نظام الدین ولد جلال الدین فیروز شاه از جوانغار حمله آورده بر انغار لشکر خراسان از جای برداشت و شیر احمد لاکه دست راست سپاه خراسان بود و او را بستظهار تمام داشت از پای در اورد و دلیران که در برابر جوانغار بودند راه گریز پیش گرفتند و امیر ابو سعید میرم از لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر آمده عرضه داشت که میرزا سلطان قاصد قتل بزرگست شرایط حیا ما در انجا رعی نیا یه داشت و مقارن این حال میرزا سلطان محمد بر سمند کوه پیکر نشسته با طایفه از یاران بجانب قول بزرگ تاخت و لشکر قول از هم گریزان شدند و او در میان سپاه قول در آمده بلشکر منصور از اطراف و جوانب قدم جرأت پیش نهاد و عراقیان را از امداد و بازداشتند و زمان طویل کشش و کوشش میان ایشان از خانبین از خیر قوت بصحرای وجود آمد عاقبت نسیم ظفر پرچم رایت فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و سپاه عراق راه فرار پیمودند و میرزا سلطان محمد را در میان معرکه تنها گذاشتند و خدمتش را رحمی گران سیه کرد قاراکشت و دار اتیم در مصاف کار پیش میرزا بابر بردند و پادشاه مظفر و منصور زبان بطعن و سرزنش گشاده گفت ای برادر از جانب ما چه واقع شده بود که آن نوبت قصد خون مال مسلمان نمودی با انکه بدانسان شکسته و ویران شده رفتی نهیچ تور تسخیری حاصل شد و با لشکر بی حساب کشته ها بدینسان که غمار کشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای برادر و امور ملک گیری امثال این قضایا را دوی نمیدهد و میرزا بابر بی دانوای جمعی مردم کرد تا اندیشی سر نام و ننگ موسوم بگیران نیفتند بقتل برادری جان کبشجاعت و سخاوت عدیل و نظیر نداشت فرامانده و از بدنامی دنیا و نکال اخرت نترسیده مدت زندگانی او سی و چهار سال بوده و در سال چهل و هشت از جلوس سعید حکومت کرد و پنج سال باستقلال سلطنت راند و نعش غفران پناه شاهزاده را با پایه سلطنه هرات برده و در گنبد مدرسه مهد علیا که بر شاه ارغون بنا کرده بود بخاک سپردند و از غرایب حالات و بدایع اتفاقات انکه مرحوم ان جانبانی را فانیکی در فراق مولی قدیم آه سرد از سینه پرورده می کشید تا ان دو سه روز شربت ناگوار مرگ نوشید و میرزا بابر نیز نامها باطراف ممالک محروسه روان کرده بلفظه کوس عظمت و جبروت بسمع ساکنان افلاک و ملکوت سانید و چون خاطر خطیر از جانب یکبار جمع شد بمهمات دیگر پرداخت فرامانده تا چشم جهان بین میرزا علاء الدوله اهل سیل از نور باصره عاطل سازند

و تعلم الکن که این فعل ناپاست مفوض با و بود و میرزا علاء الدوله بلطایف الحیل اب چشم کرد انید و بلکبار الحکم و هم نهاد و آن شفق میل التشین بر بلکبا حی چشم ان جناب کشید و میرزا ابا بر که طبیعت دیگر کرم و سخا و حسن خلق و وفا مرکوز بود و بر برادران و دیگر ترحم نفرمود و بقساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک شیروبه و قصر عباسی میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان میباک انتظام داد و اگر عذر برادران پذیرفتی و رفع الاثیرت علیکم بر ایشان کشیدی و میان دنیا کوی سبقت بکارم اخلاق و محاسن صفات ربودی و در روضه جنت موجب مغفرت درجات و احراز مثوبات بودی اما بر توفیق فیض الهی تا کرا دریابد

ذکر نهضت خسرو علی الاطلاق بجانب ولایت فارس و عراق و معاونت ان جناب و تمکن بتخت گاه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات که روی نمود

میرزا بابر چون خاطر از جمیع مهمات عراق و فارس مصمم کرد انید و بدان سبب که میرزا اسکندر حاکم ولایات ممالک یزد و نواحی آن بود و غلات در ان ولایات نمانده بود بعد از تقدیم مشورت با یاران قرار کرفت که تبعیه بشیر فرستاده از انجا بزد متوجه مملکت عراق شود و این بخت را مرعی که خلاف قانون توجیه بود که در عراق تابر ده تقدیر بیرون افتاده چه امیر جانشاه ترکمان صاحب جنبایان راه که محل هجوم سلاطین کرد و ون اقتدار نبود حمل بر ضعف فتور پادشاه کامکار کرده و دیکر خطاان بود که میرزا بابر در مکتوبی که بعد از محاربه با میرزا سلطان محمد با میر جانشاه از دربایجان نوشته ارسال نموده مهر پشت نه و امیر جانشاه ایمعنی را حمل بعجز او نموده و بعضی کفته اند که میرزا سلطان محمد مکتوبی که با ذربایجان فرستاده بود مهر پشت زده بود بعد چون این معنی معلوم امیر جانشاه شد اعتقادی که در باب لشکر خراسان داشت بوضوح پیوست چه مناسب مرتبه سلطنت ان بود که فرمان واجب الاذعان بپوستون اجداد و بزرکوار بنام امیر جانشاه نفاذ یافتی و در باب خطبه و سکه سخن راندی و او را بالمطاوعت و متابعت خود خواندی و از وحده و وعید کلمات در میان آوردی تا تابع کلیه یران مرتبه کشتی بالجمله چون موکب همایون بظاهر بلده قزوین رسید غله دانه یاب بود و در جایا غله را با سیاه نمانده بود و میرزا بابر فرموده که هر جا غله باشد بر دارند و بتصرف نمایند و سپاه قیامت تهیه بهانه غله جستن بخانهای مردم در می اندند و هر چه بدست میرسید بر میشتافتند و از نهب و سلب دقیقه فرو نکذاشتند و ولایت فتح ایت از بلده قزوین در حرکت آمده منازل طی میکردند تا بدار العباده یزد رسیدند اکابر و اشراف همه بدرکاه عالم پناه شتافته و شرایط تعظیم بجای آوردند و امراء میرزا سلطان محمد و اولاد امیر فیروز شاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پابوس مشرف شده تربیت یافته و بعنایات دیوان اعلا سرفراز شدند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و مولانا یعقوب بسعادت ملازمت مستجاب و بافته بصنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده قطع مسافت نموده و بشیراز نزول اجلال فرمود و اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و بانواع عنایت و مراحمت پادشاه بر صفحات احوال ساکنان اندیار تافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده بحشت نشان با خویشان مجالست و مؤانست نمود و اسباب عیش و نشاط و خرمی و انبساط مهیا دشت و چون داد لهو و سرور داد از بزم عیش و نشاط و خلوت بیار کاه سلطنت خرامید و در ان اوان که واقعه میرزا سلطان محمد در موضع چناران دست داد میرزا بابر ولایت فارس و عراق را بامرا، غایت فرمود و هر یک را بسعایی فرستاد از آنجمله ساده را با امیر شیر علی بهادر ارزانی دشت و شهر قم را با امیر درویش علی و اکذاشت و ایشان از راه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیر علی و عایا را بمطالبه و مواضعه اموجه از خود نفور ساخت بحدی که رکان از غایت اضطراب بجمعی ترکمان که در آن نواحی بودند ملتجا نمودند ترکمانان با تفاق بلای ناکهان بمنزل شیر علی بهادر آمدند و او را کرفته نزد امیر جانشاه فرستادند و شهر ساوه که حقیقت کلید عراق است رایکان بی مشقت حرب و جنک بچنک ترکمانان امد و ایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلاد همدان شدند و امیر درویش علی که با رعایا معاش پسندیده نموده با وجود انکه قم مولد و منشا او بود بر بارو و حصار مضبوط ساخته و شهر متحصن شد و تا کمه محاصره مشغول شدند و در اینولا که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال داشت امراء عظام را بجانب صفهان روان کرد و دیار فارس امیر اسکندر تفویض فرمود و بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در اثنا راه الجی سیده و بسامع جلال رسانیدند که در خراسان فتنه و شوریست چه میرزا علاء الدوله خود را از آب مجل نکاه نداشته بود و چون میرزا بابر از خراسان بعراق رفت ان جناب خود را بالمطالف المحل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخته از انجا بغار یاب رفت و دران مملکت رایت عظمت برافراخت و اقوالیت محل ایل اوس ارلات بود و امیر یادکار شاه که رئیس و پیش ایشان بود و ما دام الحیات بواسطه مصاهرت شاهزاده و مشارالیه سر تفاخر خود و مباهات بفرق فرقدین بر افراخته و میرزا علاء الدوله مجموع آن مملکت را خاصه خویش می پنداشت امیر سلطان محمود و اولاد امیر یادکار شاه را رلات و سایر امراء ارلاتی سلطنت شاهزاده بالسان اتفاق نمود کر سخن ایشان جان بستند و مضمون این بیت سعدی ثانی وصف حال میرزا علاء الدوله آمد ارلانیان همه بدر اند از اقتاب ۔ درخدمت سکان درت بسته اند میان بعد از اجتماع لشکر و انتظام میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رایها بر آن قرار کرفت که سخت بجانب بلخ روند و خاطر از امراء هزاره فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بطرف خراسان معطوف دارند و بامضای این عزیمت بالشکرهای آراسته متوجه بلخ و امیر درویش و برادرش امیر علی هزاره سپاه بلخ و آن نواحی را جمع آورده عنان شجاعت بجانب قوم ارلات تحریک داده و هر دو کروه در برابر یکدیکر رسیده تیغ شمشیر از نیام برکشیده و سنانها بر افراشته و بر یکدیکر تاخته و از خون یکدیکر جویها

جو بیا و بهر کرد روان ساختند و عاقبت لشکر ارلات انبتیزه او نیز عاجز شده و راه فرار پیش گرفته و امیر سلطان محمود ارلات رحمانیت نام و ناموس کرده پای ثبات و وفا بفشرده و تا رمقی در بدن داشت جنگ میکرد و مردی انچنان ناکام از نصف قضا تیری بر مقتل او آمد مرار نزار بهی سلطنت و منصور باغنایم نامحصور باز گشتند و میرزا علاء الدوله با طایفه کاوه می وی کردان شده بودند و جمعی که داشتا طریق او ملحق شده بود ند از راه لشکر امیر غیاث الدین متوجه دارالسلطنه هرات شده و در شهر و بلوکات غبار فتنه برخوست و امراء عظام که از قبل میرزا بابر در آن حدود بحکومت اشتغال داشتند مثل اویس ترخان از نزاز سهب و امیر بیرد در ویش از ابیورد و امیر خلیل اسد از مرو و ماخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر بیرد در ویش بشیر شاهزاده را در نواحی هرات دریافت و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده و بضمان سلامت بیرون رفت و لشکریان او متفرق و پراکنده شدند و مهم میرزا علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر بیرد در ویش کفاف شده بود و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندید و در پنجشنبه شانزدهم رجب همان عزیمت بجانب مرکز دولت معطوف ساخته و بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور و دولت پر دتزول اجلال فرمود با جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده مازنواده مجلس او بهد مذکشت و موکب همایون از بلده نیز در روان شده چون بتون رسید نواب والا فرمان ترکمان یافتند و امیر غیاث الدین سلطان حسین در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرمود و سایه و صول بر دارالسلطنه هرات مبسوط گردانیده و در اسخا تخصص حال میرزا علاء الدوله و امیر غیاث الدین سلطان حسین در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرمود و سایه و صول بر دارالسلطنه هرات مبسوط گردانیده و در اسخا تخصص حال میرزا علاء الدوله و امیر غیاث الدین بوضوح پیوست که خدمش بعد از فرار از مرو که بیرد و ویش عازم سیستان شده و از انجا بطرف عراق رفته امیر جهان شاه ملاقات فرموده و بلحوظ نظر اعزاز آمده اکنون در اندیاز عبراغ بال و زکا میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع جوانب جمع شد بسامان مهمات و آشته محلین نرم نیاز اهتمام و از دست ساقیان کل اندام از صبح تا شام راح روحانی و شراب ریحانی مینوشید و چون خسرو آفاق از ملک فارس و عراق نهضت فرمود انواع قضایا در اندیاز روی نمود یکی از آن جمله انکه میرزا شیخ که چرب فرمان ضبط بلاد فارس با و تعلق گرفته بود از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابوالقاسم بابر بهادر مستسعد گشت و ترانکه در ولایت عراق و فارس مستقلا یافتند و شامت نزاع و مخالفت ملکی چنین بعد از هشتاد و سال از دست این خاندان بیرون نرفت چنانچه مضمون این مقال از بسیاق کلام گذشته و اینده بوضوح می پیوندد و دیگر انکه ترانکه بعد از فتح سا و متوجه بلده قم شدند و آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در قلعه مستحصن شده و مقاومت نمودند و چون بهیچ وجه از ارباب شوکت و صولت لشکر ترکمان ایمنی نداشتند و آن بلده طیبه را بدست داده و مستعطان متحصن در غایت قلت بودند امان خواسته از آنجا تسلیم نمودند و دیگر انکه امیر ترکمان که وی ابنوه عزیمت اصفهان نمود و در رکاب قطب الدین ورزنه و خواجه محمود وحید و بعضی اکابر چاوار انکه مخالفان متوقعت کرده متفکر و در وپیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چند کاه ارباب بر قرار سابقیت و شکوه ترکمان در ارزاها بستند و ملیها برخیزند و در جواب ترکمان خرشک و تیر چیزی از ایشان صادر نشد و تراکمه از دست ازایشان بر نمیداشتند و مدتی با بر ه حرب و قتال اشتغال داشت و عاقبت غلبای سیمابیت به عسرت و بلای فلاکت فرار آمده و از بی نانی کار ایشان بجان سید و از بی کوشی کار و باستخوان آمد و ان طلبیدند و از در و از ه بیرون آمدند و القوم مباک متفاک شدند و دامنه دست بغارت و تاراج بر آوردند و بآن اکتفا نکرده گروهی ابنوه از ایشان جماعت بقتل رسانیدند و قضیه استیلای ترکمان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه سبع و ثمانمائه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک عراق اطلاع یافت برخود قرار داد که بار دیگر لشکر بجانب عراق کشد و سزای ان بدکردار ان و کرشان نهد و اجرم باحضار لشکر فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و جهان برگشاد و در ایسال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت شیخ بها الملة والدین عمر از انجا رسیده و در اوان تحال نموده بجوار رحمت ملک کبریا پیوست و میرزا بابر بقریه جغانه که مسکن آن حضرت بود رفته رسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران مآل را بتعظیم و احترام تمام امر فرمود تا در بیاض جیابان رسانیدند و در انجا از کیست کرده و ان غرام فرید و آمد و پا بر تابوت برده و ش کرفته قدم بر خاک نهاده و با تفاق حضرات نجابت و اقربا و اعزه آن حضرت را بخاک سپرده و بآن قریب بصلای هرات مدفون ساختند و پادشاه قریه جغانه و مکان زیبخان موقف آن موضع قبرک فرمود و بر حسب اشارت علیه بسهر قند قاضی شیخ بزرگوار و دانا مک زمانی عمارتی رفیع بنیاد نهادند و در اینال خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی منصب میرزا بابر کرفا کشت و بر جرد تکلیف مبلغ دو بیست تومان از اکرفتند و امراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت و دیگر باره توانی روی نموده بدرجه شهادت رسید و در مزار شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون کشت و خواجه شهید مرحوم بر سر مزار عمارتی عالی ساخته و املاک خوب و عمارات مرغوب بدانجا وقف فرمود یقبل الله منه

ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بجانب عراق بجهة دفع و استیلای قوم ترکمان

چون میرزا ابوالقاسم بابر بعزم اشغام ارباب عناد و شقاق لوای عزیمت بجانب فارس و عراق برافراخت و در اوایل تابستان بجانب دیار جرجان روان شده و بعد از طی منازل و مراحل در بلغر فاخ خیوشان نزول فرمود و چند روز در انجا توقف نموده و در انجا از پرده غیب صورتی عجیب روی نمود متصل این محل که میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق میرزا خلیل الحکومت دارالعباده یزد باز داشت و خدمش چند کاه در انولایت رایت کشت برافراشت و چون چشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان توجه از یزد بطرف خراسان تافت و بمکب همایون حضرت میرزا بابر او را در اغوش عبرانی کشیده و فرمود که کاش مال از تو در بیخ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاوی فتنه انکیز میرزا خلیل را بران داشتند که نسبت بمیرزا بابر دم از عصیان زده و سر از ربقه اطاعت او بر کشند و ان شقاوت قرین بر کس انشایه و ان عصیان قرار دادند که هنگام شرب مدام و صحبت با ساقیان سیم اندام و غلامان

چنان خلوت میشود که سرچه خواهد پازپیش سر ده و باید که دست بر وی نمانند و از محرمان این را شخصی گویند محرمان دمساز بود و صورت قضیه بسکالان را بعرض میرزا ابابر رسانید پادشاه فرماند که امرا و ارکان دولت تحقیق آن امر مبارک مشغول شوند و بموجب فرموده عمل نموده بعد از تحقیق بوضوح پیوست که آن سخن است نه آن بدآموز و سفسطه ان تیره روزگار فتنه طلب رسانیده و دو نفر از ایشان قاتلان میرزا عبداللطیف بودند که از ابیم سلطان سعید کرخه خود را بجای که میباشد رسانیدند و امیر خلیل مقدم و مجوس کرد انیدند و در دویم رمضان او نیز براه عدم رفت و میرزا بابر بسیرغ از بریت فرموده باسباب سلطنت و راه نهادن بدار الامان کران و شتاد و شش تن از بعد انقضای ماه مبارک رمضان در حرکت آمده بصحرای سلطانیه معسکر فیروزی نشان گشت و در آن مقام امیر شیخ ابراهیم که بجمع آوردن لشکر بجد و تقدند و بقان و خیشان رفته بود با سپاه فراوان بموکب همایون پیوست و چون زمستان نزدیک بود یورت قشلاق در طرف مازندران مقرر گشت و در پانزدهم ذیقعده بسرای وسیع سلطان آباد و میان شهرابا دمضرب خیام پادشاه بادین و داد گشت و موکب همایون در اترمستان در جرخان توقف نمود و ملوک اطراف بخدمت او توسل جستند از انجمله قدوة السلاطین امیر سید عبدالکریم که حاکم و والیت مازندران بود بار دو ملتفر قرین بیوست و پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و ملحوظ نظر اعزاز و احترام شده و بسیجنیز سادات مزار جریب بخدمت رسیدند و میرزا بابر بمراحت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان نهایت رسید از یورت قشلاق کوچ کرده در منزلهای بحد انا سیر میفرمود که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسید و خبری مکتوم نبود و در بیان این سخن آنست که امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزارسبی انجیون که شته بالشکری گران تعرض بولایت سلطان سعید میرسانیدند و آن جناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده عاقبت اندیش خشم جانسوز بکار نداشته اقبال یافت از آب امویه عبور نموده بطرف بلخ متوجه شدند امراء هزارسبی رایت جلادت برافراخته تا اندخود پیش فرستند و بعد از کشش و کوشش ظفر بنصرت نصیب سلطان ابوسعید شده امیر پیر درویش و برادرش بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید با تمکن تمام در ظاهر بلخ آرام گرفت و چون میرزا بابر این سخن استماع نموده دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از عزم استرابا د منصرف شده در حرکت آمد و بجهة ترتیب اسباب یورش با دراللهر عازم خراسان شد و خواجه وجیه الدین همانی را که از عظمای ارکان دولت بود برای تحصیل مال دیوانی و ضبط سپاه و استخراج زر بلد السلطنه سرات فرستاد و جمعی از امرا مصحوب او روانه داشت خواجه مشارالیه بقصد رسیده انچه امکان مطالبت بود بتقدیم رسانید و انچه در خزینه خیال داشت دزدک فرصتی از عاجل تخلص کرد انید و مبلغ خطیر بحصول موصول شد و میرزا بابر بکلکا ، ماد خیس را بخواجه وجیه الدین سالار اردو دولتخواه انچه کرفته بود بموقف عرض رسانیدند و مفصل انچه کرفته بود بموقف عرض رسانیدند و عنایت شاهانه مجمع آن وجوه را با امراء و اعیان قسمت فرمود و در این اثنا مطالع علیه پیوست که دران ایام که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود چواهر نفیس همراه داشته از تحرکی محکم و پنهان داشتند امراء و جهان بخیوی با توتهای عالی و یساقهای بیشمار و دوابهای بارکوه شاهرخی و کجاوه ها بسیار بتسخیر ولایت هرات مامور شده در توقف که بهای ان در توقف که بهای ان جواهر مقرر شده بود و مجلس شریار بادین و داد آورده و آن جناب بکوچ چشم زنانه فرمود که اسپهای مذکور را بخزانه عامره رسانیدند و روان شدند چون خبر ازاده یافت **ذکر عزیمت فرمان نرسای گیتی ستان بر تسخیر قندز و جانب بدخشان و ماوراء النهر** بعد از جمعیت لشکر میرزا بابر در ماه شعبان سلطان سعید از دارالسلطنه هرات بعزیمت مرغاب محل بر دل لشکر نصرت مآب شتافت از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان سعید از ترمذ کذشته بدار خود فرو د آمده میرزا بابر بساعت نهضت فرموده متوجه بلخ گشت و از انجا بصحبت حضرت ولایت منقبت خواجه برهان الدین بونصر پارسا ته رسیده مشرف شد و باز و ضلع و موعظت مستفید گشت و سر چند ان بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن دان بلخ کشتی انجیون عبور نمیشد فرمان جهان مطاع صدور یافت که امیر ولیس خان با دیگر امرا بر سم شکوی ، راه انجانب شوند و بعبور جانب ایشان در حرکت آمده غره ماه رمضان از معبر قندز و زه بقلان عبور فرموده و بکذار اردهنک فرود آمد و چند روز انجا توقف نمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که آغوزق بر بالای آب روان شوند و چرکیا ، نعیری که کشتی توان کذشت عبور نمایند و چند کشتی دیگر امرا بر دهنک بدرکاه شهریار بافرستاد و روند و در این اثنا امیر حیدر بلاس و امیر احمد یار اکه از عظمای امرا سلطان سعید بودند کرفته بدرکاه عالم پناه آورده و ایشان مذکور باغاز و اکرام مخصوص یافته در دیوان علا مقدم بر مجموع امرا محترر نشسته و امراء و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی بتبا و برخی بکشتی از آب کذرانیده و میرزا بابر پای در کشتی نهاده و مقرون بصحت و سلامت از آب دیکر عبور فرموده و در اسیای نزول فرموده و در انجا خیام دولت و اقبال بر پا کرده جاه و جلال مطلق ساخته اعیان و اشراف موکب خلفر قرین بنصرت قران پیوستند و شاه و سپاه بنزاب دشت که کنترین آبها بود بسلامت بکذشت فراز و نشیب پیموده بتوابع حصار در آمد و از انجا بجانب فرداک فرستاده و در انولایت خواجه نظام الدین مودوک را از اولاد صاحب هدایه بود با تفاق مولانا جمال الدین فتح الله بر سم رسالت رسیدند و با امراء ملاقات کرده سخن مصالحه در میان آوردند و امراء در جواب سخنان دشت امیز کفتند و مولانا فتح الله از بلند با حدت دشت فریاد بر آورد که ، ما علی الرسول الا البلاغ سخنی ماند که مرا در ایصال آن سوکند داده اند رخصت فرمائید تا بکویم کفتند بکوی مولانا تقریر کرد که سلطان سعید میکوید که من این ولایت را بجنک کرفته ام اسان اسان از دست نخواهم داد و پای ثبات و وفا پیش نهاده از سر این مملکت اسان نخواهم کذشت امرا چند حیلی در دشت کوئی آغاز کردند و فرستادکان منصوب کوچای و در و در از کردند و لطف از حرکت نمی اسودند و در این اثنا حکم جانمطاع صدور یافت که جمهور سپاه در سلخ ماه بعرصه کاه در آیند و بموجب فرمان روز موعد افواج لشکر و طبقات عشر با اسپان

با اسبان کوه پیکر سوار شده و با بیشه شیر و تیر و تیغ و خود و جوشن بعرصه کارزار آمده هر کس در محل خود قرار گرفت و با دشمن همه را بظفر جسته با دره و میزا با بر دوش آورده و میزا با بر دوش
روز آداب عید پیام قیام نمود و فرمان داد که مولانا احمد بساول با دولت سوار بسم قراولی روانه شده و مولانای مشار الیه قافله که به اردبیل سپهر شتابند روان و عنان
بازگشید و عمارات از خراب ساخته کمال بهادری تقدیم رسانید وارد دوی جهان پوی قطع منازل مسافرت نموده تا چهارم شوال دشمان آشیانه ملک ذوالجلال و یکسر سخی سمرقند
نزول اجلال فرموده از بدایت دخول در ماوراء النهر تا غایت سیچکن در مقابل بنیاد و سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و قتال ندارند
و بدین غرور سر یک از دلاوران را داعیه انشد که خود را بدروازهای سمرقند رسانند و کاری از پیش ببرد

ذکر معاودت سلطان سعید و قرار دادن خاطر خطیر بر تحصن

سلطان سعید چون شنیدند که میرزا با بر از جنگل بازندران مانند شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخت با امراء و ملازمان در توقف و معاودت طرح مشاورت انداخت و رایها بران قرار گرفت که العود احمد سر زبان آورده بجانب سمرقند
بازگردند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت همایون از میجون عبور نموده و لشکریان را تر اجازت داد که بخانهای خود روند و رایات نصرت شعار بجانب مستقر شرف جلوس
در حرکت آورده بدار الملک خود نزول فرمود و چون مسامع علیه سپید که میرزا با بر از اراده عظیم گذشته برای سمرقند سپیدان جناب خوست که غریمت ترکستان نماید اما
سخوست که بر خصت خواجه ناصر الدین عبید الله که خاطر اورش محیط نور آگاهی بود و محل ورود فیوضات نامتناهی بعزم آن کار قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی بصحبت خواجه
شتافته در دفع این قضیه مشکل و رفع این حادثه نازل از رای ان حضرت استطلاع نمود و در این اثنا رایهای سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان بلوکات بستغاثه نمودند
که بحمد الله که در این شهر ذخیره بسیار و ان جمیع است و سباب و اسلحه خنک مرتب و آماده و بر بان بانند کان باشد و مدافعت و ممانعت یکوشیم و کشور خود را تعرض لشکر
بیگانه نگذاریم و حضرت خواجه شرف محمد ارزانی داشته فرمود که شهر را حصار سازند و دل در عنایت آفریدگار بسته بجنگ پردازند و باشارت خواجه سلطان
سعید فسیح عزیمت نموده و فرمان داد که از ما فات پنج شش فرسنگ هر کدام بقدری داشته باشد شهر و ایده و بقیه خلق از اطراف راههای برخواسته بمواضع و در بست بروند و
بموجب فرموده عمل نموده و حکم فرمود که هر کنکر و راسه کس محافظت فرماید یکمشترک و دو تاریک و در هر برجی چهل اب و سبوئی روغن و هیزم فراوان اماده و آماده
تا بوقت نیران محاربه روغن دافع کرده بر فرق اهل خلاف ریزند و برحسب حکم در میان هر دو برج ضده وقی مستحکم ساختند و دیگر اسباب و الات حصار داری
مهیا و اماده گردانیدند و مستعد کارزار و مقرر نزم و پیکار ایستاده اسباب محاربه مهیا ساختند که در میان بر روج توان انگشت و تیر توان انداخت و در هر باره چهار
برج بزرگ که در خوش منکجید بطنا بها بستند که بوقت حاجت توان کشاد و نهادها و کشند که هر تیر که سر دشمنان اندازند بند سپید و شوالگر دد و شهریان از انگار داشته بکار برند
در هر برجی زمبدغق تا سکام علق مشعلی مشتعل باشد و چون میرزا با بر بسمرقند سپید و در یکفرسخی شهر نزول فرمود و امیر خلیل الله و مولانا احمد بساول و سیدی بیاره و
قدم کابلی و فلک محمد بجانب شهر شتافته نزدیک دروازه سپید و رسیدند و بمجرد انکه با کاروانسرا دروازه بیرون آمده اتش پیکار برافروختند و هر لحظه از
شهر مدد میرسید تا مهم بجایی رسید که امیر خلیل کر فتار گشت و دیگران پشت داده و انزا چنان تنگ بودکه رفتار دو سوار از پهلوی هم متعذر میبود و لشکر سمرقند بتعقب
سپید و مولانا احمد بساول و جمعی دیگر را اسیر کرفتند و بعضی دیگر بقتل امدند و سر انزا دست و کردن بسته پیش سلطان سعید اوردند پادشاه نخست امیر خلیل را پرسش احوال
نمود و بنا بر رعایت شیبانیان او را در موضعی باز داشتند تا بحال دیگر اسیران پردازند و تفتیش حالات نموده مولانا احمد بساول ایشان میان جرات نمود کفت امید چانست که
بوسیله ما کر فتاران میان شما برادران مصلح واقع شود و این معنی موافق مزاج همایون امده همه محبوسان را رعایت فرموده در محافظت ایشان مبالغه فرمود و این
خبر ها بارد وی میرزا با بر رسیده یاران بهم برامدند اما اثر تغیر در ناصیه میرزا با بر ظاهر نشد و در روز دیگر بمشورت رفته قلعه سرای را در داشت و بهم
اذکر در اه میزبان محاربه با فروخته از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در انروز حاجی خلیل پسر امیر جلال الدین بیاول با رخمی عظیم رسیده و بلوان چین دوانه
در انروز اثار شجاعت و مردانکی بظهور رسانید و روز دیگر که یکوار انجم سپاه ز جیب افق تیغ بیرون کشید همه دامن چرخ در خون کشید خراسانیان
همه شیشه ها خانه بجانب شهر انداختند و از هیبت سنکی که اندر خشت زلزله در مفاصل دلاوران و اعضای بهادران افتاد و محاربه میان هر دو فریق قایم بود و شب
شده بعد ازان هر دو کروه بمنازل خود باز گشتند و بدینسان چند روز شمشیر و سنان در میدان رزم و پیکار لامع بود و فضا فرقه و شب و فضای کارزار
ساطع و دران اثنا بر دو فریق قوی بسر مالی عظیم در بوده پدید چنانچه اعضا و جوارح از کار باز ماند و دران کوشش بسیار مرد چنانچه از صد هزار تجاوز و بر صد تقاضا و اند کی نمانده بود انهم رشته مودت جنت برست و خاطرها باسانت و سلامت دریافت چون نوابح سمرقند بسیار رفته بود بساقیان پنج شش
فرسخ و در رفته نظاره می آوردند و مردم شهر بیرون رفته ایشان را میکشتند و در باره بعضی غنایت کرده بکوشش و میزا با بر این تهیه مطلع شده طایفه ازبک و ارلات و
سرداران را تحسین فرمود که بر جانب کیاقیان بطلب غلبه فرستادند ایشان را سیر کرده و با خبر باشند تا بتی امیر بردویش ترخان و امیر سلطان حسین بجنگ کیاقیان
روان شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امراء و بهادران را از عقب ایشان فرستاد و شخصی آمده غریمت مخالفان را بعرض میزا با بر رسانید و میزا
با بپرسید که ترکان و امیر ابو سعید ترخان و امیر بردیحسن با جمعی امیر اویس فرستاده و امرا زندکور پیش: وصول ان دو امیر بلشکر سمرقند از خود و تیغها را

و تیغها کشیده و سنانها افراخته از طرفین بیکدیگر رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر علی ترخان و امیر احمد فاضل و دیگر اعیان سمرقند را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و دران معرکه از بهلول جانداران بالکه غلبه بسیار داشت لغضیر و جنگ واقع شده و دیگر امراء و سرداران آثار جلادت بظهور رسانیدند و امیرزاده الوند صورت قضیه را بر سبیل مهروض رای عالم آرای گردانید و بهلول با گناه کار ساخت و غدغش از غایت جهالت متعرض امیرزاده الوند شده و سخنی که مناسب نبود گفته بیرون رفت و این اشارا از جانب باغ شمال فریاد برخواست و جمعی ازیاران متوجه انجانب شدند و بدین بهانه بهلول حق ولی نعمت فراموش کرده و بجانب شهر توجه نمود و برادرش از دروازه سمرقند با ورقه باگشت باردوی همایون آمد و یکی از نظر فا حضرت اعلا را مخاطب ساخته درشان بهلول و حرکت ناپسندیده او گفت ای تیر تو در پهلوی صاحبت و حضرت تو پیاده چون پیلی بهلول کرا رسیاه تو رفت پر باک کم گیر از بغداد کهن پیلی و میرزا با برتو مان بهلول را امیر حسین دروازه اندخت و باشت و ولایت ترشیز را که سیورغال بهلول بود امیر حسین که در آن معرکه دست بر دکرده بود عنایت فرمود و کرفتاران مجلس همایون آورند و میرزا با برهمه را بالطف لی پایان امید وار ساخته فرمود تا مشفقان معتمد تعهد ایشان نموده و بعد از آن جمهور سپاه بسمرقند بیرون آمده میان هر دو کروه جنگی عظیم اتفاق افتاد و هول و زحمتی ظاهر گشت و مدت سه ماه محاصره چیل و زیاده دیافت و هر دو کروه با جنگ و جدال و حرب و قتال بسر برده و متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهاده بهمان سنتی دو آشتی درمیان آوردند و بعد از کفیت و شنیدنی مهم بر آن قرار کرفت که سپهران جانبین را اطلاق فرمایند و رو بجیحون و میان دو مملکت فاصله باشد و بر این جمله امیر فضل عهد و میثاق ببستند و از انجانب امیر خلیل و مولانا احمد میاول و دیکر سرداران اکه کرفتار شده بودند مشعر بفتح نامه فاخر نوشته بارد وی همایون رسانیدند و ازین طرف امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فاضل و امیر حیدر و خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را با حرام تمام باز کردانیدند و چون کار صلح بانجام رسید میرزا با بر در ظاهر سمرقند بساط عیش و نشاط کسترده خواجه محمد لنکر را بشیرطلب داشت و در اثنا خواندکی ده هزار و دینار نقد و ده هزار مثقال طلا و ازانی داشت و بعد از فراغ از ایشان و طرب لوای مراجعت افراخت و در اوایل ذی حجه سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه با مجموع لشکر از معبر کرکی در همارز و عبور نموده و چمنی که در آن دامن شاه طاهران سپاه تقسیم رسانیده بودند بر اتب عالیه اختصاص یافتند و قبة الاسلام بلخ که از اصهات بلاد ایران است بسهم سیورغال مذ و امیر شیخ حاجی شده و ولایت بیان و جاز بامیر فارسی مفوض گشت و دیار اندخود و امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد قرار کرفت و قصبه شیرغان امیر با با کوکلتاش تعلق کرفت و حسن علی بذا و چون موکب نصرت انتساب بکنار اب مرغاب رسید جناب میرزا سنجر در آن منزل از کرمان آمد بشرف ملازمات دریافت و سر کذشت خویش که دایام مفارقت روی نموده بود بتقریر کرده منظور نظر اعتبار شده و موکب همایون بمعاودت و اقبال در رابع شوال از سلطنه سرات نزول اجلال فرمود و اعیان خراسان بر سم نثار قیام نمودند و شکر الهی بجای آوردند الحمد لله علی توالی آلائه و توادف نعمائه

ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان برحسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث دوران فلکی بی اعتبار

والی سیستان شاه حسین از طرق اباواجداد خویش که همیشه خاشیه طاعت این خاندان بر دوش داشته عهد ولی نعمتی میزیست و آداب اعزاز و احترام نسبت بخدام عالی مقام کما ینبغی بجای می آورد لاجرم از موقف جلال فرمان صادر شد که امیر خلیل که بوفور بطش و انتقام از سایر امراء ممتاز است با تمام و شوکت لشکری کران روی بجانب سیستان نهند و جزای اعمال نکوهیده شاه حسین را بدو رسانده و باتش خشم جانسوز خرمن جمعیت او را بباد فنا دهد و امیر خلیل بموجب فرموده عازم سیستان شده و این اشارت بسامع علیه رسید که میرزا سلطان ابو سعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بایان زرد کک رفته بود و خرابی بسیار کرده و در وقت معاودت آن حضرت در ریکستان پنهان شده سر بر آورده و فکر شورش و فتنه در دماغ و هوا داشت که شیخ ذوالنون او را کرفته منظر اشارات عالی باشد و میرزا با بر حکم کرد که خدمتش با با و را بالهذر رسانیدند و مقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل رسید مبنی بر خواهش و شهریار جان امیر اویس جرجان جمعی را بجانب مازندران فرموده که بهمدستی امیر خلیل روند و ایشان با امیر مشار الیه ملحق شده یکبار روی بسیستان نهادند و والی انجا شاه حسین با سباب حصار داری پرداخته خاطر بمخالفت قرار داد و شهر را مستحکم ساخته جمعی از متعلقان ملک تیمور در قلعه مراجعت پیش آمدند و با قراولان لشکر نصرت پناه نبرد و پیکار کرده بهمشلوب شدند و کروهی انبوه از انجانب بقتل رسیده و باقی کریخته در حصار دیوار حصار خزیدند و چون سپاه ظفر نشان بر اطراف شهر محیط شدند شاه حسین دانست که قوت مقاومت ندارد و مردم نواحی هم از او متنفر بودند چه سیاست و قتل ناحق او حد و شمار نداشت لاجرم چاره جز فرار نمیدید دستا زملک مال گشته بنا بخیلها و ولایت زده بر و میشا بخز حصار ساخته تمامت ملک تیمور و قبضه اقتدار امیر خلیل آمده و در اندیار متمکن گشت بعد از چند کاه شاه حسین با طایفه از اوباش متوجه سیستان شد و بعضی سپاه نموده روی بفرار نهاد و چون چندی از بر این قضیه بکذشت بیسر و پا کرا شیاء هوسی بود پیش امیر خلیل آمدند و او را بدرکاه عالم پناه فرستاد و بتاریخ دهم شهر ربیع الآخر سنه تسع و تسعمائه بحکومت آن موضع مشغولش کردانید قتل شاه حسین را بر زبان قلم بطلب ایشان استماع افتاد که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت اثر سایه چار نفر سخن کج و کمران روان شده و در ازاء شاه حسین یک نوکر جلد خود را با سه بزرکوار و با رکیر و با بچه خویش که برا و اعتماد تمام داشت داد و آن نوکر کسیه وی را در دل کرفت و پیاده از عقب او روان شد و نیم شب با ایشان رسیده همه را مانده و کوفته در خواب یافت و سر شاه حسین و قطب الدین را از بدن جدا کرده با کشت با امیر خلیل رسانید و دیکر از وقایع خراسان آنکه در خلال این احوال از زندانیان بقلعه عاهستونی شده انحصار را دیقصرف او روند بیان این سخن آنست که ضبط قلعه عاهستون با امیر با حسین تعلق میداشت او از قبل خویش دار و غه او انحصار تعیین فرمود و امیر با حسین در ولایت اندخوی

چند سردار که از ناصیهٔ ایشان آثار تمرد و عصیان ظاهر بود گرفته بقتل رسانید و باقی را دست بریده در قلعهٔ عادمحبوس ساخت و دار و ندا انجا مقرر کرده بود که هر شخصی از ساکنان قلعهٔ محبوسان اطعام داده محافظت نماید و ساکنان قلعه از این معنی تنگ آمده بودند و یکی از ان مردم شبی که تعهد کرقاران نوبت او بود سخن عجز و درماندگی خویش با ایشان گفت محبوسان گفتند کاهی از طرف ما هست اگر ما را اتفاق گفتن سخنی بر ایر تو نباشد سخن خرقوج در میان آورده ایکدیگر عهد بستند و فی الحال جنبه ها بر کرقه تیغها برکشیدند و بر سر دار و نه فتند و او خود شب بر سر شراب خورده بود و بخواب غفلت فرو رفته ناکاه ما آن غوغا بیدار شده خود را در چار دیواری مدار و ماندرانیان اورا بدست آورده کشتند و بعضی از ایشان را که از انها توهم بسیار داشتند بقتل رسانیدند و دیکر از انها انحصار پیرون کردند و قلعه را ضبط نمودند و میرزا بابر از وقوع این قضیه بغایت ملول و محزون کشته الی الحال و فا اظهار ملال نموده و فرمود که همانا دار و غه یا رعایا معاش ندیده منکره از اثر نفرین مظلومی عظیم بلا کرفتار کشته باشد که انجار و ده و ماندرانیان را استمالت بوجه انیکار خواجه عمادالدین استرابادی را دایهٔ انصوب ساخته او با ماندرانیان اظهار رسالت کرد ایشان اظهار اطاعت و انقیاد نموده اما کرد ار موافق کفتار نداشتند و چون بعزا مه میخبیق و دیکر اسباب تسخیر القلعه مقدور نبود اصحاب بیش چشم بر آن داشتند که دولت دیر بازیچه کار کند و از کمین غیب کدام بطلیعه رو می نماید که خاطر از آن جمع کردد و این حال جلال الدین محمود دار و غهٔ مشهد با نوکران بابا حسین بنواحی قلعه امده بودند و میرزا بابر زبان و دیکر اسباب استمال نمودند و کس بقلعه فرستاده پیغام دادند که اکر ما را داعیهٔ یا غیکری ندارید و البته مناسب چنان بینیم که با یکدیکر ملاقات کنیم و عهد و پیمان صمیمی و اکر هوس سرکشی در دماغ شما هست خنک را اماده باشید ماندرانیان اظهار اطاعت کرده آنظرفین در روزی که مقرر کرده بودند بر قلعه مجتمع کشتند و نوکران امیرزا بابا حسین و جلال الدین محمود که ماندرانیان نزدیک بهم فرستند و با یکدیکر سخن کفتند و شرط عهد با هم در میان آوردند و ماندرانیان سلطنی قرآد اشتند و مردم اینجانب دستی دراز کرده تا بدستور معهود کف بکف نهاده معاهده کنند و جلال الدین محمود دست مخالفان را کرفته بدو قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند و ایشان نیز بوی دولت ظاهر بسیاریان افتادند و در هم اویخته و نوکران این طرف بدو رسیده مان و ماندرانیان را بقتل آوردند و سر ایشان را بدرکاه بابا دشاه فرستادند و سایر ماندرانیان در قلعه اصرار بر طغیان نمودند و پیش از جرأت جلال الدین محمود اهل قلعه خیه خروار روغن بر قلعه آورده بودند و غلامی با الاغان که روغن با خود داشت چند روز دران قلعه میبود و در انزمان که غلام را با الاغان بیرون میفرستادند یکی از تکلیفات ماندرانیان بجان رسیده بود با غلام کفت سمیع پیر و سلامت رسان که در فلان برج محلی هست که بده روز سوراخ توان کرد و حالا هفت روز است که من در انجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم از این تاریخ چراغی خواهد نمود و چون اثر و نشانی به بینید بیائید و در قلعه در آمده مهم خویش بسازید غلام از قلعه بدر آمده ان مردم را از انحال اکاه ساخت و پیر دنیا دیده ترصد بود تا شب موعود چراغ روشن نمود و مردم پیرون نردبانها نهاده مانند عای سحاب عزم بالا کردند و از انجا طنابها بهاکذاشته دیکران را بالا برآوردند و مخالفان واقف شده بعضی بکمند خود را از آن قلعه بزیر افکندند و جان بسلامت پیرون بردند و بازمانه کان بقبع سیاست کشته شدند و سرهای ایشان را عبرة للناظرین باطراف و یار فرستادند و غایت پادشاهانه کوتوالی قلعه را بستور معهود با میرزا بابا حسین ارزانی داشت و امیر جلال الدین محمود را نیز از پیش پادشاه بخصاص داده و این وقایع سلطان سعید بدایا، سیکران نیکبخت میرزا بابر فرستادند و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته جناب شهریاری صحبت رفتن بسمرقند را برای حضرت معهود کردانیده و خواجه مشار الیه را بهوای مسکن مألوف و دیدن اولاد و متعلقان دامن کیر شده و بمفارقت خراسان رضا داده و میرزا بابر برای سفران جناب پدر جنته به تعجیل تمام شیخ الاسلام ایجانب سمرقند کیل کرد و خواجه مولانا در عبارت معتبر بود کرم و معذرت زیاده کافی میکرد و بجمیع ارباب عمایم و اشراف اندیار مقدم می داشت و در تضاعیف این احوال میرزا ده الوند ترکان که میرزا ابابر او را تعظیم بسیار میکرد و بلفظ برادر خطاب میفرمود بی اجازت رو کردان شده بطرف بیسنان پیوست و از انجا بجانب کرمان نهضت نموده با لشکرهای ترکمان او را واقعات دست داد و همیشه شرح حالات بموقف عرض میرسانیدند و دیکر از وقایع آن بود که مولانا شمس المغرب از دار السلطنه هرات اخراج نمودند مفصل این مجمل انکه مولانای مشار الیه مردی سپندیده و اخلاق بوده و هرکز بزخرفات دنیای دون از زر و سیم التفات ننموده اما بغایت جاه و ریاست بچشم اعتبار دیده و پیوسته در کوچه و بازار با سیر مسافر بود و هرکه میرسید پرسش احوال وی مینمود و سخنان شنیده و بر زبان می آورد و خواهان او بود که اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او باشند و مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوک داشته با شاهزادکان چاری و مصاحبت بسر میبرد و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میکذشت که خسرو جوان بخت در بارهٔ او التفاتی خواهد نمود بدین حضرت بهیچ کونه التفات ننمود و احوال مولوی نشد مولانا از عین رای درست دانشد که مردم را بمیرزا بابا بتغیر سازد و بادبان میرزا علاء الدوله امید و از کرد انده و از سر حد و اجتهاد و تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت میرزا الغ بیک و چغتائیان و ملازمتان یک تحریر مینمود و در این اثنا شخصی سید عبدالصمد نام در لباس سپاهیان از زرستان بهرات آمده با خواجه مولانا همدستان شده و در خلال این احوال شخصی را که بر سم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و برای مولانا سید مکتوب آورده کرفتند و این معنی باعث بران شد که مولانا را روانه کردند و سید را بانا خود فرستادند و جاسوس را بدرکشیدند و جناب مولوی بهرات رفت و دیکر وقایع ایکه سلطان سعید بسمرقند خواجه جعفر بازرکان را بتجربات که دیده و اهل بصیرت از دیدن او خبر کی میدیده رفت بر سالت نزد میرزا بابر فرستاده پیغام داد که سخن کفته

گفته خواجه از زبان ولی نعمت خویش حرفی چند بعرض رسانیده بوسیلهٔ امرا پیشکش موقف عرض رسانیدند بعد از چند روز که در حضور بسر برد که رانیده مشمول نظر انعام گشته مقتضی المرام خجلت انصراف یافتند و فاصدان اولاد امیر طرخان نیز از رنجان آمده موجبات تأکید مبانی مصادقت گشت و مسیحین المجیان سلطان محمد فرمانده دیار روم سبب بوانش مخصوص آمدند و رسول میرزاده الوند آمده و قایع او را که با مخالفان دست داده بود عرض نمود پادشاه میرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخت و ایلچی را اجازت مرجعت داده و ایشانرا بموضع دشتی از امیر خلیل رسیده دیگر از وقایع اکثر مملکت نیمروز مفتوح گشت و سرداران ان نواحی اطاعت نمودند و میرزا ابو القاسم بابر بشارت امیر خلیل اکثر نوروزی و کمر مرصع از زانی داشت و از برای امیر شاه ولیشرفیات فاخره استصحاب نامه ارسال فرمود در این اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطهٔ شرب مدام از نهج اعتدال انحراف جست و روز بروز بر زحمت در ازدیاد بود و هیچکس را بجناب انجناب امید واری نبود و اطبا مایوس گشتند و تا دو سه یوم ناخوش در تا دی بیماری مرض ایلگشت اما همچنان اثر ضعف و نحافت باقی بود و کاهی بحفه نشسته و اطراف و جوانب سیر مقرر مود و در این اثنا بسمع اشرف اعلا رسید که در قلعه عماد بیلغی ارسیم وزرد موضعی معین موزون است امیر شیخ ابو سعید مقرر شد که رفته تفحص نماید و امیر شاه ولیه قلعه رفته قاضی و بعضی از سادات مصحوب خود ساخته بقلعه بر دو هر چند تفحص کنج کاوند جز رنج ندیدند و در اوایل جمادی الاول سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه جناب ارشاد مآب آیت انتساب مولانا سعد الدین کاشغری بسفر عتبهٔ شافت و قریب بزیارت شیخ زین الدین الخوافی قدس سره مدفون گردید و هم در اثنای راه از حملهٔ آثار قدرت الهی ذوذابه ظاهر گشت و از جانب مشرق بهنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید بنهایت عریض و مهیب مینمود و بعد از چند روز در جانب مشرق وشن بود و تکوین ان در برج ثور که طالع هرات و هشتم طالع خانه میرزا ابو بکر خانه خوف و خطرست روی نمود و از حیف بسیار بالسنهٔ اقوام افتاده و میرزا ابو بکر فرمود تا اهالی نجوم مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن ذکر یا بحکام آن اشتغال نمایند و جمعی از رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذوذابه خون ریختن و جنگ و مقاتلت و قوع بلای کونا کون و زحمت طاعون ست اما در این بلاد ظاهر نخواهد شد و مجموع این حوادث عاقبت بدر و آب خراسان ظهور یافت و در این سال جمعی از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی ترخان و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر شیخ تورک سحاب دایت ستر ابادرفته بودند رستان اکذرانیده باز گشتند و شرف بساط بوس سدهٔ اقبال پادشاه مستعد گردانیدند و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو سعید که مدار کهای این و نفور بود و نزاعی شد و بهم خنجر آن شد کان دو امیر مردم خود را بکمال ساخته بباغ سفید آمدند و عزم نزاع جزم کردند و میرزا ابو بکر نیز بقیهٔ مرض داشت و اما ضعف از حد صفا و ظاهر بود بقصد میرانصفر امیر شیخ حاجی و امیر ابو سعید راه مصالحه پیش گرفته داود برلاس موعظه ایشان شروع کرد و زبان بنصایح و پندهای مشفقانه کشاده بود منطقی کرد اینده بسی نکوآن و دلنشین جایگاه داشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت بعد از این قضیه میرزا ابو بکر علی ذایل شده پای سباریک در رکاب آورده و بالشکر جرغلنگ عزیمت فرمود و پهلوان سید علی تیرانداز تیر بر تا ب انداخته ذیل پهلوان قطب الدین بگذرانیده مشمول انعام و احسان گشت

ذکر وقایع حالات میرزا ابو القاسم بابر و توجه بجانب مشهد

میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم شعبان بعزم زیارت مشهد مقدس از باغ سفید بیاغ مختار نزول فرمود و تمام ماه مبارک رمضان در انجا بادای صلوات قیام نمود و چون هلال شوال پدید آمد پادشاه بعید کاه بخشم فرمود تا نعره بکذارد و از انجا منزل همایون معاودت نموده و چون شهریار عالیجناب دوازدهم کاب شراب توبه دشت از سهاب جشن و سور و لهو و سرور بغیر از انجام بخشت چیزی نا مرتب کذشته و در انجا تمام ماه شوال بسعادت و اقبال کذرانیده و در اوایل ذیقعده از آن موضع بصوب مشهد مقدس حرکت آمده در چهار دهم ماه مذکور رایت منصور در چهار باغ مشهد نزول فرمود و یراق قشلاق دران مکان اتفاق افتاد و حکم جانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و حسین جاندار بطرف نسا و ابیورد رفته از انجا خبر باشند و امرا را از انجا در حرکتاند و در غره محرم عزیمت نمودند و در این اثنا ماده وحشتی که در میان امرا میرزا ابو القاسم از آن داده بود در حرکت آمد و بدین معنی موافق مزاج همایون نیامده و امرا را غضب فرموده و مقربان ایشانرا ملامت کرده قرار بدان دادند که یکبک سلطان خراسان رفته و عهد و پیمان بندند و از انجا بجانب اسپرغداد و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر جنعلی و خواجه وجیه الدین همنانی بر دوشه صفا نخیزاند عهد و میثاق ببندند که مدت العمر با یکدیگر بد نخندند و در مقام غدر و فریب هم نباشند و پیمان را بایمان موکد ساخته و میرزا ابو بکر شاه و شرف جهاد ارزانی داشته و امرا را مراتب و مناصب مقدار ترتیب داده و الناس علی دین ملوکهم که پادشاه قدم بخط فرماید خسرو نیکو اخلاق سایه التفات بر سر بندکان انداخت و وثاق ایشانرا بحضور منور کردانید و در این اثنا امیر خداداد و امیر حسن شیخ تور که سیورغال ایشان بهم اتصال داشت بر سر مزرعه نزاع نمودند و مهم بدان رسید که هر دو بدیوان رفتند و چون امیر خداداد خود را در مقام مباحثه با امیر حسن برتر میدانست در حین مباحثه چماقی بر سر امیر حسن زده او را دشنام داد و در وقتی که امیر حسن و باقی امرای دربار کاه جان پناه حاضر بودند امیر حسن از او زده صورت واقعه بعرض رسانید و میرزا ابو بکر بغضب فرمود چند چماق بر سر و روی امیر خداداد زده و امیر شیخ ابو سعید بر خواسته پیش او نیز لت خورد و میرزا ابو بکر اکثر اوقات بمشهد مقدس میرفت و کوبندکان خوش و از اهل ساز و ارباب ملاحت ملازم او بودند و روز نمی گذشت که نصف النهار پادشاه جم اقتدار در محلی جانفزا فرود آمده بود و امرا رکاب در خوبان ماه رخسار جوزا مآکل خدمت بر میان بسته ناکاه در ولیشی ژوله و سودای بیماری بر سرکی پدید آمده و شوشت و در اطراف و جوانب و طازمان پادشاه بودند و ترجمی مشغول بر ای استبصاری و دنیا فریبی و شاه و پندش این بود این همه طمطراق کون و مکون شمه نسبت پیش اهل جنون و مجموع و جمیع بندکان صاحب دل و انجمن خوانده زیاده از ضعف بیت بود و خاطرها را بلاحظ مضمون ان محزون ساخت

ساخت و بعد از خواندن فاتحه کشت چنانچه گفته است که گذارفت و دراین اثنا رقه و اهل عرفان باعلی خوش مردان بمشهد مقدس آمده و بامیرزا ابراهیم ملاقات کرده و انتخاب و تعظیم و احترام او نهایت مبالغه بجای آورده و در تعظیم صحابت او بجد و بلیغ کوشیدند و عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدرالدین نیز بمشهد تشریف آورده و بادشاه بحضور او تیمن و تبرک جسته و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال اوزن صوفی نام که سالها دراز در صحبت خواجه ابوالوفا بسر برده بود قدم رنجه فرموده و بمشهد رسیده و امیر شیخ ابوسعید شبی بزمی پادشاهانه ترتیب فرموده و پادشاه بوسن صحبت او فرموده و اوزن صوفی را حاضر ساخته و پادشاه از دقایق سخنان پرسیده و در اثنای کلمات اهل عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد شده القصه میرزا ابابرزمان در مشهد رضویه کرانید و مدتها و اخر ایام شتا چند روز نشاط کار و جانور پرانیدن کرده تا نواحی اوکان رفت ناگاه تازیان شتخاری که محبوب ترین شهریار بود دلبکست و خاطر انور او متغیر کشت و در همان روز معاودت نموده و جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب قربت یکسال اجتناب نموده بود و در زمره تائبان انتظام یافته از اوکان باز آمد و زبان فصاحت بیانش باین بیت متکلم کشت

بعد کل شدم از توبه شراب جحل کس مباد ذکر دار ناصواب جحل

درهمانروز فرهاد ماند و تا مجلس بزم بپایان رسید و شبانگاه و عشرت مینا و شبانگاه و چند روز پادشاه کامکار از دست ساقیان لاله عذار بادهای خوشگوار کشید تا از جام ساقی اجل شراب تلخ چشید

ذکر واقعهٔ هایلهٔ شاهزاده میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنقر

قال الله تعالی کل شیئ هالک الا وجهه نزد هر کس باعتقاد مرزی قضای مقرر و معین است که پاینده و باقی ذات خداوند جهان است و بس مؤید این حال انکه ارتحال شاهزاده بیمثال میرزا ابوالقاسم بابر بهادر بن میرزا بایسنقر است و شرح این واقعه هایله انکه جناب باقی سبحانی جهانبانی و فقاه زاد و اصاحبقرانی میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بدولت و کامرانی از چهارباغ مشهد مقدس رضوی بقصد قطع فرموده و بتیوقف معاودت نموده و در مجلس بزم ارام گرفت و چون لحظه بگذشت مزاج همایونش از اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی امراء آمده بخشم برخواست و اهل مجلس با هم گفتند که خاطر شهریار قوی شده و ندانستند که از دست ساقی اجل شراب گران که هرگز بهوش نیاید خواهد نوشید و در چاشت همان روز بر پادشاه مکشف شد که وقت ارتحال از امیرای پر طال است زبان بدعای شهادتین گشاده از جمیع مناهی توبه فرموده و وصیت حیات مقتضی اجل پیوند انا لله و انا الیه راجعون و ضجیج و شرایف صغیر و کبیر و نالهٔ و نفیر آمدند و شروع روز اکبر و نمونهٔ صبح محشر در انجمن حلقه ظاهر شد و تجهیز و تکفین آن جناب برسنن دین مبین قیام نمودند و نقش غفران آل را با آئین تمام بر کرفته در کنبد بهی که حضرت خاقان سعید در جوار فایض الانوار امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام ساخته بودند بخاک سپردند و طبلها حاذق بغلط و قیاس استعمال سمی انسموم احساس نمودند و ندانستند که آن جوار حضرت امام علیه السلام را مؤید قول ایشان یافته و مولانا شرف الدین عبدالله در تاریخ وفات آن جناب گوید

آفتاب ملک بابر شه نماند کی چنان خورشید تابان در خور است ۹۳۷

ربیع الثانی و فصل ربیع

لاله ساغر خون دل پر است چرخ را کفتم بگو با چاک شد دیده را ار ننگ دامن پر درست

این چه حال است و چه تاریخ است کفت موت سلطان مؤید بابر است

مسودهٔ اوراق دالین دو بیت دران ایام بنگاه طرفه کرد نشسته و باتمام ثبت افتاد و شیری که بشیشه پیوسته فلک جهان ناکاه قادر دلش شوق جنان هرکس که تاریخ وفاتش پرسید برکوی کر سر نهاد شه بابر خان از بلیت سلطنت بابر خان در سنه اربا و اخر ایام حیات او مدت ده سال بود و حکم جهانمطاع او هفت سال در تمام خراسان و بعضی از ولایات مازندران بنفاذ پیوست

ذکر جلوس میرزا شاه محمود بجای پدر مغفور

در همانروز که میرزا ابابر وفات یافت امراء و ارکان دولت خلف صدق او امیرزاده شاه محمود را که در سن پانزده سالکی بود دیباچهٔ شاهی بر دوشیدند و امیر شیخعلی برادر امیر شیخ ابوسعید را بآوان چند برات فرستاده و در همین روز شیخ زاده بپرقیام که بمنصب وزارت فایز بود و دیباکان را که طغیان کرده بودند کوشمال شهزاده و امیر حسن جاندار از میشا بور که سیورغال او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاهزاده مستعد یافت و مراسم عزا بجای آورده و روز دیکر هم بدستور بکشت و امیر شیخعلی از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون انکه در انروز که خبر واقعه هایلهٔ پادشاه بهرات رسید میرزا ابراهیم شبانگاه از قید و حبس خود را خلاص داده عازم مرغاب شده و شرح این قضیهٔ غضریه بسطور خواهد شد انشاء الله تعالی و امرا ظلام بعد از وقوف بر طایف عزا قیام نمودند و در کاب شاهزاده عازم هرات شده و در اثر و زاریش با حسین قاصدی رسیده و پیغام آورد که در ولایت جرجان همین دولت قاهره مضبوط است و من بنده در مقام فرمانبرداری و خدمتکاری ام و بهر چه حکم شود بدان عمل نمایم و دراین اثنا از پیش امیر شیخ ابوسعید کسی رسید که بسرخس رفته بود و خبر رسید که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعهٔ جانسوز شهریاری منجهت که میتوقف سنجد مدت آید اما بواسطهٔ انکه شنیده که سپاه از پیش ابوالفضل میرسد و سه روز توقف نموده و چون امراء و شاهزادکان بجام رسیدند از جانب تون فرستاده امیر سلطان حسین بوکیل همایون پیوست پیغام امیر مشار الیه را بعرض رسانید که خاطر از جانب این ولایت جمع دارند که بغایت مضبوط است و من بنده در مقام خدمتکاری و جان سپاری متردد فرمان ایشانم و دراین اثنا شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان سنجر تخواهد آمد و داعیهٔ سرکشی دارد و سر بمتابعت فرومی آورد و از جانب هرات نیز خبر رسید که امیر حبیب دار و غه که حاکم این ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندکانی بسرای جاودانی کشید چنان سر بسیم کشت که از محافظت امیر ابراهیم غافل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته در وقت فرصت از باغ شهر بیرون رفت و بتلقین ملهم بخت و سعادت بخانهٔ امیر احمد ترخان رفت و امیر مشار الیه بقدم شاهزاده ارتسلیح و استبشار نموده به

نمود و بعد رفیق رتبار و پیشکش متعدد بسیار سانید و از اجتماع بندگان دولت خواه اکثرت و از دحام تمام حاصل شده و شاهزاده و امیراحمد ترخان از دیوار بست بیرون آمده و امن کرده مختار را لشکر گاه ساخت و در این اثنا شنیدند که از طایفه موسوم بسرزا ابراهیم گروه آمده اند و امرا چون بران کثرت اعتماد ننمودند بعد از تقدیم مشورت عازم بیعه و مرخاب قاریاب شدند و بقصد بسیه و شکر تمام و دلهل رایت غیرت سوی ایشان آمد و امیر جنعلی امیر حبیب الله بعلت شقاق انکه میرزا ابراهیم را از دست گذشته گرفته و در اینولا سابقی خطیر از او حاصل کرده و از شهد و بلوکات نیز اموال فراوان گرفته در این اوقات میرزا شاه محمود سپیه و دیست و شش هزاری آلاخر بباغ مختار نزول فرموده و بعد از چند روز باغ زاغان مستقر سریر سلطنت ساخت

ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی و تفرقه

در امسال یعنی سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه امراج فتن و امواج محن در حرکت آمده و قوافل بلایا در ولایت خراسان بار گشاده چه آن مملکت از پادشاه و شوکت ناقه فرمان متعالی ماند و هرج و مرج با حوال ملکت راه یافت و سخت بالائی که نازل شدان بود که چون امیر شیخ ابوسعید از شهد و سرخس بهرات رسید فرمود تا سرایها را بشمارند و در هر سرائی مبلغی سنگین تحمیل نمود و بعضی امیرزادگان مقتدر و ولیعهد را خواجه علی سرکش و خواجه میرعلی و له مولانا میرخواجه بدیوان فرستند و اظهار کفایت کردند و الا محصولات بقاع الخیر از مساجد و معابد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقرا و ارباب احتیاج و استحقاق باز ستدند و تا بنائی انچه از سرایها گرفته بودند بگیرانیده جمع کرده تحصیلات نوشتند و تکمیلات واقع شد و چون وجهی که ظلما باخذ و مقرر کرده بودند گیرنده او نیافتند از آن پرسازند تدارک پذیرنبود محصلان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی گریخته و برخی گرفتار و زمره روی بمساجد و معابد آورده دست بدعا و یارب برآوردند هرچند اشراف و اعیان از شیخ ابوسعید درخواست میکردند خدمتش دست تسلط خلایق نمیشد و ناله و فریاد مردم بملک الافلاک سپید آخر الامر تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و بیچارگان روزبهان و جان امان یافتند بیت این مقال الکه امیر شیخ حاجی بنا بر مصلحت ملکی و مدیت و یکم جمادی الآخر سال نهصد و نود و دو از باغ زاغان بشهر در آورده و دروازها مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق منادی کردند که از وجه سرشماری هیچکس طلبی بعدی ندهد و انچه داده باشد بهتر داده نماید و سپس حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هر جا که یابند غارت کنند و جمعی کثیر از نوکران جناب امارت مآبی را تاراج کردند و بنزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و بعضی از امرا که از کردار و گفتار امیر شیخ ابوسعید وحشت داشتند او بنگ آمده بودند شبهه در آمده با امیر شیخ حاجی موافقت نمودند و امرا نیز خانی اگرچه از منازل خود که در بیرون بود حرکت نکردند اما ضمنا با امیر شیخ حاجی موافق بودند و انشب مردم اندرون شهر باس و تشتد و امیر شیخ ابوسعید و برادر خواند امیر حسنعلی و طایفه از بهادران مثل قدم کابلی وغیره که مردم نامی بودند شب همه شب بجمیع و ترتیب اهبت مشغول بودند و قریب بطلوع آفتاب بهر دو برادر با جمعی از بهادران نامور سوار شدند و از دروازه بیرون رفتند و امیر شیخ حاجی با غلبه اتهور از عقب مخالفان روان شده و امرا قربانی نیز با اتباع و نوکران راسته بعد امیر شیخ حاجی در حرکت آمدند اما بجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف آن عاجز و قصور اعتراف مینماید و هر دو فریق را دشمنی که مجتمع اتفاق ملاقات افتاده و امرا عظام از اطراف امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در امده و دست حیرت بدندان گرفتند و بیچاره از ایشان غالب کشته گریختند و بعضی را مجال ان نشد که دست بقبیر و کمان و سیف و سنان دراکنند و شامگاه عنان بغت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شد نتیجه ظلم و بیداد بروز کار او متصل گشت و خدمتش الاسب فروکشید بهر تقدیر او که بنگ و از فرو دهی المذبن جدا کرده و هیچ قلعه نظر بر دروازه نیاگنده و خاطر همگنان جمع شد و اهالی برات الانتیاح حضور و انشراح صدور بوصول پیوست و همان اثنا قول صدقات ارباب استحقاق رسانیدند و اخبار سفارات و فتح این سال تحمل امرا نمود خانیت فصل این مجمل انکه در اثنای این حال که مسطور شد پیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار بهمه جوش و پیش نزدیک دار الملک هرات نصرت سایت میرزا ابراهیم مجتمع شده و شاهزاده جهانشاه تسخیر دار السلطنه هرات دارد و در آن زمان حاکم هرات میرزا شاه ملک بود و قصبه اقتدار امیر شیخ حاجی بود و ترخانیان با امیر نظام الدین دریاب صلح آن دو پادشاه مشورت کردند و بان اتفاق نمودند که هرچه رای صواب نمای مهد علیا کوهرشاد خاتون فرماید بدان عمل نماید چه نسبت بانوی عظمی ان دو شاهزاده حسنات تمامی داشت و مزاج ان حضرت با بل ان بود که میان ان موقوة الدین سلطنت صلح واقع شود و چنین سر انجام اینکار ترکمانشاه که از معتمدان مهد علیا بود عرضه داشت و از مجموع امرا و ارکانیات بردند و در این اثنا جمعی از مردم شهر بر فتنه انگیختن و خاطر امیر شیخ حاجی نشاندند که سبیل مهد علیا سنت بیرزا علاء الدوله و فرزندان میرزا ابراهیم روشن و مبین است و ترخانیان بنا بر رعایت خاطر ان حضرت جانب ایشان را استحاب نمودند که شب اشکون و این قضیه بدیده امعان بازنگریست باید که ملاحظه کنند که مهم بکجا خواهد شد و امیر شیخ حاجی متوهم شده و روضع امرا و ترخانی دیگرگون شد و انقوم محتشم را از غور و کثرت اعوان و انصار خیل و حشم بسیار کجا در خاطر میگذشت که تصاریف روزگار و دولت لیل و نهار قصد ایشان خواهد کرد و امیر شیر حاجی پهلوان حسین دیوانه مقرر کرد که بر کاه که ترخانیان بکوشک باغ زاغان در آیند باید که نوکران و بندگان امیر شیخ حاجی نیز بدیشان ملحق شده و امرا ترخان انجا مستعد و امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروز شاه چون ضع مجلس را دید دانست که فتنه متوجه است خود را بهانه بیرون انداخت و چون او و قبیله نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد ترخانیان کردند امیر ابو نصیر ترخانی کاردی در دست داشت که بدان کوشک پاره بیساخت از بیم جان ان کار را بر شکم امیر شیر حاجی فرو برد و آن مجلس امیرا و امیر ترخان و پسرش یوسف ترخان و امیر خضر و ترخان و فتح سنتم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را خرم کاردی رسیده بنزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و امیر شیر حاجی از زخم کاردی افتاده جمعی درکشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه به پهلوان حسین دیوانه برد و بسراپرده او از کوشک بیرون آمد و آن مرد جوانی خانه زاد قتل عمد انسانه و بجانب خانی که سیورغال او بود و غریمت نمود و امیر نظام الدین احمد از ان جمله که بیرون رفته بسرعت مسافت می پیمود و از زیارت گاه عازم توران شد که پدر او

که برادرش امیر علی سلطان حاکم انجا بود و در اثنا راه بهلوان حسین دیو او رسیده جنگ واقع شد و امیر نظام الدین احمد به درجه شهادت رسید و امیر شاه ولی بعضافت
حمیده و سمات پسندیده متصف و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات رویه متخلی و امیر غیاث الدین علی ترخان و مولانا احمد سیاول از آن میان جان بکنار کشیده
و متوجه درگاه میرزا ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون مرتکب این امر خطیر شده میرزا و شاه محمود را بقلعه اختیار الدین در آورده و صد علیا کور شاه را غایر باستصواب
او بمشهد آمده و در مدرسه خافان سعید ساکن گشت و امیر شاه ولیه از زخم کارد امیر او میس ترخان ضعیف و نالان بود و در اینولا خبر رسید که میرزا ابراهیم عازم جانب
هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساخته و جناب فضایل آب قاضی قطب الدین الاحمد لامامی باشارت صد علیا کوهرشاد آغا قلعه
مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازه گماشت **ذکر وقایع حالات میرزا ابراهیم سلطان در اوان سلطنت و زمان اختیار** میرزا ابراهیم چون خود را بمجلس بیرون انداخت با احمد ترخان طایفه انبز خانیان بکنار آب مرغاب سیختست جمعیتی دست داد و بعد از آن تفرقه و
پریشانی بحال ایشان راه یافت و باردیگر پای معاج نصرت و ری نهاد و اسباب پادشاهی منظم گردید و موکب ظفر انتساب از صحرا در مرغاب نهضت فرمود و بجانب
دارالسلطنه هرات روانشد و بعد از طی مراحل و قطع مسافت صباح روز سه شنبه بیست و هم رجب قریب بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت
و امیر شیر حاجی بحصار تیره توشتافت و در این وز میرزا ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز در وقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفه ازبهادران به
تکاپوئی میرزا شاه محمود و جمعی در عقب امیر شیر حاجی فرستاد و فوج اول ملک قاسم و له میرزا اسکندر ترکمان و دولت کلدی و فوان ترکمان و حاجی خلیل لکر فته
بدرگاه پادشاه رسانیدند ملک قاسم و قرمان بشفاعت صد علیا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقدر شحنه سیاست کردار آمدند و فرقه دیگر امیر شیر حاجی بسیده
حربی صعب واقع شده و رخنی قوی بست امیر مذکور زده و خدشی محروح و بدحال بقلعه تیره تو در آمد و میرزا ابراهیم بتوفیق ملک علیه بتخگاه آباواجداد خود قرار گرفت
و خواص و عوام را در ظل عنایت خویش جاداد و در تاریخ جلوس او گفته اند شاهی که بعدل دستگیر ملک است چون دولت بخت اگر یار ملک است منشت چه
بر مسند شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملک است و میرزا ابراهیم روزی چند از بیخ راه و مشقت سفر برآسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری ایلشرکت خواجه محمد سعد
الدین بمنصب وزارت سرافراز شده و ایشان بامور وزارت و دیوان اشتغال نمودند و در این اثنا میرزا ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در حدود جام به
موکب همایون میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دارالسلطنه هرات شده و او از توجه سلطان سعید خبر یافته بسمع علیه میرساند و میرزا ابراهیم بعزم رزم میرزا
شاه محمود در حرکت آمده و رایت جلادت برافراخت و قرابها در راکه از مخصوصان میرزا علاء الدوله بود در شهر دار و غه ساخت و چون اعتماد کلی به جانب مولانا
احمد سیاول داشت ضبط قلعه اختیار الدین را بعهده کامرانی او باز گذاشت و در حین توجه بجانب جام میرحیب را که در زمان حسین شاه بزاد بتقصیرات از او بوجود آمده
بود فرمود تا سرنگون در چاهی انداختند و او با قبح وجهی جان شیرین تسلیم نمود بوسی گرت رای تدبیرت ملک زاده را در بلاخانه بست چه دانی که باجاه و
ملکین شود چه بسیار قدح که ناگاه فلک شاهانه در کنار گرفت و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله نمود و در اینولا از میرزا علاء الدوله روی
گردان شده و پناه بدرگاه میرزا ابراهیم آورده و بحکم میرزا ابراهیم گرفتار گشت و بعد از شکنجه فراوان در قصبه فوشنج مقتول گردید القصه امرا و پادشاه بطلب ملک رفته آمده
در حوالی رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و خاصه جان یکدیگر شدند و خاطر برگشته شدن قرار دادند و
بر اقتفار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده و میمنه و میسره میرزا ابراهیم را بی برده شکستند و گریختگان را تعاقب نمودند و چند فرسنگ رانده تا قلب منعطف نشده و از اینجانب امیر
احمد ترخان با جمعی جوانان پلنگ خوی بر قول میرزا شاه محمود حمله آورده و از اینسان شیران بیشه وغا پای ثبات و قرار مخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه
محمود از معرکه روی گردان شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری از وجوه سپاه و اعیان درگاه او گرفتار شده و چندان غنیمت که نطاق از اعاطه آن عاجز آید
فاجوایه بدست سپاه منصور افتاد و میرزا ابراهیم بعد از انکه مغلوب شده و دل از ملک و مال برگرفته بود بسعی امیر احمد ترخان غالب آمده و او از انکه ملازم میرزا شاه محمود بهرات
رسیده خبر داد که میرزا شاه محمود غلبه کرده بعد از زمانی مردم انبوه آمده گفتند که میرزا ابراهیم غالب آمد و خود علی الصباح بدارالسلطنه هرات نزول اجلال خواهد فرمود
ذکر عزیمت سلطان سعید بتسخیر دارالملک خراسان سلطان سعید از زمان که بر سریر سلطنت و دارالملک تمکن یافت همیشه در اندیشه تسخیر
خراسان بود چون خبر فوت میرزا بابر بسمع اشرف خان حضرت رسید این داعیه تاکید پذیرفت و در این اثنا امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ باو
متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض داشت که عرصه خراسان از پادشاهی تا قدر فرمان خالی است اگر عنان عزیمت بآن طرف معطوف گردد ولی
تکلف مجموع اندیار در قبضه اقتدار خواهد آمد و سلطان سعید را بعد از استماع این حکایات مجال توقف و تاخیر نماند لاجرم لشکر یازا کاکا داد و عزم تسخیر خراسان
بل مجموع ایران جزم فرمود و از ماوراء النهر سمرقند بیرون آمد چون خبر تخت خاصه روان شده تا جیحون عبور نمود و چنان تعجیل میرساند که با جسبابکر و هم سمند جهان پیمای
او نمیرسید و شب و روز ایات منصور منازل و مراحل می پیمود و در هر جا که میرسید توقف نمیفرمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده و امد
آمدن خویش اشراف و اعیان را خبر ساخت چنانچه سبق ذکر یافت و در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام عظیم مولانا قطب الدین یحیی فتحانی که میرزا

ابراهیم آن جناب را رسم رسالت پیش سلطان سعید فرستاده التماس مصالحه نموده بود جواب شنید که بعد از وصول هدایت آنچه مقتضی وقت باشد بدان عمل نمود و امید باز آمد و آن جناب بدروازه ملک رسید و باتفاق مولانا احمد بیاول که داعیه سرکشی داشت پل روان را برکشید و آن جناب درمیان پل و ان بدروازه رسیده ماند و ازین اشارخبر آمد که امیر سید عزید که ارغطای امرا سلطان سعید بهت نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد بیاول قضات و اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفاق شما شهر را محافظت نمایم بنا بر عدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتم اینک کلید حصار شما دانید هرکه خواهید تسلیم نمائید اما حصار هرات بالدین خانه و ولی نعمت منست و اعتماد بمن کرده هست و ازین سپرده نامی دربدن دارم از بلکین تخواهم داد و از هیچ فضیحه برهاسان نخواهم شد و مولانا قطب الدین یحیی و سایر اشراف و اعیان بدروازه ملک رفته درباز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمده کره و انبوه از لشکر سمرقند بشهر ریخته و دار السلطنه هرات متفوح شده اهل حصار باطاعت و امان سر بازنهادند و چون موکب ظفرنشان در شمال قریه سمنان و ضمان آنجا ملک سنان نزول اجلال فرمود و سادات و قضات و اکابر و اشراف بر سم استقبال بیرون آمده و طوایف نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق از در دروازه فیروزآباد بیرون آمده در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم الشان بود فرود آمد و آن حضرت جمعی از مخصوصان و معتمدان بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد بیاول فرستاده او را بانعام و عاطفت بیکران امیدوار گردانید و خدمتش را باطاعت و اطاعت دعوت فرمود و مولانا در جواب گفت که میرزا ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در محافظت و دیعت اهمال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگران را بر من اعتماد نماند مخدوم من که دست تصاریف زمان هرگز بدامن عرض او نرسانده و فیه جات باشد امثال این امور را تن توقع نباید داشت و دراین کار را معتمد و بنیاد داشت و حضرت پادشاه باید که یقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید یا از آنچه گفتم تجاوز نخواهم نمود و السلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند هم وقت عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با عهد علیا که بر شاه آغا طاقات نمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا بجواب های درشت مبادرت نمود آتش خشم جانسوز اشتعال یافته تجهیز اسباب محاصره فرمانداد و اهل قلعه را در دامن مخالفت نشرده و دشمنی صراحت نمودند و مدت چند روز تا بر قتال التهاب داشته و بیرونیان را مهلتی نمیرفت و چون قلعه قلعه ایست در نهایت متانت و رصانت و در آن زمان بر دوان کاروان ذخیره بسیار مشحون بود هرچند دستور الاعاظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و فتح الله سبحانی نمود بجائی نرسید و در اثنای این اوقات مفسدان مسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم پیش عهد علیا که بر شاه آغا تردد مینمایند و اخبار ملک و لشکر تحقیق کرده باز میگردند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از ثقات اسماع افتاد که در اطراف سلطان سعید قاصدی بقلعه تیره تو فرستاده و امیر شیر حاجی را طلب فرموده و شار الیه جواب داد که تا کوه بر شاه دامغان در هرات باشد من این بنده با نجا ممکن نیست چه با وجود قتل ترخانیان و وجوه حیات میرزا ابراهیم از او چگونه امین توان بود باتحاد سلطان سعید و نهم مبارک مضان ایلچیان زمان رکاب منسوب خیرات و مبرات بودند نقل رسانیدن این مختصر گنجایش شرح و بسط آن ندارد و از غرایب و قایع آنکه در سنه احدی و ستین و ثمان مائه خراج سه ساله هرات را یکبار از رعایای چاره گر قسمت سخت میرزا شاه محمود و دوم میرزا ابراهیم شیوم میرزا سلطان ابوسعید و دراینولا امیر شیر حاجی از قلعه تیره تو بیرون آمده شرف پایبوس سلطان سعید حاصل کرده بلوطف خسروانه سرافراز گشت و کوتوالی قلعه را معتمدی تفویض نمود و بعد ازان صورتی نیز نبست در قلعه روی نمود چنان این سخن است که مجهول از بسیاقیان کلکا و غیس بیرکه نام روزی کوسفندی چند بدر قلعه اوردو سخنی که داشت گفت و چون نماز شام در رسید التماس نمود که شب انجا باشد و بلیل و نهار قادر بیرکه باخود کندی برده بود و چون از شب قدری بگذشت مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند بیرکه جمعی را که با الینان موضعه داشت یکیک را کمند بالا کشید و چون از دو حام برتبه رسید که دو تن قلعه را با الینان تاب مقاومت نیست تنها برکشیده برسر کوتوال قلعه فرستند و او را چند زخم زده از حصار بیرون کردند و بیرکه الینان قلعه حصین حصین که در ربع مسکون شبیه و نظیر نداشت بی تکلف بچنگ آورد و چون نام قلعه تیره تو دقیقه اقتدا بیرکه در آمد و تسخیر حصار اختیار الدین در خیز نفوق ماند و چنبار نالایم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیده سلطان سعید با امرا مشورت نموده را بها بران قرار گرفت که رهبت نصرت شعار معاودت نماید و خللها که در ممالک محروسه راه یافته تدارک نماید

ذکر مهضت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنه هرات بجانب بلخ

سلطان سعید چنین که در هرات اقامت نموده بنا بر مصلحت ملکی عزم رجعت مصمم گردانیده و جناب معلی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیگر اعیان طلبیده فرمود که مخزون و مکنون خاطر انور آن بود که دار السلطنه هرات تختگاه ساخته در انجا اقامت نمایم اما امری چند در بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرض عین مینماید اکنون این شهر را بشما سپردم که بعد از اراده و توفیق پروردگار در فصل بهار متوجه ایند یار شوم و سلطان سعید مقرون بنصرت و تائید در تاسیع شوال از هرات نهضت فرمود و باقی مالات و مطالبات را بالتماس اقصی الغضائی معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بر رعایا تعرض نرساند و پای عزیمت در رکاب او درد بسرعت درحرکت آمد و امرا را بسم الیلغا چیز فرستاد و تا فیار رفته میرزا احمد پسر میرزا عبد اللطیف را بضرب شمشیر از پا در فرو نشانده امرا در نواحی بلخ بوی رسیده و جبک کرده خاطر از جانب او فارغ ساخته و برادرش میرزا محمد جوکی جان را سر کوب بیرون برد و سلطان سعید در سال فراغ بال و استقلال بلخ نزول فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا احمد بیاول و فرامرز با در که وجه حصار اختیار الدین بودند در قلعه بکشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیگر

ا در ده بود باز دیگر معمور و آبا دان ساختند و میرزا ابراهیم در ولایت با خرز و خواف بود و چون از فتن سلطان سعید خبر یافت شتاب نمود و مفسدان را که در زمان مخالفت سر بر آورده بودند از پای در آورد و چون عرصهٔ دارالسلطنه هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را بآن جانب فرستاد تا بتدارک خلل و خلل مشغول شود و امیر مشار الیه دعیه اضحی جنة ترویح روح کوهرشاد آغاش بزرگ ترتیب فرمود و خدمات کلام الله یجای آورد و هفته اطعام لاکلام داد

ذکر رفتن میرزا ابراهیم بجانب استراباد و باز گشتن از مقصد بی نیل مراد

چون میرزا شاهمحمود از معرکه میرزا ابراهیم بیرون رفت بمشهد نزول فرمود و روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا باستراباد شتافت و امیر یاما حسن برادر امیر شیخ ابوسعید که در ولایت جرجان حاکم مستقل بود بخدمات شایسته بجای آورد و اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب داشته و میرزا ابراهیم از خیمیت میرزا شاهمحمود خبر یافته با سپاه منصور خان در حرکت آمد که صبا از نسیم او بازماند و از زاغ و باز بیرون رفته چرها پون فال سایهٔ اقبال بر دیار مازندران انداخت و میرزا شاهمحمود نیز با سپاهی که همه دو از هستراباد بیرون آمد و خاطر بر حرب و قتال قرار داده و در خلال این احوال قضیهٔ بس نا درکه در خاطر هیچیک از ملازمان آن دو پادشاه نگذشته بود از کمن غیب در ظاهر شد بیان این سخن آن است که امیر یاما حسین از غایت تخوت و بسکبار بر تراز اطوار امارت زندگانی میکرد و بسیار بلند تراز اکفاء و اقران میزیست و بعد از فوت میرزا ابابکر تجبر و تکبر او بدرجه‌ای رسید که در ۲۶ دیماه ۹۱۰ از حرکات ناروای او گروه کثیر و سرداران مانده ران آزرده خاطر میبودند و پیوسته از میرزا جانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد مینمودند و میرزا جانشاه نیز هوس تسخیر خراسان و طمع سلطنت در خاطر داشت و در اثنوقت که میرزا ابراهیم عازم دیار جرجان گشت میرزا جانشاه نیز ترغیب و تحریص امیر سید عبدالکریم متوجه المنصوب شد و از راه عقبه صندوق تکن که پیک تیر رفتار خیال از پیچاپیچ آن بیرون نمیرفت بحدود جرجان در آمد و میرزا شاهمحمود امیر یاما حسن از استماع این خبر سراسیمه و حیران شدند و دست در دامن فرار زدند و میرزا ابراهیم از تخلیدن وصول میرزا جانشاه مطلقا متاثر نگشت و محل بر آن معنی نگرفت و گفت این از حیلهٔ مکرهای یاما حسن است و دربان منزل که این خبر با و رسانیدند الحاح و اصرار فرمود و تا کیفر سخنی استراباد در هیچ مکانی توقف ننمود و نیک خواهان و بندگان معروض داشتند که در این موضع چندان توقف باید نمود که آغاز و قی بما پیوندد و چنین ترکمانان بتحقیق انجامد میرزا ابراهیم گمان برد که امرا از غایت خوف و حین این سخن میگویند لاجرم از استماع این کلمات اعراض نمود جمعی از بندگان را بقراولی فرستاد و از اهی بود پرازلاش و گل مشتمل بر گودهای تنگ که یک سوار از آن بزحمت میگذشت و اگر بجانب چپ یا راست آنرا بستقیم میل کنند غالب آنست که بگل فرو رفته هلاک شوند و درچنین راهی سپاه ترکمان خود را بقراول لشکر خراسان نمود و عنان باز کشیدند و خراسانیان تصور کردند که مخالفان اندک و ضعیف اند پیش راندند و لشکر ترکمان جمعی کثیر از جنگلها سر بر آورده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت الوس خراسانی را منهدم و ویران کردند و در ایتحالت میرزا ابراهیم با دلی پر امید و بیم از عقب سپاه چون دید که کار از دست و تیر از شصت رفته تا چار خان بکران از ستیز و آویز به بیابان گریز انعطاف داد که ترکمانه از قفای خراسانیان در آمده تیغ بیدریغ در ایشان نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان را مثل امیر سلطان حسین و لار امیر فیروز شاه و امیر سید یونس پسر امیر سید خواجه را گرفته پیش میرزا جانشاه بردند و میرزا جانشاه بزبان طعن از وی پرسید که تو سالهاست که دعوی بهادری میکنی و نان سپاهی گری میخوری بسر چون من کسی بنشین میسزاید که جوابداد که دولت پادشاه قوی بود و بخت با مساعدت نمود و پادشاه زاده خود را ای سخن نیکاندیشان نشنید تا این روز پیش آمد الا صواب چان بود که بر این کار رفکری بر اصل کرده شدی میرزا جانشاه فی الحال بقتل او حکم فرمود و پادشاه بر بقیهٔ گرفتاران ترحم فرمود و دیار ه ایشان عنایت و رعایت بجای آورد و همه را الاغ داده و ضمان سلامت بجانب خراسان ارسال نمود و مدت سه ماه سپاه آسوده و مجروح می آمدند و میرزا ابراهیم با بازنده نفر از معرکه بیرون رفته بیتاوبر رسید جمعی بدو پیوسته و شب یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه هرات فرود آمد و امیر احمد ترخان که بموجب فرمود و ضبط هرات تعلق بدو داشت بشرایط استقبال اشتغال نمود و نثار و پیشکش از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان راهوار و اشتران قطار و نقد و انچه ممکن و متعذر بود بکذرانید و مولانا احمد ساول از حصار بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سرافرازشد و انچه سپاه بسرقت و مقاومت نمود و مستعدی کارهای بزرگ شده بود و در محافظت قلعه سحان کوشید چشم ان سیه شت که بزیادتی عنایت و عاطفت پادشاه اختصاص یابد و میرزا ابراهیم همه را کان لم یکن انکاشته بلکه مبلغی از وجه علوفه و انعام که از دیوان اعلا بنام وی اطلاق یافته بود از بی استمامی پادشاه وصل نشده و دیگر انهات تیز نفت بوی بجای آورده و در این اثنا یکی از ثقات بقلعه در آمده بمولانا گفت که شما را خواجه گرفت باید که شرط احتیاط بجای آرید و مولانا احمد از این سخن خائف و هراسان گشته ریسمانی صفر اطمار خلاف کرده بدان دروازه حصار را برکشید و میرزا ابراهیم از استماع این خبر پریشان گشت و سوکند بر زبان آورد که با او هیچ بدی در خاطر ندارم بلکه در بارهٔ او عنایت و عاطفت بیکران مبذول دارم و امیر احمد ترخان و جمعی را پیش او فرستاد تا در اثنای گفتگو شنود و او فکی شهد علاوة که تو الی قلعه گردانیدند و هر چند مبالغه نمودند که مولانا یکبار دیگر بیرون آید که تفاوت از خدمت بالکل موجب غبار موسی پادشاه میشود و مولانا بان کلمات التفات ننموده . پای ثبات در دامن وقار کشیده گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت آن درگاه لیکن مصلحت خویش بیرون آمدن نمی بینم و چون برادران و یاران دوستن شد که مولانا احمد گرکیست کهن سال که با فنون و دمه فرلفته فخوده شده و مانند این آدمی ملازم ما و ای خود است و ستاز دامن طلب او باز داشتند و قلعه خانزاد طوغاو که را بتصرف او باز گذاشته و از برای او و نوکران که بحفاظت قلعه قیام نمایند علوفه و مرسوم تجدید معین ساخته و در تضاعیف انجالات میرزا ابراهیم خان

مصلحت دیدند که با سلطان سعید ازدر مصالحه درآیند و بنیان مصادقت را بامر مواسات مؤکد سازند و از برای تمام این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین محمد ولد وی طوایف الانام شیخ بهاءالملة والدین عمد و جناب بخاتبات خواجه محمد کسوفی که از اولاد قدوه مشایخ عظام احمد جام که بزیدنه و ورع و اطلاع بر دقایق علوم تصوف و امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از انکه دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن ایشان مینمود ترتیب سیاست سفر مشغول شده بلاد والدسوز دوده نیز تا لشتیرین کرد انیدند و فرمانها دادند که ان جناب بسلیغ رقعه در امر مصالحه سعی نمکور بجای اورد و ان جماعت در قلب ایشان که پیوسته برف و باران میبارید روان گشتند و چون بقبه الاسلام بلخ رسیدند سلطان سعید شرایط تعظیم و احترام بجای آورد و ایشان بصورت خلاص و دلخواهی و اطاعت و انقیاد و اعیه خدمت و موصلت میرزا ابراهیم را بر زبان کرده افشان گردانیدند و متقبل شدند که اگرچه از دواج و دی ناچیطبه و سکه در دارالسلطنه هرات و مضافات ان بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد و سلطان سعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم را بجای فرزند رجهنده است از دیار و اعیه از دواج با او کمتون ضمیر انور است و هر ولایت که خواهد با وسلم دارم امامشروط باتفاق نمود و لشکر ترکمان را که خیال سلطانی در سر دارد دفع نمایم و اگر خواهد که با ملاقات مکند کو کمن باید که روز مصاف مرا تفت نماید و عن قریب این مقدمه سلطان سعید بمشایخ کرام انعام و اکرام بجای اورد و رخصت انصراف ارزانی داشت که پیش از انه جناب شیخ نورالدین محمد بهرات آمده حالات بالجمله اسمع میرزا ابراهیم شتابد و از غرایب اتفاقات انکه در ایمال یعنی سنه اثنین وستین و ثمانمائة چند پادشاه ذوشوکت حاکم باسطوت در ولایت خراسان راست استقلال برافراشتند و میرزا جانشاه از ولایت عراق و اذربایجان بالشکر بار و بی شمار این نهاد و روزی چند بساط عیش و نشاط مهتد کردانید و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند گاه از دشت قبچاق و اوزبکستان ده و ولایت ابیورد را متصرف شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات نشسته مردم را باستقلال میزد و میرزا اسجر در مرو پرورای دیگران داشت و میرزا شاهرخ بعضی امراء و ملوس بسر میبردند و ملک قاسم ولد کیکاوس قراءیوسف باتفاق امیر خلیل ازبستان آمده تا قصبه اسفزار این دو پسر عم کنار گرفت و در قلعه حسینا الدین موضع میاول ایلت اتفاق افتاد و برافرشته بیچکس بالنظر نمی آورد و قلعه سرخس را میرزا ده عبدالصمد بزاده و قلعه عماد را امیرزاحسن تیموری ضبط نمود و قلعه طبس را امیر اویس بن امیرخاوند شاه بناه خود ساخته محفوظ میداشت و مثل این جمعیت و پریشانی که برده و نقیض اند در یک اقلیم غالبا کم روی نموده است

ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم و رفتن ان جناب بهرات و بازگشتن او و ابتلای مردم از هجوم لشکر ترکمان بتوهم و خبث عنصر

میرزا علاء الدوله که مدتی بود خواست جهان دارا طراف سرکردان گشت بعد استماع واقعه میرزا بابرز اقتضای ولایت و نزک بخراسان درامد و خاصدان پیش فرزند خود میرزا ابراهیم فرستاد و او را از وصول خویش اعلام داد و مقتضی کلیة الملک عظیم این معنی بر خاطر شاه زاده گران آمد اما ظاهرا استقبال نمود و ملاقات مرغوب در صحبت سولان چرب زبان پیش پدر بزرگوار روان کرد و چون مسافت میان شاهزاده و پدر نزدیک شد میرزا ابراهیم در استقبال شتابان نموده در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو کوهر دریای سلطنت در یک درج و دو دری سما خلافت در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند ارجمند خود را در آغوش مهربانی کشید و تربیت و شادمانی کرد اینده پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش را میان آورده و در باب امور ملک حکایتها گفته قرار بر آن شد که میرزا ابراهیم با لشکر او بتخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته چند روزی از کوفت و رنج راه برآساید بعد از آن میرزا علاء الدوله روی بشکوه آباد و اجاره خویش آورده و در روز جمعه بعد از نماز جانب قریه ساق سلطان باشند خوشید نابان پرتو نور بر حوالی دارالسلطنه هرات انداخت سادات و قضات و اکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمده بموکب همایون پیوستند و شرایط اعزاز و اکرام بجای آورده و انسوقیه و ارباب حرف و اهل ساتین چیدان از دحام واقع شد که در بیچ مکان عشر ان کس نشان نداشت و میرزا علاء الدوله از خیابان خرامان و تماشا کنان بشهر درآمده بمدرسه مهد علیا که برشاد آغا ساخته فرود آمد و بلوازم زیارت قیام نمود و از انجا متوجه باغ زاغان شده و چند روز در آن موضع دلکش بایرپی لشکریان حور و وش بعیش و حضور و لهو و سرور گرانید و حقی تمام از جان فانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام مولانا احمد بیاول که ضبط قلعه اختیار الدین و قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که قدم رنجه فرماید و ان شهریار نیکو اخلاق ملتمس او را مبذول داشته بقلعه تشریف برد و مولانا احمد بچار ایام مهمانی از نقد و جنس که جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات شایسته و محل مقبول افتاد و میرزا علاء الدوله در بارهٔ مولانا شرف محمدت ارزانی داشت و نوازش بسیار فرمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله بر سر شبار ارمسه مود و سیلغی خطیر بر موالی و عبید قسم فرمود و آن وجوه بتمامی وصول نیافته بود که مفارقت ملک مال اختیار فرمود و بیان این سخن آنست که در اثنای مطالبه از جانب میرزا ابراهیم قاصدی آمده پیغام آورد که لشکر ترکمان بتوهم محل توقف مدت مقتضی وقت انکه ما و شما و جمله اطراف نیم اکنون موکب همایون برانگیز امیر غیاث عازم کیلانگ شده ان جناب باید که خود را از مضیق شهر هر چند زود تر بیرون افکنده بهتر است از استماع این سخن میرزا علاء الدوله را جمال قامت نماند و بر جناح استعجال قریب خرد و ملال ز وطن مالوف رخسال نمود و سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان بل وضیع و شریف و غنی و فقیر و تولشکر و رعیت و پیش از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه شدند که نزدیک بان رسید که عیال را بشمشیر بزنند و زمرهٔ که از خرد و بزرگ و دست و اهل و عیال خود گرفته راه دور و دراز پیمودند و بعضی از غایت سایه پدر و از اقتاب حوادث جای و مال گریزان شده و سی فرسخ قطع نموده پا بها ایشان آبله کرده و در گرگوه کرسنه و تشنه ارام گرفته و معنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بوضوح پیوست

پیوست و رنود و اوباش از بیرون شهر دست بر آورده غارت عام کردند و مدارا و مواسا میان مردم خانه و سول روز قیامت آشکارا گردید و مولانا احمد سیاوشی ارغمه ماند و درون شهر پیش بیرون میتوانست آمد و چون تشویش و تفرقه مسلمانان از اعتدال در گذشت ناگاه از مغیب ولاتیا سوامن روح الله نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت دمیدن گرفت و بقیه مردم که از ده یکی مانده بودند بفراغ بال در منزل خود آرام گرفتند بیان این سخن است که میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه خبر جلادت مردم از وطن خویش مظهور ارباب فتنه چنانچه واقع شده بود شنیده بست قاصدی جلد استقامت شانه بهرات فرستاده و رعایا و پیچارگان را بعدل و داد نوید و بمیرزا دیوانچه برگذاری از امرا میرزا سلطان محمد بود بدرو فکی شیر تعیین نموده فرستاد و روایت جلادت بر افراخت و بتکی و درحرکت آمده و چون بتکنا حضرت خاقان سعید تربتی قدس سره العزیز بقیه الخلف و اشرف که در هرات مانده بود بدربار سم شهار پیشکش قیام مینمودند و میرزا جهانشاه مجموع را عنایت و رعایت فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل محتسب و مولانا جلال الدین قاضی که باستقبال شتافته و در اثنار راه با پادشاه ملاقات نموده بود بغایت بیکران اختصاص یافت و بر حسب فرمان دشهر منادی کردند که احدی از لشکریان و لشکریان بشلاق الکه فلان نوکر فلان بود بقصد غارت نرساند و میرزا جهانشاه بر سریر سلطنت متمکن گشته حکم فرمود که همه ساله و احکام حضرت خاقان سعید را مضی مجری دارند و رسول از خلیل ایستیان آمده تحف و هدایا گذرانید و میرزا جهانشاه فرستاده را با انعام ممنون ساخته باز گردانید و در این اثنار مسامع جلال پیوست که میرزا ابراهیم در خلال و میان پدر و فرزند نقار و رنجش پدید آمده و در آن سرزمین آشوب فتنه روی نموده و کشف این معنی آنکه میرخلیل پیش میرزا علاء الدوله تقربی تمام داشت و ولد او محمد جلیل شیخون بر سر قراباغ برده و قراول میرزا ابراهیم بوبرده و جمات او را در عرصه غارت و تاراج برآورده و میرزا ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاده و میرزا علاء الدوله در جواب فرموده که قراباغ غلام فست و از او بر حاشیه خاطر ابنجانب غباری ننشسته بود و بدین سبب این عتاب بر سیده از این جهت میان پدر و پسر بحدت و بیگانگی تبدیل یافته و مردو بقصد یکدیگر کمر بستند و از جانبین لشکرها ترتیب داده با هنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت میان سرده و فریق یکمنزل رسیده و محاربه واقع شده میرزا ابراهیم کرفتار گشت و او را محبوس کرده و بعضی امرا و ترخانی که شیوه ناهنجاری گشته بودند بظهور آورده بود و متابعت میرخلیل اعاری عظیم شمرده و بامر عبد الله خواجه مشقق شده بر عوکشیده و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم معاودت تولک رایت جلادت برافراشته و بار دیگر کوکب طالع شاهزاده انحضیض گشته باوج شرف و عزت رسیده و چون تفصیل این احوال مسامع جلال میرزا جهانشاه رسید مسرعی را بستد عای میرزا علاء الدوله فرستاده و آن جناب دعیه صحبی او را دوی اخلاص پیوست و میرزا جهانشاه فرمود تا امرا میرزا علاء الدوله را باحترام تمام بر کاه فلک تنها آورده و در قضا عیف بخالات امیر پیر بادی که وله میرزا جهانشاه و حاکم ملکت فارس بود بجهت پدر نامدار خود پیوست و سبب آمدن او و لشکر میرزا جهانشاه بنشستن کثرت لشکر سر قند اندیشناک شده بود ستد عای پیر بادی الهی فرستاده و مشار الیه بسفده و روز پنجشنبه بهرات رسیده و میرزا جهانشاه منتظر گشته اظهار بشتبار نموده و وزیر خود سید عاشور کربزیورخر و تجلی بود همراه خود آورده و او را بمحبوب فرستاده و کان سلطان سعید و آنم کرده و چون ایشان بارد وی همایون رسیدند سید عاشور بوسیله امرا عظام بتقبیل قوایم سریر خلافت میرزا فرا گشت و بعد از تمهید مقدمات و پند پسر و نصیحت که بندها میرزا جهانشاه بجا آورده بود بدین کار فرستاده و آنچه قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا بسامع علیه ان حضرت رسانیده بمشافهه و مواجهه معلوم کنم تا اساس محبت بمحکم پایه سلطان سعید علایت در آمده کلمات محبت آمیز فرموده یکی از معتمدان بتعیین نمود که در مصاحبت سید عاشور پیش میرزا جهانشاه رود و در اثنار این حالات امیر احمد ترخان و بعضی از قرابتیان او طریق بیوفائی مسلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و بهای زدایر مطاوعت و پیروی نهاده بشیوه عصیان و ناخود ساخته روی بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف پستبوس سر افرازشد بصنوف نوازش و عنایت پادشاه از خصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید قاصدان همراه او بر سید بخان بعرض میرزا جهانشاه رسانیدند و خاطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب و الی سلطنه هرات و عود میرزا جهانشاه بعراق و آذربایجان

چون سید عاشور باز گشت میرزا جهانشاه از الانک کبدستان که روزی چند در انجا طناب اقامت کشیده بود بدامن کوه مختار که در شمالی هرات واقع است آمد بدان یافت که قشلاق هما نجا کند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا سلطان ابوسعید از کنار آب مرغاب با لشکر جرار و لشکر میرغیاث روان شده و بحدود قصبه و بر سیده و بعضی مردم ترکمان که در آن حدود بودند گرفتار شده برخی فرار نموده و با هنگ جدال و عزم قتال دارد و استماع این خبر وحیرت و دهشت بکاخ دماغ تراکمه نضا عد نموده و میرزا جهانشاه سراسیمه و متحیر گشته و آتش غیرت در کانون ضمیر او اشتعال نموده با لشکری قرون الکحین و قیاس بجانب هرات روانشد و در آن زمین توقف نمود و امیرزاده میرزا یاق که ارشد اولاد او بود بمراسم قراولی از پیش روانشد و جهانیان جانبین در میدان آمده آتش پیکار بر افروختند و جمعی از کردنکشان لشکر ترکمان کرفتار شده بعضی بقتل آمدند و میرزا پیر بداق گریبان و نالان بخدمت پدر آمده و شرح آن حادثه بعرض رسانید و میرزا جهانشاه آنرا مشاهده یا بحال و استماع آن اخبار ناملایم که از جانب آذربایجان بشنیده و خلاص شدن پسر او حسین علی از حبس و استیلای او بر ولایت ال اق قویونلو خراسان بر گرفت و بکلی همت بر آن گماشت که خود را از آن مهلکه خلاص داده بیرون افکند و بعد از تامل و اندیشه سید عاشور را دعوتی طلبیده و با او گفت که تو را بکبار دیگر پیش سلطان ابوسعید باید رفت و سعی باید نمود تا صورت مصالحه روی نماید و سید عاشور با دوی سلطان سعید رفت و او را بر اسلوب ساخته صورت صلح و صفا بعرض رسانیدند و بعد از تردد و مهم مصلح فراریافته میرزا جهانشاه آذربایجان معاودت نمود و بعضی گفته اند که چون امر احدیت صلح در میان آورند پادشاه فرمود

جمال مقصود وقتی بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید که میرزا جهانشاه دست تصرف از ولایت خراسان و فارس و عراق کوتاه کند و بآن ملکی که حضرت خاقان سعید وا رزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تردد ایلچیان بسیار سلطان عزت نشان در مقام ملاطفت و عنایت آمده از سر آن مبالغه در گذشت و قضیهٔ صلح بران قرار گرفت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان بنواب دیوان اعلا گذارد و میرزا جهانشاه ازین معنی ممنون گشته بدین جمله عهد و پیمان بستند که از اینجانب سمنان تعلق بسلطان سعید داشته باشد و از آنجانب بمیرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام بازگشت و خبر اتمام مصالحه بعرض همایون رسانید و لشکر ترکمان از مزرعهٔ یحیی آباد که هنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب هرات عنان بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم ترکمه که در آن چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنهٔ آن قوم بیباک که ساطع گشته بود فرو نشست و عامهٔ رعایا بل کافهٔ برایا از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص شدند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید بطالع سعد و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسیط عالم بساط عدل و داد نهاد و غایت مبالغه بجای آورد و در اثنای آن حال قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص در هرات بمرتبهٔ رسید که از نان نشان نماند و دانهٔ گندم بقیمت از دانهٔ مروارید خوشاب در گذشت و بهر روز بسیار کس از گرسنگی جان میدادند و اگر گرسنگان در بعضی اسواق نان میدیدند میربودند و خود را بر روی افکنده میخوردند و اگر صد شمشیر بر سر میخوردند سر بالا نمیکردند تا نان میخوردند و اگر در دکانی اندک نانی و صد دینار می آوردند و چوبدار با قوت تمام از دو طرف دکان ایشان ایشاده از اصیانت مینمودند و قوت خلایق از فقدان نان ساقط شده و گاهی بدیدن قرص خورشید راضی شده این نیاز از حجاب سحاب در آن زمستان روی مینمود و مدتی مدید احوال بلاد و عباد بدین وتیره گذران بود تا حضرت رازق علی الاطلاق غلا و عسرت از میان برداشت

ذکر محاربهٔ سلطان سعید با پادشاهزادگان پاکیزه گهر و فرار میرزا ابراهیم از بند و قتل میرزا سنجر از خاصیت گردش فلک پیر و سیر هفت اختر

چون خاطر خطیر جهانگیر یعنی سلطان سعید از دمدمهٔ لشکر ترکمان فراغت یافته سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت و بیش از دو هزار سوار جلادت آئین در ظل رایت نصرت قرین نگاه نداشت و میرزا سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی لبث و درنگ بنیت محاربه و جنگ در حرکت آمدند و رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشتند و در باب مقاتله فصول پرداختند و بخیال آنکه لشکر منصور از نهایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر استیصال سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو انجیر بر پیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی نهمت بر دفع ایشان گماشت و با آن قدر لشکر که همراه داشت عنان عزیمت بآن طرف تافت و پیش از تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه میر سید بدیه و امیر سلطان احمد تمرتاش با سپاهی آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس اندو سپاه رزم خواه بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف برکشیدند و امواج دریای سپاه در تلاطم آمده مخالفان فدائی وار یکبار حمله آوردند و میمنه و میسرهٔ سلطان سعید را از جای برگرفتند و بعضی از گریختگان بماوراء النهر رسیده اخبار غیر واقع در انداختند و دیار ماوراء النهر بنوعی بهم برآمد که بداندیشان را خیال فاسد در دماغ راه یافت و آتش فتنه و شورش در اندیار بالا گرفت و خبر انهزام پادشاه جهانگشا در اقطار بلاد خراسان و مازندران شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یأس از مقاومت معاودت جوانغار و برانغار با سپاه قول که در ظل رایت نصرت شعار قرار داشتند بطرف مخالفان در حرکت آمده و بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان ساختند و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را گرفته پیش سلطان سعید بردند و بموجب فرمان آن پادشاه نیکو سیر را بقتل آوردند و از امرای آن جناب شیخ ذوالنون و محمد بیک را نیز بهمان شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان را که از امرای میرزا ابراهیم بود از عقب یاران فرستادند و این واقعه در اواسط جمادی الاول سال ... که بظهور آمد و سلطان سعید شکر نعمای الهی بجای آورده بهادرانی که در آن معرکه جانسپاری کرده بودند بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید و فتحنامها باطراف ممالک فرستاده و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از آن معرکه عنان برتافته تا ولایت مرغیان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید میر علی فارسی و امیر سید مزید را بتکامیشی گریختگان روان کرد و رایت نصرت شعار بطرف هرات معاودت فرمود و در اینسال جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد الشهیر بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوسته قریب بمسجد جامع که متوطن بود مدفون گشت و موکب ظفر نشان بجلگا بادغیس رفته از آنجا متوجه کتور شد و از آنجا در ضمان دولت بمقر عز و اقبال مراجعت نمود و در این اثنا دو عمارت عیدگاه دار السلطنه هرات از خاطر خطیر آن حضرت سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک زمانی آن عمارت را در کمال تکلف و زینت باتمام رسانیدند

ذکر فتح قلعهٔ تیره تو و نهایت کار بیرکه و قتل او

چون خاطر خطیر اشرف سلطان سعید از مهم دشمنان فراغت یافت همت بلند نهمت بر تسخیر قلعهٔ تیره تو که در استحکام از سایر قلاع ربع مسکون امتیاز داد مصروف گردانید جمعی را بمحاصره آن تعیین نمود و حکم شد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بآن صوب شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط نموده موضع ساختن مقابل کوب معین سازد و خواجه مذکور بپای قلعه رفته یکدو موضع که مناسب انگاریده اختیار کرده بازگشت و صورت حال را بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر پسندیدهٔ پادشاه روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه باشارت علیه مراجعت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شد و فرمان نفاذ یافت که امیر سید مزید نیز بآن طرف رفته در ساختن مقابل کوب جد و جهد نماید و امیر و وزیر بنوعی در آن سعی نمودند که در مدتی یسیر آن مقصود بنود و جمعی را بسرانجام تعیین فرموده مقرر گردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آن جانب حسب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر مدتگاه فلک اشتباه آمده اوردیا

و ارباب قلعه از محاصره اندیشناک شده و دراین اثنا صورتی روی نمود که در خاطر هیچکس نبود و مفصل این مجمل آنکه در زمانی که امرا سلطان سعید بجد و جهد تمام بمحاصره قلعهٔ مشغول بودند بیرکه در باب بعضی از اهل حصار گمان شده جمعی از ایشان بقتل رسانید و برخی از ان طایفه دست در دامن استیمان زده و امرا ذمه خود کرده و بسیمان امان داده آنچنان از یاس و سیاست بیرکه متوهم بودند و با یکدیگر گفتند که این سبب که بمردم ما رسید بسبب مخالفت است که از مردم ما نسبت بحضرت اعلا صدور یافته و موفقت باین کمنه نه بیدولت موجب شقاوت و نکبت است و باهم قرار دادند که بیرکه را زنهان برگیرند و مکتبی بامرا در که بمحاصره اشتغال دارند نوشته ازانها بزیرانند خسته و صحیح باتیغها می کشند و بر سر بیرکه میجنبند و سرش را ازبدن جدا کرده رو براه هرات کرانیدند و بدین خدمت شایسته توسل جستند **ذکر وقعه هایله میرزا ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلاث وستین وثمانمائه روی داد** میرزا ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله دران نواحی از پسر مفارقت کرده جمعی کثیر و ظل رایت میرزا ابراهیم مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده بجانب مشهد مرجعت آمد و در اثناء راه مزاج همایونش از جاده اعتدال انحراف جسته و روز بروز مرض و شدت و بوه تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آن جناب را بهرات اورده در گنبد مدرسه که بر شاه آغا وقف نموده و دیگر از وقایع ان سال آن بود که حضرت صاحب بمنیت سلطان سعید را با نوه عظمی قبر سلطان بیگه بنت میرزا علاء الدوله فرزندی از جمند رزانی داشت و میرزا شاهرخ موسوم آمد و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید بر توالفات بتنظیم مصالح جمهور امت اخت و امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی از امرا بمحاصره قلعه عماد فرستاده و دیگر از وقایع امسال فتح قلعه عمادست و قلعه مذکور را میرزا علاء الدوله عمارت کرده بود و چندان اموال و ذخایر انجا نقل نموده و در زمان میرزا بابر مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات پادشاه موصوف قلعه بدست امیر یادگار افتاد و اول دران حصار بقتل شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی انجا نصب فرمود و بعد از قتل یادگار محمد دیوانه دران انجا ممکن گشت و نواحی و حوالی حصار را غارت کرد و چون سلطان سعید بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاد و او را بایلی دعوت فرمود و خدمتش قبول نموده از انجا بیرون آمده و در سپرون قلعه تقلل نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی بانجا رسید بجز استلیم چاره ندید و امیر مشار الیه صورت حال را معروض داشت و بلایم مزاج همایون افتاد و پاقوه امیر علی از ایوان کیوان بگذرانید و فرماند تا برج و بارو را ویران کردند چه از ابادانی بحصار جز خرابی مسلمانان فایده نبود و موکب فلک احترام در ماه ذیقعده الحرام بنظر قلعه تیره تود حرکت امد و بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرماند تا ذخایر های بسیار را بانجا جمع آورند و از انجا مراجعت فرمود و در یوم ذی حجه بدار السلطنه هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاهمحمد پسر میرزا ابابکر است تفصیل این اجمال انکه میرزا شاهمحمد پیش از واقعه سلطان سنجر روی بستان نهاده با میر خلیل پناه برده و آن امارت اب طریق اعزاز مسلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شد و امیر بابا حسن حاکم اندیار بمحاربه پیش امد و امیر خلیل از غایت غرور در مقابل مسامحه ورزید امیر بابا حسن فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاهمحمد و برخی تیمجاج کشت و سهم بران زخم درگذشت و امیر شیخ قیام کرد مدتی منصب صدارت میرزا ابابکر بوجود شریف او مزین بود و امنعکه شهادت یافت و امیر خلیل نهایت محنت نیم جانی را امنعکه بیرون برد و امیر بابا حسن واقعه را عرضه داشت ایشان پادشاه سریر اعلا گردیده و در غره ذی حجه سال مذکور امیر نورسعید گورگانی از امرا کبار میرزا ابابکر بود و مزید در اختصاص میبایست ظرف او را لهذا رسیده بدستور سابق در دیوان اعلا مهر زده و در جرگه نوئینان عالی مقام انتظام یافت **ذکر بعضی از قضایا و احوال بر سبیل اجمال که بعد از انقضای این سال روی نمود** در شهور سنه اربع وستین وثمانمائه سلطان سعید بر توالفات بر صفحات احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی شجاعت و سخاوت ممتاز و شهرت انداخت و نامت ملک نیمروز را بر سم سیورغال نامزد او فرمود و کم کرد کار امرا عظام مثل امیر شیخ حاجی و امیر شیر حاجی و امیر قنبر و علی میراخور بستان فته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف اقوالیت کوتاه ساز ند و امرا را حسب فرمان بطرف سیستان روان شده و در اثناء راه شنیدند که امیر محمد ولد امیر خلیل و حرم او بشفاعت امیر مشار الیه بر سند امرا بمصلحت خان دیدند که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را از سطوت قهر جهانسوز بیرساند و بلطف و مرحمت عالم افروز امید وار گرداند و از انذیشه مخالفت تخمد بر مزود بتقبیل ساحت کردون اساس عتبه فرماید بعد از تقدیم مشورت قرعهٔ اختیار بنام امیر حسن ملکی بر آمد و خدمتش بعزم ملاقات امیر خلیل روانه شده و دراین اثنا سلطان سعید از یورش مصر و ری از زندان پیش آمد چنانچه در مجلد هفتم بتفصیل ان گویا خواهد شد و بحضرت امرا رکاب بطرف بستان رفته بودند با خلیل و ایشان مرجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که پادشاه با زندران رفته هرات خالیست هوس سلطنتی از خاطر او سر بر زده و خیال بیهوده و باطل بدماغ بیمغزش راه داده اخلاص هرات در ضمیر او رسوخ تمام یافت و با خرابشتان و جمعی مردم پریشان بگمان انکه سیستان دران عرصه مدت که در مقابل آمد و حرکت آمد و چون مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند با اهل و عیال بشهر شاه قند و از انکه وقت ارتفاع محصولات بود از غایت بیشت بضبط آن نپرداختند و چون غنم جانی و شهرت زنانی ندانسته بکرمند در روز دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه نیمروز بهرات رسیده بدروازه که معابرت از عراق و فیروزآباد و قومس است احاطه نمود و مردم او چندان نبودند که بدو دروازه دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر نظیر او رو به و پهلوان محمد پیاده باتفاق ائمه و قاضی و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت

برج و باره مشغول شده و در رعایا و ران باب بجان بستیاد کی نمودند و امیر خلیل چنان شتاق عروس مملکت بود که در همان روز که رسید رزم و پیکار اغاز نهاده جنگ میش ور و چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش نموده که ناریه قتال التهاب یافته و در تسخیر آن آفتاب در برج سرطان بوده شدت حرارت افتاب بدرجه اعلی و صمیم کان ب میشه و مردم بسیار از قوی ای ایمه اسلام روزه خورده و عزیمت راقوت تمام حاصل شده بر سر برج دیواره دست بمقاتلت دراز کرده شبانروز در برجا مشغول می افروختند و کانون سینهٔ اهل خلاف را با تش غصه میسوختند و در اثنا محاصره روزی امیر خلیل ضعفا را بسته جنگ در پیوست و مولانا حسن شاعر قطعه نوشت و بر تیر بسته فرمود تا در لشکر گاه امیر خلیل اندازند موجب فرموده تیر را بطرف اردو انداختند و لشکر بتصور انکه چیزیست که از شهر بیرون فرستاده اند کاغذ را برداشته بدست امیر خلیل دادند و چون در آن معرکه آن قطعه را خواندند موجب مخالفت امیر و نوکر شده قطعه این است یاران چاره ما برسانید نخلیل کونیه اگر تو را بر سر ما حسن بود در روز روزه در سر ما خود دمه عیدی ما که وقت فتح ما خوش بود و امیر خلیل در صباح جمعه روی بجلادت و تسخیر حصار نهاده و بار دیگر بتخریب برج و باره الحاح و مبالغه بکاری آورده و نزدیک آن رسید که چشم زخمی رسد و خلایق از مسجد جامع بیرون آمده بیکبار در دروازها یکشاده و از شهر بیرون ریخته بهیات جماعی روی به امیر خلیل نهادند و او از ماندخته که سلطان سعید رسید و مردم هرات با اهل سیستان روی در هم نهاده و خاک معرکه را با خون یکدیگر انگیخته و خوف و هراس مخالفان بسلایافته امیر خلیل و اتباع او خورده لیل از معرکه روی گردان شده و انچه دشمنه که داشتند و امیر شاه ملیه که رستم دستان را از عاشیه کشان خود می شناخت با دلی پر خون تا حوالی سیستان و هیچ مکانی توقف ننمود. **ذکر وصول موکب بی بدیل بسلطنه هرات و اوردن امیر خلیل**

در آن اوان که امیر خلیل متوجه دارالسلطنه هرات شد موکب ظفر نشان از مازندران معاودت نموده بود و در اثنار اه صورت جرات و جسارت امعروض رای عالم ارای گشت و چون از طرف تا دار النهر تا خبار ناملایم بسامع جلال میرسانیده ند فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر تیمور سعید و غیره از سروران و بهادران متوجه دار السلطنه شوند و ایشان موجب فرمان روان شده شهریار شیر شکار بفتر چایون عازم هرات شده و در حرکت مسارعت نموده و در حدود جام بسامع علیه رسید که امیر خلیل روی بفرار یا ویه ادبار نهاده و در تیه ضلالت سرگردان است الحضرت قریب بعد میسیاه سرور و شادکام در مستقر شرف خویش نزول اجلال نموده و اعیان و اشراف رسم تهنیت بجای آورده و زبان بدعا و ثنای پادشاه ظفر لوا گویا کردانیدند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره بشیوهٔ خدمتکاری مسلوک داشته بودند بخلعت و انعام مخلوعا و مخصوص شده و بعضی مردم تاجیک که از اثار شجاعت بظهور رسانیده بودند و سواران اعدا را کریزانیده از مواید انعام پادشاه حظ تمام یافته و جاهای قیمتی پوشیده و چون رای عالم ارای خسرو گیتی گشای از جزئیات امور باز پرداخت جمعی از امرا را بالقلع و استیصال امیر خلیل روانه ساخت و حکم کرد که تا او را به دست نیاورند روی بپس ننهند و ایشان برحسب فرمان منازل همدوا طراف بیستانرا احاطه نمودند و امیر خلیل از انجا وثاقه شتاک شده چاره جستن ندیده که انقیاد نماید تا بجان و عرض امین باشد و همیشه در بخواص و نزدیکان حلقهٔ اطاعت در گوش کرده و خاشیهٔ فرمان بر داری بر دوش نهاده و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورده و امیر گریم از توجه او اگاهی یافت و بجانب او شتافته گاه در حوالی اسفزار باو و گاه خود بچار خلیل بنجر تسلیم چاره ندیده و ایشان در زمان میزبانه با بر باسم دوستی ریزند و امیر کریم حقوق و دستی دار عایت کرده با امیر خلیل برفق مدارا پیش آمده و هر دو فریق با تفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند و چون مراد دارالسلطنه هرات بسعیدند صورت قضیه را بعرض سانیدند آن حضرت فرمود که مرا بارها در خاطر گذشت که خلیل را بهیچ سبیل بیرون شدن بغیر از همین طریق نمانده باکجله امیر خلیل سعادت بساط بوسی مشرف شد از غیر اخلاص دین عبودیت بپوسید و بکان لم یکن مختفی شد و سلطان سعید فرمانداد تا نظام الدین شاه یحیی بار دیگر در ملک سیستان بکامی آباد اجداد خویش لوای عظمت و شوکت بر افراخت و بحسن تدبیر کار دانی تاراک ظلمها کرده ان مملکت را مضبوط ساخت و در ایشان دست و پنجه شجعان خراب افتاد تا بمولانا شمس الدین محمد سعید که جامع علم و عمل بود و فات یافت و در مزار کار گاه قریب بقبر منور پیر هرات مقدس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه رای عقده کشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سعید فرید بولایت بلخ رفته از انجا خبر یابد و در این ولا سنیان بعرض رسانیدند که امیر تیمور سعید در ماوراء النهر و بقلاع و قرقه خویش بیرون آورده و نواحی سمرقند و بخارا را غارت کرده و سلطان سعید ملاحظهٔ حقوق خدمت سابق او نموده جمعی از معتمدان بایشان در وان ساخت تا خدمتش را بموعظه و نصیحت ارام کرده و انند و اگر ترمد و عصیان اصرار نماید کیفیت حالرا بعرض ملازمان اعلی رسانند و چون خواجه نصر الدین عبید الله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراء النهر شده با امیر تیمور سعید ملاقات کرده و سخنان دلپذیر و کلمات سودمند گفته خدمتش نصایح بخواجه شنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از احوال آگاهی دادند و خواجه بگوید بخارا که امیر تیمور سعید بخارا رفته بود و رفته باز قرار داد که دیگر پای از دایرهٔ اطاعت بیرون ننهند و چون خواجه باز گشت امیر شاه ملیه کمر تمرد بسته بسر کار خود رفت و بوجه و فا تمود و چون چند روز جمعی از سروران آن دیار بعزم رزم امیر تیمور سعید رجوع بوی سیدند و دستبازوی جلادت گشادند و خدمتش با بمقاومت نیاورده روی بعجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاده و احوال و اقبال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد و در امیال پادشاه مسرور رکن الدوله علاء الدوله که چندین سال را طراف و اکناف سیستان مسرور و در کنار دریای قلزم در خانه کعبه مسور کرده از جفاء ملوک سالق رستمدار بود فرمان یافت و نعش ان جناب را بهرات آورده در مدرسه که بر شاه آفاکه مدفن پیرزاده بیسقر است مدفون ساخته و صیتیه او در قبضه سلطان بیکم کرم

سرحرم محترم سلطان سعید بود با آئین شریعت غرا قیام نمود و در این سال حضرت ارشاد آب خواجه ناصرالدین عبیدالله چون با امیر نور سعید ملاقات کرد و هم از آنجا با او رفاقت و عزیمت خراسان نمود و در بیست و پنجم صفر بجد و هرات رسید سلطان سعید مراسم تعظیم و استقبال بجای آورد و خواجه عالی منزلت بزیارت مشایخ و اهل الله آن دیار رفته از رو حانیت ایشان استمداد همت نمود و پسران کابر و اشراف و اعیان را صمیم دل و جان ملازم آستان قدس ایشان گشتند و سلطان سعید تبرکات و مراسم بدین آن حضرت رفته از کلمات قدسیه اشارات مستفیده شده چون خدمت خواجه را حسن اعتقاد بقدوه مشایخ ایام شیخ بهاالدین عمر در غایت کمال بود و مخدومی شیخ بزرگوار را این عالم فانی نقل فرموده بود خواجه جنه پرسش بخدمت خلف شیخ مرحوم مرشد ملوک و السلاطین هادی الخلائق اجمعین شیخ نورالدین محمد رفت و او را پرسش نمود و آنجناب لوازم ضیافت بجای آورده مراسم مهمان داری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع نموده بوثاق خود باز گشت و خدمت خواجه از سلطان سعید التماس این نمود که صنعه و ق تمغا بسمرقند و بخارا را بالکلیه و دیگر پرامن آن رسم مذموم نکرده و پاشا ملتمس آن بزرگوار را امید وصول داشته تمغای ان ولایت را که مبلغی خطیر را بآن بخرانه عامره و اصل میشد بخشید و حضرت خواجه در آن باب امثله و احکام مرتب ساخته در یازدهم ربیع الاول عزیمت سمرقند نمود و در آخر ماه مذکور خواجه مظفر سبزواری و خواجه نعمة الله قفانی و مولانا امیر سمرقندی منصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید مولانا معزالدین شیرازی و مولانا امیر ابا وارالنهر فرستاد و ایشان را در اشاعت عدل و داد و تعظیم حال بلاد و عباد و پیشوا فرمود و در اواسط جمادی الثانی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان به جانب بلخ جنه مامور و ایلی رفت و در خلال این احوال بسامع جلال پیوست که میرزا محمد جوکی و امیرزاده عبداللطیف در ولایت ما وراءالنهر رایت جلادت و خلافت و غلبه برافراشته است و جمعی از مفسدان بی پرامن وی درآمده خدمش بکارهای ناصواب ترغیب و تحریص مینمایند سلطان سعید از اینخیال کاهی یافته در ساعت مسعود و زمان محمود پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده عازم طرف ماوراءالنهر گشت

ذکر توجه سلطان عالیشان بجانب ماوراءالنهر جهة تسکین فتنه و غوغای اندیشان و مرجعت از شاهرخیه جهة ظهور سلطان صاحبقران

سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیست و یکم درجه دلو بود از دارالسلطنه هرات نهضت فرموده در نوزدهم باط قوده آمد و در آن منزل کثرت باران کی و شدت سرما بدرجه رسید که تفصیلی از مجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد و تا لشکر بر و انجوم سلطان بهار رسیدند و انجا موکب همایون از آن مرحله دهنیش آمد و چون هوای شیرخان اغبار و سیم خان فرمان ممالک ایران و توران عطر سای گشت بجنود نامعدود و دخل لوای ظفر ورود جمع آمده از انجا روی بحضرت قرین عزیمت بلخ نمود و در این حین خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود را بر آب جیحون بعرض سانید و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه بقبول و مستحسن افتاده پایه قدر او را ایوان کیوان بگذانید و با وجود منصب وزارت خدمتش در سلک ندماء و محرمان مجلس انتظام یافت و رایت ظفر شعار از نیل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که غلبه عظیم فراهم آورده بود و مال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت دیار ما وراءالنهر گرفته و بمعاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون کرتریت یافته گرد لشکریان هیبت نشان ایشان گشته و بر رشید کان دولت سلطان سعید بود تند منظر شده بود بمجرد آوازه توجه لشکر نصرت شعار با اعوان و انصار عنان از دیار تافت و سر بسیه و جران و صحرا و بیابان سر کردان میگشت اخوالا مر پناه بقلعه سمائی که در غایت رصانت و متانت است برده و از اماکن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده با سرعت نهضت نموده و بکنار آب جغدر سیده در برابر قلعه نزول اجلال فرموده و آن حصاریست که آب سیحون را در آن محل با جغدر تقسیم مینمایند و بر اطراف آن سیکرده چنانکه سه طرف قلعه محاط آب است و در یکطرف که آب نیست مغاکهاست که قوت بتسخیر آن نمیرسد و بالجمله فرمان نفاذ یافت که لشکریان هیبت نشان بر اسناد آن مغاکها و غیر ایشان آلات و ادوات حصارگیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح و از بام تا شام در تسخیر قلعه سعی نمودند و تزویک آن شد که بصورت فتح و ظفر جلوه کرا آیینه کار خبر رسید که از جانب خراسان صاحبقران ثانی ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان فرخ خوانزم با ستراباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرای آن حدود از گشته عزم خراسان دارد و بهر چند صورت آن حادثه در نظر بیمکنان در غایت صعوبت نموده و تا از انجا که کمال تمکن و وفاق در پادشاه رفیع مقدار بود بدان استحکام التفات ننموده بهمت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت نمایان نه پدید نیامد و چون خبر متواتر شد بنوعی که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون اباجمعی که زبهادران بخانب خراسان فرستاد تا اندیار را محافظت نمایند و امرا را روانه خراسان شد امیر سید اصیل در فیشابور و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفتند و این اثنا قاصدان از خراسان رسیده بعرض سانیدند که صاحبقران ثانی بمعین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسات و امراء که در فیشابور و سبزوار بودند بدارالسلطنه هرات رفته شهر را محفوظ و مضبوط کرده اند و اسباب قلعه داری چنان آماده و مرتب ساخته اند که دران عهد و دیگر عهود نبوده و صاحبقران ثانی در ظاهر دارالسلطنه هرات نزول فرموده و بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شده و آن باب بسهام تمام نموده چنانچه در موضع خود بتفصیل آن مقام کلک بیان کرده خواهد شد و چون چند روز محاصره امتداد یافت کاری از پیش نرفت صاحبقران ثانی دست از محاصره باز داشت و از ظاهر شهر کوچ کرده و از انجا بجانب چمن سلطان سعید شتافته که مردم هرات در مضیق محاصره مانده با میرزا محمد جوکی صلح کرده و از ظاهر شار خبر برخواست بسمرقند آمده و از انجا بجناح استعجال روان شده از جیحون عبور نمود و صاحبقران ثانی در ظاهر هرات برخواست و اوا رشیکر کرده و بفرزل سوری رسید و از آن موضع بسرخس فرستاد تا قلعه را مضبوط ساخت و از انجا بجانب بادغیس رفت

ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان درضمان تائید ملک جلیل ومشورت با امرا وخواص در دفع اهل فتنه وقتل امیر خلیل وکشته شدن وی وسایر قوم جلایر بار اوه الاول والاخر

سلطان سعید

ازجیحون عبور نموده ومنازل ومراحل پیمود وپسرش سید وافا سلطان که صاحب قران ثانی قلمداد باو تفویض نموده بود تاب مقاومت نیاورده با دیگر مردم که همراه او بودند بناچار طلبیده بیرون آمد وچون چشم سلطان سعید برآقا سلطان افتاد نابرابر انکه ذخیره از وی در خاطر داشت بقتل او فرمان داد وبرادیگران ترحم فرموده وچون عساکر دون آثار او دور ودراز پیموده بودند وبراتی که دشمندایشان را کافی نبود سلطان سعید دیوانبیگی را بدارالسلطنه هرات فرستاده تا بدستور معهود زر بستانند واز تجار قرض کنند وچون مردم هرات چیزها کشیده بودند وشهر را از طالبان ملک گذاشته بودند بخلاف این توقع میدهشتند واین طلب نزد ایشان بسیار مستنکر ومستبعد مینموده چاره وفایده نبود القصه خزینه ازاین وجه حاصل نیست وبهراه شیخ احمد وعلی مغول صراف ودولتی اعلا فرستاده ودوچون موکب همایون بحدود مازندران رسید صاحبقران ثانی تاخود وضراب خانه پیش آمد واز انجا بناچار قضای روزگار عازم بورت سفلی خود اوانی شد وسلطان سعید شهر ستراباد را بنوچه خویش منسوب گردانیده ودر گلگشان نزول اجلال فرموده چند روز بزم عیش بطریق عشرت ترتیب داد وشب بروز ودرشب سانیده واین اثنا رسایل علیه رسانیدند که امیر خلیل مدبری درخاطر دارد وحال انکه پیش ازاین بکرات این معنی از آن مشهور بجاک شاه رسیده بود وچنانچه دولتیان او ان که سلطان سعید بمحاصره شاهرخیه اشتغال مینموده ومنهیان این خبر که دراندرون حصار بودند خبر بیرون فرستاده بودند که امیر خلیل با مخالفان موافقه کرده که البته اشارت حصار بیرون اینند که من از بورت خود که در فلان موضع لشکر گاهست سوار خواهم شد ودست بردی بسلطان سعید خواهم نمود وسلطان سعید بورت امیر خلیل را تغییر داده وجمعی از مخصوصان را درانشب جیره پوشانیده بردربارگاه جهان پناه پاس داشتند تا روز شد اقوم خروف از زبان حکمت آب موقانا قطب الدین نفیس طاب اللهثراه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنید که شبی در ولایت جرجان نوبت داران غورتنی از اتراک گرفته وبعد وعید وتهدید فسخارکرده که امیر خلیل را فرستاده تا تحقیق نمایم که خرکاه سلطان سعید کجاست القصه چند نوبت ملاقات کرده امارات ضد امیر خلیل بوضوح پیوست وامرا دراین نوبت جانفشانی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند سلطان سعید ایشارا از آن حرکت مانع آمد ودران شب که سلطان صاحبقران کریزان شد بشتاب داد وآن شب شبی بود مانند فطران سیاه نه سیاه پیلان پرده ماه نه اژدهای مرغ ونه اژدهای دود زبانه زمان سته ازنیک وبد امیر خلیل الحاح ومبالغه نسبار نمود که پادشاه باید که نفس شریف را عقب باغی بردوان حضرت فرمود که تورا بیمنت که درشب سلاطین باغی را کاهشی کنند وازیاری تعریف وتحریص او دراین امر ضمیر گنجور فهمیدن قسر که مطلع الهامات غیبی بود روشن شد که امیر خلیل حرف خداع برلوح ضمیر منکر ودر باطن با وجود انکه در ملک ومال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت وبجز امارت قناعت نمینمود الحاصل مرخلیل پهلوان بر قتل او قرار گرفت امیر عبدالوهاب گفت که صباح آن روز که مقرر شده بود که او را بقتل برند پسر کشتر امیر خلیل امیرزاده قاسم که منظری خوب وشمایل مرغوب داشت پهلوی من نشسته بود ودر خاطرم آمد که حیف از این جوان رعنا روی که بیکبار کشته خواهد شد باز درضمیرم گذشت که شاید جریمه از او بوجود آمده باشد که استحقاق این امر هایل وبلای نازل پیدا کرده از وی پرسیدم که ای میرزاده بچه سبب ترا بقتل رسانیده اند جواب داد که چهل وسه کس با دست خود کشتم باو گفتم که هرکه او نیک میکند باید نیک باو برسد چه میکند؟ القصه امیر خلیل چون صباح نگلو تحکم خاص مستوهمود ودر آمد یکی تسمه های کاروی پیچید امیر خلیل گفت این چه ظرافت است که میکنی یکبار دستار از سرش برگرفت امیر خلیل گفت که گل کاله از سر افتاد واز ایشان التماس نمود که بسوئی آب من رسانید که احتیاج بغسل دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل خود برخاست وسوئی داد گفت با میگه ای ول آ غسل طریق سجاک میکنه ها کی توان تیمم کرد وبفراغ بال چرکت از ناخنها بیرون آورده سر تسلیم مثل افکند وجلاد در اثر فرمان تعلیم واشکیره انحرف برگردن او زد وسر او بسهولت از بدن جدا شده پیش او نهادند در آوردند وچون سر بدو رابر سینه او دیدگفت بیای خود بسلاخ خانه امد ایم واو را نیز همان لحظه کردند وسایر دیگر کشی که شمه از حسن او گذشت همان ساعت بقتل رسانیدند امرا خواسان این سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش مختص داشته بمزید کرامت خلعت نوبت کناهان صادر شده که هریک از انها موجب قتل ونکال وعقد داشتند بعفو واغماض بهترین مقامات مسلوک داشتیم چون بی ادبی او از حد گذشت بنوازی خود رسید شما خاطر خود جمع دارید امرا خواسان زبان بدعا دولتخواهی کشادند ومطمئن خاطر گشتند وچون خاطر خطیر پادشاه جاکیر از غدغه امیر خلیل جمع آمد بتشه برقلع واستیصال امرا جلایر کماشت وایشان از دیار نواحی استرآباد اقامت داشته با موال وافر واغنام جمال بیشمار مغرور شده بغیر از تاراج وغارت هیچ دیگر نداشتند وخران جماعت بمقیم وسافر میرسید وپیوسته بخونریزی فتنه انگیزی اشتغال مینمود ودراین اوقات سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر ماده شرارت این قوم شریر را قطع سازد ورشته ظلم ایشان منقطع گرداند لاجرم امرا وسرافرموده که پادشاه ایشان جماعت سانند که پادشاه از برای تماشا سیر وغزال تعیین سفرمایند وچند روز دراین گفتگوی بسر برده وازبرای گرفتن آن قوم بیعاقبت گماشتگان متعدد فرمود ودر روزی که بگلگشان در آمدند همه را گرفته بر سر میدان کردن زدند وتاش غارت وتاراج درخانمان وگرمتمدان وبندگان سلطان سعید مملکت جرجان را بر سیم سیورغال شاهزاده عالمیان میرزا اجلال الدین عنایت فرمود وازانجا بمراعات عظام سپید دان فلک

فلک احتشام مراد در ملازمت او بازگذاشت و ایلچیان که از ولایت ساری و استراباد و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داد و مجموع ایشان را بعنایات و عاطفت پادشاهانه اختصاص داده خوشنود و شاکر با وطان خویش بازگشتند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از جانب مازندران بطرف دار السلطنه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات

چون مهمات مملکت مازندران حسب دلخواه خسرو گیتی ستان انتظام یافت عنان عزیمت بجانب مستقر جلال تافت و موکب همایون بهر طرف که رسید رسوم ذمیمه را از میان ایشان برگرفت و گلشن ممالک تازگی از زمین معدلت سلطانی رونق وطراوت پذیرفت ولوای نصرت انتما چون بقصبه کوسویه رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه واجبی رعایا بود زیاده گرفته اند فرمان جهان مطاع صدور یافت که فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب فرخنده منازل را پیموده در بیست و سوم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه برآسود از وقایعی که در زمان غیبت چتر ظفر نگار در خراسان واقع شده بود تفحص فرمود چنان بوضوح پیوست که خواجه معزالدین در زمانی که لشکر میستانده مبلغی خطیر از جهه خاصه خویش از میان برده و باقتضای هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد و علی مغول صراف که از تجار برسم قرض مطالبه مینمودند نام بسیاری از بازرگانان نوشته بعد از آن رشوت گرفته و تغیر و تبدیل بآن راه داده اند از این حرکت ناپسندیده رای شحنه قهر و سیاست اقتضای آن کرد که آن دو شخص لئیم را بنوعی هلاک سازد که دیگران عبرت گیرند بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد و علی مغول را پوست کنده بتعذیب هرچه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روزی دیگر در پای حصار قریب بمدرسه خانقاه خاقان سعید دست و گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و بعد از دو روز جوش و خروش از او فرو نشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از این در هرات ملوکات زر نام برد را طلب نکنند و بعلت این جهه متعرض هیچ آفریده نشود و نشانی در این باب بر سنگ مسجد جامع بترتیب بصفه مقصوره نصب نمایند کاشتکان بموجب فرموده سلطان عمل نموده مدت الحیات سلطان سعید از قول خود تجاوز جایز نداشت و در اثنای این اوقات منصب وزارت بخواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل جرجانی قرار گرفت و چون قضیه میرزا محمد جوکی بسمع فیصل نیافته و خاطر خطیر از آن جمع نشده بود سلطان سعید عازم ماوراء النهر و ترکستان شد و چون قاصدان متعاقب از ماوراء النهر رسیدند و بسمع همایون میرسانیدند که میرزا محمد جوکی باز رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و عباد اشتغال دارد آن حضرت دفع فتنه او را بر ذمه پادشاهانه واجب و لازم دانسته باحضار لشکرها فرمان داد و موکب جهانگشا در بیست و هشتم جمادی الاول از دار السلطنه هرات نهضت نموده در شمال قریه ساق سلمقان نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف را بعنایات شاهانه سرفراز ساخت و شهر را با ایشان سپرده و کلانتران محلات و بلوکات را استمالت داده و بهمان روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایت همایون در جنبش آمد و در غیبت سلطان سعید در خراسان وبائی عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قضیه فرو رفتند و اکابر و اعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین طاوس به ییلاق بادغیس رفتند و چون وبا تسکین یافت باز آمدند و مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال فرمود چند روزی در آنجا توقف نمود و بعضی از ایام بهار را در مرغزار بلخ بخرمی و شادکامی گذرانید و از آنجا بجانب سمرقند توجه نمود و چون از جیحون عبور نمود و منازل و مراحل پیموده بمقصد رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمدند و مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و موکب ظفر نشان بالشکرهای خراسان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسیده آن حصار را در غایت مضبوطی یافت سلطان سعید صلاح وقت در آن دید که بمحاربه و محاصره نپردازد بلکه جمعی را تعیین فرماید که مقابل حصار کوبی ترتیب نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند و خاطر همایون بر این معنی قرار یافته عنان بجانب سمرقند معطوف گردانید و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داد و تبنیت خان شاهزادگان قیام نمود و بعد از آن متوجه تاشکنت و شاهرخیه شد و در ظاهر حصار فرود آمد و فرمود که پیرامن قلعه شهر بندی بسازند تا متحصنان نتوانند که ناگاه بیرون تازند و باندک فرصتی شهربند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل میشود و آخر الامر مردم اندرون از بی آبی بتنگ آمده و از فقدان گوشت کار ایشان باستخوان رسیده بجای و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون در شب میرسانیدند و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه خوردنی نمانده و از بیرون ماکولات بحصار میبرند لیکن کیفیت ایشان معلوم نشد و در این اثنا امیر شیر حاجی فکری بصواب اندیشیده نوکری را که میرزا محمد جوکی او را نمیشناخت فرمود که بشیوه فرار متوجه قلعه شده و شاهزاده او را دیده و دلجوئی و رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر شیر حاجی بخضر وجهی تحویل من کرده بود و چیزی از آن باقی شده و این لا امیر در مطالبه آن تشدد بسیار نمود مرا بند فرمود و من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالم پناه آوردم و میرزا محمد او را بنوازش خوشدل گردانید و بکاری باز داشت و او چند روز در تفحص کوشیده احوال معلوم کرده گریخته پیش امیر شیر حاجی آمد و بعرض رسانید که در بازار شخصی است فلان نام آنچه مایحتاج قلعه است از ماکول و ملبوس مرتب میدارد و در نیم شب کشتی از روی آب می آید و آنچه بسعی او روی بازاری مرتب شده بقلعه میبرند و امیر شیر حاجی کیفیت را معروض پایه سریر اعلا گردانید و بموجب فرمان در جستجوی آن شخص شتافتند و خدمتش را گرفته و در برابر قلعه آورده بپای و ازهمید گفتند که این شخصی است که از برای شما خوردنی و مایحتاج میفرستاد و اکنون بجزای عمل خویش رسیده گرفتار گشت و بعد از این اقامت شما در این حصار دشوار است بیه و آن عزیز را در برابر حصار بخواری خوار کشتند و ارباب قلعه بیکبار نومید شده

[illegible] بالجمله ایشان بسعادت ملازمت خواجه اصیل الدین عبید الله نمودند و حضرت خواجه ایشان را بسمرقند رسیده سلطان سعید شرایط تعظیم بجای آورده و محصوران را از آن خواجه خبر داده امیر نوسعید این پیغام را نوشته پیش او فرستاد جامی غم تو بس خراست کفتیم تو را دکر تو دانی و امیر شاه ملیه در باب مخلص خویش تضرع وزاری بسیار کرده و حضرت خواجه چند روز خاطر ایشان را مرتفع کاشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام تمام نمود

ذکر حوادث یومیه که در خراسان روی نمود و در حین مصالحه امیر شاهرخیه

سلطان سعید چون در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قلعه بالعین خویش میرزا سلطان محمد الضبط خراسان یقین نموده و شاهزاده را در اواسط ربیع الاول سنه سبع وستین وثمانمائه بهرات آمده در رعایت رعیت داری بلاد و عباد قدم بر قدم پدر بزرگوار منهاد و در ایمان مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی که هستاف علوم را عقلی و نقلی میدانست و بجبه فتحیه بستن در هرات مانده بود فوت شده و در مزار کازرکاه مدفون کشت و در این حین بر فهای عظیم بارید و سرمای قوی روی نموده و در خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد پیاده از جانب ترشیز رسید بیان این سخن آن است که پهلوان مذکور مدتی در ملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار رشد و انکی و جلادت در معارک مظهور میرسانید نامزد بیش روی دراز دیاد نهاده و کار او رواج و رونق تمام یافت و نشان شحنکی و ایلسلطنه هرات بنام او قلمی شده و خدمش بادک جرایمی خلقی کثیر بقتل رسانیده و بهیچ کونه مخاطب و معاتب نکشت و او چنان مغرور شد که رستم وسنان و سام زمان را خاشیه کش خویش می پنداشت و مجموع نوکر و اوباش هرات را مطیع و منقاد ساخته ملازم خود کردانید و در آن زمان غلظت و هیبت او بنهایت رسیده و از انرو که سلطان سعید در نظاهر شاهرخیه بود بدفع مهمات می کرد کوههای ترشیز مسخر میشد و متوجه انجانب شد و در قریه از قرای انولایت که ملازمت او مکون نشده بود فرود آمد و طرح ظلم و ستم انداخته هر صبح و شام نقاره بنیرد و محمد قزوینی که سرمحله پیاده بشمه و نفی او در وصد و اتبع کرد بنابر وحشتی که از ظلم و تعدی او داشتند و بیمان و سوکندهای خود شنیده بودند و زیاده از حد خائف و ترسان بودند و آتشی افروخته هر نوع بکایات میکفت تا کار محمد قزوینی بایا ایلچی چون بالای کمان بنجانه او آمد و پهلوان محمد خوست که از جای برخیزد محمد قزوینی بحضرت شاهزاده الامان خدا الامان خدا فریاد برآورد و شتابان خود را بحضرت سلطان سعید رسانید و کفت ای پادشاه عالمیان بکردد پناه بکوید و از عقاب او بپرهد

ذکر هرون امان میرزا محمد جوکی از قلعه شاهرخیه و استیلای کماشتکان پادشاه بر قلعه و معاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تائید

سلطان سعید قریب یک سال در محاصره قلعه شاهرخیه روز کار کذرانید و در این مدت از کثرت خسارات مثل مور و مار بزحمت بسیار رسید و از بازاری پیشه و کسب فنکسا مانده و کاهل حصار تیر بجه خطر ارسید و مشیر حضرت خواجه عبید الله دو بار بقلعه رفته و در امر مصالحه سخنان کفته و میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود و خدمت خواجه را در تنکنای محاصره کذاشته روی بسمرقند نهاد و ارباب قلعه بار دیکر چاره جوی شده و کس بار دوم بهمایون فرستاده بالتماس حضور خواجه عبید الله نمودند و آن حضرت مضمون کلمه الشفقه علی الخلق المنظور داشته بازسوجه شاهرخیه شده و با هی در میدان نهاده سلطان سعید را سوکند داد که قصد قتل آن جماعت نکند و بهیچ وجه غضب فرماید بلکه جمیع ایشان را بجمله رعایت فرماید حضرت سلطان سعید و دیکران مجموع متقبل شدند و لحی همه و فا نموده خواجه بزرکوار بحصار رفته امیر نوروز سعید و باقی کرد و کشان را بیرون آورده و ایشان بشرف دست بوس سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه را باب جرایم را در آغوش عطوفت کشیده پرسش فرمود و روز جمعه نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی را بار دوم همایون آورده و سلطان سعید او را در کنار کرفته در پهلوی خویش نشانده و بمواعید خوب از لکرخشت نموده و فتح نامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید بعد از تنظیم امور ان ملک روی بولایت سمرقند نهاد و خاطر از تنظام کلیات امور ما وراء النهر و ترکستان کماشته چند روز در آنجا توقف نموده و چون خاطر اشرف از قضایا فراغت یافت عزیمت معاودت بجانب خراسان نافت و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال منزل می پیوده تا بجیل و فتران رسیده و در آنجا اشراف و اعیان و بزرکان مشرف بهتوس سیده شرایط استقبال بتقدیم رسانیدند و در منزل تفور باطاعل حرف و هنرمندان ساوری و سلامتانه کشیدند و دیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور بباغ سفید نزول فرموده از قلعه شاهرخیه و اهل سلطنه هرات میرزا محمد جوکی را بموجب فرمان سوار ساخته همراه معتمدان مشرف حضرت علا انعقاب و غزیمت میمنه و چون بمقر جلال سپه شاهزاده رابعه حیات یار الدین بزندانی که بشاه منار در انحصار ساخته بودند محبوس کردانیده و در آنجا بوتاه اجلش رخ نمود و چون سلطان سعید بر تخت سلطنت خراسان قرار کرفت بتحقیق احوال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل و مولانا امیره قرا هر تب ساخته بعرض رسانیدند و خواجه طاب معاف کشت و خواجه اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت بخواجه نعمت الله رسید و نسبت بخواجه شمس الدین سخنی کفت که مشعر بخیانت بود سلطان سعید از خواجه مشار الیه استفسار نمود خواجه کفت که من از مردم برسم خدمتی چیز بسیار کرفته ام اما از مال دیوان هیچ تصرفی نکرده ام و تقصیری نیز در آن واقع نشده و باقی رای عالم آرای حاکم است سلطان سعید فرمود که هر چه کرفته و خورده تو بتو بخشیدم و تو را از دیوان معاف داشتم چه کاهی خیان واقع میشود که دیوانیان بغضب کرفتار میشوند و نمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد انکشتری از انکشت بیرون کرده و مدتی چند پیش رفته زمین خدمت بوسیده و بر تخت نشاده باز کشت و در محل خویش بایستاد و کفت در هیچ تاریخ وزیری بدین خوبی معزول نشده و در این باب سامع

بسامع علیه رسید که یونس خان که همین اثنا بحسن اهتمام سلطان سعید تخت‌گاه آباء و اجداد خود را بوجود شریف مزین گردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روزگار و گردش
شده بالفجا بسایه چتر همایون فال آورده و نزدیک است سلطان سعید بستقبال و شافته با یکدیگر ملاقات کرده و بدیدار یکدیگر مشرف گردند و آن حضرت را بانواع عاطفت جمیله
مسرور گردانیده و بترتیب طوی بزرگ فرمانداد و اسباب ضیافت پادشاهی چنان مهمان مرتب و آشته باجده توبان لشکر آن جناب را بولایت اصلی و کیل کرده و
حضرت پادشاه بوسطه انکه شنید که در شهره بلوکات بقتله از مرض طاعون سخت غریبت سیلی فاحش نموده و در انجا قاصدان رسیده معروض داشتند که در انولایت نیز
این مرض شنیع دارد و از همزه کات موتی که وارث نداشتند سلفی گرامند بخزانه عامره واصل شده و در این سال حضرت شیخ صدر الدین محمد وهبی کز بزیور علم و عمل آراسته
بود از قریه شقاق تشریف آورده در مزار فایض الانوار شیخ زین الدین لغوانی ساکن گشت و خلایق لاقته و لاتحصی بلازمت او کمر بستند و چون سلطان سعید بان جناب
حسن ارادت و صفای عقیدت داشت نصایح او را بسمع رضا اصغا مینمود و در تنفیذ عزایم خیر دایه بحسن آن جناب عمل مینمود **ذکر توجه خسرو آفاق**
بصورت قشلاق و معاودت او از انجا بتائید ملک منان در شهور سنه تسع وستین و ثمانمائه تواجان بهرام صولت همه کس را بشتاب
که براق قشلاق مرتب کنند سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را در دارالسلطنه هرات بگذاشت و جناب امارت مآب میرزا نظام الدین احمد اجلاز مت او را
داشت و پای دولت در رکاب سعادت آورده عنان عزیمت بجانب بلده مرو تحریک داده و در اول نهادی الاول بصورت قشلاق نزول نمود و در این سال
تمامت بلاد خراسان تخصیص در هرات زمستان در غایت برودت گذشت از اوایل دلو تا اواخر حوت برفهای عظیم افتاده و راه‌ها مجادی الآخر از اردوی
اعلا نشان هرات تا مرکب سید سلطان برادر ابوالخیر خان که در انجا محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستند و بموجب فرموده عمل نموده او جوانی نیک اخلاق پاکیزه
اعمال بود و پیوسته بتلاوت کلام مجید اشتغال مینمود و چون بار دوی همایون رسید سلطان سعید او را زر و جامه و اسب و کمر و اسفرداد و بولایت او نیک فرستاده و
چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت هرات نمود و در جمعه دوم شعبان رمضان مبارک سفید نزول اجلال فرموده و در این اثنا از جانب ماوراء
النهر عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رسید مضمون انکه طایفه از کفره قلماق بممالک محروسه در آمده و غارت و تاراج کرده و انجا سکان خرابی بولایت رسانیده بودند
فرمان کرفته بازگشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه بر ایشان گرفته و مانند باز بر عصفور حمله آورده و شمشیر در آن جماعت نهاده از سرهای مخالفان
عرصها بارکرده و بسیر قند برده و چون سلطان سعید چند روز در دارالسلطنه هرات توقف نموده متوجه مشرقات بادغیس شده و در اول رمضان مقصد سپید تمام اصیام و
شوال تا قریب بعید اضحی را انجا گذرانیده و در اواخر شوال امیر سید اجل را دن کرد جوانی دلتمند صالح و بها در بود عزم سفر آخرت نموده و برادرش امیر سید فرید بشیرابا تفاق امرا نموده
و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده و ماز ماندکان او را بنوازش خلعت و در اواخر ذیقعده موکب همایون از بوستان بلاق نهضت فرموده و در اواخر ذیحجه بمستقر سریر خلافت فرود
آمد **ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین و ثمانمائه بظهور رسید** یکی از وقایع این بود که طایفه از ارا غلام مسمی امیر شیر حاجی خدا میرتومان بحسب فرمان متوجه ولایت ماوراء النهر شده چون خبر صاحبقران ثانی از انجا شنیدند و دیگر انکه در زمانیکه میرزا جانشاه بمحاصره بغداد
اشتغال داشت بانزده هزار خانه از اردوی او بسوی آذربیجان رفته بودند فرصت غنیمت دانسته بعزم خراسان در آمده و بورت و مقام ایلات
بروش و لخواه معین گشت و دیگر انکه واقعه قلع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید سریزد و لشکر با مضای عزیمت همایون جمیع آمده سر بسر ایشان را
گاه ساخت و کلا نتران ایشان دست در دامان سلیمان زمان پور زده شفاعت مشایخ عظام در توقف افتاد و بوجیه استخراج اموال ان جماعت امیر نظام الدین حاجی
و جناب افادت آب مولانا شمس الدین المشهور بصاحب کشف تعیین شدند و در اثنای این حال مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال منحرف شده ضعفی قوی روی
نموده و زمان مرض امتداد یافت و تر دیک آنرسید که خلایق مایوس کردند تا خالا مرحمن معالج اطبای صاحب تمیز بلکه بارادهٔ ملک قدیر ان صحت بصحت تبدیل یافت و
خلایق حیات تازه یافتند و ندره صدقات بمستحقان رسانیدند و سلطان سعید جمعه صدقه فرق همایون آل سر درخت تمام خراسان را بخشید و ان سبلغی گرامند بود
و دیگر از وقایع انکه خجسته خان شاهزاده کان پرتو علوی عظیم از ماند و ارباب حرف و صنایع و اهل اسواق سرور و نشاط تمام یافتند و بجهت استخراج اموال ان جماعت امیر نظام الدین حاجی
در اندک زمان باغ زاغان نزهه روضه جنان کشت و مهم لهو و سرور و حضور شهریار تمام و کرشمه سافیان سیم اندام بمرتبه رسید که زاهدان صد ساله فرخهای پرهیز را بیکدفعه
از برای دفع محذوری رهن شراب انگوری کردند و بمقدار جوی اندیشه نکردند و زبان حال بریکدیگر این مقال مترنم گشت این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
و این دفتری بمعنی غرق می ناب اولی و مدت پنج ماه زمان نشاط امتداد یافت و در اثنا رجشن و طوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود نبایر
فرموده سلطان سعید قدم رنجه فرموده از ولایت جرجان رسید و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا عشق خود از جانب سمرقند خود را بان صحبت رسانید و چون خاطر
آفتاب اشراق خسرو آفاق از استماع خبر عنان شاهزادگان فرحت یافت عنان همت عالی نهمت بصوب تنسیق امور ملک و ملت تافت **ذکر اورد و ن امیر تیمور**
سعید از خوارزم و وقایع حالات او در شهور سنه ثنتی و سبعین و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصد امیر تیمور سعید آمده عرضه داشت رسانید مضمون انکه
در انولا میرزا سلطان حسین از جانب دشت قپچاق بر انولایت آمده و امرا و سرداران ثابت یکجا او دنیا دره کرده کشند و لشکر یانش دست بغارت و تاراج

[illegible] بیرون خواز مرا ویران ساخته سلطان سعید فرمانداد که جمعی از امراء عظام بآن صوب رفته تفحص ملک بجای آورند هرکه تقصیری کرده باشد سزای او درکنار رشته و در باب عقوبت و مکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند و چون بدان حدود رسیدند و چون بدان نقطه رسیدند تحقیق آن معامله مشغول شدند بوضوح پیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال از صدمت سپاه سلطان صاحبقران فرار نموده و امیر نورسعید را تنها گذاشتند امیر پیر درویش قوچین که از ایام خطه نظر سلطان بود و ناگاه امیر نورسعید را که از جمله معتمدان دولت سلطنه هرات فرستاده و خدمتش بنابر سابقی که در میان بوده در حصار حسام الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احتشام بدیدن سلسلیل مشایخ عظام شیخ نورالدین محمد رفته و در اثنای صحبت کلام مولانا جناب شیخ منجر بذکر امیر نورسعید شده جریمهٔ او را درخواست نمود سلطان سعید التمس جناب شیخ را نمود لیکن چون در خیانت امیر مشارالیه را نمانده بود انگاشت و چون بساط بارگاه همایون مرجع و ملجا نمود که امیر نورسعید را از حصار بیرون آورده و در زمره حضار مجلس انتظام دادند حضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مشرف ساخت و از احوال وی پرسید او بازخدمتش را در سلک مراد در کنار انخراط داد اما امیر نورسعید در غایت خجالت و انفعال روزگار میگذرانید و همچنان خاشاک بود بر روی آب ملازمت نتوانست و این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد و شرمنده کی و درماندگی خویش معروض داشت و رباعی اینست

این بنده شرمنده و درمانده بجان دارد امید — توقع از شاه جهان چون همت او بلند چون بخت قوی — چون دولت و جوان و چون حکمران سلطان سعید بنجر و بیچارگی او بخشید و چند سبب اموال و اسباب ایشان بار بردار و ستران قطار و سایر اسباب ارزانی داشت و کوکب بخت امیر نورسعید بار دیگر از حضیض ذلت بحمول نهضت و قبول رسید

ذکر عصیان میرزا پیربداق ابن میرزا جهانشاه در شیراز و رفتن او از آنجا ببغداد و محاصره بغداد و آنچه میان او و میرزا جهانشاه واقع شد و بدست پیربداق بقتل رسید و بتبع قهر میرزا جهانشاه و بقتراض دولت او بساط ناگاه

برای هوشمندان و واقفان دقایق اخبار پوشیده نماند که میرزا پیربداق شیخ آلاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی با قراماد داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت فارس اشتغال مینمود و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف این ممالک آحاد و جزایر نواحی مذبه اسلام بغداد را در تحت تصرف آورد و چون میرزا جهان شاه بخراسان آمد میان او و سلطان سعید مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا پیربداق در اندک فرصتی بخدمت پدر پیوست و بهنگام مراجعت از اطلس روان شد بر ولایت یزد و عبور نمود و در آنولایت خرابی تمام بظهور رسانید و بنا برمدوی که بوالد خویش رسانیده بود سنجار جیب و بیدار بداغ خود را داده بنداشت گذاشت بدستقی شه گردن از ربقهٔ طاعت میرزا جهانشاه کشیده و پای از دایرهٔ متابعت بیرون نهاده حقوق ابوت نابود انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان برافراشت و چند نوبت نیکخواهان دولت میرزا جهانشاه پیش آمده و رفته چندانکه نصایح سودمند گفتند فایده نداد در سیستان بر طغیان اصرار مینمود و میرزا جهانشاه با سپاه ظفرپناه تا حدود و یزد فارس بقصد و منتواست کار او را بکلی مستاصل گرداند و چراغی که خود افروخته بباد قهر فرو نشاند و نهالی که بر جویبار دولت بدست خویش نشانده از بیخ برکند آخر الامر والدهٔ پیربداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد مدد شد بسیار قرار بدان داد که میرزا پیربداق با اتباع و اشیاع و اولاد و اموال بجانب دارالسلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و میرزا پیربداق شیراز را که گذاشته روی ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت ولایت فارس را بپسر دیگر خود امیر یوسف ارزانی داشت و میرزا پیربداق چنانکه دیدند و شنیدند بخیال خام مذکور معروض و معمور گردانیده ماخیال شیراز مطلقا از دماغ بیرون کرده و پیوسته متعرض مملکت پدر میگردید و بدنواع بی رحمی خاطر اورا میرنجانید و ارسال رسایل نصایح باو می نمودند و چندانکه میرزا جهانشاه تغافل و تجاهل میورزید عناد و تکبر او بمرتبه تضاعف مییافت و از خونریزی و فتنه انگیزی و قتنه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه بلند و عازم دارالسلام شد و میرزا پیربداق چون از عزیمت پدر آگاه شد خاطر بران قرار داد که برج و باره مدینهٔ السلام را عمارت کند و در انجا تحصن نماید و باین عزیمت لشکر خود را عنایات مذوره انعام فرمود و بترتیب اسباب حصار داری قیام مذوده برج و باره را بر دور خندق زیب و زینت داد و دروازه ها بمحافظان جلد بشیار سپرد و میرزا جهانشاه با سپاهی فراوان از خباب و شمار بیرون ظاهر شهر را احاطه نمود و همت بلند بر تسخیر دارالسلام گماشت شاهزاده چاره جز آن ندید که در چار دیوار حصار عزیمت تحصین نماید و چون مدینهٔ السلام در غایت متانت و رصانت بود و مشحون بردان و دلیران کارزار و فتحان بسهولت میسر نبود و مردم از شدت عمارت هوا در زحمت بودند و در آن تابستان از بام تا شام بمحاربه قیام مینمودند و پیربداق هر روز از شه قلعه را التهاب میداد و ابواب بلا را بر روی خود میکشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام تمام در فتح شهر میکوشید و لشکریان را ترغیب و تحریص مینمود و قرب یکسال محاربه ممتد شد احوال عالمیان بجایی رسید که روی در خشکسالی آورد و آثار انکسار بر وجنات احوال ایشان ظاهر و لایح گشت و زبون عاجز شدند و در بلاد قهستان بسیار رنج و عناد روزگار میگذرانیدند و کاسهٔ سیاهی بخلق آمده هرچند شاهزاده سیل رسایل پیش پدر میفرستاد و اظهار عجز و انقیاد میکرد فایده بران مترتب نشد و میرزا جهانشاه بدان کلمات التفات ننمود و بالجمله قحط و غلا بمرتبه رسید که از ناکه علاوه مصر را بتکلف مجور و ندیدیم و چوم خوشیده و قاعات نموده آن نیز در بعضی اوقات میسر نشد و سگ گربه مانند کمیاب و عنقا پدید شد و از حیوانات دیگر نام و نشان نماند و اهل بغداد در فریاد و فغان آمده بعجز فرستادند و التماس نمودند و میرزا جهان شاه بسر رضا آمده بغداد را بیان شاه و عزم شدند و دروازها کشاده بسپاه میرزا جهانشاه بغداد در آمدند محصوران بارده وی علاشتافتند و امیرزاده پیربداق

پیر باق در منزل خود نشسته و گمان این نمی برد که پدر نامهربان در باره او قصد بد کند در این اثنا امیرزا جانشاه ولد خود محمود یا جمعی فرستاد که مهر شاهزاده را مضرب شمشیر بازفیصل و به ایشان رو بسته و تنها گشته و بشهر در آمده دناگاه بوناق میرزا پیر باق بخشید و خدمتش در ازمان عزم سوار شدن داشت و بیکبای درسوزه کرده و چون که ناگاه برادر خود محمدی را با جمعی روی بسته بر سر راه خود ایستاده و دیده حیرت و دهشت بر وی مستولی شده بزاد ولد شاهزاده محمد یا کشمیر خان با و فرود آمد و کبا برسید و بدیوار خورده و امرا تیغ خونریز بکار شاهزاده را ریز ریز کردند و آن حرکت بر میرزا جانشاه مبارک نیامد و اکثر اطباع از او متنفر شدند و ملک ملل او در صدد زوال آمد و انقاب دولت او روی بزوال نهاده بیان این سخن آن است که بعد از قتل میرزا پیر باق ممالک عراق و فارس ضمیمه ولایت او گشت و دست مملکت او بدرجه شد که زبان از تقریر آن عاجز است و مجموع سرداران سر بر خط فرمان او نهادند الا امیرحسن بیک از جغتای و قراقشان که بواسطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود اطاعت میرزا جانشاه ننمود و بواسطه قلاع رفیع که در تحت تصرف داشت قلع آن دشوار مینمود و عاقبت میرزا جانشاه بی تحمل شده بر استیصال قوم قراغشان کمر همت بست و لشکرهای ممالک محروسه را قریب صد هزار سوار جمع آورده روی توجه بامیرحسن بیک نهاد و امیرحسن بیک نیز شعبی از شعاب جبال که موضعی مناسب بود جهت او آمده راه را مضبوط ساخت و میرزا جانشاه با آن سپاه تزلزل بکار راه نداد و حمل اقامت انداخت از آنجا که حسن رعایت و نور کیاست امیرحسن بیک بود رسل و رسایل فرستاده و داستان رضای میرزا جانشاه کوشید و میرزا جانشاه باین معنی راه عجز و فتور او حمل نموده و در خصومت اصرار نمود و قاسم پر وانچی و جانکیر پسر بابا حاجی کاروری طوبی بیک را فرستاده و ایشان نهضت باز آمده و میرزا جانشاه تا موسم خزان دران صحرا بیاباق بسر برده بعیش و عشرت کوشید و چون موسم زمستان در رسید و سرما تاختن آورد و لشکریان بفربادو فغان آمده و میرزا جانشاه تراکمه خصوصا انصراف از زانی داشت و نوبا و اطاوخواص و مقربان چنانچه عادت او بود که بعد از هجوم آغوق بطرب و شراب خوردن مشغول میشدند دران منزل توقف نموده بساط نشاط بگسترده و چون میان او و امیرحسن بیک یک کوه فاصله پیش نبود و تشویش اکیفیت احوال خبر یافته نارشام جاسوسی فرستاد تا بتحقیق اوضاع معلوم کند نماز خفتن و شب هنگام باز و آمده گروه گروه خیمها برآمده آواز برخاست که امشب این علامات گم کرده ام هر کس مرا نشان و به فلان مبلغ دسم احدی از کمال غفلت جواب نداد و جاسوس بازگشته کیفیت حال را بعرض رسانید و امیرحسن بیک با دو هزار سوار بکمال تعجیل بقصد میرزا جانشاه و حرکت آمده و چون بمناخ شد طایفه از مردم میرزا بساط نشاط گرفته و مجلس شوری نهاده بسیاری از سپاه از دور دیده و چون مسافت تزدیک شد و نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده کردند و دانستند که لشکریان میرزا حسن بیک اند بغایت سراسیمه و متحیر شدند و امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف از اولاد میرزا جهان شاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را برخود محیط یافته میرزا یوسف با گشت و بدیدار خود او گمان توقف نیت میرزا جانشاه یک آن بند بسته بود که این خبر رسید فرصت نیافت که ان دیگر بند و ناچار سوار شد و میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار شدند و دیگر سرداران بقتل آمده و میرزا جانشاه با معدودی داغ روی بدره نهاده و مجهولی از لشکریان همکنار نام و معقب او روان شد و چون بوی رسید میرزا جانشاه نام خود را بزبان آورده و آن شخص با لطافت نکرده فی الحال او را هلاک کرد اند و جاهای مختلفی او را پوشیده و سرش از تراک بیاویخته و مهمی چنان ساخته بلشکرگاه مراجعت نموده و در راه غافل شده سر از تنش بیفتاد و اسکندر صورت قضیه را با بیگجکس نگفت و امیرحسن بیک چون نصرت و ظفر یافت از میرزا جانشاه تفحص بلیغ نمود که بکدام جانب بیرون رفت و این اثنا سر او بر میشی که با دشا و مشابهتی داشت تراویده و بردند که سر جانشاه است امیرحسن بیک آن سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان در آن باب چگویند شاهزادگان گفتند که این سر تو میشی است که بدین چهار کان مانند بود امیرحسن بیک بتفتیش آن مشغول شد که دانست که میرزا جانشاه چه لباس در بر داشت جمعی گفتند که بایکی از ایشان میماند که بر اسب گران بها در بر دار و که مشیر نداشت حکم شد که بشکنند را پیدا ساخته بمجلس آوردند امیرحسن بیک از آن قضیه استفسار نمود بشکنند صورت حال باز نمودند که مسطور شد تقریر کرد و میرزا حسن بیک فرمود تا جمعی دران باب جستجو نمودند سر میرزا جانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر آن جناب از خدعه دشمن فراغت یافت محمدی را کشت و یوسف را میل کشیده و خزاین فتح مبین که نوابت تمام داشت باطراف عالم رسید و امرا و اعیان میرزا جانشاه را یکایک نه آگاه شده امیرزاده حسینعلی را که سن او ولاد او بود به پادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب جنان کشاده بشاه نزد نفرا علاقه در سوم داد

ذکر وصول انواع هنا رسمامع جلال و زیورت قشلاق و نهضت شهریار افاق بجانب عراق و بیان بعضی حکایات از خیر و شر و لشکر کشیدن فرمانده بشر

خلد الله ظلاله حضرت سلطان سعید در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه و خطه مرو بفراغ بال اقامت داشت و خیال جهان گیری بر لوح ضمیر منیر نگاشت ناگاه از جانب عراق قاصدان رسیده عرضه داشتها رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهان شاه و استیصال خاندان او و حالات بیگجا و امیرزاده حسینعلی الجی پایه سریر اعلا ارسال نموده پیغام داد که از ملک و مال و خزاین و دفاین هیچ چیز از ملازمان آن حضرت دریغ نیست و هرچه در تصرف این بنده امید وار است و عوض بگمارموی خدمتگاران آستان دولت آشیان مبذول میدارم مسئول آنکه چتر ها یون فال سایه اقبال بر سر بیسامان این دیار اندازد و دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه سازد و این معنی در دنیا موجب مناصب سنیه و در آخرت مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار وارده ولایت مرو بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار نمود و حکم فرمود

و حکم فرمود که از قطار ماوراء النهر و ختلان و خوارزم موجب یلغا معین بلشکریان قیامت نهیب در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایت اقبال متوجه عراق شوند و از انجا در حرکت آمده تسخیر لشکر و قلاع و بقاع اورا بآسان مل مصر و شام انداز و اما چون سلطان سعید در کلیات امور بمشورت خواجه عبد الله مقلل تغییر پذیرد جناب مولانا عبد الرحیم صدر را روانه سمرقند گردانیده و شرح حالات میرزا جهانشاه را معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد از انجانب بما وارالملک آید تا سخنان مبتنا فیه گفته شود و الا مخلص حقیقی را نبوده تا در شریف مستشیر و شاد مان حاز نشد و چون مولانای مشار الیه بسمرقند رسیده صورت حالرا بعرض خواجه رسانید آن حضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مرو تشریف حضور ارزانی داشت و قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که شاه بیسپا متوجه عراق شوند و بمقتضی ما تدری نفس باری ارض تموت نمانند که بقتلگاه خود میروند و بوقتی که قشر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابو سعید بر سمند جهانگیری سوار شده و خواجه ناصر الدین عبید الله بار و اراللهعاد و دولت نمود و سلطان سعید بسرعت تمام در حرکت آمد و بهمه مبارکی نزول فرموده و بشرف زیارت سلطان رباب طریقت و حقیقت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره در یافت و غنیمت ولایت جام نموده از انجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح پاک سلطان خراسان یعنی امام هشتم بالملک راه کان توجه فرموده و چند روز در المقام و لکشا و صحرای جانقرا توقف فرموده و از راه کان روانه شده بکالپوش سبزه جهة آوردن سه هزار عدد ارابه که در ولایت مهیا مترتب شده در انجا توقف نموده و بطلب پادشاه و لشکر خراسان الهی فرستاده و در خلال این احوال حکام عراق و فارس متفاق بارو وی جایون آمده و سلطان سعید در کالپوش و معتمدان و سرداران سپاه را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل هله حضرت صاحبقران میرزا محی الدین میرانشاه فرستاده و بموجب فرموده دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باصفهان رفته ولایت را ضبط نمود و میرزا قاسم و له میرزا جهانشاه متوجه اصفهان شده و از محاربه با یوسف باز آمده خواجه مشار الیه مجموع کیفیات حالات انجانبی را معروض داشت و امیر نظام الدین احمد و له امیر غیاث الدین علی کما هی حسب فرمان متوجه دار الملک شیراز شده و امیر محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر سید محمد برادر امیر سید داود عازم سلطانیه شد و همچنین هر کس بقصبه کسی نامزد شده تفصیل اجمالی ایشان موجب تطویل میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تصرف بندگان درگاه آمده از بسیه بورش و نهضت از مرو تا وصول کالپوش الجیان امیر حسن بیک پی در پی بارو و سر سیده و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان مورو ثی پادشاهم و هرگز اولاد و قرا یوسف را تسلیم نمایم و اموال خود را بخشیده و بزرگ استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از خدشان جماعت جمع باید کرد سلطان سعید الجی امیر بیک باطوی را دا جهة و کلاه و نوروزی خلعت طلا و زری و کمر و شمشیر و انواع میلاکات فرستاده و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خراسان بجانب عراق عزیمت نماید که کرده و ان از این طرف متوجه بسته تا باتفاق اقوام متفقه را از میان برداریم و پیش از این امیر حسینعلی پسر میرزا جهانشاه الجی با جواهر و نقود بسیار فرستاده و عرض ممالک و خزاین خود کرده و نوکری را اظهار کرده بود چنانچه گذشت و حضرت سلطان سعید او را نوازش نموده و قرر بود که اینک امیر سیم هر چه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد آمد و موکب همایون از کالپوش نهضت فرموده و ولایت میرزا جهانشاه را بچوبین از دیار آهل و ساری امیر عبد الله و له و والده خود را تفویض فرمود و شاه توران از نقد و جواهر ارسال نموده و گفت که این بنده منجوحه است که متوجه پابوس گردد و ابا و اجدادم بندگان بنده اند بعضی مخالفان بنده ملک این معنی را نپسندند و توقف افتاده و ملک سکنده حاکم سمرقند و له خود را که جوانی بسیار بیباک منظور بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده و خدمتکارم و از پیش ملوک کیلان بسم رسولان آمده و تحفها و در بسیع اشرف رسانیده اند که بر تمامت ممالک کیلان خطبه و سکه بنام و لقب همایون شریف شده سلطان سعید الجیان را نوازش فرموده باز گردانیده و ازراه فیروزکوه بخاوران رسیده قریب دو روز در انجا توقف کرده و بصحراء و سرکان که بولایت عراق رفته بودند و اموال انجا بواجبی ضبط نموده و در این چند روز از عامه و خواص و حکام و ولایات عراق در مقام اطاعت آمده که حاکم شیراز امیر سید علی که از امرای امیر بداق بود و بعد از قتل او میرزا جهانشاه او را گرفته بیت کرد و حکومت فارس بوی مجموع نموده و او نیز با فتنه انگیزی نموده و دل در حکومت بست و چون امیر نظام الدین احمد بر سر کوتل آبین رسید امیر سید علی باده هزار سوار بر سر او تاخت و با وجود آنکه میرزا نظام الدین احمد غافل نشسته بود و این معنی در خاطرش خطور نکرده بود چون پیوسته از شهرود و میرسید امیر نظام الدین احمد ضمان غزیمت بکابر بر توافت و امیر سید علی منظفر و منصور بازگردیده و سلطان سعید جناب فضایل مآب صاحب کشف را بحالت پیش فرستاده و امیر سید علی احترام تمام بجای آورده چند گاه در انجا بعشرت گذرانید و سلطان سعید بدین صوب بگذرد و کمینه مملکت شیراز و تسلیم کاشکان نماید و سلطان سعید خواجه قطب الدین طاوس را بضبط مملکت فارس تعیین نموده و امیر سید مزید باوی سرداران که بقراولی پیش رفته بودند با میرزا قاسم و اله میرزا جهانشاه بسیه ملک گردند و از انجمله بسطام و دامغان را متصرف گشته و خدمتش گرمخته پیش برادر خود حسین علی رفت و هم انجا قتیل آمد و امیر سید مزید بسلطانیه رسید و دیگر امراء و لشکر بسطام و دامغان رفتند و در نضاعف احوال میرزا حسینعلی و ویران شده بیان این سخن است که میرزا حسینعلی با لشکری آراسته در مرند گشته و دل در مقاتله و مقاتله امیر حسن بیک تشنه نجوبت که بحسن تدبیر و فور سعی اثار رقت بر ملک قدیر از کمن امکان بسر حد ظهور رساند بیده العبد بیده و الله یقدر و با نجمله امیر حسینعلی چون

امیر شاه علی و امیر شاه ابراهیم و دیگر سرداران را که بر سم قراولی فرستاده بود و ایشان بسبب توهمی که در خاطر داشتند فوق تیمور را بدو نگذاشتند و بگذشتند
امیر حسن بیک پیوسته و چون غبار جوقانی امراء و وصول لشکر جغتای بسلطانیه و تبریز بمردم امیر حسینعلی شیوع یافت مردم او بنوعی هم برآمدند که از ضبط
ان عاجز گشت و با لضروره دیران شد و بعضی از مردم او پیش امیر حسین بیک رفتند و برخی بردوی همایون پیوستند و چون موکب نصرت سلطانیه سید عزیز الله
امیر زید و سایر امراء آمد مضمون انکه لشکر نصرت شعار باید که بسرعت تمام بانجانب آید تا چه مقصود در آینه امید جلوه گر آید امیر حسن بیک نا غایت در بکتوی کبابیر
مزید سفر ستاده در بر پشت میزد اکنون بر روی زده نوشته است که باید ما را جغتای از تبریز بیرون روند که ان مملکت را پسر خود داده ام و امراء ان مکتوب را
بجنس پیش سلطان سعید فرستاده پیغام داده اند که امیر حسن بیک کرون از طوق اطاعت بیرون است و همیشه قتال و جدال داره و امیر حسن بیک متشرآمده پسر خود را
بظاهر تبریز فرستاده و امراء جغتای بیرون قلعه در برابر هم نشسته و مردم جانبین بشهر درآمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون امیر حسن بیک شنید که موکب
سلطانی سلطانیه رسیده از آنجا کوچ نموده و در اجهت نموده بقراباغ رفت و سلطان سعید یوسف شیر یزرا بر ابار و یکی تبریز فرستاده و خود همایون در موضع میانه
توقف نموده و از انجا میرزا حسین علی و اولاد سلطانعلی که حوالی بغایت زیبا منتظر بوده و امیرزاده یوسف کهول پسر دیگر میرزا جهانشاه و امراء ترکمان بیک مخالف
و اولاد امیر بایزید بسطام و پیر علی و یار علی و بهرام بیک پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان میرزا جهانشاه حاکم یزد بوده و شاه حاجی که از اولاد امیر ماما
حاجی کما در روی بوده با پنجاه هزار سوار با روی اعلا ملحق شده و سلطان سعید حکم کرده که امیرزاده یوسف تبریز رفته بر سر قبر خود بجا و رشود و نشان همایون خود را
خدمتش استولی داده قاف انجا باشد و آن حضرت با حوال میرزا حسین علی پرداخته پرسشی فرموده و از شادابی و حالت فرستادگان امیر حسن بیک مخالف یکدیگر
اردوی همایون آمده اظهار اطاعت و انقیاد حاکم خود کردند و از مکلبرا دور زده خود را بیوسف بیک رانوشته و پیغام داده که شنوز آفتاب بانجانب مغرب طلوع نکرده
و در توجه بانجانب کوچ میکند و عنقریب از بنده صاد شده عفو فرماید چه قرب صد سال است که پدران ما در خدمت آبا و اجداد شما طریق بندگی مسلوک میداشته اند
از مخصوصان این خاندان میشمارید و مملکت فارس و عراق که از خود و دامان حضرت صاحبقران کورکان بوده و بیگانگان اشغال یافته بود بازستانده بکاشانه حضرت
سلطان که اشتیم و دو یار و یاوران ما در آن ولایت نیز دخلی نبود و هم بلازمان اعلا سلم و اشتیم و هرچند الماس بنیاد که مراد این فنیان چندان بگذارد که برف ره
طریق کم شود و جهت تمکن کردد و مضایقه و مناقشه ننمایند اگر باد نداده از دشمنان ما نیز که در اردوی اعلا اند پرسید که در این ایام معاودت تمکن هست یا نه و بعد از ترتیب مجلس با
دیبت ابراعظام یوسف بیک را بپایه سریر اعلا رسانیده فرمود تا هفت نوبت ادا نمود و سلطان سعید او را بشرف دستبوس شرف ساخت و احوال پرسیده که میرزا
الماس حسن بیک بعرض رسانید ان حضرت در جواب فرمود که رایت نصرت شعار متوجه آنطرف است انچه مصلحت باشد تقدیم خواهد رسید و ان حضرت میرزا
محمود خواجه لاق پسر خود را بر سالت امیر حسن بیک مقرر فرموده و یوسف بیک را مراجعت کرده رخصت انصراف داده و میرزا محمود بر حسب فرمان در مصاحبت امیر
روان شده و چون بارد وی امیر حسن بیک رسیدند یوسف بیک در خلوت بعرض رسانید که سلطان سعید طمع در خزاین وده فاین میرزا جهانشاه دارد و اسان آسان
دست از امن تو بازنخواهد داشت و شما از جلالت عظمت سلطان سعید که مشاهده کرده اید بوده تقریر نمود و امیر حسن بیک فرمود تا تختی زرین نهادند و امیرزاده پادکار بن میرزا
سلطان محمد بن میرزا با بیقرا را و انجا نشانیده و خود با تخوت و شوکت هرچه تمامتر در بسیار قرار گرفت و امراء لشکر با نذا فرموده تا در اطراف اردو صف کشیدند و میرزا
محمود را در ان موقف در آورده چند جا زانو زده بدشت تمام پایه سریر امیر حسن بیک رسانیدند و امیر شاه الیه فرمود که تخت خواجه خود را امیرزاده
پادکار را در پای میرزا محمود نهاده تمام بجانب تخت میرزا پادکار رفته اول او را دریافت و بعد از ان بشرف دستبوس امیر حسن بیک مشرف شده و تخی که داشت معکوس
کرده انید و چون دو سه روز بر این قضیه بگذشت امیر حسن بیک میرزا محمود را با نگرانیده و از انجانب یوسف بیک که فرستاده حسن بیک بود رخصت کرفته معاودت
نموده و سلطان سعید اعلام و تعیین یورت قشلاق مشورت فرموده رایها بران قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیک را از انجا اخراج نموده زمستان در ان
مقام بپایان رسانند و با مضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده تبریز را بدست چپ گذاشته از راه دیل روی بقراباغ نهادند و چون بهفت فرسخی مقصد
رسیدند بسبب قلت خورد نی صلاح در آن دیدند که بجانب محمود اباد روند و در این طرف محمود اباد و کنار ارس علی قامت افراخته تا شیروان شاه کرتاب لجان
او بدرکاه عالم پناه آمده اظهار اخلاص خود مینمود بارد وی همایون پیوندد و از آن منزل کوچ کرده اتفاقا صبحدمی رسیدند که لطف انجا زهره دار بود و در چها
پاکه از ان میخورد هلاک میشد و در آن بیابان هلاک آب خوشکوار نیز پیدا نمیشد و چون اردوی فرخنده نژاد در مقابل محمود اباد فرود آمد علی بیک پسر امیر بایزید بسطام
بخدمت مبادرت نموده و در اردوی اعلا کوکلتاش روی در نقصان آورده بغایت کم شد چنانچه یکمن بازار جو و کندم به ده دینار کنکی یافت نمیشد و بیشتر چهارپایان
روی بصحرای عدم نهادند و فترست شاه پنجه افتاد و اصحاب عیش و عشرت بار باب محنت و عسرت بر یک توان نشستند و در وقتیکه از جانب شیروان
بلها کشتی خورد نی می آوردند امیر حسن بیک براین امر قوی یافته سهمها را مضبوط ساخت چنانچه از طرف خراسان فارس و عراق هیچکس را نمیگذاشت که به
اردوی سلطان سعید آید و در این اثنا سلطان سعید مولانا شمس الدین عمانی صدر را بر سالت دوانه شیروان کرد و چون جناب مولوی با صفهان

سید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کرا از قبل پادشاه فرمان روا بود و مولانا را نافع آمده گفت امیر سید علی با من است با نجا رفتن مصلحت نیست و در این باب عرضه داشتی بپایه سریر اعلا رود و آنرا نشاکوه و خوشنود باز گردانید و جناب مولوی همراه چیه خانه که از طرف خراسان می آمد بجانب ایران رود و می اعلا روانه شده و مردم امیر حسن بیک که بضبط راه تعیین شده بود و ندچیه خانه را با طایفه از اعیان و سرهندان که در پناه آن بارو می همایون میرفتند بگرفتند و مستولانا و سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را نزد امیر حسن بیک بردند و مولانای اعظم مولانا صدر الدین طیب رحمت مولویرا در مجلس امیر حسن بیک تعریف کرده و فضیلت او را در دین مبین و ترویج شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بیان فرموده و مولانا حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد شمه از حال من بعرض رسانید امیر حسن بیک سر با لا کرده مرا مخاطب داشت که تو را از دست نخواهم گذاشت و هیچ آسیب از من بتو نخواهم رسید من برخاستم و از نوزدهم بعد از آن مرا حریف مجلس انس گردانید و چون شیروان شاه و برادر او می سلطان سعید معبر مقرر نکرده بود بلکه او فرستاد بجانب بارو می امیر حسن بیک مردم خراسان و شیروان تردد مینمودند و امیر حسن بیک دویست سوار نامدار را فرمود تا معبر را تا خت کنند اتفاقا او کس از لشکر خراسان که بخبر گیری پیش رفته بودند و ایشان بحسن بیک برخورد بحسن بیک رسانیدند که برحسب فرمان حسن بیک روان شده میخواست که بآن دویست نفر بریزند و چار خود نداده و در اکرفته بپایه سریر اعلا آورند جازا و صورت حال استفسار نمود و کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی را بسر آن دویست نفر فرستاد و ایشان رفته بعضی مخالفانرا دستگیر کردند و بپایه سریر اعلا آوردند و بعد از چند روزی تاکه بکنار آمده و می همایون آمد سواران سورن اندخوی و شاهزادکان و امراء و مقربان و بهادران فوج فوج زانو زده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که شب مصلحت نیست که برسر باغی روید صباح معلوم شد که ان جماعت زیاده از هزار و پانصد نبوده اند لشکریان خراسان تاسف بسیار خوردند و خاید ند و چون سپاه پادشاه ظفر پناه از قلت طریق قوی ضعیف و سخت سست بودند و مجال ان نداشتند که بتاخت بیرون روند تا در میدان حرب جواب خصم دهند و سپاهان تراکمه در غایت قوت بودند و پیوسته تاخت می آمدند و هر کرا از ترک و تازیک که می یافتند می کشتند و قتلی جلل اهل خراسان بدین وتیره که ذکر ان بود و دراین اثنا شیروان شاه باغی کشته کشتی را بدان طرف کشیده خلق بسیار از مردم اردوی اعلا که بجهة معامله و سود و بداد و ستد بجانب رفته بودند همه را اسارت کردند و بسبب مخالفت او ان بود که امیر حسن بیک پیش او فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای از این طرف بولایت خود خواهند رفت آنزمان معلوم خواهد شد که نتیجه و سعی ایشان چه خواهد بود و شیروان شاه از این قصه بدیشان شک شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید و پادشاه و امراء و لشکریان از فقدان آن مهموم و حیران بودند و بر فوت حیل حسیل که فرصت متوجه ذیل شده بود و اشارا بمجلی پر حل سیدند و از انجا که از رعایت و شوار بود و زیاده از نیم فرسنگ در ان لای و گل پلاس شدند و قالی خیمه و سراپرده می انداختند و با نواع حیل راه میساختند و میکشتند و سلطان سعید بنفس نفیس ایستادگی و اهتمام تمام مینمود تا مردم از ان گل و حل بیکشتند و بسیاری از چارپایان در غوث و بعرصهٔ تلف آمد و بعد از شقت از آن ورطه بیرون رفته در موضعی مناسب نزول کردند و پسران امیر بسطام و خواجه برهان کرمانی که صاحب دیوان بودند بحسب فرمان سه هزار سوار و دویست توپان زره بر بدند که از قول بعضی تاجران که سفینه بخرمه بیاورند و در دوازدهم حسب امیر سید مراد را بقراولی فرستادند و چون اندک مسافتی قطع کردند ناگاه چهار صد سوار از جانب مخالفان که امیر بیک مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیر بیک با امیر سید مراد گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله راه دوستان صد ساله اند شمن گردانید اکنون بی انکه جنگ کنند با مصالحه نامه فرستاده تا امراء بزرگ از انجانب بیایند که امیر حسن بیک ضمنا در مقام مصالحت است و نیز از انطرف خواص و مقربان خواهد فرستاد تا تمام صلح قرار یابد روز دیگر امیر سید مراد و امراء عالیمقدار بیرون رفتند و امراء روز گذشته را دریافتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر سید بر سر ایشان تاخت و یک حمله بهم بگذاشت و بعضی را دستگیر کرده بارو می اعلا فرستاد و خود که و عقب گریختگان سود امیر سید از خون گفت که این جماعت گنگ اند عقب نتوانند دوید و از و اجبات است که ایشان مالاغ نداده امیر سید مزید نشیند و مسافتی از عقب ایشان قطع کرد ناگاه امیر حسن بیک با سه هزار سوار آراسته بپایان آسوده نشسته از کمین گاه بیرون آمدند و بر سپاه خراسان که مشغول با دلجه شده بودند حمله آوردند و قریب پانصد کس از امیر و امیر زاده و بهادر از بغل آخته و دار شاهیر کشتگان سید جنید پسر امیر بایزید بود و سپهلوان حسین دیوانه و امیر حسین ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد خوجین و امیر سید مراد کرد کار کرده بدند بقیة السیف فتان و خیران گریزان شده جان شیرین بار دو رسانیدند و پسران امیر علی شکر که همراه امیر سید مزید بودند بازگشته بکنار اردو رسیدند اما در پناه مدد و لشکر سلطان علی همراه ایشان همدان رفته دو دانجا اوردو بفصل آورده دند و آن هنگام امیر زاده حسین علی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت و انبوه قرای سلطان سعید اقتضای ان کرد که شخصی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد بجهة تاکید مبانی مصالحه نزد امیر حسن بیک فرستاد تا بمین التفات و حسن اهتمام او ان قضیه اتمام پذیرد و در هشتم اختیار بر مالیخا بسیادت و با یالت انتساب امیر خیاث الدین محمد که از اخفاد امیر سید قوام الدین و شاعل و سازی بود و ذکر ان جناب بقضایای حضرت صاحب قران کامکار گذشت و بفنون آداب متبحر داشت از سایر سادات داشت گشته شد و ان جناب متوجه شد و بارو می امیر حسن بیک رسیده بقصر انتساب بر سم استقبال قیام نموده از خرکاه بیرون آمده مراسم اخوار و احترام بجای آورد و سید او آغوش گرفت و گفت هر چند مرا از مهمات مصالحه نبود اما از اشارت

از اشارت جناب سیادت مآبی بتجاوز چگونه جایز توان داشت در این اثنا فتحا راعظم السادات امیر سید ابراهیم قمی با تفاق مهد علیا والده سلطان سعید جنت مکان مهم باردوی امیر حسن بیک تشریف آوردند در این چنین سعیدی اردبیلی که پیش از این امیر حسن بیک او را جهت مصالحه فرستاده بود در جهت نموده بعرض رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف اند و خود بنجود ویران میشوند مطلقا بصلح راضی میباید شد امیر حسن بیک این سخن را در خاطر جا داده چون فرستادگان پیغام سلطان سعید شنیدند که اول تو در مقام مصالحه برآمدی و ما بدان راضی نشدیم لاجرم از روزی که نمی اندیشیدیم پیش آمد اکنون اگر طالب صلحیم هر چه فرمائی تعهد میرسانیم چون سخن سعیدا ردبیلی موثر افتاده بود این ملتمس پسند دل نیفتاده و امیر حسن بیک گفت که کار ما و شما از صلح گذشته و مهم سلطنت او زیر و زبر گشته مجموع امرا و خراسان عرضه داشتند نوشته پیغام داده که ایام دولت سلطان سعید بنهایت انجامیده و اقتاب دولت و شوکت او بسر حد زوال رسیده و بعد از آن امیر حسن بیک شرایط تفقد و دلجوئی امیر نیاث الدین بجای آورده و آن جناب گفت که شنیده ام که میرزا سلطان ابوسعید وعده حکومت ساری بتو داده و تو آن وعده را بوجود انکه بر آن قدرت داشته در بهانه روزافشی خود را طلبیده فرمودند تا نشان حکومت ساری نوشتند و مکمل بخانه تسلیم جناب سیادتمآب نمودند و فرستادگان سلطان سعید را رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر واقعهٔ هایلهٔ پادشاه عظیم الشان سلطان ابوسعید

که کام سرو سهی سپهر آبی داد
که بار خشک نکردش بهار بیش بداد
کرا نداد فلک تاج سروری بسر
که بند حادثه بر دست و پای او ننهاد
آخر الامر اقتاب بقا بافق فنا غروب کرد چنین
وزرع حیات بدهس ممات در دولی نهال زندگانی هیچ سرو قدی بر جویبار عمر او لا نکشد که نخل بخت حریف اجل آن را نخشکرداند هرگز از شرب مسرت و امانی قدح راح نوشید نا چار روزگار ناسازگار کاسی پر از شراب غموم ناکامی چشانید مویدان بعقال و موکد ان بحال آنست که چون مهد علیا والده سلطان ابوسعید و امیر سید ابراهیم قمی از یورت امیر حسن بیک روان شده بار دوی میرزا سلطان ابوسعید رسیدند و عقب ایشان دلاوران ترکمان بدان حضرت در حرکت آمدند و مقارن آن حال امرا خراسان ساکن خود گذشته بار دوی امیر حسن بیک پیوستند و چون سلطان سعید شاهد نمود که کار از دست رفته بوقت نیمه روز غنان بر تافت و پسر امیر حسن بیک مانند شیر ژیان از عقب او شتافته و آن حضرت را کرفته تعجیب بارو در سانید و بحافظان سپرده خدمت او را مضبوط نگاه داشته و بعد از دو روز امیر حسن بیک او را طلبیده چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدند و بعد از انکه در مجلس آن دو پادشاه ترکمانان قرار کرفتند امیر حسن بیک هر کونه تکلیف نازکردند و حکایات سابق در میان آورده اظهار نیکوبندکی خویش کرد چنانچه بایی که بهر ابر آن دیده بود بر زبان آورده سلطان سعید بجوابهای مناسب داد و چون از جانبین کفت و شنید بسیار واقع شد امیر حسن بیک آن پادشاه را بکوشمالی بوضعی که محفوظ بوده باز کردانیده در خاطر داشت که سهیی با او نرساند بلکه منحیث که استیناب تجمل ان حضرت مرتب داشته بدیار خویش فرستد و چون در این باب مشورت نموده امرا با تفاق کفتند که در زمان که هیچ مخالفت ظاهر نبود خاطر جانب اعتماد نمیبود اکنون که اینهمه اهانت و ذلت با و رسیده مرد ماقل چگونه بروی اعتماد کنند و لا محاله هر کاه که قدرت کردانیده یا راز پی در پی بر کنند و بیشتر از همه قاضی شیروان در باب اقتا و اعدام سلطان سعید سعی نموده سبب انکه در این دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود و سلطان سعید اظهار مافی الضمیر کرده با وی کفته بود که بواسطه مخالفت شیروان شاه و باز کردن فتن ما کولات امیر حسن بیک بر لشکر چغتای استیلا یافت والا این صورت کجا میشد قاضی شیروان اندیشید که اکر این پادشاه خلاص شود و بر اینه یا ر ستیلا یابد خاک شیروان را بتوبره سپاهان برداشته بواسطه نفاری که از شیروان شاه دارد بنجر اسان کشد و در دویم رجب سنهٔ ثلاث و سبعین و ثمانمائه امیر حسن بیک سلطان سعید را با تفاق امیرزا بابا و کارمحمد فرستاده و چون نزدیک رسید شاهزادکان از بارکاه بیرون آمده پادشاه را در اغوش کشیده و بنجر اه مراجعت نموده سلطان سعید خواست که در عقب او قدم پیش نهاد و امراع کردند و کفتند بهانجا بنشین او دانست که مهم بکجا رسیده و در همان مکان رو بقبله نشسته رشته حیات و منفراض اجل انقطاع یافت هرکز کمان برد که این سان ناکاه فرامانده روزکار چنین باید

ذکر بیان حکایات از هر باب که لایق سیاق تاریخ است

چون میرزا سلطان ابوسعید از قبول خویش بیرون نیامد قرع و زاکبر در میان خلایق پدید آمده مردم از هر طرف چنان سراسیمه شدند که مردان زن و سیاه از سفید نشناختند و لیران دیوان تر انکه که از شیشه ضبط بیرون جسته بودند در اردو بر خاستند و بهیچ سببی شغول نشدند هنوز سراپرده و بارکاه بر جای بود که امیر حسن بیک در رسیده بر در بارکاه با ایستاد و بضبط خزاین و حرمت حرمها فرماند او خواجه سرایان و مستحفظان خواتین را تمکین فرمود که بدستور معهود بمهم خود قیام نمایند و چون لشکر ترکمان عنان تمالک از دست داده بودند بحرد و قول و حکم از ما راج باز نمی ایستادند امیر حسن بیک را آتش غضب التهاب یافته چندکس را بر خاک هلاک انداخت و حکم نفاذ یافت که سپاه ترکمان و سیاقی چغتای بیرون روند مجموع بموجب فرمود عمل نمودند و عجزه و فقرا روی بدرکاه امیر حسن بیک نهادند و فرزاندکان لشکر خراسان و امرا چغتای در ظل رایت امیرزاده بابا و کارمحمد جمع کردند و اعیان و سران سپاه خراسان را بغایت و رعایت فرمود و شاهزادکان عالیشان و امرا بسمرقند و خواص و مقربان سلطان سعید بعضی و اطراف متفرق شدند و بسیاری از ایشان بخدمت امیر حسن بیک قرار آمدند و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد سلطان سعید بودند از لشکرکاه بیرون رفتند و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ از کرفته بارو دوی امیر حسن بیک فرستادند

و میرزا سلطان محمود با امیر سید مزید و جماعه از امرا سلامت بخراسان آمدند و امیر عبدالکریم صدر و مولانا قطب الدین طیب و امیر احمد بارلاس را در نخجیر کشیدند و از امیر کل عبدالکریم صدر که مردی بکر بود و فی الحقیقه باعث نزاع امیر حسن بیک و سلطان سعید او شد سخنان ملایم عرض آن جناب ساخته بود و فرمان شد که خدمتش را پوست کنند و از بارگاه ساخته بر ممر لشکر نصب کردند و محمد وحی مأمور شد که مولانا قطب الدین طیب را متوجه دیار روم شده و حرمت تمام یافته مدت چند سال دولت و اقبال کرانید تا جهت انیروی پیوست و چون خبر وفات سعادت سید جناب افتخار الاشراف خواجه غیاث الدین بهادر که سالها نیم همدم و جلیس محرم جناب بولوی بود و اکنون ملازم جناب مقدس حضرت سلطانیت را بتعزیت بجای آورده بهجت ترویح روح مولانای مذکور اساس عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان مجتمع بودند قصه امیر حسن بیک بعضی از مقربان و مخصوصان سلطان سعید بجهت امان پوشانیده و بچشم عنایت و التفات بحال ایشان نگریست و سر کرده اصیل و وطن مالوف بود و خصوصا انصراف ارزانی داشت و بشیر مردم خراسان ازاده کیلان متوجه بقصور شدند و حکام کیلان در رعایت و تفقد آن جماعت بقدر میسور سعی نمودند و چون خبر کرفتاری و قتل سلطان سعید بهرات رسید و بلده و ولوکات فتنه عظیم پدید آمد و امیر قنبر علی که وران اوان از خصاصیان شاه و مان نبیت یورش از دربایجان آمده بود در ظاهر نرشته بود و باندرون نقل کرده و مدت سلطان سعید را اندر برآورد سر قند با نفراد داشت شاه بود و تحقیقا در خراسان و ماوراء النهر شهره سال و چون از این عالم فانی بنا کامی رحلت نموده و پسر نامی یادکار کذاشت و اسامی شاهزادکان کرامی بدین موجب است میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیک و میرزا بابکر و میرزا سلطان مراد و میرزا خلیل سلطان و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاده و میرزا سلطان محمود کذارشد و الا سلطان سعید بود از نواحی بخراسان آمد و از انجا سم قند پیش برادر بزرک خود سلطان احمد مقدم برادر اکرامی داشت عاقبت میرزا سلطان محمود بتحریک بعضی از امرایان بقصد تسخیر قندوز بظاهر سمرقند بغربت شتافت و سلطان سعید بجانب ولایت حصار تاخت و حکومت آنیار و ملکت بخشان بشاهزاده عالی شان قرار یافت چنانچه سابقا اشاره باو امامشرح حال میرزا الغ بیک چنانست که میرزا سلطان سعید ولایت کابل را بشاهزاده از زانی داشت و امیرها با که جهت حیات او نسزیدن داشت چند کاه بر جاده عبودیت مستقیم بود و عاقبت کمان نخوت و زید و بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل آورد و او در محفوظ کرد انیدند و برادران امیرها با قاق خان و دریا خان که از و کینه دیرینه و تشنه امیرها با را از میان برکرفته شاهزاده را بپادشاهی برداشتند و دو آن اوان امیر قنبر علی و امیرهای دیکر کالشاش متوجه کابل شدند که میرزا الغ بیک را استخلاص نمایند برادران امیرها با متصور آنکه بضبط ولایت می آیند شاهزاده را برکرفته سجده و بسیار فتنه و مردم افغان شبخیز را فتنه برکنار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را دزدیده بردند و برادران امیرها با از عقب ایشان شتافتند و مردم افغان شاهزاده را بدیده که مردم شاهزاده را بسیجا بودند در او ردند و پیش رو امیرها با سکاهی عظیم استوار کرد انیدند و مخالفان تشکها را بر میتابند جماعت افغان او را بامیر شجاع الدین محمد برند قی و دیکر امرا رسانیدند و بار دیکر شاهزاده را بر سمند کابل غزنین و تخنکاه سلطان محمود بسیکیکدن متمکن کشت و اشعه از حال میرزا الغ بیک آنست که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را مذ شاهزاده کرده و امرای عظام را مهمات ما ذیا تعیین نموده بشرح فتح ولایت بدخشان کشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آنیار اشتغال داشت و دانولایت را بسر شاه صاحب اختیار شده و پدر رشن را بنوعی از اقبال عازم پایسر را علی شده و چند روز و لایت را و را مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بطرف هرات شتافت و پسرش بجانب کاشغر و ترکستان بیرون رفت و امیر سید مزید بدخشان را قصد آن قطار را ورده بموالی و نفایس فراوان از خزانه شاهان برده و میرزا ابکر بعد ازان بموجب فرمود بجانب بدخشان رفت و ولایت را قصد تصرف آورد و ناکاه شاهزاده بدخشانی از جانب کاشغر بر سر ایل و اولوس خود تاخت و او را بقتل آورد و بار دیکر ولایت موروث متصرف شده و این خبر بسمع امیر احمد مشاق و دیکر سرداران که در حدود قندوز و بغلان بودند رسید ایلغار کرده بدخشان رفتند و شاهزاده را کرفته بقتل آوردند و چون صورت قضیه بسمع سلطان سعید کشت شاه سلطان محمد که بغایت زاکشوب و فتنه کریزان بود فرمان داوان بچیاره را امیر کل حسین و لد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدروازه عدم فرستاده و نوبت بکر میرزا ابابکر بولایت بدخشان رفت و شمه شرح حال خدمتش در مجلد سابع مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی امیر زاهم کر شیخ که شجاعت انتمی بود در شان و سلطان وارا، ولواب جهت شاهزاده و مشارالیه تعیین نموده و او بدان صوب فته ولایت مذکور را بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و یونس خان طمع ازان برکندند و دران تاریخ شاهزاده جوان بخت دران دیار بر تخت سلطنت و حکومت مستقر دار و اما قضیه سلطان مراد چنان بود که سلطان سعید او را بحکومت لرستان و پشتکوه نظام الدین امیر الاس در انسزیدن حیا تمام داشت بخدمت شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن بلد بفراغ بال روزکار کذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان و بخت تصرف بندکان سلطان سعید آمد شاهزاده برسم فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود ناکاه در شهناسی راه خبر کرفتاری پادشاه منتخب رسید و بعد از تامل بار کشته متوجه کرمسیر شده و در زمانی که بکشتی از اب هیرمند بکذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرمان ملازمت شاهزاده مقدم داشت آب کذشته کشتیها را در آب سپرد و او و اولاده را کشند که لشکر شاهزاده سید از انجهت تفرقه بحال ایشان راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرده و میرزا مراد بد حال و نادار بخدمت سلطان صاحبقران آمد و حضرت او را از خراسان بسمرقند پیش برادران فرستاد و چون حکم برادران نسبت باو حلم اخوان یوسف بیشتر بود و دیکر بخراسان رفته حضرت صاحبقران او را تربیت و عنایت فرمود و عاقبت شاهزاده را بجهت مصلحت ملکی بقلعه تیره تو فرستاده و دیکر خبری از وی بنیامد اما احوال میرزا سلطان خلیل چنان بود که سلطان سعید در ولایت هرات او را قائم مقام خود کرد انیده و شاهزاده چند کاه در انجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان

صاحبقران ثانی شاهزاده را روانه سمرقند گردانیده و شاهزاده چند گاه در آنجا بحکومت اشتغال داشت تا قضیه میرزا سلطان ولید چنان بود که سلطان سعید مغفرت
ان ولد عزا بامرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمت شاهزاده کمر بستند پوشیده نماند که مجملی از احوال اولاد سلطان سعید در این مقام
مثبت افتاد و آنچه بسبیل تفصیل نظر رسیده در محل سابع بعد از اراده قادر صانع رقم زده کلک بیان خواهد انشاء الله تعالی

کفتار در خاتمه کتاب

حمد لا محد و للمنه که بعون تائید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید و حالتی که سوم
اوراق را و اشتار و ابیات عجیبه روی نمود بنا بر عذر اتی که دست قلم مشکین رقم خواست که این را نیز لمحی کرد اند تبیین این مقال انکه چون کمیت خوشخرام قلم بمیدان
جلوس حضرت خاقان سعید رسید ضعف جگر و درد کرده بمثابه بر قسم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بل مجال نشستن نماند طبیبان معالجه این غریب بیکس
پرداخته بسلوک طریق پرهیز که در نظر بصیرت بسیار دشوار نمود ارشاد نمودند چنانچه قرار دادند که هر روز بدو سیر گوشت کوفته نان اصلا بدان منضم نشود و دو سیر شوربا و
یکبار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی بجای آب باید شامید و چون نقد حیات تحفه عزیز و میوه نایاب گینه از اشارت آن جماعت
تجاوز جایز ندانست و با وجود این ضعیف قوی دست یاط در اکل و شرب که فرموده بودند ذکر کتابت منع نکردند و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم و نسبتی بکار خود
مشغول شد بمثابه مکشوف و مبهم گردانیده لوح قلم اکاه که از بدایت سلطنت خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف بر پهلوی ست
برنهان و لسان نفیوشت و از صعوبت در میان نتوانست که یک صفحه را نوشته و بسلک تحریر کشد و بعضی از مهده طبا گفته اند که اینقدر مشغولی در ایام مرض باعدم ایشان دوم داخل
دارد و اگر بعضی از لیالی از کتابت صحف اعراض نمیود و در آن باب اهمال ورزیده باشد راحت مشغول میشد خواهای عظیم دیده از هول آن بیدار میگشت یا حرارت مفرط
بر مزاج مستولی شده بحال اغما می آمد و چون بستر رساق در تحریر شروع میرفت و حواس ظاهر مهمل بباطن کرده رویای صالحه اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها که چشم
نا توان می غنود از نصف لیل تا طلوع افتاب بحال اغما می نمود و بمثابه تکلیف این معنی بظهور نمی پیوست الا از کراست عالی منزلت معالی منقبت قهرمان علم و کمال خورشید
فلک فضل و افضال اجمل الامراء و اقوامهم بالآراء العالیه و المحالات ارباب الدول امجدهم بالفضایل المتعالیه الذی لم یر عن الافلاک مثله و عدیده و لم یسمع الاذان
بعطارد شبهه و بدیله مؤسس اساس العدل و الاحسان قامع بنیان الظلم و العدوان الذی انامله مفاتیح ارزاق العباد و فضلا و ایادیه مفاتیح ابصار الحاج لفقراء مقرب الحضرت السلطا
و مرجع الامراء الخاقانیه المتحاصن بحبال الملک بعلی الکبیر نظام الحق و الدنیا و الدین امیر علیشیر زین الله تعالی شیدالاماره بآثار قدامه و نظر ریاض الملکه بمطاعیر اقلامه
الهی تا بود افلاک انجم بهاوانام متکیش جهان کم بناید الهی با منصور بتد بر بش ممالک کشته معمور و عای صبح خیز انش قرین باد سعادت یار و دولت همنشین
باد ظفرت تمام کتابة الکتاب مشحون باجناس الکلمات العبارات من التشبیهات الترضیعات و غیرها تمامه بالاداب
المکنون با نواع الاستعارات من تخیلات التوشیحات باقبال صاحب المجد البازغ و العلی الذی مدیده بالاقبال و
الاحسان و الافضال و الامتنان لازالت بالرقاب فضاله و جاهه لامعا و
شارقات اقباله و همتهانه ساطعا یوم القرن بالقرانة السرمدیه
و النظرة السعودیه تمام شد جلد ششم از جمله هفت
جلد کتاب روضة الصفا نبیره
محمود بن سید بن شرفشاه
پنجم صفر المظفر
سنه ۹۱۲

هو الله تعالی شانه

جلد هفتم روضة الصفا

در ذکر احوال خاقان سعید سلطان

حسین میرزای بایقرا و اولاد

امجاد او در دار الحکومهٔ

مبئی چاپ گردید

و الله الموفق المعین

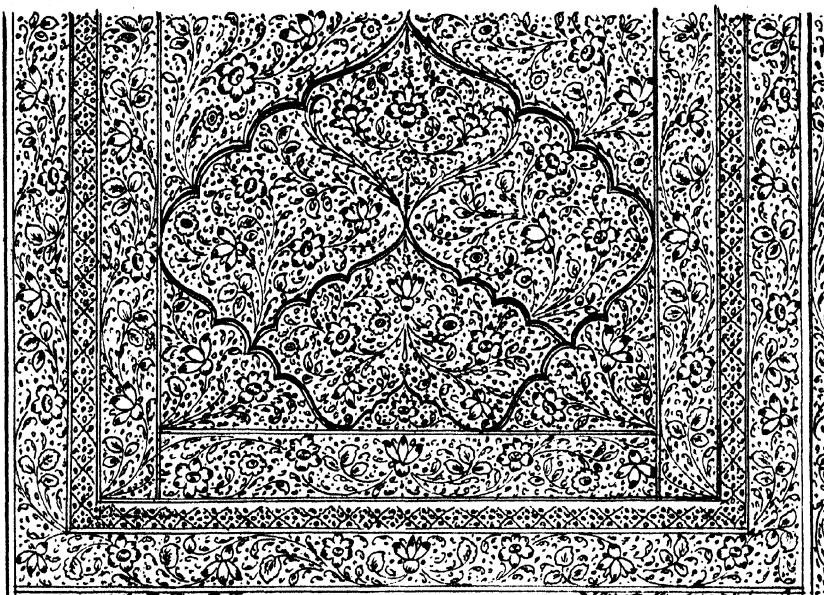

جلد هفتم از کتاب روضة الصفا و هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حصول سعادت دارین حمد پروردگاریست که ابوالبشر را از قعر خاک تیره میافرید و تاج و اجاج باحتجاج خلافت برسرش مینهاد و انی جاعل فی الارض خلیفة خلعت باطلعت علم آدم الاسماء کلها پوشانید و بر سریر جنت المأوی بنشانید و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجودیست که از محض حکمت انتظام حال عباد را در اطراف اکناف آفاق بدست سیاست بعضی از اولاد و نامدار ذوی الاقتدارش خط و مربوط گردانید آرایش طغرای غزای فرمان خاقان انبیای اولوالعزم صاحب قدرت شاه ستایش پادشاهی است که ملک و ملکوت جمیع مکونات در حیطه تصرف اوست و نمایش دیباچه دفاتر تواریخ پادشاهان ذوالحشمه شکر صاحب الجودی است که از صلاء اعلا بسیط غبرا یک نوالیست از خوان فضل و احسان او ❊ نیابی تو بحمد و شکر خدای درون سرا پرده غیب جای و تحف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات بروح مطهر و مرقد منور شفیع روز محشر و صاحب حوض کوثر آنکه حیث جلالتش کسری در ایوان کسری فیصر انداخت ❊ سریر پادشاهان کرون فراز بدرگاه او بر زمین نیاز و بر او و آل و اصحاب و عترت و احباب و موالی او یوم التناد اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر محمد بن خاوندشاه که چون علت غائی جمیع این اوراق و ذکر صاحب قرانی است که این بنده غیاث الدین خوند میر ملقب سایر فضلا و کافهٔ برایا عموماً و خصوصاً مرهون کرم و احسان او بنده خواست که این کتاب را بسبق سلف و ارباب تواریخ عالی انتما تاریخ سازد و بنا بر آن در مجلدات سابقه احوال آفرینش عالم و آدم و خلقت جان بن جان و ذکر انبیا علیهم السلام من لدن الملک المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه اکمل الصلوات بوده اند و ذکر ابتدای خلقت نور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله تا انتهای وفات او و ذکر خلفای راشدین و ائمه اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شده و دیبای حکمای عالی مقدار که بقوت حکمت عالم ایمان را معمور و آباد ان گردانیده اند و وارد مندرج نمود اکنون بجه از اتمام مجلدات سابقه باشارت حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی ظل الجلال علی رؤس الصغیر و الکبیر ذکر بعضی وقایع و حوادث و سوانح مهمات از ابتدای تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحب قرانی که من بدو نشو و نما تا اوان اوج و ارتفاع در ظل عاطفت و حمایت حضرت خاقان منصور ظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خلد الله ملکه و رفع اعلام دولته در این مجلد بنوک خامهٔ مشکین شمامه و حبیر تحریر آورده بحکم الماموز معذور شروع و آن باب نموده شد امیدواری از حضرت احدیت جل ذکره آنست که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را

این قسم را هم برقوم قلم کرد و اندکی از مجلدات کلهم با تمام رسید و مقبول طبایع فضلای حال و استقبال گردد و از این خاکسار همیشه تا قیام قیامت یادگاری خلف تا
دها آثار شرعت فی القسم لسایع من الکتاب بتوفیق الملک الوهاب ذکر تجلی از اوصاف و احوال خاقان منصور مظفر لوا مفرغ السلطنه و
والخلافه والدین ابوالغازی سلطان حسین میرزا شداد عرس ایکارسخن و میرایه بند عذار حکایات نو دکهن جواهر آثار خاقان منصور را
برین منوال در رشته تقریر و تحریر کشیده بر منصه ظهور می آرد و که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات متتابعی دسپه جود
وسخا چه خورشید تابنده و ابر خطا در دستهان مهره از دفا بهار ایام و دلتش چون ایام بهار خرم و خرمی ایام سلطنتش مانند هنگام خرمی و دلارغم و ارشحات
غمام عدل و احسانش گلشن چون بهشت از فیض سلسبیل شاداب و بارور و از نسمات کلک افضل و امتنانش شمال اقبال مشحون از رشحات کوثر سرسبز و سایکسه
و از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان آرای
رستم را مجال ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریزی بنیاد شجاعان هفتد یار تو انان را برانداختی و از سهم کرز گران سنگش کیوان
برسپهر تنهم اضطراب نمودی و از بیم پیکان خدنگش چشم ریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا هه وقت بکر دن خصم میرسید و شعله سنان
خونبارش در صحرای وغا هادم خرمن حیات اعدا متوقع میکرد و اندیشه بزم عیش و نشاطش هشت ارش از جوانان حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون
گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفای حدت عبرت افزای آب و آتش و نتایج فهم ثاقبش در اثنای ملاغت بیان سخنان سحبان طبوع و
دلکش مثل طبع پاکش آب افسرده و تیز فهم تیزیش آتش پرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورد می و نقش وجود اهل تکبر و تجبر
تیغ سیاست از لوح هستی سترد می و بهنگام تواضع و فروتنی قدا بیعت سلیه خیر البریه نموده بر طریق تمام انا بشر مثلکم یوحی خود را با ملازمان آستان خلافت نشان
یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تشییت دعائم ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی همت بر انهدام قواعد بدعت
و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی در رعایت سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار مرکز تغافل و اجمال ننمودی و در ارتکاب
ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و هفته دو نوبت بروز و شنبه و پنجشنبه قصات و علما را بمجلس شرع
اعلی طلبیدی و همچی که بودی بمقتضای قوی ائمه دین بفصل و سایشهای بصحبت درویشان و کوشه نشینان و مجالس وعظ و اعاسبا تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ
اسلام و واعظان شیرین کلام بر ذمت همت عالی همت واجب و لازم شمردی و در بنیاد ابتناع خیر و مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات عنایت جلیل و راغب بودی
و قصبات معمور و مستغلات مرغوب از خالص اموال خویش خریده و وقف نمودی و در تعمیر قصور و کشاسای و عمارات فرح افزای سعی و اهتمام نمودی و در طرح مباحث
و مباینی و مفاخرات تجار و ریاحین نفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی و از اوایل تمشیم صبا بی و میادی احوال نشو و نمای بوسته تعلم اندیشه نقش جاه کنی
بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت و صغر سن سلاطین ذوشوکت خوانین صاحب حشمت امعه و م و نا بودنگاشتی بنا علی هذا در سنه احدی و ستین و
ثمانمایه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده مرو برزین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را
ضبط نموده بواسطه سیورغالی بعضی از مراد احیان ـ وی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمایه در الفتح استراباد را در احیه سعد لوکه کشن
میرزا جانشاه بولشراع نموده و چون سلطان سعید متوجه آنجا گشت و مصلحت دمقابله و مقاتله ندیده از انجا بصوب عراق توجه فرموده و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمایه
که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید همعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هرات شتافت و للاز مانش بالتعجر ان بلده فاخره باسهال و حمی مبتلا گردیده و در روز جمعه عاشر
ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و بشحات سحاب معدلت انحضرت تازه و فتنه و فساد که در اطراف بلاد
خراسان اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چاران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت
و نصرت بر پرچم علم انحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار منهزم و محله جهادان موکب همایون و رحیم شکست ما و را و اخر همین سال میرزا یادگار محمد بن امیر جهان شاه
مستظهر شده رو بدی بدار السلطنه هرات نهاده و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف همدان و فا باب
انعطاف داده و بعد از انقضای چهل روز باره دیگر بمرافقت فتح و ظفر مستقر و دولت و اقبال ملازم شده و در شب بیست و سیوم صفر بوقت سحر باغ زاغان در آمد
میرزا یادگار محمد از انجا بجانب دامغان رفته و در اواخر همین سال میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت از
مطلع اقبال آن حضرت طالع شده میرزا سلطان محمود و سه روز بهدایت نهاده چون از آن کنار آب آمویه تا ولایت همدان و بخت تصرف خاقان منصور قرار گرفت
و تا شهر سنه اثنی و ثمانمایه در غایت اقبال و نهایت جاه و جلال او قات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در غلالی آن اوقات بحکم عارضه مفاصل اعنی
پادشاه گردون غلام از دفار بازمانده و هر یک از اولاد امجاد انحضرت نقش مثال استقلال بر لوح خاطر نگاشته و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن
چشمه و چراغ رودبان صاحبقرانی پسر بزرگترش بدیع الزمان میرزا نایره قتال الملتهب یافته و سلطان بدیع الزمان میرزا آب معاودت نیا و بر بساط قلمرو شافت

و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کروفاق افتاده بالاخره بصورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت فارس و توابع آن تا کنار آب مرغاب قانع شده بعد ازآن طریق مخالفت پیمود تا در سنه احدی و عشرو تسعمایه خاقان منصور بعزم عزم ابوالفتح خان محمد شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از راه السلطنه هرات نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا آلچی بقدر آلهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه سال نهصد و بیست و هفت در ریاض خیابان اشتغال نمود و آنحضرت نزدیک هفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بسبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران رایت دولت و اقبال می افراشت سال برفراشت و خواجه عبد الطیب و خواجه شمس الدین محمد روایه و خواجه جلال الدین میانجی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه نظام الدین و خواجه قوام الدین و نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین کرمانی و برادرش خواجه امیر الدین محمود و خواجه عارف الدین بیکائیل و خواجه جمال الدین عبد الله و خواجه نعمت الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین قاسم در سلک و زرای خاقان منصور منظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کدکی و سید شمس الدین محمد اندخانی و خواجه غیاث الدین علی شاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و خواجه قاضی برهان الدین محمد مروزی و میرک جلال الدین قائم و لد مولانا شمس الدین محمد این و غیاث الدین محمد رشهدی و مولانا شمس الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین و سلطان ابراهیم امینی بنوبت بر حجه صدارت آنحضرت صعود نمودند چون مجملی از سیر ستوده خاقان منصور بسمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور نافت و منه الاعانة والتوفیق

در بیان شمه از علو منصب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آنحضرت جنته منزلت

ایزد و خود علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو منصب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آثار است بنا، علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عرب و عجم محافظت صحبت نسب مینموده اند و بعظم و شان هم و مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده و بشایبه شیاهت خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحب قران و نقاوه خواقین کشورستان بوده زیرا که والدجته اثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور کورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیکم بنت امیرزاده علی بن میرزا اسکندر بود و از قوم الچکای که بسته سلطه چنگیزخان میرسد و مادر قتلق سلطان بیکم بی بی فاطمه بنت امیر کخیره بن جغتل بن سودون بن بات کبلکان بن تومنه بن بیتی خان و والده قتلی خان فاطمه قتلق خانم بود و بنت اقتمور خان که از اولاد کبلک خان است و مادر قتلق خانم سکینه خانم بود که اولاد قتلی تومنی نیز میگفتند و قتلی تومنی و خترقدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است آن جناب و لد شیخ عبد الواحد و او پسر خواجه عبد الهادی است و او خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره العزیز است و مادر یک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم بنت امیرزاده سلطان ابن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تاجکون بود و امیرزاده سلطان حسین پسر محمد علیا قاسم بیگم است بنت میرزا امیر تیمور شاه و مادر قتلق بیگم که زن سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن امیر سونجک بن قید وخان بن اوکتای قاآن بود کس را نبود چنین نسب در عالم ولادت با سعادت خاقان سعید منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل تولکی دیرانی که بده قلعه خان اشتهار دارد اتفاق افتاد شعشعه آفتاب طلعت همایون و انوار کواکب روز افزون تمامی ربع مسکون را اضائت و نضارت داد ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرفته و مشتری صافی ضمیر از فروغ ناهید بهجت افزایش بهره و رکردید سرمایه سعادت جاودان بدست آورد و هنوز آن نخ اقبال کامکاری از نسیم صبای صبح تمام نشکفته بود که شمایم فرمان فرمائی از احوال و اقوالش بمشام جان میرسید و هنوز آن تازه نهال جویبار امیدواری از لوامع انوار بشره و نمایش نکشیده بود که دلایل آثار و جلادت بخش کشورکشائی از حرکات و سکناتش ظاهر و هویدا میکردید همانا که کمال برفروز دبلاغ شود بوی او عطر بخش دماغ همانا که نمایه شرق چهر کشنده غرب را روشن ار نور بهر خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت الدین خویش اوقات حجسته ساعات میکذرانید و بر چند بزرکتر مشاهده میرفت علامات سعادت و اقبال از ذرات افعال و واردات اقوالش ظاهر میکردید و دایل کیاست اکر بدیده فراست و چهین مبین آن آفتاب طلعت میتکریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت که بنور بدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده مینمود بی تامل بخاطر میکذرانید که علی اسرع الحال مفتاح ابواب امانی و آمال بر روی روزکار خواهد کشود از کذشتن ضرب اعلاست درجه اوچه نور پیداست

در بیان بعضی از احوال خاقان منصور در ایام جوانی و مشرف شدن بخدمت بلازمت میرزا شجاع در عین کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور کذشت در سنه تسع و اربعین و ثمانمایه سلطان غیاث الدین منصور متوجه دار الملک غفور کشت و چون چهارده مراحل از زندکانی طی نموده از زبان هاتف اقبال مضمون این مقال استماع نمود ای چهارده سال قرة العین بالغ نظر از علوم کونین فارغ نشستن نه وقت بازیست وقت بزرست و کارسازیست آنحضرت بالبداهه

با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک میداشت و پنجم سنه میرزا ابو القاسم آمده حضرت او را مشمول نظر اشفاق گردانیده مواجب مناسب تعیین فرموده و بمرور وقتی معهود و تقدمی ممهد بظهور میرسانید و در سنه ثمان و ستین و ثمانمایه که میرزا ابو القاسم با برادر خود میرزا سلطان ابو سعید مصالحه کرد خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات سلطان ابو سعید میل فرموده از میرزا ابو القاسم جدا شد و بسمرقند شتافت دو روزی چند بتوانوا ر عاطفت سلطان ابو سعید برو حیات احوالش تأنف کنه بهمان آن حال سلطان و بس میرزا محمد با تیغ خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و سلطان ابو سعید بر سایر میرزادگان لی امکا و کشته خاقان منصور را با سیر دگیس از قرابتیان در قلعه سمرقند مقید و محبوس گردونید هست که یوسف علنی باکه غیر مصر سلطنت میباشد از قید اخوان و زندان مضرت و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بخت رب سبیل الکاوزمان فرمائی میباید از غدر و بیدستان و مکر بلند نشان متاثر نگردد نافه مشکین اگر نبندش کنی در صد حصار بوی جان پرور از جوید طیب جان ازای او القصه چون این خبر مخت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروز بخم رسید مصوب خاطر غم واندوه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بسمرقند از سلطان سعید التماس مخلص مفرز گردانه مبذول افتاده آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون و عنان عظمت المصوب باصواب خراسان انعطاف داد بهمت خطر اگر همایون کامیاب از عقده کسوف بیرون آمد آفتاب و خاقان منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده بخدمت میرزا ابو القاسم شتافته و تا اخر ایام حیات او در خدمتش بسر برد آنگاه آن حضرت بر دوشاهجهان شانت و میرزا سنجر الدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده در نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته مصیه خود را که پسکا سلطان نام داشت بحباله نکاح حاش درآورده وصیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت و چند روز لوازم حزن و سوگ و مراسم لهو و سرور مرعی و داشته بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مطوی و مهجور گشت مساقیان سیمین ساق چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش در آورده از فروغ چهره ساقی بزمگاه طرب کل زاری بود بر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مینمود و بغایت سیراب بغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بر ایران چنگ بست رامشگران جوانان خنگ زلف بر قص آورده و مسازندگان دلنواز و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط در راه انبساط مردم بانگ دیگر و نوای غیر مکرر و لحنهای مجلسیان را تبا عشق و محبت مقید گردند نظم خوبی آواز میرود هر یکی بشهادل چو نشود جمع هر دو دیگیجا کار رضا جبدلان شود مشکل و در روزی که این طومی نزدک بوقوع می انجامید میرزا سلطان سنجر قضات و اعیان دولت یمانرا ضلعت فاخره پوشانیده و میان خاقان منصور آن عزت افزای بری و حوزعقد الفت و مودت انتظام یافت و اندک زمانی از نشاط سحاب عهد بانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدر دانه لوای فرح و نشاط بهستن کشت و چون آن کوهر شب افروز اکم عدم قدم بعالم ظهور نهاد و سلطان بدیع الزمان موصوف شد نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی شمس الدین نجو خاقان فریدون فر در مقام بیدو فرزندی سر برده با الاخره از جانبین صورت مخالفت زوی نمود چنانکه ذکر آن خواهد شد

جهانگیری خاقان منصور و اظهار مخالفت با میرزا سنجر

چون غایت دهاب لی لغت غرد شانه منقضی آن بود که خاقان منصور را بمسند استقلال بر تخت سلطنت و اقبال بنشاند و تاج و اج خلافت را بر فرق فرقدسای او سر افراز گرداند در آن اوان که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر ظاهر شده بر سر بر ملک نشانی نشست و در شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمایه که میرزا شاه محمود بن میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدین انهزام یافت و میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو نهایت خویش تعین نمود عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و جمن اولات که از بزرگان و دولت سنجری بود غبار نفار ارتفاع یافته حسن قصد جمس آن حضرت فرد خاقان بدل باینج سوار حلاوت اثار از شهر بیرون خرامید و بشرف ملاقات مشعف گردون مراتب جان علی بساول باشصت سوار جرار بانحضرت محق شده خاقان والا گهر بدیدن فتح و ظفر امید وار گشته عنان بگران بگران بجانب شهر انعطاف داد و چون بمرو در آمد دامن حزن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد و زمین مقدم شاه جوان بخت برتبت بر گذشت آسمان بخت در نوید یکدیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرای اهل اعلی باهم اتفاق نمودند و شبکه خاقان منصور بحیت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود شمشیر خدا ایگام اشقام گشیدند و نور الدین شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص انحضرت را در سر دوان گشتند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر در دوازده را مصیر مشتمل و در مقام استحکام بر برج و باره شده صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جان علی بحیله که توانست از شهر بگریخت و خود را بمبارزت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت بهمان لحظه آن زمینده تاج و سریر بماند خورشید جهانگیر از برای دفع ظلام خواست که بر معارج برج عروج نماید و متوجه دفع مخالفان گردد پیش پاشصت نفر از بهادران برجی که بطرف کاچکانست برآمد و مبرگاه در آن طرف فصیل بود مدتی خم پکان امر و در نهاد خاست بنا بآن در شهر غبار فتنه عاشوب ارتفاع و خاص و عام گرد مخالفت خاقان آفتاب احتشام را بر میان بسته و جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب را که در پایان آن برج سینه اده بودند چون هجوم مردان دانستند خاکسبوطائی برفرق دولت بخته روی بصوب فرار آورده بودند فاجرم در شبکه خسرو ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار سیل بسقوط نمود و خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدار المرز حسن چرکس و مردم ایراانجی ملازمت میاورت نموده قریب دویست کس در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و خاقان این حال میرزا سنجر مستوعر خویش خاطر جمعی نمیداشت از امرا و لشکریان راغب موکب همایون ارسال داشت و در میان مردی و طغیان نیران قتال اشتعال یافته بخت خاقان منصور بر تخت بهمنان بیروزی غالب گشت و انا عاقبت الامر احراهبابیات اجتماعی جمله کرده جان علی بساول باندیرجه شهادت رسانیده سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب لشکر گشته

میان کار زار انجا لفان کینه گذار باز گذاشته جانسپار خاقان کامکار زیاده از پست و پنجکس نمانده مع ذالک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور داشا رشجاعت و فرزانگی ظاهر خویش و تیغ خون آشام از نیام اقتحام هر لحظه بوصف مخالفان کشیده گذر نمیتاخت چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جان و قلی چمن از اصابت عین الکمال اندیشیده بدستاویز غلبه خان توسن همایون کرفشه و مبالغه تمام انحضرت را از معرکه پیرون بردند و مخالفان بعد از آن که چند فرسخ مرکب عالی را تعاقب نمودند خایب و خاسر بازگشتند و خاقان با متعلقان بجانب مرو چاق مشتاقه مدت پانزده روز در میان تنگ دره رحل اقامت انداخته انگاه از آن منزل کوچ کرده در موضع آهنه اغور را از غبار رستم سمند جهان پیما تنگ میدان ساخت و چون در آن وقت میرزا ابو سعید در تنج اقامت داشت و از آهنه اغور امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب کریخته ترفت بتمنا و خاقان منصور از آهنه اغور پای مبارک بر رکاب سعادت امتثاب در آورده منزل بامابفر شتافت و از انجا بجانب باخان توجه فرموده چند روز در میان بسر میبرد و بشدت آلام ایام بانجام مصایب نمونه با مید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر میسترده و در آن اوقات چند نوبت میرزا مغز آلدین سنجر بسپهسالاری لشکر بسر انحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداده و انحضرت در فصل شتا در بیابانی که در میان خوق و مرو هست اوقات کذرانیده و پای در دامن شکیبائی پیچیده بانتظار لطیفه غیبی میکشید

در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرتن و برخصم ظفر یافتن

چون سلطان مدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم شتا در بادیه خفقانا پیدا بود بجنگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کرت عزت و در حرکت آمده بر سر از کمند خفرایت الشرف خویش را محل نزول همایون کرانید خاقان مظفر با مبست و دو نفر از ملازمان که اکثر سیاه بود و بدان قلعه بجانب کوک کنبد مرو منهضت نموده و از آنجا خواجه اپژی لیاول را با چهار نفر دیگر جهة آب بیاباب روان فرموده و از آن حدود دو میت سراسب رانده بنظر آن شهریار میدان کامکاری آوردند و انحضرت ایشانرا بر خدام قسمت کرده بصوب طرتن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع آرش خواجه مشن که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر کریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت اثر کردانیده لوای جهان کشائی بصوب نسا برافراخت و در اثنای راه مصر و میرشاه ترکمان که از جمله نوکران علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایات بافته و چون منزل اسکوی محل نزول آن شیر بیشه پر دلی کشت خبر رسید که امیر یاما حن بواسطه هجوم سپاه میرزا جانشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدین بودند از جرجان کریخته و از طرف اسپورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان بکران بجانب جرجان انعطاف داده صباحی که پادشاه روز برسیاه شب تاخت آورد لشکر انجم را مغلوب و منهزم کردانید در منزل اسپورد با میر یاما حن رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازو مغرور رشده مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده و صف قتال آراسته اغاز کارزار نموده و خاقان منصور رجال ابطال را بعنایات خسروانه نوفزوا میدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر سر احدا تاخت و نبرک شمشیر خونریز و نیزه خرمنسان قزلباش کجکز جمعی از لشکر امیر یاما حن را مجروح و مبسر کردانیده بر خاک اوبار انداخت یاران و حمله دلیران میدان حرب آفرخته شده و تیر داد و ز شجعان باحره سلامت دو خته کشت که هر تیر آبدار و پیکان نیر انتشار را عکس خون کشتکان مسرد ان تخت برکشتکان رنگ یاقوت رمانی و کونه لعل بدخشانی کرفت تف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه چرخ ماهی لبسوخت غایت از تاب حمله رستم توان سپاه جرجان طریقه سنیر کذاشته روی بصوب کریزنهاده و ملازمان موکب نصرت نشان با میر حسن را کرفته شعله حیاتش باب تیغ آتش افشان انطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم رکاب عالمپناه آورده لطف پادشاه را شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف سپهر منیع خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان فیروزی صفات بود در ربیع الثانی سنه ثمان و ثمانمائه روی نمود و انحضرت اسپورد و میناء رقبه و مال بارس تیل ولایت را کرفته برامراء و سپاهیان منعمت نمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب استراباد و فتح نمودن آن ممالک بعنایت خالق عباد

و در آن ایام که ولایت نسا و اسپورد و مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبد الرحمن و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر روی کردانیده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور خلعت خقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که با علی فراق مشهور است جهة تاکید موافقت و اتحاد بدو فرستاد و میرزا اسنجر بی نامل محمود را احسن فرسوده و سنج و تیمور و سنج ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و اسپورد روان فرمود و از استماع اخبار آتش غضب خاقان منصور مشتعل شده خواست که جهة تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف داده و اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت رسیده عروس مملکت استراباد را در انظار انحضرت جلوه دادند و بتربای اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد لوکه بر اکثر امراء اعظام ترکمان بیمت تعشوق و رجحان دارد و حالا در خط جرجان لوای حکومت افراشته غیر را چشم در نمی آرد شتابا که بیمن توجه خاطر همایون مغلوب کردد و سایر تراکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و کفار ممالک مورث از خار طغیان مخالفان بر سته کشته هر کس از امرای جغتای در هر کجا که باشد درکاه عالمپناه را ملجا و ملاذ خویش داند لقد این سخن بر محک خاطر مخبر سریر خاقان جهانکیر تمام عیار نموده از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود و مقارن وصول نفیر و عینجه محمد خداداد که سالغار سپاه امرای میرزا با بتظام داشت باحمی کثیر بموکب همایون ملحق کشت و بغایت بغایات پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهات او از فرق فرقدین در کذشت و در زیر و زبر و از مردم تومتش سپاه سیاه پوش سپاهیان پر جوش بمثابه رسیدند و شتر ابطنیا روشنا

و ثنا بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار را سرمه دیده و تحف سیدار بسکر و انیدند و از آنجانب حسین سعد لو چون اخبار خاقان منصور خبر یافت از استرآباد بیرون آمده سلطان میدان با معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنی وستین و ثمانمایه خاقان منصور با مانند سلطان انجم در میدان آسمان نبرد آی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین تعبید لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام مینمودند و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند سخت فوجی از سپاه حسین سعد لو با لکمیتان غبار رخنک و شبرنگ آهنگ گذشتند و در یک نقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس رانده از سر چشمه تیغ ادبار یکی از شجعان را شربت هلاک چشانید و دیگری خود را پیش انداخته او نیز از بیمان قدح جرعه ناخوشگوار در کشید بعد از ان بهادران طرفین دست نهر از آستین جلادت بیرون آورده بیکدگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند بر آمد خروشیدن گرده ابر چنان کاسمان شد بی زینهار رخون بیان خاک اغشته شد تو گوئی زمین ارغوان گشته شد حسین سعد لو جمعی از سرداران نرکمان چون دست برد خاقان منصور و لیران کوه طرفنشان مشاهده کرد شکیبا پشت از معرکه گردانیده روی بفرار آورد و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از نزاکه را تیغ بیدریغ گذرانیده و حسین سعد لو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانید خاقان منصور به بشیر این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار عظمت سلطانه پیکی آورده جمعی را که در آن معرکه بچنگ جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده و عورات و ستورات تراکمه را از پاس بخط لشکریان امین گردانیده مرخص وطن مالوفا جازت فرمود چون غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر چنین اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر براطفال و نسوان قبیل عدو جمعی که بودند بسیاری رو رخص عدالت ترحم نمود طریق سلامت بسپاهان گشود لوای شریعت روی برافراشت سپر از اطراف ایشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادگان زده سوی وطن

در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جهان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد

چون آفتاب عنایت الهی از مطلع آمال آن برگزیده بسریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان سعید ثالث هجرت رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر جهد کشود و کلاه اقبال کلفتان استرابادرا بهمین مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اشراف و اعیان را بمراحم انعام و اکرام نواخت و بر شجات سحاب مجالس شبیم نوازش ستم زدگان را شاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم ستوطنان انولایت را از ظلمات ظلم باز رهانیده عنانش رعایای بجاره را از آسیب چنگ حوادث کروزگار بدکمان ترکمان نهاده بود بنجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب افتاب خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد و کشاد و دست عدل بر عالم گشنید بساط ظلم در نخچر و چون این جلوس همایون در بادی عشر اول نجکه کثیر التقدیم میمنت اثر عید بود بر روی منود محمد خدا داد و سایر امراء و الانژاد بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که هست چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مرین کرد تا بین الجانبین طریقه سنجیده مرافقت و اتحاد بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام مخجسته فرجام خوانند و روی زر از نقش القاب فرخنده اشباب بسکه قبول رسانید خورشید درخشان منجواست عین باشد تا سکه جنبش سلطان حسین باشد مقارن این حال فتق در دیش الهی از تزلزل سلطان سعید بیایه سریر سلطنت سریر رسیده و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانیده ایضا معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آنحضرت باید که در دفع اعلام شوکت سپاه نرکمان و دفع اعدای آن دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده و در سلوک اندام طریق مخالفت و معاندت بجانب خود را معاف و معذور ندارند مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آن جماعت بیخلاص نماید بر ملازمان انحضرت مسلم باشد و سیجکس ابواب تعرض بروی وی نگشاید خاقان منصور قبل در دیش را بانعام مرخص زگاه فرموده بخصت انصراف داد و جهت سلطان سعید تبرکات و تنسوقات لایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر خاطر از تسخیر ارجانشاه نرکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد میشاق را بجانب بیاچمند که تصرف محمد قوچین که از بندگان خاقان منصور قرین بود فرستاد محمد قوچین بفر دولت قاهره بر محمد میشاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و انحضرت بمقتضای کرم جبلی و ملاحظ عهد سابق محمد میشاق را مصحوب سید نموده بخدمت سلطان فرستاد و پیغام داد که ما محمد میشاق را شمول لطف و عنایت نموده ایم سده و سده ترا بدو سپردیم مسرت بخش مواخات و مصادقت را محکم رنگ داشته چون محمد میشاق و اسیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا بر عایت جانب خاقان منصور نپرداخت و اسیر سید را گرفته محبوس ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهایت عداوت از بین مخالفت بر دمید و روز بروز بآبیاری باغبان فتنه پرشور و نما میافت تا مدتی آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر و آشکار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالمیان نژاد

در اوایل سنه اربع وستین و ثمانمایه بمسامع همایون خاقان منصور رسید که سلطان حسین میرزا رسیده که بعضی احشام عرب که در حدود و بیار جمند اقامت دارند همواره متعرض ستوطنان انولایت شده نسبت بایشان و رونده طریقه راه زنی بجای می آرند بنابران عبد العلی ترخان را با نوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب انجماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا راحی شیاب و سبزوار تاخته اعلام قتد ار برافراخت چون

این خبر بعرض سلطان سعید رسید عبد العلی فارسی برلاس و حسین شیخ تیمور و امیر نور سعید مرید را بدانجانب فرستاد و امیر علی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باسترآباد مراجعت فرمود و چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر او غضب فرموده امرای سلطان سعید بعد از وصول بالنگ رادکان عرضه داشتی بجهت ارسال داشته سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد خاطر ساخت و با تمامی سپاه خراسان بدانجانب روان شد چون خاقان منصور خبر وصول امرای سلطان سعید را بالنگ رادکان استماع فرمود با فوجی از بهادران خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار فرموده بعد از آن که نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید بالشکر بسیار متعاقب میرسد بنابر آن رعایت حزم کرده باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار بر وجه احسن نماید و بنا را مضبوط دارد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و مخاصمت [illegible] پردازد و در اثنای راه احمد بابا توت با قومی از جلادت پیشگان پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافته لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده باسترآباد مراجعت نمود و رایات آفتاب اشراق بصوب خوارزم برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب مرحمت خاقان وافر منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون فشان روان ساختند و در آن شب بموافقت بازماندگان جرجان اشک باران از دیده غمام روان گردید و تا مدت سه شبانه روز حال بدین منوال بکذری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابر آن لشکریان سلطان سعید را میسر نشد که تعاقب آنحضرت نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکر باقی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت نمود با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده و بکشتی عبور نمودند و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود همعنان نصرت و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و مراجعت بصوب خراسان نمود

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بداق سلطان و مصطفی خان و نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب جرجان

چون خسرو منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا گذار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشاه سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بشرف عتبه بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده ماثر گذشت که عبد الرحمن جاوردی را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می‌افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جاوردی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغیان رسانیدند و یک کس از آن جماعت را گرفته بپایه سریر سلطنت آوردند چون تحقیق کردند معلوم شد بوضوح پیوست که پیر بداق برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده خاقان منصور به پیر بداق کلمات محبت آمیز پیغام داد و عقد اتحاد و انعقاد یافت و در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند مرتبت بر خاطر گذشت و خواست که همشیره آن مظهر لطف الهی را بحباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود و آن حضرت جواب داده که اگر مشیت حضرت باری بتمشیت این امر متعلق پذیرفته بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمسات پیر بداق را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و ابرام سر رضا جنبانیده و درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت ازدواج یافت زمره از امرای مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه حال بدین منوال دیدند از وی جدا شده بخدمت خاقان شتافتند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند بنابر آن میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشتند آخر الامر مصطفی خان در دار الملک خود متحصن گشته خاقان منصور باتفاق پیر بداق آن بلده را محاصره فرموده مدت چهل و یک روز بطول انجامید و در آن مدت بیست و پنج نوبت مقابله اتفاق افتاده از هر طرف طایفه از اهل بسالت با انهدام بنای زندگانی رسیدند و مصطفی خان از در مصالحه در آمد از طرفین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفت و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت بنابر استصواب آق صوفی بصوب [illegible] شتافت و بعد از آنکه چند روزی در آن سرزمین [illegible] و خرمی بگذرانید در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بنابر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر نشان در آورده با گروه اندک و امید بسیار بجانب استرآباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم بود در آن مملکت با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طالع شده و امرای سلطان محمود میرزا شیخ حاجی و امیر الله بردی بیک و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داده و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باسترآباد در آمده بار دیگر بر مسند سلطنت قدم نهاده خطه جرجان از فروغ آن خورشید اوج کسرونشانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و کرة بعد اخری خطبه باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه گردون درگذشت و آن خسرو والا نژاد در نشر برکات ولایت استرآباد و بساط عشرت گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات بگذرانیده بعد از آن ضبط مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بدار السلطنه هرات منعطف گردانید

ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هرات و ایراد بعضی از حوادث آن اوقات

صاحب دولتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بجز تسخیر یک مملکت چگونه قناعت فرماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز [illegible] بارگاهات عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی خود چه سان بگشاید بنا علی هذا چون ظفر لوای خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود و کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایت انداخت و این خبر بمسامع امرای سلطان سعید که در خراسان بودند رسید و میر سید [illegible] ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور

نشابور بود عنان ریز خود را بهرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمایه مردم بلوکات را التهنا آورده اسباب حصارداری با حسن وجهی مرتب گردانیدند
و امیر منیطیر نظر نام که داروغه آن ملک بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک را التعهد نموده و امیر نصیر دروازه عراق را متکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحکم آن بلده امیر حاجی
تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق با میر یار احمد سمت انضباط پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین درمنکی مقرر گشت و تنها بر فراز برج و باره و فراز
و فغان حاضر باش از منزل کوتال بحصار نیم در گذشت سید اصیل ارغون و امیر سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط خواست بجای آوردند
تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور تخت بجانب سرخس رفته آن خطه را در تسخیر کشیده و ایالت آنجا را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان بره جهان
نورد بهرات معطوف گردانید و در روز شنبه بیست و چهارم ذی قعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب
جنگ و پیکار دروازه‌ها را بگشایند چند روز باشتغال آتش قتال را در حین تاخیر داشته اشتعال آنکه هر دو بان بهواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره
و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند و در آن اثنا روزی خاقان سعید منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابر شیر کردون خرام سوار شده از باغ زاغان
بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با میرزا رسانید ایشان همین را فوز عظیم پنداشتند و بهت رصیدان تا بهار قلعه دولت کاشتند با این
عظمیت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سمند فلک سوار شده و تیغ زرنگار برکشیده از ازدحام لشکر ظلام چه اندیشه
زبان هر چند تنها ماند بحج آید کله بهر سو دواند اگر چند بسیار باشد گوزن ندارد بر شیر گیرنده وزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار بدکی برد و چون خاقان منصور هجوم بدو ایان با کلاه
یافت دست اعتصام بر عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشید بنفس النفیس بر آن حشر سکران تاخته در حمله اول
جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیة السیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر درآوردند و بهزار حیله خود را برج و باره رسانیده دست تیر و کمان بردند بعد
از آنکه یازده روز بر این منوال بگذشت ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل گذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در النگ کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت
و دو سه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ درانداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و دفع مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفرنما از کهدستان
در حرکت آمده در خیابان نزول اجلال فرمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت سیاه
بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز برو بان را مجروح گردانیده آثار کمال دلاوری
ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه را باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان تاختند و لوازم جلادت
و غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اگر کسی بدست برو بان گرفتار می شد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریاران نیز هر کس که
در نیچه نقد بر اسیر میگشت لشکر خسرو جهانگیر او را نیز بهمان شربت و جرعه میدادند در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده و از آب آمویه عبور نمود
بنابر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هفتم ذی الحجه از خیابان بصوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود و چون در ولایت بادغیس منزل نمودن از فر نزول خاقان دشمن
شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسیده بشرف عرض رسانید
که امیر سید فرید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه نبرد و دلیران ماوراء النهر همه شد خوی و سر جنگجوی بتندی و جنگاوری کرده خوی بعزم سنور تاختن حرب بنزدیک
مرو هی درآمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امراء و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده خاطر را کار بر اصاغر برآن
قرار یافت که بیاد حمله ابطال رجال شیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بر این عزیمت از
منزل تودن کوچ نمود و در منزل تاب امیر مظفر برلاس بموکب همایون سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر لوا از موکب همایون سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر آب از
ترناب شبگیر کرده در الشت شیحعلی نمود و مانند نکبت ادبار از موکب نصرت آثار بگریخت و بمرغاب شتافت در دامن دولت سلطان سعید او بخت و چون منزل سبزکی بعز
نزول خاقان فرخنده پی مشرف شد آن مقدار باختلاف و آرای امراء و ارکان دولت پیدا شد که کار از مسیعد دمقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در سه شنبه ششم صفر سنه ست و ستین و ثمانمائه
علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده و بعد از خاقان منصور القلعه را با میر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از سلاطین کابل
طی منازل و مراحل فرموده جسر بن سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پایه بر مسند رفعت نهاده حکومت
مینمود طریقه نیاز و ثنا بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی خاص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط
بگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمده و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد بگردش درآمد می لعل گون با بانگ
چنگ و نی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار مغنی بالهام مردم فریب ببرد از دل اهل مجلس شکیب ز بس خوردن رطلهای گران
بشد هوش و دور از سر سروران شه عشرت انگیز صاحب کرم گران سپاه و سران حشم بقانون جمشید آئین کی ببودند غافل ز نکبت همی درخلال این احوال خبر
بتواتر انجامید که سلطان ابوسعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته بتعجیل بقلعه سرخس شتافته و امیر سید آقا را منهزم کرده عنان نگران مرکب بجانب تاقوادم

خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست خرم و انبساط در نوردید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته تمامی امرا متفق اللفظ معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت اند و سپاه و نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان بیند که مملکت استراباد را باز گذاریم و دست در حبل المتین شکیبائی زده مهم جنگ و حرب چند گاهی موقوف داریم خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب اوق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه نگاری ایام را مانند خال جناب رخسار خوبان کل اندام مرتکب سوداء زنگی دانست خاقان منصور علم مهنت برافراشت و در آن شب دیجور که نور ماهره از رابت الشیاء حاصل بود راه غلط شده بمرمی افتاد که بواسطه محاورت دریا و دو رکل ولای انواع تعب و محن خاقان عالیجناب و موکب ملازمان بنصرت آیات رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر در کشتی زرانده و آفتاب را در بحر اخضر فلک انداخته بودند آن مهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در آنجا توقف نمود و چون جمعی کثیر از ملازمان سلطان سعید با خبر دنا معدود از غضب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اوائل شهر شوال فرمود و فی الحال طغه بفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بتوفر انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشور گیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اوق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه علم بلند پایه مجتمع گردانیده بمشمول عواطف کامرانی ساخت و دولت خواجه اورنگ را که از مزید اختصاص امتیاز داشت بالطاف بیکران و تبرکات تازه مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر خاطر میگذرد که بدیشجانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشور کشائی مرجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت متقدم را مرعی و در اجرای حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند در این عهد بمزید درجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم و نقش سکه زرین گردیده و بحسب تقدیر در این اوقات شوری بقواعد سلطنت مارا یافته لاجرم و خدمه مشد و که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون توانیم آمد و این معنی مرجب طعن عیب جویان گردد و آن کاشانه ملک محمد صوفی و قوتفرات و یعقوب اوغدان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم خدمت گاری بتقدیم رسانند و دولت خواجه اورنگ را اجازت داد و بنفس خویش و دیگر امتعلقان نهاد و دولت خواجه اورنگ سپاه بسرحد قلعه سمیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اوق در حرکت آمده کنار آب چوپن محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل تخمین پیوست که عثمان قوتفرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمت گاری حضرت شهریاری ندارد و بلکه گرد عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر نگارد و بنا بر آن خاقان منصور از چون عبور نموده کنار آب او صعاکرنی مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و چون امارات و علامات منصور اهل شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده بر بناهای شهر و زیر بخصر مزبور شدند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامده روز دیگر که شهریار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار نشینان گردون سپهر گردانید محمد علی برادر عثمان قوتفرات که میرزا اتاق بشهر بود از دیوار شیب ظاهر شده بصفای صحرا خرامیده صف کارزار بسپاه نصرت و خاقان منصور متوجه شده آن مقهور رشده از جانبین اوازه نفیر و سوزن بر خواست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروخته گرفت و از میدان قتال ابطال رجال خبر من جبال و لیران صف برصف اخراق پذیرفت و در آن اثنا محمد علی از غضب جوانعارک سر کرده و دولت خواجه اورنگ بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آورند و اما مخالفان ناب صدمات خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریخته و دروازها را استحکام داده بر زیر برج و باره برآمده و آغاز انداختن و تفنگ کردند مبارزان موکب همایون سپهر و تورها بر سر کشیده و سپاهی مردی از خندق گذشته مانند ماهی بقلعه کبک دری بجالک بر صعود کردند و همان زمان نهیب عنبر شمیم فتح و فیروزی از هب و اهب الامن عند الله وزیدن آغاز نهاد و رایح مشکین فوایح طفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و میدان گرفت و عثمان قوتفرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان قرار بر قرار اختیار نموده بشهر وزیر راگذاشته و بندگان موکب همایون تا بدر مفتح الابواب بدان بلده در آمده رایت نصرت افراشتند و اعیان و اشراف و مزارعان را دلجوئی و دلداری نموده بانعام و احسان جامی و افر بدو بخشایش عام تر و همشان ریاض مملکت را مانند صوریان گردانید سوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان جا داد و نهم در رابع ایام عثمان قوتفرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم خود گردانیده بقبه سپهر احتشام آمد و عفو و پادشاهانه شامل حال او گشت و در خلال این احوال اهالی شهر و زیر بعرض رسانیدند که چون بسمع رسانیدند که وطن الوف ما حظ خوارزم است مصطفی خان جیحون و تعدیر اجایز دانسته مارا بدین دیار آورده بود امید که این هنگامان و هنگامان همین عنایت خاقان عالی مکان بسکنی معهود و معاونت مانیم و این ملتمس بدرجه قبول افتاده خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و اندک زمانی جمعی عدالت بحضرت برجانبید رامعمور و آباد آن ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت مملکت را در قبضه اقتدار سید زین العابدین خیرتی نهاده جهت مصلحت پرسش خراسان بار دیگر بازگشت خواجه و مقارن آن حال سلطان حیدر هراوی غدام استان خاقانی باتفاق درویش الکی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان الهام مخالفت نموده و سر پرسش را گشت و کیفیت را عرضه داشت البشارگان با پسر برا قبال و دولت کرنده موکب همایون بهمان جانب شتافته بر زوار معدلت پرور مخالف اهالی آن ولایت شده بعد از چند روز دیگر خط خواز ارتفاعات ماهیچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت خاقان منصور آغوز قی همایون انجا گذاشته گرت دیگر عازم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بجدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اجل ارغو بحسن شیخ تیمور رسیده مراد او جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید از ولایت را مضبوط دارند خان عزیمت بجانب خوارزم معطوف داشت در اثنای

در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز نزد وقوع محاربه با اهالی سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز در شهور سنه ثمان وستین وثمانمائه که میرزا سلطان ابوسعید در بلاد کرستان دماوند لشهر با سپاهی چشم و فهر مجتمع نموده بیلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت وحشمت گردانیده بود و خاقان منصور مظفر لوا بالتعازی سلطان حسین میرزا از خوارزم انگیخته عبور رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده و مانند قرص سریع السیر در منزل ساعتی بسوده از راه بازرد نسا امیرود بکدد و نیشابور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بلایقی که عبور نموده قبل ازین بتاراج اقتدام فرموده بودند از مخالفان هرکس که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر عنان تماسک از دست داده فرو ولایت بادغیس بولایت فوشنج شتافت و از امرا کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه خراسان مدفع معارضان موکب ظفر نشان نامزد فرموده امرا بجناب ابلغار کرده فوجی کثیر از ایلغار نیکان فرستاده انگیزه در نواحی ترشیز میان شهر و شبیر رسیدند و در آن وقت بحسب تقدیر بزیاده از ده هزار سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبوده و آنحضرت بدست در عروهٔ وثقی من یتوکل علی الله عهده زده مضمون کلمهٔ همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر خاطر عاطر گذرانیده و بآن جماعت اندک در برابر سه چهار سوار دلیر سیرت بخوبت دیدار صف کارزار بسیار چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسیدند شیرژیان که از کلهٔ آهوان بلند پرواز گرفته گشت شهر بنظر همت بگشادند و در میان ایشان چکله کرده تیغ خونریز را بکار زخون اهل ناهموار گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورده همچند براق مانند شمال سمند رشتال و میان شعلهای سهمگه پیکار در جولان بود و شمشیر آثار دهاپیکر همچون بهنگ در قبای مهیا شتاب و کشتگان حیات اعدا را در کرداب فناغرق منمود و بموک یکان خان آشام دیده و دول مخالفان را چو نعل بر خشان میساخت و از طعن سنان جانستان روح زندگانی مصاف طریق عصیان را از نهاد و برمی انداخت لاجرم کردن بر نساط اغبر با کنج خضر رسید و سرهای سران و شهای میران دلیران را بر خاک راه برابر کردند سرهای سران شاه خاک پهلوی دلاوران شده چاک مسود این اوراق سپط غبری از لفظ گهربار آن جسته و آفاق دیا دشاه با استحقاق استماع نموده فرمود که در روز محاربه ترشیز کس از دشمنان پرشیز بصر بهشیر خونریزش مجروح و فی روح گردید و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون تیر لوازم حلادت بتقدیم رسانیده بساط حامیت اعدا را درنوشتند امرا سلطان سعید چون حال آن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیار بالتعقیب رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا بالنسبه برابر کشته و وحوش وطیور را مائده مستوفی مقرر گشت درمعانی که اندران دولشن تیغرا با کفش قران بودی صید قران وحوش وطیور پیش ازان فلک از کشته میزبان بودی خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح وظفر از حدود نیشابور و شهد کذشته صحرای ماخان از نزول همایون غیرت روضه رضوان گشته و از آنجا بنا بر استصواب زمره امرا بظاهر مرو بشتافته عساکر منصور بعضی جهت سرانجام مهمات خود بشهر رفته و طایفه مصلحی و تاراج در قصبات و قری متفرق شدند در این اثنا امرای سلطان که بعد از اندیشه یکدیگر پیوستند بنگاهی موکب همایون آمدند سیاستی نموده چون بنا بر تفرق سپاه توقف صلاح ندیده خاقان منصور با سب ارلاتی که از سایر اسبان طویله خاصه برمزید قوت و جودت رفتار امتیاز و هفت سوار شده براه جوی نوری بصوب بیابان خوارزم آورده بعد از وصول مزار بیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سر اهالی خیوق رود و آن بلده را دستخیر کند زیرا که در غیبت حضرت خاقان منصور طغان آن مکان با ظهار مخالفت سعادت استعداد لشکر نصرت اثر سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آن حال با پانزده سوار از لشکر خاقان صف شکن که بخیوق رفت و مردم آن جا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مصبوط کرده شادمان رایت مخالفت برافراشتند پس برای صواب نما چنان اقتضا کرد که چنین از شجاعان را بر بالای چیه جاهای کهنه پوشانیده بر دروازه شاه سوار ساخته قلعه فرستند چون قلعه را آینه بعضی بظاهر آن شناخته چنگ در اندازند بدین تدبیر فتح وظفر میشتابند بر تدبیر چنان عمل نمودند از امرای جوشن پوش مثل امیر سلطفر بلاس و امیر ولی بیک و عبدالرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیگر مشایخ و شیخ ابوسعید جان ارسیان و میر علی سرآخور و علی چهره و شاه قلی بکاول و اقا جان قرلاس و یوسف طغرود او و میر شکار متوجه قلعه شدند و شبلی جارچی را خاقان مظفر لوا بلقب اخیتا بعث ارسال و هشت تا بر کاه که ایشان بخیوق درآیند با رگشته خبر آورد چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا در آمده اند او نیز بی توقف بشهر خرامید درین اثنا قاضی مرو بدار شهر برون آمد بملازمت خاقان صاحبقران شتافت و سعادت بقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی بدین جهات بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روانه شد و چون امرا در بسیط قلعه رسیدند قی الحال برادر شادمان را بقتل رسانیدند دیالای فضیل خرامیدند و همان زمان مردم هجوم نموده دست باندا ختن سنگ و تیر آوردند عبدالرحمن ارغون را دو زخم زد ارفضیل بر بالا نکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آورد و ترجمی از سیاه کان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند بعنایت آن جماعت مشاهد حضرت خاقانی گشته بفضل همایون بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتری خوابانیده متوجه شد روزدیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشاره فرمود که برادرش او را در جای مناسب مدفون سازند و اثر قبرش ظاهر نگردد اندآن کاه موکب همایون بزار است شتافته از آنجا قلعه سرشک خرامیده و انواع تجدید عمارت کرده محل قرطن بعضی از متعلقان گردانیدند گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیرخان چون خاقان عالی مکان منصور چند کاهی بکیر با روزکار ناسازکار در صحاری خوارزم وحدود بخارا بگذرانیدند خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آن زمان قان دشت قپچاق و عمده خوانین اتاق بود رود و از آن حضرت

آنحضرت استمداد نمود و متوجه تسخیر خراسان شود با جمعی از خواص و قرداز اهل اختصاص پای مبارک در رکاب آورده روی براه آورد و بعد از قرب وصول دشت قپچاق ابو الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی تراد و نوجیان جلادت نهاد باستقبال خاقان شتافته و چنان از شاهزادگان ترغیب تعظیم و حرمت بآن نقطه دایر چشمت ملاقات نمودند و لوازم خاقانی بجای آورده جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند و ذکر که خسرو انجم بارگاه ملک ابو الخیر طلعت همایون آرایش داد ابو الخیر خان و شاهزادگان و نویمان و اشراف اعیان را بپایه سریر اعلا خاقانی طلبیده قدم بر بساط جانبازی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را در آورند و بجای خاقانی تو خنیان چنان بود که بحضرت جهت تعظیم خان تابوری نماید و با صلاح اهل ترک تابوری است که در برابر سریر خاقانی ایستاده کلاه از سر بردارند و یک کوش را بدست نشانند می گرفته مانند رکعان پشت خاقان منصور این صورت را قبول ننموده در بن بای گفت و شنود بسیار واقع شد آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آن حضرت زانو زده او را بر پای بعد از آن خاقان عالیشان بسیار کاسپهر اشتباه در آمده چون چشم ابو الخیر خان بر شیره همایون داشره خاقان منصور افتاد از تو دولت و کامگاری و آثار ذات بیهمتا و تقلید امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی جهانبانی را در آغوش کشیده نزدیک بخود جای داد و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانیده بترتیب مجلس بزم اشارت فرموده فرمان بران موجب فرمود علمدوده جاهای شراب و مال قمر کردش در آوردند بعد از ان که داغ ابو الخیر خان از کار او خونکار کرم گشت جهت امتحان قداح مالا مالی بر کف خاقان نشوده و خصال نهاده آنحضرت تجرع شراب بسیار خام نموده و صلابت و ذات او لوالعزمی او بر اهل اعتقاد خان شده زبان تحسین خاقان غفران مآب بمبالغه تمام بر نهضت آنحضرت را بجوزه و تحریک و تاهر دو آتشونک خان رسید بنا بآنکه در ان اوان ابو الخیر خان مرض فالج کرفتار بود و داعی کزاروی خان سعادت نشان سیدان حضرت را مخالف ساخته فرمود که چون غایت آبی سال حال تست، عنقریب بالا مرتبه وفات خواهی نمود و قبال ترقی خواهی نمود امید است که بمقدم همایون تو سعی که عارض ذات شریف بیهوده در آن مجلس بر لحظه اظهار ملالی و غریب نوازی ننموده تا آنکه قلیان از سر برکشته خاقان منصور را تابوری کرده کفت تو هر چند در وقت ملاقات تابوری نکردی ما بجهة اکرام تو بدین کار قیام نمودیم حضرت خاقان از این التفات خان بانفعال افتاده فی الحال جبهت در سم تابوری بجای آورد و الفصه خاقان منصور بکیفیه دار و دی ابو الخیر خان توقف نمود و ابو الخیر خان داعیه دشت کرد لشکر بسیار بموکب نصرت نشان منتخبه خراسان نامزد نمایدا تا بموجب تقدیر در آن اوقات ایام حیات خان بانقضا رسیده بعلت فجات مدبر طبیعتش دست از شیت امور بدن کوتاه کرده و ایل و الوس در نیک مرتبه پریشان شدند که خاقان باستحقاق را در دشت قپچاق مجال اقامت محال نبود و هر لنفور الودود و بیان معاودت رایات اقبال و اشراق از دشت قپچاق و مسخر شدن مملکت خراسان بعنایت ملک خلاق سلاطین راتباید الهی مرتب میشود و بسباب شاهی رسید آمد و شان از عالم غیب مدد از غیر ایشان را دیب اکر انحضت تقدیر خداوند نباشد کاشان بکجند و چه فضل ایزدی یاری نماید در دولت پیشان بر کشاید بهر جانب عنان عزم تازند نفیر و زری و نصرت کام یابند نظر این تقریر و شد این تصویر حال خاقان منصور چنان کیر سلطان عنفوان و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بدون آماد و غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان متن از انکه جهة مدد آن حضرت لشکر تعیین نماید فوت شده و آن حضرت و نصرت یزدی از امداد غیبی دار و بکلی قطع نظر کرده باسی نفر از سلازمان خاصه که دران سفر بسان فتح و ظفر همعنان انحضرت بودند عزیمت خراسان نمود و مقتضی کلمه کریمه و اذا عزمت فتوکل علی الله دست عصام بعروه وثقی توکل سپرد و کرده و دین پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردکار دانست از بسیاری لشکر حرا و اقرونی بعدد و حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود یا نفعیب این ندا کوش بر شنوش رساند بهر جانب که روی بتقدیر رکابت راشد و دولت عنان کیر و از بهر مرحله که فرمود پیشتر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال بسارت جسته زبان حال بعرض میرسانید و بهر منزل که کرده جلوه کاهت شود و بهیم شاهی خاک راهت طرطی شیرین مقال قلم کیفیت حالرا بدینسان رقم نماید که چون این سرور از وصول موکب میمنت و نور دعزیمت فزای منزل مهر عالم کرشته خجسته پی میرزا سلطان ابو سعید در غراغ باغ بالنده و افواه طوائف انسان جاری کشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه بایسرور در آمد و اشراف و اعیان الولایت بلوازم شاه و تهنیت اقدام نموده و باظهار اخلاص و تملق خواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال قال کشوده و ندا دادین خجسته بشارت سپاه امیر تاج الدین حسین علی و امیر نظر که در شهر بار حکومت دار و نکهی اشغال داشتند بضبط برج و باره پرداخته و حضرت خاقان را بسر قند عرضه داشت کردند میرزا سلطان احمد سپاه بارمان عهد و لزم خاقان سعید از جیحون عبور نموده و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با بالنصره و جلادت استقبال نموده و آن دلاور سایه لوای ظفر انتما جمیع آمده بوالا رسید پکاب مهد نهضت کرده و امیر زاده الدین علی سپک رکاب طرف فیشا بور شتافته و میرزا سلطان محمود که بعد از کرفتاری پدر از قرا باغ کریخته بود و رفراه جود بامیری یک سیده بین الجانبین صورت بقا روی نموده شاهزاده منتهم بلهزت دشت و حدیث واقعه را ظاهر کرد انید مردم فوج فوج روی امید مدرکاه عالم پناه انحضرت آورده نبا بآن میرزا سلطان محمود و طرف او بر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو کذشت و بقصبه چغچه رسید در آنجا شنید که سلطان محمود میرزا با لشکر اندک و خوف بسیار از نیم فرسخی او روی کهان پوی میکند و بعضی از امرای حضرت طلبیده که قدم جلادت پیش نهاده بر آن شتابند و بکیرند خاقان از کر جبلی تجربه این معنی فرموده و فرمود چه کیر هم سر راه کرفته پدر کشته بخت خجسته میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود میرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت با کفته برادران بر اقفت و موافقت تکیه بر ترک تسخیر خراسان خود و ندا در آب امور کذشته روی امید قند نهاد و ندا ما خاقان منصور از طرف ابو الخیر خان از قصبه چغچه کوچ فرموده بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون پیوسته بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز کشت و مضمون این مقال را بدین سانیده که بخت جمشید تاج افریدون آرزو مند یدر ناکرفت آن کاه خاقان منصور نیا پای پرشنج ارسعید خان مرحوم میبا زاید و در دکهی هرات ارسال داشت و چون شاه الیه بدان بلده فایز

فاخره رسید جمعی از اهل فتنه و فساد را که شروع عرض حال فرق جاه و شدند نا دیده ملتفت نشده و دادمهد کرا نشنیده و فرمود که کلا منادی کردند که هیچ آزرده بهیچ جهه مزاحم و متعرض کسی نشود همین عاطفت و مرحمت و رافت انتخاب بهردیان از جور و طغیان اوباش مفسدان بخاطر ها نشد و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب جهانبان خاقان منصور بحضت و دولت بمکان اقبال و نصرت برکاب بشتمال کرده بولیکه برسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خجسته اثر مشتمل و دند بر سم استقبال مشتمل شده و بازاع التفات و اطاع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشود و مخت حاجی بیکا زفرزندان همایون رشک افزای سپهر بوقلمون شد و چشنبه نهم ماه مذکور امیر میرانشاه دلی بیک از جانب اولی قدس سره بعبادت زمین بوس مشرف گردید و جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام ملقب بذات خاقان قیصر براب ترین یافت و در بسیار بهم شتار پاشیدند سکان این قلعه مبارکه علقه تهنیت بگوش هوش خطیب و پیر کردون رسانیدند خسرو کامکار عدل طراز شاه عالم پناه بنده نواز چون قدم در سوی سواد هرات کشت طایر بخت کامکار روی زرشد فرین زمانش لشکر سکه موافق کامش یافت از نام شاه دین پرور سر خجسته روی زر زیور آب تقویش عباد شنه نشاند آتش ظلم شنه جوی نماند از انجا بعد الفتح عالم کشته هم چو بوستان ارم و الحمد لله علی الانعام و الصلوة و السلام علی نبی الکریم ذکر وصول اشتاهبار اوج سلطنت بیاغ زاغان و مبسوط ساختن بساط عدل بر مفارق متوطنان بلده خراسان بر وفق مجاری امور و صدق ذوائر اخبار عالم شایسته افسر کیانی زینده بخت حسنرانی سعادتمندی بود که چون تیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت طلوع نماید سرکشان بوادی نامرادی را در سایه لطف و احسان جای ساخته از تاب آفتاب قهر و اعتساف برهاند و تشنه لبان وادی ناکامی را از زلال التفات و امتنان سیراب سازد و در کلدار اسرافرازی و ریاست از آن درون آید که بهت حرمت و دلنوازی خلاز آزمایی شمرده بیرون آرد و در جویبار امالت و کامکاری نهال اقبال ایشان را شاند که سایه مکرمت و دولداری بر عراق برگشته کستراند معارج نقص قصور جهانبانی را بان قصد مشید سازد که قصور در مبانی قواعد شریعت آخر الزمانی راه نیابد و انوار بخشش از اقاصی کشور ستانی بان نیت لامع گردد که شرار شرر بر وجنات روزگار سالکان مسالک سلمانی نتابد بود مقصود و شش انگشور ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت بر فرازد عزیمت بر آن جزیره سازد کند تعمیر قصر عدل و احسان بی آسایش اشراف انسان و چون در آن اوان که مهم برسر سلطان ابو سعید کورکان در قراباغ زان بالفصل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان غیر خاقان عالمیان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان کسی سنان که با صدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاه ملی نشانی که کلاه معجز طراز رفعالید السموات و الارض مخرز طول و عرض مملکت او ست و مفاتیح سلطنت و ولایت خراسان را بطبق واهد مکرمش بشارت بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار داد و نار دوجمعه عاشر رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه انخت حاجی بیک بیاغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و بخت کامکار خاقان سعید مغفرت پناه امین معدلت آن پادشاه غیرت افزای دین و دنیا گشت مهر و ا بکشت و دولت و اقبال را ملک تسلیم چهارم از نتایج سحاب سعادت آن سکندر دوستکاه و در نصائح از فلک هفتم در گذشت بحضرت پیشت پرستند کامرانی نهاده بدلی قوی و دلی فسیح روی بر تربیت امور علوفات انسان بکستر و در تقویت ارکان شریعت غرا بر استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه نفاذ انجامید و در باب رعایت سادات و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند شد از لوا و عدلش سلک روشن زفیض جنبش کلیدی چو کلشن زهی عدل الامان داد بعهدش عدل کسری رفت برباد اساس شرع از تخش تین شد و حاکوبش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور بر پسته دست تولا بموالای اهل بیت سید الورا بر گزیده کان اتما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و غیر لشش مودت و محبت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل نگاشت دران اوان که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت شعشعه انوار دین پروری از اوراق آن مملکت نافت و رای شریعت نماجهان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گردانند و صیت این تمکینها سیر و اطراف آفاق را فرا گیرد و آوازه تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما جمعی از منتسبان بی مبهت شیعی که در آن زمان در هرات بغایت معتبر و موقر بودند سیاست سریر سلطنت مصیر را فرصت یافته و ارباب تسنن را قوت گرفته دیدند از اظهار مذهب خود احتراز نمودند و بر سر منبر بر خلاف رسوم سابقه بذکر خلفای ثلثه پرداختند و بعضی از اهل سنت سخنان گفته انگیز خطیب منع نمودند محل چون مقتضی عدم قبول اجابت نبود و در روز عید فطر خطیب بیشتور بهشیر زبان بقرائت خطبه گشوده بهم در آن باب دشنامهای جسته صفات ذمیمه عقد از دواج با دوحه الناج سلطنت شهر بانو بیگم بنت سلطان ابو سعید از خاطر همایون سر بر زد و مجلس اشراف را بوجود سادات و قضات و اشراف رابطه مودت و داده و عهد عصمت بنا بر آئین شریعت غرا تجدید نمود و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهانبانی را چون کهکشان بر ورید و بدور بصورت ثریا و شار کرد و در وقتیکه عروس سیم اندام ماه تمام در محمل فلک فیروزه نقاب از عارض فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه بالطلعت چون آفتاب بگیر و مهد عفت و حجاب را بتدبیر اوج کامکاری با ماه سپهر نامداری بیت وقوع بدیرفت انما یحسب قضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا الفت و آشنایی اتفاق نهفتا و بعد از چند کاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داده و سمر قند فرستاده و خواهرش بانیده سلطان یکم را در حباله نکاح کشیده و بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن اوان و ایام که دیده بخت بیدار بدیده پادشاه کردون غلام بدین عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود با حادث باغ مراد که بعد از چند کاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان داد معماران موفق و مهندسان حاذق چهار باغ و سیع جهار صد چهل جریب و قصری رفیع در غایت مهابت و رفعت طرح انداخته استادان بنا باشکرد و عملة توانا آغاز آن کار کرده و در باب تکلف و لطافت و متانت و فطانت آن بوستان جنت صفت تحمل جد و اهتمام بجایی آورده ند و از دک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرد و خسرو کشور کشای نباغ زاغان بار انجا نقل فرموده و ما دام الحیات در باغ تمین و تعیر آن کلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود و اجرام فضای الکشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شده و هوای روح افزایش با نسمه شمیم ارم دعوی بهشت فرح بخش دل غمگین شده و از نضارت باغ حضرت سلطانی سبزه بر سر ریاحی بر دوده الطاف خدا وندی مائی خجسته حیران عرق خجلت بر جبین آورد لطیفه دلکشا آب هوائی مبارک منزلی فرخنده جایی

درخان چون بتان قند بگشیده زکید کریزنوی سگ گشیده نهال سرو کز جنت بتی داشت خط طوبی لهم بر سر و رق داشت گبکرد عمارات الیدر پرش بنان طعن بر خورشید و سهید در انگرده دفصر خالی از فرش زینت کبند سپهر سنید بر کوی العشق بوده از عمارات بامت در نشوبر قبه رسیم و قصر سدیر انحمد لله و المنه و السلام علی النبی البشیر النذیر فوکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان بعضی از واقعات و برخی از اهمات مهمات عظام امور دیم

دران اوقات که در سلطنه هرات سمن جلوس همایون زمین شد و غرت کارگاه کردون کرد میر اصاحبقران ثانی میر برجا و ملاذ اعاظم مقتدای و دشن میر نظام الدوله والدین امیر علی شیر ازاره وی سلطان احمد میرزا حضرت اعلا رسید و باصناف الطاف عطاف سرفراز شده در سلک بارگاه جهانبانی منتظم گردید صورت حال سبیل اجمال آنکه ایامی کرام و اجداد عظام آن امیر با حشام و حشم ایام در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور کورکان انار الله برهانه بانظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار در لوح خاطر الواح ابصار نیکا شته و آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مغفرلوا بسر میبرد و در دشنبکرا انحضرت با میرزا الوالقاسم بابر بصاحبت منصور امیر علی شیر تربیت ملازمت آن پادشاه عالیجاه جستجو کرده و چون میرزا بابا بر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس بابر دستانت آن امیر صافی ضمیر هم دانوالایت نوقف نموده تحصیل فضائل و کمالات مشغول گردید و در زمان دولت سلطان سعید مدار السلطنه هرات فترت روزی چند و ملازمت بنیان گذر انید اما فراخور حال نربیت و رعایت نیافت بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشت گاهی میرزا درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب جنبه یار سرو کار ما و را، النهر بود نخطا طنمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشت و امیر علی شیر تربیت همراه او در روان شده بود بعد استحضار خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منصور متفکر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی خصت طلبیده اجازت حاصل نموده و روی بهرات آورده و قریب بعید فطر سعادت ملازمت حضرت خاقان صاحب قران دریافت و بعد از اعتداد روزگاری در مرافقت صوری دیده بدیدار فایض الانوار حضرت خاقان روشن ساخته و التفات و شامل حالش شده در روز عید قصیده از شایع طبع نقاد که هر بیت آن سلک لولو ابدار و غیرت کوه هر شا هوار بود شار بزم همایون نمود و آن مرجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گردید و در روز بروز بر اعتبار و افتخار امیر فضیلت شعار زیاده در خدمت آن پادشاه کامکار رسیده تا کار بجای رسید که سر جام و مامی عظایم امر جمهور از نزدیک و دور بای صوابنمایش تفویض یافت چنانچه از حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد فلاچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود باجمعی از قزاقان و خواجه قطب الدین طاوس سنانی و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه سیف الدین محمد شان کاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید محمد بنصب صدارت مشرف گشته خواجه طاوس مشرف ایران شده مولانا صدر الدین بامارت صدارت اختصاص یافت و هم در زارت تقی خواجه مظفر از کرفت مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الکبک با والده پیر بسلطان که این میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان از ظرف قراباغ دار السلطنه هرات سید ند خاقان منصور ایشان را بمنظور نظر اشفاق کرد انید و میرزا الکبک بالعنایات فضل و علم و جیل و حشم موصوف و هشت و خان خنجر ایالک و مال و نقد قزاقند ارا و نهاد و کامبنعی تربیت و بر دخت هم در آن ولا شاه بیجی والی سیستان و امیر شیخ تیمور رسید ند و بلحاظ نظر مرحمت گردید و هم در اوقات امیر زین العابدین از آلات بعلایت خاقان مخجسته صفات رسیده و به بستجر و ولایت بلخ و شبرخان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه از آلات بآنجا شتافته میان ایشان و امیر یادگار علی مقتول که از قبل میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید در آن حدود و لوبعثاقه روی نمود یادگار علی کرفتار شده و امیر زین العابدین از والا تبار بخت تصرف در آورده و امیر مغول شهر زرستاد و شخنه یاست خاقانی را در الفعل سانید و هم در آن ایام خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت و ولایت استرآباد سرافراز ساخت انتخاب آنجا رفته جمانی شنبو که میرزا منصور چه کرکه برادر کلان سلطان سعید بود از واقعه قراباغ خود را سجالی ساری رسانیده لوای شوکت بلند ساخته امیر شیخ زاهد طارمی آن جبال محال بنجا طرش نکذاشت فناکمان بر سرش تاخت و سخت و جدوار زالی حیات باز بر داخت چون سنت سنیه الهیه و تعالی صادق کن بجد است الله تبدیلا آن جبریان دار دکه هر کا صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید آفتاب جاه و جلال چون بطلعت عدیم المثال عالمرا سپاید مناقب شام محنت فرجام نوائب روی نماید و شب ظلمت انجام مصائب چهره کشاید در آن وقات که نیر سلطنت و اقبال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا طراف خراسان را منور ساخت و بجولای کشور کشائی آن حضرت ساحت بسط عدلت بمفارق متوطنان آن بلدان نداخت و الدماه آن حضرت عهد صافی بیکم و چهاردهم شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ثمانمایه درکذشت و در بهشت برین از زمره حور و عین جنشین شد خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بمجامات کلام و اطعام طعام اشارت فرمود و جمعه مرقد معطر احمد مرحومه درکوچیانان خطیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا آن کلستان جنت نشان ابادست و معمور کشت کاجهور مردم تبرک و دور انه بهو الغفور الغفور کفتار در بیان نهضت میرزا بابا و کامحمد از دریا سجان بتسخیر خراسان و کیفیت آن

براوانیکه میرزا جهانشاه بن کان بامیرزا سلطان ابوسعید بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا بابا کامحسن میرزا سلطان محمد بن میرزا جهانشاه بن امیر تیمور کورکان با شاره عمر خوش باینده سلطان یکم که ملک عاقد فاضد یوند دولت بنیاد برادر زاده خود سعی بلیغ نمود و ملازمت میرزا جهانشاه جستجا نموده چند کاه بدرخل رایت نصرت مبتش در غایت رفاهیت اوقات کذرانیده و بعد از قتل او با دشاه عالیجاه المنصور ابر حسن بیک در تعظیم او مبالغه فرموده چون خاطر خطیر از مسلطان ابوسعید جمیع مساحت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرد انیده و او را بسنجر ملک مورث ترغیب نموده میرزا بابا و کامحمد بنمود و بر موجب علم و کبری قرا خته تخت بجوجان شافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او انهزام یافته چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین ابن امیر فیروز شاه را بر سم الطغار با فوجی از سپاه جهان شجاعت آکا با ستقبال غالمان روان کردانیده و ایشان نیز بنابر

فیشابور بسملغان فرستاد روزی چند رحل اقامت انداختند خاقان منصور میرزا کنجک ارغب ارسال داشته شاهزاده اسلماق با مراء ایلغار بهرسته آنگاه با تفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دستبرد استیلا بیرون آمده بود نهاد و بعد از وصول منزل شوراب مقتضای نشانی کار با میرزا علی با شان رسید غلبان از میدان قتال پیچیده و درکوه خرد سر بپیلاقی کرد رفعت و متانت پشک فلک چنبر و غیرت سد سکندر بود تحسین نمودند میرزا یادگار پای آنجا کرده رفته پژوهش نمود کوه بلند و بی نشیب و فراز و بی آب و علف و تسخیر آن متعذر بنظر آمد با رکیر قرار میسر بطرف اسفرائن براند از آن جانب خاقان کوکب مراکب بتاریخ چهارم ربیع الامل سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول ایلچیان ساخت و لوازم طواف مرقد عطر سا و روضه جنت اساسای امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا و اجابجای آورده خادم و مجاوران آن سده سنیه را بصلات و انعامات نوازش کرد و سریر کنجک و امرای ایلغار خرد و صول موکب نصرت شعار شنوده و ذکوه خود سپاقی پایان خوابیده در عقب میرزا یادگار روانشدند خاقان منصور از درآمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفرائن واقف یافته عزم توجه بسیدان زدم جزم فرموده بر البنک راه کان عبور کرده از خلیکا جه شان و یالقوز آباج بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفرائن جالیست درآمد میرزا کنجک و امرای ایلغار رد آن منزل بداره وی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد خواجه را با سریر خور شیخم اعلی و اعلی با نیز اسوار چوبر سم منقلا راه پیش روان ساخت و آن حضرت بتهیه اسباب شکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخته امرای ایلغار با سریر علی جلایر ده چاروخرده اغاز کاروزار کرده و امیر علی خالک شته امیر سید مراد لقبش رسیده و دیگران را روی بارد وی همایون آورده و ذکر محاربه خاقان منصور در منزل چناران با میرزا یادگار محمد مبارک روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ یکجه عزم حرب جنگ لای مینا و فضای سپهر خفرا برافراخت و اشعاع تیغ عالم اقطاع مراکب کواکب الانهزام را وحشت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و زرم سالکان مسالک خلاف بنفس پی پدید ایچو شش جهات و عنایت آلهی پوشیده و بر اکر مانیدنا شاهی آراسته و در تصدیر سپاه ظفر قرینه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده سرداری میمنه را بامین جلالت امیر مبارز الدین ولی یک مفوض داشت و ریاست میسره را بسرپنجه شهامت میر کنجک امیر عبد الحق بارکه از امت امیر حسن شیخ منصور و امیر مقبول و امیر شیخ ابو سعید خان و وصال ابدالی مقرر نمود و بنفس نفیس همایون در قول لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود چنان چاهی آرمیده شد که بهرام خنجر ابرق سپاه از بیم پیکان خونفشان سپهر زرین آفتاب بر کشیده و نهنگ سپه نهنگ شیر ژیان از خوف سنان جان ستان اشیان چو پشک دیو حدیو جانگیر و شمشیر شکن سیاهی بیارامت پولادین همه شد خود همه تیر خنک بهامون تبر بر دیچون نهنگ گرفته یک خنجر جان نشان ربوده به نیزه همه سر کشان دار انجا بالطف میرزا یادگار شدید نیزه غرم همه بهمیز هیوانی تیز کرده میدان ستیز خرامید و روی بصف لشکر آورده خود در قول منزل گزید میر علی جلایر را در اقبال برجای داد و امیر علی فارسی بر الاس امیر سلطان حسین را بجناح فرستاد و ایوب شجی جلایر را بمحمد کالکاشی قراول ساخت بر کثرت عدد مغرور شده رایت تخوت بر افراخت و از لف سپاه عالم سوز شاهزاده و آن روز چوچه خورشید بر افروخت و بگذرت زاد راق شجاعت زاد راق بود نداد راسم و استعداد کوی تفوق میربودند همه تیر خنک مهره کنه چوبش همه مجو ربا پیچ پیش و خوبش کرفته مکلف تیغ بران همه کرحمله چون شیر غران همه بعد از آنکه صف لشکر آن دو جمعیت اشر و بر ابر کیک بکر سیاسند و شور ان اندخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون از شاب جهان تاب تیغ را زانده و از نیام تهور کشیده و ماند بهرام خون آشام در مقام اشقام شبات قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان دله و نیز بر قرآب او ده خدنک چهار پره کان کیانی نهاد قضا کمان کرناه و کوش یکوشش نظاره کیان سپر انبوس سپید فلک سپر ستوران شاب کلی بر روی آفتاب پوشیده و تیره حرب آتش قتال در خرمن جانها افکنده و شد باد حمله نسال بقا از جو چابا رجود و کرند و لیران کهین و ست از افتادند قصد بکدیکر نمودند چنان بکجت خون تیغ خارا شکاف کرشد لالا کون خاک شب مقاف و آن اشاز بر انغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی یک حمله بر جانغار مخالف کرده منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور را در جانغار زندید بر آنطرف حمله آورده از دست چپ و رسیدن بنیاد حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا یادگار محمد چون شیر بیشه دلاوری یعنی حسن شیخ تیمور را در جانغار زندید بر آنطرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بعزب یاول ظفر مال گشت و چون خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود بهادران موکب همایون را فرمود تا شیه کردند و هجوم سهام خون آشام را از اشیانه کان پرواز آموزند دلیران بشکن کش نیز چنک سوی ترکش پیکر بر دند چنک بهر ترکر مشصت انداختند یکی را از دو سر نکون ساختند با وجود فرو باران تیر مرک تاثیر فوجی از سواران شیخی ترکمان بحملات متواتره در اتردیک موکب ظفر مآثر رسانیدند زده دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل کردانیدند و در آن محل خاقان پر دل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بسر دشمنان تاخت و بهر حمله قیامت نهیب تازل در ارکان جهت و شکیب ایشان افکنده هر بار بنیان و کریزان ساخت هر چند که تجربود ند و دلیر ناچار کریزان شدو انحو شیر نیستان که خود را در تاب آبه بر سر برکی ماند باز شکان باز کرد و باز آمد بر سر شان زیاده می پیچیدند و در جرات و حملات استقدار روی نمی نهادند مانند پشه ضعیف نهاد که با تندباد ستیز و چاچون موکب کواکب از اشعه انوار آفتاب کریز ان از هجوم قهر یا پشجاعت شاه و لمعه تیغ و سنان خاقان نصرت و تمکاه روی توجه بولوای فرار نهاد و نه شیران تائید الهی و کاصاران قدرت شاهنشاهی صیت فتح و ظفر را بمسمع فیروزی و دلشاد رسانیدند و در ساعت خاقان منصور کر کنکان را تعاقب نموده زمره ارشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر بسر پنجه اقتدار و تسلط کردیدند مهلول کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد کالکاشی و امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین و هنکی ارجلایر اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین بشفاعت مخدومان آستان سلطان فیروزی نشان نجات یافته بصف مردکان راه یابان عدم پیمودند خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر لوازم محامد و تعیین خود تقدیم رسانیده و امیر حسن شیخ تیمور را با ایالت استراباد و فرشاد و بنفس نفیس عنان عزیمت سوی سریر خلافت و کرامت معطوف داشتند و در آن مسافت بعیده را در غایت استعجال مسترعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدار السلطنه هرات

برخست حاجی بیک ترول سر مود فرمان روایی قدیکاری و منکفای جنایای امیدواری دیده اشفاکرشده افتخار برکوب سپهر مراتب روشن ساخته‌اند ولوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه
و تعالی بجای آورده باتفاق تمدر وصد قات پرداخته‌اند خاقان عالی شان مدة آنجنان بیاغ سفیده بیاغ قشلاق بسر برده دخل طبل عاطفت برافت بعزاق تمر و طن بلده جرسان مبسوطا
فرمود. **ذکر بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع دولت میرزا بایسنغر کا محمد بامداد پادشاه اذربایجان**
و عراق کا و آن زمان کی خاقان گیتی ستانی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادر در باغ سفید روی بهمید بساط عیش و نشاط آورد جمیع اقداح افواج پر داخته غبار رشد مغفرت تفاخر
خوف خطر از لوح دل میسترد و بارعلی ترکمان ابرام محمد پسران علی شکر کرا از اعاظم امرای اذربایجان بودند بابزار مردشجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم و له میرزا محمد میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک
روگرد انشده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داده و بدربار پاس کردون اساس خاقان رسیده باضاف آلطاف سلطانی منعم و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم شهر جمادی الاول سنه اربع
وسبعین و ثمانمائه قاضی علی که از جمله مقربان آنحضرت بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان رسانید که همواره میان ما بای عظام و اجداد کرام
ما اساس محبت و بنای مودت مستحکم داشت لهذا چون بعضی بیات و قوع فساد و میرزا جهانشاه بجانب فاوچون انجانب را و قع فساد و میرزا جهانشاه بجانب فاوچون انجانب را و قع فساد و میرزا جهانشاه بجانب فاوچون انجانب را و قع فساد و میرزا جهانشاه
کشیده هر چند از انطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نشد عاقبت متعلم جبارا و را بامانده صورتی که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود الحال عاهنت که ارتباط اتحاد
و دوستی مورد نمزاز اطراف بین عرعی دارایم و جماعت ترکمان که بدربار ما پناه برده اند بجانب فرستند خاقان منصور قاضی علی را رعایت مرعی کرده روزی چند اجازه مراجعت نداده و در ضمن
امرای جهانشاه میرزا از مرورت مستبد شرده جهة جواب استفسار قاصدی تزد اجسن بیک فرستاده در آن زمان امیر مغول با مالت و لایت فلج سر از فرمان کشیده بران ملکت شتافت و شاه یحیی
حاکم سیستان شد فرمان امور قهستان و قصبهٔ قائن را میر شیخ اوهاری قرار یافت اما چون پای کار محمد میرزا از میان بود و دلمعان رسید کیفیت واقعه را با اجسن بیک نوشته و بمقام
امداد برآمده امیر یوسف بیک و اجسن بیک را که در سلک خویشان او منظم داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه و از قرا قوینلو باد و هزار سوار مکمل کومک میرزا بایسنغر کا محمد فرستاده روزی
آماده رزم و پیکار شده عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایت خراسان علم دشرارت افاخته نهاده هم در آن ایام جمعی از کلاشران ولایت قائن بواسطه مناقشتی که با قران خود داشتند
بگریمان فرشتند و میرزاده زنیل بیک ابن امیر اجسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعهٔ قهستان گشتند و شاهزاده سلوار مصحوب ایشان با انجانب فرستاده تا خبر بر سر میر شیخ او هاری تاخته اساس
حیاتش برانداختند و این اخبار بدار السلطنه هرات رسید بعضی از مردم که تا آنوقت میان امیر ارباب شیخی و جلایر بنعمت خارجی از خاقان بالت کیش و می کردان شدند و بطرف او
میرزا بایسنغر کا رکخنه بخضرت بفرار آن جماعت تمرد و امیر عبد الخالق فیروز شاه و بیرام ترکمان و بارعلی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان بسرعم الیغار روان فرمودند چون این طایفه بشهد
مقدس رسیدند بعضی از جنود و میرزا بایسنغر کا رحمه که در نیشابور بودند و بظلم و سیه دشتغال داشتند و اسفراین بار و دی شاهزاده پیوستند و امرا الیغار با لشکر او کدان رفته جمعیت قامت بسیار فراهم
میرزا بایسنغر کا محمد سبزوار در آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشیده پرتو این خبر بر ضمیر خاطر خاقان عالیجاه نا فذه است که تا بعضی همایون متوجه دفع اعدای دولت نگردد از نخیر مراجعت
بوقوع نخواهد انجامید بنابران دفاتر و ها و سامان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرمود و دو الشکر او کدان امرای الیغار را بجنود ملحق گردانید عازم سبزوار شد و میرزا بایسنغر کا محمد چون این خبر شنید
سبزوار را تعاضی بیک که از سایر خواص و نزدیکان او بود بدیار عدم فرستاد و روی توجه بسبطام و دامغان آورد و بعد از آنکه سبزوار محل نصب لوای جهانکشای خاقان گشت عساکر نصرت اثر باندک زمانی
آن بلده را و خیز تسخیر گشید قاضی بیک را با جمعی از متابعان مقید و مغلول گردانیده قاضی بیک زنده با اسیران بزندان محکم شتافتند و از اهل آن ولایت سید نصرالله کشتگی و خواجه معین
مختار که دم از هواداری خلم حضرت شهریاری زده بود بدیار عدم انتقال نمودند و بموکب نصرت مشایعت بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا بایسنغر کا محمد شده چون موضع خیو مایان ولایت بلخ آباد
معسکر خاقان آفاق گشت فرامان سپاه شاهزاده با بارعلی ترکمان و بیرم شیخ ایل اعلی که بر سم الیغار از دو دی ظفر اثار پیوسته بودند و چار خورند و سه روز بیل جاجرم بشعلهٔ تیغ و تیر سوخته
گردند فرامان یا دگار محمد مغلوب شده امرای عظام بعنت خوارزمی و عبد المجید لاپرده قاسم دولت ملکرا با طایفه دیگر اسپاه شتافتند و پایه سریر اعلی آورده از جلو اسیران شیخ عسکر زکرخاص
امیر حسن بیک بود بلطف خاصی بر حمت گشته سایر آنطایفه بسیاست شخنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماچه علی آقا علیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبهٔ جاجرم افکنده و ذلان بر ضع فلک شبه
کاز شیره کاساری طاهر ساخت کا رفلک بیچین بود پوسته **کفار در سبب تغیر یافتن نیت رزم و معاودت خاقان از جاجرم و شرح آن در**
زمان که جاجرم از نزول خاقان منصور لبسان بلستان ارم نا فرو خرم بود زمانه پیشرم و شیم کا کاری آغاز کرده این خبر بهسکر ظفر اثار شیوع یافت که میرزا بایسنغر کا محمد و سلک جمعیت امر شیخ
حسن تیمور را که در وهنه سترابا نوشته بود بسر نیچه شجاعت از هم گسیخته و امیر حسن بقلعه شاسکار یخه تعلل ورزیده از سر دن آمده بست نیازمندی بدامن دولت شاهزاده یا ویخته بیچ اعتنا باین سخن
فوج فوج از سر داران صف شکن از موکب خاقان گیتی ستان دستوری یافته روی بار و دی شاهزاده آورده و ندلاجرم آن حضرت بر سایر امرا و ارکان دولت پی اشتمال گشته بجهت رعایت هنگر و دی
چند و شمال و میدان بذم و کذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع مراحل و منازل بشهد مقدسه رضویه علیه الف الف التحیه الثنا و التحیه شتافت و الحق بقعه علیه امام واجب الاحترام آورده آواک مکارم
آنقبهٔ عرش سطاف بکجای آورده نضاره ریاض و دلنزا از با کاه اهب لعطا با سنده کرده بطرف پل خاتون که محل تزول آنحضرت بود رو انشدند بعد از وصول تزول موقف گشت و سید نصرالله
هرات خوغای عظیم بست داده و قلعه یه ملک قدیر ابواب پیاده بر روی ستوطنان انداد بکشاده و نیز چون این مقال که در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله طیب بنسبت بخواجه قطب الدین طاوس تقریر
یوفر خاقان رسانیده خواجه طاوس متعهد و مجموس شده بمبلغ سیصد هزار دینار کپکی تقریر نموده و خواجه عبد الله بکجای او در منصب اشراف و دیوان اعلی دخل کرده و دراین اوقات که بهروبان
از سایه عدالت چتر همایون دور نمانده بود خواجه عبد الله که بالتفاق خواجه بختیار سمنانی در هرات بسر انجام مهام و دیوانی اشتغال داشت عجزه و رعایا زیاده حواله کرده باکش پیاده و دوده آن

دود آه از سینه مسلمانان مظلوم برآورده کار رعایا باضطرار رسید و همه مدنجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده بوقتیکه خواجه عبدالصمد در دار الامیرزا شاهرخ نشسته و ابواب انصاف بروی خلق تشنه بسته بود بر دروازه ارجیل از دهمهلکه جان بیرون بردند و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت نشان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافته خواجه عبدالصمد را نیز گرد و باردوی همایون رسانید مقارن آن حال خاقان سعید فصال امیر نظام علی شیرا جازه تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اسلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در ممالک استمالت سلطانان مدار شرف صدور یافت و میر علی شیر بدان بلده فاخره شتافت و بمقتضای عادت جمیله خویش جراحات جارحات یاسا امرا بمراهم مندمل ساخت و بقدر مقدور در باستمالت سلطان و دستمدیدگان استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمودگان آن نشانزار و جمعه بر نهج خواهند لاجرم بهر نوع مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت خاقانی دراز و با وجاه و جلال سلطانی گشودند و چون نظام الدین امیر علی شیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بخشیاری رسید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس بار دیگر برسند اشراف دیوانی نشست بعد از آن آغروق همایون از پل خاتون بقصر قلعه تیره تورد ان رسیدند و خاقان منصور بقصر دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بتیغ یاز و بهم نهجی بساغ نظر گاه نزول فرموده در عهد هم ماه از انجا مالنگ بشتر تو که در برابر پل مالان است شتافت از انجا محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتماه وقوف یافت بوصول عروس مملکت خراسان امید وار گشته تا مشهد مقدس طوس بازنگشت و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خانان طغیان بأوج آسمان رسانید و این اخبار دور آوازه وی ظفر آثار را فشار یافت طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهاده این معنی موجب پشیمانی خیر خاقان گشت و مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزیده از تنگ شتر و دشت ساق سلماق فضل فرموده در این منزل تیز بساری بزمردم چاقیت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان گردون غلام راه یافتا علام نصرت فرجام از دشت ساق سلماق براه تغور راه عزیمت برنوکشتند بمصلحت انکه روزی چند غرق همایون را در بحصار کرکه مانند قلعه سپهر دوار گسسته نایب و زنگار محو و مس و مصونیت مضبوط سازد و بعض نفس همایون بهر جانب که مناسب داند از دولت خود برابر فراز بعد از وصول بدان موضع احمد نوچی که از خاک برگرفته آنحضرت بود بپیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بالکه و نفر دیگر تشریف می آورند در قلعه را بسکشایم والا طریق اطاعت مسلوک نمیداریم خاقان منصور از شنیدن این سخن برآشفته شده عنان بکران بصوب آب مرغاب انعطاف داده چون بمقصد رسید جمعی از ترکمه و میرزا ابراهیم و میر علی بار علی و قایش از مرو مادر النهر و سلطان بایزید غان سلطان ارغون در شیخ و درویش قرمش سالک طرق فرار گشته لاجرم حیرتی عظیم بضمیر خسرو جهانگیر طاری شده مقید نهضت که بکلام راه توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف آم زنده میر مظفر بر لاس مدرکا مکرون باساس سپید عرضه داشتی سپاسند مضمون انکه وحی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر بر لاس باجهار روز زندگی و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قصبا بهبودار ی موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ما بیچ انجم خشم میکشند امیدواری انکه بزیر مراد این مهجوران برافق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خلد عالیجاه باشد بوقوع پیوندد نجا مدین الناس لعز آتمناس لبعز قبول تصور نشده مولی قضا را زغبار سم ستمند دشت کارمکار مشک ناگشته امیر مظفر بر لاس بغیر ملازمت سرفراز نشده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافکندگی بجای آورد و بنسیم عنایت خاقانی از هجوم جهرمانی بریاض آمالش وزیده بحصول ثمر مقصود و محصول شجره بهبود امید واگشت از قضیا رهضت همایون بیمان را لتان اشتیاق افتاده امیر محمد ابدالی را با قرباء بتعیین قراسم سریر سپهر اشتمالیا قیام نموده و نوید انعطاف خسروانه و عطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز داده شتی یافته و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع پیوست و چهار باغ قصبه بهمسایه اظلمه کوس نزول همایون بلنده آوازه گردید و فراغت جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده و مکارم اخلاق خسروانه بعهد رامیدیه حرمت و اشفاق سرافراز گردانید حضرت خاقان هم در آن منزل اقامت دشت تا فتحی رایت نهضت مستقر کرامت برافروخت و ذکر جلوس میرزا بایسنغر بر سریر سلطنت خلقان و بیان شمه از حیف و تعدی مرای عراق و مازندران

در اوانی که خاقان منصور عالی شان ابوالغازی سلطان حسین میرزا از دار السلطنه تبریز بقصد قلعه تیره تو کوچ کرده هنوز از الحظه میرزا بایسنغر بولایت طوس بود و اما عمه شاهزاده پانیده حکم حرکت امیر بر بدین بر لاس و سلطان احمد چهار شنبه از شتری که بر درون هرات و شهر شتافته آمد آن بلده فاخره را جهت رایت رازوده ضبط نمود و بقاء شاری ده فرود تا روز شنبه ماه محرم الحرام سنه ثمان و سبعین و تسعمایه خطبه بنام میرزا بایسنغر محمد خواند و در آن ایام مولانا حسن شاعر قصیده در مدح پادشاه بحکم دستور نظم کشید که مطلعش این است همچنان کز فضل حق خاتم سلیمانرا رسد ملک معتبر زمان پادشاه سلطان نزارسد چون میرزا بایسنغر محمد و سلم کابر اشراف هرات استمالت نمود مهاران کرد انید از شمال شهر گذشته بجانب سلطان حسین میرزا نامزد آب مرغاب رفت و امیر حسن سیستجمیر را بضبط انحدود و تعیین نموده رایت عزیمت بصوب دولت عظمت برافراشت از راه رباط سنجاب بسوی هرات نهضت و آمد ساوات و قضات و اکابر و اعیان بسم استقبال شتافته نمودند شاهزاده بمزید تعظیم ایشان قیام فرموده و همه را بنوازش سپهر بلند پایه نوازش ساخت و آنروز در دایره محرقه بود که بالنگ کهدستان نزول کرده در روز چهارشنبه نهم محرم الحرام که روز دیگر تربیع تحسین بود بساغ زاغان شتافت و سریر خاقان سعید اکه چندین از فروغ طلعت او آن حضرت عاطل مانده بود بزیر توجین آفتاب قرین منور گردانید مرای مازندران و بایسنغری قرا تتبان ابدال سفر بر حسن بیک بوده نکو کماشته بوده بودند در خواسان سبیل اقامت نمودند بجهت بهبود راه و باغات و میانها طی جهت آنین فرود آورده غایت رعایت و مدارا نشان تقدیم میرسانیدند و چنان مغرور شده که در خطبه بخشت عامی دولتمند بزبان استدعا بنام میرزا بایسنغر محمد را نام برده و میرزا بایسنغر محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف و یوانی انجواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام جمله مهمات مملکت را بقبضه اقتدار او سپرد و سلطان بیگم مادر کذشته چون انشاهزاده را بسیار بعیش و عشرت مشغول بود و اگر او را جزع اقتناع داده کلوک سلطنت بدست او نمیداد

نفوذ و چیک صرف میمنه و اصلا پرداز نظم مملکت و ضبط امور نمیکرد و از هر کس ظلمی صادر میشد شرعا باز خواست بجایی نمی آورد و امرای ترکمان در اطراف ولایت خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدیم در وادی جلاهنا دند سلطان حسین خلیل والد میرحسن بیک و الانک را دکان خمیرا فاشته متعرض متوطنان آن حدود و میگشت و ظلم و تعدی امرای براد رش نیل بیک که در ولایت قهستان بود نذر حد همدال درگذشت در خلال این احوال شیخ حسن که بجهت ضبط کنار آب مرغاب معین بود بواسطه که در ستیکه از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلماق و حدود مکان کوسیور غال ولود توجه نمود و ظهور این امر موجب انشعاب گردید دیگر آفتاب دولت خاقان آفاق دارالسلطنه هرات طلوع فرموده در بیان توجه خاقان منصور باصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقریر مشورت با امرای صایب رای و افر تجربت و آن ایام که قصبه سمینه انهمینت مقدم موضع سلطنه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت آفرای فضای فردوس اعلی بود علی التعاقب والتوالی بساط جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء باده غرور و نخوت بمشورت از تواتر بجرع شراب انگور و گاهی مخمور سرخوش و هر کرخیال ضبط ممالک و مال در کاخ دماغ نمیگذاشت بهیچ وقت نقش شکرکشی و دشمن کشی بر لوح دل نمیگذارد و از سوء عدالت اعیان حضرت و صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت و بسبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با نهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا علی هذا احضر و منصور مظفر لوا بدین سکر فتح و فیروزی و اثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار داد که بیکناگاه بجانب دارالسلطنه هرات تازند و بصرصر صدمه قیامت اثر تهمال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد برانداز ند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی خیر سته بود با نظام الدین علی شیر اوا مشورت مذکر گشته و شمه از مکنون خاطر خطیر ان امیر مشیر در میان نهاد آن جناب شرایط آفرین تحسین بجای آورده و از خفایای امر وصیت فرمود که اگر این سخن با من نگفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب انهمینت الحاح و مبالغه در این باب چیست امیر عالی جناب جواب داد که عدم افشای آن از جمله واجبات است زیرا که مردمی که از مکنوب علی گنجینه تر د میرزا یادگار محمد برمذکر از ین واقعه وقوف یابند شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض اورسانند و هر گاه که پرتو شعور بضمایر شان نابرا فتد سالک طریق خرم و حیا شود آنگاه مقصود است بحصول نپیوندد الغصه بنا بر تاکید امیر مستوده خصال شهریار بیهمال بدون انکه نیرزا را بر سایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از مهنه کوچ فرمود و بطرف آب مرغاب رو انشد و پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود آنجا امراء عالیمقدار و فوتمنان جسم اقتدار را در مجلس جانفزا شانده با فی الضمیر خویش ظاهر ساخت مقتضای کلام ایمیه و مشاور رهم فی الامر بجایی آورده بامر مشورت پرداخت تمامی آن جماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی که در خاطر عالی قرار یافته بود در تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد ما لا کلام از توکن روانشده سر پل الان از فرتزول همایون عزیمت سپهر بوقلمون گردید و از خطه امیر محمد رالات و امیر سیاربان با چند نفری بموجب فرمان واجب الاذعان بجهت حراست و محافظت اغرو ی همایون توقف فرمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت نصرت قصیم عزیمت فرمودند و ذکر نهضت رایات ظفر مال بجانب دارالسلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر ملک متعال سلاطین که کشورکشائی کنند بتوفیق حق یار پادشاهی کنند چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدکر نسق نباشد چه دیگر کسان کارشان بود و بتوجه جمله کردار شان شرمسار ند ز دشمن کینه خواه ندارند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام دولت بلند بلند خلقی بحکم کنند و گر فکر تسخیر کشور کنند یک حمله ملکی مسخر کنند بهر سو که تازند بهر ستیز برآرند عالمی شخیر شبی گر خیال شخون کنند بسیکدم جهانی دگرگون کنند مؤید باین معنی و مصداق این دعوی انکه در ایام که میرزا یادگار محمد در دارالسلطنه هرات در نهایت احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار سوار بهراهتمام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان تا بغداد کوس ملکی در نوبت هیچکس را خیال استقلال نمی آمد دولت را بر این منوال خاطر میکذشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عدد ندیشیده با هندکی از سلمانان که از کنار آب مرغاب بالمغار فرموده و عنان کین از صوب منعطف نداشته ماننده فلک در شبانه روزی عالمی بهم پیوند دگاه سعی بلاغ زاغان نزول اجلال کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود شنیدستم که شه مشتری چین بهرام که دشت و ایت او بر فلک سر افرازی رسید و بر سر خاقان چین شبیخون زد که تیغ او بسر خصم کرد سرازی هزار بار از آن قصه عجیب تر است که حضرت سلطان حسین ابوالغازی شرح این واقعه چنانست که چون خاطر حضرت خاقانی جمهور سلاران موکب آسمان مرتبه را بتضمیم این عزیمت قرار گرفت در کنار آب مرغاب جبه قسمت کرده شصد و پنجاه سوار جرار که بنوک سنان جان ستان کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون ارشریان شهاب ثاقب گشودندی تیغ احکمان پاک عنصر بر تیغ نوشاب الخضر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال المغار فرموده بعد از طی منازل نیم شبی در سیاغ رباط فرود آمده روز دیگر جاسوسکان ماه انجا را بر اهنمایی خاکی توجه نمود و جمله مؤیدات فتح و ظفر که در اشامی راه مرجب شوق شاه و سپاه شد یکی آن که قدوه اهل جذبه بابا خاکی که از ایام شباب تا ظهور اثار شیب از اشتغال حاشیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در لوامن کوهی بریجب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورکشای همایون شنود بخلاف معهود و دلیل ملاقات خاقان تخته صفات شده خود را منتظر نظر انحضرت کرد انیده علی ما گوسفندی و کاچی پشکش فرموده التماس نمود که ساعتی متوقل و لنبوچ حضور شوند ساز ند خاقان منصور التماس او را مبذول داشت و لمقدار دو ساعت دم دویش نشست که ناحضری شتاب گاه روی بر آه آورده بابا خاکی را قلوزی که همرسیاه غفر اثر بود خود را بدست خاقان منصور داده در غایت عضب الطرف هرات سه نوبت استانی که مشابه راندن تیغ بود فرموده و صورت انحضرت با رگشت خاقان منصور با ستظهار قوت صوری و معنوی غنان همت علم نصرت و دولت بدیار خود برافراشت و چون شب در آمد شیرنم قرا ول را بر سم بانگبری بتیغ زهر ستاده و در صحرای پرتو شتک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسیده از تقریر او بوضوح

بوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره از توجه لوای جهان پیما اصلا خبری ندارند لاجرم خاقان ظفرنشان در طی مسافت بیشتر سعی فرموده و همان لحظه از تردشرم قرا اول معتمدی رسید و خبر رسانید که ناخیشه میرزا دوک رقیم و غیر غفلت و عدم شعور از مرو بیان چیزی ندیده و نشنوده م آن شب سه شنبه بیست و یکم صفر بود در وقتی که ماه طلوع نمود و هیچ علم آفتاب بشیم پرتو وصول بچشمه میرزا دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جیره پوشیده و مستعد قتال گردیدند و مرتجب فرمان و لجب الاذعان امیر مظفر بر لاس و درویش علی رلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جنه کشان دروازه بزرگ باغ زاغان بیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بزبان کبری از عقب برای ابلغار و حرکت آمده تا ترده یک باغ زاغان بیشتر رفته باز گشت و عرضه داشت که میرزا بابا و کامحمد و رفاقت عملت مانند بخت خود بخواست خاقان منصور ارباستماع این مسرور شدل شده براه کوچه خیابان میان سیل شتابان روی براه آورده و بعد از آنکه بزدار علامه رسیدند میرزا یعقوب را بکمک امیر مظفر ارسال فرموده دولت بیک او زیک را بالتجا او بکان بدان دروازه باغ که متصل رباط حصار علیا کوبر شاد یکم اغاست روانکه گردند و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر محمد ابوالولید حمدست قرار ساخت امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر سیار الدین ولی بیک را بسنجاقیه امیر فیروز شاه که متصل امیر علی جلایر بود فرستاده و بنفس نفیس با شتاد نفر از لشکر قیامت اثر باغ عصا امیر مظفر نهضت فرمودند و اتفاقا راه میرزا بکجک خود را پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را از انسان مبانی دشمنان در هم شکسته و آمده لاجرم آنحضرت با باغ زاغان مانند شاهباز شیر و ز شافته باغ شمال که خواجگا میرزا باد کامحمد بود عنان بکیران باز کشید و خرکاهی و احی اتباغ مرکی کشته بعضی از مخصوصان را اشاره کرده که در آن گرکاه و در آیند و هر کس در آنجا باشد بملازمت رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر قدم پیش نهاده و بعرض رسانید که امیر ما علی که در اترمان نوکر شیبک بود بدر خرکاه فرستاده و بعد از چهار ساعت تمام باز آمده عرض کرد که در این خرکاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را حاکره و ملازمان موکب همایون با صعوبت فرود آمدند از هیچ کس جواب نشنود زیرا که در هم برهم بغما رفته بودند اخر الامر امیر نظام الدین علی شیر اجازه طلبیده خود را با میر علی بابا سپرده و شمشیر کشیده مانند عصا بر دست گرفته و از راه غیر معهود باغ زاغان بالا رفتن نمود و بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر علی قلی را نیز با بین مهم مامور کردانیدند و ازین حال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون آمده دستمالی بدست آورده روشن ساخت و بباغ در آورده بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برفروخته و سوختن خرمن عمر دشمنان و زندگانی بدخواهان واثق کشته از محل مذکور بر آنحضرت بر آمده حاجی علی نام میرزا بابا و کامحمد را بره سانیده تنبیه و دست کرد امیر علی شاهزاده را از اینکه امیر علی شیر صعوه بیمنو و یا بان برده و کشان کشان بنظر دشمنان عالی شان رسانید تراکه گفت که در باغ عیش و سندیاز می نمایانه خود عیش صحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایون او بان مفطور و بوده میرزا بابا و کامحمد را از عکلم نموده میخواست که از سر خون او بگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدیدند تجویز نمودند لاجرم همان لحظه اجل خانه تن پیر خواجش پس از آن بر تخته انداختند جان کار از این کوتاه بسیار کرد زمانیکه این چنین پیر فیروز فام که گردید کرد سر حام و سام همانستا نیز از ننگ و نقاب که در عهد حرم بود و افراسیاب مولانا عبد الواسع در تاریخ میرزا بابا و کامحمد گوید شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ارسال شهدا و تشنه و دبدا از خبر حون این خبر غریب و حادثه عجیب مسامع تراکه طایفه در باغ زنده قامت و شمند رسید همان شب عنان ضبط از دست فایده قرار داده مضمون سهم تجمع دیولون الدیر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمهور اکه از طل لوای خاقان کشور کشا کرده بمیرزا بابا و کامحمد بسته بود ند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت با عفو و اغماض مقابل کردانیدند امامی جلایر را که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود روز دیگر بسیاسا رسانیدند العظمة لله الکبریاء العلی الحمید **ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال یافتن بعضی از سالکان جاه و جلال** روز دیگر که سر نوآفتاب بر گرفت از هره زیبا نقاب بر تو اقبال عالم افکند بر سریر سروری شده کامیاب خاقان عالی جناب الغ السلطان حسین میرزا بخت سلطنت و جهانبانی را از فرط علت بخوشید سیاغرت اقرانی بپیشخانه ساخت و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم اهتمام مرعی داشته دریا همدم ساحل عدل و انصاف فرا میان طاعه بنفاذ رسانید و خانم شهریاری که دست بدست بتقدیر سکینت و بخت خسرو کامکار فرا گرفت و روز کار نا سازگار که خار آزار بر زمین دل صفا رو کار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضات اسلام علمای عالیمقدار و فضلای روزگار که در اشتضاء چنین روزی شهباد عاکفه بوده بر زبان مقال آسا با کامه در اشتماع تشافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند سوختگان پاره پیاده و خاک شدگان و ادی نامرادی با فاضه غمام لطف عام پادشاه کردون غلام امید آگشته مضمون آیه همایون حافظ الهی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف سخنوری و غایه تصلف مدیح گستری مردم هرات را آنروز مانند عید سعید و بستان ایام نوروز خرمی فرخنده نمود جهان کهنه از نو زندگی یافت و طلعتش روظلعتش فرخندگی یافت شاه از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد از نوروز خاقان منصور همانروز منصوره تدارک اعمال حال مظلومان شکسته بال در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسن النقوی حکم نمود که رعایا و شیه وران و ارباب حرفت بلده و بلوکات مست و سمال از وجه خارجی و دیوانی معاف و مسلم باشند و عمال دیوان جنه طلب آن وجه نمک بر دل مجروحان و در ویشان نهاشند آن پادشاه والاجاه روز بخشنبه بیست و پنجم ماه جهت زیارت تربت مسنود حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمزارگاه تشریف برده و روی نیاز باخلاص بآن سعید نهاده سود و بهبود بحال و ان بحالوا رم نوازش بجای آورده و از منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسن آثار خود و تردیک پسندیده گفت و السلطنه برادر و دستور زمان سلطان حسین میرزا بابا و من با قرندم جد شرعی متوجه شود و الحق امری آن خیر عمیم بود بر این قیاس خاقان منصور در باب شیانت سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید کان دین قویم و تهمید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله بسیار بظهور رسانید و لله الحمد شریعت بیضا و ملت سمحا را بدستیاری همت پرور و زیری بسوط کرد انیدند و آن اوقات بسامع

جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا بجانب مرو آخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت انداخته باستماع این خبر صرصر فر خاقان والا گهر و اهتزاز آمده ولایت طفرطراز خجسته استقلال نهال اقبال اهل خلافت بصوب مرو نهضت فرموده و چون بند چرکس از زمرهٔ حلیون شنگ آفرای سپهر تقرش شد بوضوح میپیوست که اعلای دولت روزافزون بتوجه موکب فیروزی نشان خیریافته عزم فرارجرم کرده اند خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از سمان بعبر مانند باد آب گذشته متوجه مروگشت میرزا الغ بیک و اتباع و اتباع مقاومت با حضرت او ضد قدرت خود ندیده بساحل جیحون که قبل از طلوع خورشید بدون تغیر گذر چیزی نمایند عنان بصوب فرار گردانیدند هنوز خسرو خاور شید روی نمود و سکان کلک ذوالجلال سکان سفاین آمال بکنار مراد رسانیدند خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمرو آمده آن سرزمین را بطرح مخالفان افخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد و توفیر عباد و تشیید امور سلطانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به تسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را دلتشغال روی نمود

اقتضای کلک در اصفحات سابقه شمایم این خبر بشام جان طلاقه که سنندگان بر سدکه در آن اثنا که محمد میرزا با دگاه محمد میرزا نیاید از حسن یک منظهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد و سکان اتفاق میرزا سلطان محمود آداب مقهور عیوق بوده فتح بلخ را امنی نهاد همت کرده امیر مغول سلطان علی گمکینی را بصوب ماوراء النهر فرستاد و سلطان محمود میرزا آغاز فتح مرو نموده چند گاه از بهره وجانب جلادت مرانکی نظهور رسانیدند در این اثنا محمد یکه بورد بیگ ترتیب کرده بسلطان محمود و امیر مغول بوده و بدولت بخت بلیت طالع آن نشانه زده جدا شده بدرگاه خاقان منصور شتافت چهره برافروخت و مغروع رعایت خسروانه بلوز خت انواع اصطناع اختصاص یافت مادر سلطان بلخ معصوم علی کمکینی نفرت نفس ظلمانی تابع و وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاده با ظهار زبونی سلطان محمود و مبالغت آمود و در دروازهٔ خواجه عکاشه را بروی سپاه شاهزاده مجنون دلاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر نگشته و میرغولرا دستگیر کرده بصوب بادگار گذاشته جمله معظم انش بود بجانب سمرقند روانه نمود و یادگار فرزندی را مایل بخدمت خاقان عالی جاه شده در تحقق نربیت میرزا سلطان محمود را بر اطاعت میرغول فیما نذیت بصوب بلخ عطاف داد هر کدام بسلامت بسرای مرکز خود خزیدند و کوس بر کنگره سپهر سودی و کرسی از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جمعی از اهل اخلاص و مندای بارگاه خصائص از هر جای سخن در پیوستند در این اثنا صورت حبس و گرفتاری میرغول بر خاطر انور خطور نموده اظهار ملال فرموده میرلقمت امیر نظام الدین علیشیر بنیت مخلص او فاتحه قرائت فرمودند و بهمان لحظه میرغول و یادگار بدیدار گروه ون مدد رسیدند از آن حین اتفاق حضار بزم و مظلم منعجب گردیدند و آن نشان میر سار الدین ولی یک بابالیت شهد مقدس نامزد گشت و جهت تعجیه یافت چهر سیاست سلطانی و دماغ احوال محمد سعین و عبدالهادی که در عمل شرارت پای نهاده بودند تافت و در اوایل حوت سنه سبع و تسعین تسعمائة که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با سپاهای سپاه جلادت انتما بسم الباغ یکه تاز ادبار مرغاب تاخته و بر امیر محمد ابرلاس و امیر ظفر بلاس و امیر کریم غالب گشته اشتازا سیر سرنیخه تقدیر گردانیدند بنا بآن آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت عزم قتال سلطان محمود میرزا را جزم کرده عنان یکران بطرف آب مرغاب تافت و بریان نهضت رایت نصرت آیت بجانب شبرغان و وقوع مقابله و مقاتله در موضع حکمین چون خسرو خاوری پایه تردد بر درجه انتقال حوت قطع کرده و اشراج فصلین دست و او جود شتاء سبع و بهم اسفیه سلطان اعتدال آفتابها غالب آمد نهنگ لجه شجاعت و نهنگ متر سلطنت و خلافت بر اطراف سلطان حسین میرزا یاد یار لشکر ظفر اثر بعزم رزم در طالعم آمده و آخر ها بمارک و میمون اقبال و دولت همعنان از یورت تسلاق بکنار آب مرغاب نهضت کرده و در وقتی که هلال عید بکشت نمای لب بشکان گشت نهر فلک سر فرازی بمنزل سارغانی رسید و از انعام فرخ انجام آداب عید صیام قیام و اقدام نمود و دو سه روز بلوازم حشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه باسباب رزم و نبرد دیده نزدم اعدای دولت و جهت همت عالی همت گشت مقارن نهضت پیاده بعد خرد و شش ساعت با سلطان جنود و نزاهت آثار یاجین و ازبا بقضای بیشت و کهسار کشید و چرخ لعل سکالار از نبات بساط مرد اثر سبزه بسوط کرانید سلطان سبع رایت فراخت ازلال علم رکل سپر ساخت انواع سپاه و سبزه و کل شده عارم سیر گاه مثل چون منزل بلخ مدار فرزول سپاه یون نشان مرغزار سپهر مقیم بابت ماضی علی که در اوایل جلوس همایون رسم رسالت آرزو امیر حسن بیک بدرگاه خاقان آشیانی آمده بود و در وقت انهزامی سند آبا دگار محمد میرزا جهت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب یا دشاهزاده آذربایجان را مشتمل بر بیخان بهت نشان بهمراه عرض رسانید و باضافت الطاف خسروانه مباهی گشت و آن اشخاص عاد و ت کرده علوم نقره غلام از بچه به بوضع کل با غان شقاوت و از انجا که حکمتی خواسته و چند روز بجهت اجتماع جنود و عالم سوز و در چکنو توقف افتاده آزار جمله جیحون همایون فال نقل فرموده خاقان بهنال در منزل آب جیحون کرده روی بولایت اندخود آورده موضع حکمین محل نزول سپاه صف شکن شده جزر سید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حدود بلخ راه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چرخ گذشته بمیمنه منزل گزیده و خیالش آنکه از عقب موکب او کوکب طنطنه در آید قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این تجبر رای اضافت کسر خیان اقتضا نموده اردوی همایون بسوی بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور ترکه از آب اندادی در درست تنگستا یابد بنا بآن در منزل حکمین کوچ واقع شده خواجه دوکه دار عسکر ظفر قرین گشت و از انجا بوضع چپوست که میرزا سلطان محمود و از اندخود نزول جلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در شرافخاندخت و عنان مراجعت بلطاف داده مصاف اعداراه جهه همت بلند همت کرانیده از خواجه دوکه انشب کوچ کرده نماز شامی بدره فرمی حکمین رسیدند بر قرب جوار در باغی باشارت علیه انشب نزول و تاروز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و مکهبانی تقدیم رسانیدند و تهیه اسباب عافیت کرده خود را مستعد معرکه رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر که خورشید بیضا علم اعنی جمشید انجم حشم بعزم رزم جهشن زرنگار ظفر آثار در پرشید و قدم در فضای معرکه سپهر و قار نهاده و بنا فلمت شر انعلوب متهم گردانید صباحی آفتاب افروخت رایت رسانید اوقات ظلمت را بغایت لمیدیان راندنوازانی موکب بتیغ افشانیهای کوکب ظفر فرکرکه و کوس نرلزله در عالم انداخت و عرصه نهیب و سورانی کرده مین را متزلزل ساخت غریو دین کوس رنده مغز سپاهی شکن در آورده بغرد و دریای خونین و آمد بجوش بدید متر سرا زخود بوش خاقان ظفر مغفر ظفر را بر سرنهاد بجوش حرارت آهنی بر پرشید و بازگرفتن سر بجوشید

متوجه قتیبه سپاه کینه خواه گردیده و در برانقار خسرو دیره رزمی عظیم با نفیر امیرزاکه برادر برزگترش بود روایت فتح آیت بر افراخت و امیرحسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از امرا مهد و نصت آن حضرت را پیش نهاد همت ساخت جوانغار را بفرشوکت میرزا سلطان احمد استحکام گرفت شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروزشاه را با بسیاری از سپاه مهد دار و نصن نمود و امیرسید برکا و امیراحمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان و میران و میرمغول بهدولی مقرر گشتند آنگاه جانب میرزا سلطان محمود تیرصف لشکر برآراست میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را میران چغتای و شیران شکار محکم ساخت و بعضای معرکه پیکار را مهیا و آماده برافراخت دم نای روئین در آمد بامج دو دریای لشکر برآمد بموج یلان قره چنگ آماده غلغل درافکند که تیغ کین از نیام بیرون آرند سپاه پادشاه جمجاه اسم غازی لقب تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان میدیدند لشکر سلطان عالیشان محمود ثابت محمود خدنگ خارگذار بدل نیروان شیرشکار میرسانیدند و شمشیر الماس گون رک علم میخکوب میشد و این اثنا امیرعلی امیرآخور همعنانی فوجی از سالکان مسالک تهور از جوانغار و میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده برامیرحسن شیخ تیمور حمله کردند و مردان تیرتر آورد شیاه یکان برم دادند و بر تنه دشمن رسیده مبالغه نمودند کار از سهام سهم خون آشام ایشان بمرام شد بلا شقام سپر از رنگ رخ آفتاب در سر کشیده یلان یکان و ار بهدام جنگ گشاده از شصت تیر خدنگ خان گشته سیار باران تیر کرکفتی کمان گشته ابر مطیر دران محل سر شیخ تیمور از غایت تهور با مردم خود و سپرها و تورها و درش و رکاب اسپ اصلا بر ابا عدا باستعمال آلت قتال نمیپرداخت و این معنی بضمیر خاقان مظفر لواظاهر گشته خان یکان بر و گفت امیرحسن با دشمنان ساختگی دارد که تیغ کین از نیام اقتدار بیرون نمی آورد و دنیا بر آن برادر میر نظام الدین علی شیر امیر درویش علی را با امیر بهبود و محمد علی انکه بخشکه و شاهقلی قلعان بود و دست محمد چهره و ملیکه و قلیعلی و سید صدر نفر از نبها و دران رستم تر از بر سم توسنان بجانب او فرستاده تا کراه و اعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند چون تیر علی آمیرآخور و سلطان او بهریزی که در رکش جلادت و استقامت حمله باسباز اکثرت جولان نداده ساختند حسن شیخ تیمور با نفاق فارسان مضمار تهور تورها و سپرها در کشیده و شمشیر تارک شکاف از غلاف بر کشیده و بسان شیر ژیان که در بلا آهوان افتد بر دشمنان تاخته و همچیت ایشان را که ثریا و اربجمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند یک یلان شهر مردم شکار برآورد از جمل دشمن و مار بیرون قیاس از جوانغا لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا امیرشیخ عبدالله و امیرعبدالخالق و دو تخواجه او در یک و از هر اول امیر مظفر لاس با سایر سهاه دران مظفر اقتباس حمله آورده آثار روز تهور ظاهر کردند و ان یلکان فرقدلات و مردانگی و نهنگان لجه رسالت و فر انگی فرآنمرکه آنچه آنکان ستیز آویز و کاری در آورد مردم میرزا سلطان محمود نیز با پای ثبات از نشسته ده دست تهور از آستین پهلوانی برون کرده چنگی عظیم در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت سپاه نشور آسمک بر اکرده و لعال بر اکب بر اک انعقار کرده و غبار آمیخت که آفتاب جانشاب در نقاب افتر مستور گشته چهره نمود و لمعان سنان تیز ش فشان صاعقه سان خرمن هستی پاکان سهام خون آشام بر قی کرد از آتش جانسوز در کانون دو دمانها افروخت شمشیر آبدار از کینجین خون بسیاری بیکار را نیشتاند و کر ذکر انسنک کردن نرم نشاخته ایشانرا از پشت زین بر دوی زمین میرسانید خنان شعله زده آتش کارزار که بسوخت مرکح از شرار جنان بکینجت خون تیغ انداز کون کو روی زمین کشت دریای خون عاقبت منزل اقبال شرده و نصرت الله نصر غیر بزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانیدند و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه بسطت مجلی میرزا بوضوح انجامید و خنود و مظفر ورد و خاقانی رایت فتح آیت نصرت و ظفر و زمی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشانرا کشته تلی از جنازالم القالبون و رعالم انجنسند آخر جنگ فریب بدیوست سوار سپاه سلطان محمود میرزا لبسوقت با قبرا رسید و شاهزاده نامدار بدفع ایشان شغول گشته ناگاه گرپش سپرد و آمد و آن جناب از پشت زین بر دوی زمین افتاد و یک لخت از پیش شکست و لاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته بهر کرد انیدند چون چند طرف لشکر خویش فرستادند ناگاه خبر گریز پا دشاه ایشان بتحقیق انجامید و سازمیرزا آبقرا برداشته و پای بطریق فرار نهاد و آن جناب خود را بنظر نواب کامیاب رسانیده خاطر اشرف اعلی از آن حادثه فارغ کرد و بالقصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر مظفر و فیروزی ظفر و ازدرون خبر و ترتیل بهشت اثر نزول جلال فرمود و امرا را سعندیا آثار و نوشنان ستم گذار را که آن سوکه غایت شیخوخیت و پیلوانی را سپاهی آورده بود و ندامت فتنا غواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی گردانیده و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده مایه قدر و منزلت ایشانرا الفرق فرقدین رسانید از انجمله احمد مشتاق را که کیا بهولت و پیدن خلاوت نهاده بود و چند زخم برداشته بالیت قبته الاسلام ملیخ سرافراز ساخت و خیر ظفر پیکر همایون و ضمان حمایت قادر بیچون و ترتیل حکمین بتواجی اندخود بازگشت و روزی چند دران حاصل اقامت انداخت والحمد لله المنعم الکریم والصلوات والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثنای احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاه زاده شجاع بلندهمت بود در ایام پدر بزرگوار بمملکت بدخشان حکومت مینمود و بعد از وقعه قتال با غ امیر جلال الدین مزید از خون جمعی از بدخشان رفته فاشیه منافعت منتشر از ده بر دوش کرفته بدین واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در اطراف جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع حکمین بغایت دلاور و ذوالفقار خاقان دین پشتکن بمیرزا سلطان محمود ظفر لوا فت میرزا ابابکر بها خود فرموده که با خاقان منصور طرح اخلاص محبت انداخته و دم از موافقت و اتحاد زده کریمانه زاد و عقد و داد و اتحاد منظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده الحق با سپاه سرا پا فرستاده و شمه از کمال دین پروری به نواب درگاه عالمپناه پیغام داد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آئین صواب افتاد و بغایت بسیج و مسرور گشته بعد از استشاره و استخاره بنوکرشک مقرب حضرت سلطانی امیرعلی شیر بخدمت شاهزاده رسوده و از بغایت خاقانی امید وار کرد انیده نوعی ساز و کار مبارزت سده و سدور و مرتبت شاهزاده بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالمیان رفته چنانچه از کمال اتفاق و فور کیاست آن جناب بحضور بر داری رسالت فرموده از مجامع شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق امقدار بعرض رسانید که شاهزاده با خاقان امیرجلال الدین مزید ارغون عازم سوقات شد و از آنجا چون گذشته در وقاضی شرف نلاقی دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را او فور اشتیاق انعام و شمول عواطف اکرام نوازش فرموده چند

روز بخش و سرور و عیش حضور پرداخت و محبان شیرین حرکت خدمت سلطان بیکم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را خرم و فرخناک ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت منیر میرآن مهر سپهر خلافت منوچهر سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرّة بعد اخری به پوشیدن خلاع علاوة و بخشیدن جهان گشودن فرمان سخنور و سباهی کرد و بعد از مزید اعتبار و اقتدار بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از میرزا میرزا خون نخجیر و باغوای جمعی که بخت یار و اعتبار جناب مارت موافق مزاج ایشان نبود و از بد حرکتها و ساعت ساعد لاجرم اختلال تمام بر احوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافته و میرزا سلطان محمد و طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر ببلخ نهضت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت آن حضرت بفراغت گذرانیده در حین مخالفت احمد شتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلای میرزایان کار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از سوء حال خاقان معدلت آئین سر بمخالفت و طغیان برده و میرزا محمد عمر بن سلطان خلیل بن میرزا میر محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و جمعی از سران امور دیگر بجانب بلخ از دشت ساق سمانی از اراده وحی همایون بوحی کریم بجانب مسیر قند بازآورده بعد از دصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن نکل بر لاس کرغای امرای سلطان سعید بوزنیه حکومت سلیمه و الجی تر و شاهزاده نرسناده و را باطاعت و انقیاد دعوت داده و میرزا محمد عمر بای بر سند سر وزی نهاده و از انجا که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه را بتعسان شتافت و آثار اقتدار ظاهر ساخت و مشار الیه از لشکرش بر کانون و دومان سمرقندیان از ولایت قدیمه و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را اجازت قصد بجانب بدخشان داده و مظفر و منصور بچگیده خواسته و رایت اقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در سمع همایون رسید و متواتر استیصال نهال اقبال او در پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول منزل آخته جوزغایت تملک و دباب خاقان بلند جناب را سپری شایسته امر فرمان داد و فرزندی دلپسند بخت کشوکشائی عنایت فرمود و الطاف بی شمار غیب مدد او از حد حیطه حکم آفاق بموجب شرطیه عقد ازدواج بنکاح خاقان سعادت اشتمال آمده و بدولت مزید بر دولت گشته باعث نشاط خاطر همایون شده و چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت بپرداخته چون از مراسم جشن و طوی بپرداخته از انجا که فرموده بعد از طی مراحل منازل بهدین خاقان اقبال محل نصب سراپرده جاه و جلال ساخت از آن مرحل بموضع سپنداز که داخل ولایت قلان است شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده نوحی از سباه زران میدان جلادت بر اسپ استادن قدرت نا کسر اسپ سباه ستند و بسپاه بر سر مخالفت مصیر آورد و بدان حضرت از آن جماعت تعرّض حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در مقابله قصبه قالین فرود آمده بجماعه اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت بناه چهار هزار سوار جرار سپاه بنصرت شعار بر گزیده بسر سپل الغار متوجه مخالفان گشت چون این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نموده و بعضی از عساکر بنصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار بدست آوردند و چند از لشکریان شاهزاده بغنیمت اندوخته بسرحد عنان مراجعت انعطاف داده و چنان مخالفت برکب خاقانی پیوستند آن حضرت بدار السلطنه هرات خرامیده از آنجا بسمرقند و آن بلده بهجت نشان در کنار دولت اقبال گذرانیده جناح عاطفت و جهان مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانیدند امیر زاده محمد عمر بعد از وصول بقندهار و نزدیکی لشکر جرار و فرا هم آورده مظفر قصبه زاغ ساخت چون این خبر بسمع شریف خاقانی رسید امیر مظفر بلاس و دیگر امرای مظفر نشان را با فوجی از سپاه مظفر انتباه بدان جانب فرستاد و بین الجانبین هم مقاتله اتفاق افتاده بسیاری از طرفین بقتل رسیدند عنان مراجعت انعطاف داده و بخدمت خاقان جم اقتدار در آمده و آتش فتنه بآبیاری تیغ و تیر فرو نشست

ذکر سر افراز شدن بعضی از ارکان دولت جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیموری و سبب فساد و اعتقاد آن

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره بتربیت جوانان بود که امیر علی شیر را که بار تکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شیوه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رسانده و اوایل علی عشایر صبح سلطنت و جهانبانی بمحافظت مهر نورک همایون را در عهده آن جناب کرده میر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که ملازم مهر داری بر داخته از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهر دار باشد خاقان منصور این ملتمس را بالغ اجابت مقرون داشته در شعبان سنه ستة و سبعین و ثمانمائه پادشاه بنده نواز داعیه کرده که امیر وجیه الاخلاص را بمنصب مارت عالی مراتب دیوان اعلی سرافراز سازد امیر نظام الدین علیشیر بخت از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من حالا در حرکت انگلیان شده ام سریر خلافت شعام لازم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام بر سریر پایه اعتشام تر دیگری نشیم هر کدا مستعدی منصب مارت گردم است که بسبب قدر بعضی از امرا بر لاس ارادت بر من تقدیم خواهند نمود بر تکلیف امر ا مارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این هنر را پذیرفت و حکم همایون از صدر عنایت بغایت صدور یافت که غرا بر سیر مظفر بر لاس بهیک آن امرای عالی اساس بسیر عیشیر مهر مقدم تر تند پس مقرب حضرت سلطان بلیق خاطر خطیر خاقان صاحب منصب مارت گشته بپوشیدن جبه طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و نصر فرق انام یافتند و کوه امیر علی شیر بموجب فرمان واجب الاذعان مهر عالم آرا بر دوش جان بردان روزنشانی بدست بشتاب داده تا که علی الرسم بساغنی نیک مهر نذر غایت تواضع و کمترین در جائی مهر نورک را از این پایه شرکسی بالای نمانده بود . مرآت عیش بر اوج زمانه و نه بود یکی چنانچه در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه بموجب سیمان خاص عالم گشته باعث مزید عنایت پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع که از نشانهای شرف آن امیر صافی ضمیر نقش پای آدمیان بی سر آید بجائی رسید که رهیدان هر کسر امرا در دفاتر نویسند و حقیقت کلام شرف امکان با مکین تند هنگان لطف و بیوست جناب حقایق پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الراوی در تاریخ مهر نورز دان نظام الدین علی شیر کوید میر فلک جناب علی شیر کز شرف ... حاجز بود و زدرک کمالات او خرد

دیوان شست خوشبیان بداد ملک از لطف شاه عادل الحق چنین سزد ... چون مهر نورز بدولت سلطان روزگار ... تاریخ شد همیگ علی شیر مهر نورز ... هم در آنروز که امیر علی شیر بسند

بر منصب وزارت دیوان نشست امیر حسن و امیر تاج الدین منصب وزارت افزا گشت و هم در آنسال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت داخل فرموده خواجه قوام الدولة والدین وزیر و نظام الملک مولانا شهاب الدین بسهیل بود و اصحاب بعضای بعضی را قصات و ولایت خواف قیام مینمود و در آنسه همین سال خافان جهان خواجه محمد الدین محمود خواجه را احمد خافی را بنظر کیمیا اثر و عنایت ولی کرانید حکم همایون شرف انفاذ یافت که خواجه اصل طاوسی متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی مهر زند و سکه بپادشاه و در دیوان بنشیند بمنصب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع سخن و داوران و حکام که در ربع مسکون صدور یابند بقلمی کرانند و در روی خزانه این مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلاع عدیه توقیع نماید و خواجه محمد الدین محمد در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در منصب نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خافان منصور بوزارت میرزا کفیک قیام مینمود و چون فور قابلیت و کمال صلاحیت و نجیب انور همایون واضح گردید و او را نشانهزاده طلیعهٔ مناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب مبارت امیر نظام الدین علی شیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امر سلطنت پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاهی و رعیت بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت شذرهٔ عدل آن بیمیکسیر زمان آرامان ملک معمورتر زند پرتو آنخواجه کاین اساس ثابت بغایت متین و مقارن عنایت قرین انجماعت امیر حسن شیخ قیمور بخواجهای اعمال سیئه خویش کرمتا گشت و دست سیاست خافان بر دامنه زندگانی انگیخته شجاعت را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر بسیار دل بود بوسطهٔ فور قوت و کثرت شجاعت و آوازهٔ شهامت عالیجاه رو بزوال در مترشش می فزود امیر حسن بعد از امیر زاما بر بسپاه منصب علیه و مراتب سنیه ترقی نمود و در سلک عاظم امرا انتظام یافت و اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر مردان شجعان زمان پیشتر داشت اما جلبتش بعدم رعایت حقوق و لیاقت مقصور بود پیوسته نقش مکر و تذویر بر لوح ضمیر منگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند حاشیه خدمتگاری خافان منصور بر دوشش گرفته تا آنکه انحضرت در ترتیش غایت شفقت بکاری می آورد بعضی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراباغ باز بستان خافان گیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه یافت و در قمع عنفوان جوانمرگی محمد و ابابکر ولایت استراباد را بوی ارزانی داشتند و بار دیگر بهمان طریق پیوفائی مسلک داشته میرزا بدکار محمد پیوست پس از اندک زمانی میرزا بدکار محمد بر رنجید و از کنار آب مرغاب بولایت سلماق و جرمکان رفت چون مهم میرزا بدکار محمد بفصل انجامید و فساق مرو بملازمت حضرت خافانی رسید و کرّه بعد اخری بلحوق نظر عنایت قرینت کرد و بدیار وجود انسپه دراهم و اشخاص عشاره کفران نعمت دیده بامیرش پیوشیدند و در خلال احوال کدشته بخیال انکه چون غبار فتنه خوشنا را که تعلق بدو میداشت بجیح و خابه بفضل قابل عنایت استحکام او دوباره معتمدان خویش منصب ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات قدم در وادی فرار نهاد با این ماهیه یکی از دیارهای مترل خود را که بجانب صحرا بود و خرنه فرموده بشخصی از نوکرانش مرد انشاء اجتهاد این حالت را بوسیله یکی از ارکان دولت مشرف عرض سامعه اجرام گردانید چون خبر فرار او بخافان منصور رسید بغضب خافانی اشتعال یافت حسن در قلعه اختیار الدین معبد و پی اختیار شد و شبه بزرجم اقتدار در باب مهم آن خدار ا امرای کبار بمشورت مجلسی آراستند و امیر نیاز الدین عبد الخالق گفت که ملک سر افکنده و در روزی که حسن بسوء باطنی که یکی از دوستانش بدو رسانیده بود بند خود را سوده و اعیه داشت که بگریزد جلایر را بالای قلعه بیالین گذارند که طالع آن مانع سیاست نشته حیاتش بگسیخته و خونش از نشتریان بر خاک ریخت فلک کودیست مهرو زود کین است درین محنت سرا کار دو می نیست یکی را بر کشد چو خورشید افلاک یکی را افکند چو سایه بر خاک **ذکر بیان نهضت رایت اقبال آشتیاق جهة دفع فتنه و فساد احمد مشتاق بعون ملک خلاق**

چون احمد مشتاق حدود قبة الاسلام بلخ بامارت میرسید و خبث بخارخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجده و جد تمام در سباب آلات و ادوات لوازم خلاف و عناد بهر ساخته و قاصدی نزد سلطان احمد میرزا فرستاده و مراسلهٔ مشتمل بر اظهار اخلاص و ولا و سلک دعوا و مخلصان بر انشاء و چون این خبر در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهان کشا چنان اقتضا نمود که احمد مشتاقرا بحسن تمهید از بلخ بیرون آورده زیاده از این میدان جولان آن یار ناآشنا را نگذارد چون بآن امیر عبد الخالق را جمعی از سران یاران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاده و ایشانرا گفت که چون بان بلده در رسید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را بجهة مدد و معاضدت بر سر حدود آنه کرده اند که کرا از جانب ما در آنجا بفرستد و ما بدون دفع آن بسهولت مبر گردد و باین وسیله احمد مشتاق ایشان را در آشیخه مطمح خاطر کرده آنگاه فرصت نگاه داشته را بتعقید و تحبیس گرداند امیر عبد الخالق بعد از طی منازل بلخ در آمد احمد مشتاق از حرکات سکنات ایشان فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را بتکلیف نموده که از شهر بیرون رود گفت من هم فلقریب در کار عالمیان را زیارت خواهم کرد از آنجا اهل فتنه و فساد و عرض کرده اند که او را بدای ذمه مهام و مجالس امیر عبد الخالق بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده و معروض داشت خافان منصور الصدور چنان بود که احمد مشتاق بدلالت بادی توفیق از بادیه خلاف و شقاق بسواحل ساحت تسلیم و وفاق آید بعد از انکه اشرای زر عمده که کرده بود و ترتیب نفقه خافان منصور تا دیبا و در بر خاطر عالی آثر قرار داده و رایات ظفر آیات را بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و در ثانیه سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان میرزا بلخ را بجاگیر و از سلطنه هرات مقرر کرده و امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشته احمد مشتاق از توجه خافان باستحقاق و توقف بلخ را فتح دیار خود و مستحکم کرانیده خاطر بخصمت فراداد الیچیان قمر سریر سلطان احمد میرزا و برادرش سلطان محمود میرزا را رسال داشته مدد طلبیدند آن دو پادشاه عالیجاه بامال تسخیر بلخ اشارت نمودند احمد مشتاق شده و سلطان محمود میرزا بانفاق نفیر عازم کرمان آب شدند و سلطان احمد میرزا اگرچه از اهل خود نهضت نمود اما فوجی از امرا و لشکریان همراه فرستاد اما بجانب رانفرمود چون بهم علم نصرت شیم خافانی حدود بلخ را نورانی ساخت کیفیت تحصن احمد مشتاق بتحقیق پیوست خافان مغفور چون چنین قدر حسین بمین انگذند بترتیب آلات محاصره و تشیید ادوات محاربه امر فرمود اطراف شهر را مرا متصرف گردند و هر کس بدو چون خود نزول نموده فرمان فرستاد که خافتین عدو بار برح شاه حسین مترل گزیده و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی شیر در راس لشکر خونخوار بحصار گردانید و سایر امرا و ارکان دولت اعلا هر یکی بموضع مقرر شده بر میان گرفتند و اطراف دکر انداخته بسیاهی جنبه را ساختن آن قلعه مشغول گشتند و بکندن خاک و خاشاک کوشیدند چون مقصود از انشاء این عرض حضرت اعلا و سیله که سلطان محمود میرزا با سپاهی از سپاه نصرت انتباه کمابیش آمو به مترل گزیده و احمد مشتاق را بیش نهاد همت

علم نهضت گردانیده بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بسرعت تیر رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخته و لشکر مهم بند
و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافرازد و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته و قدم در وادی خلاف و نفاق استوار کرده بند
هر روز بنا بر نخوت و غرور آتش جنگ و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید و هر صباح که شاهسوار نیزه گذار آفتاب بر همت شبخیز حصار سپهر دوار می‌آمد خاقان منصور بر بارگاه
پیکر نشسته فتح القلعه آسمان کردار را رامش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت و صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنا و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون
سپرها و چپرها را بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که
ماه تمام فلک مردانگی بود بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران عسکر ظفر قرین جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که در فصیل به انداختن تیر و تفنگ
پیرو دانشمند منهزم ساخت و از خندق و فصیل گذشته پای تهور پیش مینهاد تا بکنار خندق شیر حاجی که در میان خاکریز است رسید و خواست که از خندق بگذرد و بکمند شجاعت بر برج شاه حسین
برآید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره بپایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سید بلند قدر بسرپنجه پهلوانی نیزه یکی را گرفته چنان
پیش خود کشید که آن شخص بر روی در افتاد و آنگاه سر بر داشته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزه آن
شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان منصور رسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه
و انواع عواطف خسروانه نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب و زره و خلاع قیمتی و اشیاء سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ
و بسیاری ذخیره مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره حاضر باش از ایوان کیوان درمیگذشت و در آن لیالی کمانچی
که مشهور بود بقراجارچی هر شب بر زبر برج شاه حسین آمده در برابر دولتخانه همایون می‌ایستاد و زبان بفحش و دشنام و هذیان میگشاد و خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را
دشنام میداد آن حضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار قدر انداز را امر فرمود که در مقابل آن برج نزدیک یکدیگر ایستاده و سهام خون آشام در زه کمان
نهادند چون قراجارچی آغاز سب و شتم کرده هنجار را و ازش یکبار شصت برگشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفته چنانچه
از پای درآمد و تا تحت الثری هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشاد مقارن این احوال امیر مظفر برلاس که در کنار
آب لوای محاربت برافراخت امری در غایت غرابت روی نمود حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت امر فرمود و شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر
برلاس در کنار آب لوای محاربه برافراخت و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می‌آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان آب دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن
امیر علی بن امیر زندق بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میگفتند و در روز سیم امر برین قرار گرفت که ازین طرف امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهان
کبر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود بنیاد اساس مصالحه را محکم سازند و بر موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند وزیدن آمد و بی اختیار
کشتی امیر مظفر را بسوی مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط بسر و در باوج سماوات
رسانیدند و سورن انداختند امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را در آب انداخته شناکنان روی باردوی خود آورد مخالفان آغاز تیراندازی کرده
هر تیر که در ترکش داشتند انداختند بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضای الطاف آتش حیات او نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اجل بوی نرسید و بوسیله اسبی که یکی از نوکرانش در آب
افکنده آنجناب بساحل نجات خرامید گر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر وگر عالم سراسر گیرد تیر یکی بی حکم یزدانی بمیرد امیر مظفر برلاس اگرچه بکشتی عاطفت
یزدانی و قوت دولت خاقانی از اغراق بلا خلاص شد اما جمعی کثیر و جمعی غفیر از سرداران سپاه که در کشتی با وی رفیق بودند در آن قضیه اولاصح شفیق بوده بدست لشکریان سلطان محمود
میرزا گرفتار گشتند و وضعی عجیب و اختلالی غریب بر حال سردار سپاه روی داد حقیقت حال کیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت و
استرخاص معاودت و مراجعت طلبیدند چون پرتو شعور خاقانی بر مضمون این عریضه افتاد حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت که امیر مظفر با سرداران دیگر آنجا ده دوام
لشکر بموکب گردون مراتب پیوندد و در این اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای تمام در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان الجمعه عدم وجدان قوت قوت بیکار رای
حرکت و رفتار مفقود شده هر کس مجال فرار و فرصت گریز یافت راه الفرار کوبان بجانب وطن مالوف خویش راند چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بود و بعد از وصول
امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس اردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان از پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه بهشت فرسای
هرات رفته بقدر وسع و امکان در فراهم آوردن غله از ولایت و روانه کردن باردوی کیوان شکوه سعی بلیغ و اهتمام کامل معمول دارد امیر نظام الدین علیشیر حسب الامر
عمل نموده ده هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخته و شتران جمال عرب باکرایه گرفته انعامات را بجانب بلخ روان ساخت در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابوبکر میرزا
که در سلک شاهزادگان انتظام داشت از هرات بگریخت و متوجه حضرت سلطانی شد و از تعاقب نموده بگرفت و در قلعه اختیار الدین حبس کرد **ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر
بلخ بکنار آب مرغاب و فرار کردن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن موکب ظفر نشان او در اثنا موضع کرباب** بعد از مراجعت
کردن امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که باتفاق یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش

آتش غناء تدارم فرماید خاقان کشور گشا بعد تحقیق این جریانات بمقتضای رای صواب نمای خود بجهان فرمیر دارالسلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت که داروغه گان را گوشید که جنود آن حدود مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل بپیوندند از جانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر تاب بکنار آب کسی نامانده میرایوب را با پنجهزار سوار فرستاد که از آب عبور نماید و معسکر بر دشت اشترسنجان برد و او مامور بود که گشته باخود قرار دهد و سپاهی جلادت آثار بشتاق کمبرد و بارو دی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر گردد و جنب اتفاق رودی نواب همایون خاقان اعلی بپایه که بهیکر گشته گرد مرحلها کم آمد دران نشانه نظرش بپل نهر شتاق افتاد بهمین جناب میرایوب آن مژده فرستاد و در همانشب میرایوب آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون بدیگ پل و پرداخت خیالی نکرده بود بظهور نهضت آرد و ایشان سوران اندخته بازگرد و مدروز دیگر خاقان منصور طائفه از اهل رسالت را بتحایف و فرستاده ها بعضی از پرنالهای همایونش را باز گردانید و بعد از وصول میرایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کرده خاقان منصور از جرات اعداد وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب نشتابد پس از اجتماع جنود ظفر ورده خان بکران بجوب نخالفان نامبرده غوغا بر ظفر بلیغ کوچ کرده از کزسانو چهار یک فرسخ آب تیز نضمت فرموده حدود خاریاب مخیم معسکر ظفر تاب گشت و میرزا با بکر در انتزال قسم سلطان بحقوق بیعت خاقان عالیشان کشیده فرار نموده و چون خاقان کامیاب از خاریاب کوچ کرده بکرباب رسید خبان معلوم کرد که سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بانخلاف منصور احمد شتاق کرا بواب شهر بر روی ایشان بگشود و دروازه ران را تسخیر آن بلده پاپوس گشته قصد دست برد بغضب بر کوچ کرد و دون مرحلت آمد ندلا جرم خاقان منصور علمداران کاه نصرت انتباه بلجه دیوشیاه از کرباب بگذرانیدند و از آنجا نزدیک سرپل الان شدند و در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار جانب هرات رسیده موجب سلطنتها رشاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فرازنشیبهای کنار آب را معسکر ظفر اباب ساخته و در انتزال الماقات ولایت مروجاق با عنس و رحوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته علاوه گرسعد و سپاه جناس گی علوت خدام موکب گردون اساس بود نهایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بجد و غایت رسیده و مغاران و صول همایون بکنار آب هریرود فوج فوج از ولایت خراسان با حکام و سرداران بلدان بلارت پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و بزبان تاکران ساخته مهیای جنگ و پیکار میگردیدند زهر گونه ای لشکری تیغ زن پی خدمت شاه رسپاه بدرگاه عالی میرسیدند و گشاده و بدیع نمایش زمان و در انجانب سلطان محمود میرزا چون منزل کرباب رسیدند و را جتماع جنود و ظفر ورده و مطلع گردیدند بهمی عظیم و همهار شان سستیلا یافته مغاران حال رحاف ماوراء النهر خراب آمد که میرزا اما بکر از موکب خاقان منصور فرار گزیده و چون بدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شاد ماز اسطلع نظر همت گردانیده نبار آن ایران از کاش موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از توجه قتال ظفر مآل را بانصوب منعطف ساخته و عدیت مراجعت ایشان صحبت پیوست امیر مظفر برلاس را با سپاری بی انتها بموکب گردون اساس تعاقب علاوه امور ساخت و امیر مظفر بر به موجب فرموده عمل نموده تا طارم بلخ عنان بکران بانگشید و اگرچه سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا بعضی از لشکریان ایشان را متصرف گردیدند اما لجی نزاحمتشاق در شتاق او را نصیحت کرد که زیاده از آن راه خلاف و شقاق نپیماید و بکاوه و فاق مستقیمه و اتفاق آیدچون احمد شتاق از آن عناد و استکبار رعایت نیافت دانست که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که مرا بجرب و شدید و رقید بلا نداز ند آنگاه امین الحاجین عهد و پیمان درمیان آمد احمد شتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرد و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده و چون عریضه در کنار آب مرغاب بنظر انور همایون رسید خاقان کامیاب ظفر نشان نصرت قرین بجانب اردوی همایون متوجه گشته امیر مظفر بپایه سریر سلطنت کوچ فرموده مغاران بحوالی اردوی همایون رسیده و بحی نیاز بر خاک راه سوده گردانفعال بر جمال حالتش نشسته و بلطف حضرت آن مهر سپهر استقبال و تشریف ازجرکات ناپسندیده شرمسار و بغایت بلطف بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی قبل عذر و تخشش جرایم و پوشیده از جاده خاطر آرجوم و بخشایش خلعت انعام و جهان درقامت قابلیت او پوشانید به تردد کسی کو بقامت بهت زهجوم کهنی خجسته بهت کفتار در عقد ازدواج خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید و بدیع الزمان میرزا چون خاطر عاطر خاقان منصور مستروح و حصایل از تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت و زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اقتدار کشهریار یکتا گسار پسر ارجمند و کامیاب بدان جانب شتافته امیر مظفر الدین برلاس با سپاه آسمان اساس بازآمد و بعد از چند گاه بواسطه جلول اجل طبیعی درگذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد بر دی بر لاس اتفاق امیر جهانگیر برلاس سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هرات خزامید و بملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیده و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته و در دیوان مراجعی و مالی مقدم جمیع امرا معزز و مقاران با قالیم مذکور بتصرف خاقان کشور گیر مایل آن شدکه خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بن و سرکار از وه ولیعهد بدیع الزمان میرزا انتظام و دهنا بآن ترتیب اسباب علوی بسوی جهانطاقها نزیفت نشان غیرت سلطانی یافته خان خان کرد انیدند و بمصنف از اصناف تحفجات تعبیه حرفت خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اخترشناسان مملکت قبا بساس طلوع اصطلاب فکرت حسابیان رنود مذاسبات و قضات و علما در مجلس اشرف مجتمع گشته قمر را با ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سرداران سپاه و رغایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و شادمانی نشستند ساقیان خورخذار ساغرهای می خوشگوار بگردش و مطربان و مغنیان خوش نوا بآرجنس ساز و آواز نشاط می سپردند بازیچه و خوانیدند و خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه بطیبه انقدار معده مهیا ساختند که رسم جوع از میان برخاسته و ایام جشن و سرور و لهو و سرور بسر گاه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالی مکان روی توجه بسوی منظمات مهمات مملکت مال نهاده و در شهور سنه احدی و تسعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که او را وزیرزاده کان کرمان بوده و زمان سلطان ابوسعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود و بملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت و زارت سرفراز شده و بانک نامی او ریقرنی تمام دست داده باتفاق خواجه نظام الملک سخنان از بابت تقصیر خواجه مجد الدین بعرض خاقان کشورستان رسانیدند و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین بر خاست و امیر بدر الدین محمد اصفهانی را بمنصب پیشکشی انتصاب داده خواجه نظام الملک و خواجه فضل را بپایه سریر نظر با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آن است

که یک یا بمکن کشند و باطاق تغلب نورزند و خواجه مجدالدین محمد آن عنایت مستظرکشته برخوست و زانو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند الاجرم در مجلس چیزی بخواجه محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق صدور یافت و خان عمر کشت که مبلغ شصت هزار دینار کپنکی برسم شکرانه جواب که بدو لشکر محمد جل اکبر پرداخته بود و در مهمات دیوانی جمل نماید ماشهر سنه اثنی وتسعین و ثمانمائه حال خواجه مجدالدین محمد بن میرال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر بیت یافته شاه علم اقتدار و احتشام برافراشت چنانکه مرقوم قلم محققه شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان و مغلوب گردیدن و رشته حیات او انقطاع یافتن** میرزا ظهیرالدین ابابکر که در سنه ثمان و ثمانین از کاخ طفولیت خاقان کامیاب مخلص حیث بمجد و حصار شادمان شتافته تعرض عرض مال متوطنان تولایت کشت و بعد از موجبات سلطان محمد میرزا اغضب موکب خاقانی بمقابلت او نهاد و در مکمن بدخشان محشان بود و از انجا لشکر فراهم آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مرو شاه جهان آمد چون این خبر بعرض مستوده سریر سپهر میرزا ظهیرالدین عبدالخالق فیروز بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا بن امیر تیمور گورکان رسید و از ماوراءالنهر بعزم کارزار بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته ازمرو بجانب بلخ کریخت و از انجا براه کابلستان شتافته از ایستان عنان بکوهستان بدخشان و از آنجا بگرمان و پیک گاه گرمابه از و گرفته از چهار طرف شهر غبره گرمابی در میدند و غریو سوران باوج فلک سکون سانیده بود و عنقریب از گرمان فرار برقرار خسپیده نموده میرزا ابابکر بشهر در آمد چند اوبیش ونشاط روزگار گذرانیده بار عیت معاش پسندیده کرد و پادشاه عراق و آذربایجان پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرای خود را با سپاه بسیاری از اهل شهر باستخلاص گرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله بان سپاه و دیگر کمتر خویش نمیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود ولایت رسید شنید که مرض نقرس و درپای حضرت خاقان منصور مستولی و دشمنان از اطراف بر پرام بیگ میر علی برکان و سایر امراء و لشکریان چناچ استعجال متوجه دارالسلطنه هرات گشته خیال همگنان آنکه خاقان منصور از ضعف و ناتوانی بیمه فارياب ملتفا کرده میرزا ابابکر محمد را گرفتار کنند گرد انیده اشیار قرار آنحضرت را مستحکم اقتدار و تسلط بتدریج و غفلتا گرفتند مذکر شد زبان بمکالمه نداشتند که شیر زبان بمکاید روباه ناتوان از پای نیفتد و شاهباز فلک معالی را از قصد صعوه ضعیف و مگروهی روی ننماید **عقا** سنگ کس نشود دام بار چین که تنجا جیشه باد بدست دام را **القصه** بعنایت حضرت غفور خاقان منصور اقبال محال شاهزاده موقوف یافته با وجود شدت مرض در حضرت نشسته باما نصد سر اجلال دولت آثار که در آنزمان ملازم آستان اقبال نشان بود مذکر شتند و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواجیان بر اطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان باجتماع سپاه نصرت پناه داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم مهیب العطیات وقوع یافت باز و اسطه میرزا ابابکر دیران شنبه غنان بصوب فراه تافت اگر چنان احمد جولی که از خدام بارگاه خاقانی بود کیاست و تجدد اختصاص داشت قبل از شروع خبر توجه ابابکر میرزا از آب پایه سریر اعلی اجازت یافته بتحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نمود و چون دو سه روز از شی بقرا ولان میرزا ابابکر خبر دار ساعت او را گرفتند و نزد شاهزاده بردند و چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود بالهام ملهم غیب جاید که در این ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته با تردد بسیار از کمین در نواحی بلده هرات در کمین نشانده تا بهرگاه علم نصرت شعیم سایه وصول بر آن حدود و اطراف دریابی جلادت پیش نهاده دست مخالفان باز دارد و میرزا ابابکر از پیغمبر ا مطلق واقعه بعرض گردانید و شرح واقعه را معروض گردانید آن حضرت لازم تحسین و احسان پنداشته بر سرعت بر تن باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته در غایت خوف و رو باستر اباد نهاده و در هر منزلی جمعی از جانب سکیر تخلید و در هر مرحله فوجی از سپاه شیرول باز رو دی خاقان عادل می پیوست تا آن حضرت را علی مسافت شش ساعت مضی بود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا انکه میرزا ابابکر بکنار آب کرکان رسیده با معدود چند از آب عبور نموده و در آنطرف رود بسیب باندکی و کثرت باران رمک فرود آمده بجانب پر آسود و تا خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب نموده قلب و میمنه و میسره آراسته داه می سپرد و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی نرانده در بحر خضر فلک افکندند متصلای سپاه کشور کشای بکنار آب کرکان رسید نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخ اندا خلی و یار محمد با سپاه حوالی و یاریاب از آب گذشته متعاقب موکب گردون مراتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آنوقت با نخست خویش در خواب بود آواز نفیر و غریو سوران سپهر شنیده یکه سوار شده مجال فرار یافت و جمعی سواران موکب نصرت نشان بتکاپوی او مامور گشته و از انجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک میرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را شناخت دید فان با نگر دانیده تیر بر چله نوجی ارسال داشت و امیر حیدر تیر خود را بانجناب رسانیده و دست باستعمال شمشیر برده و سنان بر دو را ماهکوب شده میرزا ابابکر بدینسان ثابت قدم و جانه یکی از کلانتران ایل فرود آمد و بسی طپیده و خود را از کرداب بلا بساحل نجات رسانید آن شهر قبول بر دیده و نهاده آنجا را مطمئن گردانیده و جمعی در خدمتش زده آشفته در ساعت مئونه پیرا علی گشته بعد از وصول کیفیت حال بعرض تولک میاب رسانید خاقان منصور فیروز جلادت نهاد و بگرفتن میرزا ابابکر بدینسان دانه و پیک گاه برکرده خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشته و در آخر حدیث ربیع و ثمانمائه انجنان را گرفته رشته حیاتش را بتیغ بیدریغ انقطاع یافت و همتایان تیر که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده و طریق غدر مسلوک داشته بود او را عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سریر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراه برده خاطر اکابر و اصاغر اندیا که در خدمت تمام داشته از آن اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علی شیر که حاکم شهر بود از وصول ان خبر مبتهج و مسرور شده مذکر و صدقات مستحقان رسانیدند و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطیب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت معطف ساخت و در زمان بحدت عافیت سایع جهان آرای رسیده بدستور معهود از علام عدل و انصاف برافراخت

ذکر آمدن امیر ذوالنون بپایه سریر دولت و روز افزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غور و زمین داور را بآن امیر و او امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بنصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان کثیر الوصف ممتاز بوده بصفای عقیدت و وفور عبادت از پیشتر ارباب زهد و ریاضت شتی بود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان سخنان بسلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام کبر و اد ایام رزم و پیکار با استعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجا می آورد

می آورد بنابر آن منظور نظر عنایت و تربیت و رعایت گشته باضاف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبه که از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافت روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طبع مسند نشین منصب نیابت بنابر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه یادگار محمد میرزا بود آقاچ خرشان عنان بکران بصوب ماوراءالنهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولایت اقوام هزاره و نکودری در آن حدود استیلا داشتند و بکل اندیشه و خیال نفس سرکشی و استقلال در لوح خاطر می نگاشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرمود و بقوت دولت خاقانی و حمایت شجاعت پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف در آورد ز نکودری بوقت هنگام کار از ده یک سوار از هزاره سوار پیکار خونریز و شمشیر بر آورد از دشمنان و تسخیر اقوام هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و تولک را نیز در قبضه اختیار او نهاد و چند سال بعضی از شاهزادگان بنوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد و بالآخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافته و لوای همت و شوکت افراخته پرتو انوار عدلش بولایت شال و مستونگ و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شائبه تکلف و غایت تصلف بشجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اقامت آن ساعات نصفت و احسان گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قراءت قرآن بسر بردی و در میدان جلال و مصاف قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او ستایش و تحسین بجا آوردی بروز از پی صولت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود بشمشیر خونریز در روز جنگ همه روی صحرا شده لاله رنگ و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور کرده و در ادای مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیک تفویض نموده داور و عکی ساخر و تولک را بعبدالعلی ترخان عنایت و ریاست غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش عوض ساخته خود در زمین داور ساکن شده در آنجا عمارات عالیه برافراخت و اهل غرض و سعایت فرصت یافته خبر کثرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و وفور اتباع و جنود مغرور گشته و نخوت عظمت و تکبر و حشمت از حد اعتدال درگذشته لایق دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از آنکه اندیشه کفران و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بایالت آن ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آن که در اکثر اوقات تنها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر میپیوست خاقان منصور مدت مدید بسخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع تحمل قصد کرد که بموجب استصواب آن جماعت عمل نماید و دران شاه بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت

گفتار در طرح بنیاد خاقان منصور قبه فلک ارتفاع ملک بقاع مرقد جنت منزلت اسدالله الغالب را در قریه خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و عزت بر اوج مرتفع گردانید از زوایای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بزبده عرفای کرام سلطان بایزید بسطام اتصال می یابد در سنه مذکور از طرف کابل و غزنین در قبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت میرزا بایقرا دریافت و تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمده اصفیا محیط انوار و مواهب اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آن چنان منقوش بود که هذا قبر اسدالله الغالب اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بدان آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت عاجل یافته مستقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خاص و عام در آن سده سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بجای انجامید که عقل از وجود ذره در جوهر تعجب نمود و میرزا بایقرا چون حال برین منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت حال واقعه را عرضه داشت بالتماس دکان پایه سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب شده عزم طواف آن قبله امانی و آمال نمود و با فوجی از امرا و خواص مجلس نهضت فرمود و پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجا آورده قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و گرمابه بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا آن بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فایض الانوار وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه را به سید تاج الدین اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت موصوف و بحسن صفات متصف تفویض نمود و مهم شیخ الاسلامی را بسطامی عنایت کرد و جهت موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان

موجبت بصوب تبریز و کرامت الطاف او در ضمان صحت و عافیت سلیمه فاخره هرات شتافت و اواب لطف و مرحمت پرده ری بر در کاه سپاهی و رعیت برکشا بالقصه بظهور مرقد منور نور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات بعتبین موفق نیامد - اطراف خاق اشتهار یافته هرکس ادنی تعلقی داشت علم توجه باین جانب برافراشت چندی کاه آمد و شد خلایق بر آن عتبه کعبه مرتبه مباح بود که هر سال قریب صد تومان کسی از نقد جنس آنجا می آورد و مدتی شیخ نقیب علمان آن فرخنده مقام نمامی آن مواضع را صرف ضیافت زایران و بانه خواران و عمارت مشرفه و قبه خواجه خیران و کثرت عمارت و فرش صفه مصر جامع کرفته بانک زمانی المقدار جمیعت و رواحی سده سدده مرتبت داد که شرح آن کفتن و نوشتن راست نیاید بنا بر آن یکی از اهل کرده شد دیر که در سلک اسلاف السلطنه هرات انتظام و شتاب خوشحال نبود که واقعه ساخته مردم را آسوده بدو بوسیله فراغ مزار زر و جوهر بهرات روزه بای بمراجع عزت رسیده و نمازشام در کاخ کاه نزدیک ستاره نضارت آن عاصی روزان و جامه دریدن و دو چندان مرحومی جمع شد کیفیت حالش بصورت اعراب بیان نمی تواند نمود و چون کسی طاهر نشد که بتعهد و تضمین بخش حضرت شاه ولایت پناهی ایالت و رعیت رضی الله عنه و فلان صوت اشارت حتی کرده که خاطر شمس الدین تراش و مردم را فقت ایکی باخت فشنی الحال جمع کثیر از فلندران و کسکتر اشان بر جمع آمدند و صورت قرو لقه ساختن آغاز کرد و غوغای عظیم کرفتند روز دیکر این خبر بسلدهٔ هرات شتابان یافت خاص و عام از رجال و نساء روی بکاز کاه آوردند و خاکلد م ایکی را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیات نوشیده بر بجا نثار کردند از امروز از اوضع نهضت خاک کرفته هر کس که متوجه است انکی غایت نیفزود و در عرض نزدیک بیست هزار نفر بسیار نفر بنظر و ظهر قهرا مام رسیدند اطراف امام مشهور کشته هر روز خلق بنهایت زیادتی مضی الی الموضع علی امتداد زمانه کرانیدند و بنا بر من مسوده و چون کوری بانکی بسر انجام رسیدی خود را بخاک افکندی و فلندران و اوباش ایکی ازوی میپرسیدند که مرض تو صحت بمثل شد بنا بر اکر سکفت بلی صلوات میفرستاد و اکر از بی شاهد و فریاد و فغان او الحق تماشا میرسانید و اکر بزبان نیاورد که علت من کمال خود است آن بیچاره را بلکه نرم میساختند که شکاست و نفاق و تقبل و حرق نزاوا است الا لای الاقصا ایکی در عرض یا نزده روز بان وسیله زر و جواهر احتشام فضیه کاه و آنچه در خزانه حال کنجد بسبیل نذر کرفته مرجع خاص و عام امام شد و جمعی از مردم شهر از این همه سرا فراز بنا بر اشتمال اینواقعات در وغ ساختند و هر یکی محل انعامات بردن و دروغ بافتن بعضی از دو الایت صدای ظهور امام و اند خشند ایکی چو کمال منیوال مذبر سوای رسیده منهزم کردید و بطلان این جماعت تزد خاقان منصور و عمادا و اعیان هرات طاهر کشته مولانا کمال الدین مشرح حسین تبادیب اشتهار یافت و جناب اشرف را کرفته و الزام کرده تا زیانه زد و جمعی از جمعی خاص آغوش تسکین یافت و دیکر شهر آن اندیشه باطل بر کانون سمع ابوالهوس راه نیافت تا کسانه علیه خواجه جبان تا غایت معتبر دست و مطاف جمهور خلایق نزدیک و دور و الله علم بحقایق الامور ذکر بیجک رفتن و آمدن محمد سلطان بهمشیره زاده خاقان سهمال و نهال ترخش و بصر بصر فا از ماوراء النهر

شاهزاده محمد سلطان جسور و کی سخن صورت و سیرت صفای طبع و بقای سریت برصوف و بحلات کفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بفضیلت علما و فضلا بغایت مایل و بهتش مقصور بر تحقیق مسائل و تحصیل اصول علم تفرد و تفرد در تکمیل فنون معقول و منقوم متنفی و مجرد و شرح فضایل عقلانیت بکمالات بسیار تشی و اعمان صیف و مقالات بلغا قیاس با لغا اندرس قطر مانی بحر بیکران روشن اندرون چه مصباحی کشف کشاف و فتح مفتاحش عقل او از فی عقل بر بون نقش از انقام رسل فرزون و آن همه روح کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و اصول برات کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط طالعه کتب متداوله بجامی آورد و از با طرح قدسی متوطن شاه قاسم نور بخش افتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابقا ذکر رشد بعد از واقعه قرا مانع مصحوب والده و والده خویش که خواهر کلان خاقان عالی کهر بود از قندهار آمده در ظلال عاطفت حال سوده خصال آرام یافته بود و بر توعنایت الحضرت بر وجنات حالش میتافت از زمام اختیارش از ملک و مال در قبضه اقتدار او کرفت عظایم مهمات سلطنت و اقبال بمن توجه خاطر خطیر ش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر من منوال کذرانیدند بعقل و فراست خویش مغرور شده از رجال استقلال اقوال و افعال او واضح و لائح کردید و خاقان منصور نیابر ملاحظه خاطر همشیره و غیره روز چند تغافل با دشاهانه شعار روزکار ما بون ساخت و تصور انکه شاید میرزا کنجک بمقتضای عقل و خرد کار بسر برده و می از جاده مستقیم عبودیت انحراف ننماید بتا دیش نپرداخت هر شاخ بادرکه از است سر بلند مشکن بدست خویش که انهم شکست است در آن اثنا روز بیجک خاقان منصور با فاق اشتاد زاده مغرور بکار کاه شتافت و لوازم طواف مزار منیف آثار متعرف حضرت باری خواجه عبدالله انصاری کما ینبغی آورده عنان مرجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و شاهزاده جلادت پناه بجنبه و فع حرارت خورشید هیچ چیز عبارت نموده حال انکه خاقان کامیاب تر و یک و در آفتاب طی مسافت مینمود و شاهزاده آن ترک ادب را بر غضب قیامت اعما و مشتعل کشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون با قدمیرزا کنجک فرمان داد که کار مدارا در کذشت هرای عظام در ساعت شاهزاده را کرفته بقلعه حصار شیادالدین دریکی از بروج سپهر عروج محبوس کردانیدند و محافظان بشمار پسرو ند چنین پست رسم سپهر بلند ترین پست اقبال او را کرفتند کل دولت از باغ دنیا کرچید که آسیب از خار نکبت ندید چون میرزا کنجک چند کاه با مقتل صمیم کان و در جوف صدف عمان اوقات کذرانید عرق شقاوت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان کردانیدند بعد از ان شاهزاده در غایت انفعال و در ملازمت بدر کاه جلال آمده رفت میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم و جوده لوازم اعتذار و استغفار بجای آورد و اکر کنا هیچ شد شرسار می هست عاقبت الامر عفو کذارد ن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام و ضمیر منیر ش پیدا شده و بمبالغه تمام الحاج و الالحاح اجازت حاصل کرد و با طایفه انا ناقص امام رو بدار المقام فیض انجام آورده قافله توفیق با دشا متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بلقه مالک الملک لایزال همعنان مواکب کوکب احتشام تا توفیق رفیق و سخت همراه اقبال بدیم کاه پیکاه و چون هوای تبریز اجلاسم شد زبان خسرو صافی ضمیر عبر کشت با دشا بمظفر او یعقوب میرزا مقدم شریفش را غنیمت شمرده بارسال تحف و هدایا مبادله و خبرکات باصیه صادرت نموده بشرایط سپاس کذاری پرداخت چون آخر خوجت جای آخر شش بود بکاه آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا کنجک جلادت که چون بن احرام طواف بمنام و زبان حال و قالا با دار کلمه لبیک اللهم لبیک باسم نیالایم از آن حضرت لطف غریب نوازی فرا سید متبرا این ضعیف تشریف آورده و بمقتضای حدیث العازم بنا کمل مانید از آن طرف پند پذیرد کمال انفصال

و زین حرف شرف روزگار ماناشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس و دشمنی این اتفاقات را بقبول نکرده و میرزا کچک تیر بای همت در دامن استغنا کشیده چند روز در زین کفت و شنود گذشت خلاصه مرحوم برآن قرار یافت که میرزا کچک یکروز بزیارت تربت رود و سلطان میرزا بلدیه بانجا تشریف حضور ارزانی فرماید و در روز موعود در مقام معهود در میدان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بانمام رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کچک را در آغوش مرحمت و لطف کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و انشاء زاده و توفیق رفیق بغرت و خرم از شیرنو ولایت شام رفته و از انجا بمصر شتافت و میان بخدمت ملک مصر یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافته و میرزا کچک از مصر متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه جلیله رسول علیه السلام بمان باره مشرف گردیده چون در مکان امام حضرت و هب التفات نزدیک بمدار الملک عرب رسید کوش سر میرزا سلطان احمد آکه بحضور و صول فرزند ارجمند شنیده و مدتها مشتاق زیارت بود بمجرد ملاقات حضرتاری بنده عادت عاوید بازگشت و در ریاض تسنای آن دو متعلق زاویه فراق شرده و وصال کلهای امانی آمال شگفته مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان در گذشت بازآمده لطف خوشید بیا بر سر چشم و تن شد کرد نور دیده ما بر سید سلطان احمد میرزا مهد علیا موکب عالی شاهزاده با قدوم اشتیاق استقبال کرده بعیونی راکد در بیت الاحزان هجران صفت بهجت عیان من الحزن کرده بود از تشیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام بتوفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجا آورده بندو صدقات بمستحقان رسانیدند و بمحبین سادات و فضلات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی ارض اسم استقبال پرخاسته و بشرایط نیاز و شرایط قیام نموده و بکمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساخته خاقان منصور میرزا کچک طاب چند فرسخ استقبال فرموده و انمقدار عطوفت و مهربانی ظاهر گردانید که زیاده بران متصور نبود و میرزا کچک را خلعه فرسخ بسر و بر و طن مالوف خود آورده همواره در تمرینات براه آوری از علما و تجمل صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل گذرانیده همت بر کتب سعادت اخروی گماشت نشستی ارباب دانش مدام ارکب کمالات حسنی مرام نمود و هر خط بر آموزگار تحقیقش از خط خسار یار و چون مجال است که سپهر غدار در این مرحله ما یدار ارباب فضل را آسوده و برقرار گذارده و شهسوار سنه تسع و تسعمائه مرض حبه حارض ذات انشاء زاده بلند مرتبه گشته معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار از ترتیب خدیه و اشربه در گذشت داعی دولت و اقبال بر صرصر قضا و بای داد و روی شتاب در بخش خرش که برج استقلال بود و از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد و خورشید سپهر عدل و انصاف بدار الفنا و اخر برج غربت و تمکین از دیده بخت کشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شعار انشاء زاده عالیمقدار را بدست اضطراب لباس کبیائی پاره پاره کرده بر سر خود و به خاک راه تکندند و سیلاب اشک بحسرت الدمی دو دیده ما بوح خرابسا ساختند دست تظلم بر سینه چاک کردند رخ دیده خاک راه تمنا کردند زخون دل مین کردند مکحل گردون زدند و آه پشان تیره کردون زدند و خاقان منصور پدر شاهزاده مرحوم تشریف برده و سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزه را پیش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و تومنیان و اعیان دولتکان با پیر سر آسمان فشان با مین سلاطین مکنت آئین ملکه تحمل حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر ان بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده بر دوش نهاده و تمامی سادات و علما و اشراف و الاکابر و اعیان و خواص عام از طبقات انسان پیاده بمشایعت روان از اراه کوچه خیابان بعید کاشتا فتند و بر تربت محفوف بجمت حمی لاالهیت نماز گذرده مانکر بمکان پاک و سنا هی بمکان که در کنار کاشغر بهمین مصلحت بنیاد یافته بود بطریق سنت سنیه خیر البریه علیه الصلوة و السلام بخاک سپردند ایوخ جهان خراب از گریه ست پیدا کری عادت دیرینه ست ای خاک اگر سینه تو شکافند پس کو بر قیمتی که در سینه ست اصحاب این بیت و در تعزیت چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و حمات کلام مخیر نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزاده والاگهر را بصنایف صلات و صدقات شاد کردند و گنبد مقبره منوره را بانواع تکلفات زینت و زینت داده و تمامی فضل انام مسواه نور الدین عبد الرحمن جامی در آن ایام برای کتابه آن گنبد قصیده در سلک نظام در آورده مطلعش بر خاطر بوده ثبت افتاد خجسته جرم خرکه برین سبز طارم ست قندیل کور خانه شاهان عالم ست و بیضا جنه نقش تنک شاهزاده این رباعی را سلطنم گردانید ایدشه ار سلطنت عالم تنک وی آمد از محنت ایام تنک پر دون زده زین جهان فانی در تنک بدو دی زمانه زمانه باد زده تنک ذکر آمدن بدیع الجمال بسلم همشیره خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج خاقان زاده خانم منظفر حسین میرزا چنانچه در ضمن وقایع سابقه سمتی گذارش یافته همشیره خاقان منصور بوده در آن سال که ولایت جرجان از حضرت سلطان سعید بازگذاشته و رخط امل رایت آفتاب اشراق برافراشته و در سلک زوجات حرم سلطان احمد خان گرائیده خواهش و شت قچاق بزید شوکت و تمکن افزایش آن زوجه آنتاج سلطنت را بحاله نکاح خویش درآورده بدیع الجمال بکرا و پسر یک دختر منولد گشت و آن خاقان علیجاه رخت سفر آخرت بر بسته مهد علیا حیات ملاقات شاهزاده بصوب خراسان و عزیمت آمده و پسکلان ترش سلطان محمود خان کاشغر سلطنت آباء اجداد و ملک گرده و پسر خود زین زاده سلطان خواجه شمس الدین زاده خانم عزت و الده ماجده شاهزاده و دو دیگر محمد بکار آن مهد علیا به حدود هرات رسیده خاقان منصور مجمله سیان تحف و هدایا که از کاشغر و شاهرخیه کان و امرا و ارکان دولت اباستقبال امور کرده اند تا بدیع الجمال بکرا به عوض هر چه تمامتر مبتقه غرو کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بکار آورده و ندو ستر خطی و بدیده ریزه و نادره و زیبا و دلکش که داشته و پیشکشهای لایق گذرانیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی و همشیره عزیز بنوازش تکریمیه شرایط انعام و احسان مرعی داشته در خلال این احوال رای جهانیان خاقان مستبره و خصال خجسته فال پیوسته مرور کرده که سلطان بایقرا میرزا را بدیار خلافت عالمیان و علیه دوام حکومت المملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین و در پیشی علی کوکلتاش بعد از وصول باتفاق امیر و بهادران یکدیگر شان شاهزاده عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب ملوی و پراغ افروز طاق فیروزی و باغ زاغان جنه انکار متعین یافته هر یکی از شاهزادگان

و نوشیدن در گرد آن حوض باغ که از شرشال که از آب خدو بیت المال بود و چهار طاقی که از غایت لطافت و ریب غیرت رواق سپهر خضرا میبرد بهر سوی آن حوض که نظر شد افتاده چهار طاق دگر مزین بدیبای رنگ رنگ و دگر بزیور جواهر بیدریغ بهر یک نشسته پری چهرگان چون حور و قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرخ بخش جانها همگی همه بهتاع مخترعات بهشت کوچه در باغ اما اگر از حوض ساختن چهار طاق پای بر تر نهاده اکابرین خانخانه چین و رشک آرای مروج چرخ برین گردانیده بهر سو و اکابرین شده آراسته و بیا بر آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای ییلاق فرموده قریب سه ماه هر روز وقتی از اوقات پیشین یا نماز شبانگاه بر کابا پشت آئین و چهار طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد منقش بود نیز عیش و نشاطی مینشست و بر یک از امرا و شاهزادگان و رجال طاقهای خود قرار گرفته بهجوع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام مینمودند و تفرج و سیر و رخاطر تیرک و دور سلیمیت کرده مهندسان هنرپیشه و صناع نکته اندیشه انواع تعبیه ای غریب و اصناف موجب طرب ظهور رسانیدند و هر طائفه مناسب حرفه خود صورتها در و پیکر بدایع اثر ظاهر کردانیدند و در آن اوقات ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب هنر هر روز و هر شب در مجالس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلکشای و ترنمات فرح افزای نشاط دیگر و پیر و صغیر و کبیر را می افزودند و خروج جاهای بدین نرم می پرستار انور و صفای مخصوص تا بغارض ساقیان نهره جبین که با نوا آفتاب برابری میکرد می افزودند و محفل مستار اچون فضای سپهر برین روشن میکردانیدند پری پیکرستان نغمه پرداز گهی از ساز بکش که ز آواز نوای عیش عشرت میرود مذ نشاط باده می نوشان فزودند و در آن ایام بهجت انجام بکاولان آسمان هلاک اقسام هر ساعت ندائی تمام بعد تمام میدادند و نوا طعه لذیذه و کثرت اشربه لطیفه رسم آز وجوع از عرصه عالم برانداخته بزم خسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت و جود و بر خوانی نعمتهای شاهنشاهی مهیا بود چنانکه خواهی و در روزی که طوی کبیر موقوع میرست و در ساعتی که اصحاب نجوم اختیار نموده بودند بدست مظفر حسین میرزا نجان تقدیم رسیده و دست عنایت حضرت خاقانی امرای دولت نوئینان و مقربان حضرت سدره مرتفع را طلاع نفیسه نوشانیده بعد از انقضای اندک زمانی از آن چشن بسرور و وصول مظفر حسین میرزا بحدود و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال سکیز اباوی در سلک ازدواج کشد فرمان همایون بترتیب اسباب آنکار نفاذ یافت و گزیده دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان مر بستان چهار طاق و سایر مهجات مسرور و موقوع میرست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه بساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علماء در مجلس اشرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد بقضا زانی آن بود و کوهر کان کامرانیرا بکابین عقد بست و در آن محفل شاهزاده نیاز و نثار و الباس حضار محبت بیشت آئین چنانچه باید و شاید تقدیم رسیده و نهم دین ایالی سیان ابوالمظفر حسین میرزای کورکان و خانزاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید جوجان و تن چو یکشدند زانسان که جان از تن نشد فرق تن از جان و چون سنت ایزد تعالی بحکم و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که رود اباد پایدار و دنیا بر هر چه بنا کند بر هم نریزد و هر سروری مفسر ین غمی و هر سروری متصل بغم جان گدازی بود در خصال این اقبال پادشاه جمیده فعال سنوده خصال بایقرا میرزا بدین اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق و علا انتقال و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شد چنانچه که دستور بهت بسوگواری و تغربت داری اقدام فرموده بعد از اطعام فقرا و اتمام ختمات کلام ذوالجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلعت گرانمایه از لباس تغربت بیرون آورده در زمستان آن سال تعشیلاق مرو و رباط سپید بساط عدوان و شیئد ساعی صلاح اهل بطلان بیستور مهمود اتمام گردانیدند کفضل دو سر افراز گردانیدن خاقان منصور وزیر منظور را برای تدبیر امر کبیر علی شیر را به حکومت استراباد در زمستان سنه ثمانی و تسعین و ثمانمایه که خاقان جانی مکان در مروشاه جهان طرح قشلاق انداخته بود رای جهان اقتضا نموده که بعد از فوت امیر ولی یک دو جهان شده بود آن مملکت بستان اقبال آنچنان آید. در خدمت باشد و مقرب بحضرت اسلطان مبرز نظام الدین علیشیر تقلید حکومت استراباد سر افراز کرده و چون کمتون صغیر میرزا بامیر صایب تدبیر در میان نهاد بر فور سیمان خاطر عاطر بر انجام مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق مرضیات سبحانی بقبول این امر زبان بکشاد و بعد از لحاج و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از سمنان راه کرکان عالم آنرا امیرها علی و امیر بدر الدین همراه بود و چون بتر یک استراباد رسید امیر مغول شهر را بگذاشته علم عزیمت صوب مرو بر افراخت بکلفشان استراباد از فرقه دل امیر عدالت نهاد عبرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علماء و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان اصناف الطاف آن سر ستوده اوصاف بمضمون و ما بی من نعمة فمن الله بمشاهده می شدند زیاده بر هزاران همین انوار معدلت انصاف ظلمات ظلم و عسف بکلی بیافته در مهاد امن و امان بفراغت غنوده و حکام ولایت ما زندران در مسند رکیلان چون خبر حکومت انجناب شنوده بدرقه اطاعت در آورده و مسایل باستراباد فرستاده و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جبهه اخلاص خود را بطرق عرض نهاده و در اوقات که خط استراباد مستقر مسند عزت آن امیر باحشمت و اداوند پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان باستخدان باخلاع فاخره و منسوجات زاهره و اقمشه جانب رفیعه گردانیده و فرامین عنایت آمیز و مناشیر حمیت انگیز فرستاده بکمال محبت و مودت بملفوظ رسانیده و مقرب سلطان الیجای تمامی ممالکان مسالک جهانبانی باسب انعام داده و به جامه و زر نوازش کرده و فراخور حمیت بلندت خویش چون یعقوب میرزا و احکام کیلان و مازندران بمنگشای دشاهای نازه رسال نموده و در غایت تجمل و نهایت معدلت و رعیت نوازی بسر میبرد آن مملکت ممکن فرموده جناب ثقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاالله و در تاریخ حکومت امیر معدلت بستگاه گوید

آن میر دل شیر که دارد اوصاف بدون احمد تقریر چون کرد مقبل بایالت تاریخ شد

ایالت میر در دوران سنستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت یکی خواجه محمد الدین پسند وزارت را بنهاد و علم اعتبار و اقتدار برافراخت و مفصل این مجمل اگر آن زمان که خواجه نظام الدین خواجه فضل الدین محکوم ساز انجنبش و نسبت بخواجه محمد الدین سخنان تقریر میر بزرگوار آورده و به آنجناب باز نمایانده حکومت مرو دل گشته بود

مدت متعال بشرکت امیر محمد توشکی بر دوانچی بود و در سایر مهمات سلطان دخل نمیبود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربت آنخواجه بلند مرتبت شدند و چون علی شیر تربتی بمعنی اشتر و زمام اختیار امور و قبضه اختیار خواجه نظام الملک خواجه فضل الدین میبوده پس از آنکه مقرب حضرت سبحانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد و خاقان بنده نواز خاطر او بر آن قرار داد که یکی از خواجه مجدالدین محمد را بمرتبه بلند و منصب ارجمند سرافراز گرداند چنانچه از لاشاق قبل از آنکه این اندیشه از خزینه بعمل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه فضل را گفت که مبلغ دو هزار تومان کسی جهة مهمی سر انجام میباید کرد و آن دو وزیر چنانچه طریقه ایشان است سخن را جواب گفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد بنظر آن پادشاه موید زاد آمده عرضه داشت کرد که حضرت اعلی اگر رای جهان آرای اقتضا کند دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال اصفهانی کلی از منوال و بالای آنچه میباید فی الحال کفایت فرمایند تا بعد از وصول مبلغ مذکور بایشان رسانیده شود و هیچ همت بر پست مهر سپهر مکرمت مقصور گردانیده روزی دیگر که حضرت خاقانی بلند پایه تخت گشته کرنایه آرایش داده و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع رود بنشان سابق و جواب عرضداشت و تلخیص مهمات داد خواهان بنام خواجه مجدالدین محمد باشد همدم او و زاد و صدر و انگشتریان عشرت پرور همه از مهمات سلطان مستغنی گشته جمیع امور سرکار دیوان او را عهده شده مقرر شد که نشان همایون سلطنت آشیان در قزوین بخانه خواجه الاقدم نژاد و رامز سلطنت و معتمد الملک نویسند مهم خواجه مجدالدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی ششم صفت از خصیص تخلط عاروی باوج ارتفاع نهاده بخت بخشم رفته صلح کنان بازآمد و خواجه زبان حال با ای مضمون بمقال بگشاد شب بلایی مرا شد تصبح پدید یافت قصل غمم از فاتحه فتح کلید دل اگر خاصیت دیده خدا راست کز کلستان و غار کل بخت پدید و چون خاقان منصور فضل رستمان را در بوته شاهجهان پیمایان رسانید تنذ آفتاب بامل بیت الشرف خویش گشته بصوب اسر سلطنه براه خراسید و آن اشتلواجه فضل الدین محمود نبود زهست که عقد قرب خواجه مجدالدین محمد در رصد انتظام آمده و در القید معاصره و مواخذه بستلاخواهد کرانید چه هر محلصی خود تدبیری اندیشد یاران جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده سپر کار استراباد رفته محاسبات سنوات سابقه را بفروغ کرد انم و بقایای امرال دیوانی را محصول سازم خواجه مجدالدین محمد بنا بر ملاحظ آنکه هر کاه خواجه فضل غایب باشد معایب او را آسان خاطر نشان خاقان والا گهر سازم و را اجازت داد و خواجه فضل الدین با تدبیر از خانه کان جسته باستراباد شتافت و غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکبه جاه و جلال خواجه مجدالدین محمد را چنان مساعد نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نویسندان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالی گهر بسته بدرجا باد و مزارحان محترفات و پیشه وران از دستار بندان دیوان نجابت یافته در محاد عدالت و نصفت قاضیان نشستند خواجه مجدالدین محمد متصدیان اشغال را در مصادره کشیده و هر کس در وقت اعتبار چنانچه خواجه نظام الملک خواجه فضل و امرای اسوات پادشاهی فضل و دهش بسلسله افضال مقید و مضبوط گشته هر چه دست قدرت و دلبدان میرسید فرو آورد و لاجرم در اندک مدتی دو هزار تومان کسی از بابت امراء و وزرا جمله دیوان اصل و بقایای تحویل از آن در خزانه عامره انخوه ن گشت اکثر نویسندگان تباه و بنیان مخالج گشته کار ایشان بمیخا رسید کنار فرجها تمش هیچ علاری بما با نبود که یک دینار دیگ بن از رعیتی بسیل رشوت بستاند و از خال سیاستش هیچ ابالی نبود که بقدری سر مؤاخذاری بسیار ساند پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس دینار و درم نگرفتی سوهان مواخذه مجدالدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فصیل مهمات سلطانی و سر انجام امور دیوانی میگماشت بعد از آن تا نیز دیگ شب بمطالعه از اخاصل و کالات و علمای عالی مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان بمیزان آمیزد لطایف بطرب انگیز بسیار میکذشت و هر کس در بن باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانه خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان کسترده بود و بترتیب اطعمه گوناگون و فاکهه مختلف و بطرح مباشرت بن طرح مباشرت بن مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه باد جود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت شد خوی و درشت کوی بود بعد اندک چیزی بخضب بر فراجش مستولی شدی زبان بدشنام میکشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات ناهموار بسی میرنجانید و اثر شدت زبانی و اکثر اهمکیان و مقربان سلطان خلافت آشیان بسر رسید و این مضمون کلام معجز بیان دولت گشت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و بمقتضای خوی و اکاظمین الغیظ و العافین عن الناس پیوسته عدول فرمیود و بنای اهل ناکراه امر کرد ملاطفت میان یاران بستبدد و در کمین کار بکرد و غدر نظر فرصت نشستند و بعد از آنکه آن جناب سه سال در کمال عزت و استقلال اوقات کذرانیده معاقد و معاقب شده از خراسان مسافر نموده و در راه مکه مبارکه بعالم آخرت اتصال نمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید ان شاء الله تعالی ذکر بر ماض خان خانان خدا مسدن والده مدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان والده مدیع الزمان میرزا که سلطان بیکم بنت میرزا سنجر تکله شد خوی درشت کوی بود بواسطه علو نسبت خود را بر سایر دعات طاهرآت خاقانی بلند مینمود و هر کاه که آن پادشاه عالیجاه بنسبت با بعضی از خواتین از هر جنس التفات بیشتر میکرد بیکبار از کمال غیرت و خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان والا مرتبت بکار می آورد و چون همین معنی از حد اعتدال متجاوز گشت انحضرت لفظا طلاق بر زبان رانده از سر مواقفت در کذشت بنا بر علی الآن که حشمت انتما در غایت هوس و مطلق العنان روزکار میکذرانید تا در شهور سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمایه به مریض شده بریاض جنت منزل کزید سلطان مدیع الزمان میرزا با مکر جمیع شاهزادکان عالی مکان کوشت تربیت پوشیده خازه حرمت از دارش را بعطفی تمام تربیت داشتند و در کنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معاهد بهشتش بود و فن نمودند و حق نمود و از لوازم سوکواری و مراسم مصیبت داری تقدیم رسانیدند و با طعام و صدقات و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام فرمودند هم درین سال سلطان محمد کز بنسبت که در ذکر نوال فلقه چتیار الدین بود و با فوق عاد و عامه برایا بمنهج انصاف و منصفت سلوک مینمود عالمرا داد داد و نوشیروان دیک خدا رسا دات مطرح مدنون کشت و عمارتی که بر بالای آن فیض آثار بر وضعیت ساخته و پرداخته پهلو بهشت

ذکر بیج رفتن خواجه افضل الدین و آمدن امیر میرزا باستراباد و سایه سپر بر خلافت مصیر خاقان ماضین و داد و استعفا نمودن امارتان سرزمین

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه در ولایت شهرابا د در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علی شیر

در غایت فراغت و در فاهیت اوقات گذرانیده و خواجه جمال‌الدین محمد که تصرف و تقریر مهمات از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود و فرامین مطاعه در باب طلبش صادر الصفح آنها روانه گردانیده و خواجه فضل دانست که اگر بپای سیر بر اعلی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بپای سعایت خواجه جمال‌الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق خواهد گردانید لاجرم چاره جوی شده بعد از تامل و اندیشه بنا بر استصواب امیر نظام‌الدین علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شده از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا یعقوب دریافته بشمول انعام و احسان سرکران گردیده امارت قافله حاج برای صرانجامش مفوض گشته بدان واسطه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام را دریافت و قرین حصول مرام و مرام بعراق و آذربایجان شتافت امانظام‌الدین علی شیر چون دست بکمال و خطه هرجان بضبط امور ممالک و مال اشتغال نمود و اشتیاق ملازمت خاقان و افوکرمت ضمیر ش غلبه کرده بعد از تجارة امیر مدالدین را در استراباد گذاشته بدار السلطنه هرات عزاسید و دیده دیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت ولایت بدکیری از ارکان دولت مفوض گردد و پیش از این انجناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از چند روز رخصت معاودت فرموده و چند دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر احته عرض بعضی از مهمات پایه سریر سپهر احتشام از سمال داشت چون میر حیدر را از جنون بهره تمام بود و در وقتی که کیفیت شراب انشا بر اضماغ کرد بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطان خلیل شده و کار از ملازمان آستان خلافت آشیان کاملی تظلیم نموده اند که طلعاعی مسموم بخورد او بدهد لاجرم سمی عظیم دارد و تعلیم نداده شیه مخالفت بضمیر منیر میکارد و خاقان منصور از شنیدن این خبر مضطرب شده الهی همعنان برق باد باستراباد فرستاده و نشان همایون در باب ایالت امیر محالی مشرالت رسال داشت و در آن نشان سوگندیاد کرد که این مقدمه در خاطر اشرف اعلی خطور نموده و انچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن حادثه شرف ملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر دریافت و نشان بالعرض رسانید مقرب حضرت سلطان دیگر حیرت افشار بر اکراز آن قضیه اصلا خبری نداشت و احرام بارکاه عالمپناه بسته ده دوازده روز از استراباد بدارالسلطنه هرات شتافته و معاودت بتقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده پی بمنطه عرضه داشت نموده که انچه میرحیدر بعرض رسانیده کذب محض و بهتان صریح است و هرگز این نوع سخنی بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مواخذه و تعذیب گشته امیر نظام‌الدین علی شیر از حکومت استراباد و تکفل امارت مبالغه تمام استعفا نموده و الحاح از حد اعتدال در گذرانیده و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده باثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانیده و مقرب السلطانی بفراغ بال در وطن مالوف و مسکن معهود اوقات نموده و بواسطه ترک امارت و منصب روز بروز در جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش افزوده تا کار بجائی رسید که خاقان منصور او را مکتوب مودت و القاب آن جناب را بت آب عالی ایاب بدار السلام بغداد و اصحاب ممالک دولت و مسرس بحرات موفق المرات رکن السلطنة و عمدة الملک الدولة الباقی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحقیقة و الدین میرزا علی شیر ضاعف الله توفیقه الفقیه بعد از لکه امیر علی شیر از حکومت استراباد استعفا نموده و دیگر امیر معزول جهة بالات بملکت توجه فرمود و ذکر خونکاری نمودن محمد زده عصمت بیت

میرزا العیبک بن میرزا سلطان سعید از برای اخر برج شهریاری شاهزاده محمد معصوم

سبع جاه جلال رسید که شاهزاده میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا عصمت محمد زده دار که مهر و پدر عارض آفتاب کرده دارش هیچ چشم کرده و از شرم چشمان نارش مهر سپهر نقاب سحاب بر روی کشیده سپهر سپهی از رشک رفتارش خجلت خوش خرامش پای در گل و غنچه مشکین از غیرت زلف سیاهش بغایت منفعل و خجلش آهوی مردم شکار و ابرو و دلبر و دلبر نوازی کار زمین سای کیسوی عنبر لعب و از بخت اقبال و شب لیش رشته وجه جان کشته زده و هایش آشفته تبسم کرده و خاطر همایون مایل آن شد که آن پریچهره را بحباله نکاح اندوواج شاهزاده معصوم رسانده بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیک را مفتخر و مباهی گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف بدایع فراوان چند نشست آن مهم تر د الغ بیک میرزا فرستاده ایشان بعد از طی منازل قطع مراحل در کامل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه و یافته بعبارت لایق ادای رسالت نموده و زبده برج سلطنت و جهانبانی را برای دری و اج خلافت و کشورستانی خواستکاری فرمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بغز اجابت مقرون کردانیده و مراتب عهد و میثاق علیا بشارت علیه میان دل آشته در بار و الجهان اضاف انعام و جهانبانی تقدیم رسانیده در وایل سنه خمس و ثمانمایه محفه زرنگار بانخدره عفت عشار انگشتی که دیده کردون سپهر در نظاره آن حیران مانده عظمتی که جرئیل ضمیر جهته دفع اصابت عین الکمال آیت اولان بکار دیده زبان رانده بجانب خراسان روان کرد و چون خبر قرب وصول آن دختر فخر پیکر بدار السلطنه هرات رسید خاقان والا کهر جهته ترتیب طوی آئین بستن شهر و کوچه زمان فرمود و امراء ارکان دولت بسر انجام اسباب جشن مسرور و ضرور بات ایام نشاط مشغول شده در باغ جهان آرای براق نگار کرد و باب فرح و شادمانی بر روی کار صغار و کبار طبقات انسانی کشود و هنرارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده ازیل الی الان تا باغ جهان آرای کیهان بازار بانهای آئین نشسته و چار طاق بازار فرخنده نامی مجمع اهل خطای و یاچه زیبا رنگ چار سوق نقوش صنایع بصور تی پیوسته اند که تقریر چگونگی آن از بیان عاجز است بتحریر کیفیت آن از بنان عجز نشیان تنگ خلافت و جهانبانی شمار ناتوان گردیده و در مختتمهای که هر یکار گذشته باستقبال شتافته دو دوازده هم ماه ربیع دال سنه مذکوره در سر دل لالان آن مهر سپهر شهریاری مطالعات مزوده انجانبین شرایط کشیدن پیشکش فشار تقدیم رسانیدند آن مقدار زر و کوهر که هر یک از گرد و غبار آن زر صد قافله از زر صد جهان رخت نیست و دست عنایت بخشنده کار ساز ابواب غنا بر روی فقرا و مساکین بکشاده و همان روز ایل الان متوجه باغ جهان آرای گشته در تماشای آنراه که زیاده از یکفرسخ بود و طرف مضافات چوش آباد و سازندگان تعزیه پرداز تماشای رود و سرود و صدای طبک و عود ادای بهت میمود و در هر چند قدم امراء ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود و فور اخاس ناممحصور نثار می نمودند و در مواضع خاصه می فرمودند و باین ترتیب و آئین وارد باغ جهان آرای سایند و مقتضای علیا و اشراف و فضلا و مجلس بیاران نشستند و بمقتضای شریعت آن دو شاهزاده عشمت قرین با یکدیگر عقد بستند و چون نشاط تقدیر پرده زر دوزی از پیش دی عروسان شبستان آسمان برگرفت ماه و مشتری و جوزا نیلوفری افاذ و لبری کرده

کرده معتقد رنسعد بن این صفت میسر نیفت شاهزاده محمد معصوم بخلوت خانه خاص خرامید و آنقدر بسکر زهر جبین را در کشیده کام از وحاصل کرد نشده روز دیگر که قراشان قضاء قدر شاهسیانه زرنگار آفتاب راه در فضای نیرنگا و سپهر استباه بر افراخته شهباز فروغ طلعت خورشید عصمت ربع مسکون را منور و مزین ساخته روز دیگر که بزنگا سپهر کشت روشن از طلعت مهر خاقان منصور در نگاه سپهر اشتباه و در طوی خانه بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط چون خورشید زرین شاهزادگان عظمت آئین آرایش یافته و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه طلهای باح رنگانی بصفحات جسا بهکنان تافت آفتاب جام ساقیان سیمین ساق محفل را انور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان زیاده کرد و شنید چو گل کوکنار زدی روی ساقی نماند از هوش ستمان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد کرد و دن بدور طباخان چرب دست و خان سالاران شیرین زبان نادر یدنه و مطعومات لطیفه از هر جه در حوصله گنجد قرون و آنچه باحاطه دایره احتمال در آید بیرون از دو فاکته صاحبچرون و لحم طیر صاحبشهون میکشیدند و فاند جرعه از نعده خاص و عام انام بر دوجی که رجوع ممکن نبود و میکو چانیدند زخیس خورد نیها هر چه خواهی زمرغ آورده تا ماهی و بریان هیچ چند روز بساط عیش مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون از آن کار مالات بست و اطمی سماط و مناهی و ملاهی اشارت کرده و ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی گشوده کشاورز عصیان نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آئین بحجته خواجه فخر الملت و الدین ساقا خامه سبطی شمه تحریر آن زبان کشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را با امیر مغول که در جرجان بامر فرمانفرمائی اشتغال داشت جمع نمود و فی شهور سنه خمس و سبعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد که جناب عالی ایالت پناه سریر خلافت مصیر شاهد و چون انتخاب چنین مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هرات رسید بنا بر سعایت بعضی از اهل شرایط و قلقه جهت سیادالدین مقید و محبوس کرد و مدتی کامران خاقان عالیجاه و نفاذ یافت که امیر محمد آل عباسی را سپر سلطان احمد گاهی و امیر درویش محمد بوجی را سپر اد و شاه قضیط جهات خواجه فخر الدین پرداز ند و اولاد و اقربا و دکلای آن جناب را مونخذ و مقید سازند و امرای عظام چرجان نیز امیر مغول و سه سردار دشت آنهم بالشان موافقت کرد اخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصیان و نافرمانی بر شانی دسته و بخواجه شمس الدین یکجی و بعضی دیگر اقرار و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران بلا را بند کی بند کات داده بدست بیشرمی ارباب فتنه و فساد بر کشاد و عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین جلد اکه بعلو سنت و مهارت و اهل انصاف و شت و به گذرون حج اسلام فائض شتافته و چهار مرحله از مراحل نزدیکانی طی کنوده بود بمدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد اگه صاحب دیوان امیر نظام الدین علی شیر بود و در آن اوان بضبط سرکار خاصه شریفه آن جناب اشتغال داشت از غضب سید کمال الدین با پسته دام اهل ساخت امیر محمد امین در قاچون این حال مشاهده نمود مدار ذوالفقع استرابا بمتوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت خاقان منصور از کیفیت حال عرضه داشت خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استرابا در او قبضه اقتدار شاهزاده کامکار ربیع الزمان میرزا نهاد و بنفسه متوجه آن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و او در باجگان کرکت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا او را منظور نظر عنایت و التفات کرده در سلک امرای عظام نظام داد و بعد از آن که امیر مغول چند ماه در شهر سبزوار بسر برد و در روزی که شاهزاده را بعضی از اهالی دولت تقلا لاتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف و خامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال شده صوفی خلیل که رائق و فائق مهمات میرزا بسیقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده و در ساعت آن ملک حرام اهیش خود طلسده و بنصرت عنقش فرمانداد و خنه کرتملک سرافکنده گشار در تقریر و مواخذه کردن خواجه مجد الدین محمد خواجه نظام الملک را در آنوقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار تشیث مهمات ملک و مال می پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چند گاه در بتابعتش و در کار بسکد استاد تر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاد و عریضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده بکحضرت بنا بر الشفات و عنایت الهیچه بتسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر کرد و مدبر خواجه نظام الملک افتاد و بمکمل همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از شرار عالم را بتقریر اغوا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت بانجاعت او شکنجه تعذیب گشیده خواجه را چنه مرید زوال و اهانت بکرد و رجها سوی بلده هرات قید کرد ند و چون اندوه اضرار خواجه اصف شعار از حد اعتدال در گذشت تمامی جهات و ممالک اتباع و اشیاع و وجوه برات دار ان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم کرده باشارت فرمود تا بند پای خواجه نظام الملک بر داشتند و او را مطلق العنان گذاشتند و از این حال نابره رشک و حسد در دکانون دروان امراء ارکان دولت اخاذ اشتعال کرده با هم اتفاق نموده و قواعد عهد و پیمان و ابتغلا ظاهر ان موکد ساختند که خواجه مجد الدین را از دخول در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون دست از سر انجام مهمات سلطنت سلطانی باز دارد مخلص است که از نشان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر تا بر سند وزارت تمکن میکرد انم در زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات و ولایی قبضه درایت تو منهم بشرط انکه از مر عهد و پیمان در میان آری که من بعد به مخالفت عصیان من پیروازی و بر جاده خدمت متابعت بسپردم و بت قدم نوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یکانکی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق سوگند با خواجه مجد الدین بیعت کرده و اساس معاهده بتقسیم متحکم ساخته روی بسر انجام مهام وزارت آورد و هم در آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلوچ امیر نظام الدین درویش علی که کلتاش سبب انکه خواجه مجد الدین محمد نسبت به برادر امیر نظام الدین علی شیر طریق حقوق و وفای سلوک سپرده و بوقت مجال سزبکام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بهنیش کشاده و محاسن افعال و لازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را به صورت مقابح اعمال

بسلوح ضمیر پادشاهی فیکاروخیال عصیان نموده مکاتیب اخلاص آمیز به سلطان محمود میرزا روان فرموده بنا علی ما حضرت اعلی صلاح ملکت در آن دانست که خواجه محمد الدین محمد حسینی
در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از انکه مهم مانحن فیه را بانجام رساند روی اعتنا را بانشغال ملک و مال استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاطر نموده نوازان خواجه سرافراز و الا مناصبی
که دهشت معزول کرده بود در روز غول صد هزار دینار کپکی انعام فرموده بلباس طلا دوز و غیره پوشانیده خواجه نظام الملک مستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرده خاقان منصور
روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد گشادر سر کشی کردن امیر درویش علی برادر امیر کبیر نظام الدین علیشیر در قبة الاسلام بلخ و فرستن خاقان

بذکر نصوب چون امیر نظام الدین و درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمودند که اعتبار خواجه محمد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا برادرش امیر نظام الدین علیشیر در صحیح مهمی دخل
نمینماید بلکه در هر مهمی مقرب الحضرت که دخل میکند و جانب یقتش گرفته ابواب عناد میکشاید شنیدند که اگر چند که حال چنین منوال باشد شاید که غل خدام امیر علیشیر بقلب او سرایت کرده از
از حکومت معزول شود و الا جرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان منصور را شبانه سازد که اگر دست خواجه محمد الدین محمد از دامان عزو جاه او بمرادی معدلت پناه کوتاه نماند هم نسخ مسلوک طریق
خلاف خواهد بود و نگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در انولا در بلخ حکومت داشت بدیر کرده فرمود تا مهتر بایزید اکسندو نشانی در باب طلب شاهزاده در قلعه آزده روانه
متوشیح ساخت و نزد آنحضرت و شاه میرزا ارسال نمود و کرای سلطان ارکمکی عنایت خاقانی صدور یافته بارسلطنت پناهت توجه نظر داد و العهدة علی سیاق سلطان محمود میرزا امیر درویش سلیل و سایل عازم آمده رشد کرد و چون با ابراهیم حسین میرزا بیابه میرزا علی رسید و کیفیت حال و عذار امیر درویش علی آنچه گذشته بود بخاطرشان خاقان
منصور رسانحت و معروض داشت که قبل از انکه میان او و سلطان محمود میرزا از ربقه موافقت استکاک بماند بهتر آنست که بلوا فیصل یابد و او لاجرم فرمان صادر شد که امرای عظام و تراق منوه و انهم
آورده در دن لشکر اشغال نماید و آن شاه روزی زمره مخالف امیر درویش علی چون مآل در خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بزبان الهام بیان گفتند که عجب حالتی است که با وجود
انهمه حقوق تربیت و عنایت که ما را در زمره درویش علی ثابت است طریق گمران بغت مسلوک داشته دعوی کشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که امیر درویش علی
بتوقف بر اردوش امیر علیشیر مشیت خاقان منصور از تقرب بحضرت میرزان مجلس اندک تنکاتی ظاهر ساخت و آن چنین پایه سریر اعلی رسید و گفت شنود را معلوم نموده
بغایت متاثر و متحیر گردید و مقارن این حال خواجه غیاث الدین محمد دلکر که نفر طاکست بکمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بتصفیل کلمات نزل آمیز مطایبات فرح
انگیز نگ سلال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمد گفت تمامجیه لی ادلی این علامک گستاخ را بدین قدر الم مخاطر ارا نشاید مرا که در همین لحظه بجانب بلخ فرمود علی اسرع الحال ادرا
با سلاسل و اغلال بحضرت میرسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن خورسند شاه خواجه غیاث الدین محمد را اجازت رسالت بلخ فرمود و ایشان روز بروز جناح استعجال متوجه سلاقات امیر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات منصوب در حرکت آمد و کوچ بر کوچ بر خاب شافته از آنجا متوجه تخت خانونشد و خواجه غیاث الدین چون بسلیخ رسید امیر درویش علی را
برانذیشه که گرد و بو سلامت نموده از دخاست کفران نعمت تخلیف فرموده بعنایات خاقانی امید وار گردید و آن جناب را از اظهار خلاف نهمت پی نهایت بست داده در صحبت خواجه غیاث
الدین محمد باستعجال موکب ظفر مال روان گشت چون بسر چمار رسیدند خواجه و بهار روز دیگر رخت خاقان رفته امیر درویش علی را بیارگاه همایون درآورد و تا شرف تقبیل
انامل فیاض دریافت و معاهد معهود و مسلک عهد مسلوک داشته بود و چون دو سه روزی ملازمت نمود و بخیال افعال که هشت بزلال مراحم پادشاهانه فرو شست التماس کرد که خاقان منصور
بدانجانب تشریف فرما زانی داشته و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات مکاشت امیر درویش علی را بسبب تحمل تکلیف انتظار حاضر کردانید که دیده و بندکان از نظاره آن چهره گرفته
و الطعمه و شربه فاکهه مما تخیرون و لحم طیر مما یشتهون دران مجلس چندان بود که کیفیت کیست از شرح توان نمود و جناب مآب تا در آخر صحبت لفوه و معده وه منظور آورده و تمامی خیمه چوگان
و قبه بارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ارشمین و دانی چینی زرین و سیمین پیشکش کرده و ترفیه این پیشکش موقع قبول یافته حضرت خاقانی بنسبت بان جناب لوازم التفات و غایت بجای آورد
آنگاه خاقان منصور جاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشته بعد از وصول چمار باغ امیر مزار خون که در ظاهر آن بلده بمسافت از مقدم همایون مزیحضرت و نضارت یافت و از استان تملق و آن
مکان الفاق افتاده خیال تورش حصار شادمان از خاطرش افتاده لاجرم الملجای تمسر سریر اجتماع لشکر با جناب امیر ذوالنون ارغون و سایر امرای ولایت روان گشته و نابدنک زمانی سپاه
بسیار بموکب همایون حضرت نصرت شعار جمع آمد سپه شد بدرگاه خود بجهن که همه ماکه بوده هم تنگ زن **کفتار در عازم شدن خاقان منصور بجانب حصار شادمان**
و منتخر ملک سلطان محمود و از انجا مراجعت بصوب قندز نمودن در اوایل فصل بهار که سپاه چین از هار روی بطرف بساطین و کنار جوبیار و بلبل بی تحمل بعشق سلطان
گل کرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا داده خاقان منصور عزم فرموده و میرزا علی شیر را و بلخ که گذاشته با سپاه موفور و بهت ناهصور در منزل بامیان بهو
نهضت فرموده و بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغول گردیده و در آن روز بنا بر افتضای امیر علی درویش مأخذ شده و خاقان منصور او و صحبت جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن
بلده مفید ارشد نگاه و رایت نصرت پناه عازم رنگ گشت و غبار مرکب تیز رو ان بایوان فلک در گذشت چون سلطان محمود میرزا بدین معنی وقوف یافت لشکر متفکذار جوشن و اراجعاف
ستاد و ان بیرون آمده بجال جفتایان تخصص جست و خسرو شاه از قندز پیش خود طلبیده براه درویش امیر ولی را بحفاظت آن بلده مقرر ساخت و چون مقدمه از رنگ سار گذشته و چون خسرو جمشید فر رنگ
بشکوه اقوای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس و میرزا جانگیر بر الاس با فوجی از خیو و ظفر اقتباس آفتاب گذشته و تا جش خان بکران آرکشید نداسال توطان اسنجا را تاراج کرده و نشانها فاقا
بارکرده بندگاه خاقان جاه خواست که از نهب عبور نموده بصوب لشکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم دیدان مقابله مقاتله نهند و حسام خون آشام را زنیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام
انتقام جرعه داده چون آن حضرت بسبب مرض نقرس مجمع المفاصل مجال سواری نهشت امیر ولی در قندز رایت خلاف افراخته و شجاع الدین محمد بر مقدمه لاس یانع نهضت نموده

همایون شده و گفت دشمن بادعقب خود که دشمن از رعایت طریق حزم بیرون و بسعادت خسر و شاه که در فندق منتظر وصول نشسته گذرهای امور را طی فطنت خواهد نمود و در وقت رجعت عساکر نصرت مآثر را زعبور مانع خواهد آمد بنابران خاقان منصور در باب مهمات ان غزیمت مترددگشته نا گاه مژدهٔ وصول ایلچی محمد بوضوح پیوست و حرکت رایات نصرت آیات بکنایت قلمداد و اتفاق اشارت بین الاقران شجاع الدین ارغون بموجب فرمان همایون از ظرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آن حضرت از لنج با فوجی از سپاه تیز چنگ بان بلده رسید از غایت غرور پیش از انکه تتمه سپاه هزاره و تکودر بیایند با شصت نفر از دلیران جلادت اثر بر بالین تهاده و غفلت لشکر امیر ذوالنون بقدر رسیده امیر علی با مقصد مرکمل مسلح سر راه بان جناب بگرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان جا از کثرت عدد دشمن نهندیشید و بعد از زدم و پیکار کردن و چند جمعی از دو طرف بخاک هلاک افتادند که چون مردم ما در غایت قلت بودند با این سپاه زدم خواه قدم در میدان قتال نهاده و این سخن بگوش رسیده آن شیر بیشهٔ شجاعت مقام خشم و انتقام خشت بر قلعهٔ لشکر امیر ولی تاخت و حملهٔ اول جمعی را قتیل و جریح کرده و رانیده بر خاک خذلان انداخت ماچون عدد بسیار بودند سلاران امیر ستم نشان فرار بر پیکار جنایتکار کردند و سپاه قندز انجناب او بسیان گرفتند مهوری خونی بهر سرشن زده و بنیاد خونخواری بر روی زمین افتاده و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز کرانیده و جراحان طلبیده بمعالجهٔ زخم امیر ذوالنون اشارت فرموده و چون این خبر بعرض خاقان سعید خاطر اشرف علی بر آن قرار یافت که نخست بقلع بقیهٔ سپاه قندز پرداخته سر انفصیل و بدانگاه روی بسلطان محمود لاجرم او روی بهمان پوی از ایلچک کوچ کرده متوجه قندز گشت بعد از طی منازل بظاهر بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال گشت و عساکر ظفر مآثر قندز را دو میان گرفته در برابر قلعه قابل سر کوب شاخ شدند و در اکثر ایام از ان زمان که قرعهٔ عالم افروز فیروزی بنام نامی کورکان حصار گردون مدار زده بود تیغ زر نگار از نیام بیرون نمیکشید تا وقتی که سپهر همین هلال بسپهر ظاهر و هویدا نگردید و لشکر منصور بسیاهی جلادت نزدیک بخندق نرسید و نصف قتالی از ایشان کشته و مردم شهر بر بروج و باره از سرجان گرمتاعی نمانده بود بس کران بر بخ استند تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان رسید و خت و پیکان خارا گذار شعلهٔ جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صفای ترک بگوش هوش پردلان میرساند و تیر بران با تندخوی شریران سریان کرده جان را از آمیزش تن میربانند زبان بیدن بر تسخیر نگرک بگشوده بخواست طوفان مرگ زغریدن کوس خالی ماغ نهان گشته از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا از جهت خاقان منصور را از ایلچک معلوم نموده و قصد محاصره و محاربه قندز را داشته و هزار سوار از دلیران و زرگار بجهار آن جناب گذرده سرداری آن سپاه بامجد ایلچی بوغا که از سپاریزادگان مرد انکی سپاه بزید جلادت مرد انکی سپاه و او نموده که بر سنگر ظفر اثر خاقان منصور چون زده دست برد نماید محمد ایلچی بوغا مشغول انجذ خت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاده و از معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی در کنار اردوی همایون رسیده چون لشکریان بوکب گردون مرتب بر خود آسوده و خاقان فریدون فرنزدیک بگذر فیروز آمده بودند چنهارا از طناب علناب شیده محمد ایلچی بوغا تاخت که بعسکر فیروزی اثر در آید خیال انکه هر گاه سوران اندرون شاید جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقاتله و مقابله نهنده و بدان جهت لشکر او را روه و قوع یابد اغاز زدن کرده و چون او از سوران بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تو چیان جارها را همراه سپاه رسانیده که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی فرود بدکه فایده بر آن غوغا مترتب نگشته و دم در کشید و غمان او با عنایت ایزد تعالی بر چیم علم ابوالحسن میرزا و زیده از اتباع محمد ایلچی بوغا تیغ زدن کنار آب بسر بها دفاده او ند جمعی دیگر از جمع سکان قادر انداز ان دلاوران روی بعالم عدم نهاده دریای خون از خون کشتگان رنگ لعل خشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثه آنور زگر کشتگان بسمت شاهد پذیرفت و شاهزاده ظفر افروز حسن زنده کانی شمشیر آبدار خونریز و خنجر جان ستیز از میان بر بسته و بر اسپ چابک سوار جسته و بر کنار آب نیکی رسیده و بر کنار شاهزاده و پیش او پیش برگشوده و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را دیده تصور کردند که او بخیال آب نیکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که پیرون شهر بود بنهضت منزل گزیده گرد تختگان معرکه محمد ایلچی بوغا را روی سلطان محمود میرزا رسیده و نزدیک شاهزاده رسانیدند و شاهزاده از مشاهدهٔ این حال بتصور غیر مقرر فایده بر کابوله دامان زده چون بر کرد ساعد سیمین خود را بگوش کرد و امیر بزرگ را که در آنزمان از سپاه رای خاقان بزید جاه جلال و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بنصوص نصرت سماوی و این طالعنشان سن الرشد بین الفئتین اصلحوا اشعار عمل نموده پیاده بر پای ایستاده و خاقان منصور بقدم شریفش را مغزز و محترم داشت جناب مرتضوی نقاب شرط رسالت بجا آورده و در باب تمهید بساط مصالحه بدیع الهام و لطایف معانی ارسسته گردانید خاقان منصور بنابر کمال رأفت بفرستادن سیادت الشعار ابسمع قبول اصغا فرموده و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ خود را که در پیش او بخلافت مشهور و اردو بیگ خواهر زاده خود جهید محمد میرزا کشیده بدارالسلطنه هرات نذر شده و عجالة الوقت از اقتدار دست بشان بدان سپهر سپهر مشکین ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون را از قید غم نجات داده مغزز و مکرم بجایگاه عالم پناه رسانند آنگاه موکب گردون مرتب دوستی بمنتهی سر بر جاه و جلال آرند و سلطنت مملکت حصار شادمان و بغلان و بدخشان و قندز را بدستور سابق بسلطان محمود گذارند و چون این خبر بعرض اشرف رسید شاه

شاه رسید لحظه بکوس تبارت بعشر تکتا بهدر رسانید مذنبی بحال امیر شجاع ذوالنون ارغون را بمجلس بیرون آورده حلقه غصب پوشانیدند و بر اسم استقبار قیام نمود و پیشکشهای لایق
و منوعات رایق مرتب ساخته و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقی که شوهر خواهر امیر و شاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستاد آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت کرده
فرمود و پوشش فرمودند خیالات مختل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرای شده زبکشود و ملتمس و مبذول افتاده مرحمدالی افعال فوبا شرمنده و سرافعال پیش افکنده
فرمان طلب یافت پیشکش گشیده بر تواتر عاطفت خاقان سپهر وجناب احوالش نائل آمد و دست غلبت خسرو پوشش مدبر خلعت غفو و امان و مراحمت قابلیت امیر محمد باقی پوشانیده و خود بسرولی
خلعت علاوه زری فرستاد و امیر باقی را بر جاده خاصه افسر مرصع بخصائص و علوه خجست مراجعت ارزانی داشتیم و آن ایام امیر بزرگ ترمذی با انعام بسیار و زر و نفایس تبرکات دیگر مشمول
و بسپاهی و مقضی المرام روی سر بر سلطان محمود آورده و نیابه انکه در بساط صلح ساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه مرتجاب سعادت پناه بانعام و
و احسان پیکران کرده و چون خاطر خطیر خاقان گیتی گیر از نهضت قلعه و سور غرجستان فارغ شد عنان همت بطرف قبة الاسلام بلخ شائف نشاط شکار را ضمیر فیض اثار بر سر برزده مراد شکاران
تمام صحرای قلم و حرم و سایغ را حاطه نمودند و بهر کرد و نشسته چند روز جانوران شکاری را مذند و در ترسل با شاهوجه که بهم رسانیده ده هزار اهو بنخجیر جمع کشت و شاهزادگان
عظام و امرای مرتبه احتشام بحسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن حکم نمودند تا از خم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک افتادند بعد از آن بسیاری شکارها
مامور ساخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور رقعة الاسلام بلخ شائف و حکومت آن بلده را بدروح کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر مبارز
الدین محمد ولی بیک اتجه تشبث مهمات انجا در سلامت شاهزاده گذاشته آنگاه رایات نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکاران کامکار و کامران از آب مرغاب عبور
نموده و از سنجده گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمودند بعد از آن باندک زمانی تامل قدر یافته و تعالیل ملال بر جناب اقبال خاقان بیهمال گشته سلطان
اویس میرزا چند ماه بهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع این مصیبت محزون و متالم گشته امراء و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح
شریف شاهزاده را با علاعلام و جنات کلام شادمان ساختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان بیگم بنت خاقان منصور و حالا
انشاءالله والده خود در قید حیات است و در ظل عنایت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا و تذکر سرانجام مهمات دیوانی را خاقان کرام ناصر الدین در
اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن و خواجه مذکور در انتظام خواجه مجد الدین محمد کوشیدن چون سبب اتفاق امراء ابوالغازی سلطان حسین میرزا
خواجه الدین را از دخل و امور ملک مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار
و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی چند منصب اشرف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن در جرگه امرای عظام مهر زد دست تصدی در ورق فتق و رتق
و بسط و حل عقد مهمات ممالک محروسه قوی شد اکثر امراء و صدور و مقربان و نکبیان طوعا و کرها مرا سم اطاعتش بجای آوردند و بر اراده و تحکم امر و نهیش سر بر ده و نشان در
و زوایین طاعه نقش رابین الدولة القاهره قلمی میکردند و بی شایبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر میکرد
هر گز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر گاه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت اولاد و احفاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین
حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک و جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات فیض پیرایه و صفات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت
طبع و حدت ذهن و سماحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاه گیری گوی سابقت از همثال و اقران
میربود و این و برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک نکبیان مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند همواره جاجت فرق انام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام
سرانجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در رجه کمال یافت بنا بر آزار که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر افتاده و ثمر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده
در پایه سریر اعلی کاهی زبان بتفتیش میکشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصلت و حمیده سیرت را در صورت قابح جلوه میدادند و کمال قبول او را بشرح میسرودند بحکم من
یسمع مخل بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالمیان جای کرفت و قواعد سلطانی منبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اشتمال پذیرفت و از انسان که خاقان دوران فرمود فنعم المولی
از اروده ی همایون بکیفیت تغیر فراخا صحبت و تاج بخواجه مجد الدین محمد قلمی فرمودند آن جناب متوهم شده در کوشه خشم نشسته ترک کرده و بعد از آن ماهیچه علم شاه چشم از آن مستقر
جاه و جلال بجای دیگر بر تواخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امرای لاش شجاع الدین محمد بر ندق و سپار الدین جهانکیر توسل جست و تحفه تبرکات نزد ایشان فرستاده و بالتماس
و تمام معاونت آن جناب آمده و چون خواجه نظام الملک از بن بیخی و قوف یافت تقریبات سخیفت و تقلم تمیز بر لوح ضمیر منیر جهانیان نگاشت که در یورش مذکور از امیر محمد بر ندق و امیر جهان
کیر با سلطان اویس میرزا سعیت نموده بود و مذکر هر کاه احتمال بسیانی قصر زنده کانی خاقانی راه یابد و بساط سلطنت بر اراینده و سپاس داری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انکارند
و حال انکه خاقان منصور از میمندی سیب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور کفته بود در آستین
و خاطر داشت و استماع قضیه مذکور و صیمیه بخش نشکته کرفتن امیر محمد و امیر جهان
کیر را با خود فکر دانسته با وجود این و امیر خواجه مجد الدین محمد از غایت و دانشینی حمایت امیر محمد و امیر جهان کیر با فهار و عنایت جاه کیر صاحب تاج و سریر قانع نکشته به جناب افضل
الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی مرجوع کردند آن جناب با خاقان کامیاب ملاقات نموده عرض داشت که فضل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم مصونی
ملک و خوشنودی عیت و سپاهی است و در اتربیت سپاه نموده سخنان ارباب غرض را باب دنیا پذیرفته خاقان منصور زبان قبول کشاد جناب مولوی آنچه کفته بود مذکر شده و خواجه مجد الدین محمد پیغام

پیغام فرمود و خاطر خواجه را اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل خیشها بساغ جهان آرای تشریف برده بوسیله امرای برلاس بغرسا طوسی سزاوار شده و بیست هزار دینار رکنی پیشکش کرده مورد نوازش و مجلس اول سور مزاج شهریار پرانست بخود فهم شود و از سیورغال کشت اماتی تقدیر نماید روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده سیم دران هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک باغ جهان آرای در رزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد رندقی امیر جانیکر و خواجه محمد الدین محمد اطلب فرموده و ایلچی عظام را متواخذه مصادره و ایشان امر فرمود امیر محمد علی که بمخلصخواجه محمد الدین معتبر شده بود انتخاب کرده بخانه خود برده بعضی از اقارعیان استان سلطنت نشان امیر محمد بندقی امیر جهانگیر را دستگیر کرده و قلعه اختیار الدین بتقید و محبوس گردانیدند و بعد از سه روز امیر جهان گیر را نیز از مدینه بخارا دیگر پرتوغایت خاقان منصور برده حالت احوالش تا فت و امیر محمد بندقی مدت یکسال و حبس مانده بود بعد از آن خاقان منصور او را مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و چیز و روزی افسر نوروزی سرفراز کرد و بدستور پیشین بمنصب امیر الامرائی غیابت کرده در بار مکان امیر عالی گهر لوازم الطاف و مرحمت بتقدیم رسانید و خواجه مجد الدین محمد پس از چند روزی که در خانه محمد علی آنکه در بندلو و خاقان منصور بر سرش آمد فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد علی یک و خواجه قوام الدین نظام الملک باداد و دستیار امراء و وزراء و ارکان دولت و مقربان و محکمیان در ایوان خانه باغ جهان آرای نشسته امیر علی آنکه خواجه مجد الدین محمد را بانمندگران ان حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعدد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و انتخاب بدی قوی و املای فصیح تمامی سخنان بدانند تیغ از جواهر تیک گفت و بر چند غاسعی نمودند یک دینار یکمن بار بروی ثابت نتوانستند کرد خواجه نظام الملک عاجز گشته اخر الامر محمد عمر آبادی را که علماء و اساقفه بود اشارت نمود که در سیاق خواجه مجد الدین محمد نشست و انتخاب روی او را آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد اگر درشتی کند بداند دوستی تحمل تواند کرد محمد عمر آبادی بزبان آورد که من با تو کم نیستم ملکه اصالت من زیاده است زیرا که من جد اصلم و مادر تو مملوک خواجه پدر بوده است خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع برخود پیچیده روی بارکان دولت کرده گفت آنچه دعای شماست اعتراف نمودم که از معارضه محمد عمر آبادی معاف دارید آنگاه بنا بر اشارت علیه سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام استیلای من صدور یافته بتنگ واقع نشده و بگناه خود اقرار دارم و امیر محمد علی تو شکی او را بمجلس برده خواجه نظام الملک اتفاق امراء و وزراء سایر را علی شاف قید کیفیت خطی با کراه از خواجه مجد الدین ستاند بود عرض نمود حکم صادر شد که بتحقیق جهات و مشکلات آن خواجه جمید صفات پردازند و نواب خاص او را در شکنجه تعذیب رسانیده آنچه در زوایای خانه او مکنون و مخزون بود از جواهر گرانبها و نقود و اجناس نفیسه و پارچه های حریر و اطلس و ظروف چینی و کلیچه های ابریشمین چهره های نقش رنگین ظاهر شد که هر کدام از خزانه خاقانی هیچ یک نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بزبان گذرانید که ما را عیقا و بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هر گاه تحف نفیس بدست افتد فی الحال پیشکش نماید اکنون چنان معلوم میشود که ما را سزاوار نداشته خواجه نظام الملک چون این خبر شنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد از شکنجه نگذرد و هیچ مقدار از تبرکات بحصول نپیوست غالب ظن بهست که گذارد را تعذیب نمایند در تزاید اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور بخشایش بایشان مرحمت نشد آخر الامر بطریق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر کس در قطع رشته حیات خواجه مجد الدین سعی نماید کشته خواهد شد خواجه نظام الملک سایر دشمنان خواجه مجد الدین از این سخن فهم کرده دانستند که نوبت دیگر جواهر خواجه مجد الدین محمد را ترتیب نباید جرم جدید رسانند لاجرم بمجال نمایند کیفیت واقعه آنکه چون بعیان خواجه مجد الدین محمد رانی الحال شکنجه کردند و زبانشان بتوضیح پیوست که بجز چیزی مقدره از وی حاصل نخواهد شد و کس نزد او نرستاده و کشید اگر تو تقبل شوی که در عرض چهار ماه سلغ گذارد بدیوان اعلی فرود آوری ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آنوجه طریق اقتصاد و معاونت مرعی میدارد یم و خواجه مجد الدین محمد مخلص خود را مستحضر در قبول این سخن دیده طبق مدعای اعادی تقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما مهم را نهفته نظام الملک و بتقبل ایتحصیلات توشته دوره جمعی از غلطانی اتراک شاکر و پیشه تخوا مزد جاقان که سرانجام آنوجه مقدور خواجه نبود و هم بی ناموسی سرایت میکرد رکت دیگر در کوشه تخفی گشت و باقی فرمن حجاز کرده مصحوب طایفه او مرده رنک همراه شده براه سیاران کرمان بوشیده و پنهان و نشدیم و انتسال امیر نظام الدین و رویش حضرت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بتوکل رسیده می ای تقعده و تنعم نامانده داعی حق الیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر در رویش بگذاردن حج اسلام فایض شده قرین صحت و عافیت بهات رسیده و نوبت دیگر بهندوستان مراجعت نمود چنانچه مرقوم قلم عجمه شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر فرستادن خاقان منصور میرزا بدیع الزمان را بایالت و ولایت جرجان و بنجات یافتن خواجه فخر الدین احمد یکی ارجیس** چون تمام ایالت و ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاهزاده بانظمی تمام بسر انجام پرداخته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک را زندان بستند رسل و رسایل و پیشکشهای لایق بآستان سلطنت آشیان فرستاد و جلا بر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلک طرق اطاعت و انقیاد جاده صدق و ارادت میرزا بدیع الزمان خط سبا را نصف و سعت پرداخته تبدلک اختلال که در وقت مخالفت امیر منعول واقع شده بود تمام شده و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا و اهل جمهور باز نمایگشود و شمس الدین محمد عباسی را از پایه سریر اعلی علیه بمنصب امیر الامرائی و خیابانگی و مالی و جوئی و کلی باز نواخته داد و زمام وزارت و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد امین بن خواجه صفی الدین شیرازی نهاد مهم صدارت و پیشوائی ارباب غنا میم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین غازی مفوض گشت چون هرج و مرج بالکلیه در دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود بسیاری از امرا از ترکمان التجا بنزد او آورده جمع شوکتش بایلغار گردانید و سلطان یعقوب بدیع الزمان میرزا بشتاب تمام بر سر امرای قراباغ شیروان و شکی و شماخی لشکر کشید و بتسخیر آن ولایت پرداخت اما کاری از پیش نتوانست برد چون دید که استماع نمیکنند بمحاربه

جوجان شتافت اجله عظام امور کورزمان سلطنت بدیع الزمان میرزا دراستراباد دست داد و کی آنکه عالیجاه معالی دستگاه خواجه فخر الدین احمد نیکی از جمله قلعه اختیار الدین بکات فیتله
بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد را فرمان صدور یافت که مواعدکشته و شربت شهادت چشیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان در زمان دو خواجه
عالیشان بر فاجعیت جمعیت بایسته بودند در سلک جمعیت سلطان آنولایت انتظال پذیرفته و لدار شده خواجه شمس الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی
خواجه سیف الدین محمد مظفر خراسان فرمنتظر نظر عنایت سلطنت حسین میرزا گشت و بسلک ارتظام یافته و از نمک مدت دوامی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده و
بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بآموزگاری کرده بسلوک طریق مخالفت و غایت تمادی در ترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته و اعیه دارد که
ابواب فتنه بروی اهالی دیار خراسان گشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشته که امیر محمد امین را بسته بدرگاه عالمپناه فرستد و شاهزاده در تشمال آستانه
یکدو روز اجمال نموده آخر الامر مرجب استصواب مرآت خواص که باعتبار امیر محمد امین بر اقتراح مزاج انسان نبوده دیگر فتن جناب امارت مآب فرمان فرموده حسین قلی جاکش میرود فرمان
عمل نموده بندهای گران بر پای امیر محمد امین نهاده او را مصحوب خود کرده اندیشه متوجه دارالسلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان تباهم حسین قلی جاکش فرستاد
که سراو را زتن جدا کرده بیاورد سر بر اعلی فرستاد و این نشان در راه کان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم آن امر را بتقدیم رسانید امیر نظام الدین علی شیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین
بهرات این بیت در سلک نظم کشیده ظالمی آکشته سودی شهاد و در سر انچه آورد تلش ایمان تاریخ بوده و چون خبر قتل امیر محمد امین رسید خواجه شمس الدین محمد نابرده و استحاق می گفت
بجناب امارت مآبی دهشت متوهم شده علم عزیمت بلکه نهضت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال به صاحب سیف العلم خواجه جلال الدین
مفوض گشت مستقارن این احوال راست همایون فال خاقان پیهال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد سلطان بدیع الزمان میرزا بسم اندوخته که نا آب شده تعالی الله کفشار در

وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و عزیمت مرحوم خاقان منصور بصوب بلخ و از انجا بجانب حصار شادمان

درین نوبتکه صورت بستی نمیدپرکس بنوبت کوس مستی زمستان چین خته ربیند ز نا ثیر بهاران گل نخندد کز از کرده دن نکرده خورد کم نکبرد در رفتن بازار انجم مصداق این سیاق آنکه سلطان احمد میرزا که سپهر بزرگ سلطان
سعید میرزا بوده و بلده خاصه سمرقند سلطنت مقصود و دیعه تعدد ۸۹۴ از دار غرور بسرای احت سرور انتقال کرده میرزا سلطان محمود از حصار عازم نهضت و اواخته سمرقند را بحکم تسخیر در
آورده و در ماه محرم سنه تسعمائه با زیاده شاه عالیجاه سپرد گذشت و پسر رشید ش با تیقو میرزا در سمرقند با دشاه فرمان نفاذ گشت و برادر خورد میرزا سلطان ابو سعید و اهمه مخالفت و اشت گرخته
سبیل کشید و بسبب همانا شخصی که مباشر آن امر شنیع بود اسپهبدی تبوریده شاهزاده رسیده و پسر بزرگ تر میرزا سلطان ابو سعید میرزا که حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون بحوت
انحضرت توقف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده همت بر اساس جهانبانی قیام نموده و از حضرت شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر یزدان بود ن انتظام داشت همین نسبت
سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده از سرادقات سلطنت انحضرت در ممالک قندز و بقلان اعلام بابالت می افراشت بعد از فوت ابی الغیث و اهیه استقلال پیدا کرده و اکثر
چه روزی چند نسبت بسلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده تا آخر الامر بسیاری ابطال رجال افزونی اسباب حشمت استقلال سوده گشت از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا
گردن بپیچیده و رخت جبروت عظمت با بروت از حد و عد بیرون بود چون این خبر بدارالسلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت شده و پس از اجتماع سپاهی
که در کثرت از اوراق شجار زیاده بودند و در وصول با شیر ژیان پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند تاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بکابل تافته الاسلام ملجا و المنتجع شده
او را مرخص همان سمت با دبصوب استرابا د فرستاده و سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه کنار آب مورکشته بموکب همایون پیوندد و به اتفاق سایر شاه
زادگان در دفع احدی قاهره کر سعی و اهتمام بر سیان جان بندد و چون الملجی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا انحضرت و شاهزاده
فرمان واجب الاذعان مقارن ورزیده آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه او شده سوی همایون کردید و ولایت جرجان را و قبضه اقتدار شاهزاده کامکار
محمد مؤمن میرزا نهاده و بساعتی معدود از استرابا د بیرون آمده عنان بکران بصوب آب مورکشته انعطاف دادا ما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل پیمود و بحدود قلعه الاسلام ملجا رسیده شاه
زاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد دلی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته بلحاظ
عین عنایت با دشاهانه ملحوظ و انظار عاطفت خسرانه کردیدند و چندروز الملک آسیای ریلک که در بکفر سنجی بلخت عسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از انجا بعزیمت
عبور از آب مرو بر ولایت بعضی سنکریزه رفت و در اثنای راه بعرض خسرو عالی رسید که خسرو شاه با لشکر جلاد و شمار بقصد تاراج ممالک محروسه علم عزیمت افراخته و بنا بر آن خاقان عالی شان با لشکر ظفر قرین و سپاه فیروزی آئین
و هفت کوه بعضی از شاهزادگان رستم قامت را با فوجی از جنود مظفر و اجنه دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال داشته و آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را نیز تسخیر فرموده و در آن اندیشه
بود که آن خدیو نصرت اکتساب از دیگر اخبار مرجع نما بد که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذی علی رسیده و شرف پوسبوس و الدبزرگوار استعداد یافته موجب مزید اقتصاد شاه سپاه
گردید خاقان منصور نور دیده سلطنت و جهان بانی را سراز فوجی از امرای لشکر قیامت هراس کرده جهة مقابله و مقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت
و مردم انجانی هواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارکاه اعلی تخلف ورزیده سر انجام مشکیش و هماوری قیام نمود ند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته شاه نصرت نشان
آنچه در آن دیره بود بباد غارت تاراج پرداده از انجا سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود علم حصار را امیر محمد باقی و بعضی دیگر از امرا شمس امیر محمد و دیگر

در رویش علی سارمان سپرده خود را نفس شهر توقف کرد نسار صفرین و محمد مجرد بر دعایت غفلت نمکند رانیده و خبر حیاتی شاهزاده بعرض خاقان سعید رانیده آنجا بر جناح استعجال بجانب حصار اطیفار نمود و بین راه قطع منازل و جسیجی که لوای بیضای آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت بلمعه رایت ظفر قرابت بر بالک عزی که از آنجا حصار یکه و دوستی مشاهده میشد مرتو وصول اتلاعت سلطان سعود میرزا خبر شنود با چند معدودی از ملازمان بطرف دره و دروازه رفت خاقان سخوبر فرزا شاهزاده اطلاع یافته ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا و جمعی از امرا بجانبان و دوی نصرت نشان بکابینی دشمنان روان فرمود ند و شاه زادگان الیغار نموده سلطان محمد میرزا خود و قوامل ایشان بود و دوره و در بلده اول جنود سلطان سعود رسیده و بین الجانبین غبار جنگ چنان ارتفاع یافت و سلطان محمد علی تخاشی صف حصاریان تاخت غایت بدانکی و جلادت ظاهر کرد و الا جنب تعدد شیشه یکی از اعدا زنای در آمده بسرش دستگیر شده متعاقب او واقعه شاهزاده گان آنمکان رسیده و مخالفان عنان بادی فرار کرانیدند و توضیح انکه سلطان سعود میرزا مطالعه تحمل قدره جلی که در بلندی مانند تل خس بر بری فیاد صعود نموده و چون در آن کوه برف بسیار بود و از جنس بلاس بر چه داشته بودند بر برف کشته و از آنجا تاب پایان شاهزاده غنان غزیمت شهر یافته بنا حیه ابوالحسن میرزا صلاح در مرحمت داشته روز چهارشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا خود تاسف خورده قرا و اتباع او را بپرسش نوازش مغفرت و مباهی بسرفراز گردانیده و همان روز امر بعزیمت سلیمان بوجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آنجا نموده و توجه نموده خاطره و روتوجه دیگر را بعطف عنایت تسلی بخشیده بغایت عنایت و عدالت خسرو انه سعید و اگردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان غنان غزیمت باردوی همایون فهمیدند و التجا بسده رفیعه شاه گردون بارگاه آفتاب جاه نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعلی و ادنا سپاه از انجم جاه بیک دانه جو و برگ کاه متعرض و مزاحم نیست آفریده نکرد و اگر خلاف حکم ظهور پیوندند در عرض هر شتری سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد شد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه روی بنصرت نزیک اردوی عرش گوچ کرده موضع سمیک محل تردل و نصب سراپرده سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم جهان مطاع نفاذ یافت که از لشکریان مظفر اثر سه هزار سوار و سپاه علیشاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر سیاوزالدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جنتای و امیر سعید غون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و از انجانب آب مظفر حسین میرزا از این طرف توجه قندیا و جهت سازند و با طغار نامبرده مخالفت آئین عناد امیر خسرو شاه پرداز ند و روز شنبه بیست یکی از نوکران مظفر حسین میرزا نامبرده را پیش گردون بارگاه شاهزاده مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسید مضمون آنکه خسرو شاه قصد جرات جسارت از قندز بیرون نهاده و خواطر بر مقاتله و محاربه سپاه نصرت قرین مظفر دستگاه قرار داده الکنون بهر نوع حکم فرمایند اطاعت نفاذ یابد و در انحفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام مسلک دارد و چون بر توجه و شعور خاقان منصور بر آن صوب اقناد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته سلطان بدیع الزمان میرزا را بیند و بر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسرو شاه رود ند و صورت جمعیت او را بپریشانی مبدل گردانند و روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان و لد سید یک خان اوا عاظم خوانین دشت قپچاق و الحاج سلطعلی عرصه اتفاق بهت اقبال او بد بگاه خاقان جم اقتدار رسید بتفصیل امل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردیده در همین روز امر مظفر بر لاس و لد امیر شیخ عبدالله که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر منیر بود با آستان سلطنت آشیان نائب تحف لائقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش استظهار یافت و در روز شنبه بیست و نهم موکب همایون از سمیک نهضت نموده موضع اقباش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در منزل مذکور تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا با سلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجز شده روی غربت بلکه نزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزاده گان و نوئینان او را نتخاب نموده قلعه را محکم گردانیده و بسان کره شده و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا کدورتی واقع است زیرا که چون خسرو شا پیغام داد بستن میرزا مظفر حسین میرزا بدیع الزمان میرزا غنان از معرکه قتال بوادی فرار نهاده مظفر حسین میرزا با سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نمایند بنحوی که در حین سواری نقاره رزده با برادر کلانتر از اداب مسابقت برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور بر بین صواب نمای مهم حصار را بصلح فیصل داده روی بنصرت زده و چنانچه مرقوم قلم تحریر و رقم تسطیر میگردد من بعد الاعاشه والمدد گفتار در توجه نمودن خاقان گردون اقتدار بنصرت نشان بمحاصره حصار شادمان در آن اوقات که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بخلاق آن سرزا و خان بود که امیر محمد باقی محمد و بر لاس و در رویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه مطاوعت در کوشش کشیده غاشیه متابعت بر دوش کرده بسایر سر خلافت مصیر شتابنده بلوازم نیاز و شایر داخته در سایر بندگان دولتخواه استخراط داشتظام یابند لهذا انجناح که حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او را بین مراتع آمد پای در دامن استغنا چیده بند پشت بندگان حصار نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند صباح که شاه خصمان طلعت مستدیر را خیره ساخت و شعشعه بیرق خجسته خورشید لوا لمع تسخیر بساحت حصار فیروزه رنگ نگار گردون افتاد خان آفتاب شعاع واجب الانباع نفاذ یافت که از ارای انجم سپاه گرد حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بخلاق آن سرزا و خان بود که امیر محمد باقی محمد و بر لاس و در رویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه مطاوعت در کوشش کشیده غاشیه متابعت بر دوش کرده بسایر سر خلافت مصیر شتابنده بلوازم نیاز و شایر داخته در سایر بندگان دولتخواه استخراط داشتظام یابند لهذا انجناح که حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او را بین مراتع آمد پای در دامن استغنا چیده بند پشت بندگان حصار نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند صباح که شاه خصمان طلعت مستدیر را خیره ساخت و شعشعه بیرق خجسته خورشید لوا لمع تسخیر بساحت حصار فیروزه رنگ نگار گردون افتاد خان آفتاب شعاع واجب الانباع نفاذ یافت که از ارای انجم سپاه گرد حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بخلاق آن سرزا و خان بود که امیر محمد باقی محمد و بر لاس و در رویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه مطاوعت در کوشش کشیده غاشیه متابعت بر دوش کرده بسایر سر خلافت مصیر شتابنده بلوازم نیاز و شایر داخته در سایر بندگان دولتخواه استخراط داشتظام یابند لهذا انجناح که حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او را بین مراتع آمد پای در دامن استغنا چیده بند پشت بندگان حصار نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند صباح که شاه خصمان طلعت مستدیر را خیره ساخت و شعشعه بیرق خجسته خورشید لوا لمع تسخیر بساحت حصار فیروزه رنگ نگار گردون افتاد خان آفتاب شعاع واجب الانباع نفاذ یافت که از ارای

www.iran-archive.com

کلات پرداز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال گذشت و از طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد و زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود در چغانیان بر مسند هدایت ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که پایه سریر سلطنت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم آورده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام بمجلس خاقان کرددون احتشام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده گناهان محصوران را درخواست نمود خاقان ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانیده متوطنان در خاک و سر و رکشیده اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه از دست مکنت ایشان برآمد برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته بتقبیل بساط بوسی سرافراز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه ساکنان حصار را بر خلعت بخشش و بخشایش پوشانیده و زلال مکارم خسروانه غبار انکار از خاطر آن فرقه فرونشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمد برلاس رخصت انصراف حاصل کرده متوجه الزام بقلعه شتافته منهی اقبال و دین که بدیر قلعه انداخت که الصلح خیر امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب همایون ظفر اثر مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود دیرق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته بر روی نمود یکی آنکه امیر نعیوب علاء الدین مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجا نبنده سده اشتمال کرده شرایط نثار و پیشکش بجای آورده خاقان منصور او را منظور نظر لطف و اعتبار ساخته در دیوان امارت بهره داد و موجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که اباً عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود خاقان منصور ملاحظه حقوق خدمت انجناب کرده بر فوتش تاسف کرده اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بنهج سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله الهادین بتجهیز و تکفین کردند و سی سوار مسلح و مکمل با نظر محمد قبا دبانی نعش او را برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا بخاک سپردند و مدت حیات میرک قاسم پنجاه سال بود و از یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم فرموده چو رفت روز برات از جهان دعا گویان بماند سال وفاتش دعاهی روز برات

گفتار در محاصره نمودن شاهزادگان خسروشاه را در قلعه قندز و انقیاد نمودن خسروشاه

چنانچه سابقاً خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خیر مکنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانیده شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان از طرف قندز را الحاط نموده از جانبین سنگهای عدو شکن دادند و شعله کیر و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست باندختن ناوک دلدوز گشادند بنابر کمال متانت آن قلعه را مدت دو ماه محاصره نمودند لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ مهم حصار با تمامی جنود و مرادکان عزیمت بدان صوب نمودند و سواری قبا بابان از عساکر نصرت نشان ظفر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شده و ملاحان کشتیهای گذرهای آب آمویه جمع گردانیده بنجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیده در معبری که بالای آب و باج بود آغاز بستن پل کردند و در آن اثنا کشتیها بموضع بستن پل رسید و آب بشدت هرچه تمامتر بکشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشند تا بدین کشتیها که در دست بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب جسر ببندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جزیره یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور نموده و بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا عبور فرموده دیگر جسر را از آب بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاقاً در آن هنگام که روز شتری در آب افتاده بود بهیجانب بیرون آمد لاجرم بوضوح پیوست که بوسیله جسر از آب میتوان گذشت خاقان عالیمکان همان روز از آنجا عبور فرموده و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند باد از آب عبور نمودند چنانچه تا وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نمانده نزدیک نیمشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب در کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت و همه کس از طوفان بلا امواج دریا از سر میگذشت

بود هر که را لطف حق راهبر ز طوفان دریا نباشد خطر

القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه برانداخته اساس داد انتقام عزو ونیاز بجاوز نمود علی التعاقب و التوالی قاصدان سخندان بآن آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که عذر بنده از آن کمتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله در توانم آمد و جرات جسارت که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه و غبار زلات این بیچاره را بآب عفو فرو شوید هرآینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیاة قدم از جاده خدمتگاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال اتفاق شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده امید را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از نهایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بعجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشها لایق بیرون فرستاده بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاده و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشت خاقان منصور جهة امیر خسروشاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بر خسروشاه تفویض فرموده اعلام بخشایش جرایم و آثام او در المبذکر گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام متوجه الزام بقلعه قندز باز گشت نمود فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را قطب الدین بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار موکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ با توابع و ضمایم از آب آمویه تا عرغاب

آب آموده تا مرخاب سلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دارالسلطنه هرات شده و بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول متبقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب الامر مشیره خود را که نامزد حیدر میرزا بود و یراق نموده بدارالسلطنه هرات گسیل فرموده خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام بترتیب مراسم سور و تهنیه موجبات جشن و سرور را مامور گردانیده و بدستور معهود در باغ زاغان چهارطاقها ساخته شده و تعبیها بعرض طلبه آمده و دو سه روز صفدر کبا بعیش و طرب گذشت و زهره برج سلطنت را بارجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده پس السجانین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر قدیر سبحانه و تعالی در روز پانزدهم شهر مزبور مانعی و عقبت هست و هر سروری را المی متعاقب بر نهاد ریعلیخان ولد یلیخان تیموری همدان سال که بتاریخ هجری منهضد و دو سید بود شاهزاده جلادت اشعار ابوالفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور ذکاست از سایر اخوان امتیاز داشت با افاضل و شعرا و اعاظم فضلا صحبت و مصاحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاه درگذشت بموجب کلمه خجسته اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود همت لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت کشار در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بحکمه نقار با برادر خود مظفر حسین میرزا چنانچه سابقا مذکور شد در این اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دارالملک جرجان عزیمت یضوب اموبه انعطاف داده و زمام ایالت آن مملکت را بقبضه اختیار و اقتدار خود محمد مومن میرزا نهاده و چنان طبع سلیم داشت که خاقان منصور آن مملکت را بآن پسر سعادت مند مسلم دارد و اندیشه غرل را بر امون خاطر عاطر تکیدار نداما مقصود آنحضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت پوشانیده و عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانیده و در همان مجلس برادر مظفر حسین را بحکومت بعضی از ایالت دارالفتح استراباد جامه پوشانید شاید که بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندار از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و غرل دلدار شد را تصور نمی نمود از همینجی بغایت شکرگشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت را سلوک داشته از مقام اطاعت پدر زینه کوار و درگذشت و بعد از آن که خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدارالسلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا الیجان همعنان برق و باد بدارالفتح استراباد فرستاد و محمد مومن میرزا را بسفارت و مظفر حسین میرزا را بسفارت و چون مظفر حسین میرزا بدشت خاوران رسید بدارالحکومت رامیان گذارده و اگر ضرورت شود مقاتله و ارتباش نهاد همت گشت و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصد لشکرکشیدن بر سر برادر شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب الله میرآن را دشاه عالیجاه در مقام مخالفت آمده به یک طرح بنیاد خدمتکاری نهادند و حقیقت این اخبار در دارالسلطنه هرات اشتهار یافت خاقان منصور دیگرباره اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا ارسال گردانیده و بشرایط نصیحت بجا آورده لیکن فایده نداده الاجرم خاقان منصور متحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در استان لشکر نصرت نشان بسجد و بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از اطراف عنفوان متوجه گردانده اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را بالنصیحه نامیم و بکمال عرطف و شاید استمالت نوعی سازم که از بادیه دل ازاری بشاه راه خدمت گذاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر را بنصیحت نامه و پیغام شفاهی مامور گردانیده و چون تردیک بان بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن جهان عزیز را مغتنم شمرده و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم ولوله و ضیافت بجا آورده امیر صاحب الله بر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از طریق سلوک خلاف مهتدی نموده بر رعایت والد بزرگوار و استرضای خاطر خاقان گیهان مدار تحریص فرموده آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان اثر افتاده و منجاست سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و بمقرب حضرت سلطانی پیغام داد که اگر بحصول اقبال و اتمامی رخصت انصراف دهد کنار کاه بحسب قصد برادر می خاکرگشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت و صورت حادثه آن که در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و به تعجیل مهمات کلمات حکمت آیات نزک نظام از مرآت خاطر همایون میرزا بدیع الزمان نپرده و دو خاقان منصور نبا بر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مغربان که نمی خواهند کار امر مصالحه بسعی امیر علیشیر بسر رسد و بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده بمضمون آنکه هر گاه بدیع الزمان میرزا بسم شکار بیرون رود و با مدکه دروازها را کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده در آید بی تردید غایت الثقات اختصاص یافته و این نشان بنا بر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان رسید از شقاوت پدر بزگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود جهت داده از مقام مخالفت درگذشت بمقرب حضرت سلطانی در تخت بنیاد یه سریر خاقانی رسیده نامحمود و پسندیده بود معروض گردانیده و رباب اطفا آتش غضب پادشاهی که صعب التهاب و شت ساعی جمیله بتقدیم رسانیده اما اصلا ثمره بر آن ترتیب نیافت خاقان منصور مظفر حسین میرزا با امیر محمد بن رندق بارلاس و امیر ناصر الدین عربک را بجانب استراباد فرستاد و خود نهضت عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام منعطف داشت و در اوایل بهار با لشکری بعدد و رق ریاحین و ازهار از محفت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان آن خبر شنوع ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان گشوده امیر نظام الدین حسین شیخ علی طغای را بحکومت و محافظت شهر و قلعه مقید ساخت و در شعبان سنه ثمانی و تسعماه با استقبال والد ماجد از آن بلده بیرون خواسیده در اثنای قتال و جدال بر افواه خود خاقان تا الک نیکی ستافته در دامنه کوه پل چراغ قبة الاسلام بلخ بارگاه و اوج جهانداری رسانیده و از انجا موالک گردون مراتب خاقان نیز از معسکر گذشته اطراف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیده و در آنشب بعزم قصد برادر و پسر بقصد یکدیگر خسته تا روز دوم اندیشه کارزار بر دند و لیران جانبین تهیه سپاه مصاف پرداخته سلحی و علیان خواطر مشکوند ذکره قایع پایل چراغ و نیت و فراغ صباحی که از اثیر صرصر قضا و قدر چراغ نمایش موالک گردون مراتب خاقان منعطف گردیده از اقتضای مشیت مالک الملک گیر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور غلب

سپهر مسیر بمساعدت ظفر اشتباه نور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه فرستاد و متعاقب ایشان بنفس همایون برسبیل یلغار در حرکت آمده ازان جانب میرزا بدیع الزمان نیز تعبیه فتنه انگیز قیام نموده لشکر بعزم مهر ستیز ساخته روی بمیدان رزم آورد و اعلام قتال و جدال برافراخت و در میان دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت سوانح اسرافیل ظاهر گردانید و با حمله یلان چراغ زندگانی بر دلان فرو نشاند و سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان را بسر حد احتراق رسانید و گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشان پذیرفت از خون یلان سنگ شد لاله گون روان شد بروی زمین جوی خون سر پهلوانان پرخاش جوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای این حال و خلال این احوال همای چتر همایون فال خاقان نصرت شعار خصال بال اقبال و سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشائی افتاد عنان تمالک تماسک از دست داده و در برابر بیچاره مقتضای رعایت ادب مستعد شمرده از اختیار اضطرار پشت بمیدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورده لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عز باجمعی از مخصوصان شاهزاده و شیخ سید بدیع مکرم در زمره را باسیری گرفته حسب المدعا و حکم اکثر ایشان را شربت هلاک چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان بکران بصوب فرار داد و بار یافت بواسطه تنگی راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که برسبیل سرعت از عرقاب بیچا خود را بساحل حیات نجات رساند با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بود بر پشته صعود نموده از طریق معهود عازم طی مسافت نموده تا گاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا قصد گرفتن برادر کرده بود از عقب بغایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان متحیر گشته و پیاده شده و ملازمان رکاب چند توره دستار بر سر هم بستند پادشاهزاده دست در آن زده بپایان رفت و راقم حروف بعد از شش سال از حدوث این واقعه در خدمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ گوهر فشان شنیده القصه چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدامنه نیک پل چراغ بپایان آمده کپک خارزمی که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشیده سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب در آورده عنان عزیمت بطرف قندهار انعطاف داده اکثر مردم که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت بپایان آمده از عقبش روان شدند اما بر اسب و اشتر که از آنجا بپایان انداخته بودند چراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت فتح نامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمائه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره رمضان بود پسرش محمد مؤمن میرزا در میان لشکر بزرگ در مهر الحبس مغلوب شده بود و بدست محمد حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پیرایه اتمام تفصیل آن واقعه خواهد یافت انشاء الله تعالی

گفتار در نهضت نمودن رایت خاقان منصور بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن و بیکار رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخ علی طغای که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده مستعد بر افروختن آتش جنگ و پیکار شده رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت نموده چون سایه وصول بر آن بلده انداخت چریک منصور آغاز محاصره و محاربه نموده مردم شهر باندختن تیر و سنگ و افروختن نیران آتش جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که ضبط برج چهل حجره را امیر شیخعلی بعهده او کرده بود نقش دولتخواهی بدیع الزمان میرزا را آب بیوفائی از لوح دل شسته بملازمت خاقان منصور مایل گشت و قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلان شب عساکر نصرت مآثر از جمیع اطراف شهر جنگ کنان پیش آیند تا من از این جمعی از شجاعان را بالا آرم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آورم امیر عبد اللطیف کیفیت را بعرض خاقان ستوده خصال رسانید آنحضرت در نماز دیگر شب معهود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرموده همانساعت یکی از امرا که کینه عبد اللطیف در سینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بواسطه او تیسیر پذیرد صورت موضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت آن نوشته بنظر امیر شیخ علی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عازم گرفتن علیکه بخشی گردیده او نیز در اول حال مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شهر حاجی انداخته پشت او بر زمین خورده بشکست همان لحظه امیر شیخ بر حقیقت حال اطلاع یافته کس را بپایان فرستاده تا سرش از تن جدا کردند و از نوکران علیکه بخشی اکثری کشته بقیة السیف خود را از باره بزیر انداخته باردوی همایون شتافتند و صورت حادثه را معروض داشتند لیکن نایره جنگ در حیز تاخیر افتاده چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشته در تامل افتاد که آیا چه وسیله بدست درآرد تا عاطفت خاقان منصور را شامل گرداند از امرا و ارکان دولت کدام یک را شفیع جرایم اعمال خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا اختر اطلع لطف ایزدی بناگاهی بنمود و فرع روی سیاهی شد سرور اهل بلخ عالیجاهی بی بی زعدم بعالم آمد شاهی یعنی پیر وجود فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیده دولت و اقبال روشن شده طنطنه کوس بشارت از اوج سماوات درگذشت امیر شیخعلی در درج کامکاری اقبال طاعت و فرمانبرداری پیچیده برسم شفاعت بنزد جد بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور چون از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاده خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی بیکا دل را نزد امیر شیخعلی روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد امیر شیخعلی از استماع این حکایت قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شهر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیه بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجنات احوالش تافت چون امیر شیخ علی بخشش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد رخصت حاصل نموده شاهزاده نورسیده را با والده او که صبیه سنجر بیک بود با سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت

عزیمت فندز نمود و خاقان منصور ایالت قرة الاسلام نیخ و توسع زاده ابراهیم حسین میرزا تعاقب نموده در روی کجاب کسار اب مرغاب او را مدیع الزمان رسوکریل با سعد و دی چند از امراء و محصوصان جهان بگیران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان حدود بحضرت شاهزاده تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و اسبان تازی نژاد راهوار و استران با قطار و نفایس اقمشه و لطایف امتعه و لقود و ناسعد و مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد خود نیز مراقب بلازمت شتافت و شرف تقبیل انامل فیاض دریافت آنگاه خسرو عالیجاه ما اخیر خسرو شاه و سایر امرا شجاعت پناه در باب تغییر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که مدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بانجو دلخی کرد انیده سپاه نولایت او فرستند آنوره از انجا بحدود و خراسان و آنوره خسرو شاه از این طرف بالشکرهای قندز و بغلان و چغلان و بدخشان متعرض حدود و بلخ و اندخود و شبرغان شده تا آنچه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز مدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که شیخ علی بخدمت رسید و در ای اوج سلطنت ایران کاوسیه اشتباه و رسانید و بحضرت دیده مدیله فرزندی و شن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانیده بعد از آن ساشاده را با جمعی شایسته تیغ عصمت در قندز نهاده عنان بگیران بصوب قندهار کوچ سیر نافت پس از وصول باتملکت امیر شجاع ذوالنون با او الاو اشجاع بیک و محمد مقیم کرم استقبال استعجال نموده ندملوازم نیاز و نثار پرداخته و بقدر امکان در اظهار رضای خاطر امیر ذوالنون کوشیده همگی همت بتقاضای مهام آن خسرو عالیمقام مبتنی نهاد خاطر عالی ساخته ندهم در آن ایام مدیع الزمان میرزا محمد زاده امیر ذوالنون را که مایه لوح عفت و طهارت بود و حق گذاری نموده با مین شریعت مظهره و ملک از دواج کشیده چند روز بساط سرور بسط بود و بجهت این وصلت میمنت اختلاص امیر ذوالنون و اولاد او بدست آن حضرت بسته استحکام یافت و قاعده اقبال شاهزاده صفحه نهضت و مساعت گرفت اما از آن رو ان جهته وقع اصابت عین الکمال امری و رعایت غایت بست داد بدان سبب امیر شجاعیا امیر ذوالنون بطوف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فصلای بطریق و لخواهان پیش آمده کاروی بجایه انجناب سانیده و سلازمان در زمان او را بیاره کرده و بدان حرکت از انگیزش امیر شجاعی و امیر ذوالنون و اولاد قصد آن بیگناه نموده امیر شجاعی و سراپرده مدیع الزمان میرزا گرفته از غوبان سه هزار سوار مرکزوار تبرا رده را دربیان گرفته نزد آن حضرت فرستاده و در اطلبیدند هر چند مدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمه امیر شجاعی سخنان گفته پیغام فرستاد بسمع قبول نشنود نداما عهد و پیمان بامان بوی کرده گرد انیدند که امیر شجاعی را نکشند بعد از آن مدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب با میر ذوالنون تسلیم نمود و باز دیگر از آن حضرت راضی گشته عزیمت دربیان بست او میر مذکور را رخصت گاهی و دیگی از قلاع که میر محبوس گردانیده آخر الامر اجازه داد که بهر طرف خواهد برود آن جناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک امرای عظام انتظام یافت همدم در آن ایام که سلطان مدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه تخت او محمد مومن میرزا باشتهار یافت شرر آتش در کانون هر دون همکنان تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل میپیوندد

گفتار در گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابو المظفر حسین میرزا و اورایی در آمدن بنهال ریاض اقبال بصر صر تقدیر انیر دستعال

سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت همایونش شایسته فر سنگ او و تخته متقاش رمانیده و شیم او رنگ و میدان نعم چون شبزیان بسر چه پلوانی لباس حیات شمنان او هم دریدی و در ایوان بزم لسان او بنیان او شعات بست که بارش کلشن امال و ستاز اخضر نخ شیدی مرآت طبع الطیفش عکس پذیر صورت خیر خواهی و مصباح رای منیرش مظهر عنایات الهی کل باغ دولت از ذوق شاهی فروزنده شمعی بود آلهی از نصاف عدلش عیت مرفه بجود و عطایش سپاهی شاهی جوانمرد آت طبعش منور نصور و صورت او خواهی چون با ستمکار و سپهر مردم آزار نیخوست که از مردم ایام و طوایف انام در ظلال معدلت آن دوحه آسمان حرمت نیاسانید و در پناه مکرمت آن کوهر دریای معدلت آسایش نیافتند و غمدان جوانی نهال نکامی او نبندیا د اجل از پای در آمد و در مبادی اوقات شباب آفات جانکاه تقدیر انیز دعوت حق کمال روی بسر حد نیستی نهاد صورت حال بسبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتهاء از توجه مظفر حسین میرزا بجانب بدخشان خبر یافت میخواست که مقدم طاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک مالاکنده گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن بعضی مشیرات مدیع الزمان بوی رسیده منهی بر آنکه بهیچ وجه عنان حیات از دست نهسپرد و سپاه و جهان او را هم آورده قدم در میدان مقاتله میرزا مظفر حسین نهد میرزا محمد مومن با سپاه جرار از بهر اما و پیرون جرا میده و عنان بگیران بصوب مرو حرکت انعطاف داد و اظفر مظفر حسین میرزا با امرای عظام الدین محمد بهرمنی و لاس خیج و ظفر اسا سرا با استقبال کرده و در روز جنگ تندیغ بران مبارک مسلمان آن مرز و بوم فریق ملاقی روی داد و آوازه تصریر سورین بلند گشته سپر نیچه و او ران ادبار طعن و ضرب برگشود و لشکر نصرت اساس جنگ کنندیه شمشیر الماس رنگ آبدار سنان نیخت باران چون ژخون عالمیان شد خون الاله گون و در خلال این حال نیچ ک بیک فعاز از جبا انعاد مظفر حسین میرزا را نعاد محمد مومن میرزا حمله آورده صفوف شاهزاده بهم در یده محمد مومن میرزا چو غزال بدان منوال پدیده سپار زمان فعل چو سیکی از فراز و نشیب آبدر دیجانب سپاه عالم عالیجاه تاخت و علامت و خشر ظاهر ساخت جمعی انشجعان بر خاک هلاک انداخت و منهزمی گردانیده و بسی بهمدیگر شکست بار گیر آن منهزم و سر از تن بسی جدا گشت و انشت بین بر روی زمین افتاد و دیگی از لشکر جان خراسان بر دی بجنبه مظفر حسین میرزا نهاد و بسکر فتح ظفر نشان از آنسته محمد مومن میرزا بسیر بخت قدیر بیاسا پیر بیرسن آورد و شاهزاده بزرداده را بدستگیری عطوفت کیشان گاه تسلی داده و آورده و را بندقه و تعدیت بطلعت چندر و نزد محمد مومن میرزا بمصوب پیرزن گانیه برگسیل کرد امیر مزبور محمد مومن میرزا را در سنه ثلاث و تسعمائة مقصد ساخته و در قلعه اختیار الدین بس نشانده روی بعاصمت خاقان آورد و در کنار آب غاب شرف بساط بوس شرف کشت کیفیت حال عصه گرفتاری مظفر حسین میرزا بقلعه اختیار الدین و استیلای مظفر حسین میرزا بر بلخ و تصرف فرموده بهمگی همت بر آن داشت که آن بنهال ریاض اقبال بصر صر قهر ایای در آورد خواجه نظام الملک او الاو او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک مال بود ندانها نموده تعاقب کرده و شنیده و شنیده که خاقان منصور از شراب انگور پرهیز و حکم قتل او شاهزاده را حاصل کرده یکی از خویشان عبد الزمان بیاول و دیگر محمد بختیار را بقتل رسانیده و روز دیگر آن حکم شنیده نوشته قاصد سرعت انعطف ایشان ارسال داشت و شان بیاورند فرستاده که بجا نشاهزاده آسیبی نرسانند تا آن چیا نیا نجا نیا رند تاکید خدیجه بیگ آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شتابی آزده بهای سه در محلی که محمد مومن میرزا ایستاده بود کلام او را نشنیده بدست پیش او در آمد شاهزاده کیفیت حال او استماع نموده از جای جست با ملازمان گریختن قرار داد خدیجه بیگ آغا آنچنان بشتابید که در وقت فرار میرزا

امیر تیمور کورکان نظیر نداشت هلاک ساخت و بجنبه تعلقه مردم از برج بخاک ریزانیده اند کل جسارا نسوریانام پادشاهی را که بنسیم عنایت آلهی شکفته بود بر خاک افکنند هزار سره که در صد غذال برآید بقامت رسد کز هزار سال برآید آن چهار نا چار نمرد که مرتکب این امر شنیع شده بود و هم ثانیا شب متوجه او شده و سر جهانبان بالمچی که نشان بخشش می آورد با خود و ندچون قضا کار خود کرده بود غیر از تحسر و تاسف چاره نبود علی الصباح که خسرو خاور نی جامه نیلوفری چاک زده قطرات کواکب بجای اشک از دیده فرو ریخت از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفره گرفت و با انامل اضطراب عذر پروین از هم بگسخت سلطان هرات از این واقعه وقوف یافته فریاد با اوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساختند و از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والده معصومه سلطان شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان شهید و همشیره بیچاره اش سلطان بخت بیگم با دلهای سیاه و رکبون اندیشه و بجای پیرهن جامه جان چاک کرده و افغان و شیون آثار قیامت ظاهر ساختند در ماتم رود هر سی شیون کرد لاله همه خون دیده و رود آمن کرد کل جیب قبای رعنائی بدرید قمری مند سیاه و در گردن کرد بنفشه بخلاف سنجوری اگر از حیرت آن واقعه هایله سیهچشم و رفتار باز مانده جاهی آن بود اگر از صعوبت آن حادثه عالم عالم نور در بر خاک می افتاد و لایق همین و ملکه آفتاب راه نمی شاید خواند که بعد از وقایع کشت بهرام را شاید لایق مقام توان گفت که از سر خون قاتلانش در گذشت این چنین واقعه جانگداز هنوز چرخ کردان و فلک دوش مخموش نور امیر سار بان ندیده که در شهر بود بتحیر و تدفین جسد مطهرش پرداخته در مدرسه شریفه بدیعیه مدفون ساخت و چندی در اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام پرداخته پس از سه روز از این مصیبت امیر نظام الدین علیشیر که بلطایف و ضائف مقدسه مخصوص گشته بود شهر سیده از استماع این خبر محنت اثر دچار اضطراب گردید و خواست سیلاب خون از جویبار دیده بر دون کرد اند در آن ایام چند بار بزبان الهام بیان گذرانیده که واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که در آن زمان تمامی ولایات ما وراء النهر و خراسان و عراق بسبب شکر کشیدن جنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت در این اوقات بشامت انجا دشته فتنه عظیم که مستلزم تخریب بلاد و بلاد باشد بوقوع خواهد پیوست فی الواقع پس از آن اندک زمانی سپاه در نگ بخراسان استیلا یافته تر دل بلاد و حلول نوایه دیسان مدعم تواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و مدید خواهد گردید چون خبر ولادت شیخ بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب بی تحملی آغاز نهاده غم انتظام جرم کرده با حضار لشکر فرمان داد و کر توجه مومن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت مومن مقرون بتعقیب بیشمار چون خاطر همایون از ضبط مملکت فارغ و انواع برع گشت و هم شاهزاده سعید شهید محمد مومن میرزا بسن هفت سالگی رسید که در اول شهر ربیع الاول سنه احدی و ثلثین و تسعمائه از مقر سلطانی بمعان سادات و قضات و اشراف و اعیان تا دره زنگی باستقبال رفت بنگی پرسش و نوازش سرافراز شدند و خاقان منصور با نند روحی که جسد در آید بباغ جهان آرا خرامید و قریب چاشت روز بساط نشاط مبسوط گردانیده و در آن اثنا بساط جاه و جلال رسید که سلطان مدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون بالشکری زیاده از اندازه و چون داعیه داشت که با استقبال محمد مومن میرزا قدم پیش نهاده بمقابله و مقاتله نهضت نماید علی الخبر اول جمادی الاول لوای کشورکشائی بجانب قندهار بحرکت آمد بدیع الزمان میرزا امیر ذوالنون چون بخدمت الحضرت اطلاع یافتند رعایا و زارعان مملکت فراه و زمین داور را مرخص نمودند تا آنچه از خیر خورد و نخورد صحرا بود و نقطاع آورند و مجموع حصین را بامیر دولدای و امیر ذوالنون گذاشته از قلعه با شلنک که اگر مور بر آن صعود نماید و مویی بایش لنگ شده سر نگون گردد و بدیع الزمان در دیگری از قلاع سپهر شعاع منزل گزیده خود را مضبوط گردانید و شجاع بیک در حصار قندهار ساکن گردید و چنان مقرر شد که هرگاه خاقان منصور بجانب با شلنک و دو بدیع الزمان میرزا با هنگ جنگ از عقب معسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم خاقان بقلع بدیع الزمان میرزا پرداز امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافراز و اختصر چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نموده بزمین دولد امیر بلوسطه عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلا دست داد و ضعوبت انحطاط نزد یک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته تقدم مشایعت نزد مخالفان روند در آن اثنا سمیع حضرت اعلی شده که در قلعه بست که ضبط آن بعهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت میسر شود نا بآن موکب نصرت نشان نظام برآن حصار شتافت نا بر و فور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی در ضمیر عبد الرحمن ارغون پدید آمده مبلارمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود فی الواقع اگر شاه الیه دو سه روزی قدوم ترسیدن تمامی تعطیل نمی نمود تمامی مهاده بدرسم قلعه داری بپرداخت معهم اشکال تمام پدید نمیکرد و با طاعت و عساکر منصور بقصد تسخیر قلعه بست بر کرفته از نعمت تبعیت سپیدند خاقان منصور مدیر حیت دانسته از بهمانمنزل بدار السلطنه هرات باز گشت و در اثنای راه مرض مغاص عارض ذات اقتاب اعتشام بود طلعیان کرده در یکی از منازل امیر نظام الدین ولد امیر علی فارسی که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مرخص شده علة عزیمت بصوب آخرت برداشت موکب همایون را با خر جریباغ جهان آرا رسید و عارضه مذکوره اشتداد یافت اطبای سیحا دم آثار رمد را کر دند مرتب قیه اشربه مفیده شرایط اجتهاد و اهتمام بکار آورند بعد از چند روز مخض عنایت رب العالمین از دار الشفا و از مرضت خسرو شفیق صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج کردید روز کار نا پایدار بسر ضرار صعار و کبار کذشت باز اعتدال یافت مزاج شهنشاهی روز نشاط افزود

تکذشت شام غم ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت مومن بعد از چند سال بجد و خراسان محمد حسین میرزا از کثرت اولاد و احفاد خاقان منصور بود تور تور و جرات ممتاز بود و قبل از این نیز چند سال در وقتی که خاقان بیهمال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده با تفاق او را عیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان کریخت مدت مدید در آن ولایات شکسته حال و پریشان احوال اوقات کذرانیده وقتی که اخلال باحوال سلاطین آن حدود راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش اخضیض ادبار با رج اقبال رسید بنوعی از بطال رجال بطلان اعلام همایون فال او انتجاح کرده بخدمت او انجمعت

باجماعت مستظهر گشت و روی بوطن الوف آورده بعد از وصول بمرو خراسان اشتیاق خویش بعادت پادشاهی پیش عرضه داشت آنحضرت از قولمدار رشید مسیر و شد باستمالت نامها ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از مفسدان پایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی خلاص و عبودیت نیست بلکه از عقده و بلبندی شیبانی متوجه پناه بر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی نعمت گردیده امیر یاما علی با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و باستمالت تمام اگر دعوت پاینده والی خبتا گردد مدد کار شهریار تقدیر رسانید چون امرا مشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا تیر و اندیشی مردم شوم و کوته نظر ساخت از بعضی مردم شنود که مرا قصد کردن او داند لاجرم مانع عقیدش التهاب یافته بست بردهای در رکاب آورد و امیر ولی بیک و عمر بیک و امیر یاما علی را مشمول انعام و احسان گردانیده ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی پایه سریر خاقانی و کرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد او و اقربا بغضب سلطانی

و ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته پرتو انتظارات پرتبیین این حکایات آنکه خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ستمایه از قتلاق هرو باسترابا دشتافت و از انجا باوزبای کان رفته مارت قافلهجار سترا و از شده چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در عراق و اوزبای کان اقامت فرمود شنود که کاهی خاقان منصور او را باد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بانقدیم میرساند و امیر نظام الدین علی شیر از شوق ملاقات شریفش در غایت حرارت اقامت نمیکذارند خاطر انجناب مایل بوطن مالوف شته بمصحف مجید تفال نموده در صفحه اول این آیه بر آمد وَاذَا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم خرم کرد و روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آن زمان حسن اعتبار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و قرابای او در بارکاه خاقان عالیجاه در جه کمال داشت و بقش بر هم که بتنهایی همت مباشرت تعلم توفیق برلوح مراد مینکاشت خواجه افضل الدین محمد باوجود استیلای اعتماد و بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت نموده تا در اواسط ماه مبارک رمضان سنه ثلاثه و تسعمایه ناکاه بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند بکشت بعجب بمذلان بخیر کردیدند خاقان صافی ضمیر از وصول آن فرید عصایت تمر بپایه سریر خلافت سیر غایت مبتهج و مسرور کشته بر اکه بوسط سعی خواجه نظام الملک و رباب قتل محمد مومن میرزا کرده رتی تمام از وی در خاطر داشت هم دران ایام باعلام طفر فرجام عازم ییلاق باباخاکی شده سایه بایه اقبال بتخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل الدین و ضمیر آفتاب آسا خاقان کشور کیر تافت و در روز نکنبه بیست و یکم ماه مذکور فریدون مجد الدین با خذه و فیه عما و الاسلام که بحال رسخ اولا و نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود بسمت نقابت یافت و آن اول فتوری بود که در سر کار نظام الملک اتفاق افتاد و چون آنک باباخاکی از فرتوان آن مهر سپهر شهریاری غیرت کار کاه کردون شد و اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجد او امور مملکت بال فضل و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک بجیده بودند با خواجه افضل الدین موافقت نمودند و خواجه در تفتیش تقصیر حساب امین الدوله و اولادش برآمده بر روز امری که متضمن تقصیر و تصرف ایشان بود از ذیر و احضار ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایه بعرض خاقان رسید و مزید سوء مزاج پادشاه کیتی و دیه خاقان منصور چند روز بمنزل باباخاکی بسر برده روی توجه بالنک مشین آورده و در آن موضع بساع جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیک و الدمیرزا و الوان ارغون با سپاهی افزون از چندین و چون رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنا بر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبید الملک حسینی ارسپاه و نصرت آثار روی بصوب استرآباد آورده مدت مقارن آن حال بعضی دیکر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بمسمع سریر همایون واصح کشته حضرت خاقانی در باب ایشان امر علیشیر منشورت کرده خاطر بر مصادره و مواخذه قرار یافت مسرعی همعنان بتوق با دتر امیر عبد اللطیف شتافت و نشان همایون نزد رسانید که فلان روز خواجه عبد الملک را سقید ساخته مصحوب معتمدان بموکب همایون ارسال دارند حضرت سلطانی نیز اجازت یافته بهرات رفت و سیاح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را کفت که خواجه کمال الدین حسین خواجه عبد الغفور و تابع نویس که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و نیز باولاد نظام الدین کرت را که در سلک امرای خواجه نظام الملک انتظام داشتند در هرات بود ند کرفته بند کنند و در اوایل شوال دیکر روز نشان الیهم در هرات خواجه عبد الملک در دهشهره خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین که در النک نشین بودند مقید کشته و خواجه افضل الدین محمد در تحقیق جهات و تملکات انجماعت بزنده چندان زر و کوهر نقیده و اقمشه شریفه و اسبان اهوا و اشتران باربردار و خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و کلیمهای پرنیمین و اجناس مصر و فرنک و روم و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بکجایش بیان و تقریر خامه دو زبان میسر نیست و تمامی انجماعت در قلعه جنیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شتابی زهما فرار نمودند روز دیکر عسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیکر آن دو دره التاج و زرآویک مع ماندو کوهر و یکدیج محبوس ساخته و چنان کیفیت کرفتن ایشان بعرض حضرت خاقان سعید آنش قیامت لهب غضب سریر ملک اثیر رسانید حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان هم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق لیا و میر شهر بوصده یافت چنان سلطنت پناهی خدمت امارت دستکاهی در روز وصول نشان کردن ایام اعظم شهر نقیده بوده سیاه بر دقلعه استیاه نموده جلاد بیرحم ایشان را در تاخت خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک با دار نظر بدیکر کردن زدند آنکاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده بست کشیدند هم در آنروز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد الغفور و خواجه نظام

الدین کرده خواجه محمد شاه نواهی که نسبت بدیع الزمان میرزا طریق دولت خواهی بظهور رسانیده بود بمنصب پادشاهی مخصوص گشت بودیران قرسیتاه والا درآن ایران مرو بسیار بالا کرتسم چون ازان ایوان دارفتی زهرافتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار غنیمت کرده و ازاره با دمعمور ی خزانه عامره کوشید عنایت خاقانی نیز شامل حال حشمت مآلش گشته منصب اشراف و زارتعلق بوی گرفت چون روزی چند مین الامرا والوزراء مهذوه بیشتر از پیشتر الطف نیکو خدمتی بجای آورد بطریق تکلیف گردید لیکن شکر تم لازیدنکم یکمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان باو انتخاب محول شده من حیث الاستقلال مقصدی سرانجام ملک و مال گردید و پای بر سریر رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و مرتبه اش از ایوان کیوان در گذشت فلکیان درگاه عالم پناه و طغرانویسان بارگاه فلک اشتباه و منشیان عطارد انتخاب را باین عبارت سرفراز مباهات نمودند که ناظم قواعد سلطنه والخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین و فائض خواجه مطهر در ایام استیلا و قتدار و زی چند با امیر بابا زین الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا اقرب بشیرازه بهشت طریق موافقت و اتحاد مسلوک نموده و اخر الامر بسبب قشاوملی قشاوملیان ایشان مخالفت و عناد دست داده جناب وزارت مآب بسیروی بیک رایی اختیار ساخت و سایر ارکان دولت و دستجابعت انتجاه و فرشوکت راسخ دم و ثابت قدم بوده و لی استصواب رای صواب نمای هیچ یک از جزئی و کلی شروع نمینمود و وزرای عظام عتبه علیه اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کرطلا رتش بر میان بسته و مرام فرمان برداری می مینمودند و خواجه افضل اضبح نامنام و مرام جهان را مقام فرموده بمهام پروحتی دو سه هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده و دران بساکی با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط نهاط کسترده بختم مهر و محبت و قضای دل همکنان کاشتی و با شاه خیرات و مبرات بسیار مایل و رغبت بودی در ایام اختیار بقاع خیر ماند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شیعه شجاع شیعه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب راوج ظهور بنا نهاد و اسم شریفش در نیکوئی برکتابه بیانی روزگار باقی ماند

ذکر جنگ الک لشین و ظفر یافتن خاقان و رنگ لشین

بضمایر دانش آثار و کیاظایر هوا یدار خود گوچون سابقه عنایت ازلی بیرایه اقبال دولتمند تر از اوطلع فتح و فیروزی طالع گردد نزاکم غام حوادث حجاب او اجهره مطلوب او نشود و هر کاره ابطه عنایت ازلی و سابقه ارادت لیزلی ماهیچ رایت صاحب سعادتیرا از اوج نصرت و بهروزی رساند پراحم عناد تولیپرده و اشعه صورت عصمت نگردد و زطف ازل هرگه یاد سپر رسهم حوادث نیفکند ضرر نیاید فضل الهی مدد فرماید تشتر از لشکر بعدد بوقت ضرورت از اوج سپهر رسد مهر از ما و ماه و مهر چونی برد مدار زمین نیره وار هیچ دلیر و دلاور حکایتی که خامه مشکین شمامه تبیین آن زبان میکشاید نظر این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال انکه خاقان منصور معهود دی از سیاه ظفر قرین در الک لشین بلوت و اقبال نشسته بود و مصادرت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع و مشغولی مینمود که خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر سابع بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک سپیده فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار داد که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار که بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناگاه خود را بعسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بر کشایند باین عزیمت بر بادیه پیمایان قمر سیر شسته مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر باز نمانده و در عرض شش روز خود را بنواحی اسفرار سانیده و فریدون حسین میرزا را مرای ایلغار خود را در قلعه مضبوط گذارانیده و مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساخته و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالک لشین سپیده بامداد بقلت سپاه مقرمان بارگاه خاقان عالیجاه و دیگر اندیشه و اضطراب افتاد رندا تا آن حضرت بر کمال کرم و زیرانی که همواره شامل حالش بود اعتماد نموده مسرعان همعنان برق باد بدار سالطنه هرات رسال نمود که جناب عترت سلطانی بنفس نفیس سوار شده در گرد محلات درون و بیرون شهر بر آمده بخاکریز نصرت آثر هر کس که آنجا باشد بارد و فرستد میر علیشیر بعد از ادای فاتحه بموجب فرموده عمل نموده و فاخر روز با نفاق امیر عزیز بابا و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا محاصره قلعه اسفرار النفات نکرده از رباط اهنگران امیر ده در گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت نموده لاجرم اضطراب بواب کامیاب انجناب روی داده و ناچار عنان اختیار از دست داده و بی تامل و تفکر آیات توبت طالع همایون خود دیده و دیدن آن خاری در چشم بخت بیدار و بر خیر و مار بعنایت ملک معبود و کلام آن حضرت را بی ارتکاب تعقیب لشکر تفصیل میرسانیدا تا تائید گردد کار دسر کوچه اسفرار ماندند خوش نجوانت علی الصباح کرانوار جنود و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کرده و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای سپهر ضیای آفتاب بیتاب شده روی بزوال نهاده و سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک سپاه بیکدل و مبارزان جوشن کسل سیاهی همه یکدل و جنگجوی چه دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و ولایت شجاعت و کینجی ستانی فرخته متوجه عسکر خاقانی گشته انحضرت تا شید رایی و ندمسامانی واقع نبوده چون جمشید خورشید بر تخت آید سلیمان هفت جزیره زمین نهاد برادر تخت سلیمان جم جاه عنان بکران همت بصوب تعقیب لشکر انعطاف داده مانند کوه راسخ و رسیدن مقاتله و مقابله ایستاده و مبارزان فلک شتابه و دران تامل و تفکر آیات قوت طالع همایون جوشیده دیگر دوآن خار از شاهراه اقبال برخیزد و ما رب عنایت ملک معبود کوکب سعود او از وج حضور طالع گردانند در بعینی ترسعادت آثر اده و بینی از طلع رحمت الهی طلوع نموده عسکر نصرت اثر منور گشته اما چه دایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر مفارق منظران مرکب سپهر مراتب پرتو افکنده لطنطنه کوس شارت ناایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که در بسط عصیان امیر خسرو شاه ولایت حصار روی امید بدرگاه سلطان سلاطین پناه اورده بود و در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر و مبارزان کشتن مشغول مینمود با پانصد نفر از دلیران جریده مصاف جو نبک فرسای و آهن شکاف یک ناگاه بار دوی همایون رسید همین قدم شایسته مظفر اثر شاهزاده بطلوع نصرت و علو فائق گشته خاطر خاقان مظفر گردید و بدان سلطان علی بیک و امیر بابا علی از شهر ابا ده فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی سپاه ایلغار نموده

و از طرف سبزه وار بعسکر فیروزی اثر رسیده بقشونی جنگ پیکار کشته وصف کارزار را مرتب کرده بودند چون فیروزه و بهیم داور نبرد مبارزان کرد آهنگ زهر جانب بجانب یکدیگر در رسیدند تقصد و شمنان صف بر شکستند علی هر که خود بخت سرد کند مدد سلطان مؤید هزاران عقده دگر اقتد بکارش بابسانی گشاید دگر کارش از انجا که چون بدیع الزمان میرزا شجاع یک بالک نشش سدند خلاف معصوا رو دی هاپور ا زسواره و پیاده شکون دیدند در غایت وحشت و حیرت دست اضطرار استمال آلت کارزار رد نه و صدای نفیر و سور ن رطاق سبلکون کرد و ن افکنده حمله کرد ند سپاهیان لشکر نصرت نشان قدم ثبات و مخالفت پیش رفته آتش پیکار شونی افروخت که دل بهرام خونخوار در کشتکان معرکه بسوخت و چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم باد ما مان تیره شد و چشمهای ثوابت از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت زجوش سواران دران ماجت کذ رکاه شد تنگ چون عافیت زخون دلیران تلکون عذار انگ نشین گشت چون لاله زار بکوش جوانان پولاد ترک زبان سنان و او بنغام مرگ بنوصنیی از رو نگذ نشته بود که خاقان منصور غالب کشته آثار رنکسار بر صفحات احوال لشکر بدین و قند بار ظهور نمود روی لوای فیروز آور و ند عرصه شاهزاده نمود و بدیع الزمان میرزا بی اکذر و بطرف خصم کند تیر جهان بر و بن عسر یک زو کز جمعه اش تنگسته آیشت زین سر نکون شد و شاهزاده ارشد ا مین گشته و خان سلامت پیرون رفته همچنین گذ اعلی میرزا خود را بشجاع بیک بسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدای بجای آورد **ذکر شمه از احوال اولاد و احفاد سلطان محمود و بیان انکه سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود** چون غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چندگاه در سمرقند بدست زمانه ابواب نفرت بر روی روزگار زن شاهزاده معدلت شعار بکشود و میرزا سلطان علی مکحول و دان سال که خاقان عالی شان از حصار شادمان مرجعت نمود از سمرقند بجاز اکرتخته دلشکر فراهم آورده بخانب تخت ما آباد جاحد جود توجه کرده بایسنقر میرزا او بطلعه عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روی چند در آنشهر نهان شد و بنهکام فرصت تفقد رفته پایه سریر شاهزاده بوسید و میرزا سلطان علی بسمرقند مکن گشت و خواجه یحیی والد خواجه عبدالصمد در غایت هشیاری و اقتدار امور ملک مال مخل کرد و انولا که میرزا ایسنقر بقصد زمستان بر سریر خسرو شاهزاده سلطان مسعود میرزا متوهم شده بانحضرت ابیاه و شاهی بر داشت با لشکری بسیار عازم هفت صوب جهان پاز و هشت میرزا سلطان مسعود از مقابله آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بل هزیمت بطرف خاسان منعطف کرد انید و بر وجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه ثلاث و تسعمائه والنک نشین ممالک خاقان سعادت قرین رسید حضرت او را پرسش نموده نوازش کرده و در قلب لشکر جای داد بعد از اختصاص بتفحص و نصرت ابواب عاطفت بر روی او کشاده و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه مذکور محلی و ر غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده و او را و بارگاه جهان پناه طلبیده باستخلاص ممالک محروسه خاطر خزینش را تسلی داده و باز دوا ج کرده میرزا از و دومان شاهی امید وار کرد انیده قامت فالیتش را بخلعت فاخره و زینت داده با نعام زر و ما یحتاج مفتاح مراد و آستین ملازمانش نهاده و در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بر حسب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران آغاز سیاه جمله لشکریان متفق عصمت جنه یراق زوج سلطان مسعود میرزا با سکم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقان بود از شهر عالیه بابا آنجه رو بوجود آمده از روی همایون بدر سلطنه پرده فرشند و در روز جمعه غره ذیقعده شاهزاده بدان بلده خجسته رسیده و مسند آرای دولت خویشتند که محفل عقد آرایند و در روز یکشنبه ماه رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف و رباغ زاغان مجمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملک والدین احمد در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود تقریر سعادت رابانا هیدوج سلطنت عقد بستند و چند روز نساط سور و رو انبساط یافت سلطان مسعود میرزا در حین نشاط و کامرانی بآن محفد رهسپرده خاقانی زفاف فرمود از زوست ساقیان کلاه از جاهای باده خوشگوار بخرج کرده و در تنزهات براغ عشرت نموده بشراب ناب کلدر طرب رالقاب داده و بمغنی خوشنوا نغمه جان فزا اسمع نا بسید رسانیده نبرزبان حال میگفت ساقی هنوز باده بخور روز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما و پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر زلذت شرب مدام ما سلطان مسعود میرزا خجسته و ظلال دولت خاقان سعود و خصال در غایت جاه و جلال یکدیگر انید پس با وطن مالوف کرده با نوجی ار سپاه ظفر پناه خان عزیمت بطرف ما وراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید میرزا خسرو شاه آغاز نکرده و ته دیده نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر در شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده و بسلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریب یافته قندز شافته و طریق کفران بهمت مسلوک داشته جهان بین آن قوم اهین سلطنت را شتر زده با معدودی چند از ملازمان بجانب سمرقند کسیل فرمود آنجا پناه دولت میرزا علی بسر برد و امامیرزا مسعود بنا بر اعتمادی که بکرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هرات وفات نکند انید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرده و چون آن خان کشی ستان غیر پیوسته اولاد امیر تیمور کورکان را فانی مشت سلطان مسعود میرزا با اماش میرزا که از رده خرس بود شهید کرد و سکه سلطنت را بنقد خویش در آورده اما خسرو شاه هم در آنسال که دیده سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخته زخمت فتاده قلب تسل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات تا آنزمان در حصار حکومت سمرقند پیش نهاد همت کرد انیده و بملاطفت الحیل آنشاهزاده مذلت محل را بخنگ آورده و رماه محرم سنه حنس و تسعمائه بشاهزاده نوازش اعتلا فرمود و ولایت قندز و ختلان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت ال عالش بزبان خامه گذشت **ذکر مصالحه حضرت علی با سلطان بدیع الزمان میرزا و آن واقعه** سلطان بدیع الزمان میرزا باخاقان شجاع بیک ازجانب قندهار بسمت الک نشین ایلغار کرده امیر ذوالنون را ایلاق ولایت غور و بنابران بدیع الزمان میرزا الک نشین بطرف بامیان شافته از انجا خان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون نافنا انجا شاهزاده را استقبال نموده بر سحت ادات خجسته صفات او لوازم حمد و سپاس تقدیم رسانیده جنه مذکر اتم

اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساخر و تولک بسرعان اطراف و جوانب روان گردانید ماندک زمانی ازایل آغون و بسیار زکوه در و قپچاق و غیرذالک جمعی کثیر و دخل رایت مدیع الزمان میرزا و امیرذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بمیان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسیده بخیال انکه کرت دیگر فلدار شد راکو شمالی دهد عازم هرات گردید و در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از ترد مدیع الزمان میرزا بامیر ذوالنون باز دوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور بصلح مایل شده خواجوئی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخت تعیین این مجال اکمپس از وقوع جنگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی شیخ جلال الدین ابوسعید بوزنانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب کرسیر و شاده بود تا مدیع الزمان میرزا را بنصیحت مزوده از ابادیه مخالفت بکاهد و بخدمتگاری و بندگی آورند چون بجاده فراه رسیده شنیدند که شیخ الزمان میرزا بسبیل المغار لشکر بر سر دیزک کوکشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان عزیمت بطرف هرات انعطاف داده اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیرذوالنون فرستادند و هنوز آنجا تشریف نداشتند که سلطان مدیع الزمان میرزا و امیرذوالنون بدو دیگر نشین گشت یافته با میرزا و ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید و باب تمهید مساط مصالحه باشاهزاده گفت شنیده بود و آن جناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه تقدیر عنایت فرمایند که معیت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرند دمن بطریق اطاعت و فرمان برداری سلک کدمه نشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت والا خلاص اجازت یافته روز دیگر شنبه بیستم ذیقعده که هنوز خاقان مظفر قرین در آلنگ نشین بود که بسار گاه حشمت آئین رسیده بتخان مدیع الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و حقیقه ماکید اساس مصالحه و مودت و دیگر معروض شیخ علی طغای که در آن ولا در ملازمت سده سنیه بود بسجانب اردوی مدیع الزمان میرزا توجه نموده و در اوایل نوی حجه جناب هدایت پناهی حضرت امارت پناهی بازآمده عرضه داشتند که مدیع الزمان میرزا طمع بسته اند که حکومت و ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامون مخالفت نگردد و آنحضرت این سخن را مهم قبول نموده از آلنگ نشین کوچ کرده بجانب هراة درحرکت آمده چون این خبر بدارالسلطنه هرات رسید که حضرت خاقانی بعزم مدیع الزمان میرزا بهرات می آیند و آنجا عنان تکران بطرف ولایت غور خواهند تافت حضرت سلطانی کلا الصلح خیر مطرح نظر فروخفته از ترکر انیده رو بدیشنبه دهم ماه محرم الحرام سنه اربع وتسعمائة نهضت و حرکت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و در روز چهارشنبه پنجاه چشمه کوبان شرف ملازمت خاقان منصور مشرف و سرافراز گشته بحضرت رایات سلطنت قرار گرفته بحضرت را بارشاد رضای خاطر مدیع الزمان غیرت فرموده چون این سخن منعقب اکمال و نجواهی بود بسمع قبول اصغا یافته راه یافت و حکم همایون صادر شد که نشان سلطان خلافت آشیان نشان ایالت سیستان فرازاو رنگ قلم آورند چون حکم جهان مطاع بهر برزک موشح گشت خاقان منصور شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را ترد مدیع الزمان برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آن حضرت حکومت و ولایت سیستان ضمیمه آن مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز چهارشنبه پنجم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت و درحرکت آمد در روز شنبه شانزدهم بر تردد وصول برباغ جهان آرا انداخت و از انجا بعد از دو قرون در السلطنه هراة را روشن ساخت و در خلال این احوال که شه امیر نظام الدین درویش علی بعد از مواخذه و مصادرت بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادها الله تعظیما و تکریما رخت حج الاسلام فایض گشته بود و مقتضی الزام بازآمده نوبت دیگر منصب نظر عنایت خاقان والا گهر شده منصب امارت و دیوان اعلی یافته بهلوی امرا صراط الدین عبدالخالق مورد انعام و اعزاز گردانید و وصول نشان همایون بسیستان شتافته و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدارالسلطنه هرات تافت ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین میرزای کورکان بتقدیر خداوند جلاد و عباد و داد در آخر سنه ثلث وتسعمائة محمد حسین میرزا کرتی دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت ابوالمنصور مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرار جان بامستقبال برون خرامید و در جمادی الاولی سنه مذکوره در نواحی سبزوار بهم رسیدند و آتش حرب و پیکار مشتعل گشته بالجمله در اثنای اشتعال قتال بواسطه ضعفی که در آثر و عوارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آن جناب را غشی عظیم روی نموده شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکر یانرا دست از کار مانده و معرکه پیکار روی بزوال و فرار آورد و محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدارالفتح استراباد در آمده ابوالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان با ولایت سبزوار غنان بازنکشید چون این خبر دولت مظفر بعرض خاقان منصور رسید و از آخر سنه اربع وتسعمائة امیر یونس بک بالاس امیر کمال الدین حسینعلی جلایر بحکم روی بسبزوار آورده ندانست که محمد حسین میرزا بیوسته درباب ادراک آن خلال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بعضی نفیس متوجه نصرت گردانیده بالواسطه مخالفت ابوالحسن میرزا در اخیر افتاده و خاقان منصور روی بمرو شاهجان آورده ذکر توجه محمد حسین میرزا باستراباد و سلوک ابوالحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بمرو شاهجان و آن آن که خبر شهادت محمد مومن میرزا باشتهار یافت از شرشاعت آن امر آتش اندوده و الم برکانون دور و نزدیک تافت بریک شتافت و بر کان که در نواحی خراسان حکومت متمنو و ندانز مکروه و مدیر خدیجه بیکر آفاقیده شکسته و سلوک طریق مخالفت تقلید مدیع الزمان میرزا نموده از آنجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد مومن میرزا کرد و رسالت و آبیور و سلطنت میکرد و طرح یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده در اواسط سنه مذکوره بمیان در میان خبر رد و قبول سال نهضت و حرکت رایات سلطنت بجانب هرات رسیده خاقان گیهان کشای امیر قوام الدین حسین ساوی را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره برد و سال شت تا بزلال مواعظ نصیحت آمیز به عدد ان ابوالحسن میرزا را و فرزندان شاهزاده را بر آن داد که کس نزد برادر خود فرستند و او را از مقام عصیان و رکذ انند امیر قوام الدین حسین چب الفرموده بمرو نزد ابوالحسن میرزا رفته شرایط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت ابوالحسن میرزا معاودت و رسیدن بستک جسته از عرصه عصیان و خلاف در گذشت بنابران خاقان منصور عازم مادیان شده بعد از اجتماع جنود و خواسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان گیهان آرا نهضت فرموده در سخت سفر نزول جلال واقع شد و آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان حسین میرزا و امیر عبدالطیف

عبدالله الطیب با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال ایلغار جرس متوجه مرو گشته و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر عبدالله بن عبدالخالق و حاجی بکار ل را پیشتر تعاقب کرده ایشان نیز بکرة جمعه هفتم ماه رجب سر بر کوه چه سنگ سفر چهار روز در آن مرحله اقامت نموده و چهارشنبه دوازدهم رباط پریان را مقدم خاقان عالم مکان غیرت افزای روضه رضوان گشته و از انجا انحضرت قاصد حضرت رضا قدس سره شدند محمد میرزا فرستاده بعیال مذکور باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی خونجی در جلد و در اجتماع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا گریک میرزا استمهار داده متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفرپناه از راه دهنه کوتل سنجاب بصوب مرو حرکت آمده چون ابوالحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و بارهٔ مرو را ترک گفته خاطر بر تحصن قرار داده و چون علم انحشم بعد از طی منازل بر تو وصول بر ظاهر آن بلده انداخت عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کرده مدتی با لشکریان ابوالحسن میرزا سپر مدافعه دوخته می کشیدند و مخالفت شهر غایت جد و اهتمام بجای آورده در ظرفین بسیار تیر آغاز آمد و شد نموده و بشتر بسیار خون از شریان بیرون و نیان و امده و نیان بکشوده گاهی صد و سی سنگ عدسان حجی از بروج قلعه را نرم ساخته صفت بیاض افشود و احیانا از بروج قارورهٔ نفط بمعسکر ظفر انداخته جان بسیاری را محترق میگردانیدند سه چهار ماه حال بدین منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسر را ظول ایام کرشته ملول گشته بین الجانبین صلح کونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست **ذکر نهضت متقرب حضرت خاقان مبرت کذارون خجسته اسلام و برخی از وقایع که روی نمود** در آن ایام امیر نظام الدین علی شیر دولت ادی دین قویم و هدایت وسیل و اتقد بیدی من شاء الی صراط مستقیم توجه داعیه همت کمارس قدم ساخته و آنرا سرمایه عمده مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف کذرون حج الاسلام و سعادت طواف و ضه مقدسه رسول انام و زیارت ائمه کرام آنمقصود باصواب و دریابیر سلطنت آنرا مطلب خجسته بیکتا و خاقان نیاز سلیمان خاطر صبحت شریف آن جناب خجسته از زانی می فرمود و در آن ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را منصرف خیام عساکر نصرت انجام کردانیده بود آنصاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده بجمعی کثیر از اصحاب فضیلت آب و ملازمان سدره انتساب بجانب مشهد مقدس روان کشت و مولانا عبدالحی را بارت نامه خوانرا که کاهی در بارکاه حضرت پادشاهی آسنجی و هست جنا استخاره بسایر سریر خلافت مصیر و مستشار و چون امیر صفای میر شهد مقدس رسید جهت وصول مولانا عبدالحی و در حین چند روز آن مقام مبرکه سایکن کردید و در آن ایام سید محمد صدر زاده امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت برد کیک میرزا بسیور رفته بود نهضت بازآمدن جناب متقرب سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخم پیوسته احسان را بهوار و نفاس ایشان رسال نموده و بلوای عاطفت و مهربانی روی سازحصار معرکه کشود و مقارن این حال مولانا عبدالحی خود را بحضور نواب دربار شاهی رسانید خیال توجه جناب بلیت آب را بسمع رضا رسانید که تعطفه معروض داشت حضرت خاقانی فرمودند که اکرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بفراجابت مقرون دارم اما چون در اخبار این سفر مبارکه اهمیت خاطر میرزا و طرق شرط است چنانچه بر اهل حقایق نماند واضح خواهد بود که دراین اوقات بواسطه تاثر قرارت غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین و آذربایجان بمرتبه رسیده است که مزیدی بران متصور نیست و اکر بکلیت دیکر بملاحظه رضای خاطر اشرف این عزیمت را موقوف داشته بجانب تشریف آورند عبدالله طلاقات خجسته صفات تازه کرده و بهرکاه که فرصت امنیت طریق تحقیق میفرمودند و عزیمت فرمایند کمال مکارم بدیع و بعید نخواهد بود و چون این مکتوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید بانقباض منشهد افتخار آل عباد و ذوات اصحاب سعادت و اتساع طریق مشورت مسلوک داشته مجمع آن جماعت متفق الکلمه الغنی صلاح دین و دولت و آن دانستند که آن جناب بصوب اردو روی طفر آیات توجه فرمایند و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا بر این بمقرب حضرت سلطانی و اراکل فضل سپاه از شهد ام عالیمقدار بجانب مرو شاه جان روان شد بعد از وصول بجده و خسرو خان معلوم شد که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو منهضت کرده متوجه آن قضیه است قضیه اکه چون مدت محاصره مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و ظفر در آینه مراد جلوه کر نبود حضرت خاقانی تا مایل مصالحه کشت و ابوالحسن میرزا نیز از امتداد قلعه داری ملول شد قاصدی نزد پدر بزرکوار فرستاده از امیر نظام الدین و شیخ علی طلب نموده جناب امارت حسب الحکم شهر فرشته شاهزاده را کفت که کم خاقان منصور را خرسند سازد که شاه خان مرحمت بصوب میرسانند ترتیب پیشکش نموده روی توجه بدیار پدر خواهد آورد امیر و رشیخ علی بدرکاه عالم پناه آمده شرح تعرض ابوالحسن میرزا را بعرض سانیدند التماس شاهانه در جریان یافته موکب همایون بجانب مرو حرکت آمده و در منزل اول کان نزدیک بمقرب حضرت سلطانی بقبیل بساط جلالت مثال مباهات افراشته اصناف الطاف خسروانه یافت بعد از دو سه روز توقع منصب جاروکشی مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری نموده بجهت انصراف بطرف هرات طلبید خاقان منصور فرمود تا بیکه شما و مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایند بعز اجابت مقرون است آنکاه قاعدت اقامت انجناب را تخلع فاخره آراسته شرف مجازرانی دانشته امیر صوفی صفت مسکین معهود داشته اعاظم سادات و مشایخ و قضات و علما و اشراف و اعیان هرات را در کاه جمیع ساخته در پیشی و کوشه نشینی ایشان استعمال نموده و استعانت جست و بکمی همت و تعریف بقعه مبارکه انصاریه مصروف داشته را باب طایف خدام آن مقام فرخ انجام را باصناف انعام و احسان نوازش فرموده و در رابته در دیشان و مجاوران روضه بهشت نشان افزوده در خلال احوال کذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در هرات حکومت و ارد و کلی سیمه و امیر ناصر الدین عبدالخالق فیروز شاه علم عزیمت بسمت آخرت افراشتند اصحاب اعیان چنانچه رسم هست بتعزیت داری سوکواری و طعام دعات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت و دیکر وقایع که روی نموده نظر بهادر و حید رقلندر از نقده بر ملک ماوراء النهر و اول سنان** که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بسته بمحاصره ابوالحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاه بی پایان بجده و قبه الاسلام بلخ توجه نموده و میرزا ابراهیم حسین بنا بر اطاعت لشکر طریقه حزم و احتیاط مرعی داشته بمعسکر خود تحصن کشت و همچنین موجب جسارت امیر خسرو شاه شده خود و قندز و ولایت اندخود و شبرغان و سنت بغارات و تاخت و تاز برآورده و دکر دیکر ولایت اقامت افراشته اندوه تمام بمحاصره پرداخته چند روز انصبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهادر قرابر جنک مجادله بروی یکدیکر میکشودند و باندک زمانی صد و پنجاه کس کشته و زخمدار میکردیدند و هر اقات اعدم کدیکر سعی مینمودند اما یاران لشکر ابراهیم حسین میرزا بسیاهی جلادت بیرون میجستند و امیر خسرو شاه

چنان بخن نیشنیدن اهل تهور که علیشیر شه جوانی رخون پر و آنرو زهر ولوله نگ و جوانغار شاهزاده کان بسرهیم ترخان بر اوغار سپاه نصرت نشان حمله کرده سید محمد میرزا تاب آن نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کبک میرزا از سمیز لشکر خود برابن حسین میرزا انداخت آنشاهزاده نتوانسته رام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال برین منوال دید خواست آنشاه را دران نزدیکی گرفته بدست آرد اما امیر سلطانعلی خان سپاه شاهزاده را گرفته ازان حرکت مانع گشت کهنت اگر قضای موکب عالی خالی کرده مخالفان ظفر شده نگذاشتند ازین یورت بحضرت اعلی سرایت کنند لاجرم مظفر حسین میرزا دل برمقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در دره که منتهی بحلوچشمه بود توقف کرد و ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد فشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی نویسندگان و جماعت امرا آخران و اصناجیان و شاکر و میکان کسی نبود و اگر تحکمان بر اوغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار رخیر یافت اکمال و ثوق جلی بعنایات ازلی محمد میرزان آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر سپاه دلدل رنگ آتش آسمنگ سوار گردید عنان بگردان سپاه یاران و یاران بجانب موکب همایون بگردانیده فرمود که نقاره بکوبند همایون را بلند آوازه ساختند و سوران انداخته رایات نصرت آیات برافراختند بدین طریق از دره بیرون آمده چون چشم ابوالحسن میرزا بر اوغار سپاه علم نصرت شعیم افتاده یقین دانستند که خاقان نصرت شعار به کوه پیکر نشسته میان بمیمنه بغرم رزم چست بسته بر تزلزل ارکان اقتدار ایشان را یافت تسمیم فتح و ظفر بر رخسار علو خاقان نصرت اثر دیده بر هیکل ازان و شاهزاده غنان بطرفی تاقتند و کبک میرزا برابر ستاده یافت چون کرنجکان سپاه خاقان حقیقت واقعه را تسنه و مدتیع از نیام استقام گشیده بار دیگر روی بموکب آورده سپاه شاهزاده را کنار تعاقب نموده سپاه خاقان را جهت کرده خاقان منصور لازم جمادی الاخر بعضی از مقدمات بستخان رسانیده دربار و جماعتی که دران محاربه آثار و لاوری نموده بودند مراعات فرموده بانعامها باطراف بلاد خراسان روانه گردانیدند والله اعلم بالصواب

ذکر نهضت همایون خاقان والامکان بجانب جرجان و مسارعت در مرهبت بوسیله طغیان بدیع الزمان میرزا

از آن زمان که محمد حسین میرزا از سترابا و از مظفر حسین میرزا کی کوران اشراع نموده پیوسته خیال توجه بدان صوب کمنون ضمیر سپاهیون بود اما بوسیله موانع متوقع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از خیز قوت بفعل نمی آمد بعد از محاربه حلوچشمه که کبک میرزا با ستراباد شتافت میان برادران بساط محبت تمهید یافت خاقان ظفر اقران عزیمت را تصمیم داده روی توجه باستراباد نهاد لاجرم حسین میرزا شاهزاده سید سلاب اضطراب از سراورد گذشته با نوجی از خواص سپاه بر طرق مشورت مسلک داشته متوجه کنار آب ترک شد از میان تراکمه آنسر حدگذشته و اشاره کبک میرزا را دیده باز بر اورد غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نموده و مانند شیری خشمناک بیترس و باک بحدود ولایت درآمد که کیفیت حال را بالمجمل میرزا علام فرموده چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید سلطان محمد شهید سر انبام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته بلازمان موکب نصرت نشان در مقام مقابله و مقاتله درآمدی با قلم شفقت اصلی رقم عفو جریده آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدس را با توابع و لواحق بنام تو مفوض گردانیدیم می باید که از افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد بلوازم خدمت کاری قیام نمائی آن مملکت را بمین عدالت و رعیت پروری معمور و آباد ان گردانی بعد از انکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور محمد محسن میرزا رسید سرور و بهجت گشته بزیارت مشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده و کبکر امرای زوی که خاطر آفتاب اشعاشان باشد صدور نیافت خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خط استرابا در این قدوم همایون عزت کاستان ارم ذات العماد ساخت و اتره روشناسی سریر سلطنت ساخته لشکر جرجان را فرمان داد که متوجه رایت نخوت و عظمت بر افراخت

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن او بخاب و مرغاب بعد از معاودت

دران اوان که خاقان منصور مظفر لوا بارادهٔ غازی سلطان حسین میرزا عنان بگردان بصوب استرابا و انعطاف داده و سلطان بدیع الزمان میرزا از سیاه امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داوره بمیلاق غور خراسید ذخال تسخیر خراسان گرده سپاهی هزاره بکودری و قپچاق جمع گردانیده بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراخته با معدودی بیلای ولایت هرات رود و شاشد نزد مرغی و حواشی مزارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده نزدیک از بحاق غان عزیمت بصوب عمارت مقدسه مهابا شتافتند و نیز کان سفند بیاغنیت کرده متوجه دار السلطنه هرات شدند از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر سیف الدین محمد ولی بیک سایر امراکه در آن بلده فاخره بودند بحرم اضطراب افتاده در صدد بیاره شهر ضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر در آورده و خاطر بر مقاومت قرار داده چون بدیع الزمان میرزا بقصبه رباط سرخ رسید ذوالنون ارسم منقلای مبشر تهمه که رسید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند میر ذوالنون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا را مجهت کرده امیر ذوالنون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک سیده مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چغچران بهرات آمده میر محمد ولی بیک را مقهور گشته دو سه هزار سوار کل ساخته در کنار محمد معصوم میرزا سید عبد الصمد میرزا را جرم و دیوانسیت بیرون دولت محمد معصوم میرزا را در قلب سپاه بازداشت خود در میمنه سپاه و ضبط میسره را بعهده سید عبد الصمد میرزا و میرزا علی را که شاه شاهنجاب بدیع الزمان میرزا در لواحی کلات گماشته بود ذوالنون پیوست و در تنگی آتش یکدیگر را دیده مردان جنگ را سپاهی نمودار شد جانبین صفوف امیر ذوالنون لشکر افغان پای در رکاب آورده چون تیغ خونخوار متوجه پیشکار گشت در اندک

النک نشین فریقین بهم رسیده آواز سورن و نفیر از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشهٔ نبرد تیغ کین آخته سکندر تاختند و گرد نقشهای هیجا اوج فلک تیره گردانیدند و عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تأثیر دل پهلوانان را بسان نعل بدخشان میسفت و شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از وی تمنیات میشکافت

برآمد فغان از زمین و زمان ... برآمد ز لرزل بگردون ... ز تیغ سرانداز و تیر خدنگ ... هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ

در آن اثنا هیچ لوای کشورگشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت پیرونیان را از مشاهدهٔ آن حالت دست از کار و دل از جای رفته تخت سید عبدالله میرزا و میر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت در آمدن نمیدیدند در حوالی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی با سایر گریختگان بشهر در آمده دروازها برکشیده بروج را بمردم اعتباری سپرده سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النک نشین نزول اجلال فرمود و پس از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرده طمع سیداری کرد که مبارز جنگ بیکار کرده هر دیان شهر بدر دهند بنابر آن بعد از مراسا کذرانیده سپاه را اجازت حرب داد چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت و خبر ورود خاقان منصور بمسمع بدیع الزمان میرزا رسید مصلحت در حرکت دیده از پل مالان بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امرا اعظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده میر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت سرافراز گردانید و بدولت و اقبال درباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند

ذکر تفویض سلطنت بلخ ببدیع الزمان میرزا و بازآمدن محمد ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر خاقان مظفر لوا

چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر با عنش چسپکیته در ظل رایت او مجتمع گشتند شجاع بیک ترکمان از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد برید بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مروچاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر القلعه آورد و سپاه بسیار و کرد و سایر افراد لشکر سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند امیر برید از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغول شده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهراً و قسراً حصار مروچاق را گرفته امیر برید را دست و گردن بسته و پای مراد شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده آنحضرت جریمهٔ او را بعفو و اغماض مقابل ساخته با طلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلدهٔ هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند دلبند الاثر او وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا سپاه نصرت پناه از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان لاغر و ناتوان بود و تعلیق نستندی بلکه چند روز آسایش نمایند مرکب سفر کشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقاتله و مقابله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح مصالحه پرداخت مولانا فصیح الدین استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روانه ساخت جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت نمود و شاهزاده را با طاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص فرمود آنحضرت بنا بر حقوق ابوت مایل صلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد و شد سفیر مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق به بدیع الزمان میرزا داشته باشد و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستودهٔ مخالفت و عناد بظهور نرسانند بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ بود و چندگاه با خسروشاه مقاومت کرده آن ولایت را از تصرف اعداء حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده از خطرات بر او در برگشتن بدر او از آنجهت فتنه دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بجناح استعجال بیلخ شتابد بتقدیم مقدمات مناسبه چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم بلخ بیرون فتنه نکرده و بجانب هرات نهضت فرموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه حسب الفرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بآنحدود شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو در برج نامداری را با یکدیگر ملاقات دست داد ابراهیم حسین میرزا بلوازم پیشکش و نثار پرداخت بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی او را بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامیده عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از روی آن ولایت طالع گردید جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر شد امیر خسروشاه رسل و رسایل را با تحف شاهانه و تنسوقات بایسته منظر از نظر شاهزاده فرستاده اظهار تبعیت و مخالصت نموده در ممالک قندوز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و زر و نفایس دیگر ممتاز و سرافراز ساخته و بجهة امیر خسروشاه شمشیر مرصع و قبای زر دوز و اسب با زین مرصع مهیا فرموده ارسال کرد و خود بر تخت فرمانفرمائی آمده بدولت و اقبال متمکن گردید

در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و نهضت رایت نصرت آیت خاقانی بسمت خطهٔ استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرده اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورد هوس تسخیر ولایت خراسان بر خاطرش افتاده در اواخر خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکباره منزل امیر بدر الدین را دایره کردار در میان گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدر الدین رعایت تربیت خاقان منصور کرده سر از حلقهٔ مطاوعت شاهزاده در پیچید و چاپکی مردی که در ملازمتش بودند دست به تیر و سیف و سنان برده سپاه استراباد نیز آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان سینه سوز ... بهادران میکشود اما چون لشکر میرزا محمد حسین بسیار بودند ولوله در میان گرفتند از طرفین جانب علی التوالی و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بر یکدیگر رسانیدند در آن اثنا ...

عرض امان کرده و بعد بطف شاهزاده امید وار گردانیده دست از جنگ باز داشت و جان عزیز خود را در معرض هلاک نیاورد امیر بدرالدین اصلا آن سخن را بسمع قبول نشنیده حربه میکرده را
از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت چشانید و چون مظفر حسین میرزا در سر او طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین استماع نمود و عزم رزم جزم کرده با حضار عساکر فرمان داده سردار
سپاه را بوفاق امیر محمد قاسم پسر منعلای روانه داشت محمد حسین میرزا پس از وقوع از امور اشغران بعزم سپهدار در حرکت آمده در درویش محمد که کلتاش پاپش و جنود و خویش مزبور روانه ساخت
[illegible] و در اثنای طریق امیر محمد قاسم بدرویش محمد که کلتاش دوچار آمده بمکاشه رزم کرده و
آن میرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در میدان مشتعال یافته قتال و جدال بزخم تیری از پای در افتاده و درویش محمد که کلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری
از جنود و لشکر مظفر حسین میرزا را بتیغ سپری بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان معسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت واقعه را بعرض سانیدند مردم متابعه بهم برآمدند که مظفر حسین میرزا را مجال توقف
نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورده ناقصیه تربت عثمان بکیران بازگشته و کیک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشته و رایت عزیمت بصوب ولایت مشار الیه بر
افراخته آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرابا د و مازندران رجالو کا و سیاه طغیانه بساخته و طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت
کیفیت وقایع الکه خاقان منصور با وجود ضعف تن از استیلای لوازم پیری بر شهر ستان چین از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت و شجاعانه در مجمعه محفوف بانواع فتح و فیروزی در آمده
امیر نظام الدین علی شیر و امیر سیاوز الدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه تسع و تسعمائه رایات آسترابا د برافراشت و آثار ولایت مظفر
حسین میرزا و امیر محمد بر ندق بر لباس و سایر حکام و ولایات مرکب همایون پیوسته و تمامی سپاه خراسان در سلاسل و رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته و عاکران و شاخوانان کرخت بر میان
بسته چون خبر نهضت رایت ظفر آیت محمد حسین میرزا بسمع صلاح و توقف رسید مکرر غان لودی فرستاده گردانید حضرت خاقان بعد از فتح استرابا د و اتمام نزول همایون از آنجا
داده جناح عزیمت و جهان بسوی ممالک ایالی مملکت جرجان بسوط ساخت و چون بسیاط معدلت و انصاف انتشار یافت بسیاری از رسوم بدعت و اعتساف برداشته بسنت مسرور و رایت سرور
پروری برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بکمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و سولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده و فانی را مضمر
خویش اعرضه داشت بندگان خاقان منصور از این معنی نهایت ابتهاج و مسرور شده و فرستادگان شاهزاده را بانصاف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده و بسمالت اهدا رسال داشت
و مبلغات فرزند ارجمند بلطائف شوق و محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد خاقان منصور امیر محمد بر ندق را باستقبال شاهزاده مامزد گردانیده و بزبان
الهام بیان گذرانید که در هیچ منزل طریق خرم و هموار را مرعی نگذارد و زنهار که محمد حسین میرزا بغایت تزویر و مکر است مبادا که خود را بکیک میرزا رساند و دست بردی نماید امیر محمد بر ندق بعد
طی مسافت شاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاهزاده نسبت بجناب امارت مآب لوازم اعزاز و احترام مرعی
داشته سمنغان و ولایت غزمت بصوب اردوی معلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمود پدر بزرگوار بقصد
خرم و هموار را رحایت نمیفرمود تا محمد حسین میرزا بدو بجانب ایلغار کرده و در یکی از [illegible] این اصل که اکثر سپاه کیک میرزا بطلب جوده کا پریشان شده بودند بکنار اردوی سپهر
محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده بهست که مجال توقف محال ستا نفاق امیر محمد بر ندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت تمام اسبان
و شتران و خیمه و خرگاه و اجمال و اثقال و اردو محمد حسین میرزا غنیمت کرفته بکنار آب ترک باز گشت چون خاقان منصور استماع نمود که آنچه بضمیر انور همایون گذشته فرزند ارجمند ابو فتح سلطان
فرمان فرموده که امرای عظام و وزرای آصف احتشام بر اق کیک میرزا را از خاصه همایون سر انجام فرموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جبه هر یکی از امرا خواص شاهزاده
اسباب فراغت ترتیب کرده رسالدار بفرمان بر آن جسته بتقدیم رسانیدند و باضعاف آنچه محمد حسین میرزا کرفته بود از یکبارگی دوی همایون سامان یافت امرای عظام آن اشیا را نزد
شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آورده و مذکیک میرزا بر سر لشکر بغاوت و طغیان فرستاده و افعال سابقه را از و استغفار نموده انواع شفقت و عطوفت
و مهاف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشت یا مدتی در تربتش آرمیده و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی شاهزاده سعادتمند رونق کرفت و فرامین مطاعه مبهجه حالی آن دو
فرع کامکاری صفت زیب و زینت یافته بر آن تا بتلقین عالم غیب و ارشاد واقف لاریب محمد حسین میرزا از طریق سلوک مخالفت پدر بزرگوار غایت نهمت دسته داده جنبه عدم خواهی
حضرت پادشاهی قاصد سخن دان بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان مغفرت پناه پدر بیش پذیرفته و از آنجا رندانه باز گشته قبول نموده عرق شفقت بابوت در حرکت آمده بار دیگر
سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده بعد از آمد و شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان محمد دانشمند ایالت مملکت جرجان را بشاهزاده فرستاده عزم متابعت
بستقر جاه و جلال جزم کرده عنان بصوب خراسان انعطاف داده از اثنای راه [illegible] خلافت محمد محسن میرزا را بخلع ملاء و در کنار صبیح زیب و زینت بخشیده تجدید ایالت طوس را
بدو عنایت کرده خود با وجود کبر سن و ضعف بدن و طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانده ذکر اشغال مقربت حضرت سلطانی از این منزل فانی بسرای اخروی و
نزول ایشان حضرت خاقانی در مستقر اقبال بکامرانی [illegible] مطلع ضیاء یتضائل آثار طغان مناظم سخن دانی نیز عالم افروز بایمنانی طالع است که بجناب جلال سبحانی اشرف
طبقات انسانی بالشرف و الفخر کرمنا بنی آدم مشرف ساخته و بتشریف خطاب ان آدم خلقت للعالم لا بجک و خلقتک لاجلی قسم و ثبات ایشان را باوج سعادت رسانیده و پس تمهید
بوده که دار قرار و فضای اقتدار آن فرخ گرامی نیز بر حلول اسرار و سرای ناپایدار جای نباشد و نیاز تربت اهل خرد بس محترست [illegible] با آفتاب قدر تواند زده کرد ست بلکه مناسبت شان
و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز فضائل اهم علی کثیر ممن خلقنا مطرز باشد تحت که بیش از پنجاه سال در این منزل بر سبیل تناسخ و چون نامی از انها النفس المطمئنة شنوی نباشد

بی شائبه اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و بقدم همت از مضیق زحمت بوسعت سرای رحمت نامتناهی خرامند دیده بصیرت بتماشای عالم ملکوت منور نموده فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر بیارامند برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند قصور هرچند عارف خبیر داند که غرض از تمهید این تشبیب چیست که خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری
پوشیده کیفیت این مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسیده و این بشارت رسانید که موکب
کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلال است از اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در قلب بستان ریاض امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضرت پذیرفته خاص و
عام فرق انام را ابتهاج و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته
شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید روز دیگر از آنجا تشریف برباط آتاب برده در آن مقام قرب وصول موکب همایون استماع نموده و در اکثر آن شب از غایت شعف با درک شرف
ملازمت خاقان سعید کامکار بیدار بود در وقتی که رایض تقدیر محفه زرنگار خسرو ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب باطا امیر محمد ولی بیگ که
در آن شب محل تردد خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض انتخاب سرافراز میگشتند و نوازش می یافتند
در موضعی که مشهور است بخواجه عبدالله محفه محفوف بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر در آمده عالیجناب معالی مآب خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده بمقرب حضرت
سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش کشیده مراسم پرسش بتقدیم رسانید هنوز از آن سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته از غایت اضطراب گفت
که خواجه عبدالله زین واقف باش سقار این سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسید مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پای آنجناب را
قوت رفتار نمانده بود یکدست بدوش خواجه و دست دیگر بر کتف مولانا جمال الدین قاسم خواندامیر نهاده بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانیده بتقبیل انامل فیاض قیام نموده و از
استیلای ضعف هم آنجا نشست هرچند خاقان سعادتمند بلطایف دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست داد و این معنی موجب پریشانی
خاقان شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود خوابانیده و حکم شد هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله باتعهد حال آن مهر سپهر کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط علیا
آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شد جمعی که از علم طبابت وقوف داشتند فرمودند هم آنجا مریض را فصد باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی
زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق مسلوک داشته گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد و خواجه عبدالله رای او را نزدیک بصواب شمرده مقرب
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آوردند بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در
فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت آنجناب در نزد و افتاده مسرعی نزد حضرت خاقان فرستاده کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که باقتضای رای این ضعیف عمل نموده
رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد مدتی گذشت لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته و نیم شب جمعه آن نیر را بمنزلش رسانیدند
علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشتند و نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد همان لحظه خاقان ظفر قرین بربالین امیر عدیم النظیر تشریف آورده از غایت شفقت
دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاد و قطرات اشک از فواره دیده بارید روز شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفس قالب شکسته از تنگنای هیکل جسمانی بفرح آباد
ریاض جاودانی پرواز نمود ورد که پاکباز جهان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که پاکباز معارف شکار بود آواز طبل باز شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از سقف نیلوفری مانند شعله از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات اشتهار یافت نایره اندوه از کانون درون
خواص و عام سر برزده آه و ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مدور انداخت چرخ اخضر بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر فکنده بجای
اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلای لازم الاحترام را ردای شکیبائی چاک گشته ندانستند که
من بعد مجلس که شناسند زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید وهی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را بسان اشک غمزدگان از دیده فرو نبارید
چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه را رسم ماتم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگم آغا با سایر خواتین عظام بمنزل
مقرب حضرت سلطانی آمده سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن لطیفش را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه جهت نماز ادا در عیدگاه هرات بردند بعد از ادا
نماز بگنبدی که در مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ای خاک چه دانی
که در بر داری حضرت خاقان سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و هم از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر صاحب حشمت
غمناک و متالم آنگاه بترتیب آش هفته اشارت فرمود امرا و تواجی و خوانسالاران آنقدر طعام ترتیب ساختند که در شهری باین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند
لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و وزرا و ملکه تمام فرق برایا در روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای جو نو میان در شمالی عیدگاه دار السلطنه
هرات جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دولت که بپایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بتخت نشسته مجلسی دست داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم دیده ور هیچ
اعیان بچنین جمعیتی نیفتاده بود و امرا و تواجی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواجیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله
پرداخته ختمات بجای آوردند خدم بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را سلب کسوت تعزیت امر کردانیدند و لباس فاخر پوشانیدند آنحضرت اکثر آن جماعت را بانواع

نزدیک پایه سریر خلافت میرسخنده بزبان لطف مرحمت نوازش نموده بعصبر شفقات وصیت فرموده شعراء فضلاء فات آن امیر بلاغت اثمار باعبارات مختلفه در سلک نظم کشیده
دو مرتبه آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم کرانیدند از آنجمله امیر صدرالدین ابراهیم ابنی این قطعه بطرح بیان نگاشت میرد بن پر و علی شیر انگه بود عقل و هوش
ملکسا ملت پناه و دریدایت هادی راه بلدی در ولایت الی حین آله عاقبت زین تنگنا آمد بدشک شد سوی فسره و سی صد غره و جاه از جهان پرسیدش تاریخ فوت
گفت رضوانش ولایت افتاه و راقم حروف را در این مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده جناب امیر ملایت پناهی که ظاهر از دکشا تا رحمت شد از غازا رجهان سوی باغی
گر آنجا شکفت شاخ گل از رحمت چو نازل شد انوار رحمت بر جوش بجو سال فوتش نازل رحمت بنابر انکه قلم در زمان بکارم اخلاق و محاسن آداب تفصیل اشعار و مولفات مغفور
آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات را در رساله علیحده موسوم بمکارم الاخلاق تمام در سلک تحریر کشیده بهمان آن نسخه در میان فرق تمام اشتهار تمام دارد و در این مقام بذکر آن
امور شروع نمود و ابواب چندین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برکشود و گفتار در بیان آمدن ابوالحسن میرزا باملازمت حضرت خاقان و پیوستن بلطفی
از شاهزاده کان بجوار رحمت و مغفرت حی رحمن شاهزاده مذکور تهور معین الدین ابوالحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوارنیست بزاور عالم تحقیقد کمال
عطوفت مهربانی تقدیم رسانیده ایالت طوس مشهد و نساء و ابیورد را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده بالحرام طوف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی متوجه آمال رانبه در همان اوقات که امیر
علیشیر وفات یافت بازمانی عذر خواه و دلی مشحون باخلاص با دشاه بدار السلطنه هرات شتافت خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بکار آورده
شاهزاده دو شه ماه در ظل عنایت و پناء عطوفت الهی بحاجد خویش بعیش و عشرت گذرانیده حضرت از زانی فرمود و بجانب مرو رهسپار شد اگر توجه نمود و در ماه ربیع الاول تضجع و
تسعمائه شاهزاده سعادت استلام محمد معصوم میرزا در قلعه بالا بدی پیوست چون این خبر بحضرت اثر بعرض خسرو عالی گهر رسید بغایت طول شد آه از هم زبان
همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشود بعد از اقامت بمراسم تعزیت ولایت قاین کی سیور غال او بود و جهان آرا ابراهیم حسین میرزا و دیگر جماعت محمد معصوم میرزا الی السلام مباشر
بود که دست نامانده اهل ملال و بکر بر چهره آمال خاقان پسنده فعال گشید شاهزاده عالیمکان محمد حمید میرزا و تنه تمان و تعالیه بحلول اجل طبیعی و گذشت دری فوت شاهزاده سلطنت از اوج
جلال رو سی بحضیض وبال نهاده و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بحجت خسوف مستلگر دیده در محاق احتراق افتاد ایدل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور ا بست
متقرون بملال هر کو کب سعود که بمنزه جمال بس زود بکمال او پذیرفت بال خاقان منصور از مصیبت مهاجرت قرة العین سلطنت خان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری
پوشیده و الله و غم دیده لوش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خون بارجوی ارغوانی بر دامان بر انساخت و فریاد و زاری بارج فلک زنگاری رسانید زنرگان و مبدم خوبان
سیر بخت بگر خونابه خون ناب بر بخت زدست جور و دور اجانی کهی بهینه میرد و کاه بر روی آخر الامر دست بر دامان میرزده مرحوم آمنی شریعت سید
المرسلین صلع و در مدرسه سلطانیه دفن کردند چه ترویج روح مطهرش چندین و زلوازم اطعام و ختمات کلام مجیای آوردند در شوال همین سال سلطان بگذشت میرزا کبر برادرزاده و
داماد خاقان منصور بود و بنفر آخوت فندا محمد حمید میرزا نموده بپسر مهود لوازم تعزیت و صیبت ادای فاقاست سید و روح شریفش بنجات کلام و اطعام طعام شاد کرده بدور
خلال این احوال عبد الباقی میرزا و میرزا عثمان سیدی احمد بن میرزا امیر انشاء کرنشش از جانب آله و اسلاطین آق قویلو می پیوست و مراد بیک حاکم یزد که در عراق عجم بسیاست
از ضلالت سیاه طغیان و تاب کامیابی شاهی فرا نموده بلد السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور مقدم شریف ایشان را معزز داشته میرزا عبد الباقی را بامیر بالتفات مفتخر و سباهی گردانید محمد
علیا سلطان بیگم را که سابقا در جمال نکاح سلطان ولیس میرزا بسر میرد با دی در سلک ازدواج کشید و این بانم سرای آنموسی کهی تام برد کاهی عروسی و گر توجه امین حسین
میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی حوادث که در آن اوان روی نمود عاجم حاجی لرگه کو توال قلعه لاش بود بنها خواهی خاقان منصور با حاکم
سیستان امیر سلطان ارغون باغی شده و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده ضمن آن اگر رایت نصرت نشان کی از شاهزادگان سایه وصول بسیستان بسهولت میسر گردد و
از بابت آن خاقان عالی شان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار آزموده جهاد بدان ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدان ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته و آوق ولایت قائنات
را غارت چون این خبر بسمع امیر ذوالنون رسید با تفاق والد ارشد خویش و سی معسکر شاهزاده آمده در علی مسافت مسارعت کرده و در سباحی که میان ابن حسین میرزا و در خارج
لشکر بانش متفرق بود ناچه علم امیر ذوالنون بر نود صول بر نواحی آوق انداخت شاهزاده متحیر شده با سید ساز که در آن زمان در سیستان معاونت آشیانش بود و عنده متوجه حدود گشت
از آنجانب فاضل کوکلتاش منغلای لشکر ارغونیان بود و در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده ندمعارک احوال
از یک طرف امیر ذوالنون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با نوجی از لشکریان قندهار بمدد که رسیدند و شاهزاده لشکری دار در میان گرفتند آنحضرت
ساعتی بجا را قدم فرموده و راشار کرده فرآشیرا بنظم میمنه و میسره ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذوالنون با یت غربت بشهر بوقلون فاخته مظفر و منصور برین
داور شتافت در شتاب و تعالیه فرید دون حسین میرزا بجهتی خیال گریز کرده بهمانه شکار از هرات بیرون نفته راه استقباله و پیش گرفت بعد از وصول بحد و د ولایت محمد حسین میرزا کما
استقبال بجای آورده و بر باره بانواع اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیده بحسب تقدیر بملک قدیم رسیم و آئین ایام محمد حسین میرزا بر فرض حسبه بسیار کشته در گذشت فرید دون حسین میرزا
بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بسند سروری نشسته قایم مقام او برقرار گشت گفتار در بیان مبادی احوال جوانی و زمان کشورستانی ابوالفتح محمد
خان شیبانی سالک مسالک جهانبانی محمد خان شیبانی والد باذق خان بن ابوالخیر خان از نواقین اولوس جوجی خان بود ز جاه و حشمت و فر دیدشوکت و عظمت ممتاز بوده و ما دام الحیات

در خلال احوال رایت سلطنت استقلال برمی افراشت چنانچه سابقا مذکور گشت که سلطان ابوسعید میرزا از وی استمداد نموده بدین همت آن عالی شان را موفق سعی قدرت داده و چون که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی خواهش امداد نموده و امیر محمد خان نوری بحکم راجه بردای خان جوسی کرده و تولد بش در شهور سنه خمس و تسعمایه روی نموده چون آن ولد ارجمند بسن رشد و تمیز رسید جد بش ابوالخیر خان و پدرش بردای سلطان را اجل موعود بعالم آخرت ساید نقش جهان کهربی و کشور ستانی بر لوح خاطر منقسم ساخت ازاینرو از ابتک راسلطنت خود دعوت کرده چند گاهی در دشت قپچاق و حدود و خوارزم ملازم ستیزه کریز بخت و بواسطه قوت شوکت اعدای دولت از مقاومت عاجز شده بنیاز از خاسیده حاکم آنمدیار عبداللطیف برخان حکم نمود او را باغزاز اکرام تمام تلقی نموده تحف لایقه بسیار پیشکش نمود چون محمد خان از ریخ راه بازآمو و عبداللطیف برخان او را بسمرقند برده ملازم سلطان احمد میرزا دی و رمقام تعظیم و حرمت زندگانی نمود پس از چند گاهی که محمد خان فی الجمله قوتی در هم رسانید سلطان احمد کریخته بار دیگر متوجه بیابان صحرا نشد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا پسلطان محمد میرزا و عمر شیخ میرزا که هیچ و مرج باحوال و یارماوراء النهر راه یافت محمد خان لشکری فراهم آورده بحدود ترکستان شتافت و مملکت مهجور گردانیده و سنه سته و تسعمایه عزم تسخیر اوزکند و اهتمام جزم کرد چون کمند بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت با سپاهی خنجر گذار در طاق آن بلده فرود آمد تا محل نصب سراپرده قوات پادشاهی ساخت و حال آنکه در آنزمان خواجه عبداللطیف برلاس استیلای تمام داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام نموده و سلطان علی میرزا از سلطنت بیکبارگی چشم داشت هرچند ملازمت خواجه رفیقه خلاف فرموده و او را محال مینداشت چون محمد خان شیبانی چندین روز ملازم محاصره و محاربه پرداخته دانست که سلطان علی میرزا و ارکان دولت او بتعظیم و تکریم خواجه نیک شتافته آمد و شد بسیار نموده ارسال و اشنه پیغام داده در این ایام که هاجه لوای ظفرا علام بر توه وصول بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استقبالی خواجه یحیی و عدم اختیار او در امر شهریاری بوضوح انجامید همت عالی همت متوجه فراغ بال و رفاه حال لشکر دید لاجرم صلاح چنان نمایند که ابواب مخالفت مسدود گردانیده راه شاهراه موافقت بسپارند تا کار عالم بپایه آئی تا در سلک ولا و صلحی انتظام یافته رخلل عاطفت بیدرنگ مرتفع گردانند چنانچه قصه محبت میرزا و سلطان علی میرزا فرستاده و او را بمکاتبت خویش نوید داد شاهزاده از القای آن ضعیفه سادها فسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد خان جزم کرده و در روز جمعه که خواجه یحیی داکار بسمرقند و در مسجد جامع بادا نماز استغال داشتند با سی صد سوار از لشکریان روی توجه بار دوی خان آورده صید اچون اجل آمد سوی صیاد رود محمد خان در کنار آن شاهزاده پیاده و پل ملاقات کرده دو سه روز اظهار غایت و عطوفت فرموده از خلال طرق نقض عهد سلوک نموده نهال جانش را بصرصر بیداد زیاپی و در آور و خواهی نخواهی اکابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندیدند جناب خواجه لامیت و لاکیحی بر کار سلطنت انتظام آمد با اکثر اخوان و اولاد و قرابتیان بغضب سلطان علی میرزا روان گشته و ممالک سمرقند و بخارا و توابع در تحت تصرف محمد خان در آمده دست تعدی با موال رعایا دراز کرده بلوازم جور و بیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدین منوال بگذشت ظلم و زبکان از حد عد و احتساب گذشت خواجه ابوالمکارم که از اولاد و اصحاب هدایت بود و از زمان بر تربیت شما یکی از ارکان سمرقند مانده بود قاصدی همعنان برق و باد گاه حضرت علیا خدیجه بیگم محمد بابر که در اندجان قایم مکان پدر خویش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید گشته و داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرمود و پیغام داد که مناسب است که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند و بر وجهی طی مسافت نمایند که فلان شب بظاهر بلده سمرقند رسانیده و دروازه شهر را بسان درب دولت و اقبال بروی خلایق جهان گشاده و جلال یکتا پیام و راه خروج او زبکان که در این بلده نظم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانیم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید فتح سمرقند مید و اگشته قاصد را مشمول انعام و احسان بازگردانیده و متعاقب مواکب کردون مرتبت بجانب اوزکند متوجه و حال آنکه محمد خان شیبانی بعظمتی هرچه تمامتر در کان کاس نشسته بود و خیال آنکه بسمرقندیان طریق خلاف مسلوک داشته میرزا محمد بابر الشهر و آورند بخاطر شش خط و نخنمود و میرزا محمد بابر از غایت تهور با ندک مایه آن مسافت طی کرده و شب موعود بدروازه سمرقند سید خواجه ابوالمکارم با تفاق تمامی اعیان و اعاظم چرسب عهد و تقدیم رسانیده بحضرت الشهر و آورند و دروازه اصفهر بطاسخستند و بکرفتن امرا و لشکریان محمد خان امر کردند لشکریان محمد خان از واقعه بیخبر و در ستر ظلام بر کنده و شش سمرقند و منازل و ربنجکان شتافتند و دست تعرض بغارت بر آور بعضی از لشکریان مخلص خان بحمایت بلده مردم دولایش بکنجشکان لشکریان محمد خان را کری متاشه داده بیرون پادشاهی قریب صید و نیک بر یک بوعی غیر کمر بر خاک هلاک فتاد و عنان بسوی عالم آخرت فتند علی الصباح که خنجر خاوری تختگاه نیلوفری را بنور خنجر منور ساخت ظهیر الدین محمد بابر بقدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و حایا و بیجا رکان سمرقند را امنیت و فراغت بست و امحمد خان و رکان کل را کیفیت حادثه و قوف یافته مصلحت در توقف سمرقند دیده و همان روز کوچ کرده متوجه ترکستان گردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چند گاه در آن مملکت در غایت امنیت و نهضت اقامت نموده بقدر مقدور در باب استمالت اهالی و رعیت سعی نمود و امور را چون غلات کار را خوب و امعدود و نیک ضایع کرده بودند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد بابر بملاحظه آسایش رعایا سپاه را بانجان ارسال داشت محمد خان از این صورت وقوف یافته بازگشت بمتصرف سمرقند لشکر و سپاهی فزون از چندو چون عنان بجریان بطرف آن بلده فرود آمد سپاه منصور بر لشکر او حمله برده بسیاری را بقتل رسانیدند چون خبر هجوم بر بواسطه تفرقه لشکر روی باندجان نهاد اهالی آنشهر هرکه را قدرتی بود ترک وطن و مألوف نموده از آن بلده بدرون شتافتند و چون تسخیر خان و اللامکان در آمد همت بر اخذ و قتل لشکریان آن مکان گماشت از هر طایفه جمعی که مجال استقبال طراف ممالک ترکستان و ایران و توران شتافتند و زمره که پای بست دام تقدیر شده بودند سیاه روزیک خون ایشان ریخته شد ظهیر الدین خواجه ابوالمکارم بصلاحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف را تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون در اثنای راه بسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده شناخته بتردد خان بردند چون چشم آنپادشاه بهرام قهر بر خواجه ابوالمکارم مذکور افتاد پرسید که چرا ریش خود را تراشیده آن جناب در جواب این بیت خواند

چرا غی را که ایزد بر فروزد ‌ ‌ ‌ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

اما چون این بصفحه تسخیر سوری نگذشته بود همان لحظه قهرمان قهرسپاری در ابعاد عالم آخرت روی بهبت

ولایت استقلال و استبداد آن خان والاتبار در کمتر از مدار ما وراء النهر صیت استقلال ارتفاع پذیرفت سمرقند را دار الملک ساخته ایالت بخارا و توابع را به برادر خود محمود سلطان عنایت نموده حکومت ممالک ترکستان را با عمام خود کوچکجی خان و سونجک سلطان کنیزه دختری میرزا الغ بیک که رکاب سلطنت تفویض مود آنگاه بحال استیصال امیر خسرو شاه تسخیر بلاد حصار شادمان و خلتان و بدخشان و قندز و نغلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التوالی سپاه بی پاک او بک را بغارت و تاراج ولایت ما مور گردانیده رایت استقلال و استظهار بر افراشت

بیان بعضی از حوادث شهور بقلمون و در آمدن کابل بحر تسخیر امیر محمد مقیم چون بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا وجهه ثبات و دوام خاصه ذات قادر چیون از حال بدیهای دون لازم وجود و مخت فرسود جمیع شوطهان ربع مسکون در شهور سنه تسع و تسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جزو کل مبوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند حکومت بنشست و بیست سه سن شاهزاده در میان مراد ار کان دولت مخالفت اتفاق افتاد و بشیر مرگ تمام سر انجام جزئی و کلی را آتش زده خود کمر قرقه بوا مر محمد یوسف امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه میداشتند که از میان برادر ناکام صباح عید اضحی که آشوب در و دیوانه خانه سلطان آتش میکشد با سیصد مرد مسلح غیر مستعد بر سر عش تاختند آنجا در پریشانی تمام بحال کامیابی راه فتنه این خبر در کمر میرزا بیع و الدنون محمد مقیم ارغون رسیده و از خرسنه شان بتعجیل تمام لشکر شاهزاده و نکودریاد و نهم کشیده بسنجر کابل پیش نهاد همت ساخت بدیجانب خصت نمود میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت متمکن شده و دختر میرزا الغ بیک بحباله نکاح آورده و باین اعتبار در قبضه مدبع الزمان میرزا و میرزا الدنون در کنار آب آموبر بودند میان ایشان سید موجب اتهاج و فرح مزاج همکنان شد

ذکر لشکر کشیدن مدبع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و مانگشتن از کنار آب آمو بسبب نفاق امیر خسرو شاه چون صیت کیستی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در آفاق شهرت تمام یافت و بک جمعیت و اکثار و نشانی بسمرقند راه یافته مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا فاصدان نزد مدبع الزمان میرزا فرستاده او را بر محاربه و مقاتله خان غریب نموده و بعضی از شاه نیز الیمین ارسال داشتند از زبده او بک استعانت نمود و پیغام کند رانیدند که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آموبه رسد بنده با جنود حصار شادمان خلتان و بدخشان و قندز و نغلان یار و مدد خواهیم بود و در این یورش ملازم رکاب ظفر انتساب خواهیم بود بنا بر آن مدبع الزمان میرزا بسیل و رسایل تقدیم ایثار و زمین داور و فرستاده را مشمول وجوه انعام نموده و الدنون را در و در قلم آورد و مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه اسخدود را جمع ساخته لقبة الاسلام بلخ آمده تا در ملازمت موکب عالی مدبع لشکر او بک فتح ما و را النهر قیام نمایند میرزا الدنون را لوازم اطاعت بجای آورده و بسته تر از سوار جرار بجانب بلخ گرایند مدبع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه اختصاص داده لوای راحم بر روی روز کاشی برکشود و امیر خسرو شاه را تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر و الدنون فرستاده بغالمداد که در رباب آمدن بکنار آب آمو بتعجیل تمامند چون زمستان پایان آمد و حرکت آنجنود نواب شاهزاده موقوف گردانیده پس از زمستان کرسیاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف کوه سار صف کشیده مدبع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر سنه ثمان و تسعمایه با دوازده هزار سوار و پیاده جوشن پوش تیره کند آنقبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر عربشاه را که از سلطنه هرات فرستاده او را بدیدن کوکلتاش استمداد نموده حاکم ترمذ امیر محمد باقر که امیر باقی تخلص میکرد آنگاه در وقتی الحال با نجانب آب آمو تعجیل نماید آب پر آخت پیکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه مدبع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر و الدنون قراولان لشکر را بمعبر ترمذ فرستاده خود با سایر امرا و لشکر عقب روان شد و از وصول موکب عالی بکنار آب بتعمیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمودند که بنده دی معسکر ظفر اثر پیوندند تا اشاء الطریق بحال دفع اعدی کمک میکرده امیر سلطان حسین و قراولان امیر خسرو شاه و برادران او دلی بیک و پیر دلی ملاقات کرده فرستادن مدبع الزمان میرزا و مکتوب امیرزاده الدنون را رسانیده ایشان را توجه بارو دی علی ترغیب نمایند میرزا خسرو شاه بر عدم مساعدت تو فیق اطاعت فرمان حجسته نشان ظاهر گردانیده که هرگاه مدبع الزمان میرزا و محمد خان شیبانی فارغ گردد و شاید که بطبع ملکت میرزا سلطان محمود قصد من نماید لاجرم قدری متعلم بندمان آورده فرستاد تا بکنار آب رفته جنود او چون ایشان را بدو دی مدبع الزمان میرزا دیگر باره خلاف عهد امیر خسرو شاه را معروض داشتند فی الفور شاهزاده را بآب آمو به عبور فرموده بغارت آن حال عزیمت یاسه علی را آمده و تقریر او چنان بوضوح پیوست که بنا بر تشکر بعد نمیدر ستد لاجرم مدبع الزمان میرزا با امیرزاده الدنون طریق مشورت مسلوک داشته طی جیحون فرود آمد و بعد وصول لقبة الاسلام بلخ در چهار باغ امیر سیم منزل گزیده امیر شجاع الدین و الدنون را اجازت انصراف از رانی داشت خود آنجا بعالم نهضت مستقر عزم برداشت بدین جهة نقصانی تمام شوکت مدبع الزمان میرزا راه یافته نوائف فتنه دوی محمد خان شیبانی را بر آب آموبه عبور فرموده و کر فتنه که از خواص مدبع الزمان میرزا مظهور سید و بدان سبب محمد خان از آب آموبه در گذشته ببلخ آمد سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و خواهین او بک نسبت با و در رغبت تمام سلک تسخیر و فاداری او در آمده بلقب شاهی و اشرف دستور سلطان مدبع الزمان میرزا حاصل کرده خان فاجر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی بدو کردان شده التجا بفضل عنایت پادشاهی آورده و ما دام الحیات لوازم دولتخواهی تقدیم خواهیم رسانید سلطان مدبع الزمان میرزا بدان سید مزور اعتماد و فرمود تا او را مشمول انعام و احسان بگردان کرد و سید جناب سیادت آب منقبا با او بعقربان شاهزاده طریق اتحاد مسلوک داشته در خلوت بنان بیع و شای محمد خان بیکشا و او شاهزاده را بمبارزت او دعوت کرده با نواع مواعید فریب میداد و بجلادا و خواص مدبع الزمان میرزا بهیم سلطان بر لباس مشاهده لباس جهانگیر بر لباس قاقشال قتلغ خان امیر محمد باقر بک کلدی و او بک بهم اتفاق نموده بایدعیر بعیت گرفته که بهنگام فرصت و سنبه دغا نمایند و پای دولت او را از رکاب مخالفت مدبع الزمان میرزا نماند و ابواب خدمت گذاری خان بر روی خود گشایند و آن اشاء محمد قتلغ خان که سابقا بواسطه استیلای محمد سلطان کرد تخت پناه مدبع الزمان میرزا آورده بود و بنظر عنایت او را خود

حکومت قبیر آتا خلاف ظاهر گشته بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد قرا فاصد ان نزد خان فرستاده پیغام داده که هرگاه موکب جاه و جلال

آب آمویه عبور نماید بنده قلعه را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهیم یافت خان گیتی ستان بنابر همین عهد و پیمان از کنار آب متوجه گشت آب بتقدیم رسانید
آن جماعت مذکوره باتفاق سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا بجهت دفع بادیه [?] دهند خود را بایشان رسانند بخلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که بحضرت کرد آیند و در آن ایام
امیر محمد باقر ارغون تیر از بدیع الزمان میرزا رنجیده چند روز در خانه نشست و از ملازمت بارگاه تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان مطلع گشتند که آنجناب بایشان متفق است
باوی در خلوت ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بسمع رضا قبول نمود و گفت مطلب آنست که بستانیم تا این مهم تمشیت پذیرد و سخن بر این قرار یافته هر یک بجایی
رفتند اما امیر محمد باقر ارغون حقوق تربیت و رعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که نسبت بآن جماعت بتقدیم رسانیده بود بر آن داشت که حقیقت را برای سلطان بدیع الزمان معروض داشت
مطلب شاهزاده این سخن را بر غرض حمل نموده چنانچه می باید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو النصر پارسا فرستی تا بحقیقت
این سخن برای انور همایون واضح کردد آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسین علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسین علی را در یکی از حجرها
جماعت نشاند و در خانه را مشتعل نمود و خود منتظر اصحاب عصیان بود در آن شب بسماع حفظ آن جماعت در آنجا جمع شده بدرون خانه رفته در قضیه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند سید جعفر خواجه ایشان را
جلادت خان ... و کنند ... متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسین علی بخدمت میرزا بدیع الزمان رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان
دولت جهت مشورت محمد باقر ترخان در چهار باغ دیوانخانه مجتمع گردند بعد از اجتماع آن جماعت بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغایی و انش محمد ارغون و بابا کار ابو اسحق و آقا محمد باقر
ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید در آن ساعت آن مردم نمک بحرام را مقید گردانیدند و هر یکی را بیکی از اهل اعتماد سپردند و اموال و جهات ایشان را بحیطه ضبط درآوردند و جمله کنند از آن
شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و منکلی بیک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان جهانگیر برلاس و برادر محمد سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد امیر شاه
منصور که محصل امیر سید خواجه جعفر بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سیادت مآبست گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای بدیع الزمان میرزا او را بحبل کشیدند و مقارن آن خان
گیتی ستان از معبر کرکی عبور نموده بدیع الزمان میرزا از چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان عنان بکران بطرف کندز معطوف گردانید

ذکر طلوع رایت نصرت خاقانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پاییز سنه تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخته بنابر استدعای امیر محمد باقر
ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر موکب عالی جهت پیشکش کشیده منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را از آن طرف آب گذرانید و خبر
عبور خان گیتی ستان بچهار باغ ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان رسید بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت لشکر ایران رزم خواه مصلحت توقف ندیده بتوجه جهانبانی و سلطنت میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشت
امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی و امیر شیخ ابوسعید عراقی حسن المغوت نیز در شهر باشند و امیر قلیچان و امیر
عمر بیک و بکونک قیا بیک که داروغه شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره گرزیوان و چهار بیک رفته بقلعه الغ ملعاج شتافت
از الغ ملعاج عنان عزیمت بجانب غرجستان تافت محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داده روی توجه ببلخ آورد فوجی از لشکریان قیامت اثر از ازبک را بناحیه شبرغان گذر کرده چون
آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر قلیچان و امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیدند و میان آن جماعت و ازبکان جنگی هایل بوقوع انجامید در اثنای ستیز تیری
باسب امیر قلیچان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بند گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و بعد از آن رایات ظفر آیات خانی بکمال حشمت بر افق ظاهر بلخ طلوع نمود
امیر سلطان قلیچان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بتحصن قرار داده دروازه ها ضبط دروازه عکاشه بهمین جلادت و پهلوانی امیر علی و جان احمد قلیچان و امیر درویش علی کتابدار
سمت استحکام یافت و صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار را مضبوط ساخته و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و حسن المغوت و اتراک متوطن بودند
امیر سلطان قلیچان در مسجد ... رحل اقامت انداخت و مددکاری جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت از آنجانب محمد خان شیبانی با قریب ده هزار کس از سالکان مسالک
بیدلانی در برابر دروازه شتر خوار ... و جانی بیک سلطان برادر خود را برابر دروازه عراق تعیین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی
برج امرا و نوئینان فرستاد و بخشی ایلچی بشهر فرستاده امیر سلطان و سایر امرا و بدیع الزمان میرزا را بانقیاد و اطاعت دعوت فرمود و چون این سخن در سمع قلیچان جای نیافت بترتیب اسباب
قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از چند روز ازبکان چپر و طوره بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخته ... بخاک ریز مرتب گردانیدند و حکم خان سلطانی نفاذ
یافت و سپاه ازبک از جمیع جوانب شهر آهنگ ... و صدای کورکه و کوس خم طاق سپهر آبنوس را بخروش انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق آوردند و غوغای رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان ...
جوشنی شبرنگ پوشیده بر اسبی کوه پیکر سوار گردید و بقرب دو هزار سوار ازبک جبه پوش پیشاپیش او روان گشتند و چپرها و طورها در خندق انداختند بدروازه شتر خوار آمدند و مردم خواجه جلال میرکی
از اضطراب ... کرده دست به تیر و سنگ کردند و اصحاب ایشان را ... ازبکان ... بالا رفته تیر ... بخندق ... رسیدند ... تیر و سنگ منع نمود آنگاه سنگی بطرف دشمنان افگند
آن حجر ... بر سر ... خورده ... تا بخندق غلطانید ... سایر ... ازبکان ... سنگ آهنگ ... سپاه خان چاره منحصر
دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق ... و بر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج ... عقاب تیر مرگ ... آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد آسا بغرش
آوردند و ابواب محاربت و مدافعت گشادند بیت بباران ژاله از ابر بهاران ... از ازبکان شد تیرباران سهام ... دل گشته بخون ... و اگر چه
... از ازبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند ... ساختند اما چون ... عاقبت انهزام یافته از آن ...

شاک فوج بقصد تعرّض بخانی برخم سهام خون اشام و بضرب شمشیر عدد عالم فانی بجهان جاودانی روی آورند و بدین قیاس و نوبت دیگر چریک و رنگ در بلخ جنگ سلطانی
شنیده مانند و زوال محمی پیش نبرد بلا جرم مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکر مازا بدیشیده امراء و سپاهیان را مشغال ایران قبال ما سوگر فاند امتعه ارکان و تعلق مصون
میکشید و در آن اثنا شاهی امیر علیجان بندیر پا بگریخت کنار رود از شمشیر خارا فریاد برکشید و نام خود و فا هیگر دانید و چمعی از وکران خواجه میرکی یاران دیده و دیده ور ابرو نمودند و بر مخالص و محامد لوازم آنها
بجای آورده چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بکمیت تیغه چربت خوست کتاب صلح و صفا بگشاده با نوسیله آن خطه را بحیطه تصرف آورد
بهمان امیر دیوانه و پیش علی را که بعد فوت امیر علی شیر زمانی بست مستعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرده در آن دان که باجیر رایت خانی بپیوندد و صول بلخ اندا خت بحیث پیاده منتظر
ملوک طریق ملازمت اختیار نموده بقشه فرستاده پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری اسیر حدوزوال سپید سلطنت بوده مان چنگیز خان منتقل شده کشا ورا جره نماند مناسب
دانکه بر التقاء خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد لوا بلاج و عناد قدم نماند و بدست متابعت و وفای شهریار کشانید و چون امیر دویش علی با امیر سلطان سایر امراء اعیان لشکر
نموده لوازم اخلاص و رسالت بجای آورده و خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخن گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سال است که ما اعتقاد و دل رایت اولاد و احفاد امیر تیمور کورکان نصرت
و رفاهیت محکم دانسته ایم حالا بجود انکه مدبع الزمان میرزا با شکستی واقع شده موقت است که حالت الوقت با حضرت خان رجوع نماید لیکه بر آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله
آن دولت عظیم الشان را نابود انگاریم و شهر بارگاه بسپیل امانت بسپرده باشند مانند این خیانت بنحت تصرف دیگری گذاریم و حال انکه عنقریب خبر جلوس خاقان منصور با تمامی مشایخ بزرگوار
و سپاه خراسان بسامع اقبال ما رسد و خواهند تا خت بامیدة تایید آلهی توفیقات شامل شامی مهم شما نزا طریق الخواه و دستان خواهد ساخت انا آنچه خان کامکار برده که ذخیره یا تمام
رسیده و غیره واقع است زیاده از حد گمان خورد نی نمانیم چنین یکساله ذخیره از ما نیم چنین سخن آن بود که در آن ایام در آرزوش بسیار بود و کوچه و بازار بلخ انباشته و روی بگاه عدم آورده بود القصه
امیر دویش علی چون این سخنان استماع نمود بهت که کسی بوسطه ابواب شهر بر روی محمد خان باز نخواهد کشود باز گشت و آنچه دیده بود و شنیده بعرض خان رسانید و خان را وسط همان سپاه
طبل رحیت کوفته از آب آمویه بگذشته سبز قندشا فت نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت ما در مدت محاصره آنقدر ذخایر آنجا دیده ایم
و رنگ و مظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوانکرد و نباید بر آن و رباب تاریخ آن حادثه خانه سخن گذاران قطعه و رسک تحریر آورد تمام شهر ویران گشته و چنگ

از آن شد باعث بانی بلخ ذکر شمه از حال مدبع الزمان میرزا و آن او ان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک درآن ایام که محمد شیبانی بساسانی بعید
خطر استقرار ایشان نمیان بحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود و چون مدبع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدره خود تحصن مینمود و چند نوبت رسل و رسایل سپاه میرزا علی فرستاده و کیفیت بیعاد انشکسته
قیامت تازه بذکر تشریح داده استمداد کرده خاقان منصور چون از رسیدن رسال مدد دسم تغافل و اهمال بجای آورد و امیر عبد اللطیف خان تبار و امیر ذوالقاسم
تخشی الخوجه و دیگر امرا و عیین مرو الرود بسر حد مالان رفته رحل اقامت انداز نه و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و مدبع الزمان را بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بجمعیت تمام متوجه
با تمام ستان آنجا بیابان بهانند چون سلطان مدبع الزمان میرزا را آمدن سر در دین سپاه سبزه و یا حین بعضای شیبک و سپاه با ستین کشیدند آنجا کوچ فرموده صحرای جرجان را محل نصب
و اهی خطوط انتظام کرده و اللیان تره امیر خسرو شاه و فرستاده و کرت امرا و اسلوک طریق موافقت و صوت نموده و در رباب استمداد و جهت دفع و رنگ مبالغه فرموده و بار دیگر امیر خسرو شاه ظاهر
التماسها کرده بلده تعهد و امیر ولی بیک را بملازمت شاهزاده فرستاد و مقرر انکه چون مدبع الزمان میرزا بحضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد و کوکه بنسبت بدیشان تصدی نمایند شاید خود تیر اشکر های
بیعادا از حصار شاه و مان و سلطان قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی نزول کرد قبل از انکه بخدمت بوسی مدبع
الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده پیغام داد که شبی باردوی ما ملاقات نموده و از ما سیاست شاهزاده ترسانیده تا فی الحال طبل جیل کوفته هم عنان بشیر خان شتافت و عمر بیک و آن بلده
را تصرف خواهزاده پیش قبایک بوشتوقف نشده امیر ولی بیک عنان بکران تعذر نافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که مدبع الزمان میرزا در بلخ و توابع رایت اقبال بر افراخته
بود خواجه نظام الدین محمد بن خواجه شیخ محمود که خواهرزاده او بود زمام حل و عقد امور مملکت بکفایت و دهاء او مفوض بود و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوجیان مهر داده و آن امیر و دیگر امرا بدین
مقتضای رای خود مصالح انجام میکرد و مدتی بر این منوال بسر میبرد و زبان حال بر تکرر قندز بار اگه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص سنتشام نمیرفت در آن وقت که در زاهی جیحون
بسیر و انتظامت بر افراخته بود امیر سلطان بایزید امیر جهان گیر بر اس را بر تربیت سلطانی فراز ساخته و در آن ایام که امیر عمر بیک را تبدیر و سر دوهم بر آن ایام خواجه نظام
الدین را بر مسند وزارت انتظامیات شد بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخول امیر سلطان بایزید خواجه محمدی خیار اقتدار و استیلا امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد و دیگر بعضان
نماند و سلطان مدبع الزمان میرزا بخلاف بشیر بعضی از مهمات رایشان فیصل نمیداد و نیاز آن عمر بیک شعار با خواجگی خاقان منصور ظاهر ساخت و صدای مخالفت در انداخت در آن
که میان ما طن اهل نفاق یک بود امیر ولی بیک نزا ضلال گرده علم نصحت بکنایت بشر بر افراخت چنانکه شرح این صورت و روی نمود مدبع الزمان میرزا امراء ارکان دولت با
ساخته در باب حرکت بمشکون مشورت فرموده و اکثر امرا اتعاقب امیر عمر بیک را دشوار بحر متعذر شمرده در دفع و دیگر خواجه ناصر الدین ابو نصر خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه
محمد پارسا که در بعد بود بحضرت فرموده و دیگر امرا نیز خواجه مذکور را بعد از فتحات با میرشیبک لوازم نصیحت مرعی داشته عمر بیک ثبات قدم ورزیده و در رفع
و دفع آن مدبع الزمان میرزا قاصدی بر مین راه نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی سریع الحال از جوجان بطلان جال تو جه برکب نخواهد کرد و تا دفع امیر عمر بیک فتح شیرخان را توقع
نماید و بعد از آن بمنزل کرچه رفته عنان بکابت جیحون تافت و بدین کیفیت مخالفت امیر عمر بیک و کدام ایام تقصان تمام بسپاه مدبع الزمان میرزا راه یافته بود و احتمال قریب شصت کس بعضان

اطلاع یابد از آنست که گذشته مذکور گفتار باشد و ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالی جناب و مراجعت نمودن بسبب عرض مرض در منزل ترنآب چون خبر تحصن امیر عسر بیک و شیرخان و توجه میرزا بدیع الزمان صوب چمکتو و بهرات بخاقان منصور رسید و موفور عازم کنار آب شده و به خیال انکه شاید امیر صید وحشی را بدام طاعت در تواند آورد و آن سپهر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل بر حله ترنآب لشکر ظفر مآب ساخته و آن موضع بحسب تقدیر مزاج عالیش تغییر پذیرفته بود و سقیم گشت و صحت بدن وی در نقصان نهاد و کار از نهضای آن فزونی درگذشت و حکما و سیما نفاس اطبا هر یک فتیله بباس آغاز و تب افزوده و به شیر به شاسیده و نوشانیده و آن را بر ضد طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آورده خواتین پاکیزه آئین و شاهزاده گان با تمکین و امراء و نیشان اخلاص و اقتران صلات و صدقات بسیار دادند و کوشش بسیار نمودند و از حضرت اله العالمات سالمات نموده زبان به التماس گشادند و پس از چند روزی سالت اصحاب دعوت فراجاب رسید از ارشاد و تنزل بین القوسین بشفا و جمعیت للوشین بشفا حاصل شامل حال خاقان عادل گردید و دعای اهل عبادت بلا کم و زیاد رسید و نهضت مرض بر نهج کوتاهی و ضعف رو به فزونی نهاد و آن سپهر سیرت توانائی یافته و بر طریق اخلاص نهاده بملازمت شتافت خاقان منصور و دریا بدنبال ایشان امیر سلطان بایزید را بگرفتن او مامور ساخته و به نواب بارگاه سپهر اقتدار مقام فرمود که اگر حضرت خاقان فرجام و انام این مهالک سهیل گردد از تیغ آب عفو و مرحمت فرو شوید و حضور سادات و علما و مشایخ و ارباب السلطنت برات لوازم عهد و پیمان و میثاق آرند که قصدی نمایند و شر طاعت و گوش کشیده و پیاده سپهر اعلی می آیم و عاشیه متابعت به دوش گرفته در ظلال عاطفت او زوال می آیم چون سپهر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالی جاه رسید و همان بدیع الزمان میرزا را بعرض رسانید آنحضرت متبع و مسرور گشت و مسرعی بهرات فرستاد که سادات و علما و مشایخ و ارکان دولت را بر امراء و وزرای همایون ساتند التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند و در آن اثنا خدمتگار آغا و بعضی از امراء نواب بایشان بخارا طر رسید که اگر ایشان مصمم اند بتوجه شمه از ضعف مزاج عالی باقی است مظفر حسین میرزا با یه سریر خلافت شیر آید محتمل است که اکثر لشکر بسایه لوای کشورکشای او التجا بنمایند و کرخدمتگاری بر سیاق سته موافقت و بیعتش از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده و ان مخدوم مسموع قبول یافته خاقان منصور سپهر سلطان بایزید را بحضرت معاودت ارزانی داشت و اجابت ملتمس مطاوعات را در خیر یافته بجهت آنکاه رو دوی همایون بطرف بلده هرات کوچ کرده خاقان صاحبقران مصحوب سلامت مستقر سریر سلطنت رسیده و لوازم لطف و مرحمت بجای آورد و ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از اله مورد بظاهر شیرخان و باز آمدن امیر عسر بیک باستان اقبال اشیان دران ایام که سپهر سلطان بایزد زوگار خاقان منصور بارد وی بدیع الزمان میرزا رجعت نموده بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض نمود شاهزاده دیگر اندیشه فرو رفت که آیا کلید مملکت از خاندان سلطنان عاندان پیشداری کدام یک از شعبه گان پاک نهاد و شیرمردان کدام یک از شعبه گان ناپاک نهاد خواهد گشاد و رقعه شیرخان مختصر گشته بود که بچه طریقه از طریق غاکه گذاشته و بکجا وداع رسانده مقارن آن مبشری خجسته مقال از سرخس و امرود و النون رسید و زبان آن جناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص با برخی طلاع اقتدار سپاه و زمین دار و زواده و غور و ساغرود تراکمه را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شیرخان انعطاف داده و بعد از انکه غرض مستوهن حاصل کرده بعرض رسانید که لائق دولت روز افزون انکه موکب همایون نیز طرف آن بلده نهضت نماید و تا هم مخالفان فیصل یافته دست متعدیان آبای اولاب قتوحات متناهی بر روی مطار زمان آستان پادشاهی برگشاید بدیع الزمان میرزا بعد استماع این بشارت بدین چهره فتح و نصرت واثق گردید و از اله تمرد و حرکت آمده عنان بکران بصوب شیرخان منعطف گردانید چون باجه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده بر تو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیرود النون از آنجانب رسید و امل فیاض را بلب ا مقبول ملثم گردانید و امیر عسر بیک از قرب وصول موکب عالی و باز آمدن امیرود النون و قوف یافته خاطر بر تحصن قرار داده و بر برج و بارهٔ شیرغان متحصن شد و ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر افراشته و سپاه و جلادت انتما را کمل ساخته صباح روز چهارشنبه از یورت سه شنبه به ظاهر شیرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر و دای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عهد گاه آن بلده نزول اجلال کرد و امیر سیدی احمد میرزا از در رسیدی امیرود النون و آمده و سایر امراء و لشکریان آن بلده را در میان گرفته دآب خندق را بطرفی و بکرا فکندند و جهة پرساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیرود النون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عسر بیک بار دیگر در سلک سایر امراء و نیشان میرزا بدیع الزمان تظلم یابد اصلا اجازت حرب و جنگ و خصومت انداختن نمی داد و پیوسته جهة تمهید بساط صلح و صفا خاطر خلق سخن از ان تراز امیر عسر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد و شد امیر عسر بیک با میرود النون پیغام فرستاد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با سعده وی چند نفر ملازمان به بالین قلعه تشریف آورده و خاطر را باسانید قواعد عهد و پیمان بگشند و رواهای شیرخان را بسان ارباب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میکشایم و بستر و بیشتر بملازمت شتافته طریقه تحقیق کاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیرود النون این التماس با لغزا جابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شیرخان گردید قبل از انکه پای در رکاب آورده و میرزا بدیع الزمان منزل جناب امارت تشریف برده و دلتر زمان بجناب ایشان نجا طر رسید که اگر آنحضرت بقدم غیابت و بنده نوازی بقلعه خرامد میسر سلطنت امیر عسر بیک با انتفاع خاطر فیاض امید دارگردد و مدتی آسوده و بحصول مقصود و نیل خواهند بود و اینمعنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صواب دید میر صایب تمیز و رگذشته و همعنان امیرود النون بوده و سه خدمتگاری عازم شیرخان گشت امیر عسر بیک چون این خبر شنید نقطه نقاره بشارت باوج سپهر داده و رسانید و پل و دان ساخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی قلعه شتافته و امیر عسر بیک شمشیر بکردن و کفن اندوده و صحت معاودت بسالبوس ریافت و زبان عذر و استغفار کشاده و بدیع الزمان میرزا و قزلباش عسر آتش با آب عفو و اغماض فرو نشسته او را بدیده بینیت و احسان نگریسته و بار دوی اعلی معاودت نموده بجانب وزیر خاطر شیرخان کوچ فرموده و مدتی سه شنبه بازار مضرب خیام همایون شهریار گاه گشت صباح سعده مبجر امیر

روز دیگر امیر عزیز بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد بکنار رفت ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی چون مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت ربیع الزمان میرزا با عاطفت بیکران و امرا بجناب باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابو الفتح محمد خان شیبانی شریط مشورت بتقدیم رسانیده و بنا بر تصویب اصحاب رای و تدبیر خاطر دریا تاثیر بر آن قرار داد که امرا عظام شجاع الدین امیر ذو النون ارغون و امیر ناصر الدین عبد الله بیک و علی خان و اسفندیار ترکمان شاه منصور را امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که دانند و تواند استمالت داده مطمئن گردانیده بارد وی اعلی رسانند که استظهار سپاه عمالکی که در تصرف دارد و بک تسخیر پذیرد و امرا سپهر اسوار عازم قندز شده مشورت دراق تدبیر حسب الحکم و بر وفاقت استقبال روان گشت و سیم در آن ایام مرد و زاده شیخ حسن ابی وردی راکه در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعرض خاقان رسانده بخصال رسانید علیه عید و پیمان نماید که هر گاه آن حضرت بخجسته همت اله بر گزارشاد عنایت و التفات و تربیت و رعایت بازگشته موکب عالی از شش نهاد بازار آنجا نخاب دره خرد حرکت آمده امرا عظام که متوجه قندز بودند چون بکه و متزل قطع نموده بقندز رسید و خسرو شاه را بر توجه امرا عظام مطلع گردانید خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشته متوجه کوستان شاه از سر سنگ و درگذشت چنین مقال که در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از نمالکان بسالک پهلوانی عزم نزدم امیر خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد امیر خسرو شاه از کیفیت واقعه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک قرابتیان انتظام داشت با فوجی از سپاه بر سم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالنگ سراپای از آب گذشته محمود سلطان رسیده و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کف عبد الرحمن بیک خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان حرکه در محلی که امیر خسرو شاه در قندز بود بشهر در آمده بدین بشارت تمام محال قندز بامان راه یافت امیر خسرو شاه بر احوال آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده با وجود ذخیره بسیار و قرب حصول امداد کیا غان تمالک از دست داده قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوستان آورده امیر شاه منصور مرحبت فرموده و متزل حلم امرا عظام رسیده صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از مکال غیرت و شجاعت فرموده که شهر چنین معمور را تصرف اوزبکان گذاشتن و این موضع را بر افراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران نیست بلکه موجب ننگ و عیب است که قندز زود بهوا در آید تا ما زنده ایم تصرف محمود سلطان نگذاریم و امرا مطاوعه کرده بمضمای این عزیمت امیر ذو النون اتفاق نموده آن شهر پرشده خاطمنا عت بیخ تمکن کرده او روع خود را بطرف روی اعلی گردانیده بر قصد عزم داشتند که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانیده و خبر یزان شدن خسرو شاه و رفتن آن جناب بقندز عرض کرده التماس نمایند که موکب عالی نهضت فرموده تا ملک آبا و اجداد بی ممانعت و مدافعت بتصرف محمود سلطان در آید و این ضعیف را که بجهت استمالت خسرو شاه و تمشی امیر ذو النون راه عزیمت بشت نمود و سلطان ربیع الزمان میرزا فرمود که هر گاه که خبر در آمدن امرا بقندز مسموع گردد با جناب مفوخ خود شتابد و چون امیر ذو النون در نظر قندز نزول فرمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر و در خاطر صغار و کبار را بتابعت محمد خان شیبانی مایل کرد انیده اظهار وصول محمود سلطان میکند با شهزاده و سپاه و امیر ذو النون قتالصلن بیخ بن ان تزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده پیغام داد که مناسب چنان است که در وازها بکشایند و سپاه را بشهر در آمده اطراف و جوانب را مضبوط گردانیم و بمعاونت عنایت آلهی مساعدت دولت پادشاهی در دفع و زبکان کمال شهامت و حراست بقدیم رسانیم مولانا محمد امین بیخ با سمع قبول جای ندا دو در مقام مواخذی محمد خان باسیخ دم بود و در دروازهای قندز را کشاده بنا بر آن امیر ذو النون با سایر امرا بجناب اردوی اعلی حرکت نموده و در دروازه جز لفز لاقات ربیع الزمان میرزا افاده نشده عنان قندزیان را عرض فرموده و بدیع الزمان جان کاه بخصوص بهتر ضای خاطر بزرگوار دست غرم توجه بجناب مزبور کرده و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا در بیخ بیرون آورده بمسقر معهود محافظت آن بلده بنیروی شجاعت و بهلوانی امیر سلطان قلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شیرخان بر افراشت و بعد از وصول بجوار جان نام حکومت آن ولایت را بگفایت و جلادت امیر علی خان ولد امیر عزیز بیک داده او را قلعه شیرخان فرستاد و خود با تجکیر بالتمک نیکی شافت و در آن منزل آخبار بادر وی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و عطای که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم شده بود بعرض رسانیدند موجب از دیاد تضیم غریمت آنحضرت گشته قضای همیشه از زمین مقدم همایون پیاده نظارت یاغی ضعیان رسانیده و در منزل بیرخسرو شاه بسعادت ملازمت سعادت یافت و بر تو آفتاب عنایت و عاطفت بر دولت احوال سمو فوالا اضافت یافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و بتفصیل این روایت بعد از محاربه شیبانی خان با محمود سلطان بزبان خامه سخن دان خواهد گشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان خوانین جالی شیبانی و فرمان فرمائی بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد خان شیبانی

در اثنای که پادشاه مرحوم مکان کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ کورکان متوجه دار السلطنت سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت بعصیان بر کشوده با انکه جهان بکام میرزا لبسان دولت و اقبال زوی بیاشته بود سر بسودای اسم سلطنت بر دی اطلاق منهمک و بنا بر علی بذا چون پادشاه اسلام پناه بسمرقند رالشیبانی خان باز گذاشته و بتملای بر ممالک بدخشان روشناس مسیر نشده و بتاسکنت شتافته و چند گاه بشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده بمحنت محاربه و محاصره بر آسوده سلطان محمود خان با تفاق برادر خود سلطان احمد که بالجه خان مشهور گشته بهمت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشیده و ان مملکت را بسلطان احمد تنبل تسلیم نموده پادشاه جهان مطلع سیار و این عزیمت را خیر وقوت بفعل آورده و بتاریخ سنه ست و تسعمایه با سپاه فراوان بصوب اوشنا قبل از انکه بقصد مسخر دست دیگر دی قصد کند شیبانی خان با لشکری بعده قطرات سطار آن در رسیده و بهمان منزل تلاقی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق ملا قا بحسب تقدیر خانکه الجه خان بر دست او زبکان اسیر شده و پادشاه جهانبان عنان بصوب بعضی از ولایت خود تافتن انعطاف داده و بدیه امیر شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر بر دشنی فزده قاصدی جهان پوی با دستگاه تو تمام

فرستاده بمغولان اتحای پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان را دست آویز گرفتار کشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه آورد و اگر شما را تمنا آنست که نایرهٔ غضب قیامت نهیب خرمن حیات کرمخان را بتحریک و اغوای شیطان طغیان بر باد فنا ندهد باید که یا بلندزاده کریزمانی آنید و خان علی شان یا دوشه روزی نگاه داشته بعد از آن خصومت او که بهر حال بخود توجه خانیه و رشته حیات ایشان بر وجهی که در ضمن حکایات اولاد جغتای خان نوشته شد منقطع گشت بعضی ایلات خان شیبانی مثل شیبانی و مشیرو و مشیر رقعه کشته سمرقند را با الملک ساخته بر پادشاه محمود سلطان بستور سابق لوای حکومت برافراشت و ایالت ماوراء النهر و ولایت سلطان محمود خان و الجه خان با عمام کوچی خان و سوگجک سلطان که والده ایشان دختر سلطان یونس خان و همشیره کوچکان بیگ تعلق گرفت و منصب ارو کلی شاه بیگ یا میر یعقوب که در سلک ظالم امرا منتظم داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر ملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان عنان بکران صوب مغولستان منعطف گردانید و یکدو روز در وطی مسافت اوقات گذرانید بوضوح پیوست که نوجی از تماندان دهانه دره راکه در آن راه و قهست مضبوط ساخته اند و بجبال دست برد پای جلادت مستحکم کرده و تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از مسلک آن طریق احتراز واجب انسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا خان توپ بطرف مزینه الرجال قرمدافت حاکم آنولایت امیر محمد باقر کما ینبغی اعزاز و اکرام نموده بصوب موکب همایون بپذیرائی عظیم و ضیافت با بسلطنتی پیش آمد تجدید شتافت انحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت و دولت باشد با وی بمشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض رسانید که چون محمد خان شیبانی بجانب ماوراء النهر استیلا یافته و عشایر تفرقه و پریشانی بصفحات حال ایست سپاهی حضرت پادشاهی را یافته مناسب آنست که چند روزی بار و بکار گذیره کار و سازیم و بجانب کابل نهضت نموده از حدود مملکت او نیک و رانداز یم شاید که بر اکرین بیدگ طریق مدارا گزین پیش گیرد و اشتعال که بخیدیمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه باین رای صواب نما متصور شمرده در شهور سنه عشر و تسعمایه روی توجه بجانب کابل آورده و بحسب اتفاق موکب عالی بمنزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود و لامحرم جناب امارت مآب تحف لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نمود و بمعاونت تعجیل قوایم سریر سلطنت در یافت بعد از زوزی چند که وارد وی عالی ساکن بود و اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال ملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه استقبال فتند و حلقهٔ عبودیت در گوش کشیده و غاشیه خدمت بر دوش گرفته جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید و نیات مستوهم گردید و شبی تمام بر اق حیرت گذاشته بادوسه نفر قرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اوردوی بدیع الزمان میرزا افراشت زیرا که او را در هیچ طرف دیگر پناهی و در هیچ جانب راه امکانی نمانده بود آمی بر هم آمدم که شوی از همه فارغ و آن لحظه اگر نه زمانی چکند کس و در قصد همه چرسید که امیر خسرو شاه بخدمت پادشاه عالیجاه میرسید و بدیع الزمان میرزا نیز از مکارم اخلاق جرایم سوابق و لاحق او را نادیده و تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا میسرزده النون و سایر امرا و ارکان دولت که استقبال امر فرموده و خود را نیز اورده گی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمده شاهزاده و امیرزده النون امیر خسرو شاه را در آغوش سعادت کشیده و بسوس سانیده آن عالیجاه را که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و چون از بدیع الزمان میرزا بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسرو شاه بصرف داشته خیمه و خرگاه و سپان اسوار و شتران بار بردار و استران کجاوه و قطار و فرش و ظروف نقود و اعداد و انعام فرمود و امیرزده النون نیز برکات لایقه و منسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو پناه طریق شورت مسلوک داشته عزم ملاقات خان خجسته صفات مصمم گردانیده و نیمه کوچ کرده و دران نزدیکی چکیتو خرگاه بذروه فلک مهروه رسانیده

ذکر وصول موکب شاهی بظاهر بلده کابل و مفتوح شدن این خطهٔ ارمخص عنایت خداوند جزو کل چون نسبت پادشاه بابر بنوال ارادت شنشاه منفرد و بر استقلال منعلق ان بود که از فیضان انعام جدل جهان خسرو انوز ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت حضرت فضلت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن فروزنده جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر همه احوال مرکز کنان نکبت کابل تابان حضرت آرد مهر که جان کسان جوانین مغول آستان شیبانی و پناه لطف و رحمت خویش از سرو تشمنان و اندیش محافظت نموده و قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان سانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه کامکار بتایید ربانی موجب خلافت و کشورستانی امیر سریر اقبال خسرو شاه فوی گردانید لهذا پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده رایات ولایت ستان عزیمت طی مسافت کرده فضای آن بلده از مین مقدم همایونش فضایت گلستان ارم پذیرفته امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت صولت و سهم تحصن کشت و بعد چند روزی که بر محاصره بلده مذکور متوطنان آنجای اطاعت کشور کشایان شده و کار مقیم از صبر و شکیبائی در گذشت فاصدان بدرگاه پادشاه جهان رسال داشته طلب عفو و امان و مسئلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرد خان بصوب کرسی دولتمند گردانیده محمد بابر پادشاه بنابر تمس محمد مقیم جواب داد که اگر ابواب عناد مسدود گردانیده و در وازهای شهر بکشاید چنانچه باید و شاید دار عایت فرا دیده محمد مقیم بولایت پادشاهی سپرده و اگر نه کابل خراسید و شرف بساط بوس دریافته و پیشکش کشیده محمد بابر پادشاه عهدنامه را بعنوانی خجسته و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته باتمامی نوکران و ملازمان امیر اق و سوگجک و فرزندان و همشیره زادگان و متعلقان متن و وطن بلوف و زانی داشت حضرت پادشاهی موافقت تایید و معاضدت توفیقات ستایی خطهٔ کابل و توابع و ضافات و ضمایم و محلقات انحدود آورده و معمور و آبادان گردانیده طوایف مزارعات ساکنه پایمال جور و عدوان و دست تجاوز ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید علم عدل و انصاف بلند پرتو لطف جهان تزند کابل از عدل آن خجسته سرشت گشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید را فضل و هنر شد فضل و عطای او بیرو

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات و اتفاق امیر شجاع الدین ذو النون و امیر خسرو شاه با مید لطف و عنایت خاقان علی جاه چون حضرت امیر خسرو شاه ملاقات بدیع الزمان میرزا

آن قرة العین سلطنت اشتیاق ملاقات حضرت خاقان اعلی استحسن شمرده و امضای این عزیمت متضمن صلاح دین و دولت دانسته و زبان حال مضمون این مقال را گرد چو عاشقان بوفا جان و سپند و پیش امیر بست که تا تیز رقدم باشیم بدیع الزمان میرزا از چمکچیهای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و بسرپل تاماین بجانب لشکر مقدسه غیاثیه درحرکت آمده و خسم نصلت میرزا بدیع الزمان و امیرزه والنون و امیر خسرو شاه بصوب دارالسلطنه هرات شتوح یافته خاقان منصور بغایت متبهج و مسرور گردیده رشادی بلغوه خت و پیش خان چوبل و بهادران نخجه بندآن و بجهت اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان و جناب شیخ الاسلام عزالملة والدین ابن جمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوزید پوران و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بسمیر خواب بین بود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر سیف الزمن و قاضی صدر الدین محمد یا مرکه خلاصه مشایخ و سادات و علماء و فضلات ممالک خراسان بودند مجلس فیض بخش طلب فرموده و حضور ایشان بهت مصحف مجید و کلام سنجر نظام سبحانی نهاده و قواعد پسندیده از الفاظ ایمان موکد گردانیدند که نسبت بدیع الزمان میرزا و امیرزه والنون و امیر خسرو شاه قصدی نکنند خاطر عاطر سلطان نکذارنم و درباره ایشان غایت شفقت و عنایت تقدیم رسانم آنکاه آن نیچ بزرگ رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابنده و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان نامبردکان سازند و بمضمون غیرت با مضار سانندهٔ کابر عظام ذوی الاحترام متوجه طازمت شاهزاده کردون غلام کشته و لشکر مقدسه غیاثیه آن حادث فایض شدند و هریک شکیش لایق کشیده کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض کرانیدند و میرزا بدیع الزمان نسبت آن نمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بظهور رسانیده بوثاق ایشان تشریف برده و بمراسم مجاملت فاخره و انعامات باهره نوازش کرده عهدی مقصد آورده و چون دو دل با دوام دولت و اقبال دست اتحاد و اتفاق بهم داده خود عهد علیا حدیقه سکیم آکاه بر سر تقبال ایشان شتافته و بمجرد ملاقات علو مدیع میرزا ملاقات موجده و غیاث الفقار کربن الجانبین حاصل بود آب الفت و موانست فرو نشانیده و تاکید بمبانی محبت و اتحاد سعی فرموده و در روز دیکر که بازده هم جمادی الاول سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ جهان آباد متوجه ملاقات فرزندان سعادتمند و خصال حمیده و صفات کشته بدیع الزمان میرزا از باغ بادام تودر حرکت آمده بوقت نماز پیشین بالحی عباس آباد که نیم فرسخ از قریه کنج پایان تر است از مضافات آن زیر بیرق سلطنت غیرت سای سپهر اخضر کشت و بدیع الزمان میرزا چون چشم بخت و اقبال خود را بجمال عالیشان آراسته و خجسته شیوه را باب جرایم رو مال در کردن اندازه دو سه نوبت زانو زده شرف پای بوس پدر یافته خاقان منصور از شادی بسیار بصورت و قبت فرزندان سعادتمند فرزندان دلپسند و آنان از مصاف دشمن و میرزا بدیع الزمان بکنار آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فواره دیده استظار روان کرده اشک مدتی پیرو سپر و آغوش یکدیکر بسر برده نازها بکار بستند و حضرت خاقان غایب مهربانی بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در هیچ منکر نشسته کاهی بدراکال تعلق در روی پسر نظر فرمودی کاهی بپسر تواضع و خضاره بخاک راه سودی و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علماء فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین والنون و امیر خسرو شاه را بشرف دست بوس خاقان عالیجاه رسانیدند آن دو امیر زاده غایت انفعال و خجالت بین الخلاص و خدمت بسیده لوازم خلوص عبودیت ظاهر کردانیده خاقان منصور ایشان را بنوازش سرافراز و مفخر ساخت و مضمون کلمه لامتریب علیکم الیوم بزبان الهام بیان رانده بتملی خاطر ایشان پرداخت آن جمع مقصد کامکاری بزم خرمی و عیش تشنه ابواب فرح و سرور فتوح و تجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی مطی نام از زندکانی برکرفته رایت شادمانی برافراشتند روز دیکر که منهم سازان آن قضا و قدر تخت نشین بخرو شید خاوه را بجانب شهرستان سپنج خرکشیده نه ظلمت شب مفارقت سلطانان ربیع مسکون را مضایقت و نه وحشت مصاحبت سایه حضرت خاقان بخجت روان سوارشده تا هنکام نماز پیشین بمنزل کاه آغاج نهاده شاهزادکان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان پیش آن حضرت روان شده امیرزه والنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ بحرکت آمده و در آن دو اصناف فرق انام با غلبه تمام دشت و صحراء کوهسار افرده کرفته بودند اجتماع خلایق از مرد و زن و ضیق طریق بر تبه بود که در هیچ عید و نوروز ناندان کسی شاهد بچشم بود و آن و ذکر کثرت خاص و عام زبیاهی از دحام عوام در آن راه را تنکتر بسته بود رحل خلایق نهیج بسته بود و خاقان منصور در عین فرح و حضور باین ترتیب آئین از راه خیابان بیرون پل الجل که بناکرده مهارا نخضرت هست رسیده شاهزادکان عظام و امراء نوئینان ذوی الاحترام پیاده کشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در پایه پیش تخت روان آن حضرت بالجمله کرفته امیرزه والنون و امیر خسرو شاه در پایه پیش تخت خویش بخجت بار دادند و بعد رسیدن شریف آباد و نزول سران عساکر پیاده و شتابان چاپخچی پیرامن ماه تابان خلایقی که در آن مقام حاضر شده و در حال نخجه مثال خاقان منصور را مطرز از شاهزاده آنحضرت غریبا و برآورده لوازم دعاوثنا و ساینده و بجهت سابقت عین الکمال آیت ان یکاد برزبان کرانیده نکاه خاقان عالیجاه باشارت جهان آراستاف منزل امیر طلیشیر من مقدم بدیع الزمان میرزا انضمام پذیرفت و بمرکب زمرد و مقام بجهت اقراکه جمله ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در نخجه بسر برده از نخجه راه برآسودند کفتار در ترتیب مئون امراء و نوئینان جشنهای خسروانه جهت شاهزاده بدیع الزمان و خصومت ترجمت مابین امیرزه والنون بطرف قندهار در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت اراده شد لطوی نموده و در هر مجلس انواع احسان و عاطفت در باره شاهزاده عالیشان بکار آورده و امراء صدور و وزراء خواص آنحضرت بانواع فاخره پوشانیده و ایضا ابوالمنصور مظفر حسین کورکان جنه برادر بزرکوار امرای مخجسته حرش خسروانه ترتیب نموده لوازم کشیدن پیشکش معهود داشته و تاکید مبانی اتحاد فرود امیرزه والنون بسعادت الدین محمد ولی بیک وزافرون بیرزمی غایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا بمنزل خویش دعوت نموده نازی دلپسند و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم مدیحکاری بجای آورده و برین قیاس سایر امراء ارکان دولت و رسم اخلاص تقدیم رسانیده بوجوه و تحوایی مهرداری طریق عرض نهاده شاهزاده عالیشان ظاهر کردانیده چون امیر شجاع الدین امیرزه والنون را غضه داشت که سیاه حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بنسبت میرزا شرف محمد مقیم هندی اندیشیده و خصومت بدو بلغه منضبط کابلستان بود بطرف قندهار روان شدن داد و نهندیس که در هرات بموجب اجازت طلبیده مستمول انعام و احسان بکانه لالت خویش نهضت نموده و سلطان بدیع الزمان و آن امام که در هرات شریف داشت صلابت میرزا بالنهایه بکمال امیرزاده سلطان حسین که بجهت بیعت عزم خود بلند بسلطان سکیم سریر بجمال انتظام داده در رفع فتنه و فساد سادات عظام و قضات فخام قاضی ختم الله تعالی عین کلام ما یجاب قبول

اقدام فرمود و باین خانه رسیده مجلس سور و سرور ترتیب یافت و فروغ جام باده کل عالم را بروجنات حال شاهزاده کان عظام و امرای عالی مقام تافت و بهم در آن اوقات خواجه محتشم صفا
افضل الدین محمد کرمانی که کمال اختیار و اعتبار و پایه سریر حضرت خاقانی که سابقا مرقوم کلک بیان گشت و شرح زندگی چند مرتبه رفته بود و در گذشت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
با مراد و زراء و سادات و مشایخ و غیره جنازه ان خواجه عالی شان را مشایعت نمودند و بخاک سپرده و در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بودند بخاک سپردند و چون بامر تقدیر با انجام آجل
خاقان منصور تبار غفران مسیر مسافر الدین محمد دل بیک تحقیق حیات خواجه مرحوم فرمان فرموده تمامی اولاد و اقرباء و ملازمان و فیضان ان جناب را بقید نجات او دند کهتا روز ماموریت شدن شاهزادگان از خاقان
شده خواجه شهاب الدین سنجی که با خواجه افضل نسبت سببی داشت بهمین اهتمام و منصب صدارت یافته بود و شهاب الدین محمد ثنائی که ایضا بسبب قرابت آن جناب بدیوانچه وزارت گذشته منصب سپاه
امیر نظام الدین علیشیر بضبط آورده و رنبه بلا اقاند چون آنچه دشمندان فروه او رند محصلان حسب الحکم ایشان را بقید نجات او دند کهتا روز ماموریت شدن شاهزادگان از خاقان

برفتن بکنار آب مرغاب بلنبت مقابله و مقاتله شیبانی خان و رفتن خسرو شاه بصوب قندز و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا

سلطان بدیع الزمان کز ایام دستان و سلامت خاقان عالیشان بسریر و خسرو ثوابت و سیار از منزل خویش سعادت جلیل استقال کرده روی بسوی خانه مرام شدند الانتظام آورده رای عالم
ارای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده علی جناب با اتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از قوینیان و امرای کبار کنار آب مرغاب با محل معسکر ظفر قرار کرده و الکای محمد شیبانی خان بست
کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت سلطانی عزیمت کرده و در قطره حسینه
کوکلتاش که در دامن کوه مختار است فیشار نزول فرموده مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بر یاه و شاه المیجان بایه سریر خاقان جم جاه رسیده مکاتبه انحضرت اکه مشتمل بود بر اظهار
مراتب عرض مسانیده مژده شمول انعام و احسان شنیده عازمت حضرت یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از قطره جنید کوچ کرده بحوالی دختران شافت و در آن منزل
تمامی ایام صیام را نهایت مسانیده ملازم سنن مستحبات عید فطر قیام فرمود آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون معلقه سوری از فرقدوم همایون افتخارت یافت میرزا
مظفر حسین کورکان و امیر محمد برندق اغقب سپه و بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران همعنان یکدیگر از راه پنجه به مرغاب رفتند و این موضع بنابر فرمانیکه از پایه سریر اعلی صادر شده بود
انجا مید میرزا مظفر حسین مه السلطنه هزاره باز کرده میدان حیدر و شاه عنان یکران بصوب قندز و بغلان منعطف گردانیده جناب مارت آب بعد طی مراحل و منازل بجده و آن مملکت رسیده جمعی کثیر
از مردم برجا بر جمع گشته و از یکی که دارو غه قندز بود با فوجی از خیل و حشم خسرو شاه بمقابله شتافتند و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته سپاه از اتباع امر حیدر و شاه بخیم تر و تیغ او زبکان
گشته گشت و بقیه السیف روی انهزام آورده آنجناب باسیر سنجه تقدیر شده سر از سپاه او زبک و ابر دار کوشی نشانده بقندز برده فرود آورد بکروشر کرده نشانده نگاه در همان بلده که علم کامرانی
افراخته بتقبل رسانیدند بعین الوقوع بدرگرش که هیچ اکین کناری نیست شرش بهرش او کسی چون صبح کم نیست که زدخون من شفق بر شام نشست و اخیر خسرو شاه عادل و عیت پرور
بود مدت هفده سال و ایام سلطنت سلطان محمود میرزا به نیابت و تقدیر حکومت میمونش و فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان فخلان ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان
در تحت تصرف و تملک او و جلال جاه و اقبال دولت او قرین فیضانی بود فرانشست آن جناب از رکاب شرف سایر منهای محترز و محتشم بود و همواره بالای اصناف طاعات
و روایت عبادات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام مینمود و اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و عدم انصاف و شقاوت و بیرحمی نقش بوفائی ملکه ان
نعمت بر لوح خاطر ننگاشت و چنانچه مذکور شد حد تقریبی از انجمله و من اکوان خود را بمنشور عصیان نابود ساخت اساس حیات یکروزی بست جهد و طغیان از نهاد بر انداخت الحمد بحانک نمائی شامت اعمال
شامل حال او گشته سریر احتشام ذوالجلال الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت چو از لوح دل شست نقش وفا بصفحه درد شد مبتلا و فادار بهر کس ان نعمت است که در بی وفائی نسبتی حضرت است
و در همین سال فیضی سنه عشر و تسعمایه شاهزاده مظفر حسین میرزا بسبب شراب و صبوحی و دام بعضی صعب کمتار گردیده معالجه و مداوی بانها فایده نداده و در حدود ایام شوال حیاتش نهایت و ان
رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه نهایت محزون فطرات عبرت فواره دیده بر کشوده بالاخره دست دل بتسلی شکیبائی نداده بکلیه کریه نمایانی فی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نموده
و لایت فایده را که سیور غال شاهزاده مرحوم بود به برادر عیسائی که برادر کلان او بود حسین میرزا بوعنایت کرده بخضرت منصوب شاقه روی تهنیت بساط معدلت آورد و بگفتار و غیرت نمودن میرزا
بدیع الزمان بتاخت بلنجانیان و در آن اوان آمن المیجان از نزد میرزا الوس و عنان بکران و لوای نوراشان بصوب قندز هموار تاختن و افراختن بلنجاب که در ستانی است
که آب دره جزه و مرغاب و میرات و مره رود از انجا منشعب میشود و تنبا غ عساکر ظفر مآثر و مشهای پر درخت مردم انجای پیوسته در مقام کوشش اوقات گذرانیده کلا منهی اطاعت حکام بجانی نموده
و در شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبضه الاسلام بلنج بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط و دست اندیشه میرمحمد قوزا با فوجی از سپاه جلادت تمامتا دیب و طغیان بلنجاب بسیاست
اموال و ان جانب فرستاده میان محمد با قوم بلنجانیان میزان مقاتله اشتعال یافته جناب مارت آب عبور نموده و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بود نتوانست که از آن طایفه
انتقام کشد لاجرم درین و لاکر کب آب سنجاب عبور و معسکر ظفر مآب بر دامنه شاخت بلنجانیان در خاطر خاطر خطور نموده رایات ظفر ایات را فواخته بجانب البغار فرمود و بیک کنا کنار
و جانب کهستان فرود کرفته از بار طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت او دهان پیش آمدند و ظلال عدل و جهان پناهی او ده باقبال و اجلال قاصد حضرت بودکه از نزد میرزا و الوس عنان تاب
و متوتر المیجان بسیده از زبان وی معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر اله دولة و الاقبال محمد بابر پادشاه غازی جهان گشا بصوب قندز نهضت فرموده و بر انموشته تعلق تسخیر ولایت را
بفضل شجاعت و تدبیر بر لوح همت منقش نگاشته تا مول و حشم و دشت جیحون است که آن حضرت عنان عاطفت را باین صوب انعطاف داده و دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت کرده اند تا دیار پیچ
همایون فال بعض این مملکت زا تاب آفتاب خلوت و تواب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت و ایجاب این ملتمس دانست و فرستادکان الوس را و الوس مقتضی الام

الزام با رکاب دهنده مواکب کوکب مرتب تعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد کفتار در لشکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد مقاتله و مقابله با میرزا و ارسال نمودن محمد یار پادشاه المجان تر دمیرزا بدیع الزمان و طلب صلح کردن چون بحمایت عنایت نصرت شعار * شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا ولایت قندهار بتصرف رسید امیر شجاع الدین ذوالنون داماد او بمراسم تهنیت و تبریک تقدیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه صحوب داشته باستقبال شتافت و شرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافت و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بعرض التفات و اقبال همایون رسید که عساکر منصور را بدو دوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و خیر سیتانی و غور و ساخره و تولک و قلعه کاه مردان و فراه و سکزی و زمین داور و دره سکز ظفر اثر مجتمع کردند و امرای عظام جهة رسانیدن چند توجیان باطراف و ولایات مذکور روان شتند امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران ممالک بانبوه و تمامی معدود و متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در حوالی میرزا بدیع الزمان بقندهار رسید و اجتماع سپاه نصرت شعاه دست داد توقف یافت صلاح و مصلحت چنان دید که سولان ایلچی و مکتوب نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نموده بدیع الزمان در باب استحکام مودت آئین پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت حضرت پادشاهی غفران پناهی مبلغ معتد به نقد و جنس و مرکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار ارزانی داشت و بدین راه و پیش گرفت و خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بوده از عالم رحلت نموده سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون را وقوع این واقعه که در عرض مدت روز اتفاقی افتاد ملول و محزون گشته جنازه روح روحیان طلعه فراق انعکاس گشته از اوطان مألوفه کوچ کرده بقندهار آمدند و بتعزیت و تسلیت آنها پرداختند و بعد از اتمام مراسم تعزیت و تسلیت امیر ذوالنون بعرض رسانید که چون بحکم الهی و مقتضای قضا و قدر این واقعه هایله اتفاق افتاد و ما را در این ولایت توقف نمودن مناسب نمینماید اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید بجانب زمین داور و سکزی که ولایت موروثی ماست توجه نماید و در آنجا بتعیین بیوت و قشلاق شروط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که بهشتاد تا و قصبه فراه که در اینولا بعد از انتقال آفتاب از برج حوت شتا باعتدال بربیعی هر طرف صلاح دانند خوش بحرکت آیند و بدین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافت چون از رنج راه آسوده ندای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را با باقی قوه الدین سپاه و خلافت محمد زمان میرزا بتعیین نمایند تا شاهزاده را بسیستان برده بحکمی همت بتعهد حال حجته مالش مصروف دارند و امیر سلطانعلی بان التفات مفتخر و متبسم شده طوبهای پادشاهانه ترتیب کرده در روز روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساحتها کشیده و لوازم شایسته بجای آورده و تصیده غرا که در ستایش و بعد از انتقال آفتاب از برج شتا باعتدال بربیعی هر طرف صلاح دانند خوش بحرکت آیند و بدین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافت چون از رنج راه آسوده ندای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغون را با باقی قوه الدین سپاه و خلافت محمد زمان میرزا بتعیین نمایند تا شاهزاده را بسیستان برده بحکمی همت بتعهد حال حجته مالش مصروف دارند و امیر سلطانعلی بان التفات مفتخر و متبسم شده طوبهای پادشاهانه ترتیب کرده در روز روزی که شاهزاده را بوی سپردند ساحتها کشیده و لوازم شایسته بجای آورده و تصیده غرا که در ستایش

آیچیون و تحریضه دن بعضی ز سرحدها را و طلب نمودن خاقان مظفر کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را از قندهار بدار السلطنت هرات در اوایل سنه احدی عشر و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که برای سپاهی و جمعیت قیام و اقدام تواند نمود نداشت و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی همت بر سر انجام امور کشورستانی مقصور و مشعوف داشت متعاقب و متواتر جنود و جلاوت آثار بدیجانب جیحون بغرض غارت و مرسم تخریب شهره و ولایت ظاهر گردانیده و در هر اسفندیکره خیمه کشیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج و غنا و پرداخته اموال بسیار و غنیمت بشمار گرفته رایات استقلال و تسلط برافراشتند و الله میرزا و القاسم میرزا و لدان سلطان حسین میرزا که در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع انجماعت گشتند و بین الجمعین قتال و جنگ و شین ارتفاع یافت و زنگان را صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سرکار بار بغر شهادت تافتند و لشکریان شیبانی بصوب خود آمده بنا بر بعضی اقتضا و مصلحت آن ولایت محل کشت و تمامی محراثیان جای مأوی خود انتخاب کرده و دو آسیر سیدکان را بولایت کیوان فرستاده چون اخبار بدار السلطنه هرات رسید که خاقان منصور صلاح قتلان و دماغ جهان آرای ندیده بیاغ شهر درآمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده بزرگان و ارکان دولت محترم را مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنت هرات طلبیده و طرفه و لطفی بکار آید و در آن حضرت ابواب مراسم منقطع را بسوی آب مرحمت ارسال دارد و نفس نفیس بتعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی بمصاف مقابله و مخالفه آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایر ارباب درگاه عالم پناه بود فرستاده و مزید فضل و کیاست امتیاز و دشت بهم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آئین را مرسوم و سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قلعه شاسیدو سده تتاقا رسیده بکیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارت فصیح و لهجه ادای رسالت نموده ضمیر آئینه تاج و سریر را باطلاعات پدرانه بدیع الزمان میرزا آن کلمات بالسمع قبول جای داده و عازم دار السلطنت هرات شد و خواجه شمس الدین محمد راجعة رسانیدن خبر بشیر بهرات فرستاد و امیر ذوالنون را شرف خصوصیت زائدی داشت که بزمین داوشتاده تمامی ممالک کرمسیر و غور و ساخره و تولک را مجتمع ساخته و الوس بهارغان بکران بکنار آب مرغاب تا بدو موکب اعلی سلطانی در میانشان ستنه مذکوره متوجه مستقر سریر سلطنت و خلافت جهانبانی گشته چون بر باط و رکن سیده امرای عظام و الکا برانام بر سم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و ثنا بجای آورده بندگی بدیع الزمان میرزا را ورد زبان و غرور و در منزل بابا آلهی بجلوریحمت آلهی همت عالی نهضت خاقان عالم حشمت همواره بر توجه حال جلوه و تسخیر بلاد مصروف بوده و عنان عزیمت آن پادشاه عالم را بجانب بیوسته بر رفع فساد و دفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف خدیو جهانگیر الاثراد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کشیر وی بر فراشت بخیر دفع بیدادگاری داشت بنا بر آن که عنبر سرشت قبیل منسب در حدود بلخ و ندخود و بشیر خان میمنه و فاریاب را بعساکر جلادت آثار و لشکر ظفر مدار مالک دار السلطنت هرات سپرده غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحسر و تحیر بر ذات سلطان آن ولایت که گرد بعد از خبری بوضوح انجامیده و خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج شرف اعلی و فقدان قوت محرکه در بست و بالاکمال غیرت عنصر انداخته و فور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی بولایت محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای اعاظم و مقتشم رایزان سپاه و مستعدد مردان شجاعت پناه امر فرمود تا بیچاره

بدیع الزمان را زیاده از نیست روز در دار السلطنت هرات نگاه نداشت و رخصت کنار آب مرغاب نمود و چون شاهزاده چنین حکم رایت نهضت برافروخت و در اوایل ماه رمضان آن حدود را وداع کرده بسمت شاهرودی براه آورد و چون بهجت برود و زمی چند در آن مقام فرود آمد و چون هلال شوال رودی نمود و آفتاب روز عید بتقدیم رسانید بجانب آن نهضت فرموده و در قصبه مروچاق علم آفتاب اشراق برافراشت و در آن منزل امیر علیخان را بنا بر آنکه پدرش امیر عمر بیک از آن ملازمت تخلف جسته و در هرات توقف کرده از امارت شیرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل تابان خرامیده در انتظار رخصت همایون خاقان روزی چند در آن مرحله بالیده ساکن گردید و خاقان منصور در وقت ظهور زلزله و کسل و اجتماع هنود و رباحین و سنبل تو کل بر عنایت صانع خرد و کل کرده و دوازده هزار مرد جنگی گذاردالا و لکاپوراجب داده باضافت خدمت ایشکل روی براه آورد و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای تسخیر ابهی دری برج شرف لوای شاهی را بآیات نصرت آیات خاقانی مخصوص بعنایت جناب جلال سبحانی زینت بخش شهر بغرم پوشش و گلشن نهضت فرمود و شاه مظفر دستگاه با سپاه عساکر سپهر و الا از اطراف شهر کوه رافرو گرفته نزل در زمین زمان طهور نمود سپاه خدا توطئه را سخنیده چون شیر خشمگین جا بجا قدم غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و راشای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول منزل بالا الهی ضعف بر بنه رسید که کار از مداوای آن عزیمت دار نگذاشت چنانچه در گذشت خانه کل حرکت سکون آن و نهایت کل کائن لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون فاطمه علماء عالم را معلوم و عالمه فضلای بنی آدم را مفهوم گردانیده که حکمت الهی قدیم و قدرت کامله قدیم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سر بر سروری که در تصرف کامگاران عالم فی الارض باقتدار پرزور توانی الملک من تشاء از آسمانه کرده عاقبت بست ارشیشت مرد مملکت دنیوی باز هشته مقام عافیت خود مقصورات فنی الخام انتقال نماید و نست سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا جاوه و بر بن منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر دو اجتهام که در دار الملک بیع مسکون و بساط بوقلمون تخت جمشید بخت چنانکه خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای بیابان جهانی ملول و متنفر گشته بساحت بهجت آباد و جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید و لا عمار لمدة محال است بقای هیچ دوی در دهر جاوید و فاز ملک و نیابت امید هیچ شهید را وا گذارد که سکندر رسوی تعالم چرا رفت کجا شد شاه یکه کاوس شاپور کجا شد و شیر اوژن و طهمورث کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب تافت بر چهره چراکسری در ایوان نیست بر تخت بر تعالم چرا برد از جهان رخت کجا شد صولت چنگیز خانی شکوه حضرت صاحبقرانی همه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعتی پاینده کسی نیست هر چند بصیر عارف و هوشمند ظاهر است که از مهد آن بلده سلسله مقصود چیست و غرض از تشیید این دایره اگر نه یکیست خامه دیگر بکیفیت حال را بدین منوال در سلک تحریر میکشد که چون نزول آن بهر سپهر و شاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات بمحمت صفات زیاده بسمت تمام اتصال میپذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند حکمای طالب نتیجه میلد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و از زیاده منتها و شاهزادگان عظام را برای فردی الاحترام از تنبیه اطبا حاذق و حکما و دقیق دانستند که آن بخار شفا پذیرفت و آن بالمه ممکن التدبیر فی نبا بر آن ندیدند که اگر فوت آن حضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مزاد فتنه و فساد در میان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و چون متوجه درگاه عالم پناه گردد آن فرمان واجب الاذعان را دایل فنی بحمد بر سر پل تابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بمضمون آن آغروق همایون راهم در آن منزل گذاشته با سعید کس اندک و خواص خان غزیمت بصوب بالا آهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه چهر علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم بر تو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعید محمد میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد بر ندق بر لاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک و فادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بر سم استقبال شعار شتافته و ملازم شده و شاهزادگان عظام بدیع الزمان میرزا از روی رسم و آداب در آن منزل توقف فرمود و از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز دیگر بعیادت رفت حضرت را سخت ضعیف و بغایت نحیف و حزین دید و چند روز عیادت نموده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تابان فرستاده آغروق موکب عالی را طلبیده آن را دار کان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت سلوک و شیوه مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان باشد و بوالمنصور مظفر حسین کورکان قواعد عهد و پیمان اغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نموده و دیگر برادران را رتبه اطاعت بجا آورده و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای تسخیر ابهی دری برج شرف لوای شاهی را بآیات نصرت آیات خاقانی مخصوص بعنایت جناب جلال سبحانی زینت بخش شهر بغرم پوشش و گلشن نهضت فرموده و شاه مظفر دستگاه با سپاه عساکر سپهر و الا از اطراف شهر کوه را فرو گرفته نزل در زمین زمان طهور نمود سپاه خدا توطئه را سخنیده چون شیر خشمگین جا بجا قدم غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و راشای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول منزل بالا الهی ضعف بر بنه رسید که کار از مداوای آن عزیمت دار نگذاشت چنانچه در گذشت خانه کل حرکت سکون آن و نهایت کل کائن لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون فاطمه علماء عالم را معلوم و عالمه فضلای بنی آدم را مفهوم گردانیده که حکمت الهی قدیم و قدرت کامله قدیم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سر بر سروری که در تصرف کامگاران عالم فی الارض باقتدار پرزور توانی الملک من تشاء از آسمانه کرده عاقبت بست ارشیشت مرد مملکت دنیوی باز هشته مقام عافیت خود مقصورات فنی الخام انتقال نماید و نست سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا جاوه و بر بن منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر دو اجتهام که در دار الملک بیع مسکون و بساط بوقلمون تخت جمشید بخت چنانکه خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای بیابان جهانی ملول و متنفر گشته بساحت بهجت آباد و جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید و لا عمار لمدة محال است بقای هیچ دوی در دهر جاوید و فاز ملک و نیابت امید هیچ شهید را وا گذارد که سکندر رسوی تعالم چرا رفت کجا شد شاه یکه کاوس شاپور کجا شد و شیر اوژن و طهمورث کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب تافت بر چهره چراکسری در ایوان نیست بر تخت بر تعالم چرا برد از جهان رخت کجا شد صولت چنگیز خانی شکوه حضرت صاحبقرانی همه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعتی پاینده کسی نیست هر چند بصیر عارف و هوشمند ظاهر است که از مهد آن بلده سلسله مقصود چیست و غرض از تشیید این دایره اگر نه یکیست خامه دیگر بکیفیت حال را بدین منوال در سلک تحریر میکشد که چون نزول آن بهر سپهر و شاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات بمحمت صفات زیاده بسمت تمام اتصال میپذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند حکمای طالب نتیجه میلد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و از زیاده منتها و شاهزادگان عظام را برای فردی الاحترام از تنبیه اطبا حاذق و حکما و دقیق دانستند که آن بخار شفا پذیرفت و آن بالمه ممکن التدبیر فی نبا بر آن ندیدند که اگر فوت آن حضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مزاد فتنه و فساد در میان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و چون متوجه درگاه عالم پناه گردد آن فرمان واجب الاذعان را دایل فنی بحمد بر سر پل تابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بمضمون آن آغروق همایون راهم در آن منزل گذاشته با سعید کس اندک و خواص خان غزیمت بصوب بالا آهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه چهر علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم بر تو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعید محمد میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد بر ندق بر لاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک و فادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بر سم استقبال شعار شتافته و ملازم شده و شاهزادگان عظام بدیع الزمان میرزا از روی رسم و آداب در آن منزل توقف فرمود و از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز دیگر بعیادت رفت حضرت را سخت ضعیف و بغایت نحیف و حزین دید و چند روز عیادت نموده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تابان فرستاده آغروق موکب عالی را طلبیده آن را دار کان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت سلوک و شیوه مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان باشد و بوالمنصور مظفر حسین کورکان قواعد عهد و پیمان اغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نموده و دیگر برادران را رتبه اطاعت بجا آورده و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای تسخیر ابهی دری برج شرف لوای شاهی را بآیات نصرت آیات خاقانی مخصوص بعنایت جناب جلال سبحانی زینت بخش شهر بغرم پوشش و گلشن نهضت فرموده و شاه مظفر دستگاه با سپاه عساکر سپهر و الا از اطراف شهر کوه را فرو گرفته نزل در زمین زمان طهور نمود سپاه خدا توطئه را سخنیده چون شیر خشمگین جا بجا قدم غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و راشای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول منزل بالا الهی ضعف بر بنه رسید که کار از مداوای آن عزیمت دار نگذاشت چنانچه در گذشت خانه کل حرکت سکون آن و نهایت کل کائن لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون فاطمه علماء عالم را معلوم و عالمه فضلای بنی آدم را مفهوم گردانیده که حکمت الهی قدیم و قدرت کامله قدیم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سر بر سروری که در تصرف کامگاران عالم فی الارض باقتدار پرزور توانی الملک من تشاء از آسمانه کرده عاقبت بست ارشیشت مرد مملکت دنیوی باز هشته مقام عافیت خود مقصورات فنی الخام انتقال نماید و نست سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا جاوه و بر بن منوال جریان پذیرفته که اقدام همت انجام هر دو اجتهام که در دار الملک بیع مسکون و بساط بوقلمون تخت جمشید بخت چنانکه خلایف فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای بیابان جهانی ملول و متنفر گشته بساحت بهجت آباد و جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید و لا عمار لمدة محال است بقای هیچ دوی در دهر جاوید و فاز ملک و نیابت امید هیچ شهید را وا گذارد که سکندر رسوی تعالم چرا رفت کجا شد شاه یکه کاوس شاپور کجا شد و شیر اوژن و طهمورث کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب تافت بر چهره چراکسری در ایوان نیست بر تخت بر تعالم چرا برد از جهان رخت کجا شد صولت چنگیز خانی شکوه حضرت صاحبقرانی همه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعتی پاینده کسی نیست هر چند بصیر عارف و هوشمند ظاهر است که از مهد آن بلده سلسله مقصود چیست و غرض از تشیید این دایره اگر نه یکیست خامه دیگر بکیفیت حال را بدین منوال در سلک تحریر میکشد که چون نزول آن بهر سپهر و شاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات بمحمت صفات زیاده بسمت تمام اتصال میپذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی مینمودند حکمای طالب نتیجه میلد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و از زیاده منتها و شاهزادگان عظام را برای فردی الاحترام از تنبیه اطبا حاذق و حکما و دقیق دانستند که آن بخار شفا پذیرفت و آن بالمه ممکن التدبیر فی نبا بر آن ندیدند که اگر فوت آن حضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مزاد فتنه و فساد در میان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و چون متوجه درگاه عالم پناه گردد آن فرمان واجب الاذعان را دایل فنی بحمد بر سر پل تابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بمضمون آن آغروق همایون راهم در آن منزل گذاشته با سعید کس اندک و خواص خان غزیمت بصوب بالا آهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه چهر علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم بر تو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعید محمد میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد بر ندق بر لاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک و فادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بر سم استقبال شعار شتافته و ملازم شده و شاهزادگان عظام بدیع الزمان میرزا از روی رسم و آداب در آن منزل توقف فرمود و از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز دیگر بعیادت رفت حضرت را سخت ضعیف و بغایت نحیف و حزین دید و چند روز عیادت نموده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تابان فرستاده آغروق موکب عالی را طلبیده آن را دار کان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت سلوک و شیوه مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان باشد و بوالمنصور مظفر حسین کورکان قواعد عهد و پیمان اغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نموده و دیگر برادران را رتبه اطاعت بجا آورده

بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب زوال انتقال نموده و شهباز روح مقدس آن پادشاه ذی‌ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة متشوق و بخطائر قدس پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید چشمی که عالمی از فروغ عطوفت او بودند و مقام اینکه گوئید بگم الموت معدوم شد و مشور حیات چون شبه عظمتی که جهانی از فر و فور معدلتش مزین و جلال فرمانروائی و شکوه پادشاهی او بمثابه‌ای بود که آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر شبار بقبح و ظفر در هر شهر و کشور و فرستر میکوبانیدند بگیتی فرو نشست آوازه فرمان عزیت و سپاهی که در بین وقت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست آن همایون لطف حضرت سبحانی که شمع خوش فلک بود نورانی افسوس که نور طلعتش بافت زوال فرو کرد رفت از جهان فانی و در شبستان جاودانی جوض شبستان سلطنت بزیج شب وفات سید المرسلین بر اسم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و ذکر کمال غم و غایت قصه و الم بجائی انگ سیلاب خون از دیده و پرنیم کشودند علم زاد آتش از دلهای محزون زنگان شد روان جوئی پر از خون صباح روز دیگر که کار پرداز آن قضا و قدر محمد جمشید خورشید را در حصار نیلگون منور گردانیده و بباغ تند و کرد و دن با بارگه و ناقوس مشرق بسوی نهانخانه مغرب دو نوید نداد او ارکان دولت بغش مغفرت قرین او در محفه مخوف جهت رب العالمین نهاده آن محفه را در لباس مشکین گرفته هان عزیمت بصوب بلدت انعطاف او نمودند و بدین فرمان میرزا نیز متعاقب او روی همایون کرج کرده روز دیگر او من که وزه تو محل نصب سراپرده اقامت عظمت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق گیدلی میرزین الدین علی پایان آمده مقالید قلعه را با منفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و الحوظ عین عاطفت گردید و در آنمنزل و ثاق اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت و سیارها رشعات انوار کرد و دن مدار جولانگاه خویش ساخت و نعوذ بنجوم او در تحت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت نیرین برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با فوجی از نواب خواص قلعه نوه صعود نمودند و آن حصن گفتاب خلاص بانظر حشمتیا طاطا حظه کرده خزاین و ذخایر تصرف نمودند و میرزین الدین علی ساوری و پشکش کشیده و لوازم بکوخدمتی بجای آورده و بعنایت خسروانه منظور گشته بدستور سابق منصب کوتوالی بدان خاندان تفویض گرفت و سحر روز دیگر از انجا کوچ کرده بعد از وصول بکهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان چاقان فرد و سر امکان حاکم شهر بود با جلو سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلا استران لباس مصیبت پوشیده و فغان و زاری بوج فلک نگاری سانیده و شرف ملازمت شاهزادگان جمشید چشمت دریافته و لوازم پرسش بجای آورده و در روز دیگر که آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر شسته بدین بی‌میل آن خاقان بی‌عدیل راکه از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عید گاه و اراسطفه بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه جهت نماز گذارده و تابوت مخوف جهت حی لایموت دیگید مدرسه شریفه که جنه همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق شریعت مقهر دفن کردند و الا و اصحاب و ارکان دولت آن پادشاه عادل نژاد دیگیفته متصل باطعام و ضیافات کلام ذوالجلال والاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چاقان سلاطین شفقت قرین توانبود و بکشیدن آتش بزرک پیوستند و خلائق را از سلاطین تعزیت بیرون آورده بسر انجام مقامات مهمات بلند همت ساختند ذکر اولاد امجاد و ذکور و اناث ازواج طاهرات خاقان منصور بخشند همیشه و اهب الوهاب جمیلت خاقان مغفرت اشتمار سلطنت و الخلافت ابو الغازی سلطان حسین میرزا را چهار و پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا المخاطب بشاهزاده بیگیم و در اوایل حال بمکحوله سلطان اویس میرزا بوده و او را خود جاله نکاح عبد الباقی میرزا زنده کانی میسر شد و دختر اول جلوس همایون سلطان حسین میرزا بعقد نکاح آنحضرت درآمده بود حیدر محمد میرزا و آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا والد ابو المحاسم بابر بادشاه انتظام داشت و بیکه بیگم در عقد سید مولانا خواجه دوزدکا و میکنند آنا بیگم که مثل از وصول بعد بلوغ فوت شد بچک بیگم که زوجه میرزا محمد قاسم میرزا نشانه بود و از سنگلاخ آباد و سلطان ابو سعید سلطان غریب میرزا و مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگم آغا بود و ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا که مشهور بود بچک میرزا از نطفه سلطان آغا که نسبت او با برای جانشاه و پیوست فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و بابا حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعادت بخت بیگم که مشهور بود بیکم سلطان و در سلک ازدواج سلطان سعود میرزا بود و سلطان مراد بیگم که حرم اسکندر میرزا بود و منسوب سلطان بیگم که در شبستان یکی از ابناء میرزا الغ بیگ بود و بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور و بشت از ستر عالیه آغا چه بنت خواجه احمد که ابو تراب میرزا و محمد حسین میرزا و فرید و حسین میرزا و میکی سلطان بیگم که و جاجیه سید عبد الله میرزا بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا بادکار فرخ میرزا نشانه بود و از سنگلاخ آباد که پرکیه بود مملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهربانو بیگم دوره فتنی که بشرف ازدواج خاقان منصور بخت نفرد ایام زندکانی بحضرت جهان فانی او داع کردند و اسامی ایشان بیست فرخ حسین میرزا و شاه غریب میرزا و حید محمد میرزا و معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و بابا تراب میرزا و اناث پنج مستوره و در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب اتراب بدر وی کشیدند و اما مهای ایشان بیست آن بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کچک بیگم خاطمه سلطان و ازواج طاهرات بحضرت بیکه سلطان بیگم بطفیه سلطان آغا حمه و زینب خانم جلایره و جلی بیگم و در زمان زندکانی آن حضرت مبانی جهانی فانی را وداع کرده و دیکران بعد از واقعه آنحضرت بانذک زمانی بهریک بکشوری فنا مده زوی بملک آخرت آورده اند فاق بیگم نامایان غایت و قید حیات است و بیان وذکر جمعی که در ایام دولت خاقان جنت مکانی بمنصب و زارت رسیده اند از جمله عادات آن پادشاه صاحب سعادت یکی آن بود که زده و زده بفرمان بمنصب وزارت و ایالتپناهی سپرده خت همواره چاپیچ کسر از منصب مذکور کرکه شریک مباشرت بناء علی هذا در ایام دولت آن سپهر خلافت مجلی کثیر منصب وزارت مشرف شده اند کر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه بسمت اندراج یافته و همچنان از نموده و دیکران این است که مسطور میکردد خواجه قطب الدین حاکم سمنانی بسمت جلوس و عظم شان قدم در دوران مرصوف و معروف بود و چاپیچ در ضمن وقایع نامهای کنشته ستاده شده و در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و سلطان ابو سعید میرزا مدت بسیار مرتبه زارت قیام نمود پس از واقعه قرایاغ بلد السلطنت هرات شتافته بنابر التفات خاقان منصور

در منصب اشراف و وزرا اعظام دخل نمود و ضیا ربسیار یافت و در وقت استیلاء محمد یادگار محمد میرزا خواجه طاوس بی آنکه در منصب دخل نماید چند روز در ظلال عاطفت و معدلت
خاقان بیهمال در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر عمارت تا زراعت سعی موفور مینمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی قدم بمسند جاه و جلال نهاد و بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه
طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بود تا اوقات حیات بپایان
آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش بهفتاد و دو سال رسیده گوش و هوشش صفیر عقاب اجل شنیده و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته همانجا پر طاوسی بسیند خت جهان از رنگ کارگاه
بپرداخت خواجه شمس الدین محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهرات آمده در خدمت سلطان ابوسعید از ره
و عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود و خواجه شمس الدین محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هرات بر تخت سلطنت نشست از ما وراء النهر بدر
گاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست با اندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نا محصور بجای آورد و عاقبت تائب
شده از آن استغفار نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب تولیت مزار فایض الانوار [illegible]رب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را مفوض برای صواب نمایش کرده
آنجناب چند گاه در تعیین و ترویج آن بقعه متبرکه کوشیده و بر ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید وفاتش در دهم ربیع الاول در سالی که حروف همین کلمات بحساب تاریخ آن
خبر میدهد روی نمود و در مزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد کاتبی مدفون گشت خاقان منصور بتسلی خواطر امجاد و اولاد خواجه مغفور پرداخت و ولد ارشدش عالیجاه فاضل
پناه خواجه شهاب الدین عبد الله را بپرسش و انعام و خلع فاخر بنواخت خواجه علاء الدین علی الصانعی در سلک ولایت باخرز نسبت انتظام داشت و بواسطه انتظام انساب آل برمک همواره بیان
مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار بموصوف و معروف بود و در میان اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته
در امر وزارت شروع نمود و چون بعجز رعایا حیف و تعدی جایز نمیداشت پیوسته نسبت بسایر وزرا قسم تقریر و تدبیر بر اوراق مینگاشت مزاج شریف مقرب حضرت خاقانی امیر نظام
الدین علیشیر با وی متغیر گردید و از تمادی ازروی مزاح و هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم کشیده فرد گه شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود موت بازوی علیشیر و
این معنی سبب ازدیاد کدورت شده و دیگر اسباب مدد علت شد و خواجه صانعی صباحی که در پای سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان ؟
دستار شرا که بغایت سرخ و بزرگ بود از سرش برگرفته در گردنش افکند میر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند چاو را سر سبک کردی سبک کن بار گردن را القصه در آخر
خواجه صانعی مواخذه و معاتب شده هرچه داشت آورده در بالاخانه زندان محبوس گشت و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافت و در آن ایام غزل غرا منظوم کرده بنزد مقرب حضرت
سلطانی فرستاد مطلع الغزل این است اگه هرگز نشود گوش تو فریاد منت واگه هرگز نکند رو بر خاطرت یاد منت اما هیچ فایده برآن مترتب تا آن مرسله نگشت امیر علیشیر
از ایذاء او درگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت حفظ کلام الله کرده اکثر کتب متداوله را مختصر تخمیص بنظر مطالعه در آورده و قصیده مصنوع
سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را قلم بروی در آن قصیده درج فرموده و آل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از بزرگ زادهای
مملکت فارس بود و در اوایل ایام جلوس خاقان منصور از فراغ بهرات آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چند گاهی جمعی از مردم شهر او را بصنوف تقصیر و تصرف متهم گردانیدند بنا
بر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هرات محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده تا که شحنه قهر بقتل او فرمان صادر نمود و چنان استماع افتاد و العهدة علی الراوی که در آن محل نایره
غضب خاقان مشتعل بود و بکشتن خواجه سیف الدین حکم فرمود یکی از نواب بنا بر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی نیز در زندان خانه بود خاقان منصور گفت که او را نیز بر در سیاست میکشیم و در
آن روز که اوایل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صانعی را از طاق چهارسوق هرات و مظفر سیف الله را بر در دروازه ملک از حلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب
گوید ای دیده بعالم ستمکاره نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صانعی به و تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر خواجه امین الدین محمد برادر خواجه فضل الدین محمد بود و از شرب
شراب روح افزا مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شفقت تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح
خاطر مینگاشت و در سنه سبع و تسعمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب
عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر خاقان منصور عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نموده خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت
دیگر او را مواخذه و مقید گردانید و امین الدین محمد پس از گیر و دار فرصت یافته روی بدر عورات زبالاخانه بگریخته و تا زمان وصول خواجه فضل الدین محمد بهرات در گوشه مختفی بود چون
آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین الدین محمد از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و وسایل لایقه مرتبه و درجه
ارجمند یافت چون متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکائیل بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور و معروف
و سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت بر افراشت مدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود از غایت استغنای
نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ که در علم
استیفا بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی سرانجام اعمال بزرگ و اشتغال خطیر توجه مینمود و خواجه مجد الدین محمد کرت دیگر که صاحب اختیار مملکت و مال حضرت خاقانی
گشته خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد بعده وزیر پادشاه عالی جاه بسبب التفات آمد و خواجه نعمت الله چند گاهی بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته در بعضی از

از مجالس ایشان بغیبت خواجه محمد الدین محمد کشاده و خواجه بامتعدیه خواجه نعمت الله همدمان داده محمود حمالرا کار بشتر اعمال بود و بروی مقرر نموده جناب وزارت آب تصرف و تصفیه متهم و منسوب ساخته در تحکیم و تعذیب کشیدند مگر خواجه نعمت الله را شکنجه میکرد و میگفت قرار نمود که خیلی صندوق خانه ایشان را جمع نماده ام محمود گفت گو کسی باید ساز که صندوق بحضور آورد و خواجه نعمت الله در آن حالت بخاطر گذشت که مرد حال تولی مراجعه نمود و شاید که بجهة حمل صندوق کسی بدکنم القصه چون خواجه محمد الدین محمد ملکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شر شرارت نفس خواجه نعمت الله نهایت ترسان بود و از ان چنان شکنجه نمود و مذکور شد سعر آخوت لبست برغله جهان نا کسی مرکسل ان نا تنهی ال مناشی عاقل بس زلف چو مشکسا زدست دل دادهٔ دل بس دمی چو کل کز دست دیده دل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین محمد در معظمات دیوانی مدخل داشت و در ریش نهال سیادت تازه و جوان بسیادات چندی افتخارات و انجابات بمحاسبه و محاسن شیم مشهور و معروف بود در اوایل حال بوزارت میر محمد رفیق برلاس قیام مینمود پس از انکه کار کفایه و کاردانی و قطع خواهش بر شکار و ضمیر او بر تواضع خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بروی عرض ساخت و آن آن که خواجه نظام الملک پای بسیار فشار نهاده بود از آن شغل معزول گردید و در سنه ثلاث و ثمانمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بسعادت شهادت رسیدند نوبت بکیر و زیر خاقان منصور گردید و بعد از چند روز خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت آثار تنافی و تخالف مذموم و امور معروف ساخت پس از وفات خواجه فضل الدین محمد خاقان منصور بلند محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلید منصب وزارت امر کرده و آنجناب استعفا نموده مهم آن قرار یافت که وزراء عظام بی استصواب جناب سیادت آب بتفصیل مهمات دیوانی نبرد از ند و فرامین طاعه را مادامی که بتوشیح او نرسانند آنگاه سید زین العابدین مبشر عتبار یافته جمیع وزرا متقدم می نشست و بر قمم اطلاع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان سلطان مرحوم الزمان میرزا انجناب را منظور نظر الطاف ساخته بقبول منصب وزارت تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام کل اندک بقا بود و هر سیع مهمی فی نفسه نبود و چون با پیچ رایت نصرت آیات خاقان سلیمانی اتراق و با خراسان طالع گشت سید زین العابدین فراجهتها کرد و در منزلگاه کریاب فوجی از وزیران بر ستیزه در چار خورد ند و هم کتک و جدال سرایت نمود و تیر جان گداز بمقتل سید زین العابدین رسید ناچار جلد دبیر کوار خویش در وزرا شور متوجه عالم بالا کردید چنین است کیر دار کردان سپهر کهن هر زمان بهر دیگر دهد خرمن و در کنار سنجاک افکند خرمش ناچار خواجه معز الدین حسین برادر خورد خواجه سیف الدین سفر شباکاه بود و مدتی بالوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آنجناب بصفت قوت کاردانی بهمت راستی و کوتاه دستی تصاف داشت شروع امور ادرات صاحب دیوانی را بنکایت عیب پروری و هشت آغاز نهاد ایام حیات آن پادشاه مجسمه صفات بر سند وزارت ممکن بود و بعد از فوت آنحضرت کرة بعد اخری سلطان مرحوم الزمان میرزا را بر سایر سنه وزارت اشرف دیوانی شروع فرمود محمد خان شیبانی تیر جعد آنصوخ خراسان آن جناب را وزیر ساخت کاچنین چنین در حالتش پرداخت و در نزدیکی محمد خان شیبانی در نواحی مرو به ضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاه کشته هم در آن معرکه دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوردید بقای جاوه دانی نیست ممکن خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی در وجه علیا و هشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می کماشت و از اوایل ایام جوانی که او ان نشاءه کامرانی بود از اکتساب مناهی و ملاهی یکباره کی در کذشت و در وی در اداء امور کاری آورده در معاملات در میان کوشه نشینان از خود تقصیری را هی نمیکشت و در علم سیاق فیصل معاملات بغایت مباحب وقوف بود و در اواخر ایام سلطنت خاقان منصور از وزارت شروع نمود و بواسطه فخر فهرست کیاست و زبردستی او ترقی سیکر قدم در منصب وزارت برتر نهاده و زمام اشراف دیوانرا بدست آورده مدتی در میان امراء و وزرا بر قمم اطلاع علیه توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را نیز از روی کفایت کاردانی بسر انجام مقرون میکرانید و با وجود اشتغال باشغال این اشغال در وقت فراغت از اهل دانش بود و بر سند دیوان تشیع و رونق کرفته و التماس قبول فقال یا صاحب جاه و جلال بود و می کوید هشت مشغول میبود و در اواخر وقات حیات خاقان جمجمه صفات منصب رسالت بپرداخته علاوه سایر منصب خواجه عطاء الله کشت و قلم عاطفت خاقان اکبر از فرط فضل او را در فرامین طاعه عبد صلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت بالتجاء خواجه سعادت مند زاده ولی نعمت و محمد خان شیبانی منصب اصلا قبول نکرده و ابتدا در ایام استعلای لوای نظر انتباه شاهی بر بلاد خراسان روی بتخیل مهمی نهاده و در این زمینه مخالفه و انقلابات متنوعه و امراء و نوکران سلطنت هر کرسیج مهمی را بی وقوف و بی مسموف انتخاب فیصل نمیدادند و در توجیهات و تحقیقات و قرارهات مراجعات و محررات ایشان بمراجعه و مشاوره ایشان خوض نمیکشادند و در اوایل تشیع و عشرین و سبعمایه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب فلک استیان ملک آشیان پادشاه عالم پناه متعلق بامیر خان موصول میکشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا کشت چون عارضه موت کرفت خواجه دهشت کرد که کار از دست او کذشت و خاطر بر طول و اقعه نکرد نهاده بنابر وفق طبع امیر خان ارکان دولت را معلوم داشت جهات متعلقات خود را منفصل کرده مقرر داشت که آنانچه بدیوان مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمانده و هر یک از اموال و جواهر خویش خواجه خیر اندیش سنجاب و کتین و اتراق نموده و فرو ذ طریق سنجاب بجیزه و کتین و اتراق نموده نظر آورد و ند و کفن او را بریده و دوختند کاه نویسنده مشی خود نشاند فرمود تا مفصل کرده کرد او را دل و خاتش را در سقفیم هر رو چند کز سفند و چند دین سلاپان و سایر ایتاج نفرت ترتیب کنند و قرار داد که غسال و حفاظ و مؤذن و معرف را چه خیر اندیشد بعد از آن جمیع اسباب املاک و جامکش باقی ماند میان اقربای خود تقسیم کرده چون از این امور فارغ کشت جمعی را در شاء از پیش خود بقلعه ذکر میکسیل آ ورد و نیکبخته دوم ربیع الاول سنه مذکور در وفات یافت و تمامی مهمات و قضیات علماء و اشراف و اعیان بلکه خاص و عام طوائف انسان از جا بر اشاعه کرده و در یکی از مدارس شرقیه خاقان بر نعش خواجه خاکسار کرد ند و عبدش را در اتباع علی صوفی در خرد چین سپرده و دفن کرد ند و این قطعه از فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد خواجه لطف عطاء الله که دانش میل داشت سوی جنان جانب علیه رفت شد بهیج میل خواجه عطاء الله سوی جنان ذکر صدر و زارت خاقان مغفور چون در زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بدرجه رسید بود که یکی کس را عهده ضبط آن نمیتوان نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه و دکس الا نما عاظم سادات و فضلا بر تقلید منصب صدارت مفتخر و از اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از اجاب عالم

تقاعد بسر انجام مهام آن منصب مشغول میبودند و ازین چهارده کس که اسامی ایشان مذکور شد یازده از آنجمله بودند سید جلال الدین مجمر خاندخودی در سلک اشراف سادات حسینی منتظم بوده بمرتبهٔ اعلی رسید و از جمله برکه جهت او نسبت خوشی دست داد آنست که در اوقات سلطنت حضرت صاحبقرانی بمنصب صدارت سید و معتمد بر تمام صدور و عظام توقیع کشید اما بسبب عدم وقوف و کثرت ارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برده و در کمال بی اعتباری سلوک میکرد تا زمانی که معتزل شده و بگوشه تردد آورد و مولانا قطب الدین خوافی صفت فقاهت و فضیلت موصوف بوده و بفنون مختلفه و کیاست موصوف و دانشمندی مکایف و قوانین پیرایه انجاح مهارت تمام داشت و در فصل مهمات و معاملات موقوفات بر استدلال و اقوال روایات تعلق می نمود آن جناب را سید امین السلطان و نایب شرف جهان مولانا نظام الدین عبدالرحیم صدر بوده و بعد از قعدهٔ قرا بساغ بدار السلطنت هرات شتافته خاقان منصور بمنصب صدارت بر وی تفویض فرمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم آن مهم پرداخت و بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ اربع و ثمانین بسبب فساد اهل فساد وفات یافت و شهید گشت و هفده روز بعد از وفات او یعنی یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرستادند و در حاشیهٔ صفر نوبت دیگر بمرتبهٔ مقدمه صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال مهمات و موقوفات را بمایهٔ بکفایت مقرون میگردانید و فاتش در زمان جنابی و مهمات السلطنت بود انتخاب او لوازم امر مصیبت قیام نمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امراء و وزراء و سادات نقباء و قضات علماء و سایر اشراف اعیان دار السلطنت هرات در تعزیت حاضر شدند و خاطر خواهان آورده خواستاران خواجه محمد الدین محمد جلوا و اطمینان شنیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور شاهزادگان و خواتین بقصبهٔ سنگان جلوس فاخره و ثیاب فاخره و استقبال السلطنت و سایر اصحاب مصیبت فرستاده و خاطر ایشان را باصناف پرسش و نوازش تسلی دادند خواجه کمال الدین حسین این خواجه جلال الدین بزرگ عمدهٔ کابر خجند و عالم و ولایت بیهود بوده و مدتی بکفت و شنفت و افزونی جاه و عز نسبت با سایر اعیان خراسان ممتاز و مستثنی میبود و چند گاه در خدمت امتداد و نیابت بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکصد دینار و یکمن بار درسم صدارت طبع نکرده و رایت نکشای برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه محمد را تقلب و تصرف متهم داشته نزاب حضرت خاقانی زبان غمز و سعایت گشاده و بدان سخنان و مزاج همایون تاثیر کرده خواجه کمال الدین حسین ازان مهم معزول گشت و سبلغی بدیوان مسترد و او در بقیهٔ اوقات حیات رافراغت گمارنیده و در ماه رمضان سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هرات که ساخته و پرداخته دست مدفون گردید حافظ معین الدین خلیفه قدیمی بمنصب صدارت خاقان منصور مفوض بود و بسبب ارتکاب امور نا مناسب مواخذ گشت و در شهور سبع و تسعین و ثمانمائه در سرخیابان کشته شد سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سرپرنهه بود و بسبب اطلاق این لقب بران جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه رانی سید مهد مجت تنگر پسر پدر شهر سنان را دعای داد و بطور قلندران که تابع آن پیر بودند برآمد و پسر در پی ایشان نهاده و کاهی سر پرنهه با انطاقیه و رکوچه و بازار میکرد بدین صفوه شده بود و ربا عیات منظوم می اورد و ازین جمله است آنانکه پرستنده خوشیده اند اچشم تو در آرزوی یک نکهند کنکر اکر اهنیت کرسن می نیسم غوبان و دیکر مشک تعلیم کرا اند و میر سرپرنهه بلطف کفتار حسن کردار و سرعت فهم و حدت طبع و قضای زمان و نظر فای دوران ممتاز بود و کاهی اشعار شیرین و حکایات رنکین و کلمات جذاب آمیز و سخنان مزاح انکیز بروح بیان میکاشت چون از جانب ورارالنهر بدار السلطنت هرات تشریف آورد ملحوظ نظر اشفاق و مرحمت سلطان شده و بمنصب شیخی و تولیت مزار برکزیده شیخ لقمان برنده منصوب کشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام بضیافت پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی از موقوفات تذورات آن حاصل میشد و بمصرف میرساند بعد از آن بعضی از اهل حساب سید امجد را بسرف اتلاف منصوبات خاقان منصور زبان بفتنش کشادند و بمعنی سلب غرار یاد آب میر سرپرنهه شده و منصور دیکر مقرب حضرت سلطانی در عمارت او دخل نموده بدین حال امر ستره و فصال را یام کدائی و سئوال جناب سیادت آب باد آمد این بیت را بزبان راند و مقامی که صدارت بکدایان بخشید چشم دارم که بجاه افزون باشم و کواکب آمال اقبال بر سر پرنهه بدرجهٔ اعلی رسیده مقدم بر خواجه حسین توفیق کشید و بعد از چند کاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد و بر صاحب امر نظام الدین امیر علیشیر کذرانید و در شهور سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمائه در بعض کشته بعالم آخرت شتافت خواجه غیاث الدین عادل شاه در سلک اشراف اعیان و ولایت سنقان منتظم بوده چند سال بار صدارت خاقان منصور قیام نموده و بعد از غزل آنان بمنصب دیلمه نشابور رحل اقامت انداخت و تمتع ایام حیات بانزوا مصروف ساخت ملاذ الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنهٔ تسعین و ثمانمائه قایم مقام آباء و اجداد خود کردید و بیش کشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال بر اسم صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد و فی منتصف شعبان سنهٔ احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود قاضی برهان الدین در اوایل حال بمنصب قضاوت مرور و صدارت با و الحسن سید زاده موسوی متعلق بوده و بعد از آن بواسطهٔ سوء مزاجی که شاهزاده و انجناب پیدا شد از مرتبهٔ شفاعت بمنظور نظر التفات خاقان منصور کشت و بمدتی بلند صدارت صعوده و نزول او خسته تیغ و تعاویذ سیل و طن اصلی کرده مرخص شده بهرو شفاعت و الحسن میرزا بنابر عنایتی که در خاطر جناب صدارت آب داشت او را مخاطب و معاوده کرد لاجرم اعراض نفسانی بمزاج قاضی هیئتیا یافته مرخص کشت و در سنهٔ عشر و تسعمایه درکذشت سید غیاث الدین محمد مشهدی از فضایل و کمالات نفسانی بغایتی عاری بود بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک دار صدارت شروع نمود و فتی که خواجه نظام الملک بر درکاه خاقان منصور بلا اعتباری رسیده از دست سید

در آن منصب خلل تمام راه یافت و در سنه ثلاث و تسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال نزدیک رسید و خدمت شایخ عظام بر سالت ربیع قران میرزا و امیرزاده الغ بن رعون
[illegible] و چون از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک بواقعه کشته و قتل آمد و سید غیاث الدین محمد چون این خبر شنید و منصب حضرت خاقان رشید و تراز میرزا و الغ بن توقف نمود و جناب
[illegible] آب و رسلطان ربیع الزمان میرزا سپرد و سید چند گاه در سلازمت حضرت بود و ما بواسطه خوابت صورت در ولایت سیرت منظور نظر انتعات نگشت و پس از چند وقت
مقرر شد که بر سالت مرو رود و چون بان بلده رسید ربیع الزمان میرزا مکتوبی با بوالحسن میرزا فرستاد و مضمون آنکه جناب سیادت مآب از خدمت معاودت بجانب هرج نمایند آنگاه ما در دختر
شاه و سید قاسم که مشهور بسیرت میر محمد و م بحمایت امیرزاده الغ بن پرورش یافته بود نذر آن بلده عذر خواسته و بشتاب هر چه تمامتر در گوشه انزوا منزل گزیده و در سنه ثمان عشره
تسعمایه که امیر نجم الدین از این خاکدان بجهان جاوید ان شتافته سلاطین ما را از انهار آب آسیه عبور نمودند و بر بعضی از ممالک خراسان استیلا یافته بجده و مشهد مقدسه رضویه آمد نذر میر محمد و م
از ده و بر سلطنه هرات باز ده و می تیمور سلطانی و عبد الله خان رفت و اشتاب از ملک خراسان ترغیب و تحریص نمودند ناچار علی الرغم چون نوبت ثانیه ما چه لوای جهانگشای نواب کامیاب
حضرت شاهی لازال ظل معدلت مصونه عن حوادث الدهر بر توده وصول سلبد فاخره هرات مذخت سید ما و الا و مرا فتد شده و مبلغ کلی زر و آورده بعد از آنکه رجنگ محصل خلاص گشته از بر قرار
اختیار کرده بما و را النهر شتافت و در آن ملک فی شهور سنه مذکوره وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاضی هرات رحمه الله کان من اکابر علماء خراسان و از اعاظم قضاة
شاهی قاضی قطب الدین احمد الآملی بود نسبت با درش بخشیدگان که در ازمان امیر تیمور گورکان و بعضی از بلده ما زندران حکومت مینمود و میرسد و مولانا غیاث الدین در سایل سرعیه و بیانات
مسلک و سجلات و قوفی تمام داشته و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ما کولات خاصه آن حضرت را بجهة شرعیه زنانیه بشهد و حضرت سپرده جلیت رسانیده بنا بر آن بالقاب
ملقب شده و آخر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان جبار قوام الدین خواجه نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب کشاده بود عقید گشت و
تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت حضرت ربیع الزمان میرزا او را منظور نظر عنایت گردانیده باز بخطاب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از
هفت شش ماه معزول گردیده فاقش در ولایت قاین در هفتم ماه رجب سنه تسع و عشره و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت برادر زاده و داماد مولانا قطب
الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محفوظ و بهره مند بوده و در زمان وزارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین خوافی بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بمنصب
خاقان منصور قیام مینمود و در روز وفات خواجه مشار الیه بگوشه انزوا شتافته مبلغ کلی زر و آورده بعد از آنکه چیزی محصل نگذاشت تا یافت در زاویه غربت تمام ایام حیات را بپایان آورد امیر کمال
الدین حسین پدر ش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بوده ما در ش در سلک بنات سادات نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محفوظ و بهره مند بوده و در علم جفر تصنیف
و هوسی مهارت مینمود و بظلم اشعار کما هی مشغول میگردید و در ایام سلطنت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس آن دیار بایاسجا بشتافته چند
گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیده و چون از آن مملکت بدارالسلام هرات آمد خاقان منصور امور شیخی و تولیت موقوفات مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را بانتخاب نفوض
گردانیده سمت ارباب و انتظام منصب صدارت و رسیدن مهم داد خواهان از تبرای صواب نمای او تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر
این رباعی نظم نمود ای آنکه زیاده شد ز تو قدر و قریش — بر اوج صدارتی مه بدر قریش — ای صدر تو شبی لقب عالیقدر — تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السائرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و در اظهار انجناب خامه سخن گذار یک بیت بر اوج بیان میفشاند و از این باغ جهان آرا چه سان ارم قدم
بیرون گذارد و نه خلد شش آن باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبد الصمد شیرازی والد شمس الدین محمد مرورید بوده و در مکارم اخلاق و محاسن آداب لطف گستر
و حسن گستر و سرآمد بنای وزگار همتوده و طبع پاکیزه اش از اقسام فضایل و کمالات بهره و بر بوده و ذهن وقاد و فکر نقاد و فنون علوم و صنعت مشورات مولفاتش سبحان ربی جواهر طاقت
آراسته و منظومات فشاکش تا قدالی بحر عمان از شنوایی عیب و نقصت پیراسته رشحات خامه بدیع نگارش لسان خوبان گلعذار و لغریب و مرغوبات کلک لطایف آثارش مسجون
مقصود جواهر مکنون پرزینت زیب درفن موسیقی داده و در ایقانون ادراک خورده بر سایر ان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اقتباع و پیروی بزرگ جهازیر پذیرفته فصل و انوجه فی
آئین زد چنگ دولت بدین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای ز راه دین بیرون ننهاد آن دوحه جویبار فضل و فضایل و چمن زار دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در ایام
اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم بر اکثر صدور و توقیع کشیده چند سال در غایت خجستگی سپاه بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام
الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الصمد سوز نراهی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا نمود و سه سال بی انکه بمنصبی باشد سلازمت سده سنیه سلطنت مینمود و
بعد از مدتی افتاده و مصادره خواجه نظام الملک گردت دیگر کوکب آمال و امانی آن جامع فضایل نفسانی باوج شرف رسیده و بروج منصب سالت پرداخته که در خواجین سلاطین نزول و
جلای منصب کما یسلطنت بود و سر از اکرده بدیس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده و در جرگه ارباب عظام مهتر زده جای امیر علیشیر انقش خاتم خاتم آئین ترتیب داد تا اخوان امراء حیات
خاقان بخجسته صفات روز بروز بتقرب نهایت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فاتش
در ماه رجب سنه ثلاثین و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امیی مرثیه در غایت جودت در تقریب آن در سلک نظم انتظام داد و مطلع آن قصیده این است
گردون نه مرکز ستم و لغط بلاست — کیدل که بستد ای عوض نیست در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در مرثیه مذکور نیست اندراج داد محمد و م
علم و بنیاد جهان فضل — در و اکه کوکب شرفش — در وبال فوت آمد از اوج غرم قدم — سجو ربع قدس — در عالم مثال ابی همثال فیت — از تاریخ طبع نقاد خواجه عبد الصمد دیوان و قصیده

دوغرلیات و رباعیات موسوم بهت بروش الاحباب و تسلی الکئیب مشتمل بر مکاتیب و مناشیر و دیباچهٔ مشرق نام مشهور بهت و کمال بلاغت و فصاحت آن رنشورات و منظومات بدو
السنه و افواه و صحاب لفظ و انتساب مذکور و هو الغفور امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامین ابن الله عالیقدر بش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم
بهت و انتساب مولانا ابراهیم بالخاطر واجب التعظیم و وارث الشهیر شمس صاحب الهدیه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شان او و درسیان علما کالشمس فی وسط السما هویدا بهت بثبوت پیوست
و پدر والده ماجده میر سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله لسانی بوده که سالها بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا اعلاء الدوله قیام مینموده و نسبت او از جهت
جنبهٔ و نسبت از جانب پدر بعقتدای اهل سلوک و میر سلطان ابو سعید بوالخیری پیوند و از طرفی با میر عبد الحی بزرگ که از نقبای موسوی بوده و سید کمال الدین عرب شاه بزرگ ای
در سلک جلد و ماوری آن مسطور و منظم و جمال الدین امیر سلطان ابراهیم همچنان بزیور شرف نسبت آراسته بهت بوفور فضل و آداب و کمالات موروث مکتسب پیراسته بهت و در حسن
سیرت و نقاء سریرت بهت پرورده عنایات سبحانی بهت و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل و محسن شمایل و ادراک اقسام علوم بدرجه کمال ترقی نموده و طبع سلیمش در
میدان اکتساب فنون قصب السبق اهل و اقران ربوده و در شعر و نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و بشیوه هجو و هزل بغایت بلاغت معروف جواهر زواهر منثورش کامثال اللؤلؤ و المکنون
و لوامع کوش سخندان فصاحت شعار و لئالی منظومش کانهن الیاقوت و المرجان در بحر خسا یا بکار عرایس افکار اهل طبع توشاطه ابکار سخن از شجره کلک توجانی یافته انظم توآثار
فضایل ظاهر و از نثر تو انوار بلاغت روشن آن جناب در اوایل ایام جوانی هنوز سال بلوغت نشانیزده ستوده خصال بوالمظفر حسین میرزا قیام مینموده و در سنه عشر و تسعمائه کمال غالبیت و
صلاحیتش بضمیر پر نور خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایونرا برای مهد بنامی او تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم آخر حیات آن پادشاه خجسته صفات در رفاقت اختیار بلوازم
این منصب اشتغال داشته و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالی شان بادبار فتح محمد خان شیبانی انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند ملازمه مولانا عبد الرحیم صدر
گرفتار و بعد از نکبات از آن قید رکوشه تزوای عزلت متزل گزیده در سنه ست عشر و تسعمائه که ماهیچه او اکشوکشای شاهی بر توسعدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب بمقتضای نظر عنایات
خواب کامیاب گشته بسیوز خالات و انعامات مفتخر و مباهی شده و در سنه ست عشر و تسعمائه از دار السلطنه بارد و می همایون رفت و بجود و انصاف الطاف خصوصی یافت تالیف و تاریخ فتوحات
او را می صورتانجامش تعلق گرفت حالا بحمد تمام و بحمد الاکلام آن امر باستمال یافته و در اثنای آن کتاب بکمال فصاحت و بلاغت ساخته از حسن عبارت لطف عبارت قیقه نامرعی نمیگذارد و
از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل و آثار و رباعیات که در ترجمه دیوان منجر سیان مظهر العجایب و مظهر الغرایب بقتدای مشارق و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در سلک نظم
کشیده و معانی بدایعش آن اشعار که در است آثار را که مانند آب حیات در سواد حروف نهاده بود و بالغ و وجهی ظاهر کرده اند از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه
مکتوب بعبارت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله تیر رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل کستری برافراخته طبع لطیف توهمه فکر تکرو کند
و الک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم استعداد ری بکمال کرامت کرده کاری نگه تا جان را بقا بوده ممکن حاوی فضایل معانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی
و رغایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذرانیده و همواره آن سحاب کلک کوهربار و قطرات غمام خامه کوهرنثار ریاض فضل و کمال و کلذار جاه و جلال را صرده و دمان کرده اند بمنه
کمال کرسه و عونه در ذکر نقبا کرام و علمای عظام و طبقه فضلا و ظرفا اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانش ور که در بلده هرات و سایر ولایات در
زمان خاقان منصور بوده اند مقدم این طبقه عالی شان و اشرف این طایفه عالی مکان سادات عظام و نقبا کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه
خجسته صفات میر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین غریب امیر علاء الملک در آن مقام همت انجام منصب جلیل الرتبت نقابت منصوب بوده اند چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو رتبت
ایشان بود بر هم آن امر قیام و اقدام مینموده اند و این سه نقیب واجب التوقیر از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشته اند
و همواره هم عالیه بر ترویج و تعمیر آثار قدس آثار و ضیافت صدور وارد و میکاشتند تفوق و تقدم ایشان بر سایرین بمقدار جریان مقرر و مقدم و دودمان خانه دان ایشان از آفتاب در وسط
السما ظاهر تر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و حضرت علیه بتعلق باولاد امجاد آن سید بزرگوار میرود و هیچ آفریده را در سادات روزگار با ایشان شرکت و در آن امر بر لوح خاطر نمی نگارد و سید غیاث
الدین فضل بن سید حسن بزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بوده سالها در آن بلاد ملازم منصب شیخ الاسلامی فیصل مهمات شرعیه اقدام مینموده
امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و سمت جلالت و نباهت شان و قدم راسخ و دودمان نبی آدم ممتاز و مستثنی میبوده و زبان کوهرفشانش معترف بتلو صحف
آسمانی و بیان بلاغت قشانش و قایق کتب سبحانی باطن خجسته سیاقش مظهر آثار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده و مآثرش انوار هدایت و ارشاد بی شایبه مدح کستری آن مهر سپهر سعادت
پروری در علم تفسیر و جدل و انشا و تالیف تبحر و نظیر نداشته و در زمان خاقان سعید زنده الملک شیراز که وطن اصلی آن جناب بهت بهرات تشریف آورده رایت اقامت برافراشت
هفته کمیوت در مدرسه مهد علیا که بر شاه آغا بر عظه و نصیحت خلق می پرداخت و در ماه ربیع الاول بر بیان مولد سید المرسلین حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مواظبت مینموده طوایف
انام را محظوظ و بهره ور ساخته و از مؤلفات آن سید ستود و صفات کتاب انوار اثر درج الدرر که مجموعیست بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هرات و معارج الاعمال و رساله آداب حج
و عبادات که در میان فاضل افطار جهان مشهور بهت و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخ بر السنه و افواه خلایق بمذکور اشغال امیر سید اصیل الدین اجهان صحت آئین میباشد
بهشت برین و هفدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه روی نموده و خاقان منصور شیبانی خاطر او لاد و احفاد او توجه کرده بسیر و خلاف سید مرحوم را بایشان عنایت فرموده مولانا
شمس الدین محمد تادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی قدس سره انتظام داشت و همواره همت بلند بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق

طریق زهد و طالبان طریقه ارشاد و هدی نسبت آن جناب در غایت ارادت و اعتقاد و سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده با امرا و وزرای خلد مکان مقامی مفخر و مباهی میبودند آثار ناظم فیاض جناب مولوی محسن قصیده بردهٔ و شرح منازل السائرین مشهور است و ازابیات هدایت آیاتش این مطلع در محافل العاشقین مشهور و مسطور آنها که بخرقامت سروت نگرانند کز راست بکوی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد دشتبوسینه احد و تسعین و ثمانمائه وفات یافت و در خیابان هرات مدفون گشت امیر نظام الدین علی شیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته و راتب رضای خاطر عاطر والد ماجدش مولانا حمید الدین بقی بدرآن خانقاه قایم مقام او ما صعارف پناه و در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه ازام عالم انتقال فرمود و میر محمد هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدت بیست سال بمنصب نقابت منصوب بوده ملازم آن امر قیام مینمود و نسب شریفش بسید اشرف ابن مبارک شاه که در سلک اشراف سادات و نقبای خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ آبای سیادتش بحضرت امام التقی ابی عبد الله الحسین ابن امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ملحق میگردد و سید کامل علی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک مینمود و در ایام سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه میرزا بیسنغر و بموجب فرمان واجب الاذعان چند رسالت خواجه عماد الدین محمود کاران مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب کلیر آورده و در وقت مراجعت از راه فارس در شیراز جهل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمان روح باز پرداخت قصیدهٔ شهد آشوب که در مدحت اعیان و اشراف و ارباب سلطنه هرات منظوم شده از شایع طبع و مطلع این قصیده اینست شکرخدا که قاضی شهر سرمی نیم در سلک دمی صفتانم خری نیم مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جمال الدین اسحاق سمرقندی بود و ولادتش در روز دهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه و هرات روی نمود و مولانا اسحاق سالها در اروی خاقان سعید منصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میداشت و کاری در مجلس اشرف اعلی بتوجیح مسائل و قرائت رسائل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائه رساله پر اکه قاضی الدین محی معنی ❊❊ حرف باسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشته و دیباچه انشا را مفتتح باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده و آن وسیله شرف و تقرب خاقان را دریافت و در آخر ایام حیات اکثر اوقات بمرسالت پادشاه بیچانگیر ماوراء النهر گشته بطرف هند شتافت و در آن صوب جناب مولوی راه وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نمود آخر الامر قرین صحت و سلامت بخراسان بازآمد بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بخدمات میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا بابر و میرزا ابراهیم مقرر شده و در زمان سلطان سعید در شهر جمادی الاول سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا اشارخ فایز گشت تا آخر ایام حیات همان از اشتغال و اشتهار فائض و در ماه جمادی الآخره سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدیع ارقام او کتاب فاوت الیاب مطلع السعدین و میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف وقایع معمور بدیع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت سلطان ابو سعید گورکان مسطور است و الله اعلم بحقایق الاحوال و الامور مولانا محمد بن حسام الدین و میان فرقی نام بابن حسام الدین اشتهار دارد و او را در نظم اشعار خوب و مرغوب بسیار و پیوسته در منقبت شاه ولایت رضی الله عنه و سایر ائمه دین رضی الله عنهم قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات جالا نهایت مشهور است و بر السنه و افواه محان ال عبا مذکور از جمله مثنویات ابن حسام کتاب جاوید نامه است کز برون ز نامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مندرج گردانیده و فات ابن حسام در ربیع الآخر سنهٔ ۸۹۵ در قصبه یوسف آباد کرانهٔ قهستانست بوقوع پیوست خواجه مسعود تمتی از اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف هرات آمده ملازمت امیر نظام الدین علی شیر اختیار نمود و چون در شعر مهارت تمام داشت حضرت خاقانی نظم احوال گشته مآل خود را بوی رجوع کرد خواجه در آن باب نزدیک بهزار بیت در سلک بیان آورده و در قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و شیخ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است بنیوچون در گریه خوابم میرود خواب می بینم که آبم میرود وفات خواجه مذکور در بلده فاخره هرات روی نمود و در مزار میر سید اله نزول شده قاضی نور الدین الامامی ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته ملازم منصب بود و فی تمام مینمود و در فصل قضایای شرعیه غایت امانت و دین داری و نهایت پرهیزکاری ظاهر میداشت و در کمال جاه و جلال و دور استقلال چنانچه بقطع و فصل مهمات میپرداخت و مضمون همایون و احکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی ارشش بود و در ربیع الآخر سنهٔ ۸۹۱ دست قضا اجل حیاتش در نوشت و در کنار رکاز بخفره که در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره ساخته بودند مدفون گشت از قاضی نور الدین و سپرمانده عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلام ملاذ الانام صدر الشریعت نور الدین حسین جناب فضایل نصاب فاوت دستگاه جلال الدین محمود مظلهما الی یوم الموعود این دو پسر عالی گهر بعد از فوت پدر منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته بموجب فرمان حضرت قضوی بدیشان متعلق گردید و پسر کلانتر که بین الانام بخواجکی و قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شده در فصل قضایا اقتفا بسنت سنیه آبا و عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بچنگ خان شیبانی تعلق یافت جستر معهود آن امیر جلیل الله در تعلق بر خواجکی بود و بعد از عرض ممالک از فرخ تا بجرجان بکشای صفحات ضمارت قدم خاندان و عظمت دودمان و کمال اسلام و دین داری و دیانت و پرهیزکاری خدام خواجکی نزد خواص و عوام کاملا معلوم و ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنت هرات و متصرفات منوط بای صواب نمای او شده و چون آن عالی جناب و سه سال ملازم آن مهم قایم

بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسر انجام اشتغال و منوی از مرشیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت مضمون این بیت را که منصب وی در
بیضه ج که از هر منصبی بی منصب مطمح نظر نخبه اثر کرانید همت عالی نهمت بر ذخایر منصوبات اخروی گماشته حالا آن عالی جناب برادر فرخنده سیرش از غایت اعزاز و
اکرام بنهایت جلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود در السلطنت هرات متمکن اند و طوایف انام از خاص و عام بوجوه فائض الجود ایشان ناظر
و مظهر خاطر بوده و لوازم حسن ارادت و اعتقاد بجای می آورند قاضی شمس الدین عبدالله خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین عبدالله بن قاضی
جلال الدین محمود الامی بود در زمان خاقان منصور جنه گاه در بلده هرات بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطانی بامر تدریس اشتغال داشت و چون اهل
موعود در رسید علم غربت بعالم آخرت برافراشت مولانا یوسف بیعی از ولایت اندجان بود و در سنه سبع عشر از انجا بسمرقند شتافته خاکسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان
منصور از ماوراء النهر بهرات تشریف آورده و در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علوم عرض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و تبیین قواعد معماییه
مفید و تالیف فرمود و این مطلع از جمله منظومات اوست کریمان آب رو کویت بود شرمم کنی زلال خضر بادینی دمم روح اللهم و فاتش در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه در سرخس اتفاق افتاد و در مزار
فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد حافظ غیاث قدوه ارباب علم و عرفان عمده محققان زمان بود در ایام سلطنت خاقان منصور سالها موفور در بلده هرات بافاده قیام
مینمود و فاتش سنه سبع و تسعین و تسعمائه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت مولانا نور الدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب تابنده فروغ فتابیست
جهانتاب منور عرصه ربع مسکون بهست و شحات اعلام فیض انجام آن بنده شیخ و شاب بیان قطرات سحاب خضرت بخش فضای جهان و قلمرین از جوانب نظرش صدف افلاک پر دره
شب افروز از زلال تراوش عرصه عالم خاک جلوه گاه تصانیف و دراقدام علوم بجده و در هر تصنیف خزاین معانی جهد لاجرم حاجت بآن نیست که خامه دوزبان در تعریف مرجع اولی
دانش و عرفان سر در و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن علامه اصحاب تمکن و اتقان بر کشاید چه حاجت که کلک ملاغت آب نویسد که ماست بیض سحاب چه
حاجت که کوبند نور مهر منور بود عرصه شش سپهر ولادت باسعادت انجناب در شب بیست و سیوم سنه عشر و ثمانمائه در قصبه جام اتفاق افتاده بسن رشد و تمیز اغاز تحصیل علوم نموده و قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطه مناسبت اصلی و ملائمت جبلی در مبادی سن انتعشات انفاس فضایل قرابس یاس نظم را
خضرت فصاحت بخشیده و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان اشعار متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنام نامی آن پادشاه
والا تبار دفتری مهار قوم فلکم بدایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید میرزا و سلطان ابوسعید میرزا ترتیب دیوان اول و تالیف بعضی از رسایل تصریف بدایع و سایر
مولفات و منظومات لطافت ایاتش در زمان خاقان منصور صفحه تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار و در رسایل اعجاز کردار و در صفحات نهاستان و زکار اوراق
نگارستان لیل و نهار رافت میان جناب مولوی امیر نظام الدین علی شیر قاعده مودت و اراده ارتباط و استحکام مالا کلام و شت لاجرم آن جناب در اکثر تصانیف منظوم
و منثور خویش روح دشنای آن امیر سنگوکیش بر لوح بیان نگاشت و مصنفات سلطانی نیز بتعریف توصیف آن حامی کمالات انسانی اشتمال دارد و در هر کرسی مطالعه
کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی رهبت کوی شمار رد و فات مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه تسع تسعین و
ثمانمائه روی نمود مدت حیات انجناب هشتاد و یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بدرس
شریف انجناب تشریف آوردند و اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر وش حضرت سید المرسلین بعمل نمودند و نعش او را بعید گاه برده نماز گذارده تابوت مولانا سعد الدین
کاشغری آورده در پیش رویش دفن کردند و حضرت خاقانی و مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علماء اطراف را در عید گاه براه جمع ساخته
جنه ترویح روح خدمت مولوی با طعام طعام ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر نظام الدین علیشیر در تربیه مولوی ترکیب مبذول داشت و سلک نشاء گشته بعضی
در خاطر بود مثبت کردید هردم از انجم دارجح جفای دگر است هردم از انجم وداع و بلای دگر است تاریخ وفات مولانا عبدالرحمن جامی را از افاضل آن زمان آن
عبارات لایقه مختلفه در سلک نظم انتظام و انود از انجمله مولانا نور الدین که شاعر ابدل وش بود و نظم دلکش و هشت این قطعه را بر لوح بیان نگاشت جامی که بود در میان جنس
مقیم گشت فی روضه مخلده عرضها کالسما کلک قضا نوشت روان بر درهشت تاریخ و من خلد کان آمنا خواجه رضی الدین احمد جامی متقدمی الاقدام صحیح
الاسلام احمد الجامی نامی می بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت مقدار متمیز و متشخص بود و سالها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام شارالیه تعلق بوی
سیدشت و او همواره خوان احسان کسترده و همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد می گماشت و چون ان جناب از جهان بفضای جنان انتقال نمود او لد ارشدش خواجه جلال
الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اختیار و عنبار او در آن ولایت از اماثل و اقران در گذشته تا بواسطه وسعت مشرب گاهی با پادشاه و ارکان دولت گاهی با صحابت بیضه و سالک
طریقه ابا و اجد و شیخ عشرت اب اقدام مینمود و در صنعت جود و سخاوت طریق سلف نامدار مروت مسلک نظیر نهشت تا ایام نخیات آنچه از هر جنس حاصل میکرد صرف آینده و رونده
نمود و تخم محبت و اخلاص در ضمیر دل مکنون میکاشت خواجه عبدالعزیز جامی بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات مجتمع ساعات بدایع و طرائف لطایف ابا و اجداد صرف مینمود و در
سلک ریاضت و تقوی ارشاد و سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده فیل اجدعام میکرد همسواره بر سر کار دین و ابر نشسته شتر طریقه فاوه علوم ظاهری و باطنی بجای می آورد
و مولانا کمال الدین ابوالواسع لنطافی ولد مولانا جلال الدین مظهر الجزری بود و اکثر اوقات ایام شباب ابا کتاب فضایل نفسانی صرف مینمود و در فن انشا تحریر به مکاتبات و مناشیر عبارات

مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس همایون خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در انشای گزارش حکایت در ایراد تشبیهات و
استعارات مبالغه بسیار مینمود خاقان منصور تصنیفش را نپسندیده و آن امر را برای صواب نمای دیگر از افاضل مفوض گردانید و خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میلی
بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخن مزاح آمیز و در متغیر میشد پیوسته بادی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت سلوک میداشت و بنام
ایشان رسالات تالیف کرده یادگار گذاشته و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک
در سلک نظم کشیده والحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده دو برادر با هم از رزانی که از قدر آمدند آن وزارت آب داین ایام تا آل آن کمال دولت و دین دو همای شهید دین
ملک و ملت در بیانات کمال آن بود خورشید منظر این بود جمشید قدر هم بود از رای خورشید دولت را جمال برتر مدار مهر و مه آن در علا وین در علوم برتر نده بحر دکان آن درسخا این در
نوال از جناب آن نخواهد گرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ آن بود مجموع طالع این بود مسعود حال جاه تا باشد
حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال قاضی نظام الدین محمد ولد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای
زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود مدت مدید در مدرسه اخلاصیه و مدرسه
غیاثیه مراسم تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود آنجناب را خاقان منصور بتکلیف موفور قاضی دار السلطنت هرات گردانید و قاضی نظام الدین بروجهی در فیصل قضایا و
قطع و فصل مهمات شرعیه طریق احتیاط مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم الحرام سنه تسعمایه دست داد و راقم حروف را
نظم این رباعی و تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد آنکس که شریعت نظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد اصحنوا دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد مولانا معین الدین
الفراهی برادر امجد قاضی نظام الدین محمد بود و بسیاری فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر میگاشت
و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفه مقصوره جامع وعظی در کمال تاثیر میگفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس صبح لطیف میسفت با خاطر امرا و دیوانیان که در مجلس اشرف
وعظ او می نشستند ملتفت نمی گشت و در وقت آن سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب وصیت وی هر چند بمنصب قضا دعوت و تکلیف و مبالغه نمودند
قبول نفرموده و از آثار قلم لطایف نگار مولوی معین الدین معارج النبوت در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه اکمل التحیات بروایات مختلف در آن نسخه مسطور
و آنجناب را تفسیر فاتحة الکتاب و قصه یوسف علیه السلام تصانیف بسیار است که هر کس کمال بلاغت آن کتب را مستحسن میشمارد و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار
متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری پهلوی برادر خود خواجه نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد سبزواری در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام
مینمود و در مدارس درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربوده و آنجناب بحسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت مدت مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت
هرات همت بر نشر فواید علمی میگماشت و در ماه جمادی الآخر سنه تسع و تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بمرض حصبه رواق تعابیاد فنا داد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین محمد عثمان در جمیع
اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای آن شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده ببلده السلطنه هرات رسید و
منظور نظر عنایت حضرت خاقانی و ملحوظ عین رعایت جناب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک را بامضا رسانید بعد از مراجعت در دار السلطنت هرات توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه
سلطانی و مدرسه متبرکه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی مینمود و آنجناب که بملازاده عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی بکبر سن و نور زهد و تقوی بصفت تواضع
اتصاف داشت و مدت مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنت هرات همت بر نشر فواید علمی گماشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رایت
رحلت بعالم آخرت برافراشت مولانا برهان الدین الرازی عطاء الله بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلا و دانشوران ممتاز و مستثنی بود و بوسعت مشرب و میل صحبت اهل
طرب مایل بود و بر تمامی ظرفای هنرور تفوق مینمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان منصور و خانقاه خلاصه مقرب الحضرت السلطانی تعلق بآن جناب میداشت و بتعلیم فضل و کمال نقش
افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم میگماشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی و تسعمایه بوقوع انجامید و از نتایج طبع و رساله ایست در فن معما
در زمان میرزا ابو القاسم بابر مرقوم کلک بلاغت انتظام گردانید حضرت مخدوم امجد امیر خاوند محمد از سادات اعاظم امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علما و فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت
ذهن مستقیم امتیاز داشت و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح ضمیر میگماشت و فور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صفت انشا به
مرتبه بود که قلم سخن از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات بدرجه داشت که بیان بنان فصحا توضیح آن کما ینبغی
از جمله محالات میشمارند و تالیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و لطف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی
مبرهن و در اسم راقم حروف نسبت بآن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی خود را در سلک شاگردان او میشمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا
عین بی ادبی است و اقتباس ذره از خورشید والا غایت بوالعجبی چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید خزف در عقد گوهر اگر خواهد که باشد آن ز رو بیم همی گویم که من شاگرد
ادیم نه بشاگردم غلام کمترینم بیکر دخترمن او خوشه چینم غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام بیش از این در ذکر اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه
نماید شاید که مردم حسب چون نسبت مذکور مجهول بوده ... این معتقد لاف و گزاف انگاشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم بخجسته رقم میگرداند که

که حضرت ابوی مخدومی را دو اخر ایام حیات میل انقطاع از مردم و انزوا و کره بسته و از اختلاط خلایق و همین بر چهده مدت یکسال در کنار کاه کده دانیده و اکثر اوقات بکسب سعادت اخروی و مکالمات معنوی مصروف کردانیدند و در ماه رمضان سنه ثمانی و تسعمایه بواسطه مرض سوداویه از آن مقام شهر هجت نموده بر تبریز نا توانی افتاد و مدت سیزده روز صاحب فراش بوده و در دوم ذیقعده سنه ثلث تسعمایه از فخت آباد جهان بر یاض جنت فزای جنان انتقال فرمودند و وفات آن حضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفن ایشان در نزد شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد مولانا قطب الدین احمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود در معالجه مرض و ازالت علل بر اماسیمت اتفاس سیحا ظاهر میکردانید و الصدف حسن خلق انصاف داشت در اوایل سنه اربع و تسعمایه علم عزیمت بجانب عالم آخرت برافراشت مولانا شمس الدین محمد وحیی متقدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود در قریب فقا رسال مسلوک طریق هدایت و متبع و سنن سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سعی نمود و جمع کثیر از زهاد و عباد طالبان طریقت آستان بر روز بآستان عالی شان وی میرسیدند و از باطن فرخنده موطنش اقتباس انوار سعادت کرده بر اوراد فایض میکردیدند و انتخاب اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه مریض گشته و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان را بجهت دفن من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضعی که صلاح دانند مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفته امیر نظام الدین علی شیر بس از تقدیم غسل و تکفین با تفاق اشراف و اعیان مملکت نعش مغفرت صفاتش را بعید گاه هرات برده و نماز گذارده و در پهلوی مزار مولانا سعد الدین کاشغری که پیر وی بود دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدان همشیری آن مقبره رفته مرغ روح پاک او را بریاض رضوان کشیده و بجوار رحمت حضرت باری خواجه عبد الله انصاری دفن فرمودند این قطعه را که نوشته شیوه امیر سیم اندی در تاریخ او اقعه منظوم گردانیده و روز وماه و سال آن را در ضمن مصراع بسر حد ظهور رسانیده آن سر که سر عشق او را از عین شهود بود بوشهود منصوب بفتح و حقیقت رو بسنجه سر دو گون مفقود شد سوی جنان گشت تاریخ شنبه که رصوم شانزده بود مولانا میر حسین معمائی در تزکیه نفس نفیس و تصفیه باطن شریف و سیر صنیعه و تسیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و خلق همواره بجمع محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفه اخلاصیه بود و بطلب علوم مشغول میبود و اکثر مهنه و دلالت فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر کنار دهوان صنعت کشیده و در سنه اربع و تسعمایه بمرض اسهال در گذشت و در کنبد مدرسه مذکور مدفون گشت از متاخرین طبع و قاد آن سید پاک اعتقاد بسالهایست که در فن معما دست انشا کشیده در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسودات اوراق او در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود ثبت افتاده ایراد او در این مقام مناسب نمود منظر خلق حسن پیر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد جلت بسوی خلد برین یافتا هاتفش ز غیب جواب نور رحمت چو برو نازل شد نور جنت شود جایش سال وفات مولانا کمال الدین مسعود شیروانی در کمال منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در سایر علوم معقول و منقول در کمال دقت لطف طبع ظاهر مینمود و سالها در مدرسه علیای که بر شاداغا در مدرسه اخلاصیه مقرب الحضرت السلطانیه بدرس افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس در مدرسه مذکور نموده بخانه خود نشست و در مدرسه غیاثیه علم افاده برافراشت و در روزی که آن جناب را اجل اجلاس سکرد امیر نظام الدین علی شیر و تمامی سادات و علما و اکابر السلطنه مرات مجتمع گشته و چون یکی از شروط وقف آن مدرسه آن بود که اعلم علمای خراسان در انجا مدرس باشد و از نزد مولانا کمال الدین مسعود و قصد تعریض انشمندان خراسان کرده و آن مجمع آیه ای اعلم الا تعلمون را درس میگفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا نمود که موجب تحسین و آفرین همکنان گشت از آنجا قلم افادت بمتن حاشیه شریف حکمت و بعضی دیگر از رسایل دیوان علیه مشهور بست و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور بسوز سینه مستان بر فت آن مهتاب که مینت سوز مرا ساز کار غیر غیر شراب اشتغال مولانا مسعود شیروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه ثمان و تسعمایه روی نموده و در مزار پر انوار پیر صید اله مدفون شد مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل مسعود شیروانی بود در اوایل بهادرشت ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود بعد از واقعه شاهزاده بد السلطنت سمرقند شافته و آغاز درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطان بر وجنات احوالش تافت و مدت مدید در مدرسه شریفه کوهر شاداغا خانقاه اخلاصیه بدرس افادت اشتغال داشت و آنچی در آن اوقات طلبه علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از رسائل و اقران رایت تفوق برافراشت اما چون بشرب مدام مشغول مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از سمرقند روی بهرات نهاده چندی در آنجا بود و دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برده در آن ولایت بمرتبه وجاهت روی نمود و یافته روی بقندز آورده و بخدمت سلطان یعقوب نامی که از خواص انتقال کرده بود مولانا مسیح الدین حبیب الله برادر زاده مولانا غیاث الدین جمشید طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم و میرزا ابوسعید و ظهیر زمان در میدان خلافت گوی سابقت میربود و مولانا حبیب الله بتقدیم معالجه مرض و ازالت علل بر ایانفس مسیحا ظاهر میکردانید و در زمان سلطنت خاقان منصور وقت وفات و ملازمت بحضرت روزگار میگذرانید و چون حصول تقرب بدرگاه خلافت پناه و فور اسباب مکنت جاه بطبیب نفس و بشره منکفه میسر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد از روی طوع و رغبت بی تکلف در معالجه فقرا و محتاجان شرایط استهام بجای می آورد و در شهور سنه عشر و تسعمایه بعضی از قانون اعتدال انحراف جسته بمرض اسهال کبدی مبتلا شده و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا حسن ثناء شاعر طبع شیرین کلام و اخلاقیت قوت مهیه سرخیل فاضل شعرای ایام بود همواره اشعار ظرافت آمیز و ابیات مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس و قیقه از دقایق هزلی و نکته پروری فارغ نمیگذاشت و لی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم فرمود در شعر و در هزل و در فضل و در ادب نی در عجم یکی چو منست و نه در عرب مولانا حسن ثناء در ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد میرزا با بسنقر میرزا بن شاهرخ میرزا بود بتحصیل لطف طبع و حسن تقریر نزک سلاطین و

از مرآت غیب آن شهریار کشور گیر منتره و در آن اثنا روزی سخن بذکر ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین ماضیه را بوصفی موصوف گردانید میرزا سلطان محمد در مجلس
ازو می پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر از کاهلی هیچ نقصیر در ذات شما نمی بینم پادشاه گفت که سالها بکاهلی گفتن از آنجا که تیوانی گفت که
ده هزار و نیار سلاطین شاه بدید و نمی گوئی میرزا سلطان محمد از این سخن رنجیده افتاد و پنجهزار و نیار سلاطین حسن شاه داد و بعد از شهادت میرزا سلطان محمد بدار السلطنت هرات متوطن
گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اتحاد مسلوک داشته نزاعت و وفاق میکذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور اشقال یافت برتو انوار عاطفت امیر نظام
الدین علی شیر بروجنات احوالش تافت جناب مولوی پیوسته بمرتب حضرت سلطانیرا املازمت میکرد و بتقریبات جنة تقیید خاطر عاطرش ابیات در سلک نظم درمی آورد و در جمله
انکه نوشتی دار و غه هرات بموجب فرمان حجته صفات سمه کبود راکه ضعیفه سیاه روزکار بدکردار بود از شهر اخراج کرده خواجه مظهر عیبی بخدمت امیر علیشیر شتافته متنزل او راکه
ویرانی شده بود طلب نمود و بمتنزل مبذول افتاد و همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمده بهمان التماس کرده و بمرتب حضرت سلطانی جواب داد که آن خانه تعلق بخواجه مظهر
گرفت مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بزبان آورد درشهر اگر مظهر عودی هست برخود فروشش کس نیارد بست هر تجربه که از شهر بهر بفروشش کردند این قحبه زنی بود و چیانش نشست
و دیگر انکه بعد از فوت امیر سلطان حسین هر سنکی بجثه تراویح، وح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن غازی انجام اسباب و مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر
دولت خانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید اتفاقا روزی که آش میکشیدند او را مهمی بود وقتی ببلاقات امیر علیشیر آمد که آش تمام پخته رسیده بود لاجرم متاسف
گشته این رباعی بزبان او گذشت و دیر آمدم و غصه غم خوردن دائم نصیبمن که جان بتخواهم بردن یک آش دیگر براهی من فکر کنید کز غصه این آش بتخواهم مردن و فات
مولانا حسن شاه در شهور سنه تمس و تسعمایه روی نمود و مدت عمرش زیاده از صد بود امیر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف و اشتهار و همواره در منقبت
شاه ولایت رضی الله عنه قصاید غرا بر لوح بیان نگاشت تخلصش در غزل و قصیده انهی بود و قصه لیلی و مجنون را نظم آورد و این بیت را افتتاح نموده ای عشق تو اجان
طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و اشارات بی مثل زمان خود بوده و در سایر علوم نیز امثال و اقران را بر نمی سنجیده و با آوازخوش و صوت
دلکش واعظ و نصیحت می پرداخت و بعبارات لائقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم را بسهل بیان میساخت صباح
و جمعه در ایام سلطنت سلطانی که در سرچار سوق بلده هرات واقع است بوعظ مشغول میگردد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر در لوازم آنکار شرایط اهتمام بجای
می آورد روز دوشنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چار شنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابو الولید احمد میرفت و تیر در آخر اوقات چند گاه در خظیره سلطان احمد میرزا آنان را
پرداخت چون بمقتضای اجل موعود رسید فی سنه عشر و تسعمایه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و اثار خلاصه بالغات
و کبیر شیا باز انجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الاسرار و اخلاق المحسنین و اختیارات که مسمی بملیح القمر است و میان مردم مشتهر است و تفسیر
قرآن از شهار نصاحت شعار اش مطلع و مجالس النفایس مطلع است شیخ ظهیر نشکتر غالبه بسین نون سلسل تاب داده را بر کل نسترن زن و در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع
و عشرین و تسعمایه که این اجزا ترتیب می یافت فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار مولانای خویش بوده صباح جمعه در جامع مسجد
هرات که منبع صنایع فیوضات فصیحه و ارشاد و فرق عباد می پردازد و الحق در آن مرتبه بلیغ و مجلی حسن صوتی و رایت تفوق بر اماثل افاضل می افرازد و از سایر اقسام فضایل بهره
تمام دارد و همواره نقش طبع سخن سنجیه حضرت مصطفوی بر لوح خاطر عاطر می گمارند از منظومات مولانا فخر الدین علی حکایت محمود و ایاز است که بروزن لیلی و مجنون و بسلک تحریر کشیده
و در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور است مولانا عبد الجلیل در سلک دانشمندان متعین نظام داشت و چند گاه در دربار سلطان
سلطانی تعلم و اش نقش افاده بر صحیفه خاطر طالبین نگاشت و فاتش در نیمه احدی عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و جثه ضبط تاریخ مذکور رکلک سخن گذاران سلطان ابراهیم ایمانیه بحر را قطعه
زبان کشاد افتوش از آن سپهر وانش کش بود و جواب شیوه انفاق زان عید جلیل کشت انش کاهسته شد بحزن اخلاق تاریخ وفات او خود گفت علامه بیمثال آفاق
مولانا نظام الدین عبد الحق از اکابر فقیان دار السلطنت هرات بر تبه فقاهت و دیانت ممتاز و مستثنی بوده و چند گاهی بمنصب قضا سرافراز گشته بفصیل قضایای شرعیه
قیام مینمود مولانا میثمی در زمان خاقان منصور از انجاکه وطن مالوف و مسکن معهود او بهرات آمده از تحصیل علوم فنون و در طل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بمکالمات
استان سلطنت آشیان نیز اقدام مینموده و بعد از چند سال بمقتضای حب الوطن من الایمان روی بجای وارد آنجا کرده بشرف شهادت فایز گشته و سه سال زیاده بحضرت بسیر
برده و چون بایشیر پیر از انجام شهر شهادت چشیده مولانا میثمی در انجا ساکن گشت تا زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و انجناب بالشعار و الغریب و
غواص سیاهت از انجمله این دو بیت بخاطر او فتاده ای تراچون دل عشاق پریشان کاهل قامت فتنه و سرفتنه دوران کاهل هیچ دو بیت که برگرد شمع بود
حلقه حلقه بسر آن سه تابان کاهل و ایضا مولانا میثمی و باب ارباب صناعت و یراعی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیع و رح فرموده از جمله ابیات این مطلع
بغایت مشهور است تا بند جان بت جفا جو بسر نهان میدهد عاشق چاره نان میکند و جان میدهد مولانا ریاضی از شاهیر شعرا خراسان بوده و بنظم فتوحات و حالات منصور
اشتغال نموده و چند گاه بقضای ولایت زاده و محلات که منشا مولد و مسقط رأس او بوده است تعلق بوی میداشت و بواسطه کلانتران آن ولایت از آن مرتفع شده و بکمی همت بر نظام اشعار گذاشت
و این مطلع از منظومات اوست ای کعبه ستاده آب خضر از کرم دامان من بوسی هنوزم دست دراز دامن جانان من بوسی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین

نحوی انتظام داشت و از ایام صبی تا نهایت اوقات شیخ مسموله همت عالی همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات بگماشت و جمعی کثیر از درویشان در خانقاه انتخاب ساکن میبود
و اوقات شریف بر استغراق و ذکر الهی گردانیده از باطنش قبس انوار سعادت میدمید و شیخ صوفی علی را که از خزر نان خاقان منصور و اعتقاد البیک اجابت گفته و گذشت و در خطبهٔ
که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت خواجه منصور تبکچی مدت مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر برد و چون بحکم
پرسیدن مهم داد خواهان مشغولی بسکر و نظم اشعار و وقوف تمام داشت و همواره غزلهای دلغریب بر لوح بیاض میکاشت این مطلع از جملهٔ ابیات اوست پرده لالهٔ دیدم و غنچه خون
یاد دل من که مزار فتد ول زبرده برون مولانا نظام الدین استرابادی سرآمد قصیده گویان زمان خود بود و گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود و این مطلع از مقطعات اوست
بباغ دل در این بستان سرای عالم فانی نمال آرزو مشان که بار آرد بشبانی مولانا محمد بدخشی بجلادت کمتر و بلاغت اشعار انصاف داشت همواره همت بنظم معما و تالیف قواعد
آن فن می گماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علی شیر اوقات گذرانیده و رساله در علم معما موقوم بملک فصاحت اتمام کرانیده و از جملهٔ معمیات انتخاب این معما حسب
بر خاطر بود مرقوم گشت ترا تجاله بر لبهای خندان جابی شد بطرف آب حیوان مولانا نور الدین محمد زیارت کن از جانب پدر سیره مولانا جلال الدین فانی بود و از طرف
مادر دختر مولانا شرف الدین عبد القهار و در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه بتحصیل علوم متوقف گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی منصب تدریس رسیده اما بسبب عدم التفات
امیر نظام الدین علی شیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنابر آن در سنهٔ حمس و تسعمایه از بلدهٔ فاخره بقعة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گردید
التماس نمود که منصب رسالت دیوان و صدارت بدو مفوض گردد و بدیع الزمان میرزا این ملتمس را بعرض اجابت اقتران داده منصب داخل در آن مهم جناب مولوی را تر شرل تمام
داد و کار بجائی رسید که ایلچی سفر کرده بقندها رفت و تمتهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذوالنون ارغون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنهٔ ثلاث عشر و تسع مایه
وقوع یافت و بهم انجامد فون گشت مولانا معین الدین محمد بسحاری عمدهٔ متر سلان زمان خود بود و نظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از خط خط تعلیق بهره تمام داشت
و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن میگماشت از جملهٔ مولفاتش تاریخ بلدهٔ هرات و رسائل مشتمل بر نکات مناشیر و مکتوبات که در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع
بر السنه و افواه مذکور نه سر راست آنکه می پرسی بخشم هر بری پیکر که از غم خاطی خشش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش ذو فنون زمان خود بود و پیوسته تعلق اندیشه
امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار بحرکت میمود و در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چند گاه همت بر بحتن چینی مقصور داشت و گاهی بتحریر بیاض و رنگ کاغذ
مشغول میشد و جسم ظروف دواتی که میساخت یا چینی مقصور بغایت شبکه گشته اما رنگ و صفایش چنانکه میباید نبود و از جملهٔ فتوحات مولانا حاجی صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ
امیر علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب بکوبت بر نقاره که در پیش او بود میزده و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و علی هذا القیاس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آن جناب رنجیده و در شهور سنهٔ اربع و
سبعمایه که میرزا بدیع الزمان محاصره بلدهٔ هرات اشتغال داشت بگریخت و بشاهزاده پیوست و همان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان شیبانی ابو الفتح محمد خان شیبانی
در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابت نویسی علم جیلی برافراشت اکثر کتابتهای عمارت دار السلطنت هرات بخط او و فاتش در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد خان معمار بود و در نظم اشعار مهارت تمام ظاهر مینمود
از علم تصوف و محبتی وقوف کامل داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدت مدید بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان بازآمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هرات متوطن بود و کرهٔ بعد کرهٔ از امیر صافی میمیر غبار نقاریر خاطرش نسخهٔ بسم قند شافت
و در آن ولایت پرتو التفات سلطان علی میرزا به وجنات حالش تافت و چون آن ملک بتصرف محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته و بسلک خاص بارگاه سلطنت منتظم گردید
و در تحریر وقایع خانی شروع نمود اتمام بجای می آورده و بعد از کشته شدن آن پادشاه حالیها با والا دست پیوسته و در وقتی که بخجم کانی بغران مهر سپهر کشور ستانی حضرت پادشاه پناهی شکر بکاوراء النهر کشید و قوشی را کرفته دران بلده قتل عام بوقوع انجامید و تیغ خونریز غازیان بنای حیات ملا بنائی را با منتهم رسانید و دیوان اشعارش در بلاد
ماوراء النهر مشهور است و اشعار ابدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت و در اواخر ایام حیات دیوان خواجه ظهیر تتبع نموده و در آن غلطات
غلطات آیات جلی تخلص فرمود شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد علامه عرصه عالم و ملا ذ علمای آدم بود بغایت دین داری موصوف و نهایت دیانت
و پرهیزکاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه بی شبیه و بدیل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل بود اصحاب درس و فنون شمول مرحمت شاملش
بود و دارای رطب زهد و تقوی از باطن فیاض و اقتباس انوار سعادت مینمود و انجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی ابن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة
والدین مسعود التفتازانی بمنصب شیخ الاسلامی داخل گردد و قریب سی سال رخت خراسان لوازم تقویت شریعت بجای آورده و در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمایه بواسطهٔ
سعایت اصحاب غرض زمان نواب کامیاب شاهی بوا نخذه و مصادره و آن جناب صد و دریافت و هیچ در آن ایام بنابر تقدیر پادشاه قدیر کشته کشته بعالم آخرت
شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع بلده هرات است و بنواحی در ب خلفیان و قبت از انتساب بشیخ الاسلامیت و بعضی از رسایل و حواشی انجناب که در
اصناف علوم تالیف یافته و در میان طلبهٔ مشهور است و بخشان از رسایل او بر الواح خاطر مسطور میسر مرتضی در علم حکمت و ریاضی بی شبیه و نظیر بود و در سایر

و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان تفوق میکرد و صاحب الدهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مودبی میکرد و در زمان خاقان منصور در سنه اصلاحیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسه شریفه سلطانی ریاست افادت بر افروخت و گرتبانی که با چه علم زر نگار نواب کامیاب شاهی تو وصول بر ولایت خراسان انداخت میرمرتاض سیب تعصب در نهاد بستن زهرات بطرف قندهار شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت **مولانا عماد الدین عبد العزیز** المشتهر مولانا عالم متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علی شیر شاهکارات اشرح نوشت اما پیش از انکه شهرت یابد دست زمانه ورق اندولت را در نوشت و سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس اشتغال داشت و در همان سال که میرمرتاض از هرات تعصبها بر شتافت مولانا تیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر خبری از وی نیامد **مولانا فصیح الدین صاحب** از حدت ذهن و جودت طبع و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استرابا د بود و در فن تطریح خواه صغیره و خواه کبیره چه خایانه مهارت تمام ظاهر میکرد و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بکار می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور بر دخت و او نیز خزانه کتاب خانه همایون شد و در سلک ملکیان ریاست تقوق بر افراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیدایست که در مرثیه مقرب الحضرت سلطان در سلک نظم کشیده و حروف آخر مصارع او تاریخ وفات میشود چنانچه در معانی اشعار اصلا خللی واقع نیست مولانا صاحب در سنه تسع عشر و تسعمائه در ولایت استرابا د فوت نمود و از معمایش این بیت باسم جیب بر خاطر بود و ثبت افتاد آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد

ای تاراج دلم عشوه نما بنگر دل ویران مرا کان عیار دزدانه نعمت و بازش آور دیجا **مولانا محمد** طالب علمی بود خوش طبع و در فن معما از اشال و اقران ممتاز و مستثنی میبود سالها در سلامت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالم پناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رفته رایت تقرب بر افراشت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبد الله خان و آن پادشاه عالیشان در کول محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت چشید و از نتایج طبع انجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است چه روی خوب تو دیدم برون شد از دل من محبت همه شیا بغیر وجد حسن **امیر کمال الدین حسین** در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان جوانی از زادرود بهرات آمده بتحصیل علوم مشغول گشت و در آن اثنا منزل شریف کیک میرزا افتاده شاهزاده آداب احسان بر روی روزگارش گشاد و اما دوره قتی که کیک میرزا عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی موافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده ارعقش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر نگذاشت و چون حج الاسلام گذارده مراجعت کرد و در تبریز بسعادت ملازمت یعقوب میرزا اختصاص یافت چند وقت در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف آمد بعد از مدتی بموجب خواهش یوسفه الموطن الطاف شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن ایام که در ملازمت امیر علیشیر بود انتخاب او را بر سالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتاب خانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه ببرد و وقتی که سید سعادت بابا آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرد و خمسه کبیر را که در ضخامت و حجم و جلیه کلیات مذکور شباهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاطا متحمل و دو دیعان بار و بنهر کات منضبوط ساخت و چون ببلازمت سلطان یعقوب رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از مکارم اخلاق او را پرسیده گفت که در بین راه بواسطه بعد مسافت ملول شده باشید امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در بیرا بن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود و جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده ما نیز همراه داشتیم و بر کاغذ ملالتی ثبت ندید نظر آن کتاب افادت مآب می انداخته پادشاه فرمود کلیات را بیاورند تا مشاهده نمایم امیر حسین کس فرستاد و آن مجلد را مجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات بوده نه کلیات مولوی جامی لاجرم جناب سیادت مآب از این معنی منفعل گشت و از آن سبب دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر شد و در اواخر اوقات جناب خاقان منصور بلیغ شافته سلطان یعقوب میرزا را از حقیقت این سخن بستفسار فرمود و امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در بیرا بن خاطر نمیگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن بستفسار فرمود و جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده ما نیز همراه داشتیم و بر کاغذ ملالتی ثبت ندید نظر آن کتاب افادت مآب می انداخته پادشاه فرمود کلیات را بیاورند تا مشاهده نمایم امیر حسین کس فرستاد و آن مجلد را مجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات بوده نه کلیات مولوی جامی لاجرم جناب سیادت مآب از این معنی منفعل گشت و از آن سبب دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر شد و در اواخر اوقات جناب خاقان منصور بلیغ شافته سلطان بدیع الزمان میرزا بشکلی آستانه علیه او منصب گردد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب با مر صدارت مبدل ساخته و در سنه تسع عشر مائه که بدیع الزمان میرزا در هرات بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابی و ورد رفته و یکدو سه سال نیز اقامت گذرانیده بود که در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را بر سم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب شاهی روان گردانید و امیر حسین بعادت ملازمت آستان شرف گشته مشمول انعام و احسان شده مرجعت نمود و در وطن مالوف و مسکن معهود و الایت بسر برد و رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت از جمله معمیات او یکی اینست شاهزمان در خاطر بود و ثبت افتاد شاه تازی که طرح عمل انگلند نام خود مه کمین دولت کند خواجه ناصر الدین **باصناف سیر سینه و شیم رضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و تکمیل اسباب نیز کی و سعادت از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی میبود و انتخاب در سلک اولاد عظام مؤید و مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب آن مرطب اللسان گشت نظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالی شان سلطان سعید بواسطه قدس سره داشت و بواسطه وفور علم و فضیلت رایت تقوق فی افراشت و چون آن جناب را زمان جلوس اجل مقدر تدریک رسید داروغه منیه برطبع جهات و تکلمات خواجه را مطالعه و معذب گردد و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن تشنیع کلات غلبه کرده متوجه عالم فانی گردید از اشعار رباعات انار شش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد نماند صبر و طاقت آتش غم چون بر افروزد از آن شعله بچشم دمی صبا بر نخیزد**

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق بمقداری مهارت حاصل کرده که خطوط استادان متقدمین و متاخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان میگشاد و از آنجمله این مطلع ثبت افتاد

گل در بهار از آن رخ گلگون نوشته است   چون اشک من که از دل پرخون نوشته است

آنجناب در سنه تسع و تسعمایه در مشهد مقدسه درگذشت و جسمش در آن بقعه شریفه مدفون گشت. امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او در خاتمه مکسور اللسان در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده بود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال حسب نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه غیاثیه بتعلیم دانش نقش افادت بر صحایف خاطر میگماشت و در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب صدارت و احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب درگذشت بعد از آن بموجب استدعای قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بدانجانب توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی مملکت را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال گرفت بکمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان تیز غیبت گشادند و خون بیگناه آن سید عزیز را با یک پسرش ابو الامام نام بیباکانه بریختند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب میر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همگی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و منقول میگمارند. امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده صلحای زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه رایت عزیمت بصوب آخرت برافراشت و دو پسر نجیب سیادت شعار ازو گذشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی و انصاف اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر میرزا ابراهیم میر عبد الجلیل نیز در مسلک طلبه تحصیل مینماید. مولانا فصیح الدین محمد النظامی جمال حالش بعلو نسب و تجرد علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علمای متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مرموزات مصنفات فضلای متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه نمود و آنجناب را باخوند تعبیر کرده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و بدیعه گاهی معا و احیانا بعضی تعلق باخوند میداشت و آنجناب در شهور سنه بواسطه بعضی اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد اوست بسر برده و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه روی بعالم آخرت آورد و از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین نووی و شرح نامه الفائل و حاشیه مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود که طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود. امیر برهان الدین عطاء الله در عنفوان ایام جوانی از بلده مشهد که منشا و مولدش بود بدار السلطنه هرات آمد و آغاز تحصیل علوم نمود و باندک زمانی تحصیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه رفیعه اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و رساله در صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در صنایع صفت تنسیق مذکور

بحمدالله که شد حاصل جهان را رونق کامل   ز ذات شامل عدل خسرو عادل
شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هزاران شو   ند بهم اعدا جور و به غایب بیدل
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان   که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل

و امیر عطاء الله که او را در اواخر اوقات حیات دیده ظاهر از دیدن اشیا عاطل گشت از بلده فاخره هرات بمشهد مقدسه رفته در اواسط شوال سنه درگذشت. شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بتصفیه خاطر و تزکیه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی بود و جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخوئی و تازه روئی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد مسلوک میگردید و هر سال یکدو نوبت به پوران رفته در باره وی شرایط انعام و احسان بجای می آورد و در ایام محمد خان شیبانی مدت سه سال مواخذه و مصادره نموده جانب دیگر در دار السلطنه هرات نتوانست بود و در اواخر حیات بعد از رشتا بمکه سالک گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه شمع از بام افتاد و درگذشت. سید نظام الدین سلطان علی موسوی باظهار زهد و تقوی و ارشاد بر فرق برایا بغایت مسبوق بود و پیوسته جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود و بنا بر آن بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید افضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید چند گاه همت بر پرورش رعوی گماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه دست داد و انتقال سید افضل بعد از چند گاه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سلطانعلی میفرماید

سید سلطانعلی عالی نسب   آنکه میگفتش خرد از اهل یقین
میر را چون خواب بینی شیوه بود   سال فوتش دست میر خواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطانعلی قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرا روزگار و فضلاء امتیاز داشت و گاهی

وگاهی در سایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسر برد و احیانا همت بر معارضت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات تخلص مشهور است و این مطلع در آن کتابت مسطور که بسی خود را در آب دیده و چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم و وفات خواجه اصفی در شانزدهم شعبان سنه ثلث وعشرین وتسعمایه اتفاق افتاد و بجهة ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع میرزا سلطان ابراهیم این ترکم غازنها و چون آصفی بخشم خود را مردم و از اجل گشت نهان چون انجم بر سیدل ازمن که چه ماده تاریخ گفتم زبرات آمده روزدوم **شیخ ضیاء الدین محمد** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدت مدید در سرخرار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته به ضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث وعشرین وتسعمایه که سن شریفش قریب بنود بود و در گذشت بعد از مراسم تکفین و تجهیز هم در آن مزار مدفون گشت امیر **نظام الدین عبد القادر** در سلک اجله سادات و علما، و اعاظم و افاضل و نقبا انتظام و شت و در زمان خاقان منصور رسالها و در مدرسه شریفه سلطانیه نقش افاده بر حاشیه ضمیر علیه میگماشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضای مملکت خراسان مدتی متعلق آن جناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فائض در شهور سنه خمس وعشرین وتسعمایه اتفاق افتاد و قلم بخجسته رقم در بیان این واقعه بدین بیاض بگشاد عالی نسبی که بود و در دین فاخر و در علم یگانه و در فضیلت نادر شده سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا عبد الحی ماتفی** خواهرزاده مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرای زمان و در میدان امتحان گوی تفوق میربود و اگر کتب خمسه شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر متبع کرده و در برابر اسکندر نامه تیموری نظم آورده و فتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نموده اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع وعشرین وتسعمایه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف بفصاحت بیان و سه طلاقت لسان متصف بهت در تاریخ وفات انجناب گوید از باغ دهر ما تفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان او در بر و ضه پاک رسول گفت روحی فداک ایها النسیم الطیب رفت از جهان کسی که بود لطف شعراء آشوب ترک و شور عجم فتنه عرب تاریخ فوت او طلبیدم دلم گفت از شاعر شهان و شه شاعران طلب **امیر رضی الدین مبارک** پدر بزرگوار شمس امیر نور الدین محمد امین بن امیر نور الدین عبد الاول امیر معین الدین بن عبد الرزاق مورخ سمرقندی بود و امیر رضی الدین خوافی بود و بکمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت و طبع بلند و فکر ارجمند مدارک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم و در عنفوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت و در مدرسه شریفه غیاثیه و مدرسه بدیعیه مدرس شد و پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت چون چهل و سه مرحله زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم ذی الحجه سنه سبع وعشرین وتسعمایه از عالم فنا بدار بقا رحلت فرمود و پدر عالی گهر شریفش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد و متجاوز بود از شنیدن این واقعه جانسوز و حادثه محنت اندوز فغان و زاری و گریه و نالهٔ اشکباری بر اوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز فضل و کمال در گوشه بیت الاحزان ملال نشسته زبان حال و مقال مصون مقال و آشفته حال یوسف گویا گردانید و بعد از چند گاه آن سیادت پناه در مفارقت آن فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه وفات کند و انید و مریض گشته و اوایل ربیع الآخر تسع وعشرین وتسعمایه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت افراشت این قطعه که نوشته شود بحساب جمل شعریست بر تاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول سید فاضل رضی الدین که بود ز بدء و لا و مجا و بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبده آل رسول و این رباعی مخترعست از وی و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین از حکم قضای حضرت سبحانی چون امیر محمد امین شد فانی از سال وه واقعه رسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی ختار الدین حسین** ولد قاضی غیاث الدین ترتبی بود و نور فضایل و کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی بود و در اوقات جوانی از ولایت محولات بدار السلطنت هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتاوی و تحریر صکوک و سجلات را پیش نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر معاصر خود صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و بواسطه کمال فرهت و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی فضلای دار السلطنت هرات اختیار و اعتبار پذیرفته بود و بالتفات عنایت حضرت خاقانی کما حقیق مشفق بر وخیات احوالش نافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه از مرض اضطراری عنان اختیار بدست عجز داده بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان وعشرین وتسعمایه بمرض سوء القنیه و قضیه بهت در گذشت و در عبره آباد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اقیاسات و مختار الاختیار در میان فضلای روزگار مشهور بهت و در تاریخ منسی که از سنگ مزار امیر علیشیر در مسجد جامع هرات ساخته این قطعه بر لوح خاطر مسطور بهت از جهت بزرگی شد هر مشکل که غایت ترفع بر عرش سر کشید تاریخ آن همایون منبر غصن مخیم منبر سنگ مرمر کز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** ولد ماجد آن جناب شیخ قطب الدین و سلک بنا بر قطب سپهر ولایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود بزیور تقوی و پرهیزکاری از سایر امنای زمان ممتاز و مستثنی بود و شیخ نور الدین محمد از غایت حدت طبع و قوت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو ضمیر انور و دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه علم تافت و کوش هوشش تلامذه را از نتایج بحر خواطر فضایل مآثرش بلالی نکات دقیقه و جواهر انیقه گرانبار گشت پایه قدر و منزلتش در طریق سلوک زهد و تجرد و حزن از امثال و اقران در گذشت و انجناب فی

مدید و در زمان مجنّه نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع بلده هرات منصب تدریس منصوب بوده و در زمان دولت شاهی نیز بر بعضی موکد بتحریر آن لایق سیاق تاریخ چنست زبان حقایق بیان رقیم دقائق سنه ابواب سفر بر روی روزگار هدیت آثار کشوده و در اوایل سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بصوب ولایت کرمسیر و قندهار شتافت و شرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه دریافته فروغ مکرمت بحضرت بروخیات حالش تافت اجلاز نهضت کابه که در سایهٔ عاطفت آن پادشاه دادفر جمعت معهود و مکرم اوقات گذراند در جمادی الآخر سنه ثمان و تسع مایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در کابل بجانب دار عدن خرامید و حالا برادر رشید ش زبدهٔ افاضلی فی الخوافق شیخ زین الدین که از قسام علوم بهره مندست و از جهه لطف طبع و حسن خلق و لطایف کفار و محاسن کردار لایق شایسته و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت بجامی آورد و در سرانجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول فرموده و در انکاح مقسمات خاص و عام لوازم جهتها و ظاهر ساخته بخم محبت و فضای خاطر همگنان میکارد و عطیه کف با نوالش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب گشته دل فیض آثارش فخرن و فایق مؤلفات الوالالباب چوست از وی خدا خلق خوشنو و خلال و دولت و باد محمد و شیخ ابو الواحد خال این دو برادر صاحب استعداد و سعد و فضل و عرفان سرآمد اصحاب جد و حال و انتخاب و لذ جهه الدین که مضمون عنایت و حیثانی الدنیا و الآخره بین المتقربین بر وات حجته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنت هرات بر سجاده زهد و تقوی متمکن بوده و هر گز قدم از جاده سنن سنیه نبویه بیرون نمی نهاد و شیخ ابو الواحد بغایت طبع شریف و شت انبطاع از دست چو ترخه دکشی از سینه ام گذار پیکانرا مراول ده که تا مردانه در رهت دهم جانرا و انتخاب نیز حالا در سدهٔ سدره انتهای حضرت پادشاهی متوطن است و لوازم دولتخواهی بجامی می آرد و از مؤید کثیر الفواید نواب آن درگاه خلایق پناه بهره دارد مولانا شمس الدین بروعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی هرات آمده آغاز تحصیل علوم منوده و اندک زمانی بدرجه کمال ترقی فرموده و در زمرهٔ فیاض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری منصب تدریس منصوب شد و در شهور سنه ست عشر و تسعمایه از خراسان متوجه آذربایجان گشته و چنان مسموع میشود که حالا در شیروان متوطن بوده و بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علوم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بروعی است او نیز در سنه مذکوره از هرات بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علمای محقق و فضلای مدقق انتظام دارد و در سنه مذکوره از دار السلطنت هرات بما وراء النهر رفته منظور نظر عبید الله خان شده منصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چند گاه ترک تحصیل اشتغال نموده بآن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عضاد الدین ابراهیم ولد مولانا عز الدین شاه سفرانی است و نبیره دختری مولانا عصام الدین اوست خوافی که صدر آستانه سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع پاک و حدت ذهن و ادراک و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون منهوم و منقول سرآمد علمای عالی شان است و مولانا فضلای فطنت نشان زبان حقایق بیانش مفتاح ابواب معانی و کلام بلاغت انجامش مبین دقایق صحف آسمانی و انتخاب در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده و باین مرتبه بلند ترقی فرموده در مدرسه شریفه شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار بسیار طلبه میکشود و در ایام دولت شاهی در اوانی که امیر خان در خراسان حاکم بود در مدرسه خیابان سلطانیه مدرس گشت اما بعد از اندک زمانی بعضی از وقایع حادث شده قضا را وراق منصب او را در نوشت و جناب مولوی در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمایه از دار السلطنت هرات بتجارت و اشتیاق وصال در آن بلده رفته و خواهان عبید الله خان محظوظ بوده سر تفاخر بر افراخته و طلبه علم را فواید خاطر افاده آثارش باحسن وجهی مستفید میسازد مولانا قاسم علی از جمله جلهٔ علمای کرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از نهاد وی ایام صبی دلایل و ابن نشو و نما هویدا بوده است بر کتاب علوم محسوس و مفهوم میکارد و او نیز صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب توقف است و به صفت نه بد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایض گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیر خطی بر لوح خاطر ننوشته و انتخاب در زمانی که امیر خان موصلو در بلده هرات به حکومت مشغول بود و نابابان بر سنه های سلطنت اتابک سلطان محمود از وطن مالوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود تا غایت در آنولایت ساکن و در کمال اعزاز و اکرام بسر بنده افاده تدریس مینمود امیر جمال الدین عطا الله سلمه الله سدده و سدیده ش ذکر ملاذ و طوایف کابر و اشراف انام و عنبه علیه ش مجمع اعاظم و امجاد خیر الانام و لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح شعاع انوار اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی مآثرش مجمع لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش بزواهر جواهر علوم مشحون و عقود و کلالات در مخزن باطن حجته سیاهش مخزون نیز شمایل نبوی از نشانه جمال فرخنده مآلش طالع و نشانه آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش ساطع فضایل پناهی عالم آرایش کشاف اسرار معالم شریعت و طریقت مشکل کشای حلال معضلات موافق تاویل زبانش مظهر اسرار یکتایی ضمیر روشن مظهر انوار مدقق جمال دین پرور اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش زتوضیح بیانش گشته روشن جز اهل علم هر مشکل نه برفن آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر افاق گشته و در سایه اقسام علوم دینیه و اصناف فنون یقینیه از محمدتان در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه گزیندی که حالا مقبره خاقان منصور است و در خانقاه فلاحیه بدرس و افاده اشتغال داشته و هفته یک نوبت در مسجد دار السلطنه هرات بقلم زلال نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خاطر عاطر اعاظم و اشراف اکابر نگاشت اما بنا بر سبب حالات

حالات کوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نماید و تمامی اوقات مختصه ساحات مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار مکسوبات اخروی مشغولی میفرماید سلاطین اسلام و حکام ایام باقدام ارادت و عقاد و ملازمت بحضرت رابر ذمهٔ همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقام طریقهٔ اشفاق مبذول میدارند بدانکه متداولان مکالمات فصاحت صفات حضرت نقابت مترلت روضة الاحباب فی سیر النبی والال والاصحاب و قطار افاق اشتهار تمام دارد و مشتهای شبهه عقل و ادراک نظیران کتاب را فاوت آب داد آئینهٔ خیال امر محال میشمارد و ولدارشد بحضرت امیر نظام الدین محمد که بیرک شاه مشهور شده در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانهٔ زمانه و در مقبره منوره مذکوره بنابر تعیین واقف قایم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید و زمرهٔ از طلبه ملازمت آن درس نموده و از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره مند میگردند و خواجه عبدالرحمن والد ماجد قاضی کلان که سالهای فراوان در بلدهٔ هراة بنا برفرمان خاقان منصور بعضی قضایای شرعیه می پرداخت و قاضی ناقد بحکم بوده مهمات فرق انام را بحسب فتوی علمای اسلام بسرانجام مقرون میساخته و جناب خواجه عبدالرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بنصف قضا منسوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود در مدرسه کوهرشاد آغا بدرس و افاده تیز قیام مینماید و فی الواقع خواجه عبدالرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره مند است مالا یحیطه کمال علم و تواضع و عدم سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و میسامانی اوقات میگذراند مولانا صدرالدین محمد در سلک اعاظم علمای زمان و اکابر فضلای دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت برافاده علوم شرعیه گماشته و در علوم شرعیه سیما فقه نهایت مهارت و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان شده تا ترک تحصیل انجناب را در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شیروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی اتفاق افتاده و درین اوقات در مدرسه غیاثیه و مدرسه اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاده و مولانا صدرالدین محمد را برادر بیست نهایت دانش مولانا زین الدین محمود نام و در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی اغراض جلای وطن جسته اختیار کرده از راه بسلطنت هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بولایت ورده و سیستان و قندهار آورده و حال در قندهار بشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد و خویش مستفید ساخته مرسم افاده مبسوط و میسر ساخته و مولانا شمس الدین محمد صفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس همچنین زمان خود بوده و در کمال زهد و تقوی گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه را مرعی نگذارده و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفه سلطانیه متعلق بانجناب بوده حالا اکثر طلبه دارالسلطنت هرات آن درس را دریافته و از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند و عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطه بلبت ازلی و صغر سن از روش و الد ماجد خواجه محمد امین عبدالملک که در زمان حکم اهل قلم انتظام و اشت اجتناب نموده همت برسلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب اهلیت منقبت مولانا شمس الدین محمد دحی روح الله روحه داده بقدم اخلاص و طبع طریقه مرضیه نقشبندیه قدس الله سره پیش گرفت و بامدک زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن فرخنده سانش از انوار فیوضات الهی صفت اضائت پذیرفته گاه حضرت کرامت پناه شیخ عمادالدین ابیوردی که در ازمان در سایه سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبوده بدارالسلطنه هرات تشریف آورده بجذبهٔ شیخ جلال را بجانب خود کشیده با بیورد برده و قریب مدت هفت سال بصحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن الوف مراجعت فرموده و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات و مسجد جامع هر هفته یک نوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثره و بشارت بسیاری تشنه لبان بادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت میرساند مولانا جلال الدین ابی ورد می از جمله مریدان مولانا علاء الدین است که در سلک طریقه مرضیه نقشبندیه بی مثل زمان خود بوده دارای کرامات و خوارق عادات ظهور مینموده و مولانا علی از مدت مدید در بلدهٔ فاخرهٔ هرات باصناف ریاضات و اوراد و وظایف عبادات و قات شریف مصروف میداشته و همواره نقش هدایت و ارشاد بر الواح خاطر فرق عباد منگاشته خواجه ضیاء الدین مریم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگ ترش خواجه افضل الدین محمد کرمانی بوده و سالها بوزارت بعضی از حکام قیام مینموده خواجه مریم از جانب تا دربار سلطان ابراهیم بسمت ایلچی گری مشرف و مخاطب طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و خورده بینی و در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت برسرانجام عظام مهام دیوانی میگمارد و بهزل و مزاح نهایت مشغوف بوده و بمکارم اخلاق و محاسن اشفاق معروف شعار آبا و اجداد انجناب بسلامت الفاظ و دقت معانی شهرت دارد این بیت که در نعت رسول صلی الله علیه وسلم گفته زبان زد السنه و افواه مشهور و مذکور باله نخست الهم بکش ما هرا مطلع خود کرده سحر گاهرا مولانا کمال الدین حسین شاه کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشته بپایه قدر و منزلتش در نظم اشعار و معما از فضلای سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علی شیر انسبت بآن جناب التفات بسیار بوده و همواره ابواب انعام و احسان بروی روزگار بش میگشوده و حالا مولانا شاه حسین در قصبهٔ وبه توطن دارد و از محمد زراعت و جه معاش میکند رنمایین مطلع از جمله منتخبات اوست سوی بستان رفتم دکوی توام آمد بیاد روی گل دیدم کل روی توام آمد بیاد و نیز معاما سم شاهی از نتایج طبع بلاغت سمات اوست رندان ولاله نشانه ای صنم عاقبت ازشیوه ها برجای هم مولانا جمال الدین محمد اکهی از جانب پدر نبیره مولانا جمال الدین محمد فانی است و از جانب مادر در سلک جماعه شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آن جناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا اسکرده و از نمود نامذکوره انعام و جهانش بهره و رمیگشت بعینی از اسباب تمکن زمان

لایق بیاض کتابت نیست شاهزاده او را از خدمت معاف داشته بجناب مولوی هندوستان سرکردان و بعیر و سامان او فات میگذرانید
وچون ان مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب عتبه دولت علیه شاهی در آمد مولانا اگرچه بهرات شتافته ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت ناچار آن در شهور سنه
عشرین وتسعمایه قصیده شهرآشوب در مذمت تمامی حکام واهل وسادات وعلما واشراف واعیان هرات در نظم کشیده وآن ابیات بعرض امیر خان که در آن
زمان والی خراسان بود رسید وحکم او قطع دست وزبان مولانا کردند از غرایب انکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا هم بزبان فصیح تکلم مینماید بدستور سابق
مطلع اشعار بحر وغزل میگشاید از ابیات قصیده مذکوره مطلع او در خاطر بوده فقاد عرصه شهر هری فوق سپهر حضرت بر در او شمسه خورشید کلیخ سپهر
حافظ ولی ولد مولانا نورالدین محمد نوربست که بلطف طبع وحسن خلق اتصاف داشت چند سال بنصب صدارت وستادی ابوتراب میرزا منسوب بود حافظ
علی بحدت ذهن وجودت طبع موصوف بست واکثر خطوط را خوب مینویسد ودر علم عروض وصنایع اشعار مهارت تمام دارد وچنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان
ساوجی را سه چهار نوبت تتبع کرده وچند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع کی از آن مقتبس است حریم حرمت کویت جنت الابرار شمیم نکهت موتیو راحت
احرار ودر صنعت مقلوب نحوی مشکل تر بر صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده ادهار اراد ورد ورد آرام داد دارم آرامی داین دارا راد ودر صنعت مقطوع
وموصول بدو حرف وسه حرف وچهار حرف این رباعی در ضمن بیان بنگاشت که ای در دل زارم زده رویت آذر خالت چخت برکل ترانه تر خطت بلبشکر
شکن بشکن فتن چشمت عبهر تبسم کیسو عنبر مولانا شعلی در سلک فضلای فصیح زبان وملغای ملیح بیان انتظام دارد واکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده
اشعار لطافت شعار وکمال سلاست وسلامت نظم فرموده واز انجمله این رباعی است که بجمله پر آتش پر ک گفته تا آتش عشقت مثل فروخته ام چون شمع همه سوختنی
آموخته ام ای اگه بول چو سنگ آتش داری میکن چندازوده دول سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع وصفای ذهن وعبارت
درفن شعر ومعما معروف بود اکثر شدت ولات را بر استحقاق مطالعه نموده ودر تحسین وتوضیح قواعد معما رساله در نهایت بلاغت نظم فرموده ونسخه شریفه میباشد اینست
که بنظر انور پادشاه بحری مقوی دین مبین میر حیدر غازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی رسید رباعی که نوشته میشود در سلک نظم کشیده قلم عنایت رقم گردانیده
بجهت آن جناب ارسال نمود نامت نه همین بنقته ملک عرب بست در نامه تو بر دل محزون طرب بست برکس بر آورد معما عجب بست نام تو بر آورد معما عجب بست
مولانا شهاب الدین در نظم قصیده وغزل نیز مهارت کامل حاصل دارد ودر این وقات بمدوره در مدح وثنای حضرت مملکت پناهی چند آلهی شعار غرابر لوح
بیان منگار دلی این غزل از جمله بست مارا غم تو مرهم جان جزین بست در تو سوئس دل اند وبکین بست کریا توام نماند کمال وفا چه باک شد قتل من بتیغ
جفا بت یقین بست کر بر فلک شنود سراز جا چشمتم روی نیاز پیش توام بر زمین بست کو در رهم مباش آسود کی نشان داغ غلامی تو مرا جبین بس بست
در سلک بندگان کمین و سکان خویش ره داده مرا شرف مه همین بس بست ما چه حاجه که نشینم با حبیب همنشین بس بست از شوب روزگار
حقیری پناه تو غل طلیل خواجه دنیا و دین بس بست ونیز این رباعی بنام ملک زعمیات انتخاب بست از بحر تو بست ای برخ طلع نور صد داغ بجان عاشقان
رنجور نماند مرهم خویش کی باشد زانرلف کلالا داغدار آن مهجور مولانا بدرالدین هلالی زبده شاعران زمان خود وعمده ملغای دوران بست قصاید وغزلیات
ومثنویات را در کمال سلاست نظم نهاده وبر تو اهتمامش بر مطالعه اکثر تدولات نیز نافته وبجودت طبع وحدت ذهن در میان فرق انام اشتهار یافته از نتایج افکار
او شاه ودرویش وسلیمی ومجنون ودیوان قصاید وغزلیات مشهور بست واین مطلع که نوشته میشود بر السنه وافواه مذکور است اگه پیر سبی زمن نشانه را منزل کجاست
منزل او دوست ما نادانم دل کجاست این رباعی نیز از جمله منظومات ملیح انجاست آنی که تمامت زمک ریخته اند ذرات وجودت زنمک بیخته اند باشیرینی
جانها نمک آمیخته اند تا مثل تو صورتی بر انگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوفست ذو در میان شعراء
زمان بمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف پیوسته ضمیر صافی زلال اشعار لطافت انارا تشریح میسازد ونظم قصیده وغزل دلفریب می پردازد از جمله قصیده او چند بیت
در دل خاطر بوده فقاد خورد بسی پیچ وتاب الوطع را بسن تا بدر آمد زچاه یوسف گل پیرهن کرد لیخای طبع پیرهن صبر چاک راز دلش گشت فاش سر بهر انجمن
داد نزال سپهر طرفه ترنجی زمهر طرفه کز شد سر بهر بریخ بسر او بیخ زن واین مطلع غزل نیز از منظومات اوست نخواهی کرد با ما روخا خاریه چاکم مگر روزی که گیرد دست
خار سر خاکم مولانا مجنون والد مولانا کمال الدین محمود نیز سخن بست که بحسن خط ولطف طبع اتصاف دارد ودر مولانا مجنون بغایت درویش وش وفانی منش بست
واشعار سلیسش ثبت دعوی را اتفاق می افتد واین مطلع غزل از انجمله بست که فیروز سپهر در اکثری تست آن روی زمین فخار یزنگین تست استاد کمال
الدین بزاد مظهر بدیع صورت وکلک نوازش نگار ظلم بانی قیش ناسخ انار بصوران عالم ولسان سخنوران بنی آدم موی قلمش را استادی
جان داده بصورت جادی وجناب استادی همین ترتیب حسن رعایت امیر نظام الدین علی شیر بابن مرتبه ترقی نموده حضرت خاقان منصور را تا بجناب الفات
وعنایت بسیار بوده وحالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام بست وشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام بی شبهه بهینه تخمین خواهد بود
مولانا سلطان محمد ابن مولانا نورالله استاد نسخ تعلیق از خوش نویسان زمان بست وبحسن کردار ولطف گفتار زبده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان

خندان با وجود حسن خط بالطف طبع موصوفت وبصحبت اهل عیش وطرب مشغول وحالا در بلده هرات توطن دارد وگاهی همت برنوشتن نسخ شریف میگمارد توفیق فیض مآل او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا واهل هنر وطایفه شعرا ومردم دانشور در بلده فاخره هرات وسایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند ودر سایه تربیت ورعایت آنحضرت بفراغت میگذرانیدند وذکر مجموع ایشان موجب تطویل است وجهت اجتناب از اطناب شیوه ستوده اولوالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان منصوب ذکر شمه از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد میدهد وکیفیت استقلال لوای دولت محمد خان شیبانی در ولایت خراسان بطریق عرض مینماید کاربیاست ما را در قلم نگنجد لیکن قوت تحریر کم ای لطاف الهی بهرم خانه توفیق یاد نمیکرد تا دهم این داستان را تمام رو نهم سوی دگر حسب الزام کشادم وخطبه خواندم ان

بنام نامی واسم سامی میرزا بدیع الزمان ومظفر حسین میرزا بشرکت برمرآت ضمیر منیر انور عقلای دانشور حقیقت این سخن منظور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله برپادشاه چیست که هرچه در کارخانه الوهیت صنعت وقوع پذیرد ومنوط آن در کارخانه سلطنت صورت وجود گیرد وهیچ امکه ذات بی همتا حضرت خداوند جل جلاله را بسمت مشارکت منزه ومبرا میداند که ذیل حشمت پادشاهی نیز از عیب شایبه پاکیزه ومعرا باشد تا سایه وجود سبحانی تواند بود وکاینبی به مصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود سلطان یکی سزد چه خدای جهان یکی است واگر بخلاف فیمابین دو کس یا بیشتر در یک کشور ویا در یک شهر بود یک کشور ویا دو شهر بیاری ورعیت پروری خواهند کوشید بر طبق آیه کریمه ولو کان ذو قربی انما نقسمها الا الله لنفسدا علی اشرع بحال فتوق عنا وباطراف بتا بد غوغا ودو پادشاه نشاید ولایتی کلمه خجسته لا تصلح سفائن محمد ولید موید بمعنی است کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور شاه بمعنی شرح این قضیه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت وامرای باحشمت وارکان دولت از رفعت خاقان منصور باز پرداخته بشورت آنکه بدیع الزمان میرزا را استیلای منصب سلطنت سپارند ومظفر حسین میرزا را در آن امر بدآنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلای که بنزدیک فرهت وکیاست از امثال واقران بسیار زده اند بقلم لطف وتقریر بر لوح خاطر هکمان نگاشته که بر آنست که سلطان بدیع الزمان که کلان وارشد اولاد امجاد خاقان منصور است وجبلتش بر تهید اساس کرمت وجهانبانی منظور ساستقلال پادشاه باشد ونسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت واسلوک دانشتر یکی از ما لک خراسان را با وسلم دارد تا سایر شاهزادگان کج دا طراف ولایت بحکومت اشتغال ارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامون خاطر نکذارند زمره دیگر گفته اند زمانه کوته نظر این رائی را نپسندیده وجانب بعضی از فرقه گفتند بهتر آنست که هر دو برادر بموافقت یکدیگر در امر سلطنت شریک کردند ودر خطبه وسکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بعایت اهل نفاق صورت مخالفت روی ننماید وبیکانگان را در مملکت مجال مخالفت نماند آری باتفاق جهان نمیتوان گرفت ودرین باب قیل وقال بسیار حد تطویل انجامید وعهد علیا خدیجه بیگم آغا والده مظفر حسین میرزا بود وختیار وقتیار تمام داشت ولالا امیر شجاع الدین برندق برلاس خصوصا میرزا الغ بیک اصلا بین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا استقلال متصدی امر پادشاهی باشد وچون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا ی شار الیها وامرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته روز جمعه دوازدهم ذی الحجه الحرام سنه احدی عشر وتسعمایه در السلطنت هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد ونیز در یک سکه اسامی ایشان را نقش کردند وجه سکه جات آن زمین کشت وملوکات ومحترفات آن بلده فاخره بجنس تقسیم شد ونصفی متعلق بکتابه کار بدیع الزمان میرزا گرفت ونصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صنعت حضرت صنعت پذیرفت وسایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت وضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده بدیع الزمان شده ونصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمده منصب داروغگی دارالسلطنت هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا به میرزا نظام الدین شیخعلی طغای تعلق گرفت وامیر یوسف علی کوکلتاش از جانب مظفر حسین میرزا بادی مشارکت جست ومحمد الکوبه بنیابت امیر شیر علی ومحمود دولدای بنیابت امیر یوسف بامر شحنگی منصوب گشتند امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد وزمام حصار بدو تفویض مظفر حسین میرزا در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت وبرین قیاس جمعی از امراء ووزرای خاقان مغفرت پناه سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند وبعضی بخدمت ابوالمنصور مظفر حسین میرزا شتافتند وطایفه هر دو پادشاه زاده بملازمت نمودند وخواجه حاجی قشتائی وخواجه نصیر الملک ناصر الدین نوئی ودیوانی میرزا بدیع الزمان گشتند ومنصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین وخواجه کمال الدین حسین مفوض گشت وصدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده همتمره مولانا غیاث الدین جمشید تعلق گرفت وشغل پرانه ورسالت بسید غیاث الدین محمد عریضی صفت اختصاص پذیرفت ومقرر شد که انجناب بحضور خواجه عطاء الله رقم اطلاع علیه بر فرامین مطاعه توقیع کشد ودر مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی ودرویش احمد فایض دخل کردند وجهة اشراف خواجه قوام الدین یحیی ودرویش احمد فایض دخل کردند وجهة اشراف دیگری خواجه قوام الدین شاه محمد مختص گشت ومنصب صدارت آن سرکار را بامر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی وسولانا نظام الدین شاه محمد مقرر گشت وچند ماه باین ترتیب وآئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دارالسلطنت هرات بتدارک حریت وسپاهی قیام مینمودند وبمرافقت ومؤانست یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل وجهان بر روی خلایق گشودند اما چون خبر سامع شاهزادگان دیگر رسید بزبان آوردند که چون سلطان بدیع الزمان بجمیع جهات بر ما رتبه تقدم دارد بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشته ما را بغیر از سلوک طاعت وه ولتخواهی چاره نبود اما

اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آن حضرت شریک بوده و همراه شده متابعتش را ضروری دیده و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندک زمانی قواعد قصر حکومت و ولاء و خاقان منصور متزلزل شد و مفاتیح سلطنت و مراسان بقبضهٔ اقتدار پسکانان در آمد چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی کفتار در سعایت نمودن امرای بر لاس بموجب افادهٔ امیر محمد ولی بیک و محبوس شدن امیر مذکور و راجلس فرار نموده بعتبهٔ بوسی پیک میرزا فتن

خاقان منصور فردوس مکانی میرزا زالدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و به کمال حرمت سر فراز ساخته هم در دیوان تواچی مهر داده بود و هم حکومت و دار و غکی هرات علاوه آن و منصب اجمند کرانید و نشان آستان خلافت نشان بموجب فرمان واجب فرمان واجب الاذعان و احکام همایون امارت و زارت قرون میشتند و در اواخر اوقات حیات خاقان جنت صفات چند سال تمام حتیا رملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار انتخاب بود بدرگاه خاقان عالی جاه بجزوی کسی را نبود اختیار بنابر علی هذا اتش تشک و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلالت است و کالنون درون سایر ارکان دولت خصوصا امرا و بر لاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بود تا که بصر صر سعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندکانی او را بر سرده و بطریقی سازند و اختیار و اعتبار او بخاک نشاند و امارا بانباشته زمام سر انجام مهام ملک و مال در قبضهٔ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکانی اصلا میرتدیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان مدیع الزمان میرزا از غایت عصبیت زبان بغیبتش کشاوند و در آن نوبت سخن ایشان مؤثر افتاد و سبب اقوب در تاثیر این تدبیر آنکه ارکان دولت خاقان منصور اولاد شاهزادکان در بابا مرباد شاهی مشورت مینمودند میرسارالدین محمد بکه وقوت کفته بود که مناسب آنست که سلطان مدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرکوار خود کردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا کرپادشاه زادکان تقلید آن حضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بد و متغیر کشته بود و سعایت امرای بر لاس بدولت شده شاهزاده و اتفاق امرای مشار الیه و سایر مردم میرزا کر کینه امیر محمد و سینه داشتند بعرض سلطان مدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد ولی بیک از روی آزردی خدمت مینماید و خاطر برآن قرار داده که کریخته تر و کپک میرزا او و مدیع الزمان میرزا هر چند منجو است که کسی متعرض امیر محمد نشود اما بلاحظه برادر رضاعی بر لاس که در آن امر همدستان شده هم در آن هفته بکرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کباب امیر مشار الیه نواخته کشته آنروز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون معمار آن تقدیر مهر سپهر مشتدیر در نهان خانه عمر ریا سپندند فوجی از معتمدان میرزا مدیع الزمان محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعهٔ اختیار الدین بردند و با میرویش بیک سپردند و هم در آن روز امرا و کویان هر دو سرکار نواب جناب مارت آب را متفق و مصادره کرده بتحقیق جهات و مشوش شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و کرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاه زادکان را روی نمود زیرا که انجناب از اخصیت براق و مستعد و توانا فر نوکران شجاعت نما از امرا و ارکان دولت بسیار تمام داشت و چون کرفتار شد جمیع مهمات و صفت بیاض مفتوح کرفت و ملازمانش که عدد ایشان پانصد نفر میرسید متفرق و پریشان شدند القصه چون امیر محمد رو بر جند و حصار اختیار الدین نشست بکلی همت بر مخلص بست و در آن فکر بصواب اندیشه یکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی قند بخته و بعضی مخدرات در آن تعبیه کرده فرستند شخص بموجب فرموده عمل نموده تعلیمه که امیر محمد بود حلوا را زجمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمام حلوا را از روی غربت بکار بردند بعد از دو ساعت چنان بخواب رفتند که تا روز دیکر بعالم یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین ساعت با یک رکاب دار یوسف نام خود را بر آن دروازه قلعه که بجانب شهر متصل بود بلندی پایان رفته بر سبب با دو رفتار که بعضی از ملازمان او تیار کرده بود سوار شد و از امیر محمد ولی اثری نیافتند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک مبلغ نعت سلطان مدیع الزمان میرزا شناخته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همانروز از کوتوالی معزول کشته امیر نظام الدین عاشق کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را زراه غیر معهود طی نموده بعد از وصول مقصد کپک میرزا مقدم او را از مقدمات ازدیاد دولت تصور کرده او را با انعام و خلع فاخره و نقود وافره و اسبان کردون توان و اشتران کوه کوهان جنیبهٔ ذخر کاه و شامیانه و بارکاه و دیکر اشیا که فراخور آن شاهزاده مظفر لواء تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود و با او و دیوانیان تواچی و مال که هی وقوف و حساب با مارت آب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال نوبت دیکر بر مسند امارت متمکن کردید و زبان حال بمقال شکر قادر ذوالجلال کویا کردانید کفتار در فرستادن محمد خان شیبانی فوج بسیار از اوزبکان را بتاخت و تاراج ایران و برکشتن یافتن ایشان از امیر ذوالنون ارغون

در آن اوان که انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بکوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای بسیار انتظار این روزی می کشید و خلی الباله از جا نرفته و چکیده از نیام شجاعت نشان تاخت اطراف ولایت ایران ما مور کردانید و ایشان از آب آمویه کذشته ناکهان آب مرغاب بجارو ب بغارت و تاراج پاک ساختند و جمعی از خجند و اسپیجاب مرو ژوان کردانیده و رحمه و باد غیس تا مرو شاهجان قتل و غارت در انداختند و در محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع مدیع الزمان میرزا رسید کان بر دند که شیبانی خان بنفس خویش از آب

از آب آمویه گذشته بر غاب عبور نموده متوجه دارالسلطنت هرات شدند چون خبر آن خونخوار عظیم الشر بایشان رسید ایلغار یافت چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بدان گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر او و اعلام امان نام نزد او فرستند قبل از آنکه یکی از ارکان دولت متکفل آن خدمت گردد شعر پیشه سپهر سنجاع امیر سنجاع الدین ذوالنون ارغون باده و دوازده هزار نفر سپاه غور و ساخر و تولک و زمین داور و اوسط ماه مذکور از طریق هرات رو بظاهر هرات رسید نذیر اگه بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت شعار قاصدی همعنان شمال و صباز امیر شجاع الدین ذوالنون فرستاده او را بجانب مستقر سریر سلطنت و جانبانی امور مرجوعه و چون امیر ذوالنون شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا دریافت کیفیت اوضاع ایشان و اوزبکان بخارا آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه از بیخ راه برآساید امیر سلطان بایزید برلاس را با خود و ملحق گردانیده بجانب مرغوچاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراالنهر از قرب وصول امیر بهرام فروقوف یافته براه جول زردک علم عزیمت بلکه بریست برافراشتند و امیر ذوالنون متعاقب ایشان بسیاهان آمده خود را با و زبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشید و قریب صد نفر از آن جانب بر خاک هلاک انداخت و شصت و هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سریر سلطنت رسیده بانتظام عواطف و عوارف خصائص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول فرمود و مقارن آن حال اولاد امجاد انجناب شاه شجاع و محمد قاسم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند گفتار در رسول فرستادن محمد خان شیبانی بسلاطین خراسان و نهضت شاهزادگان بمقاتله محمد خان چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جنه طلاع آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنت هرات فرستاده و مولانا مذکور در انجا بانواع جهان آرائی بتقبیل بساط جلالت مهمات میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان قایض گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سخن انکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آباء و اجداد شما در حدود و توابع و وقوع حوادث رجوع بخواقین و دودمان عالی شان گرفته شرایط متابعت بجا آورده اند مناسب انکه شما نیز سنت سنیه بزرگان خود گرفته ابواب مخالفت مسدود و دساتیر شارع مستقیم مواظبت عدول و انحراف نورزیده تا عرصه مملکت آباد و ان ماند و رعایا که ودایع خالق البریه اند پامال عساکر نصرت مآثر شکوهمند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان نگردند که عرض شیبانی خان از این رساله چیست جواب انسخن الحق پرداخته قاصدان بر اطراف و جانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود مظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد سلطان نقی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاه بعدد سحاب شتا بی ظاهر بلده مذکور و رامرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال انکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده انکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شر او تیک انقطاع یابد و بتوانند فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان بعد از استماع این خبر با امراء ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشتند و خاطر بمقاتله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف و دیار خراسان فرستادند و در اوایل ماه سنه مذکوره اردوی سلطنت براه رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از کرمو کوچ کرده چهره و ماه راتیره چشمان سپهر اخیره ساختند روان گشتند تا بان مکوکیش سپاهی بی نهایت از پیش و پس بتابید آهی شته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چیل دختران از غبار مرکب مرآت نشان تنگ آمد ایلغار کشت ابوالمحسن میرزا با لشکری بنصرت اثر و سپاهی چون اعداد اختر از بلده فاخره مرو عزم تشریف آورد و دیده بدیدار برادران تا مکار روشن کرده میرزا بدیع الزمان را بجهه حیثیت از روی برزگتر بود بطوره زانو دو پیشکش گشید و مظفر حسین میرزا بهر چند در سلطنت و المملک خراسان با میرزا بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابوالمحسن خورد و تر بود و تعظیم نموده برخود تقدیم فرمود و جانبین لوازم ایثار و نثار و قوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قابین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند رسیده تازه بهر طرف سروری بهریک ملازم شده لشکری بگون عدد و تنگ بسته میان کشاده بمدح سلاطین زبان و بهم در آن ایام که کنار مدالرو مضرب خیام خجو و ظفر رود و بلوبرود زبرود جمعیت یافتند بهمین میان از سلاطین خراسان بر طبق دل خواه دوستان ملی فرود نا گاه بشیر بهجت مآل بدرگاه اقبال آل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر برج جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار هیبت و شاه مآبی بر وجنات احوال سالکان مسالک جانبانی و امرا و ارکان دولت تافت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس بخشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید گفتار در قدوم محمد بابر میرزا از کابل بجهة معاونت و مظاهرت بدیع الزمان میرزا بدفع شیبانی خان در آن وقات و اوان که طنطنه کوس موکب و سرافرازی شعشعه نیره دولت و فر بزم سازی و نساء یر محی شمایل و محامد خصایل شعار مضمار تفاخر و تمدح غازی ظهیر الدوله محمد بابر پادشاه فرخنده صفات و واقعات شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید خبره فراست و کیاست دولت که عنقریب کوکب جاه و جلال ان ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد یافت نباو علی ندا سید

افضل ولد سعادتمند خواب بدین راکه در سلک مردم فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاده و بزبان مودت حسن عقیدت پیغام داد که
تخیر مارب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مراقبت میسر است و تیر مقالد و مطالب بقاصد و جانبانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی
را مشایعه فرزند پسندیده و در برابر او رجمند است باید که وقع بیداد و طغیان طاغی و رفع فساد دشمنان باغی سلوک دارد و طریقه یکانگی و وفاق نامرعی نگذارد تا
بیگانگان را مداخلت در ممالک محروسه نباشد و بیش ازین در بلاد و بصار ماوراء النهر بخت اهبت و جانبانی دخل نیابد و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه
بلند محل رسید این سخن چند مرتبه بموقف عرض رسانید و آنحضرت بمنجر کلام عجز انجام و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها سید افضل را باعطاف و افضال بانعامات
پادشاهانه مخصوص و بهره مند ساخته برخصت ملاقات سلطان حسین میرزا امر فرمود و در آن اثنا جانگیر میرزا که بخلاف رضای آن پادشاه عالیجاه بسمت خراسان آمده
بود بدر خطا و پادشاه جانگیر خطور نموده که امکان دارد که کلانتران اباقات سر بخطا طاعت جانگیر میرزا آورند و بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب
خلاف و نزاع برگشاید لاجرم رای شریف اعیان خان اقتضا نمود که لوای فلک سای بجانب جانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده موکب همایون بصوب
غربت سفر خراسان مصمم گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه خطه دار الملک کابل را جمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و عزیمت
پروری وصیت نموده در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای همت مبارک در رکاب آورده بمضمون نموده متوجه شد زاقبال شاهی فرخنده روی معادات
رکاب بل روان شد بسوی هرات ظفر و یمن نصرت ملازم رکاب رفیق سفر عطف پرورد کار و چون کلانتران قبایل چشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی
یافتند بر وای میرزا جانگیر آمده بکمال بیاتیاری و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جانگیر نیز بمجدد مفاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته
بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر بمضاعف اعطاف و انواع الطاف منتظر و مباهی گشت و چون حدود و ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه
ذوالجلال رشک بستان شد خروت خاقان منصور سلطان حسین میرزا تواتر انجامید و برضمایر الهام پذیر گشت که یکبن که در میان ولد آن جسر بحضرت
پناه صورت خلاف روی نماید و بدان وسیله بعضی از ممالک ایشان در تحت تصرف ملازمان آستان سلطنت نشان در آید بنا بر آن رایت ظفر پیکر بسمت
مشهد مقدس منصوب معطوف گشت و منازل و مراحل طی نموده بعد از وصول بولایت جرون کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالی شان و رکنا آب خاش
بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خجسته اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان را خواستر پیش نهاد همت عالی سازد و بموافقت
ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان بپردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو و اوغلان دو دو جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی و افشتاب به
مرغاب فرستاده و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنوند بطلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و امال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و اشتیاق
اشتغال نمودند بیاکه رایت منصور پادشاه برسید و بموجب فرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد بردنق بر الاس و امیر زد والنون باستقبال
موکب ظفر مال حمیده خصال شتافتند و در منزل دره نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده انواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از تواعد تاکید عهد و پیمان
آن پادشاه عالی مکان درطی مسافت سارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان اخلاص بر سم استقبال
از مرجاق نهضت نموده و در منزل کل باغان مشام سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن دوحه خلافت سمت عطریت گرفت و ازجانبین مراسم تعظیم
تجمل و ما یعد من مقتضیات تقدیم رسانیدند سپران و امرای آن پادشاه فرد و سمکان قدوم میمنت لزوم پادشاه ابرفوزی عظیم و استند و در لوازم مهمانداری
و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و الفقه که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را بایکدیگر تیاری وفاق و فرزانگی شد کرانیدند و در باب امور دین و دولت
و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایات اجتماع و تبقدیم رسانیدند همچنین از آمدن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان
جمعیتی دست داد که تحریر آن بحیز تحریک بنان تیسیر پذیر و تفصیل آن بسعی خامه دو زبان ممکن التحریر نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین آن پادشاه عالیجاه
آئین عزیمت را مضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض اوزبکان مصون بماند اما چون تقدیر بالک الملک قدیر نوع دیگر بود از اجتماع انهمه سردار ان
عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرای سپاه فایده روی نمود چه دولت عظامت از کردگار نیاید زینهار در جیل کار تدبیر دولت نباید بست زنقد بر دولت
در جهان هر چه هست خدا داند زاول هر چه تقدیر کرد تدبیر نتوانش تغییر کرد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید نا چیده محمد مجید گفتار در محاصره محمد خان
شیبانی ملخرا و تقریب بلخ را گرفته بکارزوب خارات تاراج کرده معاودت نمودن چنانچه در ضمن حکایات گذشته و نحوای
داستان مسطور گشته معلوم میشود که کیک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق و دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت سلوک ننمود و بر تقدیر عزم
یعنی مشهد مقدس رضویه ساکن بوده بقلم خیال نفس استقلال بر لوح ضمیر نگاشت ازین جهت فتور تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت
و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال نایره قتال منهون بود و بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا
الوس امیر تیمور کورکانرا اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت ضیعت نهشته بدل توسن میدان حرب و معرکه طعن و ضرب باید شناخت و

و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت منت پیما یدکرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه کرشود و امیر محمد بر ندق بر لاس کهموار را ساس بچون تدبیر وصفت رفعت می یافت گفت که هرگاه بفرم زرم اعدا بنواحی بلخ رویم کیک میرزا که بدعیه تسخیر ممالک با برادران طریق اتفاق مرعی ندشته لشکر نظاهره فاخره هرات خواهد کشید بنا بر انکه مردم شهر با توابع خوابان حکومت امیر محمد ولی بیک اند و شیخ علی طغائی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز کشته محمد محسن میرزا دارالملک خراسان را بدست تصرف خواهد درآورد و بعد از وقوع اتصورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند مرروی کردان شده بهرات خواهند رفت ولی و نسب انکه در زمستان دفع دشمن خاکی کرده در اول فصل بهار که در صحراء بیابان علف چهارپایان بسیار خواهد شد لذروی جمعیت خاطر بقتال سپاه وزبک قیام نمائیم و در اثنای این گفت و گو خبر رسید که امیر سلطانعلی قلی خان و لشکریان بخارا بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده و شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپذیر فریب داده امیر سلطانعلی را بواب بلخ راکشاده بهت و بموکب کردون رتبت خانی پیوسته بسپاه وزبک بخارا روب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک خواستند پس از انکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان معاونت مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند دود کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب ناریه قتال در بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخت و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قتال انداخت چون این خبر دلدرد و سلاطین خراسان انتشار یافت فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان را فوق طاقت و توان بود در ای امیر محمد بر ندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا خطائی مرخص گشته شک تفرقه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاده و ابن حسین میرزا غرامیت تون و قاین کرده و ابو المحسن میرزا روی بصوب مرو آورده و اولاد امیر ذوالنون امیر سلطانعلی را رغون نیز رخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف سبحاره نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت خلافت پناهی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بلتیزه خدعه توجه بطرف کابلستان بود و امابدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده بمضمون این مقال پیغام فرستاد که جانیان نبود مرو چشم آن دارند که زیر دامن انصافشان نکته داری اگر سپهر جفائی کند تو نپسندی و گر زمانه خلافی کند تو نکنداری و حضرت پادشاه بکمال خیر اندیشی و نیکو خواهی آن ملتمس را بعرض اجابت اقتران داده مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکران بدارالملک خراسان تشریف آورد و مازمین مقدم میمنت شیم بلده هرات را بغرت قرای گلستان ارم کرده در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین انس زمین بود نزول اجلال فرموده و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و سازداری بقدر مقدوره سعی و اهتمام فرموده و هم در آن چند روز بنا بر مصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا و مظفر حسین میرزا بقصبه کوسویه تشریف برده طرح قتال انداخت اند امیر محمد بر ندق بر لاس و بعضی دیگر از امرا مظفر اقتباس کرده ملازمتش بر میان جان بستند و چون مدت بیست روز دار السلطنت هرات از فروغ لقای پادشاه کشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود از جانب جنوب کابل اخبار وحشت رسید و عزم مراجعت جزم فرموده سلطان بدیع الزمان میرزا و حکام خراسان که از ریاض مرافقت و مواقفت حضرت استشمام نکهت فتح و نصرت میبود ند باز اسمو م پاس مفصل کرده بدرقه و داع پادشاه جهان مطاع را واجب و لازم اخلاص و اختصاص متقدم رسانیدند و در مباشرت مضمان میرزا بدیع الزمان بقیام صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و قدم نمود و قریب بعید جهت ترجیح روح سلطنت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمانداد چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برگشود کوکب اوج سلطنت و اقبال بعید گاه تشریف برد و از روی نیاز با دای نماز پرداخت و بعد از جهت مدرعه شریفه سلطانزاده فیروز نزول همایون رشک افزای فضای کردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنت هرات از سادات و علماء و قضات بمجلس عالی حاضر گشته خان سالاران اعظم لذیذ زیبا و از چنده چون و هر چه در حوصله خیال کنجد فروبن حاضر آورد ند و اصناف خلایق از آن مائده بر فایده حظی و افر و نصیبی محفوظ و بهره وافر کردند سلطان با هشام بعد از تناول طعام و ختم کلام ذوالجلال و الاکرام برابر بش خوش خرام سوار شده بسباغ جان آرای تشریف آورده بسیط بساط عیش ترتیب یافت و بانبا ط مشغول گردید هر وقت خوش که دست میدهشتم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست و هم در آن ماه شاهزاده عالیجاه جهانگیر میرزا که در دار السلطنت هرات توقف نموده بود از سیر زا بدیع الزمان استجازه فرموده متوجه کابل شد و در اثنای راه بمضمون بصدق مقرون مانند رسی نقش باقی از بین فوت موصوف حال آن دودمان سلطنت و اقبال شده در گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه و افر تهور ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رسید چنانچه معهود ات چند روز بر هم تغرت پرداخت و روح شریف شاهزاده مرحوم را بصدقات موفوره و خیرات غایات خداوند غفور شاد ساخت روح آن شهزاده نیکو سرشت شاد باد از نور رحمت بهشت ذکر مشورت برادران در بیان آوردن شاهزاده کان و رئیلاق و تعیین بجهت دفع اخلاف و محاربه با محمد شیبانی خان و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کوکران

چون دوران فصل شتا نهایت استشمام رسید و سلطان بدیع الزمان بهار سپاه و ریاحین و انها بفضای صحرا و بساطین کشیده و بر و دت سرما از هجوم لشکر فرودین منهدم گشت و خاقان منصور شرقی اقتباب خانه بلارم استخر ساخته رایت تحولش از چرخ هفتم برگذشت سلطان جهان نور دایام و خیمه بخت کا بهرام آفرخت علم زلاله در دشت عالم نسپا سپر و ترکشت سلطان بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را در سرات گذاشته رایات عالیات بجانب ئیلاق با نهضت برافراخت و روزی چند در منزل نهرل که مرغزار یست بغایت آنا رجل اقامت انداخت و در آنولا مظفر حسین میرزا اراده ملاقات برادر بزرگوار کرده از زیوت قشلاق در حرکت آمده در آخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمایه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه زهرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کرده و ندوقدنا

رفع اعدا بطریق شورت انگذشته و گوید سخنان درمیان آورند بنا بر انکه مخصوصچیان بودکه درآن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب اموبه عبور نماید ایلچیان
سخندان نزد شاهزادگان و امرای عالی شان فرستادند و بجمع آمدن ایشان پیغام دادند ازجمله جنه طلب شجاع بیکسان زره بیمقدار انامزد قندها کرده و در اقسام حروف
و ره پیچیده سلیح ماه مذکور اجازت یافته از آن منزل بهارت شافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و دراین اثنا که هر درج عفت چشمت که چاک سیکم صبیه علیه
سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دارالسلطنت هرات از جهان پرآفات خیمت سفر آخرت بست امیر ذوالنون و امیر شیخعلی و مابقی امرای عظام تجهیز و تکفین پرداخته جسد
مطهرش را در مدرسهٔ شریفیه بدیعیه مدفون ساختند و جهت تریح روح پرفتوحش اطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشغال مینودند و چون
هلال محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمایه از مشرق دولت و اقبال طالع شده بر دریای خاور سپهر عبور فرمود خبر کشته شدن محمد خان شیبانی انکرکی و توجه بطرف خراسان
متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای را با رده ی هما یون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه با مدکه
از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و در روز دیگر مشرف ملازمت شرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت بسوط کردانیدند و پسندیدند که تیر تقدیر را
سپر تدبیر دفع نتوان ساخت و سیلاب بشیت بسبب الاسباب بهشت خس و خاشاک بانتوان داشت و لفع تیر قضا بتوسپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق
متقضی آن بوده که ولایت خراسان در حوزه تصرف محمد شیبانی خان درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید اجتماع جنود بلا انتهاء و تدبیر امرای صایب رای
هیچ فایده مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بهرام قهر ما وراء النهر بسان سیل کهارزار روی نیشیب آرد آب اموبه عبور نموده خراسان را طوفان بلا از فوق
سر درگذشت چون قضا آلهی بود ازبشان که گرد مستقل ملک خراسان نیامد کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم این سخن از کودک پیر
که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت آنواقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه ذرالملک سمرقند برزین ملک ستانی نشسته از
معبر کرکی عبور نموده بجد و اجتهاد شتافت و امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم انولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی
واقف شد قبال مثال بارگاه سلطنت و استقلال خود امیده خاشیهٔ توقعت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشته انگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال
از آمد خود بکنار آب مرغاب ایلغار نموده بعد از وصول بر دوحاق که توال قلعه آن مقصبه را طاعت و فرمان بر داری اقتدا بشاه منصور کرده و از آن غایت نزد میرزا بدیع
الزمان و میرزا مظفر حسین کورکان خبر موکب منصور و از آب آمو به صحت نه پیوسته بود پس از وصول محمد خان بنواحی دغدغهٔ سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین
و امرای خراسانرا منهزم ساخت و غوغای بحر اندیشه گشتند و کرت اکثر طریق شورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا
دید و امیر محمد بر ندق را بجبه تحصن در بلده فاخره هرات مصلحت نمود و قبل از انکه خاطر بریکی ازین دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمایه اثار قرب وصول محمد شیبانی با سپاه قرون از حد و حساب آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان تیمور سلطان و
عبد الله خان محمود سلطان بودند و بر اثار و جوانب آرامگاه میدان قبال سیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا تیر بقصد سپاه پرداخته مانند کسی که دریای
محیط را خواهد که بقبضهٔ خاک نمناک انباشته کردند و سیلاب بلا بر بشت خاک و خاشاک از رفتار باز داده و در مقام مدافعه و مقاتله آمدند و لشکر و بر و صف کشیدند
بقصد یکدیگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران بهمتن تن آغاز نقاره و نفیر سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و در خشیدن خود و مغفر و لمعان جوشن و
جوشن تفیر آیه یکا دسنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت درگرد و سپاه تعلق تیغ نمود سنان بر قلم رفیع عقاب تیر حربه بزاد و میدانهای بازگرده و ذرهای
منان و طعن زمرهٔ صغیر و کبیر زبان دراز کرده در آن میدان نان آتش انگیز زبانه صفت کردن شده تیر عقاب بر بر آمد سرخ منقار زغون بر دلان در روز پیکار
از جملهٔ امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون رغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای با فوجی از شیران بیشهٔ رزم آرای در آن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر
ساختند و بضرب شمشیر خنک انهنگ و زخم تیر کمانهای خنیفه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت نزدیک و دور
با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پر موج فوج فوج از عقب بگرد میرسیدند سپاه نهاد کران را مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بدولتی هزیمت
تافتند پریشان بی سامان بر طایفه از ظرفی باطراف ولایت خراسان شافتند امیر ذوالنون که زبان حال و مقالش سلاره مضمون این بیت مترنم بود نه بندیدن
دشمن بدکمان بگرد دی شمشیر بشت کمان مانند شیر ژیان گاه بمیمنه و گاه بمیسره حمله میکرد و از زخم تیر خنجر خاک معرکه را بخون پر دلان رنگین ساخته نهایت
جلادت بجای آورد آخر الامر او زبکان از اطراف و جوانب او در آمده او شهسوار میدان پیکار را از نهاد پیاده ساخته خواستند که دست و گردن بسته بتردد خان برند امیر شجاع
الدین ذوالنون تن بجبر باز ندادند و بدستور جنگ میکرد تا شهید شدند امیر شیخعلی طغای جمعی دیگر از امرای خراسان امیر نخبه تقدیر شدند و سپاه قدر قدرت
روزنگ حد و اقتدار بر ربا طاکر نخجیان را تعاقب نمودند و مقدار غنیمت که فتحند که زبان بیان از احاطه و کمیت آن عاجز است و قلم دوزبان از تعدد و تمکی آن قاصر
عاجز است از شرح آن شما قلم والله تعالی بحقایق الامور ذکر متفرق و منهدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان و سایر
امرا و لشکریان از محمد شیبانی خان و وصول رایت نصرت نشان محمد خان بالنک گهدستان چون از مهب عنایت حق

غره جبل درمیان رباط امیر علیشیر و منزل هزل نسیم فتح و نصرت و ظفر بشقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان ربیع الزمان میرزا مظفر کوركان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار ممالا یطاق عمل ننموده هر کس بطرفی متفرق گردید سید عبد الصمد میرزا با جمعی از هرات بمشهد مقدسه رفته بکبک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در جده و سبزوار با جی حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان ربیع الزمان میرزا بنظاهر بدار السلطنت هرات شتافته شب رباغ نوشتل کردند و بخطه غنوده سحرگاه حسن خاور علم بر کوهسار زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمد بباغ شهر خزامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی ختیار الدین حسن ابد طلبید و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر نمیشود و بجز دستهام فایده نمیکند و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر بدین بلده در نیامده اند تا کار بعرض کردند که بر این تقدیر چگونه با سپاه او زبک مقاومت توان نمود دشنام بر آن پادشاهزاده عالی شان بصد هزار درد و داغ و داغ ملک و مال و دار و عیال کرده لعذا و سیدن صبح جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات قضات و اکابر و اعیان هرات و در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده و در باب واقعه که روی نموده قرعه مشورت در میان انداختند خاطر اکابر و اصاغر بسلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف عرضه داشت شعر باین معنی در قلم آورده و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود بدرون ساخته مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت پیاده و عریان تر دیک بقصور رباط خود را رسانید محمد تیمور سلطان کیفیت حال را عرض کرد و محمد تیمور سلطان او را نزد پدر فرستاد و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عرضه هر دو یان در آخر جمازه زانک کهدستان را مصرف خیام دولت و اقبال ساخت و خاطر سلطنت خواستان قرار داده رایت بهت و کامرانی برافراخت سبحان من لا تسخر فی ملکه الا ما یشاء و یؤتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء. ذکر مفتوح شدن ابواب دار السلطنت هراة و آمدن فرمان عالی شان با کابران و استقبال رفتن ایشان در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هرات از هر هم سیاست محمد خان دروازه شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال اندوه و خون بودند و لشکر قیامت اثر او زبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مینمود ندا مر می در غایت غرابت دست داد و قبل طایفه از سپاه ما وراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه انکه خواجه مغر الدین حسین شالکار و خواجه شمس الدین محمد مشتی و بعضی دیگر از سلاریان دوه دمان خاقان فردوس مکان از معرکه منزل گزیخته شب دلخانات بیرون سراپرده غنوده بودند و در چاشت گاه از روی خیال فاریده جنه مخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر سیان ها در قطار سوار شده آواز برآوردند که دولت کک میرزا رسید و بهر کس و چار شد گفتند که اینک محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم متوجه پادشاه و زبک گردیدند و روی باو نهادند و باش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر که از خانه کمان بر آید از دروازه شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلده به طلب مال و جهات مشغول بودند قریب سیصد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بصحت پیوست و جهة کشتن انجماعت دندقه خاطر اکابر و اصاغر روی در زیاده نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل خرد و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر پای کشادند و سادات و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و بتحیر و تفکر سر کردان بودند و برای مخلص خویش مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا نبائی از راه روی آن سالک طریق جانکشائی بدار السلطنت هرات رسید و نشانی که کیفیان آشیان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام فخر الدین احمد التفتازانی مسلمی کرده بودند رسانید مضمون انکه چون رایت نصرت آیت بحدود باد غیس رسید ربیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور کشای منهزم گردیده امیر ذوالنون ارغون کشته شده شیخعلی طغائی اسیر پنجه تقدیر شده و مالانک کهدستان بامضرب سراپرده اقامت ساخته همت بلند بر تفریق حال شکسته کان بلا گماشته ایم بنابر این باید که چون نشان بر سد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند تا کار بهرات بعد از فراغ بمضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همانروز شیخ الاسلام و عمده ولاد امجاد خیر الانام امیر جلال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی ختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی و سید ضیاء الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه مالانک کهدستان گشتند و بعسکر زرنج اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت داشت ختیاری نهایت دشت و خواجه محمد ساغرچی که با میر اشراف دیوان مشرف بود انفرادا واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه والا گاهی از محمد خان شیبانی حکم فرمود که سخت کیستا مال امانی پیشکش ساوه ی هر دو یا نزا قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف مجلس اعلی یعنی سلطانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود و آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه که تنکه از آن بیست شش هزار دینار رکنکی جاری میسود سر انجام نمایند و اکابر سایر سیورغالات تمام مبلغ بیست هزار تنکه جهة پیشکش خاصه خود فرود آورند و باتردد بسیار تنکه بمولانا عبد الرحیم خدمتانه آورده بعد ازان محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد سلطان و عبد الصمد سلطان و مهدی سلطان و جان و فامیر زا آستا کابر لوشراف دار اده دند و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و رجا بدان خرگاه در آمدند و امرا و سلاطین تعظیم

ایشان قیام نمودند و خان بخدمت جلوس از زانی داشته بمناسبت بر معاودت اشارت فرمود و جان و فا میرزا بمنصب حکومت هرات مفتخر و مباهی گشته همراه کار برتوجه شد و جهت سرانجام مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان و فا میرزا و رسائل و لوا و امیر غیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازه خوابش نزول نمود گفتار در تحقیق نمودن جهات و متملکات ظاهری و غایبی دار السلطنت هراة حکم محمد خان شیبانی چون بنا بر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و از الملک خراسان و بلادی که مقر سلاطین عالی شان بود تسخیر فرمود کلام حکمت انسجام لامکاک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در لوح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشته خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است باطاعه تحصیل دادان و لشکریان تاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنت هراة در آمدند و تحصیلات نوشته فرستادند تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری از اوجه طاهرات و نبات مکرمات خاقان مغفرت سمات متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان باتمام گرفته انجاعت را بارد وی همایون رسانیدند و ایشان بجزء ملاقات فایز شده مهد علیای خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان منکوحه مظفر حسین میرزای کورکان بود در نظر محمد خان سخن بمنوده جویای موصلت گشت و خانم مزبوره گردانید که مظفر حسین میرزا قبل ازاین بدو سال بر اطلاق داده بود و جمعی از اهل و یانت بطریق مدعای او ادای شهادت نمودند و بآئین شریعت غرا و سلک ازدواج خاقان مظفر حسین میرزا قبل از اینکه بصله مظفر حسین میرزا نسبت و از سترعطای همتای الیها در وجود آمده عبدالله سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان باقی مجلد نشینان تخت عصمت را بزینت فرستاده توجه مطالبه و تفاوت اجناس ایشان محصلان تعین کردند آن عقد لآلی آبدار و دشاهوار و یاقوت رمانی لعل بدخشانی و حریر جیره زر و سرو طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خیال سیچ پادشاه با استقلال نمی گنجید و از جهات امراء و ارکان دولت آن روزگار و سایر اعیان هر قطر و آفاق نشسته فرزان که بود بهت آمد و لشکر قیامت اثر او نیک هریک از متعلقان خراسان را بسیاری گرفتند و در تعذیب و شکنجه کشیدند آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون این آیه کران الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالمنع وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل حاه و جلال با مال خسارت و اذلال شده نالهٔ و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نالیان جرم محبت به دستاویز کان گرفته در تعذیب بودند و زهر چشمان جمعی عفت و اعقب متعلقان بهرام صولت را کوچه و بازار کردن شده ساعتی نمی آسودند عالم از بسکه شد ظلم اندران بر من تنگ تاریک شد از آه مظلوم بر آمد ناله و شیون مردم نبود تفصیل مرا صلاح تمام بالا جمعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و از وا مر و نواهی و ان بر وجهات و ذکر طوایف ایلیاق نافت در روز جمعه بیست و پنجم ماه محرم در مسجد دار السلطنت هرات خطبه بنام ابو الخیر خان محمد خان شیبانی خوانده حکم فرمود که بقیش بالا مام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان اندازند و خان گیتی ستان فرمان داد که بر تکلیفات اضافه نمایند و چون بسکه زیب و زینت باید هر یک را شش تنکه جاری دانند و تکلیفات بگیتفال سابقه را بپنج دنیار ستانند در خلال این احوال بعضی از امرا و وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند رسم تعدی و حیف و زکان در جبال حدود هرات تحصن ساخته از غایت وحشت خطوط مزخرفه نمودند و عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و دوامین مطاعه در باب انجاعت صادر شد و همگنان بشرف لبساط بوسی رسیدند اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه مغز الدین شالکاره و مولانا حاجی محمد فستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خوانده میر دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد اعظام سید غیاث الدین محمد با عنبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت هرات اختیار کرد و امیر سلطان محمود در وی بتکفیل مهمات جان و فا میرزا آورد ذکر فتح کردن ملازمان خاقان گیتی ستان شیبانی خان قلعه خبوشیا الدین را چنانچه در ضمن حکایات سابقه به بوضوح پیوست که سلطان بدیع الزمان میرزا لو توالی قلعه خبوشیا الدین را میرزا عاشق محمد ولد امیر بساربان مفوض گردانیده بود در وقت توجه حرم محترم خود کاملی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید بارقه که بغایت شجاعه و دلاور بود در آن قلعه گذاشت و از معرکه میر عاشق و محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی دیگر از قواد آحاد که مجال فرار یافته بودند بخبوشیان قلعه التجا نمودند و چون صاحب لسیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بآن حصار رفته بود و چون آن جماعت از سطوت اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند بالکه مهم شهریاران مرتکبه شرح کرده شد رسیده بود و در محافظت قلعه تقصیر را ضی نمیشدند و محمد خان شیبانی را همگی همت متوجه بفتح آن حصار شده ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد گوکلتاش فرستاد و او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانده از عقوبت خدام بارگاه سلطنت آگاه امین کرده بیایان آورند و چون نتیجه یابد و شد سفر ارتیب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که بفتحیان آهنی کلنگ آهک کنان نقب کرده چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهرست مجوف گشته روی با نهدم نموده از شاه برج آن انکسار ارکان ثبات و قرار سکان حصار متزلزل شده قاصدی بیارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم خواجه عهد و پیمان را بایمان موکده گردانیده از قبل خان سوگند بزبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند بهیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم موطنان قلعه خبوشیا الدین بعضی خبوشیار و زره با ضطرار مضطر حصار بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبدالله مولانا خدمت شده اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان شتافتند و عاشق محمد گوکلتاش و خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که فراش بلوده

بود و بنا بر نقص بخت بافت و از نوشتن سراید و عصمت کابلی بیکم را قبری کوکلتاش بحبالهٔ نکاح در آورده و عندلیب بیکم را تیمور سلطان بحرم نکاح خویش در آورد و کوتوالی قلعهٔ حصار شادمان بهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان و فامیز را زیر و زبر خویش بدانجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی ازجانب حصار شادمان فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره را که در تصرف امیرزین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امراء و ارکان دولت قرعهٔ مشورت درمیان انداخت نخست بر آنکه آن از بدایع صنایع آفریدگار است و کرفتن آن بجنگ بیرون از خیز کمنت ملوک ذوی الاقتدار بود رای چنان بر آن قرار یافت که بارسال رسایل امیرزین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با جناب را بطهٔ محبت و اتحاد مستحکم و بهشت متکفل خدمت شده خان غرمیت بجانب حصار تیره توجه منعطف گردانید بعد از وصول خاطر امیرزین الدین علی را بمقتضای امان و تاکید تواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالمپناه رسانید و جناب امارت مآبی متعالیت قلعه و ذخایر و اموال خاصهٔ خود را بتسلیم خدام پایه سریر سلطنت سپرد و از سایر تعرضات امین شد ذکر مدت حال مولانا عبدالرحیم و تکلفهای مالا یطاق نمودن از اکابر و فضلاء و ازار رسانیدن و استحقاق مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صدر آنست که از قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چندگاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول گردیده و از انجا بهرات آمده بدرس بعضی اکابر و علماء رفته روی بکسب کمال کرده و اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی فطرتش مسلوب بود و دست عنایت عالم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشوده که حاصل کند نگنجی نیابد و در بسیر که روشن کند چشم کور توان کرد کردن زنگ آینه ولیکن نشاید نشکستن آینه طرفه تر آنکه بهجرد آنکه مسئله از هر جا مولانا عبدالرحیم معلوم شده خود را فاضل و کامل تصور نموده و چون از خراسان بازگشته بترکستان رفت خیال طلاق بر خاطر خود راه داده در بلدهٔ فاخره هرات بدرس هر کس علما شاغل فهم خود را زوی دانا تر یافتم و بعضی از ترکستانیان این سخن را استهزا و استبعاد نموده اند و جمعی که عقلی و استعدادی دارند عوام را حمل بخبط و باغ کرده اند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زمین ملک ستانی نشسته بسجده و ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت ایشان سلطنت نشان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گردیده و پایه تزلزل ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت بوی متزاید گشته و جمیع امور ملکی و مالی دخل کرفت و او شخصی بود متقلب الحال و مختلف الاحوال علامات یبوست مزاج و سوداویت مزاج از گفتار و کردارش پیدا و از مزاج فهم و منشاء ریاضی و حرکت و سکناتش هویدا دماغش از جنون و ایم مشوش از آن رو قول فعولش بود و آتش نظر عقل فعالش در بودی زقول آنهی مجبور بودی بکرات از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمامی عقلا بسنجند برهه فائق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در عین مباحثه و الزام منهایم کاهی بسند مخلوط و عزت نشسته اصحاب علم و فضیلت التعلیم نمودی و احیانا جهت تشفیع جزوی همچو تبه را بر من سوار شده نهاد و بازار ما فسیر سودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی حشمت بر اهن و تنبان پوشیدی و بمجرد استماع اندک سخنی که بخالفت مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان کذرانیدی الامر دخان همچکس را غیبت نکردی و در منع و زجر ظالم از ارتکاب سعی بجای آوردی القصه چون شنجر ذوالملک خراسان محمد خان را میسر گردید سادات و مشایخ و قضات و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها مولانا عبدالرحیم را بموجب شیخ الاسلامی رافعی الجد تعظیم کرده جبه سایر اکابر بر قامتش نشیمود اما چون این مرده مجلس خانی غازی آمد و شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فزاخر خود قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده و منصب مناسب جبه هر یک تعین کرد بمقتضای اشارت خانی بجناب شیخ الاسلام التماس نمود که بهتر ایام صائبی منصب و روئی خود را قبول نمایند و سریر جلیل القدر قضا یا بر نظام حال ایشان عبد القادر تفویض نمود و قضی القضائی ممالک خراسان را علاوه آن منصب کردانیده و قاضی اختیار الدین حسین و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده مستمرار تصدی فصل و قضایای شرعیه ساخته و امر حساب بلا مشارکت غیری بسید صدر الدین ابراهیم و سید زین الدین ابن مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز بهدی متعلق کردانید و رقم غزل بر صحیفهٔ احوال ایشان باقلم مصحوب گشته بود ندکشید و نسبت بارباب مناسب سایر بقاع خیر همچنان بجای آورده و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را در ملازمت خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مهام اوقاف الکفایات اقران خویش را بجماعت راکلیفات الا یطاق کرده هر لحظه بخلاف معامله ازایشان چیزی مطالبت مینمود و با وجود انکه از تا یا لیشان و اقران محرر حروف را التماسها نمودند و در آن اوقات خدمت و مشقت مینوشت و چه کشت که شرح آن نتوان نوشتن و کفتن رست نیاید ذ انجمله انکه مسایل احوال مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خویش پایان آمده و منزل جان فرسا تر بمیر آخور کرتر دیک تر کور دروازه ذوی از کوسفندان که نوکران او بچر کرفته بودند شصت رأس کوسفند بامیر سلطان ابراهیم و محرر حروف مولانا فیاث الدین جمشید جلالی تسلیم نمود فرمود که در وخه بهای هر کوسفند مبلغ بیست تنکچه خالی که سیصد دینار تبریزی باشد جواب کوئید انکشت قبول بر دیده نهاد یم چون او زبیکاه بود او را قبیل نوکران خود تکان کسی همراه نداشتیم که کوسفند را بجائی رسانند التماس نمودیم که امشب کوسفندان در بهمین دولتخانه باشند که ما صباح کس فرستاده منزل خود بریم قیمت کرده حواله کنیم این ملتمس در بعه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصا ای که بتکلف در ایام صدارت بدست میکرفتیم چوبهای برشته که کوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خویش شدیم چون مردم ما را خوش که قبل از این بخبر و ما را بحوت تحمل محسوبا بر مراکب با بوس و سلام دیده بودند ما بین حال مشاهده نموده بتعجب کنان و خنده قهقهه و ریسا طان ابراهیم و بعضی از

تبسم کرده گفت مولانا غیاث الدین جمشید کریان شبه وزیری پرسیدند که سبب گریه چیست جواب او که خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبک شبانی کنیم اما در نیستیم که در میان بازار خوش شبانی ما موزه جویم کشت جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم ندیدم کز مردمی اثر دیدم زروزگار همین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم در این صحیفه سیاه چاره خورشید نخاسته تخم خوش آب زر دیدم کیا ی بد دولت دو روزه کشته منتظر مباش غره که از تو برتر کز دیدم کسی که تاج مرصع صباح جمعه زشت نما شام در دشت زیر سر دیدم بعد از آنکه چهل رصد و رسباشتران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بلنجو نوشتند خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین ابراهیم لوین ضعیف را مأخوذ کرده مبلغ هزار تنکه شش دینار هی طلب فرمودیس اگفتگوی بسیار همه بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنکه از خاصه ما دوکس و جهات دیگر از رصد و رسباشتران اوقاف کرفته زیاده تعرض نسازند و حال آنکه دیوان ظلم و ستم از ایشان بوسطه غارت و تاراج سیچکاک لک پنج تنکه نقد نبود یم مع ذالک بعنایت آلهی در عرض پنج و شش ماه آن مهم بفیصل رسید و جناب مولوی در آن اوقات مخوفات ممالک خراسانرا دیوان ولا عظام خود منصور و قاسم و یوسف نام تقسیم نموده فرمود که ده دوازده حاصل آن جهت رسم الصدارت گیرند و دیگر رسم التحصیل با وجود این ظلم و هر چند روز بهانها پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از اوقافیان مطالبه میفرمود لاجرم رسم الصدارت صادر و وارد از خواتق و ربا طات و مزارات متبرکه برافتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان و آن دودان بال و جهات و اخراجات بر مخوفات حواله کردند نقصان تمام بحاصل وقف راه یافته بقایای خیر پوپرانی روی نهاده بود بنا بر اقتضای حکمت آلهی که تاریخ هجرت سنه تسع عشر و تسعمائه سید صبیح صاحب دولتی را توفیق رفیق نکشته که در باب تعمیر و ترویج نقاع معموری و اعادی سعی نماید شاء الله تعالی من بعد چون حال عدلت و نصفت سعادتمندی که ماهت بر تالیف اخبار متوجه خاطر ستود و مأثر دولت ابواب این فضل بر او بگشاید و التوفیق من الله تعالی و هو الموفق و علی ما یشاء

ذکر اتفاق کردن ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا بجنگ و جدال محمد تیمور سلطان عبد الله سلطان که در نواحی مشهد محاربه و قتال نموده و هر دو شاهزاده امیر سرپنجه تقدیر شدند و بشهادت رسیدند

اسکندر امیر معین الدین ابو الحسن پادشاهی بود بوصف انصاف موصوف و مشهور و از تزلزم جور و اعتساف بغایت محجب و مهجور از وقایع غیاثی از ارلی رقاعی مشتری سیمایش ظاهر و هویدا و از سعادت کلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای سخل کشایش در سرانجام مملکت مقرون بصواب و تدبیر مصاحب نمایش در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب زرای روشن بینی پرانور تدبیرش تمام مملکت معمور و چون پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش به امارت مرو و شاهجان بود خانه کی آن مملکت معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر کرد و ابو الحسن میرزا بالکلیه حاقت اندیشی قلعه سرخس را بحال عمارت باز آورده و بعضی از ذخایر و نفایس اموال بدانجا رسانیده و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه ازبک بدیار خراسان در آمد الحضرت آغروق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخت و لوای توجه بصوب مشهد مقدس مصمم میرزا عزم شریف برافروخت و کمتر از ما قدم تعظیم و جلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پذیرائی پرداخته و بمبط بساط عیش و انبساط اشارت نموده و اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشته و از نغمتان طرب سار و الحان مطربان خوش آواز عشرتخانه نامیه در گذشت شکر لب مطربان نغمه پرداز کهی الحزن و می کده آوازه بعد مجلس سرور دی میسر و ندند نوای می پرستان می قرودند در آن اثنا که بحکمان معرکه منزل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه مشروح معروض گردانیدند میرزا ابو الحسن و کیک میرزا بعد از شنیدن این مخبرت از بجمیع نمودن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و الحجاج قریب حتمه آن مهم رو بطرف بلاد خراسان آوردند با ندک زمان جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید سپاه چنگیزی در دشت خوی با یراق بسیار و صلاح فشیار آماده کرده آهنگ جنگ پیکار کردند و چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان بکران همت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان باین خدمت نامزد گشته با مخوف و امعتمد و عساکر نصرت مآثر سپاهی همه پر دل کینه جوی مبیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت انجام بصوب مشهد مقدسه حضرت امامی برافراخت و بسبیل ایلغار بر جناح استعجال طی مسافت کرده و منزل را کی ساختند ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعلی شنیدند برای عظام طلبیده در باب یک فقه کار مشورت کردند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک ضلالت را در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان بجانب فرستاده و بنفس خویش با ندک مردمی در الملک کهندستان ایستاده مبارزان را مناسب چنان مینماید که با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده رو بسوی ایلغار نمایند و ناکهان بر سر دشمنان تاخته بیا و حملهٔ آتش چنگ بر افروزیم و تلاش آبروی خود کرده تحریص جمعیت او زبکان بسوزیم زمره دیگر بر زبان آورند که رعایت طریقه خرم نیست که ابو الحسن میرزا با طایفه سپاه چصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازیم و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر در امن بعضی از جبال منیع و اعقاب متین ارصد خلل ساخته بطریقه قدیمه بمدافعه آید و از ند تا ببینیم که از غیب چه ساطع گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح و دولت آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشائیم ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث اختیار کرده متوجه محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان گشتند چون اقتاب اقبال آن دو دودمان بحد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست مرجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار داد

قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرکه بحار ریاض پرداخته از انجانب تیمور سلطان و عبدالله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه
شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعت کوچ نموده بازپس داده بتمامی آغاز مراجعت نمودند ناگاه خبر مراجعت ایشان باستماع نموده با رده بیکر بر نهاج استعجال روان شدند
و در صباح که ابوالحسن میرزا با کیک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باد و شبانه سرگران شده بر بستر استراحت بخفته و نشسته و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر بالین خمیر
پنداشته بودند مخبر مشهد رسید و این خبر شایع کرد که سلاطین او را از نهر با لشکر بهرام فهر در طرق نزول جلال فرموده اند و ابوالحسن میرزا مدهوش مانده و بنواختن
نقاره و نفیر اشارت فرموده بعد از اجتماع سپاه و تکمل شدن بهادران رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان بکیان طرف و زبکان انعطاف داده و در آن زمان محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان از آب طرق گذشته بانقاره و جوانقاره و قول لشکر مضرب شعار اربردان روزکار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و شمر جنگ و حرب
اماده طعن و ضرب گشته انتظار یکدیگر میکشیدند چون اقارب فریقین تلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نفاع فرو خفتند و یلان و یوغوی و پهلوان رزم جوی
اسب جلادت بر انگیخته در میدان کین خاستند و از دو فریق صعود کرده و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش خسار حایل گردانیده و شجاع قبه زنگار و
لمعان سرنیزه های شمع کردار ساحت میدان منور شده و دیده مردان خیره گردید پیوسته بچرخ کردلشکر بر پشت نقاب مهر انور از سرسری و دلیلی فروز شده قبه چو هفت اختر
افروز تیغ بانی از سر افشانی کهره مرغ روح انسانی از تنگنای قفس بدن خاکی بپرانیده و عقاب تیز پرد از نشیمنه پرواز نموده و مغز سر کردان و سر داران را طعمه گردانیده
حتی خط آیت کل من علیها فان بقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام بها صیاد حوال پیروجوان ثبت نموده و تیغ زده و پیکر از خون پر دلان رنگ یاقوت احمر بر آمده ریگ بیابان را مانند گونه
لعل و مرجان کرامت فرموده ای شعله شمع هر سنانی شد سوخته قد پهلوانی از تنگنای عین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور
شجاعت و دلاوری هفت خان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت تواندی در آن روز ماطغا نخواص خود کرد
هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بود بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت چون پهلوانی که بخنجر و پیلتن در اویخت اگر خود کوه آهن بود
از خود فرو ریخت و هر آن صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از خواش از هم گسیخت چون شیر دل سوی میدان رسید بهر حمله پیلی هم بر
درید بهر سو که آن پیلتن رو نهاد ز خون دلیران خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش سر آمده بود و حیات مقدر به نهایت انجامیده فایده بر آن کوشش و تکوشش نبخشید
شکست و شکست در سپاه خراسان افتاده مهم رتدبیر برنا و پیر در گذشت امیر باباجمحمود ولد باباحسن که سالها و سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود بضرب مردی
قیام نمود و با جمعی کثیر از روساء لشکر شاهزاده کان از تخم تیر و تیغ او از بکان بر خاک هلاک افتادند و لقبیه السیف روی بفرار آورده محمد تیمور سلطان و
عبدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از وی قهر بستیز شاهزادگان سرباز و میان کرفته اسیر سرنیجه تقدیر ساخته سر دست
بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب تیغ شیران دو حسرو مشتری صفت از پای در انداختند فلک اسرار هنوز شهد سرشت نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت ذکر محاربه و مقاتله ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان و فرار
مغلوبان ابن حسین میرزا شاهزاده سعادت انتماء ابن حسین میرزا بحسب من کرچه از اکثر اولاد خاقان منصور منظور خود تر بود اما در میدان جلادت مبارزی کوی مسابقت
از اخوان و اقران نمیربود و بحضرت بعد از استماع خبر واقعه ننزل بخیال تخت آزمائی و نیت کشور کشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال عمال و بود
بجانب نیشابور و سر از راشاقت و امیر برندق بر الاس و عبدالباقی میرزا امیر کب عالی شاه زاده پیوست و جمعیت تمام و ظلال رایت نصرت قرین او قوع انجامید و پس از
شهادت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبدالله میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدانجانب شتافته ابن حسین میرزا را بعد اطلاع شده موضع کید را معسکر گردانیدند
دل بر محاربه و مقاتله نهاده بساعد جنک پیکار کردیدند بعد از تقارب فریقین و تصادی صفین صدای کوس حربی مانند صور اسرافیل در قالب جان و سمع صوت
کرنای بلند کشته مسامع ساکنان حصار افلاک رسید فوج فوج آن دو لشکر مانند امواج سپهر خضر در جوش آمدند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده خروشی از دو
سهام چهار پر اخترسیاه کمان کردان صفدر چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار نشست دلاوران خنجر کذار دو روی جسته مانند
دلیذیر دو دل جوانان نشست شعله سنان جان ستان چون برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر صاعقه الساطع نایره بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با جمعی از
لشکر خراسان بر مخالفان حمله کرده همچنان شیر ژیان بغرید و بخم شمشیر خون افشان سینه پهلوانی بدرید و لشکر قیامت اثر او زبک مثال کبک زده و دنبک
بصرصر جلادت آتش جنک می افروختند و بخدنک خارا کذار عقد ثریا بر کرفتند جوانمردی خوشند و در آن روز بسیار زان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را
از پیش برداشتند و عبدالله سلطان با زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا برافراخت و چون قلب مقابل نشده بود بنوبت دیکر لشکر او زبک ظل رایت محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان با لجه مشغول کشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدین پیکار فتح و ظفر امیدها
کشته بود بخلل شکست یافته دل از ملک و مال بر کرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از امرای خراسان و معرکه بقتل رسیدند
و امیر محمد برندق بر الاس با فوجی از روساء سپاه بیان امیر سر نیجه تقدیر کردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خواست از تلقین ملهم غیب و الهام ملقین لاریب بخاطر کذرانید

که بمضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت که هر بحر نبوت التجا باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل تسلیم
ومقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناهی مرتبت از انقلاب حوادث خلاص شده بعنایت عافیت فایز گردید چون این معنی را بالخصوص از
خاصان که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از سعرکه کید پرور آمده بود مذاهر ساخت بمکنان جواب داد نکه چاره کار منحصر در مضای این عزیمت است بظلال ظلالت
رایات همایون فال پادشاه رفیع شان مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت است لاجرم ابن حسین میرزا به صوب هرات روی کیهان پوی در حرکت آمده بعد از وصول
بدرگاه معلا علین پناه شرف پای بوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور گشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب بانعام اثواب زردوزی و جلعت گلابی
وسیمان نازی نژاد و نقود نامعدود و مخصوص گشته بقیه اعمار در دولت و کامرانی بسر برد براین سنان هر که سازد چنین با اقبال و دولت شود همنشین که آمد برین در زردی
نیاز که بر بر دوه عالم سرفراز ذکر گفتار در ایالت نشستن خاقان شیبانی خان در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان
و امیران چون قدرت مالک الملک علی الاطلاق عرشانه خلعت بانعت و انه یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصیرتی نیازی خرمن
جمعیت اولاد و الاتراد خاقان منصور را پریشان گردانیده هریک از ایشان را کشوری انداخت محمد خان ملازم لشکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هریک از امرا و سرداران
سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده در بار محمد تیموری سلطان و عبدالله سلطان که در معرکه شاه زاده کان عالمیان غایت شجاعت و جلادت تقدیم رسانیده بود نوازش انعام
و جهان فرموده چنانچه سابقا گذشت منصب حکومت و داروغکی هرات بکان و فاکار او اخواجه خورد تفویض پذیرفت اقسم بهره روی بدارو غکی و ولایت سنج
آورده سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت برافراخت و ولایت سبزوار متعلق بهیش بها درگشت و علم ریاست قندز بر
فرق شاه جهان از ایوان کیوان در گذشت رای دربار خرد فرمای قیام نموده و اوایل امان در تشیر ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار
خرم شاه سلطان که پسر خورد سه محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالمیان ظهیر الدین محمد بابر بود در آمده مقرر شد که قنبر میرزا را کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسر
انجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شده و عبدالله سلطان بکشور والد ماجد خود و رنجیر را نیز حاکم گشت و در خلال این حال حضرت
خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار برافراشت و اولاد امیر ذوالنون شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم
مستعد رزم و پیکار رشده بعد از وصول خبر وسعادت ورود بکجد و قندهار در قریه جلیک که در نهیم فرسخی آن بلده واقعست بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع
یافت و کشش و کوشش و غوغا بطهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه چهره شیم و زید مردم امیر ذوالنون عنان بوادی فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور بحیطه
تصرف پادشاه فریدون فر در آمد و خزاین امیر ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود برامرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت قندهار را به برادر عالی
خویش سلطان میرزا مرحمت تفویض فرمود و آنگاه بکابل بازگشته در کنف دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال گردید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنید عزم تسخیر آن سر
زمین کرده بپای سهلوانی متوجه گردید پس از انکه نواحی زمین داور معسکر ظفر اثر شد شجاع بیک و میرزا مقیم با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی
حاصل کرده عنایت و رعایت یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبدالله سلطان برسم منقلای پیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون از هجوم
اعدا مطلع شد و ادراک قندهار را بحصن حصین دار الملک آن بلده عبدالله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط طاعت و نقیاد بجای آورند و
او زبکان اغاز محاصره قلعه کرده متعاقب مواکب کواکب مراتب خانی نیز ظاهر حصار رسیده کار محصوران اضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و فا
گشته سفرا فرستاد و شد کرده و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار بکوچ فرموده بصوب خراسان رود و آنگاه سلطان
ناصر میرزا چند سر اسب با رسال داشت و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرده و چون خطه قندهار را وجود شریف بیحضرت
خاکی گشت شاه شجاع بیک بمقتضای فرمان محمد خان شیبانی مستقر سریر ایالت خود خواهید و تدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن
اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار ربود امیر محمد ولی بیک فاخته طاعت ملازمان آستان بر دوش گرفت و بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود شرح این
سخن انکه قلعه طلس و زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک میبود و در آن حصار استوار قبل خود جناب امارت مآب امیر تردی بابا که در سلک نوبش
انتظام دشت بلا ملازم حکومت مشغول میفرمود چون در نواحی مشهد مقدسه ابو الحسن میرزا و کیک میرزا اجام شهادت دکشیدند و از دست برسیاه و اولاد النهر خبود
خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیک غنان عزیمت بصوب طبس انعطاف داده بعد از وصول بخلافت امیر تردی بیک بابا اظهار عبودیت و نیاز نموده
دو لختها هی بر دیش بگذاشت لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بهرات آورده پیش از انکه محمد خان از قندهار باز آید متصدد سید و مولانا عبد الرحیم که در آن بلده بود او را
استمالت کرد انید چون محمد خان شیبانی از سفر قندهار کامیاب و کامکار بازگشته در دار الملک خراسان نزول جلال فرمود امیر محمد حسب الحکم مشوجه ماوراء النهر شده
و هم در آن او ان امیر ناصر الدین عبید سمرقند و فادار و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسغرباه و ماوراء النهر آمد و گرد یدند و جمیع ایشان بصحت و
سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد بندق برلاس که در معرکه کلید رسیر گشته بود بواصل طبیعی از عالم انتقال نمود

نمود و امیر سلطانعلی از عون آسمان بملازمت خاقان گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و روز چند در خدمت بوده اجازت رجعت یافت و بعد از چند صهیب طول امل تقدیر مفوض بمقتضی و حکومت مملکت سمنان بقاضی صمد برادر امیر علی میرزای مذکور مقرر گشت و چون میرزا بسرخس و ثابت و سیار در بروج شمال نهایت رسیده هوا غایت سردی نموده حریف خریف گشت فضای باغ و بستان از برگ و بار عاری گردانیده خان خورشید خشام در غایت عظمت و احترام مصحوب ماوراءالنهر اعلام ظفر فرجام برافراخت و از آنجا بخراسان امیر محمد بن ابو سعید و قاضی ضیاءالدین حسین و امیر صلاح الدین یونس قاضی صمد الدین بخدمات مامور گشتند با انعام و احسان نواخت بعد از عبور از کذر جاجرمی بخارا شتافته چند روزی در آن خطه بارتیاح راه پیمودند آنگاه بسوغد فرود آمدند و سلاطین ترکستان که همه قاسم میرزا را کنار معرکه کیده به طرف ابیورد کریخته بودند لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت توقف ندانسته خان بکران بجانب دشت جان تافت چون این خبر بماوراءالنهر رسید عبید الله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردیده در نواحی مرو سید هادی خواجه موکب سلطانی بسوغد باتفاق عزم و رزم محمد قاسم میرزا کرده و بطرف مشهد نهضت فرموده و در سرعت لوازم اهتمام بجای آورد و محمد قاسم میرزا چون خبر توجه عدو شنود دل بمقاتله نهاده و بتعجیل کوچ نموده و عبید الله سلطان با سپاه فراوان باو رسیده بین الجانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزا و باشای بیک و فرهاد میرزا هر کدام با لشکری از دشت جنوب و بهرام قبر ماوراءالنهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را متفق ساخته و سید هادی خواجه در آن خطه بار دیگر رایت اقبال برافراخته و عبید الله سلطان عنان عزیمت معطوف داشته کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده مسایر امرا علی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن نشان را در سرقند و دیگر مکان پایان رسانیده لوازم جهانبانی بجا آورد

ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کوركان بجانب جرجان و اقتران شاهزادگان در استراباد و اشتغال نمودن مظفر حسین میرزا از زین عالم بر ملال

روز جمعه هشتم ماه محرم الحرام سنه تسع عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوركان از وصول محمد خان والا سلطنه براه اطاعت راه قلع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر بر سپاهیان در فتار نشسته روی بادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان با سید هادی شجاع بیک که در ولایت کرسیوقندها فرمان برادر بود بجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود و قندها از شجاع بیک طریقه مرضیه بیوفائی را مشاهده فرموده رایت عظمت بصوب بلک نیمروز برافراخت و کس بحضور امیر سلطانعلی روان ساخته او را بشتاب فرمان واجب الاذعان بجا آورده باردوی عالی راهی گردانید آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز تشریف بهمان جانب غریمت نموده بود لاجرم در دارالفتح استراباد نوبت بیکدیگر مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر از یک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین که پس از فوت پدر از اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد حاکم حکومت برافراخته بود با مالت اذعان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن خسرو متوج خصال بدارالسلطنت هرات رسید مجلس نشینان تخت سلطنت آینده سلطان یکم و قدیمه بیکی آقا و بعضی دیگر از مخدرات حرام سرای خاقان منصور از جان و نامزد رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سیاهیان اوزبک که هریک در یک بلده از بلاد خراسان مانده بودند بجانب توجه نمودند کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جمع آمدند اما بعد از انقضای چند مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشته اطبای حاذق و حکمای مشفق هرچند در تداوی مرض و ازالهٔ عرض سعی نمودند جوهر ذات شاهزاده را صور صحت از وجه ضعف صفت قوت پذیرفت و غریب روح پر فتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس و پرده آمد نهال ثمر بخش گلشن اقبال از صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و گوکب آفتاب از فلک استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه بوال نهاد نه بیدستر و نه روایام بر دآن خسرو نیکو سرانجام بنوز از غصه آن جوان بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والا گهر از خانه بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغاز صعوبت بحرت آن پسر نجبه سیر خیر شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بر سپهر زنگاری رسانیده ناخن و موی خویش کندند از فغان غلغله در چرخ افکندند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای خوشگوار عاقبت همکنان بست و جبل متین تحمل و اصطبار زده تخمیر و تکفین شاهزاده قدم نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و تصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال بتکفل سلطنت جرجان کشت و از غایت غفلت بستور محمود غازی عیش و عشرت نهاده نوای بر صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یک سال تمام از وصول بهرام مقتضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب التوالی استماع نمود

ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستانی محمد شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر جرجان

سلطان ریح چون از کربار زخیمه بطرف دشت کهسا از سبزوار کل سیه عیاذکره آهنک حریم بوستان کرده از سرسپهی علم برافراخت از عرش صدسورن انداخت انجم ابدرسوس بگرفت تا صحن گلشن سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بیکران آبها تیقرن و مانند باهی چوشن پوش از آب آمویه عبور نموده و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته غریمت تسخیر ولایت جرجان نموده و چون کنار آب رباط دراترک مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت خانیان سلطنت نشان موجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الامرا مظفر یکجی و قتلمش صحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا از عبور دشت آگاهی یافت که بغزم صید و شکار بجانب دشت و مرغزار سرخس شود آن نشان بجناب سیف الامرا

الامانی رسیده در ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برده بحضرت از قرب وصول اعلام خبر یافته دانست که بی اطاعت سپاه جرجان خان کشورستان بمیدان مقاتله و مقابله نمی توان آمد و بالامراء و ارکان دولت اخاذ مشورت کرده بنابر استصواب سیف الامانی اقدام عتبه بر مرتبه نواب شاهی لایق دانسته و عنان بکران صوب عراق و آذربایجان انعطاف داده میرزا محمد زمان میرزا را در قلعه اوغان نزد بخش فرید و حسین میرزا گذاشت و در مسافت مسارعت نموده در اثنای راه جناب سیف الامیر یوسف علی کوکلتاش ترکمان سلطانی تخلف ورزیده و جناب سیف الامانی عازم ملاقات محمد خان شیبانی شده چون پایه سریر خلافت میرسید صناف الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان را بجناب مفوض گردانید میرخواجه حمد صفرات که سالها فراوان در خدمت خاقان منصور مظفر حسین کورکان بسر برده بود و در روز واقعه بترلی بدرگاه خاقان عالمیان مشافته بود بایالت انولایت تعیین یافت آنگاه خاقان گیتی ستان کمند همت برگنگره تسخیر بلده و عنان انگذیس از وصول بظاهر آن شهر چون یک سپاه قهر او را النهر آغاز محاربه و محاصره کردند و سلاریان فرید و حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند بعد از چند روز شاهزادگان آفاق بحجره انکسار صفحات احوال خود مشاهده نمودند و الیجای تخمدان آسمان اقبال آشیان محمد خان مستاند و اظهار تبار بندی کرده امان طلبیدند خاکپی شان قاصدان ایشان را بانعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان و سوگند آوردکه چون قلعه و عنان بیرون آیند و شرک حرب و عناد کنند صلاحیان عرض ایشان نقصان نرسانند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را شمول الطاف بی پایان گردانده خواهد شد آنگاه فرید و حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر گشاده بدرگاه محمد خان شتافتند و ملحوظ شفقت شدند و نهایت یافتند پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت یافتن بجانب آذربایجان حاصل نموده و فرید و حسین میرزا بی استجازه از راه رود جدا شده بکنار آب ترک و منازل ترکمانان توجه فرموده و چون فتح ممالک جرجان و توابع آن محمد خان شیبانی را میسر نیافت لوای کشورکشائی ارتفاع یافته از ولایت اوغان و نهایت ترکستان و تخت تصرف او نیز قرار گرفت ایشان و اردوی ایشان در اوزنک اردکان قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده میلاق گرد و نشستان بناورا النهر شافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی بتاخت دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه عشر و تسعمایه از اقارب سلطان که در آن اوان جمیع حکام دشت قبچاق فرید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از سپاهیان او زنگ سپهر او را دقتل رسیدند و محمد خان فضیل یار پریشان حال از قفای معاودت نموده بسر قواعم سرزاده و نکوداری که در کوهستان کرمسیر و زمین داور می بودند لشکر کشیده و چون اقتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود دران یورش نیز کاری از پیش نتوانست برده و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در حالی که بیماری از سپاهیان او زنگ سپهر او را دقتا داده بودند بدار السلطنت هراة آمدند و چون روزی چند در باغ جهان آرای انرنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نموده لاجرم متحیر و پریشان خاطر در فراغ استعجال بر دشاه جهان گرنجک و در حدود ولایات بسنجه قوت و دولت شاهی از ان مصونه عن صیرورة تهانی لقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح بسمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبر بین فام تفصیل این اجمال خواهد پرداخت توفیق الهی اگر مدد فرماید و کارشود الطائف منشی هم دکار شود شرح سخنی گرگشت مجمل مسطور از شجره کلک من بود و شود اکنون وقت آنست که قلم مشکبو در حسن مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در خیریان آورد و بعد از آن بمیامن همت و جلگی نهضت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد منه الاعانت و التائید انه کریم مجید

ذکر کیفیت قتال و مال میرزا بدیع الزمان و اشقال او از جهان پر ملال در شهور سنه سبع و خروج میرزا محمد زمان و لداوه در جرجان

از شجاعت سمات قلم و حرکات نباتی ستوده رقم سابقا بتوضیح پیوسته که چون خاقان منصور علم غیرت بصوب عالم آخرت برافراخت عفت سپر نیک اختر با دلاوری که نشانه ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو الحسن میرزا سلطان محمد بایقرا فرزندی نمانده در سن سه سالگی انشا مزاده را در روز واقعه بدیعضی از ملازمان بطرف هرات و در وناکر زاسندند و ظاهرا بعد از چند سال که دران حدود بود با جل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین کورکان در شهر را دفونت گذشت چنانچه گذشت او دیک دختره شت ساقه مهد انگیز نکیم هم دران ایام که محمد خان هرات را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکه و سال با دی السر بر دسر الجانین بمفارقت اتفاق افتاده روی بحر اسان آورده خالا که تاریخ هجری سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده ماین سمرقند و بلخ شهری نمانده که بعضی از بلاد عراق روزگار نرانده تا آنکه فرید و حسین میرزا بعد از انکه از اوغان بیرون آمده بعیال و اثقال بر اکمه مکه برفت در شهور سنه خمس عشر و تسعمایه که محمد خان شیبانی لشکر بسر حشام و دشت قبچاق کشیده بود فرید و حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده بملاد خراسان آمده قلیله قلات ستیلا یافت و حاکم مرو شاه جهان قنبر بی چون از این واقعه خبر شنید با جمعی کثیر از خود و از یک متوجه قلاع گشت و شاه زاده بمجرد قلت عوان و انصار از حصار عاجز آمده قنبر بی الفتح میسر شد و فرید و میرزا بدست او زبکان افتاده بخت بقا با دادا ابن حسین میرزا خیلی سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی در رفاهت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در کاشان بعلت فجاءه روی بعالم آخرت نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست بروسپا محمد خان ایدیه از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالمیان گشت و خبر قرب وصول و مسامع علیه نواب سده سنیه سپهر اقتدار یک قوا باغی حسب الحکم الحضرت الاستقبال نموده و در روزی که شاه منصور دین پناه ما نند جمشید خورشید بخت حشمت و کامرانی تشنه اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود همای عظام و نونهالان ذوی الاحترام آراسته بود بشرف بساط بوسی آن خسرو سعادت انتما را مجالس اشراف علی در آورده و بدیع الزمان میرزا بشرف بساط بوس همایون مشرف شده و در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافته شمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون فوت و دستوری که جهة اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرموده چون سه چهار ماه در اردوی

وارد دهی همایون پادشاه ربیع سکون او وفات کذرانید بموجب فرموده بملک ری فته ساکن کردید و بنا بر اطوار ناپسندیده سلطان بایزید بر اساس شیخ عبدالصمد بنا و اکه به شکک آمده بود تردد و رزغه انولایت میرزا احمد در بیان شکایت ایشان زبان کشوده میرزا احمد هرد و را قتل نمود آنکاه مدیع الزمان میرزا فی الجمله با سپاهی که دظل باتیش جمع کشته بود و متوجه استراباد شده و حاکم جرجان خواجه احمد زد حرب برآمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نزد مدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود بحکم سرت و لطف طبع و حدت فهم از اشال و اقران بیشتر بود در آن جنک شهید دست چیشه شکست بر لشکر مدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص لشکر بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش کرفت و احد و دته شاقه حاکم این مملکت فیروز بخضرت راستقبال کرده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشت و نظر اجهت خویش پیشکش ها و ری فرستاد و سلطان مدیع الزمان میرزا زاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیکر احرام بارکاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمایه در خراسان بآستان ملک پاسبان سید و الملجا عین الثقات کرید و صحبت یاز دوی کیهان پوی با دولایحان فته دران مملکت از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی حضرت را بقرابت اختصاص داده مقرر شد که مدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز سلیغ هزار تنکه در وجه معاش و سر انجام فرمایند و در سنه عشرین و تسعمایه کیهان پادشاه روم سلطان سلیم نبا بر اقتضای مالک الملک واجب التعظیم تبریز رسید میرزا مدیع الزمان را تجلیل و تکریم نموده مغز و مکرم همراه خود بسلام بولی و میرزا مدیع الزمان بعد از چهار ماه که دران مملکت وفات کذرانید بمرض طاعون کرفتار کردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت صفحه حال آن مهر سپهر اقبال کشت و چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی ما انتها النفس المطمئنه را لبیکا جابت کفته بهزار حسرت و کذشت ای دل نبود دولت دنیا جاوید زنهار و فا مدار زو هر امید انوار کمالت رسد اخر بزوال هر چند بر اوج فلک با شی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود و نور بقا تابنده چشمه چه کدچه خواجه و چه بنده باشد همرا یک اجل آیند کل شیئ هالک الا وجهه الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان مدیع الزمان میرزا دامن همت بعالم فنا افشاند زوی یکسپر باد کار ماند و هو لسلطان العظیم الشان محمد زمان میرزا که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرکاه عالم پناه شاه شاقات تا شهور سنه خمس عشرین و تسعمایه در ملازمت شاه بود و چون شاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا با غواجی بیکی از دوم ازآن یورش تخلف کرد و روی باستراباد آورده بعد از وصول بحدود بنا بر اجرای قاصدی نزد حاکم انولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین و دودمان تیموری که درباره آبا و اجداد شان ثابت و شته شاه محمد و هم زاده را همراه ایشان نموده با هزار سوار بخدمت شاقات پیشکش کذرانیده در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع پیر غیب یکتا لش که از قبل برادر خلف یک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم کردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را باستقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا احمد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین تشکچی که برادر بزرکتر خواجه سیف الامامی بظفر بود او را بمنصب امارت دیوان عنایت فرموده و پسر یک اخته انجناب این همین یک را به او بخشی ساخت و زمام مهام دارالایالت آبا کلی آن ولایت را آماسیر کفشکر او دو جهت طلب متابعت فرمان برادری رسولان نزد و کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم طریق اخلاص و خدمتکاری سلوک داشته جمعی کثیر از رؤسای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده غایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان خاشیه خدمتکاری آن دودمان شیر پرور دوش کرفتند کربرادر و دکر جناب سلطان سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمند بش امیر محمد مظفر که در موضع حصین تخصن نموده طریق مطاوعت بکجای نپیمود و در خلال این احوال جناب سلطان سیف الامامی از خراسان متوجه اذربایجان شده و در منزل کلید رخبر استیلای محمد زمان میرزا باستراباد مسموع نموده از آنجا با سفراین شتافت و برون سلطان اکه حاکم انولایت بود بخود ملحق کردانید و یکدین یک بجهت سید بنا بر آنکه بسبب خبر وصول سلطان سلیم تبریز را جیف بسیار و میان خلایق پدید آمده بود جناب سیف الامامی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند چون بقریه جاورشان رسیدند قراویس قورچی از درکاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مرجعت سلطان سلیم رسانیده و فرمان همایون که بنام سیف الامامی و رباب قراع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنا بر آن امرای عالی شان بصبح و مسرور کشته با دامی صداقت و تدور ات پرداختند و غربت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند و در اثنای راه قاصد و دروغه بسطام رسید و سر خواجه سرکشکر را رسانید کیفیت واقعه انکه خواجه میرزبان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان تا خت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قراءای انولایت بود با تفاق بعضی از مردم جلد سر راه بروی کرفته باجمله دش جدال اشتعال داده و بقوت دولت شاهی خواجه میرزبان بر آن معرکه کشته کشته محمد آقا سر بش پیش سلطان و امرا رسال داشت و ایشان باین معنی اقبال نموده بدانه استقبال و آمدند و چون خبر قتل خواجه میرزبان بسمع پادشاه قاهر رسید مضطرب و متالم نزد محمد زمان میرزا رفت و کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را نواخته و قتیه خواجه غیاث الدین علی و این همین بیک تعیف و تحریص نموده و امیر حسین بهزارجیبی نیز مدد داده شده آن دو عالیشان را مواخذه و مقید کردانیدند و در روز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین بهزارجیبی و سروران الوس صاین خانی و کرایلی باستراباد و بیرون خزمیده و مقارن آن

آنجمال خواجه نظام الدین محمود و میرظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر بیکی با دو بیست کس سید فخر الدین کیوسری و سلطان قبول اهل باجمعی از مردم صاین خان
جناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه که پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمایه بود در حدود آق شهر که از انجا تا الاچیق تخمین شش فرسخ مسافت است تلاقی فریقین
روی نمود و مشغلاتی بردو لشکر بر یکدیگر تاختند و از سه طرف دوسه کس کشته شده بواسطه غروب آفتاب جانب که نقاب ظلمانی در پیش قوت ناصره انسانی حایل گشت
هر یک از فریقین در عسکر خویش فرود آمده شب پاس داشتند و صباح روز شنبه با ضعف قتال آسوده همت بر قتال و اهدام یکدیگر گماشتند و تیغ جانی در کف سالکان مسالک
پهلوانی افراشته کرده و نیزه خطی خط فنا بر صفحه احوال پیروبرنا کشیده و لوازم سرباز بی کما آورده و مغفر تیر مرگ تاثیر پیاپی اجل بکوشش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر
خون ریز فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید خرالامر بواسطه قوت دولت شاهی بحصول لطف عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الامامی جلوه گر گشت
و کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده دست تقدیر بر ملک قدیر وزارت جمعیتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا بسیان و دم صاین
خان رفت و جناب سیف الامامی بطبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از راه برآسود و چون عوض سلطان که حکومت استرابا دبوجب فرمان شاه دین پناه
و الا تبار نامزد و شده از پیشاپور بدرجان رسید باتفاق جناب سیف الامامی قاصد استقبال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از انجا به
منازل کرامی شتافت و یکدو ماه در میان آمد و ما وقات کذرانید در آن اثنا استماع نمود که امیرزاده شاه و امیر محمد بن ردو شاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان
میرزا انتظام داشتند در خراسان خروج نموده کوسنان عزیمت غرستان انتشر فرموده و نیز این خبر متواتر شد که امیران خراسان چون بعضی همدمان و اجلاف اذعان نموده آن
جناب را بر آن نیز محمد زمان زاده بیابان ابی ورد متوجه غرستان شده و آن مسافت بنهایت رابا ندک زمانی طی نموده چون برکات الوهم که داخل ولایت
مذکور است رسیده و شاه که در آن وقت در کوه راغ ساکن بود موکب شاهزاده را باقدام اخلاص و نثار استقبال فرموده از اسباب سلطنت که تحریر این جمع
اطناب میشود آنچه ممکن او بود سر انجام نموده و مسودا وراق در تحریر که داخل ولایت غرستان است و بکوه راه اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا
محمد زمان خبر یافت عنایت تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان میرزا اقتضی آن گشت که در مصاحبت میرکمال الدین یونس ابن امیر با با علی که آن
جناب نیز در قریه مذکوره متوطن بود بکوه راغ شتافت و خود را از نظر نظر افتاب آثار کرد انید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده و خامی و دام عمر و دولت
یار سانید و انحضرت از نهایت لطف بنده موروثی را نوازش نموده فرمود که بستوری که در ملازمت بابای مامی بودی من بعد خدمتها بیاید کرد و بهیچ وجه
مفارقت و مباعدت جایزی نباید شمرد راقم حروف هرچند بعاذیر دلپذیر تمسک جسته از انکاب مشقت ملازمت استعفا نمود بجائی نرسید و مخدوم زاده بسه زار
انعام کرده امیرزاده و شاه سایر اسباب سفر بهم رسانیده و چون امیرزاده و شاهزاده بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی
ذیل خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نموده و بعضی از قصبات هرات را در ده شاه تاخت فرمود و لشکر سراقوام هزاره و قبایل کلندری شد و سب
و کوسفند بسیار و لجه کرده و از اسجا بولایت مذکور در آمده طرح قشلاق انداختند و در آن ستان ملوک دره جلوف و بروان عبد العلی و نجم الدین بدرکاه سلطنت آب آمده و پشکشها
لایق گذرانیده ایماجات ولایت سرکار بلخ تمام عاشیه شتابت بر دوش گرفته بارده و ملحق گردیدند و چون فصل زمستان بپایان رسید و رخوت نسره و ریاحین بفضای صحراو
لبسانین کشید نسایم سحری جبه کشادن قلعه غنچه جنبش نموده و کل بر فراز تخت زمردین متمکن گشته باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه بضمیم غزیمت تسخیر بلخ کرده
جزو لوازم کار ولایت فتح آنیت ساخته شد و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بها و در وی کروان شده روی باردوی عالی آورده بدرکاهی و شاخوانی بهم
ملازمت پرداختند و در این اثنا خواجه جلال الدین سیرکی سیرغول که وزیر سرکار بلخ بود بنابر توهمی که از همراهی محمد بها در دل داشت قاصدی نزد مخدوم زاده فرستاده پیغام داد که
اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آیند بنده برج فلانی را بخدام عالیمقام می سپارم تا شهر مسخر کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه موعود کرده شب
چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بنظر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بها در دنماز دیگر رو کرده گذشته از آن توطئه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع
او نموده و او با تفاق اولاد و ملازمان خود را از برج فرو انداخته متوجه او شده گشته القصه آنجماعت مأیوس از برون بلخ موکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان
میرزا از آنجا محاربه و محاصره کرده چون محصول بدروسیدن باب و کلانتران بلخ کمان بر دند که لشکریان غلات ایشانرا خواهند چرانید و بر خلاف امیر بها و بابا خواجه صاحب دیوان
حمید رعلی میرحق که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نموده و در روز شنبه سیوم ربیع الاول که محمد زمان میرزا و امیرزاده و شاه بعمارت مملکت اغار کرده بکنار
دروازه خواجه عکاشه ست شاقه سپاه را بجنگ فرستاده و بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده جهانیان امیرزاده و شاه بسلح در آمده امیر محمد بها در اراک مشحون

گشت و در روز چهارشنبه چهارم ماه مذکور رسیده و پیمان پیرون خرامیده و پیشکش گذرانیده ملازم گردیده و مقارن این فتح امیرجان محمد قلی خان که حاکم شیرغان بود با اباب و کلانتران آنولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته عالیدبلده مذکور را بخدام عالیمقام سپردند و پیشکشهای لایق رسانیدند و در سلک سایر بندگان درگاه عالی منظم گردیدند محمدزمان میرزا را امیرارد و شاه مدت دو و نیم ماه در بلخ توقف نموده مساعی جمیله بندول و شمشیر تا تمامی محصولات و غلات را در شهر آورده و آنگاه امیرارد و شاه حکومت قبته الاسلام بلخ را بکف کفایت برادر خود قوام بیک نهاده و ولایت شیرغان را بسپرعم خویش امیربیک عنایت کرده و کل سانو چهاریک را بمراد اولین معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران آمده زیرا که مدعای آن حضرت جنان بود که بلخ متعلق بدیوان عالی گیرد و شیرغان یکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیرارد و شاه از استحکام بلخ و شیرغان فارغ شد میرزا محمدزمان با لکبر بهت تمام از آن بلده بیرون آورده و بمیان مردم تولکی که در حدود مرو بسر میبودند شتافت از انجماعت سه و کسر سفید بسیار گرفته کلانتران ایشان را همراه کرده بر سریک الک تاخت و بعضی از متوطنان آن یکان را غارت کرده عنان بکیران بطرف سانو چهاریک معطوف و مال آنولایت را غارت داده روی بجانب غرجستان نهاده و در اثنای این حالات از جانب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با وجود این با خود مقرر کرده که در هنگام محال با طایفه ارلات رجال که بان حضرت اتفاق استقبال نموده بودند و قریه سانو چهاریک را امیرارد و شاه باستماع نموده که پدر مولانا مقبول که کلانتر ضلع استراب بوده و تمول تمام داشت فوت شده طاعه اش در حرکت آمده با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمدزمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی القعده سنه مذکوره که موافق اول دی بود با سی کس از مخصوصان خود سوار گشته متوجه خرم شاد باغ شده و نمانشام امیرارد و شاه مضطرب باز آمده چون بحران میرزا محمدزمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نموده و سیل ریزان متعاقب و متواتر تزد مخدوم زاده ارسال داشت و استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک فرماید و بوسیلی ملحق گردد تا بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر که بر سالت رفت باز نیامد و از سران و لشکریان هر شب جوقی از اردوی امیرارد و شاه فرار نموده التجا بدرگاه محمدزمان میرزا آوردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت علامتش بوقوع پیوست و قاصد استقبال امیرارد و شاه گشته از خرم باد باغ عنان عزیمت بطرف سانو چهاریک معطوف و چون بموضع جرسید امیرارد و شاه که در قرایلاغ بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی از غوق بجانب غرجستان فرستاد و عزم خرم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آنولایت گردد و در شب امرای مغول غالجی تمام و مردم علی و اشهندی فراوان و ده تا بقبال محمدزمان میرزا روان گشتند و امیرارد و شاه سحر دوم عید اضحی که آفتاب آخر جهری بود و چشم سحاب نهار مژه گان شبهک نواوان میبارید از قرایلاغ کوچ کرده روی براه آورد و امیریونس علی و دوست کلای جلایر و امیرحسینعلی خان جلایر و امیرپولنس علی و دوست کلای جلایر روی بسایه دولت شاهزاده نهادند و چون امیرارد و شاه از آن مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و جزوان واقع است در آمد یک ناگاه امرای بلغار محمدزمان میرزا و امیرمحمد جعفر برلاس و امیرجعفرعلی قرائوره و امیرعلی شاه حسین کی میرآخور و شاه حسین بایزید کولکتاش محمود و الکشا فاسی از عقب در رسیدند و کلانتران و اولت امیرارد و شاه محمد کرم بدیشان متفق شده شمشیرها کشیده روبارد و شاه آوردند و او با هفت کس از قراتیان خود که حیدرتر خان و یوسف تر خان از انجمله بودند بطرف شیرغان که بخیمه سایر لشکریان ایما قاق که همراه داشت با اموال جهات و تخت صرف امرای محمدزمان میرزا در آمدند و حضرت نماز دیگر جاز و قصبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر آق مسجد بازگشته افراشیم و احفاد خدم را مطیف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرارد و شاه و اتباع او بدست افتاده بر امرا و لشکریان قسمت نموده و غلم نصرت شیم مصوب سانو چهاریک بازداخت و در منزل قرایلاغ بوضوح پیوست که امیرارد و شاه از شیرغان بجانب بلخ رفت محمد و مراده با تفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسودهٔ وراق افرمود که بقبته الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیرارد و شاه از ان مملکت را که آبا عن جد تعلق بان حضرت میرسیده تصرف خدام عالی مقام باز گذارد و خود بغرجستان که بورث مسلمی او بود رود و تا مدار تفاوت بین الجانبین و بیجان نبود بلب سلح و صفا تمسک باید و در بن باب فرمانها بنام امیرارد و شاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمد این سخن حسب المرقوم بآن بلده شتافت و هر چند سخنان نصیحت امیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرارد و شاه رسانید و سعی نمود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را باز گذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که نبده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر محمد و مراده با عاد اندک بطرف بلخ تشریف فرماید و عهد و پیمان نماید که قصه خون و غرض من در میان نباشد و توانستان تخمد بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یابد نبده از آنجا مایوس گشته در قریه سانو چهاریک با سنان اقبال آشیان رسیده آنچه شنیده بود معروض گردانید محمدزمان میرزا بخیال آنکه طایر بلخ را بمضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده بحقوق عدالت و احسان دود مان خانان منصور را رعایت کرده ابواب شهر را باز گشاده متوجه آن بلده گردید و قریب یک و بجاصره قیام نمود فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسایل نزد امیرارد و شاه فرستاد از وعده و وعید سخن باندازه گذرانید مترتب نیافت و در آن اثنا تحقیق پیوست که امیرارد و شاه امیر غلیل را که در سلک مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر فرستاده استدعای حضور آن حضرت نموده مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون متصور بود که عنقریب بایچه ایالت نصرت آیت آنحضرت بر تو وصول این معنی دوقوع خواهد انجامید محمدزمان میرزا از انجا بلنج کوچ کرده بدخشان رفت و در اثنای راه امیر محمد بابا قولدای را بمدد برلاس از طرف بدخشان ملازمت میرزا محمدزمان رسیده و عاشیه و تحایای بر دوش گرفته و میرزا نیز یک متعدد بسیار باط مصالحه گشت و امیرزا محمدزمان حضرت شده جریده بلنج رفت و با امیرارد و شاه ملاقات نموده خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و فراغ بال رعایا و مهم برآن جمله قرار یافت که محمدزمان میرزا امیرارد و شاه با کسی از قریه توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان و سان آورده همعنان یکدیگر بلنج رفته

نگاه خاطر خود مرزاده خواهد میرزا رده شاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستند و چون میرزا علی بیک آمده خبر مصالحه رسانیده شاهزاده را در ده خرید بانه شتافت
و از جانب امیرزاده شاه سید عبدالصمد و حیدر قرخان امیر سید برکه بخدمت محمد مرزاده آمده بحضرت و امراء و ارکان دولتش را سوگند داد که در حق امیرزاده شاه بد نیندیشند و از این
طرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود بلخ رفت و خاطر امیرزاده شاه را مطمئن گردانید و صباح روز چهارشنبه ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خاص خویش که همیشان جبه رعایت خرم جبه در بر پوشیده بودند بتوقعات آمده رستم بیگ اول و اتره شاهزاده فرستاد که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته باید جهل کس از آنجا
شتابد محمد زمان میرزا با امراء و سپاه خود که قریب هزار نفر بودند نزدیک بآنکه بصحراء سطوت رسیده از همان منزل قریه توخته شاهزاده آنجا لشکر را متوقف گردانده هشت هفت کس از مردم
خود بعزم ملاقات اردوی شاهزاده روانه شد و با امراء موضع نمود که آن مقدار در آنموضع توقف نمایند که اردوی شاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آمده و چون
موکب عالی نزدیک رسید میرزا در موکب سرکشی فرود آمد و سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بزبان آورد که از جمله نوکران فرمان پذیرم وقتی که
از درگاه رانند بکوشم رفتم و چون طلب فرمودند بملازمت آمدم و مخدوم زاده جواب مناسب گفته متعاقب یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آورده و همان زمان همامی سپاه
محمد زمان میرزا موکب عالی ملحق شده امیرزاده شاه را آن حرکت بغایت حراسان کشت و خیال کرد که فرار نموده خود را پیش مخدوم زاده بشهر رسانده و نوبت دیگر طرق خلاف
مسلوک دارد و بمعنی نزدیک آنحضرت بوضوح پیوست و در وقتی که بدرگاه رسیدند امیرزاده و شاهزاده دستگیر گردیده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه بودند بعضی
گرفتار شده و زنده بلخ کرختند. کیفیت حال بالقوام بیک باز گفتند و آورچ و بارو شهر مضبوط ساخته رسول شتابان متعاقب متوالی بکابل فرستاده میگفتند که
بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب بلخ نهضت نمایند تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد بعد از آنکه قریب بیکماه مردم مخدوم زاده
در حدود بلخ نشسته بجاهره پرداختند خبر توجه حضرت پادشاه بانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بارده خبر رفته بارده وی خویشان متعاقب از حال خبر
رسید که علی بیک از درگاه پادشاه عالمیان با برمیرزا نشان حکومت بلخ داده قوم قاله شهر و قلعه بدو سپرده بارده وی همایون رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر پادشاه
عالی کهر سایه و صول بر آن ولایت خواهد ساخت بنابران محمد زمان محمد باقر برلاس را جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروثی بآستان سلطنت آشیان ظهیر السلطنة
والدین محمد بابر پادشاه ارسال داشت و خود براه سانو جاریک متوجه قراباغ کشت بعد از وصول آن نشان شاهحسین قاصد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد برلاس بدرگاه
سپهر اساس رسیده باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت بامعروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت انفیر برداری بنگاه نمودیم زیرا که اگر
آن کشور گشا بدینجانب توجه نکند و قوام بیک خاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بدوش گیرد فتنه الاسلام بلخ را بدینسان نسبت بآنکه آن برادر از
التفات عالی مستظهر بوده بیارگاه جهان پناه شتابد زمام ایالت مملکت را در قبضه اقتدار آورده بنگاه بازگردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و
شنیدن سخنان مرغوب از شاه پیرحسین خیالی رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید لیکن قبل از تصمیم عزیمت مهر سپهر سیادت سلطنت سید مهدی خواجه
سید مرتضی خواجه که خواهر کلانتر پادشاه والا گهر مهد علیا خان زاده بیگم در حباله نکاح آنحضرت بود موضع دره خز را موکب عالی پادشاهی عطا فرموده تر
محمد زمان میرزا آمده و آنحضرت بمعنی از مقدمات آن دیار باسباب دولت و اقبال دانسته بنشاندند که شاهزادگان دولت پادشاهی در سلوک طرق دولتخواهی تقلید
جناب سیادت پناهی خواهند کرد و بنابر علیه خاطر بر توقف قرار داده شاهکندر بن شاه سنجر این سید حمزه را بهمراه شاه پیرحسین بآستان سلطنت نشان فرستاد و پیغام داد که
بنابر فقدان یراق مناسب بسیار مستطاعت بتر تیب مهمات عجالة الوقت میسر نشده که بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را بنده عنایت فرماید و موکب عالی با
بصوب کابل نهضت فرماید بیراق کرده شرف ملازمات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد پس از رفتن شاه پیرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا للجی تر
حاکم شیرخان امیر بیک فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و امیر بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را قراباغ که عقبه بست در غایت استحکام پیرون آورد و قتالگاه
حضرت پادشاهی سازد بانجانب ایلغار نماید می شاپه تکلف بدیدن شیخ و ظفر قابض کرده و سخنان نا پسندیده پیغام داده و عرضه داشت کرده که اگر ما بمجرد اثبات عالی پرتو
وصول برحوالی شیرخان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از نهاد احسان و انعام خدام درگاهی لاحرام حتمی تمام خواهد یافت محمد زمان میرزا
وعده امسداد شده آن دوغ را در قراباغ گذاشت و علم عطیت بصوب شیرخان برافراشت بعد از وصول بسر پل امیر نعت الله نهنبی خبر رسید که قبش مضب پادشاه
فریدون فر از ملاقات شاه بسکندر شتابان عنان بجانب قراباغ برافراخته با سپاه آنجا رسیده آن حدود را مستحکم گردانیده راه و راستای راه حسن بیک دیوانه را از قراباغ رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقراباغ در آمده دوغ را منصرف گشته و اکنون با
چهل هزار سوار متعدد جنگ و پیکار است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان معطوف داشته و از راستای راه امیر حسینعلی جلایر و امیر یونس
علی و خواجه حمید علی میرغ و دیگر امرا و قاهل سپاه بسیار بآنحضرت بقراباغ فرستاده بر جناح استعجال بغرجستان حرکت فرمود و در پل چراغ رسید مهر بن خواجه نیز
از آنحضرت رخصت طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین جلی خالدرد
خواجه کمال الدین و سایر ارباب کلانتران ولایت غرایط استقبال بجا آورده دست بخدمت ایشان بدامن سپیدمشکین کرده شاهزاده در قریه مصفوره رحل

رحل اقامت انداخت و در آن دو جا روز رایت نصرت آیات باری بموضع آق کشنبد که میان آن ولایت بسغران و بسطه است سایه افکند اما چون نهامی غرجستان بمحمد زمان میرزا رسخ دم و ثابت قدم بود و مذحضرت پادشاهی آن کوهستان و زیاده بفیروزکوه و غور رفته از آنجا براه یکه النک متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نهضت دیگری الجمله براق استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچغران نقل کرده و در آن منزل شنید که اردوئی قصبه و به تیمور بیک بالبعضی از امرای عراق بر عزم رزم متوجه عسکر ظفر اثر گشته اند همت عالی بر رفع ایشان گماشته امیر شاه محمد و امرای مغول غالجی و اسلام علی نخجیری را با اکثر شجاعان عالی که دارد روی الی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد و امرای عظام المغا نموده صبحی که عراقیان هنوز از بالش استراحت سر برنداشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند و جملة اول جمله را منهزم گردانیده و یراق و اسباب ایشان را گرفته غنان بجانب چغران گردانیدند نگاه محمد میرزا و محمد زمان در منزل پل چراغ علم اقامت برافراخت و در آن اثنا امیر محمد قاسم توچین انتر و یک شاه بیک پایه سریر اعلی رسیده و از زبان نثار الیه بعرض رسانیده که چون غرجستان مسخر جای مکث نیست که لایق جلوس خادم دنیوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر فرجام بدانجانب توجه فرموده سایه وصول بر مغارق متوطنان قندهار روزمین داده رایت نازد نبده که در خدمت بر میان بسته آثار کمال اخلاص ظاهر خواهم گردانید و در باب فتح اعدای دولت مساعی جمیله تقدیم رسانیده محمد زمان میرزا بنا بر استصواب امرای بلاس مایل جانب ملتمس شاه بیک شده اما جمعی دیگر از امرای رکاب آن سفر را موافق مصلحت ندیده و نخضرت را تبوجه بلخ ترغیب میکردند و پیشتر از آنکه خاطر بریکی از این دو قرار دهند طایفه لشکر کرا مراد سران ایشان ابراهیم سلطان و صلی و احمد سلطان افشار بودند موجب فرموده والی سراسر خان بدانجانب شتافته بودند و شاهزاده امیر شاه محمد یوسف الملک و پسر عم امیر زاده شاه بیک و امیر سیران علی و اسلم علی و الله یار علی نخجیری و امرای مغول غالجی را در پی لشکر قزلباش گذاشته نفس نفیس علم عزیمت بصوب بندری که یکی از جبال غرجستان ست برافراخت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک زاده و اوزدکس از کلانتران مغول غالجی بسیاری از آحاد و جماعت هلاک انداختند و بقیة السیف میرزا محمد زمان پیوسته و بحضرت عزم قندهار کرده و امیر شاه محمد سیف الملوک مستوعهود در غرجستان متوطن گشت و راقم حروف نیز بسبب اتلاف یراق سفر اجازت یافته توقف نمود و چون محمد زمان میرزا نتوانست دیگر رسید شاه محمد ترک کنار معرکه چرا غدان را انطرف کرده بنیه و باشصت نفر باکوس از توابع و لواحق بوکت عالی پیوست و بسیالغه بسیار آنحضرت را برآمد شت که فتح غزنین قندهار کرده غنان بکیران بولایت ساخو بیک اعطاف داد و لشکریان در نواحی جزروان او روغ میرزا بیک را که عازم بشیر خان بود غارت کرده فی الجمله یراق بست آوردند و لسانو جلد بیک رفته رحل اقامت انداختند و منتظر آنکه اسلام علی و یار علی نخجیری که جهة تکفین و تجهیز کشتگان خود در بندر مانده بودند ملازمت رسند آنگاه متوجه بشیر خان گردند چون امیر بیک این خبر شنید کسی نزد ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود فرستاده و پیغام فرمود که مناسب است که قبل از آنی که لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بفصل مهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امیر بیک بدی پیوست و آن دو امیر با تفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته بین الجانبین حربی صعب دست داد و در اثنای کروفر بهلب محمد زمان میرزا بسر درآمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وی رسیده آن حضرت را دستگیر گردانیده امام رحم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب خویش بلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و بحضرت سلطنت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اطوار و عفو شامل و حکومت کامل جریمه ایبیرزا محمد زمان نابوده بتصور نموده در غایت شفقت و مرحمت آن حضرت ملاقات نمود و ابواب انعام و احسان بروی روزگار شش برگشود پادشاه کریم تبنده نواز خسروجرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش بیگانه نکند و ز اگه ست مردانه صد خطا بیند جمیل و خشم کند شش عفو از کمال کرم و پادشاه عالیشان بعد از قواعد عهد و پیمان تمام ایالت بلخ و توابع آن را در قبضه اقتدار محمد زمان میرزا نهاد و چون چهار ماه بآنحضرت را در کابل نگاهداشت کرمیا از محمدات سراپرده پادشاهی مزدوش کرده بجانب بلخ رخصت انصراف داد و میشایسته سخنوری و غالیه مدح گستری انچه غایت کرم و رافت بوده و نهایت اشفاق و مرحمت از آن پادشاه عالم پناه بنسبت آن شاهزاده و لااجاه ظهور نموده وصیت این لطف جهان آوازه این عفو و همتان در اطراف جهان اشتهار یافت و همه کس بان تحسین و آفرین پادشاه عاطفت آئین گشوده ای لطف تو سرمایه انواع فرح مخزن عنایت توام رباشرح کونی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب عاطفت عنهم اصح ولی یونسا بذا کر تاریخ همچو ماه ذی القعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه سپیده محمد زمان میرزا در آن مملکت با مرحکومت اشتغال دارد و نسبت بپایه سریر پادشاهی دولتخواهی سلوک نموده گاهی لوازم اخلاص و اطاعت بجای آورد و رجا واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب سعادت در سایه دولت و عاطفت آفتاب اوج پادشاهی بمدارج اقبال ستابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب مدار ظل اللهی بر وجنات احوالش تابد آن اختر نورکش اوج امید شایسته افسر و سریر خواهد شد در ظل عنایت محمد بابر خواهد که باقبال جاوید و چون بعادت توفیق رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار و غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور کورکان انار الله برهانه تا این غایت سلک عبارت کشیده از رشحات چشمه حیات بخش و دوحه طرب الساز گشته غنان بیان بصوب تحریر دوقایع و بدایع ایام دولت بایسنغر شاهی معطوف گردانید امید که بمساعدت بخت بیدار و بمعاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات شاه اسکندر صفات را چون عبارات و مبین استعارات

بسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رسانده انشاء الله تعالی
از پی آن خسرو بیکو سرشت چون بنایات خداوند کار بخت موفق شده و توفیق یار کلک سخن پرداز هنرنشان کرد بیان سیرت صاحبقران
قصه اولاد کرامش نوشت بار دیگر ابر کهربار شد سحر فن معجزه آثار شد شاه جهانگیر سیادت پناه
جیب فلک پر ز در شاهوار دامن پرگهر آب دار تا کند از جمله اخبار شاه هست امیدم که بفضل خدای
فیض سماوی و بهش دوری کوکب عالمکند شش جهاتی قبه افلاک شود پرندای کلک چو بر عاج شود سلسبیل
از در این جنبر دلپذیر زیب دهد عارض هر منبری صیرفی طبع جواهر شناس
کی شود این عقد کهربا نظام گر نکند معدن جود اهتمام گر نوزد بر چمن این رقم خاطر نقاد بهر تتبع
ملک مداری که بتیغ و قلم چیست هنر کرم و کان جود دست دل اصناف صلات و جود تازه نسیمی دهد آب کرم
زانکه بود بخشش و بخشش مدام کرده خراسان چو بهشت ارم اختر بیرج شرف مشتری دوحه گل تازه کند نوبهار
تربیت اهل کرم کام اوست شعله تیغش چو فلک نیر اوست هست دژ و گفش ابر و آب نیست ولی چون گفش ابر بهار
جوهر نامش ز شرف نصیب کی همه کس قطره فشاند غمام هست وزانفیض دل آگهش
ملک ز عدلش شده پر نور و زین مرجع اصحاب شرف گهش
برکه بر درگهش بهره ور تا که ز ریحم قلم مشک فام بهره و عایش چو فلک نیر اوست
عنبر و عایش چو نویسد دگر جوهر الفاظ پذیرد نظام هست و عایش همه از حسن و زین
بحر عطایش همه گوهر فشان هر فروغ دل اهل سخن یاد همیت قلمش در فشان بهر سرانجام امور جهان
دور فلک باد بکامش مدام نامه امید بنامش تمام تمام شد هفت جلد کتاب تاریخ روضة الصفا به

بحسب الفرمایش عالیشان عزت و سعادت توامان فتحه الاشراف و الاعیان مجد کرد ایر صدق و صفا جناب آقا محمد صادق
صاحب سیاری بر بو طبع ارسته شد و السلام
من الطبع الهدی

هو المستعان علی ما یصفون

چاپ

خاتمهٔ کتاب روضة الصفا تالیف محمد خاوندشاه در ذکر بدایع و صنایع ملک صانع و عجایبات روی زمین ۷

مطبوعهٔ بندر معمورهٔ بمبئی در سنهٔ ۱۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر بدایع صنایع ملک صانع و آنچه نگاشته کلک حضرت اوست جل جلاله بی منازع و مانع ٭

بر رای ارباب حزت و اصحاب بصیرت پوشیده و مانده که بعضی از علماء تاریخ چنان گفته اند که باری سبحانه و تعالی از برجی از اقسام نور محمدی صلعم جوهری پیافرید و بنظر هیبت در آن جوهر بتجلی قهر و آن جوهر برجوشید و بلرزید و تمام آب شد و چون حضرت عزت عرش را بیافرید جهان سراسر آب بود و هیچ مخلوقی دیگر ظاهر نبود چنانچه جزو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و کان عرشه علی الماء مفید این معنی است پس بار دیگر بران آب بنظر عزت تجلی کرد آب بجوشید دود خاکی و کفی از ان حاصل آمد و جمیع اجرام علوی از کف پیدا ن جهان انجا که حال کعبه معظمه است جمع گشت باری سبحانه و تعالی از ان کفها زمینها بیافرید و بروی آب بگسترانید و از ان دخان که از روی آب مرتفع شد آسمانها و طبقات آن پدید آورد و در کتب منزل اخبار عظمت و اتساع و ارتفاع و حسن و ثنای ان بسیار وارد شده است و هر یک از سموات سبعه را یکی مثالی کرد اینده و ثابتات را در فلک هشتم

که عبارت از کرسی است منازل تعیین قمر موده و بعضی بر انند که

انچه جماعتی از سلف گفته اند که هر فلکی جوهریست چون آسمان و زمین که از نفره خام است دو قیم از یاقوت الی آخر اصلی و حقیقتی ندارد و اما عماد الدین ابن کثیر در کتاب بدایه و نهایه ذکر این اقوال کرده و گفته کل ذلک من موضوعات و مفتریات اخبار الیهود و صفت بیت المعمور در خبر چنین است که بیت المعمور در فلک هفتم است و ملایکه از اصراح که بعضی از علماء گفته اند که انچه روایت کرده اند که بیت المعمور از یاقوت احمر یا در یا سفید است تاویل آن از زمخشری پوشیده نیست و در خبر اورده شده که اخبار الانبیا مرموزه بیت الحن کز نهتر اشنا نیست ٭ و اند که متاع ما کجا نیست ٭ و آورده اند که هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور عبادت کنند تا روز قیامت و دیگر نوبت بایشان نرسد و یحیی ابن سعد الاموی در مغازی اورده است که در هر فلکی و هر طبقه از طبقات زمین خانه ایست بچون کعبه و اهل ان فلک و آن طبقه طواف آن خانه میکنند و مراسم عبادت بجای آورند و چنین گفته اند که مجموع این خانها بر محاذی یکدیگر واقع است که اگر فرض سقوط اینها کنند یکدیگر افتد صفت سدرة المنتهی چنین گویند که سدرة المنتهی در آسمان هفتم است و علی آزاما توابع تغییر کرده بعضی گفته اند که از نور است و در خبر اند که از یاقوت احمر است و کروبی بر الوان کثیره غیر محصوره قایل گشته اند واضح اقوال است که از افراط حسن و بهاء و زینت وصیاکه در وصف ان سمت تقصیر پذیرد و غبار حضرت عزت تعالی شانه بیچ احدی حقیقت نماند و در روایات وارد شده که سدرة المنتهی بصورت درختیست و اوراق ان مشابه باذن فیل است و الله اعلم بحقیقة الحال صفت لوح محفوظ ابو القاسم طبرانی رحمه الله روایت میکند که حضرت حق سبحانه تعالی لوح محفوظ را از دره پیضا افریده است و صفحات ان از یاقوت احمر است و کتابت آن از نور و از عبد الله جابر رضی الله عنهما مرویست که حق تعالی لوح محفوظ را از دره پیضا افریده و طول آن پانصد سال راه است و عرض آن بمقدار مسافت میان مشرق و مغرب

مسرت و مغرب و کنارهای آن از یاقوت و لولوء منضود و صفحات آن از یاقوت احمر است و اصل آن در کنار بحری از دشتستان مغرب است و انس بن مالک رضی الله عنه گوید که لوح محفوظ در محاذی چهین اسرافیل است و چون امری را قلم غیب بعرصه ظهور آید اول اسرافیل اطلاع یابد آنگاه مجموع ملائکه را آگاه گرداند و فوجی از فرشتگان که بزبان تصنیه و حادثه موکل باشند بدان مهم ارسال فرماید و بعرض معاقل آنست که لوح محفوظ در عین عرش است و یکی از ماتعین گفته که لوح محفوظ در کنار عزائل جای دارد وصفت قلم حضرت حکیم مجیب چون قلم را پیدا فرید و خطاب کرد که بنویس قلم بموجب فرمان الهی آمد و ایجاد عالم الی قیام الساعه انچه بود و خواهد بود رقم نمود و بعد ازین کتابت بحدوث منسوب گشت که من عجب خلقی عزیزم یکن که نزد حی سبحانه و تعالی جوهری لطیفتر و شریفتر از من بنا شده چه جمیع قضایای محققه بسبب وجود من ظاهر شد حضرت الوهیت این صورت را روزی میپسندید و انچه قلم رقم زده بود محو کرد اینده و بیدقدرت کاملا بازثبت فرمود و نوبت دیگر آنها را نیز محو ساخت و بقلم خطاب کرد که بنویس قلم ازین نسبت بلرزید و مشق گشت و بار دیگر قیامت این شق در قلم تباه و ازین قضیه بر دل محقق گشت که اراده الهی باظهار هر چیزی متعلق شود فی الحال متکون گردد و قلم نسخ بهر چه خواهد کشد و در ظهور اسباب حکمتهای ناتمامی است و گویند چون اسماء اشیاء در بشر باین معنی است پت کاف کن در میشش چو کی است و مشق نیز نگاشته و روح را بقه مقدس است و طبع را حبه که مجسم روصفت عرش مجید محمد ابن عثمان منشیه الحوث در کتاب صفت العرش آورده است که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و هفتصد هزار لشکره اردواز لشکره تا دیگری هفتصد ساله راه است و از خط اسفل عرش تا طبقه اول زمین پنجاه هزار پیاده راه است بعضی گفته اند که عرش سقف بهشت است و اهل بهشت فردوس بواسطه تقارب آن استماع تحمید حمله عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و حضرت الهی انچه میفرماید که وبحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة این قول نیست زیرا که این آیه متشابهات است که در وی آمد چنین خواهد بود و مؤید این معنی اخبار صحیح از حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه رسیده است و از جابر ابن عبدالله در صفت یکی از حمله عرش روایت کرده اند که از زیر گوش تا دوش او هفتصد سال راه است شعبی از مشایخ خود از محمد ابن روایت کند که یکی از ملائکه مقرب از حضرت عزت جلت قدرته پرسیدند که عرش را طواف کند و آن فرشته را هفتصد سال بوده بهر یا لیراوت هفتصد ملک در طیران بود و چون رحمت یافت هفتصد سال پرواز کرد و گفت خداوندا قوت نمیدانم باری سبحانه و تعالی انچنان قوت او را مضاعف گردانید و هفتصد سال دیگر پرواز کرد و چند نوبت دیگر قوت طلبید پرسیدند و باجابت مقرون گشت و بچنان پرواز نمیکرد و عاقبت خطاب آمد که تا قیام ساعت اگر انچنان قوت هزار زانی دارم یکنوبت طواف عرش نتوانی کرد و از شروع در کاری که موجب عجز باشد احتراز اولی مینماید صفت کرسی این جریر از حسن بصری رحمة الله علیه روایت کرده که کرسی بالذات محتد و اینقول ضعیف است زیرا که اکثر صحابه کبار و تابعین و نقلة اخبار و حملة آثار و اکابر حکما و افاضل علما بر انند که عرش و کرسی فی نفس الامر متغایر انند و اسمعیل ابن عبدالرحمن الاسدی و شجاع ابن مخلد در مصنفات خویش آورده اند که سموات سبعه در جوف کرسی است چون نقطه در میان دایره و نسبت جمیع سموات و ارضین و کرسی با عرش چون نسبت نقطه است با دایره حق سبحانه و تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده و بروایتی چون یدی العرش که موضعیست و حمله کرسی نیز از ملائکه مقربین اند صفت بسط الارض و ما یتعلق بها چون باری سبحانه و تعالی زمین را بر روی اب بگسترانید حرکت غیر و صنعی در وی پدید آمد و از جنبش باز نمی ایستاد و حضرت واحد حکیم بعلم قدیم میدانست که بر زمین متحرک سلوک حیوانات متعسر است بل متعذر پس بمشیت کامله که بهنا پافرید و الطوار شامخ پیدا کرد اینده و از لاوه تا درین ساخت تا زمین قرار گرفت و بعد ازان از هر گل زمینی نباتی پدید آورد و انواع اشجار و انهار و اثمار و انهار خلق کرد و مخلوقات بر روی زمین آرام گرفتند و بعد از انقضاء ایام جان و طعمه مقسوم شد عمارت عرصه ربع مسکون سمت از دیاد پذیرفت و هر صنفی از اصناف بنی آدم را در قطری از اقطار عالم آرام داد و علم دولت و اقبال ایشان را بر مفارق حالیان برافراشت و معالید امور جهان را در قبضه ایشان نهاده و بتدریج هدایت و ملاء و قری و قصبات لاعد و لاتحصی پدید آمده و چون بسیط زمین و استحکام ان بحال گردید باری سبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین و اطراف و اکناف ان جاری گردید و بعجایب قدرت خود در ان نمایش بحار و انهار و منابع و منابع پیدا و مندرج ساخت و بداند که اصل همه دریاها محیط است بگرد کره ارض و دیگر بحار شعب و منشعبات این بحرات و در میان این بحار و مضایق جزایر و صحاری و عمارات و خرابهای بسیار است و در میان همین جبال و معادن است او دیه و جاده و انهار بیشمار است و حکمت ازید که کار تعالی در انکه اب بحار شور و تلخ را فرید انست که اگر شیرین بودی بواسطه هوا فاسد و متعفن گشتی چه در بحار حیوانات عظیم جثه هلاک میشوند و اگر اب بحار همه شیرین بودی عفونت ان در هوا سرایت کردی و عفونت هوا موجب فنای بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغه حضرت رب العزت اقتضای ان کرد که اب بحار تلخ و شور باشد تا دفع عفونت کند و بنی آدم را ازان ضرر کمتر رسد و انان امت سالم بمانند و حکمت عذوبت و اب انهار و بعضی از عیون و آبار بجایت ظاهر است و ذکر بعضی از جبال و انهار و بحار و عجایب و غرایب آن نسبتا بالاطالبین در موضع دیگر خواهد شد انشاء الله تعالی کهسار در عجایب و غرایب عرصه ربع مسکون که از امکن عجایب جلوه نموده باراده فاعل مختار و قادر کن فیکون اگرچه پیکر تیز رو دهم سیر حد تصور بر غرایب امور رسد اما چون عقل و رین که مقتدای

ارباب بصیرت پوشیده نماند که بعد از تعلق ارادهٔ قادر مختار بوجود امر ممکن با آنکه در نهایت غرابت باشد هرآینه از طریق وجوب برمنصهٔ ظهور جلوه گر آید و چون مخبر صادق از وجود آن اعلام نماید بی شبهه بحسن قبول تلقی فرماید و اعتقاد او در کمال قدرت مالک الملک جل ذکره ثابت آید و بنابراین در نظر بصیرت چنان مناسب نمود که ثمرهٔ از مخلوقات و موقائی که عقل بشاید و آن اعتبار نداشته باشد محرر و مسطور گردد و بعد از آن در بیان بحار و عیون و آبار و امثال آن نیز که از اثار قدرت حضرت اوند کار است شروع رود و امید آنکه از مطالعهٔ این کلمات موحد را زیادتی عرفان و ملحد را اصل ایمان بحصول پیوندد و من الله العصمة والتوفیق و هو ولی الهدایة

اقلیم اول از سواد الطریق تا جزایر بدایع و وقایع یکی این است که در حدود ولایت چین از ساکنان آن سرزمین قوی باشند بر شکل بشر اما صورت ایشان شبیه بموی حد و راست و قوت طیران نیز دارند چنانچه از ین درخت بدان درخت پرند و در کتاب عجایب المخلوقات لغوی چنین مسطور است که فی جانب الصین قوم علی شکل الانس اما شعر هنم کشعر البقره و یطیرون من شجر الی شجر **دیگر** انکه در نواحی ترکستان موضعی است مشتمل بر اشجار کثیر و حماعتی در انجا توطن دارند اگر یکی از ان قوم پا رشود خود را بر سر کوهی که در ان حوالی واقع است رساند و بعد از وصول اگر باران بی فی الحال بارد از ان مرض فی الحال شفا یابد و الا در ان رنج میبوده و چون فوت شود قطرات امطار بگذشت هرچه تمامتر بزنان شود و آن میت را ببرد و حقیقت ایخال بهیچکس معلوم نیست مگر باحدوه الجلال **دیگر** در بیابان مونث جوی عظیم است و سیری هم از ان جو منسوب و میستی عریان در ان سیر و موصوف است و از حرارت مفرط و برودت قوی هیچ فسادی باو راه نمی یابد و هیچ جانوری متعرض وی نمیگردد و هر کس منی و حاجتی دارد در انجا رفته از روح او استمدادی نماید و برفور البته حاجت او کفایت میشود و هیچ کس نمیداند که آن شخص که بود و کجا مرده **دیگر** در مصر بیضات سیار در میان قانورات بقیه میکند و بعد از انقضاء چند روز معین بعد دو هر بیضه فرخی از انجا سر بیرون میکند و بتدریج تربیت میشود و روز بروز بصحرا رمه زده میچیند و چون شب میشود معاودت می نماید **دیگر** سراج ادیم گوید روزی مهمان کسی شدم و میزبان جنه مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که شخصی میگفت من برادر توام در اسپلام مرا از این قیدی که دارم خلاصی بخش چون نیک نظر کردم کبرا دیدم که بپای او بخته بود مدتها بروی رحم آمده و برا از بند رهایی دادم چون میزبان بجای خود باز گشت و آن شخص را باز ندید از طباخ پرسید که شکار ما چه شد گفت این مهمان تو را اطلاق فرمود میزبان بمن گفت چرا این چنین کردی چه این شخص از جملهٔ شیاطین است و ما ایشان را صید میکنیم و میخوریم و انجماعت در نهایت فصاحت اند و در هر جا که باشند زبان اهل ان دیار دانند و این شخص از طبرستان بود و گفت بیاید فردا همراه ما پایی تا بشکاران اشتغال نمایم و رود دیگر همراه صاحب پت بیرون رفتیم تا بآن مقام رسیدیم و میزبان دو سگ شکار را بگشاد و دو نشاس کرهٔ شکار شدند و ایشان را بریان پاخته خوردیم و گوشت ایشان در نهایت لذت بود **دیگر** در بیخ فرشی دامغان چشمه ایست که اگر از قارورات چیزی دران افکنند باد و سرما و بارندگی پیدا شود و هرچند بخاست بیشتر باشد این صورت دران موضع پیشتر بظهور پیوندد و در میان غزنین و سیستان نیز مثل این چشمه است **دیگر** در ولایت ری حدار نوامع مازندران در حمراب کرمانند که اگر شخصی از جمعی که آب بر کوهه و میرمه باشند پای بریکی از انها نهند آب سبوی او و آب هرکه از عقب او باشد کنده شود و هرکه پیش از و باشد آب او برقرار ماند **دیگر** در دست قبلهٔ دامغان بسه فرسنگی چشمه ایست که آب آن از معدن کوکرد و هر کس که یک نوبت دران نشیند از حمت جرب خلاص شود و صاحب قولنج را نیز مفید است **دیگر** در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکام و علمای انجا را جمع کنند و با ایشان گویند که اگر باران بارد فبها والا مجموع شما را بقتل میرسانیم و آن جماعت بتضرع مشغول شوند فی الحال باران آید و انجماعت معذرو مکرم باز گردند **دیگر** در بلاد نوبه کوهیست که جمیع بت پرستان در انجا جمع باشند و هر سال یکروز عید میکنند و از اطراف مردم در انجا جمع میشوند و کلانتران ایشان دران مجمع حاضر میشوند و شخصی سه قدح بیندد میکشد و بعد از ان سر شمشیر بر سر خود میزند و قصد از بر زمین محکم میسازد و روز میکند تا بهر شیار که پشت او پرون می اید انگاه بر سر سگی می نشیند و حوادث سال آینده را با مردم میگوید و چون ازین کار فارغ می آید خلایق شمشیر را از سینهٔ او پرون میکشند و لحظه بهبودش میکرد و جراح زخم او را میدوزد و مقداری خاک بران میپاشد و او بحال صحت می آید و هیچ اثر از جراحت باقی نمی ماند **دیگر** در ولایت طوالس چشمه ایست که اب آن بمقدار قامت مردی بالا میجهد و هرچه در و افکنند از بر بالای اندازد **دیگر** در ولایت همدان چشمه ایست که چون اب آن در تابستان مقدار دو سنگ کوه در زمستان مضر نیست خوردن آن والا مضرات **دیگر** در حدود چین چشمه ایست که اگر مریضی از ان بیاشامد و اجلش نرسیده باشد فی الحال صحت میشود و صحت یابد و اگر اجلش رسیده باشد برفور میمیرد و در انجا ملکی است اگر شخصی پیر و فی المثل ده فرزند داشته باشد تمامی مال او را میگیرد و اگر زیاده از ده فرزند ازوی نماند هیچ تعرض نمیکند **دیگر** در بلاد چین خانه ایست و در انجا مرده که قاتش مشابه درخت خرما و دست ندارد و هر جا که مردم بجنبد دست برو زند او ازی مثل اوا زطبل ازوی ظاهر میگردد **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در کوه نهاوند همدان سنگا نیست هرگاه که مردم آن حدود بسبحه زراعت باب محماج شوند با نجا میروند و بانگ بلند اب طلبند از ان شگاف پرون می آید و چون مقصود حاصل کنند باز بدر شگاف روند و گویند کافیت اب بایستد **دیگر** بر سر کوه سرندیب علامت قدم آدم موجود است بطول هفتاد گز و شب بران علامت باران بارد و در موضع دیگر نبارد و در اینکوه جمعی باشند که ایشان

برهنه سیر میکنند و از مردم میگریزند **دیگر** در جانب مشرق چشمه‌ایست از اتاق واق میکویند و جمعی که در انجا پاسبانی محفوظ داشته و کثرت ذهب در میان ایشان بمرتبه ایست که اطواق کلاب انجاعت از طلای احمر است اما خاتم رجال ایشان از آنست و سوار نشدن از انکه فقره در آن جزیره بلا سپاه موجود است **دیگر** در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خریزه آنجا رونده از ان چشمه آب خورند و آب آن اسهال آرد و اگر آن آب را بموضع دیگر برند این خاصیت ندهد **دیگر** در بعضی از حدود هند بت الصنمی است در دامن کوهی و سلسله از راس جبل او تخته تا سطح همان بت الصنم در احیا و خویش عبده اصنام آن بتخانه را می آرایند و از اطراف و جوانب مردم در انجا جمع می آیند و بشرب خمر اقدام مینمایند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در انجا حاضر میکردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون سورت خمر در وی اثر میکند ساعتی بر محض مشغول میشود و بت را سجده میکند انکاه دست در سلسله زده بالا میرود و تا سر کوه جایی قرار نمیکیرد و چون بر آن جبل میرسد آن موضع می نشیند و دست بر دست میزند و از سه سنک که همراه دارد یکی را بطرف یمین و دیکر را بطرف یسار و سیوم را به پس پشت خود می افکند و آواز بلند چیزی میکوید که همه خلق میشنوند و بعد ازان دست بسلسله میزند و بپایان می آید و بسیان مرده می افتد و او را باعزاز و اکرام تمام برداشته پیش صنم میبرند و ازان احوالی که دران سال واقع خواهد شدن از صلح و جنک و غیر ذلک میپرسند و همه را مطابق واقع جواب میکوید انکاه بجال می آید و بخواسته بخانه می آید و تا سال دیکر بهمچنین اوقاتی چند **دیکر** در قریه از ولایت قومس در عهد سلطان محمد الجایتو خدابنده بود و هنکام بلوغ در روزه نکرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت و خصیتین از موضع مخصوصه او پدید آمد و همچنین در جامع الحکایات آمده است که شخصی را دختری بود در ولایت بغداد و بهنکام زفاف چون شوهرش قوت کرد آلت مردی از میان هر دو پای او سر بر زده و مرد شده که خداکشت و از وی فرزندان پدید آمد **دیکر** روایت کرده اند که در حضرموت دهان آبی یافته که بوزن هشتاد من بود و او را بعربی علی الراوی **دیکر** در کوه اند مارمان بسیار بودند و مردم آنجا امیر میپاشیدند و در زمان سلف چاهای عمیق کندند و ماران را با فنون دران چاه محبوس میکردند و اکنون ان چاه پر مار است و هر مار دیکر که دران ولایت باشد بی اختیار رود و دران چاه افتد و ازان چاه برنتواند آمد **دیکر** در قزوین شخصی در بازار وفات کرد و سکی داشت و چند روز از نوت او آن سک خود را بر زمین زدن کرفت و چون او را بقبره بردند و بخاک سپردند سک بهراه تابوت رفت پس باز آمد و بر جای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد و این حال را هر کس مشاهده کرد و بر تهکان وفاداری سک محکم تر شد **دیکر** در عجایب الحلوقات آمده که در بعضی از اعمال خراسان چاهی هست در میان دو کوه و از انجا دودی متصاعد میشود هر پرنده که از بالای چاه بکذرد از خصوصت ان هلاک شود **دیکر** در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای کرم آب آن یخ بندد و روزی که خنک تر باشد یخ کمتر بندد و چون در شهر یخ نماند از انجا آورند **دیکر** در زمان سلطان آجتیه خدابنده در سیلطانیه مردی بود که در تمام اندامش موی غلبه داشت چون موی خرس اما موی روی او چون موی محاسن سایر مردم بود و شخص معلوم نمیشد او کدائی کردی **دیکر** در عجایب الحلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که دو سه آسیا آب ازان چشمه بیرون می آید و مدت سی سال از آب در جریانست و مدت سی سال منقطع میکردد و چنانچه خطره آب در انجا نمیتوان یافت و لایزال حال آن چشمه بدین منوالست **دیکر** در کتاب صور الاقالیم آمده که در قریه مورجان عارنیست که اب از سقف ان ترشح میکند اکر یک کس رود بقدر دو آب دهد و اکر بیشتر رود چندان آب ترشح کند که همکنان را کفایت باشد **دیکر** در بعضی از ولایات کلیسیا ماشیست و در آن دو قبر میباشد که یکی ازان قبر شمعونست که از مخلصان عیسی بوده و حاکم آن بلده هر سال یکبار بآن قبر در می آید و موی لب و ناخن شمعون را باز میکند و باهل شهر صحت میدهد و در سال دیکر باز موی لب و ناخن او برقرار سابق میباشد و نیز پادشاه انجا از زیاده و نقصت مردم خبر میدهد **دیکر** در حدود بابل شهریست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر کرده که در سالی بدهند اکر وجه مقرر ادا ندادند آب در جویهای ایشان نمیرود و الا انقطاع نمیابد **دیکر** در بلدی از بلاد بابل چاهی بوده که هر روز بکبار آب دیوان مظالم میداشته و چون متخاصمین نزد او می آمدند میفهمیده که پای دزد کدام یک از خصمان است که حق بجانب او بوده پایش در آب فرو میرفته و آن دیکر را حال برعکس واقع میشده **دیکر** در حدود طبرستان یک جنس از طیور کوراست که بر درختان میباشند و مرغان دیکر که بجهة تفرج بانجا میروند چون بآن طیور کور میخورانند و چون رو بانها حرکت میدهند طیور کور این طیور ضعیف را میکیرند و میخورند **دیکر** در بعضی بلاد هر سال سه روز باریک مرتب صد هزار آمده در جبلی که در انجا زندکیست فرود می آیند و مردم انها را صید میکنند و چون سه روز منقضی میشود تا سال دیکر در روز موعود از انها اثری کس نمی بیند **دیکر** در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در میان بصره و ابهواز رودیست در بعضی اوقات دران رود شیئی بر مثال مناره پیدا میشود و ازان آواز طبل و بوق می آید **دیکر** در بعداد در کنار دجله یعنی است بمقدار صد کز هر جامه که در انجا شویند بعایت باطراوت میشود و اکر در موضع دیکر از کناره دجله این عمل کنند آن طراوت را نداشته باشد **دیکر** از سنان این خرافی منقولست که کفت زنی دیدم که دو دست نداشت و همه کاری که بدست کردنی او بپای او بدستیاری او میکرد و همچنین در حله مردی بود که دستها نداشت و بپای خیاطت میکردی **دیکر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در ارمینیه چشمه ایست که او را ارزاو بند میکویند هر که دران اب نشیند از و میل و فتوحی که بر اعضای او باشد زایل کردد و اکر ازان بخورد مواد فاسده باطنی و ظاهر را از بدن اخراج کند و از اطراف مرضی بدانجا رود و بدان عمل موده صحت یابد **دیکر** بولایتی ازین

چشمه است که آب آن چنان متعفن است که از نسیم آن تعفن تا مسافتی بعید آوازه میتواند شنید و هر جانوری که دران چشمه افتد فی الحال میمیرد و خوردن آن سهال عظیم آرد **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ گوید که وی شخصی از اهل سنجد مست صاحب اله ولد آورد و بعد از پشت سه و دو بهم چسپیده بودند و عمر شان قریب به پست و پنجسال بود و اکل و شرب و سپاری و خواب ایشان مخالف بهمدیگر **دیگر** هم در انجا آمده که در شهر نیشابور آسیابانی بوده بی انکه دران دخلی بوده باشد گردان بودی پیسچ صلاحی محتاج نبودی و او همچنان گردان بودی تا مراد حاصل کردی و چون گفتندی یحیی یونس که بحال خود آی فی الحال بند شدی و چون مار بگفتندی که یحیی یونس در گردش آی در حال گردان شدی بجالستا قول معاودت نمودی **دیگر** هم در انجا آمده که در ولایت مراغه دو چشمه است پهلوی هم انکی آب در غایت سردی بیرون می آید و از دیگری در غایت گرمی چنانچه در هیچ کدام لحظه دست نگاه توان داشت **دیگر** در ولایت اسپلیه قریه است در انجا طایفه اند که از نیشان هر که از پیش بیرون می افتد و پیضه نمیکند و گاه بچه او سر از پیضه بیرون میکند مار در پوست آنرا نزد ولد خود میبند و مار بواسطه قشر پیضه کرد بچه آن طیر نمیتواند آمد آن طیر نمیتواند آمد آن طیر هیچ جانچه نمی نهند مگر بر درخت کاوزد **دیگر** در جزیره سقلاب طیری میباشد که هر گاه راه برایل کشتی مستشعر شود آن طیر می آید و در پیش کشتی میرود و ارباب سفینه کشتی بطرف او میرانند تا بطریق مستقیم برسند **دیگر** در هندستان مرغیست که دیان بزرگی دارد و آن طیر دیان خود را پراب میسازد و بر سر گوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و از و بنوش آب میخورند و چون آب تمام میشود آن طیر بر سر شغل خود میرود **دیگر** در حدود مغرب طیریست که آنرا قارون گویند همراه کشتی طیران میسازد و اگر بمحل خوفناک میرسد یا بجایی مستهی میشود که حیوانی بدان ضرر میرساند سه نوبت بانگ میزند و ملاحان دانسته لنگری می اندازند و بدان مشغول میشوند **دیگر** در بعضی از نواحی عراقه چاهیست که کبوتر در انجا سپار میباشد و مردم دام بر سر آنچاه انداز ند و کبوتر انرا صید سازند و عمق آن چاه زیاده از پانصد گز باشد و بر یک سیاهی منتهی میشود و در انجا دو چاههای دیگر هست که کمتر از انچاه گز آب میرسد **دیگر** در کوه سیلان درختی است و در حوالی ان درخت گیاه سپار است اما هیچ جانور و مرغ راقوت ان نیست کر ان گیاه یا ثمر از درخت بخورد و مردن بگیست **دیگر** در ولایت باد کوبه زمینی است که آتش از ان فوران است چنانچه آتش بان میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی نمیشود بلکه اشتعال ان زیاده میشود و در انحوالی مرغزاریست که چون اندک زمینی از ان کنند آتش مشتعل شود **دیگر** هم در ولایت باد کوبه کوهیست که شکافی در دو آبی از انجا بیرون می اید و در ان اب مس بارها بوزن دانکی دو دو دانک می یابند و طرف میبرند **دیگر** در ایل عهد سلطان ابوسعید خدابنده دراران کوسالہ متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای مانند پای **دیگر** در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمه ایست که در تابستان اب ان یخ می بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه است که بضرغ دران پخته میشود و در بعضی از ولایت عراق طیور صغار مدت زندگانی انشان چهل روز میباشد و مردم مجروح آنرا خاکستر کرده و سینه ش کرده بر جراحت خود نهند شفا یابند **دیگر** در ولایت زنگبار مرغیست که مار را میخورد و طریق خوردنش انست که نخست دم مار را بمنقار میگیرد و میپراکند مار قصد او کند او را میگذارد و باز در میان هوا میگیرد و تا برابر قلهٔ جبل میپرد و از انجا ناگاه چنانچه مار بر زمین افتد پاره پاره کرده و انگاه بر سر آن آمده بکار و منقار سر و دم آنرا جدا کرده حبه او را میخورد و اگر سر یا دم از انجا بر زمین نیفتاد کرده **دیگر** مرغیست در بادیه شوکه چون ان مرغ پیضه میبندد اگر پیضه از میخورد و پیضه خود را که مشابه پیضه آنست در عوض میبندد و چون بچه اگر از پیضه بیرون میکند و نظر ان طیران می افتد میگیرند و اگر اگر از و ولد خود را می یابد ضرری بآن نمیرساند **دیگر** در هندوستان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا شود مردم انجا استدلال کنند که قحط و عسرت در میان ایشان پیدا شود و این معنی تخلف نکند **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که طیری هر سال روز عاشورا در مشهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه می آید و با غرغوب اقاب لوحه میکند بعد از ان میرود تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند **دیگر** در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول آن صد و بیست زرع است و عرض ان بیست ارش و عرض جسم او دوازده ارش **دیگر** از بحار نقلست که ماهی میباشد که میرود چون طیران می ایند ماهی بر زگر در عقبش میرود و اگر مگه میخورد **دیگر** در بحری از بحار ماهی میباشد که در روی آب طیران می آید تا خود را بحیوانی بحری میرساند و در دهنش درمی آید و این حیوان ان ماهیرا فرو میبرد **دیگر** در کتاب طبایع الحیوانات مسطور است که ماری میباشد که پیوسته سلطت سفینه تولد میکند **دیگر** در ولایت مراغه سنگی است که چون انگشت میسوزد و انرا بدل نمک بکار دارند و مرهاش بدل صابون باشد **دیگر** در کهستان کوهیست و در آن کوه غاری هست که دران غار میرود و هم در انجا غاریست هر گاه از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت میکند **دیگر** در تحفة الغرایب مسطور است که در سرزمین کرمان رودیست که بران قنطره بسیار ساخته اند هر که بران قنطره بگذرد باطلش از غذیه و اخلاط پاک شود مردم انحدود چون مبسهل محتاج شوند بران قنطره بگذرند **دیگر** هم

هم دمان نسخه مزبور است که در شمس چشمه است بر سر مصطبه در روزی که سمان بی غمام باشد دران چشمه آب مطلقا نجوشد و روزی که در فضای هوا ابر باشد آب بجوشد دیگر در ولایت چین کوهیست و دران کوه دره هست و میان آن دره جاده است طالی که از چین بر تبت روند هر که از ان جاده بگذرد و زمانی بدان الحال نفسش بگیرد و هلاک شود دیگر پادشاه سنجاب از پی فوج منصور سامانی اسبی فرستاده بود که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که بدان طیران میمود دیگر در بعضی از بلاد یونان از اوقات زنی ظاهر شد که روی و اعضایش پر موی بود مانند جرپس و سینه و دهان زیرین و شکمش مفهوم نمیشد و مردم گفتندی که مادرش با جرپس جمع شده است ازین تخمه غریب آورده دیگر در ولایت تبت سگی است که از غربان هر که از انرا چند چندان بخند که هلاک شود و معبتان از ان ممکنه امین باشند دیگر در عجایب المخلوقات و تاریخ معزی آمده است که در ولایت اندلس پیابانیست که از انرا بادیة الفل خوانند و طلسم اسبی و مردی در آنجا زمین ساخته اند و روی بآبادی آورده هر که خواهد که ازان پس بگذرد او بدست اشارت کند که نگذرد و اگر رونده باو ملتفت شود و برود در صحرای آنجا مور چگان باشند برابر سگی در حال او را هلاک سازند و آنان مور چگان ازان سوار مسین شوانند گذشت و ازین طرف آیند دیگر در روم حصنی است و دران حصن خانه و دران خانه بر یک طرف و دیوار صورت فرسی نقش کرده اند و آن فرس ساعت بساعت و دمبدم خود را میجنباند دیگر در بلاد ارزلاد که بر خط استوا واقع است جبلی است که بر آن کوه از حجر منار یست از حجر و بر سر آن منار تقاره عی موضوع است و بر سر تقاره عی است از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و دران جبل انجار انجیر بسیار است و مرغان بسیار بشکل ان مرغ نشکی دران کوه اند چون انجیر پخته شود هر روز ان طیور هر یک انجیری در منقار گرفته بپارند و دران تقاره اندازند و شخصی که مترصد این معنی باشد ازین انجیرها تناول نماید و هر چه ازو می فاضل آید ازانرا بفروشد گویند که این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است دیگر در بعضی از بلاد هندوستان که از آنجا سریره گویند منار یست که زعم مردم انجا چنانست که در منار کجی بقبه کرده اند و بر سر ان خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم حوضی از زبر جد منصوب هر کس که قصد سر منار کند ان خم و حوض در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانکه همه مردم شهر بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند دیگر در بعضی از ولایت هند جانوری میباشد که از اگر کدن کوچنده دست و پای آن از دست و پای جمیع حیوانات بزرگ و اقوی عظیم تر است و قوتش بمرتبه که فیلرا با شاخ خود بر دارد و فیل با شاخ او هلاک شود و چون فیل در کمد انش آید چشم گرکدن ازو عزم فیل پر شود و گرکدن هلاک شود و چون حامله شود و حمل او در بطن چهار سال بماند و بعد ازان پسر از رحم او بیرون کند و چند گاه بآن دستور باشد تا قوت گیرد و چون از رحم مادر بیرون آید بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت و مهربانی باشد اگر بگریزد بچاه تمام در بیابان درشتی که دران چندان لیسد که گوشت و پوست ازانها نیم فرو برده گویند که شاخ آن هزار و نیم بار شاه زاده و چون هر جانور حیوانات و حشرات موذی را از انجا بگریزند و الهدهد علی الرأی دیگر در حدود بلور روباهی میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مرض که از گوشت وی تناول کنند بقدرت کامله بهبودی یابد دیگر در مسالک الممالک آمده که در زمین عاد بطلسم منارهی از مس پر احداث عاد و بر بالای آن مس پر احداث چون ماهیای حمام در آید قتالی از یخ شفا یابد دیگر آب از انجا روان شود و چون ایام منقضی شود باز ایستد و پیوسته حال بدین منوال باشد دیگر در کتاب ملکشاهی مسطور است که در بعضی از اعمال انطاکیه چشمه ایست که چون آب از آن بر زمین افشانند که کوه و دمانجا سپار بود کوه و دمان از سوراخها رمانجا جمع شود مردمان همه اکشته از شر عقارب ایمن شوند دیگر در مسالک الممالک مسطور است که ملک روم را خانه بود می مقفل و هیچکس از فیاصره آنرا نگشودی بلکه قفل دیگر بران اضافه نمودی تا پست و چهار قفل بران زده شد و چون نوبت حکومت بملک اخرین رسید او را وعده شد که ان قفلها بگشاید تا حقیقت حال بروی منکشف گردد و در فتح آن مبالغه نمود و هر چند ساقفه و علما و نصاری خدمتش را از آن امر مانع آمدند و شفاعت کردند فایده نداد و چون در بگشادند تمثال چند دران خانه دید بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و مرده بر است نشسته و بحسابها تفاق قابل اسلام تجرد کشیدند و آنرا بار امفتوح گردانیدند و حکومت آن مملکت از نصرانیان مسلمانان منتقل شد دیگر در عجایب المخلوقات و تاریخ معزب آورده که در حدود اسکندریه چشمه ایست که هر که در وقتی معین از صدف آن چشمه گیرد و صاحب جذام را از سحق کرده با مرق بجورد ازان رحمت جان کداز رهایی یابد دیگر در کوه لبنان درختان میوه دار بسیار است و بی انکه تعهد نمایند میوه و بدانا طعم و بوئیش چنان لطافتی دارد و چون از انجا بیرون برند و بشهر بلخ رسانند خوشش طعم و خوشبوی سوده دیگر در ولایت اندلس کنیسه ایست در پیش او درخت زیتون و چشمه هر سال یکبار آب از چشمه بیرون می اید و درخت راستی کند چنانچه هم دران روز ببرد و از حاصل آن درخت زیتون اهل کنیسه بکمال معیشت کنند و آب چشمه را چهار تن از وی در ظروف ضبط کنند دیگر در کوهی از کوههای اندلس و چشمه ایست بپهلوی هم چنانچه مسافت میان ان هر دو از سه گز پیش نیست از یکی اب گرم بیرون اید بمرتبه که گوشت دران پخته میشود و دیگری چنان سرد که یخ به بندد دیگر در مسالک الممالک مسطور است که در قبة بیت المقدس سگی سفید است و دران سنگ بیرون میاید و در رخت راستی کند خیر بشر نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله نضره حدود دیگر در حدود مغرب حیوانیست مشابه گربه که از نافش بوی مشک بشام میرسد و همچنین در ولایت مغرب حیوانیست که چون افتاب طالع گردد ولدی ازوی متولد گردد و تا وقت غروب افتاب مادر زنده باشد و بعد ازان بمیرد و روز دیگر بوقت معهود از بن مسکن بیرون اید ولدی متولد شود و مادر بهنگام غروب شمس بمیرد و پوسته حیات و ممات ان جنس حیوان برین دستور باشد دیگر در بعضی از جبال چشمه ایست که چون شد و قبه ایست نزدیک آن

کرفو میرود و از اینجا اگر شب آب آنرا نگاه دارند مخمل سیاه میشود و اگر روز میگیرند نگاه میدارند سنگ سفید میگردد **دیگر** در ولایت سودان کیفیت آنرا که روست بسوی آن در آب میکنند خود را بزمین میچسباند و اگر دست کسیرا بقامت خود راست میکند بیچ او ستم قاتل است **دیگر** در حدود کرمان درختی است که اوراق آن مشابه اوراق صبر است و دران چوبیست که اتش دوران از میکند شخصی ازان چوب صلیبی ساخت و پیش نرسایان برد که این صلیب چیست و دلیل برین انکه اتش این چوب را نمیسوزد و بضرار امتحان کردند چنین بود و مبلغی خطیر آن صلیب را ازان خریدند **دیگر** در تبت نهی اسرائیل بود درختست که اوراق ان طیور میشوند سنگ چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد مییابد و بعد ازان منقطع میشود تا سال دیگر مردم ازان طیور ممتنع میشوند **دیگر** در حدود بربر شجریست که اوراق آن مشابه سنگریزه است اگر از انها کوفته بشخصی دهند تا نخورد کم میشود تا مدت یکماه هیچ معالجه میفید نیفتد و چون اندک منفعتی کرد دبی مدت طبیعی آن ضعف برطرف کردد **دیگر** در دیار مغرب کراب شیرین از انجا بیرون می آید و در حوضی جمع میشود از حوض باطراف جوانب میرود اگر جنب یا حائض بکنار اب رسند از جریان باز ایستاده تا آن شخص دور نرود و اب ان حوض را تمام نزنند اب جاری نکردد **دیگر** در تاریخ مغربی آمده که در جزیره مجمع البحرین میل ساخته اند به بلندی صد کز شب فروزان میباشد و بر سر میل مجسمه آدمی ساخته اند و بالای ان راه نیست و کیفیتیست در جنب آن بغایت وسیع و رفیع و بقدر بزرگ در حوالی ان کنیسه است و پیوسته عرابی بر سر آن نشسته باشد و بدین سبب ابرا کنیسة الغراب خوانند و هر مهمانی که در انجا خواهد رسید غراب بانگی کند و اهل کنیسه فوا خورا بسان طعامی دهند و کسی حقیقت ازا ندانند **دیگر** هم در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر بجانب غربی ریگ روانیست و در زمان سابق طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند بسیار مهیب و با فنون چنانچه راه راست کریگ روان ازان موضع نمیتوانند گذشت که بآبادی حاضر رسانند و ان تمثال را از غایت هیبت ابوالهول گویند **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که حکام وقت شهر از مملکت مرو بضعف طلسم ساخته اند چنانکه بدشواری عمل صورت پذیر شود و در یکی صورت بتی بود که چون عربی بدان شهر در آمدی آن بت بانگ کردی مردم از حال او متفحص گشتندی و در دیم طبلی بود که هر کرا چیزی گمشدی دست بران طبل زدی آواز آمدی و در زمان نشان دادی در سیم ایینه بودی که هر کرا عزیزی بسفر رفتی و مدت غیبت او متمادی گشتی و از حال او خبری نداشتی و هر سال بروزی معین دران ایینه نگریستی حیات و ممات و خوش و ناخوش عزیز خود معلوم کردی و مشاهده نمودی و چهارم حوضی بودی که هر سال روز معین مرد بر کنارش چشمی ساختی و هر کس ازان حوض چیزی از خرما یا کلاب یا سرکه و امثال آنها ریختی و ساقی هر کس را ازان حوض جامی پر کردی و دادی چون بر کرفتی همان بود که خورده بود و در پنجم عذیری پراب بودی که حاکم بوقت داوری بر کنارش نشستی و مدعی و مدعا علیه را فرمودی که پای بران عذیر نهند صادق را اسیبی نرسیدی و کاذب غرق شدی در ششم نیز عذیری بود که مرده در تحت مقترف داشت بر اطراف ان نگاشته اهل هر شهر که بمرده مخالفت کردندی مرده چوبی ازان عذیر بدان صوب روان ساختی و در اثنای آنشهر غرق شدی در هفتم در دار الملک مرده درختی بر بارکاه او نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستاده بودندی ان درخت بر ایشان سایه افکندی و با وجود همه این بعضا مردم طغیان و عصیان پیش کرفت و دعوی الوهیت کرد و خلیل الرحمن صلوات الله علیه را در اتش افکند و بالاخره حضرت قهار فتقم پشه بروی کماشت تا برخم نیش بدوزخش رسانید **دیگر** در بعضی از بلاد چینی است اوراق ان مثل قطعهای حجر است اگر شخصی هنگام سرما در زیر ان بخوابد سود از برود است منتفر میکردد و اگر وقت کرما بخواب رود از برود است انچنان منتفر نمیشود و اگر اتش در تحت ان بیفروزند فی الحال باران میبارد و اگر فی المثل ده روز اتش متصل بیفروزند باران منقطع میکردد **دیگر** در بعضی از بلاد چین طلسمی ساخته اند که پیش ملوک بالانکه در ظاهر بلده بسیار بود دیده نمی آید و قتی برجی دران شهر مهندم شد و رجوف ان دیگی از مس ظاهر کشت و دران دیک مقداری طعام بقی و چون دیک مقداری بود از مس اعلی ان شهر انها را از دیک بیرون آورده تا کاه شهر از پشه و لخ و مکس پر شد مردم دانستند که حال چیست لاجرم ان تمثالها را در دیک کرده در موضع سابق ان دیک را استوار کردند هر پشه و لخ و مکس که در شهر آمده بود مذبوح و دیکر در شهر نماند **دیگر** بارض بلخ بقعه ایست هر کرده در ری ابد فرح بر بقه بروی قسوتی میکردد که عقل بران حیران میماند و سبب ان معلوم نبود **دیگر** در جبل جودی مسجدی بود و منسوب بنوح ۰ و مشهد در واشته و غربان در انجا نجوانند میرفته و هر غربی که در انجا از دیکری چیزی میدزدید و راه بیرون شدن بران مسدود میکشته پس بر پنیره و چون انچیزرا بر جای خود میکذاشته ابواب بروی ظاهر میشده راقم حروف کوید که امثال این حکایات غریبه و روایات عجیبه در کتب متقدمین و متاخرین بسیار است و صدق و کذب آن بر ارباب فراست مشتبه نباشد اکر مجموع در قرنی کلک بیان کردد و خوانند کان از اطالت و سامت روی نتابد لاجرم در این مقام بهمین مقدار اکتفا کرده آمد ذکر بحار اله العظیمه و مایجری بالاراده القدیمه کالبحیرات و الخلیجات در بحار احوال مختلفه بسیار است یکی از ان جمله هیجان اب بشکلات فلکی واشعه کواکب است که بر سطح ان می افتد و اتصالات کواکب با قمر و نزول او در منازل معینه دراین باب اثر عظیم دارد و هیجان اب در بحار مثل هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما ارتفاع میاه را سبب انست که اب بجهة قرار در موضع خود کم میشود با انکه اقاب و سایر کواکب در روی اثری تمام دارد و علی ای التقدیرین للطبیعة میکردد و بعضی از اجزای او تحلل پیدا کرده مکانی وسیعتر از مکان طلب میکند پس آن اجزای بیکدیکر انجذابات مختلفه دافع مینمایند از انجمله امواج متنوعه در بحار مشاهده می افتد اما علت مدو جزر چنان باشد که در اکثر قعور بحار صخوره احجار بسیار است چون نور قرص شمس قعر بحر شود و اشراق خود بر انجا نکند شعاعات ان بران احجار صقله و صخور صلبه رسد

صلابه سد و از انجا تراجع منعکس شود آنرا تسخین کند و چون آب مطارح اشعه فرگشته لطیف و گرم شده باشد تخلخل پیدا کرده مکانی فراخ از مکان اول خواهد و امواج اعتلا
شود و بر شطوط و سواحل متوجه کند و آبهاء انهار و جداول که در بحر متراجع شود را بخیال بماند تا قرب وسط النهار رسد و چون از انجا زایل شود این خلیان و مد ساکن شود و اجزای آبی
بقوام خود آید و جزء عبارت از بخار چون قرب افق غربی رسد در حجاب افق شرقی مدید شود و بدان طرف رود که فرو رفته اند تا بوقتی که قرب رخت الارض بوسط السماء
باز انجا خزد باشد و در شبانه روزی دو نوبت مد و جزء واقع شود و در خبر آمده است که ان الملک المؤکل بالبحار یضع رجله فی البحر فیکون منه المد ثم ترتفع منه
فیکون منه الجزر و علت زیادتی در اوقات مختلفه قیاس برین باید کرد و تاثیر اتصالات کواکب را در این معنی اصلی کلی اعتبار باید نمود و بجا عطیه باتفاق اکثر ارباب
مسالک و ممالک که در ربع مسکون واقعند بیخ است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر بطیس و بحر طبرستان و تفصیل آن بر اینگونه راست بحر الهند این دریاها
بحر السند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین که بمنطول ان از زمین چین تا ارض حبشه دو هزار و شصت و شش فرسخ است و عرضش نهصد و فرسخ و این جمله سیصد و سی و شش
شمالیست از خط استوا و باقی در جنوب خط استواست و در میان این مواضع سه رود داخل اقالیم سبعه میشود و بیخ شعبها ازین دریاها بمیان عالم در آید و از انجا خلیج بربری
و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و ذکر هر یک از خلیجات همه بموضع خود یاید چنین گویند که در این دریا بیست هزار جزیره است و از انجمله یک جزیره در بربر
دار الملک چین افتاده است و مسافت آن هزار فرسخ است و در ان جزیره کوهای عظیم و انهار بسیار است و ازان جزیره یاقوت حاصل میشود و بعضی ازین جزیره که
در آن دیار است مردم میبرند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از انجا بطرق نمیتوانند رسید بحر الشام آنرا بحر الروم و بحر القرقه گویند و بحر الکبیر نیز خوانند طولش
از مشرق تا مغرب یکهزار و شصت و شش فرسخ و عرضش تا انجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ و انیموضعرا در تقویم معبره بر قلس گویند و هر قلس پادشاهی بوده که قطره
بر انموضع ساخته تا مردم بسهولت از انجا عبور میکرده اند و اکنون ان محل را از فان میکوبند و در بعضی نسخه عرض اینرا زیاده و بست فرسخ نباشد و چون بحد و شام رسد دویست و
شصت فرسخ شود و یار اندلس بر شمالی و بلاد معاند بر جنوبی آنرا راست و اکثر دوها که از طرف روم آید بدین بحر پیوندد و شعبها ازان در بیابان اقالیم در آید یکی را خلیج
روس و دیگر را خلیج یونان گویند و دویست و شصت فرسخ طی باشد و دو جزیره معموره است که این بحر بدان موضع رسیده اند و احوال بعضی ازان مشاهده شده است
و بعضی از ارباب سیر شنیده و مساحت جزایر که مشاهده مردم شده و از ده فرسخ کمتر و از پانزده فرسخ بیشتر نیست **بحر المغرب** این دریا را بحر الاندلس و بحر طنجه و بحر الاقیانوس
و بحر الکبیر نیز خوانند این بحر را قصای جنوب مجاذات عرض الروم است که بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس میکذرد بجانب مشرق و بر اراضی غیر مسلوک عبور میکند
تا بحر اعظم متصل میشود و در نهایت الادراک بحر اوقیانوس آمده که این بحر است و دریای هند را ناحیه مغرب بدین دریا پیوندد و سفاین و مراکب بجاز شدت تلاطم امواج و
ظلمت و این بحر میروند و مکرا که اینجا عجایب قرب بسیار الخبر در یاکدند فی الجملا اشفاقی باید صاحب **عجایب البحار** در تالیف خود آورده که درین بحر موضعی است که از انرا مجمع البحرین
گویند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا پیوندد و در انجا مسافر و سپاهیان از حجر خالص صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و در آنجا
دو دریا بشکل عرب بهم متصل میشوند چنانچه از هنگام طلوع افتاب تا بوقت غروب بالاکبره در بحر هند میرود و از زوال تا غروب حال بعکس باشد و بواسطه علت
این دریا عبور کسی بران میسر نمیشود و طول و عرض این بحر معلوم نیست و دو شعبه از بحر مغرب بیرون آید که یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند و بنا بر عدم جریان
سفاین احوال جزایر این بحر معلوم نیست و جزایر خالدات از جمله جزایر بحر مغرب بود و حالا در اب معمور است **بحر بطیس** دریای بزرگست و از انجا بحر نارمذون و بحر
الروس نیز گویند و از عجب قسطنطنیه در زمین روس و سقلاب ممتد میشود و تا بر شهر قسطنطنیه برین بحر وا قعشده و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک
چهارصد و سی و سه فرسخ باشد و در این بحر جزایر بسیار است و در ان موضع حیوانات غریبه الاشکال مهیب الصور میباشد و تجار از جزایر آن بحر منافع میبرند و رود طونیس
که از انجمله رود ایست بزرگ و در این دریا ریزد و از این بحر دو شعبه خیزد یکی قرب بجزیره سودای نزدیک بصد جوی بزرگ باشد که در این خلیج درآید و دویم خلیج قسطنطنیه
که از قرب شمال مقابل یکدیگر ممتد میشود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست **بحر طبرستان** که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خزر نیز
گویند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و میانه این بحر مدوراست چنانکه از آبگون ممتد میشود و بطرف
دیلم و طبرستان و باب الابواب و شیروان پس برخزر بگذرد و باز بآبگون منتهی شود و در دریای بزرگ چون اوس و رود کر و اتل و سفید رود و غیر ذلک در
این دریا ریزد و اتصال این بحر بهیچ دریا غالب نیست و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه از امواج این بحر متلاطم میشود و
در این بحر نباشد که انجا در قدیم دو جزیره بوده و اکنون بهفت جزیره در آید و از این جزایر نفط سفید و سیاه حاصل میشود و تا علم بحقایق الامور اما
بحار صغار که از خلیجات و شعبات نیز گویند **بحر بربر** که از انجا بحر ابیض نیز گویند و آن از خلیجات دریای هندست و در حدود
بربرستان آبی جدا میشود و طول ان صد و شصت فرسخ و عرضش سی فرسخ پر خست و راکب آن بحر سهیل قطب جنوبی را بغایت ظاهر بیند و قطب شمالی را نتواند دید
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر منعقد میشود و از انجا باطراف برند و بجهة تصفیه و طراوت رخسارها استعمال کنند و از جزایری که در این دریاست صندل
و آبنوس آرند و عنبر تر از سواحل آن بدست آرند **بحر قلزم** که آنرا لسان الجوز و بحر الاحمر و بحر الیمن و بحر عدن نیز گویند از جمله خلیجات دریای هندست

واراضی یمن و معدن برشتی وی افاده است محمد بن عثمان المفضل در کتاب عجایب البحار گوید که بهاک و عون و عبور موسی و این بحر بوده است و لیکن گوید این قول درست
باشد چون این دریا تا مصب سه مرحله است و طول این دریا در طرف شمال چهارصد و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و بار یکتر شود تا شصت فرسخ اید فلزم
اصلی امنیت چه قلزم نام قصبه‌ایست که بر ساحل دریا بر طرف غربی وی واقعشده پس اینرا یکه بقرب اسرآباد واقعشده و بتلزم اشتهار یافته غلط عام است
و چندان اعتبار ندارد **بحر فارس** و این دریا را بحر جده و بحر عمان و بحر هند گویند از این جمله گویند این بلاد بر سواحل او افاده است و دریای سپار خیز مبارکیست
و اکثر مراکب و سفاین از این دریا بسلامت و منافع بسیار باز آید و اضطراب وی از همه دریاها کمتر باشد و مغاص دُرّ و لآلی نیز دارد و در این دریا دو موضع سنگلاخ است
که چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود و گردابی نیز دارد که مخلص از آن متصور نیست طول این بحر چهارصد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد فرسخ باشد و میان این دریا
و دریای قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک باشد که از آن ارض جزیرة العرب خوانند و دجله فرات که از جبال روم آید بدین دریا منتهی شود و جزایر بسیار و بعضی از آن جزایر
در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **بحر هند** این شعبه را بجهة آنکه در اراضی هند افاده است بدین اسم مخصوص خوانند حال آنکه این شعب از بحر اعظم است که از بحر
هند میگویند و طول این از مشرق تا مغرب پانصد و بیست فرسخ و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه فرسخ باشد و جزایر معموره و غیر آن در این بحر بسیار است و در بعضی
از جزایر این بحر معدن جوهر و نقره و زر باشد **بحر احضر** این دریا در اقصی بلاد هند از دریا منشعب شود و بنا بر آنکه سفرهای چین بر سواحل او واقعشده بچین بار خوانند و مدار
تجارت اهل هند بر این بحر است و در جزایر آن معادن یواقیت و دیگر جواهر بسیار بود و طول او در سمال پانصد فرسخ باشد و عرضش تا حد و سد او که ارض و چین است
یکصد و سی کهه اند که عرض این بحر تا اخر صد و هشتاد و درجه که طول معموره است پیش آمد **بحر چین** از جمله خلجات بحر شام است و اکثر تجارت اهل قسطنطنیه در این دریا
بود و طول این بحر بطرف سمال دویست و پنجاه فرسخ باشد و جزایر بسیار که در این دریا واقع است ابو ریحان طبری گوید که طول این دریا صد و شصت فرسخ و بحیط
متصل نباشد و دلیل او بر این دعوی آنست که از پایان سقالاب در دوس براه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی گوید که از تجار صادق القول انعنی یستمع
افاده **بحر یونان** اینرا دریای نزدیک و رومیه الکبری از بحر شام منشعب شود و جزایر یونان در این آب مستغرق است و مشهور است که چون سفاین و مراکب
در برابر ارض یونان رسد البته آنچه مردم را پیش آن بود و سال و سه سال از خاطر محو شده باشد پیاد آید و اسمعی از مخصوصات آن موضع است و یونان مسقط الرأس
حکما و فضلا بوده عرض اینرا یهصد فرسخ و طول آن میان مغرب و سمال افاده است و بجهة انحراف و میلان بهر جانبی تعیین نیافته است و در وی شصت و
دو جزیره معموره است **بحر اندلس** از شعبهای بحر مغرب است و بواسطه آنکه اراضی اندلس بر سواحل این بحر افاده است بدین اسم موسوم گشته طول و عرض او در کتب مسطور
نیست **بحر طنجه** دریای طولانیست اما عرضش دو فرسخ بیشتر نباشد و یک شعبه از آن ماخذ و دروم کشیده شود و دیگر بزمین جنوب رود و در بلاد زنگبار و مغرب
ممتد شود و او را احزان جزیره باشد که از ارطبیه خوانند و چون از انجا بگذرد و بصحاری و جبال نامسکون رود و در آن موضع فنی گردد **بحر سودان** خلیج بنطیس است
عرض وی صد فرسخ و طولش در جانب شمال باشد و انتهای آن معلوم نیست و جزایر مسکون و غیر مسکون نیز دارد **بحر فرنک** شعبه ایست از بحر طرابزون
و در شمالی اراضی سقالاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار و کیماک باشد و زنگیان بر سواحل آن مقیمند و ایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع الانحاء
و الاطراف دارند **بحر جنج** دریای بزرگست در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که او اسباب خود را از دست لشکر ایران خلاص کرده در این دریا انداخت و گنجور
انجا مشهور او را از انجا بیرون آورده قصاص فرمود **بحر الماس** این دریا را بجزیره الماس باز خوانند که در میان وی افاده است و دریای بزرگست و شعبه ایست
از محیط و الماس از جزیره که در میان این دریاست بنوعی غریب و حیله عجیب بدست آرند و راه آن مهلک و پرخطر باشد **بحر الشمال** دریاییست در زیر قطب شمال
و ساکنست و قمران معلوم نیست اما چون کشتی در وی افتد اضطراب اغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش متقاعد باشند و گویند که
مردم آبی در این دریا بسیار باشند **بحر النجاب** دریاییست بولایت زنگبار پیوسته و دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد از اینجهة اینرا دریا النجاب
نسبت داده اند و اعتقاد زنگیان است که آدم علیه السلام در جزایر اینرا پیموده است **بحر الظلم** بحر عظیم است و در اقصای مغرب واقع است و جزیره یاقوت
در این دریا بود در طرف بلاد داق و سیلاب آن بکشد تا چون بقلعه فضه رسد از آن جانب یاجوج و ماجوج بحمد سود و بجد و بسته ذوالقرنین رسد **و اما بحیرات**
اقلیم **بطایح** نیز گویند بسیار است و بعضی از آن اینست که مذکور میگردد **بحیره بابر طیس** طولش از مشرق بمغرب صد و پنج فرسخ و عرض
وی سی و چهار فرسخ باشد و تا حدود قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام پیوندد و ندا اعلم **بحیره خوارزم** مدور واقع شده است و دورش بقولی
نود فرسخ و بقولی صد فرسخ است و میان این بحیره و دریای خزر پنجاه روزه راه است و چنین گویند که رود جیحون و سیحون در این بحیره ریزد و آبش تلخ باشد و
حیوانات آبی در این بحر کمتر توان یافت **بحیره طبریه** در اراضی شامست و گویند که دورش هفتاد فرسخ باشد و بعضی گفته اند که این بحیره مساوی بحیره خوارزم است
در طعم آب و خیز تلک **بحیره کلیکاوی** که از اتابحر قسطنطنیا نیز گویند نزدیک اقاصی چین افاده است دورش تقریبا هفتاد فرسخ باشد و در وی دوازده جزیره
مستقلات خوب از این جزایر حاصل میشود و سکان این مواضع را دین و ملتی نباشد **بحیره چرمون** منشعب از بحر مغرب است و دورش صد و

دورش صد و شصت فرسخ باشد و بجد و فارس واقع شده و در حوالی آن عمارات بسیار واقع شده بحیره اثر یزد در حدود داذر بایجانست و میانه این بحیره از قدیم الایام بر بحری عظیم است و چنین گویند که از این بحیره ماهی طرح با فاق برند و آن بغایت لذیذ میباشد و گویند که استخوان ندارد و بسیار خوش طعم است بحیرة المیسته ابی ایستاده است میان دو کوه در حدود دسام چنین گویند خلیل الرحمن شیذ از بهیم آباد را در این بحیره بنا نهاده است و او را میسته جهت آن گویند که هیچ جانور در انجا نه دیده اند اما قسم حروف گویند که سکون آب نیز وجه تسمیه میشود بحیره فلمرز نزدیک دریای روم است و اهل انجا خود و دوصف باشند مومن و کافر و کافران مطیع و منقاد اهل اسلام اند و جزیه و خراج میدهند و قلعه نام قصبه ایست که در حوالی آن ساحل جزیره ایست و اقعشده و این دو فرقه انجا باشند بحیره بطیل بقرب بلاد جلایقه است و در سواحل ان جلایقیان متوطن اند و طول آن چهار فرسخ و عرضش دو و نیم فرسخ باشد بحیره اسوال نیز در روم باشد و مقدار دوازده روزه راه است و در انجا چند جزیره معمور است و سمور و سنجاب نیک در انجا حاصل شود بحیره تیس بزمین مصر است و بدریای روم پیوسته و یک شعبه از رود نیل بدان منتهی شود و چون اب نیل در فزود ن باشد اب این بحیره شیرین و خوش طعم باشد و چون اب ان روی بنقصان نهد اب دریا بر این بحیره غلبه کند و بدان جهت شور و تلخ گردد و ثغور مصر نسبت باین بحیره چون جزایر و اقعشده چه این بحیره از اطراف و جوانب آن دره است و چون مردم خواهند که بدان شهرها شوند و بدر کشتی روند و در ان بحیره ماهیست که چون بخورند خواب اهل پنبند و فرع کنند العلم عند الله تعالی بحیره یعفان بجزیره و بلاد یعماست و قبیله از ترک که ایشان را جبل گویند در و سواحل آن مقام دارند و طول این بحیره سه روزه راه است و پنج جزیره معمور دارد و اهالی انجا کبر و ترسا باشند و هیچکدام از ارباب این ادیان دیگری اختیار نکنند و پوست روباه سرخ موی در غایت لطافت از انجا حاصل شود بحیره افامیه در حدود دسام است و بغایت بعید العمق باشد اورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته میان بحیره آمد و لنگری بر سر طنابی بسته در آب انداخت و چون بقعر رسید طناب دیگر بر سر آن وصل کرد و تا درازی طناب پنجاه هزار گز رسید پس کان کرد و ندکه مگر طناب بر بالای دیگر نشسته و گران شده پس از انا برکشید و سنگ دست آسی بر سر طناب بسته و حریطه پر از تخم مرغ کرده در زیر سنگ بعقبه کردند و طناب را در اب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون تخم مرغ درست بود هیچ نقصان و شکستی نداشت دانستند که سنگ بعمق بحر نرسیده است دست از ان باز داشتند و الله اعلم بحیره باسفهونه از جمله بحیرات فارس است طول آن هفت فرسخ باشد و در حوالی آن بیشه و نیستان بسیار است و اهل شیراز از انجا انتفاع یابند بحیره پریجان بجزد و ترکستان است و مسافت دور شش چهار فرسخ و غزارتی آبش کم باشد دیگر هیچ خصوصیتی ندارد بحیره النیل این بحیره در جنوب خط استوا باشد و در طرف جنوب معمور محال کوهیست که از اجبل القمر گویند و از انجا رودهای بسیار بیرون اید و در این بحیره بهم پیوندد و مانند دریای گردد چنانکه قطر آن چهل فرسخ باشد پس از انجا شعبه عظیم جدا گردد و بطرف معموره عالم جنوبی شود و از ان نیل مصر گویند اول بر پایانهای مغرب گذرد تا بجد و در نخبار رسد و چون از انجا بگذرد به پایانهای نوبه ممتد شود و از انجا بدریای مصر رسد تا بدریای روم منتهی شود و بر کنار او شهریست که بطیخ گویند و باشد که این بحیره را بدان شهر باز خوانند بحیره زره که از ابهر من نیز گویند بجهة انکه رود ابهر من در وی ریزد و طول ان بحر چهل فرسخ است و در حوالی آن شهر قصبه که اعتبای داشته باشد کتر بود بحیره اغلیه بجزد و بلاد حرد است و دور آن هشتاد فرسخ باشد و مرتفع و سلماس و خوی در سواحل اوست و آب آن بغایت تلخ باشد و در میان وی جزیرها باشد و در انجا زراعت کنند و آب شیرین در ان جزایر نیز توان یافت و سنگ ابی در این بحیره بسیار باشد بحیره فرخانه در اوبنجا فرسخ است و شهر فرخانه بر ساحل آن واقع است و تجار از این بحیره خلیفت کیز و بست آورند و حیوانات غریبه الاشکال در انجا توان یافت بحیرة الصخر بحیره کوچکست بجزد و شمالی در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک گوشه آب بیندریا چنان سیاه بود که از آنجای جوانب دیگر بحیره بحبش ظاهر فرق توان کرد چنانکه سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل است و مطلقا آب جوانب دیگر از انجا نخورند و چون خاک از ان اب سیاه گل سازند و در اطراف گذارند سنگ شود چنین گویند که یکی از ملوک خواست که مقدار آنرا معلوم کند چهارده هزار رسن فرو گذاشت بجایی نرسید و آب چنان روشن باشد که با وجود بعد قعر چنان نماید که گویی عمق آن سه چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد تخت کیخسرو جام جهان نمای کردند جماعتی که مستحفظ و مکمل آن بودند در این دریا انداختند بحیرا استخراج آن میسر نشد بحیره منجر مساحت دورش صد و پنجاه فرسخ باشد و میان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سدی عظیم بسته و ساخته است و از هجوم اتراک مردم ایندیار بدین واسطه امین باشند و هنوز آن سد باقیست چنین گویند که انوشیروان را در خواب بعبارت این سد تلقین دادند بحیره ارجیس بجزد و ان و سلطانیه باشد ها از انجا ماهی بزرگ که از اطریخ گویند باطراف برند بحیره ارغز در حدود فلسطین باشد زیرک شهری که از ارغز خوانند و این شهر یکی از شهرهای بیجا نگر است که اصحاب ع م در انجا بودند و بسبب قبول دعوت او از عذاب خلاصی یافتند بحیره مکران بجزد و سند باشد و شهرهای سند در حوالی ان و اقعشده و بدریای سند منتهی شود بحیره روم برسه فرسنگی شهر منیقیه افتاده است طولش پنج فرسخ باشد و در میان ایندریا سه کوه بزرگست چون سکان منیقیه راحتی از دشمن رومی نماید کشتیها ترتیب داده اقمشه و امتعه خود را در انجا نهاده و از این بحیره عبور نموده بشعاب جبال پناه برند و دیگر هیچکس را تسلط بر انها دست ندهد بحیره خلاط مرتفعیست بغربی این شهر چنین گویند که در این بحیره دو ماه ماهی پیدا شدند و ماه ظاهر کرد و پیوسته چنین باشد و بسبب

بسبب نمک دور و حوالی آن معلوم نیست **بحیره قمکان** بحدود ولایت فارس است آب وی در غایت شوری باشد و نمک بسیار در حوالی آن منعقد شود و طولش بیست فرسخ باشد و در حوالی آن سباع ضاره بسیار بود **بحیره دشت ارژن** طول آن دو فرسخ است آب وی خوش طعم باشد و گاهی نقصان پذیرد چنانکه نزدیک بآن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارت و زراعت فراوان باشد **بحیره چرون** بحدود مغرب زمین و بعید العهد بکواکب الاخبار از حضرت علیه السلام روایت کنند که شخصی در زمان موسی علیه السلام در این دریا فرو رفت و تا اکنون همچنان بلکی از آن نرسیده هر چند عقل از قبول این سخن ابا مینماید چون در کتب مسطور بود راقم حروف نیز بر آن اقدام نمود چنین گوید که موج این دریا در فرقش حادث میشود بخلاف بحار و بحیرات شخصی که راکب این بحیره بود از عجایبش سؤال کرد و مذکر دریا چه چیز از همه عجیبتر دیدی جواب داد که سلامت نفسی و عمارات اعجب بر همین مقدار که در صنعت بحار و بحار رصغار ثبت افتاد احتصار نموده میشود و بر طبایع سالکان مسالک ممالک پوشیده و نماند که در هیچ نسخه از نسخ معتمدین صفت دریاها و بطایح بر این وجهی که در این اوراق ترتیب یافته در حیز تحریر نیامده چه مصنفان این حالات را پرسیده اند **ذکر تولد انهار و بیان آنها بر سبیل ایجاز و اختصار** و این در رو لآلی در یک سلک انتظام یابد باید دانست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول امطار و حدوث ثلج و جلیدیت آب باران و برف در آن مغارها میرود و جمع میشود و بنا بر ضیق مکان فشار بتدریج از آن موضع بیرون می آید و از انضمام و اختلاط بعضی بعضی جداول و انهار پدید میشود و چون چند جوی کوچک بهم رسند نهر عظیم حادث گردد و گاهی که راکب دریان سپاسند او سؤال خواهند پس اگر این او سؤال قریب محل جبال باشد مادت آنسال آب جاری بود و اگر او سؤال در پایان کوه باشد و مدتی بوی نرسد رود منقطع گردد و در بعضی اقالیم چند سال بزرگست غیر از سواقی و جداول که ضبط و تعداد آن تعذری دارد پس گوییم که بعضی از این جویها عظام از طرف مشرق آید و بطرف مغرب رود و بعضی از مغرب آغاز کند و بجانب مشرق ممتد شود و بعضی از شمال بجنوب و بعضی بالعکس و ابتدای جمیع انهار جبال باشد و انتهای آن بطایح بحیرات و بحار رود و بلادی که بر مجرای انهار افتاد و باشد بحسب اول آن منتفع شوند و انچه زیاده آید بدریاها پیوندد و در نسبت دیگر با تاثیر آفتاب اجزای لطیف بخار در هوا صعود کند و از مهب آن ریاح تولد کند و غیوم و سحابات مؤلف گردد و امطار و ثلوج حادث گردد و پیوسته بدین منوال باشد حتی بلغ الکتاب اجله ذلک تقدیر العظیم العلیم و بعضی از انهاکه مشهور است مذکور میگردد **نهر ابل** مبدأ آن از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و بعضا و شش شعبه از وی حد میشود که مدار معیشت اهالی چنین شهریان شعبهاست و با وجود این شعاب و این جداول که ذکر یافت نقصان محسوس در وی پدید نیامده **نهر اردبیل** بجحان ابی خوشکار دارد و مبدأ آن از جبال اردبیل است و منتهای آن بحیره طبریه باشد و در بعضی از این مواضع جدولی از این بحر منشعب گردد و در اراضی آن نفوذ کند و چون تفحص کنند سمکی لطیف در نظر آید از آن آب منشعب گشته که آنرا مرمر خوانند و بر مثال صنغایح الماس باشد **نهر جیحون** ابتدای آن از جبال صغانیانست و میان مغرب و شمال گذرد و بحدود خوارزم رسد و آب وی بحر خوارزم پیوندد و آن موضع را بیخ آب گویند و بحدود بلخ و ترمذ گذرد و از انجا بگالف آید انگاه با مویه پس در بحیره خوارزم ریزد و آب آن در بعضی زمستانها منجمد نبود و چنانچه چند گاه کاروانها بر روی آن روان باشد **نهر سیحون** جویی بزرگست و سیحون موضعی باشد ترکستان که این نهر را بدان خوانند و مصب او بحیره خوارزم بود **نهر خجان** از حدود روم آید و بحدود مرعش و مصیصه گذرد و بدریای شام ریزد **نهر سیحان** از حدود روم برون آید و میان مصیصه و اذنه گذرد و بنزدیک شهر طرطوس بدریای روم منتهی شود **نهر دجله** نهایت معظم است و مبدأ آن از جبال ارزنة الروم باشد و بر سر شعبی بلاد جزایر بر گذرد و جزایر مواضعیرا گویند که میان دجله و فرات باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب بود و در فرضه عبادان به بحر فارس منتهی میشود و فرقه گفته اند که مبدأ آن از جبال بصیصین و حصن ذوالقرنین باشد و اب وی نافع و بسکترین آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود **نهر جریح** در اقصای ترکستان بتبت و در انجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی بروی افتد هلاک شود و الله اعلم **نهر الذهب** بزمین شام است و در صفت آن گفته اند که هو النهر الذی سباع بالمیزان و احنه الکیل یعنی از جداول او در راعیت میکنند و محصولات آن نیکو باشد و چون بآخر رسد در زمین فرو رود و نمک شود و هیچ از اب او ضایع نگردد **نهر کر** در بلاد اذربایجانست و بدایت او از جبال روم باشد و میان تفلیس و اران بگذرد و بآخر بارس منتهی شود **نهر ارس** جریان او از مشرق بمغرب باشد و ابتدای او از جبال ارمینه است و اب او بغایت سریع الجریان باشد و گویند که سلوک کشتی در وی متعذر و در کنار ان سنگلاخ بسیار بود و بعضی مکشوف و بعضی مخفی **نهر مهران** کیست و هر چه از حیوانات در وی افتد بیشتر آنست که بسلامت برون آید قصه شخصی که آب دریا باوی مسامحت کرد و بعد از خلاصی دیولوبر سر وی افتاد و هلاک شد بدین شهر منسوبست و مصب او بحر طبرستان بود **نهر تراب** و از انهر مجنون نیز خوانند بغایت تیز رود و چون میان موصل و اربل پل بگذرد تا بستان آب او بغایت سرد باشد **نهر طاب** در حدود فارس است و منبع آن از جبال اصفهانست و میان جبال خوزستان گذرد و نزدیک قلعه مهدی در بحر فارس ریزد **نهر تستر** از حدود خوزستان آید و نزدیک تستر بلاد اهواز بگذرد و هم نزدیک قلعه مهدی به بحر فارس منتهی شود **نهر قامس** بدایت او از جبال اقلید اول باشد و بر بلاد زنج بگذرد و در بحر بربر ریزد **نهر**

نهر سودین نهر بزرگست در حدود جنوب معموره و کوههای اطراف فراهم آمده و در عرض یازده درجه جنوبی دو شعبه بزرگ از وی منشعب شود و دیگر اخوستا و خیراخاوش خوانند و مرور این نهار بر جزایر متباینه باشد و از قعر این نهر مرجان بدست آید نهر رندمه رود و در ولایت اصفهانست و بعد و بت و لطاف اب معروف و رساتین و بساتین اصفهان از جداول و مستنبع گردند و مصب آن بحر فارس بود نهر سجرقوب معبر باشد و رود بزرگست بردی قطره عجیب ساخته اند و آن یک طاق است قوس او قریب قدم باشد و مجموع آنطاق را از سنگ رخام برداخته اند و طول هر سنگی ده گز و پنج گز باشد نهر فرات آب بزرگست و از کوههای روم خیزد و میان ثغور شام بگذرد و بر غربی شهرهای جزایر ممتد شود و بقرب بغداد یکشاخ ازوی بدجله پیوندد و شاخ دیگر بسوادکوفه رود و اینجا فاضل آید بطایح رود و بعضی گویند که بحر عدن منتهی شود و امام ائمة السابق ابو جعفر الصادق رضی الله عنه گفت که ان محمد صلی الله علیه و آله و سلم شرب من الفرات ثم اسری بسیرة الله تعالی نهر سلیمان بقرب بغداد است و گویند سلیمان اورا احداث کرده است و بعضی جز از بنی القرنین نسبت کرده اند و سیصد و شصت جدول ازین بحر منشعب شود و بر سر یکی از انها قصبه و قریه ساخته اند و اعلم حقیقة الحال نهر مهران آبی بزرگست در حدود سند و کران و در بزرگی نزدیکست بنیل مصر و گویند که در ان تنگ توان یافت و منصب او بحر فارس بود نهر سند ابتدای ان از جبال اروپل و منصوره باشد و از نسه منزل و لتان در مهران ریزد نهر سفید رود از جبال آذربایجان و از میانه خیزد و میان اروپل و زنگان بگذرد و به بحیرة الکسون منتهی شود نهر هیرات رود و نهری عظیم است و بدایت آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از مشرق بمغرب بود و جداول ازوی منشعب گردد و در املاک هراة و سواد ات و مزارع و قصبات ازین اب منتفع گردند و بحدود سرخس منتهی گردد نهر هیرمن جریان ان از مشرق بمغرب و از جبال غور ابتدا کند و در برآگرمان گذرد و به بحیره زره منتهی شود چنین گویند که هزار جوی بزرگ ازین نهر منشعب گردد و در اصل آن بیچکه نقصان پذیرد نهار اندلس آنست که کسی دران سوا ندرف و برکنار اب آن موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیه آن نوشته اند که یا ایتها الرجل لاتحتفر فانک لم ترجع نهر ابله بصره باشد طولش چهار فرسخست و بجانب او قصور و بساتین فراوان بود و این بحر در دو جزر در دو جوان اغاز کند همه بساتین و مزارع باب شود و جوان پیناوجزر کند اگر ان نبی کرده مگر حوضها و مراضعی که از برای ذخیره اب ساخته باشند نهر خابور در حدود بلاد جزیره ایست و منبع ان از جبال راس العین باشد و امتداد او بپشت وج فرسخ باشد و از اطراف آن درختان بزرگ توان یافت و آبی بغایت صاف و بزرگ و نزدیک شهر فرفیا برود و بفرات متصل شود نهر جیحان بدایت آن از جبال جبن باشد چنین گویند که اببی شوم است و اکثر کشتیها را افت رسانده و مردم آبی در انجا باشند و چون مردم از اموال خود غافل شوند چیزی در رباینده و باب فرو شوند نهر بکریت آبی بزرگست و سواد بغداد منتهی شود و بر کنار این اب سپاری از صلحا و اولیا و الیاس پیغمبر علیه السلام را دیده اند نهر طربه نهری بزرگست و یک بند سرد و یکبند گرم باشد و مصبان بحیره طبریه گویند نهر حاج بدایت ان از جبال بلاد ترکستانست و بحدود واخش آید و در انجا جوی اطلاق بدو نیمه بدو پیوندد پس بحدود خشیک از محنه آید و بعد از ان مواضع و مساکن قبایل اتراک گذرد و بجنب خوارزم منتهی گردد نهر کنک جوی بزرگست در اقصی بلاد هندوستان و بدایت ان از جبال تبت است و منتهی بحر هند شود نهر ماجه در ولایت اندلس بحدود مغربست و در بزرگی چند برابر دجله بغداد است و بوسط طیطله بگذرد و بعضی از سحرات که دران باشد منتهی شود نهر وجیل شعبه ایست از دجله بغداد و سواد سامره و بغداد و راه اب دهد و بنا بر غایت شهرت از شرح مستغنی است نهر مرجاب بحدود باد غیس است و او را مروالرود گویند و اکثر مزارع مرو و سرخس ازان مشعب شود نهر کات که اورا کاوخواره نیز خوانند از رود جیحون نیز منشعب شود و بجانب کات رود و میش از انکه این جوی از جیحون جدا کرده باشد مسافتی موضع خطر ناکست و چون کشتی در انجا افتد کمتر خلاص شود نهر عیسی شعبه باشد از فرات و بقرب بغداد بدجله پیوندد و میرود تا بدریای عمان ریزد نهر تیرود بجوالی اخلاط باشد و از جبال انجا فراهم آید و در بزرگی اصناف رود دارس باشد و جداول بسیار از ان منشعب گردد و این جوی بحیره خزر منتهی شود نهر النیل از مطلعات النهار بیع مسکونست و جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتداء او از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و جوی دراز مرتفع وی در معموره عالم نیست زیرا که یکماهه راه میان اسلام و دوماه در میان دیار نوبه و میان آبادی و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده می شود الا این نهر و سبب انست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا از زمستان در آید آفتاب از نست الرأس ایشان دور آمده و بر این بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان بود می نماید انجا تابستان بود و عبد الصمد ابراهیم الرقاشی در کتاب اسباب الهبات آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل انست که اب بحر روم در فصل خزان بجهة انکه مطارح اشعة کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته و پیش آب نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل دروی ریزد پس بدین سبب میل رجعت کند و اراضی مصر ملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه تعالی باد جنوب را فرمان دهد که آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس بار دیگر بحر نیل روان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر امقیاسی بود که بر ان اعتماد کنند و بنقصان اب معلوم کنند و در میان بر که نیل مواضعیست و در انجا خطی چند کرده از ان دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و ان چهار ده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و سعت بسیار حاصل شود و غایت زیاده بجده بود و چون ازین بیشتر گردد مضر خرابی راه یابد و این را مقیاس گویند که از موضحات یوسف صدیق علیه

السلام است وحکایت دختر بکار بیت او در آب انداختن وفرمان آن بمکتوب امیرالمومنین عمر رضی الله عنه خود شهرتی تمام دارد و قلم مسکین رقم مقصدی ذکر آن نشده بهنگ
درین دریا بود او را دست وپا و دوپوست او چون پوست شتر است وحیوان دیگر در انجا نباشد او را اسبابی کویند او را با کشتی دوستی عظیم است و با سفینه بازی
کند و مضرت او بسیار بوده ماهی سقنقور نیز خاصه این دریاست و ماهی رعاده نیز از مخصوصات این رود است وخاصیت او آنست که چون بر دست
کیرند رعشه پیدا شود و هرکاه از دست بیندازند آن رنج زایل کردد راقم حروف کوید که سابقا نهزیل بر سبیل اجمال رقم زده کلک بیان کشت و این معنی بنابر
آن بود که تفصیل آن بر روی در نظر آید چون صورت از عجب روی نمود مفصلا ذکر کشت عرض انکار ارباب کیاست از وقوع فی الجمله تکراری که واقعه عضو
واعاض نماند ذکر انها بکبار در این مقام بر همین مقدار اختصار رفت والله اعلم بالصواب

ذکر عیون و آبار سبوق بکلمه چند که مبنی است ازسبب انفجار رود دیکر احوال و آثار سبب انفجار عیون است که در جوف زمین منافذ بسیار باشد و البته دران آب باشد و هرکاه که بر هوا
برود ی غلبه کند هوا نیز آب کرد و پس اکر این آب آمد ی از محل دیکر رسد و زمین صلب نباشد چون دران موضع بکنجد طلب خروج کند و طرفی از ان بشکافد
و روی زمین جاری شود و اکر روی زمین صلب بود معالجه محتاج شود چنانچه در قنوات و آبار و حرارت میاه در فصل زمستان و برودت ان در تابستان
بدان جهت باشد که چون فصل زمستان در آید و جو هوا بارد و سود حرارت بجزیره و در باطن زمین مقام کند پس آبهایی که در عمق زمینست تسخین کند و بدین واسطه کرم
باشد و در تابستان عکس بود لاجرم آب سرد نماید تا علت حرارت آب بعضی عیون و آبار که در زمستان برقرار باشد انست که در باطن زمین کهوف جبال و اصفی
هست که خاک ان کمتر یتی باشد و رطوباتی که بدان موضع پیوندد خالی از نمیتی نباشد و ایم الا وقات حرارت دران مستعمل بود و پس این آب که نزدیک بان موضع واقع
باشد بجهة مجاورت آن حرارت پیوسته می یابد و کرم میماند و چون نسیم هوا او را در یابد اغلب آنست که حرارت آنرا بیابد و ازوی زایل کردد و برودت بروی
استیلا پذیرد و عفونت میاه را سبب انست که خاک مواضع ان راجی کرفته باشد و علی الجمله اختلاف بقاع و تغیرات امکنه زاد رحدوث و لطافت آب و ملوحت
و حرارت و برودت آن و غیر ذلک اثری تمام باشد و آب را عوارض بسیار است در این محل بر همین قدر اختصار افتاد و بعضی از عیون مشهوره اینست که مذکور
میکردد **عین ارو شنک** از ضیاع قزوین است و آب او مسهل باشد و چون از موضع اصلی نقل کنند این خاصیت مذهب **عین الطف** در میان اسفراین و خ
جرجانست و آب بسیار از و حاصل آید و بعضی اوقات منقطع شود و اجتمع کثیر و مدد با اسباب ملاهی و رقاصی کنند باز جاری کردد **عین بادخان** در حدود
دامغانست و چون خواهند که بادی عظیم حادث شود مقداری رکوی حیض آلوده در انجا اندازند بادی و طوفانی قوی حاصل آید و صحت این معنی از اخبار
متواتر بوضوح پیوسته **عین مابیان** کویند که در چین چشمه ایست که بوقت پرون آمدن آب بانکی چون رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت
آید و چون بدان غسل کنند علت جرب زایل کردد و اکر عرض کنند مشتعل کردد **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید از و پرون آید چون انجا آسیا سنه مضرقی بر ساند
اما اکر مقداری راه ببرند و بخورند در بدن سنک کردد و موجب هلاک شود **عین دراب** در این چشمه کیاهی باشد که اکر مستعمل در انجا حوض کنند بوی بچه
و هرچند اضطراب پیش کنند تحکیم کردد مکر صبر کند تا خاصیت همان آب ازوی جدا شود **عین دروا ق** آب آن کرم است و کاه باشد که دخانی از سر آن مرتفع کردد
و مشتعل شود و شعلهای او سرخ و زرد و سفید و سبز بود و این آب در وه موضع جمع شود یکی مخصوص بر جال باشد و دیکری بنسوان و از بهر ازاله مرض بلغمی چون در
آب آن در آیند نافع افتد و اکر دفعه واحده در آن آب رود مجموع اعضاء او بسوزد **عین الزراعیه** نزدیک موصل است و در انجا سنبلو فر بسیار و او را
بغیت تمام فروشند **عین الجراد** آب آن بجهة وضع لحم نافع است چون در طرفی کرده بقاعی پاد یزند لحم زود تر نواحی آن بیاید بشرطی که چون آب از ان
چشمه بردارند تا مرضعی که مطلوبست بر زمین نهند و الا خاصیت زایل شود و کویند که این چشمه در میان شیراز و اصفهانست و از ثقات استماع افتاده که سارقان
از غلبه آن آب بیایند و وضع لحم کنند **عین مکوره** در اراضی اندلس در بایان کوبیست که از اسکوره خوانند و این چشمه ظاهراً برابر سپری پیش مینیت
اما اکر لشکری در انجا نزول کنند از انجا سیراب کردند و آب چشمه از حال اول کم کردد **عین النار** در اراضی اطاکیه است اکر قصبی دران افکنند بسوزد
عین الغار بموضعی است از نواحی مصر در میان مرغزار و دران بلاد خاکیست که اکر آنرا از آب این چشمه کل سازند از ان کل موش مسکن کردد
عین اذربایجان چشمه ایست که آبی بغایت صافی از ان بیرون می آید و چون لحظه بماند سنک شود و کویند که سنک مرمر از انجا حاصل
کردد **عین ارومند** از ولایت سیستان است و فی مصب از انجا حاصل شود **عین سلوان** چشمه مبارکست بزمین بیت المقدس و اکر بتمامی
موضع از انجا آب خورد **عین ولیم** چشمه ایست بولایت دیالمه و آبش در تابستان بغایت خنک بود و در زمستان بحد کرم بود **عین فرارود** در نواحی
است از اراضی خراسان صاحب تنک ربع چون در این آب در آید خلاص شود **عین کلس** بقرب طوس است و سه چشمه است متقارب هم که از بایان کو
سیاه بیرون می آید و در حفیری جمع میشود که در آن دو حرب باشد و از انجا چند جوی منشعب میکردد و اکر سود اطوس از انجا آب خورند **عین شله**
حامض ضیاع خوی و سلماس از و سیرابست و شرب ان موجب اسهال و اطلاق قوی باشد **عین کوره اردشیر** ان نیز همین خاصیت مذکوره دارد و بغایت کم از مادت

گوارنده است **عین نوح** بحدود فارس باشد بدشت پارین و اکثر علل مزمنه را نافع بوده و بغایت مبارک باشد **عین سلیمان** واقع معروفه ایست که آب اسلیمان علیه السلام بازخوانند در حدود کرمان در سابق الایام چون پادشاه زاده که در آن قلعه بودی و آب آن چشمه را خوردی البته پادشاهی رسیدی **عین کونیان** چشمه بزرگ و آب لطیف دارد و بحدود وقیت میباشد **عین معزل** چشمه ایست بقرب پابان سورد قریه بزرگ در انجا ساخته اند **عین سراب** بقرب رباط کوگو است و در اندرون وی سنگهای ملون و در آن خاصیتهای عظیم باشد و این احجار از خصوصیات این چشمه است **عین الفضه** چشمه ایست بمغرب و در آب وی نقره بقدر مثقال و نیم مثقال باشد **عین الکبریت** در حدود بلغانست هر درخت تاک که خشک شود چون قدری از آن آب در بیخ وی بریزند باز سبز شود و این معنی از عجایب است **عین نهاوند** در شکاف کوه نهاوند است و چون کسی محتاج بآب شود کوید که مرا آب می باید فی الحال اب روان گردد و چون مهم کفایت شود پای بر زمین زده کوید که کفایت است آب منقطع گردد و بسیاری مردم امتحان کرده اند چنین یافته اند **عین رزنه** بحدود دهوز باشد و اکنون شهری در انجا ساخته اند و اکثر باغات و بساتین از آن آب خورند **عین الشجره** کویند که این چشمه بر اه جرجان در پایان کوهی افتاده است و آب آن در عمقی جمع میشود که دوه در آن یکبیک پر آب باشد و در میان این عذیر درختی عظیم است و براغصان وافنان پشمار مشک و محتوی و بهر سال چهار ماه اینده درخت غایب میکردد و سبب آن ظاهر نیست یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بسیار حدید استوار کردند و چون او ان غیبت او رسید مسمارها کیچه بود در درخت غایب شده و غواصیر انجمه این امر فرستاده بعد از مدتی مراجعت کرده و کفت هزار کز در این اب فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع نیافتم والله اعلم باحقیقت الحال **عین عباد** الله آبادیان قزوین و همدان باشد و آب آن مبارک است که اکر دران چشمه کوشت افکنند پخته نشود و حوضی پهلوی چشمه است که آبهادران جمع میشود و اصحاب امراض چون در انجا روند صحت یابند و استخوانهای شکسته را از بدن آورده و توقیع و استر خارا بغایت سود مند بود و بسکان از جراحت پرون کشاده و اسهال را نافع افتاده از وجع عین و خنازیر بر هاند و نمکت اندرانی و توتیای مفالک و ضفادع و امثال این اشیا از انجا بدست آید **عین البقر** چشمه ایست قریب بعکبه یهود و نصاری آنموضع را زیارت کنند و اعتقاد ایشان چنانست که کاوی که همه اوم علیه السلام زراعت کرده از این چشمه آمده **عین السوا** چشمه ایست در اردباجان که جاهلان زنگ کنند چشمه صبغ در همه افاق بغیر از ان نیست **عین المغرب** بدیای مغرب واقع شده است و سهزنی تمام دارد و صندوقی بر سر آن موضع است و چون سر صندوق بگشایند و آب چشمه که در آن صندوقست پاشامند شود باشد اما چون خواهند ترشح کنند از صندوق بیرون باشد و بدین آب قصبات و رساتین دایر باشد و چون آب کم شود و هندوان بدانجا آیند و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت کند و از ذنوب و معاصی توبه کنند باز آب بسیار شود تمامی آن ناحیه را سیراب کرداند چنین کفته اند که نقصان آن آب از شامت معاصی باشد **عین العلاج** میان خرقان و قزوین باشد و رحمتی چون جذام و جرب و غیر آن در آن آب تشنه صحت یابد **عین الحجر** چنین کویند که این چشمه در قریه مجاز است از قرای دامغان اکر پنبه در آن آب افکنند سنگ شود منقوش و لطیف **عین السمع** دو دریاچه ایست بقرب مهد مفتوح و آب آن بغایت لطیف بود اما چون از انجا بمقدار فرسخی برند زهر هلاهل شود و سم قاتل **عین الذهب** انچی را که بیستون باشد و بغایت صاف بود و چون هزار درهم نقره در وی افکنند و روز دیکر بیرون آرند شمشهٔ زر شود و سبب آن معلوم نیست **عین الشمس** عبد الملک ابن عبدا مهلبی کوید که چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که چون آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مشرق روان شدی و چون بجانب غروب بازکشتی بجانب مغرب جریان نمودی از اهالی و مردم صاحب تجربه ان دیار پرسیدم جواب دادند که با این غایت معلوم مانده است **عین المشک** آبیست در دریاچین از پایان کوهی پرون می آید هر که بدان غسل کند نهایت پاک شود و از جاهایی که بدانجا بشویند بوی مشک و عنبر مشام رسد و بیان عیون بهمین مقدار قناعت کرده اند بعد از این در ذکر آبار شروع کرده میشود و من الله العظمة والتوفیق **بئر قصاصه** چاهیست در مدینه معظمه که حضرت مقدس نبوی صلوات وسلامه علیه آب دهان مبارک در ان چاه افکنده اند و بدان شفای کلی حاصل میشود **بئر زمزم** چاه مبارکست و مشهور مجاهد کوید که هر کس آب آن بصدق نیت تجرع کند از هر که خلق کوه داشته باشد خلاص شود و بعد از انکه از ابا نشسته شده بود عبد المطلب او را حفر کرد و در ذکر این قصیده در مجلد ثانی نسبت بحفر بیر یامه است بدانجا رجوع باید کرد **بئر یوسف** نزدیک قریه بعل آب از اعمال مصر و سر ابادان در انجا افکنده اند و آب ان امراض را نافع باشد **بئر التوفیق** باراضی مغربست و بخاری عظیم از ان چاه مرتفع شود چنانکه اکر سنک بزرک در آن چاه افکنند پرون اندازد و البته بقعر چاه نرسد **بئر ازرق** چاهیست برزمین طرابلس و مشهور است که آب آن چاه را بخورد همچو سرکه شود **بئر ساسان** آبی بغایت خوش دارد و چون خشت خام دران چاه افکنند آوازها برآید و چون سه ساعت بکذرد ساکن شود **بئر الصواعق** بمکه اب این چاه بخورد به اطلاق بطبش پدید آید و چون این آب را اندک مسافتی بدهند خون شود و اکر خود در ترند سنک شود و اکر خود حیض دران افکنند صاعقه عظیم پدید آید و باد ها بحرکت در آید و زمین کیچه و سخی که دیوارها افکنده و عمارتها ویران کند **بئر بامیان** چنین کویند که بنجیر تشنه شود قصد بامیان کند و آب آن چاه از قعر بالا آید و چون بنجیر باب خوردن مشغول شود آب آن چاه را غرق کند و بعد از ساعتی استخوانهای بنجیر بکنار چاه افکند و وجه چاه معلوم نیست **بئر الاصوات** بحدود نیشابور

نزدیک آن چاه رود آوازهای غریب شنوده سخنهای عجب استماع نماید از فارسی و ترکی و هندی و غیر ذلک و چون باران آید آواز منقطع گردد و بعد از ان که باران ساکن شود باز همان دستور اصوات ظاهر گردد **بحر شکلدیب** بر سر کوهیست و هر کس که خواهد بقعر آن نگاه کند نمی ماند تیر بروی آید و الحاح کند و چون آن کس نداند که صیت بعضی گویند که چاه مرقد یکی از بنات آدم علیه السلام است **بئر بابل** چاهیست مشهور و ماروت و ماروت بعقوبت حابس دران چاه کرفتار اند **بئر بدر** چاهیست درمیان کوه مدینه بعضی گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استیلا بر کفار و قتل رؤسای ایشان اجساد و اسناد یه قریش را در انجا انداختند یکی از مشاهیر صحابه گوید که در وقتی از اوقات بانجا رسیدم یکبار دیدم که از ان چاه بوی متحیل هر چه تمامتر روش کرفت پس نگاه کردم شخیر دیدم بایل که از ان چاه با تازیانه انش بیرون آمدان شخص را بآن تازیانه ضربتی عظیم زده بچاه معاودت فرمود **بئر اصفهان** چاهی عمیق است و قعر آن بدبوئی در وقت حکومت اهل تسیچوری کودکی دران چاه افتاده مادر وی جزع بسیار میکرد مردیرا کرمیتوجب قتل بود از زندان بیرون آورده در زنبیلی کرده ریسمانی بسته فرو فرستادند تا انکودک را زنده یا مرده بیرون آورد و چنین گویند که سه شبانه روز رسنها بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو میکنند اشنده آن شخص قدری سنگ ریزه با خود برداشت که در قعر چاه می افکند و بعد از انقضای ان مدت بچنان سنگ فومی انداخت کوشش میداد و آوازی می شنید آخر او را بالا کشیدند و از کیفیت آن پرسیدند گفت بعد از ظلمت چاه بهیچ چیز معلوم نشد **بئر الضفع** در دیار هندوستانست آب از اکرمه در طرفی گذشته و از اول حمل تا میزان بگذارند تا بافی منعقد گردد و نافع و اکر تا آخر حوت بگذارند زهری کردد قاتل و حکمت آن جز باری سبحانه و تعالی کس نداند **بئر قیصور** این چاه نیز در بلاد هند باشد و در این چاه نوعی ماهی باشد که چون از آب بیرون آرند سنک کردد **بئر المسیح** در نواحی مصر است و درخت بلستان در حوالی اینچاه باشد و آب از این چاه دهند کویند که عیسی علیه السلام بآب این چاه وضو ساخته است و غسل نیز کرده و گفته اند که تا درخت بلستان را آب از این چاه ندهند روغن زوی حاصل نشود و هما نا آب این چاه دهنیتی دارد که موجب این معنی میکردد والله تعالی اعلم **بئر عبد الرحمن** در قریه فارس است قرب بقریه که بدین اسم اختصاص دارد و آن بعید العمق است در اکثر اوقات قعر این چاه خشک باشد و هر سال بوقت معین آبی عظیم پدید آید چندانکه از محل خود ببالا میل کند و در روی زمین روان شود و یک آسیا چند روز بدان کردان باشد و تمامی مزروعات را بدان آب مملو سازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد از ان در زمین فرو رود و بحال اول آید چنانکه کویی در قعر این چاه هرگز آب نبوده است **بئر خور** درمیان حوضیست بشهر خور و بر سر آن چاه دیکی از مس نهاده اند و در بن آن دیک سوراخی کرده اند آن مقدار که آب از ان چاه بیرون آید و چندرود بزرک حاصل شود حال انکه سوراخ مذکور بغایت تنک است کویند که این صورت از عجایب طلسمات تواند بود والا شهر خوار از کثرت آب ویران کشتی **بئر سیامک** هم بحدود فارس باشد و پیوسته از انجا بخاری بیرون آید و حرارت بسیار مؤثر باشد مسافتی که اکر مرغی بر بالای ان پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقی کثیر بر صدق این کواهی داده اند چه برای العین مشاهده کرده اند **بئر شرح** در میان باطحه عمرو بن عدی بانی بحدود بیابان سوره بر سر ان چاه کنیسه بود در قدیم الایام در انجا عمارت عالیه بوده و اکنون خراب شده است و جایکاه هولناک است و بعضی از حیوانات موذیه و سباع ضاره در انجا مقیم باشند و کویند که در قعر ان فیروزه توان یافت **کفتار در بیان بعضی از جزایر منقول از منقولات ارباب بصایر بدان وفقک الله تعالی** که در میان بحار و بطایح جزایر و اراضی بسیار است و باری سبحانه و تعالی بعضی از انها را محل معیشت عباد خود ساخته و بعضی را بجهت انتفاع خلق آفریده و منافع بر داخته و از این جزایر برخی به تصرف بنی آدم در آمده و بعضی از ان بقری و مقصبات و مزارع مشتمل است و چند جزیره مساکن طوایف جن است و بعضی از جزایر حیوانی چند بصورت انسان و غیر آن ساکن اند که اوصاف و اخلاق آن مختلف افتاده و بعضی از انها مقر وحوش و طیور باشد و معادن جواهر و طلا و نقره و غیر ذلک بود و جزیره چند محتوی بر نباتات و حیوانات و بر احوال چند صد و از انها هیچکس را اطلاع نیست و بعضی از جزایر مشهوره این است که مذکور میکردد **جزیره الیاقوت** جزیره معظم است در میان بحر معظم افتاده و در وی انواع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در این جزیره نوعی از جواهر هست که آن را در بلاد مشرق از یاقوت بهتر دانند و بقیمت بهتر خرند **جزیره المصفیه** و آنرا قلعه مصفیه نیز خوانند و چنین کویند که اشراف اماکن بر این موضع نهاده اند موضع دیکر باشد و از این جهة او را بصفیه نسبت دهند و این جزیره در آخر بحر معظم افتاده است و این سخن بقیض اول میماند و الله اعلم العلم عند الله تعالی **جزیره الفضه** بقرب خلاستوا است و در انقضی مشرق در راه کذار اب وی قطعهای نقره افتاده باشد از یک مثقال تا ده مثقال و کیم من و مطلقا با آن سنک آمیخته نیست **جزیره الزابج** در دیار چین است چنین روایت کرده اند که طول ان هزار فرسخ است و العهدة علی الراوی و پادشاه این جزیره را مهراج کویند و از خراج انجا هر سال شصت هزار من طلا حاصل خزانه میشود و در این جزیره قاره المشک نیز باشد و صینفی دو پای دارد که بغایت بکاوش تبلا توانا کرده و در انجا طاوس نیز توان یافت و درخت کافور هم در انجا باشد و عجائب و غرائب این جزیره از حیز تعداد و بیرون است **جزیره الطریای** در انقضی چین است و در آن هنکام فرسخ باشد و در وی کوههای بلند و آبهای روان و هوای خوش و مردم در انجا متوطن باشند و

انابجه تحصیل یاقوت زرد و کبود و سرخ بدانجا روند و بدست آرند **جزیره وق وق** متصلست بجزیره ریگ و از انجا طلای بسیار حاصل شود چنانچه اطواق و سلاسل کلاب و بوزینه از طلا سازند و پادشاه این جزیره زن جمیله باشد و ملازمان و ارکان دولت او مجموع نساء باشند و بار رجال اختلاطی ندارد و آنبوسپس بدانجای هیزم سوزند **جزیره برطانیه** در اقصی مغربست و بغایت بزرگ و عمارات غریبی بدان مستحدث سازد چنانچه در این جزیره صنمهای دریان جزیره قومی باشند از نتاج یاجوج قوم عاد چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت ممتد شود و مردم خورند **جزیره سلامط** در دریای هندست صندل و کافور و سنبل از این جزیره آرند **جزیره قصر** این جزیره هنوز در این دریا بود و در آنجا قصریست که هرکس در آنجا رود بهوش گردد و سکان آنجا قومی باشند که بدن ایشان مبایه ابدان بنی آدم باشد و روی ایشان بروی سگ ماند و الله اعلم **جزیره البرق** در این جزیره سه موضع است که تمامی شبهای سال در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد بسبب این حوادث معلوم نیست **جزیره الاشقر** تمامکنان این جزیره را روی بسرخی باشد و اشقر اللون و ماجیل وعود و سکر در آنجا بسیار بود **جزیره کالوس** اهل این جزیره مردمی اند که اکثر برهنه باشند از اهل هند و مال ایشان آهن و فارچل باشد **جزیره خالک** اهل این جزیره و علم حرب کشتی و راه زدن در میان دریا مهارتی دارند که در آب مدتی سباحت کنند و ضعف در بدن ایشان راه نیابد **جزیره الحرب** از جزایر دریای فارس است و معاش لؤلؤ در آنجا باشد **جزیره المحرق** از جزایر قدیمست و زرع و زرع در آنجا باشد و سکان آنجا قومی اند از شیاطین الانس که متعرض مردم شوند **جزیره خارک** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر آنجا رسند و مردم این جزیره هر سال کوکبه که مسافران آنجا رفتن عظیم رب و امتعه و اقمشه و بضاعات ایشان از شدت حوادث آن می سوزد و آنجا عت میرسند و مترقب آنوقت میباشند و چون نزدیک بدان رسند از آنجا حرکت کنند و چون کوکبان آن محل بگذارند و مراجعت بوطن خود معاودت فرمایند **جزیره القناس** از جمله جزایر بحر نجست و ساکنان آنجا قامت یک گز بیشتر نباشد و بکحم اعمی و بینه ترین سکان عدد کویند که صنفی از طیور باشند که هر سال بدان جماعت محاربه کنند و منقار چشمهای ایشان را کور سازند و الله اعلم **جزیره سکسار** از جزیره های دریای زنگ یکی جزیره ایست مشهوری وارد که از روندکان هر که به بین جزیره رسد خلاصی ممکن نیست **جزیره المنار** از جزایر بحر مغربست و در آنجا منارهٔ ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بران میسر نمیشود چه راه و درجات آن پدید نیست و بر بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست خود بجانب بحر مغرب دراز کرده است و گویا بسحری اشارت میکند **جزیره الطیور** از جمله جزایر های مجروم است و از اصناف طیور صد و سی صنف در آنجا یافته اند **جزیره الکنیسه** در بحر مغرب باشد و در آنجا کنیسه از سنگ تراشیده و مقابل آن مسجدی ساخته اند و در آنجا دعا اکثر اجابت مقرون گردد و در قبه کنیسه صورت اعرابی بطلسم کرده اند که هر کس از ایران بقصد حج و زیارت آن مسجد و کنیسه آید آن صورت سر بگنیسه درآورد و آواز دهد که فلانی مهمانی آمده است پس در آن کنیسه کشاده شود و طعامی بقدر ما بحج آید از آنجا بیرون آید و باز مسدود شود و پیوسته بدین منوال باشد **جزیره خافظ** از جزایر دریای روم است و در این جزیره غیر از کوسفند چیزی نباشد و آن کوسفندان بغایت بزرگ باشند و شجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند و تا متی هرچند که سفند خواهند تصرف سازند **جزیره قامرون** در بحر چین باشد و در آنجا جانوریست که او را کرگ خوانند و او را در پیشانی شاخی باشد و قب یک گز و چون این شاخ را بزند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید و بعد از ان باطل گردد **جزیره برطائیل** جزیره بزرگست و در وی عمارت نباشد و بشب آواز او تا ده فرسخ میرسد از انجا بسیار سنگ سوزنه و هما تا جنبان ساکن اند در آن محل **جزیره مهراج** میان این جزیره و هندوستان بحری عظیم باشد و هر چه از ظلا و جواهر بدست پادشاه دریا صنع افتد در آن هندوستان اندازد و گویند که این خزینه منست و پادشاه این جزیره را سبان باشد که موی کرد سنان بر سر بنین گسند و در میان آن جزیره کوهیست که بر قله آن آتش افروزان باشد و ارتفاع آن ده هزار گز بالا باشد **جزیره کله** و سیر بر خط استوا در حد و مشرق این جزیره کنند و دروی معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که هر یک گاومیشی ابتلاع کنند **جزیره لنکیا نوس** عمارات در آنجا سکان آنجا برهنه باشند و هر گز خانه نسوزند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کنند و عفیفت سگوف شناسند **جزیره الریاح** در این جزیره کافور باشد و کافور یاحی مضاف و آدمی کمتر یابند تا اندرفت و حمد و نه فراوان در آن موضع باشد **جزیره البقار** در نهایت هندوستانست و در وی درخت عود باشد و عود قاری از این جزیره آرند **جزیره الرومی** در بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی درخت بقم است که بخ آن زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره کاومیشی باشد که دنبال مذکر و جنس آدمی هست که تمامت او چهار شبر باشد و مجموع برهنه باشند و هر گز لباس نپوشند و سخن ایشان را فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه باشد و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان در این جزیره باشند که چون در آب سیاحت کنند زورق را در پایند **جزیره العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و هم در آنجا گردمان عظیم باشد صاحب جهان گوید که از معتمدی شنیدم که گفت ان گردمان را چشم شتر **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مسافتان هفاد فرسخ در هشتاد فرسخ باشد و در وی کوهی باشد که هبوط آدم علیه السلام بران باشد و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چندین راه بینند و در این کوه اثر قدم اخضرت هست و بر این کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود تولد یافت و در بعضی از معادن آن الماس توان یافت و در جوبهای که چکد بلور و حیوان الملک نیز در انجا موجود است و در آن موضع پادشاهی قوی الحال که بجهت او شراب از عراق بکشتی آرند و دیگر عجایب و غرایب در انجا بسیار باشد و شرح آن موجب اطنابست **جزیره قمیر** در انجا جاعتی باشند که آدمی

که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدو کند و روز بروز زیاده از این افعال و آثار ساکنان آن جزیره را چیزی وارد نشود جزیره مسلی در وی درخت فلفل بسیار بود و چنین حکایت کنند که در هر گوشه فلفل برگ بزرگی باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بروی نبارد و چون باز ایستد از روی خوشه برخیزد و پیوسته حال بر این منوال باشد جزیره زنگبار در دریای زنجست و در وی عجایب بسیار بود و از آن جمله آنکه در آنجا طایفه زنگیان باشند سفید پوست که اصلا نقطه سیاهی بر بدن ایشان نتوان یافت و از این عجیبتر آنکه ذوایب و حواجب ایشان نیز اشعار سفید بود جزیره دال در دریای فارس است چون اتفاق افتد یا مد کند ماهی عظیم بکنار بماند و آن سال مردم آن نواحی بسعت عیش گذرانند چون آن ماهی را بگیرند و بجوشانند و روغن از آن اخذ کنند تمامی سال مردم آن دیار را کفایت بود و معارف و اکابر را جهه سوختن و آحاد الناس را جهه خوردن آن روغنها در ظروف چوبین کنند و الا در هر جا که باشد ترشح کند و مجموع ضایع شود جزیره قبرس جزیره معروف است و کشتی از فرضه شام بدو روز بقبرس رود و از قبرس بسه روز بروم رود و کتان و صوف قبرسی از آنجا باطراف برند جزیره الحیات در بحر خزر است و عرصه آن پر مار باشد تا ماران ضرر بمردم نرسانند جزیره الجن این جزیره نیز در دریای خزر است و از آنجا اصوات عجیب و مهیب استماع میکنند و عکس نمی بینند بدین جهه او را منسوب بجن میدارند و گویند که سلیمان علیه السلام بعضی مرده و شیاطین را در جزیره قید و دفن فرموده است جزیره سوریا در دریای ونس است و سکان آنجا قومی باشند بر ملت ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه جزیره الابیض از جزایر بحر روم است و در وی معادن نقره بسیار است از این جهه او را بابیض نسبت کرده اند و منافع بی شمار از این جزیره حاصل شود جزیره الفوارس از جمله جزایر دریای افریقه است و دور آن هشت و سه فرسخ باشد و در آنجا حیوانی هست که مشابه اعضای بنی آدم است الا سر گوش وی جزیره سقلیه از جزیرهای دریای شام است و دور آن نود فرسخ باشد و مردم آنجا مجمع الاوصاف و کریمة الاخلاق باشند جزیره صورانیه از جزایر دریای روم است و دور او صد فرسخ باشد تقریبا ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارتی دارند و ایشان را در وضع طلسمات شانی عالی بود جزیره اطرقیه چنین گویند که جزیره بزرگست در دریای شام و دور او سیصد فرسخ باشد اهل تجارت از آنجا منافع بسیار بدست آرند جزیره بولساری از جزایر طبرستانست و مسافت عرصه آن چهار فرسخ در چهار فرسخ باشد و این آن مرغزار بود جزیره بشر سهل این جزیره نیز در دریای طبرستانست و تمامی این جزیره سنگ خاره است جزیره ماکو و در این جزیره آب روشن نباشد و تمامی آن آبها بدطعم بود و هر سال از آن آب آتش برآید و در هوا متصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفی است و برابر دربند الآن واقع شده بغایت کوچک پوشیده نماند که در بحار آنچه مذکور شد جزایر صغار و کبار بسیار باشد خوفا للتطویل در این مقام بر همین قدر اختصار افتاد ذکر فواید جبال و کوهها بر سبیل تفصیل و اجمال باید دانست که در وجود جبال و تلال فواید بسیار و منافع بی شمار است و قوه بشری از احاطه بر مجموع آنها قاصر و از جمله فواید یکی اینست که آب بحار را از احاطه بسط زمین مانع آمده است که اگر روی زمین املس و مستوی بودی آب دریا آن محیط گشتی و کار خلایق بهلاک انجامیدی و حکم و مصالح الهی که در معادن و نباتات ودیعت است ضایع شدی دیگر آنکه حیات حیوانات و نباتات بواسطه آبهای لطیف تواند بود و عذوبت و لطافت میاه بسبب جبال باشد و این معنی ظاهر است دیگر آنکه اگر روی زمین املس بودی بنی آدم را ذخیره بایستی کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبها را بخوردی و معلوم است که چون آب شیرین چند روز در موضعی بماند متعفن شود و طعم وی متغیر گردد پس چون جبال مانع ریاحست از وزیدن سخت و باطراف بعیده آنجا متقاطر میشود و بتدریج از منافذ آن بیرون می آید و از اتصال آن بعضی انهار کوچک و بزرگ حادث میگردد و در میان قری و بلاد و قصبات جریان مییابد و بنی آدم علی مر الدهور والاوقات از او منتفع میشود و آنچه زیاد می آید بجاری میپیوندد و از این جهه از ذخیره کردن آب بی نیاز میگردد و فایده دیگر آنست که چون میاه در کهوف و مغارات در رود و منافذ بیرون آمدن نداشته باشد زمانی در آنجا بماند و چون باطن زمین و جوف مغارات گرمست میاه مذکور تحلیل یابد و لطیف گردد و بخار شود و بار طلب خروج کند و چون راه بیرون آمدن نیابد اجزای آن متکاثف گردد و زمان بعید العهد بر آن بماند و هر چند مدت وقوف او ممتد شود صفا و عذوبت او زیاده گردد و از آن زیبق منعقد گردد بواسطه اختلاط و امتزاج آن باجزای تراب متنوع و طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حاصل و حادث گردد که آنرا معدنیات خوانند و شرح آن فصلی علاحده است که اقتضا کند و در اینمقام اقتصار اولی مینماید و انسب فی الجمله فواید اکثر من ان تحصی است لاجرم طی این بساط کرده بر ذکر بعضی از جبال مشهوره اقدام نموده می آید اما جبال عظیمه را که در ربع مسکونست پنج گفته اند بدین ترتیب مذکور میگردد جبل الکام بدایت آن از میان مکه و مدینه است و تا شام ممتد میشود و بحد حمص رسد و از آنجا بانطاکیه و شمیاط کشد و بر دریای طبرستان گذرد و بر نواحی دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشابور عبور کند و تا حدود غور و غرجستان و بلخ میکشد و بجزیره سراندیب بکشد و از آنجا بمحیط منتهی شود چنین گفته اند که کوه قاف عبارت از این کوه است که در عرصه ربع مسکون کشیده شده است جبل شراه از حد مین کشیده شود و در طایف و صنعاء بلاد شام بگذرد و بشرقی دریای شام منتهی شود جبل زیتون و آنرا کوه سراندیب نیز گویند و اثر قدم آدم علی نبینا علیه الصلوات والسلام بر این کوه است و مرة بعد اخری مذکور شده و یک رکن از ارکان او البرز کوه باشد جبل دماوند بدایت آن از حد طبرستانست و ارتفاع او مقدار چهار فرسخ باشد و بر قله و مقدار سی

زمین است بمساحت صد فرسنگ در صد فرسنگ و در وی سوراخها باشد که بشب اشعهٔ از انجا چون نور آفتاب نمایند و شود و بروشنائی او مسافت بعیده توان دید و در روز دود از ان متصاعد گردد و میان عوام مشهور است که صخر و حجر او آن کوه محبوس گردانیده اند **جبل طور سینا** و آنرا کوه کعفان و کوه مصریز گویند و از انجا تا مصر ده روز راه است و میان شام و وادی القری افتاده است و مکالمه حضرت عزت جلت کلمته با موسی علیه الصلوة والسلام دراین کوه بوده است اما جبال غیر عطیه سپار است و از انجمله بعضی از که شهرتی ذکر کرده میشود **جبل ابو قبیس** بقرب مکه معظمه است شرفها الله تعالی و مشهور است که چنین گویند که در آن کوه کلمه بریان خورند و یقینا لاعسر از جلت صدع این باشند **جبل ثور** کوه دیگر است نزدیک مکه و در انجا غاریست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه و صدیق اکبر رضی الله عنه با یکدیگر بوده اند و هجرت ایشان بمدینه طیبه اتفاق است **جبل احزاب** کوهیست میان شمال و مغرب بیش از زمان بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در انجا عبادت میفرموده اند و وحی نیز بانحضرت دران منزل متبرک نازل شده است **جبل جودی** بجزیره این عمر واست و سفینه نوح علیه السلام بر آنجا قرار یافته است و محل بعید انحضرت و بجهة اجابت دعا خلایق بدان جا توجه نمایند و بمقصود اصلی خویش واصل شوند **جبل السواد** در همدان بود و در او چشمهٔ باشد و آب آن نافع امراض واسقام بود **جبل اسپره** باراضی سایش ارمنیه و ترکستان است و معادن نفت و فیروزه و حدید و صفر و طلا و انجا بسیار بود و در انجا سنگی نیز باشد که چون دراتش افکنند سفید شود و تا بیرا که بدان قصاری کنند نهایت پاک و لطیف گردد و العلم عند الله تعالی **جبل ریوه** نیز نزدیک دمشق است و در کتاب مجدالدین آمده است حیث قال عز و جل وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ الآیه و بر زبره این کوه مسجد بیست مشتمل بر کهفی و زعم بعضی از اصحاب تفاسیر آنست که ولادت مسیح علیه السلام دراین کوه واقع است **جبل جوشن** بقرب حلب واقع است و در آن جا معدن نحاس بسیار است **جبل رضوان** نزدیک که معظمه است و میان او و مدینه هفت مرحله باشد و اعتقاد بعضی از شیعه چنانست که امام المنتظر محمد المهدی م در ان کوه قرار دارد و از ان جا وقت موعود بیرون خواهد آمد انشاء الله تعالی **جبل سیلان** کوهیست عالی بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار حیوانی که قصد امار آن کند هلاک شود و چشمهای آب گرم نیز در وی است که اصحاب امراض را نافع است **جبل السوره** کوهیست مجاوری بلاد کرمان و چون قدری از سنگ آن کوه بآب بسایند و ظرف پر آب افکنند البته بر صورت انسانی در این ظروف قرار گیرد و الله اعلم **جبل القفالیه** برشمال صقالیه است (و القفع) آن سه روزه راه باشد و درجت قندق در انجا سپار بود و در مستان و تابستان برف از قلان مفارقت نکند و معادن بزر در انجا موجود است **جبل طابره** کوهیست بر زمین مصر و حریزه (و انجا کنیسه ایست) که نصارا آنرا متبرک دانند **جبل فرغانه** در ین کوه یکباری رویدبر صورت رجال و نساء که آنرا بیروح الصنم گویند و در وقت باد اثری تمام دارد **جبل قطران** دراین کوه عقاقیر او ادویه بسیار فراوان بود و نزدیک هندوستان افتاده است **جبل لبنان** کوهی معظمه است مشتمل بر انواع فواکه و اشجار و مقام اقطاب و اوتاد و ابدال و اولیاست و در هیچ وقت خالی از پنجاه تن نباشد و بعضی گویند که این کوه و کوه کام یکیست باعتبار انکه بر مواضع کثیره میکذرد و باسامی ان مختلف میشود **جبل اشاعلم** **جبل مقاطیس** متصل است بحر قلزم و در انجا مقاطیس بسیار یافت شود و در انجا که بر مراکب و سفاین مسمار حدید استعمال نکنند **جبل مورجان** بزمین مورجان فارس باشد و در انجا غاریست که آب از سقف ان بچکد و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس داخل آن غار شود بقدر احتیاج او آب فرو ناید و اگر هزار کس باشند بقدر کفایت ایشان متقاطر گردد و مثل این حکایت و ذکر عجایب عالم بسی ذکر یافت **جبل واسط** ممتد شود تا بلاد اندلس و انجا در وی سنگانی پدید آید در موضعی معین و در میان ان سنگ قدری اهنیتی باشد و چون قصد کنند که از انجا بردارند بقدرت باری تعالی ظاهر شود و هیچکس را بر حقیقت ایشان اطلاع نیفتاده است **جبل برطابل** در میان دریای هندست و همیشه انجا آواز دف و رنج شنوند و فاعل آن پدید نیست **جبل تنوته** کوهیست در دریای هند و در انجا چشمه ایست بی باشد که مزعم هندوان هر کس آب آن چشمه بخورد عمر او دراز شود و در حوالی آن چشمه حیوانات باشند بصورت کلب که چون کسی در انجا عبور کند مانع شوند بلکه او را هلاک سازند **جبل الحارث و الحریث** دو کوهست بدیار ارمینیه و بران دو کوه موضع معابر ملوک عجم باشد و قباد الاکبر بلیناس حکیم را فرمود تا طلسمی سازد که همیشه بران نتوانند رفت و او بموجب فرموده عمل نمود **جبل استخران** کوهیست بحدود اصفهان و افاعی و حیات فراوان در انجا بود و بروز از قلهٔ آن بخاری صعود کند **جبل بیستون** میان همدان و دینور است که بندکه صورت شیرین و عمل فرهاد در آن کوه ظاهر است و بکطرف آن جبال الماس واقع شده که مطلقا از انجا نقصان عدد دست ندهد **جبل قبت** کوهیست که چون اتش بر او افروزند آب بیرون آید و آتش را میراند و در وقتی پادشاهی بجهة تجربه و امتحان از دیار قبت بدان کوه آمد و فرمود که تا نفط و کوکرد و هیزم بسیار جمع آورده بر قلهٔ آن کوه اتش دران زدند و چون اتش افروخته شد فی الحال آب از زیران پدید آمده مجموع میراند و الله اعلم بحقیقت الحال **جبل الانهار** در اقصی بلاد مغرب است و ازین کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قطره باشند که براین جوی ها ساخته اند و یا قوت سرخ و رزد و کبود ازین کوه حاصل شود **جبل الفرج** بلاد ارامنه است و بغایت مرتفع و وسیع و بر انجا قری و قصبات بسیار بود و مردم انجا مختلف الالوان و متباین الطبایع باشند عدم و اندوه پیرامون ایشان نگردد بدین جهة او را بفرج نسبت داده اند **جبل الروم**

کوه مبارکست و بقرب مصر واقع است و در احبار آمده است که روضه ایست از روضات بهشت و در زمان امیرالمومنین عمر رضی الله عنه اهل آن کوه باسلام متقاعد
هزار دینار جزیه داری گردند بحضرت بریح که مدفون است راضی نشد و گفت روضه بهشت بدست مسلمانان باشد اولیست اول کسی که از اهل اسلام بران کوه مدفون شد عامر
مغافر بود و مشهد امام همام شیخ عبدالله محمد ابن ادریس الشافعی انجاست و در این کوه کوسفندان وحشی بسیار باشند و بیکدیگر متعرض ایشان نشوند **جبل قلان** در روزگار
قدیم کسی در انجا نمیبوده و چون علم اسلام ارتفاع بگرفت و مسلمانی بشیوع یافت طایفه از مومنان بدانجا رفته ساکن شدند و جمعی از فرنگ بحوالی ایشان
نیز مساکن و مواطن اختیار کردند و عمارتها ساختند و پیوسته میان این دو فریق محاربه و مقاتله باشد **جبل اطلس** در حدود مغربست و نهایت عظیم
و گویند که در قلب آن کوه دیگریست که بحیرة الاطلس کبیر و دیگری را اطلس صغیر گویند **جبل فستق** و این کوهیست که در بنه خرزروا است و طول و عرض تمام دارد و تا آبسه
شام ممتد میشود و از انجا میگذرد تا بحر قلزم و برین کوه در حدود باب الابواب موضعیست که ازانجا بپ خوانند و در انجا دیدبانان از اهل اسلام نشسته اند و بوقت
توجه کفار شروز ند تا مسلمانان آماده حرب و قتال شده از مضرت ایشان ایمن گاه و آمد **جبل هوخ** این کوه بکوه قبق متصل باشد و رو دلطیفه و قالیقا و شاخ
دیگر از جبال روم پیوندد و بجنوب شام بوی پیوندد و منتهی شود **جبل ابراهیم** از حدود شام امتداد آغاز کند تا بساحل قلزم ممتد شود **جبل قبقان** برجانب مغرب
که باشد گویند که کوه هرون متصل بآن کوه باشد **جبل شبیر** کوهیست از سباء و مرظهران و از توان دید و نیز زنگیک راه خراسان واقع شده و الله اعلم بحقیقة
الحال **جبل احد** نزدیک پایان قبداست و بقبیله طی مخصوص است **جبل سلمی** و آن را جبل طی نیز گویند و از وی رامیست به پیشه که بشیر آنجا بسیار باشد
جبل تهامه چنین گویند که ان عبارت از چند کوه است و آن کوهها ی کوچک باشد که بیکدیگر متصل شود بشرقی آن بناحیه بحران منتهی شود و غربی آن
بجانب قلزم و شمال او بحدود دکه و جنوبش بحدود صنعا **جبل المعظم** کوهی عظیم است از جانب شرقی نیل مصر و منقطع و اقع است و تا ولایت نوبه ممتد شود
جبل الحاجات چنین گویند که آن عبارت از چند کوهست در حدود نگمپی و جنوب ولایت مصر و در میان آنشهر عاربها بوده و اکنون عربا بهاست بجای
آن و خلق کثیر بدانجا رسند و در انجا میوه بسیار باشد و ضایع گردد و همچنین چهارپایان وحشی در انجا بسیار باشد از سعید مصر تا آنجا سه روزه راه است **بعضی** بیشتر گفته اند
جبل کرکس میان ری و اصفهانست و گرداگرد آن چیا بانست و بهیچ گونه اتصال ندارد و مسافت دور دامن این کوه دو فرسخ است و چون ازری
باصفهان روند بدست چپ باشد و سیاه که بر دست راست و میانشان دو فرسخ بود و او را کوه کیلویه نیز گویند ماوای دزدان و مقطع الطریق بود
و حقیقت واقعه که بدست ایشان افتد انجا پنهان کنند **جبل الاسود** کذا آنرا سیاه گویند متصل باشد بکوههای قهستان و ان عظیم بالیست و در اطراف
و نواحی آنچ در دان باشند **جبل لوح و ملوح** از جبال النقض نیز گویند هر چند اصل وی یکیست که راست آیا هفت سلاح میشود و از لوح و بلوح خلقی کثیر در
سکنا فها و معارات و در یاهای وی ساکن باشند و پیوسته میان ایشان حرب و قتال بود و او تحای ایشان آنست که باصل از غرب حجاز ند و الله اعلم
جبل قارن که بزرگست میان طبرستان وری و دماوند باین کوه متصل است **جبل مرزنور** که آنرا عقبه توران نیز گویند کوهی عظیم است و در اراضی حدود
غور و اید و بر جانب شمال بگذرد و بر جنوبی سرخس و باورد و ممد سوه و از انجا بناحیت بسطام و دامغان گذشته و دران حدود بگوه قارن متصل شود **جبل**
غور از حدود غرجستان بیرون آید و بر بگذرد بلاد خان بگذرد و بر پشت بلاد تبت بیرون رود **جبل خرخیز** از نواحی ایند یار بگذشته تا حدود چین و در انجا
معادن جواهر بسیار بود **جبل خلآن** از حدود چین اغاز کند و بر نواحی خلآن بگذرد و بر حدود فرغانه منتهی شود **جبل استروشنه** کوهی
بزرگست و تا حدود بخارا ممتد شود و پایان استروشنه و خرخیز در جنب این کوه واقعشده و در روی معادن سیماب باشد خاصه بحدود استروشنه و در دره فغره
و مس و آهن و سیماب و فیروزه و غیر ذلک ازین معادن بدست آید و نوعی فیروزه که آنرا در خراسان حجندی گویند توان یافت و نوشادر ازین کوه حاصل
شود و طریق انعقاد نوشادر چنان باشد که بهر موضعی از انجا بخاری ظاهر میگردد و در سب اشتعال می یابد و برود نمایند و دیمنماید و چون این مشاهده می آید
بحیله تمام خانه میسازند و جامه را بها و مناقذا و مسدود میکنند تا آن بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر ازان منعقد میگردد پس در آنخانه باز میکنند
و چون از غایت حرارت دران خانه نمیتوانند رفت یک قباء مدنی بآب تر میسازند و پوشیده و دران خانه میروند و بچمل تمام انچه میتوانند قلع کرده بیرون می آرند
و اگر زیاده توقف کنند میسوزند و بمرور زمان چون این بخارات ازان موضع کمتر گردد در جای دیگر این عمل میکنند و پیوسته جمعی بدین مهم مشغول بوده باشند و در این کوه نیز سنگ
باشد که آنرا بجا دانگشت دراتش نهند سوختن گیرد و زرگران و لایت بدان عمل نمایند چنین گویند این سنگ سوخته کرده قلی گران منعقد شود و چون جامه بآن آغشته
صاف و سفید شود **جبل سیراف** سیراف شهریست از شهرهای فارس بر کنار دریا و نزدیک این شهر کوهیست بغایت عظیم صاحب جهان ماکو بدیده چنان شنیدم
که در بعضی از رهای این کوه سنگها پیدا شد بصورت صاع و چون آن سنگ را میشکنند در اندرون وی جوهری باشد که شبیه یاقوت میکرده و بیان این سخن آنست که انچه
ازین جوهر بظاهر سنگ نزدیک است مثل پوستیست بر بن جوهر پوشیده و چون پوست از وی جدا سازند ازین جوهر سرکه گون نماید و چون نوشت دیگر پوست ازو جدا سازند جوهر
مثل بلور صاف بنظر آید و چون در کار دارند بروی بکند دار غوانی رنگ شود و هر چه از ان لون و اعلی گیرد و انگاه بکمال رسیده مثل یاقوت رمانی گردد و گویند که این سنگ را تا چگاه نشده و بیرون

سرزمین بشود نمایانه بزرگ شود و این معنی از عجایب قدرت الهی باشد **جبل جوشنابا** دارند و در کرمانست و در آنجا معدن دارد باشد و بعد از دیدن فرنگ در تمامی معمور بخوبی و خوشنابا و نباشد **جبل کرجان** کوهی معروفست بجرد و کرمان و در آنجا در خان انار و لیمو و نارنج باشد و عمارت بسیار دارد و مردم آنجا دیباچه رفتن و روی کردن بدو طولی دارند و بدین دو صفت مشهورند **جبل ابوغانم** که از آذربیجان نیز گویند بر شرقی آن بیابان کمرانست و بر غربی آن منوجان و هزار این کوه را سپار خیر و منفعت **جبل بابک** و از آذربیجان حرمیان گویند و قبر بابک بحرم دین دران جای باشد و در قری و قصبات ایشان مسجدهاست بهم آن نواحی نماز میکذارند و قرآن میخوانند اما در نهانی با حاجت و قوامین الحاد مشغول میکردند **جبل سیرشک** قریب بهرات بجانب بلخ کوه طولانی بزرگست و سنگ آسیاها از آنجا آرند و در قدیم بر آنجا انشکده بوده است و اکنون از وی اثری نیست **جبل السماق** نیز نزدیک بلاد شام است و قریب چهار فرسنگ طول آن باشد **جبل فیروزکوه** مشهورست و احتیاج بتعریف ندارد **جبل کردکوه** بجرد و قصاتست و ملایر و آنجا قلعه ایست حصین که اکنون خراب است **جبل مالبک** بجرد و خوش و ملاور نزکاور و خوش آب از میان این کوه بیرون می آید و بران قطره عظیم ساخته اند آن قطره حدیث میان خلقان و دست کرده **جبل بدخشان** کوه بزرگست و معادن لعل و طلا و نقره و پیچاد و لاجورد باشد و کوه معروفیست **جبل جعرا** بنواحی جیحون و خوارزم باشد و آب چون بیشتر در آنجا بندد و آن کوه بزرگ باشد تا نواحی چین کشد **جبل باب الابواب** کوهی بزرگست در کنار دریای خزر و در آنجا بزمان سابق چاه زده کوشک ساخته اند و در بهر طایفه ساکن گشته اند و بجافظت طریق اشتغال مینمودند و اکنون خرابست **جبل بعلبک** گویند که شهر را بنا دیران نهاده اند و عمارات آن از سنگ است و بر ستونهای بلند وضع کرده اند و بهیچ بنا در و دیوار شام از آن غریب تر نباشد و چنین گویند که از اعمال سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است راقم حروف گوید که اخیار ارباب مسالک و ممالک در مصنفات خود آورده اند که هلاز ابتدای از آنجاست و تا بعلبان موضع فنی میشود چه معنی دارد زیرا که در هیچ خبری وارد نشده که نخست اوزمین و جبال و ابنیت آن در ابجاد بر کدام محلی مخصوص باشد و بتدریج باتمام رسیده و چون فضلای سابق در کتب خویش بر نهج مذکور بدایت و نهایت کوهها را ایراد کرده بودند قلم مسکین رقم نیز بتتبع ایشان موجب تکرار نماید **دگر بعضی از بزاری و قهاری که دال است بر یکانگی خالق** هرچند وصف آن از حد بیان بخارج است اما بعضی از آن که در میان بلاد و امصار افتاده است و اجمالا مردم از آن جا عبوری کنند مذکور میشود **بیابان مغرب** بیابان بزرگست طول آن بمقصد فرسخ و سیاهان مغرب در آنجا متوطن باشند و روزگار بدشواری میگذرانند **بیابان مضر و افریقیه** این بیابان عظیم است و در زمین آن ریگ باشد و در بعضی از مواضع مردم باشند و در خان میوه دارد و بر برخی اطراف و نواحی آن توان یافت **بیابان حجاز** گر آنرا و العرب نیز خوانند بسر حدی زیاده احتیاج ندارد و در عرصهٔ آن ریگ و سنگ باشد و الله اعلم **بیابان قلزم** بین آذربیجان بنی اسرائیل گویند و مساحت آن چهل فرسخ در چهل فرسخ باشد و زمین آن مشتمل بر ریگست **بیابان جفار** بدین بیابان پیوسته است تا حدود دریای قلزم کشته و در آنجا ماران باشند بقدر ریگ شهر گاز روی زمین جستن کنند و خود را بار شتر زنند و سلوک از آنجا تعسری دارد و بدین جهه مردم در آنجا کمتر روند **بیابان میامه** بیابان بابل است میان قرین و عمان واقع شده و بواسطهٔ بی آبی مردم ازان راه نتوانند رفت **بیابان یزد** مردم براه وی از طبس بکرمان روند و بسیار پرخطر است و همیشه قطاع الطریق دران صحرا بکار خود مشغول باشند **بیابان نخو** آرزون و قهستان از این بیابان بکرمان روند **بیابان کو** بر این اسم مشتهر است و کیفیت آن معلوم نیست الا آنرا زمین سوخته دارد و چون اندک بارانی بران بارد از آنجا نتوان گذشت که قوایم ستور بکلی فرورود و طول این بیابان پنج فرسخ باشد و رنگ آن برنگ سوژه بود **بیابان مغضویه** چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست بمسافت پنج فرسخ زمینی پدید آید بمقدار هشت فرسخ در هشت فرسخ قصبات و قرای آن سنگ گشته و هر حیوانی که در آنجا بوده سنگ گشته است تا بحدی که کهواره در آنجا یافتند سنگین و دران کودک بسته و در وی کبکی سنگین و در کنار این بیابان حصنی باشد از کردم بغایت سیاه و شب در هوا طیران میکند و زخم او بهر موضع که میرسد مهلک باشد و تدارک نپذیرد و الله تعالی اعلم **بیابان خوارزم** کذا از معاویه نیز خوانند میان خراسان و خوارزم است عرض این بیابان صد فرسخ باشد **بیابان خشاف** چون از رود شام روند بدست چپ سایر باشد **بیابان حضرموت** بیابان کوهکست و زمین آن ریگ باشد و از راه جایج و احقاف نیز گویند **بیابان ربعه و مضر** میان دجله مصر و فراتست و دران بیابان قوافل مصری و ربعه بوده است **بیابان قلزم** بر ساحل دریاست و در آن عمارت بنا شده تا حدود بربرستان **بیابان سنکره** در حدود و عراق میان سنکره و حلوان افتاده است و ان کوهیست و پرخطر باشد **بیابان نوبه** بیابان عظیم است طول آن پانصد فرسخ و عرضش زیاده از چهار فرسخ باشد **بیابان لسب** بجرد و سیستانست تا دریای اسکون کشد **بیابان مکران** بر شرقی سیستانست طولانی افتاده **قطاع الطریق** در آنجا بسیارند باشد **بیابان اوزند** از خلقان بنا و کند تا وخابه بکشد و دران موضع آراک صحراشین اقامت دارند **بیابان سامره** بیابان بزرگست بر امن سرمن رای دامنه است و بر غربی این بیابان آبادانی و درخت و آب روان فراوان باشد **بیابان واسط** از حد واسط محمد سوذ و تا باعمال کوهستان اکراد و اعراب جوانشین و در بعضی از مواضع آن مقیم باشند

عمارت در آن نباشد **بیابان بی عمارت** از حصن بی عماره آغاز کند و ممتد شود تا بسطام و از انجا تا مفاوز خراسان صد و بیست فرسخ باشد و به اقلیم بیابان ملحق شود و اقل بیابانی که باشد آن است که در بعضی از نواحی عمارتها باشد اما مردم در انجا کمتر باشد **بیابان بجد** بیابان بزرگست نخلستان و مزارع فراوان دارد که مشهور است **بیابان سیر** بیابان عظیم است و از هر قبیله و قومی فرادا لاتعد و لاتحصی در آن بیابان باشند **بیابان قومس** یک حد آن بطرف کرمان و یک حد بطرف خراسان و بعضی با صفهان و بعضی بقم و کاسان منتهی شود و در این بیابان گرگسیر بسیار باشد و کوهی که بحوالی این بیابانست آشیانه گرگسان و اقعشده و در انجا دزدان و راه زنان از حد و عد و بیرون اقامت دارند و میانه اینکوه مسافت بسیار است و در آن چشمه آبی باشد که آرا آبی بنده گویند و معارات و مخوف در این کوه بسیار بود و موضعی بس خطرناکست **بیابان سور** بیابان بزرگست طول آن هفت مرحله باشد و سور نام آب سوراست که در میان این بیابان واقع شده و چون از این راه بکرمان و عراق روند رحمت بسیار کشند **بیابان دوارق** از حد و حیص است و طول آن پنج مرحله باشد **بیابان عزیک** حد آن بخارزم پیوسته باشد و بیابان طویل و در میان مغرب و شمال کشیده و اکثر ترکمانان غزدر آن بیابان ساکن باشند **بیابان دهکی** طول آن تا حد و دست و عرض آن شش مرحله است و در موضعی از آن رباطی باشد **بیابان خلص** بحد و دسند باشد و طول آن بیست فرسخت و بیابانیست بی آب و راه سخت و دشوار و در این بیابان **آبسکون** بحد و دطبرستانست و ابتدای آن از نواحی آبسکون و ممتد شود تا بخزر و از انجا بباب الابواب رسیده منتهی گردد **بیابان وشح** بحد و دشام بقرب نالس و سخر باشد بیابانی عظیم است و آبهای روان و درختی فراوان دارد و بلطافت هوا و عذوبت ماء معروفست و مردم از اطراف بانجا آیند و بزراعت مشغول شوند **بیابان لوط** در حین تحریر صحاری و قفار از زبان دربار کوهر نثار مهرب حضرت سلطانی اسمع بالبشایر بر سمع این حقیر بیمقدار رسید که اگر در طی مسافت بیابان لوط روندگان از باد سرعت سیر استعاره نمایند بگرد از چهار روز منطوی نشود و اکنون امارت و کاکین و عمارات و اسواق در انجا موجود است و طریق آمد و شد طلایق در میان این آثار واقع شده و همچنین فرمود مذکر چنین استماع افتاده که در آن حدود و نواحی ارانب و ثعالب و غیر ذلک بیشمار شد و بعضی از انها در کمیت قطع بیابان میکنند و تا کاروه سیف می آیند و صیدی میر بایند و باز میکردند و چنان سریع السیرند که در یک شب قطع مسافت یکشبانه روز مینمایند **بیابان مورا** در هضب بلاد قسطنطنیه است و کیفیت آن بیابان معلوم نشود از عبد الله ابن عمرو ابن عاص روایتست که گفت که چون بحد و د این بیابان رسیدیم بر سر بیابان بسی دیدیم از مس ساخته و صورت دیگر هم از مس مشابه بشکل انسان بر بالای آن پرداخته و انگشتان خود آن مثال پهن کرده و در کف وی خطی چند نوشته اند مضمون آنرا از صعب ایصورت راهیست هر که بگذرد به بیابان امد و از اذیت موران هلاک شود مثل این بیابان حکایت در بیان تعداد عجایب و غرایب ربع مسکون گذشت راقم این حروف نگارنده این سطور گوید که شاید بکرات سابقتی که در خاتمه و اقعشده بنا بر التماس که جامه شکین شامه از نسخ متعدده و مایکلمات پریشان از سبیل استعجال جمع نموده مامول و مستوقع از واقفان دقایق سخن و مستعفان داستانهای نو و کهن انکه چون بر بین نقصان اطلاع یابند بزیادتی کرم که در جبلت ایشان مرکوزاست ذیل عفو و مسامحت دران پوشند و در تحمیل این فقیر فی بضاعت عدیم الاستطاعه هیچ نخوشند **القول فی مساحت الارض و معمورها** در بعضی از نسخ چنین رسیده است و اعلم بصعقه و سقه که جماعتی از حکمای متاخرین که بضبط مساحت زمین اشتغال نموده چون حصه هر درجه از درجات فلک نوزده فرسخ یافته تقریبا از اسیصد و شصت که عدد درجات فلکست ضبط کرده شش هزار و هشتصد و چهل فرسخ حاصل امد پس حکم کرده اند که اندازه روی زمین باشد و بر این تقدیر قطر زمین دو هزار و صد و شصت فرسخ باشد بدین دلیل که در اکثر هندسه آمده است پس نصف قطر زمین هزار و صد و هشتاد و یک و نیم فرسخ باشد تقریبا و مساحت معموره اش صد و چهل هزار سیصد و بیست فرسخ باشد اما بطلیموس و طایفه از متابعان او بر انند که حصه هر درجه از درجات فلک صد و دو فرسخت و دو دانگ فرسخت و بر این تقدیر بر میان این قول اول در سفر قاف نیز اختلاف واقع شده باشد چنانچه در کتب مفصل آن مسطور است و در تحقیق و نهایت الادراک آمده که طول قدر معروف از ما مین خط استوا تا معرض بنجاه و شش درجه و سی و دقیقه که تمام میل کلی آست چهار هزار فرسخ و عرض او دو هزار و چهار صد و بعضا و شش فرسخ است و یکسر این مجموع سه باره هزار و هشتصد و سی پنجزار و چهار صد و بیست و پنج است اما طبقات سبعه ارضی نزد بعضی عبارت از طبقه آتش و طبقه هوا و طبقه نسیم و طبقه آب و زمین و طبقه طینی و طبقه خاک مرتب و بعضی طبقات سبعه را بافالیم سبعه تاویل کرده اند و انچه گفته اند که هر طبقه زمین جنسی است چنانچه طبقه اول خاکست و دوم و سیم آهن و قلعی و چهارم و پنجم و ششم آب و هر یک نامی دارد و جمعی در هر طبقه ساکن اند که روی ایشان بروی ادمی مشابهت دارد و پای ایشان چنبر مانند مجموع این غلطات و اتاکاذیب قوم یهود و امام عماد الدین ابن کثیر در تاریخ بدایه و نهایه ببطلان این تصریح کرده و گفته است که آن از اکاذیب و خرافات قصاص بنی اسرائیلیانست و بران اعتماد نباید کرد و الله اعلم بالصواب **ذکر ارباع الارض و القدر المعمور منها** باید دانست که یک نصف سطح زمین در بحر اعظم که او را اقیانوس خوانند مستور است و یک نصف دیگر ظاهر مشابه بنصفه کره اب افکنند و یک نصف آن مخفی و یک نیم ظاهر بود و در این بعضی که مکشوفست نصفی که در جانب جنوبست افتاده خرابست پس از چهار ربع زمین یکربع عمارت دارد که در شمال خط استوا است و امامسکون خوانند و جمیع جبال و بعضی از بحار و قفار که مشاهد و معاینه میشود از حساب این رسمیت و خط استوا خطیست که حکما در سطح معدل النهار مجازی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و موضعی که بر این خط باشد شب و روز در انجا

هموز در انجا برابر بود چه در ان اماکن هر دو قطب عالم بطریق تساوی خط استوا باشد یکی از جهة شمال بقرب مدار جدی و فرقدین و دیگر از جهة جنوب بقرب مدار سهیل و انجا از دریاهای عظیم که آنرا از جانب مبادی و انتهاء دیگر ارباع واقع شده و از حساب این ربع مذاشته اند و هفت دریای دیگر است که بیخ خلیج عظیم منشعب گشته و در این بحار و بحیرات جزایر بزرگ و کوچک بسیار باشد بیخ کوه وسیع رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال آن از دو بست متجاوز نیست و از انهار ممتده عظیمه در این ربع قریب بدو بست و چهل جوی بزرگست که عبور از اکثر آن متیسر نگردد و بکشتی و ابتدای انهار از جبال و انتهای آن ببطایح و بحار است و متمر اکثر این انهار مذروع و قصبات و امصار و بلاد و سوادات باشد تا مزارع بجد اول معمور شود و انواع حیوانات عیش مانند و بنی آدم از ان انتفاع یابند و ذلک من فضل الله تعالی علی عباده الفقراء و هو یغنی عن العالمین اکنون قلم مسکین در تحریر و ذکر اقالیم سبعه شروع میکند و بشرح احوال بعضی از بلاد آن جرات مینماید و الله الموفق و المعین مقدمه بدانکه طول معموره عالم از مشرق تا مغرب صد و هشتاد درجه است که آن بزعم بطلیموس چهار هزار فرسخ باشد و ابتدای طول معموره نزد حکمای متقدمین از اقصای مغرب است اما در این روزگار ارباب رنجات بدان عمل میکنند و زمره از حکمای متاخرین طول عمارت از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و بعضی دیگر از جزایر خالدات اعتبار کرده اند که مبتدء معموره بوده است و این جزایر بر سمت اراضی غربی افتاده است و عرض معموره ابتدا از خط استوا شصت و شش درجه است که هزار و چهار صد و شصت و شش فرسخ و ثلث فرسخ باشد که بطلیموس در جغرافیا گوید که از پس خط استوا در اطراف بیخ و حبشه تا مسافت شانزده درجه و بست دقیقه عمارتها یافتیم که در اقصاص آورده است که عرض معموره تا بنزدیک من هشتاد و دو درجه و بست دقیقه است که هزار و هشتصد و سی فرسخ و نیم باشد و هر جا طول بلاد دیگر ذکر کنند عبارت از بعد آن موضع باشد از ساحل بحر محیط تا اقصی مغرب تا جزایر خالدات و هر جا عرض بلاد مذکور شود مراد دوری بقاع باشد از خط استوا و باید دانست که ابتداء خط استوا از مشرق اراضی چین است و بر جزایر جلبوت پس بر جنوبی بلاد چین و کنکت و از پس بر جزایر جاوه که آنرا ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و سیرره و وسط جزایر دیوه و شمال جزایر رند و معلقات بلاد زنجیان گذرد و بر شمال جبال قمر و جنوبی بلاد سودان مغرب بگذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و عقرب گذشت که بر شهر که بر خط استوا بود شب و روز انجا مساوی باشد و بر مدینه که در اقصی مغرب یا بر ساحل بحر محیط باجزایر خالدات بود آنرا طول نباشد و هر شهر که طول آن نود درجه باشد قبة الارض معموره بود و هر چه از نود کمتر و بیشتر قیاس مغرب نزدیکتر و پیشتر باشد بمشرق اقرب بود و الله ولی التوفیق الاقلیم الاول این اقلیم بر شمال منسوبست و حاد این بلاد اسود و الوان باشند و حد اول او نزدیک استوا از جانبیست که ساعات ان دوازده و نصفی باشد تقریبا و وسط اقلیم انجاست که روز دراز تر آن سیزده ساعت و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفیست تقریبا از جهة مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس در جنوب بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند بگذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن بگذرد و از انجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد حبشه بگذرد و از انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد هرطانیه بگذرد و تا بحر ستی سوذ و از شهرها و مواضعی که در این اقلیم افتاده هزار قلعه است از بلاد مهم و رنبده و حصن بغز و حصن الدمولة و شرحه و جبله و دمار و حلی و ظفار و سرین و بحران و عدن و صنعا و سعد و جوان و جرش و معارب که آنرا آسیا گویند و شام که عبارت از قصبه حمیر نوست و مرباط و صحار و قصبه عمان و اخر بلاد دهره و حلاقی و مانه و کوار و جبال قاهر دن و حکومت و جزیره قنبله و جزیره سواکن و جزیره دملک و جزیره سقوتره و جزیره الرانج و جزیره سراندیب و جزیره لاری و جزیره کله و جزیره صراح و مدینه خانه و کوکو و سقالة الریح ابوریحان سروقی گفته است که اکثر از اسوفازه نیز گویند و صدد و زیلع و مقدشو و علیات و مصلا و کرکی الکبری و درولة و مرموما و ناخره و حلا و صیبو و ستان و شرعزو و جاکجو و جنته و سمودین و بنواس و رامشیره و بندی زمین که بر ساحل است و از انجا بسراندیب روند مضاف و چنوبات سپار ذکر دیار نوبه و نقله نوبه دیار طویل عریض است بر کنار رود نیل افتاده و طول از امدت هشتاد و شبانه روز قطع توان کرد و آن بلاد در مساکن بصاری است و ایشان بازن حایض مجامعت میکنند هر چند این عمل در ملت ایشان مباح است و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم زبان بفصاحت بیان بمدح ایشان کشاده است حیث قال النبی علیه السلام من لم یکن له اخ فلیتخذ اخا من النوبه یعنی هر کرا که برادر نباشد باید که برادری از نوبه بگیرد و با یکی از اماثل آن عهد مواخات بندد و قال علیه التحیة والسلام خیر سبیکم من النوبه یعنی بهترین اسیران شما اهل نوبه اند و نوبه مشتمل بر موضعیست که ساکنان ان سرزمین پیوسته در زیر زمین بخانهایی که ساخته اند مقیم باشند و مطلقا بیرون نمی آیند و تجار به انجا میروند و سر انمیانند و مبایعه میان هردو فریق بدین جملت که ایشان متاع خود را در شب بیرون می اورند در محل معین مینهند و بازرگانان میدانند که ایشان بچه احتیاج دارند از انجا برده و بجاجتمه ایشان میگذارند از رضای ایشان بدان مقرون باشد انچه بازرگانان اورده باشند بگرفته ببرند و متاع خود را بحال اول میگذارند و الا متاع خود را برداشته و در ترازان موضع برند و تجار این معنی را دانسته چیزی بدان اضافت میکنند تا مجدی که آنرا مرضی شوند و قبله دار الملک نوبه است چه پادشاه در انجا مقیم باشد و ارباب انجا سیاهان صاحب جمال مقیم باشند و طعام ایشان شیر و بدورت و حرما و از اطراف بدانجا برند و کوشت شتر خورند و زراعت ندارند و در آنجا باران بسیار باشد و نقله بر شرقی نیل واقع است الاقلیم الثانی این اقلیم بشتری منسوبست و لون عامه بلاد میان سمره و سواد باشد حد اقلیم اول انجاست که درازترین روز ایشان سیزده ساعت و نصفی باشد و حد دوم انجاست که ارتفاع قطب بیست و چهار درجه و نصف و حد

وسی بود و تقریبا ابتداء این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد و پس بر شمال هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و سند و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و از آنجا بحر قلزم را قطع کند پس وسط بلاد برقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد دبرطانه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع این اقلیم مکه شریفه است و مدینه سکینه علی ساکنها الصلوة والتحیه و تیما و ینبع و خیبر و جده و بطن مره و طایف و فرع و فید و حجره و یمامه و لحسا و قطیف و آخر بحرین و قفط و قوص و اخمیم و اقصر و ارمنت و اسیوط و اسوان و اسنا و عذاب و نوبی و درعه و سجلماسه و دمشق و بسکره و بحیرم و مکران و مسرون و منصوره و سومنات و سهلواره و کنبایت و ماهوره و بلده برابمه و قنوج و بجود و جزیره اوال و جزیره کیش و بالمغرب قیس و جزیره لار و جزیره بنی کاوان و دبل و جهروم و منیون و فقرا و ملیاق و قریطاو ساسن و موسو الاقصی و ارمامل و لو برانی و قلعه کالنجر و کتوتیند و کواسر و کنکره و ترانه که بر ساحل است و تابی و بحوابه و اساس و بهوبسنی و چنین گفته اند که شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت عدد باشد و آنچه کوچک است بدو هزار رسد و هفده کوه عظیم دارد و در آنجا از انهار سی و دو باشد که عبور از انها بکشتی میسر گردد والله تعالی اعلم بحقایق الاشیاء **ذکر مکه شریفه زادها الله تعالی شرفا** مکه بمیم مفتوحه عبارت از شهریست و بکه بباء موحده منقوطه از تحت موضع بیت الحرام را گویند قال اهل اللغة اشتقاق من امتک الفصیل ما فی ضرع امه ای استقصت و استقصاء حتی لم یبق فیه شیئ من اللبن فانما سمیت مکه بهذا الاسم لقلة الماء قال المفضل بهذا الاسم لانها تمک الذنوب ای تذهب بها من قولهم تمک الفصیل وامتک ما فی ضرع امه اذا استقصه کله حاصل سخن اهل لغت آنست که شتر بچه در خوردن شیر و مکیدن آن مبالغه نماید چنانچه هیچ شیر در پستان مادرش نماند و چون از این معنی تعبیر کنند که امتک الفصیل ما فی ضرع امه و لفظ مکه از این کلمه اشتقاق کرده اند و آن موضع مکرم را بدان جهة که آب کم دارد موسوم گردانیده و محصل کلام مفضل آنست که چون مکه جرایم و آثام عباد را محو و زایل میسازد این بقعه شریف را مکه نام کرده اند چنانچه ممسک الذنوب مفید این معنی است و هم مفضل گوید که بکه با موضع بیت و ما حول آنرا از آن جهة که مردم در طواف مزاحم یکدیگر میشوند قال الجوهری فی صحاح و سمی بطن بکه ببکه لازدحام الناس فیه لانه من بکه ای زحمه انتهی کلام الجوهری و قد قالوا ایضا لانها تبک اعناق الجبابرة اذا احدثوا فیها و استحلوا حرمتها و مکه را ام القری نیز گفته اند بسبب آنکه زمین را از تحت او گسترانیده اند پس مکه اصل ارض باشد و از این جهة مکه را ام الارضین نیز گویند و قال ابن عمر رضی الله عنهما خلق البیت قبل الارض بالفی عام ثم دحیت الارض منه و کانت تسمی ایضا ام رحم لانها تصل الناس کلهم فی الحج فیجتمع بها اهل البلدان العرب کلهم فی واحد و الدار واحده و اللغة واحده والمصاهرات من قبل المعوله والخوء له منهم مردوده متسکه فاذا اجتمعوا بها تواصلوا و تعارفوا الذنوب و تذاکر فالارحام و ام کل شیئ خیاره و اصله الذی یتولد منه و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش الهی بر آب بود حق سبحانه و تعالی باد را فرمان داد تا خود را برروی آب زد آب در حرکت آمد بقدرت کامله سنگی بر روی آب ظاهر گشت بر مثال قبه و آن قبه از حرکت بازمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد و اول جبلی که در مکه آفریده شد ابوقبیس بوده و زمین را از تحت موضع بیت بگسترانیدند فلذلک گفته مکه ام القری و بباید دانست که بیت الله از جهة تربیع و انفراد آن کعبه نامیده اند و بنایی که آن مربع و منفرد باشد یعنی پیوسته بهیچ بنای دیگر نباشد در عرب آنرا کعبه گویند و مکه را پیش از ظهور اسلام همیشه هر طوایف که بوده اند معزز و مکرم میداشته اند و سکان آنجا از آنچه در خارج مکه میرسیده اند ایمن میزیسته اند و از فضایل مکه یکی آنست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه اهل مکه را گفته است در اوان که عتاب ابن اسید را والی آن ولایت میکردانید بزبان معجز بیان میگذرانید که قد استعملت علی اهل الله پس اهل مکه را اهل الله خوانند بجهة آنکه ساکنان آنجا همسایگان خداوند جل جلاله و دیگر از فضایل مکه آنست که باری سبحانه و تعالی در کتاب مجید سوگند بآن یاد کرده حیث قال عز و جل من قائل و هذا البلد الامین چه در این آیه واو از برای قسم است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که دابة الارض و خروج حبش که از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد فضایل مکه بسیار است و مناقب او بیشمار و این اوراق گنجایش بیش از این ندارد و همچنین خصایص کعبه معظمه لا تعد و لا تحصی است قال الله تبارک و تعالی ایات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان امنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و مفسران در این آیه فصول پرداخته اند بر بالای وی طیران نتوان کرد **ذکر مدینه طیبه** این شهر را در قدیم یثرب میگفته اند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنرا مدینه خواند نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت گرم است و آب روان در آن شهر نیز توان یافت بر شمال آن بلده کوه احد است و بر جنوبش جبل ثور و قضاء که در باب آن احادیث مشهوره واقع شده در آنجاست و همچنین بئر اریس در آن شهر باشد و آن چاهیست که انگشتری حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از دست امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه در آن چاه افتاده هر چند جستند نیافتند و مضجع حضرت رسالت در آن بلده است در خانه عایشه رضی الله عنها همانجا که وفاتش رسید و آن مقام نیز خوابگاه امیرالمومنین ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همانجاست که در وقت هجرت آنحضرت موضع مسجد زمینی ساده بود و حضرت آن مکان را بخرید و مسجد خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله عنه بر آن زیادتی فرمود و امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه نیز بر آن بیفزود و دیوارش از سنگ منقش برآورد و سقف آنرا از چوب ساج ساخت و ولید ابن عبد الملک ابن مروان عمارت دیگر بر آن منضم کرده و مهدی خلیفه عباسی آنرا وسیع گردانید و مامون خلیفه در زمان خلافت خویش متصدی احیاء این بقعه متبرکه گشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسان بمدینه فرستاد تا در جنوبی مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از آن در آن بلده حمام نبود و در فضیلت آن مسجد احادیث وارد شده است

شده است و کورستان بقیع در شرقی آن بلده طیبه واقع است و دران کورستان ابراهیم ولد رسول خدای تبارک و تعالی و امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه و امیرالمؤمنین حسن بن علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و امام جعفر الصادق و سپاری از صحابه رضی الله عنهم اجمعین مدفونند و اول کسی که از صحابه برسول صلی الله علیه و آله و سلم مدفون گشت سعد بن زراره بود و از کبار انصار است و احزا لسان سهل ابن عدیست و وفاتش در سنه اصدی و ستین هجری برحمت ایزدی پیوست الاقلیم الثالث خداوند این اقلیم مخصوص داناهای انجا اسمرالون باشند حد اول این اقلیم جامیست که روز دراز ترش سیزده ساعت و نصفی و بعضی بود و وسط انجا که روز دراز ترش یکپاره ده ساعت بود و حد دوم انجا که ارتفاع قطب سه درجه و ثلثان درجه باشد و ابتدا این اقلیم از حد مشرق از بلاد حسن بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و شمال بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد پس بر بلاد قندهار و وسط بلاد مکران و جهستان و وسط کرمان و فارس و بلاد عراق و جنوبی بلاد دکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قلزم و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد و مواضعی که این اقلیم بران استیلا دارد مدین است و آبله و شوبک و حجر و بهنسا و اهوهین و انصنا و مینه این جعب و قیوم و رشید مسف و حجله و دمیات و قلزم و اسیوم و تنیس و عین شمس و ملس و اسفی و سلاد فارس و مراکش و اعمات و تادلا و سیله و تخطینه و سطیله و باجه و سبیطله و تبرت و درقاده و قصصه و قابس و قیروان و سوسه و مهدیه و صفاقس و نوزر و طرطوره و طرابلس مغرب و عذابس و برقه و مدینه هرات و طلسا و جزیره و جزیره و باغا و قصاریه شام و اسوف و رمله و بیت حرون مقر خلیل و بیت المقدس و نابلس و عکا و ملسان و طبریه و صفت و صور و بیروت و صیدا و بیاس و صلت و عجلون و باعونه و سقیف و نیرون و همان و دکر باب و سنوک و ارغات و بصره و دمشق و مرج دمیت و حلبه و قادسیه و جیره و انبار و عکبرا و سرمن رای که بسامره مشهور است و بردان و صرصر و بغداد و مدائن و کلواذا و بابل و نعمانیه و جرجرایا و دقم اصلیح و نهرالملک و واسط و کوفه و بصره و بابله و عبادان و طیب و سوس و قرقوب و لستر و حنی و عسکر مکرم و صین مهدی و اهواز و نهر تیری و دورق و مهربان و ارجان و سیستر و خنابه و سیف البحر و جوره و کازرون و ابرقوه و نوبندجان و قوه و سیراف و شیراز و بیضا و کازرین و اصطخر و سروستان و نساوز و نهر ابان و حصین ابن عمار و دارابجرد و باقد و سکره انرا کواشیر گویند و حرفت و سیرجان و رزید و بم و مهرمزوج و خواش و زرنج و فوزه و غش و حسن الطاق و سروان و بست و فزدار و مسدوسان و سولیان و فهندار و لوهور و قیل بهادر و مصر و جلانا که عبارت از خانقوات و جزیره خارک و پیرو زکوه و غزه و کابل و ارمنه و نکنین و خاتون ستین و کنج و زابل و غزه و طوره و سیستان و کرد و بر ساور و مهند و سالکوت و قلعه راجکری و شطاکه جاهای شطوری از انجا آرند و جهرا دو کر بر ساحلست و بنهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه شهر است و بلاد کوچک قریب سیهزار و دوشش کوه عظیم و بیشه و دور و دز بزرگ و دره و انه. اعلم بحقیقت الحال ذکر اسکندریه است و از انجمله منسوب با اسکندر رومیست و از انجمله منسوب با اسکندر و او بر هیات. قلعه سطبح موضوعست و نهری بغایت زیبا افتاده و مردم انجا عرب نواز باشند و سوری از هجر بر کرو آکنیده اند و چهار دروازه یکی را باب رشید گویند دوم را باب السدره سیم را باب البحر و دروازه چهارم را نمیگشایند مگر در روز جمعه و در فضیلت آن احادیث روایت کرده اند که هوایش بحرارت مایل بود و آبش از رودنیل و قنوات باشد و اگر در اسکندریاب را دخیره کنند دو سه سال کذارند هیچگونه متغیر نگردد و از ان موضع امتعه و اقمشه باطراف عالم برند و قماش اسکندرانی شهرتی تمام دارد و اهالی آنرا شافعی مذهب باشند و قرب بآن شهر قلعه ایست بغایت مرتفع و الموضع بلیناس حکیم بفرمان اسکندر مبنی ساخت پسار بلند و آینه بقطر هفت گز دران مثبل نشانده و از بطلمیوس چنان پرداخته بود که هر کشتی که از قسطنطنیه برروی دریای فرنک که میان اسکندریه و ان بلده واقع است حرکت کردی در آینه پیدا آمدی و این آینه مآرمانی که عمرو بن عاص بر اسکندریه والی شد باقی بود و مردم فرنک بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان پهلو بر بستر استراحت نمی نهاد و غایت اهل فرنک جمیرا باسکندریه فرستادند و لباس زهد و تقوی خود را به خلق نمودند و چون ایشانرا در خاطر قبول پیدا مدارند دانستند که در پس آینه گنج عظیم نهاده است عمرو بن عاص با آنچه فطنت و فقیه شده و بطمع گنج فرمود تا آینه را از موضعش برگرفتند هرچند تفحص نمودند هیچ نیافتند و چون آینه موضع اصلی نصب کردند آن خاصیت را باطل یافتند و چون عمرو از حال متمردان استفسار فرمود بحقیقت پیوستند که ایشان گرنجیه اند و عمرو بن عاص دانست که انجماعت مکره و مزوره اند از کرد خود پشیمان شد و ندامت سود نداشت ذکر دمشق از بلاد شامست و از شهرهای قدیم و عوطه دمشق از اعدی جنان اربعه مفصلست و از متنزهات عالم و آنسه موضع دیگر گزارشعب دیوان فارس و نهر ابله بصره و سغد سمرقند و ن غوطه دمشق در نزاهت و لطافت و نخست ارم ابن زرع دران حدود باغی داشت و باغ ارم شهریست عظیم و در وا آنسه شداد عاد است و دران ناحیه ابد و موضع منوره بهشت دوزخ مرتب گردانیده و بهشت را ارم ذات العماد نام و قال عزمن قال ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و پیش تاریخ گفته اورا از گویند پدر ابراهیم خلیلست صلوات الله علیه احداث دمشق کرده و بعد از انکه خراب شده بود اسکندر رومی احیا و ان کرد و پادشاهان بنی امیه عمارات رفیع در انجا بنیاد کردند و هوایش بگرمی مایل باشد و اندک عفونتی دارد و آبش از ظرف بعلبک می اید گذر در سایه درختان جریان میابد و بدین سبب ناگوارنده و در بهار چنان عریض میشود که از انجا گذار بدشواری میسر میگردد و طول آن نهر بجده فرسخ باشد و در صحه الاقلیم مسطور است که طول غوطه دو مرحله بود و در عرض یک مرحله بود و در مسجد جامع دمشق جمعی از انبیا آسوده اند ولید ابن عبدالملک از عمارات ان مسجد غایت اجتهاد و مبالغه بجای اورده و دار الشفا و دار الضیافه نیز ساخته گویند که محصول بجمله ولایت شام را در اخراجات صرف کرده و در دمشق اصناف ثمار بتوان یافت همه خوب و مرغوب گوه قاسیون در طلب دمشق افتاده و بر شهر دمشق مشرف و مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرکه در نکوه ابنوه است و در انجا مغاره ایست که بزعم بعضی قابیل بدست هابیل احق او ده ماثر خون او هنوز با قیست و از مغاره الجوع خوانند بنابر انکه چهل پیغمبر در انجا از گرسنگی مرده اند ارباب مسالک الممالک گفته اند که میان انجا صد و بیست و شش فرسنگ مسافت است و

اعلم بحقایق الامور ذکر شیراز در مسالک بلاد اسلامیه انتظام دارد محمد ابن قاسم ابن عقیل اثر آنرا بنا کرده است و ابن حجاج یوسف ثقفی است و قریب به در آنجاست
شهر شهره راشته بنجاب سد کرده اند بلده وسیع فسیحت و منازل و مساکن آن نیز وسعت دارد موضع نزه توان یافت و آش نارنج و لیمو در بازار
پرند و اغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و ستین بهجری اتفاق افتاده و در زمان عضد الدوله که بهترین سلاطین دیالمه بود آن شهر چنان معمور شد که لشکر یازده در بلدان
محل اقامت ساخته بنا بر این عضد الدوله قصبه صاحت قریب لشهر سپاه خود را انجا متوطن کرد و از انجا فاخسرو گرد چهار تمام اصلی ان فاخسرو است و آن قصبه را عوام سوق
الامیر میگفتند و اکنون بار و خراست و شیراز را برج و بارو نبود صمصام الدوله دیلمی از خوف دشمنان سوری بگرد آن کشید و ملک شریف الدین محمود شاه اینجو تجدید برج و بارهٔ
او کرد و بر بالای دروازه بارهٔ بنا کرد و بر بالای هر برج جهة اقامت محافظان آجر خانها ساخت هوایش باعتدال مایل بود و اکثر اوقات روی بارش از زیاده خالی
نباشد و مردم انجا بعیش و عشرت و سیر راغب باشند و عرباء تجار باندک فرصتی مفلس شوند آب انجا از قنوات حاصل آید و بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله
حسن ابن بویه دیلمی احداث آن کرده است و آب کاریز مذکور را آب رکنابا دگویند و مردم انجا در ویش نهاد باشند و باندک چیزی قانع و مستولان انجا اکثر غریبند و
شهر شیراز مال در کمتر توان یافت و عدد من لیث صفاری مسجد عتیق دران شهر ساخته و آن مسجد هر کرا زر ولی خالی نبوده و نیست و در ان شهر مدرس و خوانق و ابواب
البر بسیار است و اکابر و ائمه در بلده فاخره مذکور پیش ازینها اشاره شد الاقلیم الرابع این اقلیم با مآب تعلق دارد و در وسط معموره عالم است و این اقلیم معدن انبیا
و اولیا و حکما و فضلا و ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت بوده و اکنون بعضی از طوایف مذکوره در این سرزمین موجود است و مردم این عصر خلقا و
خلقا و صورة و سیرة الا فاضل فزاده و بعد از سکنه این اقلیم خلقی که اینها زا می اکثر عقول و اکثر الیات و مشکل و حل مشکلات اقلیم سیم و پنجم اند و اکثر ساکنان اقالیم باقیه از خیر و فضیلت
عاطل باشند و اوایل مجوع ترک و صقالبه و غیرهم که در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند اکثر کاهی کس یکو طبع مهذب الاخلاق از انجا ظاهر شود نادر باشد و حد اول این اقلیم انجاست
که سایه مطوس بمیان روز بساعت و نصفی رسد و حد دوم میش انجا و هفتمش که ارتفاع قطب سی و شش درجه و سدسی بود و ابتداء این اقلیم از مشرق شمال بلاد چین بود پس بر
بلاد تبت بگذرد و بر بلاد خرخز و حطا و چین و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و بلاد کرمان
و فارس بلاد خوزستان بگذرد پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال بلاد اسکندریه و مصر و بلاد شام بگذرد و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیره قبرس و سقلیه و بلاد بابلق
و بلاد افرنج و طنجه بگذرد و بساحل بحر منتهی شود و از جمله بلاد و مواضع این اقلیم ترمذ است از دیار شام و بسنه و مصر و عبد الکریم و طنجه و طلسان و مجارو بوته و قصر احمد و جزیر حطا و سیلسه و قرطبه
و مالقه و غرناطه و مریه و ملیه و جزیره باب و جزیره سلا و سبته و مدینا و قاعده جزیره صقالبه و سبته مدینه من صقلیه و جزیره رودس و جزیره قبرس و طرطوس و ایاس و اذنه و مصیصه و سرت
و قلعه دنه و عین زربه و طرابلس و سواحل حمص و مرقب و بعلبک و علقه و حرقه و حیله و سکندریه و سرقد کار و سیس و الارقیه و صهیون و انطاکیه و لعراس و خارم و حصن الاکراد و بارین و
حمص و در لساک و حصن بزینه و سفرد و مرعش و قامیه و سزر و کفرتاب و ملیه و کرکر و بستان و معره و سزرین و شیزر من بزای و رو بدان و سیساط و قنسرین و حلب و تاب و بزاعا و حصن منصور
و عین تاب و قلعة الروم و سروج و مالس و منبج و رصافه و سروج و رها و قلعه جعبر و حران و شمشاط و رها که معروف به بیضاست و قالیقلا و راس عین و ماردین و میافارقین و رحبه و طبناح و خصین کیفا
و قرقیسیا و دارا و حیرت و ماکسین و بسین و الیه و جزیره بن عمر و سنجار و تل اعفر و کفرتوثا و بلد و حصره و موصل و الحدیثه حلی الفراة و رقوقا و امد و خانه و الحدیثه علی الدجله و حوانیج و سعرت
و سن و کفرت و دسکره و جلولا و خانقین و حلوان و ولی و الطالیا و مدلیس و ارجیس و سطان و سلماس و خوی و ارمیه و دویل و مراغه و اوجان و دوین و وارویل و میانه و مرند تبریز و قراجه
و برزند و ارمل و شهرزور و قصر شیرین و حصیره و قرمیسین و هوکر مانشاهان و سروان و دینور جان و سرخس و قوشیج و هراة و باذغیس و مالین و غشور و مروالرود و مرو و شاهجان ای روح الملک فرخ
و رمذانقان و طالقان خراسان و رزم و فاریاب و بلخ و بلاور دو شهرستان و استراباد و اذاب و کرکوه و بامیان و سیخان و اسکنکذ و لوایح و لون و طالقان جرم و بدخشان و زیر
و اسجو و ترمذ و جوش و شومان و خان بالق و امیه و طوس و باورد و نسا و مشهد و میشابور و سبزوار و اسفراین و قهستان و قومس و دیلم و قم و همدان و قزوین و منهاو مدو و همو ذ و ماهر
و شهرزور و خان دساوه و الموت و غرجستان و غزر و جبال قشمر و منوی و اوشتان و لکوبت که بر ساحل افتاده است و سالوس و رومان و ماطر و یکو و کالف و قباذیان و دربن
اقلیم و میت و پانزده شهر عظیم است و چهار هزار شهر کوچک و پست و پنج کوه بزرگست و دو هزار عظیم باشد صفت بعضی ازین من اللباب بحسب الامکان و المشاة من فوق و کون الباء
الموحده و کسر الراء المهمله و سکون الیاء اخر الحروف و فی اخرها زاء معجمة و الفاء تفتیها تو یرزا مشاهیر بلاد آذربایجان است و عمارات یکو دارد و بنیده خواتون حرم هرون الرشید
از انجا بوده است و در زمان خلافت متوکل عباسی زلزله خراب شده و مسار الیه تجدید آن امر فرموده و بار دیگر در رابع عشر شهر صفر در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه هم بزلزله مهدم گشت
آورده اند که ابو طاهر بن هرمز شیرازی طالع وقت را در وقت در تبریز بود حکم کرد که هشت آفت عظیم از زلزله و سیلاب خانمان این موضع را سیار باب فرمان فرمود تا مردم از شهر بیرون روند بعضی انقیاد
حکم کرده و بعضی تعلل و ورزیده ناگاه آن شب زلزله عظیم واقع شده و پیش از چهل هزار کس در زیر خاک مانده و اکثر که قبل قایم خلیفه بود و بالیت تبریز قیام مینمود و مقصدی عمارت نگشت و ابو طاهر
منجم طالع وقت برج عقرب اختیار کرده تا استادان چابک دست بدان طالع عمارت انداخته و منجم مذکور گفته است که دیگر تبریز از زلزله خراب نگردد و از انوقت الی غایت که سنه تسعمائه هجریست
اگرچه زلزله دیگر موجود است اما مهدم کلی مبانی شهر راه نیافته است زیرا که کاریز سیار در انجا احداث کرده اند و مناقذ زمین کشاده شده است و بخارات اندر مخمد میگردد و کمتر وقت
خروج میتواند کرد که آید و کاریز خراب گردد و در عهد سلاطین چنگیز خانی فنسه ولا الملک گشت و چندان عمارت پیدا مد که ضعف عمارت قدیم شد و غازان خان در ایام سلطنت خویش فرمود که بر کرد شهر

شهرونی کشند چنانکه باحات وقری جمعی رسیان که قرب بآن واقعند داخل آن جمعیت فرموده بودند باز مسدود کشته اما بواسطهٔ حلت خان ازین جا کدان ناتمام ماند و غازان در انجا عمارتی عظیم چهت مضجع خود ساخته و دستور مرحوم خواجه رشیدالدین طبیب طاب ثراه نیز موضع لبنان کوه بارودی غازانیه موضعیست پر داخته است که ازاراضی سعیدیه گویند که پرسش صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد فاضل انتهایت شباهت افزوده و خواجه تاج الدین علیشاه جلالی که در دولت وزمان جهاد چیکر خانی در ایران بغیر از وزیر کسی شربت شهادت نچشیده و با خواجه رشید در وزارت شرکت داشت در بیرون مسجد جامعی در غایت تکلف و تزئین ساخت چنانچه ذرسیح دیار سعدی دیان جنوبی نشان مذهبه شهر تبریز باغات فراوان بسیار دارد اگر میوه در انجا خوب میشود و در تفاوتش در غایت خوبی بحصول میرسد و هوایش بسوی مایل دانش گوارنده بوده و در ولایت کاریز بسیار است و مردم انجا ارغنی و فقیر خالی از کسب نباشند و پیشتر اهل بازار افیون خورند و در اوایل بهار اکراسب تازی بیشتر ازین کشند و شام دهند و سخنان درشت گویند و بعد از پیشین اگر پالان بر پشت ایشان نهند صد کونه تواضع و ملق نمایند و تبریزیان سفید چهره و صاحب نخوت و باکبر باشند و اشتراز الفت و محبت ست شمرده اند چنانکه یکی از فضلا گوید رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست * متولد هر جهان و تبریزی پوست * از انکه بدوستی نیابی صادق * کز پوست برون نیست که تبریزی پوست و مولانا بهاء الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی تبریزی نکو هر چه از انجاست نکو * متولد چند از تو ایرا پوست * بالطبع مخالفان موافق نشوند * هرگز نشود فرشته یاد یوان دوست و در آولایت مقابر اکابر و اشراف بسیار است و انوری و طیبه فارابی در اندیار آسوده اند و اللهٔ اعلم **ذکر اردبیل** این بقعت که مسکن زنده الاصفیا و قدوة الاولیاء شیخ صفی الحق والحقیقة والدین اولاد کرم اوست نزاد انحضرت بلاد بهترین عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدمست و اردبیل بعد و بست ماه و الطافت هوا موصوف و بکثرت اشجار میوه دار و بوفور انهار و حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست تخمیناً پنج ذرع در دست من باشد و در نهایت صلابت بمثابه که آهن بران تاثیر نمیکند و هر کاه که اهل اردبیل باران خواهند آن سنگ را بآب میشویند و شهر ما شد باران آید و چون آن سنگ را بمقام خود برند باران متکین یابد و الحال اردبیل در کمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشرف طوایف انسان و دران مشاهد عطر ساوه مراقد جنت آساینده الاصفیا و صفیه الائمه مزارش پیوسته خوان احسان کسترده و همواره مسند آن عتبه کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده بیت و در ضیافت خانه خوان نوالش مع مشیت درکشاده است و صلا در داده خوان انداخته صفت شهر ساوه از مشاهیر بلاد عراق و شهر عجم است و نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم آنجا کرد شمالش از آب عذوبت بالاتمال و هوا و فضای روح افزایش در کمال لطافت اعتدال استین مرست و سکر خزای آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی و آن بلده فاخره را بهین شرف نسب که مولد صاحب دولتیست که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسانرا بعد از انکه صفت وادی غیر ذی زرع در عه کرفته بود در حضرت و نضارت رشک بکلخانه چین و غیرت ساحت برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بقویم و عالم دین متین راستش قوام ملت خیر البنین پرداخته از اماطت طبع نقادش عمام اماطن مناظر خضرا و در سلکت انتظام منظر زیبا امر امن مه پر اجابت پذیرش امور مساعدان مصاعد رعیت پروری بوجه مرد مستقیم نظم مشتری مهل دور چین تراود بر دیوانیک پیوداند ماه عالم نورد در شب تاره رای تو مشرق ضیا داند یعنی اصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستکاه کریم الدنیا والدین ملاذ الفقراء والمساکین مهبت جیب الفضل آنعالی مقامی که دولتش داد عالم را نظامی و همت مآرب صفاته و ساعت ثبت میامن رافته و چون فاتحه و خاتمه مجلدات ملائمه ذکر اما حمیده و اطوار پسندیده این صاحب حشمت و فضیلت پر تو محلی است دراین محل زیاده ازین در تحریر مدح و ستایش اقدام نمی نماید و ابواب عزاب کویترا که در حدود ساوه است میکشاید و در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی این بلده کویست که چون یکپر تراب بالا رود ایوانی بزرک که کجایش هزار کس داشته باشد بنظر در آید و معمل بان کذارند چهار سنک مثبت پیشانی زمان بیرون آمده و از سراب ترشح نماید و از چهار رم دیکر اصلا ظاهر نمیکردد و متوطنان آنجا میکویند که از مدت سابقه ازان یک نیزاب بیرون می آمده کاهی از انکمیده آب این خشک شده در دیوار انجی سوراخیست که بعضی از نجوه ان کشاده است و بعضی تنک و زهر اهل ساوه است که هر فرزند که رشید باشد دران منفذ در تواند رفت و کراه را رشد می نماید و انجا مجال و حول یاشد ذکر قزوین در مسالک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مولف عجایب البلدان و صاحب تاریخ کزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر اخبار زن محمد شان فضیلت اثر بعجت نپیوسته و دران بلده باغات و بساتین موفور هست و مردم انجا بصفات لیسان مشهور ند کویند که یهود در خارج قزوین مقبره علیحده دارند و چون وبا سبب شود انجا بزنند و در جانب چپ و راست آن موضع کرد اند از ان الم نجات یابند ذکر قلعهٔ شهریزد کوهست در میان ساوه و کاشان و بلعت و در ایام سابقه دران بلده طلسمی ساخته اند که مردم انجا را از مار و کژدم ضرری نرسد و دران ناحیه بویست که از بسیاری مار و کژدم معهود بران ممکن نیست و در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک ان وادیست که در انجا بوز بسیار باشد نهاوند نهاوند شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان انست که ان بلده از بناهای نوح است نامش در اصل نهاد بوده بکثرت استعمال نهاوند آورده اند کویند نهاوند سنکیست عظیم هر کسرا خاطری مایل مرضی باشد و خواهد که از صورت احوال وقوف یابد نزدیک ان استکشاف احوال اکس کمنه و شب انجا بخواب رود البته سر انجام مهمش انجناب مینماید و بیمنی تکلف نکند صفت همدان شهریست عظیم الشان و رفیع البنیان آبی خوب و هوایی مرغوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده و انکیزه و اریزف می افتاده بسلیمان مرصعه جنی را کفت حیله سازکه مشت بردوت و کرمت بارند درین سر زمین کمتر شود همدم چنی بشری سنکی ساخته شدت سرما و بسیاری برف ازهمدان مرتفع شده و بعضی فضلا را عقیده انکه طلسم مذکور را عمال بلیناس حکیم است شهر برجرد

شهر برو جه نزدیک بهدانست و نزدیکان آن بلده تاکیست که سالی انگور آورد و سال دیگر میوه هیچ آورد و که در بزرگی مانند جوزیست و مشهور چنانست که در انشهر و نزدیکان قلیل الوقوع باشد میوه‌ی برشرقی دجله بغداد است و نزدیک موصل و صاحب تحفة الغرائب گوید که در میوه‌ی طاحونه ایست که تمامی آلات و ادوات او از سنگست و چون آسیابان مواعید که آسیا را گردش بار ایستد بر بان آورد گردش بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هرگاه آسیابان از شغلی که داشته باشد فراغت یابد گوید که از بهر خود فارغ گشتم بانا آسیا درحرکت آید صفت بغداد بصیغه صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست بعضی دیگر از فضلان مسالک ممالک انخطه را از اقلیم ثالث شمرده‌اند چنانچه در محله دوم مرقوم خامه جسته رقم گشته بغداد اورا ابوجعفر منصور دولتی بنا نموده و مبلغ نهصد هزار دینار در عمارت آن بلده صرف نموده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرد طالع وقت را برج قوس نهاده و بعرض منصور رسانید که اینطالع دلیلست بر وقوع دو نوع عمارت و طولی بقا و اجتماع خلایق در این شهر دامین بودن متوطنان اینجایی از تعرض اعداو بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز نوبت خلفا در این شهر اتفاق نیفتد و فی الواقع اکثر این انحکام موافق تقدیر افتاده و زیاده بر پانصد سال والله اعلم بغداد مرجع خلایق افاق بوده اگر خلفا در غیر انشهر این عالم رفته منصور در میمون و مهدی در ماسبندان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس دامین در سارید که موضعیست در شرقی بغداد و معتصم و واثق و متوکل و منتصر در سامره و بر این قیاس نقل است که در بغداد بر کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز در هر جا که اینجا شوند دیان پاکیزه بنیاد و چون وجه تسمیه و حالات بغداد در ضمن حکایات بوضوح می پیوندد و در اینمقام طریق اختصار مسلوک میدارد سامره در قدیم شهری عظیم بوده و آن سرزمین بخوبی آب و هوا بهترین بلاد عراق عرب است و از پنجه شیرین رای مجوانمذد در اوایل دولت آل عباس بخرابی پیغام انصاف داشت و چون نوبت خلافت بمعتصم عباسی رسید غلامان ترک بسیار خرید و مردم و ادا السلام از حرکت ایشان در زحمت بودند بنابراین خواست که مقر خلافت موضع دیگر باشد بعد از استشاره و استخاره قرعه اختیار بر اسحاق سامره افتاد لاجرم بعمارت انشهر خراب امر فرموده بعد از اتمام و ادا الملک خلعت شد و بمرتبه معمور گشت که عمارت آن بهجت فرسنگ رسید و معتصم فرمان داد تا بتوبره اسباب خاک آورده و از ان خاک تلی وسیع و رفیع ساخته و نفر موده مشار الیه قصری بلند بتکلف بر بالای تل ترتیب داد مذ و چنین بگجر المعتصم باللّه محمد ابن هرون الرشید در سامره مسجد جامعی در غایت وسعت دارتفاع ساخته و در میان مسجد ظرفی سنگین که دور شش میت و سه گز و ارتفاعش هفت گز و شش یم گز بنهاد و در جنب ان مسجد منارهی برآورد ند بطول صد و هفتاد گز بمهیاتی که تمر عروجش از بیرون بوده و در حکایات ذات ثقات وارد شده است که پیش ازان باقی و نگارنده بآن از تمکن قوه بتحریر فعل آورده باشد و چون جعفر که متوکل عباسی تازه بر سریر خلافت بنشست در زیادتی تغییر سامره مبالغه فرموده کوشکی عالی در انجا با تمام رسانید چنانچه در دیار عرب و عجم بنایی از ان عظیمتر نبوده کوشک مذکور را جعفریه نام نهاد اما شامت انکه مقبره امیرالمومنین حسین بن علی رضی الله عنهما خراب ساخت و مردم را از زیارتان موضع متبرک منع کرد و بعد از قتل او ان قصر را بشکافته و از عمارتش نشانی نگذاشته و اکنون سامره خرابست و محض عمارتی دران موجود و صفت بلنسیا بور شهری قدیم بوده از ان اقلیم است بلاد خراسان شمارند و مفاخرت بلنسیا بور کتابیست مشتمل بر تفصیل احوال ان بلده فاخره و در میان ارباب تواریخ مشهور اما غایت بنظر قاصر نرسیده که حکایتی از ان نسخه تواند نقل کرد و در بعضی فسخ دیگر مسطور است که نخست شهر بلنسیا بور را طهمورث دیوبند احداث فرموده و بعد از چندگاه خرابی تمام بدان موضع راه یافت و در زمان حکومت اردشیر بابکان بسرپرستی شاپور تجدید عمارت آن امر فرمود شاپور ذوالاکتاف که از ملوک عجم بزیادتی تمکن و شوکت و عبید خدم امتیاز داشت در افزودن عمارت آن بلده سعی و مبالغه بسیار نموده و در زمان ارتفاع اعلام اسلام عمرو بن لیث صفار بلنسیا بور را دارالملک ساخت و در سنه خمس و ستمائة انشهر بزلزله خراب شده و در حوالی انشهر شده دیگری ساخته شد و در سنه تسع و سبعین و ستمائة مبانی این بلده نیز بنا بر وقوع زلزله اندام پذیرفت و بار دیگر بگوشه دیگر آبینه و مقصوره و کاخ بنیاد نهاد ند علما و فضلا و ارباب زهد و تقوی اکثر من ان بحصی از بلده فاخره بلنسیا بور پیدا آمده اند و مزارات اولیا و اتقیا و اصحاب درس و فتوی در انجا بسیار اند در ایام طغو تیمور خان و فرستادن اولوی را بایران بسبا و چنان معمور بود که سعید عراده منجنیق بر برج ان بوقت محاصره نصب کرده بود ند که سنگ آب از کوهی بلند که در دو فرسخی شهر واقع است می آمد و بران آب آسیابی ساخته بود ند که بمقدار سه رو جوال دوختن یک خروار آرد میکرد در بلده فاخره بلنسیا بور در خاطر داشت چنین گفته اند که چندان کاریز است که محاسب وهم از شمار آن عاجز می آید منقولست که از ارابان فرمان واعیان گفته اند که شهر بلنسیا بور بغایت پسندیده و خوب بلیود اگر مردم انجا انجا که بر بالای زمین اند در زیر زمین مقام داشتندی و ابنای نوات انکه در زیر زمین جاریست بر بالای زمین روان بودی ذکر بادغیس هرات موضعیست بغایت فسیح عریض مشتمل بر اب و اوان و مزارع بی پایان صحرانشینان در انجا بسیار باشند و قوات مرغوب دارد ارتفاع آن در غایت نیکوئی حاصل اید هویش بر بروت قابل باشد قلعه نوتر با فلک همبر است و با ملک همبر از دران حدود است و ساکنان انعرصه را کوسفند و شتر بسیار است و در آمد یار پشته ایست که چند فرسنگ طول ان باشد محتوی بود درختان پسته و خلایق از انجا پسته بر اطراف برند و سیزم پسته را نیز نهبات و قصبات و قری نقل کنند که بدان در زمان پسته تجمعی بر پسته آورد ن بیادغیس میرفتند از بعضی ازان میان پسته یکبار بمه دی بردی گرگ همان شب حراوار احمر دی والاشام بازگشتی آورده اند که سلطان محمود سبکتکین در نواحی بادغیس بشکار مشغول بود از لشکر جدا افتاده و به کنک دیوی بوثاق پیرزالی رسید که پسر هیزم کشی داشت چون اسبش از مقاربازماند همانجا فرود آمد تا لحظه بپاسا یه پیرزال با پسر گفت خواهم بر سری که داری بکشی تا مدان این مهمان عزیز را ضیافت کنیم پسر بموجب فرموده مادر عمل نمود و پیرزال آمی نخچه تمیش سلطان آورده و در محل قبول افتاده و بعد از زمانی

امّا دو بعد از زمانی جمعی از بندگان که در شکارگاه همراه بودند رسیدند و سلطان در وقت سواری با پسر زال گفت که من حالم این ممالک باید که پسر خود را بغرستی پدر گفت بدرگاه آوردی تا بر او رضیافت و تو عاطفت پادشاهانه بجای آریم این بگفت و پای در رکاب سعادت آورده روان شد و چون در لشکرگاه فرود آمد با نواب و حجاب گفت که پسری بدین شکل و شمایل اگر بدرگاه آید او را پیش من آرید و روز دیگر عجوزه پسر را بخدمت سلطان فرستاد و ملازمان رسیده سلطنت او را دیده گفت لحظه صبر کن که سلطان باده او دنیاز رفع حاجات بدرگاه ملک کارساز اشتغال دارد چون از این کار فارغ گردد ما را بنظر کیمیا اثر او رسانیم پسر با خود گفت پادشاه بدین اهبت و حشمت و قوت و مکنت در تحصیل مراد و مرام خویش التجا بجای دیگر دارد همان بهتر که من قطع طمع از محاوق سازم و در اجابت ملتمس خود دست دعا بجانب آسمان برآرم و روی امید بساحت بارگاه حضرت عزت جلّ جلاله آرم و این پیشه بر خاطرش استیلا یافته بر فور بازگشت و با مادر کیفیت واقعه را تقریر کرد و پیشه میزم کمیر ابر داشت و روی بصحرا نهاد و در حین کندن خار پرنیان وی بر سکی آمد بعد از جد و جهد بسیار سنگ را از موضعش دور افکند ناگاه گنجی بنظر پسر آمد فی الحال مراجعت نموده کیفیت یافتن گنج با مادر خود تقریر کرد و مادرش گفت تو پیش سلطان باید رفت و صرفه حال با نمود پسر بموجب فرمان مادر بدربار دوی پادشاه زمانه رسید و چون بوسیله مقربان شرف پابوس دریافت فرموده که چشم ما بر تو افتاد بود و چرا بدین آمدی پسر احوال گذشته را از اوّل تا اخر بعرض سایند سلطان درگریه شد بعد از وقت بسیار استمالت کرد و تا آمنا آن گنجها را بدو سپرد و بدستش فرمود تا هر چه احتیاج باز نمانند الا اقلیم الحکماء صاحب این اقلیم بزهره است و حدّ اولش انجا بود که نهار اطولش چهارده ساعت و نصفی و لیلی باشد و وسط انجا که در از ترین روزش بپانزده ساعت رسد و حد دوم انجا است که انقطاع طلب چهل و یک درجه و ربعی بود و اهلون ساکنان این اقلیم سفید بود و از جانب مشرق امتداد یافته بوسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد و از انجا چون انقطع کند و بر شمال بلاد خراسان و جستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط بلاد ارمنیه و بلاد روم و جزیره یونان گذرد پس بر جنوبی هیکل الزهره و وسط بلاد اندلس گذشته بجزایر قبانوس منتهی شود و از بلاد موضع این اقلیم اگرچه و عمریه و قوسه واق سیرا و سیلوس و بوقات و قیصریه و ارض الروم و ارزنجان و سوس و اطاط و نسوی و سکور و تفلیس و شهر الان و پیلقان و کجوه و سلطانیه و سرمقام و لقالیه جرقان و جرجانیه خوارزم و اریکخ الکبری و کات و مجشری و هزار اسب و درعان و بخارا و طواس و کرمسیه و توسیه و نخشب و بعضی از اسخرخ سمرقند و کتانه و اسخرخی و زامین و شاش و تسکث و اطلاق و استروشنه و سامات و بناکت و اسپانکت و حواقند و سکت و احسکث و کابیان و فرغانه و قباديان و صغانیان و حصین و لنبرویه و ماقد و بنه و بسکنین شهر و رویین و زور و این اقلیم دویست و پانزده شهر بزرگ و هزار و هفتصد شهر خرد و سی کوه عظیم و سی رود سعد اداره است سمرقند از مشاهیر بلاد و ماوراء النهر است و در الملک آمد بار بر جنوبی سعد اداره است و وسیع و عریض است و نفس شهر او ان باشد و میوه فراوان و باغستانها بسیار و رود بهی جنوبی انجا باطراف و اکثر اوقات نزع خصومات در انجا ارزان بود و مجمع اهل فضل و معدن اهل علم است از شخص صاحب قاله السماع امّا که در زمان سعید میرزا الغبیک کورکان تغمّده الله بغفرانه کان پادشاه در جمیع علوم شروع داشت و در علم ریاضی متجرد بود و حاکم و فرمانفرمای ولایت ماوراء النهر و از غایت استغنا احتیاج باطناب دراوصاف ندارد و چند گاه در سمرقند بودم و در عیدی از اعیاد جناب سلطنت مآب هشتاد کس را از علما و فضلاء الناس را فرمود جناب مولانا محمد اردستانی که اعجوبه روزگار بود و از احوال گذشته دا آینده خبر میداد و در زمره ملازمان عتبه سلطنت انتظام داشت محرر این کلمات از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین قوشچی شنیده که گفت روزی در خلوتی من و مولانا محمد اردستانی پیش میرزا الغبیک بودیم حضرت میرزا اطلاق سید بیمیرزا الغبیک از اطلاق داد و همچنین از مولانا علاء الدین علی نیز استماع افتاد که نوبتی میرزا الغبیک ایلچیان بجانبی فرستاده بود و ایشان در بر مراجعت میکردند از حضرت با مولانا گفت که ممکن ضمیر است کز احوال فرستادگان بشمه برای او نور مکشف گردد مشار الیه بعد از سیع طالع سعید با دل بعرض سایند که ایلچیان در فلان وقت می ایند و خان جغتای چندین شقاوت منجوب ایشان کرده است و عدد زنده و رنگ مردگان چنین و لون زندگان چنین و چنین و در همان حین که گفته شود ایلچیان را از نزدیکی که تقریر کرده بودند رسانیدند و همچنین نگارنده این سطور از امیر عبد الباری استماع نموده که گفت چون مرض طاعون در سمرقند شیوع یافت مردم انجا عزیمت اطراف نمودند من نیز با خویشان و تابعان مهاجرت وطن اختیار کرده روان شدیم در راه مرا با مولانا محمد اردستانی اتفاق ملاقات افتاد خدمتش با من گفت از وبا میگریزی گفتم آری فرمود که از مردم تو هیچ غربا بعلت طاعون هلاک میشوند و از هیچ اسیبی نمیرسد و انچه فرموده بود بی زیاده و نقصان و این حوقل گوید که نوبتی بسمرقند رسیدم و بر بابی از ابواب که کس گفتند صفحه از حدید دیدم و در آن صفحه چند کلمه منقوش بود و اهل سمرقند گمان داشتند که آن کلمات از اهل حمیر نگاه داشته اند و بانی آن باب تبع ملک یمن است و بعضی گویند که در آن مدت سمرقند ساکن بودم فقره روی نموده و آن باب را باحراق معدوم ساخته و بعضی از کتب مسطور است که در قدیم بر عرصه سمرقند قلعه بوده و آن عرصه دیواری مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده و نقلست بر دو ایام اسهندام پذیرفت و بعضی از ابنیه او باقی ماند و بوقت آنکه پهلوان جهان کرشاسف بدانجا رسید بعضی از بناهای باقی مانده قلعه را بنا بر زلزله که روی نموده و بخی ظاهر گردید کرشاسف ازان گنج تجدید عمارت قلعه مذکوره کرد و چون مدتی بران بگذشت باز خراب گشت و کشتاسب بن لهراسب بار دیگر آمد یاره و ترکستان را تمام تسخیر داد و اسکندر رومی در آنجا رسید و بنزدیک بناهای دور عهد ملوک طوایف سمرقندی که از تبع یمنی بواسطه عداوتی که با اهل دیار مذکور را فتاد ش انشهر را خراب کرد اند چنانکه از عمارات اثری نگذاشت و مردم او سمرقند خود را اعلی

این لفظ معرب ساخته سمرقند گفتند مردم انجا حنفی مذهب باشند و قبر امام عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری صاحب صحیح انجاست و قاسم بن عباس رضی الله عنهما در سمرقند فوت شد و در نواحی آن

شهری واقع شده که انرا دشت قطوان گویند که در قیامت از انجا هفتاد هزار شهید برخیزند و هر شهیدی از ایشان هفتاد هزار کس از اهل عشیرت خود شفاعت کند و چون آن عرصه محل و

کافرستان بود حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه میبود تا سلطان سنجر سلجوقی را با کفار قراختای در ان موضع محاربه دست داد خلقی کثیر و جمی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و

در زمان او نیز بسیاری از مسلمانان شهید شدند معنی این حدیث بر همکنان روشن گشت صدق الله وصدق رسول **ذکر بخارا** در ظاهر ان شهر باغ و بستان فراوان است و رستاق

معمور دارد و در ولایت ماوراء النهر هیچ شهری نیست مثل بخارا که مردم انجا بعمارت قری قیام نمایند و در زمان سابق سوری برگرد بخارا و قری و مزارع ان کشیده بودند که قطران دوازده فرسخ بود در

میوه و غله ارزان باشد و در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بود و از ان سرزمین فقها و مجتهدان زیاده از حیز عد و احصی پدید امده اند و در هر چند گاهی مردم محلات انجا سوجی با یکدیگر در

مقام جنگ و معارضه می ایند و بسنگ فلاخن سر و روی هم را خون الوده میسازند و انچه کشت را موجب انتخار و مباهات میدانند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا **ذکر قونیه** شهری است

و قلیج ارسلان در انجا قلعه از سنگ تراشیده و در ان قلعه ایوانی عظیم بجهت اقامت برافراخت و چون اندک خرابی بباروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی فرمود تا از عمق خندق

باروی براوردند از سنگ تراشیده بارتفاع سی گز و دوران بارو زیاده از هزار کام است امرا و ارکان دولت سلطان در انجا عمارتی بس بلند ساختند و قونیه دوازده دروازه دارد و بر

هر دروازه کوشکیست و هوایش باعتدال مایل باشد و ارتفاعش بغایت نیکو حاصل شود باغ و بوستان دران سرزمین فراوان باشد و انگور و زردالویش در غایت جودت و شیرینی و مولانا

جلال الدین رومی قدس سره که از محققان عالم بود عرفان میان ذارد آسوده است و مزارع و بساتین قونیه که بجانب کوه واقع شده تا اکنون معمور مانده است و انچه بطرف صحرا بوده خرابی بدان

راه یافته است و اثری ازان باقی نمانده **ذکر خوارزم** اسم ولایتیست و دار الملک آن از ابتدا گرگانج بوده که بخوارزم اشتهار یافته و توابع و مضافات بسیار دارد و از انجا گرگانج صغری است

که از اجر جانیه خوانند و بگر کانست که در زمان سابق بغایت معمور بود و دیگر زمخشر است و ابو القاسم محمود که مولف کشافست از انجا بوده و دیگر از اعمال مشهوره خوارزم هزاراسب است و دیگر

درخان خیوق که مقابر قدوة الاولیاء والاتقیاء شیخ نجم الدین کبری است قدس سره در ایام دولت اتسز خوارزمشاه این ولایت آبادانی بود و در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه معموری رسید چون چنگیز

خان بقصد مشار الیه لشکر کشید سپاه بیکران با دو پسر خود بخوارزم فرستاد ایشان بعد از جد و جهد فراوان آن بلده را فتح کردند و قتل با فراط واقعه صاحب تاریخ جهانگشا علاء الدین عطا ملک

جوینی در ذکر فتح مرو گفته است که چون لشکر تاتار بر آن موضع استیلا یافتند بر کشتن حکم نفاذ یافت و سید عز الدین نسابه با جمعی از نویسندگان سیزده شبانروز بشمار کشتگان مرو مشغول بودند و مقتولان

که در اسواق و کوچها و بیوت و رای کنجها و مغولها و ساتیق که بنظر ایشان در آمد زیاده از هزار هزار و سیصد هزار کس بوده و در ذکر خوارزم گفته است که عدد کشتگان اندیار را مصدق نداشتم از انچه بعید نمود اما

در تاریخ دیده که لشکر تاتار که خوارزم را بگرفتند زیاده بر دویست هزار بودند هر نفری از ایشان بیست و چهار کس رسیده بود و بقتل آورده اند و در همان نسخه بنظر حقیر

امده است که چون سپاه چنگیز خان از قتل جان فارغ گشتند سوار از میدان جمع کردند و همه را برهنه و عریان ساخته گفتند که با یکدیگر جنگ مشت کنند و ان جماعت از صباح تا وقت استوا بدین امر

اشتغال نمودند بعد از ان کفره فجره مجموع را بقتل رسانیدند و حضرت قدوة الاولیاء العظام شیخ نجم الدین کبری قدس سره در واقعه خوارزم شهادت یافت و در این تاریخ که سنه تسعمائه هجری است یک محله

از محلات خوارزم باقیست والله اعلم **ذکر روم** ملکیست در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار است در یکی از ان بنظر رسیده که در روم حصنی است

در غایت متانت و دران حصار خانه و صورت ابیض بر دیوار ان کشیده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بود مقفل و هیچکس از قیاصره در ان را

نگشودی بلکه قفلی دیگر بران زدندی تا بیست و چهار قفل بر در آن خانه آمد چون نوبت حکومت باخر ملوک رسید او را دغدغه شد که قفلها را بگشاید و حقیقت حال آن خانه را معلوم نماید هر چند ساعی فقها

و علما و فضلا او را ازان حرکت اوراء امع آمد بجایی نرسید و چون در آن خانه باز کردند تمثالی چند دیدند بر هیات اعرابی بعضی اشتر سوار و بعضی بر اسب نشسته بر حسب اتفاق دران اوان مسلمانان لشکر بروم کشیدند

و آن بلاد را مفتوح نمودند **صفت کاخ** حصاریست در حد روم بر روی سنگ پاره بلند تعمیر یافته و غایت استحکام و استواری دارد از غرایب انکه در ان سرزمین هر سال در فصل بهار سه روز ظهور صغار

بچه گنجشکی از هوا بر زمین افتد و مردم انها را بگیرند و نمک سود کرده ذخیره سازند و هر چه در ان سه روز بگیرند بر دیگر بالش بزرگ شده پرواز نمایند **ذکر قیصریه** شهری بزرگست در روم که بکنار کوهی افتاده و سلطان

علاء الدین کیقباد سلجوقی سور و قلعه انرا از سنگ تراشیده ترتیب داده بود و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی بجهت قیصر ساخته که بمجرد افروختن چراغی گرم میشده و در انجا مقامی

که از ان منسوب محمد بن حنفیه که از اولاد مرتضی علی است کرم الله وجهه دارند و مردم آن موضع را عظیم متبرک دارند و بزیارت انجا **ذکر یونان** ولایتیست متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکما دران سرزمین بوده

و در عجایب البلدان مسطور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز فراموش نکند و اگر چیزی فراموش کرده چون بدانجا رسد بخاطرش آید **ذکر ارمینیه** ناحیه ایست در میان آذربایجان و روم

و بر بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در تحفة الغرایب مسطور است که در ارمینیه آتشکده ایست که سطح ان از ساروج و پیرامنش از مس و در زیر ان حوضیست بزرگ از رخام و دران آتشکده

خادمان باشند هر گاه که خشکسال شود ان جماعت در انخانه آتش افروزند و اطرافش را باب نجس مغسول سازند چنانچه اب از میزاب بحوض ریزد پس آن آب را از حوض برگرفته باطراف آتشکده پاشند

ابر در هوا پیدا شده باران بارد چندانکه سطح اتشکده و حوض از اب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **ذکر اندلس** ملکی عظیم در جانب مغرب مشتمل بر غرایب و عجایب بسیار و در عجایب

المخلوقات مذکور است که در ان ولایت بر سر چاهی که انرا وادی النمل گویند طلسم اسپی و مردی ساخته اند و روی او را بآبادانی کرده هر که خواهد که ازان مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر و

اگر روندگان با وی التفات نشوند و بگذرند موران باشند هر یکی برابر یک سیلی ان مردم را هلاک کنند و هم در اندلس کنیسه ایست و در پیش آن درخت زیتونی و چشمه سالی یکبار ازان چشمه اب بیرون

اید و آن درخت تلب خورد و هم در آن روز آن درخت بروید و انقدر زیتون حاصل شود که معاش یکساله اهل کنیسه باشد و مردم آن نواحی آن را در ظرف کنند و بجهت مداوا بکار برند **صفت سیر**

سیزده ساعت است و در ولایت مذکور بر ساحل بحر وده آن بلده سلیمانیا حاصل شود و ده آن سه پاسه و آن چهار و پنج فرسخ متصرف شده تقلیس مدینه ایست در سر حد دیار کفا و بانی آنوشیروان عادل بوده و در آن بلده قوم نصارا ساکنند چنانکه از یکجانب آن بدان مواضع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس و عجایب البلدان مسطور است که در تقلیس جامی بود در آن حمام با اهل اسلام اختصاص داشت **الاقالیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و اهل و بادیه اش مستقر القنون باشند طول آن باشد که روز در ترش یازده ساعت و ربعی باشد و مطلش انجا که نهایت طولش پانزده ساعت و نصفی بود و حد دوم انجاست که ارتفاع قطب چهل و پنج درجه و ربعی باشد و مبدء آن از مشرق باشد و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیماک تجاوز کند در پس بعضی از نواحی خوارزم و حوالی خلخان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلعا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال مشکل الزبر و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله شهرهای مواضع این اقلیم آماسیه است و سنوب و سالون و بلب الاباب و قریه حدیده و مکسی کب و چندو و خارب و طرازونج و کاشغر و خلیف و بیره و جبوه و بندقیه و میه و برشان و قسطنطنیه و دیاره و مدینة و جزیره سیاه کوه و دار الملک صقالیه و آس سقوسین و المایح و منش و مروله و مرقله و سمندر و قجقار باشی و فلیزین که بر ساحلست و شهرهای بزرگ این اقلیم و بست و چهل عدد باشد و بلاد صغار ده هزار و صد عدد باشد و دو کوه و سی هزار عظیم است **ذکر فارابی** اسم و لایتیست و مدینه آن ناحیه ایست که مزارع فراوان در انجا باشد قال فی المسیر که فارابی از حیث من و راء النهر بحر الجون صاحب لباب که ید که فارابی مذهب باشد و معلم ثانی ابو نصر محمد ترخان الترکی از این شهر است و دو السنه و افواه ذکر او با بو نصر فارابی و او معلم اول اسطو گویند از حکمای اسلام پیش از ابو نصر فیلسوفی نبود است گفته اند که حکما چهار بودند و قبل از ظهور شریعت مطهره که موسوم اند بلقمان و اسطو و بعد از اسلام با بو نصر و ابو علی سینا نقل کنند که گفت من سیصد و بوم از معرفت علم ما بعد الطبیعة ناکامی یافتم از ابو نصر و بعد فت انچه از ان نومید شده بودم فایگشتم تا مدان اتفاق سجدات شکر بجای آوردم و بعد از استطاعت صدقه دادم و کتاب اغلاق مسطور که کافی الکفاه صاحب الاعظم اسمعیل ابن عباد را بموسم ملاقات ابو نصر فارابی برضمیر استیلا یافت و بدایای وافره و صلات متکاثره زاد او فرستاد و ابو نصر از راه تعفف قبول نکرد و بعد از چند گاه اقتضا کرد بشنود ابو نصر در لباس سیاهیان و لشکریان مشهدی رسید و در مجلس انس صاحب عباد حاضر شد و چون بحسب رؤیت در هیات صفایی و در لباس تکلفی مراعات حکما و مذاکر دست صاحب بود مدتی متحیر شد و زبان استدلال باو باز کرد و حکیم ابو نصر در ابتداء ایشان تحمل نمود و چون سخنان شیرین حرکات قدحی چند بران جماعت پیمود مدتی حکیم ابو نصر اکت غا آن آیین پیرون آورد و لحن را غاز کرد و چنانکه بر فور همه بخواب رفتند و او بر کاسه بربط نوشت که انا ابا نصر الفارابی قد حضر مجلسکم فاستهلم بعضکم طبخه و غابه و غاب پس از ساعتی در خواب گذشته از مجلس بیرون آمده و عزیمت دیار شام نموده و چون صاحب عباد و حریفان بزم از خواب سکر و نوم بحال بعطه و انتباه آمدند آن نوشته را دیده همگی مضطرب شدند و صاحب عباد پیش از ایشان متاثر شده و به ایشان گفت این شخص ترک ادب کرد و چون بر رود و بخیه و سیاست کیند ابو نصر گفت ایها الامیر اصبر فان الامور مرهونة بعواقبها سیف الدوله مستعجب شده گفت زنان ما میدانی جواب داد که من بغایت حار فم بلغات بعد از ان با علما و فضلا بحث اغاز نهاد و بر همگنان و جمیع علوم فایق آمد و مهم بدان رسید که چرا گفت نشنیده تا هنگام حاجت بحث باشد و چون مردم متفرق شدند سیف الدوله ابو نصر را نگاه داشت و گفت ابو نصر میل بطعام دارد گفت نی پرسید که رغبت شراب هست تا خانه کنم امتناع نمود گفت با سماع خوش و نغمات و الحان دلکش خواطر میکشد گفت بلی پادشاه فرمود تا مغنیان و اهل ساز انجلس آورد و ایشان بردو و سرود مشغول شدند ابو نصر بر یک از انجماعت اعتراضی میفرمود و ایشان بسهو و خطای خود اعتراف مینمود سیف الدوله از ابو نصر پرسید که شما را بر جامی این فن قدرتی هست گفت بلی و از میان خود حریفی بگشاد و چند قطعه از الات غنا پیرون آورد و آنها را بیکدیگر ترکیب کرد چنانچه اهل صنعت همه بخنده و رد و مدتها بدان اوقات گذرانیدند از هم فروگشادند و بسیاست دیگر بهم اتصال داد و بنواخت چنانچه حضار و مستمعان بیکبار گریان شدند و بار نوع دیگر ساز نهاد که همگنان را خواب در ربود سیف الدوله از ابو نصر التماس نمود که چند کلمه در مدح اقامت نماید حکیم طبلسی پادشاه را بحسن اجابت قابل یافته گفت چنین کنم اما بشرط آنکه مرا ملازمت تکلیف نفرمائی سیف الدوله گفت هر وقت که خواطر خواه باشد پیش ما آیی و اکنون حاجت بدان احتیاج دهی بازنمای ابو نصر گفت مدار روزی چهار درم کفایت سیف الدوله باخاندان اشارت کرد که چرا ابو نصر مطالبه باو ندهند خدمتش روزی زیاده از چهار درم نمیگرفت و میان قناعت و عیب و بعد از مدتی سیف الدوله از ابو نصر التماس نمود که چرا زن نمیکنی گفت که چرا زن نکنم و لیکن زنان مرا بحسن و جمال رغبت نیست و بالضروره باید زنان مجاریه مشغول شد انچه تیمار و رنج کش و راحت چندانست و چون سهام بامام رسید و از کرده پشیمان گردد و بر انچه از دست رفته اطلاع یابد فرمان داد که کلمانان و فاطعان طریق را بر طریق که باشد پیدا سازند فرمانبران جد و جهد نمودند همه را بدست آورده سیف الدوله حکم فرمود تا همه را در برابر فرجلی بدارند و بکشند از خنان او است که هر کس در حکمت شروع کند باید که بیان اصحیح الکل باشد و مناسب بآداب و اخبار و علم القرآن مجید و عارف بلغات عرب و قواعد علوم شرعی و عفیف اللسان باشد و ممتنع از فسق و فجور و فضول و خیانت دور و میراث حیله و روزه و اوراع خاطر اما بسیار معیشت و بواطب براداء وظایف شرعیه باید که چون چنین احوال با کمال شریعت و اداب سنت راه مذهب و تحصیل علم نداند نه جهت حطام دنیوی کند و نه از برای جاه بلکه غرضش کمال نفس و اجرا سعادت اخروی باشد و کبر بر کلمات این شیوه حکمت سرمایه نباید و احکم سفاسف همه مرد باید که هر کس خود را بالاتر فرمان دهد قدر و او را سهل کالات محروم ماند چون رئیس ابو علی از مصنفات حکیم ابو نصر فارابی کرده و بنخبه تر خوانده بعضی متاخرین متاکد دانست و زمان را نیز قبل العهد و اقعده و در کالات تفنن یکدیگر اشتراک داشتند خانه کنین شاه خواست که این دو را قرار دهد و فضای شیخ شمار الیه طلب و بعد از مدتی فضلاء روزگار انکه عجب نمایند

واگر دانند که اینکلمات فی تقرب تسطیر یافته خط نسخ بران کشند و از صفحه قرطاس محو فرمایند ذکر احوال شیخ ابوعلی سینا پدر ابوعلی از کفاة بلخ و عمال بوده در ایام سلطنت نوح ابن منصور سامانی بجانب بخارا رفت و در قریهٔ افشنه متوطن شد و از اهل رساتیق آنجا بود ابوعلی در شهور سنه ثلاث وسبعین وثلثمائه چون هجده چهارده ساله شد بطلب کلامی مشتری در این برج بود بدرجه شرف و در بره شمس و قمر نیز در درجات شرف خویش و بعد از پنجسال عبدالله شهر بخارا رفت و ابوعلی را بمکتب فرستاد و حدس غایت ریشه بود بمرتبه که چون بسن پانزده سالگی رسید از اصول عربیت و قواعد ادب فراغتش دست داده بود و اکثر اوقات بعد از اشتغال بدیوانی و عملداری فارغ شدی بمطالعه کتاب اخوان الصفا که در ایندیار و فیرکاهی دران تامل بودی و در اندک مدتی بعضی بود موسوم بمجموعه مشتمل که علم حساب هندسه و جبر و مقابله بنحوی دانستی ابوعلی با شاره پدر پیش او رفته تحصیل مسایل حساب مشغول گشتی و بعد از ان حکیم عبدالله باملی که در تاریخ حکما نام او مسطور است بخارا رسید و ابوعلی مشار الیه را عزاز و اکرام نمود و او نیز بآداب خود فرو آورده سزاوار ضیافت ما انواع خدمت بتقدیم رسانید و ابوعلی قسم منطق از اقسام مسائل حکمت بروی گذرانید و اقلیدس مجموعی هم از پیش باملی خوانده بعد ازان بعلم طبیعی و الهی اشتغال نموده ابواب علوم بروی مفتوح گشت پس از ان بتحصیل علم طب توجه فرمود با مدک زمانی بمرتبه رسید که بحکمران وقت مثل او نبود و دانشمندان بارها بدرس طب او حاضر گشته و باو حوالهٔ قدس مجالس اسمعیل از تردد کردی و مسایل قبه اصول از وی استفاده نمودی و در این ایام بمطالعه کتابت و مطالعه قانع نبودی و بسیار مان قلیلی بخوب رضی و بعضی اوقات بمطالعه کتب شروح قواعد عربی و اشتغال بحدیث و فقه مسئله مبرده شدی بعد از وضو بمسجد جامع رفتی و دو رکعت نماز تحیت گذاردی بدعا و استعانه مشغول گشتی تا شبهه متقع شدی و شب بوقتی خود آمدی و چراغ برافروختی و بقرائت و کتابت پرداختی و چون خواب بروی غلبه کردی یا ضعفی در مزاج احساس فرمودی قدحی شراب خوردی و پیش از وقت یکچاشت از کتابهای اسلامی مردی مبرز کتب خورده باشد بکار اطباء طلب داشتی و بسیار امثال اینها تا آنکه قبل از ظهور دولت احمدی صلی الله علیه وسلم بوده باین امر دینی بشرب خمر منسوب نداشته اند و ابوعلی در اجرای شهوات نیز مبالغه ننمودی و اکثر گفتگو که بعد از و پدید آمد اقتدا بوی کرده از لذات نفسانی قسم از لوح خاطر زدوده و چون اجل موعود در رسید گویا هرگز نبوده و در آن ایام که ابوعلی بسن هجده سالگی رسید جمیع علوم فارغ شده بود گویند که چون از علم منطق و ریاضی طبیعی فراغت یافت بعلم ما بعد الطبیعة فرمود و چون شیخ نمایوس گشته بود از آن سخن اعراض کرد و صحاف گفت این نسخه را بجزو فروش توقع کند خداوند شش فهیر و محتاج است شیخ او را بسه درم خریدن کتابی بود از مصنفات ابونصر فارابی چون شیخ پیش بوفای خویش شد و مطالعه آن پرداخت جمیع اشیاء با و منقح شده و مقدمهٔ بحقیقت رسیده و خوشحال گشت او را دو اندک ایمرض نوح ابن منصور سامانی از ایام مرضی صعب روی نمود اطباء از علاج عاجز شدند و در ان باب با بوعلی رجوع کردند و بسرکت انفاس عیسوی و اعجاز یدبیضا و شیخ الطاف خود کرد و اینها اول کسی از اکحکام ملازمت حکام و ارباب فرمان اختیار کرد شیخ ابوعلی بود و او را پادشاه ما جازت خواست که چند گاه در کتابخانه خاص باشد و احتیاط کتب نماید میسر شد چصحت کرد و کتب متقدمین و متاخرین دران کتابخانه جمع بود که اسامی بعضی از نهاد رأس مسایل در مصنفات ابونصر فارابی وغیره بوعلی بر مصرع خود نموده و فواید بسیار کرفت اتفاقا آتش در ان کتابخانه افتاد و جمیع نسخ بسوخت دشمنان او کشتند ابوعلی مشوش آتش درد و ما استرجع بعضی مسایل را بخود اضافه کرد الصحیح شیخ ابوعلی بعد ازان بتصنیف و تالیف مشغول گشت و چون بسیت و دو سالگی رسید پدر شریف حمت ایزدی پیوست و بهم دران اوقات و ازمان تزلزل و اضطراب مبانی مقدرت و شوکت آل سامان راه یافت ابوعلی از بخارا بیرون شخص روی بتوجه بخوارزم نهاد و دران اوان جمعی کثیر از فضلا و حکما مثل ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار و غیرهم در صحبت و ملازمت خوارزمشاه علی بن مامون ابن محمد بسر میبردند چون ابوعلی به اتجا رسید خوارزمشاه بر رغبت مشار الیه اقبال تمام نموده و جبه معیشت او مقرر فرمود و در اثناء این اوقات سلطان محمود سبکتکین بمملکت ملوک سامانی استیلا یافت و پس از مدت ابوعلی در مذمت او مبالغه نمود بسبب اهل سنت و جماعت سلطان در دین بغایت صلب بود و خواست که شیخ را بدست آرد لاجرم رسول نخندان که بضمایل نفسانی آراسته بود پیش خوارزم فرستاد خلاصه پیغام آنکه ریحان خیالی که بصحبت میل دارد و ما نیز بمحالست انجاعت رغبت داریم و در اینولا چنین اتفاق افتاد که بعضی از اعلاء دلشور دران صوب بصوب ملازم آنجانب توقع چشم داشت چنانست که انجاعت را بدان جانب ارسال نمایند تا ما نیز از فواید مجالست ایشان محظوظ گردیم و پیش از وصول خوارزمشاه از کیفیت حال خبر دار گشت و حکاه مذکور را طلبیده و صورت قضیه را با ایشان در میان نهاد و گفت هر کدام از شما رسول فرمان پیش سلطان محمود باشد تا فریفته نماید و هر کسر که رغبت ملازمت او نباشد رود و تدارک این حالت کند که رسول نزدیکست شیخ ابوعلی و ابوسهل مسیحی بنا بر انکه از سطوت سلطان محمود هراسان بودند سر خویش گرفتند و از راه بیابان متوجه بوره گشتند روز دیگر چون فرستاده سلطان بخوارزم رسید و پیغام بخوارزمشاه گفت که ابوعلی و ابوسهل پیش ازین بچند روز عزیمت خراسان کردند اما بوریحان و ابوالخیر تا غایت مصاحبت و ملازمت فرستادن ایشان هیچ مضایقه ننمود و رسول اینمعنی را بعین اصابت دانسته و فضلا را بصحبت خود گردانیده نزد سلطان باز رفت و بعرض رسانید و سلطان فرمود که مقصود از فرستادن تو احضار ابوعلی بود بعد ازان سلطان فرمان داد که نقاشان صورت ابوعلی را بچند قطعه حریر نقش نمایند و فیشان نشان نویسند و هر نشانی با صورتی بطرفی فرستادند مضمون جمله انکه حکام و ولات و حکمران ولایت تفحص نمایند و چون صاحب صورت را بیابند بیاید سر او علی سایند فی الجمله چون ابوعلی و ابوسهل بدشت و صحرایی که در میان خوارزم و بلوار است رسیدند مذکر او ابوسهل مسیحی دران بیابان خونخوار از تشنگی بنجاحت یزدانی پیوست و شیخ ابوعلی بهزار مشقت جان بدر برده بلوار رسید و نزول کرد و معاودت وصول رسول سلطان محمود صورت و نشان بیاورد و آورد شیخ ابوعلی بدیدار شطلع شده متوجه جرجان گشت و در آن روزگار رفرفا نعزا آذربایجان شمس الدوله ابوطاهر قابوس ابن وشمگیر ابن زیاد بود و بحلیه فضل و نور دانش و جودت طبیعت و حسن خط از ملوک عصر ممتاز بود است الصحیح شیخ رئیس چون بمقصد رسید روزگار و اشرافی فرود و بمعالجه مرضی مشغول گشت و در آن وقت بیماران در ولایت جرجان بسیار بودند و بسبب اتفاق هر بخور برا که علاج کرد صحت یافت بدین سبب ذکر ابوعلی در میان خلق دایر گشت و قابوس خود بر زاده داشت بر ستنا توانی فیاده و اطباء هر چند در معالجه او میکوشیدند مفید نمی افتاد قابوس چون بصیت و آوازه ابوعلی شنید فرمود تا حدقش را پر بالین خود بر زاده اش و شیخ رئیس هر چند نبض قاروره

وقار و مرصع را احتیاط کردی بخلطی نبرد و بعد از تأمل باخود گفت میشاید که این احوال عاشق باشد و این از اثرات حیاست سر بسته میدارد تا کسی واقف نشود که نام معاملات شهر را نوشته و یک یک را خوانده و او انگشت بر بعضی جوان نهاده بود و چون بذکر محلی معشوق رسید استفاده در بعضی عاشق پدید آمد شیخ فرمود تا اسامی سراهای محله را نوشته و خواندند و چون نوبت بذکر سرای مطلوب رسید باز بعضی طالب مخلص گفت شیخ گفت نام های ساکنان کسرا یا کهن گرفته چون نام محبوب مذکور شد باره دیگر بعضی مخلص بر یاد آن حرکت کشت شیخ رئیس یا مقربان شمس المعالی گفت که این جوان بر فلان دختر که در ملازمان سرا میباشد عاشق است و چاره این مرض جز وصال او نیست چون بتفحص کردند صورت قضیه را موافق سخن ابو علی یافتند و چون این حدیث بسمع قابوس رسید تعجب نمود و فرمود که شیخ ابو علی را در مجلس اعلی حاضر گردانیدند و چون چشم قابوس بر ابو علی افتاد از صورتی که سلطان پیش از وقبل از این بحر جان فرستاده بود حدسش راست آمد و در پای خواست و در تعظیم و احترام او مبالغه نمود و در تصانیف این حالات امرا و ارکان دولت سرا اطاعت قابوس نیابر سبیی که در تواریخ مذکور است باز زدند و او را گرفته بسیرجان فرستادند که بقلعت المعالی ملقب بود بپادشاهی برداشتند بعد از این حادثه شیخ رئیس از خرجان بدهستان رفت و شخصی که او را ابو محمد شیرازی میگفتند آن جناب را بخانه خود فرود آورد و بخدمت و ضیافت و انواع خدمت او مشغول گشت بیت وجود مردم دانا مثال نرطلاست ۞ که هر کجی برود قدر و قیمتش دانند و ابو محمد شیرازی کتاب محیطی را بر شیخ خواند و شیخ نیز او سط جرجانی که در فن منطق است جمله او در سلک تحریر کشید و دیگر مصنفات پرداخت که بتفصیل آنها موجب تطویل میشود بعد از چند گاه از دهستان بری رفت و در آنوقت فخر الدوله دیلمی وفات یافته بود و پسرش مجد الدوله بجای پدر حاکم شده و مادر او سیده خواتون بتنظیم امور ملک قیام مینمود و ایشان قبل از وصول ابو علی بری نامه و آوازه مشار الیه را شنیده لاجرم چون شیخ بدانجا رسید بتجمل و توقیر او مبالغه نمود و شرایط اعزاز بجای آورد و در این اثنا مرض مالیخولیا بمجد الدوله عارض شده و شیخ بمحسن تمیز آزادیل کرد و اینوجه شمس الدوله بجنگ بلال ابن بدر الدین کرد از راه اسپلم آمده و بورفد لشکر بغداد را منهزم ساخت ابو علی از ری متوجه قزوین شد و از انجا بهمدان رفت و با شمس الدوله اختلاط اغاز نهاد و شمس الدوله را مرض قولنج عارض شد و بهمین معالجه شیخ از ان رحمت صحت یافت و ابو علی بخلع و تشریفات گرانمایه مخصوص آمده و بمشس الدوله ابو علیرا بر مسند وزارت بنشاند ناگاه اعیان لشکر قصد قتل ابو علی کردند و ابو علی بگریخت و آنچه داشت از کتب و غیر ذلک بتاراج رفت و حدش بهفت چهل روز سواری بود و در خلال این احوال مرض شمس الدوله تخفیف کرد و او شیخ را طلب داشته و از زاویه اختفی بیرون آمده بمجلس ایشان رفت و او را از بی ادبی که نسبت بشیخ کرده بودند پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار بگشادند و شیخ بار دیگر بمعالجه شمس الدوله اشتغال نمود و چون مرض را بایشان کرت تأیید و زیادت بدو معوض گشته و او چون در روز سبب مشاغل دیوانی مجال درس بخش نداشت بشبها باو قات مشغول بودی و چون از ان فراغت یافتی باستماع الحان خوش و نغمات دلکش و شیر خرمیل مودی و بعد از ان شمس الدوله با آهنگ پسر هم خود بهاء الدوله متوجه جانب بغداد شدند و بنا بر عدم احتیاط و سوء تدبیر باردیگر بیخ قولنج عود کرد او لشکریان از فوت او رسیده بطرف همدان باز گشتند و شمس الدوله در راه وفات یافت ارکان دولت پسر شمس الدوله را بپادشاهی برداشتند و از شیخ ابو علی التماس کردند که بوزارت او قیام نماید شیخ قبول نفرمود مقارن اینحال علاء الدوله ابن کاکویه را که پسر خال مجد الدوله بود و دایه خال را کاکویه کویند از اصفهان بطلب شیخ رئیس فرستاد و شیخ از رفتن امتناع نموده در سرای ابو طالب عطار فرود آمده مخفی نشد و بی انکه متوجه نظر او بود جمیع طبیعیات و الهیات کتاب شفا را باتمام رسانید و تاج الدوله پسر شمس الدوله او را بمکابیت معتقد کردانید و کرشمه در قلعه از قلاع بازداشت و شیخ دران مجلس رساله حی یقظان و رساله الطیر و کتاب ادویه فلسفه و دیگر نسخ تصنیف کرده و شیخ مدت چهار ماه در آن قلعه محبوس بود و بعد از ان علاء الدوله از اصفهان لشکر بهمدان کشید و بر مملکت تاج الدوله مستولی گشت و چون باصفهان مراجعت نمود تاج الدوله از قلعه که شیخ در انجا محبوس بود بهمدان آمد و انجناب را همراه آورد و شیخ بدلالت قومی با برادرش محمود از همدان بیرون رفته بجانب اصفهان توجه فرمود و چون علاء الدوله را خبر شد خواص خود را باستقبال فرستاد و شیخ را بجوار و احترام تمام بشهر در آورده منزلی مناسب تعیین فرمود و انجناب هر شب جمعه بمجلس علاء الدوله حاضر آمدی و چون اغاز کنکاوی بزانوی ادب پیش او در آمده استماع سخن او مینمود و شیخ در اصفهان چند نسخه دیگر تصنیف فرمود و روزی در مجلس علاء الدوله سخن رصدهای قدیم و حالتهائی که در تقاویم میشد در میان آمد علاء الدوله از شیخ التماس نمود که رصدی جدید بندد و بهرچه بدان احتیاج بود بر خزینه حواله داشت و مشار الیه بر رصد بستن مشغول شد اما بواسطه کثرت اسفار و تراکم موانع و عوایق باتمام نرسید و در وقتی از اوقات یکی از فحول علمای اصفهان که او را ابو المنصور کهشدی در مجلس ملک علاء الدوله حاضر بود و سخنی از علم لغت میکفت شیخ رحمه الله فرمود ابا المنصور کفت ای شیخ شما حکیمید و در دانش شما هیچ سخن نیست اما لغت تعلق بسماع دارد و شما تتبع این قسم کمتر کرده اید شیخ از این کلام رنجیده شد و در درس و مطالعه لغت مواظبت نموده باندک زمانی ان فن را در تحت ضبط آورد و بعد از ان سه قصیده و سه رساله نوشت و در ان قصاید و رسایل الفاظ غریبه و لغات عجیبه مندرج کردانید و ان قصاید و رسایل را بر کاغذهای کهنه نویسانید و فرمود کفت تا جلدی کهنه فراهم کردند و باعلاء الدوله کفت که او را بمجلسی که ابو المنصور باشد بحضور من با او بجوئید که این اوراق را در شکافها یافتیم و میخواهیم که بر مضمون این کلمات اطلاع یابیم و علاء الدوله بفرموده شیخ عمل نموده آن اوراق را با بو منصور داد و بر حسب تمنای لغات شیخ را که دران قصاید و رسایل اورده بود مستبعد شده بر انچه را که ابو منصور یعنی آن پی نمیبرد شیخ بکشف

این رباعی در نسخهٔ مسطور است و این معنی را در دو موضع بر خطا است و کتاب است که این قصیده‌ها و رساله‌ها ساخته شیخ است لاجرم بقدم اعتماد و استظهار پیش آمد و بفضیلت و تقدم انتساب در جمیع علوم اعتراف موده نقل است که نسخهٔ از نسخ شیخ بوعلی که در علم منطق نوشته بود بشیراز افتاد و علمای شیراز را در چند محل آن شبهه‌ها و اشتباهات خود را در حوزهٔ ثبت کرده مصحوب ابوالقاسم کرمانی نزد شیخ فرستاده و ابوالقاسم فصل تابستان بکنار عروب آفتاب باصفهان سید و باشیخ ملاقات موده و جزوها بداده و شیخ چون نماز خفتن بگذارده و مطالعهٔ آن و جواب اشتباهات مشغول شده و اجوبه آنرا بر بیخ جزوه و ورقی در انتساب نوشته و بخواجه فرستاده و چون از خواب در آمد نماز بامداد بگذارده و اجزاء را بابوالقاسم داده و فرموده که استعجال فی الجواب ابوالقاسم و دیگران که این معنی معلوم کرده عجب نمودند و فی الواقع جای آن داشت و دیگر امور عجیبه و غریبه در باب معالجه و غیران از شیخ روایت کرده اند که این اوراق گنجایش تفصیل آنها ندارد و در تواریخ مسطور است که سلطان محمود سبکتکین و پسرش سلطان مسعود در سنه عشرین و اربعمائه بعراق عجم در آمدند و بعضی ازان مملکت را در تحت تصرف آوردند سلطان محمود بهرات در ری گذاشته بغزنین مراجعت نمود و محمود بقصد علاء الدوله لشکر باصفهان کشیده و علاء الدوله از و بگریخت و خواهرش بدست مسعود افتاد و شیخ ابوعلی بسلطان مسعود مکتوبی نوشت که اگر خواهر علاء الدوله را که کفو تست در نکاح آری و تراسطاعت نماید و نزاع مرتفع گردد و مسعود بحرد این پیغام العورت راجواب و بعد از این قضیه علاء الدوله بترتیب اسباب محاربه و مقاتله مشغول شده و سلطان مسعود رسولی پیش علاء الدوله فرستاده که ترک مخالفت کن والا خواهرت را بزنود و او باسش خواهم داد علاء الدوله از شیخ پرسید که چاره چیست و اگر جواب شایسته داری بنویس و شیخ بسلطان مسعود نوشت که این عورت اگر خواهر علاء الدوله است امارد جدست و اگر نه طلاقش دهی مطلقه تست و در عده تو نه رجوع و نه زفاف عادت است نه باخوان سلطان مسعود مستبعد شده و خواهر علاء الدوله را بعزت و حرمت تمام نزد او فرستاده و بعد ازان مسعود از عزم موجه خراسان شده و ابوسهل همدانی را بنیابت خود در آنولایت گذاشته و میان ابوسهل و علاء الدوله محاربه واقع شد و ابوسهل غالب آمده اصفهان را بگرفت و شیخ ابوعلی دران حادثه بتاراج رفت نقل است که شیخ ابوعلی قوت مزاجی داشت که بسیار مباشرت میکرد و در آخر ایام حیات زحمت قولنج بروی مستولی یافت و در یکی از روز هفت نوبت باحقان استعمال نمود و بعضی از معالی او در پیش شده و علت بقولنج منضم گشت و بمرتبهٔ صرع نیز گرفتار آمده و بحدی رسید که مقدار دو دانگ بذر کرفس بادویه حقنه میکردند و ایشان بسه یا چهار درم بذر کرفس مخلوط کرده و از پنج سیر زیاده شده و جناب شیخ بحدّه وقوع صرع هر روز مقداری معجون مشروبات طوس خوردی و یکی از خادمان شیخ بنا بر خیانتی که کرده و از مال او مبلغی دزدیده بود میترسید که چون شیخ بهتر گردد بعقل بد خویش مواخذه کرده و ایمنون را در اجازه آن مخلوط ساخته بود القصه مرض بوعلی بواسطه قصد اعداء و حرکات ضروری که همراه علاء الدوله را یاوری بشکیر میافتاد و او را بیحد بنزیادت و این طرف مهمندانا باصفهان رسانیدند و چون علاء الدوله نیز بدانجا رسید شیخ پیش از یکنوبت بملاقات او رفت و همچنان دست از پرهیز باز نمیداشت و چون مرض او فی الجمله کست شد علاء الدوله عزیمت همدان کرد و مشارالیه را همراه برد در اثنای راه رحمت قولنج او تکش کرده و چون بهمدان رسید دانست که قوت طبیعت ساقط شده است و با مراض مقاومت نمیتواند کرد دست از معالجه باز داشت و گفت مدتیست بدن از مدت پرهیز احتراز آمده اجل از مدارا چه سود چه جای پرهیز است چه سود و چون خاطر را بر نکال قرار داد غسل فرمود و از جمیع منهیات توبه فرمود و اموال خود را بر فقراء و ارباب احتیاج تصدق نمود و مملوک خود را آزاد کرد و ختم کلام ملک علام بجای آورد و بعد ازان در جمعه بیستم شهر رمضان سنه سبع و عشرین و اربعمائه از سرای پرغرور بدار سرور خرامید و یکی از فضلاء در تاریخ او گوید بیت حجت حق بوعلی سینا و بتاریخ آمد از خدم بوجوده در سقاکرو کب کل علوم و در نگرکه چهان بردوده و در آخر سقاشیخ بوعلی سینا آورده است که با وجود آنکه دلیل عقلی بر وجوب حشر اجساد نداریم و بر امتناع آن داریم اما چون محمد صادق یعنی پیغمبر ما از وقوع آن خبر داده بتصدیق آن میکنیم و بر این تقدیر زبان از طعن او کشیده باید داشت و حق متعال از جمله مومنان و موحدان بامید گاشت والله اعلم اکنون در آمده خاطر چنان میسماید که اگر کلک سیّاح مقال بذکر جغ شهر و دیگر از اقلیم ششم بر سبیل اجمال رنان گشاید شاید که در نظر همگنان پسندیده آید طراز نزهت از نگستان و جمعی کثیر از علمای واجب الاعزاز از انجا پدید آمده و مصنفات ساخته و پرداخته در حوالی طراز خصوص و قلاع بسیار است که منسوب باوست و مدینهٔ چنگل که از مشاهیر بلاد ترکستان است و معدن اسباب حسن و ملاحت و قرب بطراز واقعست و قیل چکل بکسر الجیم و الکاف و فی آخرها لام و هی بلدة من بلاد الاتراک عند طراز و خرج منها عبدالرحمن یحیی و کان خطیبا بسمرقند فی ایام قدرخان و گفته اند که بشکل قریه ایست از قرای طراز که تولد و مسقط الراس بعضی از اهل علم است و میان بشکل و طراز مسافت چهار فرسخ باشد **ذکر قسطنطنیه** شهر عظیم است و در پاسه طرف ان محیط در کتاب عزیزی که منسوب بالغ زبانه اسمعیل که از جمله پادشاهان مصر بوده و تخلیق کریم ایشان داشت که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک گز است و ان بر بیست و سه مراسع اشتمال دارد و در ایام سابق در انجا گنیسه بوده که عمود عالی بران نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از نحاس منصوب ساخته و در یک دست آن سوار کرده بود و اصابع دست دیگرش بنوعی مفتوح بوده که گویا اشارت بآن دست میکرده قیل ان ذلک صورة قسطنطین بانی هذه المدینة و در قدیم ایران شهر همیشه نصارا استیلا یافته و در زمان سلطان محمد روی که اکثر اوقات شریف خود را بغزا و جهاد مصروف میداشت بمحاصره قسطنطنیه پرداخت و هر چند فتح آن بلده از غایت استحکام و متانت در نظر عقل محال مینمود اما سلطان مشارالیه بمین دولت روز افزون آن شهر را مفتوح گردانید و فرمان داد تا کنیس را خراب ساخته بجای ان مساجد و معابد بنا نمایند

نماد اسفیجاب صاحب سباب گوید که اسفیجاب شهری عظیم است از شهرهای مشرق و از ثغور ترکستان است و از انجا طایفه اخلاط و مذاق فضل و دانش ظاهر شده و آن زمین متصل است برابهای روان و بساتین و اوان و قرب باسفیجاب کوهیست و میان این شهر و آن جبل کمتر از سه فرسخ نباشد اما ساسیه از بلاد ولایت فاراب است فاصله فرسخ و وسیع متصل آن بر سوری فرسخ و قلعه منیع و نهری کبیر و باغات و بساتین کثیر که آن جوی همه را آب دهد ابن سعید گوید که اما سیه مدینه ایست از مدن جاچا و مشهور است بکثرت و نضارت و بسیاری آب و باغ و میان او شهر و سنوبش روزه راه است و مهذا اما سیه از میان آن بلاد میگذرد و بجر سنوب میریزد و بعضی گویند که در آن موضع معدن نقره باشد کاشغر در لباب گوید که کاشغر مدینه ایست از بلاد شرقی و جمعی از علما در آنجا نشو و نما یافته که حاوی علوم عقلی و نقلی بوده از ابن سعید گوید که کاشغر از بلاد ترکستان است و در قانون مذکور است که آن را از دو میگذرانند و راقم حروف از مسافران شنیده که کاشغر شهری مختصر است اقلیم سابع این اقلیم بقر منسوبست و لون عامه ساکنانش میان صفرت و پیاض بود حد اول او آنجاست که روز دراز ترینش یازده ساعت و نصفی و ربعی است و وسط آن آنجا که نهار اطولش شانزده ساعت بوده حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب چهل و هشت درجه و نلثی گردد و آخر این اقلیم آنجا بود که روز شانزده ساعت و ربعی است و ارتفاع قطب بیست و درجه رسد و ابتداء این اقلیم از مشرقت و از آنجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و از بلاد و مواضع این اقلیم تمامتر و بیشتر طرز و سیاری و کرمان و قرقز و سوداق و صلقان که قوم ترک است و کفا و کرش و آزاق و سراهی و انگلک و بلغار و دیار یاجوج و ماجوج و سوار و طیلاس که بر کناره بحر محیطست و در این اقلیم بنجاه شهر بزرگ و بنزار شهر کوچک و ده کوه عظیم و چهل رود باشد و بزعم اکثر حکماء آخر این اقلیم نهایت عمارتست و آنچه در تعیین و مساوی و اوساط حدود اقالیم در این اوراق ثبت افتاد بعضی از منصفان از شرح مذکور انتخاب کرده اند و با نهایت الادراک و تحقیق میزنوا تفاوت و اختلافی مذکور و بلاد یاجوج و ماجوج بلادیست انگست صحرا و ماکش فراوان و از جمله ثغور آن زمین حصنی است بغایت حصین که محافظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا ساکن اند و دین اسلام در آنجا بیشتر از اهل ماچین گفته اند که بانی سد یاجوج و ماجوج ذوالقرنین اکبر بوده و فرقه بر اند که سد از مستحدثات ذوالقرنین اصغر است یعنی اسکندر ابن دارا ابن بهمن ابن اسفندیار که او را اسکندر فیلقوس و اسکندر رومی نیز گویند والعلم عند الله در کتاب المسالک الممالک مسطور است که واثق خلیفه بخواب دید که سد کشاده شده سلام ترجمان را بدانجا فرستاد تا تحقیق سد نماید و سلام از سامره بارمینیه رفت و از انجا باتان و از آن موضع بباب الابواب و از آنجا بخزر رفت و طرخان ملک خزر با فرستادگان واثق عباسی دلیلان مصحوب او کردانید و ایشان چون از خزر بیرون آمدند و بیست و شش روز فرسخ بر زمینی رسیدند که بوی ناخوش از آن می آمد و روز دیگر فرسخ دیگر رسیدند که اول یاجوج و ماجوج در آن بلاد مسپود اما در آن زمان آبادانی در آن موضع اثری باقی نمانده بود و مردم خلیفه از آنجا بیست و هفت منزل دیگر طی کردند تا بحصنی از حصون رسیدند که نزدیک کوهی بود که سد یاجوج و ماجوج در شعب آنکوه واقعست و صاحبان اطلاع زبان فارسی و عربی میدانستند و دین اسلام داشتند و از وجود خلفاء عباسی خبر بود و مذ ایشان سلام ترجمان را پیش سد بردند و سلام کوهی الماس دید در رودی که آب از آن منقطع گشته بود و بران کوه هیچ گیاهی موجود نبود و عرض آن رود بصد و پنجاه گز میرسید و دیوار سد از آن رود برآورده بودند و دیوار سد را چنان بلند ساخته بودند که مردی رحیم از بالای شرفات آن بسان کودک پنجساله مینمود و از آنجا در صفت سد صاحب مسالک الممالک آورده مخالف روایتیست که قلم شکسته زبان در تحریر آن بیان کرده است و چون ایرا کیفیت سد بار دیگر در این مقام موجب اطناب بود رقم تخفیف بر آن کشیده آمد انقضت مدت هدنت سلام در این سفر دو سال و چهار ماه بود و بنا بر آنکه حالات یاجوج و ماجوج و خروج ایشان در آخر الزمان شیوع تمام دارد خامه مشکین نفس از ذکر قال آن بهانه انجار الحال دم در کشید بلغار ترکان از بلاد کوبنده در نهایت عمارت شمالی واقعشده شهری باطول و عرضست نزدیک بشط ورواق و میان آن و سرای که از انسرای نویسند زیاده از پست مرحله نباشد و اهالی بلغار مسلمانان حنفی مذهب باشند و از غایت برودت دران موضع انهار منجمد شده نمیباشد و در اوایل فصل صیف شفق در آنجا غایب نمیشود و آنچه فضایل آب مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه آورده است که حضرت صاحبقرانی وقتی که در عقب توقتمش خان میرفت بجایی رسید که از اوایل فصل تابستان مدت چهل روز شفق غایب نمی شد و الله اعلم شهر قسم قرقلعه ایست بغایت منیع بر سر کوهی وسیع واقع شده و وسعت آنچه و بمرتبه ایست که کجایش اهالی آن نواحی در وده مردم دران حوالی سپار دارد اما قوقرار ض گویند و نزدیک بدان جبلی است سرد رهوا کشیده که صعود بر قلهٔ آن جبل بغشر میکشد و جاده قرقزی از مشاهیر طرق سالست و قرقز نلبغت منول چل مرد را گویند سرای ترخان مدینه عظیم است و کوه مملکت تا تار در جانب شمال آن واقع و بحر خضر در مشرق و جنوب این شهر جریان دارد و رواق نزدیک بسرای میگذرد و سرای بر ساحل بحر قلزم واقع شده اهالی انجا مسلمانند و تجار و مسافران بدان سرزمین آیند و روند و بربری که مقابل صوداق باشد مدینه ساسیون واقع است و از آنجا آمدند مذاهب مختلفه دارند و اکثر سکان انجا نصاری باشند و صوداق بضم صاد مهمله است و سقسی بفتح سین مهمله و سکون قاف و کسر جیم فارسی و هی بمدینه متوسطه نزدیک مجلی که نهر آن بحر بنطس میریزد و بر زمین استوار واقعشده و از انجا تا قسطنطنیه بحر پیست روز توان رفت و اکثر ساکنان این بلاده مسلمانان

باشند وسیحی وتب بنفشا طاغ است والله اعلم **شیئا قوا** المشوبیش المعجمه والنون والتا المثناه من فوق ثم باء التحتانیه والف وقاف وواو والآخر شهریست
ودر حوالی این شهر ها ست که از جبل مرتفعی نزول میکند وآن مدینه ایست جلیله از بلاد جلالقه میان آن شهر ودریحر محیط یک روزه راه باشد **ذکر اماکن و بلادی**
که خارج از اقالیم سبعه است مواضعی که داخل اقلیم سبعه نیست بر وقیم منقسم میشود یکی انکه از پس خط استوا خوانند وعمارات آن بتقریب شانزده درجه
باشد وکسری در عرض جنوبی که برصد بطلیموس حکیم بعید وشصت ویج فرسخ میرسد تقریبا ودر بعضی کتب نظر رسیده است که از شهرهای معموره آن یکی سقالیه النجو است و
سریره که معدن کافور است ودیگری کرکوا ست از بلاد لمسوفان وشغلاته وسوق الاقلیم که از بلاد بربر وجزیره لنبلوس که اهل این جزیره مردم خوار باشند تجار خود را
باسلحه مکمل ساخته نزدیک آن جزیره رونده وآهن بدیشان فروشند وعنبر خریداری کنند وجزیره سقطری وجبال القمر وعود قماری از انجا خیزد وناحیه کنکنه که اهل این ناحیه مسخ نویسند با
وحشی چه بدیشان گذارنده وبدین طریق که هر رونده بقبلی معین حریج طعامها کنند ومیادا رنده تا ایشان بیایند وبگذرند وبروند واگر در راتبه نوبتکان یکروز تاخیر نمایند مضرت
رساند وقانطو که در بند حبش است وسلاکا معطات واصول اکثر سرمنیست وجزیره الفضه ورخاده وبربریا یاغیر ذلک ست که در عداد آن زیاده مایه نیست وهریک از
این بلاد مشتمل باشد بر قصبات وقری ومدین صغار وسواد ات وجبال این امصار از شهرهای بزرگ بیچ چیزی است ومحتوی بر جبال وانهار کثیره که شرح آن بر سبیل
مفصل مستلزم اکثار وتطویل است ودویم عمارتیست از مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست موضعی چند است که از ما وراء الاقالیم السبع گویند وعمارات آن اینجاه درجه وتلکی که
اخر اقلیم معظم است بقول اصح ناعوض شصت وشش درجه باشد وبعضی دیگر از فالیم تا میست ودو درجه وبیج دقیقه گفته اند که فراسخ آن بحساب بطلیموس چهارصد وشصت وده
سه فرسخ ونیم بود تقریبا ودر صدا مونی چهارصد ونوزده فرسخ باشد بتقریب وچون این عمارت بگذرد از شصت سرما وبرف نتوان رفت وحیوان وبنات در انجا نشود تو
از بلاد مشهوره این موضع یکی شهر اوا ست که اهل بلغار بازرگانی بدانجا روند ودیگر نوزدا ست که اهالی آنجا وحشی باشند وبا مردم الفت نگیرند وچون تجار انجا روند
بی انکه میان ایشان ملاقات امده چیزی فروخت کنند شتاب وسعی متاع این شهر باشد ودر عرض شصت وسه عمارت بزرگست وسکان انجا از شدت سرما بیش ماه در
حمامها بسر برند وروز دراز ایشان بیست ساعت بود ودر عرض شصت وچهار درجه باشد واکثر قوم آن بیچ چیز ندانند واکسیر انشناسند وروز دراز سقالیه بیست ویک
ساعت بود ودر عرض آن شصت وپنج عمارت عظیم است واهل آن مواضع را قاست پنج شبر وعرض روی ایشان سه شبر وه وحلو وابدان ایشان سیاه بود ودر آن نقطه‌ای
زرد وسفید وجمعی دیگر از ایشان جناح دارند وبدان طیران میکنند اما از مقام خود بیرون نتوانند آمد وچون بیرون آیند فی الحال بمیرند وبهنار اطوال این موضع بیست
ودو ساعت بود ودر عرض شصت وشش کسری است که تمام تمثیل کلی است دبیر وقتی همسقله که در طبیعت مشابه وحوش باشد وتمیزی در میان ایشان نباشد و
روزهای دراز انجا بهیست وسه ساعت رسد وچهلمین در عرض سیصد وهفت وربعی بگاه باشد ودر عرض هفتاد درجه وروز دو ماه کرد وتقریبا در عرض هفتاد وسه و
نصفی وزنه ماه شود تا در عرض شصت ودو درجه ونیم شمال بزعم متقدمین عمارتی عظیمه وغیر منقطع بدست وچون بدانجا رسد بمقام بردگرتر نتواند رفت مبادا احتقار کرده می
شود وچون عرض بیج میگون بهشتاد وچهار درجه رسد روزی پنج ماه باشد وچون عرض به نود درجه رسد که ربع دور فلک است شش ماه یک روز وشش ماه
یک شب باشد وشبانه روزی یک سال تمام باشد ودران جا دور فلک رحوی باشد کاهنده سطور گوید که بعد ازین در موضع واقع اقالیم سبعه است اما بنا بر نکته که بر خاطر فاتر رسیده
علاحده در ذیل خاتمه مرقوم خواهد شد **ذکر بعضی از بلاد عظیمه واماکن وسیعه که ذکر آن مناسب این مقام**
نمود میان شهر حتا یاد شاه مغفور معروف میرزا شاه رخ در شهور سنه اثنی وعشرین وثمان مائه جمعی را که از پس ورمیش ایشان شادی خواجه
بود بر رسالت خاقان مغفور فرمود شاه زاده عالمیان میرزا بایسنقر وسلطان احمد وخواجه غیاث الدین نقاشش را که حالی از زیور هنر نبود مصحوب
ایشان گردانید وبا خواجه مشار الیه مقرر کرد که از ان زمان که از دار السلطنه هرات بعزم حتای بیرون رود ماتا بروزی که بازآید انچه مشاهده ایشان کرد واز حوادث وکیفیت طرق
وشوارع بلاد وصفت امصار واوضاع عمارت وضاع واطوار پادشاهان وغیر ذلک بی زیاده ونقصان برصفحات قرطاس ثبت مایند وچون فرستادگان
بازآمدند خواجه غیاث الدین موجب فرموده عمل نموده انچه دیده بود بطریق روزنامه نوشته معروض گردانیده ودر بند مان کلمات عجب وحکایات غریب از تقریر وتحریر
وشنیدنی آن جماعه علیهم الرحمه بسمع ذیشان رسانید واز دار السلطنه هرات بعزم حتای بیرون آمدند وقطع مسافت کرده بنهم ذی الحجه بلخ رسیدند واز کثرت
بارندگی ومدت سرما تا عرم محرم سنه ثلاث وعشرین وثمان مائه در انجا ماندند وبیست ودوم ماه مذکور در سمرقند نزول کردند ومیرزا الغ بیک مشرف ایشان الجایان خود سلطان
شاه ومحمد بخشی را با طایفه از اهل حتای فرستاده بود در سولان خراسان در شهر سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا اسپوغمش از عراق وایلچی امیر شاه ملک از ارزوان وایلچی شاه
مازندران تاج الدین بدیشان پیوستند آنگاه با رفاق ایلچیان حتای عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون رفتند وازتاشکنت وپرام گذشته میان اهل مغول درآمدند ومقارن
وصول ایشان خبر رسید که ویس خان قصد شهر محمد آغلان کرده از این جهته سودائی در میان الوس افتاده پس ازان خبر صلح یافتند وامیر خداداد که صاحب
احشیار ان دیار بود با چیون رسیده ایشان را بخوبی مودع گردانید ایلچیان هجدهم ماه جمادی الاول بموضع سعلو که به محمد یک تعلق داشت رسیدند ودر انجا چندان توقف نمودند

نمودند که بعضی از نامه‌کاران که نگران شاه بدخشان بودند بایشان ملحق شدند و پیست و دویم از انجا کوچ کرده و از اب لنگر گذشته و روز دیگر حاکم اولوس محمد پیک سلطان کورکان که داماد شاه جهان بود و خزاو امیرزا محمد جوکی در حبالهٔ نکاح داشت و پیست و هشتم ماه مذکور بچلکاه یلدوز ایل شیربهرام در آمدند و ران سایبان بالای آفتاب در سرطان بودند مقدار دو انگشت بیخ بسته بود و هشتم ماه جمادی الآخر شنیدند که پسران محمد پیک و احمی را که ایلچی اویس خان بودند غارت کردند و ایلچیان توهم نموده با انکه اکثر اوقات قطرات امطار و ژاله از سحاب ریزان بود از دریاها گرفت و گه بهار اطی کرده اخر ماه بشهر طرفان رسیدند و در این بلده اکثر مردم بت پرست بودند و تجانهای بزرگ داشتند و در وسط تجانه صنمی عظیم نهاده بودند و دوم ماه رجب از انجا کوچ کرده روز پنجم بقراخواجه فرود آمدند و هشتم ماه جمعی از نویسندگان ختای آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان بنوشتند و نوزدهم ماه بقصبهٔ آتاصو فی نزول کردند و در آن موضع علمای از سادات ترمذ را دیده ساخته دانسکر اقامت انداخته بودند از انجا طبل رحیل کوفته روز پیست و یکم بشهر قایل رسیدند و در این شهر امیر فخرالدین مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب آن بت پرستان تجانه بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع بنا نهاده بودند و بر در تجانه صورت دو دیو بر پیکر یک حمله کرده نگاشته و بشکل تیمور بابری نام جوانی در نهایت حسن و جمال حاکم قایل بود پس از انجا پیرون آمده پیست و پنج مرحله پیمودند و بهر دو روز یکجا بنوبت آب میافتد و دوازدهم ماه شعبان در ان بیابان بی پایان بشیرگاه و قطاقتای فرود آمدند که در سرهای عظیم بسیار میشود و چون از طعام خوردن بازپرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را انچه محتاج الیه بود از کوه و دشت و نسخه گرفتند که هر کس از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که بموجب راستی بازنمایند و زیاده نکوشند که هر کس که در دروغ کوشد بادار اعتبار نماند و بازگانان در سلک نوکران انتظام یافته خدمت میکردند و نسخه بدین تفصیل بود امیر شادی خواجه و کچکچ دویست نفر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش صد و پنجاه نفر اغدای شصت نفر اردون پنجاه نفر تاج الدین پنجاه نفر ایلچیان میرزا الغ بیک پیشتر رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده بودند و شاهرخ بهم شعبان و املک واجی که حاکم سرحد بود طوفی عظیم ترتیب داده ایلچیان را طلب داشت و ایشان بپورت او رفتند و خاتیان بطریق معهودی که معاد ایشانست فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه بهیچ آفریده راه میان ایشان راه نبود دکمر از چهار دروازه که بر چهار طرف مربع کذاشته بودند و میان آن فضایی بزرگ بود و در میان فضا دکانی بود بلند ساخته مقدار یکجریب و خیمه بزرگ در بجانب دروازه و دو نیزه خطایی در پیش آن نصب کرده و مانند شاه نشینی و امنها بر زده و تالاری از چوب و سایبانها بر افراخته چنانچه دران یک جریب مکان آفتاب نمی تابید و در زیر آن دو نیزه سیر واجی راسها نهاده بودند و دیگر از چپ و راست صندلیها کذاشته و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختا بر طرف راست قرار کرفتند و پیش ایشان تعظیم جانب چپ زیاده از راستست چه دل که سلطان شهرستان بدست دراین طرف منزل دارد و پیش هر یک از ایلچیان و امرا خوانی نهادند در یکی قاز و مرغ و کوشت بخته و میوهای خشک ختایی بود و در دیگری کلوچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم نهایت مرغوب در پیش هر یک نهاده و در مقابل کورکه پادشاهی در موضعی مرتفع مقرر نموده و جمعهای چینی و صراحیهای بلور و نقره موضوع بود و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده و از غنون و کاکچو فی و سنج و دف و چهاره و دهل در نوا آورند و پسران صاحب جمال مانند دختران آرایش داده سلحی و سپیدی بر روی مالیده و مروارید با در کوش کشیده بازی کرنها کردند و دراین فضای کشاده ما چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان تمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش و پس نمی نهادند و در دست نیزها داشتند و پسالان احتیاج ندانشتند و مردم را علی اختلاف مراتبهم در مواضع مناسب نشاندند و امیر و رسول را حاکم دیوان کاسه داده و بازیکران از کاغذ معنوی صورتهای حیوانات ساخته بودند بر روی خود بسته چنانچه بهیچ جا بروی و کوش و کردن ایشان میماند و ساقیان سیمین باده بپیمودن کرفتند و بمضمون این مقال عمل نمودند که پیت کمند صید بهرامی بچنگ جام جم بر کیره که من بپیمودم انصیحانه بهرامست نه کوشش؟ و پسران ماه رخسار لاله عذار صراحیهای شراب خوشکوار در دست کرفته ایستاده و بعضی از ایشان طبلهای پرقند عناب و چهار معروف به بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و خربزه و بسفه تازه بریده بر کف نهاده بودند چون امیر کبیر اجامی دادی یکی از ایشان طبقها می اوردند تا انکس بهر نقلی که میل نمودی بردارد اشتی دیکر صورتی مشابه کلکلات در نهایت بزرکی ساخته بودند چنانچه پسری در اندرون وی میرقت ان کلکلات باصول پا میکوفت و بهر طرف سر بجنبانید بنوعی که دیده نظاره دران خیره میشد و از نوازضباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح و انبساط بسر میبردند و هشتم شعبان بچول و سامان درامده منازل قطع میکردند و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه ایست در نهایت محکمی که در میان جبال واقعشده و بکمراه دارد که میاید بقلعه درامد و در دیکر که بیرون رود ایلچیان بقلعه درامدند و اهل قلعه همه را بنام نوشتند بعد ازان از قراول کذشته بشهر بکچو رسیدند و ایشان را در بام خانه بزرک که بر در شهر بود فرود آوردند و رخوت انجاعت را مجموع ستانده و بدفتر برده سپردند و ما یحتاج ایشان از کولات دستر و بات و مرکوب و معزوش بهمه خوب و مرغوب داشتند و برای هر کس کتی و یکدست جامه خواب ابریشمین با یک خدمتکار و فانبردار مقرر فرمودند و در جمیع بام خانها تا شهر ختای برین نهج خدمت می کردند و بیکجا شهری

معظم است و سوری فسیح و محکم بگرد آن کشیده و بیات آن مربع متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه عرض آن پنجاه گز شرع باشد همه آب زده و جاروب کشیده و
در اکثر خانها خوک ایلی و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته و در آن شهر بازار و چهار سو بسیار است و بر سر هر چهار سوی چهار طاق بسته در
نهایت تکلف و تزیین و کنگرها در آن تعبیه کرده و مقرنس ختایی بران بکار برده و در باروی شهر در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته و چهار دروازه در چهار
دیوار شهر برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا دروازه مسافت بسیار بود و از غایت راستی اندک مینمود و بر پشت هر دروازه کوشکی و طبقه پرداخته و درین شهر بتخانهای
متعدد بوده هر بتخانه قریب بده جریب همه را از خشت پخته تراشیده فرش انداخته بودند بغایت پاک و پاکیزه و بر در بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده و صلای عشرت
و دخول در داده و از آنجا تا خان بالیغ که تختگاه پادشاه ختاییست نود و نه یام بود و همه معموره و آبادان و بهر یامی مشتمل بر شهری و قصبه و میان هر دو یام چند
قرغو بودی و قرغو عبارتست از خانه که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته در آنجا ده کس باشند و آنرا چنان ساخته اند که قرغوی دیگر مینماید و چون حادثه دست
دهد مثلا اگر لشکر بیگانه اثری ببینند فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال را مشاهده کرده هم باین عمل قیام نمایند و ایستادگان پایه سریر اعلی در خان
بالیغ بعد از یک شبانه روز در حالی که از دار الملک تا آنجا که این حال روی نموده سه ماهه راه باشد معلوم کنند و بر سبیل اجمال و متعاقب این صورت کیدی و مکتوبی مشتمل
بر شرح واقعه بدست یکدیگر داده برسانند و کیدی عبارت از جانوران چند است که در محلی ساکن گردانیده اند و مامورند بآنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال
بکیدی قوی دیگر رسانند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلا بسمع پادشاه رسد و از کیدی تا کیدی قوی دیگر ده قره است و هر شانزده قره یک فرسنگ شرعی باشد و
روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که ملازم کیدی قو باشند هم آنجا اقامت ورزند و خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلده دیگر است و بزرگتر
از سکجو نه یام بود و ایلچی که بزرگتر و احیبان سرحد است در این شهر حکومت کند و هر یامی چهارصد و پنجاه اسب و عراده و سپرایی که اسباب را محافظت نمایند و این طبقه
بسیار باشند که ریسمانهای عراده بر دوش گرفته میکشند و هر عراده بعهده دوازده کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما بسیار باشد ایشان از عراده کشیدن
باز نمانند و همه پسران خوش محاوره سیمین بدن باشند و اسبانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشد و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و
غاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و انواع معقول آماده مهیا بوده و در شهرها ایلچیان را طوی میدادند در دو سوی ها دو دیوان خانه را دو ستون کوبیده و در هر دو سویی که طوی مرتب
میساختند اول پیش کور که پادشاهی تختی نهاده و پرده او بکشند و شخصی پهلوی تخت ایستاده و نمد بزرگی زیر پای انداخته بغایت پاک و پاکیزه و ایلچیان بر
بالای آن نمد قرار گرفته و سایر مردم در قفای ایشان بسان مسلمانان که در صف نماز ایستاده باشند و آن شخص که بر پهلوی چپ ایستاده بزبان ختایی ندا کند سه
نوبت بعد از آن هر کس بر سر خوان نشسته طعام خوردند و آن روز که ایلچی ایلچیان را طوی داد دهم رمضان بود و در قمجو بتخانه بود پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی بود بطول
قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و دور کله او بیست و یک گز و دیگر بتان بر بالای سر و پشت او نهاده بودند و صور و نقشها در بتخانه بکار برده بودند
چنان متحرک که بیننده را گمان آن میشد که آن تصاویر زنده اند و پیرامون آن بتخانه عمارتها بود مانند بیوت کاروان سراها و همه پردهای زربفت و کرسیهای مطلا
و صندلیها و شمعدانها و صراحیها جشن آراسته و در این شهر عمارتی دیگر ساخته بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلک میخوانند مثل کوشکی مثمن و از زیر تا بالا پانزده طبقه و
در هر طبقه منظرها مشتمل بر مقرنس ختایی و غرفها و ایوانها ترتیب نموده و بر گرد منظرها انواع صورتها بظهور آورده از آن جمله صورت تختی ساخته بودند و پادشاهی بران
نشسته و از چپ و راست خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صورتها مرتب کرده که آن کوشک را بر دوش گرفته بودند و دور آن بیست گز
و ارتفاعش دوازده گز بود همه از چوب تراشیده اما چنان طلا اندوده بودند که گویی مجسم از زر سرخ بود و در زیر آن و میلی از آن سردابه تا بالا تعبیه کرده بودند که یک
سر میل بر کرسی آهن و سر دیگر آن در سقف آن کوشک محکم کرده بنوعی که از اندک حرکت آن میل آن کوشک عظیم در حرکت و گردش می آمد و در این شهر آنچه ایلچیان جهت
پادشاه بارمغان آورده بودند آنرا ستاندند مگر یک زنجیر شیر که پهلوان صلاح شیربان آنرا خود بدرگاه پادشاه رسانید القصه ایلچیان هر چند بخان بالیغ نزدیکتر شدند
حکام و داروغگان یامها در زیادتی ضیافت و طوی مبالغه و اهتمام بیشتر مینمودند و هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال باب قرامورن را وصول
اتفاق افتاد و آن آب موازی رود جیحون باشد و بران آب پلی بر بیست و سه کشتی بسته بودند بر زنجیری بسطبری ران آدمی ده گز از هر طرف بر خشکی گذاشته و بر دو طرف
آب میلهای آهن هر یک بسطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بران استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها
تختها افکنده و همه را محکم و هموار گردانیده و ایلچیان بی زحمت و مشقت از آنجا گذشتند و آن طرف آب قرامورن شهری بود وسیع و پر مردم و عمارت و در آن شهر زیاده از
شهرهای دیگر ایلچیان را طوی دادند و در آن بلده بتخانه عظیم بود چنانچه در ختای تا آنجا مثل آن عمارت بنظر نیامده و آن شهر سه خرابات داشت مزین بدختران صاحب
جمال اگر چه دختران ختای خوبروی میباشند اما آن شهر را از غایت زیبایی عورات حسن آباد خوانند و از آنجا روان شده و بر چند شهر دیگر عبور نموده و از دهم ذی القعده
بآبی رسیدند دو برابر جیحون و از آن بحیره در کشتی نشسته بسلامت گذشتند و از چند رود دیگر بکشتی و پل عبور نموده بیست و هشتم ماه مذکور بشهر صدین فور رسیدند که شهری
بغایت معظم بود و مشتمل بر خلق بیشمار و بتخانه عظیم داشت و بتی جسیم از برنج ساخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و دستهای بسیار برای آن ترتیب داده و آن بت را هزار دست

دست کوبند و آن در ولایت ختا شهری تمام داد و کرسی از سنگ در نهایت غرابت تراشیده که این بیت و عمارت تمام بران کرسی موضوع است و دیگر رواقها و منظرها بر گردان تعبیه کرده پنج طبقه تخمین از کعب که گذشته دوم بر آنوی او برسیده و دیگر از آنوی او گذشته و دیگری میان رسیده و دیگری سینه و همچنین تا سر و سران عمارت بدیع بمقرنس درآورده و چنان پوشیده که دیده نظارگی دران حیران میماند و آن هشت طبقه است که در مجموع از طبقات از درون و بیرون توان کرد و این بنا ایستاده ساخته اند و در قدمش که طول هر یک از آن ده گز باشد بر و طرف کرسی منصوب بود و میگفتند که مقدار صد هزار خروار بنج تخمیناً دران عمل خرج شده است و دیگر بنایان گوناگ پرداخته از یکی و نمک امیزی کرده و در پهلوی هر یک از انها معبد ساخته و صورت هر بسانان و جوکیان که در چله نشسته و ریاضت کشیده پدید آورده و بهر و پلنگ و اژدها و اشجار بقلم تحریر پدید کرده و بر جدار آن تخانها صور تکریها در کمال حذاقت و مهارت کرده و آن تخانه را دیگر عمارات غریبه رفیعه اشغال دارد و در این شهر خرج کرد انی بود و بزحمت و با تکلف تراخیرج کردان شهر فنجو و الچیان هر روز نجار و سنگ راه میرفتند تا هشتم ذی الحجه هنگام صبح بدروازه خان بالیغ رسیدند شهری در نهایت عظمت و نزهی دیدند تمام از سنگ ساخته و بر دیوارهای ان بلده بنا برانکه هنوز عمارت میکردند صد هزار حواله بسته بودند چون در دروازه بگشودند الچیان را از برجی که عمارت آن استعمال مینمودند بشهر بردند و بر در کریاس کردون اساس پادشاه فرود آوردند و بر در کریاس مقدار هفت قدم سنگ تراشیده اند اخته بودند و پیاده از روی فرش گذشته و هر طرف راه پنج فیل ایستاده بودند و خطوه مهابر راه داشته الچیان از میان خطوه مها گذشته تا در سرای پادشاه رسیدند قرب صد هزار آدمی بود قصر پادشاه دیدند مجمع شده و چون الچیان بدان موضع رسیدند عرصه دیدند وسیع و روح افزا و هوای لطیف و دلگشا و در پیش گوشک کرسی بنظر ایشان در آمد از نقاع آن توانی سی گز بر بالای کرسی ستونها در سه دروازه مرتب کرده اند و دروازه میان انچب و راست بزرگتر و این میانه عمر پادشاه است و از طرفین جلالیکنند و بر بالای گوشک بر پشت دروازه گورکه و ناقوس نهاده و او نجته و دو کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی بهنگام روز بدرگاه جمع گشته و دو هزار مغنی و مطرب بر پای ایستاده و آواز برزیر و بم برهم سازکرده بزبان ختایی و اصول نجاران بدعا و ثنای پادشاه گشاده و دو هزار نفر دیگر از لشکریان تاجیک و دور باش و زدمین و الا و دو تبر زین و نیزه و شمشیر و کرز بدست گرفته و بعضی با دزن ختایی بر دست داشته و بر اطراف و جانب آن خانها و صفها و ستونها و دیوارها عظمت ساخته و دیوار اتفاقاً مجموع شبه و فرش سنگ تراشیده بود بنوعی انجمله چون آفتاب طالع شد اناگه بر بالای گوشک انتظار پادشاه میکشیدند ذکر که و دهل و دمامه و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و السنر دروازه را کشوده مردم باندرون رفتند و بسرعت تمام و قاعده ختاییان در دیدن پادشاه و دیدن باشد و بعد از نظر فضای اول بفضای دوم رسیدند و ان نیز وسعت تمام داشت و دلگشا تر از منظر نخستین بنظر در امد و گوشکی با عظمت تر از قصر اول دیدند و تخمین آورند مقدار چهار گز مثلث و نوشی از اطلس زرد زرافشان ختایی انداخته و دران نقش سیمرغ و دیگر طیور نموده و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از چپ و راست ختاییان صف کشیده ایستادند و اول امرای تومان و بعد ازان هزاره و صد و بترتیب و نهایت بسیار و بهر یک را نخچه در دست بطول مقدار یک گز شرع و در عرض موازی چهار یک و جز بران نخچه بجای دیگر می نگریستند و در عقب ایشان فرون از تخمین و گمان جبه پوشان و نیزه داران بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشته صف زده و مستوی ایستاده و مجموع چنان خاموش که گویا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمده نزدبانی از نقره کنجه پایه داشت بر تخت نهادند و بر بالای تخت صندلی از زر سرخ بود پادشاه نخست بالا آنه بر صندلی نشست و بیانات آن میانه بالا و محاسنی نه بزرگ و نه خورد داشت و مقدار دو دست سیصد موی از میان محاسن او چنان دراز بود که سه چهار حلقه زده بود و از دو کنار پادشاه در چپ و راست تخت دو دختر چه پیکر خورشید منظر موهای عنبرین بیان سرکرده و عارض و گردن کمنوف و گشاده و مروارید های آبدار در گوش نشسته و کاغذ و قلم در دست منتظر انکه پادشاه هر چه گوید بنویسند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی یا تغییری باید داده شود آن خط را بزرد و یانیان فرستند تا ایشان بعزمان در اصلاح آن کوشند القصه چون پادشاه بر تخت قرار گرفت الچیان را بنزدیان دوش بدوش بردند و پادشاه نخست بندیان و مجرمان را پرسید و ایشان بهمت تن بودند بعضی را دشنام بر گردن و بر خیرا بر تخته دراز کرده و سرهای ایشان را از تخته بیرون آورده و هر کس را فتری موکل که موی کناه کار را بدست کرفته منتظر تا پادشاه چه فرمان دهد و پادشاه طایفه را ازیشان بزندان فرستاد و نمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای جمیع حاکم و وارد غه حرص بحکم قتل منیت و هر که کناه کند کناه او را بتخته پاره نوشته انگه دوش او بزند و قدکناهش را نیز قلمی کنند و در کیش کاغذی او را بتخته دوشاخه بسته بجناب خان بالیغ فرستند و در هیچ مکانی توقف نتواند کرد تا بپای تخت برسد و چون مجرمان ارباب جرایم فیصل یافت الچیان را از نزدیک تخت بردند بمسافت پانزده گز انکاه امیری را نوزده احوال الچیان را که بخطختایی بر صفحه ثبت بود برخواندند مضمون نوشته انکه ایشان مسافت دور و دراز قطع کرده و از پیش شاه رحمی و فرزندان او آمده اند و از برای پادشاه تبرکات و تمغوات آورده و تا سر اطاعت بر زمین عبودیت نهند بنظر عنایت و عاطفت کردند و مولانا خواجه یوسف قاضی کاز جمله امرا و مقربان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق باو میداشت بالچیان زبان دان پیش الچیان امدند و ایشان را گفتند که تخت قاعه‌ای خود خم کنند و بعد ازان سه نوبت سر بر زمین نهند الچیان دو تا گشته سر فرو آوردند تا سر بزمین رسانیدند انگاه مکتوب حضرت شاه رحمی و جناب بایسنقری و باقی شاهزادگان و امراکه در قلعه اطلس زرد پیچیده بودند مهر بسته فرموده خاصان پادشاه بدو دست گرفتند و قاعده ختاییان انست که هر چه متعلق بپادشاه دارد انرا در حریر زرد پیچند پس مولانا یوسف مذکور ان مکتوبات را ازیشان ستانده

بخواجه سرای سپرد و پادشاه مازصنه و قی فرود آمده ناهار اکرد انگاه هفت کس از ایلچیان نزدیک تخت بردند شادی خواجه و کوچه و سلطان احمد و غیاث الدین و اردغداق و اردوان و تاج الدین و انجماعت زانو زده و پادشاه احوال معین السلطنة والدین میرزا شاهرخ را پرسیده و بعد ازان استفسار نمودند که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید یکنفر از دو اجیان شما دیدند که نوشته او آمده بود و پیشکش و اموال نیز آورده بودند دیگر پرسید که در مملکت شما نرخ غله که است یا ارزان و نعمت کم است یا فراوان جواب داد که خدا را شکر حد کمال پرونست و نعمت از حد چه تصور کنند ارزان و افزون گفت آری چون دل پادشاه باخدا و ند تعالی است حضرت او فیض کار نعمت بسیار زانی داشته دیگر گفت در خاطر چنان است که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم و از وی احسان خوش رفتار طلب نایم گوشیدم در ولایت او احسان خوب پیدا شد دیگر سؤال کرد که راه است ایلچیان گفتند تا حکم شاهرخ سلطان باشد مردم بفراغت روند و آیند گفت و استام اکنون شما اندازه دو رآمده اید برخیزید و اشکر بجزید و اشارا بفضای اول بردند و در پیش هر یک خوانی نهادند و چون از طعام حوزون فارغ نگشتند بموجب فرمان بنام خانه رفتند و در انجا بهر خانه کی خوب با بستر و بالش اطلس و کمخا و کفش کمخا بغایت نازک و صندلی و منقل آتش دان و حصیرهای نازک انداخته و از نمین و یساران آن گت های دیگر دیدند نهاده و هر کسرا بر بین پنج خانه مقرر کرده و در یک و کاسه و چمچه و شیره و زیب و هر کیرا و رنجی ده سر کوسفند و یک غاز و دو مرغ و ده من آرد و بوزن شش یک کاسه بزرک پر بریخ و دو کلچه پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یکطبق تفل و چند خدمتکار صاحب جمال تعین نمودند و روز دیگر که نهم ذی الحجه بود وقت صبح شفاق اول آمده اسباب ازبین آورده و ایلچیان گفت برخیزید و سوار شوید که پادشاه طوی میدهد و ایشارا برده بردر کریاس اول بنشاندند و در انوقت قریب سیصد هزار آدمی بردر کریاس جمع آمده بودند چون آفتاب طالع گشت اسفندیار و اکسوذند و ایلچیارا بپای تختگاه بردند و فرمودند که پنج نوبت جهت پادشاه بتقدیم کردند بعد ازان باشان گفتند که بیرون روید و خود را سبک کنید که درمیان طوی تقضای حاجت بیرون نتوان آمد و ایلچیان متفرق شده باز جمع آمدند و باندرون رفتند ازکریاس اول و دوم کریاس تختگاه و دوارا ست کد نشته بکریاس سیم در آمد مضحی دیدند بغایت خوش هوا مشتمل بر فروش خوب ارسنک تراشیده و در ان طنابی روی انداخته و دو درخت طنابی تنکی بزرک نهاده و از سه طرف آن بر و بانها از نقره نهاده و یکی از پیش و دو از چپ و راست و دو خواجه سرا ایستاده و بر و بان خود تا بیخ گوش کاعذی از معدنی بسته و تنکی خورد بر بالای آن تخت بزرک موضوع بود مثل صندلی و پایهای بسیار راست مجموع از مطلا و پسته نها و چوبها و پلهای آن عمارت را بزر و چوبه رنک کرده بودند و رعن داده مبطا به کاستادان ماهر دران محقیر میماندند و خوانهای طعام و نقل و نخلبندی پیش پادشاه نهاده و از چپ و راست و ایجیان صاحب وجود ایستاده و ترکش و شمشیر بسته و سپر حایل کرده و در تهای ایشان لشکریان ناجمهار دست کرفته و طایفه از سپاهیان همیشه ها از بنام برآورده و بر جانب چپ جای ایلچیان معین کشته و پیش پادشاه نزدیک پنجره طنابی کورکی بزرک نهاده بودند قریب بآن شخص کربالای صندلی بلند ایستاده و پهلوی او اهل سازنصف کشیده و پس تخت هفت چتر هفت رنک مرتب کرده ایستاده و پیرون طنابی از یمین و یسار دو ست هزار سلاح دار ایستاده و مقدار یک تیر پرتاب مکانیزاده کز رده کز دیواران از اطلس زر دوبو کوشش پادشاه را در انجا ترتیب کنند و در اسون نیز در انجا باشد و هرکاه جهت پادشاه آش و در اسون آرند مطربان و مغنیان ساز آغاز کنند و ان هفت چتر را چرخ زنان می آرند تا نزدیک تخت و آش و در اسون را در حقه بزرک نهاده باشند و سرپوش آنهم از جنس حقه بود و دری بود از پیش حرم و پرده بزرک بران آویخته و طناب ابریشین بر و طرف بسته و سرهای طناب را دو خواجه سرای کرفته و میان طناب بر موضعی بود که چون تنه طناب را کشیدند ان پرده بچیده شدی و در بازکشتی و بعد از تهیه اسباب مجلس برنج مذکور مفوج شد و پادشاه پیرون آمد و سازها بنواختند و چون پادشاه بنشست همه خاموش کشتند و بالای سر پادشاه بده کز بلندی کلدسته بود و چون ساپانی از اطلس زرد و چهار اردر که بایکدیکر در حمله بودند با سمه زده و چون پادشاه قرار کرفت ایلچیارا پیش بردند و بنج نوبت بموجب مزبوره تعظیم کردند بعد ازان بازکشته پیش جاهای خود نشستند و بجز انکه در خانها از اطعمه و اشربه موجود بود و هر ساعت آشها و کوشتهای بره و قاز و مرغ می آوردند و در اسون حاضر میساختند و بازیکران مهم خود اشتغال مینمودند اول وحی از امرد ان مانند خورشید تابان لبسان و ختران پیرهنی و سفیدی کرده و مروارید دور کوش و جاهای زینت پوشیده و نخلها و کلها و لالهای ملون که از کاغذ و ابریشم بسته بودند بر دست کرفته باصول تمام برقص در آمدند بعد ازان دو پسر ده ساله بر بالای دو پاره چوب معلق زدند و شخصی بر استان خوابیده پای خود را بالا داشت و چند مخزر ک بر کف پای او نهاده و شخصی دیکر مجموع فی نارا کرفته و پسری دوازده ساله بر بالای فی ها انواع بازیها کرد و بآخر یک یک راهی انداخت تا یک فی بلند رسید و بر سر ان فی معلق زدند و بازیها کرده و بعد از حرکات غریبه ناکاه از سر فی جدا شد چنانکه هر کسرا تصور شد که افتاد و ان شخص خفته بر پای خیست و او را در هوا کرفت و انچنین دیکر سازها نواختند و این مجلس از صباح تا نماز پیشین امتداد یافت و در صحن این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیر ذالک بودند که میوها و دیزهای طعام میپریدند و از مردم نمی رمیدند و هیچ ترسی افزیده و متعرض نمیشدند و چون طوی بنهایت انجامید پادشاه کوینکارا بایا نعام خلعت مسرور کردانیدند انکاه باجازت پادشاه خلق متفرق شدند الصه ایلچیان مدت پنجاه روز دراین شهر ماندند و هر روز خلوت که در روز اول مقرر کرده بودند تخفیف بایشان میرسید و چند نوبت طوی بنها و اعتصد و در هر بار بازیکران بنوع دیکر بازی میکردند الجمله چون عید اضحی روی نمود ایلچیان با جمعی از مسلمانان در مسجدی که پادشاه در ین شهر جهت ایشان ساخته بود از روز عید قیام نمودند

نمودند و در هشتم ذی الحجه طاعیه از باب جرایم را بموجب فرمان پادشاه سیاستگاه بر دند و کافران ختایی در دفتر دیوان کفاه هریک را بعقوبت استحقاق رسانیدند و در تفصیل آن زیاده فایده متصور نیست و اهل انجا چنانچه قاعده و رسم اینانست در باب کناهکاران و مجرمان احتیاط مانند و پادشاه زاده دیوانست اگر شخصی بکناهی موسوم شد و در یازده دیوان جرم مجرم ثابت شد و در دوازدهم رسیدن نشدان مجرم را خلاصی ممکن است و اگر کسی انجا کناهکاری هیچ واقوغایی باشد مجرم را سزا و جزا میدهند و محبوس میکنند تا انکس پاید و متهم او محقق کردد و در پست و نهم محترم مولانا یوسف قاضی پیش الچیان کس فرستاد که فردا سال خواست و پادشاه بار دوی نوذه می آید و در عزم است که چکس جامه سفید نپوشند و الیشان جامه سفید در ماتم پوشند و شب پست و هشتم در نیمشب پادشاه کس فرستاد و هم الچیها را بار دوی نوذه بردند و آن عمارتی خالی بود و انست مردم در دکاکین و پوست و کچها چندان قنادیل و شمع و مشاعل افروخته بودند که کفتی کرماقتاب طالع شده است و ولایات چین و ختای و ماچین و قلاق و تبت و غیره لک تقریبا صد هزار کس در ان اردو جمع شده بودند پادشاه امرای خود را طوی داده و الچیها را در میان نکاه نشانده بودند و قریب دو ساعت هزار نفر سلاحها پدست حاضر شده بودند و سپران بازیکنان بطریق تیغ کذر رقص و بازی اغاز کردند و از دربار کاه تا انتهای عمارت یکهزار و هشت پست و پنج قدم و مجموع ان بنا با از سنک و خشت پخته تراشیده و تربت داده بودند و ان خشتها را از خاک چین پخته بودند و قریب سیصد کوچیان فرش انداخته کچ میلی کچ کشیده بودند و در سنک تراشی و در و دکری و نقاشی و کاشی کری استادان آن دیار نظیر و عدیل ندارند فی الجمله تا سه روز طوی اخر شده و مردم بجاهای خود فرستاده و هم ماه صفر بحکایت الیشان اورده و الچیها را برده و هر سال پادشاه چند روز حیوانی میخورد و از خلوت پرون می آمد و هیچکس از زنان و مردان را پیش خود نمیکذاشت و در خانه که جمع صورت و بت بود بسر میبرد و میکفت خدای آسمان را عبادت میکنم و آنروز که الچیها را برده بودند پادشاه از خلوت پرون آمده بحرم میرفت با کل تمام سلاح بار داده پیش پیش محمد دوتا که او را انجا بود میراند و قلیلی هشت زنک همراه داشتند و بیجاه هزار آدمی از پیش و پس میرفتند و محمد دیکر آرایش کرده بر دوش میبردند و سازها چنان مینوا خستند که وصفان بشرح راست نیاید با وجود آن کثرت و ازدحام هیچ آوازی مکر آواز سازها بکوش نمیرسید و بدان زینت و زیب پادشاه بحرم در آمد و خلایق بوقاقی خود رفتند و در ان اوقات رسم چنان بود که شبانه روز در درون کریاس پادشاه کوبی از چوب میساختند و روی آنرا شاخ سرو می پوشانند چنانچه کوبی کوبی از زمرد است و صد هزار چراغ بر سیماها تعبیه کنند و هشکامی که از نظر سازند که چون بچراغ برافروزند موشک بران سیماها دوده و هر چراغ که رسد و شش ساز و پنکلوچ چراغها از بالای کوه تا پایان روشن شود و مردم شهر و دکان و خانهای خود چراغهای سیما افروخته و در ان هفت روز دکانها بر کسی نکشاده و پادشاه بخشها کنند و در انوقت بندیان را آزاد فرماید و در ان سال بخان ختای حکم کرده بود که خانه پادشاه را از انش ضرر نرسد و بدین سبب در ازمان هیچ چراغ فرمان نشده بود تا امر ایستر سابق جمع آمده بودند و پادشاه همه را طوی داده انعام فرموده و در سیزدهم صفر باز شقاول پادشاه آمد الچیها را برده و بر در کریاس اول نشاندند و خلق هر دیار زیاده از حد و حصر جمع شدند و بر در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و رها کشاده پادشاه بر تخت نشست و خلایق سر بر زمین نهادند و تختی دیکر آوردند و بر ان بر تخت پادشاه و سه کس بر بالای این تخت برآمده حکمی که از پادشاه صادر شده بود بر جایی ثبت کرده و کس آن بر لیغ را برداشته و یکی تا واز بلند بر خواند چنانچه دوم شنیدند مابران ختایی بوده الچیان فهم نمیکرد و منصفون انکه اینها تا هنکام شبچراغ پادشاه سه سال کذشته و موسم شبچراغ دیکر رسیده و کناه کاران و باغی دران دیوان انجا بکشیده و مکریفی که خون کرده باشند و الچی بهیچ جا نرفته و بعد از خواندن بر لیغ چیزی بر سر حکم داشتند و بخوبی در زرکرفته و حلقه بران طناب ابریشمین زر بسته و آن حکم را از بالا فرو کذاشتند و چتر بر بالای ان فسته و می آید و خلایق و مجموع سازندکان سازها را هم از پیش کوشک پرون میدهند و حکم او را و مدتها آیا می که در انجا میبود و الچیان از انجا نقل احکام بمالک فرستاده و چون هلال ربیع الاول رخ نمود پادشاه شقارها حاضر کرده بار الچیها را طلب داشت و فرمود شقار یکمی میدهم که برای من از جوب آورده باشند انکاه شقار را اسبلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیک داده سه سلطان احمد ایلچی میرزا با بسقر و سه بشادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید اعلا ازان همه را بجانور داران خود سپرد تا بوقت رفتن تسلیم الیشان نمایند و روز دیکر الچیها را طلب داشته کفت لشکر بسرحد ولایت میرود شما نیز براق کنید تا همراه بروید بولایت خود روید و رخصت ایلچی سیورغتمش را که شقار نمیست و اکر میبود هم میتوانستم چه ان کرت که قشونات فرستاده پادشاه تو بود از تو ستاندند شاید که این مرتبه هم از تو بستانند از صداقت کفت اکر پادشاه عنایت فرموده شقار دهد کسی از بنده سوار نشده پادشاه کفت که تو انچه پاسش کرده شقار دیکر میرسد بتو دهم و هشتم ماه ربیع الاول سلطان شاه و بخشی ملک را طلب فرموده هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی و دو اسب یکی با زین و صد چوبه تیر ترکی و پست و پنج کمیر ختایی داد و بخشی ملک را مثل ان با یک بالش کمتر بود و خواتین پادشاه نیز الچیها را انعام داده و در اینروز ایلچی اویس خان باد و پست و پنجاه نفر پادشاه را دیده شرایط تعظیم بجای اورده و دیکر ایشان چهره الیشان جاهای علوفه معین کردند و سیزدهم ربیع الاول پادشاه الچیها را طلب داشته فرمود که من بشکار میروم و شاید که دو سه روز آیم شما شقارهای خود را بکیرید تا معطل نشوید و موجب حکم جانور ان را تسلیم الیشان کردند و پادشاه بشکار رفت و در رخصت او پادشاه زاده از طرف ولایت نیامد و در هفدهم ماه الچیان بدیدن او در قصبه مشرقی خانه پادشاه نشست بود و اطراف را چنان براراسته و بدستور پادشاه خوانها کشیده و هر چه پرون برده بودند خرج کرده الچیها را خبر کردند که پادشاه از شکار بر میکردد استقبال باید نمود و الچیان سوار شده بردند و مولانا یوسف قاضی را دیدند که بعادت طلوع و محرومی سوار ایستاده

ایسب بلال استفسار نمود آهسته گفت ایسی که حضرت شاه رنجی فرستاده و پادشاه را در شکار گاه اندا خته و اینجا قصد گرفتن پادشاه استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید بشهر ختای برند ایلچیان باستماع این سخن اندوهناک و پریشان خاطر گشته دو روز دوی شاه که شب فرود آمده بود مدیواری دیدند برگردا نده گشیده و پانصد قدم و پانصد قدم چهار قدم عرض آن دو دگز اندازه تفاوتش که در انشب احداث کرده بودند و دیوار قالبی در ختای را بدو میساختند و دران دیوار ده دروازه نشانده و از پس دیوار که خاک کرده بودند خندق عمیق پدید آمده بود و بر دروازها مردمان جلد و سپاهی بازداشته بجمع مسلح دروازه درون دیواره چهار میل چهار طرف بهر یک پست و بلند کرده پستون برافراشته و بر گردان جنیبها و سایبانها از اطلس زرد زرافشان برپای کرده و چون میان ایلچیان مقدار پانصد قدم باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت که پیاده شوید و درین محل بمانید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون نزدیک موکب شهریاری رسید فرود آمد و ایلاجی و جان واجی پیش پادشاه ایستاده دید و پادشاه در حدیث کرمش ایلچیان بود که ولیلاجی و جان واجی و مولانا یوسف قاضی سه بر زمین نهاده زبان بشفاعت و درخواست گشاده معروض داشتند که ایشان جهت بیگانه اند و بر پادشاه حکم ایشان جاری نیست که اسب حرب باید فرستاد و اگر اینها نزدیک المثل بکشتی خلق در ملکت پادشاه ایشان راه نیابد ولی دور رفت پادشاه تا که براثر اشتهار دارد بحر و ظلم منسوب نگردد و گویند ایلچیان را که هیچ مذنب ایشان را نبود و زندان جایز نیست تعرض رسانیدن پادشاه را سخن بیگانه خواهان پسندیده آمد و از سر آن حرکت درگذشت و مولانا یوسف خرم و شادمان پیش ایلچیان رفته گفت خدای عزوجل بر شما عنوان رحم فرموده پادشاه مرحمت فرموده گناه شما را بخشیده اکنون پادشاه نوبتی رسید بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرنا الغ بیک فرستاده بود سوار و حبابی زربفت انداخته بود و دو اختاجی از چپ و راست آهسته آهسته قدم برمیداشتند و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هشت عدد محفه خورد سرپوشیده که دختران در انجا نشسته بودند همراه پادشاه بر دوش گرفته از عقب او می آوردند و یک محفه بزرگ که هشت کس بر دوش گرفته و مقدار یک فلغار از عین و یسار سواران لشکر بیسار میاول می آمدند و هیچ افوجه یکقدم پیش و پس نمی نهاد و از هر صف تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیکتر رسید ایلچیان را باشارت جان واجی و ولیلاجی و مولانا یوسف تعظیم نمودند و پادشاه با ایشان گفت سوار شوید ایلچیان بموجب فرموده علی موذند و بموجب فرموده در موکب پادشاه روان گشتند و پادشاه با شادی خواجه برسبیل شکایت گفت که تحفه و پلاک و اسب و جانور که بهدیه فرستند باید که خوب باشد ایلچیان بموجب ازدیاد محبت را بسی گفتند تو آورده بودی در شکار گاه سوار شدم و از شومی مرا انداخت و دست من کوفته شد و شادی خواجه زبان اعتذار گشوده معروض داشت که این اسب یادگاری حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است و جناب شاهرخی برسبیل تعظیم و اجلال از انجمله بدست پادشاه ارسال نمود و عذر شادی خواجه محل قبول یافته پادشاه سخن او را بتعزیت محمول کرده اینها سوار شده روی بدارالملک نهاد و قریب بشهر مردم سپاه آمده بودند و بزبان ختایی دعا و ثنای پادشاهی میفرمودند و پادشاه با آن عزت و جاه در مقعد خود فرود آمده خلایق بمنازل خود رفتند و رابع ربیع الثانی باز شغال پادشاه آمد و ایلچیان را بروز پادشاه شمارا نخواهد بخشید میکند و عطا میدهد و چون ایشان بپایگاه رسیدند و بدند که پادشاه نشسته است و شهریهای پیشکشی پیش خود جمع فرموده انگاه هر کدام را ایلچیان را بدین تفصیل دادستادی خواجه دو بالش نقره و سی جامه اطلس و هشتاد پارچه قطنی و بعضی تحفهای دیگر نامزد فرمود و سلطان احمد کوکجه دار خدای را بر یک بهشت بالش نقره و شانزده جامه اطلس و تحایف دیگر داد و خواجه غیاث الدین وارد و ان و تاج الدین طرکیک هشت بالش نقره و شانزده جامه اطلس و دیگر چیزها دادند و ایلچیان پیشکشها کرده بوثاق خود رفتند و ایلچیان میرزا الغبیک نیز پیشکشهای خود کرده بودند چیاچو سابقا مذکور شد و دران اثنا یکی از خواتین پادشاه که محبوبه او بود وفات یافت و اطباء بکزوذ ما تا اسباب تعزیت باتمام رسیده و هشتم جمادی الاول خبر فوت او شهرت گرفت و درستی که صباح آن عزیمت دفن او داشتند از قضای الهی از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بود اشتعال و بجد اتفاق سخان مجان راست آمد و بارگاهی که در طول هشتاد گز نو بود و در عرض سی گز و بستنی بر ستونهای رنگین که در اخر خوش هردی نیگجید تمام بسوخت و از انجا بکوشکی که شصت گز در بر بود رسید و حرمسرای پادشاه نیز بسوخت و در اطراف قریب دویست و پنجاه خانه محترق شد و سپاهی از هزاران و زنان سوخته خاکستر شده و اسب تا مادر دیگر هر چند سعی و کوشش نمودند آتش نشکین نیافت و پادشاه و امرا ملتفت بآن نشدند چه آنروز را از روزهای نیک بکیس خود میشمردند و بکاری میپرداختند و پادشاه در خانه رفته بتفرج و زاری اشتغال نمود و گفت خدایا آسمان بر من غضب کرد و تکلگاه مرا سوخت با آنکه من کاری نکرده ام و ظلمی از من بوجود نیامده است و از این جمله پنهان شده و باین سبب معلوم نشد که خواتون پادشاه که مرده بود چه کیفیت دفن کردند و آورده اند که در ختای گوهای معین میکنند تن خواتین معظمات و چون یکی از ایشان را قضا برسد او و اران که بروی به خرسپاهند و اسبان خاصه اش دران گوه را کنند تا بسر خود نیچرند و بچکسی متعرض نشوند و دران دخمه که بغایت وسیع باشد سپاه از دختران و خواجه سرایان را علوفه داده ساکن گردانند و بعد از اتمام قوت ایشان هم انجا بمیرند و با وجود اینهمه هیچ امین از موت خواتین را خبر نمیدهد آنچه اتفق معلوم نگشت که خاتون کدشته را چه کیفیت دفن کردند القصه مرض پادشاه روز بروز او را بدیرفت و پسرش جای پدری نشست و با مور ملکت قیام مینمود و در اثنای این اوقات ایلچیان را رخصت انصراف داده و منتصف جمادی الاول ایلچیان از خان بالیغ بیرون آمدند و ایشان را چند نفر همراه بودند و بطریق ایشان در بازگشتن خدمت میکردند و الاغ و مواشی میدادند چون بشهر بنگان رسیدند حکام و اعیان استقبال نمودند و بنا بر مقدمه ان پادشاه با ایلچیان را با نجا نمود

بگروند با انکه قاعده ایشان چنانست که بار همه را کشایند و احتیاط نمایند تا بعضی اشیا را که حکم برون او نیست بزندورو زه دیگر طوی ترتیب داده تکلف بسیار کروند و از انجا بمنزل جیل کوشک قطع مسافت مینمودند تا بخشم شهان بقراموران فرود آمدند و از انجا روان شده بهزروز بسیابانی و بر عقبه بشهری میرسیدند و طوی خورده روانه میشدند تا روز بیست و چهارم شعبان بشهر قجور رسیدند و انچه مردم حتای بهنگام رفتن از الجیان در آن شهر گرفته سپرده بودند بدیشان تسلیم نمودند و مدت هشتاد و پنج روز در ان شهر توقف کرده در اوایل رجب از قجور بیرون آمده و در رهقد هم شهر بکچور رسیدند و در انجا ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می آمد و فرستاده میرزا رستم که از اصفهان توجه نموده بودند با ایلچیان حضرت شاه رخی ملاقات کرده قواعد سلوک خنار پرسیدند و ایشان تعلیم انها کرده و در محرم سنه خمس و عشرین و ثمان مائه از بکچور روانه شده بشهر قایل در امدند و حکام قایل کهنه عادت اهل حتای آنست که چنانکه در وقت رفتن سایره مردم را نویسند هنگام بازگشتن بر همان دفتر ملاحظه کرده احتیاط نمایند القصه بعد از تفحص و احتیاط از قایل بیرون آمدند و باسطه خوف راه و ناایمنی طریق راه چول اختیار کردند و بمشقت تمام نهم جمادی الاول بشهر ختن رسیدند و انجا کوچ کرده ششم رجب بکاشغر فرود آمدند و بیست و یکم از عقبه اندکان گذشته جمعی از ایلچیان براه سمرقند و بعضی براه خراسان اختیار فرمودند و غره رمضان بسلخ نزول کردند و هم ماه مذکور بدارالسلطنه هرات رسیدند و بعز بساط بوس حضرت خاقان سعید شاهرخ سلطان انار الله برهانه استسعاد یافتند و اکرام یافتند و اعزاب شهر بجانکر و بیان بعضی از حکایات و دیگر بجانکر شهریست در نهایت معموری و طلعت و کمال وسعت و بسطت و پادشاه ان مملکت را رای گویند و میش او برهمن بر سایر ابنای زمن مرجح و مقدم باشد غالبا بکتاب کلیله و دمنه را که بجواب و سوال رای و برهمن موشح و مزین است از انجا اورده اند و مدت مملکت پادشاه چانکر از سرحد سراندیپ تا ولایت پیدر که بکلبرکه اشتهار دارد و از ناحیه ملیبار تا حدود بنکاله زیاده از نهزار فرسنگ باشد و اکثر معمور و آبادان و سیصد فرضه دردره های انجا رواج بجملات اوسه هزار فیل باشد و وضع این شهر چنانست که هفت شهر بند و حصار بر اموں یکدیگر کشیده اند و کرد حصار نخستین در عرض پنجاه گز نهاده سنگها بقدر آدمی نصفی در زمین و نصفی در بیرون قریب بهم محکم کرده چنانکه سوار و پیاده باسان اسان نزدیک حصار نتوانند رفت و اگر کسی حواهد ان هفت حصار را نسبت بهرات و سواد پس بخاطر آرد چنان تصور کند که حصار اول از کوه مختار و حصار دوم برادران ماکنار رود بالان و از قریه سیسان تا پل مناره دار باشد و اصطبل بالای کوه از سنگ و یخ ساخته و در دروازها مضبوط پرداخته و دروازه بانان حاضر و بچشم احتیاط در احوال آینده و رونده ناظر دروازه ها اوقات را حفظ و ضبط دروازها گاشته و حصار دوم از پل جوی نو تا پل در قرا باشد و از پل دکه تا باغ زاغان و تا پل اب چکان و حصار ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و حصار هفتم که درمیان واقعست دو برابر چهار سوق هرات و میان حصار اول تا دوم و دوم تا سیم بساتین و مزارع و عمارتست و باغات از سیم تا هفتم مردم و خلق بسیار و دکان و بازار بیشمار و قصر پادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه رای چهار بازار در برابر یکدیگر واقعشده و بر سر هر بازار طاقی بدیع و رواقی رفیع ترتیب داده اند و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریضست و دکان کل فروشی فراوان در و در ان شهر کل خوشبوی تازه روی باشد و اینصورت نتیجه اعتدال هواست و خلائق انجا استشمام ورد و ریاحین را از جمله ضروریات دانند و نخی بلند در پیش دکانها نهاده اند از ده و طرف بازاره کل فروشند و اهل حرف و صنایع از هر جماعت در انجا متوطن اند و جواهریان و صرافان مروارید های ابدار و در شاهوار و یاقوت والماس و زمرد و دیگر جواهر قیمتی بهر کس که خواهند بر مقتضی طبیعت خویش در بازار اسکاریج و سرا کسنده و بر درگاه سلطنت جوهای اب صافی روانست و بر اطراف ان سکهای تراشیده الماس انداخته و بر جانب یمین ایوان سلطان پیش دیوان خانه ان کرسی مرتب ساخته از قدآدمی بلندتر و طول سی گز و در عرض شش گز که نویسندگان انجا نشینند و کتابت ایشان دو نوع باشد یکی تعلم آهن بر برگ جوز هندی که دو گز طول دارد و کار مذکور این نوع کتابت کم تعاباشد دیگر بر جنس سیاه سنگ نرم که از ایشان قلم را تراشند و چیزها نویسند و ازان سنگ رنگ سفیدی برین جنس سیاه بمالند آید و این کتابت دیر بماند و بر هر گه بران سنگ نویسند مقرر باشد و در چهل ستون خواجه سرائی ملقب بدامالک تنها نشیند و باستقلال مهمات دیوانرا بالفعل رسیدگی نماید و در پایان دکانچه چوب دران صفا کشیده ایستاده باشند و هر کسرا که مهمی باشد میان ایشان در اید و محرری بآن جماعت دهد و روی بر زمین نهاده بر پای ایستد و آن خود عرض کند و یا یک بر موجب عدالت و راستی حکم کند و دیگر کیرا مجال مداخلت نباشد و چون بانگ از دیوان برخیزد چند چترملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و رایت مراست مداحان زبان بمداحی کشایند و از دیوان خانه تا پیش پادشاه هفت در بند باشد و بر سر هر در بندی جمعی موکل و چون دامالک متوجه خدمت شاهی گردد و بهر در بندی که رسد طایفه دلازمان او توقف نمایند چنانکه از در بیرون دامالک بخدمت پادشاه در اید و مهمات معروض دارد و بیرون امده در فضای صفه رای منزل و جای دامالک و بدوست راست کوشک پادشاه و ضرابخانه راست و بنزدیکی در هفتم کوسیند قریب یکمثقال و دو یم را بر تاب خوانند مضاف آن و سیم را قیم نامند هر سه آن و این سه نوع از طلای مخلوص باشد و قیم از همه را بجواهر و سندس قیم از نقره پاک سازند و ازا مار کویند و این جنس بنزدیک بغایت رایجست و سکه نیز از مس سازند و این قسم را جل خوانند و قاعده آن ملک چنانست که در ایالی و ولایات مقرر خود بصرف انجا نمایند و هر کرا چیزی باید داد بر ضرابخانه نویسند و بولایت مطلقا چیزی حواله ندادند لاجرم آنرا بر چیان آبادانست که قلم و زبان از شرح و بیان شمه ازان عجزه و قصور اظهار مینماید و سپاهیان هر چهار ماه علوفه گیرند و خزینه پادشاه خوصنا باشد پر از طلای گداخته یک تخته و ارباب آنرا بار اصحان تا محمد ده اهل بازار جواهر مرصعات کرده بر گردن و سر و بازو نگاشت کنند و بر بر دروازه انخانه پادشاه فیلان بزرگ هیکل نگاهدارند و در زمان خاقان سعید شاهرخ سلطان را فیل

سعیدی بود بغایت جسیم هر صباح آزادپیش پادشاه می آوردند و پادشاه به پیش فیل میرود و هر فیلبر اخانه جدا باشد و بوار پیش بغایت محکم و بر سقف آن چوبهای قوی محکم و بزرگ انداخته و پنجاه بیست کرون فیلبان باشد و سر پنجره را بر بالای بام استوار کرده و اگر بر جای دیگر بندند فیل بآسانی بگشاید و بر و ستهای این پنجره سند ما قرحروف کوبد که اگر در بعضی تواریخ مذکور است که فلان پادشاه هندستان هزار مدت و چند پنجره فیل آورد و با عتبار اینست و طریق بدست آوردن فیل چنان باشد که در راهی که بآب خوردن می آید چاهی کشاده حفر کنند و سر چاه را بچوبهای باریک پوشند و قدری خاک بران پاشند و چون فیل بآنجا گذرد و آنرا بکند جثه آن چوبها شکسته درچاه افتد آنگاه وه سه روز نیمچکس نزدادو زده و چند روز بعد از دو زشخصی آمده چند چوب بقوت بر چه تا سر بر فیل زند و دیگری بیاید و زند فیلبان بود و اندازده چوب را از دست او گرفته پرتاب دهد و قدری علف پیش او انداخته باز گردد و بدین پنج چند روز شخص اول فیلبان نزدیک شخص دوم آمده مانع می آید و علف میدهد تا آن شخص دوم الفت و انس میکیرد و او با هستگی نزدیک فیل میرود و میماند تا کی که مرعوب او باشد پیش او برود و بدو اورا بگیرد و بمالد تا باین نوع رام شود و گردن بنهد هندو حکایت آورده اند که فیلی پنجه کرسته بود و از بند گریخته بجنگل رفته و فیلبانان از عقب او شتافته در راه او چاهی کندند پست دل فیل از ان حیلها میدانست و چون آنموی از دام صیاد رسته و آن فیل چوبی مانند عصا بر خرطوم گرفته پیش پیش بر زمین مینهاد و با حیاط تمام بآب خوردن میرفت و فیلبانان از اضداد حاجز شدند و پادشاه میل تمام بگرفتن آن داشت عاقبت فیلبانان بر بالای درختی که فیل بانان آن میکندند پنهان شدند و در وقت کندشتن فیل فیلبانی خود را از درخت بر پشت فیل انداخت و ریسمانی سطبری که بر پشت و سینه فیل می بندند همچنان بر حال خود بود فیل بانان ریسمان را محکم گرفته فیل هرچند اضطراب کرد و خرطوم انداخت فایده بران مترتب نشد اخزالام بر پهلو غلطیدن گرفت و بهر پهلو که میغلطید فیلبانان بر پهلوی دیگر بجست و دراین اثنا چند نوبت فلاخنهای محکم بر فیل نوچنانچه فیل بنون دعاجز گشت و تن بندو کردن نهاد و فیلبان صید خود را پیش پادشاه آورده و بغایت حسرو انه اختصاص یافت کویند که پادشاه حال هندوستان بشکار فیل رونده مست بگاه بل پشته در صحرا و جنگل با شند و فیلان گرفته بران افتحار و مباهات کنند و گاه گاه کارزار در پای پل انداز ند تا زور و خرطوم اینرا هلاک سازد و بازرکانان زنسیلان فیلان بولایات برند و بسیار منفعت کرده بفروشند مقرر است که در برابر ضرابخانه پادشاه پنجاه شصت گاه است و دوازده هزار عمس مقرر که هر روز اجرت اینها دوازده هزار درم از حاصل حرابات دهند و شرح تکلف عمارات حرابات و بیان خوبی و طاعت و لبران اندخته بیان مجاورات و شمارا ان اینست که در صحرای ضرابخانه تا بازریست طول آن زیاده از سیصد گز و عرضش فزون از بیست گز و بر دو طرف آن خانها و صفها ساخته اند و در پیش آن خانها دکان چای بلند از سنگ خوب پرداخته بر دو طرف پهوت صورت شیر و پلنگ و ببر و دیگر جانوران بکاشته چنان متحرک و شبیه بتصویر کرده اند که گویا جان دارند از نماز پیشین بر درخانها که پاکیزگی آن نهایت ندارد صندلیها و کرسیها نهاده و فحبیکان بران نشیند و هر یک بزر و جواهر خود را آراسته همه خرد و سال و در غایت حسن و جمال و یکدیگر را بر پیش هر یک چیلمها آماده و صلای عیش در داده و ابواب عشرت بر و منبسط و شریف کشاده و اسباب لهو و سرور مهیا و آماده و هر کس که انجا در آید با هر کس که خواهد خوش برآید و هر چه مهمان داشته اهل حرابات بجا لطف آن قیام ان مانیده و اگر چیزی کم و سود از عهده برون آیند در حصارهای مذکور حرابات فراوانست و هر چه را انجا حاصل شود در وجه علوفه حسان مقرر و اند که از مجاری احوال این بقعت حصار خبردار باشند هر چه کم شود حسان ورزا پیدا کنند و کشده را انجا و مذان رسانند والا از خاصه خود تا وان دهند کویند که در ان ولایت جوکیان بسیار باشند که همرایشان بشصد و هفتصد رسیده باشد و ایشان فقر بسیار زنند و بر انچه طعام قناعت کنند ذکر حسین جهنادی که اهتمام بمبت پرستان دران باب فرا و انست عبده و پرستندکان اوثان و اصنام ولایت پجانگر در بیالی یک نوبت عید کنند و در تهیه اسباب جشن مبالغه تمام و طولی با دشاهانه بزمی خسروانه ترتیب دهند و از اجناس مهنادی کویند شرح این سخن آنست که رای ان مملکت فرمان دهد تا از تمام ملک و اوکه طولش سه چهار ماه راه است احیان و سرداران هر کرا اسمی و رسمی باشد روی بدرکاه او رند و هزار فیل را که هر یک مانند کوهی باشد بیاراسته کوناکون بیارایند و باز یکان و نطع اندازان بر پشت فیلان نشسته بهم خود قیام مانیند و خرطوم و کوش فیل همه را بصبغ عزیزه و نقوشش بدیعه از شنکرف و خیرنک و ازانیش و هند و رو ساه احیان و سرداران و کرد کشان بموجب معین بدرکاه پادشاه جمع شوند و در جای دلکشا و مقام روح افزا چهار طاقها بندازند سه طبقه تمام طبقه مصور اهی و حوش و طیور تا مکس و پشه در غایت دقت و نهایت حذاقت برانها کاشته و بعضی چهار طاقها را چنان پرداخته که در چرخ باشد و هر لحظه بر نکی دیکر نماید و چون جمعه بازار فلک هر زمان چهره دیکر کشاید و از منظرها و عزفها هر ساعت جوزه دیکر خوشنما جلوه دهد پیش آن میدان چهل ستون طاق کسری ان در اطاق چشم مذیده باشد تبریزین و هند و تخت پادشاه را بر طاق بیخ هند و میان چهل ستون و چهار طاقها منغیان و مطربان بوده و سیصد و پنجاه فیل با کجزوقان و خرطوم ماه و حسار لاله حناء بسته باشند و جمعی از پرچکان خوشنویس بر دوی عنبر بوی از پس پرده رقیق در برابر پادشاه آیند و ناکاه ان پرده را کنار دهند و خرقه باشند بمانند زده و خرطوم پاکوهن و قاصی جزوی قیام مانیند که دیده نظارکیان دران حیران و عقل عقلا از خواجت آن سرکردان مانده و ان جشن فیل را بر وجهی که در تاریخ مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله مسطور است چون بزیور چوب کنند بمراصل که مطربان ساز فیل را بخرطوم کاه داده و طاقها خرطوم

خرطوم خود را برداره و فرود آورد و همچنین چندین بار بر زمین بزند کنند در ارتفاع ده گز و چوبی در آن مانند شاهین ترازو که در میان سوراخی داشته باشد تعبیه فرمایند و بر سر پنجه شاهین بوزن فیل سنگی بسته و بر سر دیگر مقدار یک گز تخته و سری که تخته داشته باشد بر میان پایان کنند و فیل بران تخته رود و فیل بان آهسته آهسته بسمانی که در دست دارد تا هر دو طرف ده گز در ارتفاع چون شاهین ترازو راست بایستد و فیل در آن مقام چنان بلبند که اگر بیندیشد آوازه دهد و راه ابل سازد زانگاه دشته حرکات باصول میکنند و هر جماعت که بازی کنند پادشاه ایشان را بهم در مجلس بزم و خلعت شادمانی و ثنا خوان گرداند و خاطر ایشان را بتجمیل وجه یراق متعلق بسازد و سه روز بدین نسق بگذرانند از وقت طلوع آفتاب تا بهنگام طلام گشتن و سور و لهو و سرور پردازند و چون بیان انواع اشتهارنی و موشکافی و اصناف عذاب و عجایب که در آن سه روز واقع میشود موجب اطناب است لاجرم بساط تفصیل را در نوردیده راه اجمال می پیماید و بذکر بعضی از امور غریبه بلاد مغرب شروع مینماید ذکر شمه از غرایب دیار مغرب مغرب زمین جزیره ایست چون ساحت سینه کریمان گشاده و پهناور و عجایب و غرایب آن از حیز تقریر و تحریر بیرون و بحسب ارزانی معروف و مشهور و بتفصیل اسامی بلاد و امصار آن دیار در جهت اول اقالیم مذکور و در انولایت مغاره ایست بی پایان و از غایت کرم و یک روان زیاده حارتی در انجا توان یافت و در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر یکجانب ان مغاره یک راه است که یک راه پیش ندارد و در میان ریگستان شهریست که در آن همه زنان باشند و اگر در انجا گاهی از اقتضای آب و هوا شهوتش ساقط شود بلکه در اندک زمانی روح از قفس قالبش پرواز نماید و در انجا چشمه ایست که چون سنوان در آن چشمه نشینند حایض شوند و حمل آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری متولد شود زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روزی دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند و چندان خون از وی بود که سیلاب بر یک رسد و آن زنان که رشک حور و پری اند از نهشت و طلب مجامعت پرینند و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت آزرده خاطر گردد و اما بعد از چند گاه عادات عورات آنولایت پیدا کند و حوالت آن شهر بشرف اسلام مشرف شود و بهر کاری که جهة انتظام امور و بینی مردانرا بایدکه از عهارت و زراعت و غیر آن زنان کنند و هر چیزکه حاصل شود و میان خود بتسویه قسمت کنند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سود و زیان در میان ایشان نباشد و با افزونی مال و تنعم ذخیره نهادن از محظورات شمارند و در یکجانب از مغاره طایفه از بنی اسرائیل توطن دارند و از زنان که حضرت باری سبحانه تعم فرعون راغه ایق بحر غضب خویش گردانید جمعی از بنی اسرائیل دست دعا برداشته بزبان تضرع همتند یارب دیگر ما را میان این مردم بدینا مشغول مگردان و بجایی فرست که ترا پرستیم شیطان عبادت تو ایم کرد و لطف یزدانی بر حسب سئوال ایشان اجابت را بدان مغاره رسانید و ان دیگ راسدا ما ایشان کردانید تا پیوسته وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بطاعت ربانی مشغول گشته در کتب معراج مسطور است که حضرت مقدس نبوی ص در شب اسری بدان شهر رسید و مردم آنشهر را بدین قویم و ملت مستقیم دعوت فرمود و ایشان جوابها گفتند سخت پرسید که خانهای شما را کیستان می مینم و هیچ سرایی بروشکری ریحان و مرتبی ندارد و سبب چیست گفتند از ان جهة که مجموع از نیک نژادیم و بهم فضیلتی ندایم پس فرمود که در بهر خانه کودکی می بینم جهة چیست گفتند چون عاقبت منزل ما گور است بسبب آن کنده ایم که مرگ را فراموش نکنیم باز فرمود که طعام بی خورش و پوشش حلال مقبول نیست خوردن و پوشیدن شما از کجاست گفتند غله و پنبه در صحرا زرع کنیم و حضرت رب العزة ما چندان امان مصلی موصول سازند که سال بسال ما را کفایت بود فرمود که کپی کوشت چون روشن کنید گفتند کوشت مردار نخوریم اما اگر قوم ما حیوانی نخورند فربه میشود که در میان شما سنگ نتواند پیمانه باشد ما در استه شود که هر کس چه بود گفتند نی زیرا که هر کس زیاده از قدر حاجت تصرف نمیکند و چون حال بدین منوال بود نیازی بکیل احتیاج نباشد فرمود که در میان شما اهل حرف باشند گفتند همه مردم پاینده و رندا تا در میان ما رسم خرید و فروش نباشد چه بقدر احتیاج خالصا لوجه الله نفع یکدیگر را مصاحبت کنند فرمود که در میان شما قاضی نیست گفتند قاضی در جایی ضرورت است که بسبب امور دنیوی نزاع واقع شود و چون ما بدین عال الله ایم و بسویت راضی چه احتیاج بقاضی باشد فرمود که اگر جریمه از کسی صادر شود اهل حکم شرعی بروی که فرمایند گفتند تا غایت که بشرف اسلام مشرف شده ایم باری سجانه و تعم طریق وسوسه شیطان بر ما مسدود و دکر دانیده بود و عصیان بدون آن از کسی صادر نگردیده بود حالا که بدین دولت مستعد گشتیم امید داریم که در جرم ما در طاعت حالیتر کردد فرمود که در میان شما طیب نیست گفتند نی زیرا که پنج در احت باراده ازلی متعلق است اگر مرض موت بر شخصی عارض گردد هیچ طبیب دفع آن نتواند و الا بحکم عزوجل صحت دهد فرمود که در این زمان اوازکریه از جایی و آواز خنده از جایی دیگر بگوش میرسید سبب چیست گفتند خنده را سبب آن بود که شخصی با ایمان از دنیا رحلت کرده و کریه از جهة آنکه فرزندی متولد شده نمیدانم که سعید خواهد بود یا شقی و ما مؤمن خواهد بود یا کافر حضرت رسالت چون آنحالت را بگوش سرشت و پاک اعتقاد یافت درباره ایشان دعای خیر کرد و روان شد دیگر از غرایب دیار مغرب امیرین مصراست چون ذکر آن در السنه و افواه و ایده و سایر است قلم مشکین رقم از شرح آن دم در کشید ذکر بنای دار السلطنه تبرات و ما یتعلق بها من الاضافات والمنسوبات اول بنایی که در ولایت خراسان واقع شد قصبهٔ توشیخ است فرسخ بوضعی که بعد از ان شهر هرات را در آنجا بنا کرده اند بعضی گفته اند که آن ساخته پشنگ ابن هوا سیاب ابن مرد وابن کعانست و توشیخ نخست بشر پشنگ مشهور بود و چون قاعده عرب آنست که بهر کاه لفظ عجم را در کلام خود استعمال کنند بای عجمی را بفا و جیم را بکاف مبدل سازند چنانکه پارس را فارس و کرکان جرجان گویند پس در کلام ایشان شهر توشیخ اشتهار یافت بعد از ان بتمادی ایام عوام و ادی در آن کلمه زیاده کرده و توشیخ گفتند و زعم طایفه از مورخان آنست

که وشنج زاهوشنگ پیشدادی بنا کرده است و بانی قندز ذکر مطر اشتهار دارد بحدت الضروره و بنای هرات بپانصد سال بعد واقعشده یعنی دیگر گفته اند که شهر قندز ملک خونوس که حاکم شیروان بود در زمان منوچهر بنا کرد و چنانچه از کلام شیخ عبد الرحمن جامی که تاریخ قدیم هرات از منقولات اوست فهم میشود و شیخ مشار الیه در کیفیت بنای هرات چند وجه بیان فرموده اول انکه چون جمشید بن طهمورث بن هوشنگ دعوی الوهیت انداخته بود دست تعدی باموال رعیت دراز کرد و پریشانی تمام باحوال خلایق راه یافت و چون کار ایشان بجان رسید دل برجای وطن قرار داده مذواکر طوایف امم مملکت او و اطراف و اکناف متفرق و پراکنده شدند و قرب پنجهزار خانه از اوازرخا و هم ایشان قندهار بحدود کابل اقامت اندوچون ان موضع برحسب دلخواه ایشان نبود طبل ارتحال کوفته بولایت غور آمدند و انجا نیز کوچ کرده در محلی که اکنون قصبه ادبست قرار گرفتند چنین بیان کرده خاطر و بهیچ دیار نه که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار و روزی چندان زجود جای زمانه خلاصی یافته پهلو بر بستر استراحت نهاد و مدتی درخت اکر تحرک شدی زجای بجای دیگر نجوازه کشیدی و نه جای بتره و بعد از مدتی بسببی از اسباب موانعت انکزده بمخالفت انجامیده و فرقه متفرق شده و بایکدیگر محاربه آغاز نهاده و از طرفین خلقی کثیر جریح و قتیل گشته فرقه غالب و کروهی مغلوب شدند و قوم مغلوب برحسب ضرورت مرابع و مراتع خود کذاشته درحرکت آمدند و بر بسط وادی که الحال جرود و مالان مشهور است موضعی که ازاکو اشان علویان میکفتند رحل اقامت انداختند و جمعی که غالب شده بودند و استیلا یافته خبر قوم مغلوب را معلوم کرده بر سبیل ازاد بجری آمدند و از مراعی و مواشی ایشان انچه بهتر بود برسم باج و خراج میکرفتند و آن جماعت چون مامنی حصین و قلعه رصین نداشتند ناکام و ناچار تن بخواری در میدادند و چون اولاد و احفاد ایشان بکثرت انجامید و تعدی و شمنان نهایت رسید بواسطه تدبیر زنی که در میان انقوم بود از تحکم و تجبر اعدا رهایی یافته پنهان این حصن انست که جماعت مغلوب شده حاکمی داشتند شمشیره نام از احفاد فریدون و این شمشیره زنی بود بحسن صورت موصوف و بلطف سیرت معروف بزیور دانش آراسته و از نقایص مبرا سته بیت در دریای حیا کان آزرم ۞ کوئی که سرشته خویش از شرم ۞ خوشید ندیده سایه اش را ۞ مه نیز نیافته پایه اش را و القصه شمشیره روزی مجلسی پساخته با اتباع خود کفت تا کی مذلت خراج کذاری کشیم و باج تن در دهیم اکر شما بقدم انقیاد پیش نیند و کردن از اطاعت من نپیچید بانک و فتی شما را از نکال حوادث بمنزل حکومت و سروری رسانم سایر مردم جمیع القلب برزبان راندند خصوصا بعد چه حکم کنی بر وجود ما حکمی ۞ شمشیره کفت حالا اصلاح در انست که خراج چهار ساله ایشان را ببخشیم و چون در این سنوات بیکجا از ان قوم بطلب مال بدین جانب نیاید ما را امجال باشد جهت خود حصنی حصین و قلعه متین احداث کنیم و همکنان برین رای اتفاق نموده شمشیره کتوبی بوالی ان جماعت که موسوم ببیا طله بود در قلم اورد مضمون انکه عاملان و محصلان شما هر سال که جهت تحصیل مال می آیند زحمت بسیار و مشقت بیشمار میکشند و ما نیز بسبب قلت تحف و هدایا خجل و منفعل میشویم لهذا امسال نیم شب جان و دام و کشتم خجل و خجلت رسید در دویش را مهمان چو یکه میرسد ۞ اکنون داعیه انست که وجوه مقرری چهار ساله را بخزانه عامره رسانیم تا ملازمان سلاله را بحضرت سفر و ستاجان ما را انفعال مخالفت نیاید بیا طله بعد از وقوف بر ایخیال مبتهج و مسرور شده ملک وخوان ابن کوفان را که از احفاد هوشنگ بود بتحصیل ان مال ارسال نمودند و چون ان وجه بخزانه بیا طله رسید و شمشیره از ادای خراج فارغ کردید در ساحتی مسعود و زمانی محمود در طرف شمال هرات قلعه شمشیر انرا بنا نهاده و فصیل و باروئی در نهایت استحکام بر اورده و دو دروازه شب آهنگان که سه فرسنک طول داشت بساخت و قرب بهر فرسنکی دروازه اهنین پیرداخت و بر هر دروازه دو نفر امیر مقرر کرد که بحراست قیام نمایند و چون مدت معهود منقضی شد عمال بیا طله بطلب مال متوجه کشته و بعد از انکه دیوار شاکان و حصن حصین شمشیر انرا بنظر در اورده مراجعت نمودند و کیفیت واقعه را بعرض بیا طله رسانیدند بهر وجه خدمتی از تحصیل خراج مایوس شده دیکر عاملی جهت تحصیل باج نزد شمشیره نفرستاد و آنطایفه در حصار شمشیر ان کره طایفه مان بشمیران اشتهار دارد مدت مدید بفراغت تمام و آسودکی مالا کلام کذرانیدند و در زمان سلطنت منوچهر که اولاد و احفاد ایشان فراوان شده بودند پیش خونوش که دران اوان مامور امراء بود رفته و عرض کردند که مردم ما بسیار شده اند و دیکر در این حصار امکان تمکن نیست امیدواری بجناب شهریاری انکه کفتوی بنا بنهای نوشته اجازه فرمایند تا سهری وسیع و قلعه منیع در این دیار بنا کنیم خونوش ایچا بالملتمس عرضه داشتی مبنوچهر فرستاده رخصت بنای شهری طلبیده و بر وفق مراد جواب یافته ابواب خزاین بر کشاده مال فراوان و نعمت بی پایان باستادان و معماران داده بطالعی میمون و ساعتی همایون شهر قندز را بنیاد نهاده و باره مانند کوه و فصیلی باسکوه برادورده قصر عالی بر اطراف ان ساخته و دو دروازه یکی از جانب شمال و دیکری بطرف جنوب پرداخته چنانکه حصن شمیران داخل کشت و عرض دیوار راس کرنها وه آنرا بچاه کز ارتفاع داده و خندقی عمیق فرو برده و قرب دوازده سال و نیم دوران عمارت کار کرده تا بانجام رسید و مردم بسیار در عهد بهمن ابن اسفندیار در ان دیار قرار کرفته و بر و بحر رسیده و اقوام طوایف و اقوام قندز نیز انجا کریخته ایمن مانده و در ان ایام شخصی را خاغوش نام استجاره نموده والی قندز شده بود و رعایا را و التماس نمودند تا از پادشاه وقت رخصت بعمارت سهری که وسعت ان از ان قندز نمیشر نبود و قیام نمایند و اخاغوش استجاره نموده و بر این نهج جواب یافت که اموال خزانه بعمارت بلده چنین والی نیست اکر اهالی آنجا خواهند خود بر بنای این سهر اشتغال نمایند و این خبر بسامع متوطنان قندز رسیده نزد اخاغوش آمده عرض کردند که ما را از مال خود بر بنای این بلده مشغول میشویم و قرب پنجهزار صد استاد ماهر جمع آورده مقرر کردند که شانزده هزار مرد مکاوبا شند و جهت سعادت

سعادت وقت را خیار فیروزی ساعت منجمان را حاضر ساخته و ایشان در زمانی که قرب صعود متصل بود از نخست اختیار فرمودند بیت سطرلاب سنجان موزون قیاس ۲ بازدیده کشد ساعت شناس ۳ و قتی که باخت مری یاد بود ۴ نظر را بطالع سپرد اوبود ۵ سطرلابها در دست و منتظر که در جه مطلوب کی برافق شرقی مطبق گردد چنانچی بسیار کل وحشت در دست گرفته مترصد و مترقب که بر کاه که اهل نجوم اشارت فرمایند ایشان کلها وحشتها از چهار طرف بپندارند و در این اثنا عورتی که دران حوالی کلبه داشت نان می پخت کودک چالاکی چندان او را کرفه کرد بخت و عورت بطاقت سنه ۶ فریاد برآورد که بپندار مردم مقصود کردند که آواز منجمست که میکوید خشت بپندار بیکبار شانزده هزار کس پیش از دو آمدن ساعت معهود خشتها بطالع تو جه بنها دشهر از دست پندار خشت و از خانه خویش از اینصورت اندیشناک کشته از منجمان استفسار طالع وقت نمود جواب دادند که چون طالع وقت برج ثور آمد و صاحبش زهره در برج ۷ ناظر است مردم این شهر عشرت دوست و دلیر و جنگجوی و مردانه باشند و بنیاد ایشان از وقت ظهور تا انتهاء بر جولیت پر دل قوی زهره و بسیاری از ملوک و حکام و سرداران و کرده کشان ایام دراین شهر بقتل رسند و چون برج دویم که منجمان از اهالی خوانند جوزاست از مشاهده هوایی مال در دست ساکنان اینجا قرار نگیرد میت قرار در کف از دکان نگیرد مال ۸ در تصبه دل عاشق نه آب در خوابال ۹ دیکر از دلایل نجومی چنان معلوم میشود که اهالی این خطه سریعه غریب نواز نه مهمان دوست و با مروت باشند و این بقعه میمون مسکن زهاد و اتقیا و اولیاء و مامن اصحاب حاجات و مرجع ارباب مهمات و غربا باشد بسبب عذوبت ماء و لطافت هوا و سعت فضا هر کس که بر سبیل عبور بدین خطه مرور الس رور در می آید از دل که شهرستان بدست جهت نیاید که قدمی فراتر نهد لاجرم مدتی در انجا توطن نماید و هر کس که در خرابی و ویرانی این بلده طیبه سعی نماید ۱۰ و در تفرقه و پریشانی اهالی و ساکنان او کوشد صبح دولتش بشام ۱۱ نکبت تبدیل یابد و عرصه راحت بزاویه محنت شتابد ملک ارغاوش از استماع این کلمات تسلی یافته فرمود تا مردم بجد تمام اهتمام نمایند پس شانزده هزار مرد و هشت سال کار کرده تا دیوارها را بارتفاع یافته و چهار سال ازان دست باز داشتند تا عمارت نشست خود تمام کرد بعد ازین هشت سال دیکر بتعبیه آن پرداختند تا بانجام رسید و عرصه شهر هزار جریب بوده و بلندی دیوار بارهاش چهل و پنج کز و عرض دیوارده کز و این عمارت در عدد بیستم باختتام انجامیده و چون بادشاه دین پرست دانست فرمود تا در هر برج یک صلیب ترتیب دادند و ده دیوار دیکر که یکی ازان محیط بود بر دیکری برافراشتند و فرجه میان هر دو دیوار ده کز کذاشتند و خندق بغایت عمیق پر دند و شهری با تمام رسانیدند که دیده کردون سپیه و نظیر آن ندیده و کوش زمانه قرین و عدیل ان نشنیده و چنان زیبا و منفع بچشم بپندار می آمد که کوئیا شاعر دربار ه ان کفته است بیت چشم فلک ندیده و کوش جهان نشنیده زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقره و جه دیکر در ذکر بنای هرات انکه بعضی از ساکنان بمسالک اخبار تقریر کرده اند که موضع شهر هرات قندز در ابتدا کذر آبی بوده و تمر آنیده و رونده و در اطراف وجوانب ان سباع و وحوش قرار و آرام داشتند و کاروانی که از زوه و برادران امدی منزل بنجیرستان که پیچ جا در نواحی هرات آبادانی نبوده کرمصیه او به وجمعی که در انجا متوطن بودند با یکدیکر نزاع کردند و طایفه مغلوب ازاو به بیرون آمده در کوهسان منزل کرفتند چنانچه کذشت بعد از چند سال ازان مکان بدره ۱۲ و برادران رفتند و هر کاروانی که پیدا مدی ایشان استقبال مینمودند واطعمه و اقمشه بدیشان میفروختند و ایشان میخریدند و چون در پیش ایشان بسیار شد پیش همای دختر بهمن این اسفندیار کرکه آنرا شیرانی کفتندی کس فرستاده رخصت طلبیدند که حصاری بنا کنند او اجازت داد مشروط باینکه چون حصار تمام شود سوسم بوی باشد پس حصار شیرانی ساخته و دوازده سال در عمارت آن کذرانیدند و بعد ازان بچند سال دراه ابن وارا شهر هرات را بنیاد و بنها دو بنو بانیا تمام رسیده بود که دارا در معرکه اسکندر کشته شد و اسکندر بعمارت بروج هرات پرداخت و چون نوبت سلطنت بانشک ابن دارا که از ملوک طوایف بود رسید و جبر اکه اسکندر ساخته بود بپوشانید و بر بالای هر برجی برج دیکر ترتیب داد تا آثار عمارات اسکندر رسندرس کشته و در و دیوارها را بنیز تغییر کرده و جه دیکر انکه بعد از طوفان موج نبی نوح اول بقعه که در خراسان ساخته و پرداخته قلعه نیشاپور است و دختر ضحاک هرات نام اول قصبه او به را بنا نهاد انکاه در عمارت هرات شروع نمود و چون نام از اولاد فردون بیاوش ولایت بادغیس را معمور کردانید و آن قلعه ایست دلکشا مشتمل بر مزارع و مراتع بسیار و محرثی بر جداول و انهار پیوسته و در جهان بیچکس ندیده چنان و منزل دلفروز جان افزای و عرصه حرمش جهان افروز و ساحت فرخش جهان آرای و جه دیکر انکه چون اسکندر رومی بر دارا استیلا یافته او را از میان برداشت در حین طواف چون بنواحی هرات رسید در ان زمان چیزاز قندز دران حوالی عمارت و آبادانی ندیده و اهالی انجا نیز از جوره و تعلب ترکان فغان بآسمان میرسانیدند و بغایت پریشان حال و مشوش خاطر زندکانی میکردند بنابران اسکندر ۱۳ که شهری بسیار دلکش و ساکنان انجا از تعرض اعدا ایمن و مطمئن خاطر زندکانی تواند کرد پس بر بنای هرات میل فرمود و چون اهل قندز از اندیشه اسکندر خبر افتند بدرکاه او شتافته عرض داشتند که ما بر بنای این شهر راضی نمیشویم و تراد راین باب امد و نخواهیم کرد راقم حروف کوید که براین روایت اعتراضتی میرود چه اسکندر بنابر رفاهیت اهل قندز این اندیشه کرده بود و سرکشی و عناد ایشان باین سبب بعید و بدیع نماید القصه اسکندر از سخن اهل قندز ملول شده و توقف او در دیار خراسان امتداد یافت تا انکه مادر اسکندر نامه فرستاده او را برو م طلبید اسکندر در جواب نوشت که میخواهم که در دیار خراسان شهری بنا کنم و ارباب این نواحی فرمان من بپذیرند و بعمارت آنشهر یعنی هرات راضی نمی شوند و امداد نمی نمایند و کر این مردم را بزجر و قهر کار فرمایم نام نیک من برشتی در عالم منتشر کردد و توقف مراجعه است که ایچه در خیر فوت نست بعقل آید مادر اسکندر کفت از خاک آن ماچیه پیش من فرست

تا بر احوال مردم ایجا استدلال کنم اسکندر را بنان خاکی پیش مادر فرستاد مادر اسکندر آن خاک را دید و بعضی از اجزایش را چشید و بر خیزارم یافت و آن خاک را فرمود تا تنگ کردند و بسالطی بر بالای آن انداختند و اعیان روم را طلب داشتند و بر بالای آن نشاندند و حدیث میل و رغبت اسکندر را به بنای شهر هرات در میان آوردند و گفتند بنای شهر دران سرزمین خشت خام رعواب انداختن است و گروهی بدین صورت را پسندیده داشتند مادر اسکندر گفت امروز بر دیده و فردا بر اندیشه تا بچه طالع بران قرار یابد بتقدیم رسانیده آید روز دیگر چون اکابر روم بمجلس مادر اسکندر رفتند ابتدا تراز همان بساط خاک را از زیر آن برداشتند بردند و بالای آن زمین هموار کردند باز زمین مجموع منقش گشته که برای پادشاه مقرون بصوابست و بنای شهر چنین موجب نام نیکو پیش مادر باسکندر نامه نوشت مضمون انکه از زمین خاک اسکندر لال کردم که اهالی ایجا منقلب المزاج باشند باید که در هیچ امر با ایشان مشورت نکنند و از ایشان مساعدت نطلبند و چون تا بنا اسکندریه خوشوقت گشت دار نرجه و اجتماع و عمارت شهر هرات مشغول شد آورده اند که روزی استادان و معماران بتعمیر دروازه خوش اشتغالی داشتند و اسکندر بدر آن روز بایجا تشریف حضور ارزانی فرموده بود ناگاه بخاطر بزرگ او آمد و گفت بنای ازاد را اسکندریه گفت مادر نامه خشکی فرستاده است و آن دروازه باین لفظ اشتهار یافت و بکثرت استعمال بر دروازه خوش قرار گرفت وجه دیگر انکه پارهٔ هرات سه کس ساخته سیاوش این کیکاوس و یوارا مندرون را طرا این دارا پرداخته وجه دیگر انکه سیفی هروی در تاریخ آورده که از مولانا ناصر الدین شنیدم که گفت در تاریخ خراسان چنین یافتم که سپهبدی از سپهبدان مرسل جبرئیل شهر هرات را بنا کرده وجه دیگر ازین رباعی مستفاد میشود رباعی

لهراسب نهاد هرات شهری بپناه ۰ کشتاسب دران بنای دیگر بنیاد نهاد
بهمن پس ازان عمارتی از نو کرده اسکندر رومیش همه داد بباد ۰ وجه دیگر انکه ابو الحسن صفوانی بوساطت از رسول ۳ روایت کرده که آنحضرت فرموده که حق سبحانه تعالی بادر خراسان شهر هرات را برای خواندن خواهد خصوصا یاسرع و ذلتهرین اشتهر یافته و گروه اندوار حق تم دران شهر برکت خواسته اند از شیخ ابو المظفر فاریابی رحمه الله روایت کرده اند که گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و در حوالی گذشته ازروی اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر را دیدم خدمتش مراکفت درچه کاری گفتم فردا اندیشه روز گار و طول مدت این باره رفیع مقدار را بخاطر گفت الحمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار رسته بعد ازان مشاهده من گشت که ضیاعی شد باز چنین سنه‌ی معمور گشته که می بینی و بعد از خضر خضر مقولست که موضع شهر هرات دریای و خار بوده و زمینی که حالا چارسوق هرات است هر سال چندین اوده خرین بحر حمامات میکرده و هر سفینه که در انجا میرسیده عرق میشده ع هر زمینیرا بود خاصیتی ۰ برای عالم آمای سالکان مسالک توفیق پوسیده نماند که بلده هرات حرسها الله تعالی عن الحادثات از سوابق ایام و مؤالف شهور و عوام همواره مجمع مشایخ و مرجع اکابر اسلام و مسکن علماء اعلام و مامن سادات کرام زمستان و اطراف و اکناف عالم بوده و بقاع اقالیم عالم بوده هست و کلهٔ خلوا اسلامیان در باره او ابی و کریمه چنین و منها کرمن آزمخت ساحت و ترتیب نقضاء یا ساحتش کجایی آب زلالش از غایت عذوبت غیرت فزای چشمه حیوان و هوای روح افزایش روح بخش روان و جنان بیت بحر مسجور است آبش یا زلال سلسبیل ۰ عرصه چو جنت محض یا بهشت جاودان ۰ آب و باد او ست چون ماء مسیح آب خضره یا جان بخش چو جان دلپذیر روان ۰ وازه خت شرفات بروج فلک عروجش قله یافاخم جبل شده و از لطافت هوایات علیه و ترافت اینیه رفیعش خورشید و مه بر عجاب فضاء و تصویر کشته بیت قبه افلاک پیش طاقش آمد تنگ و رصه فردوس پیش ساحتش نا پدید ۰ بر اسمانرا از فرق مسقف مرفوعش مدام ۰ احرا نرا بر حریم صحن عمیرش مسیر ۰ پر عجایب چون سپهر پر بدایع چون بهشت ۰ بلکه آمد این و آن بانسبت خدمتش حقیر ۰ زان بهوای معتدل دارد که آمد جاودان ۰ چون بهشت این بنسبای دی و گرمای تیز ۰ واضع تقدیر اساسش را نکرد ترتیب داده ۰ ورنه وضعی همچنین هرگز کرا آرد در ضمیر ۰ بجمیعی معروف که کوش پوشش سامعان اخبار اعصار نشنه و نظیران آن نشنیده و بجامعیتی موصوف که دیده کردون پیرا با انکه قرنها کار دیده هرگز اینمقدار جمعیت در هیچ خطه ندیده چیت ساکنون اجمله بندگان ملک و کشیکچیان حجره ارکان ملک ۰ تحکمه تاجوران بلنده کشته تا قبال سپاه پیچ حسن چو ذات ادم اندر صفات بحر تهاالله عن الحادثات ۰ از تهمه حوالی ان تا بغی بدعت در و از جمیع نواحی ان آیات شرک و بشهت مجو ریت مردم او جمله فرشته سرشت ۰ خوشدل و خوشخوی چو اهل بهشت ۰ و شهر بندی که حالا معمور است در طرف جنوبی شیران و قندا فتاده و انها داخل درون شهر بندی که ملک معز الدین حسین کرت احداث فرموده بوده داخل اند و ان دهایت و سعت چنانچه نظران از سپیدار جوی انجیل تا در بند شیخ خرم از نواحی طاسیان بر سپهل چنبه دولت که نزدیک بیکهر نخست و حضرت صاحبقران کیتی ستان امیر تیمور کورکان فاضل تحلیه بشایسته العنوان صدارت قرین بلده هرات از اسمند کرد اینده چه از غایت منعت ضبط و محافظت ان در نهایت عسرت بود اکنون شهر بند هرات مشتمل بر دوازده فصیل استوده ماهین هر دو ده گز و جبایت و صد و چهل و پنج زاوده و شهر بند هرات هفتاد و سه صد قدم است و قطرین بلند دوازده ملک تا پوزه آباد و از رب خوش تا عراق هزاره و صد و در هر زاویه صد قدم انفاقی افتاده خندق آن قریب بیست زرع عرض و دو تا چهار مدیست که از احجار تکوه اند چندان عمق دارد و مسجد جامعی که فضایل و برکات آن از حد حصر افزونست و از حیز احتمال بیرون در میان دریب بجهان و خوش و العضده و ظله اختیار الدین کرد سنه ثمانمائه و حصار بکرات درین اوراق مذکور گشته داخل درون شهر است و چون در داخل این بلده طیبه میزار چیچک اب روان هست و باغ و بساتین فراوانی است امادر بیرون از نواحی کاریزها ناگوه مختاره چشمه ماهیان بلکه از قریه ماشتان تا قصبه بیاسلمان که قریب شش فرسخ تمام دشت و که و باغ و بستان و خطیر و گلستان گشته بیت صحای بیحد هوای بیحد نعیم بساده الله و بیراه الله بیاض اطلاء میان عرصه این و عرصه میتوان کفش ۰ موکه گشته زمین مرغزار حجی راه ۰ وارزده و برداران تا پل مالان که قریب دو فرسنگ بتمام دلپذیر و منازل دلپسند بی نظیر متصل یکدیگر تا سیس یافته

در تصحیص ملکه از دره مذکوره تا کوه سکجه که چهار فرسخ مسافت دارد و از آنجا به ماکو سه فرسخ است باغات و عمارات و قری و بلوکات این بلده فردوس مانند
گرفته و صفاست که بیکدیگر اتصال دارد سبزه در چشمه می لبسان بهار کشته در دیده ها بهار نگار اسمعیل شرش رفعت مانند نک و نیشتش نزهت آمد ها بعضی از قری و قصبات
این خطه فردوس آئین و دلنشا شهر اده مرابری و لاف بسری میزند از ان جمله دار العبادت زیارتگاه است که همیشه مجمع اولیاء الله و مشاهد اصحاب علم و اتقیاء بوده آبش صاف تر از
شیر و نسیمش لطیفتر از هوای اردوی بهشت از خرمی چه طبع حریفان تنفس و نیکوئی چه روی ظریفان دلربای هستند متفق همه عالم که همچو این زمینکه جاگاه ندیده هیچ جای
و توابع این بلده بر نه ملوک تقسیم یافته اول توران و تونیان دوم قوردان و پاشتان سیوم کیراق چهارم سقر پنجم خیابان ششم کلاه هفتم
گجیل هشتم الجان نهم اردوان و تیران و از موضع میمون که بلطافت آب و هوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان سراه است و بی کشایه تکلف غایه قصاب مضمون
گلزار و هفده من یاض الحقه در شان ان اتی است و فحوای مقوله روضة من ریاض الجنة در شان آن حالا سلسال دارا و صاف ساتنیش و اتی از غایت تزه خوبی و دلکشی همه انشکم گجیت است
و خوشی در هر فرسخ شجر های چلل بر سر کشده خاک چمنهای او وشی بر قعنا کشده حضرت انکس و کلهای گونه گون خمرا و بنشی و مزارات اکابر و مشایخ و علما و صلحا دران موضع
متبرک بسیار است خطابه و قلع در همین و بسیار آن مشمار و در زمان جاهلیت نیز این مقام میمون و مکان همایون قبله دعوات و کعبهٔ حاجات خاص و عام بوده و اکابر و
صاغر و مقیم و مسافر بدین منزل شریف تیمن و تبرک میجسته اند چنانکه حالا عید گاه و مصلی خلایق است و در زمان سابق ان ملکی خدایگان سکفته اند و پادشاه بالمنعت فرس خدا
یگان نامتند و از جمله معظم مزارات که دران موضع بابرکات واقع است مزار فیض الانوار کامل مدقق و فاضل محقق امام الجن و الانس الواصل الی ریاض القدس الامام فخر الملة
و الدین عمر رازی است تغمده الله بغفرانه که در علوم معقول و منقول کوی تقدم و تقضل از جمیع متاخرین ربوده و از بدایت سن علم کلام غایت میل ان جناب منکلمی مانند و
ازین کهنه دیر دیرینه ماصدق مفهوم موجب الغرنیا بوده و چون قسم قالیه رحمة بذکر امام اعظم و مقتدای طوایف عالم رسید حکایتی بنسبت ان جناب بر خاطر عاطر گذشت و بتب شتاب
اورده ماند که در ایام حکومت محمد بن علی اسمعیلی والی قلاع رود بار روستان و دیگر دیار که عمل و عقیده او و متابعانش مخالف اعتقاد و روش اهل اسلام بود امام فخر الدین محمد الله در
ولایت ری توطن و تبت و بدرس اقاده اشتغال مینمود و اهل حسد فی حینه حاصل من سند که با امام معادات می ورزند یکفتند که امام از دعیان اسمعیلیه و ملاحده است خدمتش از
استماع این حدیث ملول و متاثر و غمناک و مشوش خاطر گشت و جهة دفع این تهمت و رفع این مظنه بالای منبر رفته زبان بلغت این طبقه بکشاد و چون این خبر
بسمع محمد بن علی سید غیاری ازان ممر بر حاشیه ضمیر او نشست و نیا بر تفرد امام در صنوف علوم و انواع فضایل بقصد و استیصال اعدام و اهلاک او از خاطر خود خصت نیافت
اما خواست که ان جناب را بدین فرماید و دیگر باره بطعن و لعن اسمعیلیه نکشاید لاجرم فدائیان مهم او مترصد و فدائی از قلعهٔ الموت بولایت ری آمده در زمرهٔ شاگردان امام منتظم
یافت و بجد و جهد تمام آغاز تلمذ نموده و فرصت میجوید تا فرموده حاکم خود تقدیم رساند و بحیلتی بمجال فرصت تا بعد از انقضاء مدت هفت ماه روزی خادم امام را دید که از خانه
بیرون میرفت از و پرسید که پیش مخدوم مولوی کیست خادم جواب داد که مجلس خالیست و کسی نیست فدائی با او گفت که تو کجا میروی خادم گفت بسازار تا از برای امام طعام آرم
فدائی گفت دو سه مسئله مشکل دارم و میخواهم بران جناب عرض کنم التماس انکه در آوردن طعام تعجیل نمائی خادم قبول کرد و فدائی بخانه امام درآمد و در را استوار بست و امام را بشربت
انگبین با خنجر کشته و بسینه او نشست امام هژسان شد و الحق جای ان دشت و از فدائی پرسید ای مرد چه خواهی کرد فدائی گفت همچو امام که باین خنجر از قفا سینه
تو بر درم امام فرمود که سبب چیست فدائی گفت تو مولانا را لعنت کرده و انواع ناسزا گفته و اسمعیله پادشاه خود را مولانا گفته بدین امام فرمود که توبه کردم دیگر این قول از من در
وجود نیاید و درین باب سوگند خورد فدائی گفت تو سوگند راتا ویل خواهی کرد امام سوگندان تاویل بر زبان او رد فدائی گفت اسمعیله امام برحق است و برزمین نشست و گفت بگفتن تو اموا
نبود م و الا تقصیری جایز نشمرد اکنون بدانکه مولانا و عاوسلام رسال داشته میگوید که ما از کلمات پریشان جهال و عوام که کریه و لبک کا م بلهم اهل دشان اشان
دارد دست باک نداریم سخنان امثال شما مردم فاضل ابا بر لوح ضمایر خاص و عام کالنقش فی الحجر ارتسام دارد و لعمر الله اگر لعن ما زبان کوتاه داری و دیگر خاطر ما از
خود نیازاری اگر میل خاطر شریف بان مقرون کرد و بجانب قلعه آمی و این بقعه را بوجود شریف بیارای امام فرمود که رفتن بطرف قلعه میسر نمی شود و خود ان را در
این اوقات از جمله محالات میشمارد و فدائی چون دانست که امام روزگار قطب دار جای خود قرار دارد و مبلغ بیست هزار مثقال زر سرخ از میان بگشاد و پیش
امام نهاد و گفت این در ازیکاله شماست و چون سال منقضی کرده و موازی این مبلغ دیگر پیشکش قیصران بستانند و این علوفه را در بارهٔ خویش موجه و محلی بشمارند و در برد
یمانی در و اق من است که مولانا بسم تحفه فرستاد و چون بیرون رود از نیز تصرف نمایند و بعد از ادای این محاسبات تمکین خدمت بوسید و بیرون رفت امام احادیث آن بود که
بوقت درس چون بمسئله خلافی رسیدی فرمودی که خلافا للملاحد لعنهم الله و خذلهم الله و بعد از این و بعد کفتی خلافا لاسمعیلیه پس ازینجا کاری نشاگردان از ان جناب بپرسیدند که
علت باسمعیلیه میکرید و مدتی شد که از ان زبان کشیده اید سبب چیست امام فرموده که ایشان از لعنت نمی توان کرد زیرا که بر ان قاطع دارند کویند که امام اشرف و تولی ما التکلام التعود
اسمعیلیه روی نماید و الله اعلم بحقایق الامور این چند کلمه ایست که بر زبان قلم جریان می یابد و در ختام کتاب موشح و مزین بعضی خصایص
و مناقب امیر و شکن ضمیر امیر علیشیر در این ایام فرخ انجام که خامه تحجه آثار قلم بدگر بعضی از بلاد و دیار قیام مینمود و روزی بکنار رنده این سوادنام ملاقات شتافت
ولت آشیان مغرب بصحبت سلطانی که قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امالی و امانیست بتهیه متوجه کشت و چون بعادت بساط بوس فایز کردید و جزوی کلی بود اکیفیت اجتماع شهر خطای و بلده

و بلده چاکر نظر کیمیا اثران عالی کهر سانید بزبان بلاغت ثمار آن بجا صغار و کبار چنین یافت که خالیا و اساطین هرات اعاذها الله عن الآفات و ذکر دو دانا از مجموع تفصیل نسخ خواهی نمود و چون این اندیشه در خاطر فاطر رسوخ یافته بود و بمطابق واقع و ضمیر منیر حضرت مکمل پذیرگشته تصدیق فرمود و هم بامتثال فرمود مشغول گشت که بکلام شریف فضیلت این بلده بر دیگر بلاد و معمار مرجع خواهی داشت این فقیر در برابر هر یک از مفاخر هرات که بیاد آید ذهنی متوجه فرمود که چنانچه مجال و مزدون نماند و ساکت و قلم سرد و پیش انگند و بعد از آن بر کمال طبیعت و نهایت لطافت و محبت حضرت مملکت پناهی آفرین گفتم و چون بوثاق آمدم اندیشیدم که آیا این بلده بجهت صنعت اسکندر مشرف و مشهور است یا بر دیگر بلاد و اهالی افضل و مرجح توان داشت که صغیر و کبیر و مخالف و موافق دران متفق باشند و با ما بجدال و مناظره بران اعتراض نمایند ناگاه والد فقیر در گوش این فقیر داد که تفضل و تفوق این شهر شهره را حاصل است و مجموع اهل عالم و کافهٔ اولاد آدم از عرب و عجم از اسلم میل و رغبت بسیار بدین بلده دارند و بسبب اجتماع اهل علم و مناسبت دران نسبت بسایر بلاد است که منشا و مولد و محل و وطن و اقامت مستقر عزت و کرامت عالی مکانی است که معمار رای عالم آرایش لبسط زمین را غیرت فزای سپهر برین و رشک نگار خانه چین ساخته و همواره بدیدهٔ عنایت و پرستش بتقویم قوایم دین مبین و قوانین مقاصد اهل الیقین پرداخته میان ذهن و ذکاش امور دین و دولت منتظم و محاسن طبع نقاد و ش مهام ملک و ملت را تسلم عقول خلق روح پرور و روح بخشش بصیر بما یدل بالوجود طبیعی یا بتایید بخشید و حسن تحریر و لبید پیش ابواب آمال و امانی و درهای اقبال و کامرانی بر روی دلخواسته و نسیم جنت اگر یکدم دسوی لبنان بجانی میوزد همه جان برادر و بگلبن نظر و گل نکهت لطف تو شمه یابد جهان شود و بخوشی همچو گلبن عطا و عدل شمالش مساج بنی آدم متقبل مشتری عقل دوربین تو را از بد و نیک پیشوا نده ماه عالم نور و دشمن را ی تو شتری رهاند از برفت قدر و مناهت شان و کثرت اسباب کامرانی و فور موجبات دولت و حشمت افسر شال بسر آمده و صیت نصفت و ازه عدالت و ه گرا خلاق و اوصاف پسندیده پیش نسیم صبا باطراف اکناف رسیده گذشته خاک جنابش بقدر از افلاک فتاده نام نزکش عدل و انواه ستان فرخنده نشانش مرجع صدر نشینان جامع جاه و جلال و کعبهٔ مکرمت پناهش مجا و ملاذ خرد و بیان خوض فضل و کمال زبان فاصی و دانی ثنا و دعای و جاری و اظهار اوصاف عالم اصحاب دانش پیشه موی به موی بسلیقهٔ اوساری هست و روزبان زنده دلانست ام تو یکدم نمیرد و که مگر نمیشود یعنی امیر کبیر تو یدمقرر فیروزه روز فریدون فرخ مجمع فضایل علمی و عملی کل افضل انسوی ملکی که سپهر چشمه و کامکاری ماه آسمان جلالت و نیز کواری ناقب ای صایبه بوصوفی ضمیر واقف مواقف العلوم بالفکره الکافه مفتاح ابواب الهدایه بالطبیعه الوفیه حاوی دقایق معانی مقرب حضرت سلطانی ع اکد دفتر غنی گشته و در بذل و ایر نظام الدوله والدنیا والدین امیر علی شیر خلد الله ظلال حالیه و فرمان الخلود تا آثار ایامه و لیالیه اگر چنین نبودی بتوفیق و تسدید اخلاق علیه اعلق و تزکیه نفس تصفیر و بصیغه طبع لطیف فایزشده و از فنون علوم عقلی و نقلی و صنوف فضایل و کمالات علمی و عملی بیضای تاسخ و خطی و انو تحصیلی الله کوزنه تفیست و علی است و تاسخ دست بوعلی است عقلیش از قیاس عقل قرون و تقلیش از مضامین عقل برون صافی طوبی که صحایف نشورات فصاحت نامش کانون الیاقوت والمرجان پرشاخ حوتهٔ تصور او فی الجمله میاید و لطایف منظومات بلاغت شعارش زیب دنیت کوش و کردن ولدان مخلدان ذا فتیم چنین بیاید خامهٔ او چون کهرافشان شود نظم سخن لؤلؤ و مرجان شود و کشف حقایق و دقایق صحف سماوی تقریر آیات و احادیث و تبیین دقایق احادیث معجز ما تا مصطفوی تحریر آیات و کلام افضل خود دقایق قرآن میبیند و ز قول تو حقایق قرآن میبیند اصفهای طبع سلیمش ساحت کیوان تحمل از روی فرش مستقیمش آب حیوان منفعل ای نظیره تو در سرای وجود ننهاده قدم نکتهٔ عدم و بی شایبه تکلف لاف نیشابه و خالی از تصنع و تکلف گزاف سر ما ایحضرت منصفت فضایل نفسانی و متحلی بتحلیات سبحانی و متخلق باخلاق آلهی و موصوف باوصاف رضیه نامتناهی و منزه از تکلف اعمال خسه و متجنب از اعمال منبه و انقطاع و عبادات ملک ارتفاع که معمار گاهش در اطراف جهان خصوصا ممالک خراسان از مدارس و خوانق و مساجد و الیقعا و ابطه و غیرها ساخته و پرداخته که هر کدام بیچ پادشاه ذوشوکت صاحب تمکن عبادت عشران موفق نگشته بعبارت ساخت عمارات بسی در جهان بی نبرد و هم تعداد آن تنگ شناسد آنها بین فعشان غیرت چرخ برین و از جمله ابنیه فیضیه و عمارات منیفه این صاحب کفت مسجد جامعی است که در کنار جوی انجیل مجاذی منزل همانوشش باتمام رسیده و الحق این بقعه شریفه بوضع غریب و طرح بدیع ساخته شده طاق سپهر اساسی متصور بیش نمود جهان خشت اداره و ایوان فلک فرسایش در مطمور و خاک طاق قبه و هوای فضای روح افزایش لطیفه از نسیم جنان و چاصفه اطرافش از غایت تکلف ترین غیرت بهشت بهشت رضوان از دیدن قبهٔ قرآن خضرا فضاحت فضاحتش معتکفان عالم ملا استبع و مسرور و از غلغلهٔ تسبیح و اذان مؤذنانش سبحان ملا اعلی بروح حضور مسجد و جامع فیض آلود زنده حلقهٔ ذاکران بر سر تکلف کرده شمعی منبرش از خطبه بیت اللهی غلغل تسبیح بگنبد دوران رفته زنه کنبد والا برون طاق بلندش فلک گشته جفت حامل او گشته فلک دوخت قبه و برشته و الا ی چرخ فرش نشش اطلس و الا ی چرخ و در و دیوار این بقعه بزرگوار بهر کونه نقوش بدیع که اگر مانی نقاشش زنده بودی بکمال لطافت و خوبی بدان کرفتی زبان تحیر بدندان کرفتی و انواع عجیب و مستحدثات غریب و اصناف صنایع و بدایع و طرفه کاری پرانقشش و نگاری از نوش مستوف هند سرا برا نکنگ نظر وقف و میده نا بکاکل نگارستان بهشتان دیوارش و رخسان بنا بر انکه حکیم علی الاطلاق از دالشفا و شف صدور قوم مؤسنین قانون کلیات شفا مرضی بتر مرمانا ز اسباب طبیعت لبیب حیرت ان حضرت فاضل بود و صحاح اعراض معلولان مختلفه المزاج را بانفاس عیسوی التماس عاطفتش حوالت فرموده و بر جنب این بقعه مبارکه دالشفائی دکمال تکلف ترین ساخته و بر جنب نسیم بشر پرش تا فته و سیحا روح بر ور و خاک مشکبا نیه ش چون هوای ر ضی بهشت روح کستر خشت ز نکار دیوارش سرخ بر اید و طارم فیروزه رنگ بهجا ز افعال الخیر و دلفوش ... فرخنده بقعه مبارک عمارتی دنیکوئی بدیع و بیا کیزکی بمر باسقف و سپهر بلندست بی محل باسمن بهشت برنست بی خطر و طبا بهجا بهم دکما خضر مقدم مسیح ... بمعالجه رضی غربا قیام و اقدام مینماید و مدرس و افاده و طلب این علم شریف و فن لطیف که قرین علوم او ما نست کما قال النبی صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل ... الا ان طالب العلم ...

مشغولی فرمایند و یکی دیگر از همات علیه این صاحب توفیق مدرسه اخلاصیه ست در مقابل دار الشفا که همش مطابق مسمی ست با تمام رسیده ظاهر آن بناهای دلکشا چون باطن نورانی عالمان علوم ربانی، و شش بست و از عذوبت آب سلسبیل آب نه بخیل که در جوار آن جا یابست مضمون جنات تجری من تحتها الانهار بعین میکند هر دم مدد و صفا و رونق الامین تازه و جنات عدن با خلد با خالدین. هندسان اندیشه انگشتین متمثال و عاجزست و زبان نکته دان بگرفت پیشه انگشت تعریف مکلفانش قاصر حواکرده بدین وضع کند زیبا باز کند بشرح و رونق فزود بس فراز پوستانیست که طاوس ملایک هر دم از سدره نما بد بهوا پس پرواز مدرسه شریفه علمای علام و فضلای واجب الاحترام باد و علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال میفرمایند و طلاب انجا فارغ البال و آسوده حال بمطالعه و استفاده قیام مینمایند و در محاذی این بناهای همیون و منزل همایون خانقاه فخیم گردنیا، فضلای معارف پناه ساخته و پرداخته شده و آن بنائی ست انواع زیب و زینت آراسته و از شوایب عیب و منقصت پیراسته احسن فلکیست کز بلندی معمار عالیان آسمان ست و حافظا خیال نقشش \ نگذشته هزار دوستان ست و در انجا نیز اهل زهد و تقوی و ارباب درس و فتوی بتحقیق مسایل و فته و افاده علوم دینیه اشتغال دارند و فی الواقع از اطراف عالم طلاب علم و فضیلت دوی همین جا جمع بسیار ارتفاع و چندین هزار فرقه از ولایت در بدین خانقاه و مدرسه که میامن اهتمام اعالی مقام همراه اسباب معیشت انها داده و مهیاست طلاب متارب خود را مخلص گشته اند و داعی دولتخواهان منازل خود مرجعت نموده و درین خانقاه و معارف پناه بپوسته خوانسالاران بزم فراوانش بساط انعام گسترده و همواره خادمان با اخلاص صلای ضیافت در داده و در ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست درگشاده بست و صلاذ داه خوان نعمتش و هر یک ازین عمارات عالیه مشتمل است بر بیاتین جنتا مین و در وضاءت بمصابیح و یاحین از طرادات لالها بان متسابق جداول فردوسی و انواع بردل و از لطافت کلها احمر الیشان ریاحین بیاتین جنان غرق عرق منفعل از غایت گذرد خوبی و دلکشی پنداشتم که جنت عدن ست درخوشی بر شعفهای کی سنبد خضر بگیس و کلهای کونه کونه نجم را و تشی همچنین بمعابهت این بلند مقدار در سایر ولایات خراسان بقاع خیر ساخته و ابنیه قبعیه پرداخته و بلها و رباطها و حوضها که بمن قلما و حسن اهتمامش در قفاری و معماری تمام رسیده از حیز تعداد و بیرون ست و چون از موقف علی رخص نبود که بتفصیل بعضی از انها پرداز د برهمین مقدار اقتصار رفت اکنون وقت انست که جواد خوشخرام قلم طی بساط و طناب انساط نماید و بدعای دوام دولت پادشاهی و افزون این امیر صافی ضمیر گوشه نتایج فکرش موافق تقدیر گردد بحضرت الهی بکمال کرم و اقتدا بهی ذات فائض البرکات مقرب حضرت پادشاهی از جمعت تباهی در امان دارد و میاسن صفات و استماش نعوتش زمین را مانند روضهٔ رضوان معمور و آبادان گرداند همیشه باد تراعرم و حصول مراد بعزو ناز جو دوران چرخ نامعدود ترست حارس و حافظ عنایت ازلی ترست حامی و ناصر پناه رب الورد برای انور و ضمیر منیرش کسترالوالا بصار روشن باشد که میامن دولت پادشاهی والتفات خاطر خطیر حضرت مملک نباهی دوانمک زمانی این کلمات پریشان را کتب معتبره جمع آورده و در انسخه مقصود بر و مبسوط این مجالس بی بضاعت بود تقصیری نکرده و اخبار را تا توانستم بعبارت بی تکلف که در بادی الرای دست داده در سلک بیان کشیده و از ایراد الفاظ غیر مانوسته الاستماع و امن دچیده ام و مول انکه

بقبول صاحبدلان افتد زبان بدیا آلهی سرایچه دل این ضعیف بچاره پیوسته بنور توحیدت روشن و شمع معرفتت منور دار و الطاف

رحمت بگیران خویش از این بنده گناه کار و ریغ مدار و در زمان ارتحال از این بنده گناه کار دریغ مدار و در زمان ارتحال

از این دار البلال کلمه گلشن تو تون و دستی مقربان درگاه خود را از خاطر محو مکردان و در اوان بعثت و

نشور بقتضی کلمه تو تون تحشرون او را با صد قصن و ارباب یقین محشور گردان بادشاها بر و دگارا

بارها گفته ام و بار دگر میگویم در آن ساعت که ما نیم و هوئی بخشایش فرو

تمام شد

الحمد لله والمنة

تمام شد این جلد کتاب تاریخ روضة الصفای خاتم حسب الفرمایش عالیشان رفیع مکان عفت و معاونت توامان عمدة الاعاظم والاعیان صاحب مکرم و سرور محترم مرکز دایره صدق و صفا آقا محمد صادق صاحب شیرازی ادام الله تعالی وسمت انطباع و ارتسام پذیرفت در دار الحکومه همیشی در مطبع حدیقه تابان بیع

غره شهر محرم الحرام من شهور سنه احدی و ستین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه المصطفویه علیه و علی

آله صحابه الف ثناء و تحیة من الله تعالی خالق البریه بانجناب شد بید الاقل الاحقر

المذنب العاصی میرزا محمد ابن عالیجناب مقدس

القاب سلالة السادات انتظام

میرزا عبد الله الشهیر بشیرازی

۱۱۷۱

قصیده تاریخ کتاب روضة الصفا

از سایح افکار ایکار ابدار جناب فضایل مآب مستغنی الالقاب دیباچه دیوان فضل و کمال عنوان کتاب معرفت و افضال جامع فنون هنروری مخزن طرایف

عالم علوم دانشوری و عبارت پردازی الحج الشعراء المعاصرین آقا میرزا محمد محسن شیرازی

المتخلص به نایب

بسم الله خیر الاسماء

مهین سالار گردون صنایع آنکه در معنی
سواد کلک او رشک ضیاء آفتاب آمد
بهین سردار اقلیم هنر مندی که در گیتی

محمد صادق آن کاندر میان جمع اماثل را
تو گوئی در میان فوج انجم ماهتاب آمد
بیانش بسکه زیبا با فضایل گشته همزانو

عجب دارم ز کلک وی که چون آمد در آنگشش
گهی خورشید تابان گشت و گاهی چون سحاب آمد
اگر خورشید نی زیست معنی را کند روشن

کتاب فضل را بابست و بهر بابی ازان فصلی
هزاران فصل و بهر فصلی ازان صد گونه باب آمد
حیام دانش و فضل و هنر از او بیاشد

عجب نبود کز رای صواب عالم آرایش
خطا مصداقه حتی تواریت بالحجاب آمد
غوامض هر چه در دو هزار مدادش میشود روشن

گر او در اعجوباران دیده خوانم بس بجا باشد
که او در ما معارف اندر و همچون حباب آمد
دو خاصیت بود اندر کلام موجز غدیش

چو بادهٔ نغز اندر طبع گفتش نشاء انگیزد
عجب تر اینکه شیرین تر بسی از شهد ناب آمد
ز لطفش در مذاق جان کهی طعم شکر آمد

گر سائل ازو جان خواست بی اغماض می بخشد
بنام ایزد که در بخشش عجب حاضر جواب آمد
بلی هر کس گدا اندر خلق احسان عطاشه شد

خدیو جم خدم سید حسن شه آنکه از رفعت
کهین پایه جلالش بر تر این نه قباب آمد
زلف و ناب تیغ تیز آتش بار خونریزش

جوانبخشش بود بیلک اندر عرصهٔ بیجا
برای رجم شیطان عدو تیر شهاب آمد
گره خاک ار شود در سیدو بگلطه بر باش

چنان زد خیمه قدرش فراز عالم بالا
که چرخ لاجوردی زاد و شد در عداب آمد
مقیم طارم هفتم وجودی را چنین شاید

نه بیند بر بهندش در زمانه کس جوانی را
بغیر از چشم دلبر کاهنم از مستی خراب آمد
گهش ابر بسیا باران ز بخشش بگطره صد دریا

گه کردار تیزش چون عذاب ایزدی باشد
که رفتار تیز تر شش چون دعای مستجاب آمد
عجب نبود اگر روز دشمان از شحنهٔ عدلش

ز بیداری شحنهٔ عدل او در عرصه گیتی
بود دور بری که شور و فتنه را در چشم خواب آمد
بیا نایب دراتمام سخن کوشیم ازاین پس

مرا داز نام او اینجا بود آرایش دفتر
دگر نه وصف او چندان که بیرون از حساب آمد
به وانچه دیوم غدیر از قریز آیینی

شب دوشین چو شنید از کسان نامی دریا
بی تاریخ سالش طبع نایب در شتاب آمد

در آخر با یکی گفتا که چون بوم غدیر آید
بگیر او را که او تاریخ سال این کتاب آمد

فی عید غدیر سنه ۱۲۷۱

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دبرانہ لیا جائے گا۔